



بعد از تمسید قواعد محمد الهی تا مسیحیانی شناختنی حضرت سالت پناهی علیه علی آله صلی الله علیه و آله مشهود که قبل ازین بشارت
 مشتعل بر بشارت مکمل از عالی جناب امارت پناه ایالت دستگاه معالی صفات مناقب سمات مقرب بحضرة سلطانیة مؤتمن المکملات خاقانیة حضرت
 رکن السلطنة الزاهرة مؤید الاحلام و السلطان نظام الدولة و الامارة و الدینا و الدین قطعه گوهر حرج کر است اختر برج کمال آفتاب بیخ شمشیت سیاه لطیف
 شمس و ابرو عورت علی شیر آنگه است و والی و الاجانب و اور و دوران پناه و مستفیض از نفوذ کلام فضلش جان دل و مستنیر از معراج منیرش
 خورشید و دولت ادب جهان رخ نصرت و بایستد فاش میگویند هر از سر تکمین و جاه و کای بهمان دولت ماهر پیجوی بجوی و وای سپهر از رفعت ماهر چه
 میخوانی بخواه و اعزّه السد العزیز بعزّة الدارین و وفقه بنگیل سباب سعادت انتر این شرف صدور یا فقه و دستان توجه بتالیف کتاب
 جواهر التفسیر التحفه الامیر که محتوی بر چهار مجلد است انعطاف پذیرفت و تمام مجلد اول بترجمی کامل و ترجمی شامل ستاده و بنظر عالی
 امارت پناهی رسیده عزت قبول یافت اما بواسطه وفور علائق و هجوم عوائق تحریر بوائی مجلدات در حیرت تعجب و عقد تأخیر می نماید و در غرض محرم المکرم
 ستمه سبع و تسعین و شانزده ایامی الم غیبی از عالم الاربی بخاطر فائز بنده جانی حسین و اعظم کاشفی رسید که عماله الوقت از ترجمه مجلد
 از تکلف سخن آرائی و معالای الهی فیضت کلمات قرآنی را با قصه بیانی رقم زده کلام بیان کرد و تا حضرت شارالیه بطالع آن اوراق اهتمام
 تمام نمایند و معنی کلمات قرآن را بنظر احتضار ملحوظ فرمایند و خاطر عاظم را پیش از رسیدن آن ثمرات برایش قرآنی بدین فبأوه حدائق معانی که
 نسبت بهم ساجی آنحضرت بمواهب علیه السلام یافته ملحوظ گردانند امید واری بعنایت حضرت باری جل شانّه و عز سلطانیة چنانست که عنقریب
 نسیم توفیق نقاب خفا از چهره شاه مقصود بکشتاید و عرائس مجلدات نلکه بر منصفه ظهور بجایوه در آید ششم از جو من الله نیل المواهب
 و در بی لم یکتف العبد و اهاب و درین جمیع بعد از ملاحظه خدمت اضمحلال تخصیص و تعلیم و حقیقت و مجاز و وضع معنی آیت بروی که

و از روی نفاق اظهار ایمان می‌کند و اذعان می‌کند و چون گفته شود یعنی گویند مومنان که هم منافقان را که نفیستند و اقامه کنند و تباری نوریز
 فی الکدر فی زمین بفر و محبت فریب با مومنان قائلان گویند اینها سخن جزین نیست که ما مقصود است اصلاح آرند گانیم کار و اطمینان
 و خیر الایمانی شوندگان که هم در سبب منافقان هم منافقان است اینسانند تبار کاران و فتنه انگیزان و لیکن لا یشترکون و لیکن
 نمیدانند که ایشان مفسد اند و اذعان می‌کند و چون میگویند مومنان منافقان که اوصاف اگر وید بداند که همچنانکه امس الناس گویند و اما و میان
 مهاجر و انصار قائلان گویند با خود با و میان قوم خود اتقوا ایما را ایمان آریم یعنی نیاریم که امس الشفها و همچنی نیما آن آورده اند جاهلان و
 و این نفاق با آنکه سید هستند که مومنانند و قائلان با نند ایشان را سفیه گفته اند و غیره را علم و احتیاط و در دکره و غیره و همچنی سفاکت
 ایشانرا ایشان و در دکره گفت که با نند ای مومنان انهم در سبب منافقان هم الشفها و ایشان با نند و غیره و اما و اما که نظر بر حق است
 ندارد و فکر آخرت فرو میگذارد و لیکن لا یعلمون و لیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند و اذعان می‌کند و چون به بیند اهل نفاق در و روی ملاقات کنند
 الذین امنوا امسائی را ایمان آورده اند از صحابه قائلان امسائی گویند منافقان ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما را سبب اول آمده که عبد
 بن ابی و متلحان و از روی صدیقی و فاروق و قرضی را دیدند و از روی خوشامد هر یک ادعا می‌کنند و قرضی گفت یا این ابی از خدای ترش نفاق
 مکن این ابی گفت یا اما احسن نفاق را با نسبت میفرمائی حال آنکه ما همچون شما مومن و صدق ایم حق سبحانه خدا و که ایشان چون مناز با بیند گویند که
 ما ایمان داریم چنانچه شما دارید و اذعان می‌کند و چون باز گردند اهل بی طینت هم بسوی پان خود یعنی پیشوایان یا رانی که دارند و فریب ایشان که
 شیطانی و اللیل منور شود قائلان گویند منافقان از روی صدق که لا معکون در سبب منافقان با شما ایم و بر دین آئین شما ایم اینها سخن جزین نیست که با نند و چون
 اخسور از در گانیم و از در گانیم مومنان الله خداوند جزا دهند ایستیز و بجزای سخویه و استیاری ایشان بدیشان سازند تسویه جزا با هم
 بسبب مزاجت است و اگر نه حق استنزی تران گفت پس خنی است که خدای تعالی مکافات کند و یکم الله ربهم از و فرود گذارد ایشانرا
 فی طحییرهم و در گزاف اسراف و کثری و بیل و کثرت ایشان دران حالتها یعلمون و تحیر میباشند و اذعان می‌کند که یا ای صفوات الدین
 که از روی نادانی اشتراک و با نند و بدل کردند و اختیار نمودند الضلله گمراهی یا الله که براه یافتی کفر با ایمان و شک با یقین و جعل بعد از نفاق
 با طینت و انجاست و در و خیز و شت و بدعت را بدعت فصاحت بسبب کفر و طعن بر مانی و کثرت ایشان و اذعان می‌کند که یا ای صفوات الدین
 و این گروه نیستند و مستحق نیستند ریاضت و عبادت و دران سلسله مانند ایشان است و اذعان می‌کند که یا ای صفوات الدین
 و صفات آن کیست که شبتا یکله بر اک در بیان استنقی قد بر و در انرا آتشی بخت آتیه را میبندد و اینها را از و در ان
 دشمنان این شود و اذعان می‌کند که پس آن هنگام که شون داند آن آتش ماکھی که گرد آتش از و در انرا راذی الله به و خدای بی و هم نور آتش ایشانرا
 و شتر که و فرود گذارد ایشانرا فی طحییرهم و در انکیا یعنی تاریکی شبت طلعت بر لا یصرون نه میزند که اگر و خور را همت ایشان که انجاست
 حق یعنی قبولی سخن حق نمیکند و کنگانند از گفتن حق چندان ایشان در اقرار با ایمان بادل موانعت زنده پس که سخن حق نمی گویند
 عجز کور اند بریده بعیت از دیدن حق فحش که لا یرحعون پس ایشان باز نگردند ازین مفتها و برین صفت محشوش و کثرت ایشان
 یوم القیمه علی رجوعهم و عجمیا و کثرت ایشانرا مثل منافقان که در شب تیر و ظلمت کفر و ضلالت از بیم شمشیر طمان آتش کلمه شهادت بر خورند
 و بدان مقدار روشنی تر قیال المیشنه میگذرانند اما بعد از مرگ نور اقرار ایشان نطفی گشته و ظلمات ذنبت و حسرت و خط و عقوبت در اندازد یا
 و از ان که یکتا و سبب سبب با این بزرگ و بزرگ است که به نیست تمام بر آید و الله آرزو آسمان با نند و در انرا با نند و در انرا با نند

پس بشما اگر باین شجره دیکشید میرا از ظلمتین استگاران بنفسهای خود و کتاب وانی کاذبهما الشیطان پس مغرانیید و از جای بیرون آدم و حوا را آن یو گشتن
 نافرمان بردارند شما از بهشت بعد از آنکه ستمباری را و طاعتین بهشت آمده بود و آدم و حوا را و سرگردان و جحشها پیش و ن کرد ایشان پس از آنکه از جحشها
 چه حق سجده بیرون کرد آدم و حوا را کانا فیما از آنچه بودند در آن چیز از نعمت گراست و قلنا اهبطوا و کفتم ما وین را و آدم و حوا را پس از آنکه همه فرو بردند
 بدنیای بعضی کفر بر غی از شما بعضی حلد و بر سرخی دشمن بشدید چون ابلیس را که دشمن آدم و حوا و اولاد آدم اند و کفر و شرماست و قیت شملانی کاذب و غیر
 مستقر موضع قرار و صانع و خور و داری و نعمت الی حاین تا بنگاه سید جال بستر در آن رفت آدم پس گرفت و همی در آن از پروردگار بخودیش
 کلیمت سخنی چند که آن بقول شهر نیست و بکنا ظلمنا انفسنا و ان لم نغفر لنا و نرحمنا لکن ین من الحسین و وای ای قوی بود که آدم و حوا را
 بر کوه سرانید و بیست سال گریست حق تعالی این کلمات میرا نصیب چون آن دم بینا بادت کرد و قاتل علیه پس حق تعالی قبول فرمود و پذیرفت نور و در آنجا بر شکر حق
 هو الکتاب است تو به بنده بنگان الرحیم و مران بر زبان قلنا لغفیم و اگر باره اهبطوا و فرود و صیقل از بهشت یا انقضت جمیعاً و شما
 قاتلما یا تمیته کفر پس اگر بیاید بشما میزد از نزدیک من هکای دلالتی و بیجا بارسال سل و انزال کتب فمن تبع پس که پیروی کند و از پی و و هکای
 دلالته بیان فلا خوف منی پس ترسی از تخیل حلول مکره نیست حکیمم بر ایشان که متابعت کند رسول مرا ایشان از آفات پس بشوند و کلام و میباید ایشان
 که از حقوق فوت مقاصد ایشان یحزنون و اندوهناک شوند زیرا که بنیل مراد است فائز گردند و الدین کفر و و اما که پوشید حق را یعنی ایمان نیاورند
 و کذبوا بآیاتنا و بدوغ شدند دلال حدایت را یا یورک و در قرآن را هر چه از ادیس ما غفیم اولیک آنگوه اخشب النار اهل آتش اند و همی دنیا ایشان را آتش
 خلدون جاوید مانده نماند انبی اسرائیل انی بملک یعقوب اذکی و النبی یا و کینه نعمتای الفظ نعمت احد و معنی و جمع الی آن نعمتای که از فضل خود
 آنمیت علیکم انعام کردم پیران گذشتگان شما و نیکوی بجای با همان نیکوی ست بجای و دلا و کفر و مباحث پیران ایشان نیز حاصلست و اذ حنوا
 و وفا کنید بعضی بچهار بیان که در شان پیغمبری شما بسته ام در توبیت حق سبحانه تعالی در توبیت آنحضرت را پیغمبری تعریف کرده که قال الله تعالی النبی
 الا نئی الذی یجحد و نه مکذوباً عندهم فی التوراة اوف یعهد کفره تا وفا کنم بعد شما یعنی جزای و فاداری شما را نم و ایای و خاطره من
 قارهبون پس رسید و نقض عهد شکستن همان و امیو و بگوید و صما انزلت آنچه فرو فرستادیم از قرآن مصلد قارحالتیکان فرو فرستاده موافق و
 مطابق در اصلست از توحید و عد و وعید شما معکم و آنچیز را که شماست یعنی توبیت و کاکو تو و و مباشد اول کافر و اول اول گردی ناگردیگان از اهل
 بقرآن و کاشف و و بدل کنید و مخیر یا یلتی یا تمهای کتاب من توبیت شما قلیلاً بهای اندک یا خطای بهای بیودان که بهدایا و مصلحت کعب بر شرف
 و اثال او آیات توبیت را تحریف میکرد و امر محمد را می پوشیدند و آیای فالتقون و خلاصه من بر سید بفرستن کتاب بانی حطام دنیا فانی کالتسوا
 و میامیزد الحق سخن است و درست را که در توبیت است از صفات محمد یا الباطل یا حق که شما بدست خود می نویسید و نکته و او می پوشید الحق حق را که صفت حق
 و انتم تعلمون و شما میدانید که این پیغمبر است که نعمت و می پوشید و اقیموا الصلوة و بیایید نماز را با مسلمانان برانجه ایشان میگردند و انوا ان کوه و بید
 زکوة مال اب طریق ال سلام و از کوه و مع الرکعین و نماز را گردید بار کوع کنند یعنی جماعت مسلمانان انما حقون الناس یا میفرمایند بر دامن بالترکیبی
 و لتسبون و فراموش میکنید انفسکم و نفسا خود را و انتم و حال که شما تلتون الکتب میخوانید توبیت افلا تعقلون یا چرا عقل خود را نمی فرمایند
 این آیت در شان بعضی یهودیه مدیه است که یاران خود را که در رقه اسلام در آمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی خیب میکردند و خود از سلوک سبیل ستمناشی معنوند
 و استعینوا و ارباری خود را از حدیث یا القبر بشکلی که در ادای طاعت یا بروزه شستن الله ذقه و بگزاردن نماز و انقض انجا و بد شکله نماز بطریق مسلمانان
 میگردید هر چه بزرگ و شوار و گریست الا علی الخشوعین و مگر ترس را را را که در فحاش طاعت که مومنانند و عبادت بر ایشان گریست و بر انفسا بر ایشان

وگفتند هر دو ان یار ترسیان کن یدخل الجنة هرگز در نیاید و بدشت لاگام من گمان که باشد هود ایمنی او نصرت یانصرانی یعنی هود گفتند بدشت
نروند که چون نصرانی گفتند که بدشت و ملا لا ترسیان تلافی این عوی از هر و ملا تلافی امکنه هم از روی باطله شناخت قل ها قوا بگو ای مجرب یار یار ها که
جنت خود را بدین عوی ان کنتم ضیقین اگر همین شهادت گویان در قول خود بکی قه چندین است که ایشان میگویند بلکه من انکم هر که تسلیم کرد و حجه الله
هم خود را برای طاعت خدا و حق محسن و او نیکو کار است در کردار و گفتار قل انجی پس انکس است مزد کار و عینک دیدم منزه آفرید کار او را که حق جنت علیه صحر
و هیچ ترس نباشد بر ایشان از فوت مزد ایشان و لا هود محسنی و نه اندوه ناک باشد از تصور و ال آن و جمعی از نصاری بنی بجران بیند آمدند و بار قسای هود را
نموده هر فرقه در ابطال دین دیگر می یافت سعی به تقدیم رسانیدند و حق سبحانه این آیت فرستاد و قال لی هود و گفتند هود ان لیست انصرانی
نیستند که و ترسیان علی الشیء بر چیزی از دین حق و قال لی انصرانی و گفتند ترسیان لیست لی هود نیستند هود ان علی الشیء بر چیزی
از دین که معتبر باشد حق هود و حال آنکه همه ایشان یخاؤون الکتاب میخوانند کتاب ای یعنی هود و از توریت میداند که نصاری بجهت ثبات دین فرزند
مرحق را بر باطلند و ترسیان در انجیل میخوانند که هود بجهت انکار علی بنی انجیل کافر و بیجا صند کند لک همچنین که اینها میگویند قال الذین گفتند آنکه که کما
بیج نمیدانند و ال کتاب نیستند چون محسن و مشرکان عرب مثل قول هود مانند گفتار هود نصاری یعنی کفار هم درباره ایشان گفتند که هود و ترسیان حق نیستند
قال الله و کما هود پس خدای داور می کند بیکه هود یق مر الفیقه میان ایشان در روز ستیغ قیامگاه انواران چیزی که هستند ایشان و حجه یخاؤون
که در ان چیز اختلاف میکنند از حق و باطل و من اظلم و کبیر است ستمکار تر من ممتنع از انکس باز دشت منسج الله مسجد ها خدایا ان یدکر انما که
یا کرده شود و فیهم ان الله و انما نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در ساجد خدای را بکند و پیشش نمایند و سعی و سعی مؤفی خیر ایضا در ویران آن ساجد آن نخت نصیر
بابی بود باطل و پس می بریت مقدس را خراب کرد و اجبار اقبل رسانید یک سجده بلفظ جمع یا ذکر بجهت تعظیم یا انکه موضوعی از مسجد است محل سجده و اولیای انکه و
که در منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدند ماکان که هود نیست ایشان را و نسزدان ید خلق ها آنکه در آیند در ان مسجد الا خائفین تخم مگر ترسکاران این صورت
در زمان دولت اسلام که ترسیان را قوت قتل مسجد قصی نیست از ترس مسلمانان که هم ترسیان است فی الدنیا درین جهان خجی رسوائی و خجی مجزیه دانی
و کما فی الاخره و ایشان را در ان ساری حکایت خطیبه عذابی بزرگ و لله و مخرایر است المشرق جامع آمدن آفتاب المشرق و جامع و قوت ان
آورده اند که جمعی از لشکریان حضرت سالت شعیب بنی و تار یکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کسی تحریر ده بلای محمد را می ساختند و چون شد خطوط می ایشان
از سمت قبله منحرف بود چون بمیدید رسیدند با عادت قضا که از حضرت سالت پناه اجازت خواستند و ایرت نازل شد که بعد از آن که تحریر کرده اید عادت
حاجت نیست چه که همه جهات از آن دست و تحقیق فایده انکه او پس کجا که وی آید فقه وجه الله پس آنجا وجه خداست یعنی جهت طاعت او
و محققان در تحقیق این آیت گفته است که او انجمل زبان عالی بیان حضرت حقائق تربت لایت منقبت که خلقت للال به این و این اشارتی بن اسفندی
از بنی اینها تو لیا خوان و ثم وجه الله شتم دان یعنی آنسو که وی قصد آری و آحق بندگیش بگذار می و وجه حق کان بود حقیقت و باشد آنجا بسوی کن
بیج جارا که در استنفا پس نوح و حیدر حق حیدر همه جا به عارف حق شناس باید که به سر می ید به کشاید و بند آنجا جمال حق پیدا به بگسلد از جمال حق قطعا
ان الله بدستیکه خدای واسع بزرگ مغفرت است بسیار عطا حلیه و دانا بمصاح احوال مسلمانان قالوا و گفتند بیا کان از هود و نصاری انخذ الله
خاکت خدای و لک افرزندی یعنی عزیز و سبب که باکی به جایی است بل نه چنانست که ایشان میگویند بلکه لله مر و است مافی السموات
آنچه در آسمانهاست و الا ترسیان و آنچه در زمین است و چون ال آسمان زمین همه ملوک مالک و مرئوس باشند پس عینی عزیز و ولد او تو اند و چه اندی
الا ان جبر الد و این الملوک کل هم آنچه در زمین آسمان باشد لک فین حق مر و افرزاند از ان یعنی مغلوبند و تحت تصرف قرار بیکه السکوات

فَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِ " پس و نیز هیچ حرجی نیست مطلقاً و زرد و بال نباشد بر لبی القنی مگر کسی که بر سر زد و بعد از او ای حج تا آخر عمر تقوی اشعار خود ساز و القوا
الله و بر سید از خدای در بقیة و اعلمنی انکم و بدانید انکه شما الیه بخشید و بکن بوسی خدای تعالی محشور خواهید شد و بجزارت و کافا خود خواهید دید و من
التاسیر از مردمان است من میگویم انکه کسی خوش آید ترا و شکفت اندازد و قه که سخن گفتن او و آن خنس ثقی بود که بخت سالت آمد و مرد شیرین سخن و نیکو صفت بود حضرت
طراوت وی و حلاوت گفتگوی او خوش آمد مضمون کلماتش این بود که آمده ام تا حق تعالی را در گوش او دست کشم و غاشیه حدیث سیدنا صلی الله علیه و سلم بر دوش طاعت
انگیزم و این سخن را بگویم مگر ساخته خدای را بگویم و در و چون باز گشت از عمارات مدینه در گذشته زراعت قومی آتش بسوخت چهل پادشاهان ایشان بشیرینی کرد و حق سبحانه و تعالی
آیت کوستاد که کسی از مردمان اگر هست که ترا و محبت می کند سخنی که او میگوید فی الحقیقة و الله انما در صانع زندگانی دنیا و فیضه الله و بگویم می آید خدای را علی جانی
قلیه بدان چیز که در دل و ستیج میگوید که دل زبان من بکلیست و هو و حال انکه او الی انحصار و سنیه نه ترین ثنائست و الا انقوی و چون گرد و از
حضرت توسل می برد و بشتاب فی الکفر حق و مدین مدینه یفسد فیها کافا و تباهی کند در آن و یجلیک الحشر و نابود گرداند کشتن از بسوختن و النسل
و هلاک کند چهار پادشاه را و الله خدای لا یحب الفساد نمی پسندد و صحت تباهی کاری را و الا اقبل که چون گویند در متن فی القی الله تبارک خدای تعالی اخذ ثقه
الیه و بگوید او را رحمت جا بلیت یا لا اله الا الله یا محمد یا محمد پس بسنده است مر او را جحمت محمد و در آن نام تئیسست که در خیانت بر آن عذاب یا چای
بعد القهرست در دوزخ و کیس المهاد و بعد فراشیت آتش و من التاسیر از مردمان است من میگویم انکه کسی که میفروشد نفسش و نفس خود را یعنی جان
بذل میکند ابتغاه فخر صاکی الله بطلخت خودی و بی آن برین عوام بود و قتل و سوزن از که مدینه فتنه و بیست که در جنگ جیح گرفتار شده بود و بدست یکمان افتاده
بردار کشیده بود و از در فر گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد و سوار قریش از عقب ایشان آمده آقا و حرب کردند ایشان خلیف از اسب فرو گرفته بر زمین ماند و زمین او را
فرورد به طبع الارض نقبت و آن مرد مردانه با هفتاد تن اعیان خارج بودند و کافران و حرب ایشان سر فتنه و باز گشتند و گویند که این آیت و نشان صبیبت می نیست که حجت
داشت و در کجا فرات از اجازت حجت مدینه یافت و رضای خشنودی غیر بر بال نیا خیره فرو بر صلتش از میتوانی بخرم که و صلتش عزیزت و نیز هیچ نیست نهفته اند
که در حق امیر المؤمنین علی نعمت که در شب بر بر فراش سید مختار تکیه گرفت جان افلاکی آنحضرت کرد و الله و کت و خدای مهر یا الیه عباد و بندگان خود که طلب
رضای او جان فدا می کنند یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید بظواهر و خلقوا فی السلا و آید در اسلام کافه ص همه یکبار یا مومنان
میگوید بر اسلام ثابت باشید و گفته اند که این سلام اصحاب بعد از قبول احکام اسلام شراعت تورات نیز نگاه میداشتند و تعظیم نموده گوشت و شیر شتر تناول
نمیکردند و حق سبحانه فرمود که یکبارگی باسلام در آید و لا تتبعوا پیروی کنید خطوات الشیطان گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطان با حکام منسوبه قیام
نمائید الله انکم بدرستی که شیطان را عدا و دشمنان و دشمنانست بود که بوساوس و خنص خاطر شما را متزلزل میسازد و فان ذلکم پس اگر بلغز شما از جاد
شرع و احکام دین قرآن فین بعد ما از پس انکه جاء حکم البینت و شما احکام حلال و حرام فاحکموا ان الله پس ایند انکه خدای عز و جل بلیست
و قادر بر حقوق مخالفان این حکم و حکم کارست انتقام کشد لا بحق هل یحظر و ان یا چشم میدارند یعنی نمیدارند لنینان که بکلی در دین اسلام و ان نشین
الا ان که از آنکه آیت جهنم الله بیابان ایشان خدای عز و جل در سایه ان ماین القام الابر سپید رقیق چنانچه قوم شعیب را در یوم الظلمه بود و قالمه
و بیابان فرشتگان که کول اندر عذاب و قضی الکفر و گزارده شود که یعنی جزای هر کسی و رسد و الی الله و بسوی خدای یعنی بخیرای و کفر و کفر و کفر
باز گردانید و بکار یا انکه افر احکام و این حکام که ام و بر به عایا میسازند و در قیامت باطل شود و ام و فرمان جبرتی را نبود و الا یومئذ یسئل بر خطابان
حضرت است یا هر که که صلاحیت ایشان را در میگویند پس بکنی انکه ایل میبود مدینه را یا مومنان بنی اسرائیل که که انک انک انک ما چند داده ایم بدان ایشان
قرن آیه بکلیت از نشانه های روشن پیغامهای نیکو در شان محمد با معجزات بود چون عصا وید بیضا و مرغ سلوی و امثال آن و من یبکک و بر تسمیه

سوال از وجه نفقه بود و جواب بيان مصروف آمد که اهتمام بدان بیشترست زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بخل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه و از این جهت
و الا فَيَدِينُ وَخَوِشَانِ دِيكَ وَارِثَ بَاشِدْ جَدَانِ صَدَقَتْ وَالْيَهُمِي مَبِي بِوَانِ خَمْسَ دَسَالِكِ قَادِرَ بَاشِدْ بَكْشَانِ نَقِيحَاتِ وَالسَّيْلَانِي وَدَرِشَانِ كِبَارِ جَارِ مَعِيشَتِ
نماند و ان شاء الله تعالی و راه گذران همانان چه ما انفقوا من خَيْرِ مَا نَحْنُ بِكُنْزَانِ شَيْكُونِي بَاكُوسِي كَيَاشِدْ قَادِرَ اللَّهِ سَمِينِ رَسِيكَ خَدَانِي بِهَ عَالِيَعَنْ بَانِ چنانچه
و بران جزا خواهد داد و گشت عذرايكم اِقْتَالَ فَوْضَ شَدْرَ شَمَاكَارِ دَاكَرْدَنِ بَاوَمَنَانِ دِينَ نَزْدِ حَقَقَاتِ قِتَالِ بِنَفْسِ شَدِيحَانَسْتِ نِيرَاكَ عَظِيمِ بَرِي شَمَانِ
اینان و این قاتل شما سخن کرده بکنید چرا که نفس خودنی و خوش خوابیدن لباس علی پوشیدن خوش مینماید و نخواهد که در گذشتت روی جنگی آرد و خود را یکی از این بندگان
حق شمارد بخلانی نفس شما کرده است و حال آنکه خلاف نفس شما بهترست از عبادت سال و هلو گشتن کندن و آن قاتل کرده است مطیع شما را و شایسته شما
و این که اسبیت نوازج ای ابو ده بکه مقتضا طبع بشری نیست تلفات بلك نفس کاره باشد و عتبی آن گشت هلو اشتیقا و شاید که شما کرده و از بد چینی
بفرت طبعی و هلو خیار گشت و حال آنکه آن نیکوئی باشد شمارا چون و که کرده و می شمارید نیکوئی شما نیست هم بحسب نیل از طرف غنیمت قمار و اعر از دین هم
بجست آخرت از تبه شهادت و غیر مجاز و در جابت علین و عتبی آن شجوشا و شاید آنکه دوست دارید شایسته چینی آرد و هلو بالت طبع که آن تخلف است از
و هلو شمشیر گشت و آن بی باشد شمارا هم در دنیا تحمل دل غلبه اعداوم دران ای جبران از ثواب غزو و بعد از درجه شهادت و الله اعلم و خدای مهربان صلوات شاد و انفق
و شما از این امید یسارونک می پرسند ترا علی الله فی الحشر ایما زناه حرام قتال فیه یعنی از قتال در حضرت رسالت و سال و در نجات عبد الله بن حشر
با جمعی از صحابه بطرح فرستاد و میان ایشان کاروان پیش که انطاف می دهد مقاتله افتاد و عمر و خضری از کفار کشته شدند و ما شمارم هلال حجت نظر مسلمانان آمدند
که آن در سلع جادای لاری بوده یا غره جعب از انتشار این خبر کاروان غار طبعی و ندکه محمد راه حرام احلال کرده و اتباع خود را بخون ریختن و فتنه آید مختنق رماه
فتوی داد و مسلمانان از قتال راه حرام سوال کردند جوابی که قل قتال فیه بگوئی محمد جنگ راه حرام کپی و کار بزرگست هنوز در آن وقت قتال راه حرام
حرام بوده و حرم آن بایت السیف منوخ گشت و اگر چاین قتال بزرگ بوده اما آنچه کافران میگفتند از یلری و صمد عن سبیل الله و بارشستن مسلمانان را از
ایمانی کفر و ایمان و ناگردیدن بخدا و المسجدا الحرامی و کفر مسجده حرام با منع مردم از طواف آن نماز دران و اخراج اهله و بیرون کردن اهل مسجد الخبیث بنابر اخبار
مینه از مسجد بکه که بر مسجد شمس است اکبر عن عبد الله بزرگترست نزد خدای از قتال حب عقوبت آن بیشتر و الفتنه و شرک بخدای اکبر عن القتل
بزرگترست از قتل خضری و کایز القون و همیشه باشند مشرکان که به عصمت و یقینا لکی گشت یا شما هم منان جنگ کتد حتی بزد و کتد یا شما را بزرگترند
عن دیکم از دین شما که اسلام است این است نظر احوال اگر توانند و قادر شوند و من یس تدد میگویند و هر که برگردد از شما عن دینه از دین خود و مرتد شود
قیمت پس برود و هلو کافر و حال آنکه او کافر باشد یعنی بدت باقی ماند نامردن قاتل و لیک پس آن گروه مردان حیطت احکامه باطل شود و
ایشان فی الدنیا که دین ساری که ایشان امان نماند و استحقاق مال نزد جرم میراث از ایشان سلب گردد و از این خبر توبه و دران سراسر استحقاق ثواب نماند و اولیای
و آن گروه احکام الدنیا که ملازمان و منخ اند و فی کایشان را آن تش خیل و دن ○ جاد و یستملان الذین امنوا بر تنیده آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و الذین
هاجر و اوتاه که برود کرده اند و اطمان و جاهد و او جاهد کرده اند فی سبیل الله و راه خدای یعنی عبد الله بن حشر یا این اولیای آن گروه بدین جوع
امید میدارند رحمت الله رحمت خدای را و الله عفو و خدای آمرزنده مومنان مجاهد است رحیم ○ ایشان مهربانست یس و کتد می رسند ترا
محمد عی الخیر و المیسر و از تناول خرم و با شربت قمار جمعی از کابر صحابه چون عمر بن خطاب و عاصم بن حنیف و ابی بن کعب و غیره از آن کتد عقل
و در قمار که سبب سلب مال است دران مان خمر حلال و خمری سبب از کافر فرمود که قل فیهم ما یگویدین هر دو را شمشیر گیر گناه بزرگست و منافع الدنیا و منفعته
مورد از و منافع خمر باین بوده باشد چون اشتغال حرارت غیر می هم طعام با طقی چون تواضع متکبران سخاوت مسکین و جرات بیدلان یا چون سود و فراوان

در بیع و شری آن تواند میدوخته است بر و در ایشان چه رسم جاهلیت آن بود که در قمار بر مساکین قسمت میکردند و در حق آن مسلمانی آورده که اثم کبیر است
در شغلان بد آنها و منافع الناس و ترک آنها و افسوس که از آن خمر و قمار اگر این معصیتها بکنند گنہگار است از نفع آنها و یسئلونک و می پرسند ترا ای محمد کاذب یفنون
چیز نفقه کنند و عروبن جوخ ثوبت اول سوال کرد و جواب از تفسیر نازل شد دیگر بار گفت یا رسول الله قسم که صدقه بکمی میداد اما نمی دانم که چه جوابی بگویند که قول الحق
بگویند خال آن از نفقه خود و عیال از نفقه بعضی از عیال حکایت است که کوه خشونت گذشت همچنانکه حکام نفاق بیان کرد و یسئلون الله میباید روشن میگردد از نفقه
آنکه از آیت بر شایسته های مردانی خویش که **لَا يَسْأَلُكُمْ فِي الْمَالِ الْغَنَىٰ** باشد که شما تفکر کنید فی الدنیا و الاخره و در کار این سرا و آن سراسر یعنی
دل بر دنیا منهدم و آخرت را هیچ روی از دست ندهید و میگوید ۷ فرموده که تفکر در دنیا و آخرت آنست که بدانند که ایشان قاطعان راه اند قال رسول الله الدنیا حرام علی ذر
والاخره حرام علی الاهل الدنیا و الاخره ان علی الله نیست دنیا و عقبی حجاب نیست میل ایشان کی رعاشق آنست و یسئلونک و می پرسند ترا ای محمد حق نیستی
از کیفیت محیثت با یتیمان در حساب نزول آمده که چون تهدید خوردن از این تیمم بایت و لا تقربوا مال الیتیم نازل شد تا که قیوم اموال ایشان بودند و در آن بعد از آنکه
میتوانست بهر ارباب و متهم خود خواستند که از قیام ممانت ایشان بظرف روزه صورت حال بعضی سید عالم بدسانند و میسازند فرمود که **قُلْ اَصْلَحْ لَكُمْ** بگو
با اصلاح آوردن حال محافظت کردن مال ایشان خلیف بهرست از تجنب ایشان آورده اند که جمیع طعام بایام جدا بخشیدند و از اجلوس بر فرش ایشان خوار
نمودند و هیچ نوع راه محافظت با ایشان نکشوند و حق تعالی فرمود **قُلْ اَصْلَحْ لَكُمْ** و اگر با ایشان بیامیزد و طعام خود را با طعام ایشان خلط کنید **فَاَخْلَسْ** آنکه
پس ایشان برادران شما اند در دین و الله و یعلم الله و عیسی و خدای میداند تبا که نهد مال ایشان را من المصلح از اصلاحی نهد کار ایشان و گوشتاء الله و
و اگر خواستی خدای تعالی که **اَعَدَّ لَكُمْ** بر آید شمارا در پنج افکندی کار بر شما ننگ گرفت تا که محافظت با یتیمان حرام کردی را **اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ** بدستیکه خدای غلب است
و قادر بر اعانت حکیم و داناست در آنچه کرد از ترک عنایت و **لَا تَتَّبِعُوا** المشرکین و بنی مخواهید زان شرک استی یسئلونک و تا وقتیکه ایان از رسول خدا
مرد عنوی که مرد لا و بود و بفرستاد تا قوم مسلمانان مانده که از اینجا بودند پنهان گفتا بپیر من که در میان چون بکشد زین که عنایت نام که در غایت جمال بود و در بخت
با هم از می اشتبه بودند نزد می آمد و سلسله محبت را تخریب داد و مرد را بنمود و گفت سلام میان با تو و حال شده و وصلت بر وجه ناز و محال است گفت پس از بنی سخواه
مرد فرمود که این نیز موقوفست با جازت پیغمبر پس بنده بعد از مراجعت اینصورت را بر عرض رسانید و حکم آئی شد که مشرکان ایمانیا بنایان را در دانه از دواج
داخل نسازید و هم در این قات عبد الله بن و احد کنیز خود را بجهت نشوز طایفه ببرد و می آورده بود و او را خواهان بخت نبوت پناه آید و آنحضرت بطریق لطیف و شایسته
تعرف حال کنیز فرمود عبد الله گفت نماز میگردار و هم روده دار و خدا و رسول ا دوست میدار و اما ستیزه فرمایان بریده است حضرت رسالت فرمود پس او مومن باشد با و
نیکوئی کن عبد الله او را آزاد کرد و بر بنی مجوس جمع بان طعن کشادند که این که کنیزک سیاه خود را بخل کرد و حال آنکه فلان زن مشرکه که با او جمال بود بدو میدادند آیت آمد
وَلَا تَتَّبِعُوا مَن مِّنْهُمْ مَّنْ يَّهْتَدِ يَهْتَدِ لِبُغْیٍ کَثِيرٍ مِّنْهُمْ خَائِفُونَ مِّنْ مَّشْرِکٍ کَثِيرٍ مِّنْهُمْ وَ کَثِيرٌ مِّنْهُمْ يَتَّبِعُونَ مَن لَّمْ يَتَّبِعُوا لِبُغْیٍ کَثِيرٍ مِّنْهُمْ وَ کَثِيرٌ مِّنْهُمْ يَتَّبِعُونَ مَن لَّمْ يَتَّبِعُوا لِبُغْیٍ کَثِيرٍ مِّنْهُمْ
وَلَا تَتَّبِعُوا المشرکین و بدیدن بنی مخواهید زان مشرک استی یسئلونک و تا وقتیکه ایان از رسول خدا
از مردان مشرک و **لَا تَتَّبِعُوا** مَن مِّنْهُمْ مَّنْ يَّهْتَدِ يَهْتَدِ لِبُغْیٍ کَثِيرٍ مِّنْهُمْ خَائِفُونَ مِّنْ مَّشْرِکٍ کَثِيرٍ مِّنْهُمْ وَ کَثِيرٌ مِّنْهُمْ يَتَّبِعُونَ مَن لَّمْ يَتَّبِعُوا لِبُغْیٍ کَثِيرٍ مِّنْهُمْ وَ کَثِيرٌ مِّنْهُمْ يَتَّبِعُونَ مَن لَّمْ يَتَّبِعُوا لِبُغْیٍ کَثِيرٍ مِّنْهُمْ
آنست یعنی بفرماید کتاب آن سبب سیدین است بدو فتح و الله یدک حق و دلی میخواند بر السنه رسول او لیا خدای میخواند **اِلَى الْجَنَّةِ** و **وَالْمَغْفِرَةِ** بسوسه بهشت
و آمرزش یعنی علمای که بیان آورده شوند و در بهشت رسیده بآذینه بقضا و ارادت او و یسئلونک و می پرسند ترا ای محمد از حیض زنان یخو و در حال حیض زنان
برای روان که **لَا يَسْأَلُكُمْ فِي الْمَالِ الْغَنَىٰ** باشد که شما تفکر کنید فی الدنیا و الاخره و در کار این سرا و آن سراسر یعنی
از ایشان بخت کرد و می چیدند و می ایشان ننیدند و خود را طعام گفتن کلام با ایشان حرام نیستند و نصاری بحسب این حال ایشان کلام و مواکله مینمودند بلکه در مباشرت

ان حضرت فرمود که بخواند که تا شمار ابراهیم است آن بهشت بر او الهی است گفت یا رسول الله ملوک و خدایان است و بهترین آن خدایان جنیه نام دارد اگر آن بقرض
 دهم شما خاص من است من میشود پدید عالم فرمود که من بشوم که حق سبحانه و ده چندان در ریاض جنان و توارانی دار و گفت ای سید بشر آنکه فرزندان من و اینها
 با من باشند و آنجا عالم فرمود که ای چنین باشد پس است مبارک سوار گرفت و جنیه را در راه حق سبحانه و صدقه و اونی الحال بدرخواست آنها آمد و فرزند آن گشته
 یا ام الدجیل این حدیقه را صدقه دادم بشر آنکه در بهشت ده چندان بیتا نم و تو و دوکان تو با من باشید ام الدجیل گفت خوش سود نیست بارک الله یک فیما
 اشتریت حضرت رسالت درباره او فرمود که کم من عرفت سراج و دار فلاح فی الجنة الی الدجیل و الله یقیض و خدای فرامیگیرد و تنگ می کند روزی بعضی حکمت
 و صلاح حال ایشان نیست و یقیناً و کشفه میگردد و رزق بر جمعی بتدبیر قسمت خود که مصلحت و منفعت ایشان نیست و الیک و بسوی حق یعنی پادشاه و چون
 باز گردیده خواهید شد در حق باطن باسط محققان است و در بحر احقاقی گفته که فرامیگیرد از اغنیای نادانند که ستاننده اوست منت بر فقر آنستند و بسط میکنند
 تا آنرا از حق بینند و منت اغنیای کشتن قافض است تا دیده نشود و اغنیای جزوی نینداید باسط اوست تا به بصیرت فقر جزوی مشاهده نکند عارفی چنین فرموده که
 یکی البقبض در زندان غمی گرفتار گرداند و یکی با بسط از خودی بماند و خود متوجه سازد و پیر لقیقت قدس گفته که آبی هرگاه بخورد کم گویم انمن در ترکیت چون
 بخورد کم گویم از من بزرگوار ترکیت را عی گاهی که خود در کم است شوم و گاهی که بگویم که کم است شوم و در حیرت از حالت خود یاد دار و حیران شده ام فدا در شوم و کم
 آیا نمیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد ای ملک بسوی جمعی از اشرف و ارباب ای من خیر است از نیک از فرزندان یعقوب من بعد حق
 بعد از وفات موثقی از قاتل او چون گفتند این بزرگان اینی هم بهر غمی که بود ایشان را و آن بقول صحابو تیل بود که حق سبحانه و اورا بعد الیسع نبی
 اسرئیل فرستاد و گویند آن نبی یوشع بن نون بوده یا شمعون بن صافی و بهر تقدیر گفته پیغمبر خود که حکم خدای باعث گنا را نگیرد برای یعنی حسین که از میان
 ملک پادشاهی تا با عانت او و قاتل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدای با جالوت قوم او ایشان عالمه بودند از بقیه قوم عاد که همواره است
 می پیچیدند و شرک می ورزیدند و بنی اسرئیل خصوصت داشتند و بنی اسرئیل بدست ایشان در مانده بودند و میان ایشان ملکی کار فرمای مانده بود بسبب آن
 از پیغمبر خود است و ملکی و حاکمی کردند که بدو اوجا و توانند کرد قال گفت این پیغمبر هل یحسبکم من شایان شما ان کتب چون فرض گردانیده شود و حکم
 القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان من الا انکما لاولا انکما لهما فاما انکم قالوا و ما لکما گفتند چیست ما را و چه بر آنرا و انکما لکما که ماقال کنیم
 فی سبیل الله در راه خدای قد انحر جتنا و بدستگیر کردن کرده اند ما را و این کار از مواضع مساکن و انکما لکما و پس از این امر با جمیع ساخته اند از ایشان خبر
 که جالوت از بنای ملوک مانده ایشان چهار صد و چهل تن سیر گرفته بود و چندان که از رانزال ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مهاجرت حریصانه و شتند فاما
 کتب پس آن حکم که نوشته شده علیه القتال بر ایشان کارزار را اعلامی من تو گو اگر شتند و از فرمان باری بگشتند لا فلیکما منکم و هرگاه از ایشان
 و ایشان سینه سینه تن بودند و الله علیه و خدای است یا الظالمین بستم کاران که از جهاد تخلف نریدند چون شومیل بر ایشان حجت گرفت و ایشان
 بر سبیل حجت جواب دادند از حق بجا و توانا است عالم که ملکی از برای من قوم تعیین میاید حق سبحانه و عصاره و طرفی پراز و غن نوبی ستاد و فرمود که هر که منزل تو در کید
 و این و غن طرف غلیان نماید و این عصا با قدری برابر باشد پادشاهی من نعم است و است شومیل این خبر قوم رسانید و هر یک از اعظم بنی اسرئیل بخانه
 تردد و آمدند آوازها را و دوبرای هیچ کدام روغن بچوش نیامد و عصا را با قامت ایشان و اتی نبود و از می می که ستمایند باغ نه شاول نام داشت و بسطه
 حلقه اقامت او را طالت گفتندی بخانه است و شومیل آمد فی الحال از قدر غل غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد و قال هم و گفت منی اسرئیل را بیکم
 پیغمبر ایشان ان الله بدستیکه خدای قال بعث لکم تحقیق بر لیکم خدای شامط الی ملک طالت پادشاهی فرمان فرمای قالو گفتند از روی
 استعدا و الی یکم چون چگونه باشد از کجاست که الملک طالت پادشاهی عظیم ناب و محض آحق بالملک و ما نرا و از پیغمبر پادشاهی از بسط و ای پیغمبر که

اینست و در آن سبطه مملکت است و نه نبوت و با وجود آنکه از سبط او مملکت نیست مردی شگفت و کثرت و او را عطا کرده اند سبطه
 ری و اخ و قین الیک از مال دنیا یعنی اگر از نسبت و نسبت بدی بایشی که صاحب خزانة دقائن بودی تا تجزیه نکرد و تنه اسباب جنگ توانستی کرد قال گفت
 بهر چه جواب ایشان ان الله اعلم خفاه بدرستی که خدای برگزیدار و اعلم و بشما و آدانه و افرونی داد او را بسطه شگفتی و بسیار بی فی الحکم
 در دانش یعنی علم حرب گویند و نابود با مورسیاست و تدبیر ممالک و انحصار و دیگر و غیره و او را در حیر آورده اند که طالوت مردمانده و با جمال بود و نیک
 گردن از اهل مان خود بدست میبرد و الله یخرج قی و خدای که مالک ملک علی لاطلاق است میدهد مملکه ملک خود و امن گشتا و هر که میخواست و میداند که او را
 مملکت داری هست نیست بلکه و ملکستان است بر راه بکش نبرد و بچکش و الله و اسیر خدای بسیار فضل است در دادن نام اختیار بقبض افتاد
 هر که خواهد حکمت و داناست با استحقاق کسیکه او را بر دیگر نیند بادی دیگر چنانچه بنی اسرائیل اب ایشان بودند از طریق ابرام و الحاح در آمده گفتند ما را بر اصطفا
 طالوت جنتی و علامتی باید تا دلجایی را با بر مانده جاری بود اداری و رغبتی پیدا آید اشمویل از خدای درخواست خدای از علامت پادشاهی و اعلام داد
 و قال لکم نبتکم و گفت مرا ایشان را پیغمبر ایشان ان آیه مملکه بدرستی که نشان پادشاهی طالوت ان یأتیکم النابی است آنست که بیاد بشما
 تابوت سکنه و آن صندوق بود صورت همه انبیاء در آن منقوش بود و قی و سکنه که در آنجا سکنه است من دیکم از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که
 تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکنه جانوری بود بقدر گریه و چشم داشت چون دو مشعل افروخته کسی که قوت دیدن او نبود و از رضی علی کریم الله
 و بهر منقولست که دومی او مشابه دومی انسان بود و وبال داشت بوقت کا از ازار تابوت بیرون آمدی مانند بادی که سخت نزد دشمنان جستی و ایشان
 متفرق ساختی و مانند همیشه بنی اسرائیل این تابوت او در پیش صف لشکر داشتندی و بقیه و دیگر درین تابوت باقی چیز نیست بجا آنکه از آنچه بگذشته
 است ان مؤمنی و ال طهر و ق یعنی موسی و هارون آل شخصی گویند که در لغت نفس نمیتواند بود چنانچه ان الله صطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و نوحی
 و در پیش آمده که او نیت مزمار من مزمار آل اوتوم و نفس اقدس است و آنچه از موسی و هارون در آن تابوت مانده بود و بنی موسی بود و عمامه هارون پاره ترنجبین
 که در تیره بدیشان مبارک و دین و الواح و خاتم سلیمان و آن تابوت اعماقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضع که داشتندی آفتی با آن
 موضع سیدی آخر بحوالی مزمار من و در حق سبحانه فرشتگان فرمود تا آنرا برشته شود و اشمویل آوردند حق سبحانه فرمود که تحمله المملکه که بر دارید بلکه آن تابوت
 و بشما از میان فی ذلک بدرستی که رسیدن تابوت بشما لایه گمراهانه جمعیست شما بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت ان کنتم معی منین
 اگر هستی شما باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند و تنه مقاتله جانوت نموده بهقاد هزار مرد در رکاب طالوت روان شدند
 و بهو بغایت گرم بود فلما قصل طالوت پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان اشمویل از شهر ایلیا یا الجحوج بان لشکر با ساحتی خسته قال گفت
 طالوت با علام اشمویل یا ایها المان که قی هم ان الله مملکتیکم بدرستی که خدای از مایند شماست درین هوای گرم و بختی بجوی از آب میان دن
 و فلسطین ظاهر شود تا مطیع عاصی بشما بناید فمن شرب منه پس هر که میاشامد ازین جوی فلکس صتی پس نیست از من یعنی بر ندهب من من
 که یطعمه و هر که نخشد و نیا شامد آب طهام در لغت بعضی شراب آمده کافی قوله تعالی جناح فیما طعموا ای شربوا فایه صتی پس رستی او است
 یعنی بر ندهب من باشد و هر که آب نخورد الا من اعطى فمگر آنکس که برادر دغا فایه بیده کفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه بقدر کایت
 خود جوی آبی در راه ایشان پدید آورد و چون لشکر در آن هوای با عطرش غالب بران جوی رسیدند قشیر بود اینه پس بایشان میداد از آن جوی زیاده از
 الا قلیلا که در جوی بود و هر که آب اختصار کردند هم از آن غرقه سیراب شدند و هم مطهری ایشان از بقیه آب غرقه
 پر شد و آنرا که زیاده از غرقه بایشان میداد لهای ایشان سیاه شد و شگلی بر تپه غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند نشسته تر شدند و رگت جوی مانده با لشکر دشمن

ملاقات نکرد و در سلمی فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه شلی از برای نیا و دین فهم کرده اند برین وجه که قوم طالوت کسانند که ستودند و مقاتله لشکر جالوت نفرمودند و آن جمعی با صلح متنازع دنیا است هر که بآن ببار آمد و زیاده از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بجلبت استسقا هر کس قرار شد هر چه بیشتر است در غیبتش بجمع آن افزونش اطمینان نیابد مشغولی کاسته چشم حریفان نشد و تا صد قلع نشد و رزق نگرفت و اگر بریزی بجز در در کوزه چند کجی خدمت گیرنده و چنین کسی کسب دنیا مانده از دولت خدایا سوا محروم و بی بهره است و هر که از جوی نیا بفرقه قانع شد یعنی بقدری از خود شکر ازان چاره نیست خرسند گشت حق سبحانه تعالی او را بقریب مویده گردانید اندر وی چشمه مستغنی ساز و بهیئت قناعت تو نگردد و در آن خبر کن چو یمن همان گردا و قطعه ای قناعت تو نگردد گردان که و برای تو هیچ نعمت نیست و کجی صبر خستیا نیست هر که اصرار نیست حکمت نیست و قلمنا اجازة پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت هلو طالوت و الذین آمنوا و انما نیکایمان آورده بودند و قول او تصدیق نموده معانیه بگذشتند یا اوقاوا گفتند آن دیگران که خلافت کرده عبور ننموده بودند لا طاقه لنا الیوم نیست ما توانائی امروزه و بحالوت و جحوق و بحالوت و لشکرهای او قوی آنست که از لشکر او شصت و شش هزار از جوی نگذشتند و از آن چهار هزار مرد که عبور کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد همه بر شش صد و هشتاد و هفت تن رسان بد دل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قال الذین یظنون گفتند آنکه یقین میدهند آنها هم مثلما قالوا الله انکما ایشان کننده اند یعنی سینه خیزان و ایشان باقی لشکر بودند سینه خیزه تن که گفتند که من فیئله قلیله بسیار کرده اند که از مومنان غلبت غالب شده اند فیئله کثیره برگزیده بسیار از اهل کفر و عدوان یا ذین الله بعون نصرت و مدد گاری خدای و الله مع الصبرین و خدای با سبکند گانست بتائی و قوت و چون افغان ابلان بودند و مخالفان بر طرف نه مانده بودند طالوت بآن گوه اندک را مقابل لشکر جالوت صف بر کشید و آن لشکر بقول صاحب تیغ سوار جبار خنجر گذار تیغ زن نیزه دار بودند بهیئت چو شیران آهن دل الماس جنگ چو گرگان بگوهر آشفته رنگت چالوت نیز خود مدو عظیم اجمعه و شدیدا لشکر بود و تفسیر امام حدادی ندکوست که اسلحه جالوت هزار رطل آهن بوده و از جمله خودی که بر سر می نهاد سیصد رطل بوده و کتاب بر دوش و آن هنگام که مومنان ظاهر شدند و صف قتال است که در میجا لوت و جحوق و از برای جالوت و لشکرهای او قالوا گفتند مومنان را بگنای پیرو و گارما افسح علیک تا صبر افروز بریزد شکست استعاره است از کفار و اکیال یعنی صبر بسیار با افاضه کن و ثبتت اقدما و گما هار بتائید خود قدماهای ما را در میدان حرب انصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکفرین برگزیده ناگزیده گان فیهن منی هم پس شکستند و رو به بنیت کردند مومنان کافران یا ذین الله قدا با عانت و توفیق خدا و قتل داود و بکشتن او در بن ایشان و جاکوت جالوت اسبگ فلخن که بر خود نی و دود و سرش بشکست مغزش بریشان و لشکر او تار و گشت و طالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکشنده جالوت بدو او را در پادشاهی شریک گردانند پس دختر خود را بدو داد و نصفی از مملکت با وی گذاشت و با خیر تمام مملکت بدو رسید و الله الملك و عطا کرد خدای او را بعد از قتل جالوت پادشاهی و الحکمة و اوار حکمت داد یعنی نبوت و یاز بور و علمه و بیاموزانید او را همه کائنات از آنچه خواست و او علمیت که پیران را بکار آید و گویند صنعت نه گری بود یازبان غان و کولاد قع الله الناس و اگر نه باز دمی خدای ما را از انحصارهم بعضی برخیزان ایشان برخی یعنی اگر دفع کردی خدای شرکان بسبب ممان جاد کننده لفسکه اکمرض هر آینه تباها شدند بی بین بطلت کفر و مانع او بطل گشتی و لیکن الله بکبر خدای ذو فضل خداوند فضل و رحمت علی الدائمین بر عالمیان تلك این قصه که در معجزات و اضمات بود ایت الله نشانهای قدرت خدا و است نتاوها علیک من نعمه انرا تو نعمتی بر من که تو بخواند و انرا با حق است و هر یک طابق قعست اکتان مسلم اند و انک لیکن المؤمنین و بیکدیگر تو بریند از فرشتگان و انک ملک السلسل این غیر این فرشتگان که درین سوره مذکور شدند فصلنا افزونی دادیم بعضی برخی از ایشان را بخصایر فضائل علی بعضی بر بعضی دیگر و بعضی کلمه الله این غیر این کسی بود که خدای با وی سخن گفت بیواسطه چون آدم که گفت اسکرانست و زوجه بکینه و چون موسی که گشتانی امار بک چون پیغمبر که فرمود قادی الی عبدماوی و دفع بعضی در حاجت و در داشت برخی را از ایشان با پیکار بلند و فدا

و انک لیکن المؤمنین

بسیار و الله بما تحسبون و خدای بدانچه شما میکنید از روی خلاص دریا بصیرت من است و بیناست مناسبت کی جزا خواهد داد و ایضا که من گفتم که من
برای صدقه اهل یا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما بمنزله نماز است یعنی دوست ندارد و آن گنگون که آنکه باشد مرا در اجتناب بوشانی من بخیل از
درختان خرم و اعتنا ب و انگور یا یعنی باغی مثل بر شجار که بخرید و میوه من بخرید یا آنکه من از زیر درختان و جویهای آب که در جویهای آنها
چینا دران بوستان من کلی الشکر است از همه میوه ها نه همین خرم و انگور و تخمها آنها بخت تفضیل و کثرت ایشانست و اصحاب که الکبر و حال آنکه فراسید
خداوند این باغ را بر منی بزرگ سالی و آنکه ذکر بیست و مراد است درین پیری فرزندان صغیر که تا توان میشت پدر و فرزندان همانین بوستانها
فأصابها آفت عصاره همین بوستان سید با گرم و گویند گردادی فیه ناکه دران باد آتش من هم چنین باد آتش من را سموم میگویند فاخته فیه پس
بسخت آن باغ بواسطه سموم و صاحب باغ متحرک و سموم فروماند این مثل عمل منافق و مرآت است که سموم عدل آبی باغ اعمال ایشان است که بدان میدارد و از
بمورد ایشان مجبور و مجبور و مانند شتوی کجاری که مانند زدی بران و مالی که بنده نفعی دران و زار بر یا برقی از درخت و همکشت اعمالشان و کذا و کذا
همچون بیانیکه در باب صومعه و جاد کرده شده یبیین الله میان میکند خدای که آنکه اهل بیت برای شما نشانهای لطاف احسان خود را که در تفکرون
شاید که شما دران تفکر نایید و در عبادت دیگری را با او شریک نسازید یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان اتفقوا انفق کنید در راه خدا و این طاعت
مکاسبی که از بایز و بر گردید بای نچسب میکنید تجارت و صنعت و در آنجا اخراج و از آنچه بیرون و دریم که درین الکافین برای شما از زمین جنت شجار
مشموعه و اغنیای انصار بوقت رسیدن شما آنچه رسیده تر و گزیده تر بودی پنهان یکدیگر مسجد رسول در گوشه نهادند تا فقرای مایه بر تری و دزدی و دزدی کی از مال اراذل
دوست نیست صاع خرم از انبتاع که هیچ نیزیدی باشکار لیا و در در میان خرمای نیکو بخت و کالای غیث خود را بآن شاعی پاکیزه و بخت حق تعالی ازین عالم نمی کرد
و فرمود که از اطیب مال صدقه دهید و لا تبتغوا الثمنا و قصد کنید بچیزهای تباه و ناخوش کار و نمارت همت مینه ببتغون از ان چیز نفقه کنید و بکنند
یا بخندید و حال آنکه نیستید شما فرگیرنده چنان چیز اگر شما دهند و حقوق شما را که آن تخریص فییه مگر آنکه چشم سر و خوابانید و اخذ آن مساله
و مسامحه کنید و اعلموا ان الله و بدانید که خدای بخشنیدنی نیاز است از کسی تصدق کند بهال خلیت حمید است و ستانیده است آنرا که صدقه از مال
پاکیزه و هر الشیطان و دیو کیش یعنی المی و تفکیک گیرند که یکی از شیاطین انسان نفس اماره یعد که الفقص و عده میکند شما را فقر و احتیاج یعنی
بمیرساند و در وقت انفاق از درویشی و محتاجی و نیاز منس که یا الفقص و عده و سیفر یا شما را به بخل و اساک منع صدقات و الله یعد که و خدای
میدهد شما را بصدقه دادن و مغفرت و اعززش و منة از خود بر گناہان شما را در حق و فضل و افروزی روزی سکافات بخیر و دنیا و الله واسع و خدا
بسیار فضل است بر منفقان و انما بستمحقاق ایشان سرعت فضل و مغفرت را این حکمت است بید بخدای حکمت انفاق من گشائنده هر گز انچه
تاواند که چه بکمی باید داد یا دانستی که میان انقای حمان و وسوسه شیطان تیریز نمای تا از وعید شیطان تیرسد و بوعده رحمانی مستطهر باشد و من یقوت
الحکمة و هر که را حکمت و اند فتن او فی خلیف او که پس بر ستیکه دادند و را نیکوئی بسیار نام بواللیث بر فرموده که حق سبحانه مال متاع دنیا را اندک
خوانده که قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرت خیر موعود ساخته که فقدا و فی خیر کثیر این عالم باید که اهل دنیا را ملازمت کند و دلغ خدمت ایشان چیر اهل خود
نکشد که او را خیر کرده اند و آنرا متاع قلیل و در کلام ترضی علی خوار و دست که بشد و رضینا قسمة الجبار فینا و لنا علم و لا اعداء مال
فان المال یفنی و حقیرت و ان العلم باق لا ینال و بیت علم دادند و بوی تقارون و سیم و شد یکی فوق سماک و در غیبت سماک و مایه گش و در دنیا بند و دیگر بند
بدین موعظها الا اولی الکتاب و الله و خداوند عزوجل صافیه و ما انفق و ما یخیر و ان که دیدای مومنان من نفقه از نفقه اندک یا بسیار بر سر عالمی و بوی
فرض یا تطوع از روی یا یا خلاص راه خدا یا غیر آن او ندرت خود را بر خود واجب گردانید و بوی و از آنکه در حسین یاغیر بر سر است یا معصوم یا فانی الله تعالی

پس بر ستمی که خدای میباید او را و فراموش نمیکند و مآل الظالمین نیست مرشدان را از آنکه نفقه بر ایشان بپردازند یا از حرام صدقه بکشند و یا از بر معصیت کنند یا از روی که در وقت
 کرده اند بوفای نمایند پس از یاری بنده گان آخرت که عذاب از ایشان باز دارند و آن **بُئِدُوا وَصَدَّقُوا** اگر آنکه صدقه بدهای خود را بوقت
 او اگر زن فتنه ناپسند پس بگو چه نیست آنچه دیگران ابدان غبت افتد و برخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانه گان با آشنائی با اهل حق میل کند و طاعت
 تحقیق ها و اگر بنده دار صدقات خود را و تو **لَقَدْ جَاءَهُ الْفَقْرَاءُ وَبِهِمْ آتِ بِدْرِهِمْ** بنحیفه **فَهُوَ خَيْرٌ لَّكَ مِنْ** پس آن اخفا بسترست مرشار چه آن صدقه
 از آفت ریا و سمعه دور می نماید و در ویش نیز از مذلت اخذ و بی ناموسی محفوظ میماند بعضی از علما حکم اخفا را حرام دارند و در فقرات و نوافل چه صحابه و از زمان حضرت
 رسالت در اخفا مبالغه عظیم داشتند هم در نفقه فرض هم در صدقه تطوع جمعی را اندک اخفا متعلق بنوافلست و در فقرات اطهار و نوافلست تا منطنه ترک سکو
 بکسی نبرند و دیگر دلیل مسامحت است بامر حق سبحانه تعالی و سبب غبت توانگران دیگر می شود با دانی کوه اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از این جماعت
 منقولست که صدقه سر و تطوع افضلست از عذایه به بقا و مرتبه و در حدیث آمده که صدقه که تطیف غصب الیبت از محال کرم الهیت کرد صدقه فرمود اگر اخفا
 کنید شمار بهتر باشد و یکصد که در صدقه فرمود و حصص بفرستند یعنی خدای را که از صدقه سبب است که بعضی از گناهان شما یعنی آنکه غنا
 نبوده و الله تعالی و خدا می آنچه میکند از ابدی صدقه و اخفا کی آن خیر است و دانست آورده اند که انصار قبایل اسلام بجهت صداقت و رضای که میان ایشان
 و پیغمبر ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سیدان نام شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن بر جوان کار شمرند
 و چون مرت حال حضرت رسالت عرض کردند این آمد که **لَيْسَ عَلَيْكَ** نیست بر تو ای محمد **هَذَا هُوَ رَأْيُ يَهُودٍ** بهر هدایت توفیق بلکه بر تو هدایت نیست
 و بس **وَاللَّهِ** و لیکن خدای بجنایت خود بیخودی من **يَشَاءُ** خواهد که راه بیناید بایمان هر که خواهد پس حضرت رسالت فرمود که قصد تو اعلی الی الی و این با اتفاق
 اخراج صدقه در تطوع بغیر مسلم جائزست و **وَمَا تَنْفِقُوا** و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال **فَلَا تَقْسِرُوا** به پای برانی نفسها نمیکنید و ثواب آن اجماع بشمارست
 خواه متفق علیه کافر باشد و خواه مسلمان بهیت اگر او میر و پیش آتش سجده و تو واپس چرامی بر میست جود و خورش و به گنجشک که بکس حمام که روزی
 و افتد بانی بام و چوهر گوشه تیر نیاز افگنی و ناگاه مینی که صدی کنی و **وَمَا تَنْفِقُونَ** و نفقه میکنید شما که مومنانید **الْاِبْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ** بلکه برای
 طلب ثواب خشنودی خدای و بجنایه ثواب مده است کما قال الله تعالی و اما یتیم من کوه تری و در جه **وَمَا تَنْفِقُوا** و آنچه نفقه میکنید از مال
 خود **وَاللَّهِ** و لیکن توفیق مزان میکند برای شما یعنی برای آن تنهای شما میرسانند و **وَلَا تَقْلَقُوا** و شما ستم دیده نمیشوید یعنی از ثواب اعمال شما
 بستم چیزی که میکند **لِلْفَقَرَاءِ** این صدقه و نفقه شما برای درویشانست **الَّذِينَ أُحْصِرُوا** آنکه باز داشته شده اند **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در طاعت خدای
 یا در جهاد که **يَسْتَطِيعُونَ** نمیتوانند بواسطه اشتغال بغیر یا در وام طاعت **مَنْ رَاكَ سِوَاكَ** در زمین برای تجارت و طلب حق و ایمان
 در ویشان ماجر بود و در قریب چهار صد تن چون عمار یا سر بلال ابن خود و امثال ایشان که در مدینه مکینه منتری نشاندند که شب آنجا بسر برد مسکن ایشان شب
 صفه مسجد نبویه بود و بر روز ملازم آنحضرت بودند و بی سایه التفات بر کس می انداختند و نه بسوال طلبی می می پرداختند و بدین سبب مودت بحسب محرم
 آنجا اهل می پندار و ایشان را مردان بخیر از حال ایشان **أَخْبِيَاءُ** که ایشان تو اگر اند من **التَّحْقِيقُ** بسبب باز ایستادن از سوال و استغنا از
 خلق تعالی و **فَهُوَ** تو ایشان را از اسی محمد بسبب **يَحْمَدُ** نشان عداست ایشان که صدقه اللو است و نرازی بدن خمیدگی پشت و بسیاری از آنکه کیست **لَوْ**
 آنکه سوال نکنند از مردان بخیری نخواهند از ایشان **إِنْ كَانُوا** از روی کجاح و ابرام و بغیر آن نیز صدایشان معصوم اند متعفف که ترک سوال است و ترک
 سوال بجهت مرحمت و شفقت میکردند که ناگاه مردم در سوال نکنند و از رشکاری بازمانند و افع من و السائل و **وَمَا تَنْفِقُوا** و آنچه نفقه کنید من خدای
 از مال خود برای صفا و نوازش آن مستحقان **فَإِنَّ اللَّهَ** پس ستمی که خدای به علیه **يَحْمَدُ** است میداند که بکس میدید و از برای چه میدید **الَّذِينَ**

و او صورت حال اجزای ایشان بخواب نبوت را بچشم است این آیت نازل شد که دست از بر او بردارید فان ذکر تفصیلا پس اگر کنید و بقیه را بر او ترک ننمایید فان ذکر تفصیلا
 پس اگر کنید یکدیگر را و آماده باشید بجهنم بجنگ کردنی بین الله و رسول او و حق فاذنوا و اذنوا از اذن که معنی علم است یعنی اگر ترک بودا
 کنید آگاه باشید و بدانید که لائق اید بحرب خدا که آتش است و بحرب رسول که شمشیر است و ان تبتغوا و اگر توبه کنید از گرفتن بر او افکند پس هر شمار است
 ربه و من امواکم و سرمایه اموال شما لا تظلمون نه شما ظلم کنید بر دیون و زیاده از اموال طلبید و لا تظلمون و نه بر شما ظلم کند و از طریق
 چیزی بجا نهد بعد از نزول این آیت بنی عمر گفتند ما را طاقت حرب است و رسول نیست و از سود گذشته سپه را راضی شدند و بنوعی از غایت ننگستی تا ادراک شما
 محبت خواستند و بنی عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از اموال و تاجیل را بامید کردند آیت آمد که و ان کان و اگر واقع باشد غریم ذو و عسر و خداوند
 و مفلس یعنی غریم ننگست و مفلس باشد فقطه پس حکم آن محبت و دوستی میسر و تا وقت تو انگری آسانی و ان تصدقوا و اگر صدقه دهید
 بقصد از مفلس حین که بهتر است و شمار لا تظلمون اگر دانید شما که آنچه خدای میفرماید متضمن صلاح و دوچار و تکفل انجام جاود است
 و اتقوا ایوب و ما و بر سپه از عذاب نری که همیشه توجعون فییه باز گردیده شوید در آن روز و ان الله بحساب ای یاجزائی که مقرر کرده است از ثواب حساب
 که تو فی سیر تمام داده شود و کل نفس نفسی اما کسبت جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک بد و هو لا یظلمون و ایشان یعنی باز گردیدگان بجهنم
 بستم کرده شوند لا یظلمون اما کسبت جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک بد و هو لا یظلمون و ایشان یعنی باز گردیدگان بجهنم
 که بدل در آن زمین باشد و الی اجل مسکن تا وقت نام برده و معلوم بقیت سنین مشهور فاکتوبه پس نویسد آنرا و صحیفه که کشتل باشد بر صفت معامله
 و اسم حاملین و مبلغ حق و مقدار اجل و وقت حاجت جمع بدان کنید و لیکن ثبت و باید که نویسد آن و ثقیه ابوبکر در میان شما کاتبی نویسد یا احدکم
 باد و راستی یعنی کم و زیاده کند و را اجل مال و کاتب و باید که سر باز نزنند کاتبی جمع نویسد و تکلیف کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این کتاب بقول بعضی
 فرض نه است بقولی فرض همین بشرط فراغ کاتب قولی آنست که فرض بوده و منسوخ شده لقوله و لا یضار کاتب گفته اند مستحب است یعنی اولی آنست که بکاتب
 کاتب چون التماس کنند آن یکتب آنکه نویسد و ثقیه معامله را حکما علمه الله همچنانچه بیان نمود و را خدای یعنی بدان نوع که اکثر جمعی واقع شد
 فلیکتب پس باید که نویسد و لیکن ثبت و باید که ملائکه کاتب الذی علیک الحق آنکسی بر دست وین و بر زبان خود اقرار کند و کتب حق الله و باید
 که بترسد ملائکه از خدای رب که هر روز کار است و لا یحس و کم کند و وقت اقرار ضمه شایه از ان حق که بر دست چیزی ایوان گان
 پس اگر باشد الذی علیک الحق آنکسی بر دست حق یعنی بر دمه او است سفتیجا جالبی یوقوت یعنی بالغی غیر شدید چون مجانبین و مردم بهوت
 او ضعیف یا عاجزی ناتوان چون کودک خرد یا پیری نیک سیده او که کیست تطیع یا آنکه مطلقا توانائی ندارد و نمیتواند آن شلیل هو آنکه ملائکه
 او که بدو نیست بجهت آنکه آخرس باشد یا بواسطه آنکه مرض نکست و زبانش پدید آید یا آنکه بدان نعت که متعارف قوم است گو یا نبود فلیکتب پس باید که
 املائی آن حق کند و لیکن ولی یکی از اینها که گذشت یعنی متولی املا و ان قیم است مفضل و مجنون او وکیل و مترجم غیر تطیع را و باید که و اما اقرار است
 یا احدکم و راستی و انصاف یعنی زیاده و کم ملائکه و استشهاده و گواه گیر بر معامله خود شهیدین و گواه من و چاک کوه از مردان یعنی پس از
 بالغ آزاد و ان ذکر یکو تا پس اگر این دو گواه نباشند رجلیان دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند پس کبر و اهل آتش و دوزخ گواه
 شوند و شهادت زنان در بکارت و ولادت و عیوب نسای در موضع مستور سمع است با مردان در حد و قصاص مطلقا سمع نیست و در غیر آن
 از حقوق مالی غیر مالی چون نخل و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت اشغال آن مقبول است گواه باید گرفت معتق و مطمئن از ان کسانی که پسندید و رایا
 من الشبه که اگر گواهان پس بجان میکنند عداقت اعتبار دارد از این معنی و زن بای آن تفصیل تا چون اموش کند احد آنها یکی از ان زن معامله را

که بران گواه بوده و قتال گرس پس باید که یاد و بیاخذ عتقا الاخری یکی از ایشان آن دیگری چون بهمت غلبه طوبت تیسار بر مزه تیسار غلبت پس از آن
باید که بتذکر یکی نسیان دیگری اهل کرد و کلا یا بک الله هم باید که سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت یا از ادای آن لذا ما دحقا چون خوانده شوند
برای ادای یا تحمل آن و کلا کتبت و اول شود آن نکت بوه از آنکه بنویسد حق را صغیرا در حال تکیه خرد باشد آن حق او کیلوا یا بزرگ یعنی زندگ
آنرا بنویسد الی آجله تا مدتیکه او مقرر شده با قرار دیون ذکر که این کتابت شما اقسط راست ترست عند الله نزدیک خدای واقفم و صواب تر
لشها اذیه مرگواهی و ادون اچه کتابت کرشموست و اذنی و نزدیک ترست کتابت الاثر تا بگو آثر که بشک نشوید در مقدار حق و مدت آن تعیین
حق چون جمع نماید بکتاب الا ان تکون مکرر که باشد معامله تجارتی خاصه باز گانی بخصو تدیی و کما یکنتم که میگردد اندید از یکدیگر یعنی معامله است
در نقد بنقد فلیس علیکم جراح تا پس نیست بر شما گناهی الا نکت بوه ها آنکه بنویسد آنرا و اشهد و آوا گواه گیرید اذ اتبا لعلتم و چون خرید و فروخت کنید
بنقد و مکمل این آیت نسوخت آیت فان من بعضکم بعضا لایه و لا یضاکر کایت و باید که رنج برسانید نشود نویسنده یعنی او را با کراه و اجبار کتابت نفرماید
و لا شی صید و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشند این معنی که گفته شد بر تقدیر آنست که یضاکر فعل مجبول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند
منطوقش آنست که باید که کتابت رنجنازه کسی او وثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت کند و از راستی در گذرد و گواهی نمیشد
بوقت طلبیدن و باز نگردد و ان تفعلوا و اگر کنید ای معاملان اینها که نمی کردم از اضرار کتابت بشوید و ان فاسق یکم و پس آن فعل منکبی گفته ام و فرما
باشد لا حق بشما و اتقوا الله و همه شما بر سر از خدای و فرمان و اخلاف کنید و یعلکم الله و می موزاند خدای شمارا مصالح دین و دنیای شمارا
و الله یکل شیء و خدای همه چیز را علیکم و ایت و ان کتفوا و اگر باشد شما علی سقر و سفری علی اینجا یعنی فی است و ذکر تجد و اکتبا و نیاید
کتابی که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد و ادوات کتابت یافته نشود و فی لمن مقبوضه و پس وثیقه باشد که و های قبض کرده شده یعنی فرستاده
فان آمین پس اگر این مدار و بعضکم بعضا برخی از شمار برخی را و دل از خیانت و جمع دارد فلیکون الذی او تسمین پس باید که ادا کند آنکس که این
داشته شده است یعنی مدیون اما کتبه و ام او را و کنار حق نکند و لیتقی الله و باید که بر سر از خدای ربه و معنی پروردگار او و در امانت خیانت نکند و اکتفوا
الشها اذیه و پوشید گواهی را که پوشیدن آن را گناهان کبائرست و من یکنتمها و هر که پوشید گواهی ایا که ان شکر قلبه و پس رستیکه بزه مند و گناهکار
دل و در اخلاف اثم بقلب تنبیه تمامست بر وعید ربانی مرا کاتم شهادت را چه جراتم قلبه سخت تر و غلیظ ترست از ااثام متعلقه اعضا ظاهره و الله اعلم الخ
و خدای با شما میکند از اظهار شهادت و کتمان آن حکیم و انماست لله ما فی السموات و ارضی است آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا اورست
عوالم و حایه که استار غیوب بواسطه صفات اند و ما فی الارض و آنچه در زمین است از ازارکان و الیدیا و راست عوالم حیوانیه که طوایر و اعمال و نظامها و افعال
و ان کتبت و اذ اگر اکتفا کنید ما فی انفسکم آنچه در نفس شماست از عزائم و نیات او تخفوه یا پنهان دارید آنرا میسبب که یه الله شمار می کند
خدای شمارا بدان چیز یا خبر میدهد شمارا از آن تا دانید که و انماست و مطلع بر سر از رت آورده اند که حق سبحانه و تعالی است اعمال بنده را تمام بر وی احصا کند
از گفتن زبان و کبار اعضا و اندیشه دل فیخفر من کتبتا و پس بیاورد بعد از آن احصاء آنکس که خواهد بفضل و یعذب من کتبتا و عذاب کند هر که را
خواهد بعدل خود و الله علی کل شیء و خدای بر همه چیز از غفران تعذیب قدیدر و تواناست بعضی برانند که این آیت بایت لا یكلف الله الفساک
الا و صما بنسخت و جمعی گویند محکمست زیرا که قول اصحابیان آنست که نسخ بر احکام متعرض نشود نه بر اخبار و این آیت خبرست پس نسخ نشود
و نزول آیت لا یكلف الله بعد از این برای آنست تا داند که مواخذه در خطر نخواهد بود زیرا که در وضع نیست آورده اند که چون این آیت نازل شد صحابه کرام
از تامل در مضمون آن متناگشته بر طاعت شدند از صدیق و فاروق و معاوی بن حیل و بعضی از اصحابان انصار رضی الله عنهم اجمعین اتفاق نمود که بطلان

۳۹

حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه فیه صورت حال توقفت عرض باید رسانید پس ایشان بجناب نبوت آب آمده گفتند یا رسول الله کلام من العمل لا
 تطیق بهما تکلیف کاری کردند که قوت آن نداریم بلکه چیزی بافرشاد که طاقت استماع آن نمی آید حضرت متفلسر فرمود که آن چه خبر و کلام است گفتند
 یا رسول الله عثمان و اما در قبضه اقتدار و زمام اندیشها در پنجه اختیار نیست احیاناً خیال معاصی در دماغ می آید و فکر سناهی در خاطر با خطوری نماید و ما آنرا
 مکره می داریم و از قوت فعل نمی آیم و حق سبحانه میفرماید که یا سبکم الله اگر ما بدان بگیرد کار دشوار شود و هیچکس از عهده آن بیرون نیاید سید عالم فرمود که اگر
 شما همان میگویند که بنی اسرائیل گفتند سمعنا و عیننا لاجرم چندین بلیه بر گفتار ایشان متفرع شد گوئید سمعنا و اطعنا و کلامی اصحاب این کلام سید احباب اطمینان
 تمام یافته گفتند سمعنا قوله و اطعنا امره و تبرکت این گفتار کار دشوار ایشان وی باسانی نهاد و حضرت حق سبحانه در نشانی این است و سبکیاری ایشان اینست
 فرستاده امن الرسول و بعد و اعتقاد کرد و رسول یعنی محمد صلی الله علیه و آله و انزل الیه بدان چیزی که فرستاده شده است با و من یتلوه از نبره پروردگار و که آن آیات قرآن
 و احکام و حق حقوق و الموفقین و مومنان نیز از امت او بدان منزل گردیدند اما ایمان رسول بتجلی و تبلیغ رسالت بود و ایمان ایشان باستدار
 و تصدیق پس بجهت تکریم مومنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر و فرمود کُلُّ شَيْءٍ اِشْيَانِ اِزْنِي و متابعان امن یا الله گویند
 بخدای یعنی بوجود ازی و ابدی و اسمای حسنی و صفات جلال و افعال متقنه و احکام کامله و و مملکت عظمیه و بفرشتگان او که مقرران حضرت کبریا
 و نبیات و و من و یوح میگویند که ملائکه بنات وی در سل اعد از حق سبحانه بانبیا و سبب صلواتی اندر بریل و کشیده و بکتبهای منزله وی که همه حق
 و سخنان او است غیر مخلوق و سر سلیله و بفرستادگان او که همه پاک و محصوم اند و برگزیده و وحی گذارنده و خواننده براه حق اند که انفرقا میگویند
 بنی مومنان که ما جاد انیسکنیم در ایمان یقین احلی میان هیچ یک قرن شریفه بعد از رسولان او بلکه همه ایمان می آیم بکلام بیود و نصاری که از رحمت
 بعضی انکارند و قالوا سمعنا و گفتند مومنان شنیدیم قول خدای را و اطعنا و فرمان برویم امر او را پس بطریق القیاس از حدیض غیبت به و
 خطاب آمده گفتند عَفَا عَنْكَ رَبَّنَا مِطْلَبِ اَمْرُش را می پروردگار ما و اَلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوی تو است بازگشت همه کار این قول که در دست دل
 اندوخته اعتبار کنند این آیت را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق اند بر آنکه این آیت و تالی و یکی است و بیواسطه در شب معراج بر آنحضرت نازل شده چنانچه
 در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرموده اند نمازهای پنجگانه و خواتیم سوره بقره و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبائر
 بیافزند و کسب از امت که شرک ننهد و بخدای درین صبح آورده که چون سول بمعراج رفت و بساط کونین با قدم بهر طی کرده بمنزل قرب رسید شغوی
 سوعالی شد که عالم نماند و زو در میان سایه هم نماند و بیرون آمد از پرده بود و خورشید نگه کرد بی پرده مقصود خویش و بوقتیکه در مقام او آفتاب سلام
 و کلام الهی در مقابل تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرمود که من الرسول با انزل الیه من ربی چنانچه خواهد عالم صلوات
 علیه مناجاتی کرد محتوی بر آنکه ما شریعت این کرامت بی مومنان است گوارنده نیست حق تعالی فرمود و المومنون کل الیه حق تعالی پرسید که امت تو قبول
 احکام چه میگویند خواهد عالم فرمود قالوا سمعنا و اطعنا خطاب مد که من هم بر ایشان سهل کردم لا یکلف الله درینج نیکنند خدای نفس منج نفسی یا نفر
 بکاری الا و سعه که مگر بقدر طاقت او هما کسبت آن نفس باشد آنچه کسب کند از نیکوئیهها و علیها ما الکسبت و بروی باشد آنچه بخاز
 از بهر حضرت درین محلل امام الهی غار دعا کرد که رَبَّنَا لَا تَجْعَلْ اِخْلَاقَنَا اِیْ سِرِّیْ و در دگرار ما که ما را بقوتت ان تَسِينَا اگر فراموش کنیم علی نیکو
 از ما فوت شده اگر اَخْلَاقَنَا یا خدایا که در پی قصد ترک سناهی شدیم و پناهی آفریدگار او لا تَجْعَلْ عَلَيْنَا اِیْ بَیْکُمْ یا ارحم الراحمین گما حاکم
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 و کما تَحْمِلُنَا اِیْ سِرِّیْ و در دگرار ما که ما را بقوتت ان تَسِينَا اگر فراموش کنیم علی نیکو

این آیت را مدنی دانند و ناسخ آیت مجامع بناسند و بقول دیگر یکی است مراد استیلائی شیطان است بواسطه غلبه شهوات بر نفس یا شهادت اعدای هر
 یکنه را از حق مشغول گرداند و از فرمانبرداری او باز دارد و گفته اند باطاقة لنا به لغزیدن قدم است از صراط مستقیم و اخضع عتقا و عقوق و دیگر گذارد
 از ماضیها و فراموشیهای ما و اخفیر کنا و قد و بیا مژگانا بان بار اقا رحمتنا و قد و یحیی بنما بقبول طاعتنا ما آنست مکلنا کواکب ساز و یاری دهنده سلمانی
 فافصرنا کسب یاری ما و ما و منظر کردن علی القوی الکفینین ○ برگزیده کافران آورده اند که چون معاذ بن جبل فراین سوره اتمم کردی آمین
 گفتی و در خبر است که حضرت رسالت پناه این دعا شرب معراج می گفت ملائکه امین میکردند و حق سبحانه تعالی اجابت میدفرد

سورة آل عمران مدنیة و هی مائتا ایه

بسم الله الرحمن الرحیم ○

لیت

الفتح مفتاح سورة یا اسم اوست یا الف اشارتی بالامی عمیم حق است و لام بتقاسمی کریم او و می محبت قدیم او یعنی برکت الای او در دنیا همه
 علی العموم شامل است و نعمت اتمای او در سرای محقق باریاب خصوص اصل فیض محبت بی منتهای او در هر دو جهان اخضع عتقا و عقوق حاصل الله خدا
 سزاوار پشتمن است کلا الله فی نیست هیچ معبودی حتی عبادت مگر او استی زنده که حیات بر زنده از دست القیق می پاید که قیام
 هر پائیده بدوست جمعی از نصاری بخیران مدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت در باب عیسی مناظره بکنند و حدیث بعد از ملاقات ایشان ا
 با سلام دعوت فرمود و ایشان گفتند یا غاشیه اسایم به دو دشمن خلقه دین الی و در گوش داریم حضرت جواب داد که تمار نسبت به من فرزند بخت نیست
 از اسلام باز داشته است ترسانان گفتند ما در نسبت فرزندی عیسی بخیر سبحانه محقق و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول فرمود که در نسب
 ما و شما فخر خدای روانیست و خود میدانید که عیسی شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصدیق ضرورت مسیح در رحم مریم بقدر او بود و هم
 بعقیده شما پدر و در کار عالم مصون نیست و دیگر خود میگویید که عیسی اکل شربت داشت و فرقت و آمدن و خواب بیداری نیز به نسبت می کنید و حق سبحانه
 انین همه مقدس منزله است ایشان ساکت شدند و از مجلس خاستند و هشتاد و نه آیت از اول این سوره نازل شد و چون نازل شد و ترسانان را
 در الوهیت عیسی و تارة در نبوت محمد واقع شده لاجرم بادل سوره ذکر الوهیت حق و حیات و قیامت و نازل شد و بدانان در میان نبوت فرمود که نقل
 فرمود خدا علیک الکتاب بر تو قرآن یا بالحق برستی در اخبار و درستی در دلالات مصلد قارحان لیک موافق است این کتاب بیکر بیکر
 مرآن کتاب بار که پیش از وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین است و آنزل التوراة و الانجیل و الفرق و فرستاد تو بیت و
 انجیل امین قبل پیش از فرستادن قرآن هدی لیک کاس اماند به منی اسرائیل بطریق حق و درین کتاب نفی مبعودیت مسوی الشد بکوست
 و بدین نفی بطلان قول یهود و نصاری را آنچه نسبت بعزیر و عیسی میکنند ثابت میشود و آنزل الفرقان که و فرستاده کتابهای دیگر که جدا کننده است
 میان حق و باطل در تفسیر کبر آورده که فرقان معجز نیست که مقارن انزال کتاب بوده و دعوی صادق و کاذب بدان تمیز میشود ان الذین کفروا به ربیک
 انکسانیکه نگوید یا لیت الله بنشانهای قدرت الی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق ابتداء که حد اب شیدید مرایشان است
 عذاب سخت یعنی پیوسته و الله عین و خدای غالب است و قادر بر عذاب کفار و اذنیقار و خداوند عقاب غضب ایشان ان الله بد ربیکه و
 لا یخفی علیک شیء پوشیده نماند بر چیزی از کائنات فی الامر فی الامر و لا فی الشکاء و در زمین و نه در آسمان بلکه علم الی محیط است جمیع معلومات
 ده جوایز علم است و حق سبحانه از فیضیات حاصل بوده و آن نیز تعلیم حق بود پس چنان علم تا تصرف است و از هر چه بود و هر چه است و هر چه خواهد بود و هر چه

[illegible]

جمع یاد کرد و حق قاهر و احوال که زکریا را ایستاده بود و یحییٰ فی الحقیقه نازمی گزارد و محرابیم یاد محرابی که داشت آن الله بدستیکه خدای یکشمار
 یحییٰ فرزند میسر و ترافرنزدی که نام او یحییٰ است و معنی یحییٰ است که نام پدر بدو زنده باشد یا دین پدر بدو زندگی یافت مصلحتی و سا در حالیکه
 این فرزند باور کننده باشد و ایمان آن زود یک کلمه است یعنی عیسی را کلمه است این گفته شد که بی پدر او تولد شد و کلمه کن پیدا شد
 من الله از نزدیک خداوند تعالی آورده اند که اول کسیکه عیسی ایمان آورد یحیی بود علی نبینا و علیه السلام و دیگر صفت یحیی نیست و سید او متبرک علم
 و تقوی که شراط سیادت است آراسته و حصص او باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارند از لعل و لب و نیک یاقین الطریقین و غیر یحیی ناشی شده از
 شایسته حالان یعنی زکریا و ابای و وصالح آن باشد که حقوق خالق و مخلوق بر وجهی داد کنند که باید و شاید و چون که یار یحیی فرزند ی بشارت دادند قال رب گفت
 ای پروردگار من آنی یکنون لی غلام از کجا باشد و پسری و قد یکنی الک کین و بدستیکه فرارسیده است مرا پسری و بزرگ سالی و فرزند آتی و چون
 من یعنی ایشاع و او خواهر را در بر گرفته نازانیده است آیا مرا جوانی سازی یا دهرین پسری فرزند میسری قال گفت خدای یا جبرئیل گفت بفرمان خدای که ایشاع
 همچنین بر همین حال که هستی ز پسری الله یفعل ما یشاء مع خدای میکند آنچه خواهد و رفت عادت و خلاف آن قال رب اجعل لی آیه گفت که
 ای پروردگار من ظاهر گردان برای من نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبر دار کند قال ایستاد گفت جبرئیل که خدای میگوید نشانه تو ایشاع الیکم الناس است
 که سخن گوئی یعنی قاذو نباشی سخن گفتن با مردمان قلند آیتا سه شبانه روز لا اذنی اما اگر آنکه اشارت کنی چشم با سر یا دست یا زبانی و غیره و کلام
 لک کیش او یاد کن پروردگار خود را بسیار و سبحان یا العیش و الا بکار و تسبیح گوی او را در شبگاه و با داد و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد
 انشاء الله تعالی و اذ قالت الملكة و یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل با جمعی از ملائکه مشافه گفتند یسیرا یسمی ای پرستار خدای ان الله اصطفیك
 بدستیکه خدای ابرگزید برای طاعت و عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش و تربیت و طهرت و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا قاذو اتی که نسا را
 باشد چون حیض نفسانی از خصایل میزد عادات قبیحه و اصفطفت تکرار از برای تمیز است یعنی بی شبهه تبارگزید علی المساء العالیه و بی زبان
 یا آنکه ترا پیش فرزند دهد و بنفخ جبرئیل مخصوص گرداند یسیرا یسمی لربک ای مریم فرمانبرداری کن مرا فریفته و پرورنده خود را و الحجه و سجده کنی یا
 و انک مع الرکین و کوع آریار کوع آریار کوع بود که نماز با جماعت بگذارد با خیال ربوبیت الهی انما که بگوید شد و بین آیتها
 از حدیث مریم و زکریا و یحیی من انباء النبیین را اخبار پوشیده است که با بخت اظهار اعجاز نوای محمد فو حیدر الیک و وحی می کنیم و بیان جبرئیل
 بتومی فرستیم و ما کنت و نبود تو ای محمد که یحیی نزدیک جبرائیل المقدس اذ یلقون اقلامهم انهم کامی که انداختند از برای عهده
 کتابت خود را در جوی اردن بدانند آیتها کفیل معی یحیی که نام است از ایشان که پند آن شود بتعبد مریم و ما کنت کذ یحیی و نبود تو نزدیک ایشان
 اذ یختصمون آنوقت که محاصمت میگردید برای کفالت مریم اذ قالت الملكة دیگر یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان اصح است که جبرئیل گفت
 یسیرا یسمی الله یکشمار یک کلمه و ق ای مریم بدستیکه خدای فرزند میداد ترا بکلمه از و مراد حضرت عیسی است و او را کلام از ان گفت که بکلمه کن حاصل شد
 بی پدر و اگر چه هر مخلوقی از بنی آدم بواسطه این کلمه آفریده شده است اما آن سبب تعارف که والد باشد مفقود است در حق عیسی لاجرم اضافت حدیث او کلمه
 اکل و اتم تواند بود اسم الله عیسی ابن مریم نام آن کلمه شمس نفست عیسی اسم تقدیم لقب بر اسم از و تعظیم باشد چنانچه گوئیم نام پیغمبر ما مصطفی محمد
 و علی جمیع الانبیاء و المرسلین هیچ عبری مشحوا باشد یعنی مبارک و جیهما فی الدنیا و شناس تمام قدر در دنیا بطاعت یا به نبوت یا بحا ققت یا
 بمخلوق شدن بی پدر یا برفع آسمان یا بنصرت و غیره می آید از زمان یا بقتل و جال و الاخره و در آخرت بشفاعت یا بجلود و جرم و من المقرین و از نزدیک
 گردانیده شد گانست بکلام خدای و یکشمار الناس سخن میگوید این فرزند نامزدان فی المهد و کننا تو که بجای می شد و او را در زمان صغیر و فقیه شایسته گواه بود و کلام سخن گوید

و تفسیر علی یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی نصاری بخوانان اعتراض گشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدی و نام بندی بروی نمی
 دهی و عالم فرمود که ای ابا عبدالله نام محمد را دشنام باشد و بنده است فرستاده خدای ما و کلام است الفکره شده به قول عذر ایشان انشعاب غضب
 برافروخت و گفت هیچ آورده دیده باشد از انسان که بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیت فرستاد آن مثل عیسی تحقیق صفت عیسی و نشان عیسی را
 عند الله نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی پدر یا فرزند کم مثل آدم را چون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق
 شد و حال آنکه او را ابن الله میگویند پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را پدر خدای بخوانید و گفته اند مخالفت مشارکت در عیسی و عیسی
 مثل آدم است در احد الطرفین که عدم است یا در آنکه موجود است خارج از عادت ستمه و امام قشیری قدس سره میفرماید که خصیص که در او در بطن میرود و ایشان
 از او در بر مراد صلابت بحقیقت بوجه مخالفت ظهور و هر دو پیغمبر محض قدرت بر وجه عرق عادت پس باین ایجاد آدم میکند خلقت من هر که با فرموده
 قال له را از خاک فکرم قال له پس گفت قرآن قالب مصور است و اگر بکلم من کنی باشد نموده روح فیکون پس بوجه و تئیه میفرماید که خاک انقلم آدم
 باشد و او انقلم عیسی باشد الحق این خبر که از عیسی گفته شد درست و راستست و پیغمبر است رسیده من زیادت از پروردگار تو بتوفیق لا کل من المصطفین
 پس باشد از شک آنندگان از آنکه است بر با دینی یقین و ثبات بر آن اصح آنست که ظاهر خطاب به حضرت پیغمبر است اما مقصود خطاب است آنحضرت اند
 یعنی ای مومنان شما باشید از ان جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان میقتید چون نصاری که ظلمت ظن و تخمین مانده اند و
 نور این تمثیل را مشاهده کردند مشغولی از سر اربعین حرفی نخوانند و بنزدان گمان مجوس مانند بدینسان گشته ظاهر آقایی و پیشرویه ایشان حجابی بپوشید
 چشم نایب از پدر رشید چه داند و سر جام میشد و فتنه حاکمات پس هر که خصوص کند با تو و مجادله نماید فیه و در باب عیسی من بعد مکاتبات پس آنکه از خود
 من العلیه از دانستن عیسی رسول بنده است فقل لها کوا پس بگو ایشان که بیایند تا از برای مباحثه ندع بخوانیم اینک تا و اینک آنکه پس از آن
 و پسران شما را و نسائه که و زنان و زنان شما را و انفسکم که و انفسکم که و نزدیکیان و نزدیکیان را انفسکم که پس چه کنیم و قرض و دعایا
 لعنت کنیم بر یکدیگر فنجعل لعنت الله پس کنیم لعنت خدای اعلی الکذین پس بر روح گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد
 حضرت رسالت و فد بخوان طلبیده گفت هر چند ما در حجت می افترا می نماد و عناد و منازعت می افراستید اکنون بیایند تا مباحثه مشغول شویم و مصادق را بگویند
 و محقق از مطلق متناظر گردد و نصاری بدان صورت راضی شده زمان مکان مقرر ساختند و روز دیگر حضرت رسالت پناه حسین را بر سرشته و دست مشرک گفته
 و فاطمه را از حقیقت علی رضی کرم الله وجهه همراه بعد از آن وان شدند و خواجه عالم با ایشان فرمود که چون من دعائکم تمام آیین گویند از ان جانبی سایان بعد از
 تا مات فراوان میبایست ایشان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با این همه در برابر پیغمبر صفت بر کشیدند چون متراشان حضرت سید عالم را با اهل بیت بدر فریاد
 بر کشید و گفت که ای یاران از مباحثه این بزرگواران بپرهیزید بخدای که من سویه امی بینم که اگر از خدا و خواهند که بهار از موضع آن زایل گردانند و یقین
 میدانم که اگر ایشان مباحثه کنید یک ترسای روی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره پسندید
 تسلیم مسلمانان نمایند پس بن منوال صلحنامه نوشته بنازل خود باز گشتند و حضرت پیغمبر فرمود که اگر وفد بخوان با من مباحثه کردند خدای تعالی ایشان را
 مسخ گردانید آتش ایشان فرو بخشد و جمله اهل نجران تا عصافیه در سقفهای منازل ایشان هلاک شدند این حد ابر استیکه این قصه که گویند
 لها القصص الحق هر آینه آنست خبر راست و درست و ماکین الله نیست هیچ معجوبی نثری پیش از الله و اگر الله که استحقاق عبودیت او را
 ثابت است و ان الله و تحقیق که خدای تعالی هو العزیز الحكیم است غالب قوی محکم کار قان کوا پس اگر برگردند در سایان و می از مباحثه
 بترانند فای الله پس بر رستیکه خدای علیه السلام بالمقصدین و داناست بفساد و تباه کاران وضع منظر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت و اعراس است

هر که وفا کند عهدی که خدای یابو بسته در تورات یا دایمانت در کتب یا نهی و امر بپزد و رباب حلال حرام قیاق الله پس بدستی که خدای یابو بپزد
 المتقین دوست میدارد و پرهیزگاران الذین بدستی آنرا که نیشخون میفرودند و بل میکنند بعهده الله عهدی که خدای
 بسته اند و آن ایمانست به محمد و ایمان به حق و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی و تغییر آن میخورند شمتا قلیلا بهای اندک آن مگر
 چند و گوی چند کس این ده که از کعب بن شرف شناده اند و نیت پیغمبر را تحریف کرده بدین افترا پیش عوام سوگند خورده اولیات آن عهد شکنان
 و سوگند دروغ خورندگان که خلاق که هر بیخ نصیبی نیست مرایشان را فی الاخص فی در انسرای از ثواب خدای و لا یحکمهم الله و سخن گوید خدا
 با ایشان سخن که بدان خوشدل گرد و لا یظلمکم الله و بنظر رحمت بر ایشان نگردد و یوهر القیامه روز رستخیز و لا یزکیهم الله و پاک سازد ایشان را از
 لوث گناه و هر عهدی که الیهم و مرایشان را باشد عدا بیکه الم آن منقطع گردد و لا یمنعهم کفر ببقا و بدستیکه از جهنم هرگز نبرد و هر چند چون
 کعب ابویسوی که از روی نداشتی یقولون الیستهم می پچانند زبانی خود را با الکتب بخوابان کنی که نوشته و برافشته ابرایشانست آن مفسر است
 بغت عبری می خوانند و تحسبوه ما شما پندارید که انچه ایشان میخوانند من الکتب از تورات است و ما هو من الکتب و حال آنکه نیست از تورات
 و یقولون و میگویند هو من عهد الله آن محرف و مفسری از نزد خدایت و ما هو من عهد الله و نیست آن از نزد خدای و یقولون حکم الله
 الکتب و میگویند بر خدای دروغ که غیبه سخن او را سخن او میدانند و هو یحکمون و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف بود
 ذکر افترای نصاری میکنند که در حق عیسی می گفتند که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت خود فرموده پس و قول ایشان ایضا میگوید که ماکان
 لیسیر هرگز نبود و نباشد نیست و نیز در آفریده یعنی عیسی آن یقین تیکه الله الکتب بیکه بدست خدای او را انجیل و انچه در فهم آن یا فصل امور و قضیه
 نبوت و النبوة و پیغمبری میگوید یقول للناس پس آگس گوید امت خود را که حق تو اعباد الی باشد شما بندگان یا پرستندگان من من حوز الله
 جز از خدای و لیکن حق تو و لیکن گوید که باشید بشیپین راستی و دین و استواران در دوش شما گنجه بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص حق تو
 الکتب بیاموزید و دیگران اکتبانی که از حق فرود آمده است و میماند که تدرسون و بیکه باشید شما که پیوسته بخوانید و دست کنید کتاب را
 از معنی آیت چنان مفهوم بشود که باقی آنست که علم پریشان برافاده استفاده و آنکه محمد بن حنیفه در روز دفن عبد الله بن عباس فرموده که مات الیوم
 نه بالامه مؤید این قولست و نیز باین اهل معرفت با بیان مجروحانند که قدم بر سر کونین نه اند و انکمال توکل بغیر حق ملتفت نشده چهار تکبیر بر صفات نفس
 فرمیده کرده و روی توجه خود بر تافته و بدست آورده بیت ریخته باران فان از حساب بکرمست و شسته نفس و خیار صفت پنداشان و احوال کف
 قشیر بر آورده که زبانان و انایان باشند بخدای بر باران راه خدای تمام باشد و فانی اناسوی الله شوند ایشان را حقست گفتن ایشان بحق مصرع با گویند چنانچه
 و لا یامسککم و نمی نهد آنرا که خدای پیغمبر ساخته که مکرند شما را ان یخلف و اللئیکه آنکه فرامیزد فرشتگان و اللئین از بابا و پیغمبران خدایان
 تخصیص ملک نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملائکه را پرستیدند و بیود و نصاری پیغمبران که عیسی عزیر اند ایا مس که دیا الکفر ایا میفرمایند آن
 پیغمبر شما را پوشیدن حق و شرک آوردن بعد اذ انتهم قتلوا و بعد از آنکه بهشتی شما گردن نهادگان مردین سلام داد و اخذ الله و یابو
 ای محمد چون فرا گرفت خدای میثاقی التبتین پیمان عهد پیغمبر را و او محمد را خد میثاق تابع انبیا اند و این میثاق عظمتست که حق سبحانه از پیغمبران
 فراسته که شما و احم شما ایمان آرید به محمد و مضمون میثاق چنین است که کما آتی که هر چه بدهم شما را من کتب حکمیه از کتاب منزل فهم آن شکر
 جاء کثر رسول پس بیاید شما فرستاده از نزد من که آن محمد است مقصدی فی لیمامعکم باور دارنده آن چیز را که با شماست از کتاب و کتب و کتب و کتب
 و هر آنکه ایمان آرید بوی و لکن صریح طویار کنید و رایتن خود اگر در زمان شما آید و الا باها صفات نعوت او و او محمد خود را بیارای فرستید قال گفت خداوند را

[illegible]

بار خدایا عملی که بدان مستحق عقوبت میشود صراحتاً کشف گفته که حق سبحانه و تعالی که آن مالها را که نفقه میکردند بموقع در عدم انتفاع بران گشت این سرافرازی
 که منفعتی از آن بکس رسد و گفته اند انتفاع ناپسندیده ایشان در اهلک ایشان چون مثل ریج مسکله است در اهلک حرث یا کینه الی این امتوا که استخفاف و اسی گردد
 گردیدگان فراگیر بدین طاعت که مؤمنان و کفر دوستی نهانی از دون منان که بنا بر جنس است از جمعی از صیایر با منافقان و دوستی اشتند یا با یهود و عتبات
 بسته بودند بسبب بیت قرابت یا حق ضلع یا قرب جوار رسم صدقت فرومی گذاشتند حق تعالی نمی کرد و منافقان از هم نشین ایشان که بیگانه هرگز آشنانشود که یا گویند
 ایشان تقصیر میکنند در باره شما که آگاه از روی تباهی فساد و دوا ما عینکند و دوست دارند که شما دران باشد از ریج و مشقت قد بدت البغضاء
 و به تحقیق آشکاره شده است دشمنی با ایشان یعنی علامت عداوت من افق اهل بیت از دهن ایشان یعنی از سخنانی که برده بر ایشان میگردد و یهود
 پیوسته در تحریک مسلمانان بودند و اهل طلاق نیز نسبت به حضرت رسالت سخنان فتنه انگیزی گفتند و ما تخفی صدق و مرامم الی این و آنچه پنهان میدادند و دشمنی
 از عداوت و بغض بزرگتر است و بیشتر از آنچه بر زبان میارند قد بینکما آینه بایان کردیم که کلامی است برای شما آیتها در لزوم موالات آشنایان و معاودت
 بیگانگان ان کنتم تعقلون اگر هستید شما که از روی انصاف تعقل کنید و در باید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکاران ضرر را که دشمنان نهانی
 ها اند و آینه است بر خطای یاران که بغیر ارم دوستی نیستند انتم تعبیر است او که تحقیق معنی آنکه آگاه باشید شما میدان خطا کاران که با جفا کاران طرح
 دوستی افکنند بدین بیان خطا میکند برین وجه که تحقیق می شود دوست میدارد ایشان را و میخواهید که بهترین چیزی بر سرند که اسلام است و کاین تحقیق می شود
 و ایشان دوست نمیدارند شما را و میخواهند بدترین چیزی که کفر است و نوع میخواند و شما ایمان آرید یا لکنین کلامی است به همه کتابهای الهی و ایشان بعضی است که اند
 و اذا لقوهم و هرگاه که بشمار رسیدند قالوا اهدناک گفتند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما و اذا اخلوا و چون با یکدیگر خلوت کنند عطفوا علیکم و
 الا کمال میخانید و میگردد دشمنی شما را از دشمنان از من الغیظه از غایت خشم و کینه قل بگوی محمد ایشان را مؤمنان و بغیر از شما و غیر از شما و مؤمنان است
 و حاصل معنی آنکه دشمن در وی که از مؤمنان رسول دارید روزگامیگز این غصه شما است تا بوقت مرگ ان الله کلیمه بدستیکه خدای داناست
 و ان الله کلیمه و بدان غلبه که در دماست و مطلع بران کینه که سینه های شماست بعضی برانند که این کلام دعا علیه است حق سبحانه و تعالی خود را فرمود که
 بدان که ایشان عاقلین معنی آنست که خدای بپیر از شما را در میان ششم و کینه و حسد و رشاکت دارید بیت میرای از حد پیوسته غمگین که بر مرگت نخواهد داد
 تسکین ان تمسکتم حسنه اگر برسد شما نصرتی و غنیمی چنانچه در حربید بود و تسکون هم زد و تسکین کرد اندایشان را و بد حال شوند و ان نصیبکم
 و اگر بشمار رسیدید غمی المی چنانچه در حرب ا حده واقع شد یغیر حواجا که خوشدل و فرحناک شوند بدان این علامت کمال عداوت است که بجم کشی دمان
 و بشادی کسی عموما گردان و ان نصیر فدا و اگر شما اجماع منان بپس کنید بر جفای یهود یا یکدیگر منافقان یا از اگر کفار و تسکون او بر سیرید از مخالفت اعدا که یهود
 کنید هم شکیان شما را زیان نکند و حیل ایشان هیچ چیز را ان الله بدستیکه خدای بپس آید که ان با آنچه شما میکنید از صبر تقوی محبت طاعت رسیده است
 و احاطه کننده بطرف و اذ غدت و یاد کن ای محمد چون با مداد بیرون می آید اهلک از منزل عاتقه که اهل تو است بقول بعضی آن روز عذاب باید بود
 واضح و آشکار روز احد است و آن به قتل شماست و آنست که ابوسفیان لشکری از احیای عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت با هزار سوار
 پیاده که هفت صد هزاره پوشش و بیت اسب با ایشان بود و بحوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت میخواست که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله نماید
 جمعی لیران اصحاب که در حرب حاضر بودند در باب خروج مبالغه کردند و حضرت با هزار کربل معاجرو انصار بقتل ایشان توجه فرمود و دشمنی طریق حیدر بن ابی
 سید کس نفع یعنی لشکر پشت لشکر اسلام آورده مراجعت نمودند و سید عالم با هفتصد کس برابر شوم صنف کشید که او احد را در قفا و عینین ابر بسیار گذشت و در
 بجای مدینه آورده و بعد از آن در حیران با پنجاه مرد تیر انداز در رختی که لطف کوه احد بود مقرر فرمود و توقف دران کرد و مخالفت آن منافق بسیار از خود نفیس خود بتوسیه صفت

من الموت يوم لا يقدر يوم قدره يوم لا يقدر الايات الاجل يوم قدره لا يغني الخدره رباعى دوروز خذر كرات از كرك و نيت روزيكه قضا باشد
دوروزيكه قضا نيت روزيكه قضا باشد كوشش كند سود روزيكه قضا نيت دوروزيكه نيت و من شيرد هر كه خواهد جهادى كند كند ثوابا لثنا
پادشاه نيجان نوتيه و نهكاه بهر هم از دنيا آنچه مقدار كرده ايم و من شيرد هر كه خواهد باعمال خود ثوابا لثنا جزاى آنجهانى نوتيه و نهكاه
بهر هم و را آنچه خواهد و از روز و در بهشت و سنجي ي الشكرين و روز و باشد كه با پدرش هم شكر گويند كازا بر نعمت جواد و كاتيتا شيرد
و چند از پيغمبران يعنى پيغمبران كه در راه حق قتل كاندازد كه مدها و پيغمبران كند شيرد با او بود نه سپاه قراوان ربي نام سپاهيست كه كم از نيز
نباشد و در عين الحال كود ربي يعنى هاريا ربي يعنى ربانى است يعنى فقير و طهار حكما و اهل تيا كه با پيغمبر بود و در قضا و كوشش و ايس سستى نوريزين
پيغمبران اصحاب ايشان كسا كسا بجهاد و با آنچه در ايشان رسيد از محنتها تي سبيلنا لله در جهاد با كفار و ما حثعوا و ضعيف گشتند از بسيارى حرب
و ما اشكنا و فرود تنى كردند با دشمنان تعريض منزهانست و آنكه التجا باين ابى فوده از اين سفياي خطا مان مى طلبيدند و الله يحب الصبرين
و خداى دوست ميدارد صبر كنندگان جهاد و ما كان قو كفو و بود قول ربانيان بعد از قتل نبى ايشان كرا و قيع شده الا ان قالوا انكرا كفتند و كذا
اقتصر كذا اى بر دور و كار ما بيا مرز دق بيا كى مان ما را كه سبب منع نصرت و قتل صاحب عوت ما بود و اصل فنا و در گذار از حد و گذشتن با ربي اقرنا
در كار ما و نيت اخذ امننا و استوار دار قدماى ما را و وقت متقا كه ما على دين و اصرى ناو يارى ما على الفقيه الكفرين و برگرد نه اگر ويدگان
فانهم لله و پس با خداى ايشان را بر كند ما و استغفار يا سبب سبب بقره قاتله كفار ثوابا لثنا پادشاهى بن عالم يعنى نصرت بر دشمنان و ريفاشتم
و حسن ثوابا لثنا و ديگر عطا كرد ايشان را نيكوى پادشاهى بن عالم يعنى نصرت بر دشمنان و ريفاشتم و حسن ثوابا لثنا و ديگر عطا كرد ايشان را نيكوى پادشاهى بن عالم يعنى نصرت بر دشمنان و ريفاشتم
نيكو كاران را يعنى صابران را و در محققان ثواب نيا و آخرت اخراست از بهر دو و توجه با فريده كار بهر دو و نصرت من فارغم از هر دو و وصل تو بى اى خالق
هر دو كون بفرما هم برش كيا نيكها الذي امنوا اى گروه گرويدگان ان تطيعوا الذين كفروا و اگر فرمان بريد مر كافران اين است و نشان نصرت
كرا و بسفياي طلبيدان ميگردند و در كشتن ما آورده كه منافقان بودند از ايمى گفتند كه اين گمان پيغمبر كشته شد و رايت و ات كفار تنيد بافت شمارا و ديگر يارى
خود و جوح بايد كرد حق تعالى ميفرمايد اگر فرمان منافقان را كنيد دين خود و كبر باز گردانند شمارا على اعقابكم بر پاشنهها شيرد يعنى بگيرد باز بر نهد قتل و كوشش
الگاه گرد و بشمارا حيرين و نيزان زدگان در هر دو و پيغمبران دشمنان مبر به بل الله هو لكفره بلكه بايد كه خداى يار و دگار و دوستدار شماست
پس با كفار دوستى كنيد و نصرت از غير حق مجوسيد و حقوق خيرا لى دين و خداى بهترين يارى هندگانست سئل نعيم زود باشد كه در اقليمى في قلوب
الذين كفروا و در دلهامى كافران الرعب ترين هم را خداى تعالى ايم دور و زرا حد ترين رسول كفار انگند كه با وجود ظفر و نلبه بى همتى ترك قتال گرفته
باز گشتند و القاهى رعبه دلهامى ايشان بچه سايه و همما كشتند كذا الله بلكه ايشان فكر آوردند و خداى و انا باز گرفتند ما كذا كذا بلكه ايشان را بگرفتند
است خداى با شراكان سئل طاعة جمعى و بر ناني ايشان اعذرى بودى غرض فشى محبت است چه اگر جمعى بودى فرو فرستادى و ما قى همما التا سراط
و جاي ايشان آتش و درخت و يلس و مئوسى الظلمين و برادر انا هيت متمكاز از دوزخ و كفى مكد فكم الله و هم كينه است كه شمارا
خداى و حد كذا و عده خود را و باب ظفر چه آن ظفر مشر و طبع صبر و تاب سبب و دظفر بود و چون ترك صبر كردند مغلوب شدند و در صحيح حاكم ان من عباده من قتل
ميكند كه خداى تعالى در صحيح موطى پيغمبر خود را اين نصرت كرد كه در حرب احمه جمعى برين سخن انا كردند و ابن عباس و كذا من از كذا نيكهاى ميگويم فرمود كه عده
نصرت من با شما است شدا اذ تحسبتمهم ان هم كرام كه مى كشتيد كافران از روى شتاب با ذنيه و بخوابست خداى با كذا و ما لمعوت او و اقل روز
ظفر و دحقى اذ اقبلتم ما انگاه كه شما بدل شديد و تنازعكم في الاثر و مخالفت كرديد و در كار حرب و عاصي شديد و در امر خود عاصي شديد و در امر خود عاصي شديد

رسید علی الاطلاق صلوات الله کرند و حق تعالی آنکه در این خصوص شایسته هیچ انبیاء را ازین خیانت بری گردانید و فرمود که هیچ غیر من نیست که در این
کند و من یغفل و هر که خیانت کند در غایت صحت یا بیاد بگناه آنچه خیانت در آن کرد و است یا بیاد و آنچیزی را که در آن خیانت کرده یقیناً حق است
روزی که رسول الله را از ایشان نصیحت یا اگر همه سوزنی یا اثری باشد در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت خاتم من که قبل از قسمت در آنست بود و نزد حضرت رسالت
آورده بود و آنحضرت قبول نکرد و فرمود که ما را تا در قیامت بیاری شکر تو فی نفس تمام داده شود و در آن روز کل نفس بر تنی را که کسبت برای آنچه کسب کرده
از غیر شکر و تقوی است و ایشان ستم کرده نشوند و وقت جزا آتی قبیح آیا هر کس که وی کند رضوان الله خشنودی خدای و در ترک غفل باشد یعنی نباشد
گفتن بآنچه چون کسیکه باز گرد و دست خط من الله بخشم از خدای بسبب خیانت و ما فی وجهه و آرام جان و باشد و در حق و پیش المصطفی و بعد ما
یا رگشتی است و در حق هم انبیا و اول امانت که تابع رضوان حق اند در جنگ خداوندان پاهای بلند و پادشاهان است و چنانچه خداوند الله و نزدیک خدا
والله بصیر و خدای بنیاست صایع مملوین آنچه میکند مردمان از امانت داری و خیانت گذار می گفتند حق الله هرگز نبیند به تحقیق منت نهاد خدای
علی المؤمنین برگردیدگان اذ بعثت فیهم چون فرستاد و میان ایشان رسوایان را که من انفسی به پیغمبری هم از ایشان یعنی آدمیان بنقلوا احکامهم
اینکه میخوانند بر ایشان آیتهای قرآنی بافتشنامه ای توحید و توحید و پاک میکرد اند از ایشان از ادناس مقتضیات طبیعت بر نیجات مینامد احکام شرعیست
یا کوفه از ایشان فرامیگیرد یا کار ایشان بصلاح می آرد یا بر پاکی ایشان گوای میدهد و بعد از آنکه الکتب دمی آموزاند ایشان را قرآن یا معارف شرعی و احکام
و حکمت یعنی حدیث یا معارف عقلیه و ان کاو امین قبیل و بدستیک بود و در همه مردمان پیش از رجعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در گمراهی بود و ظاهر
نه حق را میداشتند و نه از باطل دوری میدادند و نه مستندیت تاریک بدست طلب باطل همه جهان و عالم ز روی روشن او نور حق گرفت و او کما کتابکم
آیا هرگاه بشمارسد قصید که نا بایستی از نه نیست و قتل و جراحت از عادی و حال آنکه قد احببتم و شکاکها آرسیده بودید از ایشان و چند از اینها یافت بودید
از کافران و برادر پادشاهان در احد هفتاد تن از شما کشته و شما در بدر هفتاد تن کشته بودید و هفتاد تن اسیر گرفتید و قلتم انی هذا الکفید از روی تعجب
و حیرت که این از گنجها رسیده و ما مسلمین و پیغمبر خدا در میان ماست قل هو من عندنا انفسکم و بگوای محمد ای که شمار پیش آمدیم از نزدیکان است که نافرمانی
کردید و از بدین بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی بطلب غنیمت آوردید ان الله بدستیک خدای علی کل شیء قدیر و هر چه چیزی از قمع غنیمت و قتل
نه نیست توانست و ما اصحابکم و آنچه بشمارید از مکر و بات طبع شما یقیناً ما انتم الحکیم در آن روزی که لشکرا و سفیان با سپاه مومنان می رفتند
قیل ان الله من امر خدای بقضا و قدر او بود و لیعلم المؤمنین و تا به بنید خدای ثبات قدم مومنان را و ظاهر سازد و لیعلم الذین ناکفوا
و تا ظاهر کند خصومت آنرا که نفاق و زریه و قیل و کله و کفند ملون ابی و اصحابی و در وقت بازگشتن ایشان از راه مدینه که تعالوا بیاید و از حرب باز گردید
و بعد تمام قاتلوا فی سبیل الله کارزار کنید یا بشکران پناه خدای آید افعوا و ابدفع کنید و شکر کار که اعیه قتل غارت اهل مدینه دارند قالوا لولا لکم قتالک
گفتند اگر اسم حرب میدادیم که انفسکم و هرگز نماند تا بخت میکردیم شما را یا اگر دانیم که آنجا جنگ خواهد بود می آیم اما جنگ واقع نخواهد شد و محمد باقر بای خود صلح خواهد کرد هم
لکم فی یومئذ این منافقان بسوی کفر اندوز که این سخن گفتند اقرب منهم للایمان نزدیکت نماز خود که بسوی ایمان یا باطل کفر اقرب اند و برای آن اهل ایمان
یقولون یا قوا هم میگویند بزبان های خود و ما لیس فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بزبان میگفتند که حرب نخواهد بود و در دلهایشان
آن بود که جنگ واقع شود و الله اعلم و خدای انا ترست صایع مملوین آنچه منافقان پیشوند از خود و عداوت و حسد و مکیدت الذین این منافقان
آمانند که از روی جبل یا بجهت قریب جمال قالوا لا خوار لهم گفتند از برای مثال خود یا اقربا و هم نشینان خود که در احد شمشیر شده بودند و قعد قلوبها
آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانه های خود و باز اساده از قتل کو اطاعوا تا اگر فرمانبرداری کردند می آن برادران ما را در انصراف از راه سکون

خبر از نفس خود بهترست منصفهای ایشان را از آنکه باطلی که در دستگیر شد که مادر یک سید بهم ایشان را این که داد و آید استماع نماید و کند که با او در
باطل خود ثبات ورزند و که در حدیث آمده است و مرا ایشان است عذاب خواهد کرد و در سوا سازند و ما کان الله مخرای بران نیست نیست که
الموع منین که بفرموده منان اهل ما انتم حکمیکو بر انیمیری که شما ای منافقان برانید از طعن بر ایشان در خدا و استنار ایشان را از آنکه انکار
حکمت الهی نقد حال شمار بر محک امتحان زند حسی سیدین انجلیت تا وقتیکه جدا کند بگوید که آلوده نفاق است مع الطیبت از پاک یعنی مومن
مخلص این تمیز یا جدا باشد تا مخالفان تخلف نموده با جدای دین محاربه نکنند چنانچه در روز آخر یا با طهار مخزونات سران ایشان که بطریق وحی سید عالم
معلوم گردد و صحابه بران اطلاع یابند و از جمله مکتوبات ضامرا بل نفاق آن بود که در وقتیکه حضرت پیغمبر فرمود که است مرا بصوت و طلیت برین خود و در جملاتی
که فرات ذریات را با دم صفی نموده بودند و مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کند و کدام در باور میصلالت برگردان باز منافقان را یکدیگر
می گفتند که محمد چنین دعوی بلند میکند و از حالات دل متزلزل غافل است اگر راست میگوید گوئی علی التحیین بابا بگوید کدام مخلص است و کدام منافق آیت
آمده و ما کان الله علی طایعکم و چنان نیست که خدای مطلع گرداند شمار اسی منافقان علی القیاب بران سر پوشیده که کدام سیدان رود و کدام
کافرانند و لکن الله یختار و لیکن خدای برگزیند برای اطلاع بران من و سید از فرستگان خود من گشتا صحرای خواهد فاصوا پیش
ای مومنان بگوید یا الله بخدای بران وجه که او متفرد است بعلم غیب و سید با و دارد و رسولان را که نندگان برگزیده اند و پیشاید که خطاب
کفار یا منافقان باشد و ان تقی صیقا و اگر امان آرید برین وجه و بتقوا و پیروزید از منافقانی یا از شرک نفاق فاکلوا احسن عظیم و شمار
باشد مردی بزرگ و کلا یحسب ان الذین و نه پندارند آنکه از دنا رت بیست یجئکون بخلی میکنند بجا الله هو الله و با نچه خدای از دنا پند ایشان
داده است من فضل و از فضل و کرم خود هو خیر الله که سخن ترست مرا ایشان ابل هو نشو الله و نه چنین است بلکه آن سخن ترست ایشان را
هم در دنیا بذب بکرت از امحال هم در آخرت باستحقا شداند و احوال سیطو قون زود باشد که گردان ایشان طوق کرده شود و صاحبان و با نچه
سخن کرده اند بان از مالها و زکوته داده اند و این فضیحت ایشان اواقع باشد و کفر القیامه روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کس حق سبحانه و
تعالی مال عطا فرموده و آنکس بر روی سخن کوه آن ادا نه نموده تمغیل و تصویر کند بر ورق قیامت مال او را بصوت ماری بزرگ که از بسیاری تمندی بر روی
نماند باشد و دو نقطه سیاه در زیر چشمهای آشکارا بود و چنین جیه حدیث ترین حیات پس آن ماری باید و طوق گردن شده هر دو کنده روی و دهن او را
بگیرد و زبان تفریم و توجیح کشاده میگوید انا مالک انک کرث یعنی من آن مال توام در دنیا که بان لاف مباحات میزدی کنج توام که بسبب آن طرح
مفاخرت بر اقوان می افکندی بیست کنج را از دل برون کن مال را بفکر کن چشم مال تو ما رست در معنی و گنجت از دهاست و حق لله و مرقد ابر
و میات الشقیات و الا درض میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی هم میرند و ملک من و آسمان از دعوی معیان و نزاع منازعان او را مسلمانند و من
الملک الیوم و نه الواحد القهار محققان گویند میراث در حقیقت چیزی را گویند که ملک کسی در آید و پیش از آنکه در ملک او نبوده باشد پس اهل آسمان
و زمین میراث بروجه مجاز گفته چه عاریت در دست ایشان و فی الحقیقه از آن خدا و دست و لله ملک الشقیات و الا درض میراث اهل
آسمان و زمین بمیرند عاریت او بصاحب باز رسد و درین سخن اشارتی هست بلکه بخیل ان فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است پس
بحال دیگری بخل و زید غایت غیبت و نهایت شقاوت باشد و قطعه امی آنکه بخل کینه اندک کنی خود را بوجود مال خرسند کنی این مال حدیث
صوت کن در ره او و مساکل دیگری چند کنی و الله بما تعملون خبیث و خدای با نچه شما می کنید از نفاق و مساکل ناست فقد سمع الله
بدستیکه بنشیند خدا قول لایق قالوا سخنها آنها را که گفتند ان الله فقیه و بر رستیکه خدا در ویش است و سخن و کتب است و اما تو اگر هم چون آیت

وهم به نسبت خود و کمال نصیر و اگر صبر کنید بر این گروه و متفق شوید بر پیروی از مکافات ایشان با منتقم حقیقی گذارید فان ذلک پس بدستی که
 این صبر و اتقان من عجز مرا که کمالات از استواری کارهای من است و درستی نشانهای آن یا از حقائق ایمانست و یا از اخذ الله و یاد کن آن اگر گرفت
 خدای میثاق الذین عهد و پیمان آنانکه اوتوا الکتاب عطا کرده اند ایشان تورات و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل مضمون عهد است
 کتب کینته بر آینه ایشان بیان کند لکن بر برای مردمان کتاب را که در شان محمد است و لا تنکسوه و نه پوشند امر پیغمبر احفص
 در هر دو کلمه خطاب میخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنید نعت پیغمبر او و پوشید فتنه و طعنه بر مینداختند که با پیمان او را آت
 ظهروا لیه و از پس پشت خود این کلمه مثل است در عدم الفات و انشروا ایه و خریدند یعنی برگزیدند با نچه اخذ میثاق بران بود شمساً قلیلاً
 بهای اندک را و آن ماکل و رشوهای اجبار و اساقفه بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند فیس ماکیش و دن پس بد چیز است که خند
 یعنی بدل میکنند نعم جاودانی را بباطام فانی که تحسین الذین یقرضون محمد آنرا که بشاد میباشند مما آتوا با نچه آمد یعنی کردند
 از پوشیدن نعت تو و یحییون آن محمد و او اینها دست میدارند آنکه ستوده شوند و مما آتوا با نچه کردند حضرت پیغمبر از یهود چیزی پرسید
 و ایشان جواب آن مخفی داشته بفرع دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرمودند که برستی خبر دادند و با وجود آن دروغ ایشان را داعیه استخوان نیز بود
 نازل شد یادشان منافقان است که از غرور و تخلف کردند و چون پیغمبر باز آمد ایشان زبان باعتماد کرده توقع تحسین داشتند فلا تحسبنهم
 پس بپندارید ای محمد و مومنان ایشان را بمقارنه که اهل رستن اند من العذاب قیامت یا عذاب نی چون قتل و جلا و ذلت و قبول خیر
 و هم عذاب الیوم و ایشان از است عذاب دناک در روز رستخیز و الله و مر خدا راست ملک السموات و الارض بادشاهی آسمانها و زمینها و الله
 و خدای علی کل شیء همه چیزها را مشیت ابرار و عقوبت اشرار قدیر توانست آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی چه بود ایشان حدیث عصا
 و دیدن با معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی سوال کرده احیای حوتی و ابرای مرضی باز گفتند پس بحجاب نبوت پناه آمده گفتند ای محمد از معجزات
 موسی و عیسی خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو بدین جانب شتافته ایم اگر که صفار از سازی آنرا اعلامت یگانه میبود تو میدانیم حق سبحانه این آیت فرستاد که اگر
 شما طالب آیات و احادیث و انبیاء فی خلق السموات و الارض است و در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است و الا در زمین آنچه بر وی است و اختیارات
 الیک و الله و آمد شد شب روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان یا زیادت کایت بر آینه نشانماست بر وجود و صانع و وحدت او و کمال
 علم و قدرت او و اولیای کتاب و مر خداوندان خود را که عقول ایشان از شوائب حس هم صافی و با دراک قاطع اسرار و حقائق آثار وافی باشد الذین
 و این اولو الالباب آنانکه از روی خلوص یدگرگون الله یاد میکنند خدای را قیما در حالت ایستادن و قعود و در وقت نشستن و علی
 جنتی بهر روز زمان تکیه کردن بر پهلویهای خود مرد و دلم ذکر است یعنی دائم با ذکر حق اند و پیوسته در ربای مجتهد مستغرق من حب دنیا اکثره نعم فان
 در شب روز بجا و تو در خاطر نیست بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست و یا مرد از ذکر نماز است که برین بیات تنه گانه میگذارد و بر حسب طاعت خود یاد کرد
 بر معنی شکر است یعنی سپاسداری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بر آنست بر نعمت قعود که پایداری صحبت در نیت و بر راحت اضطرار و منام که
 آسایش تمام بسبب آنست متحققان گفته اند که مرد از ذکر ذکر دست نیر که دوام ذکر سانی ممکن نیست اما ذکر دل افشوری قصودی نمیشاید پس این ذکر اگر
 صاحب دلانند که مشغول بکار دل جانند قیاماً در حالتیکه قائم اند یعنی متوجه بامر الهی و قعوداً با ایستاده اند از ملاهی و علی جنوم و بر جانب از کتاب
 مناهی یا قائم اند بر آستانه خدمت و قاعده اند بر ساطرت و علی جنوم هم آسودگانند در بارگاه و جود و حال بر کناره اند از بنهار و هم و غرور و خیال نظم حجاب کثرت
 از هم بر دیده و بخالت گاه وحدت آرمیده و هم و غرور و غرور شسته و بحق پیوسته و از خویش رسته و اندیش میکنند از روی

۱۹

بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافت ثواب بخندیت و تقدید باسم الله است بر ذات یا مجموع صفات نشانه تعظیم ثواب است و الله سبحانه و تعالی
خداست که نیکوئی پاداشش نیکوتر دیک است و در تفاسیر آورده است که مشرکان که در عشرت بودند و فقرای مومنان که بخت میگردانیدند و در طاعت
میگذشتند که چرا باید که بت پرستان در نماز و نعت باشند و خداشناسان در ریخ و محنت حتی سبحان و تسمیه ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود و مراد در
اعت است از کلامی که باید که در نیت هر ترا تعقیب الی این کفر و ارتداد و کافران کافران فی الجمله در شهر برای تجارت چنان تقلید ایشان
متابع قلیل نفیر خود داری اندک است که بعد از آن شود شرف و ما و الله جبهه و پس آنکه با خیرت روند بازگشت ایشان و فرخ باشد و کس المصطفی
و بد آسگاری است و فرخ لیکن الی این انقوا و لیکن آنها که ترسیدند از عقاب پروردگار خود و بتناع دنیا مغرور نگشتند که جنت مریشان
بوستان است بران و جبهه که تجریمی من یحیی الاکثر و میرود از زیر تصور آن یاد بر پای درختان آن جوهر از آب شیر و می و انگبین خلدین فرست
جاویدان باشند دران بوستانها نشانی در جالتیکه این بهشتها پیش کشی باشد من یحیی الله از نزدیک خدای تعالی آنرا گویند که در منزل همان نازل
حاضر سازند و بسیاری خوبی آن دلیل کرامت همان و نیکو شست او باشد هرگاه که بهشت نزل همان دار السلام خواهد بود پس نعمت کلی جز نمائش یقین
انوار آفتابا شد بیت توای را بدسوی باغ بهشت میکنی دعوت و نیخواهم بهشت و نعمت دیدار میخواهم و ما کیندا الله و آنچه نزدیک خدای است
از لطافت خفیه خیر و کبر و بدست مرئی کاران را از متاع فانی و اهل الکتاب و هر کینه از اهل کتاب من یحیی من عکس است
که میگرد و یا الله بخدای و ما انزل الیک و آنچه بر شما منزل شده که تر است و ما انزل الیک و بدان نیز که بدیشان فرستاده اند که نیت
یا انجیل مراد این سلام است و اصحاب و یا نباشی و اتباع و احشایین الله و در جالتیکه ترس کاران اند یا متواضعان مراد یا کاشی و نزل بدلیکت
یا ایها الله با حکام توریت یا نعت پیغمبر شما قلید که بهای اندک را چنانچه خدای خود شرف خوار و لیکن آن گروه مومن خاشع و متدین کهم انجیل
مرایشان است مراد ایشان و خیر و نده عین و کینه نزدیک پروردگار ایشان ان الله بدستیکه خدای سبحان الحساب و در حساب است
آسانی و در حساب مومنان خواهد کرد یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان اصبر و صبر کنید بر ادای فرائض یا بر جاد یا بر اندامی اعدا
و حقیقت آنست که بر امتثال احکام شرعی یا همه طاعت را شامل باشد و صبر و استقامت و شکیبایی نماید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه
و کرا بطول افتد و ساخته و آماده باشید مقاتله اعداء الله را مابطه آنست که مسلمانان در ثغور اسلام سپاه اسلحه آماده دارند تا انیاس کفار و مومنان
باز توانند داشت و نزد بعضی ابطه انتظار ناز نیست بعد از نمازی و انقوا الله و ترسید از خدای و پرستید کاری کنید که لعلکم و تقبلون و ثواب
که شمار است کار خود تحقیقان گفته اند صبر کنید بر عبادت نفوس پنهانی از هوا و مطاعت مولی و مصابره فرمایید بر مراقبه قلوب مع الله یا تسلیم و
رضا بجزایان احکام قضا و اقدام نماید بر عبادت ارواح بوصول بحق و انقطاع از ماسوی الله و تقوی و زبید بجا فطرت اسرار از انفعات باخیر و تبه
رسته شوید این حجت بود بقضای الله و فائز گردید بجزای خداوند و بقاء با الله است گر بقاء خواهی فناء شوک فناء کنونی چندی که نیز باید بقاء است

سورة النساء مائة و ست و سبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

یا ایها الناس ای مردمان انقوا و ترسید بر چیزی که بگم از خشم و عذاب پروردگار خویش الذی آن آفریدگاری که بعضی قدرت خلقکم
بیا فرید شمارا با وجود اختلاف الوان و اشکال و اسن من نفس واحد و از یک تن که آن آدم است و خلق منیها و بیا فرید از آن تنها

دَوَّجَهَا جَفَّتْ ویرا که خواست واضح آنست که حواریان از استخوان پهلوی چپ دم آفرید و بکشتن آنها پیرا گنده کرد و ظاهر کرده از آدم و حوا و بواسطه تواله
 و تناسل بجا که اکثر مردان بسیار و نساء و زنان فراوان و قَتَلُوا اللَّهَ و تبرید از مخالفت امر خدای الّذی آن خداوند بیکه شهادت و وقت
 استعطاق و استعانت از یکدیگر تساءل و چون به حاجت میطلبید و میگویند بر یکدیگر میسیدید بآن خدای واکا سر حاکم و پیر بهیز از قطع رحم و یکدیگر
 بهربانی پیوند نمیدادند الله گمان بدرستی که خدای هست و بود و همیشه باشد حکیم و قیّما و بر شما دید بان بعینه بر همه اقوال و افعال شما
 مطلع است و هر که داند که خدای نگهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آورد بوقت عزیمت بر ناپاکی و بیاباکی از و شر دارد و دشمنی
 هر که موقر بود با کینه خدای حاضر و ناظر است در همه جا و در دیوار حاجت بواب نیست در دیدن خدای حجاب و در پیش پرده های تو بر تو و کی
 تواند مخالفت با او و برین چاه و در شب تاریک و بیند و مور و رشتت باریک و اَنُتُوا الیسمی و بدید مرتیمان را ای اولیا و وصایای ایشان
 اَمَوَالَهُمْ مالهای ایشان را که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده اند آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گو سفند
 لاغر خود در سر ایشان سر داده بعوض آن گو سفند فرو و بزرگ میگرفتند و میگفتند ثابته ثابته حق سبحانه فرمود و کَلَّا الْحَقِیْثُ بِالطَّیِّبِ
 و بدل کنید مال ناپاک یتیم را بمال پاک خود یعنی فراگیرید حیدر از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن منسید مال دی که نیست شما طیبست و کَلَّا
 اَنُتَاكُمُ اَمَوَالَهُمْ و مخورید مالهای ایشان را الی اَمَوَالِکُمْ آمیخته مالهای خود را با مال یتیم بابتدیل آن یا خیانت در آن
 هست نزدیک خدای خوبا گویید گناهی بزرگ این آیت در شان یکی از قبایله عطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسر نازد
 و او بولایت عمومیت اموال در انتصرف شده چون پسر برجه بلوغ رسیده و مال خود را از عزم طلب نمود و راد آن تعلی میکرد مرا فقه ایشان بحکم علیه بود
 اَنُتَا داین آیت فرود آمد و غطفانی کلمه نعوذ بالله من الخو با لکیر بر زبان رانده تمامی مال تسلیم برادر زاده نمود و اَنُتَا خِفْلَتُهُ و اگر میترسید و یا منسید
 اَلَا تَقْسِطُوا اَنکه عدل نکنید و راستی نورزید فی الیسمی و اموال یتیمان در صحیح بخاری از عائشه صدیقہ نقل میکند که این آیت در شان کسی
 فرود آمد که یتیمه در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف در مال صغیره او داشت میخواست که او را در قبایله نکاح آورد حق خدمت تعیین کابین یتیمان
 باید فرو گذارد و بانواع مشقت و اضرار محمّد و هر چه کرده طبیعت او بود پیش می آورد آیت آمد که اگر میدانید که در تعیین مهر یتیمان ادای مال ایشان از روی
 عدالت دورید فَاَنکُمُ اَپس نکاح کنید ما کتاب کَلَّا آنچه خوش آید شمار اَمِنَ النِّسَاءَ از زنان هفتاد و دو گانه و ثَلَاثَ و سته گانه و مَرْلَجَ و چهار گانه
 نکاح مختار است که از اعدا و مذکور هر کدام خواهد بود بخوان خِفْلَتُهُ پس اگر ترسید یا دانید اَلَا تَعْدِلُوا اَنکه عدل ننمایید و زید میان این نان فَوَاحِش
 پس اختیار کنید یک ن اَوَمَا مَلَکَتْ اَیْمَا کَلَّمَ یا سره گیرید آن چیز را که مالک آنست به تنهای شما یعنی شمارا بملکیت در آن تصرف هست ذَلِکَ این
 اختیار واحد یا تسری اَدْنٰی نزدیک تر است اَلَا تَعُوْذُوْا بَاَنکه میل ننمایید و انحراف نورزید یا جوز نکنید و اَنُتُوا النِّسَاءَ و بدید مرتیمان را که در قید
 نکاح آورده اید صَدَقْتِیْ حَقَّ کابینهای ایشان را در حالتیکه هست آنها بخله و بدید و عطیه از خدا بمتعالی بخشیده شده بایشان فَاِنْ طَلِقْتِ
 کَلَّمَ پس اگر این زنان خوشخوی باشند و بخشنند شمارا و بگذارند عَن شَیْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا از سر هر چیز از کابین جهت نفس یعنی بطیب نفس خوشدلی
 فَاَکَلُوْهُ هَبْطًا قَرِیْبًا پس بخورید آنچه را و بکارید برید سازگار خوشگوار در مدارک آورده اند که حضرت رسالت برین و تفسیر فرمود که هَبْطًا آن بود که در
 گناهی نبود و مرتعی آنکه در وی رنجی دردی نباشد و کَلَّا تَعُوْذُوا الشُّفَهَاءَ و بدید بسفیهان کم خردان اَمَوَالِکُمُ مالهای خود را خطایا و بیایمانی ایستام
 و اضافت مال ایشان جهت تصرف ایشان است در آن حق ولایت الّذی جَعَلَ اللَّهُ اَن مالهای که گردانیده است خدا کَلَّا قیما برای شما سبقت نام محیثت دنیا
 و رابطه نظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمیید قواعد خیرات و اَزُّ قُلُوبُهُمْ و بهره دهید سفهاری یعنی وظیفه مقرر

مقرر بوزن ذره خواهد افزود و آصم آنست که در عمل کافر و منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود و لکن شکاف و اگر باشد مثقال ذره حسنة میکی و دیوانه
 مؤمن یضیعهم ثواب از زیاده گرداند و توبه و توبیخ و بعد هدایت و از اندر ثواب حاصل من گدازد از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق انگس
 آبج اعظمی اعطای بزرگی بی اندازه اجر اعطا گفت بجهت آنکه تابع آنست و مزید بر آن فکیف پس چگونه خواهد بود حال کفر و ظلم از اجتناب و فکیر
 بپاییم ما من کل امتی از هر گروهی از احم که خسته بشهید گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود و بر اقوال افعال است خود گواهی خواهد داد و چنانکه یک و چهاریم
 ای محمد علی الحق کتو برین گروه انامت تو شهید است گواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مومنان در کتائف قشیر نه مذکور است که چون پیغمبر شرف
 است ساخته اند شهید امت نیز میسازند و مقرر است که شهادت نبوی او خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند یقیناً آنروز که واقع شود در و گواهی نهیبا
 و آن روز قیامت یقیناً الذین کفروا دوست دارند آنکه کافر شدند بخدا و عصوا الرسول و انفرمانی کردند رسول و بر اهل کسوفی
 آنکه است کرده شود بجهت الکفر من بدیشان زمین یعنی فن کنند ایشان را چون مردگان و مبعوث نگردند یا کنایت است از آنکه ایشان را نزد خداوند آنکه
 خاک شوند چه زمین بجا است کرده شود و لا یکتفون الله و پوشند یعنی را نباشند بلکه انضالی شوند حدیثی را یا ایها الذین امنوا ای
 آن کسانی که گویید انبیا خدا و رسول لا تقفوا الصلوة گرداناز گردید و آخر مسکنی و حال آنکه شما مستان باشید از غم و سائر مسکرات
 این نمی از عین نماز نیست چه آن عبادتی است مامور به بلکه نمی است از کتاب سر که مانع است از ادای عبادت و روی جمعی از صحابه در نماز
 بعد الرحمن بن عوف بن بشر بن خمر که در آن وقت مباح بود اشتغال داشتند و در زمان سر اندازی و بیوشی صدای اذان نماز شام پتاهج
 کرام رسیده بنماز برخاستند و امام ایشان از غایت سکود سورة کافرون حرف لار که در چهار موضع ثبت است حذف نمود و این آیت نازل شد که در
 وقت غلبه نماز نزدیک مشوید حتی تحکمو انا و فیکه یا نید ما تقولون آنخیز که در نماز میخوانید محققان میگویند خطاب میکند بسوی قوا
 روحانیکه رقم ایمان شهنوی صفری جان ار که نزدیک شود بنماز قریب مسجد جامع دل ران و فیکه مستان باشند از سر غفلت و اوقیت از مستی و هشیار
 و اندیکه چه میگویند و بشناسید که سخن یا که میگویند المصلی بیایم بر با عی ایکه در مستی هستی مانده + دایما در خود پستی مانده + بر سر ایوان حدت کی
 چون در زندان پستی مانده + و لا جنت با و نزدیک مشوید بنماز در حالتیکه جنب باشید و محتاج بغسل و اگر عاکی بی تسبیحی اگر آنکه درندگان باشند
 یعنی مسافر باشید و شما آب نبود و در آن محل تیمم نماز توانید گذارد و دیگر هیچ وجه و انباشد در جنابت نماز گزاردن حتی تغسلوا اما تا وقتی که
 غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوة موضع آنست یعنی جنب و مسجد یا دیگر آنکه راه بران باشد و آن گدازد و اگر باشید در وقت جنابت
 مسکن حتی بیمار آن مراد بیمار است که در آن از استعمال آب بپرسند که ضرر بود او علی مسقر یا باشید در سفر و حیاء احد میگویند یا ساید یکی از شما
 من الغایط از خلا جای و محدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین او لم یسئلم النساء یا سئله باشد زن از امام شافعی بر هر نیست
 که چون بعضی از بدن مرد ملاصق بدن زنی شود از غیر محارم و اجنبیه و صغیره و ضوی لاس و لموس هر دو منتقص گردود و امام مالک امام حنبل
 که لمس بشوید و وضو را می نمکند و بغیر شهور ناقض نیست و امام اعظم مباشرت فاحشه را که تماس فرجین است بی حامل انتشار آلت ناقض وضو
 میدانند و بر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث لمس غیره فکتم تجد و اما که پس نیاید آب فکتم تجد پس قصد کنی صغیر الطیبه یا
 خاک پاک احکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده و اشهر آنست که غزوه نبی لم یصلح است که شبانه سپاه اسلام در منزل بی آب فرو آمده بودند و در شهر
 از صبح غریمت حلت داشتند تا وقت نماز خود را با آب رسانند قصد اعتقاد شده رخ گم شد و غریمت بسبب فحشان آن در توقف افتاد تا روز شد و مردم غم
 محدث و بعضی جنب و شکایت آن حکایت بنزدیک حدیثی بنبرند و او بخیمه عاکشه رخ در آمد و دید که حضرت رسالت پناه سر در کنار نهی و در حوض

وقتی انبی علی السلام

و

صدیق زبانیان طعن بجایزه بگشاد و سرگشتان طعن نیز بر میگشاد و بی زنگاه سید عالم بیدار شد و مضمون حال لعل محاربا طالع بافته منوره عالم نجیب
گشت و مقارن توبه آنحضرت به جبریل رسید و حکم آورد که چون آب نیاید بید فتمیم صعدا علیها قصد کنید چندی را از اجزای ارض که خاک پاک باشد
و دست بران زنید فاقسحوا پس مسح کنید دست خود را بوجوهی که تمام رویهای خویش و آئین یکدمه و بسایید دستهای خود را بلبان لعل
ای که الله گان بدستیکه خدای است عفو او را گذراننده از شما و تخفیف کننده عقوبات او را زنده کسی که تمسک الکرسی ایلمی یعنی دینی که
الی الذین اوتوا بسوی آنها که داده اند ایشانرا نصیباً من الکتاب بهره از علم تورات یشترون الثمن که میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند
هدایت را بضلالت و هدایت ایشان کن بود که بخت صفت حضرت صطفی عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند و بر وی
و میخواستند این گمراهان از روی حسد و عداوت آن تضاوا السبیل که شما نیز ای یومنان راه گم کنید و الله اعلم و خداست و شما نیست
یا عدو ای که بدشمنان شما که میدید و کفی یا الله و لیثاق و بسنده است خدای دوست شما و متولی امور شما و کفی یا الله تفسیر این حدیث
خدای یاری دهنده شما و دشمنان من الذین هکذا و بعضی از آنکسان که بین یهودیه متدین شده اند یحیی فون الکلمه میگوشاید و تغییر میکنند
حق میگوید از امان آن مراد تحریف نعت پیغمبر است یا تاویل کلمات تورات را بر وفق رای طبع خود یا تغییر کلام پیغمبر یا کتمان آیت بسم آورده اند
که زمره از یهود و ملازم حضرت نبالت پناه می آمدند و جواب آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند قبول تلقی نمیدادند و از مجلس ایشان نفرت شده همان
کلمات متبرکه که ایشان احمق می ساختند و اجرم برده از روی کار ایشان بر داشته فرمود که دشمنان شما یهودی بخنان تر از که جیب از مواضع آن تحریف می کنند
و یقولون و میگویند سمیعنا شنیدیم قول ترا و عصمتنا کون فرمانی کویم ام ترا و لفظ و عصمتنا آنکارا می گفتند از روی عناد و در تفسیر گوید اظهار اظهار ضمار
عصمتنا میگویند و حقیقت آنست که زبان افعال ایشان سمعنا میگویند و سنان حال ایشان بعصمتنا مطلق بوده و دیگر میگویند و انعمه خبی مستحج بشنود حالتیکه
خبر شنوده شده باشی این کلام و وجهین است روئی در مدح دارد و روئی در ذم و وجه مدح آنست که اسماع و شمام دادن باشد پس معنی کلام این است که او شمام
و شنوده کردی و بی نباشی و برین تقدیر دعا را به باشد و وجه ذم چنانست که اسماع شنوانیدن بود میگویند که بشنود غیر شنواییده شده یعنی همه و این دعا علیه
یهود و وجه مدح را پرده اتفاق می ساختند و سطح نظر ایشان وجه ذم است بوده و دیگر میگویند و سراجنا و این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه اول آنکه از امرات
باشد یعنی مکارها را و در مانگ و وجه ذم آنکه از رعونت و محقق بود و مراد یهود نسبت رعونت بوده بران حضرت و گفته اند یهود اشباع یکدیگر در سرف
عین را و را عینا می گفتند یعنی ای شبان تعریف میکردند آنحضرت را بر عی غم و بر تقدیری این کلمه میگویند لیا یا لیسین هم در حالتیکه در اندیشه بچانیدن
سخن بر زبانهای خود یعنی فعلیکه از مراعات است بلغت عرب آنرا بر رعونت رو میکنند بزبان خود یا سان عرب از فصاحت و می بچانند و بطریق بچان عینا
میگویند و بان فم آنحضرت میخوانند و طعن فی الدین و وقع طعن در دین اسلام یعنی دینی که پیغمبر او بشانی منسوب بود آیا چوین خواهد بود و حال آنکه
ایشان بشانی موصی معترف بودند و کوا انهم قالوا و اگر ایشان گفتند می سمعنا شنیدیم سخن ترا و اطعنا و فرمان بر تویم امر ترا و انهم و شنود سخن را
و انظروا و در مانگاه کن لکان خیرا لکم بر آینه این گفتار بودی بهتر از ایشان از استنزی سید انام و طعن در دین اسلام و آفتی که در راست ترویج
سخن ایشان و لکن انهم الله و لیکن برانده است خدای ایشان را و از رحمت خود در کرده یکفر هو بسبب کفر ایشان مجازات بران فلا یقوتون
پس گویند ایشان الا قلیلا لا یخیر که گویدنی اندک یعنی ضعیفی که معتد به و معتبر نباشد و آن ایمان است بعضی از کتب رسول و بعضی یا ایمان نمی آرند و گمانی
از ایشان چون این سلام و اصحاب را که در اکثر تفاسیر است که حضرت سالت پناه احبار یهود و چون این صریح و کعب بن اشرف طلبید گفت یا معشر الیه و از خدا
بر رسید و قدم در آید اسلام نمید چرخ کند بخورم بخورم بخورم که شما میدانید که من این کلام را حکام که از خلق انام بشما آورده ام حق است و شما را در تورات از حال من آید

و بر ایمان من بیش از آنکه از روی غنا و گفتار من ترا سیدانیم و نه از نعت تو و صفت قرآن خبر داریم آیت آمد که یا ایها الذین آمنوا اتوا الکتاب
ای آن کسانی که شما را کتاب داده اند یعنی تورات ایتوا تصدیق کنید و برگردید بکتاب که از خود فرستادیم بر بنده خود و آن قرآنست مضمون قادر علیک با و در اندیشه است
و تصدیق کنند و گویا معجزه مر آن چیز را که با شماست یا آنکه مطابق کتاب تورات است در اصولین پس بدو برگردید و قیلا که خطیست
پیش از آنکه محکم کنیم و حق تعالی را که در میان ما و شماست و اینست ساریم تا اثر ابر و چشم و بینی و لب و دهن بر و مانند قند و عسل ها پس باز گردانیم آن رویها را علی
آدابها که بر هیئت قضاها ی آن یعنی شکل روی و صورت پس سر بسدل سازیم یا اشیای مصوره را بر وجه چون آفت و صاحب صین محکمیم و قضا بخت سازیم
و از روی ایشان بر قضا باشد و در تیسیر آورده که ای دی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خوش ثابت باشند و رویهای ایشان بر سر بود و این ساریست
در غایت زشتی در سوائی او نفعی که یا بر ایمان ایشان آید که اصحاب جوه اند از رحمت تو یا مسخ سازیم که کائنات را بچرخ برانند یا مسخ گردانند یا محض
التسکیت یا ران روز شنبه را یعنی آنکه از فرمان خدای سر پیچیدند و روز شنبه را بهیچان اشتغال کردند و گمان آمو الله و هست فرمان خدای با و عباد
مستغفرون بودنی و بر نیت خود بود آن الله لا یغفر بر سببیکه خدای نمی آمرزد آن بیشتر که به آنکه شرک کردند بدو و شرک گیرند در عبادت او و یغفر
ما ذون ذلک و بیا مرد و آن گناهی را که غیر از شرک بود و این گناه هم اگر کسی که بخواد از روی فضل و احسان بوسیله عبادت و عرفان شیخ امام زاهد فرموده
می آمرزد قبل العذاب هر که را خواهد و بعد العذاب جمیع عصات را خواهد آمرزد و حق تعالی را که هر که شرک کرد بخدای آید و بگوید که یا الله و هر که شرک کرد بخدای آید و بگوید که یا الله
افتری کرده باشد و بر بافته اشما خطیست در موضع بزرگ که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد و چون بضمون این آیت که شرک مغفونست میورد که عده سخیل
و پرستنده غیر بودند و عید می میدید می عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان حضرت میدانیم
ما مالکان ممالک نبوت و ساکنان مسالک فتوت بوده اند و ما بر منوال ایشان محرز و مکرمیم حق سبحانه تسلیشهای ایشان را پسندید و فرمود که تو را ای الذین
آیا نمیدانی یا نبی نگری بدیده بصیرت بسوی آنکه از روی مخالفت تو گفتی ان انفسهم هیستایند و ثنا میگویند نفسهای خود را با من که سخن این است
و احیاء و یا پاکیزگی و بیگناهی نسبت میدهند چنانچه منقولست که بحرن عمر و نعمان بن اوفی و مر حب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت پناه آورده و دند
گفتند این کودکان را هیچ گناهی نیست حضرت فرمود که نی اینها بیگنا بمانند ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که مانیز در بیگناهی مثل ایشانم زیرا که گناهان
شبه را بر وز در میگذرانند و خطیات روز را شب محو میکنند حق تعالی فرمود که تزکیه شما شمارا اعتباری ندارد بکلی الله بلکه خدای یونکی من گشتا
بپاکی یاد کند یا بستاند هر که خواهد و مستحق آن اند و لا یظلمون و آن گروه که خود را با حق تزکیه میکنند ستم نخواستند و عقاب تو را بقتیلا
بمقدار آن رشته ضعیف که در میان دانه خربا باشد یا بقدر فقیله او و سخن که در میان دو انگشت پیدا آمد مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و
نقصان سپادش مکافات ایشان نخواهد رسید انظر بگردن جهودان که از روی عنا و کیت یفترجون چگونه افترا میکنند و می بندند علی الله
الکذبت طبر خدای دروغ را یعنی گناه روز و شب را می آمرزد و گاهی به و بنده است آن افترا و دروغ ایشان اشما مقبیلان کنه ظاهر بر سر
کسب شیده نماند آورده که چون حکم الهی با جلای بنی نقیصه در شد جمعی از ایشان چون حی این خطیب سلام بن مشکم و کنانه بن ابی اقیق در نیز متوطن شدند بعد
مدتی بامیت تن از اشرف قوم بلکه مقتد و ابوسفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر و اصحاب او ترخیص کردند و با پنجاه کس از بطون قریش بر سر
در آمده و در پیش تاجرم سینما بر دیوار خانه باز چسبانیده بایمان غلاط و شداد بر حرب جدال بل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر ازین مفرغ ساخته معاشرت
نشدند درین مجلس بعضی از قریش از روی سالی اهل کتاب سیدند که طریقه آنست که از اتران حرم را محافی میکنند و کعبه را محصور میداریم صله رحیم را می
و عبادت هنام بطریق آری کرام خود مشغول میباشیم هدایت اوست یارین محمد که درین وقت احداث کرده و بدعت اسند نام داده و درین بیان ابید اند و کار

با آن باز میگردد و در سن ملک الیوم صدوا احد القمار بظهور می آید لفظ جمله سر را بر پیش او نهید و ملک دست ملک را در او نهید و محض بر شیر نه و
 هر سه به او و کل شتی با ملک الا وجهه و قد اخذ احکام و دیگر امر میکند که چون خواهید که حکم کنید بیکن التائس میان مردمان آن تحکمو یا العبد
 آنکه حکم کنید بر استی لان الله بدستیکه خدای تعالی عظیم کند به و نیکو چیز است که شمارا با آن پندمید بدین معنی او ای امانات عدل رحکومات ان الله کا
 بدستیکه خدای هست سمیعاً شنوا بقل عثمان که گفت بگیر با مانه الله کبیراً و مینا بود و منتح بوی یا ایها الذین امنوا ای گروه که دیدگان
 اطعوا الله فرمان برید خدای امر و فرض و اطیعوا الرسول و فرما بر او ای رسول کنید و رستموا و اولی الامر منکم و اطاعت کنید خدا و از من
 امر را از شما امر را امرای مسلمانانند که حضرت سالت پناه در عهد خود تعیین مینمود چنانچه در سباب نزول هست که حضرت خیر البریه خالد بن ولید را بر سر
 دمار سر را بوی فرستاد و جمعی که بخالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمده گفت مردم قبیله من فرموده اند من
 با شما ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام را بگیری خواهی که در تابش و الا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم عمار او را امان داد و او بنا بر فرموده وی در خانه ماند و
 شد خالد با دادن لشکر ابغارت و تاراج آن قبیله کرد و غیر از آن ستاسم کسی دیگر انیافتند پس در اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آورد و عمار فرمود که او
 مسلمان است بفرموده من بر امان مانده بود خالد گفت از او چه مینماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشورت و اجازت کسی امان نبرد گفت و گو می میان خالد و عمار بسیار شد
 و سبب آنست که صورت حال بعضی سنانیدند سید عالم امان عمار را برقرار گذاشت و منی فرمود از آنکه غیر امیر کسی امان دهد و این آیت نازل شد که فرما
 برید اولی الامر یعنی امرای سرایان علی فرموده اولی الامر ابوبکر و عمر و اند که وزیرین صدق بودند و اشارت اقتدا با بنین من بعدی ابوبکر و عمر و عثمان ایشان
 نافذ شده و ابوبکر و ارق رحمه الله گفته که خلفای اربعه اند و مجموع صحابه دیگر گفته اند و رسول فرموده که اصحابی کالجوم باهم اقتدیم استیم یا قضا
 و علما یا ارباب عقول و اهل ای نزد عفا اولی الامر مشایخ اند و پیران طریقت که برتریت اهل سلوک شتغال مینمایند و سالت فرما بر او ای بنیان نسیم
 قطعه هر که سر بر خط فرمان دیلی نهند کی می شود کشتن وی بر آه آوردن و هر که خواهد که بمنزل مقصود رسد بایدش پیروی راه نمایان کردن
 فان تنازعتم فی شئی فی الامر فارجعوه الی الله پس باز گردانید آنرا بکتب خدای و الرسول و اهل البیت و رجوع کنید
 با رسول در زمان حیات او و سنت آنحضرت بعد از وفات او این گفت اگر استقیما که از روی اخلاص نخواستیم که یا الله میگردد و بدست خدای
 تو ای قوم الاخری و به روز ستیخه ایمان بخدا و بروز قیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا می رسول نمایند و بر سر ناقص و مغرور نباشند
 در اعمال و اقوال خلیفان آن رجوع بهتر است شمارا و احسن تنازع و نیکو تر از جهت عاقبت آورده اند که یهود را با منافقین خصوص
 افتاده بحاکمی که پیش او مراجعه هم خود کنند محتاج گشتند یهودی منافق را بجهل نبوت میکشید و منافق بحکومت کعب بن اشرف میل نمود عاقبت پیش حضرت
 رسالت پناه آمده و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دهن یهود زد که من حکم محمد را ضعیف می دانم بیایا نزد
 رویم و دیگر باره مراجعه کنیم آنحضرت بر خانه فاروق رفتند و یهودی اجرائی حوئی حکم پیغمبر صلعم باز گفت عرض از منافقین متفسران بود که قضیه برین وجه است که یهود
 میگویند منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوال است اما من بران حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبم و فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من این نماند بیرون آم
 و بر استی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند و عمر رض با شمشیر کشیده از خانه بیرون آمد و بر منافقین ایضا افکند و فرمود که هر که حکم چنان قاضی راضی نشد
 سزای او برین وجه باید داد و آن در حضرت سالت پناه عمر القی فاروق داد و منی بران این آیت فرستاد که انکم من الی الذین آیتانید می نگاه کردی
 بسوی آن کسانی که بر محمد و انهم امنوا آنکه ایشان گردید از انهم من الی الذین آیتانید می نگاه کردی
 من قبلک و با که پیش تو فرستاده اند از کتب انبیاء و یحذرون میخوانند با وجود دعوی ایمان انهم من الی الذین آیتانید می نگاه کردی

درین غرور با مسلمانان قاتل و کفر و عظیمی تا فرمودی یا فتمی فیروز می بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی او گرفتنی قلیقائل پس باید که قتال کند فی سبیل الله
 در راه خدا با دشمنان دین الذین آنانکه در بازار سعادتمندی و نجات الهی و نجات دهنده اند زندگانی و نجاتی که روی در قنار و دریا و کافران
 بسوی جلال و وسیم غریانی و من یقاتل و هر که کارزار کند فی سبیل الله در راه دین قیقائل پس گشت کرد و در جهنم شاد و یابد او فقیه یا غالب آید
 بر دشمن و مظفر گردد و فسوف یفوز به پیروز و باشد که پیروز و را یعنی در آخرت اجر اعظمیست از هر که در صفت نیاید و ممالک
 و پیست شمار ای اهل اسلام که بعد کمال و بعد شامل کائنات و جهاد می کنید و مبارز را اشتغال نمی نمایند فی سبیل الله در راه خدا ای المستضعفین
 و برای آن بیچارگان گرفتار در دست کفار و ایشان جماعتی بودند که مسلمان شدند و کسان ایشان ایشان را از هجرت مدینه منع میکردند و دست
 الریحال از مردان چون سلم بن هشام و عابد بن ولید و عباس بن ابی ریح و ابو جندل بن سبیل و اشمال ایشان و النساء و از زنان چون ام شمس
 و غیره و اولاد آن و از کودکان چون ابن عباس که میفرمایند که من و مادر من از مستضعفان بودیم از سواد و ولدان الذین و این مستضعفان آن
 کسانند که زبان تصریح یقولون میگویند یعنی و ما میکنند که و بیکجا آخر چنان ای پروردگار ما بیرون آر ما این و القربیة ازین یعنی که الظالم
 اهل جاه و بی که ستمکاران اهل آن سبب نکر که علی بغایت عظیم است ان الشکر لعل عظیم و اجعل لنا و بسیار از برای ما من لدنك از نزدیکش
 و لیاءه کسیکه دستار و متولی کار باشد و اجعل لنا و دیگر بسیار از برای ما من لدنك نصیر از نزدیک خود یاری و مددگاری که شرعاً و عادتاً
 از ما دفع کند حق سبحانه و تعالی ایشان را استجاب گردانید و بعضی را خروج از کعبه میسر شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی جهت ایشان چون حضرت پیغمبر فرستاد
 تا در روز فتح که همه را دلتوازی نموده مهمات ایشان را سرانجام فرمود و نصری و حامی را برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت پناه
 حکومت که بوی داد و او را ضعف و مددگاران بیچارگان بود الذین امنوا و اکسانی که گردیده اند بخدا و رسول یقاتلون کارزاری که فی سبیل الله
 در راه خدا و الذین کفر و اولاد کسانیکه کافر شده اند از دشمنی و یهودی و نصاری ای یقاتلون مقاتله مینمایند فی سبیل الله الطاعون
 و راه شیطان که طاعی و باغی است یعنی صفت بان او فقاتلون پس بشیعی و دوستان حق اولیاء الشیطان و دوستان مؤمنان را
 شیطان را و از مکارم و مصائد او ترسید ان کید الشیطان بدستیکه حیل و دوسوسه شیطان کان ضعیفاً هست سست یقوتی که فریبش بخورد
 از محبت و برهان اکثر مشرکان باطنی که فی سبیل الله بسوی آنانکه در مباحث میگردند چون عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود
 و اشمال ایشان که بارادستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که از راه دینای ایشان از حد گذشت و حکم الهی قیل حکم گفته شد و ایشان را که از کارزار
 کفار کفو آید یکم باز دارند دستهای خود را تا وقتیکه فرمان الهی در رسد و اقیمنوا الصلوة و باپی دارید نماز را و اتوا الزکوة و بنده مستحقان
 زکوة را قتل گشت پس آن هنگام که بدینه آمدند نوشته شد یعنی واجب گشت علیه القتال برایشان کارزار کردن با کافران اذا قوی قوتهم آن
 وقت که گروهی از ایشان یخشون الناس می ترسیدند از جنگ مشرکان کخشیه الله چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید او آشد خشیه
 بلکه ترس از ان سخت تر و این ترسیدن حاصل ضعف بشریت باید که در برابر کرامت امر خدای یعنی بالطبع از قوت و موت ترسیدند و قاتلوا و بیکجا گفتند ای فرید
 که کبالت برای چه چیز واجب گردانیدی علیه القتال و بر ما مقاتله کفار را کولا آخرتاً چرا ما را نگذاشتی ایمن و فایز گردی الی اجل قریب
 تا اجل که نزدیک است بهر کس و اگر این سوال از منافقان صادر شده چندین محبت و اگر از مومنان قوع یا قه باشد از روی خوف و بددلی سخنی گفته باشند
 و باز توبه کرده قوی آنست که قومی از مومنان بعد از نزول آیت قتال منافق شدند و از جهاد تخلف کردند و این سخن ایشان بود و اصح آنست که سوال
 محمول بر دشمنی تحقیر و از نه بر وجه انکار قل بگو ای محمد مرا این فرستدگان که دل در دنیا است اند که متاع الدنیا آنچه بدان تمنع میگردانند دنیا

یا کرام الکاتبین بامدادی میبندند مایکینون: انسخه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب فاکترض عظمی و میگویند از عتبات ایشان که بخواهند
 انصار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست و توکل علی الله و توکل کن بر خدای و کار خود با وی گذار و کفی یا الله و بست خدای و کفایت تمام
 بامورندگان متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهلت متوطنان افلاکین و بگویند انفسهم و آیه چنانکه نمی نمایند این منافقان در قرآن و تفکر
 نمی کنند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد و باینکه این کلام حق است و لو کان و اگر بودی این قرآن من عند غیر الله از نزدیک نیست است
 یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه نعم اهل کفر و نفاق است کوجدها بر آینه یافتندی اهل عقول و فهم فیها اختلافی گشتند و در اختلاف
 از تناقض معنی تفاوت نظر زیرا که کلام بشر خالی از تفاوت و خللی نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی و اذا اجاء حکم و چون
 بیاید منافقان اهل کاری یا چیزی یا همی قرین الا که من از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت سالت پناه بر بر صانع قومی یا ظفر لشکر
 اسلام و انفسهم یا آنچه سبب ترشیم بود چون اجتماع انعامی یا بکبت سر بر سرایای مسلمانان آذ انفسهم افشا کنند آن خبر اقبل از تحقیر آن
 و در آن افشا ضرر و فساد است زیرا که خبر بکوت سبب تیغ فتنه است در میان ایشان و اینک ایشان بر حبل اسلام و خبر و موجب ضعف مسلمانان پریشانی
 ایشانست و کوزد قوه و اگر باز گذارند آن خبر را الی الرسول برای صائب پیغمبر تا اگر صلاح دانند خود آشکار کنند و الی اولی الامر منکم یا پیغمبر
 خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه و امای سرایا علیهم السلام هر کینه بداند آنرا که کیستند طولی که منفسهم طاعت می کنند
 خبر را و نیکو تحقیق فرمایند از پیغمبر و الی الامر انکه دانند که کدام خبر از انفسهم کدام را اخفا باید کرد و کولا فضل الله حکیم و اگر نه فضل خداست
 بودی بر شما بار سال رسل و سر حجت و بخشایش و انزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبر است یا اسلام و رحمت قرآن است یا توفیق که اگر نه
 بکست ایمان بودی لا یفکشف الشیطان هر کینه پیروی میکرد و شیطان را لا یفکشف الا کلام الله مگر اندکی از شما که بدو عصمت ربانی از وسوسه شیطان الهی
 میماند و گفته اند قلیل جماعتی اندک که قبل از بعثت رسول و نزول قرآن بحضرت مبهت الهی راه راست یافتند چون در قریه بن نوفل قیس بن ساجده
 و بحیرا ابی زید بن عمرو سیف بن میزین و امثال ایشان و فقا اقل پیغمبر کارزار کن فی سبیل الله در راه طاعت و رضای خدا نزول
 آیت در بدر موعود بود که حضرت رسالت پیام غریب بدر فرمود و بعلم این مسعود مردمان را از لشکر ابو سفیان بپرسید بپرسید بعضی از صحابه رفتن را کار
 بودند و حضرت میفرمود که اگر همه غیر من تنه میروم آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف و رزید از کارزار گفتار تو تنها برو و مقاتله کن لا تکلف الا
 نفسک تکلیف کرده نشده بود در جهاد و در نفس خود پس مخالفت دیگران غمناک شده و سخن خیر المؤمنین و ترغیب کن منازعه بر قتال مشرکان
 که بر تو تحریف است نه تکلیف حکمی الله ان یتکلف شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بائس الذین کفروا شدت کارزار آنها که کافر شدند
 یعنی قریش بآنکه ترسیدند از ایشان اندازد و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان بپرسید و موضوع جیب بدر نیامد چنانچه در سوره آل عمران گوشید
 والله انشد بآیة خداوندی سخت ترست و مهیبت فصول از قریش و انفسهم تنکیه لا و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان من یتکلف
 هر که در وقت کفر شفاعت حسنه در خیر است نیکو که حق بدان ثابت شود و نفی کسی سبب ضرری از کسی نمیدفع گردد و یکن که باشد مر آن شیخ را نصیب
 قهرها که بهر از ثوابان خواهد و من یتکلف و هر که در خواست شفاعت و سبب است بد که بدان حق از حقوق فوت شود و ضرری از بی سبب و خیری
 باز دارد یکن که کفایت حجت باشد و او را نمیدانی و بال آن و کان الله و هست خدای علی کل شیء قیلیل و هر چه جزا و اناء و قیلیل
 یا گمان همه چیز با گواه بر همه چیز و اذا احببتکم فی حیاتکم و چون تیرانداز شود اسلام فحیوا و اشرار نیز تحت کشته خود را تحت گویند یا احسن منهن
 به نیکوتر از آن تحت اگر او را گوید اسلام علیه السلام در جواب گویند و علیکم السلام و حجه الله و اگر او اسلام با حجت جمع کند شاهد و جواب و بر کاه زیادت کند او و در حقها

ع

اذ كسوا فيه كاه باكره ولبان فنه فان لم يعثر لوكيس ان قال شكانره كغيره و ليقلوا اليكم السلام و القائلون موسى صلح طلبا ان
 ويكفوا ايديهم و بازدارد دستهای خود از قتل شما فخذوهم پس بگیر ایشان او اقتلوه و کبشیر ایشان را حیث تقتلوه و کبشیر
 هر کجا که بر ایشان دست یابید و اذ لیکم و آن گروه جعلنا لکم وادیم ما شمارا عکیده بر ایشان سلطانا شیتنا مع حجتی روشن و تعیض
 بقتل سبی ایشان آن حجت وضوح کفر و وقوع عذر و کرائی نیست و قاتلان و نسر دور و انباشتد لمؤمن من مومنی ان یقتل مؤمنا انکبش
 مومنی را بغیر حق الا خطا مگر کشتنی بظلم و قتل مؤمنا خطا و هر که مومنی را بظلم بکشد فتحه کینه و کینه پس بروست آزاد کردن
 بنده مؤمنه گرویده و دینه مسلمة و بروست دیت تمام داده شده الی اهلها بوجه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سائر
 موارث الا ان تصدقوا مگر آنکه اگر بخواهند تصدق کنند بر قاتل دیت لازم و عفو نمایند نزول آیت در شان عیاش بن ابی ربیع است که قبل از هجرت
 مسلمان شد از اقارب خود پنهان میداشت شبی که ریخت و روی بحدینه نهاد و مادر او در سراق او ناله و فریاد بر گرفت و ابو جهل و برادر او حارث
 که برادر مادری عیاش بن بودند جرع و فرج مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند و از نزد یک دینه او را با فسانه و اخسوف باز گردانیدند
 و در که دست و پایش بسته با قلاب می انداختند تا از مسلمانان باز گرد دو حارث بن یدر و زی بر و بگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چه میشی
 مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری اینداز از ارکله که از سوس می طلبیدند بگفت و دیگر باده حارث را زدنش
 کرد که این دین که برگشتی اگر حق بود پس حق دین که دمی و اگر باطل بود پس حق بر باطل بودی عیاش در غضب و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم
 بهر حال که باشم ترا بشم عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد حارث نیز بدینه آمده مسلمان شد عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود و در پی
 عیاش حارث را در محله قبا تنها باز یافت و بنا بر آن سوگند و میرا قتل رسانید صحابه عیاش را ملاست کردند که مسلمانان را بناحق کشتی در قیامت چه جواب میدانی و عیاش
 بران صورت نادم شده بخندست پیغمبر آمد و تمام قصه عرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر داشتم و بخطا مرتد افتاده منتظر خبر امام این آیت فرود آمد و حکم
 قتل خطا مبین شد فان کان پس اگر باشد مقتول حق قتل و اگر دزدی که دشمن یا ازین بی کافران و هو مؤمن و قاتل مؤمن باشد فتحه کینه و کینه
 فتحه کینه پس قاتل اوست آزاد کردن بنده مومنی و ادنی است با اهل او نشاید که زیرا که میان کافر و مومنی در ائمت نیست و کان کان من قوم و اگر آنکه
 کشته شده از قومی باشد که بیکدیگر و بیکدیگر میان شما و ایشان عهد و پیمانست یا اهل نموده و حکم او در دیت و کفارت حکم مسلمانانست و دینه مسلمة
 پس حق قاتلست دینی او داده شده الی اهلها با اهل او و تحریک کینه مؤمنه و آزاد کردن بنده مؤمن قسین و کینه پس که نباید بنده و قدرت
 باشد بر خریدن او فصیحا و شهور قین متعاکه کن ز پس دست و وزه و ماه از پی یکدیگر قیامت من الله و این حکم کرد خدای تا تو بدیشمارا تو بدانی و این
 تو بدانی از خلیفت و بنو نقیق او و کان الله حکیم است و هست خدای انا حال قاتل مقتول حکیم است حکم کننده در باب بیت و کفارت آورده اند که مقیس بن ضباب
 برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بجزت سالت پناه آمده صوت حال بموقف عرض رسانید و آن حضرت نهیر قمری ابا اوزر داعیان بنی النجار فرستاد
 که اگر میدانید که کشته هشام کیست و او را به مقیس باید و الا بیت او و بنو شیب لیت ادا کنید بنی النجار چون ازین پیغام آگاه شدند صد نفر تسلیم مقیس کردند و مقیس با زیور و عیسیه نهاد
 چون نزدیک شهر رسیدند و سوره شیطان مقیس ابرانی داشت که نهیر قمری بگناه را بکشت و با خود گفت نفسی البصا فی نفسی کبشتم و مرادیت سود آمد پس تر
 شده روی بکنه نهاد و این آیت نازل شد که و من یقتل مؤمرا بکشد مؤمنا متعمدا مومنی را بقصد و عمد و حلال اندکشتن او را فحش آید و کبشتم
 پس با دشمن و ذوق خست خدای که در حالیکه جاوید باشد در ان و غضب الله علیه و خشم گرفت خدای بر او و کینه و بر انداز او و دور
 ساخت از رحمت خویش قاتل که و آماده ساخته است برای او عذابا عظیمیا عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که

حضرت رسالت پناه سریر را بر سر قومی فرستاد و مردانش کی از ایشان مسلمان بودند قوم او را بکشتن و او با مال و متاع و غنم خود بگویند و بگویند که سریر
 تکیه گویان رسیدند مرد اس از آنکه ایشان شنیدند و نیز تکیه گفت و بر مومنان سلام کرد و زبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده از کوه زیر آسمان
 زید فی الحال بر تخت و بر شمشیر سرش بینداخت و هر چه داشت عارت کرده کوفته اند از این خبر که بجنّت رسید بغایت متاثر شده گفت ای اسامه
 کسی که کشتی که از یگانگی شرک برانموده به یگانگی حق مقرب بود اسامه بران عمل تو هم شده گفت یا رسول الله برای من طلبه امزش کن حضرت سه نوبت فرمود بگویند
 بلا اله الا الله در وایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله گفتند من از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود و لا تشققت قلبه هیچ دل و را شکافه بودی ای که او را
 میگویند یا دروغ و این آیت نازل شد که یا ایها الذین امنوا ای گروه و یگانگان اذ امنوا بکفر چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدای سینه
 بجهاد و رید قتل کنید پس نیک بپرسید و با همتی تهنیت کنید لا تقولوا و لگوئید لیکن اتقوا السلام بکفری اگر اتقا کند شما سلام را یعنی تحیت
 اهل اسلام گوید کنت متقی مدّاه تو مومن نیستی بلکه جنت اینی از این که گفتی ببتحیون میطلبید ای مجاهدان عمر عن الحیوة و الدنیا مال
 فانی و دنیا را در غنیمت و غنم و اسارت و اگر شما طالب غنیمتید فحید الله یمن دیک خدای معانیر کثیری غنیمتهای بسیارست که بدست شما
 خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای الله اگر چنانچه بفرض تقدیر مرد اس از ترس شمشیر گفت و سلام کرد و کذا کنته همچنین بود شما
 من قبل پیش ازین یعنی باولی که در اسلام درآمد بجهت عصمت خون و مال خود تو من کافر شدی و من مومن بودم فحق الله علیک پس منت نهاد
 خدای بر شما تا که استقامت داد و ما را در دین بکفر بگوئید پس نیک و شمشیر و سیمین مبارک بود و قتل و قتل و قتل کنید از روی گمان و ببال از کوه و شتر
 هزار کافر نزدیک خدای کثرت از کثرت یکسان ان الله کان بریکه خدای است و صلاته و خیراته با آنچه شما میکنید الا لا یستوی
 القاعدون بر اینستند نشینند و بر خانه های خود من المؤمنین این از مومنان حیدر اولی الصلوات که بشنید خداوندان چهارمی و
 و انما یریدون و جهاد کنندگان فی سبیل الله در راه خدای یا امّوا لعلکم با ما فی خود که تهنیت اسباب را و بجزیر قاتلان می مانند و انفسهم
 و در نفسهای خود که در معرض قتال درمی آوند و چگونه برابرتواند بود و کیسه در دست و راحت تی پروری کند بلکه در سر حجابت جان بازی نماید و بدین ثابت
 میفرماید که این آیت فرود آمد و دروغ و خیال و الی الضرر نبود ابن ام مکتوم را گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نماند ام و محروم دولت از مقابل با اسلحه
 زبان آثار و حی بر آنحضرت ظاهر شد و بعد از کشف آنحال فرمود که نبوی من المومنین بخیر و الی الضرر فضل الله تفضل الله و خدای المجاهدین جهاد
 کنندگان یا امّوا لعلکم با ما فی نفسهای خود علی القیدین درجه و بر نشینندگان بلند را به بلند که آن غنیمتست و نظره و نام
 و کلا و همه از قاعه ان بخبر که میل چهار دارد و نمی تواند و مجاهدان که خود میباشند و عدا الله و احسنه و عده کرده است خدای پادشاه
 نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب یادتی بر این بود و فضل الله المجاهدین و تفضل الله که خدای مجاهدان احسن القیوم
 برشت گمان بغیر بحر اعظمی مژدی بزرگ که آن در حقیقت فیض پایهای بلند از خدای در آخرت و گفته اند و درجه است میان هر درجه
 مقدار و دیدن اسب تیز و در راه و عدا و لا و عقیق و لا و در حقیقت و امرزش و شمشیر و سیمین مبارک بود و خدای عز و جل
 گذشته ایشان که حیم صانع مهربان بر ایشان درازید و اجر ایشان در اخبار آمده که جماعت مسلمانان چون نس بن فاکه قیس بنی یزید و عسال
 ایشان با وجود قدرت از که بدین هجرت نکردند چون روسا فریض بجانب بدری شتافتند ایشان همراه کافران قریش در حربه گاه حاضر گشتند و
 بشم مسلمانان کشته شدند حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که ای الذین بدرستی آنانکه توفیقهم لکمال ایمان میستانند
 از ایشان که ملائکه عوان ملک الموت از ظالمی انفسهم و در حالیکه ایشان تنگواران بودند بر نفس خود بترک هجرت و اوقات هجرت فرموده و یا بقیعت

فرمود که آنرا بتانرا داده میگردد بواسطه تائید اسماء ایشان چون ملاقات و عمری و منات و همچنین هر قبیله را بتی بود که آنرا انشی بنی فلان میگفتند و در شهر
آورده که تانان بر صورت زنان ساختندی و گفته اند مرا و ازین انان ملاکه اند بر علم ایشان که میگفتند فرزندان دختران خداوندان یکدختون کنی پرستند
الاشیطان فی دنا و اما دیوسرکش بیرون رفته از فرمانروایی خدای یسین علیه السلام او امری کند شرکان اعبادت آنها لعنه الله معبر آمده است
خدای او را در کرده از رحمت و کمال و گفت شیطان که آنجی که من عباد دلت بر آینه میگردد از بندگان تو نصیبی مقرر و خدا که بر او مقرر
کرده که آنرا بعث النار گویند و از هزار کس از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهند بود و چنانچه در حدیث آمده که یاران از حضرت سوال کردند که
یا رسول الله از هزار کس چند به بهشت خواهند رفت فرمود که از هزار کس صد و نود و نه بدو نوزده خواهند رفت و یکی به بهشت اصحاب منطرب گریانند
پس آنحضرت فرمود که یکی از سائر احم و باقی از یاجوج و ماجوج و لا یصلکهم و ایشانرا اگر میگردانند از طریق حق و لا یصلکهم و در آرزوی فکرم ایشانرا
ومی آید و چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا تا خیر تو بر یا آنکه بعث و نشیبت یا دخول بهشت یا ارتکاب نوب و کافری و کفر و هر آینه
میفرمایم ایشانرا فلیکونوا کما کانوا پس پیشگاه فذگوتهای چهار پان و آنچه خدای حلال ساخته حرام میگردد انداخته است آنچه عیب
حرام داشته اند از بجه و و صید و غیر آن چنانچه در سوره مانده بیاید انما الله الغیر و لا اله الا الله و هر آینه میفرمایم ایشانرا فلیکونوا کما کانوا پس لغیر میفرمایند
خلق الله آفریده خدایا بصوت یا بصفت چون خصی کردن انسان قیصر ساختن دندان و لواط و سخی و رستم بود زدن بر روست و لب و دست
و پای یا مراد تغییر فطرت است یعنی اسلام یا استعمال حواص و قوی در امور باطله و من یحیی الشیطان و لیما هر که فراگیرد شیطان را دوستی و حق
دوین الله بدون خدای یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند فقط خیر سپین رستیکه زیان کند خسراننا میگردانند زیان و شن چه سراسیمه و قوت
از دست بدد و از سود بی بهره بود یا زیان کند بغوات بهشت و سود کند بحصول و نوز و یعد هم و عده میدهند ایشانرا شیطان آنچه وفا کند
و یحیی هم و در آرزوی افکند ایشانرا بجزی که نیابند و ما یعد هم الشیطان و عده نمیدهند ایشانرا شیطان الا هم و ما یعد هم و ما یعد هم و ما یعد هم
انما نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضرر است او التیاف انگوه که پرستنده تان و تابع شیطانند ما فی هم جهنم نجاتی ایشانرا نوز است و لا یصلکهم و
عنه ها و نیابند از آن نوز و حیصا صبح گریز گاهی که بدان جان نقل کنند و الذین امنوا و آتوا الله و رسوله و عیالهم و الصلوات و علمای پسندیده که در
سند خصله و و باشد که در آیم ایشانرا جنتیت بخر فی بوستانا که میروند و من تحتها الا هم از زیر درختان آن جو با خلیل یث فی حاکما
و من فی الجنة این خلان جاوید باشند و ان ابد اما تاکیدت یعنی همیشه بی انقطاع و حد الله و عده که خدای عده کردنی و راست کرد سخن خود را
حقا راست کردنی و من اصدق و کیست است گوی تر من الله قیلا از خدای در سخن خود ابو صالح روایت میکند که گروهی از مسلمانان
و اهل کتاب مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند و نصاری غازی مغاخرت کردند که پیغمبر پیش پیغمبرها مبعوث شده و کتاب با قبل از کتاب شما منزل گشته و در
بهشت نرو و گویند و نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر خاتم انبیاست و کتاب ما نسخ کتب شما پس ما بهشت سزاوارتریم آیت آمد که لیس
یا ما یحییهم و عده که خدای از ثواب یافته نشود باز زوای شما ای مسلمانان و لا آما فی اهل المکتب و نه باز زوای اهل کتاب گویند پس
لن یصل الجنة الا مسکنان بعد از نصاری یعنی هیچ کاری باز و بنیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاضت بهشت باید طبیعت باز نرو و چون نیابند
معنی باب پده و نمون جگر تواند بود و من یحییهم و عده که پیغمبر را عجز داده شود بان عاجلا و آجلا و این حکم عامست هر چه
عالمانرا آورده اند که چون این آیت فرود آمد صحابه متالم گشتند و ابو بکر صدیق رن گفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد نده الایة بعد از نزول این آیت
چگونه رستگاری باشد چه چاکس از که در بد خالی نیست پس تحمل خلی آن که دار و حضرت رسالت پناه فرمود که نه هیچ رستگاری نه اند و نه ناک میگردی

و نه بلا با تو می رسید گفت بی یار منی اندر خواب عالم فرمود که بعضی ایضا برای آن بدست و در تفسیر فرموده که حضرت رسالت بنام بعد از من
 سخن فرمود که یا ابابکر تو صاحب تو و مومنان را جزای گناه در دنیا خواهند داد و تا بخدای رسید و شمار هیچ گاه نباشد و دیگران اجزای ایشان جمع کن و در روز
 قیامت بر ایشان رسانند و امام حسن بصری میگوید که عمل سوره شکرست بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید این عمل سوره شکر را که و لا یحیی الله و نمی باید عمل سوره بقره
 من ذوق الله جزای و لیکن دوستداری که در دهر و رساند و که نصیحت را ○ و نه باری که از عذابش برهانند و من یغسل من الطلحیت
 و هر که بجای آورد یعنی از اعمال صحابه چه یکس اوقات از کتاب تمام آن نیست من ذکر آقا شسته از مرد و زن و حقوق مشق می کند و حالتی که او مومن باشد
 که عمل بایمان اعتبار ندارد و اولیای آن گروه عمل کنندگان یک خلوت الحکمة و آورده شوند بهشت و حصص بهینه معلوم خواهند یعنی
 در آیند بخت و لا یظلمون و ستم رسیده نشود و ثواب عمل خود نقیصه ○ بمقتضای تفسیری که بر پشت دانه خرامید باشد یعنی هیچ اثر از او با ایشان
 کم نشود و من احسن دنیا و کسیت نیکوتر از جنت من یمن الله از آنکه خالص گردانید و حقیقت نفس خود را لله بر خدای باندل کرد
 روی خود را در سجود حق تعالی و هو محسن و حال آنکه او آینده است به نیکوئیها و ترک کننده بدیها و لا تتبع ولا یلهی حقیقتا و پیروی کردین
 ابراهیم را و صالحه ابراهیم را این پیروی می طلست از همه دنیا بدین اسلام و ان الله و گرفت خدای از یلهی حقیقتا ○ ابراهیم را دوست یعنی او را
 برگزید و اختصاص بکبرتی که مشابهت بکبرتی است و ستاوده اند که در عهد ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیله قحطی پیدا آمد و چون مردم همواره از موانع خلیلی
 بهره توانا یافته بودند درین سال بخت جمع بیشتر جمع نمودند و آنچه ابراهیم داشت برایشان ایشار کرد و همین که انبار تری شدند چند قطار شتر بصر فرستاد
 نزدیک تری که معتمد علیه و تاقدری طعام از مصوشام فرستاد چون پیام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت این اثر قحط و غلا ظاهر شد
 و اگر فی الواقع ابراهیم این طعام را برای خود طلبید به نفع خود بودی چاره میتوانست نمود اما شنیده ام که بسبب فاقه زردگان بدو التجا کرده اند و او
 بکرم عزیزی و ساحت جلی میخورد که این طعام برایشان صرف نماید القصه گذرم بکاران ابراهیم نداد و بهبای نیز نیافتند بضرورت باز گشتند
 و ایضا اثر شرم آمد که شتران اخالی بشهر آمدند چسبی که ایاق بنو یان چشم بدان داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید شترانان در حاکم
 شهر جواهر را پر از ریگ نرم کرده بخانه آوردند و ذکری که گذشت تمام عرض کرد و ابراهیم از این حال تنگدل شده روی بسجده نهاد و در انحال سارده چشم
 ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد جواهر را دید و خوشدل شد و هر یکی از آنها را آردی بجای سفید و پاکیزگی بیرون آمد پاره از آن خمیر کرده و نان نختید
 و اطفال در دیشان داد چون ابراهیم از مسجد باز آمد و بوی نان بمشام او در رسید پرسید که این از کجاست گفت از نزدیک است مصری تو ابراهیم گفت
 که این از نزدیک است من اندست خدای بدین جهت وی ادوست گرفت بزرگان گفته اند شرط خلعت استیلام بنده است و در عمو احوال
 بحضرت ذوالجلال این مقام ابراهیمی بود لاجرم خلیل موسوم شد و شرط محبت فتای حبیب در محبوب بقای و بدو این مقام محبت لاجرم
 بحبیب مسمی گشت و از اینجا است که ذکر خلعت بظاهر فرموده که و ان الله ابراهیم خلیل او ذکر محبت بکنایت باز نمود که فاتبعونی بحبیبکم الله و درین
 معنی گفته اند محبت محبت آن نیست که محبوب جهانی تو بظف + محبت آنست که محبان تو محبوبانند خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سلوک نشاء
 و تفرقه است و جذبه علامت نیستی جمیعیت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر دادند که + انی ذاهب الی ربی + از جذبه حبیب بدین اشارت
 تنبیه کردند که + اسری بعبد لیل لاجرم آنجا که نظر گاه خلیل بود که + نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض قد نگاه حبیب گردانید که دنی قتل
 بیت خلیل از خلیل تا شان سپاهش مسیح از چاوشان بارگاهش و لله ما فی السموات و مر خدا راست آنچه در آسمانها بود و ما فی الارض
 و آنچه در زمینها باشد پس که انوار الهی آسمان زمین بدو برگزیدند و کان الله و هست خدای کل شیء فی حیضه به چیزها احاطه کننده از وی علم قدرت و استغفار و ان الله

و طلب فتوی میکنند از قوفی النساء در باب میراث زنان یعنی دختران ام که چنانچه گذشت و اعراض عیین بن حصن که تشریح و خواهر انصاف مال میگوید
 و او گفت و ما لیدیم هر کس که کارزار کند و نصبت بدست آورد قُلِ اللَّهُ يَفْتِيكُمْ فِي الْبُكُورِيِّ مُحَمَّدٌ كَذَلِكِ فَتَوَى مِيدِ بِعِنِي بِيَانِ مِيكُنْدِ حَكْمُ خُودِ رَا فَرْهِي
 و در باب ایشان و مَكَايَسَلُ عَلَيْكُمْ و دیگر فتوی میدهند یعنی بیان میکنند بر شما آنچه خوانده بر شما قُلِ الْيَكُونُ فِي الْقُرْآنِ فِي يَتِيهِ الْمَنَسَاءُ در شان
 یتیمان که زنان اند الَّتِي مَنَ زَنَانِي كَلَاكُ فَوَ هُكُ نَمِيدَنَدِ اِيْشَانِ رَا مَكَايَسَلُ هُكُ اَنُجِهَ فَرْضِ كَرْدِه شُدِه هَسْتِ بَرِي اِيْشَانِ اَزِ مِيرَاثِ وَ فَرْهِي هُكُ
 و رغبت کنید آن تَكُوْهُ هُكُ اَنُجِهَ خَوَايَسِدِ اِيْشَانِ اِگَر حَمِيدِ بَاشَنَدِ وَاَلْمَالِ اِيْشَانِ اَزِ خُورِي وَاَلْمَسْتَضْعِفِيْنَ و دیگر فتوی میدهد قرآن اَبْجِهِيْمَانِ
 بچهارگان مَنَ الْوَلَدَانِ و فرزندان خود که ایشان امیرانش نمیدهند و آن تَقُوْهُ مَوَادِ دِيگَر حَكْمِ مِيكُنْدِ قُرْآنِ بَا كَنَكِه قِيَامِ مَانِيْدِ لِيْتِيْمِي بَرِي مِيْمَنَانِ مَسْرُ
 مِيرَاثِ اِيْشَانِ بِالْقِسْطِ بَعْدِلِ و راستی و مَكَايَسَلُ اَمِنْ خَيْرٍ و آنچه يكُنْدِ اَزِ زَنِي در باب یتیمان و كُودُكَانِ نِيْزِ اِيْشَانِ قِيَاكُ اللَّهُ كَانِ بَرَسِيكِه
 خدای هست بِه عَلِيْمَا كَانِ دانا و بَرَانِ بَرَا خَوَايِدِ و دَرِ اسْبَابِ نَزْوَالِ و رَدِه كَرْدِي بَرِي خُودِ بَهَانِ جَوِي بُوْدِ اِتْطِلَاقِ و دَرِ زَنَانِ سَبَبِ تَطْلُقِ دَلِ بَا
 فَرْزَنْدَانِ بَعْدِلِ اَوْرَضَانِيْدِ اَو مِيكُنْدِ مَرِاطْلَاقِ مَه و بِهَر كِي مِيخَوَايِ رُو كِه مَنَ تَرَا عَمَلِ كَرْدِمِ و كُونِيْدِ دَخْتَرِ مَحْمُودِ بَلِ بَا شُو خُودِ رَا فَعِ بِنِ خِيْدِجِ بُوْدِ كِه نِيْجِهَسْتِ
 اَوْرِاطْلَاقِ و دِه بِيْمَنِ مِيكُنْدِ كِه مَرَا مَكُنِ مَنَ نُوْبِتِ خُودِ دِيگَرِ زَنِ تُو نِيْجَشِيْدِمِ حَقِ تَعَالِي آيْتِ فَرَسَادِ وَاَلْمَالِ اِيْشَانِ اَزِ خَوَايَسِدِ اِيْشَانِ اَزِ مِيرَاثِ
 مَنَ بَعْلِيْهَا اَزِ شُو خُودِ مَشُوْزَا سَرِ بَرِ زَنِي اَزِ صَحْبَتِ اَوْرَا عَمْرَا اَصْحَا يَارُوِي گِرُوَانِيْدِي اَزِ مَجَالَسَتِ و كَالْمَتِ اَو فَلَاجِنَحَا حَلِيْجِهْمَا پَسِ بِيْجِ
 كَنَاهِي نِيْسْتِ بَرِ اِيْشَانِ اَنِ يَصْلَحَا اَيْلَهْمَا كِه اَرَكِه بَعْلُهَا اَرَكِه مِيلَانِ يَكِه دِيگَرِ صَحْبَتِ بَعْلُهَا بَعْلُهَا اَيْلَهْمَا اَشْتِي كُنْدِ بَا كَنَكِه زَنِ مَقْدَارِي اَزِ مَرِ خُودِ نَبَشَدِ
 يَا نُوْبِتِ خُودِ بَرِي دِيگَرِ كُزَارِ دَرِ دِيگَرِ حَقُوْقِ حَزْمَتِ قَدِيْمِي نَكَا بَرِ دَوَا و اَوْرَا اَزِ خُودِ جَدَا كُنْدِ وَاَلْمَالِ اِيْشَانِ اَزِ خُودِ مَشُوْزَا اَشْتِي بَهْرَسْتِ اَزِ مَخْصُومَتِ مَفَارَقَتِ
 اَر بَابِ سِيْرِي اَنَكِه كِه حَضْرَتِ پِيْغَمْبَرِ سُوْدِه بِنْتِ بِيْعِه رَا اِتْطِلَاقِ دَا و اَو بِيْرِي رَا هَضْرَتِ نَبَشَسْتِ تَا و قِيكِه سِيْرِي عَالَمِ بَرِي سُوْدِه بَرِي اَنِ تَضَرُّعِ كُنْدِ
 يَا رَسُوْلُ اَشْدِ رَحْمَتِ بِنَاهِي اَمِنْ بِنِ جَدَا سُو كُنْدِ كِه دُوسْتِي مَرِ دَرِ دَلِ مَنِ مِيْجِ نَمَانْدِه لِيكِنِ نِيْجُو هَسْمِ كِه مَرِ دَرِ اَقِيَامَتِ دَرِ زَمَرَةِ زَنَانِ تُو مَشُوْزَا شُوْمِ و نُوْبِتِ خُودِ رَا
 بَعَالِيْمُ مِيْجِ شُمِ حَضْرَتِ بُوِي مَرَا جَعَتِ فَرَمُوْدِ و زَنُوْبِتِ اَو دَرِ خَانَه عَائِشَه زَنِي بُوْدِ اَمِنْ آيْتِ دَرِ قَصَّةِ دِي نَا زَلِ شُدِ وَاَلْحَضْرَتِ اَلَا نَفْسُ
 الشَّيْطَانِ و فَرُو وَا و رَدِه شُدِه اَنَكِه نَفْسُ رَا بَخْلِ سِيْنِه مَجْبُورِيْدِ نَفْسُ رَا بَخْلِي اَزِ نِيْسْتِ كِه بِهَر كِي اَزِ زَوَجِيْنِ دَرِ مَسَافَحَتِ مَرُوْتِ بَخْلِي مِيْجِي زَنِيْدِ اَزِ اَحْسَنُو
 وَا كَرِيْمُوْتِي و زَنِيْدِ دَرِ زَمَرَةِ كَانِي و تَقُوْهُ و بِهَر بِيْرِي اَزِ شُوْزَا عَرَضِ قِيَاكُ اللَّهُ كَانِ بَرَسِيكِه خدای هست بِهْمَا تَعْمَلُوْنَ حَسْبُكُمْ
 بَا نِيْجِه مِيكُنْدِ اَزِ اَحْسَانِ و مَخْصُومَتِ دانا و لَكِنِ تَعْمَلُوْهُ اَو لِي تُوَانِيْدِي كِه سَا نِيكِه زِيَادِه اَزِ يَكِ زَنِ اَرِيْدِ اَنِ تَعْمَلُوْهُ اَنَكِه عَدْلُ مَرِ زَنِيْدِ و رَا سْتِي نَكَا بَرِ
 بَيْنَ النِّسَاءِ مِيَانِ زَنَانِ بِهَر كِي عَدْلِ اَنَسْتِ كِه اَلْبَتَّيْلُ اَو قَعِ نَشُوْدِ اَنِ مَتَعَذَّرَسْتِ و اَمِنْ حَضْرَتِ رَسَالَتِ پَنَاهِ بَا نَكِه دَرِ قِسْمِ اِيْشَانِ اَوَاجِ طَاهِرَاتِ اَلْمَالِ
 عَدْلِ مِيْقَرُوْدِ و مِيكُنْدِ خدای اَمِنْ قِسْمَتِ دَرِ اَمِنْ خِيْرِيْمَتِ كِه مَنَ مَالَكُ اَنُجِهَ اَزِ صَحْبَتِ و نَفَقَه مَرَا مَوَاخَذِه مَكُنِ و اَنُجِهَ تُو مَالَكُ نِي و مَنِ نِيْسْتِ مِيْجِي دَرِ دُوسْتِي
 بَعْضِي چنانچه عَائِشَه رَا اَزِ مِهْرِ اَوَاجِ دُوسْتِ تَرِيْمِيْشْتِ و كُوْشَرِ هَمْلُوْ وَا كَرِ حَرِيصِ بَا شِيْدِ بَرَا كِتَابِ عَدْلِ قَا دَرِ نَبَا شِيْدِ بَرَانِ فَلَاحِيْلُوْهُ اَكْلُ الْمَيْلِ پَسِ
 مِيلِ كُنِيْدِ تَامِ مِيلِ بَا كِه مَرِ غُوبِ هَسْتِ دَرِ قِسْمِ و نَفَقَه بَعْضِي مِيلِ قَلْبِ اَبَا مِيلِ فَعَلِ كِيَا جَمْعِ كُنِيْدِ كِه اِگَر چِيْنِ بَا شُدِ قَتْلَهُ مَرُ وَا هَا پَسِ مِيكُنْدِ اَرِيْدِ اَنِ دِيگَرِ اَكْلُ مَحْلَقَةِ
 مَانَدِ كِه كِي مَجْبُورِ بَا شِيْدِ مِيْجِي چِيْنِ مَنِ مَطْلَقِه بَا شُوْدِه شُوْزَا وَا قِيَاكُ اللَّهُ كَانِ اِگَر بَعْلُهَا اَرِيْدِ اَنُجِهَ تَبَاهِ سَاخْتِه اِيْدِ اَزِ اَمُورِ زَنَانِ دَرِ زَمَانِ كِه شُدِه
 و تَقُوْهُ و بِهَر بِيْرِي اَزِ شُوْزَا اَمِنْ عَمَلِ دَرِ زَمَانِ اَرِيْنْدِه قِيَاكُ اللَّهُ كَانِ پَسِ تَحْقِيْقِ هَسْتِ خدای عَقُوْدَا اَمِنْ زَنَدِه كَنَاهِي مَاضِي وَا حِيْمَا كَانِ مِهْرَانِ
 بَرِ تَوْفِيْقِ طَاعَتِ دَرِ زَمَانِ سَتَقْبَلِ قِيَاكُ اللَّهُ كَانِ اِگَر حَضْرَتِ هَر يَكِ اَزِ اِيْشَانِ اَزِ صَا حَبِكِ بَطْلَاقِ يُخْرِا اللَّهُ كَلَامِي نِيَا زَكِرْدِه خَدَا بِهَر كِي اَمِنْ
 سَعِيْدِيْمِ اَزِ جُوْدِ فَرُو اَنِ قَدَرَتِ كَمَالِ مِيْجِي تَسْلِي دِه بِهَر كِي اِيَا بَدَلِي پِيْدِي اَرِ و دُو كَانِ اللَّهُ وَا سَعَا و هَسْتِ خدای فَرَاخِ نِيْجَشِيْشِ مَنَدِ كَانِ خُودِ مِيْجِي كَمَالِ

تبارک و تعالیٰ در افعال احکام و مافی السَّمَوَاتِ و مرخدا بر است آنچه در آسمانهاست از جواهر علوی و مافی الارض و آنچه در زمینهاست
 از گواهی سفل و لَقَدْ وَكَلَّمْنَا هَارُونَ وَصِيتَ كُرْهًا ايم و فرموده ايم اَلَّذِينَ اٰتَوْا الْكِتَابَ اَنَّا نُرَاكَ دَاوُدَ اَنْدَكَتَابِ مِنْ قَبْلِكَ كُنْ مِنْ رُسُلَانَا
 یعنی یهود و نصاری آنهارا که نیز قبل از ایشان بوده اند و یاکا کُر و شمار نیز وصیت میکنم یعنی میفرمایم اِنِ اتَّقُوا اللَّهَ بَاکُمْ بِرِزْقِهِ اِنْ تَشْكُرُوا
 وَاِنْ تَكْفُرُوا اِنْ تَكْفُرُوا فَانِ اللَّهُ مَالِكُ السَّمَوَاتِ اَرْضِ رُسُلِهِ مَرخدا بر است آنچه در آسمانهاست و مافی الارض و آنچه در زمینهاست
 همه مخلوق و مملوک اویند پس بکفر و عصیت شما متضرر نیگردد و پناهی بطاعت و ایمان شما منتفع نمی شود و کانَ اللَّهُ غَفِيْرًا و هست خدای بی نیاز
 از همه خلق خود او را اگر فرمان برند و اگر نبرند حجتی ندارد سقره در ذات خود اگر مصلوبیند و اگر نگویند و مرخدا بر است مافی السَّمَوَاتِ اَرْضِ
 آسمانها باشد از ملائکه و ستاره و غیر آن و مافی الارض و آنچه در زمینهاست از اشیای و اید و جز آن و کَفَى بِاللَّهِ وَبِسْنَدِهِ خدای وکیل ۰
 کافی همات بندگان اِنْ تَشَاءُ يَذْهَبْكُمْ و اگر خواهد بر خدای شمار و فانی گرداند اَيُّهَا النَّاسُ اِمْرُؤَانِ و یَا خَیْرِ قَوْمٍ و بیار یعنی ایجاد کند
 دیگران را که فرمان بردار تر باشند چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه دست مبارک بر پشت مسلمانان دوگفت قوم این یعنی پارسا یانند و کانَ اللَّهُ
 وَحَسْبُ خدای علی خَلْقِكَ قَدْ مَرَّ ۰ بر ایجاد و اعدا موانع کانَ مَرَّ بِكَ هَرَبٌ کَانَ خَاطِرُهَا بِرِزْقِهِ اِنْ تَشَاءُ يَذْهَبْكُمْ و بیار یعنی ایجاد کند
 که از کتاب جهاد برای غنیمت کند فَحَسْبُكَ اللَّهُ بِرِزْقِهِ اِنْ تَشَاءُ يَذْهَبْكُمْ و بیار یعنی ایجاد کند که از کتاب جهاد برای غنیمت کند فَحَسْبُكَ اللَّهُ بِرِزْقِهِ
 پس هر کسی طالب خیر است که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی نبایست محض باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد و بوی جهل باید کرد و کفر خود در پی
 او را در آخرت چندان نعمت است که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی نبایست محض باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد و بوی جهل باید کرد و کفر خود در پی
 و کانَ اللَّهُ سَمِيعًا و هست خدای شنونده همه قولها بصیر ۰ بینه همه فعلها یَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اِیْكُمْ مَوْتًا کَوْفًا اَوَّامِنَ
 باشید استادگان بِالْقِسْطِ بعد یعنی جهاد کنندگان اقامت مراسم عدالت شهادت کنید گوا اِن رِزْقِ خدای بی نیای شهادت کنید برستی
 و تَوَكَّلْ عَلَى اَنْفُسِكُمْ و اگر چه نه شهادت باشد و گواهی بنفس خود آنست که اقرار کند بحتی که در ذمه است و در تفسیر از ابو العالی نقل میکند مردی از انصار گفت یا رسول
 کسی ابر پدر من حقیقت من بران گواهم و مرا باز نمیدارد و از ادای شهادت الادریشی افلاس در من این آیت نازل شد که گواهی باز گیرید و اگر چه همه بر سر
 شما باشد اَوَّالِیِّیْنَ یا پدر و مادر و اَلْاَقْرَبِیْنَ و خویشاوندان نزدیک اِنْ یَکُنْ اِکْرَامًا بِشَهَادَةِ عَلَیْهِمْ اَوْ شَهَادَةُ عَلَیْهِمْ اَوْ شَهَادَةُ عَلَیْهِمْ اَوْ شَهَادَةُ عَلَیْهِمْ
 اَوْ قِیْلًا یا در ویش یعنی غنی بل برای غنا احترام کنید و بر فقیر بجهت افلاس ترحم ننمائید قَالَ اللَّهُ اَوْ لَوْ یَحْسِبُ خُدَای خدای عز و جل ترست بتو اگر در ویش اگر دانستی که
 شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم فرمودی فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَیَّ بِشَهَادَتِهِمْ اَوْ تَتَّبِعُوا الْهَوَیَّ بِشَهَادَتِهِمْ اَوْ تَتَّبِعُوا الْهَوَیَّ بِشَهَادَتِهِمْ اَوْ تَتَّبِعُوا الْهَوَیَّ بِشَهَادَتِهِمْ
 وَاِنْ تَكْفُرُوا اِنْ تَكْفُرُوا فَانِ اللَّهُ مَالِكُ السَّمَوَاتِ اَرْضِ رُسُلِهِ مَرخدا بر است آنچه در آسمانهاست و مافی الارض و آنچه در زمینهاست
 تَعْمَلُوْنَ بِنَاحِیَةِ شَامٍ کُنْدَ اَعْدَالِ مِلْ خَبَر ۰ دانا و شمار بدان مکافات خواهد کرد یَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اِیْكُمْ مَوْتًا کَوْفًا اَوَّامِنَ
 یا منافقان یا منان اهل کتاب میگفتند یا رسول الله ایمان بهم بود و لَقَدْ اٰمَنُوا بِرِزْقِهِ اِنْ تَشَاءُ يَذْهَبْكُمْ و بیار یعنی ایجاد کند که از کتاب جهاد برای غنیمت کند فَحَسْبُكَ اللَّهُ بِرِزْقِهِ
 که مسلمانان ایمان بیدای آنسانیکه آورده اید بدل از زبان اَمِنُوا اَبَتْ بِشَهَادَةِ عَلَیْهِمْ اَوْ شَهَادَةُ عَلَیْهِمْ اَوْ شَهَادَةُ عَلَیْهِمْ اَوْ شَهَادَةُ عَلَیْهِمْ
 را میگویند ایمان آورده اید بعضی از کتب سل ایمان آرید تمامی آنها و کافران را میگویند که ایمان آورده اید بلات و عزیزی ایمان آرید یا اللَّهُ بَخْدَی و سَمِيعًا
 او که محمد است و الْکَلْبُ الَّذِي تَشْكُرُ و آن کتابی که خدای فرستاده علی الرُّسُلِ به پیغمبر یعنی قرآن اَوَّالِیِّیْنَ اَبَتْ بِشَهَادَةِ عَلَیْهِمْ اَوْ شَهَادَةُ عَلَیْهِمْ اَوْ شَهَادَةُ عَلَیْهِمْ
 فرستاده من قبل پیش از قرآن محققان میگویند ای آنسانیکه ایمان آورده اید از حیثیت بر ایمان آرید بر سبیل کشف عیان یا ایمان آورده اید

یا بقرآن و قتلوا کلاً و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بغیر حق بناسحق و قتل هر چه قتل می نمودند و دیگر بگفتن ایشان که هلماس ما
 او عینه علوم است یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب مادر پوششی است و فهم آنچه محمد میگوید ندارد و نخواست که میگویند
 بل طبع الله علیهم بکه مهر داده است خدای بر دلها نازل کرد و بگفتن ایشان بکفر با حق و بگفتن ایشان که ما را نیکو گردانیده و مدد تو ضیق قیام
 در آیات و تذکر در مواضع از ایشان منقطع ساخته فلان مؤمن پس ایمان نمی آید الا قلیلاً شیخ مکرانگی چون عبدالمؤمن بن سلام و دیاران و
 یا ایمان اندک غیر متوجه بکفر است و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشان است بعیسی و قتل او علی مسیح و بگفتن ایشان نسبت بر مریم
 بهمناسبت عظیم ما عیسی بهمناسبتی عظیم را که انتساب برنا بوده و قتل او و دیگر بگفتن ایشان که انا قتلنا المسیح ما کشتیم مسیح را عیسی ابن مریم
 عیسی پسر مریم را رسول الله فرستاده خدای این وصف خداست مریم را عذرا و قول یهود و ما قتلوه و کشتند او را و ما کذبوه و برادر نکردند
 او را و لکن شبیه کلمه و لیکن مشبیه شده بر ایشان وقتی که شبیه و مانند عیسی بر مریم ایشان افتاد و این قصه در سوره آل عمران گذشت و ان الذین
 اخذوا فیهم و بدرستی آنها که اخلاف کردند در شان عیسی فقی مشاکبت شد با هر آینه در گمان و تردد بود و از قتل وی و قتل
 مریم خود را بردار و میگویند که این عیسی هست و طلب می مشغول شدند و چون از مریم خود خبری نیافتند آغاز اضطراب کردند که اگر این عیسی است
 پس یار من کجاست بعضی گفته اند شبیه عیسی همین بر وی بود و ادبش نبود و وزی دیگر با پاس دار آمدند و مقبول را در آورند گفتند الوجب وجه
 عیسی الی بدن صاحبنا حال هم نیست مریم و از مریم عیسی و قتل او و عیسی علم از انشا الا انباء الطریق مگر آنکه سیروی گمان میکنند و ما قتلوه
 یقیناً و کشته اند عیسی را یقیناً بل دفعه الله الیک بکه خدای بر داشته است او را و بجل کر امت برده و کان الله یخبرنا و است
 خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی و انتقام از یهود و احکام حکم کننده بمعن یهود یا تمسک کننده بحکمت در هم عیسی و ان من اهل الکتاب
 و نیست از اهل کتاب یکی که اکیومرئیه که مگر آنکه ایمان آورد بعیسی قبل مودت پیش از مرگ خود آن در وقت حاضر مرگ بود که آنرا ایمان باس گویند
 و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آورد بعیسی پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجال آب شد و همه اهل کتاب ایمان رزقین
 دانند که او پیغمبر بوده و او ایشان را باسلام دلالت کند و ملل مختلفه از میان مردم بر افتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی حکم مقتضای کتاب سنت
 پیغمبر عمل کند و چهل سال در زمین بماند آنگاه متوفی شود و مومنان برو نماز گذارند و یوم القیمه و روز رستخیز بگویند باشد عیسی علیه السلام شهادت
 بر ایشان یعنی به اهل کتاب گواه یعنی گواهی بدید بر یهود بکذب بر نصاری بآنکه او را ابن الله گفته اند فی ظلم من الذین هکذا و پس بتمی که واقع
 شده از آنها که متدین بدین یهودیت باشند متعجباً علیهم حرام کردیم بر ایشان طیب لیت احدث لهم طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند
 بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام بیاید انشاء الله تعالی و بعد از آنکه دیگر باز دشمنی منع کردن ایشان را
 خدای کتبنا و بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریت و نعمت پیغمبر را و ما مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر حق است و اخذوا
 الزبوا و دیگر گرفتار ایشان را و اوقاد محو اعنته و حال آنکه نمی کرده شده اند از اخذ زبوا و توریت و اکیومرئیه و الاکمال الثانی و دیگر بخورون
 ایشان مالهای مردمان را یا الباطل بر شت و غصب و سائر وجوه محرمه و اخذت و آماده کرده ایم بکفرین برای کافران و منتهی انبیا و اهل
 عذاب الیک ما عذابی مشتعل بسیار لیکن السیخون فی العلم لیکن اسخان در علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و با خلاص عمل
 میهن از بنی اسرائیل چون عبدالمؤمن بن سلام و اصحاب او و المؤمنین و مومنان از مهاجر و انصار یومنون بهما انزل الیک ایمان
 می آید با آنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن و ما انزل من قبلک و با آنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام تسبیح انبی و المفییین

خداوند بفرموده آید که ای خداوند و یاران من همیشه ساکنان و گمان خلیف و هست این حکم دخول و غلو و ایشان هر دو نزع علی الله و یسیرا بر خدا
 آسان یاکما الناس ای مردمان قد جاءکم رسول بدرشیک آمده است بر شما من ستاده یا الحق یعنی راست که آن کلمه شهادت یا قرآن
 من لا یستکبر از نزد پروردگار شما را امتوا پس بگروید به وحی که اگر گرویدنی که آن خیر باشد و شما را طاعت که کفر و اگر کافر شوید فانی الله
 پس برستیکم و خایر است عافی الله و لا یستکبر از خداوند و آنچه در آسمان و زمینهاست پس بکفر شما را باین نخواهد کشید چنانچه ایمان شما سوختن خواهد یافت و گمان الله
 و هست خدای جلیم و اما باحوال شما حکمت حکم کننده در باب شما یا أهل الکثیر خطاب با یهود و نصاری است میفرماید لا تغلوا فی دینکم
 غلو نکنید در دین خود و بود از این فرماید که در جانب حق غلو نکنید بران وجه که در این است که میگوید و در طرف کفرش عیسای غلو مینماید تا حدی که او را
 این الفاعله میگوید و ترسانان را میگوید که در جانب تالیس عیسی غالی میشوید بدان مثابه که او را ابن الله خوانید که گفتوا علی الله و یسیرا کدام شما گویند برای خدا
 الا الحق مگر آنچه است باشد و راست آنست که عیسی و عزیز پسران او نیستند بلکه بندگان اویند اما المسیم علیه السلام بهترین نیست که عیسی
 پسر مریم است رسول الله فرستاده خدای هست و گفته که او گفته اند مراد از کلمه بشارتیت بوقوع ولدی بی مسس احدی
 آلهما برسانیدن آن کلمه را خدای الی قمیسم بسوی مریم یعنی بشارت داد او را و فرموده شد که نویدگر عیسی خداوند و وحیست صادر شده
 از حق سبحانه بی توسط اسباب قایم و لا اله الا الله و رسول الله پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او خطاب با ترسانانست خاصه که گفتوا ان الله
 و گویند که خدایان ما سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که آن سه اند الله و عیسی و مریم و برخی بران بودند که الله صهارت از سه چیز است اقنوم الانبیاء
 ذات پدر و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس این را اقنوم ثلثه میگفتند حق سبحانه فرموده است گفتوا باز ایستید از تثلیث
 حقرا اگر باز استادنی که آن خیر باشد شمارا انما الله بخیرین نیست که خدای الله و احد خداوند یگانه ذات خود که تعدد را بجهت وجه
 از وجوه در و راه نیست تثلیث که بیانی بدینکه او را بیانی یاد کردنی آن یگانه که و لکن ما از آنکه او را فرزند باشد که مکلفه التکلم و یسیرا
 و طوا و حق مراد است آنچه در آسمانها و زمینهاست و همه مخلوق اویند و مخلوق مانند خالق نباشد و فرزند محافل پدر یا پسر از اهل آسمان
 و زمین او را فرزند نبود و گفتی بالله و کی لا یحب و بنده است خدای کافی مهمات بندگان یعنی نگهبان بندگان و ستاننده کار ایشان تنفیست
 بر استغنی حق سبحانه از اتحاد و لده چه ولد برای کفایت مهمات والد یابد و خدای تعالی خود قائم است بحفظ اشیا و کافی امور و استغنی از یار و
 مددگار در خیرست که نصاری نجران گفتند ای محمد چرا عیسی ایوب کنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم در شان او که شما آن را بعیب بر میدارید گفتند که
 تو میگوئی که او بنده خداست و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدای عار نباشد و هیچکس آنرا عیب نمی شمرد و موافق قول آنحضرت است
 که ان یستکبر المسیم ننگ مراد عیسی و تعظیم نورزدان یگانه خداوند الله از آنکه بنده باشد مراد خدای را و چون عبده ملائکه خیر ایشان را
 فرزندان خدای میدهند اثبات بندگی ایشان نیز میکنند و الا المسیم که الملقب برب و نه از بندگی او عار دارند فرشتگان که مقربان بارگاد
 ربوبیت اند و در محال آورده که اینها حمله کردند که ایشان را فرزندان میدانستند و انوار گفته که اینها که و بیایند و حوالی عرش و من یستکبر
 و هر که ننگ را بر عرش عباد کند و پرستش خدا قیسست و سرکشی کند از ان قیسست و علم الیه پس و د باشد که حشر کند ایشان را یعنی مستکفان بسوی
 خود جمیع عباد خدا را تا جز او مکانات بر ایشان رساند قاتما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فاما انما که ایمان آورده اند و عمل صالح
 کردند فیهما حق و حق بر تمام بندگان خدای موعود ایشان را و یکن یستکبر و بیفزاید نیز بر جزای ایشان من فضله از
 افزونی که موعود و اما الذین استکفوا و استکبروا و اما آن که ستمکاران پرستش حق استنکاف و شکبار کرده اند فیهما حق و من غلب کند ایشان را

را نمی رانید و در آنجا میکا وید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفرة پیدا کرد و لایق که و این عمل بسبب آن بود تا بناید قایل که کف یواری
چگونه پوشیده شود و آنحضرت جسته برادر خود را آورده اند که تراغ حفرة که در خاک تراخی مرده بیاورد و در آن حفرة بنهاد و خاک بر آن پیا شد تا پوشیده گشت
قال یوینکاتی گفت قایل که دای برین کجاست آن کجاست آیا عاجز شدم از آنکه با شما مثل هذا الخراب مانند این تراغ و دین عمل قیواری
سوء قاعی پس پوشتم تن برادر خود را آنکه قایل همین طریق بایل راه خاک که قاصد من اللئیمین لشع پس گشت از جمله پشیمان شده گشت
بر آنکه یکسال و را میکشید و گویند ندامت او بران بود که مادر و پدر را زودتر اگر ند و تمام جسد او سیاه شده و ندای شنید که من خاتم الانبیا بعد از ان قایل
هرگز امید می ترسید که نگاه او را بشد و آخرت پسری نابینا از آن خود گشته شد من اجل ذلک بسبب این قتل گشتن اعلی بنی اسرائیل
نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل آنکه من قتل آنکه هر کس کشتن نفسا کسی را بغیر نفس بی آنکه او کسی را کشته باشد و بر و قصاص لازم
شده او فساد است الا کفرض و بی آنکه او فساد کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زده باشد احوال فکا کما قتل
التاس جمعاً پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد از ان حیثیت که تنگ حرمت ماکرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمع
یکی هست در اختلاف غضب آبی و من احیاءها و هر که سبب بقای حیات کسی شود بفضو از قصاص یا منع از قتل یا نهانیدن از ممالک فکا کما
احیاء التاس جمعاً پس همچنان باشد که سبب نگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب است از تعرض بقتل و ترغیب بحایت نفوس
و لقد جاء محمد و هر آینه که آمدند بسوی بنی اسرائیل و سلکنا و فرستادگان یا بالقیلینت به معجزهای روشن آیتها می اوضح شود ان کثیرا منهم
پس بدینیکه بسیاری از ایشان بعد از انکه بعد از انکه آیات فی الکفرض مکشرفون غ در زمین بر آینه اسراف کنندگان بودند
یعنی متجاوزان از حد اعتدال یا مسرفان در قتل و گذشتگان از حد و اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از قبیلہ عذره بنی
حضرت رسالت پناه آمدند و شرف اسلام معزز گشته ملازمت جناب نبوت آبت اختیار کردند و هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقت نداشت
بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض حضرت رسالت رسید حضرت ایشان را بمیان شتران شیردار که نزدیک جبل العیر بوده فرستاد و روزی چند
در آن موضع بسر برده شیر و بول شتران می آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صبحی اتفاق کرده پانزده شتر خاصه آنحضرت را مانده روی قبیلہ
خود نهادند و بسیار که مولای رسول بود با چند نفر از عقب ایشان رسید و مقاتله کردند و با خیر بسیار اگر فتنه دست و پائی بریده خار چشم
وزبان او میزدند تا شهید شد و حضرت ازین حال خوف یافته کرزین جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه اگر فتنه دست برگردن بسته نزد آن
حضرت آورد و حق سبحانه و تعالی ان الذین یحاکمون الله و رسوله جزین نیست که هست جزاء آنانکه حرب کنند با دوستان خدا
و رسول او و یسعون فی الارض بشتابند در زمین فساد از برای فساد که قطع طریق قتل و نارت است ان یقتلوا آنکه بکشند ایشان را اگر کسی اکشته باشند
مال نبرده او یصلبوا یا بکشند و بر دار کنند اگر کشته باشند مال برده او قطع آید و یجوز و اگر جلد و یا برند و بستم و یا سگ ایشان را من خلایق بر غلام یعنی
دست است و پای چپ را مال گرفته باشند کسی اکشته او یقتلوا یا براندازند ایشان این الا کفرض از زمین یعنی از شهری شهری بدان حیثیت که در هیچ موضع قرار
نموانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام عظم نفی بر جبر فرموده و در شهری بگسلند انان سید حضرت رسالت پناه
فرمود تا دست و پای ایشان قطع کردند و میل چشم ایشان کشیدند و نگاه ایشان را مصلوب خند ذلک این حد و که مذکور شد که در ایشان را خنجر فی الذلک
خواری رسالت در دنیا و کفر فی الاخره و در ایشان است و آخرت حکما اب عظیمه عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان الا الذین
تاکفوا که آنانکه توبه کنند از ان چه حق است من قبل ان تقبلوا پیش از آنکه شما قادر شوید علیه و بر ایشان پس اگر محاربت است و توبه کرد

مفاتیح
عذابی بزرگ

حکیم پس بر سینه خدای توبه او قبول کند اما قطع بر ساق نشود و بر آن تسمیه الله عقوبت در سینه خدای آمرزگار است گناهان او را حلیه
 مهری است بر او که در محضر او رسوا کند اگر کسی که آید از نشی خطاب حضرت است و مراد است از معنی آنست که الله آنکه خدای که ملک السموات
 و الارض مراد است پادشاهی آسمانها و زمینها عذاب می کند هر که از خطابه سارق بار قطع بد و غیره می گویند و می آموزند
 میگویند یعنی سارق با بعد از توبه و الله حکم کل شیء و خدای بر همه چیز از حضرت و تعذیب قدیر تو است یا ایها الرسول ای فرستاده خطاب
 آنحضرت است که آنحضرت با لقب دیگر با نام مخاطب است چنانچه یا ادم یا نهم یا فوح یا بط یا ابراهیم یا عیسی یا موسی یا ادریس یا عیسی بن مریم
 است چون نوبت خطاب حضرت رسالت پناه و علی جمیع الانبیاء رسید و اینها در خطابه کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول یا ایها الذین
 اتوا الله و هم انکاروا ان کسائی که از روی عناد و کینه عتوان فی الکف فی الشک می نمایند و خود را می انگارند در کفر من الذین قالوا انما انما گفتند
 امنا ایمان آوردیم ما و آن گشتن بهین یا فوا که هر چه خبر با نهای ایشان و کفر من قلوا بجهت ایمان نیارده است و الهای ایشان را ساقان
 اند و کردارهای ایشان آن بود که با کافران دوستی می کردند و من الذین هادوا و بعضی از آن کسانی که دین بود و از دستشعرون شنوندگان قول ترا لکذب
 برای آنکه دروغ گویند بر تو بهودان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون می رفتند و میگفتند از محمد چنین شنیدیم و نشنیده بودند و آنها میگویند بودند و نشنوعون
 لقوم اخرین شنوندگان برای گروهی دیگر که گفتند یا قولوا که نیامده بود در مجلس تو مراد می بود و خبر به آنکه می بود و به سوسی می کردند و اخبار و خبر میفرستادند و از ایشان
 سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر را بر ناکه گفتند و هر دو محسن بودند و حدایشان حکم توریست هم در سو و ملاحظه نگرانی ایشان کرده و نخواهند
 که آن حد بر ایشان اجرا کنند یا یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که به شرب نزول کرده در جم نیست بنی قریظه همسایه و حلیف اویند کسی بدیشان فرستند
 اما حد زانی محسن او و پسرند اگر گویند تا زنا یا زنده قول او را قبول کنید و اگر جم فرماید سخن او را مشغول پس جمیع از ایشان از انبیین بدیده آمدند و سه رت
 حالی با یهود و مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعبه گناه و مالک بجم حضرت رسالت پناه آمد از حد زانیان محسنین پرسیدند حضرت
 فرمود که حکم من ضامید بید گفتند آری فی الحال جبرئیل به حکم جم نازل شد و حضرت فرمود که در جم میاید کرد ایشان ابا کردند و گفتند خدای در توبت فرموده
 که ایشانرا اهل تازیانه طلاق کرده بقریه بنزد تا پشت ایشان سیاه کرده و دور وی سیاه گرد و باز گویند در از گوش نشاند گرد و منازل بگردانند جبرئیل
 آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و این تصور یا که علم ایشان است میداند که حکم توریست بر جم است جلد حضرت فرمود که میان مردم شهادت فدک جوانی
 هست ساده روی و سفید پوست یک چشم که او را ابن صور یا گویند گفتند آری دانایتر جبرئیل من است بتوریت حضرت فرمود که در میان ما و شما در حکم توبت
 او حکم باشد گفتند آری حکم او را ضعیف میباشم حضرت بحدود او فرمود بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که انت ابن صور یا گفت نعم حضرت رسالت پناه
 گفت میان من اینها تو عالم باش که دانایتر منی ابن صور یا قبول کرد و حضرت سوگند داد او را بدان خدای که توریست را بر موسی نازل گردانید و در بار
 شما بگفت و شما را از آل فرعون نجات داد و من سلوی برای شما فرستاد که در کتاب حد زانی محسن بر جم است یا ابن صور یا گفت که اگر ترس آن را
 که توریست مرا بنزد اگر دروغ گویم یا تمیز هم اعتراف کردم تو بگوئی که خدای توبه حکم کرد حضرت رسالت پناه فرمود که خدای من حکم چنان کرده که چون
 چهار گواه از جم محسنین گواهی دهند بر جم برایشان اجبت در ابن صور یا گفت بخدای موسی که در توریست نیز همین حکم فرموده اما علمای ملاحظه جانب اشراف
 بنی اسرائیل نموده بر جلد و تخیم قرار داده اند پس حضرت فرمود تا هر دو را بر جم کردند و نزد یک مسجد حق سبحان از حال ایشان خبر داد و گفت که تغیر میابد
 کلمه را یعنی آیت بر جم را من بعد مواضع بعد از آنکه خدای وضع کرد آنرا در موضع آن و بعضی آن جلد و تخیم معنی میگویند یقولون میگویند یهود خیبر را
 خدا اگر دهند شما را این حکم حرف یعنی محمد جلد حکم کند فخذوه پس فراگیرید آنرا و قبول کنید و آن توبه و اگر این کار شما دهند و بر جم فرمایند

عند التقرین ۱۳

و روشنی بطریق حق و معتدلی و گردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین که باینکه من التوراة من انجیل را که پیش از بود از تورات
و هکذا و گردانیدیم او را برهنائی و موعظه و التوراة و ویند و هنده مریدین کار انرا و التوراة اهل الانجیل و باید که حکم کنند
اهل انجیل یعنی علماء و یحیی که آنکه الله فیہ با نچه خدای فرو فرستاده است در و مراد حکمت در وقتیکه منسوخ نشده بود و من التوراة
و آنکه حکم کردیم آنکه الله با نچه خدای نازل گردانید چون ترسیان که از احکام انجیل عدول نمودند فاولئک هم الفاسقون پس آن که
بیرون فکند از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند و انزل الیک الکتاب و فرستادیم پس تو قرآن را با حق بدستی و دستی مصلحتاً
در حالتیکه او مطابقت نماید باینکه از کتب مرآت که پیش از بوده از کتب منزه و شریفاً علیک و نگا بهانست بر کتب که
مخاطبت آن میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر پیدا کند از وی راست می شود یا گواه است بر آن کتب به صحت فاحکم بینکم پس حکم کن
میان اهل کتاب بما انزل الله با نچه خدای فرو فرستاد بر تو از رحم و تسویه در قصاص این آیت تا نسخ حکم تخیریت که قبل از این شست و کلا تلغ
اهواءهم و از پی مرد آرد و می ایشان در حالتیکه مائل باشی عما جاءک من الحق از ان چیزی که بتو آمده است از حکم است لکل جعلنا منکم
مربر گردی اما ختم از شما شریعت شریعتی و منها جاء و را بهی روشن شریعت است که منصوص علیه باشد در کتاب و مناج آن که ثابت شود
بحیث پیغمبر و کوشاء الله و اگر خداستی خدای لعلکم امة واحدة هر چند ساخت شمار ایک است متفق بر یک است لکن لیست بکون
می آید شمار از میان شما در آنچه شمار داده است از شرائع مختلفه مناسبت هر عضوی از ما فی السطوح از ما می تمیز شود فاستنبطوا الخیرات
پس شما باید و پیشی گیرید بسوی خیرت که اتباع شریعت است الی الله بسوی خیرت می چنگیم بیهیقا باز گشتیم شما فیتذکروا پس
خواهد کرد شمارا در وقت جزا و ان بما کنتم فیہ تختلفون با نچه پسندید که و اختلاف میکند از امور دین شریعت و ان استسویا بانه
و دیگر فرستادیم تو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله با نچه خدای فرو فرستاده بتو بسبب نزول آیت آن بود که بعضی از انبیا بود با یکدیگر
از وی که و تفریق بر گیرند که بیا نید تا بر ویم نزد محمد مصطفی شاید که او را از راه بریم و بشعبه و نیز نگ فریبیم پس بیادند و گفتند ای محمد
که ما از اشراف قوم و دانیان اینانیم و چون ما متابعت تو کنیم از انرا افضل بیود در تصدیق ما بتو اقتدا کنند اکنون میان ما و قوم در دمار و انواع
تخصومات است و ترا حکم میسازیم اگر در قصاص جان حکم کنی که ضای مست دین ترا مسلم داریم حق سجاده تعالی رسول خود را خبر داد و از قبول انرا
تخذیر فرمود و گفت حکم کن بر فرستاده خدای و کلا تلغ اهواءهم و پیروی از روی ایشان کن و احذ منهم ان یفقدوا و حذر کن ایشان آنکه
ترا گردانند عن بعض ما انزل الله الیک از بعضی انچه خدای فرو فرستاده است فان لو کوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل فاعلم
انما یرید الله لیسر الیک امراض ایشان از ان جهت است که میخواهد خدای آن یسیر بجهت بعضی از انچه که برساند بر ایشان و تقویت می نماید
از گناهان ایشان در دنیا و باقی در عقبی فان کثیراً من الناس یفسقون و بدستیکه بسیاری از یهود فاسقاند بعد از نزول این
آیت جو دان گفتند ما رضی بحکم آیت آمد که انکم لکن اهل کتاب و اما حکم با ایت را یسیر و می طلبند در دوزخ و قسا و حرم انرا تورات
و قرآن اضی نمیشوند و احسن محمد الله و کیست نیکوتر از خدای حکم از جهت حکم لیسیر فی قلوبهم برای قومی که تدریجاً و بی
یقین میدادند که احسن حکم از دست آورده اند که با این همه صامت با این در صامت پناه نمیدادند و غلبه را طلبند
و بودند و نواب بعد از ان و مرد ایشان تنظم تو انهم بود امر و بدوستی خدا و رسول از همه بزرگتر و در دوزخ و قسا و حرم انرا تورات
و انرا و زکار و حواشی اهل انهار می هم و از ظاهرش و ها و تدریجاً و در دوزخ و قسا و حرم انرا تورات و انرا و زکار و حواشی اهل انهار

و در منازل اساتین پیرایه خواجیه عید الله انصار قی قدس الله سره فرموده که محبت در بایات تندرست بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایت
 دوستی اوقات برای ذات در حضرت احدیت بقرار رسم حدود در عین اذیت از منون محبت پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق باینکه پیچید یا از محبت
 بنده با حق گفتند از محبت حق باینکه فرمود درین باعث با حضرت بود و نکته از محبت حق باینکه میگفتم ملائکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم
 از منون منفوت است که در محبت سخن میگفت و مرغ و وحش طائر آشنیده منته بدو الیه یجود بود و در هوای هویت طیران می نمود و مرغی از هوا فرو آمد
 متعارف بر زمین میزد تا از متعارفش خون روان شد و آن مرغ در خاک و خون غلطان میبود تا از التاب آتش محبت که افروخته نار الله الموقده الهی بود پر دشت
 بسوخت و جان برادر نظر بسکه مرغ سحری در غم گلزار سوخت و جگر لاله بران دل شده زار سوخت و حضرت شیخ طریقت قطب المحققین قدس سره در غوغات
 آورده که حق سبحانه آن مرغ را فهم سخنان شیخ کمون داد تا حال محبت دریافته محکوم سلطان محبت گشت و محبت موعظت حافظان تنبیه عیان آنصورت
 بظهور آمد صاحب جامع اندیشه قلوبنا بلغات اوداده فرموده که محبت میل جمیل حقیقتست بحال خودش جمعا و تفصیلا و آن با از مقام جمع بود و جمیع و آن بشود
 جمال ذاتست و مراتب ذات بی توسط کائنات را با سعی معشوق که کس سرچاش نشانخت و در ملک زل لوی خوبی افزاخت و فی طاس پر بود و
 مهره مهر به خود بخود ایراد محبت یاخت و ویا از جمع تفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مطا هر مجد و کرانه شایده لمعات جمال خود میکند و مطاقت صفات
 کمال خود بیناید با سعی حاکم و معشوق زنده ما هر که کس را اندر سبب بندش دست هوس و مراتب شهود اوست فرائد وجود و با صورت نور عشق همی باز و
 بس از تفصیل جمیع تفصیل چنانکه از انسانی عکس جمیع اطلاق را در مایه ای تفصیل آثاری مشاهده میکنند ایشان جمال مقید از احوال المقصود کلی اند و بلند
 وصال خیرند و محبت فرائد و در منته که در نقطه ای حسرتی که در جلودر پرد و سمد عاشق و معشوق پیدا آورده و بر بوی تو لیلی دل مجنون برده
 و در مشوق تو دما و غم غم غم غم و ویا از تفصیل جمیع تفصیل چنانکه بعضی از خواص سخت فکرت از کارخانه افعال و آثار بیرون برده اند و خرق جمیع استار
 شیون صفات که مبادی افعال آثام نه کرده متعلق بهم و تلبه گاه قویات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست فطرح
 بیرون زرد و دکاتناست دلم بر تر از احاطه بهاست دلم و فارغ از تفصیل صفاتست دلم و مراتب تجلیا ذاتست دلم و ازین کلام حقائق
 اعلام چنان مفهوم میشود که بجهت از مرتبه میبایست از جمیع تفصیل و مجوز از مقام میل از تفصیل جمیع و حضرت عید الله قدس سره در رساله کبریا م و الله
 بنده گوار خود نوشته فرمودند که چون نیک نگری حق جل جلاله در هر مرتبه از مراتب نیز خود را دوست داشته است بهیچ وجه و اقرار است
 بر پروردگار خویش اخیر است و زیرا که دست دشمن صاحب جمال آینه الهیه نیست بلکه از جهت مشاهده جمال خود است و در کمال حقیقت خود را
 داشته است و صاحب فطنت کامل از رتبه محبت و محبوبیت که درین آیت انسان اثبات است بتجسست قرب فرائض نوافل بی توان از بر دبتال
 وافی و الله الموفق و لکن از آورده اند که عید الله بن سلام با تبار خود حضرت نبوت آمد و گفت یا رسول الله قرین و خیر که خوشیانی ما اند بسبب غایت
 یکش ایشان و موافقت با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یکجا جمع نشوند و ما بر وی سلام باشیم پیوند خود از ما گسته دارند و با واسطه بعد منازل
 از صحبت مجالست اصحابی با محروم میمانیم حال چگونه باشد آیت اند که اگر ایشان دشمنی میکنند با ما و لیکن الله خیرین نیست که دوست شما
 بحقیقت خداست و ما سوگند و فرستاده او یعنی محمد و آل الله و آن کسانی که ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبرین سلام چون این آیت
 بشنید گفت و رضی الله عنه و بر سوله و بالمؤمنین و لیا پیشرفت مومنان میکند الذين یقیمون الصلوة انما که برای سیدان نماز را و یؤتوا الزکوة
 و میدهند کوة را و یؤتوا زکوة و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی میکنند در نماز و زکوة خود و گفتند این حال مخصوص است بر یوتون یعنی کوة
 میدهند و حال کوع خود در نماز از غایت حرکتی با حسان اند و مسامحتی که در ادای آن می نمایند در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیت در شان تعالی نماز شده

چند هستند که پیشوند از کفر و نفاق و کینه با مسلمانان و توحید کثیراً آمده و می بینی بسیاری را از یهود یا منافقان که یسار یهودون فی الاکلیه شبانه می کنند و تحصیل حرام یا دگر گفتن در روع و العبد و این و در ظلم و تجاوز از حد و اکل یهود و الشح و خوردن ایشان شوت یا ربور اکلیس ماکانوا یعلمون نمی هر آینه بد چیز نیست که ایشان می کنند و الاکلیه و الشح و خوردن ایشان را علمای ربانی و الاکلیه و اربور از ابدان حق و حکیم الاکلیه و خوردن ایشان در روع و اکل یهود و الشح و خوردن ایشان شوت یا ربور اکلیس ماکانوا یعلمون هر آینه بد چیز نیست آنکه ایشان می سازند و نمی و منع ایشان نمی پردازند آرد و اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر مدینه می بود مال بسیار بود و در سعت عیش و نشاطیت روزگار می گذرانیدند چون آنحضرت به یثرب هجرت فرمود ایشان با نیکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسنخان پیوده بکشد و چنانچه حق تعالی خبر میدهد و قالت الیه و گفتند جودان یکم الله مخلوکه دست خدای بر بسته است این عبارت کنایت از بخل باشد یعنی چیزی با نمی دهد و روزی هر با تنگ می سازد و خلعت آید یهود بسته باد و ایشان از خیر و لغو و احوال ماکانوا و رانده شده اند از رحمت الهی گفتن آن سخن و اسی بلیک اهل کس و طین بلکه ستمای شد تعالی کشاده است یعنی جود او وافر کرد و او فست دید صفتی است مر خدا را از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و مارادان جزایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن چنان بود روان باشد درینا پنج آورده که این از تشابهات است و تشابه ابطافیه بر یکدیگر و بلکه نمی ویرا مواثیق حکم او ادا باید نمود چنانچه درین محل این سخن در حالت بر غایت جود می کند چه بنا و له در اعطایر بید و احوال و عیال باشد اینجا که عطار ابدین نسبت میدهد و دلیلست بر آن که عطار او اکثر من ان شخصیت یقیق کفک یسکاء و روزی میدهد چنانچه میجو اید بروقی مشیت و مقتضی حکمت و لیکر یکن کثیراً آمده و هر آینه زیاده میگردد و بسیاری از یهود و رسامان امر الیک من یزک انچه فرو می آید بتوانی پروردگار تو سینه قرآن طغیاناً و کفر اء نافرمانی و کفر یعنی ایشان طامعی و کافرانند با آنکه قرآن سبب دفع کفر و طغیانست باستماع آن ایشان را این دو صفت زیاده میشود چنانچه از تناول غذائی که صلاح است مراصهار مرض در نفس روی با فرونی میدهد و القی کتباً بیه و افکنیم با در میان طوائف یهود چون سدره و نفیر العدا و البغضاء دشمنی و خصومت الی یوم القیمه تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نباشد کلمات او قد و اهرگاه بر افروختند ناکا الحجاب آتش برای حرب کردن با رسول الله اطلقا کما الله فرو نشاندن آتش اخدای با کلمه منازعتی در میان ایشان افکنند که بدگیری نتوانستند پرداخت و کسعون فی الاخرض ویشتابند در زمین فساد ابرای تباه کاری که فتنه انگیزد و الله لا یحب المفسدین و خدای دوست نمیدارد تباه کارانرا و لو کان اهل الکتاب و اگر چنانچه اهل کتاب امان آوردند می به مهر و انفق و پیر کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت لکن ناعنهم هر آینه ما می گذرانیم از ایشان سیئات و گناهان ایشان اولا که خلعتند و هر آینه در می آوریم ایشان را یعنی حکم میگیریم بدین ایشان جنت الیعلم و در بشت با با ناز و نعمت و لو انهم و اگر ایشان اقاموا التوراه و الا انجیل بپاداشندی احکام تورات و انجیل یعنی بدان عمل کردند و ما انزل الیکم و اقامت کردند آنرا که فرو می آید بدیشان مین گنجند از نزد پروردگار ایشان که آن قرآنست که کلام حق و قیوم هر آینه بخوردندی روزی را از زیر سر خویش و همین تحت کمر جملهم و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی بسیار بدین باران و رستن گیاه یا میوه ایشان چندان میشدی که از زیر پیچیدندی و از زیر پای بریداشتن می از بسیاری آنکه زمین ریخته بودی و منهدم از جودان امة مقتصد و مگر و بی اندر راست رو و راست کار یعنی آنها که حضرت ایمان آورده اند و کثیر منهم و بسیار از ایشان ساء مایعملون بدست انچه ایشان میکنند یا ایها الرسول ای سرشاده بحق بلیج برسان بکافه خلافت ما انزل الیک

و

ع

بعد از این ابتلا که حدیثی است بدانکه اگر کسی که ایمن آورده اند را
 بقتل و صید کشید و کاری را و آن در مذنب امام اعظم حیوانی باشد که در اصل خلقت متنع و متوحش بوده خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن باشد
 امام شافعی اما مملکت مراد حیوان برست که ماکول اللحم بود و در همه مذنب یک گزده و لگ و مردار خوار و کلاغ و مار و گزدم در صید و قتل
 نیست پس میگوید غیر این استثنای هیچ جانوری حشی را بقتل میارید و آنست که حش و حلال که شما محرم باشید حج یا عمره و من قتلکم و هر که
 بکشد از شاصیدی را متعمداً بعد از این اندک محرم است و قتل صید بر و حرام مراد ابوالیسرست رنکه در عام مدینه گور خری این نیزه طعن کرده
 بکشت پس متعمداً اشارت بر و ست و گزده بر محرمی که بکشد بعد صیدی یا بخطا فحشاً آه قتل مکاتل پس بر و واجب جزا مانند آنچه کشته است
 یعنی فدا دهد مانند صید خود و آن فدا من النکاح از چهار پایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفندان بچگونه که حکم کند بران جزا و احذل
 و منکم و خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد و تا نگیند که مماثل آنچه کشته شده از نعم که امام میتواند بود و حدیثی در حالتیکه آن جزا
 قربانی باشد بلوغ الکعبه رسیده بجهه یعنی بجهه برسد و آنجا پنج رسانند و صدقه نمایند بر مساکین او گفتگان یا بر و ست کفارت آن قتل طعام
 مسکین طعام دادن در ویشان او حدل ذلک صیگما یا برابر آن طعام کمی و در روزه داشتن لم یذوق تا بچشد کشته صید در احرام
 و کال آسید و اگرانی و سختی کار خود را با الزام کفارت باید دانست که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است قربان باید کرد و مانند نزد امام شافعی
 و مالک همه آنها شریک در خلقت و نیست است چنانچه مثلاً در شتر مرغی شتری و در گور خری گاوی و در آهوی گوسفندی و در آهوی بقره و علی
 بن القیاس بقول امام اعظم آن صید را موضع قتل و قیمت باید کرد و اگر بیهوشی قربانی دارد و قربانی خورد و بجهه فرستد یا طعام خورد و بر ویشان
 هر سکنی را نیم صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از بل طعام هر سکنی یک روزه دارد و نزد امام شافعی هر روز ویشی اندکی طعام باید داد و حق الله
 و کاسلف و گذشت و حق و خدای را آنچه گذشته است که محرم قتل صید کرده در جا بایت یا از آنچه قبل از تحریم بوده و من عاکد و هر که باز گردد
 مثل این جمل قیت الله عینه پس ای انتقام کشد از و الله عز و جل و خدای غالبست در حکم خود و انتقام هر خدا و انتقام است
 بر کسی که اصرار میکند در معصیت اهل الکفر حلال کرده شد و شمارا صید الحی شکار در یا اگر محلیه و اگر محرم و جمیع میاه از چشمه و چاه و برین اخلد
 و طحانه و طعام و این حلال کرده شد یعنی آنچه آب بر کنار افکند مثلاً اگر برای بر خورداری شما و لیسنتا و قوه و برای کار و اشک که قید کرده نوشته سازند
 و حق م علیکم و حرام کرده شد شما صید البی شکار یا بان ماد مؤخر من ماء و میکه باشید شما احرام گرفته گان و اتقوا الله و ترسید از خدا
 الذی الیه تحشرون آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد جعل الله الکعبه که را نید خدای که بیه البیت الحرام که بیت حرام و خانه محترمست
 قیام الناس بسبب فحام امور مردان و دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک و دست و در دنیا بجهت آنکه اینی از نمب قتل و دست و الشهر الحرام و دیگر
 گردانید ماه حرام را نیز بطه توام معات مردم یعنی کارهای حج در و سازند یا مرد جمیع شهر حرامست که مردم در و از قتل و غارت ایمن بمانند و الهکبه
 و القاکه و گردانید قربانی و ذوات قلاندرایم سبب توام کارهای یعنی بانه از تعرض و زده و حرامی مامون و مصون اند ذلک آنچه گفته شد
 لتعکسوا برای آنست تا بدانید آن الله آنکه تحقیق خدای تعالی بکفای القوی و کافی لارض میداند آنچه در آسمانها و زمینهاست
 و ان الله ویدرستیکه خدای بیکل شیء علیکم همه چیزها دانست پس آنچه مقرر میکنند از حلال و حرام از روی علم و حکمت است اعلموا
 ان الله بدانید بد رستیکه خدای شنید العقب سخت عفویت کننده است مگر کسی که از کتاب محارم او کند و ان الله عفو و رحیم
 ویدرستیکه خدای تعالی از کار و مهربانست بر کسی که از حرامات بر نیزه ماعلی الرسول نیست بر رسول الا النکاح مگر رسانیدن احکام بکلفان

در تحلیلی آن فصل ۱۸۴ نیز می بیند بلکه به تقلید از شیخان ماه می رود و قائل است که چون کعبه در ایشان است که ایشان کعبه را می بیند
 ما انزل الله به نوحه است از حکم حلال حرام و الی الرسول و یامید رسول که میان کعبه آن حکم است قالوا احسبنا ان کون
 پس است ما را ما و احدی تا حکم آنکه آنچه یافته ایم در آن خود را بدان که کعبه آنکه آنچه یافته ایم می کنند و اگر چه باشند بدان ایشان
 لا یحکم فی شئنا نمیدانند چیزی را که لا یحکمون و ان و نمیدانند راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست
 بلکه تقلید عالم و راه نامید باید کرد تا کار کسی به تحقیق اشخاص موافق این نظم است نظم از مقلد تا محقق فرق است این یکی کو هست آن دیگر
 صداست منع گفتار این سوزی بود و ان مقلد کند آسوزی بود دست در میانزانی آتی براه دست در کوری زنی افتی بچاه
 یا ایها الذین امنوا ای گروه گوییدگان حکم خود را که انفسکم فی شایا و محافل نفسهای شما و التزام اصلاح آن که انفسکم فی شایا
 من فصل تیرای آنکس که گمراه شد لا اله الا الله چون شماره یافته باشید از جمله اینها آنست که نمی شناسد حقیقت خود و گوید که ضلال گیری
 از زبان ندارد و پیست اگر نمی که نماند و چاه است و اگر خاموش نشینی گناه است این آیت وقتی فرو آمد که مومنان حسرت بخورند بر کافران
 و تنهای ایمان ایشان میگرداند آورده اند که حق سبحانه تعالی فرمود که شما خود را نگارید که اگر ای کافران مومنان هندی اضر نیست را الی الله
 و حجتکم حجتنا بسوی خداست بازگشت همه شما را بقدنیت خود پس خبر خود را بگو و شماره خود را بگو و انفسکم فی شایا با آنچه بودید که عمل میکردید
 آورده اند که هم داری و عدی بن مالک که از انصاری بودند به تجارت غریب شام کردند و مسلمانان بیل نام که مولای همون حاضر بود در ایشان
 شد چون ولایت شام رسیدند بیل بسیار شد آنچه با خود داشت از نفوذ و امتعه و محفیه ثبت کرده در میان خود تحقیق ساخته و مریضی شدند
 یافت نیم و عدی او صیت نمود که ترکه اهل اهل اورسانند ایشان بعد از وفات او در خوت او را بجزیره تصرف در آورده و انانی از نفقه که بزرگش
 ساخته بود و در صد مثقال نفقه در آنجا بود از میان امتعه وی برداشته و باقی را بدهند آورده تسلیم اهل وی کردند و رشاد در میان آن صحیفه
 بدیل که مشتمل بر تفصیل سخوت می بود یافتند و چون انای مذکور در میان آن یافته شد بجمع پنجم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و براه خود مجلس
 محلی حضرت رسالت پناه آمدند این آیت آمد یا ایها الذین امنوا انکم لکنتم کفرا بیدار از آنچه شمار فرموده اند که با کعبه بی شک
 گواهی وصیت است در میان شما لا احق من چون ظاهر شود احد که لکنتم کفرا بیدار از آنچه شمار فرموده اند که با کعبه بی شک
 به گام وصیت کردن ان ذین و ان ذین خداوندان عدل الصالحین و ان ذین شما را از مسلمانان او اخراج یادتون دیگر
 من غیر کعبه از غیر شما یعنی از اهل فیه و حالا این حکم منسوخ است و گواهی می بر مسلمانان می شود و اجماع ان انتم چون شما فرموده و الا ان
 سفر کنید در زمین فاصحاب کعبه پس بر شما قصیده المکتب مرگ رسیدنی یعنی نزدیک شوید برگ حاصل سخن آنست که چون در سفر بمرگت ف
 شود و کس امر وصیت خود گوید که از مسلمانان یا از غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه ضرورت باشد بخیر خود شما باز میارید آن دکن که
 غیر شما از من بعد الصلوة از پس نماز دیگر که به گام شریف است وقت اجتماع مردم فیقمن فی الله پس بگویند خورد بخدای از ان تبکوا اگر شک
 شما در ایشان و مضمون بگویند این باشد لا نشتر فی الله ما بدل نمی کنیم باین بگویند بسمای اندک که آن مال نیست یعنی برای طمع
 مال نیست بگویند بروغ نیز میخریم و کوکان ذانقربانی و اگر مشهود نیز خویش باشد که بگویند بروغ یا دمی کنیم و لا نکشتم و فی بوشیم
 شما ساداته الله گواهی این که بخدای با قامت آن فرموده لا اذ ابد رتیکه ما آن وقت که بوشیم گواهی را ان لا یحکمون از به کار
 باشیم پس حضرت رسالت پناه تیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند را بر استی میخریم و بفرمود

نوشته و آن نزدیک است فوق العرش مضروبش اگر آن رحمتی غلبت علی غضبی میباید که او رحمت ذاتی باشد که رحمت مطلقه و امتفانیه بر او است
رحمتیست که هیچ چیز را فراسیده و فتح آن عطا و دوست بی سابقه سوا او است و او را بطه حاجت و استحقاق که در مشغولی و در دوستی و در خدمت
ماستحق آن کی بودیم که برین جان بدین آتش شدیم + ما بودیم و تقاضا ما نبود + لطف تو ناگفته ما می شود و در حق تو که بخدای که جسد
خواهد کرد خدای شمارا الی کوهر القیوم تا روز رتخیر یا جمع خواهد کرد شمارا در قبور تا روز قیامت که کذب فیض روزی که در وقوع آن شک نیست
آنکه این خست و آنکه آنکه زیان کردند و نفسهای خود یعنی نظرت اصدید و عقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضائع ساختند و قصه کایک و کایک
پس ایشان ایمان نخواهند آورد و آنکه و مر خدای است ما سکن است آنچه آرام دارد و فی الکلیق النهار در شب و روز یعنی دوست مالک مکان
زمان و آنچه زمان و مکان افرا گرفته و طوق الشیعه و دوست شوا با آنچه کافران گویند الحولین و انا آنچه قصد کند سبب نزول این آیت آن بود که
از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و سکنست ترا بدین کار میدارد که پیش گرفته ماری تو بطریق توزیع از اشراف قبایل
چندان حاصل کنیم که تو اگر ترا از جمله خویشان خود شوی بشرط آنکه ازین دین بر جمع غنائی حق سخاوت تو فرمود که هر چه شبت روز بران شتمال از دوزان
خداست اگر خواهد پذیرد خود را چندان مال دهد که تو اگر تمیزین خلق شود و قل اعوذ بالله بگوای محمد آیا غیر خدا را آخذ و لیست اگر گیرم دوست یعنی غیر خدا را
دوست گیرم فاطر السموات الارض خدای که پدید آورنده آسمان و زمین است و هو یطعمهم و هو یورثهم و هو یحییهم و هو یموتهم و هو یحییهم و هو یحییهم
و او نمیشود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محبت ما جسد و قاتل اند و تعالی ما را بدینهم من بزرگ و ما را بدان میطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة
المتین قل لای اُمی بگوای محمد بدینیکه من مانور شده ام آن آگون اول من اسلم با آنکه با شرم اول کسی که گردن بند حکم خدای را بر آست آنکه سببه
سابق است باشد در دین و لا تگوین من المشرکین و ما میگویند که ما شراش از مشرکان یعنی از شرک آزدگان قل لای اُمی اخاف بگوای بدینیکه من
می ترسم ان عصیت لای اُمی اگر عاصی شوم در امر پروردگار خود یعنی غیر او را پرستم عذاب یوم عظیمی از عذاب روز بزرگ که قیامتست
من یضرب هر که بگرداند خدای عذاب عتبه از و و حفص بصیفه مجهول میخواند یعنی هر که بگردانیده شود عذاب یوم عظیمی و ان روز قیامتست
پس بدینیکه حق بر تو بخشاید فرموده است و قلات و این بخشاید خدای القور المبین استگاری اوید است و ان یسئسک الله و اگر
برساند تو خدای یحیی سخی چون مرض فقر لا کاشفت که پس هیچ باز نماند و بدین است انرا لا اله الا هو که او دان یسئسک الله و اگر
برساند تو بگوئی چون غنا و صحت فهو علی کل شیء قادیون پس بر همه چیز ازینها توانا است و هو الفاکهش و او است قهر کننده فوق
عیباد و غالب بر بندگان خود فوقیت بکار نیست بلکه تصور استعلا و غلبت حقست بقدرت قهر بر همه مخلوقات فهو المحکمه و او است
محکم کار و در تیر خود الخیرین و انا بخنا پای احوال بندگان نقل است که سفهای قریش گفتند ای محمد کسی انمی بدینیم که ترا تصدیق کند و انا بخنا پای احوال
نصاری پرسیده ایم که صفت این مرد در کتب خویش دیده اید همه بخار کردند اکنون کسی با غنائی که گواهی دهد بر صالت تو و بر حقیقت کتابت آیت آمد
قل بگوای محمد و جواب ایشان آتی شیخی چه چیز است اگر شهادت است بگوای که گواهی کیست بزرگتر از همه گواهیها
قل الله شهادت بگو خدای بزرگتر است از جهت گواهی بیتی و بیت تکو او گواه است میان من شما یعنی گواهی حقیقت من بطلان شما است
و اوسعی الی هذا القرآن و من حی کرده اند این قرآن لا تدنر کعبه تا بهیم کنم شمارا بقرآن و اگر چه در و بشارت نیز نیست اما انکفا کرده
باعد القیدین و من بکعبه و دیگران از میگویند که قرآن بدو رسید از عرب عجم و من و انس امام مقاتل همه اند فرموده هر که قرآن بدو رسید حضرت
پیغمبر پذیرا و دست و از آنجا است که محمد بن کعب قرطی فرموده که من بلفظ القرآن و کما نارا ای محمد اء انکم لکنتم هکون اما شما سید که گواهی

الح

اگر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه کافران گذشتند آمد و در دنیا او آتس که آتس عذاب یا بیاید بشما قیامت معلوم عذاب خرت اخذ الله لکم عذون
 آیا غیر خدای را بخوانید که آن عذاب را بشما در دوزخ میخواند غیر او را آن که گفتند هذا فایح اگر بستیید است گویان که تان خدا یانند بکن نیست
 که بتناز خوانید بلکه یا که تاد عذون او را میخوانید و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 او را بکشف آن بخوانید یا که تاد عذون او را بخوانید و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 ساخته اید او یعنی آنکه خود را تاد عذون او را بخوانید و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 شدند و گفتند پس بخوانید این را یا که تاد عذون او را بخوانید و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 تا شاید که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیار در ذیل توبه و استغفار زنند و کلام آید عذون او را بخوانید و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 عذاب ما زاری نکند و در دوزخ و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 دلمای ایشان ترک تضرع و زاری از قساوت قلبیت و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 که بعمل می آید و در دوزخ و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 قبیح و اعجاب المرئیة ایس چون است که از جهت عجب و دام شقاوت ابدی افتاد و در دوزخ و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 صفت بود و لاجرم سرگشتگان بودی غفلت ازین راه بچاه او بار می آید و در دوزخ و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 از حق پرستیدن با میان قیامت و عجب این بود و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 کواب و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 اذا فسر عذون او و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 از نعم باز ماند و بر اسم شکر زاری و دوزخ و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 ایشان بعد از معانه عذاب بودند و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 یعنی حضرت کردم او یای خود را و لاک کردم تمامی عذای خود را و الحمد لله رب العالمین و حمد خدا بر که پروردگار عالمی است بر لاک
 ظالمان و چون بالاکت ظالم از آن وی که سبب خدا می مردست از ستم و بیداد ایشان نعمت بزرگ و غنیمت شکرست بر این مملکت ایشان سزاوار
 حمد و ثنا خواهد بود قل ان آیتهم بوجه یبیدان آخذ الله اگر بگوید و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 تا کور گوید و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 یعنی گاهی در تربیت ترغیب میگویم و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 قل ان آیتهم بوجه یبیدان آخذ الله اگر بگوید و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر
 که در عذون او و تضرع بنیدرگاه او ای بر رفیق کشف پس برود و فرغ کند از شما در دنیا ما تاد عذون لا یخیر

بایمان بگویند تا گویند بزرگان **اَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْكَلِمَةُ اَلْوَكْلُ** آیا این گروه اند که به نعمت ایمان و احسان یا توفیق و هدایت منت نهادن خدای بر ایشان
هَیْ بَنِي اِسْرَآءِیْلَ مَا اَتٰکُمُ اللّٰهُ اَنْ یَّامُنَیْتُ خدا را یاس نیست خدا را یاس نیست یعنی هست یا الشکریه **وَ شَکْرِ** گویند بزرگان نعمت اسلام
وَ اِذَا جَاءَ لَوْ اَلَّذِیْنَ یَنْتَوُونَ بَیْنَ یَدَیْهِمْ اَنْ یَّامُنَیْتُ یا ایستند بپشت ایشان و دارند بپشتی ما **فَقُلْ سَلِّمْ عَلَیْکُمْ** پس بگو سلام بر شما باد و مراد
دور ایشان اند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نمی فرمود و بعد از آن هر کدام که بخواست مصطفی آمدی آنحضرت بسلام بروی پیشدستی کردی و دور
فصایر آورده اند که قومی بخدمت سید کائنات علیه افضل الصلوة آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کردیم و جراتیم پیش از آنکه بپوشیم و توبه بکنیم و از
استغفار بریم و چون گفتیم آنحضرت بحواس ایشان ملغفت گشت و ایشان نا امید از عهده نبوت باز گشتند فی الحال این آیت نازل شد که چون مومنان
گناهکاران که بوجدانیت من در رسالت تو و حقیقت قرآن گردیده اند و بسوی تو آیند بر ایشان سلام گویی که بشارتست بسلامتی در دنیا و حرمت و عقیم
و بگو بعد از سلام کتب را بگو **وَ نُوْثِرْ** پروردگار شما علی نفیسه الرحمه که بر نفس خود بخشش و بخشایش یعنی وعده داد بر رحمت یعنی وعده که از شما
خلف مبر بود **اَلَمْ یَكُنْ لَهُ الْکَلِمَةُ اَلْوَكْلُ** بدستیکه هر که بکند از شما شوق کاری بدینچه که بنا دانی یعنی بدی کند در حالیکه جابل باشد ببنده آن نداند
حقوتی را که بدان متفرع است **وَ تَاْبَ مِنْ یَعْدِیْ** پس توبه کند بعد از آن عمل و اصلاح آورد کار خود را بآنکه عزیم کند بر عدم عود
آن گناه فائده تحقیق پس بدستیکه خدای آمرزنده است تا تابان را شرم دهد **وَ مَرَّ** برانست بر ایشان امام قشیری از فرموده که اگر ملک تو
دولت مینویسد ملک ای تو بر خود رحمت مینویسد بر تو کتابت است یکی از لی و یکی وقتی و مقرر است که کتابت دست مکن با زلی ابطال نمیتواند
ساخت مضمون این آیت شریعت شفای است مریماران گناه را و شفای بشرط پرهیز است یعنی توبه و تنفیر قطع در مردمان گذر روز و شب
شستی بهتر از استغفار نیست **وَ اَرْزُوْا** مردمان وصل یار را چاره غیر از ایمانی را نیست **وَ کَذٰلِکَ** و همچنانکه تفصیل کردیم درین سوره دلائل توفیق
نبوت را در همین تفصیل آیات قرآن را در وصف طبعان حاصیان تا حق ظاهر گردد و **وَلَا تَسْتَدِیْکَ** و تاروشن شود
سَبِیْلَ الْحَیْثُ راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقلت که چون قریش آنحضرت را بدین آبا دعوت کردند این آیت نازل شد
اَلَمْ یَكُنْ لَهُ الْکَلِمَةُ اَلْوَكْلُ از آنکه پرستم آنرا که **ثُمَّ اَنْزَلْنَا مِنْ ذَوْلِ السَّعْدِیْنَ** پس رسید بدون خدای یسینه
بتانرا که آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم **قُلْ لَا اَتَّبِعُ** بگو من پیروی نمیکنم آنها و آه که آرزوهای شما را اقدار مملکت ادا بکنیکه
گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم **وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُفْتَیْدِیْنَ** و نباشم از جمله راه یافتگان آورده اند که نصرت حارث و روسای قریش گفتند ای محمد
چند بار بعلاب امی تخویف و تهدید نمائی آنچه از عقوبت میتوانی بارسان و پیش ازین ما ترسان این آیت آمد **قُلْ لِّیْ عَلٰی بَیِّنَاتٍ** بگو بر بستیکه
من بر حجتی و دلیلی و ششم قیاس **وَ اَنْزَلْنَا** از پروردگار من که آن قرآنست و وحی یا حج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل **وَ کَذٰلِکَ**
و شما مکنزب میکنید دلیل اما حجتی نیست نزدیک من **مَا تَسْتَعِیْزُوْنَ** آنچه شماستید بران یعنی عذاب یا این **اَلَمْ یَكُنْ لَهُ الْکَلِمَةُ اَلْوَكْلُ** نیست حکم
در تأخیر و تعجیل عذاب **اَلَا لِلّٰهِ** مگر خدای را **یَقْضِیْ** میگوید خدای خبرهای درست را و **وَلَا یُخْذِلُ** و او بهترین کارگزار است یا این
کنندگان **قُلْ لِّیْ** گو آن عذاب **وَ اَنْزَلْنَا** بگو اگر نزدیک من بودی **مَا تَسْتَعِیْزُوْنَ** آنچه شماستید بران شتاب میکنید یعنی عذاب **لَقَضٰی** هرگز برآورده
شده بودی کار بیتی و **وَلَیْسَ** مگر میان ما و شما یعنی شما را هلاک کرده بودی و شما انقطاع شده بودی **وَ اَللّٰهُ** و خدای
و نامرست **وَ اَللّٰهُ** بستم کاران و وقت عذاب کردن ایشان و عذبه و نزدیک است مقام **وَ اَللّٰهُ** خیرهای غیب یعنی آنچه پوشیده است
از خلق چون ثواب عقاب و نفعهای جال و خواهم اعمال **اَلَا یَعْلَمُ** نماید آنرا **اَلَا یَعْلَمُ** مگر او پس خیر و تعجیل عذاب است بیک است

و متعلق به شیت او و از سید عالم مروست که مفاع غیب پنج چیز است که کسی آنرا نداند مگر خدای تعالی بعد از آن این آیت بر خواننده کمال برسد
علم الساعة تا آخر و معنی این آیت در سوره لقمان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و یکتا و میداند خدای مکی الی بنی آنچه در بابی است از نباتات
و حیوانات و الحکس و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در بر عالم شهادت و بحر عالم غیب است و ماکتفط من و کما کتفط من و یفقه و یفقه
برگ از درخت را که با کلمه ها مگر بماند خدای آنرا که چند برگ از درخت افتاد و چند برگ بر و باقی ماند و آن برگ افتاده از درخت تا زمین چند نوبت
بر پشت و رو متقلب گشت این مبالغه است در اعطاء علم حق بجز نبات و کحبه و نیفتد و اندک در فی ظلمات کاذبه و در تاریکی زمین مرا و تخیست
که در زیر زمین افتد و کلا کلا و نه تریت و کلا کلا و نه مشک است الا فی کتب قبیله و مگر در کتابی روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ
گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیز است از جسمانیات زیر که جسم از صفت طوبت یا پیوست خالی نیست و بعضی بر آنند که رطوبات
بعلم و حیاتیات و یابس عبارت از عالم جسمانیات و همه در لوح محفوظ است ثبت یافته و هو الالهی یتوکلکم و او است آن خداوندی که میخواهد
شمارا و متوفی میگردد اندک لیل شب توفی فرا گرفتن چیز است تمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان شاکست
در زوال احساس تمیز و امتناع بدن از عمل و سیر النوم اخلاص الموت اشارت بدین است و یکتا و میداند خدای ماکتفط من و کما کتفط من و یفقه و یفقه
تو کما کتفط من و کما کتفط من و یفقه و یفقه و تو کما کتفط من و کما کتفط من و یفقه و یفقه و تو کما کتفط من و کما کتفط من و یفقه و یفقه
تمام کرده شود اجل نامبرده یعنی مرگ برسد ثم الیه می رجعت پس موی او است باز گشت شما بعد از مرگ ثم یکتا و میداند خدای ماکتفط من و کما کتفط من و یفقه و یفقه
همانکه کتفط من و کما کتفط من و یفقه و یفقه و تو کما کتفط من و کما کتفط من و یفقه و یفقه و تو کما کتفط من و کما کتفط من و یفقه و یفقه
خود و یکتا و میداند خدای ماکتفط من و کما کتفط من و یفقه و یفقه و تو کما کتفط من و کما کتفط من و یفقه و یفقه و تو کما کتفط من و کما کتفط من و یفقه و یفقه
بخوانند پس حکمت در ارسال حفظ است که بنده از فضیلت روز رستخیز اندیشیده بر کتاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب اقرار کتابت عمل
خیر بجا آورد که در وقت نامه خواندن نخل و شمرنده نگردد و قلم نیندیشد از آن روزی که در روی و جگر با خون و دملایش بینی و دهنش نامه اعمال گویند
بخوان تا گردای خوش بینی مکن بد و کرنی باری در آن کوشش که اندر نامه یکی پیش بینی و این کلام اکاتبین مشرف حال بنده گان خواهند بود حکم
اذا جاکم او فیکه یا یا احدکم الموت بیک از شما مرگ توفیق و تسلک جان او را بردارند و فرشتگان مایعنی ملک الموت اعوان که چهارده فرشته اند
بهفت از ایشان ملائکه رحمت است و بهفت دیگر از ایشان ملائکه عذاب پس چون ملک الموت روح مومن قبض کند فرشتگان رحمت
بسیار و چون جان کافر بردارند ملائکه عذاب دهد و هو لا یفرحون و این فرشتگان تقصیر میکنند و قبض روح تاخیری نمایند چون وقت برسد شمرند و آ
پس باز گردانیده شوند مردمان بعد از موت لا الی الله حکم و جزای خدای متوکلها الحق و آنکه خداوند ایشانست و حق است یعنی درست کار و راست
اذا کما که الحکم و بدانید که او راست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد و هو اکثر الخسین و او است شتاب کننده ترین حسانتان
گفته اند حق سبحانه و تعالی دو سفیدی شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس بسیاری اعمال ایشان و این دلیل
کمال قدرت است قل من یشکککم بکویت که میراث شما را من ظلمت الی بنی از آن سیکهای بیابان یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار و الحس
و از ظلمات دریا که تیرگی شب صحاب بخارست مراد در ماندگی و سختی و شتاب و کشتی است تدعونکم میخوانند نجات دهند خداوند و
از روی زاری باشکوه و خفیه و به نهانی کائنات انجست و میگویند اگر نجات دهد خدای ما را این هدیه ازین شدت و محنت لکنک فی
هر آینه باشیم ما من الشکین و از شکر گویند گان بر نعمت نجات قل الله یشکککم بکویت که خدای نجات میدهد شما را از ظلمت و بحر و من کل

اَبَسَ لَوْ سَهِدَ شَاهِدٌ اَنْهُمُ يَكْفُرُونَ عَذَابُ الْمَكِيدِ اَمْ يَكْفُرُونَ اَمْ يَكْفُرُونَ اَمْ يَكْفُرُونَ اَمْ يَكْفُرُونَ
 آتشا میدانی از آب جوشانیده که درون ایشان را بسوزاند و عقوبت آن آتش و عذابانی دردناک که بر دهن ایشان حرق میسازد و با کافران و کفار و کفار و کفار
 بجهت آنکه ایشان بودند که کافر میشدند و قل اندعوهم من دونه الله بگو ای محمد ایامی پرستیم بدون خدای یعنی نمی پرستیم مگر آنکه یقیناً آنچه ما را
 سود کند اگر طاعت آیدش و کافر میشدند و کفر میسازد اگر فرود گذار میشد یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر و شک و آیا باز گردیم حتی احقاً یا بنا بر
 پاشنه های خود یعنی مرتد شویم و مرجع بشر کنیم بعد از هدایت است الله پس آنکه ما را راه نمود خدای باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از
 دین حق برگردیم باشد مثل کافران است و الله الشیطان مانند کسی که برده باشد و او را دیوان فی کافری در زمین یعنی در بیابان دور از راه راست
 بینگردد حیوان است و میگرداند و راه سیدانه و نه چاره کار خود میتواند که از صاحب مراد یاران و مصاحبانند که اندوختن شغفت و غفلت و غفلت و غفلت
 او را الی الله ای انیتا بسوی راه راست و میگویند بیابان ما و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن و بازگشتن
 اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاکت می افتد و اگر سخن اصحاب میشوند و به منزل نجات میرسند و به تشبیل آنست که هر که مرتد شد و شکاک
 بکسی که او را غولان و دیوان از میان کاروان که مومنانند بر بوده در بیابان خطرناک برده اند رفیقان کاروان که مومنانند او را باراه شایع
 که مناجات فرستد بخوانند و دیو فریبند او را به بیابان ضلالت میکشد اگر برگردد و خود را بکاروان رساند و در میان ایشان اخل شود و اگر یاد یوان
 بماند در کفر و زندگه میرد قل ان هدای الله بگو بدستیکه دین خدای یعنی اسلام هو الهدی اوست دین درست راه راست و اوست و اوست و اوست و اوست
 زموده اند و تسلیم تا اگر دین نیم یونیت العلمین هر چه در کار عالمیان را و ان اقموا الصلوة و دیگر فرموده اند آنکه بیایید نماز را
 و انتم و و تترسید از خدای در احوال آن و هو الذی لا اله الا هو اوست آن خدای که بسوی او بخشش و جمع کرده خواهید شد بروز قیامت
 و هو الذی فی خلق السموات و الارض و اوست آنکه کسی بیافرید آسمانها و زمین را با الحق برای اظهار حق چه مصنوعات او دلائل قدرت
 و وحدانیت او نند و یوم یقول و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چه را که نگویند او خواهد امر فرماید کن فیکون تن بباش پس باشد
 آنچه مراد روز قیامت است و نگویند حشر موات و احیای ایشان قول الحق سخن او راستست و الله الملك و مراد راست پادشاه
 یوم یوم فی السموات و الارض که در دمنده در صورت و آن شایسته که در آن خواهند میدیدند و ذکر آن بیاید افشار الله تعالی
 علیه الغیب اوست یعنی ندای داننده غیب که عالم ملکوت و الشهادة و دانی شهادت که عالم ملک است و هو الحق و اوست
 خداوند حکمت رب عرش و حشر حلائق الخلق و انا بکلمه کی را بگوید و بر چه وجه حشر کند و اذ قال لا اله الا هو و یاد کن برای اهل بک قصه ابراهیم
 را که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اوی آنکه بدو اقبال کند در توحید و پرستش واجب بوجود و قصه اوست که گفت لا اله الا هو از سر مراد
 خود از را و در کتب تواریخ نام او تاریخ است و از لقب است و معنی آن پرستنده بت و بر تقدیر گفت مراد که ای پدر آنکه اصبنا کالغلة
 آیا فرامیگیری بناد که خود ترا شنیده بخدای لای آری از کعبه ریمین من می بینم ترا و قهقش و اگر و بی را که متابع توانی فی حلال الشیون و دیگر ای
 بود و اذ قال و چنانکه در نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان نوری را براهی و بنویم ابراهیم را ملکوت السموات و الارض
 عجائب دلائل آسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت آسمان شمس و ستاره است و ملکوت زمین شجر و حجر و سحابة و تعالی ابراهیم را بر سر خود بر آورد
 و آسمانها و زمینها از زروه عرش تا تحت الثری برو منکشف ساخت تا استدل کند بران بر قدرت کامله حق تعالی و لکن من المؤمنین
 و تا باشد از یگمانان یا موقن بود در علم استدلالی در معالم آورده که نرو دین کنعان که پادشاه روی زمین بود و در بابل نشستی شدی و اوتوید که کفر

تفسیر حسین

از افق آن باده طلوع نمود که در ششصد سال او نور آفتاب و ماه تابان بود گشت از غایت فزع بیدار شد و کار بنان و حکمای مملکت تعبیرین واقع بر آن چه کردند که درین سال بولایت بابل مولودی عجیبه طالع از خلوص حاتم عدم بقضای صحرائی وجود خواهد آمد که ملاکت تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بتولد رحم نه پیوسته نموده بفرمود تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و هر دوی از ایشان یکی موکل ساخت و آزر را که یکی از مقربان و محرمان نمود و بدو شوی بازن او ادنی بنت تهرنمان از موکلان خلوتی دست داد و او عامله شد و با مادرش کار بنان بانمود گفتند که امشب آن کودک بر حم مادر پیوسته است نرو و چشم گرفته بفرمود تا بر هر حاله یکی موکل ساختند تا اگر پس این فی الحال بکشند زانیکه در تفحص احوال حاصل بودند چون بر مادر ابراهیم اثر حاصل ظاهر نمود از در گذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا و تحقیق وضع حمل نزدیک سیدانی برترسد که اگر پس برآند و نگاه خردی یکسان نمود درسد فی الحال او را بکشند بیانه از شهر بیرون رفت و غاری در میان دو کوه نشان داشت در آن غار ابراهیم را بزراد و در قعر پیچیده همانجا گذاشته در غار بسنگ استوار کرده آزر را که از قصه حمل خبر داشت گفت ای آزر از ترس گداختگان نرو و بصحرای فتم چری بزام فی الحال برو در خاک دفن کردیم و باز گشتم آزر را و کرد و ادنی روزی دیگر بغار آمده دید که ابراهیم انگشتان خود را می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید خوشدل شده بشهر مراجعت نمود و القصه ابراهیم چون شیر تربیت از پستان عنایت الهی می نوشید بر دوی چندان میبالمید که کودکی دیگر بر ماست و بهاست چندان بزرگ میشد که دیگری در سالی بصییت چو ماه نو که بار دوی دل افروز بود زاینده نورش روز تا روز + چون پانزده ماه شد با جوانانی پانزده ساله مقابل گشت و از غار بیرون آمد و گفته اند هفت یا سیزده یا هفده سال در غار بود و بر هر تقدیر چون ابراهیم بزرگ شد ادنی گفت باز بر سر تو که آنروز خبر مرگ او بدو غ دادم جوانی رسیده است در غایت خویش و تو فیکو خوبی پس آزر را در غار درآورد و ابراهیم را بوسه نمود آزر بحال پس خویش خوشش برآمد و مادرش گفت این پسر را از غار بجا نه درآور که بملازمت نمود بریم آزر برفت و ادنی ابراهیم را از غار بدرآورد غار شام بود و در میان غار گلهای اسف شتر و رهای گوسفند جمع بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها چه چیز است و چه نام داده مادر در پاسخ داد ابراهیم گفت هم گونه اینها را پروردگاری باشد که آفریده است و حال روزی میدید پل بر را گفت هیچ مخلوقی را از خالق که آفرید کار او باشد و تربیت او پرورش بد چاره نیست پس گفت پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار تو ام گفت پروردگار تو کیست گفت پدر تو گفت خدای او کیست گفت نرو و ابراهیم پرسید که خدای نرو و کیست مادرش بانگ زد که مثل این سخنان که خطر کلی دارد و در زمان نرو و بعضی ستاره و آفتاب ماه را می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمود و میکردند ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شد فلکما احبک حلیه الکلی پس آن هنگام چون شب برود آمد و تاریک شد آنگی که گویا دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب طلوع کرده پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند قال گفت ابراهیم هَذَا آدِیَّ آیا نیست پروردگار من بسبیل استصمام یا برعم آن قوم فلکما اقل پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت قال لَآ اُحِبُّکَ فَلَا یَئِیَنُ گفت دوست نمیدارم منته و روزگاران را زیرا که زوال و انتقال پروردگار عالم روانا باشد پس قدری راه دیگر رفتند و شب چهاردهم بود و طبق سیمین ماه برکناره خوان سبز فلک گشت فلکما اقل فلکما پس چون دید ماه را بکاز حشا برآینده و تابنده و جمعی از ماه پرستان پیش می سجده در افتاده قال هَذَا آدِیَّ گفت آیا نیست پروردگار من فلکما اقل پس آنوقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قال گفت ابراهیم لَکِنِ اَنْ یُجِدَ فِیَّ دَیِّیَ اگر راه نمایم را پروردگار من بمعرفت و شناخت خود لَکِنِ اَنْ یُجِدَ فِیَّ هر آینه باشم مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّیْنَ از گروه گمرازان پس از آنجا گذشتند و نزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدای طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند فلکما اقل الشمس پس چون دید ابراهیم آفتاب

بزرگی را از شناخت الهی سوال کردند فرمود که کل ما خطر ببلک فهو علی غلات ذلک بیت هر چه آن بیت نهاده دست محفل حسن فهم و کبر یا پیش سنگ
 بطلان اندران انداخته و حضرت حقائق پناهی خلقت ظلال کماله بفضیل الهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت و ادراک حق سبحا
 و تعالی با اعتبار که ذات و تجرد او از تعینات اسما و صفات ممتنع است و غیر حق سبحانه را زیرا که ازین حیثیت بحجاب عزت محتجب است
 و بر دای که باختیاری و محبت نیست میان او و اسوای او پس شروع در بیان معرفت او ازینجه اصناعت بصناعت وقت است مصرع
 بخیاں در گنج تو خیاں خود در بخان و امام علامه قدس الله روحه در اسرار التزیل فرموده که ای آنکه اشارت تو بحال عبارت از تو و بال قطع
 کنه خردم در خورشائات تو نیست و مفهوم دلم از توجیز آیات تو نیست من ذات ترا بواجبی کی انهم و داننده ذات تو بجز ذات تو نیست و گفته
 معنی این آیت اینست که ما و صفوا الله حق و صفه آورده اند که ملک بن الضیف که سر حلقه احباب یهود بود بخدست سید عالم آمد آنحضرت
 باری گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریت را بر موسی نازل گردانید که تو در توریت دیده که خدای تعالی دانستند پس بر او شن
 میداد و گفت آری این خبر تو توریت است حضرت فرمود که آن چهر ترن پرور خود پرست توئی او در غصبت شد و گفت خدای هیچ کتابی پیش
 نازل نه باخته است آیت آنکه شما خدا را چنانچه میدید و وصف نکردند اذ قالوا چون گفتند ما آنزل الله و فرستاده است خدای شکله
 بشر من بشیر و نبی و رسول و وحی و احکام شرح همچنین صفتی که انزال کتاب و ارسال سلسل از حق سبحانه سلب کردند فلما بین آنزل
 الکتاب الذی یبینه که فرستاده آن کتاب را جاکند و مؤمنی آمد بموسی یعنی توریت تو سراسر در حالتیکه بود و روشنائی و هدایت
 و هدی للکتاب و راه نمایند و مردمان را جمع کنی نه شما گردانیده اید آنرا اقسا اطلیس صحیفه طومار با و ورقهای پراکنده و کتب و کلام
 میکنید آنچه میخواهید و تخفون کتیرا و پنهان میسازید بسیاری را از ان چون نعمت مصطفی و آیت جم و غیر آن و علمت و آینه شده اند
 ای بل اسلام بزبان محمد مصطفی قلم کتاکتوا آنچه ندانستید اکتوا و ابا و کتوا و شما و پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام و مثل الله
 بگوای محمد که خدای فرستاده و این جواب آنست که فرستاده توریت را الله ذکر هم پس از یهود دست بردار و بگذار ایشان را تا پیوسته فی خود خدایم
 یلعبون و در باطل و خرافات خود بازی میکنند شیخ ابو سعید ابوالخیر قدس الله روحه در کلمه قل الله ثم در هم فرموده که اندین اسواء موس
 و انقطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس روحه فرموده که قل الله دل بسوی و در هم غیر او را فرو گذار شملی قدس سره بالعننی از اصحاب سبغت
 علیک باشد و مع اسواء شعر چون تفرقه دست حاصل همه دل را به یک سپار بکسل زبده و لهذا اکتب الله و این قرآن کتاب است
 که فرستادیم او را مبلرک بسیار فائده و بابرکت تصدیق الذی یبکر یبکر و ازنده آنچه پیش از وی بوده از کتب و کتب و کتب و کتب
 کنند این کتاب و حصص تمام خواند یعنی تا تویم کنی اقر القراءه بل که را و من حوطلا بهر که گرداگرد که است اینی مجموع با مشرق و مغرب قری
 جمع قریه است او را از قری گرفته اند که بمعنی جمع است پس هر کجا مجتمع باشد از شهر و دیه آنرا قریه آن گفت که را ام القری گفت عجمت آنکه تمام
 زمین را از تحت و وسط کرده اند یا آنکه قبلا اهل قری است و مجتمع ایشان را در وقت حج و الذین یؤمنون بالآخره و انکسانیکه ایمان آورده اند
 آخرت یؤمنون بیه ایمان می آورند کتاب یا پیغمبر تصدیق آنست که موجب خوف عاقبت است و خوف سبب تدبر و تفکر
 در آنکه نجات بتباعت پیغمبر و قرآن دست دهد و همه ایشان که بنی و کتاب میگرد و علی اصلا و غیره یحفظون و بر نماز با سه خود
 محافظت مینمایند زیرا که نشانه ایمان و ستون دین نماز است آورده اند که میل کذاب و اسود بن عسلی عوی نبوت کردند و حضرت رسول
 از سبب عوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفوی خاطر شسته حضرت عزت ستمکاری ایشان اشرح داد که و من اظلم و کیست

ج

که در پیجه مسلمان حلاست اگر پیغمبر گفته باشند و امام ابوحنیفه هم میان عمد و سببان فرق میکند اگر ترک تسمیه بعد از حرام است و الاحلال و اطلاق
نفسی و بدستیک خوردن آن فسق است و ان الشیطان و بدستیک دیوان کتب حق بر تیره و سوسه میکنند آنرا و کتب حق و سوسه میزنند خود
از کافران ایجاد کفر تا با شما خصومت کند که هر چه خود میکشید میخورید آنچه خدا گشته میگذازد و ان اطعتم فی همت و اگر شما هم مومنان
فرمان برید ایشان اگر احتمال آنچه حرام است از کفر کمتر گویند بدستیک شما شرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدای بقرابری غیر او شرک است و موت
گازمیتنا آیا آنکه بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت یا حیثینا پس نه که گوینیم او را با سلام یا علم یا هدایت و جعلنا له نوراً و او نیم او را کوری از حج
و بر این تأثیر کند میان حق و باطل تحقیق و فی التامیس میرود بان نور در میان مردمان بر راه است پس این چنین کس باشد یعنی نباشد گم
مقله فی الظلمت مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکی مانده لیس و کج و کج نیست بیرون آید از ان گذشت همچنانکه آریسته
اند ایمان در دل مومنان زینت داده اند برای کافران ماکان و ایستادگان آنچه میکنند از عبادت اصنام این آیت در شان
حمزه رن و ابو جهل لعنه الله نازل شده در وقتیکه ابو جهل از روزه سه جل و حرات بی ادبی نسبت به حضرت رسالت پناه گرفته بود که ذکر آن لائق حال
نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه رن در روز در شمار بود چون باز آمد و شکایت بجز متی ابو جهل او حکایت کردند حمزه رن ششمنان
بر سر آن ناپاک میاک رفت و کمان بر سر آن زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس تده بخور اسلام حمزه رن است و در قمار خطرات کفر و انام ابو جهل گفته اند
در باره عمر بن الخطاب رن و ابو جهل فرد آمده که بود در مقام از رسید چنانچه بودند و آنحضرت ص و عا که که یارب اسلام را یکی ازین دوتن عزیز
گردان و دعای آنحضرت ص در باره فاروق رن سمت استجابت یافت پس صاحب نور محمد ص است و مقید طلعت ابو جهل و محققان گفته اند
موت بهوای نفس است و حیات بجهت حق یا موت بکفر است و حیات بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیات بمعرفت دیگر است و حیات
بشریت دیگر عالمیان بجهت بشریت زنده اند و دوستان بجهت معرفت روزی باشد که حیات بشریت بسراید و کل نفس ذاتة الموت +
و هرگز حیات معرفت بسرنیاید خلقی به طریقه و از نجاست که المؤمن حی فی الدنیا این بهریت نیز هر که اجانش تو باشی + خوش جانان که
جانانش تو باشی + شاه کرمانی قدس سره این آیت خواند که او من کان میتنا فاجیناه + گفت نشان این حیات سینه نیست از خلق غفلت
و با حق خلوت و دوام فکر زبان و دل و بزرگی این معنی با بنظم فرموده نه با عی بر روی خلایق در صحبت کشای + میباشش بکلی متوجه
بخدای + غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان + نازنده جاوید شوی در دوسرای + و کذلک و همچنین که در مکه بزرگان گنهکاران هستند
جعلنا آفریدیم فی کل قریة در هر دیهی آئین پیغمبر ص بندگان گنهکاران آن موضع اند یا اگر اندیده ایم بزرگان هر دیهی و شهر ص را
مجرمان آن مقام نیست که تو ایتم که تا که کنند در آن موضع و مردم از ایمان باز دارند چنانچه رؤسای مکه بر سر چهار راه گمان باز داشته اند که در محرم
حج هر که بیاید از حال پیغمبر سوال کند گویند ساحر است و شاعر و کاهن و اشغال آن مقام نیست و مگر میکنند این کافران الا یا انفسهم
مگر با نفسهای خود چه دبال مکر ایشان را بصورت ایشان و کاشفان و نمیدانند ایشان که تبعه مکر بعد از میرسد و لایحقیق المکر است
الا با به آورده اند که ابو جهل و متابعان او میگفتند که با بنی عبدمنان در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که میگویند در میان ما پیغمبر است
که بروی خود می آید راضی نمیشیم تا با وی نیز فرود آید چنانچه بر نازل میشود حق سبحانه آیت فرستاد و اذ جاءک محمد آیه و چون بیاید بکفار
قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان ص کما لکن فی حق من گویند ایمان نمی آریم برین آیت یا معجزه حق تعالی
تا و قییکه بدهند ما را مثل ما آویتی مانند آنچه داده شده اند و رسول الله ص پیغمبران خدای معنی و وحی و کتاب با فرود آید چنانچه بر ایشان فرود می آید

ج

ایمان تلوی گوید کہ ایدرسل اللہ حضرت پیغمبرست چنانچہ درآیت یا ایہا الرسل مخاطب ہمہ با دست و این برسبیل تعظیم باشد در شرح معارف آورده کہ تاحق سبحانہ و تعالیٰ شمال ہر انبیاء و اوی جمع نکرد اور آیت یا ایہا الرسل خطاب نفس بود مصرع ہر چہ خوبان ہمہ دارند تو تنہا داری و در بیان آورد کہ ولید مغیرہ با حضرت رسالت پناہ گفت کہ اگر نبوت حقست من از تو بان سزاوارترم بحجت آنکہ پس از تو اکبرام و ہال از تو بیشتر حق سبحانہ منسوب کہ نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمال است اللہ اعلمہ خدای دانام ترست حیث یجعل یشاکلۃ انجا کہ می نند پیغامہا می خوشی را سیب صیب الذاقین آجہن مؤا زود باشد کہ برسد آنکسا از کہ مجرم شدند بکفر صفا گوئی و رسوائی عند اللہ نزدیک خدای وعدہ شدیدی و وعدہ سختی کا کاؤ ایمکسوں بسبب آنکہ بودند کہ مگر میکردند باو منان و بدی رسالید در حق ایشان قمن یسود اللہ پس سرکرا خواہد خدای آن یسود آنکہ اورا راہ نماید و بطریق حق شناسا گرداند و تشریح صد سزا بکناید دل اورا لایسلا کفیر برای قبول کردن اسلام و قمن یسود و ہر کرا خواہد آن یسود آنکہ فرو گذارد اورا و از طریق ایمان برگرداند یسود صلا سزا گرداند دل اورا صیقا نگ حرجا سخت بشاہ کہ سر باز زند و از حق ابا کند کاشنا یسود گوئی بالا میرود فی السکنا در آسمان یعنی میگردد از قبول حق و میخورد کہ آسمان رود و این غایت بنا عدست در گریختن کذا لیسہ ہچنانکہ نگ میگردد دل کافر انرا یسود اللہ میسود خدای الریحس خدا جنیت اعلی الدین لایق مینون بر دہای آنانکہ نمیکردند و توحید را تصدیق نیکند و ہذا و این اسلام صلا طرک را ہمیت پسندیدہ پروردگار تو مستقیما در حالیکہ راست و در و کجی نیست قد قصنا الایہ بدرستیکہ بیان کردیم آیات شہد انرا القوم یسود کسوں برای گروہی پسند می پذیرند صلا السکنا ملین پسند پذیران راست بہشت عند کسوں ذخیرہ نزدیک خدای ہو و لیسہم و اوانا ایشاست در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی یسود کا کاؤ ایمکسوں بسبب آنچہ کردند از تصدیق کتاب پیغمبر و یوم یحشر ہم و یاد کن روزی را کہ حشر کندیان را و حصن ہشتم خواند یعنی خدای جمع کند جن این جمیعہ ہمہ ایشان پس گوید یحشر الحشر ای گروہ دیوان قد استکبر کسوں بتیکہ بسیار یاقین من الایہ از آدمیان کہ با خواہی تابع خود ساختید و قال اولیئک ہم و گویند دوستان شیاطین من الایہ از آدمیان یعنی آنہما کہ فرمان ایشان بردند کسوں استماعت ای پروردگار ما پرورداری یافت بعضنا بعض بعضی از ما بعضی دیگر پرورداری انرا جن نیست کہ ایشان آرزو ہای نفس را ہمانود و تنوع جن بانس آنکہ طبع و مفاد ایشان شدند امام ابو منصور را تریدی رحمانہ فرمود کہ استمتاع ایشانست کہ در معیت معاون یکدیگر اند دیوان آہمیان را گناہ میخوانند و آدمیان عورت دیوان را اجابت میکنند و بکسوں و دیگر میگویند کہ آہی باستماعت رسیدیم اچکنا الذی اچکنا لکنا بایان و قنیکہ برای ما مقرر کردہ بودی را و بر اینگنختنست از قبوری معبوث شدیم کنون حال چگونه خواہد بود قال گوید خدای الثاں مشاؤ کسوں آتش است آرا گاہ شاخیلین فیہا در حالیکہ جاوید باشید در آتش کسوں ماکسکاء اللہ مگر آنچہ خواہد خدای کہ شمار از آتش زیر سر نقل کنیاد کسوں بدرستیکہ پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در آنچہ کند با جن انس علیہم و آیت باعمال احوال ایشان و کذا لیسہ ہچنانکہ فرمود میگرداریم کفار جن و انس قسیر سلط میگردانیم بعض الظالمین بعضنا بعضا ظالمان بعضی در دنیا و اوامیگرداریم برخی ابر برخی مالک ابن دینار رحمانہ فرمودہ کہ در یکی از کتب الشیخ اندہ ام کہ حق سبحانہ فرمود کہ نیست میگردد انہم دشمنان خود و باز ایشان بدوستان خود و شہد است کہ تولیت در آخرت خواہد بود یعنی ظلمہ جن و انس را با ہم گردانیم تا ندانند کہ ہج کفیع بدیگری نمی تواند رسانید و این صورت واقع میشود یسود کا کاؤ ایمکسوں با نچ ایشان کسب کنند از معاصی و مناہی بار دیگر حق تعالی خطاب میکند از روی بیخ کسوں الحشر ای گروہ دیوان آدمیان الایہ کسوں آہمیان را یعنی سئل منکم پیغمبران شما اگر پیغمبر از آدمیان نبودہ اما بچ

نیز غیر هم با دعای باطل گفتار و نوع ایشان و کلمات الشکر کاغذاً و این دیگر نصیبت ای شرکان مایعنی شرکای که برای خدا پیدا کرده ایم و کلمات
 پس آن نصیب که باشد لشکر کاغذی برای تبار ایشان نه علم ایشان فلا یصل الی الله پس پس رسد بخدای و در آن تصرف نمیکند و کلمات الله و آن
 نصیبی که مر خدا راست فهو کسب پس آن میرسد الی شکر کاغذی به تبار ایشان یعنی بهت با از نصیب خدا بر میدارند و نامزد تبار میکنند مساء
 مایعنی کسب و بدست که ایشان میکنند و کذا لک و مانند این آیه شکر شیطان کرده است در قسمت مشربان ریت می آرند
 لکن یقین الشکر لکن برای بسیاری از شرکان قتل او کلاه هم کشتن فرزندان ایشان و شکر کاغذی هم کشتن شرکان ایشان یعنی
 دیوان یا خادمان بخدا آرایش میدهند کشتن فرزندان ایشان و او هم شرکان لیبر و و همدار هلاک کنند ایشان یعنی مگره سازند و لیسوا
 حکایتی و با پوشیده گردانند بر ایشان و یمنهم وین ایشان را یعنی آنچه بران بودند از کیش سما حیل و کوشاء الله و اگر خواستی خدای ما فاعلوه
 نکردندی شرکان آنچه برای ایشان آرایش میدهند قدر هم و ما یفکرون پس گداز ایشان را با فقر و دروغی که میگردد و کافرا و گویند
 این نصیب الهی ما انعام و حرکت و حرکت چهار پایان و کشت حرمت و یطعمها غنود و بخشد آنرا الا من شاء مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان
 و هر مردان و مطلق زنان را داخل نمیدانند بر عید هم گمان خود بی حجتی و برای انعام حرمت طه و میگویند این چهار پابست که حرام کرده
 شده است پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحار و سوانب حوامی و انعام و دیگر چهار پایان اند که برای قربانی تبار لایذ کردن انهم الله
 یاد میکنند نام خدا را حکایتی بر فوج آن بلکه نام تبار فوج میکردند افتاء علی و درینها افترا میکردند افترا کردنی بر خدای که میگفتند اینها خدای خود
 سبب نخواستند و با شد خدا جزا و بد ایشان را بیکار کاغذی یفکرون بسبب آنچه افترا میکنند و قالوا و گفتند ما فی بطلون هیه الا انما
 آنچه در شکهای این چهار پایان است یعنی در شکم حیر و سائبه از بچگان خلاصه لک و کف سربا پاکست و حلال مردان مارا و محسین
 عکاز و اجتناب و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود وراثت یکن شبیه و اگر باشد در این مرده متولد شود هم فیه شرکاء
 پس ایشان همه یعنی زن و مرد در خوردن آن شرکاء باشند سبب نخواستند و با شد که پاداش بر خدای و صف ایشان را که دروغ بر خدای می
 در تحلیل و تحریم و حکایتی بدستیکه خدای حکیم است در آنچه حلال حرام میکند علی و داناست مصلح بندگان و رحمت قد خسر الله فی
 بدستیکه زبان کردند آنکه قتل او کلاه هم بکشند فرزندان خود را سفق از روی بغض و بداندیشی در معالمت آورده که بر بعضی بعضی
 از عربی خزان خود را زنده در گور میکردند که نباید که در صغر سن با سیری افتند چه قتل و غارت در قبایل عرب عام بود یا اگر بزرگ شوند جاز فزادین با محتاج
 عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل او لاد کردند از روی جمل و حرمات و حرام ساختند ماکثر الله آنچه روزی اوده است ایشان را
 خدای یعنی بحار و سوانب غیر آن افتاء علی الله بر بافتند افترا بر خدای قد ضلوا بدستیکه گم شده اند در راه ضلالت و ما کالوا و همدار
 و نیستند ایشان یا بندگان بطریق حق و هو الذی وادست هم که برای شما انشاء پیدا کرد بختیست بوستانها از انگوشت و شیت بر داشته
 و جفته بسته و غیر معر و شیت و بر زمین افتاده بی جفته و گفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشاندند باشند و غیر معروشات آنکه
 و میشدند باشد و النخل و بیا فیه درخت خرمارا و التمر و کشتند از آنچه ساق ندارد و ثمره واجب است فحلتا اکلها در حالتیکه مختلف است
 ثمره هر یک ازینها در بهشت و کیفیت و الریتون و دیگر پیدا کرد درخت زیتون و الونان و اما ممتسکایها در حالتیکه مانند یکدیگر است برگهای
 و غیر ممتسکایه و مانند نیست مژه میوه او یعنی بعضی ترش است و برخی شیرین و بعضی میان آن و این کالوا من شجره و تخورید از میوه های هر یک
 لایذ الشجر چون میوه پیدا کنند و اگر چه نرسیده و خام باشد و انوا حله و بدست حق آن میوه را یعنی تصدیق کنید یوم حصاد و در روز و کون

۱۹۳ مَسْتَقِيمُونَ ○ بدرستیکه ما نیز منتظرانِ علما، انیم چون ظاهر شود وای بر شما و شما حال بر ملائکَ الَّذِیْنَ قَرَّبُوا بِرُسُلِهِمْ اَنَّا کَرِهْنَا مَن رَدَّ دُبُرَهُ
 دین خود را که بعضی از انبیا و کتب ایمان آورده اند به بعضی کلمات بشده و کائنات ایشان را گوشتند گروه که ده چون یهود که هفتاد و یک منفره بودند و نصاری
 که هفتاد و دو فرقه شدند گشتند و منتهو نیستی بود در قتال ایشان فی سبیلِ دینی و چیزی یعنی وقتی محارب ایشان نیست اینچنین بآیت سیف منوشت گشته اند
 مراد ازین قوم اهل بدعت اند و معنی است منعم فی شئی آنست که توان ایشان بیزاری از کائنات منعم بجزین نیست که کار ایشان را که الله با خداست
 اگر خواهد ایشان را حقیت کند و اگر خواهد درین سرای مصلحت دهد و در آخرت حساب کند و اگر خواهد توفیق تو به دهد و منتهو نیستی بود پس خبر و ایشان را
 بر وزن قیامت بیا کافراً یقعکون ○ با آنچه میکنند در دنیا من جاک هر که بیاید یا لحسنه که به نیکوئی قلک عشترا امثالکاء پس مراد است
 ده باره مانند آن یعنی به نیکوئی آتام تا تیری می گفته اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل است بضعیف و در بحر احقاق آورده که هر که
 بیاید بحسنه پس مراد است ده حسن قبل اذن تا بان حسن می تواند رسید حسن ایجاد از عدم و آفرینش را حسن تقویم و تربیت و رزق و عیش و سرور و از
 کتب تعیین حشرات و سیات و توفیق و اخلاص و قبول حسن و تا این ده حسن و هر دو بگیرد بنده نتواند که حسن بجا آورد و من جاک یا السیدة و هر که
 بیاید بسینه یعنی فعل به قاصد پس خرابه اده نشود الا و مثلاً اگر مانند آن یعنی یکی یکی و هر که لا یظلمون ○ ایشان که اهل حسن و سینه اند تم
 دیده نخواهند شد به نقصان ثواب و زیادتى عقاب قل بگوای محمد مرادین قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند کائناتى هدایتى حریج بدرستیکه
 نموده است مراد و کار من لای هوک ایا مستقیماً بر این است دینا قیما یعنی دینی پاینده درست میله ایا هم کمان ملت ابراهیم است
 حنیفاً و در حالتیکه ابراهیم از همه دینها بدین دین مائل بوده که آن توحید خداست و عاکان و نبود ابراهیم من المشرکین ○ از شرکان
 یعنی از عباد اصنام و از یهود و نصاری قل لک صلاکة بگو بدرستیکه از من و نسبی که و قربانی من یا حمن و کحیای و زندگانی من یعنی آنچه
 من برانم و زندگانی و مسکاتی و آنچه بزرگ می میرم از ایمان و طاعت لله همه مراد ابراست رب العالمین ○ آفریدگار عالمیان
 که شما یاک که هیچ انبازی نیست مراد را یعنی من در عبادت خود کسی را با او شرک نمی سازم چون بت پرستان و قربانی بنام او میکنند بنام غیر او
 در حج بوقت تبلیه دیگری را با او یاد نمیکنیم خلافت اهل جاهلیت که میگفتند و لیک لا شرک لک الا شرک هو لک گفته اند و ازین کلمات تفویض خود
 و امور خود است بحق سبحانه و تعالی یعنی هر چه کنیم و گویم و دارم همه برای خداست و یذک اذک ارضت و بدین مامور شده ام و انا اقل السلیون ○
 و من اجل مسلمانانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغه کفار مرا سخت تراد و رجوع بادی این نشان ایت
 نازل شد که قل اذین الله بگوای محمد آید و من خدای ابغی را طلبم پروردگار من در عبادت او را شرک سازم و ظهورت من کل شئ و ما
 آنکه خدایت آفریدگار همه چیزها پس ما سواى او محبوب و مخلوق او باشد و محبوب برای ربوبیت سزاوار نبودى لا تکیسب کل نفس و کسب
 هیچ نفسی از بدیلا الا علیک جاه و بال آن بران باشد و لیدین مغیره میگفت اى خدا دید عرب متابعت من کنید و گناهان شما در گردن من
 فرمود و کائناتى و انرا ساق و بر ندارد هیچ بر دارنده و ذرا اخصی بار گناه دیگری اى منی هر کس عذاب گناه خود خواهد کشید ثقل الی سکت پس
 پروردگار شما هست منی و کسب با زکشت شما فیتنت کسب پس خبر خواهد داد شمار او را آخرت بیا کسب فیت و آنچه بودید که دران تخت کفون
 اختلاف میکردید در دنیا از امور دینی و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت و هو الی جحک و او است آنکس که گردانید شمار را امی و میان خلقت
 الا کسب خلیفهای زمین بعد از قوم نبی الحان یا شمار اى است محمد خلیفه امم گذشته ساخت و کسب بکسب و بداشت بعضی را از شما
 فوق بعضی ز بر برنجی دیگر در بخت پاهای بلند در بزرگی و توانگری و امثال آن کسب بکسب تا بیايد شمار اى ما انکس و در آنچه شما داد اند

که در و جا و دان میتوان بود و همدان خطره و سوسه کرد و هم ازین بابت که محققان گفته که هر آرزو که عبادات خداوند است غالی از و سوسه شیطان نبود
و چون با وجود این سوسه آدم در خوردن آن تامل ننمود و ابلیس هم بر دیگر دو قاصد است که او سوگند خورد و ابلیس بر آدم و حوا گفت ای کجاست
بر رستیکه من مر شمار این **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** از ضیعت کنندگان آدم و از روی شفقت میگوید که ازین درخت بخورید تا میریزد آدم هم گمان برد که کسی خدا را بخوار
سوگند بدروغ نخورد و بدان سوگند و پخته شد **فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** پس ابلیس تنزل کرد بدین سوگند ایشان را از درجه عالیه بر تبه سافلانه افکندشان بعضی چون
بفرجه و سوسه **فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** پس آن هنگام که پشیدند از میوه آن درخت منی عنه فی الحال بعقوبت آن بکشت که **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** ظاهر شد مر ایشان را
سَوَاءٌ لَكُمْ عَوْرَاتُ الْإِنْسَانِ یعنی لباس از تن ایشان بر سخت تا عورت یکدیگر دیدند در اخبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان ندید و این ازین
صورت منفعیل شدند و طایفه که در استاوند و قصد کردند بر گمائی شایع خصمین میچسپانیدند برگی بر بالای برگی و مینداوند علیک **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** عورات
خوش میزد و قهری **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** از برگ درختان جهشت آشفته است که بزرگ انجیر بریم بستند تا چون بیات ازاری شد و عواستخوان ابدان میپوشیدند و ازین
طرف بدان طرف میگردیدند و **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** و ندانید ایشان را آفریدگار ایشان که **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** آینه شمارانسی کرده بودیم **عَنْ نَعْلِكُمُ الْفَاحِشَةَ** از خوردن
این درخت **اَقْلُ لَكُمْ** و گفته بودیم شمار از تخمیر کرده بودیم که **لَعْنَةُ الشَّيْطَانِ** **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** بر رستیکه شیطان هست شمار احد و **مُبِينٌ** و شنبه افکار
و عداوت او در وقت ابار سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده اند که هر وقت که بختن ایشان حق سبحان گفت **اَفَرَّتْ** منی یا آدم ازین میگویی
آدم گفت **لَا يَأْتِي بِلَاحِيَارٍ** بل حیار منک این که بختن من بجهت میاست از حضرت تو پس بگناه خود اعتراف نمودند و با حق سبحان تعالی از روی نیاز گفتند
قَالَ رَبِّ إِنِّي سَأَلْتُكَ أَنْ تَكُونَ لِي نَافِلَةً و **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** و اگر نیامیزی تو گناهان ما را
وَتَرَحُّمَتَا و نه بخشای بر ما **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** هر آینه ما باشیم **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** از زیانکاران قال گفت خدایم آدم و حوا و مار و طاوس و ابلیس را
اَهْلِيْطُوا فرور وید بر زمین **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** برخی از شما بعضی **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** چو برخی دیگر دشمنان شما چنانچه آدمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگر اند
وَلَكُمْ فِيهَا مَمَازٍ در زمین مستحق قرارگاهی دارم جای و **مَتَاعٌ** و بر خورداری را **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** تا هنگام رسیدن مرگ
آدم و همنک شدند داشت که دیگر بار بهشت بخورید رسید قال گفت خدای **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** در زمین میزیدید و **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** و زمین می پرورده و شما
تَحْتِ جُودِ اللَّهِ و از زمین بیرون آورده میشود برای حساب جز آدم و از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز بهشت خواهد آمد **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** خطاب
عامست مر همه سرزدان آدم و مر را میگوید **قَدْ أَفْلَحَ** که بر رستیکه با فرستادیم **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** پوششی یعنی میافریدیم بر شما
لباسها بتدریج و اسباب نازل از آسمان و ازین قبیل است و انزل **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** پس بیان فائده لباس میکند و میفرماید **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ**
میپوشد آن لباس **سَوَاءٌ لَكُمْ عَوْرَاتُ الْإِنْسَانِ** و **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** که اگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید نمود را گفته اند لباس آنست که عورت ابرویش
انچه و رای آنست از جامه آنرا ریش گویند و در تفسیر امام را درم فرمود که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش از ابرویشم و چشم و گمان بود و گفته اند ریش
استه خانه بود و **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** و پوشش تقوی یعنی لباسی که برای تو مانع پوشند چون پشمینا و جامه های دشت **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاحِشِينَ** آن بهتر است از
لباسهای نرم و متکلف که متجربان میپوشند و گفته اند لباس برپیز جامه های حرست چون زرد و خشتان که قایم محارب باشد از ان ترغ و تیر
و نزد محققان لباس التقوی طاعت است که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت شخص بر آن سست میگذارد و گفته اند که لباس التقوی عفت است
که آن فرود فرستادن لباس ترس آبی یا التزام طریقه غیر و بر الحقائق آمده که لباس بر دو گونه است لباس تقوی و آن مفوض با مرشد است
و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است از لباس فتوی همین بدن بهره مند است که سرسودت او میشود و لباس تقوی بر یک از دو دل و روح

آورده و باینکه از طعام قناعت کرده آنرا اطاعت استندی و تعظیم کعبه خیال مبتدی اهل اسلام گفتند با احیای این تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق تعالی
ایشان را تجدید فرمود و گفت خُذُوا فِرَاقِیْهِ زَیْنَتُکُمْ جاسای خود را که بدان آر استاید چند کُلی منجید نزدیک هر سجده که آن اطاعت
میکند یا در آن نماز میگزاید و مرد ازین جامه نیکوترین و پاکیزه ترین لباسهاست که در وقت نماز پوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است
و امام قشیری قدس سره میگوید مرد زینت سر تراست نه آرایشش و خواهر یعنی خشیوع و اخلاص مخصوص بیک محل نیست بلکه هر جا که مساجد باشد و کثرت لاسر
آورده که زینت بزبان علم تر عریضت برای نماز و بسان کشف حضور دست برای عرض دینا زینت ذوق طاعت بی حضور دل نیاید بچاکش
حق را دل حاضر درین درگاه پس و کُلُّوْا وَ خُورُوا یعنی در ایام احرام گوشت و حبی و غیر آن از ماکولات و آشپزی و بیاضا میبند و سائر شروبات
طیبات و کاسسید قُلُوا و از حد در گذرید به تحریم حلال یا با فراط طعام و شروبات در خوردن آن است که بدستیکه خدای کا یحب الشکر فی حق
دوست نمیدارد اسراف کنندگان یعنی آنکه زیاده از سیری بخورند و در کتاب قوت القلوب فرموده که دو بار خوردن در روزی سرفست و از بعضی سلف
نقل میفرماید که اسراف آنست که هر چه از آدمی آرزو کنند بخورد و در ذیل و زینم ترین مردمان آنست که همت او تمام مصروف باشد بفق طعام و شراب و ابیات
حقائق سمات سلسله الذنب مذکور است مشغولی خواهد بود این که از سحر تا شام و دارد اندیشه شراب طعام و شکم از خوشنودی و خوشحالی نگاه پر میکند گاهی سحر
فارغ از خلد و این از دوزخ و جای او مرد است یا مطبخ و شیخ الاسلام عبد الله انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را قمیه سازی در دمان درویشی نمی آید
نباشد و اسراف آن باشد که هر ضایعی بخواهر صرف کنی قطعه یک جواتی که خیر و اتم داشت بدین میداد و راهی در دیر کای پس زینت را سراف گفت
اسراف نیست اندر غیر و قل یومئذ من حرام کرده است زینت الله از ایشان که خدای مقرر فرموده یعنی جاسای متنوع الیه آن زینتی که بعض قدرت
آخسج برون آورده و لعل آید برای بندگان خود از نباتات چون بنه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره و خود و الطیبات و دیگر که
حرام کرده است از پاکیزه صفت الزینتی از روزی یعنی مستلزمات ماکول و مشرب الحوم و دسوم و البیان یا حلالات آن چون بجمیر و سائبه و جز آن قُلْ هَیْ
بگو این زینت و طیبات لِلَّذِیْنَ آمَنُوا برای کسانیست که ایمان آورده اند یعنی آیتها با صافات برای مومنانست فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا
اما کفار و فجار تبعیت شرک ایشانند و در آن لیکن نعیم جاودانی اهل ایمان نخواهد بود و خالصه پاکیزه و بی شرک یَوْمَ الْقِیَمَةِ روز ستیز کدال است
همچنانکه تفصیل کردیم این حکما را تفصیل الایات تفصیل میکنیم نشانهای حکام دیگر یا دلائل توحید را مبین میسازیم لَقَوْمٌ یَعْلَمُونَ برای گروهی
که فهم دارند و میدانند قل لگوی محمد انما حرام جزین نیست که حرام کردی آفریدگار من القوا حیث گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است
ما ظهروا منها آنچه پدید است از آن چون کفر و باطن و آنچه نهانست چون نفاق و الاشهر و حرام کرد گناهی را که بران حد مقرر نیست چون صغائر
و البغی و حرام ساخت ستیگاری یا کبر یا بغیر الحق با حق و این تاکید است چه ظلم و کبر حق نخواهد بود و آن کس که کفو او دیگر حرام کرد آنرا که شرک آید
یا الله بخدای شرک گیرد بعبادت او ماکم یُنَزِّل آنچه میرسد که خدای نفرستاده است یا بهر شش او سلطنت اجتماعی و برائی و کان تقووا
و آنرا نه حرام کرده است که بگوید بدو و آنرا نکند علی الله به خدای ماکم یُنَزِّل آنچه میداند از تحریم حرش و انعام و بر بینه شدن در طواف
بیت الاحرام و کُلِّ امْتِ و هر گروهی است اجل عتی که خدای تعالی تقدیر کرده است حریمات ایشان او گفته اند بر امتی غیر از مومنان یعنی
که در آن عذاب استیصال ایشان فرود آید فاذا اجازت پس چون بیاید اجله وقت عذاب بدارک ایشان یا چون آن مدتی مقرر بر آید
کایست آن خردن سکه پس نمایند از آن اجل ساعتی ساعت در عرف اقصا و قات را گویند و مردانه ساعت نهجهان است و کایست نقد مؤن
و پیشی بگنیزد بران اجل سمیت اجل چون فرود آید از پیش پس پس پیش نگذار دت یک نفس نیست سحیح ادم خطاب با مشرکان عرب است

مثال خود در بهشت می بیند و از آن متکلم میگردد و عذاب و دوزخ را مشاهده میکند و خلاصی از آن بهشت و سفر میباشند و تفسیر قطعی منقولست
 از ابن عباس که اعراف موضعی بلند است از هر که عباس و حمزه و علی و جعفر طیار و برانجا باشند و در ستمن خنجر ایشانند بتنگی و غنچه رودی و دشمنان
 خدای را مانند تیرگی و سیاه روی تو گویند بر اعراف کسانی باشند که حسنت و سیئات ایشان باوی باشد یا یکی از او بین ایشان ایستاده بود و یکی و یا چند
 باشند مقصود علی برین قول بودن ایشان بر اعراف بهجت فضل ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت و نکاد قواد می کنند اصحاب
 اعراف آنحضرت این بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت بر سیل هدایت گویند که این ستمن خنجر است ای بر شما باد و خوشحالی شما
 که در اسلام سلامت سیدید که کسب خلاقها هنوز اهل اعراف و بهشت در نیامده باشند و هم میگویند که خنجر و ایشان طمع میبازند و درین
 قولی آنست که آخرین کسان که بهشت در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از فوج حات مکیه مذکور است که میزان حسنت و سیئات اهل اعراف
 مساوی باشد و ایشان هم در بهشت مینگردد و هم دوزخ و دخول از یکجا هم را می نمود پس چون خلق از بسجود خوانند و آن آخرین طاعت روز قیامت
 اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنت ایشان با جمیع گردد و به بهشت در آیند و از اصرار قضا به صراحت هم هر گاه که چشمهای ایشان بگردانند
 و در تفسیر دیگری فرموده که حق سبحانه و تعالی نوشته را فرماید تاروی ایشان بگردانند تا آنحضرت را بسوی دوزخ یا بهشت ایشان پناه گیرند
 بخدای گویند بتنا ای آفریدگار یا لا تجعلنا مع القوم الظالمین و در بار بار گروه ظالمان یعنی میان و ایشان و دوزخ جمع کن و نکاد که
 آنحضرت را اعراف و آواز دهند اصحاب اعراف را که آنحضرت را در میان ایشان پیوسته اند و علامات ایشان را در آواز
 و زنده عین و آن نشانها که وسای کفر باشند چون ولید مغیره و ابو جهم و محاسن بن جهم و امثال ایشان را در میان کافر و دنیا میگویند که خدای
 امثال بلال و عمار و صهیب که قهرای صحابه اند به بهشت برو و در دوزخ هر که چنین نباشد و سوگند بخورد که خدای بنده آن شایمان را بر ما میل کند
 تا او گویند ایشان را اهل اعراف که شمارند از اید و آنحضرت دفع نکرد از شما عذاب جمیع میگردد یا اکثر انصار و اعدا و شما و آنحضرت
 تستکبر و توفان و آنچه بود دیگر و گویی میگردد از سخن حق یعنی انگبار شما مانع عذاب شما نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و جابر
 و صهیب و امثال ایشان کافران گویند که حق که در این گروه الذین آتاهم الله دینا اقمتموه و کفر به خود و بیکدیگر که البته لا ینالهم الله بهرحمته خدا
 هرگز نرساند به ایشان بخشایش خود را حال رحمت حق ایشان بهشت اند و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان گوید
 ادخلوا الجنة و در آید بهشت که حق علیه کفر هیچ ترسی نیست بر شما از عذاب و شد آمد و لا آنست و نه شما تضرع توفان و اینها که شوق
 از قوت مطالب مقاصد این عباس فرمود که چون اهل اعراف بهشت در آیند و دوزخیان اطعم فرح بعد الیاس پدید آید گویند خدایا ما را خوشیاند
 و بهشت و ستوری ده تا با ایشان سخن گویم حق سبحانه ازین فرماید تا بهشتیان بر دوزخیان نگرند و خوشیشان خود را نشانند چه خلقت ایشان تغییر شده با
 اما دوزخیان ایشان را نشانند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند از ایشان شراب و طعام بهشت خواهند چنانچه میفرماید و نکادی آنحضرت انما
 و آواز دهند و دوزخیان آنحضرت بهشتیان او توقع کنند آن اقمتموه علیکم انکم بریزید یا من السماء از آب بهشت بلال و عمار
 تشنگی را بر آفرید و خدا را که کفر الله فیما بهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای را از شراب یا انواع طعام تا بخوریم تا او گویند بهشتیان
 در جواب ایشان لا یزال الله بر شکر خدای سحر هم حرام کرده است طعام و شراب بهشت علی الکفرین و بر آنکه گوید کان الذین ادخلوا
 انما فرقتهم و بینهم و بین غیره و لا یزال الله بر شکر خدای سحر هم حرام کرده است طعام و شراب بهشت علی الکفرین و بر آنکه گوید کان الذین ادخلوا
 و غیرهم الحیوة الدنیا و غیره و اینها را از دکانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش گردند و انداختند که نیاید از عیبت فرستاده

نشانها

میکنند و برین شرط میگویند. یا در گذشتن از حد و در حد اعتدال آن مجزیه طلب نمودنی بحال مجزیه در حرکت در چون ماه
شتری که کوفت زاون ناکند بنالید و بشکافیت ناکه بدان چه که عیاس قوم بود و بیرون آمد و رعایت بزرگی چنانچه از یک پهلوی دیگر صدوست گردید
و عیاست جسته چون کوی نمودنی بحال بنادیده ماند خود و مژمان در آن میگرستند چندانکه در توفیق رفیق شده فی الحال ایمان آورد و بوقایع اشرف
قیامیه مشهور و سابقه خدایان گرانانند دست انکار از استیجاب تکبار برین که در قطعه یک جوهر عنایت هدایت یافت. یکی وادی خدایان ماند
گردان یکی بوسه و در وقت ملوی سقوفی کی پیروی حق گفت ملک جهان با قصه آن شتر میان قوم ماند و در مرعای ایشان سحر پیر آب چاهها
ایشان بطریق غیب و امیر سید و صالح بعد از ظهور این مجزیه گفت ای قوم قدح حاکم که در سبک آید بشما بدین جهت است که جمیع رهروان و پیروان
شما که دلیل بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذیم ناکه الله این شتر خدایت اضافت از جهت تخصیص خود بود یعنی خدای بیرون آورد این قوه را
از صخره کاشبه تا باشد که کفر ایستاده شما را بر ملای بر پیغمبری من قدر و همت پس بگذارید این ناکه را تا کمال فیضان خدای تا بخور و گیاه و زمین
خدای و شما را در خوردن او هیچ منعتی نباشد و لا تسسوه کسوفه و مسانید بوی پیچ بدی قیامت که پیشتر را که در شمار اعتدال است
که چنان عذابی در دنا که استحقاق عذاب بواسطه ضرر ناکه است بلکه با قیامت ایشان بر کفر بعد از شتر و مجزیه و عذر ناکه و لیس عتوایش است
و کفر و اذکر و او را کند نصرت خدای را که کفر چون گردانید شما را خدای که جای نشینان زمین و بخت عباد از پس آن قوم عارف و بقیه آن کفر
و جای واد شمار افراشته که در زمین حجر است و آن فراسی که در زمین و در قاصد که گوشه های ای تابستان و کشتن و کشتن
الجبال و سوار میکنند و در کوهها یعنی بسیار در سنگ بوی حق که خانه های برای زمستان فاقد گردان پس و کنید که الله نعمتهای خدای از زمین
و زمین و قوت کنن که به او که لاف و او در تباهی غایت مجزیه فی الا فیض در زمین حجر و قاصد که در حال تکیه قاصدان فساد و
ایشان از جواب صالح اعراف من و متعرض منان شدند چنانچه میفرماید قال الله لا تقنن که و برندگان الذين استکبروا انما کثیر سرکشی
میکنند و برندگان قوم صالح را الذين استضعفوا امر نکسان که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان که امن است هم در نکسان را که
گرویده بودند از ضعیفان و فقیران آیا شما میدانید ان صلح الله فی سلسله آنکه صالح منور شده است و در سلسله آنکه از و پروردگار او
و این سخن بوسیل مشرب میگفتند. قالوا گفتند آن ضعیفان که با شما از سلسله بجهت آنکه صالح را بدان فساد و اندیشه توحید و عبادت
میشود و گویید گانیم قال الذين استضعفوا گفتند آنکه کثیری میکردند از اینان بخدای و پیغمبر او تا به تحقیق که با الله است که با پیغمبری که
شما گرویده اید بدان که در حق نماند میان و شما که آورده اند که تو بشود از ناکه بتمک آمده چه در روزی که نوبت او بود تا آب چاهها
ایشان می آشامید و در روزی که نوبت تو بود آب چاهها بچاره بایان ایشان و فانی کرد و دیگر تابستان بظهر وادی میرفت چه ظهر وادی در شتر
بود و انعام تو را در هر لسان شده بطریق می میرفتند و زمستان بطریق اوی توجه می نمود و بطریق اوی گرم تر بود و چهار پایان بظهر وادی میرفتند
و از بخت ضرر بر ایشان میرسد و در زمین که ایشان را منیزه و صدوقه میافند و دوشی بسیار شستن. اینصورت بدیشان شاق بود و قدر این سالافه
مصدق بن هر ایران آوردند که ناکه را بی کردند چنانچه تفسیر آن مگو خواهد شد انشاء الله العزیز و کشتن ناکه بسبب مل عذاب شد بدیشان چنانچه
حق سبحانه و تعالی میفرماید فقل لا تأخروا فی انذار الله انکم کثیر منکم و کثرت ناکه را و عتو او کثیری کردند و کثرت ناکه را و عتو او کثیری کردند و کثرت ناکه را و عتو او کثیری کردند
و قالوا گفتند از روی استعجاب و انذار ای صاحب باریا پیغمبری را که به ما تعهد ناکه و عدو میانی ما را از عذاب است که در کشتن است که گویستی تو
از و ستاد و گان برستی فاکذا هموا الرجفة فی نفسهم گفتند ایشان را بسبب کثرت ناکه را و بعد از شنیدن صدقه عظیمه و انذار پس بدان که در زمین کشتند

وادی که بکبریت سما اشارت بدست جلال و عظمتی ایشان را بخودست خود بسیارستی که بکبریت ارض عبارت از است شغومی و زمین آسمان ربای
 جویده میکشایند از پی اهل سجود و از زمین پر عبادت باز گریز بر سبای معرفت پرواز کنن آیا ایشان نداهل القبر اهل که و حوالی آن
 بعد از بیان که در عذاب کافران کردیم آنکه ایشان را عذاب میاید بدیشان عذاب میاید که شب و روز و هم ناکشوقن و حال آنکه ایشان
 خسته باشند یعنی شغون عذاب میاید بدیشان در وقت غفلت ایشان و آنکه اهل القبر آیا این شدند اهل آن شهر را آنکه ایشان را عذاب میاید که شب و روز و هم ناکشوقن و حال آنکه ایشان
 بدیشان عذاب میاید در وقت چاشت و هم ناکشوقن و حال آنکه ایشان بازمی میکنند یعنی تبصر و در مات دنیا که باز هیچگاه غافل
 مشغول باشند تخصن سخن آنست که بعد از کندیب رسل از عذاب آهی این نتوان بودند روز و شب آهی که صبح آیا این شدند اهل کندیب
 مسکن الله از ناگاه گرفتن خدای مگر استعاره است از استدرج بنده و گرفتن او بر وجهی که نداند قلا یا من پس این نشو و نشو مسکن الله
 از کبر خدای الا القوم الخسرون مگر گرویی زیان کاران که بکفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند و الله یابیان
 نکر و راه نمود و خدای للذین یزفون الاخص برای آن کسانی که میراث گرفته اند زمین را یعنی متکین شده اند در آن مرتبه بعد از اهلها
 از پس اهل آن مرد و کفار زمان حضرت رسالت پناه اند که دیار احم خاصیه گرفته اند و خدای بر ایشان بیان کرد آن که نشاء آن را که اگر
 خواهم صدمه بکنم که بر ایشان اید و حقیر بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینان ایشان را کردیم و تطیع
 و ما می نهیم علی قلوبهم و بر دلهای ایشان که ایشان را عذاب میاید که شب و روز و هم ناکشوقن و حال آنکه ایشان بازمی میکنند یعنی تبصر و در مات دنیا که باز هیچگاه غافل
 منشر هست آنچه میشنوند در دنیا بدین گوش دل از استماع کلام حق فائده وارونه گوش آب و گل شغومی این سخن از گوش دل باید شنود و
 گوش گل اینجا دارد و هیچ سود و هیچ سرباز جادویان اهدم دست به گوش بر مخصوص نسل آدمست به گوش بر چون جانب گوینده است
 گوش سرباست اگر گنده است به پس بهمت تسلیم حضرت رسالت پناه میاید تا کمال القبر که آن شهر را که نسبت باهم مذکور و داشت چنان
 احصاف و حج و موقوفات و غیر آن نقص علیک خواندیم بر تو و چون آنها که در بعضی از خبرهای آن و کذا جاء الله و بدست که آمدند
 بالی آن رساله که بغیر بر ایشان چون بود و صالح و لوط و شعیب و الیکنین به حجرات روشن یا دلال وضع قما کا قول الیوم منقو پس
 نبودند که ایمان آوردند بعد از آمدن رسل بهما کذا بوا امر قبیل با آنچه کندیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر کندیب صلاحت
 قبول بیان نه شدند بسبب سوغ و کفر و بودن بر دلهای ایشان کذا لک مانند آن مهر با سخت که بر دلهای کفار گذاشته بود و تطیع الله
 مهر می نهند خدای علی قلوب الکفرین بر دلهای ناگرویدگان را و آنها را از کفار قریش که خدای تعالی دانست که ایمان نیارند
 و ما وجدنا نایافته میاید که اکثر هم بیشتر اعم مذکور و ازین عده از وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و
 و سفت میکردند که اگر نجات یابیم یا آن ریم و آن کجاست و بدستیکه یافتیم یا کجاست که اکثر هم بیشتر ایشان را افسقین شکندگان عهد پیمان
 شد عشتنا پس این میخیم و فرستادیم امر به بعد ازین بغیر بر آن که کور شغومی موسی بن عمران یا ایتنا به حجراتیکه او را عطا
 کرده بودیم لیکن فرستادیم امر به بعد ازین بغیر بر آن که کور شغومی موسی بن عمران یا ایتنا به حجراتیکه او را عطا
 و متبع که القاب سلاطین فارین روم و چین و یمن است و مملکت بیسوی اکابر قوم او قتل کمواله ها پس ستم کردند یعنی کافر شدند فرعون
 و قوم و آن آیات و وضع کردند کفر را در میان آن چهر حق آن ایتها از غایت وضوح آن بود که بدن کردند فأنظر پس بنگر بدیده بصیرت که
 بعد از انکار حق کیقت کات چگونه بود عاقبت المفسدین و آخر کار تا به کاران که غرق شدند در غم و هم چون از مصر فرار نمودند

و عاقبت نیکو با نظر حضرت با بهشت **الْمُتَّقِينَ** ○ مریدان را که راست بخی اسرار این کنایت که مشتق است از ایشان بود و میانه آن
 آگاه بشکایت فرموده و **قَالَ كَفَنَّا وَذَرَيْنَا** ما را از میان قبایح ما را از میان قبایح ما را از میان قبایح ما را از میان قبایح ما را از میان قبایح
 مدین نمی از روز ما را خدمت خود میفرمود و در هر روز دیگر را از میان قبایح ما را از میان قبایح ما را از میان قبایح ما را از میان قبایح
 ما را که میفرمایند پیش ازین ابنا میباشند و حال آنکه میخواستند که بهمان طریق استمال نمایند و آنرا که میخواستند که بهمان طریق استمال نمایند
 شاید که بروردگار شما عسر و بر برای اطمینان است یعنی طبع سید را از خدای آن **يُفْلِكُ** عکس تو که هرگاه که در شمار که در عین است و همراه
وَلَيْسَ بِكَفَنٍ و خلیفه گردانید شما را بعد از ملاک ایشان **فِي الْأَرْضِ** در زمین منور و اراض مقدسه قدس است و در زمین خدای که بوقت است و است
 و راحت کیف **كَيْفَ** چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای آید اگر قتل و طاعت و بیست است و شما را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
 با که دشمنان و قاتلان را میبندد و **قَالَ كَفَنَّا** و هرگز که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
وَقَفَّيْنِ الْكُفْرَاتِ و نقصانی بعضی از عبادی ایشان که **كَفَنَّا** و هرگز که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
فَإِذَا جَاءَ هَؤُلَاءِ چون آمد بدیشان **لَحَسَّتْ** نیکوئی از فراخی و از زانی **قَالَ كَفَنَّا** و هرگز که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
وَإِنْ تُصِيبْهُمْ و اگر رسیدی بدیشان **سَيْلٌ** بادی چون قطره و بلا **يُفْلِكُ** و هرگز که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
 باوی بودند از مومنان و میگفتند این رخ و محنت شامت ایشان با میرسد **أَلَا** بدانید **قَالَ كَفَنَّا** و هرگز که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
عِنْدَ اللَّهِ نزد یک خداست و آن اعمال ایشان است که کرام الکاتبین نوشته به حضرت برده اند و شامت آن علما بدیشان رسیده و **وَلَا يَكُفُّ**
 اگر **كَفَنَّا** و هرگز که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
وَقَالَ كَفَنَّا و هرگز که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
 که معجزه تو است مثل قحط و مرض و امثال آن **لَيْسَ** نایب ها که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
 و باور دارند که چون قبطیان بنهایت انکار پیش ازین **قَالَ كَفَنَّا** و هرگز که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
 که طوفان کند بر امان و در هر روز و امثال آن **قَالَ كَفَنَّا** و هرگز که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
وَالْكَرَمُ و خون این **مُقَفَّصٌ** و در حالتیکه این **قَالَ كَفَنَّا** و هرگز که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
 بود و استند و هرگز که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
 مجرم یعنی معاند و کفر که با وجود تظاہر آیات و تمایز آن ایمان نیاید **قَالَ كَفَنَّا** و هرگز که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
 بر فرعونیان عذاب ازینها که مذکور است **قَالَ كَفَنَّا** و هرگز که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
يَسْأَلُكَ و هرگز که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
 اگر بازبری و از آن **قَالَ كَفَنَّا** و هرگز که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
مَعَكَ و هرگز که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
الرَّجُلُ از ایشان آن عذاب را تا آخر کردیم **قَالَ كَفَنَّا** و هرگز که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد
إِذَا هُمْ يَكْفُرُونَ و هرگز که ما گرفتار نیستیم و چون جمع و در هر روز و عباد را با این و در آن حق تعالی به عباد و عباد

۱۵
ع

بر فرمان پروردگار خود و همسر کردید تا من بیایم و حکم خدای بشمار شما آتی الا تو است و بیگانه موسی و همکاران که احکام الهی بران نوشته بود و آن غضب سینه
 پیری خدای بود و بر تاسع آورده که الواح را میگردانید و هر که بر آنند که الواح را میگردانید شکسته شد و شش سبغ
 بر چهران مکتوب بود با همان برود و آن تفاسیل اشیا بود و یک سبغ ماند که پیری و رحمت بود پس سبی ام بعد از معاتبه با قوم الواح را القا کرد و آخن و گرفت
 یسر ام اسخیه موسی سر بر خود را یعنی بارون م را بچسبید که آلتی و بطرف خود میگردانید و بطرف من معاتبه نه از روی امانت گمان می آید آن بود
 که بارون م و منع ایشان تقصیر فرموده قال انزل منی که ای پسر از من اگر چه ایشان برادر پیری و داری بودند اما بجهت توفیق قلب تو
 ماورایا و رو پس گفت ان القوم لا یستطیعون فی من تقصیر کرده ام اما بدستیکه قوم تو را بچسبیدند و تنهاییافت زبون گرفتند و کاد و یقتلوا و یضربون
 جزو یک بودند که میخواستند بسیاری سبالغین منع ایشان قلا کشید پیش و ان گردان نیست الا کف که بر من منازا و چنان که از روی ایشان
 حاصل شد از امانت من و لا یجمعون و مدار امع القوم الظالمین با کرده ظالمان یعنی موارعد و کوسا که پستان میار قال گفت سبی بعد از
 استماع این سخن که استغفر فی ای پروردگار من بیا میزد و درین عمل که با برادر بزرگتر و م یار که الواح را بیگانه م و لا یجمعون و بیا میزد و درین عمل که با برادر بزرگتر و م یار که الواح را بیگانه م و لا یجمعون
 کرده باشد در معظلم و ادخلنا و در آرا را فی رحمتک و در بخشایش خود و گفته اند در پناه عصمت خود و دنیا و ریاض جنگ و در آخرت و آمنت
 ان حمدا للرحمن و تو بهترین بخشاین گمانی چه شش هم از این بخشایش تو است و بخشایش مجموع از نظر شش قطعه تو بر اهل سخا انعام کردی
 که بر بچاگان انعام کردند بهر حاجتی از رحمت و دوستی و در ایامی جودت و ام کردند و ان الذین بدستیکه ناگهان از روی جهالت اهل الحلال
 و اگر گفتند که سواد را بخیالی سبکنا اهل حق و و باشد که برسد ایشان را غضب خشی که من که قهره از پروردگار ایشان آن خشم همان بود که حق تعالی امر
 فرمود که کشید یکدیگر را و قد لا و دیگر برسد ایشان را خوری فی الحسین و الذینک در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا اجلا از و بر ایشان و کذلک
 و چنین که پادشاه داده ایم که ساله پستان از خیزی المقتدرین جزا میدیم در غنایان و مبتدعان و الذین و انما که حملوا السیئات بهیاد کرده
 از صفات و کما تریه اکثریک آورده اند که با او این از گشت و خدای من بعد ها از پس تو مع آن علما و امنوا و بگویند یعنی تصدین کردند خدای را
 به گمانی و رسول استیغیری و اگر موارید سیئات غیر شرک باشد یعنی آمنوا آنست که تصدین کردند آنرا که حق تعالی توبه کنندگان را قبول میکند ان کرباک
 بدستیکه پروردگار تو من بعد ها از پس تو مع آن علما و امنوا و بگویند یعنی تصدین کردند خدای را
 مسکت و چون خاموش شد یعنی ساکت گشت سخن موسی انقضت از موسی خشم او تشبیه کرد غضب که حال موسی بود و ان فضل بسبکه آمد باشد بهر
 و بدان اغوا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرمود و اگر غضب است میکند بر آنچه و نفس خشم گرفته است برای غضوب علیه پس که یا که آن بمنزله انقضت است
 و سکون آن بمنزله سکوت انقضت چون خشم موسی م فرو نشست آخن الا الواح را گرفت بقیه الواح را که بیگانه بود و در فطنتی ها و در انچه خوب
 بود و ان هدا من راه نمون بود از گمراهی و رحمت و بخشایش یعنی یا که شدن از انما الملائکة هم برای کسانی که ایشان را از تلبه و عقاب پروردگار
 خود را یسر هبوا که ترسگامی که یعنی از عذاب خدای می ترسند آورده اند که از حضرت عت تقالی شانه خطاب رسید موسی که جمعی از خیار
 بنی اسرائیل با خود بطور بر و تاز عبادت عجل اعتماد کنند موسی با قوم گفت و قبول کردند و اختار موسی بر گزید موسی عرقی که از قوم خود
 سبغ عین که سبک است و در مصلحت است که از برای میعاد یعنی تهنیک و عده داده بودیم و قوی آنست که طائفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای بامو
 سخن نکرده و آنچه بر الواح است کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرگان اولاد و حقوق را با خود بیا تا کلام من بشنوند و بران گواه باشند
 موسی هم قادیان را با خود برد و چون بطور رسیدند باری پدید آمد و میان موسی و ایشان حال شد و موسی بر دوش خمام درآمد و اخیار قوم او سجده و افتادند

سج

و حق سبحانه باموسی سخن گفت و او عذو عید فرمود پس چون از ملک شرف گشت موسی بفرین آمد و گفت شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی
 شنیدید یا حکیم معلوم نمود و اوقتی ایسان آری که خدایا آشکارا به منم و قارن این سخن صاعقه بدید آمد و بعد از بسوختن می مضطرب شده آغاز ناله کرد و چنانچه
 چون جانه خبر میداد که فلان کائنات کف و کسریس آن هنگام که گرفت آن گفتا و من از آن صاعقه و بسوختن و قوی اشت که گرفت ایشانرا آزاری
 حیثیت هر چه از جلال آن بفرمود و گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد و بشنا که معصوم احوال ایشان باطلع نزدیک رسید موسی ترسید که میزند و او نیز
 بنی اسرائیل قتل ایشان متهم کرد و قال رب گفتای پروردگار من کوشیدنت اگر میخواستی اهل کاه هه ملاک یکدیگر ایشانرا قتل قبل ایشان
 بیرون آمدن از میان قوم و آیتا می نمود بر ملاک میگردی و عین المعانی فرموده که ایشانرا ملاک میگردی بعبادت عجل مرا قتل قطعی اهل کاه ملاک می
 مار ایضا فعل الله سبحانه و تعالی باینچه کردند و بجزوان صنگ از قوم یاسنی بعبادت عجل بابت از آن قوم و طلب عیت ران چه نیست این نذر ایشان
 الا قتل کائنات ملاک از ایشان بتلای قوم برندگان یعنی اینان کلام خود شنوایدی تا طع ریت کردید و از کوه ساله آزاری بدید سارنتی تا روی بوی آورند
 در کتاب فصل الخطاب خواج سدید پارسا مذکور است که حج جانه موسی را در مقام بسط داشت تا بکمال حال انس رسیده اند روی و لال این است اقدام فرمودند
 که در مرتبه محبوبیت است چنانچه در قوت اقلوب موده و من ادلال الحیثین بن السانین بنایات بنیخ العبد الاسود و اولی بکمال کل بوم شرف فعات و حضرت
 مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک ادب نیست عین نیست معنوی انگوی عاشقان در کار رب به جوشش عشق است فی ترک ادب
 هر که در از جام حق کشت عذو شرف سب ادب ماند و روی عقل موش به و هم از مقام بسط است این سخن موسی و فضلها متن تشکله که او میگردد این
 فتنه و ابتلا هر که میخواهی که گدازه میشه و در کفر و شک و شبهه و راه مینائی بگردان که راه یار داشت و لیکن تویی یا را و تویی کارا فاعظیر کنا پس بمرز
 ما و از حمدنا و بخشای بر او انت خیر العزیزین هم تو بر من بر من گمانی و لا کذب کنا و بنویس ای مانی ثابت کن باطیال و مار و هذله الدنیا
 درین سر صحبت شکوئی که قبول تو به است یا توفیق طاعت یا روی حلال اصدق مقال و الاخره در انشای هم شکوئی ده ما که غفرت است یا جنت
 یا سعادت و است انا هکذا لک بدستیکه ما از کشیم بسوی تو قال گفت خدای عذاب من اصفقت و انت که اصفید به بیایان او را
 من آشدای هر که میخواهی کفار و کفر حق و رحمت و رحمت من از صفت است که رسیده است کل شیء به همه چیز یعنی شامل است دنیا و آخرت و کافرا
 برادران جان و ستان و زری و گفته اند رحمت تعاطف است که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بر یکدیگر مهربانی می ورزند یا رحمت است که علی عموم
 در این رحمت بر همه کشوده و همه با انصاف برین رحمت دعوت فرموده که و تو بودا الی السجده و من و محققان رحمت است کی رحمت تیه که از مطلقه و امتنانیه
 گویند و آن رحمتی است همه چیز را رسیده چنانچه فرموده و رحمتی است کل شیء و نتیجه و عطا دانستنی سابقه و ال سائل به وسیله حاجت محتاج بیانی ثبوت
 استحقاق اصلی به وجهی باز و وجه کما اشار الیه فی التنبوی مقنونی ای بدیده دلگان صد چشم و گوش یعنی زرشو تبخش که در عقل موش به و رحمت استحقاق
 بدیم و کسیر جان بدین شش شدیم ما بودیم و قانما ما بودیم و طیف تو نا گفته امی شنود و دوم رحمت جویم که مقید نیز شوند و آن جمله رحمت و ایه
 فاضل شده و استحقاق بند مران رحمت هم نتیجه رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت را بر طاعت و استحقاق و جو و ارزانی فرمود و بعد از فیض و جو
 استعداد و تقاضا و تقاضا و رحمت جویمه مقید از رحمت آن گویند که مقید است بشرطی چند از احوال افعال چنانچه فرموده است که هر کس
 زود باشد کتابت سار این رحمت را لایق یتقون برای آنکه برین نکرند از شرک و یوثون الزکوة و بدیند زکوة مقصوره و الله انهم یسرون
 آنکه ایشان بایست که بایست منکر یوثون و منقوس است شیخ میگردند قاده هم گوید که هر دو فضائی تناسلی این رحمت و گفته که بایات ایسان بریم زکوة
 مال او میکنند پس بای ثابت خواهد بود حق تعالی شیهه اید ایشانرا منقطع ساخته آن رحمت بدین شخصیت و او فرمود که متقیان سونان که رحمت برآ

و نمیدانند بنان که برای پرستندگان خود تنه می آید و او را در چرخ نفعت ایشان می آید و او را رسیدنی در دفع مضرت از ایشان و لا انفسهم و نه نفسها خود را
 یقیناً و ان یرید یهدیهم و یقیمه کسی ایشان را بشکند یا بالواش و اوراث آلوده میسازد و ان تذل عقوق همت و اگر بخوانید شما ای مسلمانان شرکان را
 الی الله ای یسوی بین اسلام و یقیناً که پیروی نمیکند شما را استواء علیکم کیست بر شما عقوق شقوق همت که بخوانید ایشان را و دعوت
 کنید بدین حق اگر آنست که میگویند ۰ یا آنکه شما خاموش باشید این آیت خاصست بقومی از کفره چون ابوبهل و متابعان او که از قبول دعوت حق
 محروم شدند ان الذین تذل عقوق بدرستی که آنانکه شما پیوستید ای مشرکان من دُونَ الله بخود خدای و ایشان را آنکه نام نهاده اید عباد بندگانند
 یعنی مملوک و منحرفانند اما آنکه شغل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و توقیفه تقدیر حق اند فاذ عقوق همت پس بخوانید ایشان را
 و چون بخوانید فلیست حیث یقول الکتب پس باید که اجابت کنند شما را ان کتب محمد قین ۰ اگر پیوستید شما را است گویان و را آنکه ایشان آله اند چه الحق
 آنست که دعای بنده و ندای پرستنده خود را اجابت کند آله که از اجل آید این بتان را یا بهیست که در رحمت خود تشریف آن بندگان را و ندایان چنانچه
 شما میروید آله که کتب یا ایشان را دستها هست که چیز را از دست شوق بکار فرمایند بدان چنانچه شما را میگیرید آله که کتب آملین یا ایشان را ویدست
 که در میات را بپوشانند و آن بکارها که میبیند بدان چنانچه شما میبینید آله که کتب آملین یا ایشان را که شهاب است که مسمونات را بپوشانند و بکارها
 بشنود بدان چنانچه شما می شنوید و خود قائلید که ایشان را برای روان دوست گیران چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما را هست پیش شما بر اینها از ایشان
 فاضلتر باشید و غایت جلست که فاضل مفضل است این آیت در اثبات جمل کفره است و ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغمبر
 را با آنکه خود گفتند خدایان ما را نکوش مگر که بسا آفتی و رنجی بتورانند حق تعالی فرمود که قل ادعوا لکونوا لکونوا محمد که بخوانید شتر گاه که انباران
 خود را که برای خدای ساخته اید و با هم بار شوید در عداوت من شتر کنید و ان پس بکشید بران مقدار که توانید و اوصال کار به من فکانه نظرون ۰
 پس مرا ملت میدید بکنید آنچه خواهید که من و شما حفظ و حمایت آتی و از قصد و کوششهای اندیشم طیت اگر هر دو جهانم خصم گردند و ترسم چون گویانم
 تو باشی ان ولی یحی الله بدرستی که یار و یاری کار من است الذی فی آن الی که تزل الکتب و وفور ستاد قرآن را که حامی بندگان حق است
 و هو یقول الی الطریق و خدای دوست را و کار ساز و بندگان شایسته را و الذین تذل عقوق و آنان را که شما بخوانید و می پرستید من دُونَ ۰
 بدون خدای که لا یستطیعون نمیتوانند نصرت کرده یاری وادان شما را و لا انفسهم و نه نفسهای خود را بپوشانند و ان یاری کنند بوقت
 قصد کسر و حطم ایشان و ان تذل عقوق و اگر بخوانید ای سونان کافران را الی الله که بدین راست که راه نبی و اولیاست که لا یستطیعون
 نشنودند قبول و تکریم و می بینی تو ای محمد ایشان را که بدیدهای ظاهر بظنون الکتب می نگرد بسوی تو و هم که لا یستطیعون و حال آنکه ایشان
 نمی بینند ترا به بصیرت و حقیقت تو بدینا نیستند پس اگر ترا می بینند بصورت محسب نمی بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خراسانی
 قدس سره پرسید که ترا این سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بروی حرام شد و حضرت ۲ این سخن گفت
 و او را گفت و هو و مناققان میدیدند حضرت شیخ فرمودند که این دیدن را حمل بر دیت ظاهر کنج خلوص است که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چندین
 دیده باشند و در وقت بایزید نیز چندین دیده باشند و بحال ابوبنیاشده باشند و دیت برای دیدن وی تو چشمی دیگر می باید که این چشمی که من دارم
 جمالت را نمی شناید خذ العقوق این آیت جامع مکارم اخلاقست میفرماید که فرای آسانی را و کار مردمان و مجوی از ایشان کاری که شاق باشد
 بر ایشان یا بکیر صفت عفو را و از سر نگه گران و رگدز یا فرای فضل اموال غنی را و آنچه بدیشان سهل باشد و داون و برین معنی نزول آیه قبل از
 و چون مذکور بود باشد و ان العروق و بفرای دیگر از این میگوئی و احوال و افعال و گفته اند عرف خصلتی است که آن را عقل پسند و شرع مقبول

قال السيد الشافعي رحمه الله تعالى
سطوات غلبته نورانيت حق محض معلوم رشاد و راهروی ماسوا نمي ماند بلکه غير حق بديده نشود و او در نهي آيد عيت هر کما و در دهر مستغرق شود و غلبه انرشتي و از
نور حق شود و غرق دريا بجز دريا نديده و غير ديا هست بروي ناپديد الذاثت و اين مومنان کمال الايمان آنانند که از روی اخلاص يقين حق القضا و
جاي ميدهند نماز را بشهر لطف و آداب آن و هم از ذکر فقه و از انچه روزي داده ايم ايشان را يقين حق ط نفقه ميکنند و اولئك آن گروه که اعمال قلبيا
از رجل و توکل يقين با اعمال حواج که صلوة و زکوة مستمع کرده اند هم المؤمنون ايشانست مومنان حقا که بايمان درست و راست ابن عباس
فرموده که هر که منافق نباشد هم مومن حقا هم مراد مومنان را در حقي مرتبه اعلا در تقي و نزيك آفريدگار ايشان که کرامت و ستم است
يا در جات بهشت و معقر و آزموشي در تقصير ايشان را در ذکر کريم و روزي پاک که صفائي باشد از کد کتاب و خالي از خوف و وال
حساب امام قشيري ره فرموده که رزق کريم است که در روق را از شهود و رازق باز ندارد مشنوه تون روزي ده بروي و امان
از سبب بگيرد سبب بين عيان و از سبب سبب هر غير و شر نيست از اسباب و سائل طاي پسر ۴۱ مل ميند و يده چون کمال و در فرج ميند نديده چون اول
شود و آورده اند که کاروان قرطش با ستمل عسبا از شام بازگشته بودند و ابو قحيان با بعضي از صناديد عرب شطري آن قافله مي نمود و جبرئيل مي آمد و حضرت را خبر داده
و آنحضرت صورت حال مومنان بازگفت و ايشان از بسياري مال اندک و مال شدن بنگه همراه بر کاروان گيرند پس در بين قصص از مدينه ميرون آند
و ابو قحيان خبر افزوده منضم غفاري را بجهت امتداد و قرطش بکجه فرستاده خود با کاروان از پناه رو بکجه نهاد و ابو جهل بعد از رسيدن منضم با بسياري از مردم از کجه
بعد کاروان ميرون آمده متوجه بر شدند و حضرت پيغمبر در وادي نهران بود که جبرئيل مي آمد و از آمدن لشکر کيفار خبر داد و در بار آورده که آنحضرت صحابه را
فرمود که خبر نيست که العير احب اليکم ام النضر شرا ملاقات کاروان او دست ترسي و اريد ام قائله کافران را بعضي گفتند که ما حري را آماده ميستيم اگر کاروان بهشت
افتد مناسب ترست حضرت پيغمبر اين سخن تغير شد و کبار و اصحاب حري را اختيار کردند و آنحضرت فرمود و گويا که گشتن گاه قوم نظر ميکنند و نشان او
که ابو جهل را در فلان موضع گشتند و اميه بن خلف را در فلان جا و باقي صناديد را بر بين قياسي از انچه آنحضرت فرموده بود یک قدم متحلف نکرد پس
حق سبحانه پيغمبر خود را مي فرمايد که ترا خداي موضح بدر که مصالح کفارت خواهد بود و گما آخر حاکم در شاک چنانکه ميرون آورده و پير و رکار تو مر ج
بنيتاک از خانه تو که مدينه است براي جنگ با کفار بالحق برابر است و صواب و ان فکريد قفا و درست که گروه من المؤمنين از گروندگان
که حقون هر ايند کاه اند رخن بدتر و آن که است طبع بود از جهت سفرو بے برگي نکر است امر بطريق مخالفت بچکد لوتاک جلال ميکنند
بقر في الحق و اختيار حق که جهاد است بعد ما تبين بعد از آنکه روشن شده بر ايشان که جهاد و جهاد است يا دانسته اند با علام تو که بر دشمن ظفر
خواهند يافت و با وجود آن ميروند که انکساقون گويا رانده ميشوند را الموقيت بسوي مرگ و هم در نظر و ان گويا که ايشان مي گردند
باسباب و علامات مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و مدد استعداد ايشان بوده چه تمام لشکريان ساعد و پنجاه نفر بودند و بنتا و شتر و شتر
و دوا سپ و شش زره و بهشت شمشير و اذيعد کما لله و ايد کسب يده آنرا که وعده او شما را خداست احدى الظالمين کي نزد و گروه
يا کاروان يا لشکر کافران که الله اکبر آن طائفه شمار است و تود و ان و شما دوست مي داريد ان غيبي ذات الشوک که کفر خداوند شوکت
و صلاح يعني کاروان تگور و کفر باشد شما را چه شنيد و اينکه در کاروان چهل سوار پيش نيست و اين شاک کيفار نه صمد و پنجاه مرد اند پس شما
آسان تر را ميخواييد و يويد الله و يخواه خدا سکن بچکد انجمن که ثابت گروند حق را بکلمت باياتيکه در باب محاربه ذات الشوک
فرستاده يا بوعدهاي فتح و ظفر که پيغمبر خود را داده يا بکلمات انلي که در قتل اسير ايشان در لوح محفوظ نوشته و يقطع و ببرد و بکند ايرا الکفره من
بنيا و کافر از دست ما صل ساز و معاندان را الحق الحق تا ظاهر کند دين اسلام را قبيل ايشان يا نصرت و پيغمبر خود را و يطل البطل و ازل

گرفتند کفر یا نصیحت ساز و امیر شکران را و گوید که ای کافر و مؤمن و اگر چه بخوبی بدو کاره باشند آن کا و آن اذ تسبیحون ان ربکم و یاکون لکم نزل
که فرمودی منی ستمیاز برید و کار خود میگفتی غشایا غیث استغیثین سب انصر علی عدوکم و گفته اند حضرت پیغمبر ص و عا که که خدایا اگر این گروه مومن را
را ببال کنی در کس نباشد که ترا برست و استجاب که پس اجابت کرد خدای مشارا انی میمید که که آنکه من بدو گفته ام شما را یا آلف من الملائکة
بهر از تن از فرشتگان مشر و فتنه از پی میگیرد آیندگان را و ازین لغت آنها اند که مقدمه لشکر ملائکه بودند یا وجود و اعیان ایشان و در تفسیر تعبیر از
مجاهد نقل میکنند که بجز این هزار فرشته در روز برتقال نکرند و آن نشسته و خمسه که در سوره آل عمران مذکور شده است بشری بوده و در میان طریقه میگویی که فی
بودند بعد از انبی تا بجز از شدند و ما جعلنا الله و نکر و انید خدای این اعداد را الی انک بشیرت مگر برای مشر و گانی مشر را نصرت و لا تقمین بیه و قال ام که در
آن قلوب کفر و دلهای شما در من قلت و ولت از شما دور شود و ما الله فیست نصرت و ظفر یا فتنه انک انک عند الله مگر از نزدیک خدا
ند و ملائکه و غیر ایشان ان الله یخبرکم بصدیقیکم خدای غایبست و دوستان خود را نصرت میدهد بحکم که راست کارست شما را از مقهور
سازد انک انک انک و یاکون لکم نزل انک انک در سر برای شما خوابی سبک صحاب که ارم در آن شب که روز التقای فریقین خواسته بود و عن
علیم دست داده است انک منزل ایشان در ریگستانی بود که رفته رفته راقدم خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق تعالی خواب بر ایشان گشت است
وقت که برای انی حاصل نکر و یک دور در آن خواب اکثر صحابچه میخفتند علی اصحاب غیطان لعین آقا و سوسه کرد که شمار از نماز میباید گزارد بعضی
مخشید و برخی جنباب مدارید و پای تابزانو بر یک فرو میرود و کافران در زمین خند و لب قمار و شما میگوئید که ما دوستان خداییم و بنیم و میان ما
این چگونه باشد حق سبحانه در آن محل بمان فرستاد و چنانچه فرمود و یکنزل علیکم کفر و فرستاد بر شما قرین الشک و از برای از طرف آسمان ماسک آید
لیطهر کعبه تا پاک گردد و شما را آن آب از حدت و جنابت و اید بیت عنکم و بر دوازده جزا الشیطان و سوسه شیطان را که میگفت نصرت
و جنابت با هم جمع نشوند آورده اند که باران چندان بارید که رود را حان شد پس صحاب که ارم در غسل کردند و فرمود ساختند و چار باریان خود را آب دادند
و یکبار که در میان ایشان و کفار بود بر خیم نشست و سوسه زائل گشت و لا یطه و تابیرت و علی قلوب کفر و دلهای شما اسید جاری بطرف حضرت
باری و یکنزل علیکم کفر و فرستاد بر شما قرین الشک و از برای از طرف آسمان ماسک آید
مومنان شکرش و در زمین شمع منزل کفار بود لای عظیم بدیدند و گفته اند در او شباهت قدمست در معرکه حرب اذ یوقی رتک یا و کین محمد چون وحی کرد
به و صکار توالی الملائکة بسوی فرشتگان که با ما و مومنان آمدند و مضمون وحی آن بود که ای مع که بر ستیکه من باشما ام و ما را و اعانت
یا ناصر و ما را شما ایم و شرف و شمن فقیهون الذین استنقل پس استوار سازید یعنی ولاری کنید مومنان را بر کشید سواد ایشان یا سحر است با کافران
و اصح آنست که بشارت چه در مدار آورده که فرشتگان بر صورت او میان در پیش صف لشکر و مومنان بیفتند و گفته اند بشارت با و که شما غایب
شدید و خدای یار شماست و در اندیشه که دشمنان شما اند که اند و نصرت شما را است پس معنی آیت این شد که لای فرشتگان شما بشارت دهید که من
ساکتیم و رو باشد که در انکفر و فقیهون الذین کفر و او دلهای آنان که حق را پوشیدند و الی حدت ترس و همرا تا آخر یقین نیاید ملائکه کافران را
بشیرت ملائکه و انک انک بر زیر گردنهای ایشان یعنی بر فلج یار و من ایشان امام واحدی از امام ابن الانباری نقل میکنند که چون ملائکه بقبال ما ورشند
نمیایستند که در ضرب قصد که ام عضوی میباید کرد و حق سبحانه فرمود که بنمید بر سر برای ایشان و حاضر و حاضر و بزمید از ایشان یعنی بر برای از کافران
کلی بکنان همه گشتان و گفته اند در تمام دست و پایست ذلک این ضرب بر ایشان یا آله و سبب آنست که ایشان شاکو الله مخالفت کردند
خدا را و کسوف که و فرستاده او و من یستحق الله رسول و هر که خلاف کند خدای و رسول و لای الله پس بدستی که خدای تمید ید العقاب

آنکه هر کس در حق آن ستمی نماند بجز صدق و نفوس می کند که بلائی حسرت که ایشان از نفوس ایشان خالی گرداند و بعد از انقای بهوت خود
شان باقی سازد و نام قشیری هم گوید بلائی حسن آنست که بکلام مبارک کن بلی را در عین بلا قطع شود چنانکه این دو توارکست و پنج خوشیست بسیار خرم
اگر او بهر توبه و بتر و شکرت و روزه و خست زنده شود و شتر و زهر و آن الله ستمی که بدستیکه خدای شنو است متغایه و دعای شمشور و علیهم السلام است
بشیات شمالا جرم و عارا اجابت فرموده که آنست کار که دید و آن الله و آن نیز هست که خدای مؤمنی است سست کننده و باطل سازنده است
آنکه ال کینون و کرم و حیل کافران آورده اند که کافران در وقت فرج از که با شتر حرم متعلق شده گفتند خدایا روی بقوم محمد و ابریم نصرت ده ازین لشکر آزا
که راه یافته است و دین او فاضله و بتو دست تر و در جنگ نیز او بهل نهرج ما کرد اللهم انصر اب الفتنین الیک پس حق سبحانه خطاب می کند
بای که بر پیش حکم و میفرماید آنست که اگر طلب فتح و نصرت کردید فقد جاءکم الفتح پس امشبایه یعنی فتح آن دین که بهر دست ترست و آن
تت حق و اگر باز ایستیدای کافران باقی مانده در جنگ بدر کفر و معادات رسول حق و خیر آنکه پس آن بهر دست و شمشور از قتل این جهان و عقوبت
آن عالم و آن تقو و اگر باز کردید بحدی بهر سلمانان تعذیب باز گردیم بانصرت ایشان و آن تعذیب و دفع کند عذبت که از شما فکرت که
جماعت شما شمشور چیز را از بلا و کشتن است و اگر چه بسیار باشد این جماعت و آن الله و بدستی که خدا سے مع الحق امینین
باسو مناست بنصرت و معونت یا ایها الذین آمنوا ای کما سئیکه ایمان آور و و ایضا طیعوا الله فرمان برید خدا سے را و متو که و فرستاده او را
و لا توالوا و برگزید و اعراض کنید عت از امر بطاعت یا از جمله یا از فرمان خدای یا رسول یا و انید از رسول چه مراد از آیت امرست بطاعت
پنجمین و بی از مخالفت او و کوطاعت حق تنبیه است بلکه شمشورید طاعت حق تعالی و طاعت رسول است پس امر رسول و ستم باید و آنست که
کنتم حق و حال آنکه شمشورید که من بگویم او پنجمین است یا شمشورید و مو عطف قرآن را و لا توالوا و بسیار بکالدین قالوا اسمعنا ما نسته
آنکه گفتند شمشورید مثل اهل کتاب یا کفر یا منان افغان و هم که اسمعنا و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویم که نمی شنوند
طاعت بگویم شمشورید هر چه گفته سعدی چه شد که میشنوی چون سخن نمیشنوی یا ان شکر الله و اب بدستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین عتدا لله
نزدیک خدای و حکم الله که از شما شنودن حق الب که فلک کاند را گفتن حق الذین لا یعقلون و آنکه در حق را بدترین از بهائم
جهت آنکه که از خود که سبب تفصیل ایشان بر سر جویان است روی بر تافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته در تبیان آورده که مراد ازین قوم نفری اند از منی
عبداللہ که از ایشان چیز و کس ایمان نه آورده و مصعب بن عمرو و بن حرمه را و کوعلم الله و اگر دانستی خدای فیه خیر و از ایشان نیکی که متفا
بایات قرآنی لا اسمعکم و بر آیه شمشورید ایشان یعنی توفیق شنیدن نافع دادی و لا اسمعکم و اگر بشنوانید ایشان را و قصد یق کردند
لکن لا اکرین بر گشتند از ایمان و هم که مقرر حق و آن و ایشان اعراض کنند گانند از قبول حق توبی آنست که کفار میگفتند ای محمد برای ما
زنده گردان قصی بن کلاب که مرد مبارک بود تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آورد حق سبحانه میفرماید که اگر خدای بشنود ایشان اکلام قصی بهم ایمان
نمی آید یا ایها الذین آمنوا ای که مومنان استجیبوا لله اجابت کنید خدا را و لا تعصوا و فرستاده او را و اذا دعاکم چون بخواند شما را رسول
الیکم فیکونان چیزی که شما از ندانید یعنی علوم دینی که حیات اند و دست یا عتدا صیحه و اعمال فاضله که مورث حیات ابدیه است و نفسیم سیم
یا جواد که سبب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را بلکه کند یا شهادت که حیات است نزدیک حق سبحانه و تعالی یا قرآن که مجیی قلوب مومنان است
و اعلموا و بدانید که آنست الله آنکه خدای حق و لجا کن با حق المجر و قلب میان مرد و دل و صاحب الزم و فرموده که شمشورست مرغایت قرب حق را
بدیده و تنبیه بر آنکه وی حق سبحانه مطلع است بر کنونات و لها گفته اند تصویر تملک حق است مردل بنده را در فرسخ عوالم و نقص بهم یا حشمت بر مبارکات

عضو و غفران کرد و با استغفرونی اغفرکم و چنانچه در قریات است که حق تعالی فرمود که آمرزش از من طلب کنید مقتضای گفت حق کامرزش من می طلب
 کان طلب عضو باشی بدست از پی بر گناه از شغفوی به هست استغفار تریاق قوی و ما اهل حق و حبیب ایشان را چه جای است الا بعد اللهم الله
 اگر خدای عذاب کند ایشان را و هم می بیند و حال آنکه ایشان باز می دارند رسول مومنان علی السبیل الحرام از طواف مسجد حرام و از کعبه برین می کنند
 و ما کما انما و نیستند ایشان اقلی است که متولیان امری حرام رد قول کفار است که می گفتند سخن ولایت اسی احرام بایشان که صاحب اختیار مسجد حرام
 حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت حرم انشاء بدان اولی است که نیستند من و او بتولیت سبی حرام الا الله تعالی که برین بزرگواران از شرک
 و لکن اگر هم می بیند بخت ایشان که لا یغفرکم الله و نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عمن اومی کنند و ما کما انما
 صلا الله عز و جل و عای شکران خدا که بابت نزد یک خانه خدای الا که کما مگر ضعیف و نفع صلا و است بر دست که حق عادت بعضی
 از کفار را آن ابو و روان برین طواف میکردند و ضعیف می کردند و دست بر دست می گرفتند و قوی آنست که قوت یک رسول الله نماز میکرد
 ایشان برای تخلیط آنحضرت این عمل میکردند و برین تقدیر طواف از صلوٰه نماز ما و به است فتد و قول العبد اب پس بچشیدای کامرندان
 عذاب که قتل است در روز بدر و حرق و زجر است در روز حشر و کما انما که قتل و کفر میور زیدیدیم با عتقاد و هم بر عمل
 آورده اند که بعد از خروج کعبه و عتبت بدر و از کلسا شرافت عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان روزی لشکری را طعام در پیش می آید از ایشان و شتر یا نه شتر
 در روزی می کشند حق تعالی می فرماید ان الذين کفروا بعد منکم کافرون یعنی مطمان بدرین فقیه ن نفقه میکنند اموا الله و خواستهای خود
 را و شتر می خرد و میکشند و بکار می دهند و کما انما باز دارند و دارند از حق سبیل الله از راه خدای که متابعت سواست و گفته اند ابوسفیان
 بعد از حرب بدر و از ده هزار عرب بزرگرفته برای جنگ احد سواي لشکری که خود می آمدند با اصحاب آن کاروان که ابوسفیان گریزان بود و بعد از عات
 خود که پنجاه هزار شغال طلا بود خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند و این آیت نازل شد که ما لای خود شریع میکنند فسیفون و فسیفون
 که تمام نفقه کنند مال خود را و شتر نکوت پس باشند آن نفقه حکمیه و حور ایشان حکمیه و پیشمانی و غم چنان گرفته باشند و مقصود حاصل نشد و شتر
 یغلبون آن تله پیشلو که نذاخر را یعنی در روز فتح که و این از دلایل عجز و آنست که خبر از چیزی قبل از وقوع آن و الذين کفروا و انما ثابت باشند بکفر
 الی الله تعالی و کما انما بوسیله نذر زنده شوند لیس الله و این غایت دلبران برای آنست تا جدا کنند خدای الحقیق من الطیب تا پاک را
 که کافرت در پاک که مومن است و یجعل الحقیق و جمع کند و با هم افکند کافران بعضی علی بعضی بر برخی قیود که کما انما پس هم چنان
 همه را یغلبون فی جهنم طیس و در ده روز اولی است آن گروه غیبت یا سنا فغان بدر هم الحیدرون و ایشانند زیان کاران
 در احوال یا در اموال خود قل للذين کفروا کما کفروا و ان یستحقوا ان یقتلوا و ان یستحقوا ان یقتلوا و ان یستحقوا ان یقتلوا
 یقتلوا و ان یستحقوا ان یقتلوا و ان یستحقوا ان یقتلوا و ان یستحقوا ان یقتلوا و ان یستحقوا ان یقتلوا و ان یستحقوا ان یقتلوا و ان یستحقوا ان یقتلوا
 مقتد پس بدرینکه گذشته است سنت الا و لاین سنت الی در پیشینان که بر پیغمبران لشکر کشیدند و با خیر مستاصل شدند گو یا ایشان نیز
 همین چشم دارند و کما انما و کارزار کنیای مومنان با کفر حقیقی که کما انما و توفیق که نباشد و فیت که شکر یعنی شکر نباشد از ثواب و ابل کتاب
 و انما کون الله و نباشد همه بین خالص توحید است یا بر شش مرغی را و پس فان الله تعالی پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ
 با اهل ایمان و یا قبول جزیه فان الله پس تحقیق که خدای بی با ایمان و انچه شما می کنید نصیحت است و مناسب آن عمل با پوش
 خواهد داد و ان کما انما و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز ایستند با ک ما ید فاعلموا ان الله پس بدید که خدای متعالی حاضر

ع

و در کواثر شاست تقویٰ الکوئی نیکو نیست خدای که دوستان خود را ضایع نگذارد و تقویٰ الصدیق و نیکو یاری دهند. هست که دوستان ابرو مشرکان غالب سازد
و اعلموا انما غنمکم و بدانید ای سونمان آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقره هجری **شیعی** از هر چیزی که اسم شیعی
 بنال با طلاق توان کرد فاکر الله بسمی ستمیکه خدا را است خمس بیخ یک آن و لا رسول و مر رسول او را و لا ای القربی و مر خویشان
 رسول اگر کسی باشد و بی سبب طلب کالتی و میان مسلمانان که فقیر باشند و لا سبیل و درویشان محتاج را از اهل اسلام این سبیل
 و ساف مسلمانان یا قومی بر مسلمانان نزول کنند جمهور علماء بر آنند که ذکر خدای برای تین تقسیم است و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان
 و یک بخش دیگر پنج قسم تقسیم شده برای رسول اند و چهار طائفه مذکوره مقدس است و حال اسم رسول اند بمصالح مسلمانان صحت باید کرد
 ایامام باید داد یا با سهام از بجه نظرم باید ساخت و نزد امام عظمی بوفات پیغمبر سهم ایشان و ذوالقرنی ساقط است و تمام این شلخته باقیه منوفند
 و نزد امام مالک هم تقسیم کن مفضول برای امام است بهر جا که باشد صرف نماید ابو العالیه و ربع متفر و اند بدین قول که خمس غنیمت است بخش قسم
 باید کرد قومی نظیر قومی و چهار قسم چهار طائفه مذکوره را قومی که نامزد حق تعالی است بعمارت خانه که عظیمها اسد و زینت آن صبر فایز خود
 و محل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان و غیر ایشان در کتب فقه است و بدانید ای مقاتلان که خمس غنایم برای خدای و رسول طوائف مذکوره است
 پس بر ایشان تسلیم کنید و باقسام از بعد باقیه قناعت نمایند آن کس که اگر مستبد شما که از روی تحقیق است آنکه یا الله ایمان آورده اند خدای
 و ما آنرا گنا و با نجه فرو رستاده ایم از آیات یا ملا که یاد دفع و نصرت علی بن عبد الله بن ابی طالب که ماه که محمد است یوم القدر و آن روزید که جلال
 حق از باطل درو بود و یوم التکلیف و روزی که درو بروی آوردند و گروه مسلمانان و کافران و آنروز جمعه است و هم رمضان در سنه ثانی
 از هجرت بود و الله و خدای علی کل شیء و همه چیز یافتند و تو است لاجرم مردم اند که بر لشکر بیا رخا لب ساز و ادا آنکه و آید
 آنکه که بود و شما بالعدوه و الله بکناره وادی نزدیک تر بدین و آن گیشانی بود که با جمعی زمین فرو میرفت آب انداختند و هجرت ایشان سیح و دشمنان
 شما بودند بالعدوه و الله بکناره وادی دور تر از دین و زمین ایشان محکم بود و آب قادر بود و آنکه و سواران کاروان یعنی
 ابو غنیان و اصحاب او بودند استقلال متکثر و در تران کان شما سفر سخ چه ایشان در بدر از راه مخوف شده بطریق تفرقه عریض ساحل نمودند
 و آنوقت آنکه و اگر وعده قتال بودی میان شما و ایشان که در عدوه قصوی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه ایشان بجهت سید
 اختلاف گنجه کلان میکردید فی الحقیقه در وعده خود از خون ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار و مسلح و لکنت
 و لیکن خدای جمع کرد میان شما و میان ایشان بے سعادتی لقیضی الله تا حکم کند خدای یا تمام سازد آخر آکاری را که آن مکان محقق گشته
 بود کلین در علم او و سزاوار بود با آنکه کرده شود و آن نصرت اولیا است قهر علی بن عبد الله بن ابی طالب که ماه که محمد است یوم القدر و آن روزید که جلال
 از حجت روشن قائم حق و بزرید هر که زید علی بن ابی طالب از حجتی بود و او شهر یعنی واقعه روز بدر از آیات عظیمه است هر که مشاهده
 نموده اگر میسر و اگر میزد و اجمعی و عذری نیست یا مراد از من ملک و من حی اهل کفر و اسلام یعنی صد و رکفر و اسلام ازینان بر حجتی و پنجه است
 هر که کافر گردد و بطلان او و شهنش و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت او مقرر و معین و الله و بدین ستمیکه خدای که ستمیگ شهنش متروال مومن کافرا
 علی بن علی و دانست با حال ایشان و دور تر جبر و شرف مذکور است که گوهر شب افروز عقل اینجا که در حقه سینه دوستان بسیار اند و ستمین دشمنان و من
 تیری نمند علیه ملک من ملک عن بدینه و شیعی من حی عن بدینه یعنی بارقه نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع شود و توان ان همدی که در انداز
 از طرف تو و خذلان و مضاعف پذیرد و عطف ابصار بر صابر شهنش شود و فیصل بکثیر و دیدی به کثیر از کس که عقل هب راوست

هر دو عالم بطوع چاکر است عقل کان سینه های حیات است + آن در عقلت کان حقیقت است حضرت سالت پناه مهر انشب که در پیش جنگ واقع شده در واقعه دید لشکر قریش را در غایت قلت و نایل فرمود با اگر دوستان غالب دشمنان غلوب خواهند شد بنیان جلاله علی این و تبیین بنایت و جان هر چند در روح تعالی تذکر آن نعمت میفرماید و میگوید یا کرم ای محمد ^ص که الله آن را که چون بنو و خدای ایشان را فریضه منک صاف در خواب تو قلیلا اندکی تا چون اصحاب خبر دادی و میرشدند و بوعده نصرت مستظهر گشتند و قوا را که کفر و اگر خدای بنو نود ایشان را بسیار بی تو خبر دادی گفتند که تو آینه بدل شنیدای اصحاب و گفتند که علقه و هر آینه نزل ع می کردید فی الا مبر و در کار قتال که آیا حرب کنیم یا نه و شما میفرمایید که الله و یکدیگر ای سلفه و سلامت داشت شما را از بدولی و تمنع یا از نصرت اعادای انک الله میفرماید و او است یکتا الهی که در این ماجرا دینماست از جرات و هم خرج و تسلیم و غیره که حق و کفر را یاد کند ای محابه که بنو و خدای نقای و دشمنان ایشان را اذ التقی که چون ملاقات کردید فی اعینیکم و چشمهای شما قلیلا اندکی تا اول شام قوی شد بر حرب ایشان حق سبحانه و نقای لشکر قریش را در دیدای مسلمانان اندک که روانید برای تنبیت ایشان و قصدین خواب پیغمبر آورده اند که این معبود در وقت التقای صفین با کسیکه در بلوی بود فرمود که ما دای همتا تر بنه ندان عزیز گفت که بعد تر نزدیک باشند و حال آنکه ایشان قصد و پناه عدد و بود و قلیلا که و اندک که در آب دشما نیز فی اعینیکم و چشمهای دشمنان تا اوله شدند در کار زار شاه و اهلان حسابی بنه شدند و تنبیه سبب حرب که اینی نکرده اند گفت با ایشان بسلامت جنگ کنید بلکه بگریزید و دست بر سینه ها بر بندید و چون حرکت قبول شدند حق تعالی مومنان را از نظر مشرکان و برابر ایشان پیروز و شایسته ای این بدین سبب شکسته و بهوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت از غر آب آیت چه بصر که چه سبب قلیل اکثر یا کثیر قلیل پسند است این حد توان بود که قریب بنه از این احد تنه و نوز و یک سبی صد نفر هزار و نه صد و هر آینه قدرت کامله ربانی باز داشت البصار بعضی از البصار بعضی و بعضی علی ما هو علیه + با وجود تدلوی و شروط و ریت لیم فیض الله ^ص که از خدا س حکم که آن کان مقعق که است بود و در علم او قال الله و بسوی خدای عز و جرح لا مقور ^ص باز گردانیده بود و کار با یا ایها الذین امنوا ای کرده مومنان را اذ التقی که چون بنه دیدت که گروهی از کفار که قصد بر کینه با شما قلیلا اندکی تا پس ایستید و از مقاتله ایشان می ستایید و الله و یا و کفر خدای که کتیرا اید و دنی بسیار بدل زبان که علقه مقعق ^ص که باشد که شما نظرها باید بر اعدا گفته اند و از ذکر کبیر است و وقت شمشیر زدن یاد عباس بدر کفار برین وجه که اللهم اخذ اللهم قطع و این هم + درین آیت تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ شغل از ذکر خدای باز ندارد ^{نظر} هم تو بهر حال که باشد روز شب یک نفس غافل مباش از ذکر رب + در خوشی و ذکر تو شکر نعمت + و در بلا و التجا با حضرت است + و اطیعوا الله و اطعان برید خدای را و رسی که و فرستاده او را در امر جهاد و ثابت قدم و محر که قال و لا تقاتلوا و خلاص کنید قتل شما و اگر از مخالفت بدولت خود و تذهب و شک و در و دولت قوت شما هیچ مستحار از دولت چه دولت و قشی امور و فغا و آن مشایب است و در پیوست نفوذ او و گفته اند ^{مصرع} اذ است ریا حک فاعتقهها بعضی بر آن که مراد با حقیقتی است چه نصرت نبی باشد الا بادی که حق سبحانه از مصلحی فرستد و از اینج نصرت میگویند و در حدیث آمده که نصرت با صبا و ملک عاد و ابدور + اما حدیثی که میگوید که بنایید و مقاتله است الله بر ستمیکه خدا س مع الصبرین ^ص اصحاب است محط و نصرت و لا تقاتلوا و بسایید که کالذین استوجوا انذارا که بیرون آمدن من بود یا که هر از سر از سر راهی و منزه های خویش بطن از روی کشری و فخر و زلفه الکاکس و برای نهایش خلق ملو اهل که اند که بحاکمیت کار هان بیرون آمدند و در راه خبر بر ایشان رسید کاروان سلامت از بد گذشت و مردم عزم بر جوع کردند و اهل گفت لا بد است از آنکه بیدار رویم و بشرب خمر اشتغال نمایم تا آوازه ابهت مادر احمای عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حساب گیرند پس

یعنی عادت نمودن یا پیغمبرین ایشان و آن عادت چو بود گفتن آیات الله کافر شد بدینسانهای خدای بینی بدلائلی که بر توحید خود نصیب بود و ندانیدیم عادت بسیار
 قاتل شد هم الله پس گرفت خدای ایشان را و عقوبت کرد بدین توحید که گمانان ایشان که کفر و کذب بود و الله بدین توحید خداست که قویست
 با قوت و قدرت شدید العقاب و سخت عقوبت بر سنگین مذبان ذلالت این گرفتار و عقوبت پیشینان یا آنکه الله بسبب آنست که خدا
 که یک دفعه پیران بود گرفتار و تغییر و دست ده نعمة الله تعالی که نام کرده است علی قوم برگزینی که یقین و امان و قیام آن گروه
 تغییر و تبدیل نهند یا انفسهم لا افعال که در نفسهای ایشان است بحال بدین ازان و این تهدید و قریش است که ایشان حال را که بت پرستی هر دو توحید
 بود بمعاوات حضرت پیغمبر و کذب قرآن و استنادهای و ایضا و انوار سونان بدین ساختن قرآن الله سمیع و مدبرستیکه خدای شنواست
 سخنها می نافر جام شرکان را علیه السلام و است بعقاد باطله ایشان را و دیگر باره برای آید عین مایه که کار و قریش مذکور شد که آب ال فو حقون
 و چو عادت قوم فرعونست و الذین من قبلهم و آنکه پیش از ایشان بودند که با آیت در توحید کذب کردند و آیات پروردگار خود را قاتل کردند و هم
 پس با کافر و یار ایشان را بدین توحید گمانان ایشان یا قریش کذب قرآن نمودند و ایشان را در بدقتل قبل از ساختن و آخر قتل و غرق ساختیم
 و در ریای قلمرم ال فو حقون اتبع فرعون لوطی و هر گروهی از غریقان قبط و قیلان و قریش گانوا بودند ظالمین و ستمگاران
 بر نفسهای خود و کفر و عصیان ان شر الذکاب بدین توحید بدین زمین عند الله نزدیک خدای الذین کفروا و انان که کذب شدند
 و کفر و مرد معاندان قریش اند چون ابو جهل عتبه و نفیر و امثال ایشان یا سکاران یهود چون کعب بن اشرف و حی بن اخطب جدی و احزاب ایشان
 توحید که یقین حق و یار ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین و دواب الذین عاهدت انان که عهد بسته با ایشان می نمود از کفار و ایشان نمی بویستند
 بودند که پیغمبر با ایشان معاهده فرموده بودند و توحید حق و توحید حق پس می کشند و عهد خود را قتل می کنند و در هر بار که عهد میکنند و در میان آورده
 که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول ناری نمی نمایند و روز بدین شرکان را بسلاح مددکاری نمودند و بعد از آن گفتند و انوش کرویج و دیگر باره
 عهد بستند و در روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد شکستند و هم که یقین حق و ایشان پر بهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند
 از عقوبت خدا و قاتل توحید پس اگر در یاری ایشان را فو حق و در جنگ فو حق و هم پس می دهد و ان و تفرق ساز بسبب قتل ایشان
 من خلف هم آنرا که از پس ایشان فرستادند اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان کش که مهیت توان کلان و دیگر لازم مقامه و تو
 براند که توحید باشد که آن زندگان یکدیگر گویند و پند گیرند و عبرت پذیرند و توحید فو حق و اگر دانی و دریایی من قسوم از گروهی که با تو
 عهد نموده اند که نقض آن عهد بعد از آنکه بر تو خوش فرموده اند که توحید حق پس عین بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام من پیش از قتل ایشان
 که من عهد شما را بر انداختم و تو و ایشان باشد علی سق و بر او در علم نقض عهد است الله بدین توحید خدای لا یحب ان یاکفین عب و موت نمیدارد
 خیانت کنندگان را و نمی پسند و علم ایشان را که یقین حق و کفر و او بدین داری محمد انرا که کافر شدند که ایشان سبب و پیشی گرفتند و عذاب ما
 مرا که نیکان بداند یا شکندگان عهد میفرماید که پندار که ما عاجز شستیم از عقوبت ایشان را هم که لا یحبون و بدین توحید ایشان عاجز نمیکنند
 ما از عذاب خود و حفظ علی حسین بغیبت میخواند یعنی باید که کافران زمین را ندانند که باز تعذیب ایشان عا جرم و احد و الله و آمده ساریای سونان
 برای ناقضان عهد یا مننه مان بدین استطاعتهم آنچه توانی بفرم و فوقه از اسرار برگ حرب که لشکران قوت یک یابد و خصم بن عالم را میفرماید که ما
 شنیدیم از پیغمبر که بر من میفرمود و الا ان القوة الرمی یعنی آگاه باشید که ما از قوت تیراندختن است بعضی از علما گفته اند تخصیص نمیکند و کلیت
 بلکه تیر و کلان قوی ترین سلاح است شیخ الاسلام ابو القاسم فضیل بلوی قدس سره فرموده که درین تیر گفته اند قوت نمی است و همچنین باشد ما در

وعدده را وفا نماید و آن یثربیان را و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند بخیا کنند خیانت کردن با تو بنقض عهد یا بکشتن ازین مذهب است و خداوند
 الله پستی تنگی خیانت ندید بخدای عز و جل پیش ازین کفر و فتنگی مینماید پس می توانی و او را بر ایشان تار و زبر بدست تو گرفتار شد و
 بعد ازین نیز ممکن است که تو ممکن گردانی و الله تعالی و خدای دانست بآل بنده کان حکیم و مکنده بر احوال ایشان ان الله یمنع المؤمنین
 بدستی آنکه ایمان آورده اند و هاجر و او هجرت کردند بدستی خدا و رسول از وطنهای خویش و جاکه ها و او بهما کردند بآیه و الله تعالی و ما خود که سلاح و
 نفقه محتاجان صرف نمودند و انفسهم و بنسبهای خویش که مباشرت قتال شدند فی سبیل الله در راه خدا و اینان قوم مهاجرین و آل الذین آمنوا و
 و آنکه جای دادند مهاجران و انفسهم و او نصرت کردند حضرت رسول را ملا و کرده انصار اند و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و بعضی از ایشان اولیای بعضی
 و دستان بخمی و دیگران بدست و میراث و رسیدار و حکم آن بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت نصرت از یکدیگر میراث گیرند و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا
 آورند و آنچه هاجر و او هجرت کردند باشد و آنچه است مشرکان و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا
 تا و فیکه هجرت کنند و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا
 مقاتله افتد و از شما یاری طلبند و علیکم و انفسهم و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا
 و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا
 و نقض آن بصیرت و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا
 و معاونت و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا
 و فسادهای بزرگ در دین یعنی اگر مومنان دوست یکدیگر نباشند و یکدیگر را یاری نکنند هم ایشان و می خمولند و اهل کفر
 ظهور کنند و فساد و فتنه ازین بزرگ تر تواند بود چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد برتر که آن تهدید بر مود و دیگر بابه از جبهه ی
 هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا
 فی سبیل الله در راه رضای خدای و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا
 در قتال مشرکان اولیای آن گروه هم المؤمنین حقا و ایشانند مومنان برستی که متفقند بر ایشان را از منشی از خدا و در و
 کرب و محنت و روزی نیکو بخرج و منت و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا
 چون ابو نصر و ابو جندل و غیر ایشان و یا هاجر و او هجرت کردند بدستی خدا و رسول و جاکه ها و او بهما کردند بآیه و الله تعالی و ما خود که سلاح و
 لا حان با سابقان می اندر ایمان و هجرت و مهاجران و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا
 سزاوارتر اند به بعضی و میراث گرفتن فی سبیل الله در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیت تلخ توارث آن جامعست که بسبب نصرت
 میراث میگرفتند و الله بدستی که خدا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا و آل الذین آمنوا
 رحم و قربت ثانی علیهم و دانست کسی که بران چون و چرا رسد بلیت خدا حکام و است چون و چرا نه در افعال و چگونه و چندان

تاریخ

سورة التوبة مدنیة و هی مائة وتسع وعشرون آية

این سوره را سوره بارات و فاضحه و مخزیه و مشقه و سوره العذاب نیز خوانند و ترکه تسمیه روی بحجت آنست که بسبب سبب آنست این سوره باریک

عَلَيْكُمْ اَلَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ شامی آن داری بکار حجت با فرشی و شادمانی که دشت مشرق و گیت مشرق پیش پشت بر دشمن کردید و بر کشید از حربه
مذیبتی در حالیکه بنزیت کنندگان بودید آفریده اند که تمامی لشکر منزه شدند و با حضرت رسالت پناه چهارتن بماندند علی و عباس و ابوسفیان
بن اکابر و عبدالمطلب و حضرت و از روز بر استر سوار بود چون وستان بنزیت کردند و دشمنان تمامی روی با حضرت آوردند ایشان استر خرب
میداد روی دشمنان میفرمودند و میگفتند: انا انبی لا کذب و انا ابن عبدالمطلب و عباس و ابوسفیان رکاب بجام انگار میزدند که حضرت بمیان
دشمنان آید و ازین صورت کجالت شجاعت سید عالم استدلال میتوان کرد که در جهان وزیر است که در معرکه جرب کرد و قوی ندارد و سوار شده و بی مددگار توجه گرفت
گشته تنب خود را اظهار میفرمود و القصد چون عباس از آنحضرت را گذار داشت که محراب نماید حضرت رسالت پناه فرمود که صاحبان باز خوان چون عباس مشرود
یمن آواز بودند که که دیبا عبا و اسد بنار رسول است یا اصحاب اشجریه یا اصحاب سوره البقرة مردم با و از عباس بازگشتند و جمعی که عدو ایشان بودند
بلازمت حضرت پیوسته پذیرای حمله کفار شدند و آنحضرت فرمود: الا ان جمعی تعطیس و بتلاوت دعای موسی آمد که در روز فلق بحر خوانده بود و اللهم
لک الحمد و الیک الشکلی و انت المستعان اللهم شده از استر فرو آمده یا همچنان سوار شد خاک و سنگ نیه از زمین برداشت و از ایران طلبید و گفت
+ شایسته الوجوه و بر طرف کفار ریخت و فرمود: انهم سوا و رب محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند از احادی الا که چشم و دماغ از خاک و سنگ نیه بر نشد و شکست
بر دشمنان افتاده دلهای سونان گرام پذیرفت بحکما قال الله تعالی فاصطبر انزل الله و پس فرمود خداوند سبکبخت که رحمت خود را که سبب کون آرام
تلاوت علی رسول الله بر فرستاده خود تا که به نهاد و اعیه جرب نموده و از کثرت اعدا اندیشه فرمود و علی المؤمنین و بر دشمنان تابندای عباس
بازگشتن و انزل جود او فرستاد لشکر که چشم خود را که تر و ها که میدید شما ایشان را اما کفار میدانند و آنها را که بودند با جامهای سفید و جامهای سرخ
علاقه بین کافران گذار شده و عدو ایشان بنجر از یا پشت یا شانزده هزار بود و علی بن ابی طالب و عذاب کرد خدای آنان را
که کاف بودند تا که بسایر کفر ایشان کشته شد و شش هزار اولاد و امانی ایشان برده گرفتند و میت و چهار هزار شتر و چهار هزار اوقیه نقره و زیادت از
چهل هزار گرفتند غنیمت بدست و ذلک و آنچه واقع شد بجز آنکه نیت پادشاه ناکر و دیگرانست و تقوی الله و پس توبه میدادند
فمن سکن من بعد ذلک از پس این جنگ توفیق اسلام علی من یشاء بر هر که خواهد از ایشان یعنی منزهان از جنگ چنین و آنچنان بود که
بعضی از هم و ازین تحقیق بعد از واقع جنین بلازمت سید القلمین آمده بشراف اسلام معز شدند و الله عفو و رحیم است که گناهان
کنندگان را که حجتی در بایست که بعد از توبه مواخذه کنند یا کفایه الی الذین امنوا و اقاموا الصلوة و اخرجوا من بیت که مشرکان
النجس پلیدند بسبب نجات باطن نایاکی حقیقت یا سبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکند و ابن عباس فرمود که
نجل العین اندامند کلاب فلا یفکر بوابس باید که نزدیک نشوند للنجس الاحرام مسجد حرام که محیط بیت احرام است بعد علم هم هذا پس بن حال
که سنه بر رحمت است و آن سنه تاسعه بود از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره بود امام عظمی که گفت مراد من کفار است از حج و عمره نه از آمدن مسجد حرام
و غیر آن نه و ساجد و امام مالک هم منع میفرماید از دخول همه ساجد قیاس بر مسجد احرام و امام شافعی از همین دخول مسجد حرام منع میکند خاصه و از جفقه
و اگر می ترسیدای ال که حکایت از رویشی بسبب منع ایشان مراد است که جمعی از کفار در موسم حجت خرید و فروخت اطعمه و لباس می آوردند حق تقاضا
میفرماید ایشان را از دخول حرم منع کنید و اگر ازین میترسید که بسبب انقطاع تجارت ایشان تنگ عیش شود و قسوف یقین که الله میفرماید و باشد که خدا
تواند سازد شمار من فضیله از فضل و رحمت خود از تنگ عیش اگر خواهد و آنجا ازین وعده فرمود تا که اهل تبار و حریش که دوبله بودند از بلادین مسلمان شدند
و هر سال آنچه در بایست بود از طعام که می بردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا با نواع تجارت آنجا میفرمود الله علیهم بر سببیکه

خدايي و انست باحوال زندگان حكيمن حكيم كننده است تحقيق آيات ايشان اگر مري در بند و ديگري بگشايد قطعه همان دارا كه خدا تو را بگذارد +
 كه خدا تو را بگذارد سبب الاسباب + بروي من در احسان اگر تو بربند + مري در بگشايد بفتح الابواب + بعد از ذكر مقاله و شنبه به محاربه كتابه امري است
 و مي فرمايد **قَالُوا الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ** بگشايد مومنان كارزار كنند با آنكه ايمان ندارند بخدايي يعني يهود كه به تنبيه قائل اند و خداي كه تثليث
 را معتقد اند **وَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ** و نيز روز قیامت يهود گویند كه در شبست اكل شراب بخوابد بود و خداي معاد روحاني را اثبات ميكنند پس ايمان
 ايشان بر روز آخر چنانچه بايد نباشد **وَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ** و نيز روز قیامت يهود گویند كه در شبست اكل شراب بخوابد بود و خداي معاد روحاني را اثبات ميكنند پس ايمان
 كرده است رسول و يعني محرم نميدانند آنچه حرمت و كتابت سنت ثابت شده است و **وَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ** و نيز روز قیامت يهود گویند كه در شبست اكل شراب بخوابد بود و خداي معاد روحاني را اثبات ميكنند پس ايمان
الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ از آنكه او داده شده اند كتاب را يعني توريه و انجيل بگشايد عطا كرده ايم بيان + **الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ** و نيز روز قیامت يهود گویند كه در شبست اكل شراب بخوابد بود و خداي معاد روحاني را اثبات ميكنند پس ايمان
 تمام كنند **وَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ** و نيز روز قیامت يهود گویند كه در شبست اكل شراب بخوابد بود و خداي معاد روحاني را اثبات ميكنند پس ايمان
 و حال ايشان خوار شدگان باشند يعني جزيره است خود آرد و نشينند تا وقتيكه تسليم كنند ايشان جزيره بگيرند و گردن ايشان را بسيله فرو گوبند
 مفهوم آيت مقصدي تخمينه نه است باطل كتاب بخون كه آتش پرست اند چون شبكه كه است لحن ابايل كتاب اما شافعي كه گفته كه غير از كتابي جز نيكبسته
 امام عظيم فرموده كه نه همه مشركان گيرند غير از مشركان عرب كه حكم ايشان را تبليغ است يا اسلام و امام مالك كه گويد از همه كفار گيرند مگر از مرد كه حكم او قتل است
وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَةُ لَا تَقْبَلُ عَلَيْنَا شَيْءًا و نيز روز قیامت يهود گویند كه در شبست اكل شراب بخوابد بود و خداي معاد روحاني را اثبات ميكنند پس ايمان
 است از سبط لاوي و چهار رده پشت به مارون بن عمران ميرسد و مي گفتند و مي آست كه چون حق سبحانه و تحت نصر را بر بني اسرائيل گشت تا مصاحف توريه را
 بسوخت و بيت المقدس را نهد در ساخت هر كه توريه را داشت هم را كشت باقي را برده گرفت و عذيره از جمله سيران بود و توريه را بخواند با چون دو سال
 بود از خواندن و مي حسابي نكرتند و او بعد از مدتي كه از قيدايشان خلاص ساخت و روي بيت المقدس را در حق تعالي در آشتاي طهرين و در قريه سائر آباد و ايرانيه
 و بعد از صد سال نده كه در اندي چنانچه در سوره بقره گذشت و چون عذيره بميان قوم آيد قصد مي وي نمودند و او را بخواندن و نوشتن توريه را امتحان كردند
 و در تفسير امام غزالي كه ذكر كورست كه پنج قلم بر اصابع دست راست وي بستند و به پنج انگشت كذاست توريه را يكبار از ظهر القلعه تا تمام رسيد گيرد و شنبه كه چون
 كسي توريه را ندهد و خواند بميان نديست چون انيم كه اين توريه است يانه مري در ايشان گفت كه من اين پد را خود نوشنيده بودم كه او از پد خود شنيد و بود
 كه من در واقع تحت نصر توريه را در نظري مضبوط ساخته در فلان شكاف كوه نهاده ام جمعي بآن موز بفرستند و توريه را از آن محل بر داشته بجمع آوردند و با آنچه
 عذيره نوشته بود مقابل نمودند يك حرف تفاوت نداشت متعجب شدند گفتند حق تعالي توريه را بعد از مدت در دل عذيره انداخت مگر سبب آنكه او پسر است پس
 متقدمان يهود برين قول قائل شدند كه گویند بعضي از يهود در زمان عظيم الشان حضرت سالت پناه در اين سخن گفتند **وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَةُ لَا تَقْبَلُ عَلَيْنَا شَيْءًا** و نيز روز قیامت يهود گویند كه در شبست اكل شراب بخوابد بود و خداي معاد روحاني را اثبات ميكنند پس ايمان
الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ عيسى پسر خدا است و اين نيز سخن جمعيست ايشان كه وجود فرزند را بي وجود پدر تحصيل نمي نمايد آنكه از او براي آنكه بر من احيائي قبي مشاهده
 نمود و برين جرات اقدام كردند **وَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ** و نيز روز قیامت يهود گویند كه در شبست اكل شراب بخوابد بود و خداي معاد روحاني را اثبات ميكنند پس ايمان
 كه بر زبان مي آرند و حقيقت ندارد و تصدق **وَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ** و نيز روز قیامت يهود گویند كه در شبست اكل شراب بخوابد بود و خداي معاد روحاني را اثبات ميكنند پس ايمان
 گفتند ملائكه و خيران خدايند بعضي از كفار عرب كه حجاج را ابو اللات و ابو العزري خوانند **وَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ** و نيز روز قیامت يهود گویند كه در شبست اكل شراب بخوابد بود و خداي معاد روحاني را اثبات ميكنند پس ايمان
 بگويند كه او نبيد و بشو نماز راه حق بسوي باطل است تمام طريقت تجسبات اخذ فاذا گرفتند يهود و نصاري احبار هم علمای خود و كهبا آفتم و عباد خود را
 آتينا خدايان مرق و خور الله بجز از خدايي يعني فرمان ايشان بر ندرت تحريم تحليل چنانچه فرمان خدايي مي بايد بر او سجده ميكنند ايشان را و الله اعلم

ع

جموعه علماء ايرانند که حرمت تقالید وین را نهاده و مستحق ملوان ظلم باشند و صیفت یا ترک قتال تقالید الی شکر که اگر چه شکر سبای لا است
اتخصیص نمود این چهار راه را بجهت شرف چکانه وین را بهما شایسته بگناه در حریم و حال اجماع و کاتوا الشیر کانی و کارزار کنید باشند که کاف
با بنده ایشان شهر حرم و غیر آن که ایقان کون کما کافی و چنانکه همه ایشان با شما کار را میکنند و اقول ان الله حیدر انید اگر خدای مع الشقیین
با پر هیز گار است بصورت و حفظ آورده اند که طبایع اهل بیابانیت قتل و غارت و شانس شده بود و در ماههای حرام قتل لیس کردند و چون ماه متصل
حرام بود و بتنگ آمد گفتند ما سه ماهی و پنج تا راج و غارت قتل ابریم پس قتلش کنانی صورتی برانگیخت و در ششم ندا کرد و دستاده شده خطبه خواند که
یا سر العریضی شما درین سال محرم احلال گردانید و حرمت را و اخیر کر نه ماه صفر مردان قول در قبول نمودند باز سال دیگر منادی کرد که خدای تقاس
درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نشدی حرمت را تاخیر کردی بهای بعد از و او را
احلال داشتندی و در هر سالی چهار ماه را حرام میداشتند اما اختصاص شهر حرم و لغز گناشته مجرد و اختیاری کردند و اعتبار داشتنی این عمل است
می گفتند چون بجای میوه انما النبی جزین نیست که تاخیر حرمت ماهی به او گردانید که فی الکفر افرو نیست و کفر نیز با تحلیل و ما حرم است
و تحریم و اهل اسلام کفری و گیرست که با کفر ایشان انضمام می یابد و فصل گناه و فصل فضیلت بصیغه محمول بخواند یعنی گناه گردانید و بشواید
بدین عمل لایق کفر و آنکه کاف و نشدند که برای زیادت برایت میگویند که حلال میدارند سنتی از شهر حرم عاماً و در سالی و بجای او ماه دیگر حرام
میکنند و میگویند حقاً که حرم میدارند سنتی را عاماً و در سال دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت میگذارند و در آن سال که تحلیل با حرم کرده اند
تحریم ماه حلال میکنند لیکن طبقاً اما سوافن سازند و تمام میکنند علی کما حرم الله شما از آنکه خدای حرام کرده است چه گفته شد که ایشان شهر حرم
چهار ماه میدارند قیلاً و پس حلال میکنند برای سوافن و عذما حرم الله و انچه خدای حرام کرده است بهیارات و وقت لایق حرم است
گردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بداند است و در اول ایشان شوق عذما حرم بدی کردار ما را ایشان را و الله و خدا
لا یهدی القوم الکفرین توفیق رشد و هدایت ناکو یگان را در میان آورده که جا بلان خوب در هر سالی چهار ماه را حرام میدارند
خلع از دست و زبان خود این میساختند و در میان خوب بران منور و ارتدند که در همه آنها مسلمانان از ضرر خود سالم دارند و اندا و آنرا خلق بر زبان میگویند که
که کافات آزاد است و مجازات از ضرر بران از ضرر قطع و آنرا در خلق مجوسی و آنگونه یار بی نیم شبی و بر مال و جمال خویش مکی کن کانی بشیر بر زبان بی
تقلست که در سال نهان بجهت که حضرت سالت پناه م عازم غر و توبه توبه که شده بود در فایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشک شدنی فصل احوال
میگذاشتند چون فرمان سید که صاحب که جا و بر میان و جهاد بسته عنان عزیمت بدان محبوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت
و کثرت اعدای و قلت زاد و گرمی هوا بکوهت طبعی در رفیق تکامل میوزیدند آیت اند که لایقها الذی یستقوا ای کسانی که روید و ید ما الک
چسیت شما که برای اعلا کلید دین اذ اقل لکم چون گویند شما را که بنجد تمام انفس و ابرون روید فی سبیل الله و راه خدا
و جا کنید با عدای دین انما قلتم که ان جنبید و وزنگ کنید یعنی مال خود را الی الا که خط بسوی زمین از روی کابلی یاس کنید بر من و خات افش و شمار
آن از جنبیدم اراضی شدید و خورید گشتید یا حیوة الدنیا بزندگانی دنیا و ان آخره از ثواب خسته نه این چنین بن کنید و دنیا را آخرت
نگزینید کما نیست متاع الحیوة الدنیا بنورداری از زندگانی دنیا و الا آخره و جنب ملری آخرت و نعمة آن الا قلیل و گرانند که محضر
و بیج عاقل بزرگتر از دشت برای خرد تر نظم متاع این جهان فانی محبوب و نعمة آن جهان باقی و مرغوب چرا که مع لست باقی گذارد و نعمة آن فانی سرگرد
الا فمروا اگر چنین نروید و محرنی که شمار آن که ان شده یعذب بکمه عذاب کند خدای شمار عدل ابا الی شما عذاب بے در و ناک با آنکه و سخن با

در هر قدری عالمی و دیر پامیکنند و آنکه ببال اقبال سپردند و بدین سبب مشاهده ماسوی را میسکنند **ثُمَّ قُلْ** شرعاً چون این بر میسر مردمانی که گمراهی میکنند
 سیر و هر چه که در راه سیر عیان برسان تا تحت شاه و در سبب نزول مذکور است که این میان مشاهده شدن و پایشان را با این در جمالی و سبب
 تخلف از غرور و تبوک میدهند و چون بجهانند ایشان را قبول نکرد و فرمود که بین رویه اند که بکلیه از ایهال منال آنها که را عید با طار انحال و قضا هر دو
 و جهاد کنیدا موقو الکفر با الهامی خود که تیسر و در صلاح کنند و آنفسد که بختهای خود که مباحثه دارند و در بر فیتة جلیل الله راه نایب و زیاده این بین
 رفتن و حرب کردن خیر لکم بهتر است مشرکان از تخلف و ترک جهاد این کشتن و قتل و اگر بر نیاید بپایه فریاد از باریکتهای تیره و تار و در جهاد
 حضرت رسالت پناه مردمان از بغرور و تبوک اشارت نمود ایشان سفر فرستند جمعی مسامحت نمودند و زمان را بسمع اندامه و نور و آن اکابر
 مهاجران و انصار بودند بعضی ضعیفای سونمان را گردان آمد اما فرمان خدای و حکم رسول ابر هوای نفس از خیر کرد و برخی و مستورین اتاعت و تخلف
 طلبیدند و آنهاست ابقان بودند و دشان ایشان نازل شد که لوگان اگر بودی آنچه تو ایشان را بدین دعوت کنی عذر صراحت خواست و یوقی قریب آن یک
 بفر اگر قریب قسراً قاصد او سفری میان و آسان لا یجوز الا بقرینة و اگر بر آینه پیروی تو میکرد و بطریق لکن بعدت و لیکن دور شد علیهم الشک و ایشان
 مسافرتی بشت قطع آن باید کرد و یجوز الا بقرینة و اگر بر آینه پیروی تو میکرد و بطریق لکن بعدت و لیکن دور شد علیهم الشک و ایشان
 از تبوک باز ای متخلفان بطریق اعتدال و توفیر که گویند که استیظافاً اگر تو استیضاف کردی ما استطاعت داشتیم که خروج کنیم آینه بیرون می آمدیم
 مع کما یأثم و در رافت موافقت نمیدیم **قُلْ لَوْ أَنفُسُكُمْ كَانَتْ بِرَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ لَفُتِحَ مِن قِبَلِ اللَّهِ لَكُمْ ذُرِّیَّةٌ مِّنْهُ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** و اگر تو استیضاف کردی ما استطاعت داشتیم که خروج کنیم آینه بیرون می آمدیم
وَاللَّهُ يَعْلَمُ غُیُوبَ قُلُوبِكُمْ و بر تکیه ایشان هر چند دروغ گویند **وَعَلَى اللَّهِ تَعَالَى حُكْمُهَا** و عاقل است حق سبحانه و تعالی و بخیر خود را
 میگوید بخون خدای از تو و عادت مردم میباشد که دعا کنند کسی را بغفور و رحمت و مغفرت بوقوع خطای از وی چنانچه مثلاً یک تشنه را آب و دلو گوید
 و غفر الله له یا در جواب و طس میگوید و بر عکاسد و برخی بر آنکه حضرت سالت پناه بعضی مستان از اجازت تخلف داد و حق جحانه از اعفو کرد
 و برین تقدیر خطاب با پیغمبر باشد یعنی در گذراند خدای از تره اخذت کفر چاره استوری دادی و باز ایستادن را ایشان را و عذرهای تیل آینه
 ایشانرا شنیدی بایستی که با جازت از حق بگویند **قُلْ لَّيْسَ لِي بَشَرَةٌ مِّنْ دُونِ اللَّهِ** و روشن میشد که متزالدین صدقاً آنکه است گفتند و رحمت دار
وَعَلَى اللَّهِ تَعَالَى حُكْمُهَا و او میدانی در و غم و آنرا استیضاف و مستوری نمی طلبند از تو **وَالَّذِينَ يُفْتِنُونَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ لِيُتَوَكَّلُوا عَلَيْهِمْ** و بعضی و قیصر این
 دارند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ** و آنکه با و اندید **وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** و خود و الله عاقل است و
 و خدای داناست **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ** و آنکه با و اندید **وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** و خود و الله عاقل است و
 آنکه ایمان ندارند و با و اندید **وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** و خود و الله عاقل است و
 اسلام متروکند و آنکه با و اندید **وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** و خود و الله عاقل است و
 این کفارین آمدن بغرور و تبوک **وَالَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ** و آنکه با و اندید **وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** و خود و الله عاقل است و
 داشته و آنکه با و اندید **وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** و خود و الله عاقل است و
 و کمالی بر ایشان گذاشته و قیل و قال شد و ایشانرا که شنیدند در زمان ابعاد از دنیا رفتن و بعضی نیز آن دو کوه را از این
 و حلولان گویند این سخن حضرت پیغمبر بود و بعضی نیز ایشانرا که شنیدند در زمان ابعاد از دنیا رفتن و بعضی نیز آن دو کوه را از این
 بر آنی نیز با جوی از منافقان بیرون آمد مقابل زیاب نزول و در حین آنکه اسلام از آن منزل تمام شد و حرف گوید و گنج کردن و با بر خود و تخلف نمود

هـ

یہاں لکھنا کہ جو کچھ ہو دیکھ عمل ہو دیکھ گاہی عیادت اشدہ ان کمال زین کو بند کہ متعلقان ازال سلامہ تن بودند و قصہ بہت تن شست
و کسین گیر کہ کعب بن مالک ہلال بر اینید و ملکہ بن بریج ایشان خود را بنیستہ بودند اما پیچ حضرت سالت پناہ آمدہ گناہ خود و عرفت شستہ
و حضرت حکم فرمودہ کہ کسی با ایشان مجالست و کلامت نکند و در شان ایشان نازل شد و انحراف و دیگران از متعلقان حق و حقان اخیر شدہ گاہ
و باز شنگان کا مولا علی رضی فرماں خدای در بارہ ایشان اقا علیہ السلام عذاب کند خدای ایشان اگر اصرار کنند بدان گناہ و اقصا ثواب عذاب
و یا توبہ و یا ایشان اگر ندامت نرزد از ان عمل تروید برای عبادت اگر ندمت نرزد نیست و الله و علیہم السلام خدای دانستہ بر جای ایشان حکایت
حکم کنند ہست بار جای ایشان آورده اند کہ دوافہ منافقان چون ثعلب جن طلب و نسل جراث و ویران ہست و ضارب بیتہ این سخن ابو عامر بنیستہ
سجد قبای سجدی بنا کردند ابو عامر را ہلجہ شرف قبیلہ بنی خزرج بود و در علم تورات و انجیل مہارتی داشت و پیوستہ نعت و صحبت سید عالم بر این
میخواند چون آنحضرت صمدینہ ہجرت کرد اہل آن خطہ شیفہ مجال کمال شہادت میداد و صحبت عامر بنیستہ کسی پر دای او کو طریقت با وجود لب جان بخشش تو
ای آب حیات و حیفہ کہ بخنکی پیشہ جہان گفتن ابو عامر را عرق حسد و حرکت آمد یعنی آنحضرت شغول شد و بعد از غروب بدینار مدینہ کر سخنے بکفار کہ پیوست
و در حرب جد حاشہ اول کسیکتیر رشک اسلام نداشتی بود و حضرت را وفاق لقب و در حرب چنین نیز حاضر شد از آنجا فرار نموده نزد ہرقل کہ
ملک روم بود رفت و میخواست کہ از روم لشکری سالارہ جنگ سلمانان بآید نامہ نوشتہ بنیلقان کہ شما در مقابلہ سجدی قباد محلہ خویش برای من سجد بباران
کہ چون بیدینہ آیم تجا با فادہ علوم اشتغال نمایم ایشان سجدی ساختند و حضرت سالت پناہ ہ چون حازم غزوہ توک شد بانیمان سجد آمدہ گفتند
یا رسول اللہ مبارای صحیفان و بیچارگان در وقت سر بارندگی سجدی ساختیم و التماس میبرود کہ در ان سجد نماز کرداری غرض ایشان آن بود کہ بواسطہ
آنحضرت ہم خود را در تحکام دین چنانچہ در مشنوی معنوی ہست مشنوی سجد و صحاب سجد را نوزاد ای امہ ما شب دومی با ما ببارانہ تا شود
شب بجاالت ہجرت روز ہای بجاالت آفتاب و افروزہ ای در یغا کان شخ از دل بدی و نامرادان فقر حال شدیدی و قصہ حضرت سالت پناہ در آن
ایشان فرمودہ کہ حال استوجہ غزوہ ایم تابار ایم چون وقت باز نشستن بہ منزل می آید ان کہ قریب بیست است رسید اہل سجد ہاں استہ مانور و جہان
این آیت فرود آورد و اذین افکن و افکن و انکہ فرار کنند و پناہ اند سجدی خسرو از برای ضرر مومنان و متغیرہ ایشان و کفر ابرای تقویت
کفر کہ ہمارا آن میکنند و فقر و فقر و فقر افکنان بیکو سالت و مینان سالت منانی کہ در سجد قبا جمع میباشند و از صدا او برائے انتظار
لعمریک حارب اللہ مکرکس کہ حرب کرد با خدای تعالی و رسول اللہ و بار رسول اللہ قبل از پیشانی بنای این سجدی و ابو عامر را بہت کہ در احد و حنین جنگ
حاضر شد و لکھن و آریہ سوگند میخیزند کہ چون کسی گوید چہ این سجد ساختید ان آرد کہ ما نحو ہیت از بنای این سجدی لکھن و آریہ سوگند نیکو کہ نماز
و ذکر و توسع بر ضعا و اللہ یشہد و خدای گواہی میدہد انکہ لکھن و آریہ سوگند نیکو کہ نماز سالت ہست برای نماز فیشہ
در ان سجد است اگر کہ سجد ہر آریہ سجدی است بنامادہ شدہ ہست عکالتقوۃ بر پیرہیز کاری مروت اقول یوحرم از روز نخستین
مسجد پیغمبر و اشدہ و اظہر است کہ سجد قباست و محلہ بنی عمرو بن عوف حضرت سالت پناہ اول کہ بحالی مدینہ رسید محل قبا فرود آمدہ چہارہ روز آنجا
اقامت فرمود و در ان ایام اساس سجد قبا افکند و ان سجدیست در مدینہ کہ حضرت سالت پناہ آنجا نماز کردہ و در تشویش بحرین از ابن عباس
نقل میکنند کہ حضرت سالت پناہ ہر روز شنبہ سوار یا پیادہ سجد قبا رفتی و در آنجا دو رکعت نماز کردی و در روایت آمدہ کہ دو رکعت نماز روز ہفتہ
اجر عہد است حق بجانب سید فایکہ سجد کہ اساس بر تقوی است اسحق بن مزنا کہ ہست ان تقوۃ انکہ قیام کنی در و از برای نماز فیہ و در ان سجد
موسس بر تقوی رجال امروند کہ از باکیہ طینتی چھ ثقیان دوست میدارند ان بیت طقوۃ و انکہ باکی و در زندان انجاش انجاش یعنی پیوستہ طبرکت ہست

در باره اشو که در خواب هم خوابید برایشان روح در بدن کل ممکن از هر کانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس بسته روح و ناپدید و طافق او کمان
 کنند که حیاط همه را اگر فو گرفته است بلا برایشان را از همه جوانب دعوا الله بخواند خدای را که شرف آن بالا از ایشان مختص است
 در حالیکه پاک کنندگان باشند که الدین که برای خدا وین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و حضرت اعلی ظهور کند و عوارض نفسانی شیطانیه
 زایل گردد و گویند ما آن حاجت تنگ اگر از اجابت می روزهی این ازمین اهل و بلا را نکند و ترکت هر آینه باشیم ما من الشکریت ○ از جمله
 سپاس دارندگان نعمت نجات را گفتند آنچند هم پس چون باز را ندان ایشان را از آنچه میترسند یعنی خدای ایشان را ازین و رطه نجات و هد و از
 غرق شدن گاه بار و آذاهم چون یعنی ایشان را بجهنم ان فی الارض هم می کنند و زمین و ایشان بجان پاکه بدان بودند از شرک و فساد
 بقدر الحقیقت تاکید است یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم با عقاید ایشان چه میدانند که در آن عمل سبطل انما یاکفهم التکاسف ای هر کس را از شکاف
 بقیه که هرگز نیست که شمشاد علی انفس که بر نفسهای شمس است یعنی و بال آن رحمت بشما صرع هر کس را و بسکین در شبها با خود و یکیت
 و گفته اند بنفیکم علی انفسکم است و غیر محتاج الحیوة الدنیا معنی آنکه تم و بیدادی شما بر خور داری زندگانی دنیا است یعنی دوسه و نه
 منفعت ناپایدار است لذت آن نبود و گذرد و محقق است آن باقی ماند و خضر سراج را بنصب نهادند و مصدق شد و نود و اندی عین روزی چند
 بر بخورید بر خورونی از زندگانی دنیا شمس الدنیا پس سجوی ما فرج که باز گشت شمس در روز قیامت قنبت که پس خبر کنیم شما را
 بهما کنتم هم قنتم کنون ○ آنچه مستقیم که عمل میکنید و مناسب آن پادشاه و امیر و اهل دنیا مثل الحیوة الدنیا جزین نیست که مثل زندگانی دنیا
 در سرعت انقضای او با آن بعد از اقبال که ماند است یعنی باران که ما از گذشت و فو و قسیم آن را من الشمس که از آسمان با ایزاد
 فاخته خط به پس ساحت آن آب که آب الارض گیاه رسته از زمین و متکایا کل التکاسف را آنچه بخورند و میان چون خوب غلغله
 و اثار و قبول و الا تعامد و از آنچه میخورد چار یا بیان چون گیاهها از تر و خشک حتی اذا اخذت الارض ما و قتی که فراغت زمین زوخرها
 پیرایه خود را آیت شد و آب رسته شد و محولات گوناگون و غرات رنگارنگ و خلق آهنگها و گمان بر نداشت زمین آهنگه قد روتان که ایشان قادرند
 علیها که بر روی گیاه و چیدن میوای آن آهنگها نگاه آمد برین زمین آهنگه عذاب یعنی فرمان بخورن کن سید کتیا لا و شب آهنگه
 یار و خجعت ها که برین زمین است در عرصه لایزال شیبیه با آنچه روده باشد یا از اهل کنده گان که تغن گوید که یار و خجعت ها که
 در روز گذشت که همچنین که درین پیش تفصیل کریم تفصیل الایات جدا میکنیم و روشن میسازیم و در وقت خود را بقوت و شکر و شکر ○
 برای تو میگوید فکر کنند در ضرب الشمل و بدان نوع که ندرت شیبیه که هست حال نیا را در افق ارض غم و زوال احوال و ظهور و عوارض اقبال و تبیه میکنند
 بحال گیاه زمین که بعد از تاریکی طراوت خشک و تره ویر و فو میشود و چنانچه اول گیاه را صفت صفوت است و آخر سیمت و درت میباید دنیا نیز نور و ش
 در وقت و پنهای آن گذارش که در حقیقت قطعه نگر با نگر روی زمین فصل فو بهار مانند نقش خانه مانی مزین است و وقت خزان بر کربیا حین جو نگر
 منصف شوی که لائق بر یاد و دانست گفته اند که مثل باب بارانست و مثل الیهان همان در وجه شبها انیا آب باران سخنان گفته اند و کشف الامس
 که شبیه احوال دنیا و طوفا آن آب باران را که روی است که باران بخیل و تدبیر آدمی از ابر و فو نیا که بکثرت سحابی و شیت بانی وی نماید مال مینا نیز بحد
 و تبیین و مکر و تدبیر و جمع گردد و بلکه حکم ازلی و قسمت ازلی است که قطعه منقوس است و از نزل مقرر کرده اند و چکاس مثل آن حاصل نمیکرد و بحد
 هر چه می آید زایش و کم بلان خورشید شمس که آنچه خواهی از آسمان نازل نمیکرد و بحد و دیگر که آب باران مادامیکه جاری بود و بحد پاک و پاکیزگی و موسم
 باشد اما چون در مرغی کشت نماید و مدتی بجا ماند رنگ بوی و طعم آن متغیر گشته و موافق طعم از آن انقطاع یابد اما انبا نیز اگر سبب انفساق

فَاذْجَاءَ بِسِوَانِ كَسُوْهُ لَهْمٌ رَّسُوْلِيْ كَمَا يَبْعُوْثُ بُوْدِيْشَانِ وَكَذِيْبٌ وَكَذِيْبٌ بِيَهْمُ حَكْمُ كَرْدِ شَرْيَا نِ سُوْلِ كَنْدِيَانِ اَوْ بَا اَلْقِسْطِ
 بَرَسْتِي عِيْنِي سُوْلِ نَجَاتِ يَافِتِ اَهْلِ كَنْدِيْبِ هَلَاكِ شَرْوَهْ كَا يَمْلِكُ مَعُوْنِ ○ وَاَيْشَانِ عِيْنِي سُوْلِ كَنْدِيَانِ تَهْمِيْدِهْ نَشُوْنَدِيْعِيْ ثَوَابِ سُوْلِ كَمَنْدِيْدِهْ عَذَابِ
 كَنْدِيَانِ بَرِيَادِيْتِ اَزِ اسْتَحْقَاقِ حَكْمِ نَفَرِيْنَدِ اَوْرَدِهْ اَنْدَكْ بَعْدَ اَزِ نَزُوْلِ آيْتِ ○ وَاَمَّا نَرِيْكُ الْاَيَّةُ الْكَافِرُ كَالِهْ اسْتَحْجَالِ عَذَابِ مَوْجُوْدِهْ نَمُوْدِيْدِ اَيْتِ اَمْ كَرُوْنَقِيْ كُوْنِ
 وَبِيَكُوْنِيْدِ الْكَافِرُ اَزِ رُوْيِ اَسْتِعَاذِ اَمْتِهْ هَذَا الْوَعْدِ كِيْ بَاشْدَا يَنْ مَوْجُوْدِهْ جِرَا فَاوَرُوْنِيْ اَيَّ اَنْ كُنْتُمْ جَدِيْبِ فَاَبْرَ ○ اَكْرَبْتِيْبِ شَرْوَهْ
 رَاسْتِ كُوْيَانِ دُرُوْعِيْدِ مَخَاطِبِ حَضْرَتِ يَغْيِيْبِ سِتْ مَوْمِنَانِ كِيْ اَهْلِ شَرْكِ اَزْ تَحْيِيْفِ مِيَكَنْدِيْدِ اَهْلِ اَمْلَاكِ ○ اَنْكَنْ نِيْشُوْمِ اَنْتِيْ سِيْعِ بَرِيْزِيْ نَسَبِ نَمُوْدِ
 صَرْفِ اَزِ اِيْرَانِيْ رَاوْ كَا نَفْعُكَ وَنَدِيْ سُوْدِيْ اَيِيْعِيْ قَاوْمِ سِتْمِ نَفْعِ حَضْرَتِ يَغْيِيْبِ رَاسْتِ اَكْمَا شَاءَ اللّٰهُ لَكِنْ خَوَا هِدَايِ اَيْشَانِ سِيْجُوْنِ اَتَجَا نِ
 دُرُوْعِيْدِ حَضْرَتِ يَغْيِيْبِ سِتْ مَوْمِنَانِ كِيْ اَهْلِ شَرْكِ اَزْ تَحْيِيْفِ مِيَكَنْدِيْدِ اَهْلِ اَمْلَاكِ ○ اَنْكَنْ نِيْشُوْمِ اَنْتِيْ سِيْعِ بَرِيْزِيْ نَسَبِ نَمُوْدِ
 اَجَلُكُمْ وَفَتْ عَذَابِ اَيْشَانِ هَلَاكِيْ سِتْمِ اَخْرُوْنِ پَسِ اَيْشَانِ بَرِيْزِيْ اَهْلِ خُودِ سَايَحِيْ اَنْدَكْ مَاسِيْ وَكَوْ كَا يَسْتَعْمَلُ سُوْلِ اَمْ ○ بِيْشِيْ لَيْسِيْ بِيْ
 تَهْمِيْدِيْ شَرْكَ اَنْسِتِ بَا كِيْ بَاعْتِ بَسَاعَتِ عَذَابِ اَكْمِيْ بَرِيْزِيْ اَهْلِ شَرْكِ اَزْ تَحْيِيْفِ مِيَكَنْدِيْدِ اَهْلِ اَمْلَاكِ ○ اَنْكَنْ نِيْشُوْمِ اَنْتِيْ سِيْعِ بَرِيْزِيْ نَسَبِ نَمُوْدِ
 نَدَا سِتْ مَوْمِنَانِ دُرُوْعِيْدِ حَضْرَتِ يَغْيِيْبِ سِتْ مَوْمِنَانِ كِيْ اَهْلِ شَرْكِ اَزْ تَحْيِيْفِ مِيَكَنْدِيْدِ اَهْلِ اَمْلَاكِ ○ اَنْكَنْ نِيْشُوْمِ اَنْتِيْ سِيْعِ بَرِيْزِيْ نَسَبِ نَمُوْدِ
 مَلَا اَنْ اَتَا كُمْ اَكْرَبِيْ اَيْشَانِ عَذَابِ اَهْلِ عَذَابِ خُدَايِ كِيْ بَرُوْنِ اَنْ تَعْمَلِ مِيَكَنْدِيْدِ بِيْ سَايَحِيْ اَبُوْ قَتِ سَعُوْلِيْ اَمَّا خَوَابِ عِيْنِيْ نَبِ اَوْ هَلَاكِيْ اَيْدِرُوْ
 كِيْ زَمَانِ اَسْتَحْجَالِ اَبُوْ طَلَبِ مَعِيْشَتِ اَكْرَبِيْ اَيْشَانِ عَذَابِ اَهْلِ عَذَابِ خُدَايِ كِيْ بَرُوْنِ اَنْ تَعْمَلِ مِيَكَنْدِيْدِ بِيْ سَايَحِيْ اَبُوْ قَتِ سَعُوْلِيْ اَمَّا خَوَابِ عِيْنِيْ نَبِ اَوْ هَلَاكِيْ اَيْدِرُوْ
 مَتْنِ عَذَابِ عِيْنِيْ كِيْ اَمِ نَوْعِ رَا زِ عَذَابِ مِيْ طَلَبِنْدِ اَلْجَحِيْمِ مَتْنِ اَنْ سَخِ كُنَا بِيْ اِنْ عِيْنِيْ مَتْنِ اَنْ هَالِ اَمَّا عَذَابِ اَهْلِ اَمَّا سِتْ مَوْمِنَانِ
 اَوْرَدِهْ كِيْ چُوْنِ اَيْنِ آيْتِ نَا اِلِ شَدْ كَا فَا كُنْتُمْ بَاوَرِ نِيْمِ اَرِيْمِ عَذَابِ اَلْجَحِيْمِ مَتْنِ اَنْ سَخِ كُنَا بِيْ اِنْ عِيْنِيْ مَتْنِ اَنْ هَالِ اَمَّا عَذَابِ اَهْلِ اَمَّا سِتْ مَوْمِنَانِ
 لَا اَمَّا وَ قَمِ چُوْنِ اَتَمَعِ شُوْدِ عَذَابِ وَ مَعَا يَنْ نِيْمِ اَمَّا سِتْ مَوْمِنَانِ اَمَّا اِيْمَانِ اَوْرِيْدِيْ بِيْ اِيْمَانِ اَلْحَقِ اَيَا اَلْهَدَا اِيْمَانِ مَعِ اَوْرِيْدِيْ
 وَفَتْ كُنْتُمْ وَ بَرِيْزِيْ كِيْ بَرُوْنِ اَنْ تَعْمَلِ مِيَكَنْدِيْدِ بِيْ سَايَحِيْ اَبُوْ قَتِ سَعُوْلِيْ اَمَّا خَوَابِ عِيْنِيْ نَبِ اَوْ هَلَاكِيْ اَيْدِرُوْ
 پَسِ كَفْتِيْ شُوْدِ بَعْدَ اَزِ نَزُوْلِ عَذَابِ اَلْحَقِ اَيَا اَلْهَدَا اِيْمَانِ اَوْرِيْدِيْ بِيْ اِيْمَانِ اَلْحَقِ اَيَا اَلْهَدَا اِيْمَانِ مَعِ اَوْرِيْدِيْ
 عَذَابِ اَلْحَقِ اَيَا اَلْهَدَا اِيْمَانِ اَوْرِيْدِيْ بِيْ اِيْمَانِ اَلْحَقِ اَيَا اَلْهَدَا اِيْمَانِ مَعِ اَوْرِيْدِيْ
 بُوْدِيْدِيْ كِيْ هَمِهْ عَمَلِ كَسْبِ بُوْنِ ○ كَسْبِ كِيْ دِيْدِيْ اَزْ كَفَرِ وَ عَصِيَا نِ اَوْرَدِهْ اَنْدَكْ مِيْ اِنْ اَهْلِ اَمَّا سِتْ مَوْمِنَانِ اَمَّا اِيْمَانِ اَوْرِيْدِيْ بِيْ اِيْمَانِ اَلْحَقِ اَيَا اَلْهَدَا اِيْمَانِ مَعِ اَوْرِيْدِيْ
 چُوْنِ اَمَّا سِتْ مَوْمِنَانِ اَمَّا اِيْمَانِ اَوْرِيْدِيْ بِيْ اِيْمَانِ اَلْحَقِ اَيَا اَلْهَدَا اِيْمَانِ مَعِ اَوْرِيْدِيْ
 كِيْ سِيْكِيْ بِيْ سِتْ مَوْمِنَانِ اَمَّا اِيْمَانِ اَوْرِيْدِيْ بِيْ اِيْمَانِ اَلْحَقِ اَيَا اَلْهَدَا اِيْمَانِ مَعِ اَوْرِيْدِيْ
 دَا عَمَلِيْ نَمُوْدِ اَمَّا سِتْ مَوْمِنَانِ اَمَّا اِيْمَانِ اَوْرِيْدِيْ بِيْ اِيْمَانِ اَلْحَقِ اَيَا اَلْهَدَا اِيْمَانِ مَعِ اَوْرِيْدِيْ
 اَجَابِ اَنْدَكْ اِيْ وَ رَقِيْ بَاوِيْ مُحَمَّدِ اَرِيْ حَقِ بَرُوْرُوْ كَا يَنْ اِنْ كُنْتُمْ اَهْلِ اَمَّا سِتْ مَوْمِنَانِ اَمَّا اِيْمَانِ اَوْرِيْدِيْ بِيْ اِيْمَانِ اَلْحَقِ اَيَا اَلْهَدَا اِيْمَانِ مَعِ اَوْرِيْدِيْ
 وَ اَسْتِ مَوْمِنَانِ اَمَّا اِيْمَانِ اَوْرِيْدِيْ بِيْ اِيْمَانِ اَلْحَقِ اَيَا اَلْهَدَا اِيْمَانِ مَعِ اَوْرِيْدِيْ
 اَزْ خُوْشِيْ بَارِيْ تَوَانِيْدِ دَشْتِ وَ اَوْرَانِ ○ اَكْرَبْتِيْبِ شَرْوَهْ كَا يَمْلِكُ مَعُوْنِ ○ وَاَيْشَانِ عِيْنِيْ سُوْلِ كَنْدِيَانِ تَهْمِيْدِهْ نَشُوْنَدِيْعِيْ ثَوَابِ سُوْلِ كَمَنْدِيْدِهْ عَذَابِ
 اَخِيْرِيْ مَتْنِ اَمَّا سِتْ مَوْمِنَانِ اَمَّا اِيْمَانِ اَوْرِيْدِيْ بِيْ اِيْمَانِ اَلْحَقِ اَيَا اَلْهَدَا اِيْمَانِ مَعِ اَوْرِيْدِيْ
 هُوَاوَارَانِ خُوْدِ كِيْ بَاوَرِ اَيْشَانِ سَرْفِ مَلَامَتِ شُوْنَدِيْ اَكْمِيْ سَبُوْتِ شُوْنَدِيْ اَهْلِ عَذَابِ وَ بَرِيْزِيْ اَهْلِ اَمَّا سِتْ مَوْمِنَانِ اَمَّا اِيْمَانِ اَوْرِيْدِيْ بِيْ اِيْمَانِ اَلْحَقِ اَيَا اَلْهَدَا اِيْمَانِ مَعِ اَوْرِيْدِيْ

وَقَدْ طَابَتْ اِيْمَانِيْ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَفَتْ كُنْتُمْ وَ بَرِيْزِيْ كِيْ بَرُوْنِ اَنْ تَعْمَلِ مِيَكَنْدِيْدِ بِيْ سَايَحِيْ اَبُوْ قَتِ سَعُوْلِيْ اَمَّا خَوَابِ عِيْنِيْ نَبِ اَوْ هَلَاكِيْ اَيْدِرُوْ
 وَفَتْ كُنْتُمْ وَ بَرِيْزِيْ كِيْ بَرُوْنِ اَنْ تَعْمَلِ مِيَكَنْدِيْدِ بِيْ سَايَحِيْ اَبُوْ قَتِ سَعُوْلِيْ اَمَّا خَوَابِ عِيْنِيْ نَبِ اَوْ هَلَاكِيْ اَيْدِرُوْ
 وَفَتْ كُنْتُمْ وَ بَرِيْزِيْ كِيْ بَرُوْنِ اَنْ تَعْمَلِ مِيَكَنْدِيْدِ بِيْ سَايَحِيْ اَبُوْ قَتِ سَعُوْلِيْ اَمَّا خَوَابِ عِيْنِيْ نَبِ اَوْ هَلَاكِيْ اَيْدِرُوْ

ع

بزرگ و عید عظیم است ای الله بدستیکه خدای کد و فضل بر این خداوند رحمت علی السکس بر این بانو الکتب بر ایشان
و ارسال سلسل ایشان و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لایستکوون ع پاسداری نمیکند این نعمت و مانت کوون و نباشی توای محمد
فی شکان و هیچ کاری از کارهای خود و مانتکوون و خوانی هیچ اتی و سوره از آنچه فرستاد خدای من شکر آن از قرآن لا تقم لوان
و نکشیدای آسمان من بحمل هیچ کاری از کارهای الا لکن کما استبراع علیکم بشما شهود کاه یا گاه بان اذ تقضی ان انوقت که خوش
سیند و در آید رفیع در آن کار و مانتکوون و پوشیده نمیشود و کس از علم بر در کار تو من قضا کذ گت هسنگ مورچه و پدید
هیا فی الارض و در زمین و کاف السهماء و نه در آسمان و لا اصف و نه خرد تر من ذلک از این و کاه آید و نه بزرگتر از آن الا فی کتب
مبین ○ لکن کتب است در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ شخص است که هیچ فعلی و قولی بر حق سبحانه پوشیده نیست بکافات احوال افعال مناسب آن عالم
موا و فرموده پس من این کلام وعده باشد مومن را کمال مشورت و وعید بود و شکر آن انبای عتقوت این مجازات اهل بیان خبر میدهد و میفرماید
الا لای بداند بدستیکه اولیاء الله و ستان خدای که خوف علیهم هیچ سستی نیست بر ایشان رسیدن کند و شد اند و کاه هتجرتون ○
و نیستند ایشان که اند و نه ناک باشند از خوف مطالب مقاصد و در عین المعانی آورده که اولیا جمعی اند که لقای ایشان موجب یاد کردن خدای باشد
و در محاسن آن آورده که ملاز اولیا اعدا نمانند که اعدای نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا برین جمعی کس که عنوان شریعت اند
و بر این حقیقت ظاهر ایشان با حکام شرع آراسته است و باطن ایشان با نوار فقر پرسته مقدوسی رخصت میدانند تا نخته گوی پیچکان ابد باخته
مستفان حرم که با شسته دل از صورت کبریا راه نور دان شکسته قدم را از کشایان فرو بسته دم گفته اند اولیا اید جمعی باشند که با یکدیگر دوستی
از برای خدا کنند و گوید این قول همین کلام سبک و محبت محبتی المتی بین و این قوم اخوت نیست در وقت عظام و اند و لیکن نشو اند از احوال الم یقیم
نزد بعضی اولیا مومن بر پیغمبر کار اند بلیل آنکه حق سبحانه و جفت ایشان بیگوید که لکن استوفی اولیا آنانند که گردیده اند با جاویر عتد الله
و کاه ایستقون ○ و هستند که بر پیغمبر کاری کنند و ماحرم الله و کاه البشری و ایشان از مژگانانی فی الحقیقة الدنیا که در زندگانی دنیا پیغمبر
بشارتیکه از زبان پیغمبر و باب ایشان گذشته و بقول جمعی ملاز و یای صاحب است که مومن بیند یا بر مومن بیند و از بشارت گویند یا بشارت ملا که
مایشان از وقت نزع و در عیان گوید بشری آنست که مومن بجا خود را در شست بیند پیش از مرگ و در مدار آورده که بشری محبت مردمان است ایشان
و نام مومنین و الاخصی و ملاشان از مرده است در آن سلامی و آن سلام ملا که باشد بر ایشان سلامی هم فرموده که بشارت دنیا و عده اقا است و مرده
آخر تحقیق آن عده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را در بشارت است در دنیا شاخت و در عقی نوختن سر سده و مجاهده در آن سر
نور شایده اینجا صفا و وفا آخر صفا و اقا شاهر از نعمت این جهان تنای تو نیست و در دولت آن جهان لقای تو بس است و لا تبدل نیست
بدل کردن لکن کلمات الله در سخنان ای لرینه در عده او خلاف نیست ذلک آن بشیر موعوب هو الیق العظیم ○ آنست سگاری
بزرگ که فهم چکس نباید و عقل هیچ زیرک بکند آن نرسد و لا یختر ذلک و باید که اند و لیکن نکند تراست محمد ققی هتجرت کفنا
در شکر آن ربوبیت و کذب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا سخنانی که در خوار داشت تو س گویند بعیت بانگ سگاری حدیث بدگویا
قرص سر از بانگ سگ چندیان و ان العزة بدستیکه علیه الله یجیبها همه خدای راست دین عزیز خواهر گردانید و ترایاری خواهد بود
هو السميع اوست شنو احوال ایشان از هر چه بجد و نزل میگویند علیکم ○ و اما احوال ایشان هر عیت نیست که دارند و فرخوان ایشان را
چرا خواهر و ملا الا الله بداند که تحقیق مخرای است من فی السموات هر که در آسمان است از ملا که من فی الارض و هر که در زمین است

وقد کان

از جنس چون اینها که شرافت کمندند همه آن او باشند در قیمت و عبودیت پس چکس از ایشان سده که دعوی شرکت کند در ربوبیت چون می افکون
 صلاحت شرکت در ربوبیت نباشد پس چادرات اشتریک می باشد غایت بهالت و نهایت خلالت است و اما کتب الذین یدعون و چه چیز را
 متابعت میکنند آنرا که میخوانند و می پرستند من ذوالله شمس کا عجز خدای شرکاز یا متابعت نمی کنند اما آن که جز خدا را سر پرستند
 و مخلوق حق را شرک حق تعالی میسازند زیرا که شرکت در ربوبیت محالست بلکه ان یکذون پیروی نمی کنند در عبادت شرکاء الا الظن که گمان را
 که بدین گمان شرکت حق برده اند و ان هم الا کفر مضمون و نیستند مگر دروغ میگویند نسبت آن شرکت بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال
 قدرت و حکمت تا بدان استلال بر فردانیت و وحدانیت او نموده بداند که استحقاق عبادت او راست و پس چکس که میگوید هوالا الهی است که سیکه بقدر
 کماله جعل الکمل ساخت برای شناسایی تیر و لیس که ان فی تار تیار امید دران و از تعجب دور و بر آساید و الهام که بصیرت او گردید
 روز را روشن تا با سطر خام هات خود قیام نمایند ان فی ذلک بدستیکه در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت ایشان لایست هر آینه
 نشاناست بر توحید صانع حکیم لقوم لیتهم عورت مگر روی را که بشنوند قرآن را گوش هوش دران تدبر و تفکر نمایند قالوا انخذ الله و گفتند
 جمع از بی بدیج که فر گرفت خدای و کذا آفر زندی یعنی ملائکه را بفر زندی گرفت شجره پاکست حق تعالی از گرفتن مندر زند هوق الغیبه
 ادبی نیازست از اتخاذ ولد چطلب لایضیع کند تا بدو قوت گیر و یا خیر تا با عانت او روزگار گذرانند یا لیلی تا بسبب فرزند عورت شرف یابد یا خیر
 گناه تا بولد اسی و روی پیدا کند و بعد از وی و ارث امور او باشد و مجموع اینها علامت احتیاجت پس سیکه غنی مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد از منفی
 بود و اگر گوئیم که ولد بعضی از ولد است پس این صورت مستدعی صورت ترکیب باشد و هر مری ممکن است و هر مری محتاج بغیر و واجب الوجود
 غنی مطلق است پس احتیاج را بد و راه نباشد فرد بود کمال غنا از صفات ذاتی او سیکه هست غنی کی بود پس محتاج و اشارت بیان غنی حق
 نیست که مکن فی السموات مراد است از روی مالکیت آنچه در آسمانهاست از فاعل علیات و مکن فی الارض و آنچه در زمین است از بدایع سفلیات
 ان عندک کفر نیست نزدیک شما ای مشرکان قرین سلطان از بیج حجت و برانی بظلال باینکه خدای فرزند فراسگیر و انفق لوق ان ایاسیکوید
 عک الله بر خدا بدروغ و اقتراما لا تعلقه عورت آنچه میدانید قتل گوی محمدا ان الذین یقتلون به تحقیق آنرا که اقرار کنند و بر بندند
 عک الله الکذب بر خدای دروغ را با اتخاذ ولد و اضافت شرک می لایفکون و شرکاء نیابند یعنی از دوزخ نمیدهند و بهشت میروند
 متاع و در ایشان است بر خورداری اندک فی الدنیا در دنیا یعنی دوسه وزه ملت از دوسه فصلی را بگذرند و بگذرند از شجره الیس نام محمد
 پس بسوی باشد برگشت ایشان یقتل یقتلهم پس پیشانیم ایشان از العذاب الشدید عذاب سخت یعنی ادم و بے انقطاع بهما کانوا
 بسبب آنکه بودند که کتاب پیغمبر بیک قسرون کافوشند و کاشل و خوان علیهم بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل کذب انهم من غیر نوح پیغمبر
 اذ و ال یاکون چون گفت و لفق و مرده خود را یعنی آنرا که شرک بودند یقتلهم ای قوم من ان کان کافر اگر است که بزرگ شده و گران شده
 عک الله بر شما که قیام است من بایقام من بدعوت نصر کل مانی یعنی است از آنکه حضرت نوح علی نبینا و عنده و بجاه سال قوم خود را بخدای
 تعالی دعوت کرد و جهاد آزار ایشان را تحمل فرمود و چون جنای قوم بغایت رسید گفت ای قوم اگر بر شما شاق میکند و کث من در میان شما
 و تذکره و پند و انداز من فرمایا لایست الله بعلم استهای و شن بر وحدانیت حق و تصدیق نامه مر امیر بخانید فعک الله پس خدای
 تو گفت تو کل مردم در دفع کید شما و نصرت من اعدا کما کفر حق امیر گردید و حکم سازید امر که کار خود را یعنی عوبیت کنید بران یا جمع کنید
 خاندان امور را و امر و سامی قوم اند و شرکاء کما و بخوانید مشرکان خود را یعنی آنرا که بر عزم خود شرکای می میدانید شخص سخن آنکه شما هم

وقف لازم

بقصد من اتفاق کنید و اگر گفت پس باید که باشد آتش گشتم کار شما و قصد من حکایت کنم غنچه بر شما پوشیده یعنی بکار خود و بر من
 اتفاق افتاد — پس او را کنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده شماست و کاشطرون و مرا ملت دهد تا خلاص باشید از
 مشقت مقام و محنت کلام من این سخنان و نیست بر آنکه نوح در مقام توکل ثابت قدم بوده و وثوق تمام به قدرت ملک علام داشته و میخواسته که امت
 بدین معنی پی برده قدم در طریق متابعت نهند خود ایشانرا خذلان ابدی در پانته از قول وی اعراض نمودند و وی قسم بود قیام توکل کند پس
 اگر روی بگردانیدید و از قبول قول من اعراض نمودید فکما ساءکمکم پس من نخاستم از شما بر ادای سالت خود حقن آنچه ضروری که
 با اعراض شما از من فوت شده باشد این آیه است نیست نزد من برای دعوت الله لعلکم ترحمون و او را بدان ثواب خواهد داد خواه
 ایمان آرید خواه اعراض کنید و اوست و نه بوده شده ام آن آنگه با شما من التسلیم است از گردن نهادگان مر حکم خدای را پس
 خلاص ام کنم و اجر رسالت از غیر حق نخواهم گفت و بگویم پس دروغ داشتند قوم نوح مرا و را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت فرستادیم
 بر ایشان طوفان فتنه پس انجات دادیم نوح را از غرق شدن و من معناه و آنرا که با وی بودند فاقلاک در کشتی و اهل سفینه
 بقول اصح هشتاد و من بودند از ذکور و اناث و جعلت لهم و گردانیدیم اهل کشتی را خلیفه بکشد باشندگان در زمین از پس هلاک شدن گان
 و اکثر قتل الکریم کذا و غرق کردیم بطوفان آنرا که تکذیب کردند بایالت کاه آیتهای مار که با نوح بود یعنی معجزات او فاقلاک پس دیگر
 ای نگارنده بدیده عبرت و بهین کیفیت گان چگونه بود عاقبت الکریم صافیت کاریم کرده شدند گان یعنی مشرکان از قوم نوح درین آیتیم
 تسلیه حضرت رسالت پناه و هم تهدید اهل کفر و ضلالت است فتنه بکشد پس انگیختیم من بعد از پس نوح مرسلان فرستادگان
 بانی قوی معجزه سوی قوم ایشان یعنی بر رسولی را بقوی بود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود و ابراهیم را بقوم بابل و شیعی را با صحاب
 ایکه و اهل مدین فتنه و هوس پس آمدند رسولان من بامتان خود بایبنت بمعجزهای روشن و دیلمهای واضح فاقلاک الکریم منوا پس
 نبودند اهم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بیستادگشوا بسبب آنچه تکذیب کردند یعنی نگارنده بودند بهر آن من قبیل
 پیش از بعث رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعثت و به از بعثت بر همان وتیره مسوک نموده بودند یا ایمان نیاوردند
 با آنچه می که تکذیب آن کرده بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق الکریم مثل این مری که بر دلهای مکران از اهم ماضیه نهاده بودیم تطبیع
 مهریم علی قلوب الکریمین که دلهای از حد زدن گان بکذیب یعنی مکران قریش و اضراب ایشان ازین است فتنه بکشد
 پس انگیختیم من بعد از پس این پیغمبران مؤمنی قهر و من موسی بن سحران و برادر او هارون را الکریمین بسوی میدین معصیب
 یا قابوس که فرعون آفریدان بود و فکرا و شرافت قوم او بایبنت تا بایتمای مایع معجزه را سه در بدن چون عصا و بدینا فاستکبروا پس
 گردن کشی کردند از قبول آن و متابعت نمودند و کانتوا و بودند ایشان قوی ما فتنه بکشد و بر بی جرم آرند گان یعنی معتاد بکذیب انبیاء
 و تماد بایات کبر یا فکرا آجاء هم الحق پس آنکه کام که آمد بدیشان سخن راست و درست من عیندنا از نزدیک یعنی موسی بدیشان
 و سخن حق بدیشان القافر بود و معجزه بدیشان نبوتی الکریم گفتند از فرط عناد و تمرد افاقا لهذا بدستیکه آنچه تو آورده و معجزه نام کرده کجاست
 فتنه بکشد بر آیه جاد و نیست آشکار افاقا مؤمنی گفت موسی مرا فلان این قول افاقا فتنه بکشد آیا میگویند شما الحق مر سخن راست
 و معجزه روشن را فکرا آجاء که آنکه کام که شما آمد که این سحر است آیه سحر است این که من به شما نمودم استفهام است بطریق
 انکاف یعنی این جادوتی نیست و لا یفعل الکریم و فیوزی نیابند سحران و برادر نرسند فاقلاک گفتند شرافت قوم فرعون موسی را

بر زبان ایشان می آید که گفتند که اینها را که با جمعی از ایشان می بیند که در آنجا
 بر مصلحت است تا بداند ایشان معذب نشویم و بخت نکند و خلاصی ده ما را که بخت نکند بهرانی و بخشد شر خود من الکفرین ○ از گروه تا گردان
 یعنی از کید و قصد ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده اند که بعد از ایمان این قوم بموسی ع و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه تعالی
 فرعون بفرمود تا مساجد و معابدی که بر سر محلات و در میان اسواق ساخته بودند خراب کرده ایشان را از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه تعالی را
 فرمود تا درون خانه های ایشان معابدی بمرکز کنند تا کافران بعبادت ایشان مطلع گردند چنانچه میگید و او حسیه نکند و وحی کردیم با ای موسی و آنچه می بین
 و برادر او هارون آن تَبَوُّوا الْقَوْمَ کَمَا أَنَّهُمْ فَرَاغُوا بِدِجَای بازگشت برای قوم خود بمصر میروند و در شهر مصر خانه ها که جمیع کنیزان جهت پرستش خدا
 تشبیه نمیدادند ایشان را اشارت بآنکه تخصیص عباد به تعیین قبل از آن متعلق است بآنکه قوم چندان محل امام ایشان موسی و هارون نبود و اجتمعوا
 و دیگر حکم کردیم که بازید شما هر دو برادر و قوم شما بنشیند که خانه های خود را گرفته اید قِبَلَهُ مسجد های متوجه قبله یعنی کعبه موسی نماز بجانب کعبه
 گزاردی و آقِمُوا الصَّلَاةَ و بای واید نماز را در آن موضع جمع نمیدادند است که اتحاد مساجد و اقامت صلوٰة متعلق به دین و تَبَوُّوا الْقَوْمَ مِثْلَ
 و بشارت ده ای موسی مومنان اینها را دنیا و درجات عقبی تو میدهم میسر است بآنکه بشارت و نطفه صاحب بیعت است و آن موسی بود و قال موسی
 و گفت موسی در دعای خود که تَبَوُّوا الْقَوْمَ مِثْلَ اِسْمِی فرید گا یا اَنْتَ اَنْتَ بَدْرِی که تو ادای فرعون و مملکت فرعون و گروه او را بدیست چینی کردی
 آری ایشان کنند از لباس پیرایه و متاع خانه و آسواک و داده ایشان را مالما از نفوذ و انعام و ضیاع فی الحیوة الدنیا که در زندگانی دنیا
 این عبادش فرموده که از فسطاط و منازمین حبشه که همای که در آن معاون ذبب فضا و نیزه بود همه تعلق بفرعون داشت و زمان و در آن مواضع روان
 بود بدین سبب بسیار مجوزة تصرف قبضه و آمده همه متهم و متهم شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی بعد از آنکه در دعای خود
 گفت ای پروردگار مرا فرعون و قوم او را مال و زمینت داده دیگر باره بر اینی بکنار و دفع کن بکنار و افراده که سرایت ای آفرید کار ما ایشان را اینها داد
 لِيَضْرِبُوا اگر آگاه کنند بندگان ترا عَنِ سَيِّدِنَا اَنْتَ اَرْاهَ عِبَادَتِ تَوْابِعَادَتِ فرعون خوانند تَبَوُّوا الْقَوْمَ مِثْلَ اِسْمِی ای پروردگار ما اثر محو است
 عَلَى اَنْفُسِهِمْ بَر ما لهای ایشان یعنی صورت آنرا محو کن و منتقل سازد بخیری دیگر تا شوکت ایشان بشکند قنده رهم گفته که دینار و درم ایشان همه شکست
 بر جهان شکل و نقش که داشت بسمی آورده که تمام اموال ایشان از نفوذ و اطهر و اشجار و اثمار همه شکست شده و این یکی از آیات تسبیح بود و دیگر موسی
 و عا فرمود که اَنْتَ اَرْاهَ عِبَادَتِ تَوْابِعَادَتِ فرعون خوانند تَبَوُّوا الْقَوْمَ مِثْلَ اِسْمِی ای پروردگار ما اثر محو است
 بود که ایشان نخواهند گردید و لا جرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیاورند حتی یُرَوُّوا الْعَذَابَ اَلَمِیًّا تا بهرینند
 عذاب در دناک را که آن غرق است در دریای قلم و قال گفت خدای قَدْ اُجِيبْتُ بِدِیستیکه اجابت کرده شد و حق گفت که دعا می پروردگار
 آورده اند که موسی دعا میکرد و هارون آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریک است ازین جهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد و اَنْتَ اَرْاهَ عِبَادَتِ تَوْابِعَادَتِ
 ثابت باشد بدعوت و الزام محبت و تعجیل منتهای که مطلبش ما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال ایشان دعا ظاهر شد و اَنْتَ اَرْاهَ عِبَادَتِ تَوْابِعَادَتِ
 و پیروی کنید در تعجیل سَبِيلِ الَّذِينَ رَاهَ آنرا که از قراط جالت که یَعْلَمُونَ ○ نمیدانند که وعده حق سبحانه تعالی انجام دهد در وقت آن مصر
 کا - ها موقوف وقت آمد نگردد و وقت - و چون وقت عذاب آن قوم در رسید و وحی آمد موسی که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبل از اینها گم غدا
 آمد موسی با جمعی بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنار دریای قلم رسید فرعون بالشکر از عقب سید و بدعای موسی دریا شکافته شد و قاصیل این واقعه
 در توره شعر اسمت ذکر خواهد پذیرفت انشاء الله تعالی انقصه بنی اسرائیل بسلاست از دریا گذشتند چنانچه حق سبحانه تعالی میفرماید وَ هَا کُنَّا لَبَنَاتٍ لِّاِسْرَائِلَ

و بگویم ما فرزندان یعقوب است و این کس از رویای قلمم سلامت یافته ام پس از پی در آمدن ایشان از فرعون و فرعون بدست کربلای او
 بتسبیح برای ستم کردن بر بنی اسرائیل و عذو داد و از جهت از حد بیرون بودن در جغای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند و اسب چون بپوش
 ماوان که جبرئیل بران سوار بود بدریا آمد و لشکر متابعت نموده همه خود را در دریا افکندند و فرعون نیز همچو است که بدریا در آید با هم کباب و در امیر و حکم
 اذ آذ که الغرق تا چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قال امنت گفت ایمان آورد من و بگویم ان الله لا اله الا الله
 بلکه نیست معبودی مستحق عبادت الا الله سیمه مگر آن خدای که بدعوت موسی امنت ایمان آوردید اند و بنی اسرائیل از آن حضرت است و این
 و من از جمله گردن نهادگانیم مگر او را در مدارک آورده که فرعون معنی واحد را نیت است عبارت تکرار کرد از غایت حرصی که بر قبول آن داشت چنان
 باس بود بجهت قوت وقت مقبول نشد چه در وقت دیگر مرة واحدة کافی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی با جبرئیل در جواب او
 فرمود که ان الله آيا ايمان می آری اکنون که اختیار نماد و قد حصیبت و حال آنکه تو از فرمانی کردی قبیل پیش ازین و فرمان پیغمبر من نشنودی
 و کنت و بودی تو من المفسدین از جمله گمراهان و گمراه کنندگان و مدارک تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده اند که وزی جبرئیل
 بدیوان مطالب فرعون آمد و این صورت فتوی بوی نمود که حکم امیر جمیست در شان بنده که نشود نما در میان مال و نعمت خوابه خود یا بد و برتریت
 او از سایر ممالیک ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش آورده و دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولای خود و فرعون بدست خود در ذیل فتوای
 او نوشت که میگوید ابوالعباس لیدین معصی که تنزلی بنده که رسید و میرون آید و در نعمت او کافر گردد و آنست که او را در دریا غرق سازد و جبرئیل آنرا
 فرا گرفت و در آنجمل که فرعون بگوید ان الله آيا ايمان می آری اکنون که اختیار نماد و قد حصیبت و حال آنکه تو از فرمانی کردی قبیل پیش ازین و فرمان پیغمبر من نشنودی
 بر شوی و در دهان آن همین از انجلی از جهت که ایمان نیاورد چه میدانست که این ایمان باست و مقبول نیست بلکه برای یاد امانت و غفاری می گفت که اکنون
 میگردد که نام اقتدار تو از قبضه اختیار تو رفت و وقت ایمان آوردن تو گذشت و فرو رفت هر کار نگه دار که نافع نبود نوشتار و کبریا پس مرگ بپار
 قال یوم تفتحون پس امر وزیرانیم با یکدیگر تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحر انداختند و برابر روی آب بریم آورده اند که چون فرعون قوم او
 غرق گشت بنی اسرائیل را و غرق شد که فرعون هلاک نشده و مبدم کشیده ساز کرده لشکرا را دریا بگذرانند و از عقب او در آید حق سبحانه و تعالی
 تن فرعون را بر روی دریا آورد و باز روی که در برداشت و بدان او را می شناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون بیروح دیده تسلی یافتند و ازین است که
 بعضی علماء بدن بلخی دروغ داشتند و آمدن آهن بر بالای آب با آنکه طبع او مقتضی سوب در آب است آیتی باشد از آیات قدرت بانی و در نزد اسیر
 آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدند او را مسلم ندانستند و گفتند او با قوم خود در جزایر رسید مرغ و ماهی مشغولست حق سبحانه و جمعی که در دریا
 که فرعون را بکناره افکند تا مصریان به بینند پس دریا او را بر زمین بلند افکند چنانچه همه کس او را دیدند و ازینجا است که در معنی پنجیک بیدنگ
 فرموده اند که تلطیک علی نخوة من الارض و بر هر تقدیر بدن ترا از دریا بر آیم و گفتی تا باشی لیکن غرق شدی کی سیکه از پس تو آید آیه و نشانند
 که به تو عجزت گیر و داند که ملوک مقهور و در دست از دعوی مالکیت قاهریت بنده که خود را از نعمت رفقه شدن در گرداب فنا نماند چه اصداس
 انار بکم الاعلی و بسمع جهانیان ساند و منتهوی عاجزی کو اسیر غایت خورست و لاف قدرت زند چه بجز نیست و آنکه در نفس خود زبون باشد
 صاحب اقتدار چون باشد و کلام گشاید و درستی که بسیاری قرین التماس از مردمان عن الیها از آیات قدرت مآلفه لکون و بجز نماند
 ایشانرا ندان در آن فکری و نه از آن عبرتی و گفت بگو آن و درستی که با جانی ادیم یعنی آنرا که بیل فرزندان یعقوب را و بعد از هلاک فرعون قوم او
 صیقا صدق جای بسزا و شایسته چنانچه از وعده صدق ما سرید و آن ولایت شام بود و بعد از آن مصر و سر که قن شو و روزی ادیم ایشانرا

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
بِهِمْ فِي مِثْقَلِ ذَرَّةٍ فَمَا اخْتَلَفُوا فِي خَلْقِهِمْ كَذَلِكَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَ بِكُلِّ غُلَامٍ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
الْحُكَامُ أَنْ يَدْرُسَ الْأَخْلَافَ كَذَلِكَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَ بِكُلِّ غُلَامٍ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
كَهْدُودِ الْأَمْوَالِ بِمُتَدَارِكِ الْبَلَدِ بِرِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
فِيمَا كَانُوا فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَ بِكُلِّ غُلَامٍ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
هِيَ تَوْفِيكَ مِثْقَلِ ذَرَّةٍ كَذَلِكَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَ بِكُلِّ غُلَامٍ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
يُخَوِّدُ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
حُفْرَتِ بَيْتِ بَيْتٍ وَمَرَادُ امْتِدَادِ زَادِ الْمُسِيرِ أَوْرَدَ كَذَا بَعْضُ مَعْنَى تَوْفِيكَ مِثْقَلِ ذَرَّةٍ كَذَلِكَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَ بِكُلِّ غُلَامٍ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
سَوَالُ كُنْ أَزِيلُ كِتَابَ تَقْدِيرِ اللَّهِ كَذَلِكَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَ بِكُلِّ غُلَامٍ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
الْمُتَدَارِكِ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
غَيْرُ سِتٍّ جَاءَتْهُ مَعْصُومٌ وَمَحْفُوفٌ اسْتِشْكَوهُ فِي الْبَيْتِ كَذَلِكَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَ بِكُلِّ غُلَامٍ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
فَوْشَةٍ كَذَلِكَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَ بِكُلِّ غُلَامٍ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
شَدِيدٌ يُؤْمِنُونَ كَذَلِكَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَ بِكُلِّ غُلَامٍ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
مُطْلَقًا إِيْمَانُ يَأْتِيهِمْ لَوْ كُنُوا عَمَلًا بِرًا كَذَلِكَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَ بِكُلِّ غُلَامٍ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
وَرَدَّ نَارَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
قَسَمٌ كَذَلِكَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَ بِكُلِّ غُلَامٍ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
أَوْرَدَ نَفَقَتَهُمْ كَذَلِكَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَ بِكُلِّ غُلَامٍ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
عَذَابُهُمْ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
بِكَرَامَتِهِمْ كَذَلِكَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَ بِكُلِّ غُلَامٍ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
مُخْصَصٌ بِأَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
قَبْلَ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
تَابُوتُ عَذَابِ إِيْمَانٍ أَوْرَدَ نَفَقَتَهُمْ كَذَلِكَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَ بِكُلِّ غُلَامٍ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
أَيْشَانُ إِيْمَانٍ أَوْرَدَ نَفَقَتَهُمْ كَذَلِكَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَ بِكُلِّ غُلَامٍ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
قَوْمٌ خُودَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ
نَزْدِكُ سِيدُ حَقِّ تَعَالَى بِالْأَلْفِ مِثْقَلِ ذَرَّةٍ كَذَلِكَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَ بِكُلِّ غُلَامٍ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ الْأَنْدَكُ الْأَيْشَانُ فِي رِثَاسِ عَادٍ وَخَوَامِ ثَمُودَ

و شمرات آتش سیاه گردیده نینوی را فرا گرفت اهل شهر دانستند که یونس را است گفته روی بکشتند و در دند و او را قاتل بود فرمود که یونس را طلب کنید
چند نفر طلبیدند دنیا یافتند ملک گفت اگر یونس برقت خدا نیکه را دارد و حوت میگوید باقیست و دانا و کشتن و کنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجمی شکست
و تضرع بدگاه او بریم پس ملک سر پابرهنه پلاسی در پوشید و رعایا بهمین صورت و لعلها نهادند و وزن خرد و بزرگ خروش فریاد در گرفتند که کان
اند ما و زن جدا کردند و یکبار نه نماند خالص ساخته و از بر داشتند که آسمانها جارب یونس و از اول فوج تا عاشر محرم برین وجه میدانیید و درین چهل روز از
فغان و ناله نیاموده و در ماندگی و بیچارگی بموقف عرض میرسانید **مثنوی** چاره ما ساز که بی یاوریم که تو برانی بکه رو آوریم بی طریقم از همه سازنده
جز تو نداریم نوازنده پیش تو گر میسر یاریم هم بامید تو خدا آیدیم قومی گفتند خداوند یونس را گفته بود که خدای من گفته که بندگان بخشید
و آزاد کنید مابندگان تو ایم تو بگویم خود ما را از عذاب آزاد کن جماعتی دیگر میدانیید که انبیا یونس را از خیر داد که تو خداوند فرموده که بیچارگان و سائگان
را دست گیرید یا بیچاره و در مانده ایم بفضل خود ما را دست گیر بعضی دیگر عرض میرسانید که ای پروردگار یونس از قول تو بامیفرمود که هر که بر شمامت کند
از و در گذرانیید خدا یا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن برخی دیگر بدین گونه او امیکردند که خدایا یونس را میگوشت که پروردگار من گفته است که سائگان
را در و مکنید ما سائگان روی بدگاه که است آورده ایم ما را در کن **قطعه** ناتیدستان بر آورده ایم و در دعا نقد فیضی برین سستی که کار عتبه فاضی حاجات
در ویشان محتاجان توئی پس واکن از کرم حاجات بسیاری بجهت القصد روز چهل که آید نه بود و عاشر اذ عای شاندا اثر مناجات بسوزایشان ظهور نموده
برات نجات از دیوان حمت نوشته شد و غلبت بحاب مرتفع گشته ابر رحمت سائر افت بر عاشر ایشانشان انگنده یونس بعد از چهل روز توجه نینوی گشته
میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید و بصورت واقع مطلع شد ملال بسیار بر و غلبه کرده با خود گفت من ایشان را از عذابت رسانیدم و عذابت
مبدل گشت اگر من بدین شهر بروم را بکذب نسبت دهند روی بصحرانها و قصه رفتن او بدیدار و مجوس گشتن در بطون بابی در سورة انبیا و صفات مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی و گوشه دل شک و اگر خواستی پروردگار تو کامنت بر آینه ایمان آورده اندی من فی الاخرین هر که در زمین است
کلیه جمع که همه ایشان آورده اند حضرت رسالت پناه بر بران قوم بنیایت حریص بود چون ایمان نمی آورده و خبر ملال بر آینه دل برنج مبارک
آنحضرت می نشست حق سبحان این آیت فرستاد و ایمان خلق را بشیبت خود باز بست و فرمود **آفَا كُنْتَ يَا تَوَكُّلُ الْتَأْسُ** اگر میگوئی مردمان را حجت
يَكُونُوا بِمُؤْمِنِي تا گردند مومنان بی مشیت من این آیت منسوخست **بَايَةَ قَتَالٍ وَ عَاكِلَانِ لِنَفْسِي** و نشاید نیست هیچ تن را آن
تَوْحِيدُ آنکه ایمان آورد و لا یذرن الله مگر بارادت و توفیق و قضای الهی و **يَجْعَلُ الرَّحْمَنُ** و میگماریم عذاب باخشم میگماریم باسلط
میکنیم شطا را و حقیق بیاخواند یعنی خدای غضب می کند علی الذین **بَرَاءُكُمْ لَا يَهْتَمُّونَ** تعقل نمیکند در حج و آیات **قُلْ أَنْظَرُوا بِلَوَايِ**
محمد شمه کار که طلب آیات میکنند که بنگرید به چشم سر یا ملاحظه کنید بیده سر **مَاذَا أَفَى السَّمَوَاتِ** تا خود چه چیز است در آسمانها از عجایب
فطرت و الا درین طود بر زمین از بدائع قدرت تا شماراد لالت کند بر کمال صنع الهی و ببلغ علم و حکمت پادشاهی و **هَذَا تَعْنِي الْآيَاتُ** و دفع نمی کند
ویدن آیتها و التذمرها استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را حق **قَوْمٌ لَا يَهْتَمُّونَ** از گروهی که در علم و حکمت من واقع است
که نخواهند گردید **فَهَلْ يَنْظُرُونَ** پس آیا چشم نمیدارند این شدگان **إِنَّمَا** مگر ایامی را یعنی واقعا را مثل **آيَاتِ الَّذِينَ** مثل واقع آنکه
خداوند قلم خود گذشتند ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب لیکه و اهل مؤتلفه را در نزول عذابت **قُلْ فَانظُرُوا** بگو پس انتظار
عذاب را که شما نازل خواهد شد **فِي صَعْتِكُمْ** بدستیکه من باشما **مِنَ الْمُتَطَلِّقِينَ** از متطاعم ملاک شما را **نَحْنُ** پس ما بر ما مییم
سر سکنایا پیغمبران خود را هر گاه که عذاب بکند بان ایشان **فَرَدَّ آمَدَ الَّذِينَ** امثوا و نجات دادیم آنرا که گردیده بودند بدیشان **كَذَلِكَ** همچنین کجاست ایمل

و مشایجان ایشان حقا علیکم و در دست از ناکه بوقت هلاک مشرکان **یَحْيٰى الْمَوْتِیْنَ** نجات میدهم که بگویند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 و مشایجان بگویند یا ایها الناس ای مردمان خطاب با اهل کعبه است **اَنْ كُنْتُمْ فِی شَكٍّ** اگر هستید که گمان من نیستید از وضوح مرین من
 كنتم و منی در برای شما فلا **اَعْبُدُوا الَّذِیْنَ** پس نمی پرستم آنرا که تعبیدون شما پرستیدید **مِنْ دُونِ اللّٰهِ** بخودایانداصنام و ملاک و لیکن **اَعْبُدُوا اللّٰهَ**
 و لیکن پرستش میکنم خدای را **الَّذِیْ یَبْخُلُکُمْ** آنخلای که سیر اند شما تخصیص فی بحبت تمید است **مِنْ فَضْلِی** اهل شرک سعاد خدا ایشان است و اعمی است
 و ما مورد شده ام **اَنْ اَنْکَلُ** بلکه **بِشْمِی** من **لِلْمَوْتِیْنَ** از کز ویدگان با حکام الهی و اخبار انبیاء و آن آیه و دیگر کرده اند را با وحی فرشاده اند بلکه
 بسایمی دار و چه حکمت عمل خود را **لِلذِّیْنَ** از برای من یعنی خالص ساز آنرا حدیقه در حالیکه اهل باشی از همه ادیان برین اسلام و لا کونیت و شب
مِنَ الْمَشْرِکِیْنَ از شرک آذرندگان این خطاب متوجه بغیر آنحضرت است **وَلَا تَدْعُ** و خوان **مِنْ دُونِ اللّٰهِ** بخودایان **یَا کَیْنَقُلُوبُ** آنچه
 که سود کند ترا خواندن او **وَلَا یَعْمُرُ** و زیان نرساند بتو فرو گذار **اِنْ اَنْ قَدْ فَعَلْتَ** پس اگر بکنی یعنی بخوانی **اِنْ اِنْجِیْنِ** چیز براقابت **بِیْنِ**
اِذَا مَنِ الظَّالِمِیْنَ آنرا نگام از ظالمان باشی که وضع و عا در غیر موضع او کنی **وَاِنْ یَسْتَسْئِلُکَ اللّٰهُ** و اگر بپرسد خدای تو مرضی باشد تی یا قفری
 فلا کاشف **اِنَّ** پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست **مَنْ اَرَادَ اَلْاَهْلَیَّ** اگر او که اشد است **وَاِنْ یُرِیدُکَ** و اگر او بدست و جنت
 و غنا فلا کاشف **اِنَّ** پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست **مَنْ اَرَادَ اَهْلَیَّ** اگر او که اشد است **وَاِنْ یُرِیدُکَ** و اگر او بدست و جنت
 باروت خیر بر بندگانش و بی احتیاق از ایشان نیست در پیش تو و معلومت خویش چه دانی و خوش باش گرت نیست که بی مصلحتی نیست **یَصِیْبُ** و میراند
 فضل خود را **اِنْ یُرِیدُکَ** و اگر او بدست و جنت نیست **مَنْ اَرَادَ اَهْلَیَّ** اگر او که اشد است **وَاِنْ یُرِیدُکَ** و اگر او بدست و جنت
 پس بطاعت امید در رحمت او بنده **یَا اَیُّهَا النَّاسُ** بگوای مردمان **قَدْ جَعَلْتُ** که **الْمَوْتَ** بدرستی که **اَدْبَارُ** کلامی درست یا بغیری راست **مِنْ** که **یُرِیدُکَ** و اگر او بدست
 پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را **فَمَنْ اَعْتَدَ** پس هر که راه یافت **بِاِیْمَانٍ** طاعت **فَاَنْتُمْ** چنانچه **یَحْتَسِبُ** پس جزین نیست که راه **بِاِیْمَانٍ** طاعت
 بر او نیست یعنی منفعت او عا بدست و **مَنْ خَصَلَ** و هر که راه شد **بِاِیْمَانٍ** طاعت **فَاَنْتُمْ** چنانچه **یَحْتَسِبُ** پس جزین نیست که راه **بِاِیْمَانٍ** طاعت
 یعنی و بال آن ضلال بدست و **مَا اَنْتُمْ** و مستم **عَلِیْکُمْ** و **یُرِیدُکَ** و اگر او بدست و جنت نیست **مَنْ اَرَادَ اَهْلَیَّ** اگر او که اشد است **وَاِنْ یُرِیدُکَ** و اگر او بدست و جنت
 آیت است و **اَنْتُمْ** و **یُرِیدُکَ** و اگر او بدست و جنت نیست **مَنْ اَرَادَ اَهْلَیَّ** اگر او که اشد است **وَاِنْ یُرِیدُکَ** و اگر او بدست و جنت
 بنور سد شکبائی و زرخشی **یَحْکُمُ** و **یُرِیدُکَ** و اگر او بدست و جنت نیست **مَنْ اَرَادَ اَهْلَیَّ** اگر او که اشد است **وَاِنْ یُرِیدُکَ** و اگر او بدست و جنت
 زیرا که در حکم او **یَحْکُمُ** و **یُرِیدُکَ** و اگر او بدست و جنت نیست **مَنْ اَرَادَ اَهْلَیَّ** اگر او که اشد است **وَاِنْ یُرِیدُکَ** و اگر او بدست و جنت

سورة هود مكية وهي مائة وثلاث وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الکون و در احقاف فرموده که حروف مقطعه نسبت اصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس هر کس بگوید باشد و مقید این است آنکه شعری از منی
 مقطعات پس سید فرمود که **سِرَّ** فلا تطلبوه بعضی برانند که معنی آنرا نیست که **اَنَا** اشد آری منم خدای کی می بینم طاعت مطیعان او بصیبت میبازار
 و هر کس مناسبت عمل او جزا خواهم و او پس این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید که **اِنْ** این کتاب نیست صفت ابرار این که **اَحْکَمَتْ** استوار کرده است
 آیت آیه های و کج و دلال با منتظم گشته است بنظم حکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد **فَقَضَلَتْ** پس اگر کرده شده است سوره هود آیه

والتفصیل از آنست که در آنچه بدان نشان دهیم از آنکه یک حکم است یا حکمت نبوده و تفصیل
 بر چیز است که تفصیل آن برای آنکه تا نرسیده به الله مگر خدای را بشکند که در سنجیدن بر شمار اوقات از وی بینی با مردی که در سنجیدن
 بقوت بر سر که طبعان و تفسیرش در فرموده بنده بنویست بر توحید و ایمان و آنکه استغفار و توبه و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنست تا آنکه در
 طبعی که از پیوسته کار خود برای گناهان گذشته شمر تو ان الله پس قیام کند حضرت و از معاصی در زمان آید و بجهت کفر و ستم و داری
 شمار از آنکه استغفار بر خود داری و بگوینی عذر از ارزانی دار و توبه و از شمار از زنگانی دهد و این و تفسیرش را از آنکه استغفار و توبه
 برده شده که آخر عمر مقدسست تحقیق گفته اند شایع حسن بخت است با آنچه دست و باز از نعمت و مهربانی خودی نماید از نعمت در طاعت و توبه و قیام قیام
 کثرت که بر خود داری و بگوینی آنست که حاجت مردمان بر تو وی گذارده شود و قیامت و توبه و خدای کل ذی فضل مهربان و تفصیل مهربان و تفصیل او و این فضل که
 ثواب جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت این مسعود و فرموده که ذی فضل کسیست که حسنات او مثل نشتار سیئات او و جز جانی قدس سره گفته که فضل
 آنست که در دیوان ازل بنام او نشان فضل نوشته باشند و هر آنکه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید مصرع آنرا که بدانند از و باز گیرند و آن شود و اگر
 شمای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من و کسی که پس از من نیست که من آنکس را عذبت بر شما عذاب و توبه و کفر از عذاب و از
 بزرگ که قیامت است و در تفسیر گوید که روز بدر گرفته اند روز شدت و شقت و آن ابتدای کفار بود و نقطه و غلظت که مرده و مردار میخوردند و از آنکه
 بسوی جهانات خدایت میگردند باز گشت شما و حق کل شیخ و او بر همه چیز با از احاده و اثاب و تعذیب قیامت و توانست آورد و اند
 که جمیع مشرکان و یهود که عداوت حضرت رسالت پناه میوریدند و بجهت مصلحت زمان در اخفای آن میگوشتند و روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند
 چون مرد با فرد گذاریم و خود را با ما بپوشیم و سینههای خود را فراموشیم در عداوت محمد کسی چگونه بران اطلاع یا بحق سبحانه آیت فرستاد که آنرا بفرست
 بدانید که ایشان یعنی کافران یثیون صدق و تمام فراموشی سینههای خود را بر عداوت حبیب من یا دو تا میگردانند آزاد و تا گردن سینه
 چهار تن از پوشیده و اشتهار در دول یعنی دشمنی میوریدند و دل میگردانند و اینها را از حدیث از خدا اکابرین بدانید که تمام
 که ایشان را یثیون و یثیون در سر کشند جامهای خود را بر آتش خود جای گیرند و بگویند میگردانند خدای ماکشور و آنچنین همان میکنند و سینه
 و ما یثیون و میگردانند آنچه کار میکنند بر با نوا و سینه ایشان بر سینه علم و یثیون است و آنکه است و سینه ایشان را یثیون است و آنکه است
 الصلوات و سوره با سوره که در سینه است و گویند ذات احد و زود لها الحق سبحانه و معصرت آنرا میداند بصیرت ای که در دل نهان کنی سوره
 آنکه دل آفریده میداند و در باب نزول آورده که این آیت در شان اخس بن شریف نازل شده که مردی سخن گنای و شیرین زبان بوده و ملازم
 حضرت رسالت پناه آمدی سخنان خوش آید ادا کردی و لاف کجی و بولداری زدی اما ظاهرش بخلاف ظاهرش بود و در روشش و در روشش و در روشش
 و حق سبحان و حقیقت او را بدین آیت آشکار کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت ظاهرش غافل نگردد و شیخ طه حقیقت قدس سره فرمود که منافع
 مشابه است در روشش و در روشش و نقش و نگار است بصیرت صورت ظاهر ندارد اعتبار باطنی باید مبرا از اعتبار

بسم الله الرحمن الرحيم

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَرِزْقُهَا
 در زمین مراد جمیع حیوانات اند و الا علی الله که در سنجیدن
 رزقها روزی ایشان از روی فضل رحمت آنرا فقط علی که قید و جوبست در شرع بجهت تحقیق اصولی در قیامت برزوق و گفته اند علی
 یعنی من است یعنی روزی همه از خدا نیست یا بعضی الی است یعنی روزی همه مفوض بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند
 و یثیون میگردانند خدای تعالی مستغفرها و اقرار گاه حیوان در حین حیات و مستغفرها و اقرار گاه حیوان در حین حیات و مستغفرها و اقرار گاه حیوان در حین حیات

مستقر سکون حیوانات است از زمین و آب و هوای متدویر قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب رحم و میوه کل چه که یاد کرده شده اند و باطن و مستقر
 مستوی ایشان مذکور و مطهر است فی کتب مبین در کتاب و شش یعنی لوح محفوظ و کتب الکی و اوست آنکه خلق السموات و الارض میان ایشان
 و زمین در فی سببه آیتانش در روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه بود و آخر او آدینه و گمان و بود پیش از آمدن ایشان از زمین و سماعت نشسته علی الکسوف
 عرش او بر آب و بر بنی از تقاسیر آمده که حق تعالی در مبداء آفرینش یا قوتی سبزی میفرید و بنظر هیبت در آن نگرست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه و تعالی
 بادر بیا فرید و آب بر بالای او بدشت و عرش را بر زیر آب جا داد و در تفوق عرش بر آب و استقرار آب بر باد و اعتبار عظیم است مراحل تفکر از عباد و حق تعالی
 بیا فرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را لیس بگو که تابیان را بدین معانی معامه آفریندگان کند تا حاضر شود آیه که کدام شما احسن عمل کردید و بگو
 از روی عمل یعنی شکر بدینست برین نعمت یا تصدیق که کامل ترست در دراز عرش بر آب تفوق آب بر باد و لیکن قلت و اگر گوی تو ای محمد در قوم خود را
 آنکه مبعوث شوی پس بگو که تا بدین حد که نیندین بعد الموت از پس برگ لیقولن ان الذین کفروا برآئین میگویند آنکه نکر و بدندان
 لهذا نیست این سخن که سبب بشت میگویند که اگر میبیند مگر مانند سحر میبیند مگر مانند سحر میبیند مگر مانند سحر میبیند مگر مانند سحر میبیند
 عنهم الحداب از ایشان خدا بیکه و صده کرده ایم الی امته معذرة و ذوقا تا حکام که شمرده شده یعنی وقت معلوم لیقولن برآئین میگویند
 از روی استنزام یا بختیست که در جبر یا در میل و عذاب و از نزول و وقوع اکایوم یا بختیست که بداند آن روزی که بیاید عذاب بر ایشان که روز بدست
 لیس مضر و فانی باشد آن عذاب باز داشته عنهم از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد هیچ وجه از ایشان مندرج نگردد و میبای فرموده است
 که این عذاب مثل جبریل است و نیز از اجانب مضمون و انما کفینا لست نمنه با از ان خبر میدهد و در سوره محمد که خواهد شد انشا الله تعالی و حاکم بدین
 و احاطه کرده خواهد شد بدیشان دفع ماضی در موضع مستقبل بخت تحقق وقوع است یعنی گوید که اگر گفته است جات ایشان را تا کائنات آنچه بود و ناکند و بخت
 به یستفهمون و ان بدان استنزام میگردند و بر وقوع آن استعجال مینمودند و لیکن اذ قنا الکائنات و اگر بچنانیم یعنی پیوسته میماند آنچه
 از نزد ما نیست و در محنت که دریا بدلت از آنکه نماند و غنایس باز ستانیم از اینها و از آنکه کائنات بر ستیگاه او نهید بخت بصیری بدین
 بر کرم ما کفون و سبب است در محنت گذشته و لیکن اذ قنا و اگر بچنانیم و ان نعماء نیکوئی چون صحت و غنا بعد از فقر و آه و مشقت بعد
 که بدور رسیده باشد چون بیک فقر لیقولن برآئین میگویند که اگر میبیند مگر مانند سحر میبیند مگر مانند سحر میبیند مگر مانند سحر میبیند
 انکه بدستیکه انسان لغیر شادانست نعمت و مغرور آن فحون نمازنده و فخر کننده بر مردان فرح و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت قیام
 الا الذین صبروا و انما نیکوئی نمودند و محنت و بلا و عیال الصلوات و کردند علمای نیکوئی و طاعت شکر تقدیر برسانند و در محنت و بلا
 او لیک آنکه در بخت مبرور و شکر موصوف اند که هم مرثیه است مخفی که آمرزش گناهان و اجز که بگو و فردی بزرگ که اقل آن
 بشت است شیخ احوال فرموده که در جنت نعمت است که هم نغمه بشت در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی مشاهد انوار تقابلیت با اربشت بر کائنات
 و نور است و بی بر تو جمال تو بخت محض است و آورده اند که کفار عرب از روی تعصب عناد و اقتراح آیات حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات و الطهارات
 میگردید و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق تهاون و استنزام سلوک مینمودند و از جمله اقتراعات ایشان آن بود که جبرائیل بگویند تا بگویند که بخت
 نفرت تا دند حضرت رسالت پناه از عدم قبول دعوت و استنزام و سخریت ایشان متنگدل می شد حق سبحانه و تعالی برای هیچ آن حضرت در داد
 رسالت و عدم مولات بر دو انکار ایشان آیت فرستاد فکذلك تارک پس شاید که تو ترک کننده باشی لایم تا تیری و میگوید به هفتاد و نهی نیست
 یعنی ترک کن بعضی مایه ای برخی از آنچه دمی کرده شده الیک بسوی تو یعنی آنچه مخالف سر مشرکانت از سب آنه و صحتی که به و شکست

باطهاران صدق الله سبحانه و تعالی انهم كانوا اذ انزل جبرائیل فرستاده نشده است علیهم السلام که بر او نازل شد
 تا سبب آن تابع او شوند او جاء معك یا چنانچه با او ملك طفرشته حکمت گواهی بر نبوت او و سبب این مقالات از او رسالت بازمان
 انما انت کذلک بخیرین نیست که تو بگویم که بر تو انوار است و پس تو در آن تقصیر نمی نمایی پس چرا از روی انکار ایشان تنگدل باید شد نیست
 و غیب متناهی را بر سبب آن که از میان روح ایشان چه پاک و الله و علی شکی و خدا بر همه چیز و کائنات گواه است یا نگهبان یا کارگر
 آنکه کار با او گذارد و نگذارد آنکه خود را بدو سپارد و پس توکل بر او کن و از گفت و شنود بر سر و پا و پاک مدار آنکه یقولون بلکه میگویند کافران افکونه
 بر سبب آنکه میگویند که من وحی میکنم یعنی قرآن را خود می ساز و حق را انگو پس بیاید بپیش روی او و سوره مثل به مثل قرآن بر بیان حق
 مکتوب است بر بافته از نزدیک خود یعنی زوینها است که قرآن را از خود بر میتوان یافت و من این گمان می برید که از خود می سازم شما نصحاب عرب اید
 پس باید که شما نیز قادر بشید بر انشای مثل این کلام بلکه شما از من قادر ترید جهت وقوف شما بر قصص و اخبار و قدرت شما بر انکشاف و ادعوی امن
 است که قطع نموده خوانید از بر اعتماد بر معارضه هر که توانید من دون الله بخر خدای این کلمات صدقین اگر هستید شمار است گویان
 که این کلام مغفیری و مختلف است و چون ایشان از معارضه و بشیر سور عاجز آمدند آیت دیگر آمد و فاقوا سورة من مثله و عجز ایشان از ادراک و دره نیز
 بر کسی ظاهر شد قاله نیست شیخی که پس اگر اجابت نکردند و شمار را در آنچه گفتند از ایشان سوره مخاطب حضرت خیر است و جمع ضمیر بر آن تو عظیم شد
 و گفته اند هر دو مومن آنکه ایشان نیز تحریر می کردند بر حمایت خیر و می گفتند که حضرت را مغفیری میگویند شما نیز با مغفیری او معارضه کنید پس
 حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند قاله غامضی پس بدانید که انما انزل آنچه فرستاده شد بعلم الله بعلم حدیث یعنی
 مقتضی بعلمیکه خامه دست و آن علم مستصالح عباد و آنچه ایشان را بخار آید و در معاش و معاد و ان لا اله و بدانید که انما نیست معبود غیر الله و
 مگر او که عالم با آنچه خیر و داند و قادر است بدانچه غیر او تواند فهمی انتم پس آیا هستید شما مسلمون اما بتان بر اسلام و دستفهمی امر نیز
 می تواند بود یعنی بر اسلام ثابت بشید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد من گمان هر که باشد از ذرات هست میرسد الحیوة الدنیا خواهد
 زندگانی دنیا و ذلالتها و آرایش آنرا در مقابل اعمال خیر خود مردمان نقان اند یا اهل یا یا یهود و نصاری و دوز را المیسر زوده که عامت مرتب
 مردمان را هر که از ایشان با حسان و امالی که از و صادر شود بر خورداری و دنیا خواهد و نظر او در آخرت نباشد ثواب الیه هم تمام باز گذاریم ایشان
 انما الهمم بجای کرداری ایشان را فیها در دنیا از صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت دلا و دهم فیها را ایشان دنیا را کثرت و
 هست نشوند یعنی از مردمان خیری کم کنند اولئك الذين ان گروه آنانند که کیس لهم نباشد ایشان را فیها کثرت و در آخرت دیگر ان النار
 مگر آتش دوزخ چه ایشان را استیفا فرود که بر صورت جمال ایشان مترتب بوده نموده اند و نبات فاسده و غرام باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت
 ست مانده و حیط و تبا گشت ما صنفی آنچه کرده اند فیها در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده اند
 و بطل و از چیرت فی نفس الامر ما کانوا یعملون آنچه بودند که میکردند از ریاء و سمعه و غیر آن آفتن گمان آیا هر که باشد علی البیت
 بر سر آفتن از ریاء و کار خود که او را دلالت کند بطریق جواب ویشاق که از پی در آید بران او را که دلیل عقلیت شاهدی منه و او
 از خدای که بصورت آن گواهی دهد آن قرآن است برابر باشد پس که دنیا طلبید و عمل بر وجه صواب کند و گفته اند صاحب بنیه مومنان این کتاب اند
 یا هر من مخلص شایسته نیست و گفته اند صاحب بنیه پیغمبر است و تابع اوست شایسته که آن جبرئیل است یا ملک که حافظ او بوده یا ابوبکر صدیق علی رضی
 یا صورت آنحضرت که هر که بریده انصاف در دگر است انوار حق و اما صدق در شیره مبارک و شایسته بودی صحرای صبح سعاد و جبین بودید آن صبح تبارک و تعالی

و گفته اند هر دو دیت نوح و عرض آن پنجاه گز و گویند ششصد ذرع و ارتفاع او سی ذرع و بقول سی و سه و غیر از اینها نیز گفته اند و از بر سر طبقه مرتب ساخت و بقیر
 مطلق گردانید و حکم الهی از نوح از انواع حیوانات جمع کرد و بطور بار و باره سفلی و سبلع و بهائم را در وسطی و آدمیان با امتعه و اغذیه را در علیا جاسه مقرر نمود و تبهید
 اسباب تمام این مهاتم شغل می بود و گفته اند اذ جاء امرهم انما اتوا بشیء من عند ربهم و قالوا انما اتوا بشیء من عند ربهم و قالوا انما اتوا بشیء من عند ربهم
 که خواطر و زان نماند و بیست و پنج رسید و بود و نشان عذاب آن بود که آب از آن تنور بر جوشید پس چون امارت عذاب پدید آمد قلنا انجمل لغتیم نوح را
 که بر داری قیامت کشتی من کل ذو جان از هر جنسه و دوجت از حیوانات یعنی از آنجا که جنسی میکنند ایشان و توان زاده و جنس قنوی کل میخواند یعنی
 از هر نوع حیوانی و دوجت کشتی بر و اهلک و کسان خویش را که مسلمانند کشتی در آید که من یبقی کما انما کشتی گرفته است علیه القول
 بر و قول یا یعنی حکم هلاک می مرا و کفایت است و و اهلک که بر سر دین نوح م بودند و من امن و بر داری کشتی هر کس را نیز که ایمان آورده و ما امن
 و ایمان نیاورد و بود و موقت بکوه مکه نوح را که قلیل از آن که از دین که از مردمان که از نوح مسلم آن بود و دین بر حاکم و سام پانث و زمان ایشان
 هفتاد و دو تن از زن و مرد و غیر ایشان که مجموع هفتاد و نه تن بودند و نوح م هشتاد و نه تن پس نوح م ایشان را به نردیک کشتی در آورد و بر سر کشتی که تبهید
 داده بود بر بالا کشتی پوشید و از زمین چهل شبانه روز آب جوشیدن گرفت و از آسمان آب بلا فرو آمدن آغاز کرد و قال و گفت نوح علیه السلام
 اذ کلف فیها سوار شود و کشتی در حالتیکه گویند بسم الله یعنی نام خدا برید و مجرایها در وقت راندن کشتی و کوهها را بهنگام باز شدن
 آن گفته اند بنام خدمت رفیق و بیست و نه تن چه در خبر آمده که چون خواستندی که کشتی بر و بسم الله گفتند و چون خواستندی که ساکن شود
 بسم الله گفتندی باز بسم الله می پس نوح م ایشان را بدین وجه تعلیم تسمیه داد و گفت ان ذی بدستیکه پروردگار من کفوفه از من زنده می
 است بحیثی که مهران بر ایشان که از برای طوفان نجات میدهند و هی تجری بحکم کشتی می بر و ایشان را فی موج در موجها که از
 عظمت بود که کائنات قدامت که بهاء و نادا می و آواز و نوح م این نوح م بر سر خود کفایت را و گویند نام او ایم بود و کان فی محفل
 و حال که بود بر کشته آن کشتی و پدر او را سلمان میداد پس از فوط شفقت گفت یا بنی اذکب معنا ای بس که من سوار شود کشتی با ما این نوح می
 و کان کف و و بایش مع الکفرین با ناگر و یگان که غرق شوی آن بر منافع بود با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران و کیش ایشان متفق بود
 قال گفت در جواب پدر سزاوی کرد و باشد که باز گردم و پناه برم الی جبل بسوی کوهی که از غایت رفعت یخصی می نماید و دارد و امان الما
 از غرق شدن در آب قال گفت نوح م لا عاصم الیوم کما بهارنده نیست امروز که منع کند چیزی را من امر الله از عذاب خدا که من حرم
 اگر آنکس که می بخشد خدا گویند عاصم منعی معصوم است چون ما را وفق و عیشت رفیه یعنی بیکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای بر و بخشد و در این
 این مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت و حال شد یکنه الموح میان پدر و پسر موج طوفان فکان من المعرفین
 پس گشت از جمله غرق شدگان آنقضه نوح م از کوفه یا از میند یا زمین ورده که موضعی است بخیره در کشتی نشست عاشره و جب کشتی تمام روزین
 گشت و چون واقع طوفان به نهایت انجامید و کفار غرق شدند اما الهی در رسید و قیل و گفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت یا ارض
 ابلعی ای زمین خود بر ما آید آب خود را که بیرون آورده و لیسماء اقیع و ای آسمان باز گیر آب را که فرو گشته و غیض الماء
 و کم کرده شد آب بر روی زمین و قضیه اکامرط و گزارده شد کاری که حکم حق تعالی بدو متعلق بود و از هلاک اشرا و نجات ابرار و استنوت
 و قرار گرفت کشتی علی الجودی بر کوه جود و از مصل یا نام روز عاشورا هم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود و قیل و گفته شد بعد از
 دوری و هلاکت بادل القوم الظالمین مگر و ه ستمکاران یعنی کافران را و چون نوح م با قوم کشتی بیرون آمدند آنرا در اجبت شکرانه رفته و داشت

ربیع

ربیع

که طبع ناسه آلوده نباشد میت طبع بند و دقت حکمت بشوی + طبع گسل هر چه خواهی بگویی + لاجرم غیر این فرد دعوت از قوم نخواستند چنانچه بود علیه السلام
 فرمود این آیه که نیست فردی که ایستاده از آن کسی که محض قدرت فطرانی را بیافرید مرا آفلا تعقلون ○ آیا فهم نمیکنید عقل خود را کار
 نمیفرمایند بحق را از مبطل حق را از جل تمیز کنید و بدانید هر که مانی بخود دروغ بگوید آلوده اند که عادیان دعوت بود قبول نکردند و حق سبحانه بکارت
 آن رسالت سالان را از ایشان باز گرفت و مردان و زنان ایشان را عاق و محقر ساخت و چون ایشان اصحاب زرعیت بودند و دشمنان نیز داشتند بر ازارت بیار
 و بر سر افروغ عادی با اولاد محتاج شدند بود علیه السلام فرمود و یلقونم استغفر و ادا می گرده من استغفار کنید و آمرزش طلبید سرگشته از پروردگار خود به ایمان
 تهمید تو بگو پس با گردید الیه بدو عبادت غیر او یوسل المسکاة تا بفرستد از آسمان علیکم بر فرز عات شامد را ادا بانی پیوسته و یزد کینه
 و میفرماید شمار و یاری کند حق و انا حق و تکه قوت با توفی شما یعنی فرزندان و بد شمار تا بدو ایشان بروی عادی قادر شوید پس سخن من بشنویید و گاه گفتی گو
 و برگردید از من و اعراض نمایند از پیغام آتی بفرستد ○ در حالتیکه مصر بشید بگمان قالوا گفتند یهود ما چیستنا بیکینه ای بود و یار و دخی حجت
 که ولایت کند بر میت دعوی تو و حال آنکه بود معجزات بر ایشان نموده بود و ایشان آنرا در حساب نیاروند و انکار نمود و گفتند و ما نحن من نوسیم و تادیک الیه تنکنا
 ترک کنندگان عبادت خدایان خود را عن قولک او سخن تو که گوئی یک خدایا برستید و ما نحن من نوسیم تادیک الیه تنکنا ○ اگر دیدگان
 ان تعقلون ما نیکویم در شان تو که اعتراف کرد که رسانیده اند و بعضی الیه تنکنا بر نه از خدایان ما بسو و طریخی و گزند و عتیه و
 گویند مرد و جنون ست عادیان گفتند که تو چون دشنام میدی خدایان را از ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنانی که بر طبق عقل است از تو شنیده
 میشود قال گفت بود ای بد رستیکه من اشهد الله گواه میارم خدایا اشهد و ا و شما نیز گواه بشید باینکه آتی بوسیخ با آنکه من نیز ارم
 عما اشرکتون ○ از آنچه شما انباشید بگردید من دوزخ بدون خدا یعنی در عبادت او دیگر از شرکیت بیاند و یکدی و فی پس اجتماع کنید بر یکد نسبت من
 جمیع ما هم شما یعنی شما خدایان شما و اهلک من اتفاق نمایند شمه کا منتظر و ن ○ پس در عصمت مایه و به چه خواهد رسید در قصد من بکنید
 کوسن باک ندارم و بحکایت عصمت الهی از مضرت و معرت شما اندیشم و این از جمله معجزات بود و چون که حق تنها در مواجعه جمیع کثیر از جباران اهل بطش و سطوت
 و باب شکرت و توفیق که بخون اوشنه بودند این همه مبالغه نموده که جمع شوید و اتفاق نموده جمیلت در اهلک من منی نمایند و ایشان با وجود و شدت و قهر و اقتدار
 را خدایا از رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز شدند و نعم با قبل طیب تو خدا را شو اگر جمله عالم در یاست + بخدا اگر سر موی قدرت تر گردد + و چون بود علی بن ابی طالب
 بگردم نمی رفیق تمام و شت گفت ای تو گفت بد رستیکه من توکل کردم علی الله بر سر خدا گویی و هر تکه که به در دگاری بر در دگاری شاست و هم خود را با تو
 بگردم شتم صامین کاتبی هیچ جنبه نیست که اهو اخذ بنا صیبتی ما طر خدا می نذر نیده است موی پشانی او را لعین ما که دست و قادر و غالب بود
 اندوختن اهل کیت و قدرت و تصرف است ان کذب بد رستیکه آفرید کار من علی صراط مستقیم ○ بطریق حق و عدالت هر کس که به توکل کند او را
 راه است نماید رضایع نگذار و در بر حق فرموده که صراط مستقیم است که منتهی بحق باشد بغیر او که قال قل عباد الله ان الی ربکم انتهی و در نقد انصاف
 تذکره است در باب احادیث افعال میان تاثیرات و منوثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال موفور در تمام منفعلات است بحکم ترتیب هر یکی را
 بمسئله بیایات بسوی حضرت خود می کشاند انیت سر اخذ بنا صیبتان بنی علی صراط مستقیم + بیت کس کث اندیش که انالیه را چون + چون روی جا
 که در نظر باشد چون و ازین مقولاست قول قائل مشغولی چون همه راه اوست از چه است + تو بره که میروی او است + چون از او بود است
 همه + هم بد باشد اقتدا به + فان تو کو پس اگر برگردید از من و اعراض کنید یعنی همیشه بر اعراض ثابت بشید فقل ابلغتکم پس بد رستیکه
 من بدانم و ام شما انما ارسلت بکم ان خبر که فرود فرستاده شده ام بآن الیه که بسوی شما یعنی دخی آتی بنما را اندیدم و بر شما محبت گرفت و بر چو بل می کشید

گو سال بریان کرده بر شک گرم پس خوان بگستر و صلاد و او ایشان دست بطعام دراز کردند فلما سارا بر آن هنگام که دید بر اینم آید و شمشیر ایشان را که طلقا
 لا قصیل الیه نیرسد بدان گو سال یعنی دست بطعام میکنند لکن هرگاه که در آن ایشان یعنی شمشیر و او و جس و در آن آورده اند خفته و در آن
 تریسی چون در آن مان هر که قصد کسی دشمنی از طعام و تناول نمودی چون ایشان طعام نخورند تریسی که در آن باشند و هر یک رسانند چون فرشتگان جهنم فرمودند
 قالوا انفسنا ای ابراهیم لا تخف ترس انا امرسلناک بدرستی که از فرشتگانیم فرستاده شده الی قوم لوط و لوط بوسی قوم لوط ایشان را غدا کنیم و اگر آنکه
 وزن ابراهیم ساهفت بارون قایم که ایستاده بود و پس پرده و محفل ملائکه استماع میکنند و یسرا اخذت همانان سادگی دشت چه سال غیر یافته بوده و برشته و از
 کسی وی نمی پوشید همین که سخن فرشتگان شنید فصحی که پس بخندید از جهت فرح و سرور و فرح او بحجت زوال خوف ابراهیم بود و یسرا لک اهل فساد گویند خنده و
 از تعجب بود و تعجب میکرد و غفلت قوم لوط با وجود قرب عذاب بدیشان یا تعجب بود از تمیل ملک بصورت بشر یا شگفته می اندازد خوف ابراهیم از ستم تن با وجود بسیاری
 حشم و خدم خود و بر هر تقدیر چون ساره بخندید فصحی که پس شارت دادیم او را و نربان ملائکه یا استحقاق ابو جود و فرزندی استحقاق نام و من و کداع
 استحقاق یعقوب و و از پس سحاق یعقوب تخصیص نثارت ساره بهت آن بود که بحجت و سرور زنان بفرزند بیشترست و دیگر آنکه ابراهیم را بوجه پستی
 امیحل نام و ساره را بیع فرزندی بود پس چون فرود فرزندش نمود قالت یوئیلکے گفت ای عجماء آید آیم من بزاریم و انا عجماء و حال آنکه من پزیرم
 در آن وقت نمود و نه سال از عمر وی گذشته بود و لهذا ابغی و این شوهر من شینگناط در حالتیکه پیرت صدبت ساله یا صد و دوازده ساله ان هذا
 بد رستیکار این خبر که میگوید کشتی عجیبی که چیری عجب استعجاب و از راه عادت بودند از روی قدرت قالوا انفسنا فرشتگان مرا و لا انفسنا کما
 میداری من امر الله از کار خدا هیچ عجب نیست که از صنع بی آلت فضل جلالت از میان و دیر فرزندی بیرون آرد و بیت قدرتی را که بر کمال بود و کی چنین
 از و حال بود و رحمت الله بنحایش خدای و بی کت که و بر کت یعنی زیاده فی خیرات او علیکم اهل البیت بر شما ای اهل بیت حق تعالی برانند
 که از برکات آتی آن بود که هابط و جمیع انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم و از ساره پیدا شدند انکه بد رستیکار خدای حیندگ ستوده است اعطاکم نعم عجیب و بزرگوار
 ست با طهارت گرم فلما ذکب پس آنوقت که برقت عن ابوا هیم المرأع از ابراهیم تریسی و فرعی که دشت و جاء انک البشری و آمد بوی نثار
 اولاد میجاد کنند و ایستاد و مجاد که کرد و فرشتگان مافی قوم لوط و در شان قوم لوط آورده اند که ملائکه گفت که شما لاک میکنید اهل قریه که در آن من
 بشند گفتندی فرمود اگر نود باشد گفتندی هلاک می کنیم همچنین ده ده که میکرد تا بد رسیده و به پنج پس بیکه ملائکه گفتند و هر دیکه که یک مومن باشد از هلاک
 ایشان فرمان نیست ابراهیم فرمود که ان فیها لوط که لوط و بنات وی در اینجا اند فرشتگان فرمودند که لوط و اهل و لوط بیرون خواهیم آورد از میان ایشان
 ان ابوا هیم لکم بد رستیکار ابراهیم بر و بار بود بحین دشت و از مقام از بد کاران او ایا که آه زننده و ماسف خورنده بر در میان حنین و جمع کنند
 بحضرت غرت و کرا این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجاد که ابراهیم با ملائکه از وقت قلب فرط ترجم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید
 توبه کنند و باز گردند از بدی ملائکه گفتند لک ابوا هیم اعرض ای ابراهیم رو برگردان و در گذر عن هذا ج ازین جلال انکه قد جاء بد رستیکار ده
 امر سرتاک ج فرمان آفریدگار تو بعباد هلاک ایشان و انهم انیتهم و بد رستیکار آئیده است بدیشان عذاب عظیم و در حدیث آمده که خداوند بزرگوار
 بجلال دعا پس ملائکه ابراهیم را و راع نموده روی بمو تعفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود و در هر یکی صد هزار مرد و شصت هزار بودند چون نزد یک شهر رسیدیم
 رسیدند که لوط در آنجا بود و نگاه کردند وی او دیدند که در زمین کار میکرد و پیش روی نمیداد و سلام کردند و گفتا جاءت سرشنگنا و آن هنگام که آمدند فرستادگان هلاک
 بوسی لوط استیج و هم اند و همین شد بدیشان و صفاق یهم در عا و شنگدل شد بحجت ایشان نه از کراست هماننداری بلکه بسبب آنکه ایشان را دید بار و برپا می شد
 صورتها و کشتن بدین یکی قوم اندیشید و قال گفت هذا یوم عاصیب این فرسخ ترست برین آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط چار توبت

شک نیست که نام او جنم باشد یعنی آن سنگ را برایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود متفق است بر هم نهاده یا بی دلیلی است
 نشان کرده شده خطوط سیاه و سفید چون خنجر یا پیکان و حجت در زوال مسیر گردید مگر کرده شده بود و بعضی از آنها سفید و بر و قطعه سیاه و برخی سیاه و بر و
 سفید یا نام کسی که بر دباران می شد بران نوشته بود یا آموخته شده عینک در خراش پروردگار تو بر آفتاب ایشان در سیر زبانی آورده که
 سنگ کلان او بر زخمی بود و خود او مسای سبوی قوی آنست که سنگ بر سر حاجتی باری از آن قوم که در دیار خود بودند پس هر کجا از ایشان کسی بود که سنگی
 مقرر بنام و بر سرش آمد و بلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بجرم که در آمد و تا جمل روز آن سنگ نام زد او بود و در هر موهلی بایستاد و همین که از جرم بود
 بر و فرود آمد و بلاک شد و ماحی من الظالمین و نیت آن سنگ عذاب را ظالمان ببعید و در وجه ایشان از استحقاق آنست که برایشان سنگ بار
 شوی چون عالم را سنگ زد و عجب نبود که بر وی سنگ زد و سنگ از سنگ در خور است بسیار و چون عالم را برینی سنگ دارد و گفته اند تسمیری اجماع تبری
 است کنایت غیر مذکور یعنی دبار قوم لوط از سنگ گران که در نیت و در آسمانی اسفار بران و بار میگذرد پس لی و انسب آنکه بنظر اعتبار و خدا در آن نگردد
 و از عذاب عقوبت ترسان شده حال خود را بیان و همان بصلاح آرد و الی مدین و فرستادیم با ولاد مدین یا با کنان بلده مدین آخا همد
 شعبان برادر ایشان شعیب را که اخوت نبی و شت قال یقوم عبد الله و الله گفت ای قوم من برستید خدا را به یگانه گلی ما لکم نیت شریعین الله
 غایب و بی خبری و کانت قصو المکیال و کم کنید و مکاسبید بپایان و چون کیلالت و المیونان و تر از و در چیدن موزونات ائی از لکم
 چینی و بستنیک من بنیم شما را با تو گری نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید که دایمی باشد شما را بخبات بلکه مردم شوم و تو نگردیدیم حق گذاری آنست که مردم را از
 مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید و ائی و بدستیک من آخا غلینکم میترسم بر شما با این خیانت که دارید عذاب یوم
 محیط عذاب روزی گرد آورنده توصیف یوم با حاطه که صفت عذاب است بحجت توقع آنست در آن یعنی در آن روز عذابی که دشوار و گریز و گریز
 را بی نباشد و عذاب قیامت است یا عذاب استیصال و چون نمی کرد از تفصیل کیل و در آن امر میکنند بایضا آن و این غایت مبالغه است و یقون و
 گروه من اوفوا المکیال تمام بپایید کیل و بپایه و المیونان و تمام بنجید موزون را بر تر از و بالقسط بعد و راستی و آن قوم با وجود نیت
 و کیل موزن هر چه میخیزند از من آن چیزی باز میگرفتند و اطراف و دیار و درم را نیز می بریدند و در آن باب میگویند و کانت قصو الناس و کم کنید
 مردمان را آشیا و همد چیزهای ایشان سنی بهای هر چه میخیزید یا تو افاضه که از دیار و درم را میبرید و کانت قصو او غایت تباهی مجوسید فی اکثر من
 در زمین بلده خود مفسدین و دعائیکه بپا کاران بشید بقیات الذی آنچه خدا را بی گذارد بر شما از حلال و از حرام خلیو لکم بهتر
 شما را از آنچه بخیات جمع میکنند ان کنتم مومنین و اگر استید بار و دارندگان قول مرا و ما انا علیکم و من ستم بر شما بحفیظ
 نگاهبان بر شما که شما را از قباح باز دارم یا از عذاب مافات کنم بلکه من بر تو مینام رساننده نصیحت کننده برن رسانید نیست و پس فرو من آنچه شرط غایت
 با تو میگویم و تو خواه از منم بنید که و خواه طلال و آورده اند که انبیا بر تو قسم بودند بعضی آنکه ایشان از فرمان حرب بود چون موسی و داود و سلیمان و برخی آنکه
 ایشان را حرب نفرموده اند و شعیب را از خلیه بود که خصت حرب نبشت قوم را بر تو موعظه میگفت و خود به شیب نماز میگذاشت و قالو ای شعیب گفتند قوم
 که شعیب اصولتک تا هر ک از ایمانهای تو را میفرماید آن گفتوگ بکلیف آنکه ما تر کنیم ما یعبد ابا و تا آنچه برستید و اند بران
 از زبان او آن تفعل ایست بداریم آنچه ما میکنیم فی اموالنا و ما خود ما استلوا آنچه میجویم از نقصان کین و درن یا باز که نقصان نمین یطع
 اطراف و از من و زانیر آنک لانت الحلیم برستیکه تو بر دیگر الو شعیب و از این تفسیر خود را اینان از روی تو میگویند و ایشان را خدا برین بنماید

و ع نصیحت

نصیحت

و صفها یا بطریق تشبیه میگفتند که تو با آنکه بگویم و در موصوفی چرا این سخنان میگوئی قَالِ یَقَوْمِ کُنْتُ نَبِیًّا لَّکُمْ
و چه میگویم یا آنکه گفت علی البیته اگر بشنم من بصیرت و کجی قریب از نزد پروردگار خود و هرگز قسین و روزی داده باشد مرا هیز که از نزد یک
خود در قاصد است و روزی نیکو بختی نبوت در سات یا مال لعل بی خیانت بخود تعلیف یا در دولت کمال و کمال ازانی داشته باشد و سعادت روحا
و جسمانی فرموده روایت که من در وی او خیانت کنم و ما ادرید ان انا انکلفکم و منیخواهم که من مخالفت کنم شمار از ان و بیایم الی ما انکلفکم و عنکم
بسیوی آن چیز که شمار از ان نمیکنیم یعنی شمار از چیزی منع میکنیم تا خود ترکب از شوم بلکه هر چه شمار باز میدارم خود از ان نیز باز میگیرم ان ابرید
نمیخواهم من الا که اصلاح مگر اصلاح او بران کارهای شما ما است تطاعت اما و اسید توانم و ما کوفیق و نیست توفیق من اصلاح امور یا رسیدن
بسر منزل و اب صلاح الا بالله ط مگر هدایت نیست خداوند که کلمات بر تو کل میکنم که قدرت بر هر چه میز و غیر او عاجز اند و الیک انیب و بسیوی
باز میگردد و هر چه نیست میکنم و یقووم و ای گروه من نیکو بختی که شمار از ان ندارد و تقی و شمنی من و شیزه کاری من ان کفید بکم اگر برسد شمار
و مثل ما احکاب مانند آنکه برسد قوم تو و نوح گروه نوح و طه و ان اقوم هو و یقوم هو در ازاد صراط و قوم طه و یگرده صالح و مر از رحبه
و ما قوم لوط و نیستند گروه لوط و یگرده یسعید و ان شاد و یعنی در میان و زمان است از انزدیک اند اگر از انم گذشته عبرت میگیرید از ایشان عبرت
و استغفر و ترکت که طلب مغفرت کنید از پروردگار خود بایان که تو بوالیک و پس جری کنید بعبادت او از پرستش غیر او ان دسیه بدستیک
پروردگار من و حیدم بخنده برتغفر است و و و دوست دار تا نباشد و و و و فعل است یعنی فاعل ید یعنی بندگان را دوست دارد
و یعنی مقول نیز بود یعنی بندگان او را دوست دارند و قطب لاططاب مولانا یعقوب چرخ قدس سره در شرح اسماء الله معنی الود و در بر نیوجا آورده است
که دوست دارند و یکی بهر خلق و دوست در دو کما حق یعنی او نیک او دوست میدارد و نیکان او را دوست میدارد و فی الحقیقه دوستی ایشان فرع دوستی اوست
زیرا که چون بنظر تحقیق در گذرند اصل حسن همان که سبب محبت میباشد غیر از ثابیت پسر خود و خود را دوست میدارد و ازین باب نکته چند در آیت مجسم و کجی
بنظر اعیان جلوه نموده و الولد الا عزیزیت حقایق صفیا و با عی الحسن تو داده یوسف از خوبی و در عشق تو کرده عاشقان یعقوبی و گریک
نظر کنی کسی غیر تو نیست و در مرتبه محبی و محبوبی و قالو انی شعبه گفتند ای شعیب ما نفقه نفهم میکنیم کنیز اجماعا نقول بسیاری از آنچه میگوئی تو
از وجوب توحید و حرمت تعلیف و این بواسطه تصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی غنا و میگفتند و اگر نه جز انهم کلام او نکردندی و او
خلیق الانبیاء بود و دیگر گفتند و انک انک و بدستیک ما هر تیره می بینم ترا فینا در میان ما ضعیفا بقوت در ذرع میان یا ضعیف ابصر
و کو که از هر خط و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین مانند و ما ایشان را عزیز میداریم که جنتک هر تیره ما را انگار میکردیم و ما انت نیستی تو
علیکم تا را بعزیز و عزیز و کرم بر تیره که عزت تو مانع رحم یا موجب رحم شود قال یقووم گفت شعیب که ای گروه من ادرید آیا عزیز و قوم
اعز علیکم عزیز تر از شما و دوست تر از شما من الله ط از خیر و انخذتموه و گرفته اید شما مرا و آراء که از پس نیت خود خطو و یا
همچون متروک و فراموش شده یعنی حق خویش و تبار من نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس نیت می انگیند ان کبی بدستیک از دیدگار من بیا نعلو ان
با آنچه شما میکنید شعیب ط آگاه است بر وجهیکه هر چه بر او پوشیده نیست و بران شمار احوالات خواهد نمود و یقووم انعموا و ای گروه من عمل کنید
علی انکانتکم بر جا خود که دارید از شرک و نفس را بی عمل پاک که من نیز عمل کننده ام و ممکن در کار خود سوف نقلمون از دزد باشد که بداند
من انی انکس که باید بر و نکل ای شعیب که او را رسوا کند یا به نیت تمام ملاک سازد و من هو که از یک و انکس که آن رنوع گویت بر غم نماینی
نموده اند که بداند من چه کنم و ان نقی و انظر به پیا را که میگویم که انی انکس که قییب که من نیز با شما منظم و ما انکس که انرا و انکس

۱۵

بر آنکه حکم کرده شدی میان قوم موغلی تا بطل عذاب تنبیه صال مبتلا گشته و محقران نجات یافتی و انبیا و برستی که کفار قوم تو کفایت شکایت نیست
 بر آنکه در گمانی انداز قرآن عزیز ○ گمانی در ریب افکنند یعنی نفس خود را مضطرب و محقر را شوریده کنند و آن کلاه و برستی که هر یک از مخالفان
 گمانا کیو قیت کلام از آن جمله اند که بر آنکه تمام خواهد داد و کتبش پر و در کار تو اعمال کلام جزای عملهای ایشان بعضی آن را نافه میدارند و گمانی
 الا یعنی هیچکس نیست مگر خدا تبارک که جزای عملهای ایشان بر وجهی که باید بد و رساند صاحب سجا و البیان فرموده که چون در لایحه طرف هست اینجا تفسیر
 مخدونی باید کرد برین و چون کلاما بعثوا الیوفینهم و چون اعراب این کلام خالی از اشکال نیست این مقدار سبب مناسب نمود و این جود بر تقدیر نشسته
 لما بود اگر مخفف خوانند صاحب کلمات فرموده که لام که ماقوله قسم است و توفین کلام عوض از مصاف الیه باز آمده و تقدیرش چنین بود که وان کلمه یوفینهم
 ان که برستی که خدا بجا میآید عملون با آنچه شما میکنید بخیرید ○ دانست و چیز از وفوت نشود تا توفیه جزا نتواند کرد و بیت همه کار بنده و انا و
 بکافات هم توانا است و فاستقیه پس تو مستقیم باش که احوال هم چنانکه فرموده شدی و من کتاب معاک و باید که مستقیم شوم
 یا بفرمای که مستقیم گردند آنانکه باز گشته اند از کفر و ایمان آورده اند تا تو استقامت آنت که مستقیم باشی بر امر و نهی امام شیرین قدس سره گفته که
 مستقیم کنست که از راه حق باز گرد تا بر منزل وصال برسد در حقایق سلمی از جزیانی قدس سره نقل میکنند که طالب کرم است بشش طالب تهافت بش
 محزون فیل فرموده که آن خیر که بود و همه نیکو به نیکو شود و به ناکو و همه زشت به زشت شود و تهافت است شیخ الاسلام قدس سره این سخن را بشنید و گفت
 که وی بسیار نیکو گفته است و لیش فاستقم که امرت بزرگ را بر سید که کلام عمل فاضل است گفت تهافت ابوعلی سنی فرموده که حضرت را در واقع دید
 گفتیم که رسول الله سبب شیب تو از سوره بود چه چیز است فرمود که فاستقم که امرت و اسی عزیز هر که را قدم ترسخ نباشد بخش ضائع است شیخ ابوعلی فانی
 گفته است که تهافت آنست که سر خود را از اسو الله محفوظ داری خواه عصمت بخارم و صفت اهل تهافت فرموده مظهر کسی دانم اهل تهافت که باشد
 بر سر کوی طاعت و زاو صان طبیعت پاک مرده و باطلاق هویت جان سپرده و تمام از گردن و دهن فشانده و بر نه ساید خورشید مانند و کلا تخطو
 و از حد در گذرید ان که بجا میآید عملون برستی که خدا با آنچه شما میکنید بخیرید ○ بنیاست و کلا تخطو آریل کنید الی الذین ظلموا بسوی آنانکه
 شمر کردند یعنی ما منته نمائید با ایشان یا فوان ایشان برید یا معاونت کنید ایشان را بر بیدار ایشان سیفان ثوری قدس سره فرموده که هر که تلمیذی از علی
 تبارک و تبارک یاسای در دوات ایشان ریزد و یا کاغذ بدست ایشان دهد تا بنویسند ظلم ایشان شریک باشد و هم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در میان
 تشنه باشد و بر لاک مشرف شود و آب توان داد و فرمودنی گفتند اگر آتش ندیدیم و فرمود که دعای موت و مصرع آنچنان بدزدگانی مرده به پس حق سبحا
 از فوط حجت فرمود که میل ظلم کنید فتمسککم التادیه پس باید شمار آتش یعنی شمار آتش و ذرخ و ما الکلمه و نیست شمارا من دور الله بخیر و خیر
 من اولیاء از دوستان که عذاب از شمار باز دارند کما تقصرون ○ پس شما یاری داده نشوید و اقم الصلوة و بجا دارید نماز را و کفر فی الذنبا که
 در دو طرف رفته و نه کفایت الیل و در ساعت از شبان طرف علی روز نماز با مداومت و نماز طرف افضل ظهر و عصر و نماز زلف الیل مغرب عشا آورده اند که عمر و
 خواب میفرودخت زنی صاحب حال را که بخرا خریدن آمده بود گفت خرم خوب تر در خانه هست چون آن خانه او در آمد عمر او را تقبیل نمود فی الحال ایشان شده مجلس
 حضرت رسالت پناه آمد و گریان گریان حال گذشته را بعضی ساندایت فرود آمد ان الحسنت یک جهنم الشیئات برستی که نیکو به نیکو یعنی نماز بجا نبرد
 محو کنند به یار که خبر کبار بر چند حضرت رسالت پناه از عمر و پرسید که نماز دیگر با گذاردی گفت آن نبود که بی کفایت به آن نماز کفایت این گناه است گفتند
 یا رسول الله این حال مراد است خاتمه گفت فی سبعمم مردمست و مؤیدین قول محدث آمده که از شما که تا نماز کفایت گناهان است که میان ایشان واقع شده باشد
 چون از کبار اجتناب نمایند و علی قدس سره فرموده که انوار طاعت ظلمت محلی را محو میزند و در بحر احتیاق آورده که انوار ذکر و اتمه در طریقی انوار را فانی

ظلمات اوقاف که بخواند صرف شده باشد دفع میکنند و معنی برانند که خشات گفتن کلمات ربوبیت یعنی سبحان الله و الحمد لله و الله الا الله و الله اکبر و
 ذلک این فزان و این و مدد ذکر می کنند که این ۱۰ بندیت مراد کنند که از او اصداد و صبر کن بر امتثال او امر واجب است و نواهی او ان الله پس بر شکیسته
 که این ضایع ضایع که خواند آخر الحسینین ۱۰ اجنبیکو کار از اعدا دل از صبر نشانت بآست که شکلیابی از حساست فلو که کان پس چرا نه بود و لا یحی
 نیست یعنی مومن القرون من قبلک که از اهل قرنها پیش از شما بودند او لو ابقیت خداوندان قتل را می که از روی خرم نینهوون باز داشته اند
 مفسد از عین الفساد فی الکفر من از تباہ کاری در زمین تا عذاب و دنیا می اگر اقلیلا لیکن اندک بودند مومن انجینا منہم از آنجا که
 و او یحیی از اعقاب که از ایشان می کردند و اقیع الذین ظلموا و پیروی کردند آنها که کافر بودند ما اترقوا فیه انجیز که انجیز می شد
 در آن یعنی متابعت آنرا و نفس که ده تمام اتهام تحصیل سباب شہوت مہرون گروانیده و از ناموس آن اعراض نمود و کالو کفر مبین ۱۰ و بود
 کافران و ما کان ذلک و نحوست پروردگار تو لیکن هذا القرآن که پاک کند این بسیار بظلمت شرک و اهلکام مصلحون ۱۰ و حال آنکه
 اهل موضع بصلح آرند گان باشند میان یکدیگر یعنی بحد و شرک پاک کنند تا فساد ظلم بان منضم گردد و از اینجا گفته اند الملک یقی مع الکفر و لا یقی مع الظلم
 و لو شاء ذلک و اگر خواستی پروردگار تو یجعل الناس ہر آنیکه گردانید مردمان را ممتة و احدث ہر یک گروہ یعنی بر یکین و یک آئین و یک
 یزاکون و ہمیشہ بہ یکتلفین ۱۰ اختلاف کنند گان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس ۱۰ که من ذلک و مگر آنکه حمت کند پروردگار
 بر و او را بایمان راه نماید چون اہل امت خیفہ کہ مسلمانانند یا آنکه مختلف اند در دینی کی تو نگرت و کی درویش گرد آنکه خدایتا او را قناعت ہر ذلک
 و از بر این اختلاف خلقہم و آفریدہ است خدا مردمان را بکرامت آفریدہ راہ یا فکنا و کنت و تمام شد کلمتہ ذلک سخن پروردگار تو
 یعنی کلمہ کہ بالا ملک گفته و آن نیست کہ لا ملک ہر آنیکہ بر میانیم جہلم و معنی ما من الجہل و الناس از عاصیان یوان و میان کہ از این
 کفر و کافری روی نموده اجمعین ۱۰ ہمہ ایشان و کلا نقص و ہر چیزی کہ میخوانم علیک بر تو من انشاء الرسول از اخبار پیغمبران خبر
 حیت ما انشئت بہ انچه ثابت میگردد و ہمہ بر جا میاریم آن فک اذ لا ق و لا معنی فائدہ اخبار رسالت است کہ دل تو بیاراد و بصیئت بیقراری
 و بر او رسالت ثابت نمائی بر ایندای کفار شکلیابی کنی و جاءک و آمدہ است بتو فی ہذہ الحق درین سورہ انچه درست و درست است در عالم نموده
 کہ تخصیص این سورہ بر اشراف است و الا حق در ہمہ سور قرآنی است و گفته اند ہر اشارت باخبار مذکور است درین سور یعنی این خبر ہر است
 و مؤعظہ و بندت و ذکر می و یاد کردن للمؤمنین ۱۰ مگر دیدگان و قتل و بگوای محمد الذین کایؤمنون مر آنرا کہ ایمان نمی آورند
 اعلموا اعل کنید علی مکانیکہ طبر جالیتیکہ بر آن تکبیر انا عملون ۱۰ بدیشیکہ یا نیک کنندگانیم بر جان کد وایم و انتظروا و چشم دارید انتظار
 انا منتظرون ۱۰ بدیشیکہ یا نیک منظریم بنزد خدا را و اللہ و مر خدا راست تحب السموات و الکافرض علم انچه غایت از آسمانها و زمینها و الیک
 و سبحان او یرجع الکافر با و گرد و دوجخص رجوع مجبول میخواند یعنی باز گردانیدہ شود کلا ہمہ کار با فاعبد کما پس پرستش کن مرا و کہ مرجع ہست و تو کل
 علیک و توکل کن بر تو تقدیم عبادت بر توکل اشارت است بآنکہ نفع توکل بجا بدان رسد و توکل بحد و تمار فی اعتبار بود و ما ذلک و نیست پروردگار تو
 بغافل عما تعملون ۱۰ انجیز از انچه بندگان میکنند و خض و خطاب میخواند و مخاطب ہمہ مردمانند و در تفسیر از کعب الاخبار رحمہ اللہ نقل میکنند کہ فاعبد
 تورات آیہ اول از سورہ العالم است و خاتمہ آن آیہ آخر از سورہ ہود و الحمد لله و لا اله الا الله

سورة يوسف مكية وهي مائة و احدى عشر آية

ان الله كوفي بهر تیکه خدای پروردگار من است احسن منکولای طیکو ساخته است منزل را نزدیک بارگاه قرب یا غریز ترست و ترابه نیکو داشت من
 امر فرموده پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز نمیکنم ان الله بدستیکه او لا یقلع الظالمون ○ رستگاری تو بدستیکه
 یعنی حق ناشناسان که در عرض نیکی بدی کنند یا زنا کنند جز زنا بدترین ظلمهاست و از زبان حال یوسف که باز اینجا خطاب میکرد گفته اند منظم زبانی نبوت که در روز
 قیامت چه افتد بر زنا کاران غرامت و جزای آن جفاکش آن نویسد و ما سر دفتر ایشان نویسد و لقد هکمت به و بدستیکه قصد کرد آن
 به مخالفت یوسف بزنا و حکم بپناه و قصد کرد یوسف برفع وی بطریق فرار لولا ان ترا اگر ندیدی یوسف بفرمان بران پروردگار
 خود را برانیه قصد مخالفت او کردی و آن بران بقول اصح نور عصمت الهی و لمعه نبوت یوسفی بود که باطل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خداست
 باشد پس یوسف بقوت نبوت و مدد قدرت در آن حال خود را نگاه داشت کذا لک همچنین در اثبات و ادیم عصمت و محبت لنصرف تا برگردانیم عنده
 السقوة از وی بدی یعنی خیانت در حرم غریز و الفحشاء و عملی زشت یعنی زنا ان الله بدستیکه او من عبادنا المخلصین ○ از بندگان خالصست
 یعنی پاک کرده شده از هر ناشایسته و ناپایسته آورده اند که چون یوسف از اینجا فرار کرد و بروی بسته که میرسد بکلمه مفتح الابواب گشوده می شد اینجا از پیش
 میدوید و استبقا الباب پیشی میکردند یوسف و اینجا بسوی درگاه از اینجا بسوی رسید و دست در وی زده باز پس کشید و قاتل
 و بدید در کشیدن قیصر صده پیراهن یوسف را من دبر از تن او آفکاسید ها و یا فتنه شوهر آن زن یعنی غریز را لدا الباب
 نزدیک برین چون غریز یوسف و اینجا را مضطرب دید و دانست صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از آنکه به تفحص مشغول گردد و اینجا پیشی نمود
 و در لایحه سخن و آمد قاتل گفت اینجا صابرا من امراد چیست جزای کسیکه خواب را آفکاسید ها و یا فتنه شوهر آن زن یعنی غریز را لدا الباب
 خواست که برای من خود کند از گناه و چنان فراماید که جرم یوسف است پس گفت مکافات کی که جرم تو قصد کند چه چیز تواند بود الا ان لیجن مرا که بزند
 کرده شو یعنی پادشاه او زندان است او عند ابک الیوم یا عذابی در دناک یعنی ادب کردن و زدن باز یا نه چون یوسف این سخن بشنید که بزند
 و عقوبت تهدید میکند قال هی را و دشنی گفت یوسف او در خواست که مرا عن نفسی از نفس من و من تن بوی و ندادم و از وی میگردد خیم غریز
 گفت هستی این سخن بچه دانم و بچکس ازین واقعه خبر دارد یوسف گفت در اینجا که کودکی چهار ماه در گواره بود گواه من اوست و آن کودک پس خاله
 اینجا بود و غریز گفت که در چهار ماه چه داند و چگونه سخن گوید یا ما نزل و سخن میگفت یوسف گفت خدای من قادرست بر آنکه او را به سخن آرد و بر بگنجد می گوئی
 و در لطائف سبعین آورده که غریز از آن کودک پرسید که تو چه میگوئی بقدرت ربانی به سخن درآمد و گفت یوسف رست میگوید و حق تعالی ازین قصد خبر داد و در
 کلمات که و شهد شاهد من اهلها و گواهی داد گواهی و منده از کسان اینجا گفته اند گواه سپر عم اینجا بوده که از وی حکمت گفت که ای غریز ان
 کان قیصره اگر هست گریبان بر این یوسف قد من قبل و ریده شده از پیش قصد قت پس اینجا رست میگوید هو من الکلزین ○
 و یوسف از درون گویانست چه نصیحت و نصیحت بر آنکه اینجا قصد دفع یوسف میکرد از خود که گریبان از پیش ریده شده و ان کان قیصره و اگر هست پس
 یوسف قد من قبل از پیش ریده شده قد بت پس اینجا دروغ میگوید و هو من الصديقين ○ و یوسف از رست گویند چه خیال لالت بران رود که یوسف
 از وی گریخته و دور پی آمده و او را بخوشیده که پیش از این ریده فکند از این بگنجد که بدید غریز قیصره پس یوسف را که قد من قبل و ریده شده
 از پس رجوع اینجا کرد و از وی غضب قال ان الله گفت بدستیکه این کار من کید کن از مکر و حیله شما زناست ان کید کن بدستیکه کید شما عظیم ○
 بزرگست زو و در دل می آید و نفس ناخیز میکند پس متوجه یوسف شده و از وی اعتنا گرفت یوسف عرض ای یوسف در گذر و اعراض عن هذا کنه
 ازین مهم و پنهان دار و استغفر فی وای اینجا تو آمرزش طلب لذت نیک صبح از برای گناه خود و تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف که غیبست تو او را باز می
 ۳۴۱

پس جزای آنکه دیدار یحیی • ماند یوسف پس در بعضی سنین • که چه تعبیر از آنجا و صاحب • تا تواری خواهی از ریک و هراب • اما چون شد محنت بر آمد
و ملک یان خوابی دید میباید و آن تمام حکما و علماء را طلبید و قال الملك گفت ملک ای آدمی بدستیکه من خواب دیدم سبب بقوات سیمان
هفت گاو فر به از نه ریاس بر یون آمدند پس از آن یکا کلهم بخورند و فرو بردن ایشان را سبب عجاای هفت گاو لاغر و در شکمهای ایشان
پنج دیادت نشد و سبب سببست و دیدم هفت خوشه خضر سبز و تازه که در آنها ایشان نهفته شده بود و آخر هفت خوشه دیگر دیدم سببست
خشب یعنی رسیده و بدو در آمد پس این خوشهای خشک بر آن خوشهای سبز و چیده اند و در خاک زیر گردن ایشان را پوشیده زریا ایها الملائکه
کامنان و مهران و انتران قوم آفتونی فتوی و میدم یعنی جواب و میدم را فی ذلک یا سید و تعبیر خواب من این که شتم اگر ستمی شما که از رسیده
و انش الذی یاتون • مر خواب مرا تعبیر میکنید قالوا گفتند حکما و اهل علم که خواب و بودند اضعاف اضعاف این خوابها شوریده است
و ما نحن بوسیتیم یا ربنا و لیک الا خلاصه بتاویل این نوع خوابها بعلیه • و انایان چه تعبیر رویا صاف و میکنیم و این از قبیل منامات طلبد
است ملک یان از خواب خود و جواب ایشان متعیر گشته در رویا تفکر و غوطه خورده که آیا این شکل من که کشاید و راه تعبیر این واقع که بمن نماید مصرع
یاری این خواب پریشان را تعبیر هست • ساقی که ملک را تعبیر و متفکر دیدار حال یوسف میا و آمد و قال الله فی تجا ایندهما و گفت آن کسی که
یافتی بود از آن دو نموده زندانی یعنی ساقی و اد که و یاد کرد از قول یوسف • که از کفری عند رب • بعد از آنکه پس از زمانی دور و در آن آنجا
من خبر و در شمار این تعبیر این خواب فاد سلون • پس بفرستید مژنه بدان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر را نیکو داند ملک ازین خبر شادمان
گشته فرمود که زود بر خبر بیا ساقی سوار شده بزندان در آمد و زمین خدمت بوسید و گفت یوسف ای یوسف ایها الصدیق
نیک هست گوینده آفتی تا فتوی ده ما را فی سبب بقوات سیمان و در هفت گاو فر به یکا کلهم بخورند ایشان را سبب عجاای هفت گاو لا
و سبب سببست خضر و در هفت خوشه سبز و آخر یسببست و هفت خوشه خشک گیر که بر ایشان چیده و خشک سازند همه حکما و ران میرانند
توجه جواب گوئی که آید جمع تا باشد که باز گردم با جواب تمام ای الناس بسوی مردان یعنی ملک و ملازمان او که علمهم یعلمون • ثانی
که بکرت تو ایشان برانند تعبیر این واقع را تا شرف و فضل تو معلوم کنند و بسوی خویش بخوانند قال گفت یوسف که شما تدعون کشت کنید
سبب سنین هفت سال که بقوات همان اشارت است بر ایشان ذاباج زراعتی بجات شمره خود قما حصد ثم پس آنچه بدوید از غلات دو کا
پس بگذرید از آن فی سببست و در خوشه او یعنی محبوب را پاک کنید تا ز سوسه و از آفات امین بشید و غلات را با خوشه ذخیره کنید اگر قلیلا مگر اندک نمی تعبیر
حاجت میمانا کلون • از آنچه بخورید که آنرا پاک سازید ثم یأتی پس بیایم من تعبیر ذالک پس ازین سالها سبب شد اد هفت سال سخت
که سبع عجات از ایشان است یا کلن بخورند اهل این سالها یعنی کسانیک در آن زمان باشند ماقدا ثم کلن آنچه از پیش فرستاده باشید
یعنی ذخیره نماده باشید بر آن سالها قحط اگر قلیلا مگر اندک میمانا کلون • از آنچه نگاهدارید و ضبط کنید بر آن تخم نذرت ثم یأتی پس بیایم
من بعد ذالک از پس این سالها قحط عام فیه س که در آن یغاث الناس فریاد رسیده شوند مردان یا باران داده و فیه یعصرون •
و درین حال که پیشترند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت و امثال آن و این کنایت است از کثرت ثمار و گفته اند اشارت بدو شدن شیرت از زبان و گوشت
و این عبارت از فراغ سال است چون یوسف تعبیر تمام کرد و ساقی باز گشته خدمت ملک مدد و مصلح عام آن سخنها را بر وجهی که شنیده بود تفریک کرد ملک پسندیده و تمام
و خوشی که گوشه از زبان یوسف بشنود و طلب فرستاد و قال الملك گفت ملک ای فتوی بیایم بیایید پس یوسف را قلمنا اجاء • و الی قول
پس نوشت که آمد بدو فرستاده ملک قال ارجع گفت باز گرد و الی ربک بسوی منم خود قسستله پس بر پس او را یعنی در جهت کن

ع

هنگامی که دو وزیران سیدانست در تظاسیر مقبره کورست که ملک تختی از زیر سرخ مرصع بانواع جواهر بر ای یوسف مقرر کرده تاج مکتل بجا بر سر او
 نهاد و کلیدهای خزان بوی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار او باز داد و غریزه را غل کرده حمات وی نیز عبده یوسف مقرر داشت اندک پیش
 غریزه را رنگ و جد در گذشت و ملک با تمام تمام زلیخا را بقتل یوسف در آورد و حق سبحانه و تعالی یوسف را از دو پسر و دنیا و آخرت و تفصیل این حالات
 حواله بقرآنیست و گذشت و همچنین که ملک را بر دو مهربان گردانیدم مکتبای دایم یوسف فی الکراضیه مریوسف را در زمین مصر یعنی شکر
 ساختیم یوسف را را بکومت یتبقی آمنهها تا بود که جای میگرفت از آن زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرض داشت حیث یسئله طبرجا که میخواست
 نصیبش بود حصتنا میرسانیم خود از نعیم دینی و دنیوی و صوری و معنوی من گشت که هر گاه میخواهیم و کانتصیع و فاضل و باطل نمی گردانیم
 اجرا المحسنین ○ اجرنیکو کاران و کاجد الاخره و هر آنکه در آخرت محبت بقا و دوام خلیفه بهتر است للذین آمنوا مرآنان را که
 گردیدند بخدای و کاکو ایستادن و بودند که بر نیز میگرددند از خوشش چون یوسف با حسان و تقوی از قهر چاه به تخت و جاه رسید عیبت
 بدینا و محبتی کس قدر یافت که او جانب صبر و تقوی نشانت و القصة یوسف مهات مکی در پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و بناچار
 عالی بنا فرمود و هفت سال از هر عله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بر مردم میداد و باقی را با خسته مضبوط میساخت تا سالهای قحط درآمد و در زمین مصر و شام
 تنگی حاد شد مردمان مصر روی به یوسف آوردند سال اول بقودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دوم کلی و پیرایه در سال سوم بخلام و کنیزک
 و در چهارم به طایب و مویشی و در پنجم بفضایع و چهارم و ششم بفرزندان و در هفتم همه خط بندگی دادند یوسف صورت حال ملک عرض کرد ملک
 گفت همه بنده تواند و خستیار پیش تو است یوسف به حضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هر چه از ایشان گرفته بود بدیشان
 باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف را در وقت غریب و فروخت بصورت بنده گان دیده بودند قدرت از بی همه را طوق بندگی او در گردان
 تا کسی که دوباره او بخی بی ادبانه نرسد و نتواند گفت آورده اند که اثر قحط بکفان رسیده کار بر اولاد یعقوب تنگ شده پسران یعقوب گفتند اے پدر
 در شهر مصر کست که همه قحط زدگان را می نوازد و کار غرابان را بسپارد بخواه ایشان می سازد و محکم زحانش آسوده بزا و پیر و در گذشته خوشدل غریب
 پنجش زار بهاری فزون و صفات کمالش ز غایت برون و اگر فوای برویم و طعای از بهر گرسنگان کفان بیاریم یعقوب ۱۴ اجازت فسخ بود
 بنیامین را بجهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک بایک شتر و بضاعتی که داشتند روی براه نهادند و یک شتر محبت بنیامین با آنها گذاشت
 همراه بودند و جاعراخو کایوسف آمدند برادران یوسف ۱۴ از کفان بلازمت یوسف ۱۴ قد حلو علیک پس آمدند بر و در خدمت بکا آوردند
 فخر و هم پس بشناخت یوسف ایشان را در نظر اول و حکم که منک مون ○ و ایشان را در راه شناسندگان بودند بجهت طول عهد و قبول
 چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف ۱۴ از پس برده با ایشان سخن گفت و از ایشان گفتند پس یوسف ۱۴ از ایشان پرسید که شما چه کنید
 که با سوسان را میبایند گفتند ای ملک بخداوند ما پسران یک پدریم که یعقوب است اسرائیل الله یوسف گفت پدر شما چند فرزند دار گفتند دوازده پسر
 داشت کی را در مصر من اگر بخورد و یکی را بد رحمت خود نگاه داشت و ماده تن بلازمت آمد ایم یوسف گفت اینجا کسی باشد که شما را شناسد
 گفتند بی مردم مصر را نمی شناسد یوسف گفت کی از شما اینجا باشد تا بر دید و آن برادر را میارید تا حال شما بر من بگویند و ایشان قریه زدند
 بنام معون برآمد پس وی بایستاد یوسف ۱۴ بفرمود تا بضاعت ایشان بسپارند و عوض آن گندم بدیشان دادند و کما جحدو حکم بجا آید و تنگ
 که بخت یوسف کار ایشان را و هر یک را یک شتر با گندم داد گفتند یک شتر را دیگر رحمت برادر ما که در خدمت پدرت بدید یوسف گفت من بشمار مردم میدهم
 نه بشمار شتران ایشان را بماند نمودند قال گفت یوسف انشئین بیارید من یا خ لکم من آبیکم برادری که شمارت از پدر شما یعنی

علاقی است نه ایمانی اکثرون آید نمی بینید آئی او فی الکیل آنرا که من تمام می پیام بپایه را و حق کسی را باز نمی گیرم و آنرا خیر المذنبین است و من
 بهترین فرد و آرزو گانیم یعنی در انزال همانان و اگر ارام و احسان با ایشان دقیقه فراموش نگذارم فان لکم تا توفی بید پس اگر نمی آید من آن برادر فکلا
 کتیل لکم عندی پس شمارا نزدیک من کیل نیست یعنی طعام و کافر چون و فرود یک شود من و در ولایت من میساید قالوا استاذنا
 عنه آبا که گفتند زود او را طلبیم از پدر و جد کنیم و انما نفعلون و بدستیکه گفتند گانیم آنچه را که بگویم و قال و گفت یوسف ۲
 لفتینیه اجعلوا ایضا عنهم مرعلا مانرا که کیل غلات که تعلق بدیشان داشت بنمید بار ایشانرا که بهای گندم آورده بودند و آن ادبی کوشی چند
 یوسف خواست که گندم بهای بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را درج کنید فی ریحا لیه در بار و شما ایشان و دیگر نه است که دیانت ایشان
 اقتصادی آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون گندم بوده باز آید و ازین جهت لعلهم کفر فو نه شاید که ایشان بشناسد بضاعت خود را
 اذ انقلبوا چون باز گردند ای اهل بیت بسوی کسان خود و بار بکشید لعلهم یرجعون شاید که باز گردند و برادر را مبارکند فلما رجعوا
 پس آن هنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب الی آیه هم بسوی پدر خود قالوا یا ابا انما گفتند ای پدر ما منع میدا الکیل منع کرده شد از ما میوه طعام
 یعنی ملک هر حکم کرد که دیگر طعام برانه میاند اگر این بار بنیامین را بریم فاذنیل مصا پس نه است با آخانا برادر را انگشت تا فراموشیم کس از بر
 خود و بر او و انکاله و تحقیق ما او را محفوظون و نگذاشتند گانیم از رسیدن مکرده می بدو قال گفت یعقوب مکر ای فرزندان هلا امنکم
 آیتها را این دارم علیکم بروی بر بنیامین الا کما امنتمکم مکر میانه این ما ختم شمارا علی آخینه به برادر او من قبل ط
 پیش ازین که گفتید و اناله محافظون و من بر محافظت شما اعتماد دارم فالله خیر پس خدا بهترست حفظا من از جهت نگاه داشتن مخصوصان
 یعنی اوست بهتر در حالیکه نگذاشته است پس توکل برو کنم و کار خود بدو گذارم و هو ارحم الراحمین و او بخشنده ترین بخشنده گانست شاید
 محافظت او من بخشنده بود بصیت و فرزندان را استیلا نگذاشت و کما فکحوا و امنتمکم که گشاده متاعهم بارهای خود را و حل و ایضا عنهم فبقت
 بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند و بارها خویش و حکم یوسف شدت الیه ط باز گردانیده بودند بدیشان قالوا یا ابا انما گفتند ای پدر ما
 ما نبتغی ط چه چیزی طلبیم از احسان و این که هلی و بضاعتنا نیست بهما که غله بدین بضاعت مافروخته اند و ددت الیسراج
 باز گردانیده اند پس ما بدین اگر ام رجوع کنیم ملک و میاور اهلنا و طعام آری کسان خود را و نخط آخانا و نگاهبانی کنیم بر او خود را و در حق
 و آمدن و نذر داد و زیادتیا بستانیم کتیل بعیر پیوند شتری یعنی یک شتر و از بضاعت برادر زیادت بیاوریم ذلک این یک شتر را
 کتیل گیسو کتیل اندک است و ملک بدان مقدار با مضائقه خواهد کرد قال گفت یعقوب کن اذیلک هرگز نمی فرستم بنیامین را معکم با شما
 حثی تو تون تا بدید مرا موثق بالله پیان می گوید بزرگ خدا است در میان فرموده که او را بشانند هم تا سوگند خورید بحق محمد خاتم النبیین
 و رسیدن سلیمان و آل و صحابه جمیع لست اتفخی به که بیاورید من او را الا ان یحاط به اگر آنکه برگردد شما و زود شود عذاب همه هلاک شود بنیامین
 قبول نموده بنزله حضرت پیغمبر سوگند خوردند که در هم بنیامین غدا نکنند فلما اتوا پس چون دادند پدر را موثقهم بیاور و محمد خود قال
 گفت یعقوب الله که خدا علی ما نقول بر آنچه میگوئیم از عهد و پیمان و کلیل و نگاهبان و گواه مطلق است و قال و گفت یعقوب از روی شفقت
 یبنی ای فرزندان من لا تدخلوا در میانید در شهر من باب و احد از یک و یعنی همه برادران با هم از یک و او و شهر و دیدنا نگاهبانی
 در شمارسد چون شما را این جمال و هیات و شوکت و ابهت ببینید و اذ دخلوا و در آید هر دو سه من ابواب متفرقة ط از درهای متفرقه
 و آن شهر را چهار دروازه بود و در لطافت آورده که یعقوب و راول مهر پیری پیدا کرد و در آخر عمر بزرگی آشکارا کرد و گفت و ما اغنی عنکم و من یغنی

ای کار و انیان اقله کسر قون ○ بدستیکه شما دزدانید بان منی یوسف را از پدر بزرگوارید بگفته اند و گفته اند که من سخن را بفراوان یوسف گفت قصد چون این ندانم بسع فرزندان یعقوب رسید قالو گفتند و اقبلوا علیهم و روی آوردند بدان جمع که شما ماذا التفقدون ○ چه چیز کم کردید که می جوئید قالو التفقد گفتندی جویم صواع الملائک مشرب ملک که بیان غلبه بود و لعن جاعه و براس هر کس که بیارد آنرا حقت علیهم شتر داری طعام مقررست و آداب زعمیم ○ و منکه منادی ام بان فیلم و پانیدان قالو ان الله گفتند بخدا گفتی علمتتم هر آینه شما می دانید که ما مردم سنییم بضاعتی که در بار ما نهاده بودید و بار اول چون این نوبت بیامد باز آوردیم می بینید که دهن شتران بر بسته ایم تا از زرع کسان نخورند متاچشنا نیا مدیم ما از کسان لنفسد تا تباوه کاری کنیم فی الارض و زمین مصر و مال مردم با حق در تصرف آریم و ما کنشایستیم سیر قین ○ دزدان و دزدی کار ما نیست قالو افتخا جزاؤک گفتند ملازمان یوسف که چیست جزا دزدان ان کنته کن بین ○ اگر بشید شما دروغ گویان در اسیر او نه خود معنی خود می گوئید که ما دزد نیستیم اگر خفت ما در میان بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات خواهد بود قالو اجزاؤک گفتند جزا ستره سارق من و جدی در حله گرفتن آنکست که یافته شود کالای دزدیده در بار او فهو جزاؤک ط پس هجوست جزا او معنی او را به بندگی باید گرفت در دین پدر ما کن انک همچنین نجحی الظالمین ○ پادشاه میدهم شما کارانرا معنی دزدانرا پس ایشان را گردانیده بمهر آوردند و بدرگاه یوسف باز دشتند فبد آ پس آغاز کرد و موزن گفتند یوسف با و عیتهم مبار دشتا ایشان قبل و عاء آخند پیش از باروان برادر او بر نفی تمت شد استخو جها پس بیرون آورد و ستایه ران و عاء آخند از باروان برادر او کن انک همچنین کننا لیوسف تعلیم دادیم یوسف را باهام برادران یوسف از جاسوس و پیش انداختند و زبان معنی بنیان کشادند ها کات بود یوسف یعنی شایسته و نه او را نبود از که لیستخذن آخا فرایگرد برادر خود را فی دین المملک و میش ملک مصر و حکم ملک در باب دزد و ضرب و تعزیم بوده استرقاب من گرفت یوسف برادر خود را الا ان یستاء الله ط مگر نه است خدا و بدستوری او نرفع و خرجت بر میداریم او را در جمل علم حکمت من نشاء هر که بخیر میهم و فوق کل ذی علم و زبر بر خداوند دانسته علیهم ○ داناست که در به او بلند شد انکه یوسف فرمود که این چه علت که از شما صادر شد نمی گفتید که ما پیغمبر زادگانیم قالو ان یسرق گفتند اگر دزدی کرد دنیا بین چه عجب گفت سرق پس بدستیکه دزدی کرده است آخ کنه برادر عیانی که او را بوده من قبل هیچ پیش ازین معنی یوسف در محال و کشف و مدارک آورده که خانه خانه یوسف ماکانی بود سالی بدر خانه آمد و هیچک حاضر نبود یوسف آن مرغ باسل داد و برادران او را بدزدی تمت کردند و اتوال گیر نیز هست کا سرتکای سفت پس نهان دشت یوسف آن تالار را فی نفسه نفس خود و کم یبید ها و طاهر کرد آنرا که گفت به ایشان قال گفت یا خود یوسف م که انتم شما شتر مگا کاج بدترید از حیت نزلت دزدی که سپر را از پدر بزرگوارید دید و الله اعلم و خدا انرا تربست بما القصفون ○ آنچه شما صفت می کنید پس یوسف بنیامین را بکسان خود سپرد و برادران در استخلاص او چند انکه سخن گفتند بجای فرسید و بویل را از شش ششم شعله زد و گرفت و مویهای تن وی سر از جامه بیرون کرد و گفت ای ملک برادر مرا بگردان و گردن فریادی می کنم که هر جا بماند و درین شیرینم آن بار بنید یوسف بدید که بویل در غضب است بسر خود را گفت برو دست بپشت وی زد و آرزوین دست او بر وی رسید شعله غضب و غضب یا فیه روی برادران کرد که شما مرا مس کردید گفتندی فرمود که بخدای و دین بده مصر نمی از آل یعقوب کسی هست چه بخواهد کی را از ایشان ششم آمدی چون دیگری از آل یعقوب اورس کردی تسکین شیت در محال آورده که دیگر بار غضب آهنگ تخت به من کرد و یوسف از این است که گفت فرود آمد اول و بر سر دست آورد و بر زمین نهاد و گفت ای کنایان شما بر خود و بر خود و بقوت خود مجتهد و ای می چندارید که کسی بر شما غلبه نخواهد کرد و بیست

ولی صیاد بر سر ساحل و کوه روشن شد نور جاودانی و ماکان نیست قرآن حدیث یافتن سخن که بر باقیه بشنود و لکن و لیکن هست تصدیق
 الکی فی تصدیق آن خبر که بوده باین یکتا پیش از کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست درستی و تفصیل کل شیء و بیان
 آنچه خبر که محتاج الیه باشد در دین و دنیا و حدیث و راه نموده است مرسلان را و رحمة و بخشش لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ ۰ مگر در پس را
 که برگردد توحید خدا و نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و علی آل و صحبه اجمعین ۰

سورة الرعد مکیه و هی ثلث و اربعون ایه

بسم الله الرحمن الرحیم

الْمُرَاقِف حروف مقطعه مخفی اند از کلماتیکه دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در المرقفه اند که الف آلهای اوست و لام لطیف بی منتهای او و میم
 ملک میزوال او و ر رافت بر کمال او و ق قوی آنست که بعضی از ان دلالت بر اسمای الهی دارد و و می بر افعال او چنانچه در المرقفه انا الله اعلم و ارس
 تِلْكَ اَیَاتُ الْكِتَابِ اَیَاتُ قرآنست و اَلَّذِی اُنْزِلَ و آنچه فرود رفته شده است اَلَّذِیْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار
 اَلْحَقُّ درست و راستست چنگ در ان زن و بدان عمل کن و لَکِنْ اَکْثَرُ النَّاسِ وَلَیْکِنْ بیشتر مردمان از اهل مکه کَا یُؤْمِنُونَ ۰ نمیگویند
 بدان حجت عدم تفکر در سنان الله عَزَّ وَجَلَّ الَّذِیْ رَفَعَ السَّمٰوٰتِ آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید و بر داشته یَغَیِّرُ عَمَدِیْنَ بَسِیْطٰتِیْنَ
 که بران قائم باشد شَرَفٌ و فَهَکَیْ بَسِیْطٰتِیْنَ آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته اند بر داشته است آسمانها را بسیتونی که شامی بینید پس لازم می آید که ستون
 هست ولیکن مری شمانیت و آن قدرتست که آسمان بدان مرفوع میباشد در فوائد السلوک آورده که حضرت ابریتعالی مقون عالیه و مطوح مرقفه سموات
 بی قائم که ادا کن ایند نمود و بر افراشت و بسیتونی که مشا به تو ایند فرمود و بلند یار داشت یعنی ستونی هست از مخفیست و قائم موجود است ولیکن غیر مریست
 و اَن اَن عَدَلَتْ تَوَازُنُهُ بُوَدَ که با عدل قامت السموات و الارض یعنی آسمان و زمین بمعدل بر پشته نظم آسمانی بین ز عدل است با حق ز شامان غیر عدل است
 گر نباشد ستون خیمه بجای و کی بود خیمه بسیتون بر پای و قَمَرٌ اَسْتَوٰی پس قصد کرد عِلَّیَّ الْعَرْشِ بَازوای عرش استولی باشد براد با قدر و فاعل
 یا عرش ملک باشد و او قصد فرمود آن بحفظ و تدبیر و سَخَّرَ الشَّمْسُ الْقَمَرَ و درام کرد آفتاب ماه را حجت مصالح عباد و آنچه خواست از حرکات فیه
 بر حدی فیه کل هر یک از ایشان میسر و در حرکت میکند کَا جَلَّ مَسْجِدٌ و تا و تیکه نام برده شده یعنی مدتی معین کرد و در خود با تمام رساند اجزای
 وارد تا زمانیکه سیر او قطع کرد و یعنی اقیام ساعت یک ساعه و کَا مَرَّ تَدْبِیْرٌ مِکْنِدُهُ کَا مَلُکُوتِ خود را از ایجاد و اعدام و ازلال اغواز و احیاء و امانت
 یَقْضِی الْاَیَاتِ بیان میکند آیاتهای قرآن را یعنی مفصل میاز و بار می یا احداث و امل قدرت میکند کی بعد از دیگری کَحَلَّکَ شَیْءٌ تَمَایْلُکَ اَمَّا لَکَ
 بر مایه بروردگار خود یعنی بدین خبر که خواهد داد در قیامت تَوَقُّتُونَ ۰ بگمان گردید و بدانید که هر که قادرست بر فریدن بین اشیا قدرت دارد بر اعاده
 و احیاء و هُوَ الَّذِی مَدَّ الْاَرْضَ و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بی یکر و مبلول و عرض تا متقلب حیوانات باشد و جَعَلَ فِیْهَا و بیا فرید
 و اَیَّامَ کَوْثَرٍ حکم بر سبک است و زمین بود و آنکه در در زمین جو سبک آب و ان و مِنْ کُلِّ الثَّمَرٰتِ و از هر سبزه و جَعَلَ فِیْهَا بَیْرٌ و در زمین
 زَوْجَیْنِ اُنْثَیْنِ و دو صنف شلای سرخ و زرد و سیاه و سفید و خر و دوز و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بار و بری و بوش و خشک و دانه و شال آن چنین بگوید
 زو جین است که با هم و اب العرب کلانهم یُخْشِی الْاَیْلَ الذَّهَادِ می پویند و در می کشد از شب برون تا هو اعباد آنکه روشن بوده تا یکیش و در اینجا و بسیتون نیست
 تَقْتَضِی زَوَیْرَ شَبَّاهٍ اَعْدَازِ تَرِکِ روشن گردان است اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بَرٰئِیْکَ دَرِیْنِ آیات امار قدرت که مذکور شد کَا یَاتِی بَرٰئِیْکَ اُنْهَیْ و شَرِیْکَ

برایست که یک چنین باشد یعنی خدای که نگاهدارنده و سازنده کار بندگ است بر اینست بآنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان و جعلوا و میسازند کاروان
 لایله و غیره را و اینها را که می بینند قل سمعوه و بعد که می بینند اینها را با سواد و لائق ایشان و بگریه که استحقاق شرکت نیست
 جبارت دارند و این را و آنست که حق را حق و قادر و خالق و رازق و معی و بقیه علم و حکیم میگویند و اطلاق هیچ کس را بر این اسماء و صفات نمیدان کرد آن تکتونی که بکبر
 میباید و خدای را که میگوید با آنچه میداند فی الکفر و در زمین یعنی شرک خود را و الوهیت نفی علم را برای امتضای معلومت آمد بطاهر من القول یا مایه
 بتاثر شرک را بطاهر من یعنی بجز تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور بیل زین بلکه آریست لذلین کفر و ابرای آنکه نگریه ویدند مکرهم
 کید و نذب ایشان را و صدد و او باز داشته اند عن الشبیل از راه است و دین درست و من یضلل الله و هر که فرود گذارد و خدای او را و ضلالت افکند
 کما لک من هادیه پس نیست او را تو نیت و بنده که راه نماید که هرگز مکاران است حد ابک فی التبیوة الدنیا غلبی و زنده گانی دنیا به قتل است
 و قحط و سار مصاب و لکن اب الایحیة آتش و بر آینه عذاب انسانی سخت تر و دشوار تر است بر ایشان و ماکله و نیست ایشان را من الله از عذاب
 خدای دین و اقی نگاه دارند که نگاه دارد و تا مغرب نشوند قتل البیئة التي از آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشت است که قروای قیامت و بعد
 المتقون و وعده داده شده اند بر نیکوکاران که بوی در آیند تجرئی میر و پیوسته من تحتها الا که صراط از زیر و خان یا از تحت ساکن بهشتیان
 جو یا کله میخورند میوه آن بوستان و آیه همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا و ظله و در محبتین سایه او منسوخ نگردد و چنانکه
 سایه دنیا بلکه محدود باشد و امام قشیری رح فرموده که اهل ایمان امروز در ظل عایت اند و فردا در ظل حمایت و عارفان بدینا و محققان در ظل غایت که پیوسته
 در ظل طلیس اند و بیت سایه دولت او در دو جهان جاوید است و ای خوش آن بنده که این سایه قد بر سر او و تلک آن بهشت موصون عقبه
 الذین اتقوا ای حال و نعمت کار آناست که بر نیکوکاری کرده اند و عقبی الکفرین و عاقبت همه کافران النار و درخت است
 و الذین اتقوا ای کتاب و آمانه که عطا کرده ایم کتاب مراد مومنان اهل کتاب اند چون عبد الله بن سلام و صحاب او از یهود و مشرکان و تن از نصاری که
 چهل کجانی بودند و بهشت یعنی وسی و دو جنبی این جماعت یفرحون نادمی شوند بآئین الیک با آنچه فرود ستاده میشود و بتو قرآن و کتب الایحیة
 و از شرک های کفر و ضلالت یعنی کفر اهل کتاب چون حیی بن اخطب و کنانه بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و عاقب اشیاع ایشان از نصاری
 من ینکر کسی است که انکار کند بعضی از آنکه مخالف شریعت ایشان است قل انما اموت بگویم ایشان را که بجزین نیست که من بنمودم
 ان اعبد الله بآنکه بپرستم خدای را بیکانگی و کلا استولیک به و شرک نیارم بوی چنانکه شما آورید و غیر موسی را بخدای گرفتید الیکه بعد
 نه بغیر او آدعوا میخوانم خلق را و الیکه مآب و مبروی اوست باز گشت من و کذلک و همچنانکه فرستاده ایم کتب را بنبیای گذشته زبان نم نیا
 است لکن فرود ستادیم تو قرآن را حکما کتابی حکم که نسخ و تغییر بدین راه نیاید یا حکم کننده میان حق و باطل و بیکانگی مترجم بخت عرب تا ایشان را
 حفظ و فهم وی آسان باشد و کتب انشئت و اگر متابعت کنی تو احواء هم آرزو های مشرکان را که ترا بدین آباء دعوت میکنند امانی جو آن که ترا
 رجوع بقبول خود میخوانند بعد ما جاءک پس از آنکه آمدتو من العلم از دانش منی بعد از آنکه دینی بطلان کثرت پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبول بود اگر
 پیرو ایشان شوی مآلک نیست ترا من الله از عذاب خدا من و بی هیچ یاری که نفع رساند و کاذب و نده گداری که عقاب حق از تو باز دارد
 آورده اند که یهود و منزش میگردند حضرت پیغمبر را و میگفتند مهت این مرد همه با فر کج مهر و ست همواره باز و دواج و امتزاج با زنان مشغوف اگر او پیغمبر بود
 بر این امر نبوت او از بهشت حال بانسوان باز و شتی آیت آمد و لقد امرسلنا و برین ما فرستادیم رسلا من قبلك پیغمبران پیش از تو
 و جعلنا لهم و بلادیم مرایشان را امر و اجازان و ذکر یکه و فرزند ان و ماکان و نباشد و شاید لرسول مفرستاده را یعنی در وضع

نباشد آن یابی که باریار معجزه که از او قترن کنند آگاهان ازین بقیه یون جرات کانت که بحکم طلب میگردند و میفرماید
 که هیچ بنمیرد بخود معجزه نباشد آورد مگر آنکه خدای خواهد و قدرت خود بدید کند و در تفسیر صلاح و اندک کل اجل هر مرتبی است که حکمت توکل
 که چون آنوقت برسد حکم ظهور آید یا بر حلی را از آجال خلایق کتابت نزدیک شد که جزوی کسی بر آجال خلق اندک ندارد و کیخدا الله و محو میکند خدا
 مایشاء آنچه میخواهد حکم و ثبت است و اثبات میکند آنچه میخواهد حکمت و عند خداوند یک دوست است که کتاب که لوح محفوظ است و
 و هیچ کانی نباشد الا آنکه نوشته بود و در وی از آنچه شده است و میشود و خواهد شد تفصیل در شرح بعضی گفته اند که محو کند از دیوان محفوظ آنچه میخواهد
 متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا یعنی چون حفظ و بر رده آنچه از بنده صادر شود و از اقوال افعال و احوال همه بنویسد و آن قلم را بر تفت عرض رسانند
 حق سبحانه تعالی و فعلی که ثوابی و عقابی بدان تصریح نیست محو کند و یا قیام است بگذارد و یا سیدات کتاب را بنویسد و یا بر آن ثبت کند
 یا بعضی از احکام شدائع را بحسب صحت زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات نماید یا محو کند تا درگی و قوت جوان و ثبات کند چرمی و ضعف پیری را
 وین بر تندی که محو کند آنچه خواهد داشتش چنانکه تم خود بدان نرسد حوادث و شقاوت و خوف و هیبت و زرق و برق و در دریا سیر و در کوه زینت
 و در کتابت غیر از ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد و اما تفسیر نام کتاب که بنیاد و ابدال در دار قیام حضرت رسالت پناه نقل میکند
 سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه تعالی نظر کند در کتابی که غیر از او هیچکس در آن نظر نمیکند هر چه خواهد از او محو کند و هر چه خواهد در او ثبت کند و در فصول
 آورده که محو کند رقوم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای او روزی از امر اسلمی رح از محمد زاری رح نقل میکند که شنیدم شعلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد
 از خود و عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از خود و ربوبیت و لوازم آن در کشف الامر فرموده که از دل خائف ریا میبرد و خلاص می نشیند
 می برد و یقین می آرد و محو میکند وجود ثبات بسیار و شرمی بر دو قناعت می آرد و صدی است و شفقت می مند و از دل حاجی اختیار میبرد و تسلیم می
 و تفرقه محو میکند و جمع اثبات میکند از دل محب سود انسانیت می ستود و نفوت ربانیت می نمد آما تشریح رح فرموده که محو خط نفسانی می کند و اثبات
 حقوق ربانی مینماید یا شهود خلق میبرد و شهود حق می آرد یا آثار بشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت می سازد از آن بنده من کاه و از آن خور می افزاید
 تا چنانچه بول خود بود و با خرم خود شد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرمود که الهی جل جلال عزت تو جای اثبات نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت بود
 از آن من میکاست و از آن تومی افزود تا با خرم جان شد که بادل به در با عی محنت همه در نهاد آب گل است و پیش از دل و دل چه بود آن صانع
 در عالم غیب خانه داشته ایم و رفیقیم بدان خانه که منزل است و دایم قدامت بر آید و اگر بنامیم در انحصار آن یی برخی از آنچه تعبد هم
 و عده کرده ایم که از آنرا از عذاب آید و نگوئیم پس از آن فالما علیک البلیغ پس خبر نیست که بر تیرسانید چنانچه در معنی
 است پس و علیکنا الحسب و در برت شمار حساب پادشاه ایشان آو که یکد و آری نمی بیند اهل که نمیدانند آگائی آنرا حق پرستیکه نامی آید
 یعنی فرمان می آید بر من کفایتهم همای کما نمیم باره باره من اظنه افیضا از کرا نهایی آن یعنی از تصرف ایشان بیرون می کنیم و بخود تسخیر
 مسلمانان می آیم و میگویند این سخن راجع است به یهودی سحانه فرمود که از زمین ایشان را یعنی حصاری و ضیاع و عطا یهود را بمسلمانان میبیم
 و الله یحکم و خدا حکم میکند بنقصان ارضی یهود و ادبار ایشان و از دیار دیر اهل اسلام و اقبال ایشان که محقق است هیچ رو کند و باز پس میزنند
 نیست محکم که در حکم او را و هو سر لیم الحسب و او است زود شمار یعنی بنزدی حساب کند ایشان را و آخرت بعد از عذاب ایشان دنیا بقاع و جلا
 و قد مکر الین من قبلهم و بدستیکه مکر کردند آن جهودان یا مشرکان که پیش از یهود با کفر و زمان تو بودند با پیغمبر و قد لله المذکر و حقیق
 پس هدایت است یعنی نزدیک است جزای همه مکرهای ایشان یککمه میداند اما تلبس کل نفسین چه میکند نفسی از غیر و شرم و خرابی و آواره می سازد

مگر زبان قومی که بر ایشان مبعوث بوده و ترافستادیم بر زبان قوم تو بهمدروان و در جواب کسی که گوید مبعوثی که مبعوث با هم مختلف است بهیشتی که بر او کتب متعدده
برسانه ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف السنه مودی با اختلاف کلمه است و نهایت فصل اجتهاد و تعلل الفاظ و معانی لغتی که بر زبان ایشان است و حرمان
از علوم متعبدیه این پس نزول آن بیک لغت محض فضل است و چنین حکمت فیضی الله و پس گواه گرداند خدای من فیضاً هر که از این لغت بی خبر و گدازد و ناگرا شود
و یقیناً من فیضاً و راه نماید هر که خواهد پس تو فرستادیم مودی را با ایتنا که باطل قدرت و یا معجزات روشن چون عصا و دیگر معجزاتیم آن آخیر
حکمت است و گفتند آنرا سکنه مودی و هر آنکه ما فرستادیم مودی را با ایتنا که باطل قدرت و یا معجزات روشن چون عصا و دیگر معجزاتیم آن آخیر
آنکه بیرون آرد و گفتند که گروه خود را که بنی اسرائیل اند من الظلمت از تاریکیهای جهات و شبست فی النور که بر روشنائی علم و یقین مایه روان آید
قوم قبل از آنکه بر ایشان مبعوثی از تاریکی کفر بر روشنائی ایمان و ذکر کلمه و پیونده ایشان را با ایتنا که باطل قدرت و یا معجزات روشن چون عصا و دیگر معجزاتیم آن آخیر
از دران یا یاد و بنی اسرائیل از روزهای که بدان گرفتار بودند بدست فرعونیان ان فی ذالک بدرستی که در آنچه یاد کردیم کلاسیت برانیه دلالت است
بر قدرت الهی لکل صعباً و هر چه بر میسر کند را بر بلا شکوید و شکر گویند و لا اؤذ قال مؤمن من یؤمن و یاد کن آنرا که گفت مودی لیس فی نفسه من قوم خود
یعنی بنی اسرائیل اذ کما و ای گروه من یاد کنید نعمته الله نعمتهای خدا را که انما فرموده علیکم کلمه بر شما اذ انجسکم چون برانید شمار را
من اهل فرعون از کسان فرعون یسئو مؤمنکم می چنانند شمار اسوء العذاب بدی عذاب یعنی عذابهای بد بنما میرسانند و بدی بندهای عذبه
کارهای سخت میفرمودند و یسئو مؤمنکم و میکشند آیت کلمه بران شمار را که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل سپری متولد شود که ملاک فرعون بسبب شمار
و یسئو مؤمنکم و زنده میگردد شمار را و کلمه و فرعون شمار را از خدمت زمان ایشان کنند و فی ذالک کلمه و در آن محنت و شدت بندهای آزار میبخشد
شمار را من کلمه اذ فرید کار شمار را در آن نجات نعمتی بود شمار را از فقر تعالی عظیمی که بزرگ و بی نهایت و اذ تأذت و یاد و کنید ای بنی اسرائیل آنرا
که اعلام کرد و آگاه گردانید شمار را و کلمه پروردگار شمار را که شکرتکم اگر شکر کنید بر نعمهای من که ازین کلمه برانیه افزون کنم بر شما نعمت او که یسئو مؤمنکم
و اگر به پاس نمایند بران ان عذاب بدی بدرستی که عذاب من کشد و یسئو مؤمنکم برانیه سخت است بر زبانشان شدت عذاب منست و بود در دنیا و قیامت
عقوبت و عقوبت شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابوالعلی جوزجانی نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت سلام زیادت کلمه آنرا بیان و اگر به پاس اری نمید بر ایمان
افزون کنم باحسان و اگر بران شکر کنید زیادت سازم به معرفت و اگر بران شکر کنید بر نعمت سلام زیادت کلمه آنرا بیان و اگر به پاس اری نمید بر ایمان
نعمت در آرام جلوت گاه انس و مشاهدت و ازین کلام حقائق اعلام معلوم میشود که شکر مراتب ترقی و معراج تصاعد بر درجات است و فی المقنونی المعنوی
اسماء شکر نعمت افزون کند و کسین یا بر شکر گرفتن چون کند و شکر باشد و نفع علمهای ل و سود دارد و شکر از سودهای ل و کما قال مؤمنی
و گفت مودی که ای گروه من ان کلمه و انتم اگر کار فرمودید یا سپاس کنید شمار را که یسئو مؤمنکم و هر که هست در زمین بر ایشان از بر خدای
فان الله یخیر فی شئ ما یشاء و شکر شما چه چندان ستوده است بی شکر خلق یعنی ذرات مخلوقات شکر نعمت و اهل آنرا و شکر شما
تسبیح و حمد و جاری نیست بزرگش جمله موجودات گویا و مبدء و از روی شوق جواب و الهی کلمه آ یا میارید شما کلام مودی است یا ابتدا تسبیح است از حق
بالن ان حضرت رسالت نیا به میفرماید که آ یا میارید شما یعنی آ یا میارید شما که ازین کلمه خبر تا که پیش از شما بودند فقی مودی که گویا و مبدء و از روی شوق جواب و الهی کلمه آ یا میارید شما کلام مودی است یا ابتدا تسبیح است از حق
و کما قال مؤمنی و قوم نمود و الی یمن بعد هم و آنکه بعد از ایشان بودند که کلمه هم نمیدانند و این از آنجا که الله و گفته اند و بنیان کرده که خدا
بسیار از عرب عجم ملاک کرده و آنرا ایشان منقطع ساخته که غیر خدای کسی بران طلع ندارد و در عالم از آن عبث نقل میکند که با با عدنان و ایریم خلیل الله می توان
گفته و از اهل آن قرون یکس خبر ندارد و الا حق سبحانه و تعالی جَاءَهُمْ و آوردند پیشینیان و سئو مؤمنکم و پیغمبران ایشان یا البیت که مجتبی و شوق کتب الهی

ای

معاذ الله

جاهلیت یا طلومت که در محنت خج می کند و شکایت نماید که غارت کردیمت بخل و در زود و غیر کنساید و اذ قال ابو هلیه و یاد کن چون گفت ابراهیم
در مناجات رب اجعل ای پروردگار من بگردان لهذا البکد این شهر که را ایمن از مکاره و محار و اجنبی و دور گردان مرا و بسپار
و فرزند مرا آن تعبداً اکافناهم از آنکه بپریم تا از ابن عیینیه فرموده که فرزندان اسمعیل سبقت و خلیل الرحمن بت نه پندیدند بلکه ایشان را سنگ بود از
دوران نام نهاده گردان گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از جبرست پس هر جا حاجری نصب کنیم منزل خانه باشد و این قول غریب است و مخالف جمهور چه بی شبهه
قریش نسل اسمعیل بوده و بت پستی ایشان شهر است رب انهم ای آفریدگار من بدرستی که بتان اضمکن گمراه گردند کثرت آسبایی را یعنی سبب
گمراهی بسیاری شد من التکاسی از آدمیان که من تبعی پس هر که بی روی کند مرا و دین من فاکه می پیچد پس اواز من است یعنی از اهل ملت من
و من عصائی و هر که نافرمانی کند مرا و دین من ترک فاکه عقوق پس رستیکه تویی آفرنده که حیم صبح مهرانی یا قادری که بیامیزی ایشان اوست
کنی برایشان توفیق تو به یا بعد از تو به رب گاهی پروردگار ما ای استگشت بد رستیکه من کن گردانیدم من ذریه پیچیده بعضی از فرزندان خود را بر او حمل
که بعد از تولد از نا جره در زمین شام سا را خاتون را که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد و ابراهیم را فرمود که دل من چنان میخورد که جره و پسر او را بر می شو
که در آب آبادانی نباشد خلیل متاع جبرئیل دمی آورد که هر چه سا را میگوید چنان کن پس ابراهیم بر برق نشسته و جره و اسمعیل را سوار کرده بانگ
از شام بر زمین حرم آمد و در دای که ایشان را بی انیس و رفیق بگذشت و دعا فرمود که خدایا من اینان را ساکن ساختم بجا غیری نریح برود خانه
که خداوند رزق نیست یعنی آب ندارد که در و کشت کار توان کرد عیناً بکیتک المحرم نزد یک خانه تو که حرام کرده شده است در و صید و قتال یا حرام است
توان او تعرض بد و مرد و موضع خانه حرام است که در زمان آدم بوده و اگر نه بوقت و سا ابراهیم خانه نبوده پس فکر از فرمود که رب گاهی آفریدگار ما ایشان را
درین سکن ساکن گردانیدم لقیقوا الصلوة تا بسای و از نذر نماز را بر پیش تو بجا آرند فاجعل پس گردان آفید که من التکاسی و دمای بعضی از
مردان را بکشت محبت تھوی الیک هم بنما بر سبوی ایشان حق سبحانه دعا آنحضرت را مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل الله بانگ زانی چشمه زمزم
بر کف جبرئیل یا باثر قدم اسمعیل پدید آمد و قبیل حرم آنجا داعیه اقامت نمودند و روزی بر شوق مردم بدان خانه در تزیینت محققان برانند که اگر من
تعیض درین الناس نبودی فارس دروم و هند ترک و یهود و نصاری در حرم از وحام گردندی و پر دانه و اسوخته شعله جمال آن شمع شدند می شمس
آنرا که چنان جمال باشد که در دل بر و حلال باشد و آنکس بران چنان جمالی عاشق نشود و بال باشد و دیگر حضرت ابراهیم را فرمود و اذ زق حله
در روزی ده اهل این بلده راقین الشمس ات از میوه با حکمهم یثکرون خایه ایشان پاسداری کنند نعمتهای ترا این عایز شرف اجابت پتیه
با آنکه که دای غیر ذی نزع است انواع نعمت در بیدایش و تفسیر نور اند کورت که نو که بر جبهه و صغیه و حریفیه و تنویر و یک و بیکه توان یافت چون بگردان
و بل نضر دنیا زت و دیگر بار فرمود رب گاهی پروردگار ما ای رب تعلم بد رستیکه تو میدانی ما نحفظه انچه پنهان میکنیم و ما الخطن و ما انچه آشکارا می کنیم یعنی
و آشکارا تو میدانی و ما نحفظه او پوشیده نیست علی الله من شئ بر خدا از هیچ چیزی آگاه تر من در زمین و کافئ السماء و نه در آسمان بیا آنکه
عالم بعلم ذاتی و نسبت آن عالم همه معلومات یکسانست بیت انچه پیدا و انچه پنهانست همه با دانش تو یکسانست الحمد لله الذی ثنا و شکر
آن خدای را که محض فضل خود و هبت بی بخشید و عطا کرد مرا که الیک بر پس پر وی بزرگ سالی یعنی در وقتیکه بی پر بودم و نا امید از فرزندان بمن
بخشید و فرزند را سمعیل و اسحق و اسمعیل را در شصت و چهار سالگی یا در نود و نه سالگی و اسحاق را در نود و نه سالگی یا صد و دوازده سالگی ای رب
بد رستیکه پروردگار من کسبیم الله علو آینه شنونده و اجابت کننده دعاست درین کلمات اشعارست تا آنکه فرزندان را بدعا از خدا خواسته اند
رب اجعل ای آفریننده من مرا گردان مقیم الصلوة بسای و از نذر نماز و من ذریه پیچیده و فرزندان مرا نیز مطابق سازد نماز از ابن عباس

منقولست که همیشه از اولاد ابراهیم همی بر فطرت بوده و خواهند بود تا قیامت زبنا ای پروردگار ما که شما را تقبل دعا کردی و فرمودی ای امانت
 دعای ملائکت الغفر فی ای پروردگار بیا فرموده ای ای که در پروردگار چون ایمان آرند بتو دعای غفران مرا بشمار تا قبل از منی بوده و هنوز پس از
 ایمان نهشته و بعضی گفته اند مراد از والدین آدم و نوح است و لایمونی و بیامرز منشا را یعنی هر که بتو آید یومن یقوت یقوت الحساب و نوری که
 قائم شود حساب خلایق آن عباس فرموده که مراد مؤمنان اند از امت محمد رسول و کاتحسبنا الله و یبندارای محمد خدای را غافلانه بجهنم عتائیل
 الظالمون که از آنچه میکنند تمسک را ان معنی ثابت پیش بر آنچه دانسته اند عتالی که متوجه ایشانست چو این بی شبهه بدیشان خواهد رسید و مل است
 که در مثال این نواهی دانند که صورت خطاب متوجه آنحضرت است و مراد غیر او نیست که ای کما یؤخروهم غفرین نیست که تاخیر میکنیم عذاب ایشان را
 لیکن در شخص برای روزی که خیر شود فی کمال کمال و در آن دید ما از شاهه احوال مخططین در حالتیکه خداوندان این دید ما شایسته
 باشند بسوی ابرائیل که ایشان را برعهده خوشتر خوانند و مفعول دعو و سهیم بر دشتگان سر بخود را ببالا کایتند الیهیم باز میگردد بدیشان طافهم
 چشمه ایشان یعنی خیره بود و باز مانده بر وجهی که نتوانند در خود بگریستند و آفت که لهم هوا و در دلهای ایشان خالی بود از نعم و خود بواسطه غلبه
 و حیرت و اکثرت القاس و میگویند مردمان را یعنی اهل که را در برسان یوم یاتیههم العذاب آنروز که باید بدیشان عذاب و آن روز مرگ است
 یار و قیامت یقوت که ای کما یؤخروهم غفرین است و مراد از آنکه شما را تاخیر کردیم و در معنی عذاب تاخیر کردن را بیا
 زست و مملت ده الی اجل قریب تا زمانه نزدیک یحیی دعوت تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی آنکس را که بتو خواند و تسبیح الرسول و بر سر
 زست و گانرا و که تلو تلو در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید شما که از روی مبالغه اقسمتهم من قبل سوگند میخورید پیش ازین دنیا که شما
 خواستید بود ما که گفتیم زوال نباشد شما هیچ زالی مراد است که میگفتند که ما در دنیا خواستیم بود و بسیر و بگردن و سگند و ساکن و بدین
 فی منکر الدین و رسکهای آنما که ظلمتمو أنفسهم شمر کردند بنفس های خود چون عاود نمود و تبیین لکمه و ظاهر شد شما که کیف فعلنا بهیم
 چگونه کردیم بدیشان یعنی شایده کردند در منازل ایشان آمار نزل عذاب را و هر پنا که کما لا هتال و مثلما زدیم بر شما از احوال ایشان
 و قد مکروا مکرمهم بدستیکه کوشش کردند در حیل گری آنچه نهایت کرایشان بود و عند الله و نزدیک خدایت مکرمهم خبرای مکر ایشان
 و ان کان مکرمهم و بدستیکه بود مکر ایشان در سختی و مهول ساخته و پرداخته لیست و ک تا ز جای برود و هتال الجبال از آن مکر کوهها جبال
 احکام شریعت حضرت پیغمبر است یعنی کافران حیلها میکنند تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون جبال رسات است زایل گردانند و این حالت همیشه
 هست با مکر ایشان که بای که کی تواند کوه را برودن زجای و در عالم از تعوی علی کرم الله وجهه نقل فرموده که این آیت در قصه نمرود جاریست که چون ساقی
 ابراهیم از آتش شایده کرده گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم که او را از آتش بر آید من خواهم که بر آسمان روم و او را پیغمبران ملک گفتند که آسمان بغایت رفیع
 است و بر و رفتن با سانی میسر نشود و نمرود و نمرود تا صبحی با سختی بدت سه سال بغایت بلند و چون بر آنجا رفت آسمان را همچنان دید که از زمین میدید
 آن بنا بقیاد و ساختن و افتادن آن در سوره نحل تم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی القصد چون آن صبح از بای و آمد و خلق بسیار ملک شدند نمرود شمر گفت
 و گفت با آسمان روم و با ابراهیم که مناره را بپایند جنگ کنم پس چهار گرس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند و قوتی چهار گوش ساخت و در و در
 قوتانی و دیگری تحتانی در و در است کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه که زیر و بالا تو ایستاده تعبیه نمود پس اگر گان را چند روز گرسنه داشتند و چهار مرد را بر
 نیزه کرده اطراف حصار و قی را بر تن کر گان را بستند ایشان از غایت جوع میل میآورد و کرده جانب مردار پر از نمودند و حصار و قی که نمرود بایک تنی یکدیگر را
 نشسته بود بهوایر و نمرود نیزه را بر تنی خود را گفت تا در تحتانی بکشی و دیگر

تا پی می آید که در جواب واد که غیر از آب خیری و دیگری بنیم بعد از شبانه روزی دیگر که باب فوقانی بکشد همان حال بود که روز سابق مشاهده نمود و رفیق و
که باب تحتانی بکشد و در واد که چسبیده مشهور بود و نرود برسد و نیز را با هم در مرکز کون ساخت و در گمان میل نبرد که در واد وقت فرو آمدن آوازه
از چرخه که گمان ظاهر شد که کوهها از فرغ آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل گردند فلا تخسبک الله پس پسندار خدای را تخلف و عذر را در مسکن
خلایف کننده و عده خود در غیر این را یعنی و عده نفرت که رسل را فرموده انجا که گفت * انا لنصر رسنا کتب الله لانعلین انا و رسلی * خلافت نکرده و نخواهد
و ترا بر دشمنان مظهر و منصور خواهد ساخت ان الله عز و جل بدستیکه خدای غالب است و انتقام خداوند انتقام معنی خواهد شد یکسب نه اولیا از اعدا
یو که تبت لک الا کدح در روزی که بدل کرده شود زمین غیر از اکسریض زمین دیگر و السموات و آسمانها مبدل گردد و آسمانی دیگر در تیسیر گوید
تبدیل الارض تسویه جبال است و انهار و نهجها و تبدیل سماک و شمیس و منار و شکاران و در عالم قوی آورده که آسمانها را بهشت سازند و زمینها را دوزخ
و آنحضرت مرفعی علی رفیع نقل کرده اند که زمین را بدل کنند زمین از نقره و آسمانها را آسمانی از زر قول ابن مسعود و رفیع است که روز قیامت برآیند زمین را از نقره
پاک که بر آن هیچ گناه نکرده باشند و بدین سخت و بزرگ و اوطاف هر خوند مردمان از گورهای خود لله الا وحل القهار برای محاسبه خدای بگانه
تبر کنند و ترویج المجرمین و بیبی کنند گاران یعنی مشرکان را از حق می بیند در آن روز مقدرین با هم بسته و جمع کرده کعبه شاکرت در عقائد و اعمال
یا قرین ساخته بر یک ریا و یک موسوس او بوده فی الکافرا در بند یا غلاما سوا ینکلمهم پیرانهای ایشان من قسط این از قطران است و آن خیری
باشد سیاه و غلیظ و گویند صمغ اهل است که می برند و برشته گرین طلا میکنند تا بحدت خود جرب را بسوزانند و در جلود و دوزخیان اندازند تا بحدت و شدت
آن و دشت لون تن آن و سرعت شعل آتش در آن مغرب گردند و گفته اند تفاوت میان قطران و دوزخ و دنیا مانند تفاوت میان آتش
و دوزخ و آتش و دنیا پس این قطران بر اعضا ایشان طلا کنند و نقشه و جحیم هم القاد و فرود گیر و بپوشد رویهای ایشان را آتش یعنی در آن محید
لیجزي الله شعلی است برز و یعنی برآیند از قبر تا بخار و دوزخ کل نفیس هر تنه را ماکسبت جزای آنچه کرده است ان الله بدستیکه خدا
سویح الحساب رز و حساب است مرند گان را زیرا که حساب کی او را از حساب دیگری باز نمیدارد لهذا این قرآن یا آنچه درین سوره است از غوطه
بلع الکتاب کفایت است مردمان را تا پند داده شوند بان و لیکن کواچه و تا میم کرده شوند بان و لیکن حکموا و تا بمانند تا بل و در دلائل
قدرتی که در واد کورت انما هو انکه اوست الله و احد خدا یکتا و لیکن کرا و هرگز نیاید که پند گیرند اولوا الکتاب ۰
خداوندان خود را بپارزایند از مناهای و قیام کنند با و امر و نواهی *

لج

سورة الحمرکیة و هی تسع وتسعون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الوقف علما در حروف مقطعه اتادیل بسیار است جمعی بر آنند که مطلقا در آن باب سخن گفتن سلوک مبیل حرات است در نیامع آورده که عمر فاروق رضی الله عنه
این حروف پرسیدند فرمود اگر در وی سخن گویم مشکلف بشم و خدا پیغمبر خود را فرمود که بگو انا من المتکلمین بعضی گویند هر حرفی اشارت با همیست
چنانچه در الالف اشارت است بسم الله و لام بسم جبرئیل و را هم رسول یعنی این کلام از خدا بود بطریق جبرئیل بر رسول رسیده و تکلف این
آیتها که می آید آیت الکتاب آیتهای سوره است و قرآن قبین ۰ و آیت های قرآن روشن بایان کننده حق را از باطل
و گفته اند کتاب و قرآن هر دو یکست اما بد و نام نکرده که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بحسب تعظیم است

بنا

نات به قدرت و رحمت و درون تعذیب و عقوبت ترجیح و عده لطف است و تا کی صفت مغفوبیت گریه و جرم من از مدبر پیش است و صفت محبت از ان پیش است و
 چه عجب گریه و زاری نماید و بر گریه پیشان بنشیند و بگوید ای محمد و خبر ده بندگان مرا عن کثیف الیهیم و از همان ابراهیم یعنی آن تله فرشته
 یا هشتاد و نه که پیشات ابراهیم و هلاک قوم لوط و بروی نزول کردند اذ دخلوا علیک و چون در آمدند بر و فقالوا اسلمناط بس گفتند
 سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال گفت ابراهیم انما هی که و جلوت و بدستیکه از شما ترسانیم و صفت ترس آن بود که بی اذن به بیت آمده بودند
 یا انما حضری خود بوده بودند و فرستگان این سخن شنوده قالوا که استوجب گفتند ترس انما بدستیکه از شما ترسیده میباشیم بعلیه و بس
 اسحاق نام علیهم و ایاغنی و قتیکه بلوغ رسد علم نبوت بوی خود رسید قال ابشر ثمونی گفت ای ابشارت میسرید مرا عطا ان کسینی
 الیک بعد از آنکه رسیده است مرا بزرگ سالی تعجب از آنکه بزرگ سال ابراهیم چه وجه پیشدینی باز جوان گردید و یا بهمان پیری که است نبوت
 و جو دیگر و فیسیم پس بچونوع و چگونه کثیف و ان فزوه میدیدم مرا قالوا ابشر انک گفتند فزوه دادیم ترا الحق بیستی و درستی بیشان بشهر
 فلا تلک بس بامش من القیظین و از ناامیدان یعنی بدین فزوه امیدوار پیش که انکه قاریست بر خلق بشری ابون هر آنکه تواناست
 بر جناح ولد از پیرم و عجزه عاقره قال گفت ابراهیم من ما امیدیم از رحمت پروردگار و همن یقظت و کیت که نوید شود من رحمت
 رب که از بخشش پروردگار خود انما الصالحون و مکرر انان که طریقت معرفت را شناخته اند و صفت رحمت و کمال علم و قدرت حق را دانسته
 و چون ابراهیم و فرستگان بسیار و بدو تامل نمود که آمدن این همه ملک بجهت یک بنیادت حاجت نبوده و در ضمن آمدن ایشان همی دیگر خواهد بود
 قال فاما خطیب که گفت پس صیت کار شما ایها المرسلون و ای فرستادگان و کجا میرید قالوا انما ارسلنا فزوه بدستیکه
 ما فرستاده اند الی قوم مجرمین و بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط و اایشان را با یک کنیم الال لوط ط لیکن آل لوط عیسی
 خاندان او انما الصالحون و بدستیکه ما نجات دهنده گان ایشان را اجمعین و هم الا امرأتی که زن او را فدا شد
 انشاهای قصه کرده ایم ما آنکه از آن زن کین العیون و از بازماندگان باشد و در شهرت ناما برای عذاب اسناد لا که گفت بدید را بخود و آنکه
 فعل شدت از جهت قرب و اختصاص تواند بود و کما جاء پس آننگاه که آمدند ال لوط بنحواده لوط و ان المرسلون و
 فرستگان فرستاده شده قال گفت لوط ما انکه بدستیکه شما قوم فکروم فکروم و گروهی بیگانه اند یعنی نمی شناسیم شما را قالوا ابل جندک
 گفتند با بجانم ایم بلکه آمده ایم تو بیما گان و ان چپ که بودند قوم تو که از روی جبل غدا فیه یکتروم و در آن چپ که یک میکردند
 آمدیم بعد از یکدیگر ایشان را و عده داده بودی و ایشان در آن شک داشتند و انکینک بالحق و آورده ایم تو راستی را یعنی عذاب را
 که حق است و انما الصلحون و بدستیکه ما است گویانیم درین خبر فاسر با هلاک بس بیرون برانین شهر اهل خود را بقطع من الکل
 و باره از شب که بگذرد و انکینک اذ باره که و تو نیز بر و از پس ایشان تا شب گمی ایشان را در رفیق و کای کتفت و باید که باز پس نگرند
 منکم ما از شما احدی که تا بمل عذاب را نه بنید و انضوا و بروید حیث شومروم و از آنجا که فرموده شده اید یعنی
 بشام یا عصر یا صبح که شهرستان پنجست و اهل آن هلاک نخواهند شد و قضیتنا و حکم کرده ایم یا دمی فرستادیم الیک بس و او
 ذلک الامر ان کار را که تفسیرش نیست ان دابر که و بدستیکه بنیادین گروه مقطوع بریده و برگنده است مضمین
 در حالیکه صبح در آید یعنی قوم تو در سحر متاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند و در جبرست که چون زن لوط و همگانان نیکو روی را دیدند
 خبر بقوم فرستاد و جاء اهل المدینة و آمدند اهل شهر سدوم و در خانه لوط و یکتیشم و ان فزوه میدادند و یکدیگر را بدان همانان

لج

آیات کتابی که در این شان منزل بوده و چون کتاب منزل بر سال ۴ معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بر حجات حمل کرده اند و طریقی فایده
از سنگ مجزه است مثل بر سبک از غرائب چون بزرگی خلقت که هرگز شتری عظمت او نبوده و زادن اجداد خروج دبیری شیر و ادنی که هر قوم شود
کافی بوده و بر سر جاده آمدن آب در روز نوبت او و خوردن تمام آب را در یک نوبت چنان سخن آنکه این همه نشانه ها به شود و او هم فکالتی پس بودند
عقلها از ان آیات معجزه حیرت رومی گردانندگان و کائنات این سخن است و بودند که می بیدند و می ترسیدند من الجبال و کوه ها می بینند
خانما این سخن در حال تنگی همین بودند از اندام آن و نقب زدن دندان می بیند شستند که آن خانما حمایت خواهند کرد و نیا آن از عذاب الهی
خواهند بود و کائنات هم الضیحة پس فرار گفت ایشان را صیحه عذاب می بیند و در حال تنگی در آید گمان بودند بصباح یعنی اول روز شنبه
صیحه جبرئیل ۴ ملک شدند چنانچه در سوره هود گذشت فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سِرُّكَ مَا كَانُوا أَكْسِبُ بَلْ كَانُوا نَجْوَىٰ بَدَنِهِمْ که سب
سیر و نماز اموال استغیا آنچه میکردند از بنای بیوت و ماخلقنا السموات و الارض و ما فریدیم ما آسمانها و زمین را و ما بآینده همتا و آنچه
ایشان است الا بالحق و مگر حکمت پس بطور حق یا بر بیان حق و ان الساعة و بدستیکه قیامت که آیت که بر آید آید است و همه از انتقام از
کند بان خواهد شد فاضحه الضم الحسین پس در گذر و گذشتن نیکو معنی حق نفس خود را در صد و مکافات خود پیش بعضی بر آید که
این حکم بآیه سیف منوخت ان ربک بدستیکه پروردگار تو هکذا الخ است آفریننده خلایق و اخلاق العلیمة و اما باطل خلق عظم
در حساب نزول آمده که حضرت رسالت پناه ۴ در اوقات مهلت کاروان دیدار بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب جوهر و امتعه و جامه ها و خوراکی
و در تیسر آورده که مهلت کاروان قریش و یک روز بگذرد و آمدند با طاعم بسیار و ملابس بسیار و بر هر نفر دیری بر می افروختند اگر اینها در دست
بودی همه را در راه نفقه میکردیم و صاحب تیسر میگویی که در خاطر مبارک حضرت رسالت پناه ۴ خطور فرمود و بسیار دشواری نمود که مومنان گرسنه
بر منبه گذراند و شرکان را این همه مال باشد آیت آمد و لقد اتینک و بدستیکه ما دویم ترا سبعا قین المتفانی مهلت آیت از نشان که
قرآن است و این مهلت آیت بهتر از ان مهلت فافله را و مهلت آیت فاتحه است و گفته اند مراد مهلت سوره است از اول قرآن که از اربع طوال گویند یا هم
سبعه که عرائس قرآن اند و قرآن را نشانی گفت بحجت آنکه احکام و قصص در فتنی شده معنی تکرار یافته و القرآن العظیم و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم
که نزد ما قدر او بزرگ و ثواب قرأت او بسیار است و عطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حمیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص که عطف
کشم باز کن عینک هر دو چشم خود را ای ما متفنا بسوی آن چسب که ما بر خورداری دادیم به با نچسب از و اجنا صنفها از منضم
از لغزانی از رغبت است نه از نظر معنی با نچسب صفت کفر و از یهود و نصاری و مجوس و عیبه همام داده ایم ما ملئ شو که آن بغایت حقیر و خوار و ذلیل
و بی اعتبار نسبت آنکه بتو ازانی داشته ایم از فضائل و کمالات را با سه پیش در یای قدر حرمت تو و نه محیو فلک جهانی نیست
واری آن سلطنت که در نظرت ملک کونین در حسابی نیست و کائنات از دانه و مخور علیک بر یاران خود و بنیانی و در نوبتی و اخفی
جنا حاک و نوگیر مال خود را یعنی تواضع کن للمؤمنین مومنان را و در فرق نمای ایشان در کشف الاسرار گفته که نفس خیا که است
از خوشحالی و مقررت که خلعت خلق عظیم خبر بر بالای والای حضرت ۴ رست نیامده منظم ذات ترا وصف کن خوشی است و خوی تو سوادیه تکیلی است
روز ازل و در حتم حکم قدیم و بر قدر تو خلعت خلق عظیم و قل و کبوا انی انا النذیر بدستیکه من بیم کننده ام المؤمنین و
هو المعنی بر بیان و بران بیم میکنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیاورید بخدای غدا بی شما رستم کما انزلنا نزل آن غذا بیکه فرستادیم
عک المقتسمین بخش کنندگان الذين جعلوا القرآن آتیهما ساعد قرآن را عظیمین و پاره پاره می بخش کردند قرآن را

ربع

در موسم حج کسان خود را میفرستادند که تا خبر حضرت پیغمبر و تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار که می پرسید که بر محمد چه خبر فرود می آید
میگفتند انما می گذرشتگان چنانچه گذشت و قتل و چون گفتندی لکن بنی النضر از آنجا که پرسیدند که در اندر شرک یعنی موشان ما که آنرا
در یک کج و چرخ فرستاد و در دگر شما قالوا اخذوا ما گفتند فرستاد نیکوی مراد قرآن است که جامع جمیع خیرات است و مستجمع جمیع حسنات و برکات
و نیکوهای دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی ناشی از وی لکن بنی النضر از آنجا که پرسیدند که در اندر شرک یعنی موشان ما که آنرا
محمد الرسول فی هذین الدنیا درین سه حسنة که در کفایت نیکو از عصمت خون و مال و رفع حرمت و نفرت و کذا از آنجا که پرسیدند که در اندر شرک
ایشان در سه دیگر خیر که بهتر است ازین و لکنهم داد المتقین و در آنجا که پرسیدند که در اندر شرک یعنی موشان ما که آنرا
از او آخرت می توان کرد و گفته اند دنیا فرقه و بعد ازین قول است بزرگان گفته اند و نزع یوم یک صنادید که بگویند که بپاشی
که فردا بر جوی قادر باشی اگر انجا کشت کردن را نوزی و در آن خرمن بنیم ازین نیز می و جنت عدن سه متقیان بوستان اقامت است
که روز قیامت یث خلقوها در آیند بدان که تجزیه میروند و من تحتها الا نهر از زیر منازل آن بوستان جویند که قیامت در ایشان را
در آن بهشت مایه نشاء و ن و آنچه خواهند از انواع شتهیات و در جواب کسی که گوید شاید بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا
برسد آن گفته اند که در بهشت غبطه و حد که موجب این تمنا باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدان چه دارند راضی اند گنایک مثل این جزا تجزیه
الله المتقین و پادشاه سید پادشاهای متقیان را لکن بنی النضر از آنجا که پرسیدند که در اندر شرک یعنی موشان ما که آنرا
در حالیکه پاک باشند از شوائب شرک و عصیان یا خوشوقت بماند فرود دهند و فرشتگان ایشان را از روی تعلیم یقولون گویند سلام علیکم
سلام خدا بر شما و ایشان را که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند فردا که معبوث شوید از خلق الجنة در آیند در بهشت که
بای شما آمده است بماند که تفعلون و سبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات که یث خلقوها و ن یا انتظار می برید که از آن سینه
منتظر نیستید الا ان تأتیهم الملائكة مکران را که بیایند بر ایشان فرشتگان تقبض اروع او یا قیامی بیاید امس و کذا فرمان بر تو
بعذاب اتصال ایشان گنایک مانند شرک و تکذیب ایشان فعل الذین کردند تا که بودند من قبلهم و پیش از ایشان و بدان سبب ایشان سید
انچه رسید و ما ظلمهم الله و بر ایشان تمام نکرد خدای بطلان ایشان و لکن گمانی او لیکن بودند ایشان که بکفر و عصیت انفسهم بظلمون
بفهم خود و تمسک کردند با صوابهم پس رسید ایشان را حکم عدل سبب ما عملوا اجزای آن بدید که کردند و حاق بهم و فرود آمد بر ایشان
یعنی فرود گرفت ایشان را ما گمانی او ای که آنچه بودند که آن یث خلقوها و ن استن از سیر و معنی عذاب موعود و قال الذین اشرکوا و گفتند تا که
شرک آوردند کوشاء الله اگر خدای ما عباد تا این دوزخ نمی پرسیدیم بجز خدای من شکی هیچ چیز را نخواست و کذا ابا و تا ما و بر ایشان
و کذا حذرنا و حرام نمی کردیم من دوزخ بی حکم خدا من شکی هیچ چیز را از بحیر و سائبه و غیران مشرکان این سخن را از روی استن از می گفتند
ببخشید و صفای طوبی حسین بن فضل رح گفته اند اگر کفار این سخن را از روی تعظیم و اجلال معرفت الهی گفتندی خوب است ایشان را بدان
نمودی گنایک مانند کوارا بل که فعل الذین کردند تا که بودند من قبلهم و پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام
فهل علی الرسول پس آیا هست بر فرستادگان معنی نیست برایشان الا البلیغ المبین و مگر رسانیدی بیدایید کننده هر طریق حق را
و لقد بعثنا و هر چند ما فرستادیم فی کل امة در میان هر امتی و گریه و شوق و پیغمبر چنانچه ترا بدین است فرستادیم و فرمودیم همه اما بقوم خود
گویند ان اعبدوا الله و الله انکم به رسید خدای او اجتنابوا الطاغوت و در پیغمبر کنید یا کیور و دیدار پیغمبرین طاعت و انچه است که بدین خدا پیوستند

شد یک سازند قیامت سقاه و پس از آنکه در موالی و مالدار می یکسان و تفسیر فرموده که خطاب با مشرکان عرب است که در تبلیغ می کنند و بیک
لا شریک لک الا شرک بود که حق سبحانه و تعالی می فرماید که شما بخورید و نمیکشید که بنندگان شما در حال شما شریک شما نیستند پس چگونه روا میدارید که بتان شرک می باشد
در الویت آیت لَعْنَةُ اللَّهِ الْيَاسُوتِ خدا کیست که ای یاسوت و آنرا می کشید و شخص ضعیف غیبت می خواند یعنی کافران انکار نعم او میکنند و چون ثابت شد که
منع محیی نعم است پس هرگز بت شرک او گوید بلکه نعمت او شده باشد و الله جعل و خدا می فرماید لَكُمْ برای شما من الفیسله از جنس اژدها
و زمان که با ایشان آرام می گیرید و جعل لَكُمْ و بیافرید بر شما من از و احکم از زمان شما پس آن و حَفَدَ و در قرآن یا اولاد او یا اولاد
یا فرزندان زمان که از شما بران و دیگر دارند و در قلم و روزی و او شمارا من الطیبت از پاکیزه و لذیذ یا آیه الباطل آیه بهیوده می گویند و میگویند
این شرکان و بنحمت الله و نعمت خدا که همگی کفر و آن ایشان میگردند بل عقیده است که به بتان دارند از تحقیق اعانت و شفاعت و نعمت
پیش حق بت بجای آید یا بلل نخریت که حرام کردن از بحیره و سائبه و نعمت انچه خدا بر ایشان حلال گردانیده و گفته اند که بلل شیطان است و ایشان
بدوی گردند و نعمت حضرت سالت پناه است و بد و میگردند و یحیی و ک و می پرستند من و ک و الله بدون خدا ماکا یکم لک که هم آن خیر را
که مالک نیست یعنی توانائی ندارد بر ایشان از قار روزی و اذن من السموات از آسمانهای باران و الا ترض و از زمین یعنی نباتات تلخص
آنست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی و اذن شیء عجیب را پرستند گان خود از مظهر نبات و لا یستطیعون
و هرگز نمی توانند که روزی دهند و مقرر است که پیش از اینها خلایق عقل بعد از آنکه عبادت شرک نعمت است و هیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن و روزی
نیست و این و وصفت خدا را ثابت است نه اصنام را فلا تضر بئوا پس فرمود یعنی سازید لله اکامثال و هر خدا شما را بران و وجه که قیاس
کنید بتان را بر و شرکت و هید با او مصرع من لا اله الا الله لا تقرب المثل و الله یعلم بد رستیکه خدای میداند فساد قول شما را و آنست که لا
تکلمون و شما نمیدانید و اگر میدانید بران انحرک جرات نکنید یا شما بلای او مثل میزنید که او میداند که چگونه مثل باید زد و شما نمیدانید پس حق سبحا
و در مثل ایراد کرده بر اسخود و معبودان بلل ایشان اول فرمود و ضرب الله مثلا بزر خدا یعنی بیکار و شسته و آن که اوست عجب اکمل و
بنده درم خرید و غیر مکاتب و غیر اذن که او لا یفید و توانائی ندارد و علی شیء بر هیچ چیز از نفع و ضرر و من زرقه و آن که روزی او
او را میگذارد از نزدیک مار زرقا حسنار روزی نیکو یعنی بسیار و بنیر احکم که در و تصرف تواند کرد و فقه پس این مزروق ینفق منه نفقه میکنند از آن
سیرا و جعفر اط نهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهند خرج میکنند و از کسی نمی ترسد هل یستون طایا برابرند یعنی مساوی نباشند بندگان
بے اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مخلوک عاجز با مالک قادر متصرف برانیت پس بتان که عجز مخلوقا متد شرک قادر علی الاطلاق چگونه
توانند بود و مظهر راه تو بند را لایزالی از شرک و شرک بر و خالی و آن بنده که عاجزست و محتاج و کی راه بود بصاحب تاج و اللوات رب الارباب و صاحب
کشف المحجوب آورده که در کتب نبی شیخ ابوالعباس شافعی رح در آدم ویرا دیدم که این آیت میخواند و میگفت و نوره میر و بند شتم که از دنیا بخوارم رفت
گفتم ای شیخ این چه حالت است فرمود که یازده سال میگذرد که در دمن اینجا رسیده است و از اینجا نمیتوانم گذشت آری حدوث در قدم تواند رسید و ممکن است
و هیچ خبر نتواند و او طبیعت نیست با هست چون ندیدم و قطره با بحر چون کند دعوی و گفته اند این ضرب المثل بر امون موفق است و کافر مخدول
مرا و از مومن ابو بکر صدیق رضاست و از کافرا ابو جهل عین الحمد لله همه متا دستمیش مر خدایا که مولای تمام نعمتهاست بل اکثرهم بلکه بیشتر
شرکان یعنی همدان لا یحکمون نمیدانند و نعم او را بغیر او هانت مینمایند پس شمس دیگر بیان می کند و ضرب الله مثلا و آورده
شمس و جلیق دوم در که احد همایان که یکی از ایشان گنگ است و بیشه گنگ مادر او را که باشد نشنود و گوید لا یقدر قدرت ندارد علی شیء

یا عفو از جرایم یا صبر با مومن یا ادای نوافل یا انکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا شاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگران
 آنچه برای خود دوست میدارد و کاره شمردن بر آن غیر آنچه برای نفس خود کاره می شمارد و دایمی ذمی القربی صله رحم است و نیکی کردن با ایشان به آنچه
 مایل باشد از معیشت او و اگر در پیشی است و فضل عیشی ندارد یا ری و دلی ایشان را در مهمات ایشان بختن خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نمی تواند و عا
 کند و باره ایشان و فحشا زانست یا آنچه پوشیده کند از علمای شریعت یا بخل یا استهانت شریعت یا از اوطار گناه یا آنچه در شرع حدی بران مرتبت
 یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرک است یا آنچه عقل آنرا منکر بود یا آنچه در شرع و جمعی نهشته باشد یا هر چه بران و عیدی من عند الله مقرر بود یا آنچه
 خدای را بخشم آورد یا اصرار بر گناه و بغی ظلم است یا کبر و تعظیم و تقاول بی سبب یا حبس عیوب مردمان یا غیبت یا حقن بر مومنان یا تجاوز از حق بی باطل
 در لطافت التقریر و تفسیر این آیت آورده که استقامت ملک بشه جز ما و بر بهت و از خطراب آن بشه خیر منعی عنه و هر یک از اینها ثمره و نتیجه و ثمره عدل
 طفر و نصرت است و نتیجه احسان ثناء و مدح است و فاعله صدر رحم انس الفت اما نتیجه فحشا و فساد دین و دنیا است و ثمره منکر بر انگیزش اعداء و جاهل یعنی محروم ماندن
 از متمنی و در فضیله عبد الوهاب فرموده که عدل توحید است و محبت خدا و حسان دوستی پیغمبر و فرستادن صلوة بر و دایمی ذمی القربی محبت اهل بیت است
 و در عاصم بفرموده در وسط گفته که عدل در افعال و حسان در اقوال پس نباید که در مگر آنچه صفت عدل بران صادق آید و نباید گفت مگر آنچه برسم احسان بر و بر بهت بود
 سلمی قدیس سره در حقائق آورده که فحشا کذب و بهتان است و هر زشتی که در اقوال بود و منکر ارتکاب معصی است و هر بدی که در افعال باشد و در حقیقت آورده
 که عدل آنست که هر چه بتواضع اندازد از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم و اموال همه او بطلب رضا حق صرف کنی که حرف آنها و طلب غیر او ظلم است و احسان آنکه
 هر نوع نیکی که توانی قول و فعل و خلق بجا آری و دایمی ذمی القربی آنکه با نزدیکان نیکی کنی و نزدیک تر از همه به تو نفس تو است و از همه مالک و بازاری
 و فحشا چهریست که ترا از خدا باز دارد و فحشا کذب و بهتان است و هر زشتی که در اقوال بود و منکر ارتکاب معصی است و هر بدی که در افعال باشد و در حقیقت آورده
 سلوک درستی یا بدی را که حکم اعدای عدل و کفر است و بدترین دشمنان نفس تو است نعم ما قال منظم این سنگ نفس شوم به کاره که تمام غش تست همواره
 بدترین قاصدیت جان ترا پیچور و مغرور سخنان ترا پیش از آن کان ترا به بند چیست و بکشش نمیدان که تو کجاست و باقی وجوه حقائق و نکات و دقائق الیقین
 در جواب تفسیر توان یافت و آفاق او فاکند یحیی الله به بیان خدا تبعا اذا احاط احدکم چون عهد بتبید و عدل است یا عهدی که میان مردم
 معهود باشد و اصح آنست که نزول این آیت در شان جمعیت که حضرت رسالت پناه م در که عهد بستند و غلبه قریش و ضعف مسلمانان مشا به کرده
 جریع و خطراب در ایشان پیدا آمد شیطان خواست که ایشان را بفریبه و انقض عهد پیغمبر کنند حق سبحانه بدین آیت ایشان را بفریب و فتنه ثابت قدم گردانید
 و فرمود و فاکند و لا تنقضوا الایمان و شکنید سوگند یا یعنی پیمانهای خود را کرده بودید بجهل تو کید ها که بعد از استواری آنها بکنید
 و قد جعل الله و حال آنکه ساخته اید حضرت خدا را علیکم و بر پیمان خود کفایت گواه ان الله یحکمکم بد رستیکه خدا بیجا میداند و فاعله
 آنچه می کنید از نقض عهد و سوگند و کاکو بگو او می شنید و شکستن عهد و موثوق کالقی نقضت مانند آن ننی که بشکافت و بازگشت و غز که
 ریمانگار شته خود این لجب قوای از پس قوت یعنی استحکام آن انگاشتا باره باره یعنی از هم برکنند غزل خود را در حال تنگی شته تابنده است یعنی حکم تو
 آورده اند که در عرب ننی بود نام و یطه یا ایطه است و در میاطی گوید خطیه نام دشت و عقب بود و کجایا یا حروقا و اورا کینزان بودند آن از اول با داد
 تا نصف النهار از شعرو صوف خود میرشت و کینزان نیز شستن میفرمود و بعد از نصف النهار میفرمود تا از رهنمای رشته تاب باز میدادند تا خورشید صانع میشد پیوسته
 عادت و این بود حق تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد به باره کردن رهن میفرماید که چنانچه آنچنان حتماسن تابنده خود را صانع میکرد و شما عهد خود را صانع
 مکنید مردم عاقل باید که سر رشته عهد خود را بگشت نقض باره مکنند به حکم و او فاکند عهدی او فاکند عهدی که جزای و فایا بد طبیعت گرت هواست که دلالت

مسلمه میان و بخار بر سر شمشاد و تکیه و آن ایستاد که میگردد و پیمان خود را خلاصه بیک کلمه خیانت و مکروه و میان شما
آن تکیه و آنکه بسبب آنکه پندگروسی یعنی کفار هیچ آرزوی من است و اینان زیاد از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد است که
قریش از مسلمانان بیشتر و مال ایشان از ما فراتر و بدیدید بخوارید که بغریب و جلد معاشر کنید انما یسئلونکم الله فی طهر من نیت که خدایتعالی
می آید شمار بنو فای عهد و مردمان را معلوم شود که جنگ عتصام در جمل فاکه میزند و بعد خدای و بیعت پیغمبر که وفا میکنند و کیهن نیت که کلمه یوم القیمه
و بر آنیه پیدا کنند براس شمار و در استیغفار ما کلمه فیما انچه هستید که در آن تعلقون ○ احتلات میکنند در شان بعثت و خوار و گوشاء الله و بحکم الله
و اگر خواسته خدایتعالی بر آنیه گردانید و شمار آنکه و احدی یک گروه متفق بر سلام و لکن یصل و لیکن فرومی گذارد و در منکلات
من کیشا و هرگز نخواهد و بیکدیگر می وراند می نماید و توفیق من کیشا و طهر را اراده کند و کیشا و بر آنیه سوال کرده خواهید شد در محشر
عما کنتم و تعلمون ○ از انچه بوی که عمل میکردید در دنیا و کاشا و ایستاد که و را گیرید و بگویند خود را خلاصه و در بیک کلمه بیان
کند گیر فتنه قد مکسر بلغز قدم از شارع اسلام بعد ثبوت تبعات استواری او و قد الشوق و بچشید شما اندوه و رنج در دنیا و شما
صدا که بسبب آنکه باز هستید عن سبیل الله از راه خدا تعالی یعنی از وفا بعد و کلمه و مرثیه است در آخرت عن اب عظیمه و غذای بزرگ
تمد عظیم است مرثیه اهل سلام را که میخواستند از عهد پیغمبر برگردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بدین ماکیند ما برین وجه منافع بشمار نسیم
حق تعالی میفرماید و کاشا و او میگوید یعنی بدل کنید بعهده الله بعد خدا و پیغمبر در انکشاف قیلاط بهیای اندک یعنی بحسنه و بی حسنه
از مال دنیا که قریش شمارا وعده میدهند انما عند الله بدینیکه انچه نزدیک خدمت بر و فاداران عهد از نعم دنیا و ثواب آخرت حو خیر و کلمه
آن بهتر است مرثیه از انچه قریش وعده میکنند ان کلمه تعلمون ○ اگر هستید که شما بایند ما عند کلمه انچه نزدیک شاست از اراض نیویب نفی سهری شود
و منقضي گردد و ما عند الله انچه نزدیک خدمت از خیرین حمت باقی طهر است و بی انقضای یکی از خود در شرح گلشن از نوشته که هرین از ایمان موجوده
فی النجارج را و اعتبار است یکی من حیث الحقیقه و آن عبارتست از ظهور نور حق در صورت ظاهر ممکنات و این تجلی شهود گویند و اعتبار دوم من حیث الشخص و اعتبار
و ازین حیثیت است که ایشانرا ممکن میگویند و خلق نیری نامند و جمیع نقائص موجودات ممکنه ازین وجه منسوب میدارند و مشغولی از هر صورت نمایند غیر دوست
چون نظر کردی بعضی جمله دوست و زان یکی ما عند کم نفی دشمن و خبری ما عند باقی مشو و ما عند کم نفی اشارت باعتبار ثانی است و ما عند الله باقی اشارت
باعتبار اول نظم ای بوصف بیان ما هم هیچ و بهر آن تو آن ما هم هیچ و هر چه بیند خیال باقیش و هر چه گوید زبان ما هم هیچ و ما بکنه حقیقت سیم
ای یقین و گمان ما هم هیچ و و لکن یصل و ان یصل صبر و او بر آنیه جزا و سیم آنرا که صبر کردند بر فاقه و فقر یا بر شقت تکالیف یا بر زار کفار یا شکایات نو و
بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغمبر که بر بنیوای صبر نموده از عهد برگشتند بدیمیم أجدر هم نزد ایشانرا که نعم بهشت است یا ثواب مضاعف یا حسن
ما کانت اب نیکوترین انچه بودند که از روی اخلاص یعملون ○ عمل مینمودند تا نام را بدی رح فرمود که اگر یکی را از ایشان صد طاعت بود از یک جنس
چون نماز یا روزه یا زکوة یا صدقه و یکی از میان آن صد بهتر و تمامتر باشد ثواب آن بر یکی که نیکوتر است تمامی بدیمیم و باقی را هم بدیمیم و ثواب هر یک
با ثواب آن بهتر و تمامتر بر بدیمیم من عمل صالحا هر که کند کار شایسته من ذکر او آنست از مرد یازن و هو صومعین و او مومن باشد عملی
تا بایمان نبود استحقاق ثواب ندارد فکنت حیه حیه پس بر آنیه زندگانی بهیمیش در دنیا زندگانی خوش یعنی رزق حلال که از زانی داریم
تا ما کل ما بل پاک بود و گفته اند حیوة طیبه حلاوت طاعت است یا ناعت بکفایت عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا قولی است که حیوة طیبه بهشت خواهد بود و چه
زندگانی در دنیا بی شوق و تقصیر و فقر نیست متحققان بر آنند که حیوة طیبه کسی است که چهار صفت دارد شناخت خدا و صدق مقال باشد او توفیق بزیج ارحم

بواجز این اسبابی است که در حق مسلمین است که چنانچه عاصی الله صریح چون تو دارم همه دارم و گرم هیچ نباید و گنجینه است
 که در کتب و تفسیر و تفسیر است با حسن ما کائنات و اعلمون ○ نیکوترین کار که در دنیا است اقرار است که ان الله ان پس چون خواهی که برای تو
 فاستعن بالله پس بپناه جوی بخدای تعالی من الشیطان الرجیم ○ از دیوانه یعنی گوی که عجز و باطل من شیطان الرجیم و خواهم که با تو سرور العوالم
 و تفسیر خود آورده که مختار از چهارده روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده نیست و امر با استعاذه قبل از قرات بقول جمهور استعجاب است و با اختیار جمیع از کبری این
 بحسب احوال و تفسیر ارام طریقی است که استعاذه بر حضرت رسالت پناه ممتنا فرض بود بوقت قرات و اقتضای امت بدو سبیل سنت است و مبحث
 استعاذه در اوایل جواب التفسیر متوفی آمده است که لیس که بدستیکریت و الطیس اسلطنی تسلط و غلبه عکله الذین امنوا انما نلکمه و دیده اند
 حیایان پناه حق میگردد و عکله که بر پروردگار خود در دفع وساوس اویتو کلون ○ توکل مینمایند انما اسلطنه جزین نیست که تسلط او
 عکله الذین یستکونون بر آن است که او را دوست میدارند و وسوسه او را قبول میکنند و الذین هم به و آنانکه ایشان سبب طاعت شیطان
 مشرکون ○ مشرک آنند گانند بخدای آورده اند که لغا که بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند که محمد با یاران خود سخریه می کنند امر و ایشان را کار
 میفرماید و روز دیگر از آن نمی نماید غالب است که او اقرار میکند بخدا و از تلقای نفس خود سخن می گوید آیت آمد که و اذا بدلت کتابی و چون
 بدل کنیم آیت ناسخ را تمکین آیت و بحال آیت ناسخ و الله اعلم و بعد و انما ترست بسمای نزل با نوح فرو می فرستد از نسخ محبت و صلحت
 قالوا گویند که از ان انما انت مفطر و جزین نیست که تو اقرار کنی بر خدا و از خود سخن میگوئی بل انکم کفوهم نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر
 ایشان کا یفعلون ○ نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام دیگر اقل نزل که با گواهی از کفر و آورده و او را یعنی قرآن را روح القدس روح
 پاکیزه که جبریل است من لا یتک از تر پروردگار تو با الحق برستی لیست الذین امنوا انما یتدبر و بدانان و که ایمان آورده اند و اعتقاد و شهادت
 ناسخ سازد با آنکه این کلام حق است یعنی چون ناسخ لا شتوند و رعایت صلاح و حکمت او را تدبیر نمایند و ایشان مطمئن شود و هدایتی و دیگر تزلزل قرآن
 بر سر هدایت و بشری للمسلمین ○ و بشارت ده مسلمانان را ببهشت در جنت که غلامی روی بود و مرعوم بن خضری را گویند که جبر گفتند و
 که و غلام بود و جبر و یار که شمشیر را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند پیوسته توریت و انجیل خواندندی و چون حضرت رسالت پناه م برایشان بگذشتی متاع قرات
 ایشان فرمودی و گفته اند خولیب را غلامی عایش نام بود از اهل کتاب یا عیث یا یلعام یا یحس یا عداس و مع آنست که او را بگویند گفته اند یحس یا یلعام
 حضرت پیغمبر ام ای و قرآن تعلیم گرفته و قرآن گفتندی محمد ازین غلام کلامی می آموزد و با میگوید آیت آمد که و لقد نعلم و هر آنکه ما میفرماییم انهم یفعلون
 آنرا که ایشان می گویند انما یعلمون بشکر و جزین نیست که او را می آموزند آدمی یعنی جبر یا بگویند لسان الذی زبان آنکه یفعلون لیکر
 تعلیم را با و نسبت میکردند یعنی گمان می بردند که معلم است انجلی غیبی است یعنی فصاحت ندارد و هذان و این قرآن لسان
 عربی است یفعلون ○ زبان عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قدرت بر نثای عربیات از ایمان نبش آن عاجزید و ناتوان پس
 بر جوی آنکه می آموزند عجب شکسته زبان قرآن حضرت م را کلاسه بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلان است ان الذین بدستی آنانکه
 کا یفعلون نمی گردند یا بایت الله با تهای کتاب خدا و تصدیق میکنند که من عند الله است کا یفعلون الله راهی نماید خدای ایشان را
 نجات و اجابت و کلمه عن اب الیه ○ و ایشان رهت غدا به در دناک حد تحسرت بحمت کفران ایشان قرآن و نسبت افترا
 بحضرت پیغمبر و حال آنکه مقرر می ایشانند انما یفتری الذین جزین نیست که بر میانند دروغ را الذین کا یفعلون آنانکه میگرددند یا بایت الله
 با تهای خدا یعنی قرآن وی گویند که بر با تهم محمدرت و اولیک و آن کرده و مقریان هم الذین یفعلون ○ ایشانند دروغ گویند که میگویند

مر آن گناه را بسبب توبه رحیم میسر است که قبول میکند توبه را از بندگان **إِنْ أَنْبَاهِمْ بِدِرسَتِكَ** ای پیامبر خلیل علیه السلام که آن امت بود و این معنی جامع کلمات و فضائل بود که یافته شدی مجموعه آن الا متفرق در شخاص بسیار شهرت من الله بمتنکره ان مجمع العالم فی واحد و اما توحید و سوائت توحید و مجموعه آثار کلمات همه و گویند پیش از انقادی وی در آتش بر روی زمین غیر از وی مومنی نبود پس او تنها حق بوده قانت الله و انوار مر خدایا و قائم با امر و حقیقت اهل زاد و یان باطله بدین حق و کلمه **يَا كَلِمَةُ** و نبود **مِنْ الْمَشْرِكَينَ** از شرک آندگان چنانچه زعم قریش است بود شرک را سپاس دارند که آنحضرت را از انجمنه برگزید خدای ملا و به نبوت و هدایت و راه نمود و او را در دعوت بخدای تعالی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و توحید است و انکسرت فی الدنیا و او را در دنیا حسنة ط نیکی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار محبت در دلهای خلق که همه را باب علی او را دوست دارند و بر دشمنان او انکه حضرت رسالت پناه از نسل است یا انکه صلوة بر و مقرون بصلوة سید عالم است **اللهم صل على محمد و آل محمد** کما صلیت علی ابراهیم علی آل ابراهیم و انکسرت و بدستیکه ابراهیم فی کافرا خدایت و ان **سَمِعَ الْمَلِكُ الصَّلَوةَ** از شایسته گان است در دنیا عالیه را نام از تیری سح فرموده که حسنه او را در دنیا کم نخواهد کرد و از حسنه او در آخرت شکر او **وَحَسْبُكَ الْيَوْمَ** پس وحی کردیم تو آن آیت که پیروی کنی در توحید مکتب ابراهیم حقیقتا کلمت ابراهیم را که ماکل بود از همه کفایان یا متابع او پیش در دعوت او بحق چنانچه او بحق و مدار او را و ادلائل کلی بخانه دیگر و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت می نمود و توفیر خپان کن صاحب تسیر آورده که اتباع سلوک بسبب تبسوع است پس اتباع آن حضرت را بر ابراهیم را بسبب آن بود که بعد از و معشوت شده نه محبت آنکه دون او بوده چه حکم و اما کلام الاولین و الاخرین علی الله و مقرر است که آنحضرت از همه انبیا افضل و اکمل است و نصیب او در فضیلت از مجموع صفیا اجزل و شمل طبعیت تو صلی رباقی طفیل تواند و توشاهی و مجموع خیل تواند و اما گان **مِنْ الْمَشْرِكَينَ** و نبود ابراهیم از جمله شرک آندگان تعرض کفار قریش است که میگفتند بایش پدر خود ابراهیم داریم آورده اند که حق سبحانه اگر کرد موسی را که نبی او را بگو تا روز جمعه از اشتغال مهات بر طرف شده پیش حق نمایند چون زمان بدیشان رسیده اند که قبول کردند و بسیار گشتی نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد و جمعی گفتند که روز شنبه را خستیم و یاری کنیم حق سبحانه و تعالی در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی بران وقت مذکوره که شنبه اولی است زیرا که در آن روز ابتدا آفرینش خلق کرده خداوند تعالی نیاست نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه برایشان فرض کرده و در آن باب پیوسته عظیم فرموده چنانچه می گوید **إِنَّمَا جَعَلَ السَّابِتَ** جزین نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بفرضیت **عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا** بر آنکه اختلاف کردند فی سبت در آن روز و تعظیم سبت آن بود که در کتب مکتبه و هیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید بگیرند و جز پرستش حق ننمایند و این تکلیف بغایت شاق بود بر ایشان و روز را المسمی آورده که آن روز حضرت موسی را دید که متاسع را برداشته جانی می برد و فرمود تا که اگر زرش نبردند و زرش در محل می کنند که مرغان مردار خواری چهل روز از اجزا و جشای او می خوردند و آن **رَبِّكَ** و بدستیکه بر در کار تو یک کلمه از این حکم خواهد کرد **بَيْنَهُمْ** میان ایشان **يَوْمَ الْقِيَمَةِ** روز رنج و فیما کما کما و در آن چسب که بودند که از گشتی چهل **فِيهِ يَخْتَلِفُونَ** و در آن زمان میگردند یعنی روز مقرر بر عبادت در میان فرموده که از حضرت من نقل کرده اند که خدا تعالی عبادت روز جمعه نوشت جمعی که پیش از او بودند ایشان در آن اختلاف نمودند و خدا را بدان راه نموده فلما اليوم و للیه و غذا و للضاری بعد غد و آذخ بخوان ای محمد خلق را ایلی سبیل **لَكَ** بر او و روزگار با **كَلِمَةٍ** سخن حکم یعنی دید که حق را ثابت و شبهه را زایل گرداند و **الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ** و به پند و نیکی که خطابات متعینه و حکایات نافع است و **جَادِلَهُمْ** و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نماید بالآتی هی احسن ط برای که آن نیکی تر است یعنی بر حق و خوشنوی و ترتیب مقدمات ظاهر و نظایر که حکمت براس دعوت خویش است و مواعظ حسنه برای ارشاد عوام و جدال سحر دفع معاندان در ترجمه رشف آورده که طریقی تلمذ دعوت

برویم که در کتب کتبنا نم آورده ایم اینست که از دلائل قدرت که در اندک زمانی از کبر بشام رفت و بیت المقدس را مشایقه نمود و انبیای ۱۲ را دیده و قوت بر مقتات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرائب آسمانها اطلاع یافت اکثر علماء بر آنند که معراج در سال و از دهم از مبعوث بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که بر مبع الاول است یا بر مبع الآخر یا رمضان یا شوال و شهر بیت و مقام است از جیب و رفتن آنحضرت ۴ از کبر به بیت المقدس بنفس قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است و عروج بر آسمانها و وصول به مرتبه قرب با حدیث صحیح مشهوره که قریب است بحد ثواب ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع است مضمومی نشاء هر سراج نبی و افروست و هر که تفریت بدین کافرت و دستگیر سلطنت این وصال نیست بپامودی خیل خیال عقل چه داند چه مقام این عشق شناسد که چه دامت این و متفقد اکثر اهل اسلام آنست که عروج آنحضرت ۴ مجید و روح بوده معاد و در بیداری واقع شده و آنرا که درین قصه نقل جدا مانع و امتداد صعود در باب بدعت اند و منکر قدرت عیسی آنکه سرشت تنش از جان بود و سیر و عروجش بتن آسان بود و دوران شب جبرئیل با جوتی از ملائکه آمده و آن حضرت را بمسجد الحرام برده از حجره اسمانی راض و بعد از شوق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته باندک فرصتی بیت المقدس رسانیده **نظم** شمس رخ تافته زین دیر فانی و بخلوت در سراسر اسمانی رسیدش جبرئیل از بیت معموره براق برق سیر آورده از دور و قوی پشت و گران سیر و سبک خیزه برانیدن دور بین وقت شدن تیز و روایت صحیح آنست که حضرت رسالت پناه ۴ در بیت المقدس انبیا و ملائکه را دید و ایشان را امامت کرده از صخره مبعراج برآمد بر براق یا بر جبرئیل ۴ در آسمان اول آدم را و در دوم عیسی و در سوم یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم ۴ را دید و برایشان سلام کرد و جواب بر وجه اکرام شنید و سدره المنتهی بیت المعمور و حوض کوثر و نهر الرحمة بنظر و در آمد و جبرئیل ۴ نیز در یک حجاب نور از مرافقت وی باز ایستاد و گفت و لودنوت انما لا حرق و **بیت** چنان گرم در تیریه قرب براند که در سدره جبرئیل از باز ماند و آواز نجاتها حجاب نور و ظلمت قطع کرده بجله رسید که براق نیز از رفتار باز ماند پس رفت سوار گشته بپای عرش رسید و هزار نوبت از حضرت حق خطاب ادن منی شنید و هر نوبت آنحضرت ۴ از ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سترونی نهاد و از آنجا بر منظر قدسی جلوه گرفت پس بخلوت خاص و مکان قباب توسین اودانی و در آمده اسرار فادحی الی جمده مادحی و استماع فرمود **نظم** کلام سرمدی نقل شنید و خداوند جبار تباری جوت دید و بدید آنچه از حد دیدن برون بود و پرس از مار کیفیت که چون بود و بقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ۴ شمس الهی کلمات و التیمات شد و اهلصوات و اهلطیبات و بجا آورد و با کرام و السلام علیک ایها النبی و رحمة الله وبرکاته و مخاطبت و در تشریف این سلام است خود را داخل ساخته فرمود که **بیت** السلام علینا و علی عباد الله الصالحین **بیت** چه کرده و عذاب لطف در گوش و نکرده است خود را فراموش و در حدین حجت بهشت و درجات آن و در وزج و در کات آنرا بنظر وی در آوردند و بدید نیاز برای است مرحومش تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه مکه معظمه شده کاروانها و تشریف دید و مدتی این سفر سه ساعت و تقویتی چهار ساعت بود **نظم** راه زانرازه برون رفته چنی نتوان برود که چون فته عقل درین فقه حاشا کند عشق نه حاشا که تا نا کند و آورده اند که چون بامداد همین شب قصه معراج تفریر فرمود مومنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نموده نشانها بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد در پیش نظری تمثال گشت از هر چه طلیعید نداشتان باز داد و از کاروانهای خود خبر جسته بصیرح با ایشان گفت و آنرا که مدد توفیق رفیق طریق نبود و انکار مکنذیب افزود و القصة حق سبحانه آنحضرت ۴ را بمعراج برد تا آیتهای ملک ملکوت بر بنید و خبر آن بعالیمان رساند و دیگر آنکه مکنذیب و تصدیق منکر و مقربا هر گرد و منافق از موافق متناز نشود و الله بادرستیکه خدا هو السميع اوست شنوا سخنان کفار را در مکنذیب البصیرین بنیا باحوال مومنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر یعنی مستمع و مبصر یعنی شنوا نیز مجددا کلام خود و بنود او را آیات قدرت برود و ام خود و بعضی ضمیر را عائد بدان حضرت اند و در نفحات الانس مذکور است که بدستیکه محمد شنوا بود و در خبری که بدان خطابش کردند و بنیا بود و آن خبری را که

وَقُلْ لِّهٖمَّا دُوْعُوْا مَرٰثِيْہٖمَا رَاقُوْا کُلَّ یَمِیْنٍ سَمْعِیْ نِیکو از روی ادب حرمت یعنی ایشان را بنام بخوان و گفته اند که ایشان چنان سخن گوئی که بت مدد گنهار عاجز
 با خود بشناسد در وقت خوی گوید و اخضع لہما و اگر بر سر ایشان جناح اللہ بال تذل و تواضع را یعنی با ایشان تکریم و بزرگی کن بلکه لامت و لطف پیش آر
 من الریحۃ از دوزخ بشش ایشان براس آنکه تو در روز محتاج ایشان بودی در تربیت و ایشان امروز محتاج تو اند در خدمت و تقویت و قُلْ لِّہٖمَا رَاقُوْا
 و بگو ای پروردگار من بخش ای برایشان مگر از بستی چیزی همچنانکه پروردند مرا صغیرا در حالتیکہ خرد بودم و حقیقت دعا رحمت از دلد و حق والدین
 آنست کہ اگر مومن اند ایشان را بہشت رسان و اگر کافر اند راہ نامی اسلام و ایمان و خوشنودی حضرت آلی بر خدای والدین باز بستہ است من رضی عنہ
 والدہ فانما عنہ رض پس سوابق حقوق ایشان را بلواحق حقوق پیش نباید رفت مشمولی آنکہ تنہا پاره از جان اوست و قطره از چشمہ حیوان
 اوست و آب از دودیدہ نہال برت و شیر از دودہ لبان تر و زو جوشیرت فوت بود و خوش خورانی چه مروت بود و دبت کما افع کما پروردگار شما
 و نامت ربانی فحق کما و با خود در نفسہای شامت از بر والدین و حقوق ایشان ان تکونوا اصلحین اگر بشید شایستگان یعنی نیکوئی
 کنندگان با و پرور کائنات کان پس بدستیکہ خداست لذل و ابین متو بہ آزندگان را از حقوق یار جمع کنندگان را بحضرت او
 عقوق کان آرزندہ و آیت ذالقرآن نے و بدہ خداوند خوشی را حق اوست از نفقہ حسن محبت با و امام اعظم سرج فرمودہ کہ حق
 اقارب آنست کہ اگر در ویش و محتاج بہند برایشان نفقہ کنی و گفته اند مراد بدی القربى اقارب حضرت سول اند و حق ایشان اعطای محبت بدین
 از آنچه حق بجانہ بدین مقرر فرمودہ و در تفسیر امام شعبی مذکور است کہ امام علی بن حسین رضی مروی را از اہل شام پرسید کہ قرآن میخوانی گفت آری فرمود
 کہ در سورہ بنی اسرائیل بخواند کہ و ات ذالقرآن حق و مرد جواب داد کہ خواندہ ام و گویا شما اہل آن قرابت اید کہ خدای امر کردہ است با عطای حق شما ہم فرمود
 کہ آری اہل آن قرابت ایم و المسکین و بدہ در ویش را و ات الشیئل و راہ گذری را حق ایشان از زکوۃ و کتابت در و اسرار کن یعنی برگزیدہ
 سائل خود را در آنچه بدت تبین یزدا و برگزیدہ ختنی مجاہد سرح فرمودہ کہ اگر برابر کوہ احد زر در وجہ خیر صرف کنند اسرار نباشد و اگر چہ بجاہ
 در طلب حرج نمایند اسرار باشند ان المسکین بر دستیکہ اسرار کنندگان کانوا ہستند اخوان الشیطن و برابران شیطان
 یعنی امثال ایشان در شہارت و اتمان اموال عرب ہر کر التزم عادت قوی کند و متابعت امور ایشان نماید گویند ہوا خواہم آوردہ اند کہ کفار کہ اموال خود را
 بر یا و جمعہ خرج میکردند و بہت یک مہمان شتران متعددہ میکشند حق تعالی ایشان را کمویش میکند و در بیع اموال امثال یوانند و کان الشیطن
 و بہت و بدیو یو یو بہ مر پروردگار خود را کفو دگا و منکر یعنی جاہ نعمت او پس باید کہ کسی اورا فرمان برود و خبرست کہ بلال و حبیب و جابر و انقر
 صحابہ رض و بر رخ از اوقات از حضرت رسالت پناہ ۴ چہینہ طلبیدند کہ حاضر نبودی و حضرت ۴ از غایت شرم و آزر م از ایشان اعراض فرمودی آیت آمد
 و اما تعرض عنہم و اگر اعراض کنی از محتاجان بجاہ ابتغاء رحمۃی برای استغفار روزی کہ قرآن تبتل و تجوہا از نزدیک پروردگار خود چہینہ
 اورا قتل لہما پس بگو مرایشان راقو کما یسودا و سخن نرہ و نیکو و یاد کن بر ایشان باسانی کشیدن بار فاقہ و فقر یا وعدہ ایشان را
 بنیکوئی آوردہ اند کہ بعد از نزول آیت چون از ان حضرت ۴ خبر طلبیدند حاضر نبودی فرمودی و یہ زقنا اللہ و ایاکم و در حساب نزول آمدہ کہ سلمہ
 باہو دیہ کہ بستند و مضمون بہن آنکہ حضرت رسالت پناہ ۴ از موسی کلیم سخی ترست و سخاوت موسی آن بود کہ سائل را رد نمی کرد و چہینہ می کرد از قتل
 بودہ یا سخن خوش اورا خوشنودی ساخت القصد از بہت آزمایش شخصہ و تر خود را بجاہ نبوت تاب فرستاد و خستہ کہ آمد و گفت یا رسول اللہ
 ما درین از شما پیر ہنمی طلبید حضرت مشہود زمان تا زمان ہر سد تو ساعتی دیگر باز آئی و تر کہ بعد از زانی باز آمد کہ ما در من آن پیر ہنمی طلبید
 کہ در بر شماست حضرت کچہ در آمد و پیر من بیرون کردہ بوی داد خود بر بہت نبشت بلال قامت صلوات کشید و یاران منتظر خبر سون حضرت

بابل آسمان و زمین پس هر که خواهم بوسی نبوت برگزینم و لقد فضلنا و برستی که از نوری را در بعضی السبیلین بعضی غیر از آن علی بعضی بر بعضی دیگر
بعضی مثل تفسیری و اجتناب از زوال جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع جانشینان بر اسمی را بخت و موسی و امیرالمومنین و محمد و امیرالمومنین و در وقت
و آیتنا کاذب و در اویم و او و او را زبونی و کتاب زبور پس شرف او بان کتاب است نه با و شاهی او و زبور و صد و پنجاه صوره است که در او حکام
حلال و حرام و حدود و فرائض نیست بلکه همه شمس الهی و موعظت و صفت حضرت رسالت پناهی و دستایش است دوست و ذکر زبور تنبیه است بر فیض
آنحضرت و در آنجا مسطور است که و اند خاتم الانبیاء و اتمه خیر الامم و در آیت و لقد کتبنا فی الزبور و ایما که بدین معنی است قطع
ای و صفت تو در کتاب موسی و وی تحت تو و زبور داود و مقصود توئی ز آفرینش و باقی طفیل است موجود و آورده اند که قریش لفظ و غلام است و اند
و حق تعالی اجمیت از امانت این آیت و تفسیر که قریش و عموالین زعمت که بگوئی محمد با کافران که بخوانند آن را که گمان بر دید که ایشان را اینند
من و دوزخ بخبر خداست تا این بلا از شما بگردانند فلا یصلکون پس ایشان نمی توانند کشف الظهور و در شستن منتهی معنی محط عشق که از شما
و لا تحویلا و نمیتوانند تغییر و ادان آن را ببردن از قبیل شما بقبا نام گیر آورده اند که نبوی علی ملائکه و بنو خزاعه بن را می پرستیدند جنیان و ایمان
آورده اند ایشان بر کفر با بندند و آیت آمده که اولی الشک انکروه از ملائکه جن الذین یدعون انما کنه میخوانند کافران ایشان را می پرستیدند یکتون
ایشان میجویند الی ربهم الوسیله به پروردگار خود دست آفرینی معنی تقرب میکنند بطاعت و عبارت بحضرت او و کینه آخرت بر کینه نزد
نزدت و مکانست یعنی آنکه مقربان درگاه اند از ملائکه و جن توصل میکنند بحق سبحانه پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه آنحضرت و آرد و فیض حق آنکه
معبودان شما محتاج به خود بحق اند و یکتون احسنه و امید میدارند بخشش او را و یکتون عفون عذاب که می ترسند عذاب ان عذاب الی و
بدستی که عذاب آفریدگار تو گمان هست محمد و را و منرا و آنکه از وحش کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امید اند همچو سایر بندگان
پس چگونه ایشان را پرستش توان کرد و ان یمن قریش و نیست هیچ دینی و شهری الا حق و مگر آنکه ما فحش کلماتی که هلاک کننده اهل انیم برگزینا
قبل یوم القیامه پیش از روز قیامت او معین بسوئها یا عذاب کننده انیم قبل و محط و خبر آن عذاب باشد بداد عذابی سخت
یعنی اگر مومن و صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق اند عذاب گمان ذلك است این حکم فی الکتب در لوح محفوظ و مسطور و نوشته شده
آورده اند که قریش از حضرت رسالت پناه و معجزه طلبیدند از آنجمله آنکه کوه صفار از در خالص ساز و و جبال که را محو کند تا زمین کشاده و صالح عزت
بدیدار و جو بیار و ان ساز و تاباغ و بوستان سازند حق تعالی این آیتها را بدیشان ننمود و فرمود که و ما منعنا و باز نمیدار و اما ان توصل
با کالیات از آنکه در تقسیم معجزات متفرقه قریش را که ان کتاب مگر آنکه مکذیب کردند بیکان و کون بایات متفرقه خویش پشیمان یعنی هم گذشته معجزات
طلبیدند و ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم و آنان تکذیب کردند و ایشان را متاصل گردانیدیم پس اگر آنچنین است میطلبند از معجزات بظهور آریم
و میدانیم که ایشان نخواهند گردید و هر آنکه عذاب تهیصال بدیشان باید فرستاد و ما درازل حکم کرده ایم که ایشان را متاصل سازیم چه از نسل ایشان
مومنان بیرون خواهیم آورد و آیتنا و ما بدیم تسوؤة الثاقه قوم ثمود را تا که با قتراح ایشان مقبضه که پیدا و هوید یعنی از جمله هلاک انهم
بسبب تکذیب ایشان است که نمود از صالح معجزه طلب کردند و خدای برای ایشان از سنگ نایه بیرون آورد و فظلموا پس کافر شدند و یقینا
بدان نایه و او را بی کردند و بجای هلاک شدند و ما انزلنا و فی تقسیم با کالیات معجزات متفرقه را که تحویفا و مگر بر آید عذاب خداوند
از عذاب تهیصال پس اگر بعد از نزول آن بر کفر لایع باشند بر نیت سهل شوند و اذ قلنا لک و یا کون چون تقسیم ترا و وعده کردیم که اندوه مخور
ان کذبت بدستی که پروردگار تو معنی عذاب او احاطه بالکسایه فرا خواهد گرفت مردمانی هلاک خواهد گردانید قریش را تعبیر لفظی جهت

بريشان و انزال كتب برك ايشان و ترخيص بمشروبات جناني و تخويل از عقوبات نيزاني و اظهار آثار قدرت و دلائل معجزات برك ايشان آيا كرامت روحانيه
 في هذا آنت كه انبياء و اوليائهم و مومنان را بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولايت و هدايت و ايمان و سلام و ارشاد و اكمال اخلاق و كواب و كسب
 الى الله و في الله و بالله و معونه بر مقامات و ترقی از مضائق ناسوتي بجهات لاهوتي و فنا از انانيت و بقا به هويت و كراماتي كه در حد حضرت نبي محمد بن محمد
 گفته كرامت آدميان بدانست كه حضرت محمد رسول ص از ايشانست مظهر ايشان شرف داده آدم تبو و روشني دیده عالم تبو كه است در نيخاند كه خيل تو نيت
 كيت برين خوان كه طفيل تو نيت و از تو صلاي باست آمده و نيت بهمانه هست آمده و در حقائق سلمی آورده كه گرامی خاتم آدميان را معرفت تو بخيرت
 ايشان را در نفس و بجز قلب گفته اند بر آنست كه ظهور دار و از نوح و صفات و بجز آنچه مستورست از حقائق ذات و تدبيلات كاشي نكدرست كه بر عالم ايجاد
 بود و بجز عالم روح و بر دشمن ايشان و در هر تركيب ايشانست از هر دور و زدي و ادب ايشان را از طبيعات علوم و معارف و تفصيل از زاني و شستيم بر غيبت مخلوقات
 با ايشان را بعبود ايشان بنا ساختيم و شستيم جنس ملائكه اند يا خواص ايشان و علماء از تفصيل ملك بشرباحت دور و درازست اما آنچه مجهول است
 بر آنست كه رسل بني آدم فاضلترند از رسل ملائكه و رسل ملائكه فضل اند از اوليائى بني آدم و اوليائى بني آدم شريف ترند از اوليائى ملائكه و صلاي
 مومنان را فضلست بر عوام ملائكه و عوام ملائكه بهترند از فائق مومنان آيا قشيري رح فرموده كه مراد از بني آدم مومنان اند چه كفار را نه و من بين الله
 فالا من كرم و از تكريم هر چه نصيب نيت و تكريم مومنان بدانست كه ظاهر ايشان را برفيق مجاهده بياست و بطن ايشان را ب تحقيق مشاهده منور ساخت
 چنانچه كافر مومنان را تكريم عام از زاني داشته است حضرت رسالت پناه ص را بتركرم خاص اختصاص داد و از انجمله مرتبه اختصاص رضا است كه رضی الله
 عنهم و رضوانه و در وجه محبت كه به هم رسيد و در شريف ذكر كه و فا ذكر دني اذكر كم و على الجملة اين آيت دليل فضيلت و جامعيت انسانست
 كه از همه مخلوقات مرات صافي جت انعكاس صفات الهی همداست و بس چنانچه از مضمون اين بايات حقائق سمات فهم توان فرمود **مستنوي**
 آمد آينه جمله كون و لي و همچو آينه نكرده چلي و بنمودند در وجه كمال و صورت ذوالجلال الانضال و زانكه بود اين تفرق عدد و مانع از مرجع اهدى و
 گشت آدم جلای اين مرات و شد عيان ذات و بجز صفات و ظهري گشت كلي و جامع و سرزات و صفات از ولايع و شد تفصيل كون را محصل و
 بر مثال تعيين اول و بوي اين دائره كمل شد و آخر اين نقطه عين اول شد و يگانه دند عوايا و كمن رور را كه بخوانيم كل اناس هر گروه را در زمان
 و اما هر چه به پيشي ايشان يعني نبی كه بر ايشان مبعوث بوده چنانچه گویند يا هست موسی يا هست عيسى يا كتابي كه بر ايشان منزل شده چنانچه
 خطاب كنند يا اهل القرآن و يا اهل الانجيل يا مقدمي كه در مذهب متابعت او نموده باشند چنانچه نذرند كه خفي ايشان فعي يا بدین و ملت باز خوانند
 چنانچه يا سلم يا يهودي يا مجوسي و گفته اند اما م جمع ست فردا خلق را بهادران باز خوانند جهت كرامت عيسى و اظهار شرف حسن حسين يا برك
 آنكه اولاد از نارسوان شوند و در باب از مرضی علی كرم الله وجهه نقل ميكنند كه در آن روز هر قومي را بخوانند با نام زمان ايشان و كتاب منزل
 بر ايشان و سنت پيغمبر ايشان و قولي آنت كه تعلق انساب بریده گردد و نسبت اعمال باند پس هر گروه را بكتاب و عمل ايشان خوانند
 و گویند يا صاحب كتاب كذا همن اوتي پس هر كرا داده شود كيت بديك يميني نه نوشته عمل او بدست رست او كذا و كذا پس آن گروه
 يقرءون كتبهم ميخوانند كتاب خود را از روی محبت و تبر نوبته بعد از نوبته چه در آن نامه علمای نيكومي بينند و كذا كذا كذا و شمر ديده
 نشوند و در خود وقتيلا و بعد از وقتيلا از روضه كبرين الاصفيين باشد يعني تصور نباشد و پادشاه ايشان بكمتر چيست و اين آيت دلالت دارد بر آنكه
 هر كرا نامه بدست چپ او دهند از نجالت و حيرت زبانش از خواندن در ماند و من كان و هر كه هست في هدا و درين دنيا آنگه نايابا يعني میده و
 راه صوابت بيند قهقري في كذا خد و پس او در آخرت آنگه نايابا بود يعني طريق نجات نيابد و اخلاص سينلا و كرا تراز نايابا نيز جهت نزول

نیز اتی متر بر صلوٰۃ مفروضه فی سبیل حق و کرامت مخصوص بتبرع و کرامت ان یبوعوک انک شایر و البته چنین بود که بار و خدا تو را تعاقب انک
در مقام پسندیده یعنی مقامیکه قائم در ستوده باشد بتایش همه ستاین گان و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت پناه را در آن مقام تایش
کف از خلق اولین و آخرین و او بر همه شرف باشد و در زاد المسیر آورده که حق سبحانه وی را در قیامت بر عرش نشاند و در باب از عمر فاروق نقل میکنند
که حضرت پیغمبر در تفسیر مقام محمود فرموده که نزدیک گردانند و فرزند بنشینند بر عرش آن مقام حدیث است که بدین معنی الله فیقعد فی مع علی العرش
و محبت را بیان میگوید که عندیت را در آن آیت که ان الذین عند ربک یعنی مرا در مکان است نه مکان و منزلت است نه منزل امام فاضل آورده
که استحقاق سبحانه بر عرش بر وجه نیست که ماس او شود تا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفت است که پیش از آن فریدن عرش بود چه از او و بدین
قائم بذات خود است پس نشانده مصطفی بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات خودش کیست و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آنحضرت
است و در همین المعانی فرموده که مقام محمود مقامیست از عرش که پیغمبر را بدو گرامی کنند و قوی آنست که مقام محمود آنجاست که لوای محمد بدست آنحضرت
در بند و پیچ پیغمبر نباشد خواه آدم خواه غیر او الا که در تحت او ای بندگان طبیعت فی زمین زیر لوای دولتش مانیم پس آدم و من در دوزخ تحت او مصطفی
است صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود مقامیست مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسماء الهیه که تخص است بمقامات و آن خاصه حضرت
محمد است و باب شفاعت در مقام کشاده میشود و در بحر الحقائق فرموده که مقام محمود الله است و قیام حضرت پیغمبر بحق به نفس خود و بلبان اشارت
مقام محمود است شجر ای ذات تو در دوزخ و کون مقصود وجود نام تو محمد و مقام محمود و نقل گشت و گویای پروردگار من از خلیفه در آرد و در آرد
مذخل حدیثی در آرد و فی پسندیده و بی ندمت قاضی خجسته بیرون آرد و در حدیثی بیرون آرد و فی ستوده و با کرامت یاد آرد و در
بدرینه غانم و بیرون آرد که سالها یاد آرد و بجهت فتح بیرون آرد و سوی چنین یاد آرد و بهشت بیرون بر آرد و دنیا یاد آرد و در آخر نبوت بیرون آرد از
عصده تبلیغ رسالت و اجعل فی من لدنک و بده مرا از نزدیک خود سلطانا الصلوات علی محبتی یاری دهنده و قوی اعانت کننده و نقل جلال حق
و بگو آمد حق یعنی دین اسلام و الحق الباطل و ما چیز شد بل یعنی شرک و گفته اند حق قرآنست و بل شیطان هر جا که قرآن ظهور کند شیطان
خفته گردد و مصرع دیو بگریزان قوم که قرآن خوانند ان الباطل بدستیکه بل گان زهو قال است نیست شده و ما چیز شده اما تفسیری
فرموده که حق آنست که بر خدا بود و بل آنکه بر او باشد صاحب تاویلات بر آنست که حق وجود ثابت و حسب است غرض آنکه از بی وادبیت و بل
وجود بشری امکانی که قابل فناء و وال است و چون شعله لمعات وجود حقانی ظاهر گردد و وجود موهوم هر کس در جنب آن تلاشی و محمل شود و محط
همه هر چه هستند از آن کمتر اند که با پیشش نامستی بر ندهد چه سلطان عزت علم بر کشد و جهان سرعیب عدم در کشد و و کذلک و فرمود میفرستیم بر تو
من القرآن ما هو شفاء آن چیست که او شفاست مراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست مر بیمار جمل مشبهه او صبح آنست که
من را بیانی دارند یعنی همه قرآن شفاست از مرضها صوری و معنوی و قلبی و قلابی و در حینه و نجاشیه است لیسو مینان لامر مونا که بر آن نفع
میگیرند و کایزید الظالمین و می افزاید قرآن همکار از انک خساراً و مگر با نکاری و بلاکت که نکذیب میکنند و بدو میگردند و اذ انحصار و چون
و نعم انعم علی الانسان بر آدمی صحت و توبه گری و زنی آخر حق روی بگرداند از یاد ما کرد و کافرت چون خدا نعمت دهد او را باز الکتب رسال سل
و قرآن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند و ناچار باشد به حق و نفس خود در شود و را نگیرد و معنی تکریم و تعظیم نماید و از طریق حق بر طرف رود و اذ است
الشکر و چون برسد بدو یاری و فقر و ترس گان یقوت سنا باشد نو میدارد روح الهی معنی جا بل بود و فضل با و شاهی و رائق نباشد بکرم نام و تنهایی
اما من و نعمت شکر کند و در محنت بامید مرج صبر نماید قل کل بل که هر کس بعمل میکند عمل شکاکت بر هر طریق که مشاغل حال او باشد از غیر شکر

و من در تو میگیرم و نسخه یاری بنام هر یک از ما که بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود آنکه اینها کفنی هنوز گمان بر مگر که تو تصدیق نخواهم کرد و حق سبحانه
این آیت فرستاده و قالوا گفتند متعلمان قریش کن تو من لک تصدیق نکنیم هر تراحتی بکنی که ما وقتیکه روان سازی برای ما
من آنکه من از زمین مگر بدو عیان چشمه پر آب که هرگز نمی نمند او تکلون لک یا باشد ترا جنة بود شب من خجیل و عینب از حجات
خبر ما و اگر یعنی شغل بران در حجات گفتند را که نه پس روان گردانی جویم آب خجیلها در میان آن بو شمس نفی بران ریان کنی او تسقط
السماء یا و تیکه سفینی آسمان را که از عمت همچو که گمان بروی و عید کردی که او تسقط علیهم کسفا من الشماره علیکنا بر کسفا باره او با تو یا الله
یا سیر خدایا و المملکة و فرشتگان از قبیلان در مقابل یعنی عیان بانهائی یا یاری ایشان را بگو ای رسالت خود او یکلون لک بیت یا باشد ترا حیات
من زحوم از زر که در آنجا نشیند او تکلون فی السماء یا بر و بر آسمان و کن تو من و تصدیق کنیم بر تو و بر آسمان حتی تکلون
تا و تیکه فرو آری علیکنا بر کتب با لک و کتابی که بخوانیم از او در آن تصدیق تو نوشته باشد قل سبحان که بی بگو یا که است پروردگار ما انما که بود
تکلم کنند یا از آنکه کسی در قدرت شریکی سازند و شما آنچه از من طلبید بخبر کسی بران قادر نیست هل کنت آیا هم من یعنی نیم آیه بشمار اگر آدمی
در سوگند فرستاده شده همچو سایر رسولان و ایشان بر آتوم خود طاهر نکردند الا معجزة که مناسب م ایشان بود و اظهار آیات بارودت و قدرت
حق است نه اختیار و شیت ایشان این جویم بود و در حجات ایشان را محمل تفصیل احویه و آیات متفرقه است که سابق فی قوله تعالی و لو نزلنا علیک کتابا
فی قلوب و قوله و لو نزلنا لک و قوله و لو نعمنا علیهم با من السماء و ما صنع الناس و منع نکرد و ما منی اهل که را آن یقین است از آنکه ایشان
آوردند از جاء هم الهادی و تیکه آمد بر ایشان بیان حق بر زبان محمد اک ان قالوا اگر آنکه گفتند آت الله یا بر آسمان خدای
بشمار از سوگند آدمی را رسول یعنی منعی منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان خطا میکردند زیرا که تجانس موجب نیست
و مخالف مقتضی تناوب پس رسول از جنس مرسل الهم باید تا فاده و متفاده در میان پیدا یزد و چون کافران میگفتند که رسول خدا فرشته باید و بشر نشاء
حق سبحانه در شبهه ایشان را میفرماید که قل گوگان بگو ای محمد اگر بودید سجا آدمیان فی الاکثر من مملکة در زمین فرستگان که تا آدمی بشنون
میفرستد بر قدمها خود و مطمئن یکن در حالتیکه مقیم بودید و آرام گرفته در زمین لکن ان علیکم هم هر آنکه می فرستاد بر ایشان من السماء
از آسمان مملکة از سوگند فرشته را پیغمبر یعنی از جنس رسول ایشان بر ایشان میفرستادیم تا با هم مجتمع توانستندی شد و از تلقین نداشتند
گرفت چه در تنیم تنگ تناسب و تجانس شرط است و چون سکته زمین آدمیان اند پس رسول ایشان آدمی باید شرط تنیم او بشره فرمود
خود را تشکلم و بجنس آیند و کم گردند کم و زانکه جنسیت عجائب جاذبیت جاذبش جنس است هر جا طالعیت و در باب آورده که کافران
گفتند که گواه رسالت تو کیت آیت آمد که قل کتب یا الله بگو خدا بنده است شهید آگاه پیغمبر و بیکند میان من و شما شهادت
خدا را اظهار معجزة است بر دست آنحضرت چه معجزة بر بان حال ناطق است با آنکه محمد رسول اوست پس گواهی معجزة جاری مجرای قول حق است
بر صدق دعوی او آنکه کان بدستیکه خدای است و جبار و بندگان خود و خبیروا و انما که اسرار و احوال پوشیده ایشان را میداند
بصیرت آن بیکار اعمال و اقوال آنخاری ایشان را می بیند و من یهد الله و هر که راه نماید خدا یعنی حکم کند هدایت او و توفیق بر حق و الهی
پس او را یقین است و من یضلل و هر که راه سازد و منی حکم فرماید بضلالت او و او را بر او گذارد فلن یجدها پس بانی تو مگر گمان از او ای
دوستان که نصرت کنند ایشان را من دونه بخبر خدا و تحشرهم و حشر کنیم ایشان را یوم القيمة روز رنجیز علی و جویم بر روی
ایشان و صحیحین از روایت انس بن مالک زهوار دست از حضرت پیغمبر سوال کردیم که چگونه روز بر رویهای خود فرمود که آن کسیکه سر برد

و

صفت یا حبس یا تحبسا یا جمهور کشور از خود
رضایا می طبع می فی می مطیع می مشی می

مَالِكِ الْحَمْدِ

[illegible]

بعد از این که ایشان از تو پاسبان از کار ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر و هم بر دل بی غل خود منیران گرد و منوران گرد
 تیاور و نه در حد الحکمت و این سخن یعنی قرآن و در بی کفر و عیسان ایشان خود را لاله ساز استقل از روی اندوه یا خیر یا حیرت یا
 غضب انا جعلنا بدستیکه اگر دانیدیم ما علی الاذن این چیز را که بر زمین است از معادن و نباتات و حیوانات ذینته که از ایشان
 زمین را محتقان برانند که با بعضی نیست مراد انبیا انعم با علی یا حفظه قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند از ایشان زمین بر حال
 از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز بسته اند بهیت رویی بین اطلعت ایشان منورست چون آسمان بهر هره و خوشه
 مشرقی و گفته اند مراد از اعلی الارض ششیات محراست که حق تعالی فرموده که ما از آتش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم
 لیتلوهم تا نیاز ما را از ایشان را یعنی معادله از آیدگان کنیم تا ظاهر گردد که آنچه که از ایشان آید از ایشان آید نیکوتر است عمل آن از جهت عمل یعنی
 کیست که این محرمات را ترک کند و انا لجلع لکون بدستیکه ما سازند گانیم ما علیها آنچه را که بر روی زمین است از کوه و درخت
 و بنا با صیقل الجرجل از زمین اسون بی گیا یعنی با خرابین عمارت با اخراب خواهیم ساخت پس دل بران سنید و بر نیت پادار و بی
 و نفقه شود پیش کو جهان از رنگ و بوساز و دهرست و ولی نزدیک ارباب بصیرت و نزدیک لکشل را اعتبار است و نه بوی
 و لغزش را مدار است و آورد و اند که چون بود قریش راسته سوال در آموختند که از حضرت رسالت پناه می رسید با یکدیگر میگفتند که قصه
 جوانان پس عجیب است عجب از وی که جواب آن تواند داد و حق سبحانه آیه فرستاد آمد حبیبک نه چنان است که میگوند که آیای پنداری تو آن
 اصحاب الکف و الرقیم که صاحب کف و رقیم که سید و نه سال در خواب مانند کافران بودند من این تعجب از آیات قدرت
 چیزی شگفت یعنی قصه ایشان نسبت آیات قدرت ماکه در آفرینش ارض و سما ظاهرست چندان عجیب و غریب نیست مراد از کف غاریست
 جرم نام واقع در کوه تباه خلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک و قیاس بود و رقیم نام قریه ایشان است یا وادی که کوه تباه خلوس در آنجا
 و گفته اند لوحی بوده از رصاص یا جبری که اسامی اصحاب کف در آن رقم کرده بودند و از در غار آویخته و حدیثی مرفوع است که اصحاب رقیم
 بودند که در کوه از خوف باران پناه بغاری برده بودند و شکی بر در غار فرو داده پوشیده گشته و هر یک توسل بچل خیری کرده چون توفیه فریاد
 و مخالفت بپای نفس و بر الوالدین از حق سبحانه نجات خواستند و آن سنگ از پیش غار دور شده خلاصی یافتند و در باب صاحب کف احوال
 مختلفه بسیارست درین ترجمه آنچه اشر و صح است مذکور دیگر و آورد و اند که دقیاوس در زمان تسخیر مالک روم لشکر افسوس رسید و بجای یکی برجا
 بتان که معبودان او بودند ساخته اهل شهر را کف پش ایشان کرده هر که سخن او شنید خلاصی یافت و هر که ترد نمود بقتل رسید شش جوان
 نورسیده خدایست از بزرگان و دکان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند و از حق تعالی درخواست نمودند که ایشان را از نفقه آن جای
 این سازد و قصه مهم ایشان بعرض دقیاوس رسید و با خضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان بر طریق توحید رسوخ و رزید مطلقا
 فرمان او قبول نکردند و قیاس بفرمود تا حلی و حلل که در بر داشتند از ایشان استماع کردند و گفت شما جوانانیده خرد سال شماراد و تسبیح
 محلت ادا م تا در کار خود تامل کنید و ببینید که مصلحت شما در قبول قول نیست یا در رد آن پس از آن شهر متوجه موضع دیگر شد و چون آنان
 رفتن او را غنیمت دانستند با یکدیگر در باب مهم خود مشاورت نمودند و رای هر یک را قرار یافت هر یک از خانه پدری مال بحیث نیاز
 و نفقه برداشته روی بکوچی که نزدیک شهر بود آوردند و در راه شبانی بدیشان رسید و بدین ایشان درآمد و در راه گفت بود وقت نمود
 گشتان تیر و عقب ایشان و دیدن آغاز کرد و چند انگشت کردند متع نشد و خدای او را برهن آورد تا بر زبان صبح گفت ازین ترسید که من و شما

خدا می راد دست سیدارم شمار خواب بودید ما من شمارا با سبانی کنم اما چون نزدیک کوه شدند شبان گفت من درین کوه غاری می بینم که بد
پناه میتوان گرفت باتفاق روی لغار نهادند و حق سبحانه از رفتن ایشان بنار برین وجه خبر میداد اذ اوسه الفیقه یاد کن چون شب
کردند جوانان و منضم شدند الی الکھف بنار جرم فقالوا پس گفتند و شبان ایشان را رو در کار میده مارا من لکن از نزدیک خود
در حفره خشکی یعنی آغوش باروزی ما من از عدد و و هفت لکن و میا ساز برای ما من اثرها از کارها که معارف کفارت و شداد
راستی و نیکویی و صواب فصرنا علی اذ انما پس نهادیم بارگوشهای ایشان بجایی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را فی الکھف
در غار سینین عکد و سالهای ذات عدد یعنی شمرده فصرنا علیهم پس برانچشم یعنی بیدار کردیم ایشان را لعلکم ما بعینم انچه بعلم از
دست ایم یعنی تا باندندگان که درین قصه ایست الخیرین کدام از دو گروه مراد اهل کتاهین اند یا مومن و کافر یا مقتدین و متاخرین بر هر تقدیر
معلوم گردد که کدام از اینها اخص شمار نگاه دارند ترست لکن البتة اما لعلهم از اذ مدتی که درنگ کردند ایشان در غار یعنی دانسته شود
که ضبط زمان بابت ایشان کدام گروه کرده اند و شماره که درست ترست سخن نقص ما قصه میکنیم یعنی بخوانیم علیک بر تو که محمدی نبأهم
خبر ایشان را بالحق برستی انما فیته بدستیکه ایشان جوانان بودند که از روی صدق انما یؤمنون بقرآن و در دیر و در کار خوش
و زیاده و بیفرویدیم ایشان را هکذا راه نمونی ثبات و یقین و در بطننا و بستیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان یعنی استوار
ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم بر اظهار حق و جرات ارزانی داشتیم در سخن بر دقایق اذ قافوا چون بایستادند پیش روی او
ایشان را کشتش بت دعوت کردند فقالوا پس گفتند و شبان پروردگار ما رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینهاست
لن ندعوا لک نحن نعبد ربنا ربهم رسیدن دوقته بخروجی الهما معبودی لقد قلنا بحجای که گفته باشیم اذ آننگام که دیگر را بستیم شططاه
سخن خطا و دروغ هو لا فو منا این گروه که کسان اند در نسب یعنی جمعی از اهل فوس اتحدوا و اگر قصد بسبب تهدید قیاس
و بیم قتل من دوقته بخروجی بحی الله خدا یان دیگر که بر باطلند و لا یأتون چنانی از اندک افوان علیهم بر پیش بتان و احتیاج ایشان
از عبادت را بسطل بنین با حجتی روشن و بر بانی ظاهر یعنی قیاس بوعید قتل مردمان را تکلیف بت پرستی میکنند بحجت و برهان من
اظلم لیس کیست سنگار تر من اقر فی از کسی که فکر کند و بر بندد علی الله کذا با بهر خدای تعالی دروغی که نسبت شرکا کند لوی قبل
ازین گذشت که دقایق بعد از معارضه ایشانرا همت داد و ایشان فرار کردند میلهای که متر ایشان بود در آشنای طریقی ایشان گفت را
و اذ اغترلوا هم و چون یک سوسه بد از اهل شرک و دوری جسد از ایشان و ما یخجلون و از انچه می پرسند الا الله مگر خدای
ایشان خدای را معبود میدهند و بتان را در عبادت شرک میساختند میلهای فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان را
گزارند شدیدا و الی الکھف پس با کشت کیند بسوی غار و در جای گیرید یک شتر تا بکشد اندک و بکشد برای شما پروردگار شما و
بسیار سازد برای شما من ترخسته از بنحاشی خود در دوسری و یحیی لکن و بسیار در برای شما من انو که کار شما تو فکرا آن چیزیکه بدان
نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند که جوانان اتفاق نموده بکوه برآمدند و شبان ایشان را در غار در آورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه
خواب بر ایشان گذاشت همانجا بچسبیدند و دقایق بعد از دوشه روزی با فوس باز آمد و از احوال جوانان پرسید و چون از فرار ایشان
خبر یافت آبی ایشان را بر احضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک مبلغی اموال برده بدین کوه محصن شده اند و دقایق فوس با جمعی بر عقب
ایشان رفت و ایشان را در آن غار کینه کرد و یافت پنداشت که بیدارند فرمود که در غار بسنگ بر آید تا هم درینجا بمرند پس در غار استوار

میان یکدیگر و حال غروبشان و یقین ایشان در کمال قدرت با یقینیه قال قائل گفت گوینده متینم از ایشان یعنی مسلمینا که بنابر
 اکبر بود که گشتیم تا چند وقت در ملک کروید درین غار مقصود این بود که مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کنند ایشان با بداد
 بخار آمده بودند چون در بکر بستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند قالوا اَلَيْسَ اَگفتند در ملک کردیم اینجا تو ما روزی گردید
 در خواب شده باشیم اَوْ بَعْضُ یَوْمٍ یا پاره از روز گردیدیم روز خفته باشیم پس چون ناخشان خود را دیدند بالیده و موسیای سر را دراز شده
 یافتند قالوا اَگفتند بعضی از ایشان بعضی را و بیکدیگر پروردگار شما اَعْلَمُ بِمَا لَکُمْ و انما ترست با آنچه در ملک کردهاید فاجعوا پس نصرتید
 احکامی را از میان شما بود فکرم هذِهِ دین درمی که و اید الی الدنیا سوسی شهر افسوس فلینظر پس باید که فرستاده و بگرد
 آیتها تا که ازل مدینه او کجای طعاما پاکیزه تر از جهت طعام یعنی بگرد که طعام که کم کس حلال تر و پاکیزه ترست چه در زمان ایشان در ملک
 کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض ایشان آن بود که و بجهت ایشان پیدا کنند فلان یکدیگر بزرگوار و بجهت پس بیاید و شما خوردنی از آن طعام
 پاک و لیسلف و باید که فرستاده نرمی و مذاکره در خرید و فروخت و کلا شحرت و خبر از گردانید بجهت احکام شما یکی را از ازل این شهر اقم بستی
 مالی این مدینه که اکثر تابع و قیاس اندازن بظهور الامر مطاع شوند یا قار گردند و ظفر باند علیکم بر شما نیز جمیع و کسنگار سازند شما را اَوْ یُعید
 یا باز گردانند شما را فی حلقه کیش خویش وَلَنْ تُفْلِحُوا اِذَا الْاِکْدَالُ و سنگاری نیاید آن وقت که بدن دین در آید و روی نجات ببینید همیشه
 پیوسته در عذاب باشید یعنی که اکل و عاقل ایشان بود و همیشه قبول فرموده روی بشهر نهاد و بدروازه رسید و ضاع آنرا متغیر دید و چون بشهر
 بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بچشمی دیگر یافت حیرت بروی غلبه کرد آخر الامر بکامان خباز آمد و درمی از آنچه همراه دشت بوی داد و مادر عرض
 نان بستاند و نازاری دید نقش بنام دقایقوس خیال بست که این مرد کجی یافته آن زر را بازاری دیگر بگیری نمود بیک لحظه این خبر را باز منتظر
 شده بچشم رسید و میباید طلبیده تندیدی عظیم نمود و طلب باقی زر را کرد و میباید گفت من گنجی نیافته ام دی و زاین زر از خانه پدر بر داشته ام و در
 بازار آورده ام نام پدرش پرسید و چون گفت کسی از اهل شهر ندانست و پدر اکتذیب نمودند و او از غایت دشت گفت مرا پیش دقایقوس بر یک
 از هم من آگاهی دارم مردم آغاز آتش کردند که دقایقوس قریب سیصد سال شده که مرده است تو ما را افسوس می گیری میباید گفت شما من خبر نمیکید
 در روز جماعتی از وی گرفته بود رفیقیم و امروز مرا بشهر بطلب طعام فرستادند من بجز این چیزی ندارم القصه و راز و ملک بردند و صورت حال تغییر
 کرد ملک با جمعی بقران اشرف بلدروی بخار آوردند میباید بخار در آمد و یاران را از صورت حال خبر داد علی الفور ملک رسید و آن لوح
 که بر در غار بود بر خواند و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بخار در آمد و ایشان را دید بار و بیای تازه و جامه های نو متحر شده
 بر ایشان سلام کرد جواب داد و بختی سبحانه از این حال اخبار فرمود و کذالک و همچنان ایشان را بیدار کردیم اَعْلَمُ بِمَا لَکُمْ مطلع گردیدیم
 تدروس و قوم و ارباب ایشان لَیْجَلُوا تا بدانند اَنَّا نَعْدُ اَللّهُ اَکْبَرُ و عده اسد به بحث و شحرت راست و درست است چه خواب و بیداری
 ایشان موت و بعث مشابهتی نامه دار و اَنَّا السَّاعَةُ و دیگر تا بدانند که روز قیامت لا ریب فیها فیما فی شکی نیست و پس حق تعالی
 اطلاع و ادب ایشان اِذْ یُنَادِیْ حُنَّ چون نزاع میکردند اهل آن زمان ببنیام میان یکدیگر اَمْرُهُم مردین خود را یعنی میگفتند شش را از محرده را
 خواهد بود و روحی قائل بود و بشارت روح و جسد با یکدیگر پس بدین ایشان ظاهر شد که روح و جسد با هم مبعوث خواهند شد چنانکه و توفی نفس ایشان کرد
 سیصد و نه سال بدین ایشان از تحلل و تغیر و در پس سال را روح کند آن قارست بر توفی نفوس همه و این اساک اجزای بدن ایشان و دیگر
 فرستادن ارواح بان بیت است قدرت که در شوشه و بجز با قدرت حق کافر نیست و آورده اند که خوانان ملک و عاگردند و در میان خود بخندند

و ارواح ایشان مقبوض شد و در تفسیر امام تقی مذکور است که حضرت رسالت پناصلهم آرزوی آن شد که اصحاب کف برآیند
 جبرئیل آمد و گفت که یا رسول الله تو ایشان را در دنیا خواهی دید اما از اخبار اصحاب خود چهار کس را بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند
 آنحضرت صلعم فرمود که چگونه فرستم و اگر مرا کنم برفتن جبرئیل هم گفت ردای مبارک خود را بگستران و امیر المؤمنین ابو بکر صدیق و فاروق و علی تقی
 و ابوذر را هم بگو تا هر یک بگوشه بنشینند و با در خارا که مسخر سلیمان هم بود بطلب که ندای او را مطیع تو گردانند و بفرا می تا ایشان را
 بر دشته بدان غار بر حضرت صلعم بچکان کرد و وصیای بر رستم بدر غار رسید پس یکی بر دشتند سگ ایشان پوششی دید باگ زدن در گرفت و حوله آورد
 اما چون چشم وی ایشان را دید دم جفا نیدن آغاز کرد و بسر اشارت کرد که در آید ایشان را آمد گفتند اسلام علیکم و رحمة الله و برکاته و تسبیح
 ارواح با جفا و ایشان باز آورد تا بر خاستند و جواب سلام باز دادند صحابه گفتند نبی الله محمد بن عبد السلام رسانیده ایشان جواب
 گفتند و علی محمد رسول الله هم پس دعوت کردند ایشان را بدین سلام و ایشان قبول نمودند و گفتند حضرت پیغمبر را صلعم سلام بیاورید و باز در رضا
 خود تکیه کردند و بار دیگر نزد خروج مدی را بل بیت صلعم نرفته شوند و مدی برایشان سلام کند و جواب دهند پس بپایند و در قیامت پیش
 گردند لقصه چون تدریس و قوم و این حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند فقالوا ابناؤا علیهم پس گفتند بنائید برایشان
 بنائگاه دیواری که از چشم مردم پوشیده باشند یا بدان بنا موضع ایشان را نشانند و هم پروردگار ایشان اعلم بهم و اما ترست بکار ایشان
 از جمعی که مناعت میکنند در باب ایشان قال الذین غلبوا گفتند تا که غالب شدند علی امیر هم بر دین ایشان یعنی انجاعت که بحشر
 اجساد قائل بودند گفتند لکن الذین علیهم فرمایم برایشان مسجد آه مسجدی که مردمان در آن نماز گزارند سيقولون زود باشد که گویند
 یا یعقوب از نصاری که اصحاب کف ثلثه تن بودند و ابیهم کلهم صحابه امایشان سگ ایشان و یقولون و گویند سطر را در میان
 خسته تر تن اند ساد هم کلهم ششم ایشان سگ ایشان و میگویند ایشان این سخن را حجاب الغیب انداختن پوشیدگی یعنی گفتار است
 که بنیاد را اختراع خود میگویند و یقولون و گویند مسلمانان با خبر رسول صلعم سبعة ایشان هفت تن اند و ثامنهم کلهم ششم ایشان
 سگ ایشان قل و قی بجو آفریدگار من اعلم بعد هم و اما ترست شما ایشان ما یحکم هم نمیدانند عدد ایشان را الا قلیل و هرگز اندکی از
 آدمیان که پیغمبر صلعم و اصحاب او را بر عباس بن فرمود که نام من فلک تقیل و از علی بن نقی است که اصحاب کف هفت تن بودند و اسمای ایشان
 اینست یلیخا گلسینا مسکینا متروش و برنوش و شاذنوش و اسم رابعی مطونس است و اسم کلهم قطیر و روایات دیگر در اسمای ایشان است آنچه
 فی الجمله صحیحی دارد اینست در تیسر بعد از مد بن عمر و نقل میکند که چون آتش در موعنی افروخت پس این اسمای بر کاغذی نوشته را انجا افکند فی الحال میزد
 و اول و اول در باب اصحاب کف سخن بسیار است بعضی میگویند این قصه نو و از احوال بلا بعبه است که هفت قلیم عالم بوجود با وجود ایشان قائم است و
 کف خلوت گاه ایشان بود و کلب نفس حیوانیه و نیز جمعی اشارت است بروح و عقل و قلب و نظری و عیشتی و قوت قدسیه و سر و حقی که تعلق
 بکف بدن دارند و دقایق نفس اماره است و حواله توفیق این سخنان بخواهر تفسیر میرود قلادتها پس توجیه کن ای محققانیم در شان
 اصحاب کف اگر اهل کتابین جدال کنند از آیه ظاهره امر مگر جدالی نه بعضی نفس نهایی در محادله و برایشان بخوان آنچه در قرآن است و بر تجمیل
 ایشان اشتغال فرما و لا تستغنی فتوی محیی و پیغمبر فیتیم در شان ایشان میگویم از اهل کتاب احکامی را آوردند که چون
 سوالات ثلثه مذکوره را از حضرت رسول صلعم پرسیدند فرمود که جواب بیاورید تا شمارا خبر کنیم و گفتند ان شاء الله تعالی نرود روزی که ما پیش و حق
 نیامد و قریش طعنه آغاز کردند و غبار اهل بر مراتل بل فی انحصار نیست سخن بجا آید و آیت فرستاد که لا تقولن لی شایه گوی میزی کار که قصد دای

ثلثه
اربع

او قوطک تبا و ضایع یا موجب حسرت و ندامت و هلاکت و قتل و بگمراهی ایشان را که آنچه شما آورده ایم یعنی قرآن الحق من عند ربکم بیهوده است و سخن درست است از آفریدگار شما من شاء قلبو من پس هر که خواهد گردید بوی پس باید که بگردد و قسماً و هر که خواهد گردید بوی پس گوید که گردانم زاده آورده که مراد امر تو عید و تهدید است نه امر اجازت و اباحت و این عباس فرموده که امر معنی اخبار است یعنی هر که خواهد گردید ایمان آورد بر آینه ایمان آورد و هر که خواهد که کافر شود بیشک کافر گردد و متشاوران الا ان یشاروا من حیث ازیل بدان متعلق شده است و نسبت تغییر بر او از صفت تبدیل معرست است هر که از خواهی بران و هر که از خواهی بخوان حکم حکمت و کس را چاره جز تسلیم نیست **اِنَّا لَعَدْنَا** بدرستی که ما داده کرده ایم **لِلظَّالِمِینَ** برای ستمکاران یعنی ناگردیدگان **نَارَ الْاَحْطَابِ** نیمی شبکه بخوراک و در آتش ایشان را **اَسْرَادِقَهَا** سرپردها آن تشبیه کرده آتش را که محیط بود بر کافران بر سر پرده که مشتمل باشد بر اهل آن و در حدیث ابو سعید خدری میسرست که سرادق نار چهار دیو است غلطت هر یک از آن چهل ساله راه که بگرد کافران در آمده **وَ اَنْتَ یَعْلَمُ** و اگر فراد خواهی کنس از تشکی **یَعْلَمُ** و فراد رسیده شود بآبی که کما کھنل اندر روی نیت یا مس که خسته که چون پیش دهن ایشان بر مذکیب **الْوُجُوْهَ** که در بیان کند و بسوزد و دیوار از فرط حرارت **یَنْشُ** **الشَّرَابُ** به شرابی است محل و ساعت و دست آتش **مُتَّفَعًا** بجای بودن **اِنَّ الدِّیْنَ اَمْنًا** بدرستی که آنرا بخورید و بدید بخاری و کتاب در رسول و **وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ** و بگرد کارهای شایسته **اِنَّا لَا نَفْصَحُ** تحقیق که ماضی نگر و نیم **اَجْمَعِ** اخن نزد نکس را که نکوست **عَمَلًا** از روی کردار او **اُولَئِكَ** آن گروه مومنان و پسندیدگان **لَهُمْ** مرایشان راست **جَنَّتْ** عدن بوستانهای اقامت یعنی بهشتها که در آن مقیم باشند **تَجَرَّیْ** میروند و **مِنْ خِجَمِهِمْ** **اَلْاَکْهَمُ** از زیر منازل ایشان یا مرایشان جو بسیار **يُخْلَوْنَ** پیرایه شوند و فیها من **اَسَاوِدَ** در آن بوستانها از دستوانهای ساخته شده من ذهب از زر و زر ازاد **اَلْاَسِرَ** از این جویر نقل میکند که هر یک از بهشتیان اسبه و ستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت و **يُكَلِّبُونَ** و بهوشند **ثِيَابًا** بگنجر اجامهای بزرگ من **سُتَدْنِیْنَ** از دیوهای نازک و **اِسْتَبْقِ** و دیوهای بطرف فرار از روی هر یک **مُنْكِیْنِ** قیما که زندگان باشند در بهشت **عَلَى الْاَوَّلِ** بر تختها چنانچه عادت نعمان است **نِعْمَ النَّوَابُ** نیک باد ایشیت بهشت و نعم آن و **حَسُنَتْ** و نیکوست آن تختها **مِنْ تَفَالُحِ** کیه گاه یا نیکوست بهشت تزل آرا مگاه و **اِخْبِرْ** **لَمْ تَمُتْ** و پدیدان برای مومنان و کافران مثلی و آن مثل که امست و **جَلِیْنِ** و در حدیث برادران بود و در بنی اسرائیل یکی یهود یا یلمتیا و او مومن بود و دیگری قطروس یا قفر بود بهشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسید هر یک چهار هزار دینار تصرف کردند کافران ضیاع و عتقار و متاع خانه خرد و مومن بهر دار و وجوه خیر صرف کرد حق سبحانه از مال حال ایشان خریدید که **جَعَلْنَا** که **اَحْلَی** **هَآءِ** **اَوْدِیْمِ** هر یکی را از ایشان یعنی قطروس را **جَنَّیْنِ** و بوستان من **اَعْتَابَ** از ناکهای انگور و **حَقَقْنَا** **مَائِیْنِ** و محفوظ گردانیدیم ما آنرا از بحر مابین یعنی درختان خرما گردان در آوریم و **جَعَلْنَا** **بَیْنَهُمَا** و پدید کردیم میان آن دو باغ **ذَوُ عَالِی** کشت زاری آن موضع جامع اقوات و فواکه باشد **كَلِمَاتُ الْحَقِّ** آن دو باغ است **اَلْاَکْهَمُ** بادی میوه و محصول خود را تمامی و **لَمْ تَطْلُ** وستم کردی یعنی کم نساختی **قَبْلَهُ** شیئا لازمیه و سهو و جوی یعنی در اغلب آنست که میوه رسالی تمام آید و سالی ناقص همیشه میوه آن باغ تمام آید و **فَجَزَّ** تا در وان کردیم **خَلَقْنَا** **هَآءِ** **مِیَانِ** آن بوستان جوی آب تا شرب شراب آن دائم باشد و کان که بود و کافر از **فَجَزَّ** همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوه های دیگر بهشت و اختصاص آنها به کعبت غالبیت بوده آورده اند که میوه حاجت شود و رجوع برادر نموده از دور میبشت توقع مساعدی کرد قطروس گفت زمین و تو برابر بوده من این همه باغ و متاع پیدا کردم و غلامان و خادمان دارم تو چه آنگ دست و پریشان حالی یهود گفت ای برادر تو بدان

ثلثه
اربع

ع

اما باغ دنیا خریدی من بوستان بهشت خریدم تو سرای دردنیاساختی من بهشت خازنم تو که خدا شدی من هر چه بخواهم دارم تو غلام کنیک جمع کردی من طلبه گدا
 و غلمان نمودم قطره س اور اسلامت کردن آغاز نمود و گفت زر نقد بوعده نسیم از دست دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی فقال
 پس گفت قطره س لصاحبه مرار خود یعنی برادر خود را و هو یحاوره و یجاد به میکرو با او سخن باز میگردد این یعنی این میگفت آن جواب
 میداد و گفت انا اکثر ممن یشتم ھنک ماکلا و از حبت مال دنیا و اعز نفرا و عزیز تر از من از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست بردار
 گرفت و دخل جنته و باغ خود را و هو ظالم لنفسه و حال آنکه اوستم کننده بود برتن خود بهجیب و مخارعت آنکه از روی محبت
 دنیا قال ما اظن ھنک لمان نسیم ان تلید آنکه فانی شود و بسراید و نابود گردد و لهذا ابد الھ این بوستان من هرگز یا منطه من
 نیست که این دنیا پسری گردد و ما اظن الساعة قائمه و گمان نمی برم قیامت را آئنده و لكن زد دفت و اگر باز گردانیده شوم بر نعم تو
 الی دینی بسوی پروردگار من چنانکه تو میگوئی و مرار بکنیزند که اجدت بخدای که بیایم خیر اهلنا بهتر ازین بوستانها منقلباً بجای گشتن
 یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهند چنانچه امروز این باغ بمن داده اند قال کہ گفت مر قطره س راحه یار او بود و
 و هو یحاوره و حال آنکه او جدال میکرد با او اکھرت آیا که فرشتی با بخار بعت و تردد دران بالذی یخلقک بکس که بیافریند از من است
 از خاک و من تطفی پس از نطفه که ماده نزدیک است یعنی پدر که اصل داده تو است یا خود ماده اصل ترا تفسیر سؤالت و حال پس تراست که
 مردی سیده درست اندام لکن لیکن من میگویم هو الله است خدا و نبی دینی پروردگار و آفریدگار من از خاک و نطفه و لا اشرک و انما
 نمیکردم بر تویی احدی بخداوند خود بچسب را و لولا اذ دخلت و چرا چون در آمدی جنتک بوستان خود قلت ما شاء الله گفتی که آنچه
 خدا خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفتی که اگر خدا خواهد بماند و اگر خواهد فانی گرداند و چرا گفتی لا قوه الا بالله نیست
 قوت بچسب را اگر بخدای تعالی یعنی بایستی که بجز خود اعتراف کنی و دانستی که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر امر آن میسر شده به بدو کاری لطف حضرت
 باریست ان تون انا اگر منی مر اقل ھنک کمتر از تو ماکلا و ولدان از حبت مال و فرزند فحسه دینی ان یؤمنین پس شاید آنکه بدین
 پروردگار من بوستانی خیر از جنتک بهتر از بوستان تو در دنیا یاد آخرت بجهت ایمان من و یوسل و فرود فرستد علیها بر بوستان تو
 بسبب کفر تو حسبنا ما عقمنا یعنی عذاب سخت قمر السماء از آسمان فصحیح پس گرد بوستان تو صعیل ازین باغ من و لعلی بی گناه
 که پای بر و بلعد او فیصح یگرده ما و ها آب آن بوستان غور و فرو رفته در زمین قلن فسطیح پس توانی تو که در آن آب زمین فرو رفته
 طلبان جتن یعنی طلب آن نقد و تو نبود پس یافتن و باز بجوی آوردن خود چگونه تواند بود آورده اند که حق سبحانه سخن آن بوسن را درست گرداند
 و عذاب اهلک و استیصال بدان باغ فرستاد و احیط و فو اگر فسد عذاب الهی بتمیز بیوہ آن باغ کافرو تباہ شد جمیع اشجار و اثمار آن
 و خراب گشت برینا که دران باغ ساختہ بود فاصبح پس باد کرد قطره س و آن حال را نشاہد نمود یقلب میگردد نیکو کرد
 کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میرود و پشیمانی میخورد علی ما اتفق برا چسبیکم خرج کرده بود فینا در عمارت آن و هیچ
 و حال آنکه بناهای آن باغ خاویہ افتاده بود علی عرق شہا بر سقفهای خود یعنی اول سقف ساقط شد و جدار آن بروی افتاد یا خفته که
 بسته بود و نیتا و آنکه تا کما بروی فرو آمد و بر ترقی و قطره س مشاهده آن عذاب کرد دست بردست میرود یقول و میگفت یلینتی ای
 کاشکی من لمر اشرک انما ز فیکر ختم و شرک نیست ختم بر تویی احدی پروردگار خود دیگر را تا بوستان من بسبب شرک من خراب نمیشد
 و لم تکن لک و نبودند مرا و ارفقه یبصر و تہ گرویی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او من دق الله

و نهاده شود و نشانی احوال و تنهای اهل شیرکاتهای کردار ایشان بدینان قوی المؤمنین پس بنی گناهاران را متفقین ترسان و عراض کنندگان
 جماعیه از انجیری که در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش کرده باشند یعنی چون بران مطلع گردند خوف برایشان ستولی گردد و یقولون
 و گویند یو یکتای ای وای بر اموال هذا الکتاب چه بوده است این نامه را که مطلقا کایغادر فرو نگذاشته صغیر و کاکبیر گناهان خود
 و بزرگ را الا احصیها نه گمر شده است همه را ضبط کرده و نگذاشته و وجدوا ما عملوا و یابیند آنچه کرده اند باینه خاصا اما در پیش آمده و
 یظلمون بک و ستم کنند بر در و کار تو احدی را کسی بقصایح حسنه یا زیادتی سیده و وا ذلکنا و یا دکن آنرا که گفتیم بالکلیه که استجد و امر و شکر را
 که سجده کنیده لادم مرا و ما را فجد و آس سجده کردند که ابلیس را که ابلیس کان بود من الحق از جن یعنی قوم بنی الحان یا جن گروهی انداز
 ملائکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان از ملائکه مخلوق اند از نور و قول اول اصح است چه در همین آیت و از ذریت
 اثبات میکند و ملائکه را ذریت نیست و دلیل دیگر آنست که میگوید ففسق پس بیرون رفت عن امر ربّه از فرمان پروردگار خود غایب برای
 سببیه است یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بوده افتخار و فنه آفرید میگیرید شیطان را و ذریت و فرزندان او را اولیاء و دوستان من
 دوفی بنجر من یعنی ایشان را دوست میگیرید و فرمان برداری میکنند و در من عاصی میشوید و هم و حال آنکه ابلیس و ذریت او لکه عدو و
 مرثما را دشمنانند بلش للظلمین بدست مرثما دان را ابلیس و ذریت او بدگارش بدلی از خداوند گویند ذریت یعنی اتباع است و تسمیه
 ایشان بذریت از قبیل مجاز بود و اکثر بزرگواران از ذریت است در میان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را بر اندازید پلوی چپ او و چرا که او به
 نام دارد و بیافرید و او را بشمار یکمایی بیابان فرزندانند و از اولاد او کی مره است که نسبت به و یافته بود و دیگر لاقیس و دلهان است در عین کجا
 آورده لاقیس موسوس طهارت است و دلهان موسوس صلوة و بعضی بر عکس گفته اند و اتفاق زلفور از اولاد او صاحب اسواق است که بدروغ
 و کم فروشی و خیانت و سوسه میکند و اعور صاحب ابواب زن است و موسوس صاحب را جیف است و موسوس با خورنده طعام که بسم الله گفته باشد کثرت
 میکند در خوردن و مدحش موکل علم است و ایشان را بر اموالی مختلفه میدارد و بعضی گفته اند که شریه از اولاد او است و او صاحب مصاحبت
 که بجمع و فرغ و روی و موسی کنند و گریبان پاره کردن و و اشور گفتن میفرماید ما آشهدهم حاضر گردانیدم شیطان را و اولاد او را خلق
 السموات و الارض بوقت آفرینش آسمان و زمین تا ایشان مشا ورت کنیم یا مدکاری طلم و لا خلق انفسهم و نه بوقت آفرینش نفسا
 ایشان اتفاقا جمعی از کفار آن بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه نفی میکند از او میگوید ایشان را آفرینش آسمان زمین حاضر نبودند تا غیب از او نماند و از
 آفرینش نفسای خویش نیز خبر ندانند پس چگونه ایشان را در عبادت من انبار میگرد و ما کثرت و ستم من میخند الضلین فرا گیرنده که که کند کار که ابلیس و ذریت
 اویند عَصَدُکَ یاران مددکاران یعنی من در خالقیت نیازی از بار و مددکار و یقول و یا دکن آن روزی که گوید خدای یا فرشته با ما و مشرکان را که
 برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود ناد و اشترکاء عی الذین و نتمم بخوانید با و از بلند شرکشان مرا آنرا که گمان برد که ایشان را باز آن
 مندا صاف شرکائی بزرگ ایشان است و بجهت توینج و تفریع نیز شاید قد عوفهم پس بخوانند کافران تا باز او استغاث کنند فلم یستجیبوا پس اجابت
 نمکند لهم ایشان را و بفرمایند و جعلنا بینهم و کردانیدیم میان کفار و الله ایشان مؤبقا بجای ملائکه یعنی وادی از وادیهای جنم
 پیدا کنیم میان ایشان که مملکه عظیم باشد و همه ایشان را دران معذب سازیم و از عذاب بن عمر منقول است که موبق وادی باشد عمیق
 در جنم که بدان حد کنند میان اهل الله الا الله و ما سوامی ایشان و را العجیر مؤت و بنید مشرکان النار و آتش و زخ را معایه اجل
 ساله راه قتلوا انهم پس یقین دانند که ایشان قوا قحوه ها را افتادنی اند و ان و لم یجدوا و انیابند عظمها از ان آتش

[illegible]

دیگر از او چنانچه داده شود او از آن پندیده برگزیده آورده اند که موسی بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل با
جمع کرده خطبه خواند که همان از مستمعان برآمد و همه در ادای آن کلمات و تأمل در معانی و حقائق و در نقش و تصویر شد یکی از خطبای قوم گفت
یا کرم الله وجهه ای که در روی زمین از خود انوار موسی هم فرمود که نمیدانم در همه عالم از خود انوار موسی و گویند در ضمیر مبارکش این صورت گزشت
لیکن آنکه بدان نقطه فرایقی بجان داده و می فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده است که اختصاص داده ایم او را بحکم خاص بر رویایی از خواص خود
ساخته اند و با خود مایه بریان برآید بلکه او را بدان راه خواهد نمود حضرت موسی هم تئید فرمود و روی برآورد و فرمود که ای موسی و ما را
کن ای محمد چون گفت موسی هم نقشه مرثیه را در دو خاوم خود یعنی یوشع بن نون بن افرام بن یوسف را که بطلب خضر عم که آب حیات همیشه خواهم رفت حتی
آب حیات را برسم مجمع البحرین که مکان دوست و آن متقی بخر فارس و روم بوده و گویند که آنحضرت فی ایام الافردون و کان علی
معدن ذی القرنین الاکبر و فی ایام موسی و گویند آن موضع از افریقیه است و در او اسیر طوطی مغرب آورده و در بند نوشی روان نیز گفته اند
قصه موسی هم فرموده که مدام میروم تا برسم بئرل و او را اقصی حقیقاً یا میروم زمانی در آنکه ششاد سال باشد یعنی بیست و سه و روی از سفر
برتابم تا او را نیابم بیت دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا من رسید بجانان یا جان زتن برآید یا می یوشع تو با من سوخت
میتوانی در طلب این بنده صالح یوشع هم فرمود که آری من با تو موافقم در یافتن تو منتهی شمارم مصرع خوش است آوارگی آنرا که هر چه من
باشد پس یوشع هم تئی چندان و مایه بریان برداشته باقی موسی کلیم اندام روان شد فلاناً بلغا پس آن هنگام که رسید به مجمع البحرین
بمجمعی که میان دو دریاست آنجا بر حوضه که بر کن چشمه بود نشستند موسی هم بخواب رفت یوشع هم در آن چشمه وضو ساخت و قطره از دست و
بر آن مایه بریان چکید فی الحال زنده شد روی بدریانه و یوشع هم متحیر گشت و موسی هم از خواب درآمده تفقد حال یوشع و مایه تئی نمود
روی برآه نهاد و از غایت تعجب سفر کسباً خود را هم پیش کرد و مایه خود را افتاد سبیلک پس فر گرفت مایه را و خود را فی البحر
در دریا سترگان مثل سروان که در آن توان رفت هر جا که مایه میرفت آب بر بالای او چون طاقی مرتفع می آید و زمین خشک می گشت
فلانجا و از پس وقتی که در گشتند از مجمع البحرین قال گفت موسی هم نقشه مرثیه را در دو خاوم خود یعنی یوشع هم را که وقت چاشت شد
اینا قد آذناذ بیا طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شده ایم و می چندی برآسیم لقد نقشتا سر آید دیدیم منسقنا لهذا
ازین سفر که کردیم نصبتا درج و نخی چون یوشع هم سفره پیش آورد قصه مایه بیادش آمد قال آیت گفت یوشع هم خبر داری
اذا وینا الی القصر چون جای گرفته بودیم آن محضره بر کن چشمه فلانی پس بدستی که من نسیت الحوت فرائش
کردم مایه را یعنی قصه او را که با تو گویم و ما اکتسبناه و فراموش نکرد بر من ذکر او را الا الشیطان مگر شیطان که
ما مشغول ساخت آن آذکره از آنکه یاد هم ترا و اتخذ سبیلک و گرفت مایه را و خود را فی البحر و در دریا
بجای راه عجب که هر جا میرفت مایه فراخ پیدا میشد و زمین دریا نیز خشک میگشت قال گفت موسی هم ذلک
این قصه مایه ما کتبتا بنیچ آنچه بودیم که می طلبیدیم چه حق بجان من و می فرستاد که آن مایه ما را راه خواهد نمود بدین
کسی که می طلبیم باز نماند پس باز گشتند علی آثار و نشانهای قدم خود قصصاً از بی رفتنی تا رسیدند بدان موضع
که مایه بدریانه آمده بود مایه دیدند که شاد و خشک بدان در آمدند و حوضه پس یافتند عبداً اثنین عباداً تابنده را از زندگان ما
که بعضی عبادت انبیه را دریم و از حوضه نشسته قرعند تا از نزدیک آن وحی است و نبوت بقولی که او پیغمبر و تائید باطل عمر بنده است آنجا که نبوت او قلی

نیستند و علمای و پیاپی او را من لدنا علما از تو یک تا علی که خاص است با و کسی از اندا لا تعلیم و در حقایق علمی و ذوالنون قدس سره نقل میفرماید که علم لدنی آنست که حکم کند بر خلق بواقع توفیق و خدا لا ان گفته اند که علی است که حاصل شود بواسطه کسب و تحقیق حرف صاحب کشف الاسرار فرمود که دانسته این علم محقق است از یاقده سخن گوید در قنوجات از سلطان العارفين قدس سره نقل میکند که جمعی نشاند می گفتند اخذتم علمکم بیتا عن بیت واحدنا علما عن اهل الذی لایموت قنوی گلشنی که نقل روید یکدم است و گلشنی که عشق روید خرم است و گلشنی که گل در گردن باشد و گلشنی که دل در دوا فرخا و علم چون بر دل زندیاری شود و علم چون بر گل زندیاری شود و آورده اند که چون بجای خضر عم رسیدند و او را دیدند که کرده و جامه خود را بر کشیده موسی هم سلام کرد و خضر عم جامه از روی او در کرده جواب داده و گفت تو کیستی گفت من موسی ام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که بتو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم او در جواب گفت کیسه گوید که پیغمبر صاحب شریعتم او چنان از کسی چیزی آموزد گفته اند که رسول میباید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین و هر چه نیاز این قبیله باشد تعلیم آن منافی امور نبوت نیست و گفته اند اعلم با مورد دنیا کم نمود این قولست قال له مؤمنی گفت موسی را خضر اعم قل ان تبعك آیا پیروی کنم مرا علی ان تعلین بشرط انک بیاموزانی مرا تا غلنت از آنچه تو آموخته اند و شدگان علمی که مبتنی بر رشد باشند یعنی اصابت خیر قال انک گفت خضر عم بدستی که تو کن تستطیع فی توانی معی صبرا و با من شکیبایی کردن را موسی هم گفت چرا صبر نتوانم کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری حکم تو بر ظاهر است شاید که از من علمی صادر شود که در ظاهر آن منکر و ناشایسته نماید و تو وجه حکمت آن را ندانی و بران صبر کردن نتوانی و کیف تضرع و چگونه صبر کنی علی ما لم یحظ به از پیغمبر احاطه نموده و با پیغمبر خبر و از وی دانش یعنی علم تو بران رسیده باشد قال سجدت چه گفت موسی زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای صاحب صبر کند و بر آنچه از تو میموزم و الا عصى و نافران برداری نکند لک انحر و مرزا در پیچ کاری قال گفت خضر عم که ای موسی فان اتبعنی پس اگر پیروی کنی مرا فلا تسکین پس پس مرا عین شکیبایی از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن را ندانی یعنی اقل ب سوال کن حتی احدث لک تا من نوسازم برای تو میندازم از پیغمبر که بانی که تو در یابی موسی هم قبول فرمود و هر دو با هم روی برآه نهادند و یوشع هم بر عقب ایشان میرفت فانطلقا فخر پس بر فتنه بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از آن استند عای رکوب دران نمودند ملاحان اول راضی نشدند و در آخر خضر را شناختند و تقطعی تمام دران کشتی را دروختند و از کشتی تا چون نشدند در کشتی و میان دریا رسیدند خضری برداشت و پنهان از قوم خود قها سوراج کرد کشتی را قال آخر قها گفت موسی هم آیا سوراج کردی کشتی را البتة عرف اهلها تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراج بسبب دخول آب است دران و دخول آب موجب غرق شدن سفینه باشد لکن جئت بدستی که آوردی شکیبا امرا چیزی شکفت و شنیع و بر دل گران قال انک اقل انک گفت خضر که آیا لقمم بدستیکه تو کن تستطیع فی توانی معی صبرا و با من صبر کردن قال گفت موسی هم که آن سخن از خاطر من رفته بود لا فو ماخذ فی مواعده کن مرا بما فی لیلت با پیغمبر فراموش کرد و با و کلاش هفتی و در مرسان مرا من امری از کار من عسر و شواری یعنی بر من سخت گیر و با من بدین مقدار مضائقه کن فانطلقا فخر پس از سفینه بیرون آمده بر فتنه تا بدی رسیدند و خارج دیه جمعی که دوکان بازی میکردند و پسری زیباروی بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده نام او خوش بود و یصو و نام پدر او سلاسل یا کماردی و نام مادرش شاهوی یا جمی در میان ایشان بود و موسی خضر هم میرفتند حتی اذ اقیبا علما

تا چون بدیدند پسر را که ذکر کردیم خضرم او را از میان اقران طلبیده و پس دیواری برد فقتله پس بکشت او را بنج یا بنجاق قال اقللت
 گفت موسی م آیا بکشتی نفسا ذکیت نفس پاک را بقتل نفس با بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق پس بے
 قصاص او را چگونه کشتی لقد جئت ہر آئید آوردی شکایت کنی چیزی ناپسندیدہ را
قال انما اقل لك انک گفت خضرم ای من بخت ترا در اول مصاحبت که تو کنی تستطیع قوت نداری و نتوانی
 معی یا من با فلما سی من خبری ۸ شکایتی و زردین قال گفت موسی م ان سالتک اگر سوال کنی ترا عن شیء از چیزی
 که صادر شود مثل این افعال منکرہ بعد ہا پس ازین کرت فلا تصعبہ پس مصاحبت با من کن قل بکشت بدستیکہ رسیدی تو من
 لدینی بکشت مرا از نزدیک من بعد از این چون سہ بار ترا مخالفت کنم ہر آئید در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده کہ خدا
 رحمت کند بر آدم موسی م را کہ از وی شرم گفت فلا تصاحبی اگر چنانچہ صبر کردی و با مصاحب خود در رنگ نمودی ہر آئید چیزی را گفت
 دیدی فانطلقا پس برگشتند و رفتند حتی اذا آتیا تا چون آمدند اهل قریۃ بابل دیسی کہ انطاکیہ بود یا ایلہ بصرہ یا جزوان از زمینہ یاقرب
 از نوم یا بر بزمین اہل آن دیہ چون شب شدی دروازہ بستندی و برای پیج کس نکشاندی نماز شام بود کہ موسی و خضرم بران دیہ رسید
 خوشند کہ بدیدہ و آئید کسی دروازہ نکشود و استطاعا طعام طلب کردند اھل اہل آن دیہ را و گفتند اینجا غریب رسیدہ ایم و گر نہ ہستیم
 چون بارادیدہ جای ندادید باری طعام جہت انفرستید قافوا پس سہرا نزد اہل آن قریہ آن یصیفوھا از ان گدیشان را معالی کنند
 ایشان شب گر نہ بیرون دیہ بودند و با درووی براہ نما دند فوجہا پس یافتند ہفتاد درواچی آن دیہ جدا و دیواری اہل شدہ
 یک طرف بودند و نحو ہست دیوار آن یقفض آنکہ بیفتد و در دروازہ ارادت دیوار مجارست یعنی نزدیک بود با فادون فاقامہ
 پس خضرم کرد آن بابا کہ اساسش را بسنگ و مل استحکم داد قال گفت موسی م کہ اہل این دیہ ہا را جای ندادند و طعام نیز نفرستادند
 پس بہت چہ دیوار ایشان اعمارت کردی و شئت لکذت اگر نحو ہستی ہر آئید فرامی رفتی علیک بر تعمیر این دیوار آخر ۱۰ مرفوع
قال هذا گفت خضرم این است فواق بینی و بینیک و جدائی میان من و تو یعنی گفتہ بودی کہ اگر نوبت ثالثہ چیزی برسم با مصاحب مازانیک
 وقت فراق رسید سائیتک زود باشد کہ آگاہ سازم ترا یا وکیل ما لک تستطیع معنی آنچه توانستی علیک صبرا بران شکایتی نمودن احشیت
 ظاہر بران نگار کردی اما التفتیتہ فکانت اگشتی پس بویستکین مرخصا جان را کہ دہ برادر بودند پنج بیمار و بر جای مانده و پنج دیگر طاحان
 کہ بہت تحصیل معیشت یقبلون فی البحر کار میکردند در دریا فادذت پس خواہم حکم خدای آن اعینہا آنکہ او را سوراخ سازم و عینک
 کنم و کان و حال آنست کہ ہست و آء ہم در پیش راہ ایشان قلیلت پادشاهی کہ او را جلند بن کر کہہ گویند تاخذ میگردد بکل
 سفینتہ ہر کشتی درستی کہ می بیند غصبا بغضب یعنی از کشتیبا ناہی مازی ستا من آن کشتی را عیوب کردم تا او غضب نکند
 و آن عا جان بجلی محروم نگردد بہت اگر خضرم در کشتی شکست بہ صد درستی در شکست خضرم ہست و اما العلم و اما پر کشتہ
 گشتہ فکان ابوا پس بودند پدر و مادر او مؤمنین گردیدگان فحشیتا پس انستیم یا ترسیدیم ان یزھمما آنکہ در ساند
 بدیشان طمانا و کفران عجبی باکی و کفران نعمت یعنی شاید کہ با کفر و طغیان و فسق او در سازند از روی مہربانی کہ والدین را بر و کدہست
 و آن در ساختن موجب کفران و طغیان باشد فادذت نا پس خواستیم ما ان یثبہ لھما آنکہ بدل دہد ایشان را و جھنما پروردگار ایشان
 خیرا قیتہ فرزندی بہتر از و ذکوة از روی طہارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناہ و شوب اخلاق و دیہ منکی باشد و اقرب قریبان

کتاب التوحید جلد نهم

[illegible]

این را اگر نمی بوده باشد بوی ست و اگر نمی بوده بالعالم برسان زمان غیر او و بر هر قدر در حال فرموده که آن حدیث باشد
 که عذاب یکی این قوم را یعنی یکیش اگر ایمان نیارند و الا آنکه فراموشی فرموده در باب ایشان که عذاب عظیمی را که بر او فرود
 آفت و اقرین آنها من ظلمه اما کسی که ستم کند یعنی بر خود مصداق شود و نفوذ بد پس زود باشد که عذاب کنیم من یعنی هر که با منست یکیش
 و این عذاب دنیا است و نه آخرت پس باز گفته شود الی مرتبه سومی برای پروردگار خود در قیامت فی حدیث پس عذاب که خدای او را عذاب
 عذاب است و منکر که مثل آن معهود نباشد و اما من امن و اما هر که بگوید و عمل صالحا و عمل شایسته کند یعنی بر مقتضای ایمان
 فله پس را و راست در هر دو ساری جزاء و الحسنه یا دهنش نیکو و ستیقول که فرود باشد که گوئیم مر او را من امتنا از فرمان ما
 یعنی از آنچه میفرماییم شریک کار می آسان فرار طاعت او آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بگوشتش و درین
 ایشان در آمد و زنیار خیمه بوی ایمان آوردند و جمع سببنا پس بگویم باره از پی در آید سببی را که بیشتر توان رفت و قوم یک
 را با خود برده لشکر نور از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب داشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم با ویل را که در قطراین بودند سفر
 کرد بهمان طریق که مد قصه ناسک مذکور شد پس روی بشرق نهاد حتی اذ ابلاغ چون رسید مطلع الشمس بجای بر آمدن آفتاب یعنی ضعیف
 میسای عمارت است از جانب شرق و جد هایت آفتاب را که هر بار باطلو مطلع بر می آید و شعاع لومی افتد علی قوم برگردی
 که تا آنکه محض هم شود و اندیده بودیم و پیدا کرده برای ایشان تمنی و فهاست و الی از دون آفتاب در وقت طلوع پوششی از
 لباس دنیا که میان ایشان و آفتاب حاجر باشد چو ایشان را پیشش نبود و زمین ایشان تیرنا که نداشت از غایت نرمی و سستی
 پس چون آفتاب طلوع کردی بسرا و اید آمدندی تا وقتیکه ارتفاع پذیرفتی و از سمت پس ایشان نور گشتی از زیر زمین بیرون آمده مایه گرفتند
 و با آفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم ناسک بودندی که لکلت همچنان کرد و لشکر ایشان که باطل مغرب کرد و با همچنان اتباع سبب
 کرد و بجانب قطر اسیر روان شد و بقومی رسید که ایشان را ویل خوانند و ایشان همان سلوک نمود که با قوم با ویل و قد اخطنا و در سبب
 ما احاطه و ششم بیا که لکله با خود نزدیک او بود و خبر را در روی آگاهی یعنی لشکر او و اوقات حرب و سباب جهانگیری که بر وجهی شده بود
 محیط بودیم و مجموع را در استیم و پس سکنه را جمع از پی در آمد سببنا را و طبعی دیگر از شرق بشمال حتی اذ ابلاغ چون رسید مطلع
 ارض ترک بنین السدین میان دو کوه که از پس آنها زمین با جرج و با جرج است و جد من و فهاست یافت در پیش آن دو کوه قومه
 کردی را با بیستای عجیب و شکلهای غریب که یکجا درون نزدیک بودند از پی فطنت که یقفون قولا که در باند سخنی را و کسی نزارش کرد
 و اقرین سخن ایشان در نمی یافت قالا اید القریین گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای اقرین این با جرج و ما جرج بدستیکه قوم
 با جرج و با جرج مفیدون تباهی کنند گانند فی الارض در زمین با هرگاه که از پس این دو کوه بیرون آیند از گیاه سبز آنچه نباید بخورند
 و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را بکشند و بخورند و اگر چهار پاییان را نیاقتند آدمی را عرض آن بکار می برند و ایشان دو قبیل انداز
 اولاد و یافت بن نوح هم در همین المعانی آورده که آدم هم را احکام شد و منی او نجاک آلوده گشت آدم را ناخال اند و مناک گشت
 حق تعالی این دو قوم را از آن خاک آلوده منی او بشیر یا فرید و بقول کسی که گوید اینیاعم محمل نشو ندان قول ضعیف است و در اشکال احادیث
 ایشان اختلاف کرده اند از علی مرتضی کرم الله وجهه منقول است که قاست بعضی از ایشان بمقدار شیری است و قد بعضی بغایت دراز و در
 حدیث آمده که صنفی از ایشان بشال شجره از زنده و آن درختیست در ولایت شام طول او صد و بیست گز و صنفی با طول او عرض مساویست و صنفی اند

که از یک گوش فرارش و از دیگر گوش بحاف میسازند و در صفت ایشان گفته اند لطم کبوتاه پشی سگ جیفه جوی به گوش دراز از خزان برده گوئی
نه شمشیر و نه میشی و نه نواز در آن چشم کوتاه و گوش دراز به هنگام خفتن بچسبند سیر و یکی گوش بالا و دیگر بزرگ شکن بشکن حسین بروی شان
کشان ریش تازی را نوی شان برون آمده اشک شان چون گرازه شکم بین و پا خورد و گردن دراز و چو زنیگان آمده در وجوده شره زرد و درشت
سرخ و دیده کمبوده نازند جز خواب و خور هیچ کار به نمیرد یکی تا تراید هزاره قصه آن گروه با سکنند گفتند که ما ازین قوم شک آمده ایم فحل
بخشک پس آیا کنیم یعنی مقرر سازیم لکت رای تو و بیرون آیم از میان عالمی خود و خو جفا مزدی علی آن فحل بشره آنکه کنی تو بیکتا و بیکتا
میان ما و میان ایشان سداخ سندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قال گفت اسکندر ما مشکلی فیما بین ما و دسترس داده ندارد
رتبی آفریدگار من خیر بهتر است از آنچه شما می خواهید که من بید فاحیثونی پس مرا باری دهید یقوت توانائی یعنی مردمان توانا یا چیزی
که قوت یا تم بدان درین کار اجعل تا بکنم بکنم بکنم میان شما و ایشان زد مائی عجالی سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد
اقتوی بیارید برای من ذبوا لحدید قطعهای آهن منقول است که فرمود تا شش از آهن ساختند صیت بهار غ ذلی عجایب آن ندیده
همه روز و شب خشت آهن زدند و آنجا حکم کرد که میان دو کوه که چهار هزار قدم بود در شصت پنج کز غرض بکند تا آب رسید پس
دره زمین و روی آب خره از سنگ خاره نهادند و خشتهای آبی بر بالای آن فرش کردند حتی که از اساسا و تا چون مساوی شدند
فرش یافت بین الصدقین میان هر دو کوه بفرمود تا همیسی بر بالای آن ریخته و مهابرجانب او ترکیب کردند قال انفقوا
گفت مرعله را که به رسید درین آهنا حتی اذ اجعلک تا چون گردانید آن خشتهای آهن را تا آله انداختش قال اقتوی گفت بیارید
افرج علیک تا بریزم بر بالای آهن گرم شده قطرات روی که آخته و بر روی فرش که بگفتند و بر روی حل کرده می ریختند
و برین گونه دیواری صد و پنجاه گز در ارتفاع برآمد مانند کوهی یکباره و هموار و مسان فاشطاعوا پس نتوانستند با حرج و با حرج آن
یکطرفه و آنجا بالا روند بران سبب ارتفاع و انملاس و ما استطاعوا و نتوانستند که نقبا و ما و اسوراخ کردن بواسطه سختی
و صلابت آن قال گفت دو نفرین بعد از ساختن آن هدا این سدا و اقتدار بر تمام آن و شمه بختیست ست من گیتی از پروردگار من بر
آنها که میرسد نازفته با حرج و با حرج فاذا آجاء پس چون باید و غلذی و عده آفریدگار من خروج با حرج و با حرج بجله گردانان سدا
دکگاهه زمینی هموار یعنی راه ایشان بر وارد و کان و غلذی و هست و عده پروردگار من بختل دست در دست خروج چون گرد
از ما و از سیدی از علامات قیامت است و در او از سوره انبیاء ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی و تریکا و میگذازم با بعضی صفتی از این
و با حرج را یقوت میشد آن روز یعنی روز خروج که اثر دحام نموده بموج فی بعض اضطراب میکنند و داخل میشوند در برخی دیگر گفته اند مرا و است
که روز قیامت انس و جن از روی تحیر و اضطراب در هم آمیزند و تفح فی الصور و دیده شود در صور برای قیامت فبعضهم من جنهم
همه خلق را جمع کاردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر و عرضنا جهم و ظاهر گردانیم و در آن روز را یقوت میشد آن روز که کفرین
برای اگر ویدگان عرضنا ظاهر کردنی و اظهار آن برایشان قبل از دخول در آن جت زجر و توبیل باشد الذین آن کافران و فخر غفلت
کانت مست اعینهم چشمهای اهل ایشان در غطا و در پیشی عن ذکر این از من یعنی از شاهه آیتیکه بان کرده می شود توحید و عظیم ذوالایان و کافران
و مستند کافران که بجهت ناشنوائی سخن حق کاسته میشوند نمیتوانند سمع شوند کلام من با محجوب میمانند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال الله تعالی
اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجابا مستورا لطم چون تو قرآن خوانی صدایم گوش شان پرده سازم از صمم

چشم سازم چشم بند + تان بنید و کلاست نشوند + اَحْسِبَ الَّذِینَ کَفَرُوا آیامی ندارند آنکه بخورید و ندانند بخت و عبادت بخورند
بندگان مرا که عیسی و غیره و ملائکه اند من دُفِئَ بَیْرُیْنِ اِیْکُلِیْا و دستان یعنی بعبودان مخصوص سخن آنکه آیامی ندارند کافران که تو اگر قضا باشد
بندگان مرا بختی که ایشان را نفع خواهند رسانید بجهنم یعنی انکار است یعنی اتحاد ایشان جمعی را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را
اِنَّا اَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِمَنْ یَسْتَبِکُ مَا اَنَادَ کَرْدَه اِیم دوزخ را لاکهترین برساند و گردیدگان نزل وادی با نزلی که برای همانان آرد و درین معنی
تکلم است و تنبیه برای آنکه ایشان را عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش او چیزی نخواهد شد قل بگوئی محمد هَلْ نُنَبِّئُکُمْ اَیْاَ خَیْرٍ لِّمَنْ یَسْتَبِکُ
اَعْلَمُکُمْ بِزَیْنِیَّتِیْنِ مَرْدَمَانِ اَز دوزخی کردار با الَّذِینَ صَلَّوْا اَنَّا لَمُکُمْ شَدَّ و ضائع گشته سَعِیْهُمُ شاق شدن ایشان بعلماهی نیکو نمائی یعنی نماز
فِی الْحَیْوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا چون کشتن و در بهمانان که اکثر اوقات در دیر با بصلوة و صوم میگذرانند و بسبب کفران همه
علما باطل است و ثوابی بران متفرع نیست و گفته اند مراد ازین طائفه و افقند یا خراج یا رباب بدعت یا جمعی که عمل بر یا و سمع کنند و
است که از کفار صله رحم و طعام طعام بر فقر و غنای رقاب واقع می شد حق تعالی بطلان آنها حکم کرد و فرمود که وَ هُمْ یَحْسِبُوْنَ
وَ اِیْشَانِیْ پندارند آنها را نیکو می کنند صُنْعًا خُجَر کار را اَوَّلَیْکَ آن گروه که ذکر کرده شدند الَّذِینَ کَفَرُوا
آنانکه کافر شدند بآیت و تیمیم آیتای برور و کار خود که قرآن است یا بدلائل توحید و لقا تبه و بیدار و یعنی بعثت و شکر دران وقت
رؤیه میسر خواهد شد اِنَّا فَحْطِیْتُ اَعْمَالَهُمْ پس تبا شد کارهای ایشان که در صورت نیکو می نمود و بران جزای خیر نخواهند یافت فَلَا یُنْقِیْمُ
هَلْ یَسْ قامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان یَوْمَ الْقِیَمَةِ روز ریز و زناح ترازی که بدان بندگان علمای ایشان را چه حبطه شده و نابود گشته
یا ایشان را روزی نخواهیم بیا یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و مبتلا خواهند بود ذَلِکَ اَنْ سَت کار که گفته شد از بطلان عمل
و خست قدر ایشان جز اَوْ هُمْ جَهَنَّمُ پادشاه ایشان جهنم است بَمَا کَفَرُوا بسبب آنچه بخوریدند و اَتَقَدُّوا اَلْبَیْیَ و فرگشتن آیتای کتاب مرا
و دُوسِی و فرستادن مرا هَرُ وَا ۰ افسوس کرده شده یعنی با کتاب و پیغمبر خور کردند اِنَّ الَّذِینَ اٰمَنُوا بَدِیْنِیْ آنکه بخوریدند بکتاب
و رسول و اَصْلَحُوا و کردند علماهی پسندیده و شایسته گانت هَلْ یَسْتَبِکُ مرا ایشان را بکلام خدای جَبَّتْ اَلْفِرْدَوْسُ بَشْتای فردوس یعنی بوشتا
مشتمل بر شمار که اکثر آن ناک بود و هَلْ یَسْتَبِکُ در تبیان آورده که خدای فردوس باید قدرت خود آفریده و بمقدار هر روز از دوزهای دنیا چاه
نوبت بدو نظر کرده میفرماید که زوادی طیباً و حسناً لا و لایانی یعنی افزون ساز حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی خود را برای دستان من و این چنین بتدریج
نزل دستان بگویند بغیر از آنکه ایشان را عطا باشد که نعم فردوس با زای آن محقری و محضری تواند بود و آن عطا باشد لا دولت لقا فرد
نعمت فردوس زاهد را و راز دوی دوست + قیمت هر کس بجهت والای دوست + و گویند فردوس ارض در جات جان است که حضرت
رسالت پناه علم فرموده که فاذا سألتم الله فسالوه الفردوس و سألوا ان ست که اسمی از اسمای جان است که اهل ایمان در آنجا فرو آیند خَلِدُوا
فِیْهَا در حالتی که جا و بدان باشند دران کَلَامُ یَعْبُوْنَ بَخِیْرَةً عَمَّا اَزَانِ بَشْتای حو ۰ بدلی یا نه طلبند از و تحویل بکافی دیگر زیرا که همه مطالب
ایشان دران میا باشد قل بگوئی محمد لَوْ کَانَ الْجَزَاءُ اِذَا کَانَ حَیْثُ کَانَ لَمِنْ سَت مَدَادِ اَسْیَا بِلِکَلِمَتِ رَبِّیْ
برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات اَوْ لَقَدْ اَلْبَحْرُ مِیْرَانِیْ فَا نِیْ کَرْد و دونا آدب دریا زیرا که جسم است و جسم متناهی
باشد پس او بنایت رسد قبل آن تَنَقَّدَ مِیْشِ اَز اَنکه رسد و بماند کَلِمَتُ بَرِیْجِ عِلْمِ اَفْرِیدگار من جبت آنکه غیر متناهی است پس بماند متنا
کلمات نامتناهی نوشته شود و لَوْ جَسْنَا مِثْلَهُ و اگر نیز بیا ریم مثل دریای محیط مَدَدِ اَعْنِ مَدَدِ اَنْ مَدَدِ و بران اقرانیم گویند که این آیه وقتی

نازل شد که یهود و مسلمانان را گفتند که در کلام خود میخوانید که من یونی الحکمة فقد اتی خیرا کثیرا و زعمم محمداً أنت که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره میخوانید و ما او یتیم من لعلم الاقلی اجمع در میان این دو سخن چگونه تواند کرد حق تعالی درین آیت فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد و هر چند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از کم میتواند بود نظر علما از بحر علمش قطره به آن چو غور شدیدست و اینها دره اگر کسی در علم صد لقمان بود به پیش علم کاملش نادران بود و قل بجوامی محمد انما آنا بشر جز این نیست که من آدمی ام قتل کنم شما و دعوی حاطه بحکامات الهی میکنم این مقدار هست که بواسطت جبرئیل عم یوحیی الی حی که رده میشود بمن انما الهکم محضین نیست که معبود شما اله واحد معبودی نیست بی شریک فن کان یتیم جزا پس هر که میدارد و لقاء کند دینار پروردگار خود را در بهشت یا هر که می ترسد از سیدن حق یعنی بازگشتن بد و بر وز تنبیر فلیعمل پس باید که بکند عملاً صالحاً که دارای شایسته یعنی پسندیده خدای و در بحر آورده که عمل صالح متابعت پیغمبرست صلعم و سلوک به منهای سنت او بظاهر که ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت است و باطن که بریدن است از خلق و پیوستن به حق یعنی دیدن همت از شاخه های ماسوای بر بستن و جز بشود حضرت مولی ناکشودن کما قال الله تعالی ما زاغ البصر و طغی بطیت روی از همه بر تافتم و سوسوی تو کردم چشم از همه برستم و دیدار تو دیدم آورده اند که جذب بن زبیر عامری بحضرت رسالت پناه صلعم عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی بران مطلع شد خوشدل میگردد حضرت صلعم فرمود که خدایا عملی را که غیبری دان شرک بود قبول نمیکند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر خود را این آیت فرستاد که قل لا کثیرک و باید که بنده که عمل صالح دارد و شرک نیاورد و انباز نمازد و عبادت و توبه احدی در پیشش پروردگار خود یکی را یعنی بر یا و تصنع عمل نکند که ریا شرک صغیر است و توبه کننده عمل نفع باسدین را بانی العمل و یعصم بهمن و قرع الذلیل

سورة مكية وهي ثمانون آية

کتاب بعضی در باب صفایان با ویران سوابب الهی که بر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله والدین سمنانی قدس سره فرموده
مذکور است که حضرت رسالت صا حلهم راسه صورت است یکی بشری قوله تعالی انما ابشر شکم و دم ملی چنانچه فرموده است انی لست کا حد کم
انی ابیت عند ربی الطعمنی و یقینی سوم حقی که قال لی مع الله وقت لایعنی فیه ملک مقرب و لایبسی سبل و ازین روشن تر من زانی فخرای الحق
و حضرت الله تعالی را با و در هر صورتی تخنی بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف
مفروده مانند کبیر و اخواته و در صورت حقی کلام بهم که فاعلی الی عبده ما اوحی بیت در تنگنای حرف کنجید بیان فوق و زبان سوی
حرف و نقطه حکایات دیگر است و متشکک فیما لا تعلمون پس حروف مقطعه رنزی است میان حق تعالی و حبیب و علیه الصلوٰه و السلام کبیر
از این جمله است و گفته اند این حروف اسمای الهیه اند و از علی منقول است که در بعضی ادعیه میخوانند کبیر و حم عشق و گفته اند که کاف منفج
بسم کافی و کبیر دیگر است و با اشارت با اسم هادی و چون بعد از بیج یک از اسمای الهی حرف یا واقع نشده گویند ایمانی است با کلمه یا الله
فوق ای دیم و در باب آورده که یامن البحر و لایحیا علیه و عین از اسم غلیم و غریز و عدل است و صا و از صادق و میثا بد که نام سوره باشد
و با بعد و مترتب با و یعنی این سوره ذکر در محنت و ذکر کرب و ذکر غیاث و ذکر خداوند تو است بهر بانی بنده خود را زکریا این آرزو را از او
رجیم بن سلیمان بن داود و عم بود پیغمبری عالی شان و معتر اجابیت المقدس صاحب قربان پس قصه از زبان میگویند فادس و زبند آء

خفیتا چون نذا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرب به قربان خواندن پنهان که آن با خلاص اقرب است
 یاد غالبند میکرد و از قوم پنهان بود چه شرم میداشت که بعد از نود و نه سالگی و زنی سرنا زانیده طلب فرزند کند یا پیری آواز او را ضعیف شنید
 بود و هر چند بلند میگفت کسی نمی شنید و ندای او این بود که از روی نیاز قال رَبِّ اِنِّیْ وَهْنٌ الْعِظَمُ مَنِّیْ گفت ای پروردگار من بدرستی که
 هست شده است آنخوانیکه ستون خانه بدست از من چون استخوان که سخت ترین اجزاست هست شده باشد سار بدن بطریق اولی و اشغَلَ
 التَّائِسُ شَيْكَا و غفید شده است سر من غفید شدنی و گفته اند تشبیه فرموده شبیه مادر در روشنی آتش و فرو گرفتن و موسی را باشتعال آن یعنی شون
 و در خنده شد سر من از پیری وَ لَئِنْ اَنْتَ بَدَّعَا نَا لَكَ رَبِّ شَقِیًّا و بنمودم بخواندن من ترا ای آفریدگار من بی بهره و ناسید یعنی هرگاه که دعا کرده ام باجابت
 رسانیده و من بدان خود کرده ام و ای خفیت الموائی مِنْ قَوْلِیْ و بدستیکه من تیرم از بی تمام خود که این خوشان من در مهم جورت و اقامت
 دین تهاون و رزند و خلافت من در امت من نیکو بجا نیامد پس از مرگ من مرخلفی میباشد وَ كَانَتْ اُمُّکَیْ عَاقِرًا و حال آنکه زن من هست
 نازانیده و در من نود و هشت سالگی فَصَبَّیْ مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا پس به بخش مرا از نزدیک خود فرزندی که متولی امور دین باشد و از روی سخا
 یَرْثِیْ وَ یَرِثُ مِنْ اِلٍ یَعْقُوبُ عَاطِرُ مِثْرٍ و میراث بردا امت و جورت از من و میراث گیر و علم و حکمت را از آل یعقوب بن اسحاق یعقوب بن یحیی
 برادر عسکران که پدر یم بوده و اجعله رَبِّ وَ فِیْنا خ و بگردان فرزندان ای آفریدگار من شایسته و پسندیده که تواز قول و عمل او را ضعی باشد
 بعد از من دعا سر سجده نماده تضرع میفرمود که ندای کرم بانی از روی وعده اجابت دعای او فرمود بَرِّکَ اِنَّا نُبَشِّرُکَ اِیْ ذَکَرًا یا بشارت میدیم ترا
 بِعِلْمٍ اَسْمُهُ یَحْیٰی لا پرسی نام و یحیی که خجل که مِنْ قَبْلِ نَحْمَلُکَ میا فریدیم برادر پیش از دهم نامی در زاد اسیر آورده که وجه فضیلت او نذران ریت
 که قبل از وی کسی بنام او نبوده باشد چه بسیار آدمی بدین وجه پیدا شود که پیش از او سهای او نبوده باشد بلکه فضیلت او نیست که حق تعالی بخود
 تولی تشبیه او نموده و پسر و مادر و آل و نفوذ امام تعلیم آورده که ذکر قبل از آن فرمود که بعد از کسی ظهور خواهد آورد که او را بچندین سهم خاص اختصاص
 دهد و هم سامی او را از اسم های یون فرحام خود مشتق سازد و شعر و شوق له من اسمی لجله و قد و اعرض محمود و ذی احمد است ای خواجه که عاقبت کار
 است است محمود و از آن شده است که نامت محمد است و گویند سیمی معنی تشبیه است یعنی مثل او میا فریدیم در آنکه هرگز عیسان قصد عیسان از او
 بطور رسد قال رَبِّ اِنِّیْ یَکُونُ لَیْ غَلَمٌ گفت زکریا ای خداوند من چگونه باشد را پرسی وَ كَانَتْ اُمُّکَیْ عَاقِرًا و هست زن من نازانیده
 وَ قَدْ بَلَغْتَ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا و بدرستی که رسیده ام از بزرگ سالی تباهی و نحافتی و ضعف اعصاب و قوی این سخن از روی استعلام فرمود
 نه بطریق تبعاد یعنی ما را جوان خواهی ساخت یا هم درین پیری بایت قدرت خواهی افزاخت قال گفت فرشته با مرخدا می تعالی که ای زکریا کذلک
 همچنین است که تو گفتی از پیری و ضعیفی اما قال رَبِّکَ هُوَ عَلَیْ هَیْئٍ گفت خدای تو که این کار که آفریدن فرزند درین سن
 ازین دو شخص بر قدرت من آسان است وَ قَدْ خَلَقْنَاکَ مِنْ قَبْلُ و بدرستی که میا فریدیم ترا پیش از یحیی وَ لَکَ تِلْکَ شَیْئًا و بنمود
 تو چیزی یعنی سعد و م صرف بودی ترا موجود گردانیدیم پس من که ترا از عدم بوجود آورده ام قادرم بر ایجاد فرزند و ندی از دو پسر
 زکریا م ازین بشارت مسرور شد اما ندانست که غمگین و غمناک خواهد گرفت یا بعد مدتی بطور خواهد رسد قال رَبِّ اجْعَلْ لَّیْ اِسْمًا و
 گفت زکریا ای پروردگار من گردان برای من آیتی یعنی بنهای را معلومی که آن قرب فرع این واقع معلوم گردد قال گفت خدای مژگه را ایتانک
 اَلَا تَسْمَعُ النَّاسَ یَنْشَأُوْنَ تَوَاسُتَ که سخن نمیتوان گفت با مردمان ثَلَاثَ لَیَالٍ سَوِیًّا چه سه شب از وی پی در پی بهم پیوسته یا قادر بنهای
 بر تکلم در حالتیکه وی نخلق و متدرست باشی آورده اند که در همان اوقات زبان او در دهان او بزرگ شد و جوی که تحریک را محال مانند

فخرج على قومه من الحراب پس برون آمد بر رده خود صبح آن روز که در شب آن زن او اشباع نام حامله شده بود از مصلاهی خود کاهش
 الیهم پس اشارت کرد به ایشان آن سحر و ابرک و عیش و شادمانی که نماز گزارید یا تسبیح گوید خداوند خود را با بد و شبا نگاه آفکند سرورین
 منوال گذشت پس بحال خود باز آمد بجایی عم بعد از منی مدت حل متولد شد در کودکی پلاس پوشیده با جبار در عبادت بطریق ریاضت
 موافقت میفرمود تا وقتیکه وحی بر او فرود آمد و از حق تعالی خطاب رسید که نیجی خذ الکتاب بقوه طایفه ای محیی فکر اگر کتاب تورات یا
 بجد و جملیا بقوت دل و آیتند الحکم صلیت و او دادیم محیی احکمت و فهم تورت در حالیکه کودک بود سه ساله یا هفت ساله آورده آمد
 که کودکان بخند روزی در سه سالگی او گفتند محیی بیا تا بازی کنیم فرمود که ما لعب خلقنا یعنی از برای بازی آفریده نشده ایم و درین سخن پندی عظیم است
 بخیران بازیگاه غفلت را که عمر عزیز بازی بگذرانند و بلام آفریب و انما حیوة الدنيا لعب و لهو مقید و شغوف میباشند لظم عزم باز میسر می آید
 پای زانده بر می آید به که زبازی جهان پاکشی طفل چند بازی خوشی و حنا تا من لک تا و ذکوة و دیگر دایم محیی را رحمتی و مهربانی
 و رقت قلبی از نزدیک و طهارتی از گناه یا ستایشی تر و یک خلق و کان نقیال و بود ترس کار یا فرمان بردار یا مجتنب از لوث جاثم و او زار و قوت
 یو الدیر و نیکو کار به بر و او را در فرمان برنده و خدمت کننده مریشان را و لکرم کن جبار و اعصیا و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان بر و او
 و او نبود عاصی بر و او را و سکه علیه سلام محیی از ما قوم و ولد روزیکه متولد شد و قوم پیچوت و روزیکه می میرد و قوم پیچوت
 حنا و روزیکه بر تنجته شود زنده یعنی در آخرت و گویند ماد سلامتی محیی است و روزیکه متولد شد از غم و شیطانی و قتیله وفات کرد از عذاب قبر
 روز رتخیز از مول و وقصه خوف و بکاهی محیی علی بنیا و علیه سلام در فایت استوار است و اذ کفر فی الکتاب مرگیده و یاد کن در قرآن قصه مریم
 بن عمران را و او پیوسته در مسجد بیت المقدس بودی بعدری که واقع شدی بخانه خاله رفتی و بعد از ظهر مسجد درآمدی وقتی در خانه خاله بود و بقل
 محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند حق تعالی ازان خبر مید هر اذ انکذبت من اهلها چون در و شد مریم یا کناره گرفت از اهل خانه یعنی از خاله
 و قوم او مکانا شرف و کمال خبر مکانی بجانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهت اعتسال در رستان و آن موضعی بود آفتاب و س
 فاختذت من دونهیم حجابا پس فر گرفت مریم را از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان پرده که مانع باشد از دیدن و بعد از آنکه غسل فرمود و
 جامه پوشید فارسلنا الیهاد و حنا پس فرستادیم مابوسی و روح مارا که جبریل هم ست اضافت روح بذات مقدس خود جهت تشریف
 و تخصیص اوست فتمثل لها بشرا سويا پس تمثل شد جبریل هم برای مریم آدمی تمام خلقت یعنی در صورت آدمی خود را بوی نمود مریم که در
 مغسل خود مردی بیکانه دید قالت لایة اعودت گفت مریم بدرستی که من پناه میگیم یا لک منک لمن کنت نقیال و بجزای بسیار بخشش
 از شر تو اگر هستی تو پر میزگار غایت مبالغه در عفاف است یعنی اگر تو متقی و متورعی من از تو پر میز میکنم و پناه میگیرم فکیف که چنین نباشی و گفته اند
 نقی نام شریری بود و زان زمان که متعرض نسوان میشد و مریم قصه او متاع نموده بود گمان برد که مگر او ست و بحق تعالی پناه برد اما چون جبریل
 اضطراب مریم مشاهده فرمود قال انما انا رسول ربک گفت جبرین نیست من فرستاده بر و در کار تو ام که به و پناه میگیری مرا اینجا
 فرستاده و لاهب لک علما از یکا تا بختم را بفرمان او پسری پاک و ستوده قالت انی لکون لی علم و لکم یسئیر بشرا
 گفت مریم که چگونه بود مرا پسری مرا السوده است آدمی یعنی هنوز دست کسی بطریق مباشرت بمن نرسیده و لک بعثت و نبودم زنا کار
 و جوینده تا او فرمود قال کذ لک گفت جبریل هم چنین است که تو میگوئی که هیچ کس بنحلی و بفتح تر پس نکرده فاما قال مرثاک فرمود
 پروردگار تو هو علی هتین هم این کار که عطای الهی است بی پر برین آسان است ترا پسری میدهم تا تو استدلال کنی بدان بر قدرت ما

و

وقفه

دع

فَلْيَجْعَلْهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَتَاكْبُرُ اَنْجِيمُ اورا علامتی برای مردمان که بتدریج در آن توانائی مارا دریابند وَ تَجْعَلْهُ قِسْطًا وَ تَاكْبُرُ اَنْجِيمُ اورا بخشی از برای
 آنکه بدین گروه و کسان امر مقتضی است و هست خلق اولی پدر کاری محکوم به یعنی مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبر
 نزدیک آمده و بدید درستی یا گریبان یا دین او فحلت پس مریم با گرفت همان دم بعیسی م فانتبذت پس بیرون شد و
 دور گشت بعیسی م یعنی و فیکه در لطن او بود فتننا فقصنا مکانی و دراز شد و گویند که بی رفت در جانب شرقی از شهر یا بودی
 میت لحم که شش سیل دراز نهی یا بود و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع و یک ساعت بوده در زیر
 گویند ساعت بوده و متقابل گوید که یک ساعت خلق بوده و یک ساعت تصویر و یک ساعت وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک
 مریم درختی خرمای خشک شده و دید شاخهای آن بریده و تنه آن مانده فَاجَاءَهَا الْخَاضُ الْحَاجِدُ الْعَلَّخُ عَمْسُ آورد او را در زان بسوی
 تنه درخت خرما تا پشت خود بدان باز نهاده قَالَتْ لَيْلَتِي مِتَّ قَبْلَ هَذَا كَفْتُ مَرِيَمَ كَالشَّكْلِ مِنْ مَرِيَمَ مِنْ اَزِينِ صَوْرَتِ وَ كُنْتُ نَسِيًا
 مَنِيًا و بودی چیزی که باز نگذاشته و فراموش شده یعنی پیچکس مراند استی و از من سبب بر نه شندی و حال آنکه همه اجار بیت المقدس را
 شناسند که دختر امام ایشام و در کفالت زکریا عم بود ام و هنوز بکارت من زائل نشده و شوهری نکرده ام و اکنون فرزندی نیز ایم و از خجالت
 اینحال ندانم که چه کنم فرد هر چند بر وی کار دمی نگرم و محنت ندو خود نمی بینم من فَنَادَاهَا پس آواز دادم مرا از من بختها آنکه در زیر او یعنی در شکم
 بود مراد عیسی م است که با سخن گفت و نافرمود آنکه آنکه اند و گلبین مایش و تمنای مرگ کن و حصص من تحتنا خواند یعنی عیسی م نزد او با فرشته
 از زیر خرمای آواز داد که غم نخور قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتَكِ بَرَسِيكَ بَا فَرِيد و روان گرد آفریدگار تو از زیر قدم تو سرتیاه جوی آب که از آن
 بیا شامی و بطن طهارت کنی وَ هُزِّيْهِ الْيَاثِ بِجِدْعِ الْعَلَّةِ وَ بَحْبَانِ و سیل ده بسوی خود تنه درخت خرمای خشک شده را تَقَطَّ عَلَيَاتِ
 تا فرو برد و حصص تساقط خواند یعنی تا درخت بیفتد بر تو و طبا جَفِيْنَا خرمای ترو تازه فِكْلًا و اشتری پس بخور از طب و بیا شام از آب
 وَ قَتِيْهِ عَيْنًا و روشن ساز چشم را بفرزند یا خوشدل شوی بسیر شدن درخت و بردان او که مناسبست با حال تو و او چه آنکه قادر است بر
 اظهار خرد از درخت خشک قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی واسطه پدر پس حق تعالی ملائکه را فرستاد که تا بگرد مریم در آمدند و چون عیسی م
 متولد شد و از آنکه اگر فتند و شستند و در حریر بپوشیدند و در کنار مریم م نهادند و نذر رسید که فَاِذَا قَوِيْتَ پس اگر ببینی مِنَ الْبَشَرِ لَحْدًا
 و میان یکی با او از قور پسند که این فرزند زکریا است فَقَوِيَ لِيْ لَاقِيْ نَذْرُكَ لِلرَّسْمِ صَوْمًا پس تو بگو بدرستی که من نذر کرده ام برای
 خدا و بختشایش روزه را و روزه ایشان ترک طعام و کلام بود فَلَئِنْ أَكَلَهُ الْيَوْمَ اَنْسِيَاخُ پس سخن خواهم گفت امروز بایع
 آدمی بلکه ملائکه سخن میگرم و با حق تعالی مناجات میکنم و این مقدار سخن بجهت اخبار از نذر بود یا بشارت ازین حال خبر داده آورده اند که
 چون اهل مسجد قصی مریم را در محراب او نیاقتند تفحص مشغول شده از هر جاد هر کسی می جستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم او بدینجا
 رفتند مریم م چون ایشان را دید عیسی م را بر دوشه متوجه ایشان شد قَالَتْ يَهْ قَوْمُكُمْ هَاشِيْعَةٌ پس آواز دادم مریم عیسی م را بقوم خود برد و دوشه را
 همین که چشم کن گروه بروی افتاد قَالُوا اَيْسَرُ لَكُمْ لَقَدْ جِئْتِ الْغَنِيَّاتِ مَرِيَمَ بَرَسِيكَ آوردی شیئا فریاد چیزی شکفت آرنده
 یا زشت که میان اهل بیت تو مثل این نبوده و واقع نشده يَا خُتَّ هَرُونَ اَيْ خَوَا بَرَارُونَ گویند او را را در بارون غلام بوده یا بارون
 مردی صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت به و مثل زندی یافتی بوده که ضرب اشل اهل فرق بودی پس گفتند این مثل بارون
 در زهدت یا مانند او در فخر ماکان نبود اَبُو اَيُّ امْرَأَتُ سَوْءٍ پدر تو عمران مردی به کار بلکه امام مسجد قصی شرف اجار بوده و ماکان

بقای احدیت و فانی خلقت یعنی چون سطوت ازلی از روی هیبت لم یزل اطلال رسوم کون را آتش بی نیازی در زنده و غبار اغیار از دامن قدرت بپاشند و لجام عدم بر سر مرکب وجود کنند بی کبریا در رسد که لمن امک الیوم و چون ما سوی احد معدوم باشد جلال احدیت و جلال بخت بعزقه و سی و کمال سبوحی جواب دهد که مدلول احد القهار نظم مصر قهر و از کمن و حدت نوزد و خس و خاشاک یقین همه را با و برد و هر چه در عرصه امکان موجود آمده بود سیل غیرت همه را تا عدم آباد بر آید و آذ کثر فی الکتاب ابراهیم و یاد کن برای قوم خود قرآن قصه ابراهیم که به اهل مل بفضل او مقرو و معترف اند و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات میکردند پس از توحید او خبر ده ایشا زلاله کان صدق نقیضاً بیکدیگر بدستیکه او بود است گوینده و مبالغه کننده در آن توحید یا راست کار و درست گفتار پیغمبر دهند یا بلند مقدار ادا قال کایه و یاد کن آنرا که گفت مرد خود را از بن ناخوراک یا بخت ای پدر من لود فعد ما لا یتمع چرامی پستی آنرا که نمی شنود و عا و نیاز ترا و کایه یصر و نمی بیند خضوع و خشوع که نسبت به و میکنی و کایه یغنی عنک شیئا و دفع نمی کنی از تو چیز را از سکاره یا دفع نمی رساند ترا در دفع مضار و جذب منافع یا بخت انا فی قد جاء فی ای پدر من بدستیکه آمده است بمن بطریق وحی من العلیه ما کرم یا نیک از و نشا انچه بتو نیا مرده فایغنی پس بروی من کن که اهدک صراطا سویتا و تا بنایم ترا ای درست و راست که سالک خود را از و مقصود رساند یا بخت کایه تعبد الشیطان ای پدر من بدست دیور او فرمان او بر و فرمانی خدای تعالی لمن الشیطان کان للرحمن عصیاً و بدستیکه شیطان بدست مرخا بر فرمان ما بر نه و از جمله عصیان او کلمه آدم را سجده نکرد یا بخت انا فی اخاف ان یمسک عذاب من الرحمن ای پدر من بدستیکه من تیرسم آنکه برسد تو عذابی از خدای بسبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب الهی تو رسد فکون للشیطن و لیساً پس باشی شیطان را دوست یعنی قرین او و لعنت و نهش او و در عذاب قال اذ اخب انت عن الهی یا بن ابراهیم گفت پدر ابراهیم مرا و ایا روی گره انده تو از پرستش خدایان من ای ابراهیم ترک کننده ایشان را کن انا تکتب اگر نه باز پستی از مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان که از جنتک بر آید دشنام دهم یا سنگسار کنم ترا و انا هجر فی ملکنا و در دربان از من زمانی دراز تا از مضرت و معرت من ایمن باشی قال سلم علیک گفت ابراهیم سلام بر تو باد یعنی میروم و و داع میکنم گفته اند که متعالمه کرد تهنید و طام و را سلام تا شاید که متاثر گردد و بایان در آید و در اخبار مذکور است که چون ابراهیم قصد مهاجرت کرد پدرش گفت که از رفتن طول بپاشا که تو نیک خدای داری که ترا آفرید و فرو خواهد گذشت ابراهیم علی نبینا ع ما میان او امیدوار شده بر و سلام کرد و فرمود که سا ستعظرت که دینی قاز و د باشد که آمرزش خواهم برای تو از و در و کار خود و استغفار برای کفار استدعای توفیق است از حق تعالی بر ایمان ایشان که بسبب مغفرت همان می تواند بود انکه کان یحیی کفایتا و بدستیکه خدای تعالی بدست بن مرمان و ما با جاست عا و عده داده و اعتراف کن و کناره میگیم انشا مراد از دست و امثال او از بت پرستان یگانه که دوری میجویم از همه شما و ما تدرعون من دون الله و از انچه میخوانید و می پرستید از غیر خدای یعنی بتان و آد عوادیت و میخوانم خدای خود را و میپرستیم بیکای او عنه الا اکون بد عا و دین شقیاتا شاید که بناشتم بخواندن و پرستیدن خدای خود نا امید و بی بهره تنبیه است آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضائع اید و من امیدوارم که از حق تعالی البته بهره تمام گیرم بدست حاجت کسی خواه که محتاجا بی بهره گردد و از انعام عمیم و در بحر الهجور فی تفسیر الکتاب بطور آورده که ابراهیم زابل کبرستان فارس آمد بهفت سال اطراف آن جبال سیز فرمود تا پدرش بر و بتخانه تعلق بعیش از گرفت باز بابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و درین نوبت بتان با شکست و آتش نرود و بد و سر و شد و با ساره و لوطا عم غمیت شمام فیه و حق تعالی ازین هجرت خبر داد که فلان اکثر کلمه پس آن مقام که دو شد ابراهیم از بت پرستان مگذشت ایشان را و ما تعبدون من دون الله و انما که می پرستید از غیر خدای تعالی و هبتنا که و بشیدیم مرورا از ساره استحق و یعقوب یعنی فرزندی پس از آن سیره که فرزند فرزند دست و کلا و جعلنا انبیاء

و بعد از آنکه پیغمبر و کتبنا هم میفرستادیم و بخشیدیم و ایشان را از رحمت خود گفته اند و از رحمت اموال و اولاد دست که بایشان ازاله
داشت و جعلناهم لسان صدق علینا و دویم را ایشان را سخن گفتنی شستن بر صدق یادگری نیکو بلند و جاری میان مردمان اشارت
باجابت دعا یا بر ابراهیم است چیست قال جعل لی لسان صدق فی آخرین و اذ کوفی الکتاب مؤتیی و یاد کن در قرآن قصه موسی را
لأنه کان مخلصاً برستیکه او بود پاک کرده شده از ادناس و نقائص و کان رسولاً نبیاً و بود فرستاده شده از زد حق خبر دهنده خلق
از خدای تعالی ایل معانی در تقدیم رسول بر نبی یا اگر حض علی است آن گفته اند که اول او فرستاد پس او خلق را خبر داد و نادیده و نداننده موسی را
من جانب الطور الاکیمین از جانب کوه زیر از طرف راست موسی و قرینه و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب نجیاً در حالتیکه راز
گوینده بود با ما و آنکس که نبی را بمعنی مرتفع و شسته میگویند موسی را بالا برد و انداز آسمان با آسمانی و از جایی به پس جایی تا بحالیکه آواز غلی که توست
بدان قلم نوشته میشد استماع کرد و امام تعلیمی آورده که نمائند میان حق تعالی و موسی مگر یک جاب بود صاحب کشف الاسرار گویند حضرت موسی را
هم روش بود و هم کشف اشارت بر روش او و لما جار موسی عبارت از کشف او و قربانه نجیاسات تا در روشی است خط دارد و چون کشفش در رسید
خط را با او نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه است و جذبه محض جمعیت است نظیر تا خود روی بجای می چون او کثیدت و اصلی بر رفتن کجا بردن
کجا این سر را نیست این به خود میروی نگذاردت او می کشد بر بادت تا او را بر بایش انعام سلطانیت این و و هبنا که مژجنا
و بخشیدیم م موسی را و عطا کردیم انجش و مهربانی با آخاه هرقن نبیاً یاری کردن برادر و بارون را بوزارت و تدبیر ممت در حاکمیه
پیغمبر بود و اذ کوفی الکتاب لسمعیل و یاد کن در قرآن قصه اسمعیل را که کان صادق الوعد برستیکه او بود درست وعده و کان
رسولاً نبیاً و بود فرستاده بخلق خبر دهنده از حق خلق آورده اند که کسی او وعده داده بود که من درین بگانه تا تو بیایی سه شب باروز و بقولی کمال استقامت
کرد تا آن مرد بیاید و درین بهت جز پوست درخت خوردنی نداشت نظیر هر که ازین پایه و فایش کم است آن نه و فاکمه فریب و دم است نیست
مردم صاحب نظر به صورتی از صدق و وفا خوب تر پس دیگر باره در صفت اسمعیل میفرمایند که کان یا امرأه له و بود که میفرمود کسان
خود را گفته اند بهرست خود را بالصلوٰۃ بنماز که اشرف عبادت بندیه است و الزکوٰۃ و زکوٰۃ که اکمل عبادات مالیه است و کان عتد ندیم
مرضیاً و بود نزد فریدگار خد و پسندیده بجهت استقامت اقبال و افعال و اذ کوفی الکتاب در کس و یاد کن در قرآن قصه ادریس را که
پیغمبر شیت عم است و جد پدر نوح و نام او اخوخ و بجهت درست علوم با دریس لقب شده و اول کسی که قلم خط نوشت و از نجوم سخن گفت
و خیاطی کرد و بود موسی صحیفه بر نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادریس م بعد سال بعد از وفات آدم م متولد شده است که کان صدق نبیاً
برستیکه او بود راست گوینده بخلق خبر دهنده از حق و قد فعله مکنا علیاً و بر دشتیم او را بکافی بلند که شرف نبوت است و جبر
قرب یا و را بهشت رسانیدیم یا آسمان چارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت پناه صلعم ادریس م را در آسمان چارم
ملاقات فرمود و در رفیع ادریس اخبار متنوعه است این جاسش فرمود که روزی ادریس م را حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که ای کس
با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتاب است از حرارت او با حراق نزدیک شد من تا آن فرشته را که حامل اوست چه حال باشد خدا یا بار آفتاب شد
بر و بسک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایه غایت خود محفوظ داشت از تاب آفتاب حواش چه غم خورده آنرا که سایبان غایت پناه
اوست بحق تعالی حامی و متجانب نمود و روز دیگر آن فرشته که حامل آفتاب است خود را بسک دریافت و تاثری از حرارت او فهم کرد و سبب آن را از
حضرت عزت شد غامد و خطاب رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا کرده و من اجابت کردم آن فرشته اجازت خواست که بزیارت ادریس م آید

رست روزی ایشان از نعمت مشتی قیامت لکروا و عشتیا ○ اما در شبگاه یعنی مقدار طریقی که در ایشان است مشتی خود را
چنانچه عادت متعین است که روزی و نوبت طعام بخورند یا مرد و دایم مذق باشد و توالی آن در بهشت اگر چه شب و روز نخواهد بود و اعلا
باشد که بدان مقدار میل و نهار بناسند و در عین العالی آورده که زمان میل و نهار گشتن پرده و بستن درها معلوم شود و زمان روز و نهار
واقع ابواب و در میان گفته که در زمان شب کثیران بهشت خدمت مومنان کنند و در زمان روز علمان و ولدان تلك الجنة التي قودت
من عباده ناکان بهشت که ذکر کرده ایم آنست که ما میراث میدهند از بندگان ما من كان قتيلا ○ هر که بر سیر کار باشد آورده اند که چون حضرت
رسالت پنا صلعم را از اصحاب کعبه و اقرنین روح سوال کردند فرمود که فردا یا سید ما جواب دهیم و ان شاء الله تعالی نفرموده یا نروده یا و اول
یا میت و پنج روز خیر میل عم بر و فرود نیامد و حضرت رسالت پنا صلعم بعد از نزول با وی فرمود یا خیر یا می و من فطر بودم خیر میل عم جواب داد
و حکایت قول او که در قرآن است اینست که و ما ننزل و فرغی ایتم ما فرشتگان لایا امر ربک و متوروی پروردگار تو
که ما بین آید نیاورد است آنچه در پیش است از کارهای آینده و ما خلفنا و آنچه باز پس گذاشته ایم یعنی امروز گذشته و ما بین ذلک
و آنچه میان ما کان و سیکون است یعنی در حال حاضر است حکم و ابتدای آفرینش و انتهای حال و آنچه در حیات است و ما کان ذلک
و نیست و نبوده و نخواهد بود پروردگار تو شکی نیست که آفرینش کار یعنی از حال تو آگاه است هرگاه خواهد بود یا رب تو فرستد رب السموات
و الارض اوست پروردگار آسمان و زمین و ما بینک و ما و آنچه در میان آنهاست پس آفریننده ارض و سما و پرورنده الهی آن نشانی و ذکر
کار بود قاعد که پس او را پرستش کن و اضطبر و شکب با شمس اعیان و بیهوشش او را یعنی چون هستی که ترا فراموش کرده هر عبادت خود
ثابت باش و باطنی و حی دل تنگ شو هل تعلم که سبیتا ○ آیه سیدنی مرخص را مانند کسی که مراد الله توان گفت ایتم یا می یعنی پیغمبر سیدنی کسی
السنه نام بوده باشد یکی از آثار سطوت الهی آنست که هیچکس از اهل شرک معبود باطل خود را از انصاف نمیداند بلکه اگر میگفتند عزت احدی و غیرت او است یا
ایسمای را از تصرف کفار در آن و شمیمه بتان و حصن امان محفوظ داشت و زبان اهل ایمان را در نعمت و محبت و سرافرازی از آن نام نامی جاری ساخت
نظم امداد چه طوفان است این در حرزدل و جان تمام است این پس بود نزد صاحب معنی و جسی که گواه این دعوی و یقول الانسان و یقول
انسان یعنی بگوید که میگردد یا بی بن خلف که سخنهای بزیده شده را می آورد و بطریق تبعاد میگوید عباد الله ما من من لیسوف انی ج
حیا ○ هرگز زود بیرون آورده شوم از خاک زنده استقام معنی انجا یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید و قرع تعالی خیر
در جواب او که اولاد کواکب انسان آمانی امیرت و یار میکند آن آدمی انما خلقته لکنک یا فریدم او را من قتل پیش ازین و لکنک یا
شیئا ○ و بنود چیزی بلکه عدم محض بود یعنی باید که تند گردد و این معنی را که ایجا و معدوم عجب تر است از جمیع مواد بعد از تفریق آن خود نیست
لکنش هم پس حق پروردگار تو که بوقت قیامت بر آینه حشر کنیم آن را یعنی کافران را و الشیطین با دیوان یعنی با قربای ایشان از
شیاطین که در دنیا داشته باشند هر یکی را با قرین او در سلسله مقید سازند و لکنش هم پس حاضر گردانیم ایشان را و بعضی گفته اند
همد میان را حول جهنم چنانچه اگر در دوزخ هرگز نرود آمد از هر حال حساب و حضار ایشان بحوالی دوزخ جنت آنست که تا حد
یافتند تا از چه بلیه خلاص یافته اند سرور ایشان بفرایند و شقیای که خود را در دوزخ بر بستند طال ایشان زیاده گردد و لکنش هم پس
بیرون آریم نخست من کحل شیعه از هر گروهی آیتهم هر که باشد از ایشان آشد سخت تر و بسیار تر علی الرحمن عشتیا ○
بر خدی از جنت سرکشی و جرات یعنی اول از هر استی آنرا که کافر بوده و نافرمان تر چه کسی لکنش هم پس بر تنیکه و انما نریم

الشفاعة نتواند و نباید متقی و نه مجرم در خست هیچ شفیع که از آنجمله کسی که فراموش باشد عند الرحمن نزدیک خدای تعالی
عهد آیه پیمانی برای شفاعت و آن پیمان توحید است و عمل صالح یا کسی که تواند کسی را شفاعت کردن مگر از خدای دستوری یافته باشد
و قالوا و گفتند کفار بنویس و بیود و نصای از روی جمل که اخذ الرحمن و گرفت خدای و لداء فرزند یعنی ملائکه و عیسی و عزیزم
گوای محمد صلعم را بشمارا لکن جنتهم بدستیکه در دید ششیا ادا جزی نیست یعنی سخن ناخوش بی ادبانه کاذب السموات نزدیک شد
که آسان با یقظن نگاهت شوند منته از عظمت آن سخن و تشق الارض و باز شکاف زمین و تشر الجبال و بفتد کوهها هلاک
شکستنی یعنی پاره پاره گردان دعو از آنکه خوانند للرحمن و لداء فرزند یعنی بدو سعاد کردند و ما یبخی و نسر و دوا
نباشد للرحمن مریضه را آن یخند آنکه فراموش و لداء فرزند چه اتحاد و لک تقصی مجانبست زیرا که ولد جنس والد باید و حق تعالی از
مجانست منزله است یا بقای اقی محتاج نیست بعاونت اولاد و انس و الف با ایشان و ستطهار و تربین بدیشان این کل من فی السموات
والارض نیست بلکه در آسمانها و زمین است الا انی الرحمن مگر آینده در قیامت بسوی رحمن عبد آن در طایفه انده باشد لکن
اجصمهم بدستیکه بر رانسته است و بدیشان احاطه کرده بحیثی که از حوزه علم و قدرت او بیرون نیستند و عهد هم و شمرده است اشخاص
و افعال ایشان را عدد آن شمرنی و کلهم و هر ایشان آیت آیند گانند بوی یوم القيمة روز سنجش و در تنها و بی اتباع و نصاری آن
الذین امنوا بدستیکه آنرا که گردیدند و عملوا الصالحات و کردند عملهای پسندیده و سيجعلنهم زود باشد که پدید کند لهم الرحمن برای ایشان
خدای و دایم دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و وسایط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد
جبریل م را گویند فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست داری جبریل هم او را دوست گیرد و منادی کند میان اهل آسمان که حق تعالی فلان را دوست میدارد
شهادت دوست دارد پس آسمانها را او را دوست دارند آنجا محبت او را وضع کنند در زمین تا زمینیان و در آید دوست گیرند قائما یستترند پس خیر نیست
که آسان گردانید ایم قرآن را بلکه منزل ساخته ایم بلیسایک زبان تو یعنی لغت عرب یا خواندن آن زبان تو آسان کرده ایم ششیر ناموده و بی بد
المشققین بدو بر سر کار از آنکه از شرک اجتناب نموده اند و ششیر دیم ویم کنی بان قوم ما لداء که روی ستیز کاران سخت خصوصت را و کما اهلکنا
و چند هلاک کردیم قبلمهم پیش از تو قرن قرن از اهل زمانی در هر قرنی و قومی از شرکان را بهلاکت رسانیدیم هلاکتی هیچ میانی و می نمی منم
از آن هلاک شدگان قرن احدی که را او گنیم با می شنوی هم مرایشان را و گواهی آوازی پوشیده یعنی چون عذاب بادیشان فرو برد تا فصل شدند
از ایشان شخصی باقی ماند که کسی بنید و نه آوازی بجای کسی بشنود بلکه موکل قدر الهی با هیچ کدام در نساخته و بعد را دوست قادر در حمل و لیسان از اقمه مصحح
کان لم یخلقوا ولم یکنوا به نظر کار از سروران تاج بخش و کوشان از خسروان تاج داره سوخت و بهیم شان کام جوی خاک شد تحت لوک مکار

سورة مکتة هی مائة و تس ثلثون مائة الله الرحمن الرحیم

طه در سیح یک از حروف مقطعه که بنیادی سورت این مقدار خلاف نیست که در بعضی این حروف مقطعه دانند و گویند سورت
یا هم سوره یا همی از اسمای الهی یا افتتاح اسم طاهر و مادی و جمعی برانند که همی است از اسمای حضرت رسالت یا صلعم چنانچه نزل و در تریس
شادی باشد حرف ن از و مخدوف با اشارت است به و هم آن حضرت صلعم که طالب است و مادی یعنی طالب شفاعت و مادی بشیرت یا طه
از ذنوب و مادی بمعرفت علام العیوب با طهارت دل است از غیر حق و دایم و بقرب حق و حقائق سلیمی آورده که طه اشارت است بانکه

ملی کرده شده نقوش احوال از صفحه سر محمدی صلعم و ما رنست از آنکه ایت یافت بقرب کون سرمدی و بقول بعضی این دو حرف قسم
 بهمانند و هر یک اشارت است بخیزی در بیان گوید که قسم بطول یعنی بخشش و ایت الهی است یا بطنیت پاک و بیست عالی حضرت رسالت پناه
 و در تفسیر از امام جعفر صادق نقل میکنند که طه سوگند بطهارت اهل بیت رسول صلعم قوله تعالی و یطهرکم تطهیرا و بقول بطوبی و ما و یه که اشارت است
 بجنّت و نمار و در زاد السیر آورده که طه مدینه طیبه است و ما که و بدین دو حرم محترم قسم یاد میکنند یا طه طلب غازی است و ما عرب کافران یا طه طلب
 اهل جان است و ما یوان ارباب نیزان قومی برانند که این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع است باز از بارجل بخت بخت یا حبشه یا
 بنطیه یا سریانیه که اقل مصرع ان السفاهه طه با فی خلا یقکم و دیگری گفته مصرع تنفست بطه با فی القفال فلم یحب و بدین تو
 نهاده می حضرت رسول صلعم باشد و در بعضی تفاسیر آورده که طه بحساب ابجد نه است و ما پنج مجموع چهارده باشد و غالب آن است که
 ماه رابعیه بدریت در چهاردهم حاصل است پس در ضمن این خطاب مندرج است که ای ماه شب چهارده و منادی حضرت رسالت
 پناهی است صلعم و بدریت اشارت به کمال مرتبه جامعیت آنحضرت است صلعم که لا یخفی علی العرفاء لفظ ماه چون کامل شود انوار بود و از آنکه
 او رات نور خور بوده گاه ماه بدری و گاه شاه بدری صدر تو مشروح و کات شرح صدر و در شب اناری که کفر و ضلال و از دست
 روشن شد انوار جلال و گویند طه در اصل طه بود و نه زه را حذف کرده اند طه امر است از و طه یطهر و ما کنایت است از ارض کنایت
 غیر مذکور در بابت حال که حضرت پیغمبر صلعم تجد بر خاستی و بر یک باب است و می بدین سبب پشت پای مبارکش ورم کردی این سوره که ان
 و امر فرمود که طه یعنی سپردن خود زمین را یعنی بر و پای بر زمین نه و گویند روزی او جل و اضراب و حضرت رسول صلعم را گفتند تو را یک
 ما خود را بر رخ انداخته یا طه میزدند که قرآن بر محمد فرو نیاده که برای آنکه او را در پنج و تعب اندازد و آیت آمد که طه ای مرد که هیچ کس چون تو قسم
 در میدان مردی نه ناده ما ان کن لنا نغفر ساریم علیک القرآن بر تو قرآن اللطیف و در پنج افق و شب خواب نگی و بوجه قیام در نماز
 الم ورم پای مبارکت رسد الا که تذکره لیکن فرستادیم او را بر تو بخت پند دادن لمن یقش علی امر آنکه را که برسد تخصیص خاشی با آنکه
 تذکره عام است جهت ارتفاع اوست آن تو یلا فرو فرستاده شد و فرستادنی فمن خلق الا و ض از آنکه که سیافه زمین و السموات لفظ
 و آسمانهای بلند را که الرحمن اوست بسیار بخشایش علی العرش است و عرش مستولی شد و او افضاقت تبتل العرش با آنکه حق سبحانه و تعالی وجودش
 مستولی است جهت آن تواند بود که عظم مخلوقات است در تاویلات نام تریدی فرموده که عرش یعنی ملک آید و حق تعالی بر ملک خود مستولی و غالب است
 در فو حات آورده که شیخ با قدس سره فرمود درین آیت بر عرش وقف میکرد و میگفت استوی و ما فی السموات ای ثبت و ما فی السموات شیخ و الا طام قدس سره
 که استوای خداوند بر عرش در قرآن است و ما بدین ایمان است تاویل نجوم که تاویل بدین باب طغیان است بظاهر قبول کنم و باطن تسلیم و در مذکر این چهار تفسیر است
 اما میدانم که نه محتاج مکانست نه عرش بر دارنده است که اوست بقدرت بر دارنده و گم درنده عرش نظمی مکان ده یافت سونش نی زمان و بی بیان از دیگر
 وونی عیان و این همه مخلوق حکم داده است و خالق عالم از عالم برتر است و له ملک السموات و ما و است آنچه در آسمانهاست از
 مبدعات علویه و ما فی الاکثر و آنچه در زمینهاست از مخمرات نخلیه و ما یکنها و آنچه میان بر و باشد از اصناف ملائکه و طبقات کبر
 و هوایی و ما تحت الثوائی و آنچه در زیر طبقه تراب است از زمین ثری طبقه زیر تراب طبقات ارض و آن موضعی است که صخره سمار با که
 اوست و تفسیر و غیر آن از تفاسیر روایت و مذهب بن مذهب است که هفت طبقه زمین بردوش فرشته است و قدین فرشته بر صخره است و صخره بر
 گاو است از فردوس و قوائم گاو بر پشت پای است از خوض کثور و ما می ثابت است بر بحر و بحر بر جهم و جهم بر تنج و ریح بر حجابی از ظلمت و آن حجاب

برتری و علم اهل آسمان و زمین تا شری میسر نرسد و ما تحت الشری جزق تعالی نداند و ان تجهر بالقول و اگر آشکارا کنی سخن را فاقه پس سبکی
 او تعلم التشر و اخفی میدان پوشیده را و آنچه پوشیده تر است از پوشیده گویند بر آن است که بنده میکند و میداند و میپوشد و حتی آنکه نمیداند
 که دیگر چه خواهد کرد و با سر آنست که با کسی گویند و حتی آنکه در دل خود نهان دارند الله اوست خدا و سبحان لا اله الا هو نیست معبودی سغری پرستش
 مگر اوله الا الله المنة و او برست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده و هل اشدك و آرا آمده است بر تو حدیث مؤسسی خبر موسی بن عمران و
 قصه او آنست پس در صبر بر بکاره بد و اقدار کن را در سر ایام کن چون دید موسی هم نادان آتش را در اختیار آمده است که چون موسی از شعیب هم ستوری
 طلبید که بمصر رود و در و برادر خود را به سینه شعیب هم و را اجازه داد و او را با خود روان کرد و شعیب هم با او بود و در و بزرگوار و بسیار دید ایشان راه گم کرد
 نزدیک وادی ایمن رسیدند و صفور او ختر شعیب هم را که حلیله او بود در و وضع حمل پیدا آمده با آتش محتاج شد موسی هم چند آنچه سعی فرمود از سنگ
 و این آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید فقال لا هله امكوا پس گفت مرا بل و عیال و خدم خود را که درنگ کنید در همین موضع ای ای
 انك نادا بدرتیکه من دیده ام آتشی لعنه الله انیکم شاید که بیارم برای شما قتیها یقبس از آن آتش شعله در سر چوب باقی گرفته یا جمره خورده
 یعنی فقیله یا چوبی روشن کنم یا خنجر بیارم او آید یا شاید که بیارم علی التاد بر سر آن آتش هدیه و راه نمائی که ما را بر شارع رساند پس
 کسان خود را بگذاشت و تنها بجانب آتش روان شد فلما اکتها پس آن بیخام که بیامد بان آتشی دید سفید و درختی سبز که عذاب یا عوج بود در و
 و در حال آن آتش بیخامی نه میخشد و از روشنی آتش و سبزی درخت مستجب بود که ناگاه فودیه نیمو ستمی نذر کرده شد کلامی موسی ای ای آتشی
 و شک بدرتیکه منم پروردگار تو تو که از تمیز برای تو کید و تحقیق است یعنی شک من و یقین تو با آنکه من آفریدگار تو ام فاخلع پس بیرون کن و میفکن از آنچه
 تعلیک تعلین خود را و گفته اند آن تعلین نجس بوده از پوست حمار غیر بدو و واضح است که تعلین از جلد بقرون و طاهر اما حق سبحانه خلع آن فرمود
 تا قدم موسی هم ترا با رض مقدسه راس کند و برکت آن پای می رسد و محققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادب است که بر ساطط ملک با تعلین نتوان رفت
 و لهذا افعه از سلف چون شبر حافی قدس سره و غیر او پای برهنه میفرموده اند و است گنجی که زمین و آسمان طالب است و چون در جنگی برهنه
 پایان دارند و گفته اند تعلین سفین یعنی دل خود را از فکر امل و دله فارغ دارا ام قشیری روح فرموده که فکر دنیا و آخرت را از دل بیرون افکن یعنی در عالم
 تفرد قدم بر دو کون نه انگشت بدستی که تو بالوا و المقدس طوعی وادی پاکیزه مبارک ستوده که طوی نام اوست و انا اخرت ملک و من برگزیدم
 ترا برای نبوت فاستمع پس گوش فرا دار ای موسی و مرا بخیر می راکه وحی کرده میشود و تو آن وحی که نام است اتنی انا الله بدرتیکه منم
 خدای تعالی لا اله الا انا نیست خدای بجز من فاعبد فی پس بر پرستش کن و این وحی مقصود بوده بر تقریر توحید که منتهای علمست و امر
 بعبادت که کمال عمل است پس از احکام قیام عبادت نماز را تخصیص نموده فرمود که و اقم الصلوة و بیای دار نماز را از الذکر کنی و برای آنکه
 مرا و کنی در آن نام ترا بیا و کنم ان الساعة بدرتیکه ساعت ستیخز اینه است اکتاد اخینها میخوام که پنهان دارم وقت آنرا
 چه تخویف بعد از آن که وقت آن معلوم نیست اتم و اشد باشد و اگر اخفا را یعنی صلب خفی و از نه یعنی آنست که نزدیک
 است که ظاهر گردد اتم آن را بجز من متعلق است بآتی یعنی قیامت شک آینه است تا پادش واده شود کل نفس بر تنی را بیا تا کنی
 آنچه می شناید از علمها و میکند فلا یصد تلك پس باید که باز نذر و عیال از ایمان قیامت من لا یؤمن من انکس که نمی گردد و بجا بوقوع آن
 و اتبع و پیروی کرده است هو انه آرزوی نفس خود را پس بعد و این کس از راه مرفوعی دے خ که ملاک شودی خطاب با موسی هم است
 مراد امت اویند نام علم الهی فقیه ابولیس رحما اشد بر اندک از آنجا که و اما اخرت ملک تا اینجا محط حضرت پیغمبر صلعم است و برین تقدیر مراد است

وی باشد القصه چون موسی هم تعلیم بیرون کرد و در روی مقدس قرار گرفت خطاب رسید که وَمَا تَلَکَ وَاَنْ جِئْتَ بِمِیثَاقٍ یُؤْتِیْکَ
 بدست راست تو ای موسی سخن بجا نه جیت استیناس موسی و دفع بیست و بی سخن گفت پرسید که چه داری در دست استقامت سخن تنبیه است یعنی
 حاضر باش تا عجبایی بینی قال گفت موسی هم هی عصای منست و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول اوده گز و سراز
 دو شاخه و در زیر آن سنائی نشانده و نامش علیق بود و یا بعد از آدم میراث بشعوب هم رسیده بود و او از موسی رسید القصه جواب داد و جیت
 تعدا نعم ربانی بران افزود و گفت اَتَوَکُمُ اَنْ یَّکُونَ لَکُمْ اَیُّهَا بَرَّانِ عَصَا چو نماند می شود در راه یا وقتی که بر سر میاید شما که میچند و آهش و فو
 می ریزم هر یک از رخت بپا بدان عصا علی غنی بر گو سفندان خود و لی فیما و مراد آن عصا ماردب اَحْمَرُ کارای دیگر است آورده
 که در راه با موسی هم سخن گفتی و از سباع و بهائم و درگاه دشتی و باد شمن وی حرب کردی و چون در خواب بودی رسد را می فطت کردی و بر سر جای که رسیدی
 تنه او جل و شجیتین او دلو شدی چون بر زمین زدی درختی سایه دار گشتی و بر سر می که مرغوب موسی هم بودی و روید آمدی و در شبهای تیره چون
 شمع و چراغ نور دای چون موسی هم اجمالا گفت که مرا ادا کار هست قال گفت خدای تعالی اَلْقِصَّاهُ یُؤْتِیْکَ بیگن او ای موسی حضرت
 موسی هم گمان برد که او را نیز بچو تعلیم دور باید کند فَاَلْقِیْهَا پس بیگن او را از تنهای خود فی الحال آوازی عظیم گوش وی رسید باز برگشت فَاَذْهَبْ
 پس آنجا آن عصا حقیقه ماری بود تنگی می شتافت بر جانش آورده اند که اول ماری زد شد بر وی عصا بعد از آن بزرگ شد بر او شتر بخنی و دراز
 گشت و بر چهار قامه سطره کوتاه رفتن آغاز کرد و میان کناره های بدن او مفتحا و یا چیل ذراع بود و در دهان او دندانهای بزرگ بود و دوشش
 چون بر تن میدرخشید سنگهای عظیم رسیدی یک لقمه کردی و درختهای بزرگ از بیج بر کنیدی و بخوردی و چون موسی هم او را دید ترسان شد
 روی برگزینا و قال خذْهَا گفت خدای که بگیر و را و لا تَحْزَنْ قَدْ مَرَسَ از روی سَنَعِیْکَ هَا ز و د باز گردانیم و بریم او را بسینه هَا اَلْاَوَّلِ
 بهیئت نخستین که دشت همان عصا سازیم چون خطاب آتی موسی هم رسید روی باز دگر کرده روان شده دست خود در دهان او کرد و یقین
 او را برگرفت همان عصا شد و دو شعبه در دست وی آمد و دل موسی هم آرام گرفت دیگر باره ندا آمد که وَاَصْمَعُ بَکَ وَضَمَّ کُنْ و بسیر
 دست خود را الی جَنَاحِکَ بسوی پهلوی خود در زیر بغل تَخْرُجْ تا بیرون آید بَیضَاءُ سفیدی و شمن مَرِغْ سَوَّیْ بی عیبی یعنی سفیدی
 برص نباشد بلکه سفید رخشنده و یا شعاع بود مانند برق آیه اَحْمَرُ لَکُمُ الْغُلَکَرِیَّتِی و علامتی دیگر بر نبوت خود لَیْزِیْلَکَ این چنین کردیم
 تا بنامیم رَاوْنُ الْاَلْبَنَاءِ الْکُبَرِیَّی بعضی از نشانهای بزرگ اِذَا هَبَّ الی فِرْعَوْنَ برویدین و معجزه بسوی فرعون و دعوت کن
 او را بِسْمِکَ مِنْ اَنَّهُ کُفِّیْ سَیْنِکَ و از حد گذشته و دعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسی هم ما مورش بد دعوت فرعون با خود انبیا
 که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه دست کنم پس از خدای تعالی تقویت جلیقه آغا زد و عا کرد و از روی نیاز قال گفت رَبِّ
 اَشْرَحْ لِیْ اِیْیِیْ پروردگار من گشاده گردان برای من صَدْرَیْیَ سَیْنِکَ سَیْنِکَ مرا در وی بجز آنچه بن وحی میکنی یا مرا تحمل و بردبار ساز تا
 از هر سخن دل تنگ نشوم و کَیْسَرِیْیَ اَمْرَیْیَ خَلِّ و آسان کن برای من کار مرا که تبلیغ رسالت است وَاَهْلُکَ و بکشانی حَقْدَکَ گره را
 تَهْنِ لَسَانِیْیَ از زبان من بَقِّمْهُوَ اَقْوَلِیْ می تا فهم کند سخن مرا آورده اند که روزی فرعون موسی هم را در حال طفولیت بر کنار دشت موسی هم
 دست بریش مرصع او را زد و قدری از آن بگرفت و بر کند فرعون شرم گرفته بقتل او حکم کرد و آسیه خاتون عذر خواهی آغا نموده فرمود که این کودک
 جوهر درخشان دید و بدن متوجه شد و اگر حمزه آتش بپزد دست بدان خواهد رسانید پس شتی پراشت و ظرفی پر از یاقوت پیش موسی هم آورد و در جیب
 دست ویر گرفته بسوی جبرأت آتش بر حمزه برداشته و در بدن نهاد و زبانش بوخت و گری بران بماند سخنش نیک مفهوم نمی شد لیخا در خواست

کرد تا آن عقد مغل شود و دیگر گفت و اجعل لی و گردان برای من یعنی مقرر کن و زنی را باری دهنده بیاورد و ازنده مقرر آید از
 کمان من هر وقت آنجی که برون برادر من باشد و به محکم بوی آوری و پشت مرا و آشیر که دانبار کن و ایستای امری
 در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من کی فیکتک تا ترا پاکی یا دکنیم یا برای تو نماز گزاریم کیکرل بسیار و ندک کیکرل
 و یا دکنیم ترا بجه و ثنا و دعای بسیار اکت کنت بر شیکه تو هستی بنیا بصیرا باحوال با بنیا یا تو و انالی با بجه صلاح ما در آن است و اقل قد
 او تکت گفت خدای که تحقیق داده شدی سوگت نموسه سول و مطلوب خود را می موسی یعنی هر چه خواستی بتو دارم و لقد متکا و
 بر شیکه سنت نهاده ایم علیک بر تو و نعمت داده ایم ترا مکر آخره در وقتی دیگر اذ او حکمتا چون می کردیم الی اکت بسوی ما و
 ما یوخی خبث آنچه توان داشت مگر وحی یعنی اورا انعام دادیم در وقتیکه ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند و او بکار خود
 مانده شده ما هم ساختیم اورا بر زبان کلی نبوجه نبوت بدو سپام کردیم آن قد فیه آنکه بیفکن موسی را فی التابوت در صندوق بعد از
 پند روی نهاده باشی و سر آن بقیه حکم ساخته فاکل فیه پس بیفکن آن نبوت را فی التیم در دریای نیل فیلقه الیم پس باید که بنگردد در بصر
 امرست و خفش خبر یعنی میداد می نگردد بالتاجیل بخاره یاخذ ما فاکر اورا و اوان عدق لی دشمنیکه هست و عدو له و دشمنی که
 مرا و هست یعنی فرعون مکرر عدو بجهت سالفه عداوت است آورده اند که مادر موسی هم با بر آلی موسی هم را در صندوق نهاده بدی نیل نگردد
 و جوی از آن دریا بخانه فرعون میرفت صندوق از آنجوی بلای فرعون در آمد و او با زن خود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش ایشان
 رسید مگر فتنه و سر باز کرد و کوهی ماه روی و سیاه چشم بیرون آمد بیهت ماه زیباست ولی روی تو زیبا تر ازوست چشم زکس چه چشم تو
 زخما تر ازوست و فاده رم فرموده که در چشمهای موسی هم حاجتی بود که هر که او را دید به دوست داشتی آسیه و فرعون که چشم او را دیدند محبت او
 در دل ایشان پیدا آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید الفکت علیک و انکند بر تو بجهت دوستی که این قتی چه از من یعنی تو محبت ترا در دلها
 بکاشتم تا بر تو مهربانی و رزق و لضع و تا پرورده شوی علی عتی میبرد ویدن یعنی علم و ارادت من در خبرست که فرعون و آسیه هر دو او را
 بغرض می پرورشتند و بر تریب محمد و تعین و ایستغال نمودند هر چند و ای آوردند موسی هم شیر از ایشان نگرفتند مادر موسی هم دختر خود دریم را
 گفته بود که بر کنار نیل دو چشم بر صندوق میدار که بکامیر و چون صندوق بلای فرعون در آمد مریم نیز خود را در آن باغ انداخت و
 صورت حال شا به کرد که برادرش شیکر سی نیگیر و خود را پیش آسیه انکند اذ تمشی یا دکن چون میرفت اکتک خواهر تو فقول
 پس گفت هل اذلکم آیا دلالت کن شمار ای حاضران علی من یکنله یا بر کسی که مکفل این طفل کد وادرا سیر و تسیه گفت
 اگر این چنین کنی با تو احسان نمایم بریم بیرون آمد و فی الحال مادر را بیاورد موسی هم را دکنار وی نهاده و فرج جکت پس باز گردانیدیم
 ترا الی اکت بسوی ما و تو و بوجه و فاکر دیم کی فقر تماشا یه که روشن شود عینها چشم ما و بقای تو و لا تحزن تنه
 و تانده و هناك نگر و بفراق تو و قلت نفسا و بکشتی نفسی را یعنی آن قطعی را که بنی اسرائیل توجا ستغاثه کرد از و و فرعونیان نشتند
 و قصد قتل تو کردند فیکتک پس برمانیدیم ما ترا من الغم از غم کشتن و امر کردیم که بمیدین بمرست کنی و فیکتک و بیاوریم
 ترا فو ناه از سودنی یعنی ترا در بونه بلا با انکندیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصه ولادت حضرت موسی هم و قتل
 قطعی و بمرست بمیدین در سوره قصص شروح می آید فیکتک پس رنگ کردی سینین فی اهل مدین ه سالها در میان
 اهل مدین فکان شربه یا بیت و شبت سال است و فیکتک پس آمدی بن وادی علی قد تموسه براندازه که مقدر ده ایم موسی اینجا

با تو سخن گفتیم و اطمینان تو را بر گزیدم و خاص ساخته ایم تو را برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتیم اذ هب انت برو و احوال
 و برادر تو را بیا ببینیم و بجزای من و لا تنیبا و مستی کنیدی و ذکر کردی در رسیدن فکر من بر توحید و عبادت اذ هب برو و برادر تو را
 فرعون بسوی فرعون اینه طغی فتح بر ستیکه او در عصیان از حد در گذشته است فقولوا لاهل بن سخن گوید با او و هکذا لیتنا سخن
 گفتنی نرم یعنی ما را نمائید با او و او را دعوت کنید در صورت شورت مثل اهل ملک الی ان ترکی سباد اگر در شتی نمائید بر شما غضب کند
 یا اگر حق تربیت او در خوش سخی بر می دارد و گفته اند که او را بکنیت خوانید چون ابو العباس و بقول ابو الولید و ابو مره نیز گفته اند و بر هر
 تقدیر علف کنید لعله یسکد که کشاید که او پذیرد و بکلام شما او بخشد یا ترسد از عذاب خداوند که بهره تحقق است و خشیه حصه تنویم
 پس موسی هم ازین محل متوجه مصر شد و باز سر اهل خود زلفت در تیسر آورده که کسان موسی هم شب انتظار بردند و نیاورد و روز نیز از وی خبر یافتند
 در آن صحرای تیره بماندند قضا را جمعی از اهل مدین آنجا رسیدند و صفورا را شناخته پیش پدرش بردند بعد از غرقه شدن فرعون خبر موسی هم پیش
 رسید القصه چون موسی هم بمصر توجه نمود و می آمد به مارون هم که باستقبال برادر برادر مدین روان شو پس در اثنای طریق ملاقات فرمودند و
 موسی هم شرح احوال تمامی باز گفت وی را از آنکه با اتفاق پیش فرعون میاید رفت و او را بحق دعوت نمودن خبر داد مارون هم گفت ای برادر
 شوکت و سطوت فرعون آنچه تو دیده زیاده شده و بادنی سبی حکم قطع و قتل و صلب میکند موسی هم اندیشه ناک شد و برادر با اتفاق قاتلا
 و تنبا گفتند ای پروردگار ما اینها کخاف بدستیکه ما میترسیم آن یقرط علیکنا از آنکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تحویل کند بعقوبت ما و گذارد که
 سجزه بدو نمائیم او آن یطغی یا اگر زیاده کند طغیان خوار و نسبت با حضرت مقدس تو سخنی بی ادبانه گوید قال گفت خدای که ای موسی
 و مارون هم که کخافا ترسید از افراط و طغیان او اینی معکما بدستیکه من بشا میم بخطط و نصرت استمع می شنوم و حامی شما میباشم و گوید نسبت من
 و آد می نیم آنچه کند بشا یعنی شما را طر جمع دارد که من شنوا و بنایم گذارم که ضرری بشمار ساند فایده پس بر وید و فقولوا پس گوید انا و سوا
 و تبارک اهر و فرستاده پروردگار تو ایم فادسل معکنا پس بفرست ما باینکه اسرا شیل که فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه باز ویم که سکن
 آبی بوده و لا تعذبهم و عذاب کن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه و قتل و لاد قل جشک یا اینکه بدستیکه آوردیم ما ترا
 نشانی یعنی معجزه قرن و تبارک از نزد آفریدگار تو و السلم و سلام ملائکه یعنی خزانه بهشت علی من ایج الهدی بر انگش که پیروی ایمان کند
 و راه راست رود یا سلامت هر دو سطر را و راست انا قل او حی الیننا بر ستیکه وحی کرده اند باینکه پروردگار ما حکم فرموده انا الکل
 بلکه عذاب دنیا و آخرت علی من کذب بر انگش است که نکذیب کنند آن را که آورده ایم فقولی خج و پشت بر آن کند و از آن لغرض نماید پس موسی
 و مارون هم بکلمه ای بدرگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد گفتند ما رسولان پروردگاریم و ترا بعبادت او میخوانیم و آن کلماتی که
 حق تعالی ملقین کرده بود ادا کردند قال گفت فرعون قن و تبارک انوسن پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا به پرستش او دعوت میکنید
 نکته در آنکه موسی هم را به ندا تخصیص کرد با آنکه خطاب با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که بزبان موسی هم عقد هست و سخن او نیک مفهوم
 نمیشود و خواست که او را نزد حضار مجلس انفعال دهد و از انحلال عقد خبر بهشت پس موسی هم بزبان فصیح قال گفت ربنا الذی یپروردگار ما
 انگش است که از محض رحمت اعطی دوه است کل شیء همه چیز را از انواع مخلوقات خلقه صورت او و شکل و لاتی و موافق حال
 یا داد و هر یک را از خلایق آنچه قوام و استقلال او در وجود و معاش بدانست فهدی پس راه نمود و او را بدان یعنی شناسا گردانید کیفیت انشا
 ازلان یا هر حیوانی را از وجه و نظیر او در خلق و صورت و راه از دواج و مترجاج بدو نمود و گفته اند خلقه مفعول اول است تقدیر کلام اینکه داد آفریدگان

خود را هر چه میسر میزد بدان محتاج اند و چون مقصود بیان معنی است از تقدیم کرد و فرعون که این سخن بشنید برسد که مباد قوم او بعبادت چنین خدای میل کنند سخن را بجای دیگر کشاند و جهت تغییر موسی هم قال گفت فرعون هَذَا بَالُ الْقُرُونِ أَلاَ قُلْ پس چیست حال اهل قرون نخستین چون قرون نوح و عاد و ثمود که این خدای را پرستیدند این زمان در سعادت و دولت اندازد و تفاوت و نکبت قال گفت موسی علیاً علم حال و مال آن گروه و عید و قبی نزدیک آفریدگار نیست و بیکیست در لوح محفوظ نوشته شده که ایضاً خطا نمیکند و فرو نمیکند از روی و در دگر را در هیچ چیز را و کلا بکنی و فراموش نمیکند بلکه دانش او بهر محیط است و من بنده ام مثل شما ندانم مگر آنچه مرا از ان خبر دهند و گفته اند مراد فرعون استفسار حال قیامت بود و گفت چیست حال گذشتگان که بر آنچه نمیشوند موسی هم جواب داد که آنرا جز خدای من کسی نمیداند و باز بر همان سخن اول رفت که صفت حق سبحانه میگرد و گفت بر روی دگر رسن الذی جعل آتست که گردانید لکمه ادا و ص بر یک شما زمین را مهاد افروشی گسترده که بران می نشینند و مسکن می سازد و سلاک لکمه در روشن کرد برای شما فیها در زمین سبلا را رها تا بران راه از زمین بر زمین میروید و بمصالح خود قیام میسازد و اکثر من السماء و فرو فرستاد از آسمان مآء آبی که باران است فَاخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم تسبیب آن آب التفات از غیبت تجلی تبیین است بر کمال قدرت و حکمت یعنی هرگز کسی را جز ما اخرج میسازد تا بیرون آریم آب باران از و ارجا اصناف کوناگون من نبات شتی عطر آریستی های برگنده که لون و طعم در آنچه هر یک مخالف آن نیست با وجود اتحاد آب و زمین کلا پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون آورده ایم هر چه خوردن را شاید ز شار و خوب و از عوا و بجز اینها نعمات که چهار پیمان خود را در چراگاه ها با تاجور نگارها که خوردن شما را شاید لذت بخشد ذلک بدستیکه درین مذکور شد کافیت بر آینه دلالت است بر قدرت ربانی و وحدت او کلا ولی الشکلی مر خدا و ندان خسدر را که عقول ایشان ناسی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قباخ میبنا از زمین خلقت آفریده ایم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول مولودان شما خاک زمین است و بسیار فرموده که حق تعالی فرشته می فرستد تا از خاک موضوعی که در فن کسی خواهد بود قری خاک بر میدارد و در بر لطف که ماده وجود اوست میریزد و آنرا از آب و لطف مخلوق میشود و در میان خاک مد فون میگرد و چنانچه حق سبحانه فرمود شما را از زمین آفریده ایم و فیها نعید کد در آن زمین باز بریم بعد از مرگ شما و فیها نعید کد و از آن زمین بیرون آریم شما را کاد احواس بار دیگر محبت حساب و جزا حکیم فرمودی راست گوید نظر شما که در در خلد و دنیا که دیگر ره بر و ن آرد از زیر خاک به بران حال کانی بخاک اندرون به بران گونه از خاک آبی بیرون به اگر پاک در خاک گیر می مقام به بران از آن پاک و پاکیزه نام به پس فرعون حتی و محجزه طلبید و حضرت موسی هم عصا بیگانه از د باشد و باز بگرفت همان عصا شد و دید بیضا بوی نمود و از آیات تعجب معجزه بعد از معجزه میدید و دیگر دید چنانچه حق تعالی فرمود و لقد آدینیه و بدستیکه با بنودیم فرعون ایتنا کلها بمنعجری های ما که موسی هم داده بودیم فکذاب پس بدو غ نسبت داد موسی هم را و آبی و سر باز و از آنکه ایمن آورد و فرمان برداری کند و از روی عدا و قال گفت فرعون ایتنا کلها بمنعجری های ما که موسی هم داده بودیم فکذاب پس بدو غ نسبت داد موسی هم را و آبی و سر باز و از آنکه ایمن آورد مصر است یسخرک یوسیه بجا دوی خود ای موسی یعنی دستیم که تو ساحری و میخوایی که بسحر ما را از مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل سکن سازی و با دشاهی کنی بر ایشان فلنا تبتیک یسخرک بر آینه بیاریم برای تو جادوی قشله مانند جادوی تو و آن با تو معارضه کنیم ما مردمان بداند که تو پیغمبر نیستی جادوگری فاجعل پس تفرکن یکتا و بیکت میسان ما و میان خود موعدا و عده بجهت معاضه چنان عده که هیچ وجه کلا خلفه خلاف نمیکند آن را سخن و کلا انت نه ما و نه تو چون عده رسد حاضر شویم محکا تا شوی در جای کسی که

قوم ما و تو بآن یحییٰ بنی سبوی یعنی هسوار که در پوستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره تواند کرد و قال گفت موسی موعده زمان و عده شما
یوم الزینة روز آرایش قطیان است و آن روز عیدی بوده مایل مصر را که هر آری است در وضعی حاضر شدند و تماشا کردند یار و زور و زبده
یا عاشورا و آن تجش الناس و آنکه جمع کرده شوند مردمان صحیحی در چاشگاه که روشن ترست از باقی روز یعنی موعود و از اجتماع آدمیان
ست بوقت داشت حضرت موسی هم آن روز تعیین کرد تا ظهور حق و نهوق باطل علی روس الاشهاد سمت وقوع پذیرد و خبر آن با طراف و کانف
عالم برسد فتولی فرعون پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت درآمد و جنت جمع کردن سحره رای سازد و کسان فرستاد جمع بیکدیگر پس
جمع کرد و تجزیه آن بآن یکدکند یعنی سحره و آلات سحره که پس از آن بوعده گاه با سحران قال لیسئتمونی گفت موسی هر جا و ما را
چون ملاقات نمود با ایشان که ای قوم و یک کمد و ای بر شما لا تقترقوا فراق کنید و بسندید علی الله کذب را خدا تعالی دروغی که است
و در سحر گوید و خواهید که آن معارضه کنید یا دروغ بخدای تعالی بمسندید بشرکت دیگری با او قلیحی که پس متصل گرداند و از پنج برگند شیار را
بکتاب بعد از آن که نازل گرداند شما و قد خاب و بدستیکه بی بهره و نا امید گرداند من افتخاری هر که افرازد بر خدای قسنا و عوا پس
گفت و شنود که در نه جادوان افره هم در کار خود بکنیم میان یکدیگر بعد از اجتماع کلام موسی هم گفتند این سخن سحران نماند و استروا
النجوة و منان و شتند از گفتن از ازل از زمان فرعون و برین قرار دادند که اگر بر غالب شود متابعت او باید کرد و آورو دادند که فرعون
از غریبه بدید که ایشان بایکدیگر سخن میگویند و مشورت میکنند پس بدید که این سحران چه میگویند ایشان از ترس فرعون قالوا گفتند این هذان
بدستیکه این هر دو لجنین جادو و اندر یویدان بخوانند آن تجزیه که آنکه بیرون کنند شمارا قهر از خود که از زمین شما بیرون بیاورد و وی خود
و مملکت مصر را تصرف آرد و یک هب و برید بطریق که المنة از هب شما را که فضل نهیب است و دین مذمت خود را ظاهر گرداند و بیز شرف
و اکابر شما را یعنی روی دل ایشان را از شما برگرداند و بسوی خود متوجه سازد و علمای را در لفظ و ادب اختلاف ست گویند هم این است و لغت ششم
تثبیه در هر سه حال اعرابش بالف میباشند و این حرف موافق ایشان واقع شده یا ان معنی نعم باشد و هذان بتدانیان و صا جها و بعضی گفته اند اسم
ضمیرشان مخد و قست هذان سحران خبر او و حفص ان تخفیف بخواند و را نافی میداند و لام بمعنی الای یعنی هذان الاسحران القصه چون فرعون از
سحره شنود که موسی و هارون هم سحرانند و دعیه اخراج قطیان دارند از مصر فرعون بر شفت و گفت فاجمعوا اکیک که پس چون حال چنینست
جمع کنید و وات یکد خود یعنی آلات سحر را تها ائتوا اصقاج پس بایستد صف کشیده بسوی سیدان تا میت شمارد و دل مردم فتنه و جده کند تا با
ایشان غالب شود و قد اطلع البهائم بدستیکه نوز یافت و مطلوب خود رسید و روز من استعجل هر که بر سر آمد و سحر پس جادو و ان مفهاند و بزرگوار
سه هزار صف بر کشید و موسی و هارون هم در برابر ایشان ایستادند سحره بقول فرعون سی صد هزار خراج و عصای سیان سی کرده و در زیر پای ساخته
بسیان آوردند و بطریق ادب قالوا ایوه شتند ای موسی اما ان تلیف با آنکه تومی افکنی عصای غم و اقلان نکون یا آنکه ما شیم اول من القی
نخت یکدیگر بیکدیگر موسی هم از و بی مقابلت ادب باب یاز و جری اعتباری آن بی حسابی از ان قال کل القوا ج گفت موسی بلکه شما بیکدیگر ایشان جادو و سیاهی خود میکنند
و بسبب حرارت هوا و بوق در اضطراب آمد فاذا احبالهم و جریتم پس آنجا رسنا و عصای ایشان تخیل الیه نموده شد بسوی هم من سحرهم از جادو
و یکد ایشان که گوئی اتمنا شتند بدستیکه آن بیرومی شتاب فاوجس پس دریافت فی نفسه در دل خود خفیه موسی خوف را موسی هم از ان
که نظاره کنان میان سحره و جادو فرق کنند یا آنکه متفرق گردند پیش از القای عصا و چون این هم بر موسی طاری شد قلنا القیم ترس از آنچه تراد و هم
انداخته که امر تواز غایت و ضعی بر عام و خاص ملتبس نخواهد گشت انت انت الا علی بدستیکه تو بتری ایشان و غالب بر ایشان و اقل و بلیس ملای

بیشتر آنچه در دست راست تو است تخیر عصا میکند یعنی از بسیاری عصا در سن ایشان باک ندارد و آن چوب که در دست تو است بفلک تلقف تا فرود برده و ماصنحو ایا آنچه ساخته اند انما صنعوا بدستیکه آنچه ساخته اند کیند یعنی با قریب جادوی است و کلا فیل الشجر و تحاری نیابند ساحر و فیروز نشود حیث آنست هر جا که باشد و هر جا که رود حضرت موسی عصا میکنند فی الحال از دایمی عظیم شد و من خود کشاوه تمام ادوات جادو و از فرود بر دو مردم از ترس او روی بگیرند و نهاده و چندین هزار آدمی از او دحام بردند موسی هم او را گرفت همان عصا شد جادو و ان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر دیگر را باطل کند بلکه قدرت خدای تعالی و معجزه موسی هم است قال فی الشجره پس در انگنده شد یعنی تامل این معنی ایشان را در روی انگند بخت ادر حالیکه سجده کنان بودند مر خدای را از روی صدق قالوا انفقنا امنا برب هرون و مؤمنین و گرویدیم بر او و گار هرون و موسی هم تقدیم هارون جنت رعایت فو اصل و ملاحظه رؤس آیات است فرعون که این صورت مشابه کرد قال امکنتم که گفت آیا ایمان آورده اید و خص منتم بر سبیل اخبار خواند یعنی شما بگردید و تصدیق کردید بر موسی را عمن قبل ان اذن لکم پیش از آنکه دستور می دهم شما را و فرامی که بدو برگردید ائنه بدستیکه موسی هم لکین که هر آینه بزرگ شاست الذین علیکم الشجره انکه با سحر و جادو و جادوی یعنی استاد و معلم و ماهر جادو و ان ست شما با هم ساخته اید خواهید که ملک برابر اندازید فلا قطع پس هر آینه بر می آید یکم و از جملکم دستا و پایهای شما را قین خلاف مخالف یکدیگر یعنی یکی را از راست و دیگری را از چپ و لا و صلیتکم و هر آینه بر داکم شمارا فی جلد و فوج الثقلان بهنمای درخت خرما که در از ترین درختهاست تا به کس شمارا بنید و عبرت گیرند و لعلکم آیتنا و تا بدانید که کدام از ما یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویده اید آشد عذابا سخت تر است از روی عذاب و آتقی و پابنده از جنت عقاب ساحران چون از جام جذب به حقانی ست شده بودند و از انوار تواتر ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده نظر خورده یک جرعه از کف ساقی به هر چه فانی است کرده و باقی به دهن از فکر غیر افشاده به لیس فی الدار غیره خوانده به اجاب در جواب فرعون قالوا لکن تویر که گفتند ما ترا برنگزیم و خستیا کنیم علی ما جاءنا بران چیزی که آمد به ما من البیت از معجزات و انصحات و گویند در حین سجده بهشت و نعم آن بدیشان نموده بودند پس گفتند نعمت ترانی گزینیم بر آنچه دیدیم از نشانههای روشن و سوسن میوزیم و الذین فی قطن یا بخدای که ما را آفرید فاقض پس کن ما انت قاض هر چه هستی کننده آن یعنی هر چه خواهی ما ما بکن که ما پر وای آن ندایم لکنما تقضیه جز این نیست که تو حکم کنی هذه الحیوة الدنیاء درین زندگانی دنیا یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم پیش جاری نیست هر چه میخواهی میکنی در آخرت که بهتر و پابنده تر است تو معزول و مخذول از حکم خواهی بود و به هم خود مشغول بیت امروز بخور هر چه خواهی میکنی و فردا تو نبند هر چه خواهند گفتند انما امنا بدستیکه ما گرویدیم بر بتها بر پروردگار و لیغفر لنا خطیانا ما میامزده را گمان ما را از کفر و معاصی و ما اگر گفتنا و میامزده و آنچه اگراه کردی ما را علیک بر آنچه من الشجره از سحر آموختن آورده اند که فرعون دردم بر آموختن سحر اگراه میکرد یا خواندن او ایشان را اگراه بود چه مجرد حکم سلطان اگراه است و ایشان از خدای مغفرت آن اگراه طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان با اگراه مواخذه بوده است و این مواخذه از است حضرت رسالت پناه صلعم بر داشته شده و الله خیر و خدای بهتر از روی پادشاه و آتقی و پابنده تر از جنت ثواب که تو ما را بر کفر نمزدید پس که قطع بدان راه دارد و خدای بر بیان اجر می کند که کرد زوال گردان نکرد و ائنه من تأت بدستیکه هر کس آید در تبه نزدیک پروردگار خود مجرم باشد یعنی بر کفر میرود فان له جهنم ما پس بدستیکه ما ورست و دوزخ کایموت فیما نیرودان تا از عذاب بر به و لا یخیر و نه زنده باشد بندگان که خوش گذارند و من تأت

شعوباع

خوار کالبدی اندر که مرا و را با همگ گو ساله بود فقا لولای پس گفتند ساری و تابان او هَذَا الْهَکْمُ این گو ساله خدای شماست وَاللهُ مُؤَيَّدٌ
و خدای موسی قَنِیْنٌ پس فراموش کرد موسی خدای را و بطلب لبکوه طور رفت این قول جده عجل است گویند فسی قول حق سبحانه است یعنی
ترک کرد ساری آنچه بروی بود از ثبات بر ایمان أَقْلًا یَرْوُنَ آیامی نمیند و نمی دانند گو ساله پرستان اَلَا یَرْجِعُ اَلْکَلْبُ بَعْدَ اَلْمِیْکَرِ داند گو ساله
اَلِیْنِمْ بسوی ایشان فَوَکَا لَعْنُ رایی او را هر چند میخوانند جواب نمیدهد فَوَکَا یَحْلِلُکَ لَعْنُ و نمی تواند برایشان بخوار یابی فَوَکَا تَفْخَاحٌ و نه موسی
یعنی قدرت ندارد بر ساندن زبان و سودجسی و چنین چیز را که داعی خود را جواب ندهد و بر ارتفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه توان برستید و لَقَدْ
قَالَ بَرِیْکَ گفت لَعْنُ هَرَفٌ مِنْ قَبْلِ مَرِیْشَانِ رَا بَارُونَ مِشَلِ اَزَادَنِ موسی از روی موعظه که یَقُومُ ای گروه من اِنَّمَا قُنِیْنُ جَسَن
نیست که بتاییده اید بگو ساله یعنی برستیدن او و اَلْوَلَدُ دَبَّکُمْ اَلْوَلَدُ و برستیکه آفرید شما خدای یارب شما نیست فَاَشِیْعُوْنِیْ
پس بروی کنیده اید و عبادت او را طایعوا و گردن ننید اَمْرِیْ عَ فَرَمَانِ مَرَادِ بَرْدِیْنِ ثابت باشد قَالُوا لَوْ تَقْبَلُ بَعْدَ اَلْمِیْکَرِ گفتند ما پیوسته باشیم
عَلَيْهِ بَرِیْشِشِ گو ساله عَنِیْنِ مجاوران و یقمان حتی یَرْجِعُ تا و فَوَکَا باز گرد اَلِیْنَا موسی ۰ بسوی موسی هم از طور و بهر منیم که او پیش
میکند یابی و آنچه ساری گفت که این خدای موسی است راست گفت یابی پس چون موسی عم باز آمد اول با قوم عتاب نمود چنانچه گذشت که روی
بر او آورد و از غایت غضب موسی پیشانی او بدستی و محاسن بدست دیگر گرفته بسوی خودش کشید و از روی عتاب قال یَهْرَقُونَ گفت
ای بَارُونَ مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا اِذْ اَدْرَاکَ اَیْتَمُّمُ صَلَوَاتُکَ چون دیدی تو که ایشان گمراه شدند اَلَا تَتَّبِعُنَّ اَزَاکَ مَتَابِعَتِ مَنْ کُنِیْ
غضب برای خدای و حمایت دین یا از آنکه از پی من در آئی و خود را بمن رسانا اَفَعَصَيْتَ اَمْرِیْ ۰ آیا سر کشیدی از امر من قال گفت بَارُونَ
از روی استعفاف یَقُوْ قَدَّایِ سپردن اگر چه برادر ماری و پدری بود اما ذکر مادر کرده برای رقت دل موسی هم و بدلائمت گفت که اَتَاخُذُ
فَرَاکَ بَرِیْکَ می من مرا و کَلْبُ بَرِیْکَ و نه موسی سر مرا اَتِیْ خَشِیْتُ بَدَسْنِیْکَ من ترسیدم اگر متعلقه کنم با ایشان یا ایشان را بگذارم و از پی تو آیم
اَنْ تَقُوْلَ اَنَّا که تو گوئی فَرَسَقَتْ بَیْنِیْ اَسْرَ اَوَّلِکَ تَوَجَدَ اَلِیْ اِنْدَاخِیْ میان بنی اسرائیل و لَعْنُ تَوَقَّبَ و نه نگاهداشتی قُوْلِیْ ۰
سخن مرا که گفته بودم و اَصْلَحَ امری و حضرت موسی هم بوقت رفتن بطور بَارُونَ هم گفته بود اَخْلَفْنِیْ فی قَوْمِی و اَصْلَحَ چه اصلاح نگاهداشت
جماعت است و بدلائل ایشان موسی هم این عذر را مسلم داشت و روی بامری آورد قال فَمَا خَطْبُکَ یَا مَرِیْ عَ گفت چیست
این کار عظیم تو ای ساری یعنی این چیست که کردی قال بَصُرْتُ گفت ساری که بنیاشدم فَمَا کَلْبُ یَبْصُرُ اَبَاخِیْریْ که بنیانبودند بنی
یَهْ اَبَاخِیْریْ یعنی جبرئیل هم را دیدم و بشارت مَفْقَضَتْ پس فرا گرفتم قَبْضَةً مَشِیْ خَاکِ قَرْنِ اَثَرِ الرَّسُوْلِ از نشان سم سپ رسول یعنی
جبرئیل هم مراد آن است که خاک زیر سم سپ دی گرفتم و با خود آوردم چون گو ساله را از قالب بیرون آوردم فَنَبَذْتُهَا پس در افکندم آنرا
و رون گو ساله تا زنده شد و با و از آمده وَ کَذَلِكَ وَ بَعِیْنِ که گفته سَوَلْتُ یَا رَاسِیْ من و در نظر من نیسکو آورد این کار را
نَقِیْنِ ۰ نفس من در کتاب مذکور است که موسی هم قصد قتل ساری کرد و از حق سبحانه وحی آمد که او را کش که صفت سخاوت برو غالب است
و چون از سخای او خلق را منفعت بوده نفع حیات او و باز نتوان داشت سر او اما نفع الناس فیکث فی الارض ایتجاها هر میشود تظنهم
هر نهالی که برگ دارد و بر به باد زاب حیات تازه و تر و آنچه بی میوه باشد و سایه نه به که گردد تنور را می ۰ قال گفت موسی هم ساری
له چون مرا از قتل تو منع کردند فَاَذْهَبْتُ پس بیرون روم میان مَافَاتِ کَلْتُ پس بدستیکه هست ترا از عقوبت فی الْحَیْوةِ و در زندگی
نُ تَقُوْلُ اَنَّا که گوئی هر که که نزدیک تو آید کَلَامِ سَاسِ من مکن برادر شو چه مقرر شده بود که هر که نزدیک شود بوی او را و آنرا پس بر دوپ گیرد

پس مردمان از وی منتظر شدند و او تنها چون وحشیان در صحرا میگشت و هرگز از دور میدید ببالغه میسر کرد که نزد من میاورد بعضی گفتند
 هست که جمعی از اولاد سامری درین زمان نیز همان حال دارند القصد موسی م سامری حکم کرد و بر فتن و لاساس گفتن و فرمود که این عقوبت
 دنیا است و آنست که بدستگاه مرز است عذاب موعدا و عده در آخرت که هیچ وجهی بخلفه خلاف نمکنند تا تودران
 بلکه بفارسانند و انظر و نگاه کن الی المملک الذین بان معبودی که تو ظلمت علیک تو بوی پیوسته بر پشش او عاگاهان مقیم خمر فتنه
 برآیند بسوزانیم او را با تش و این کسی است که گوید آن گاو و گوسفند و پوست بود یا بسویان او را براده سازیم وای بران قول است که او را جسد بود این
 بنی حیات قدر کثیفه پس پرانگنده سازیم خاکستر براده او را فی الیم در ریافتن پرانگنده ساختنی نماید آنکه چسبید که او را توان سوخت
 و برود توان ساخت صفت الوهیت بر و اطلاق کردن عین جالت و محض ضلالت است لکنما الهکم جزین نیست که معبود شما که مستحق
 عبادتست الله الذی فی آن خدای است لا اله الا هو نیست معبودی فی الحقیقت بحسب و وسیع فراریده است کل شیء جسمه پند
 علمان از وی دانش یعنی خدای حق آن است که علم او محیط باشد بهماشیا نه قالب گو ساله اگر چه زنده نیز باشد مثل ست در عبادت و نادانی پس
 موسی م بفرموده آن عمل را بسوزانید و خاکسترش در دریا ریختند مصرع بادست موسی چه زنده سحر سامری کذاتک پنهان قصه موسی م بر تو فایم
 قصص علیک میخوانم بر تو ای محمد من انباء از خبر ما قد سبق به پنج تحقیق گذشت یعنی از امور سابقه و قرون ماضیه تو خبر میدهم تا بحضرت
 نبوت تو بود و تنبیه و تذکیر تبصران است و قد اتینک و بدستیکه داده ایم ترا من لدنا از نزدیک ما ذکر کردیم که موجب
 شرف باشد یعنی نبوت یا کتابی مثل برافا صیص و اخبار من اعرض هر که روی بگرداند غنه ازین ذکر که نبوت است یا قدر آن فواته پس بشک
 آن معرض محمل بردارد یوم القیمه روز ستیز و زدا خباری بد کفرست خلیلین فیو در حالتیکه جاوید باشد دران روز یعنی در جوار
 آن جمع خالدهین و توحید اعراض عمل است بر معنی و لفظ و مساء لهم و بدست مرایشان از اوقام القیمه حلاله روز ستیزه با ایشان
 که کفر و تکذیب است تو مریخ روزی که دمیده شود فی الصور در صور یعنی اسرافیل م در صور دردمد و نخش الحرجین و حشر کنیم
 گنهکاران را یعنی آنها که شرک آورده اند یوم مشد زرقا دران روز که بود چشمان و در خبرست که زرقه عین و سواد وجه علامت
 دوزخیان خواهد بود و گفته اند حشر کنیم ایشانرا تشنگان یا کوران چه غالباً چشم عمی کبود میشود و از غایت تشنگی بزرقه میل میکنند و چون
 چشم کنیم ایشانرا یحنا فون بیکهم سنان و آهسته می گویند با یکدیگر این لشم در رنگ نکودیدر گور یا الا عشره مرده شان روزیاد
 دنیا این مقدار بیش نبود یعنی بسبب درازی مدت آخرت که شمرند مدت دنیا را سخن ما که خداوندیم اعلم بما یقولهون و اما تریم با پنجه
 ایشان میگویند یقول چون گوید امثلهم طویفه نماستین ایشان از وی عقل ان لشم در رنگ نکودیدر گور یا الا عشره مرده شان روزیاد
 یعنی مدت لبث شمار در دنیا و در قبر مقدار یک شبان روز بیش نبوده گفته اند که چون قیامت برایشان فراموش گرداند زمان بودن ایشان در دنیا و قبر
 یا به نسبت درازی آن روز عمر دنیا را کوتاه شمرند خصوصاً عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد مصرع عمری که بخاری گذرد که تیره آورده اند که
 مشرکان قریش یا کی انی ثقیف از حضرت رسول صلعم پرسیدند که حال کو صبا با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیت آمد که و قیل انک
 دی پرسند ترا عن الجبال از که بهای یعنی از حال مال آن فقل پس بجوی بی تأمیر در جواب ایشان که بقدرت کامله ینفخها پرانگنده سازد آنرا و حتی پروردگار
 فتنه پرانگنده ساختنی صاحب باب آورده که برکنان از پنج پس اجرای آن رازیه گرداند چون یک پس داد و بر رانفرستد آنرا متفرق سازد و در دنیا
 گفته که کو بهارا از اماکن ایشان بر دارد و در دنیا فلند قذر هاس لیدر و قراگاه ایشان یعنی زمین با قاعا خالی صفه فلان هولا کاتوی فیما بهی دران

عوجا پستی و مغاره و كذا امتثال و زبندی پستی و پستی و در آن روز یسعیون الذی پیروی کنند همه مردمان آواز خوانند در این
اسرافیل که ایشان را بخواند بحشرگاه لا عوج که هیچ میل و گنجی نکند مرا و این یعنی هیچ پیروی نراند که عدول کند از خواندن بلکه همه اقیانوس نمایند
مؤمنان بسرعت و کافران بزرگ رگفته اند آتش بیاید و مشرکان را براند تا مشرک و مشرک است که احوال و پست شود آواز با لیس و سخن بر ما
سخن گفتن خدای با عظمت و مبادت وی فلا فکس مع پس شنوی تو در آن روز لا اله الا هو مگر آوازی هم یعنی صوت اقام ایشان در رفتن بحشر
یومئذ آن روز لا تنفع الشفاعه سود ندارد در دوست کسی را الا من اذن مگر آنرا که دستور می دهد که التماس شفاعت از خدا
و دخی که و پسند برای می و لا سخن شفع را بطلان اند خدای مابین ایکدییم آنچه پیش آید میان ست از امور آخرت و ما خلفهم و
آنچه از پایشان ست از کار دنیا و لا یحیطون و احاطه نمی توانند که در جمیع عالمیان به بذات خدای علما سخن از جهت دانش یعنی ذات
الهی معلوم نگردد و زیرا که مقتضای آن عدم احاطه علم است به دو نیست علم احاطه است معلوم و کشف و بر سبیل تمیز از غیر و پس احاطه نمود
علم چیزی را که ذات او مقتضی عدم احاطه است بدو متع باشد چه زوال ذاتات و قلب حقائق روانیت و عدم احاطه بدو نه از
تصور نسبت علیه و نقصان آنست بلکه از کمال ذات تعالی و بی نهایتی است نظر کجا در یاد او عقل چالاک که بیرونست از حشر
ادراک و تماشا میکن اسما و صفاتش که اگر نیست کس از کینه داشت و عکس الوجود و خوار فرو تر شوند اصحاب رویا یعنی حشر
همه مردمان ذلیل و خاشع باشند للقیوم مرخصی زنده و پاینده را همچون همین در دست میران و گویند مراد مشرکان و مجرمان و قتل
خواب و بد رشیکه بی بهره ماند و نو سیدی کشیده من حمل ظلمان هر که بد داشت ظلم را یعنی بار شرک برگرفته بموقف حشر آورد و من قتل
و هر که بکند من الصلح بعضی از کارهای شوم و هو مؤمن و حال آنکه مؤمن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرط است
لا جرم هر مومنی که عمل نکند فلا یحفظ پس ترسد در آن روز ظلم از سرم و بیداد که زیادتی سیاست ست و لا هضم و نه
از کسر شکست که نقصان حنات ست یعنی نزار حنات مومن چیزی کم کند و زبر سیاست وی افزاید و کذا لك و همچنانکه منزل ما ختم
این آیات متضمنه موعیه را آنرا که فرو فرستادیم کتاب را قرا تا اعتراف و آبی بلغت تازی و صوفنا و مگر گردانیدیم فیه من
الو عید در و از آیات و عید چون ذکر طوفان و رجف و صیحه و صف و من لعلهم یسعیون شاید که بر پیران مشرکان و سران از آنکه
مثل آنها را ایشان فرو نیاید او یحدث یا تجدید کند قرآن لعلهم ذکر کرا و ایشان را پندی چون استماع و می کنند قطع الله پس برست
خدای از صفات مخلوقات یا زکریا و یحیی و یسرا و یاکتر از قول مشرکان الملائک پادشاه نافذ الامر الحق ثابت در ذات و صفات خود
یا سزاوار با و صاف کمال و هو الکبیر المتعال آورده اند که چون جبرئیل عم روحی نازل شده آیتی بحضرت رسالت پیامی صلعم خواندی
آنحضرت قبل از تمام آن خوف آنکه مباد چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل عم قراءت میفرمود آیت آمد که و لا تعجل و
شاید بنمای بالقرآن بقراءت قرآن من تعجل ان یقضی پیش از آنکه ادا کرده شود الیک و حیة نبوت و روحی آن باوردی فرموده که سوا
انزال قرآن کن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند مجمل قرآن را مرسا نخل تا وقتیکه بیان آن بتوفیر و آید و در زاد المسیر قول امام حسن بصری رح
آورده که مروی از آن خود را طیار خیزد و او پیش حضرت رسالت پیامی صلعم آمده قصاص طلیعه آنحضرت خواست که بقصاص حکم کند این آیت
فرو آمد و حضرت در آن حکم متوقف شد تا آیت الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس منی آیت این است که حکم کن بقرآن مگر بعد از انزال آن
و قول رب و گویای پروردگار من فرزدی علما و بقرای مرا و انش با حکم شرع یا بقرآن و معال آن یا زیاده کن حفظ مرا

حق او را اگر دی پس زنده خود من داد تا نزد یهود و نصار و این آیت جهت تسلیه دل مبارک حضرت صلعم نازل شد و کلام خداوند عز و جل
 و باز مکش نظر چشمهای خود را یعنی منکر الی ما متعنا بسوی آخیزی که بر خور دار گردانیدیم بیه بدان چیز از و اجابتمنهم صغارا از کفره چون
 و شنی و کتابی داده ایم ایشانرا و ذکره الحیوة الدنیا نیزت زندگانی دنیا که مال و منال است لیفتنهم فیها تا بیایند ایم ایشانرا و ان
 یا از آفت و بلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم روز قیامت ایشانرا سبب آن و ذکر سرتیک و روزی دادن بروردگار تو تر از روز بر و زنا آنچه
 روزی داده تر از نبوت و هدایت خیر بر سرست از مالهای فانی بی اعتبار ایشان قابقی و پاینده تر در کشف الاسرار آورده است که
 زهره در لغت شکوفه است حق تعالی دنیا را شکوفه خواند زیرا که تری و تازگی او دوسه روزی بیش نباشد باز که فرصتی پرموده گردد و نیست شود
 نظم جان باغ تنم شکوفه است کاهل ببلوه دل بر باید زایل حال و یک هفته نگذرد که فرویزد از درخت و بر خاک ره شود چو
 خس و خاک پایمال اهل کمال در دل خود جا چار دهند و آنرا که دهم مزی است آفت و زوال و آخر اهلک و امر کن کسان خود را
 بالصلوة نماز و اصطبر علیها صبر کن بران یعنی مداومت نمای که شستگاری نیکو تر از نماز روزی دادن یعنی نیکو تر از خود
 کسان خود را روزی ده سخن نمر و ثقت نماز روزی میدهم ترا و ایشان را پس برای نماز و تهیه حساب نیاز فارغ بال باشی و العاقبة و سرانجام
 کار و پسندیده للتقوی و مر خداوندان تقوی هست در بیان از این سلام نقل میکند که چون سخن بعضی از اهل بی محضرت رسالت پناه صلعم رسید
 ایشان را بنماز فرمودی و این آیت برایشان خواندی و قالوا و گفتند مشرکان که لو کایا تیتنا یا یکه چرامنی آرد رای ما یتی من ذیبه و از پروردگار
 خود یعنی چه از آنچه ما طلبیم معجزه ظاهر میگردد و اندو که تا هم آید ما بدیشان بقیته منافی الضمیر الا و لی و خبر آنچه در کتابهای مشیت
 از عذاب متفرقه بگنجد بلبیاء و دلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقرار آیات کرده اند یا بدیشان یعنی نشود و نازل کتاب
 بیان آنچه در تورات و انجیل است که اخصت محمد صلعم و بشارت قدوم او و حقیقت آن است که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد
 ایشان را با اعظم معجزات که قرآن است و فرمود آید یا مده است بدیشان بیانی روشن مثل بر نقاوه و زبده آنچه در کتب سما وید بوده و آورنده آن
 امی است که آن صحف را ندیده و نشنیده و اگر کسی تعلیم گرفته و فهم صحای عرب از ایشان مثل سوره ازلان عجب سازد با وجود چنین معجزه واضح آیتی دیگر طلبیدن
 صین عباد و انکار است و لو انا اهلکناهم و اگر باهک کردی بخاک را بعد از آنکه بعلی از نزدیک سبب کفر ایشان من قبله پیش از بعث محمد
 یا قبل از نزول قرآن لقالوا و انما هم ارنه گفتندی ای پروردگار ما و لو کاذب و سالت چه انفر سادی الیتا سر سوک بسوی ما فرستاده تا ما را بطاعت
 تو خواندی فتبع الیتک پس پیروی میکردیم آیتهای ترا که با وی میفرستادی من قبل ان نذل پیش آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و سبی و
 غرضی و و رسوا گردیم در قیامت بدخل در آتش پس با قطع حجت ایشانرا پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان نگر و ندیدند قتل کل بگوهر یکی از نا و شما
 متبرکین منتظر است اهل حال دیگر را یعنی شما که بکبت ما را چشم میدارید و با بقوبت شما قتر بصبوا از پس انتظار برید و مترصد باشید
 فستعلون پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم گردد که حقیقت من اصب الصراط السوی کیامت خداوندان راه است و من
 اهدی و کیست راه یافته حق مرا و حضرت پیغمبر صلعم که راه یافته و هم راه نمایند است بیت راه و این راه بر حق حقیقت نیست جز خیر باشد

سورة الانبیاء مکیه و هی ثانی و اثناعشر ایه

بسم الله الرحمن الرحیم

اقرب للناس حسا هم نزدیک آمد مردم و از اوقات محاسبه اعمال ایشان یعنی روز قیامت گفته اند

و این آیه در تفسیر حنفی جلد ثلث

میگردانند لَا يَصِفُونَ ۝ ست و ضعیف نشوند اَمَّا اتَّخَذُوا آلَهُةً ۝ آیا و اگر گفته باشند ان خدایان باطل را مِن الْأَوْثَانِ یعنی ضایع
که از اجزای زمین مصروع اند چون زرد و قره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایانی و اگر گفته اند که از قدرت هُم یُشْرِقُونَ ۝ ایشان زنده کنند مردگان را بحسب
مشرکان یکند یعنی شتابان را آنکه میگویند و از لوازم الوهیت اقتدار است بر ملکات و میدانند که ایشان از قدرت نیست و با وجود این عجب
از عبادت ایشان دست باز نمیدارند لَوْ كَانَ ۝ اگر باشد فیهما آسمان و زمین اَللَّهُ خَدَايْنِ که تدبیر آنها کنند اَللَّهُ بَخْرُ خَدَايْنِ لَقَسَدَتَا
هر آینه تباہ شدی آسمان و زمین و کارها در هم شکند چه اگر آله در مادی سواق باشد چندین قدرت یک نقد و در جاری گردد و اگر در کار مجامعت
نمایند در تعویق افتاده ناساخته باندیس بد بر عالم کی باید و جز حضرت اله تعالی نشاید نظم در دو جهان قادر و گیتا توئی ۝ جمله ضعیفند و توانا
چون قدرت با یک برابق زنده بجز تو که یار و کمالی زنده فَهَبْنِ اللَّهُ پس تنزیه کن تنزیه کردی خدا را رَدَّتِ الْعَرْشِشِ که آفرید کار عرش است
عَمَّا يَصِفُونَ ۝ از آنچه وصف میکنند از آنجا که صاحب و دل که یُسْئَلُ پرسیده شود خدای عَمَّا یَفْعَلُ از آنچه میکند بحسب عظمت و تصرف با کس
باسبب آنچه هر چه کند عین حکمت و صواب است وَ هُمْ يُسْأَلُونَ ۝ ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند بحسب آنکه ملوک اند
ملوک را ناچار است که حساب افعال خود با ملک رست کنند اَمَّا اتَّخَذُوا آلَهُةً ۝ آیا و اگر گفته من دُونَهم بجز خدای الهه ۝ خدایان و مامور
بودند با اتخاذ آن قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ ۝ دلیل اتخاذ آله بدون خدای عَمَّا یَفْعَلُ هَذَا ۝ اینک دُونَهم مَن قَعِيَ یاد کرد کسی که
باسم از امت من یعنی قرآن و دُونَهم قَبْلِي ۝ و یاد کرد آنکه پیش از من بودند یعنی تورات و انجیل و سائر کتب سماوی در اینجا مگر وید و در اینجا
که بدانند انا اند پر سید که در هر کتب منزه نیست الا امر توحید و نهی از شرک بَلْ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكُونَ ۝ بیشتر کفار یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ ۝ نمیدانند
حق را و میان وی و باطل تمیز نمیتوانند کرد فَهَمُّهُمْ غُرُورٌ ۝ پس ایشان اعراض کنند از ایمان بخدای متابعت رسول او و قَاوَسْنَا
مِنْ قَبْلِكَ ۝ و نفرستادیم پیش از تو من سُرَّوْلٍ ۝ هیچ فرستاده اَلَا قَوْمِي إِلَهِةٌ مَّكْرُوهٌ ۝ کرده شده بوی و خص نومی بخواند یعنی ما و می کردیم
اَللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۝ اگر نیست خدای بجز اَلَا أَنَا مَكْرُومٌ ۝ فاعْبُدُونِ ۝ پس مرا پرستید و قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ ۝ و گفتند فر اگر خدای تعالی بسیار
بخشایش و لَدَا ۝ فرزندان ملائکه سُبْحَنَهُ ۝ پاک است او و منزه ازین بَلْ عِبَادٌ مُّكْذِبُونَ ۝ بلکه ایشان یعنی ملائکه بندگانند مُّكْذِبُونَ ۝ گرامی دشمنان
و نواختن کَانَ لَا يَسْتَفِئُونَ ۝ پیشی نمیزند بر خدای تعالی بِالْقَوْلِ ۝ سخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند مراد ازین سخن قطع طمع کافران است
از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدای تعالی شفاعت نتوانند کرد وَ هُمْ بِآيَاتِهِ دَاخِرُونَ ۝ ایشان بفرمان خدای یَعْمَلُونَ ۝ کار میکنند عَمَلُهُمْ
میداند خدای مَابَيْنَ آيَاتِهِمْ ۝ آنچه پیش ازین کرده اند و مَخْلُوعُهُمْ ۝ آنچه پس ازین کنند و لَا يَشْفَعُونَ ۝ او در خواست نمیکنند اَلَمْ يَكُنْ الْأَنْفُسُ
مگر کسی که خدای پرستد و شفاعت او را یکی را که بجا نمی آید حق پس از کذا بن عباس فرمود که شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید اَللَّهُ اَللَّهُ
محمد رسول الله یعنی در دنیا کلمه طیب گفته و بدل تصدیق داشته شفاعت برایشان واجب باشد وَ هُمْ وَفَرَسْتَانِ ۝ مَن خَشِيَ ۝ از
ترس خدای و عَقِبَتِ الْآلِي ۝ مُشْفَعُونَ ۝ لرزان یا از مهابت و عطمت او ترسانند وَ مَن يَقْتُلْ مِنْهُمْ ۝ و هر که گوید از ملائکه یا
سائر مخلوقات اِنِّي إِلَهٌ بِرُسُلِي ۝ که درستی که من خدایم مَن دُونَهم بجز وی فَذَلِكَ ۝ پس آن قائل بَخَشِي ۝ پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه
جَهَنَّمَ ۝ و در زکاتِ ۝ همچنین که مدعی ربوبیت را جز امید بهیم بَخَرِي ۝ الظَّالِمِينَ ۝ پادشاه خود را بهیم داد ستمگران را بَخَرِي ۝
ایشان اَوَّلَ مَدِينٍ ۝ که ازین مدینه یعنی مدینه اند که نمرود وید آن السَّمَوَاتِ ۝ و الْأَرْضِ ۝ آنجا آسمانها و زمین را کَانَتْ رَاقِعًا
بودند بسته یعنی مجتمع را و آنست که در حقیقت متحد بودند فَصَلِّ لَهُمْ ۝ پس باز گشاید ایشان را از یکدیگر بمنوای و تمیز آسمانها کی

بود و این تحریکات مختلفه چندین فلک ساختم و یک زمین را نیز با اختلاف کیفیات و احوال طبقات چندین انواع گردانیدیم یا از زمین
 یکدیگر برتر بود یعنی برهم چسبیده و میان ایشان فرجه نبود و بر این زمین را آوردیم و ایشان را از هم جدا ساختیم و در زاد المسیر آورده که از زمین
 شش طبقه آفریدیم تا هفت طبقه شد و از آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تا هفت طبقه شدند و گفته اند آسمان هفده بود و از وی این
 نیمی آمد و زمین بسته بود و از وی گویا هفتم است آنرا یاران و این را بگیاه گشاده گردانیدیم و جعلنا من الماء و گردانیدیم ما را از آب
 کل چیزی که در هر چیزی که زنده است یعنی هر حیوانات را از آب مخلوق ساختیم و هم مواد ایشان آب است و هیلج ایشان آب و هفت
 ایشان بر هر کس ظاهر است یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل برای غلبه است اینجا بجهت عموم افلاک و حیوان
 آیانیک و در مشرکان با وجود این آیات و اوصاف و علامات لا اله الا الله و جعلنا فی الارض خلقا کریم و زمین را فاسی کوههای بلند آفریدیم
 هم از غلبه زمین و گردانید آنرا میان را تابه و جعلنا فیها و ساختیم و پدید آوردیم در زمین ما در میان کوهها فجاءا سبلا راههای گشاده و گفته
 هتدون اما باشد که ایشان راه یابند و سفرها و منازل مقصود خود رسند و جعلنا السماء و گردانیدیم آسمان را سقف محفوظا و
 متقی نگذاشته از افادن از انحلال تا وقتی معلوم ما را از استراق سمع یا محفوظا در بوابی علاقه و ستون و هتدون و افان عن آیتها از نشانها
 در آسمان که دلالت آن بوجود صانع و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهور است مخرجون و اعراض کنندگان یعنی کافران
 هر چند نشانی ما بنیند ضد کنندگانند و هو الذی وادست کنسی که قدرت کامله خلق الیکل و النهار بیافری شب تیره را تا دور
 یابند و روز روشن تا دور و بجهت کسب معیشت تصرف نمایند و الشمس و القمر و بیافری آفتاب و ماه را کل هر یک از ایشان فی فلک
 کسبون در چرخ آسمان میکنند یعنی بر سطح فلک میثابتند چون ثباتش و بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که نزول اشارت شب و روز نشانی
 قبض و بسط عارفان است گاه یکی را بقبضه قبض گیر و تا سلطان جلال ما را زنده ادا و بر آورد و گاه یکی را بر بساط بسط نشاند تا میربان جمال او را از خفا
 نوال نوال اقبال دهد و آفتاب نشانه صاحب توحید است بخت تمکین در حضرت شود آراسته نه قزاید و نه کاه که کشف الغطاء و از دوت
 یقینا و نشانه اهل تلویح است گاه در کاهش بود و گاه در قزایش زمانی بطور نور برق وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی بر روز رموز مجتبی
 بر تبه بدید رسد گویا در کلام حقائق انجام حضرت شاه قاسم انوار قدس سره اشارتی بدین معنی است فرد و نیم سوز بجزانث زو سوز بیکتر گردم
 چو روز وصل داکم شوم در حال زمان فریب و حضرت پر رومی روح اله روحه میفرماید که نظر چون سوی بر تانی زمین گردم بلای ممتحن و در روی
 سوی من کنی چون بدری نقصان شوم و تو آفتابی من چو سحر گرد تو گردم روز و شب که در محاق افق تو که شمع نور افشان شوم و آورده اند که
 معابدان بارگاه رسالت پناه صلوات روی غوایت و ضلالت میگفتند سخن تریب بر رب المنون تظلم آن میریم که گردید حادث بر آید و یاران
 محمد صلوات را متفرق ساخته و او را در ورطه هلاک اندازد و حق سبحانه تسلیه آن حضرت میفرماید که و ما جعلنا لی شیء و ما ندیم هیچ آدمی را قهر
 قبلک الخلد پیش از تو پایدگی در دنیا آفتاب قهرت آیا اگر تو میری قهر الخلد و پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو پایدگان خوا
 بود و از آدم مرگ ربانی خواهند یافت که کل نفس بر نفسی در دنیا ذائقه الموت چشیده مرگ است هر که قدم از دروازه عدم بفضای
 صحرائی وجود نهاد و ضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس مات و حیات خواهد پوشید و هر که بجهان اهل فنا خواهد بود آنکه پانیده و ایاتی
 خدا خواهد بود و بگوئید که وی از ایم شمار را بالشربید یعنی بیله و صیبتا و الخیر و بیگون یعنی عطا با نعمت و قنیه و از سودنی مصدر است از غیر
 لفظ و معنی سخن آنکه شما معاطه آنرا ندانیدگان میکنیم در خوشی و آسانی و بخت و دولت تا مرتبه هر یک در صبر و حسی و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر

کسی با ایشان مکر و بی خوار از کسر قلع و تلویط و مثال آن از خود دفع توانند کرد پس چگونه عده خوار گاه تواند داشت و کلام
 نیستند صنام یا بر سقندگان ایشان که بعد و دیگری قیتا از عذاب یا یُصْحَوْنَ ○ گاه هاشمه و زینار داده شوند قبل متعنا بلکه با رخور و آ
 داده ایم هو کلا آن گروه میکان را بعت عیش و اینی و سلامتی و آباء هُم و پدران ایشان را حتی طال تا در از شد علیهم السلام
 برایشان مدت زندگانی و بدان مغرور شده و پند شنید که همیشه چنین خواهد بود و نهندند که دم بدم بنای عیش دریم خواه شکست و اساعس
 مندم خواه شد بیت مغرور شو که دمدم دست اجل بر سرم زند این بنا که فراشته اند و اخلا یقرن آبی میند کاوان انما ناتی الا فخر
 آنرا که می آید فرمان با بر زمین ایشان تنقض ساین اطل افضا کونا میکنیم زمین با از اطراف آن یعنی یکشایم آن را بر سلمانان که نامسر و
 قلعه میگردد و سزلی بخورده تصرف در می آید افهم العلیون ○ آیا ایشانند غلبه کنندگان یا پیغمبر و مومنان قل انما انذرتکم بمو
 جز این نیست که من یکم شمارا با الوحی بر آنچه وحی کرده میشود من یعنی از قبل خود سخن میگویم و شما ازیم دادن من متاثر نشوید و کلا یسمع و لا یفهم
 الدعاء و نمیشوند کران خواندن را اذ اما یبذل دُونَ ○ چون یکم کرده شوند کا فرمان را در عدم ارتفاع بدایچه میشوند تشبیه میکند بچکان که
 به چیزی سمع ایشان نمیشود و لکن قستهم و اگر برسد بفره فحمة اندک چیزی یمن عذاب و تلت از عذاب پروردگار تو
 یعنی از آنچه ایشان را آن یم میکنی خوار و فروتن شوند و از غایت اضطراب و حیرت لیقولن هر آینه گویند یو یلنا آبی وای بر ما انا
 کما ظلمین ○ بدستیکه بودیم با بر نفس خود ستم کنندگان بشک و تکذیب و قضع الموازین القسط و وضع کنیم ترازو و
 زوات العدل را لیوم القیمة برای جزای روز رتخیز صاحب لباب و بعضی از مفسران بر آنند که میزان عدالت ست از عدل
 یعنی وضع موازین تمیل ست از برای محاسبه و محافط حساب و مکافات اعمال برستی و جمهور بر آنند که مراد میزانی ست که او را عمودی و دوفه
 باشد چون ترازوی که بدان میخند و در تیسیر آورده که برای میزان لفظ جمع جبت تعظیم شان اوست چنانچه یا ایها الرسل کوا نبست
 حضرت پیغمبر صلعم یا آنکه اعمال هر یک از کفار با بدان میخند پس برای هر یک یک میزانی خواهد بود و جمعیت او با صافیت با جمعیت
 و بعضی بر آنند که علمیه هر س با میزانی خواهد بود یعنی از نیک و بد که عمل او بدان بخند فلا تظلم نفس بس ستم دیده نشود نفسی شیئا و چیزی را
 از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عمل ناخجیده و نگذارند و ان کما و اگر باشد عمل میقتال حبه هم سنگ دارند حق خود را از پسندان که مغر
 حبوب است آفتیها به یاریم آنرا و نزد ترازو حاضر گردانیم و کفی بنا حسین ○ و بسند ایم شمار کنند و اعمال بندگان را چه کمال علم و
 جمال عدل است و لقد اتینا و بدستیکه و دریم ما مؤمنه و هر و من القرآن موسی و هارون را کتابی روشن جدا کنند میان حق
 و باطل اینصرت را عادی یا شکافتن دریا و ضیاء و در ایم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن بطن از ظلمات حیرت و جهالت بازیند
 و ذکر الکتابین و پندی مر پر بیرگاران یا الدین یحیون ○ آنکه ترسند و بجایم از عذاب آفریدگار خود بالکتاب پوشیدگی یعنی خلی را
 ناده از و میترسند و عذاب را مشاهده نکرده رانیم و از غایت ترس کارد بر نهانی چنانچه اظهار خوف میکنند یا شکارا در موضع از موضع از این عبا
 نقل میکند که هر که ایمان دارد و بوحانیت خدای تعالی و برگرد و بهشت و دوزخ و بعث حساب میزان بدستیکه ترسیده است از عذاب
 بغیب و هُم و ایشان یعنی پر بیرگاران من الساعه از احوال قیامت مشفقون ○ ترسند گانند و هذا و این قرآن ذکر
 قسیر است سخنی است بسیار خیر و با منفعت که بر محمد صلعم انزل الله فرو فرستادیم او را و از خود بر نافت افانتم آیاه شاله
 متکرمون ○ قرآن را نگار کنند گانید و لقد اتینا و هر آینه ما دادیم ایشان هدیهد شد و ما را بر ایم راه یفتن

او بود صلح من قبیل پیش از موسی و هارون م یاقبل از محمد صلعم یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم و گاهیه علی بن
 و بودیم ما متحقق او مرعطا هارادانا پس فراخو رستحقاق او را نوازش فرمودیم اذ قال یا دکن چون گفت لا یبیه مرید خود آزر را و
 قومیه و مرگروه خود را یعنی ابل بابل را ماضیه التماسیل الی انتم هکذا چیست این شکله و صورتها که پوسته شماران یعنی بر پیشان
 حکفون مجاور اند و آن مفاده و صورت بود و در مسیر گوید و نوبت بود و در گذر سبب از زو ساخته بودند و دو گوهر شاموار در جای چشمهای
 او ترکیب کرده و در میان آورده که صورتها بود و در بیات سباع و طیور و بهائم و انسان و بقول بعضی تماثل بر صور سیاه که کلب بوده و در
 ابراهیم خلیل علیه السلام فرموده که این چه صورتهاست که میپرستید قالوا وجدنا ناکثه یا فیم اباک تا به ان خود را هکذا
 عیدین و آنهارا بر تنندگان نیز تقلید ایشان کردیم قال گفت ابراهیم عم لقد کتم انتم نجدی که بودید شما و اباؤ که و پدران شما
 فی ضلالتین و در گمراهی روشن و خطای آشکارا قالوا گفتند فرودمان از روی تعجب آجنتا بالحق آیا آوردی ما این سخن را برستی چه
 امر آنت آیا تو می بینی العیین و از بازی کنندگان که بر سیل ماعبه و مطایبه سخن میگوئی استبعاد کرد و تا از تعلیل خود و تجلیل آبی خود
 قال گفت ابراهیم عم بل میسم بازی کننده بلکه و کتم افریدها شمارت السموات و الارض آفریده گار آسمان زمین است الذین
 فطرهن زحمة او آفریده آسمان و زمین را تماثل شمارا قانا علی ذلکم و من برانچه پروردگار من و شماست قین الشهدین و از گواهایم
 یعنی از روی تحقیق ادای شهادت مینمایم آورده اند که فرودمان روزی عید داشتند که در آن روز بصره افتدی و تا آخر روز نماز کردی و
 در بازگشتن به تخته درآمده و بتان را بیا رسته بر زمنا بنو افتدی آنکه سر بر زمین نهاده و در سم پرستش بجای آورده بکنهای خود بازگشتندی
 چون ابراهیم عم با جمعی از ایشان در باب تماثل مناظره فرموده گفتند فردا عید است بیرون آی تا ببینی که دین و آئین ما چه زیاست ابراهیم
 ملا و نعم ایشان را نکنت و روزی که میفرستد خود استند که او را برین بهانه بیماری پیش آورد فقال الی سقیم ایشان است از باز داشته
 بر فتنه ابراهیم عم منان از ایشان فرموده و قال الله و نجدای سوگند که من لا کیدن هر آینه نه برکنم و جند نمایم تا بشکنم اصنا مکمبتان
 شما را بعد از آن قولوا بعد از آنکه روی بگردانید از ایشان یعنی بروید بعد گاه و باشد مدبرین و پشت بر ایشان کنندگان یعنی
 و فیکم بتان را بگذارد و بتماشاگاه خود روی بگرداند و جمع این سخن را بشنید و بکس گفت اما چون قوم بر فتنه حضرت خلیل جلیل
 بر داشته به تخته در آمد فجعلهم پس گردانید بتان را بر خمر تبرج و خذا پاره پاره ایا ککیرا لهم که رزق که آن صنام را بود یعنی بت
 بزرگتر از شکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده و بیرون آمد لکهم الیه شاید که قوم فرود آن بت بزرگتر میرجعون و باز گردند یعنی
 بدو رجوع کرده از و بر سرند که شکند بتان کیست چه از شان موجودان است که در حل مشکلات رجوع به و کنند و غرض ابراهیم عم از این عمل مکن
 قوم بود و گفته اند ضمیر الیه راجع بابر ابراهیم عم است یعنی می بتان را شکست تا شاید که رجوع به و کنند و او مجرب بتان را بخت قاطع برایشان ثابت کند انقصه
 چون فرودمان خمر روز به تخته در آمد از وقوع انصورت تخریده قالوا من فعل گفتند که کرده است هکذا این فعل بالهتتا با خدایان یا
 و ایشان را دریم شکسته است لانه به شکله لیکن الظالمین و آنرا از استکاران است بر آله چه ایشان را تعظیم میباید کرد و او امانت کرده و باز ظلمات
 بر نفس خود که بدین عمل خود را در طه هلاک انگنده است فرود و قوم او در نقص افتاده خواستند که بت شکن یا پیدا سازند آنچس که کلمات است
 ناکیدن اصنا کم از ابراهیم عم شنیده بود و با دیگری گفت و زبان زبان فی الحال با امرای فرود رسید قالوا سیمنا گفته با فرود که
 از قوی شنیدیم که ایشان میگویند فقی از جوانی که ببدی تید که هم میگوید بتان را یقال که ابراهیم عم میگویند ما را بر ابراهیم

یعنی نام او ابراهیم است قالوا گفتند فرمود و امرای او فاقوا به پس یارید او را علی الاعین الثانی بر شمهای مردمان یعنی چنان کنید که مردم
 او را ببینند لعلهم یشهدون شاید که گواهی دهند که این است که بنان انجوش میکند پس ابراهیم عم را گرفته پیش فرود حاضر کرد و قالوا
 ان انت گفتند اما تو فعلت هذا کرده این را که می بینم از کسر و قطع یا هتئنا یا ابو اهیثم جدایان مای ابراهیم قال گفت من کرده ام
 بل فعله ی بلکه کرده است این را یکیش هم هذا این بزرگ ایشان از روی خشم برایشان که با وجود من جدا ایشان را پرستند
 فسلوهم پس پرسید شما از ایشان که شکسته است شمار این کافوا یططون اگر استند که سخن گویند فرجعوا الی انفسهم
 پس بازگشتند با محفل خود یا بایکدیگر فقالوا پس گفتند بعضی بعضی انکم انتم الظالمون بدستیکه شماستم کارانید برستش چیزی که نشود
 و نه گوید فترکوا پس بگوینا کرده شد علی غیره بر سرهای خود یعنی سر پریش افکند از خجالت و حیرت گفتند لقد علمت
 بدستیکه تو نهسته که ما هؤلاک یططون این بتان سخن گویند چه را از ایشان پرسید و چون اعتراف نمودند بجز آنکه خود
 قال گفت ابراهیم عم افقعدون آیا پرستش میکند من دون الله بجز خدای تعالی ما لا یفعلکم شیئا آنرا که سو و نرساند بشما چیزی
 که اگر او پرستید و لا یضربکم و زیان نمکند شمار اگر ترک پرستش او کنید اوف لکم زشتی و ناخوشی باد شمارا و لما فعدون و آنچه بر
 که می پرستید من دون الله بجز خدای تعالی افلا تعقلون آیا در نمی یابید قباحیت عمل خود را چون قوم فرودان سخن شنیدند
 از محاصره مضاره نقل کرده قالوا حرقوه گفتند بسوزید و در که عقوبت آتش باهول است و انصرفوا الیهتم و یاری کنید خدایان
 خود را با انتقام کشیدن از وی ان کنتم اگر پرستید شافعیان کتدگان نصرت یعنی یاری دهندگان مرتبنا پس فرود حکم کرد و احاطه
 بر پیش کوهی بنا کرد و ارتفاع دیوار آن شست گرد و قریب یکماه بهیزم جمع کرده آنرا بر ساختند و روغن فراوان بر همه ریخته آتش در آن
 زدند و ابراهیم عم را غل برگردن و بند بر پا و دست نهاده از بالای منجیق آتش افکندند جبرئیل عم از هوا بوی رسید و گفت مل لک من
 حاجه هیچ حاجتی داری جواب داد که انا لیک فلا حاجت دارم ولی بتولی جبرئیل عم گفت هر که داری بخواه فرمود که او میداند حاجت بچون
 نیست چون تو کل خلیل بر خدای جلیل و انقطاع او از ما سوسی درست بود قلنا ینا و گفتیم که ای آتش کوهی باش بر دوا و سلما
 علی ابراهیم خداوند بر دوت و سلامت بر ابراهیم عم این عباس من فرمود که اگر گفتی سرود با سلامت شو ممکن بودی که ابراهیم عم از خطر
 بیفرودی و آرد و او و خدایان در میان به کین ابراهیم عم مری در سوختن و فجعلهم الاخسرین چه پس ما گردانیدیم ایشان
 زیانکار تر چه سعی ایشان بر دانی قاطع شد بر رحمت قول ابراهیم عم و بطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابراهیم عم بیان آتش فرود آمد
 فی الحال غل و بند و سوخت و بر حوالی او غل و زنگس بمیدند و چشمه آب شیرین بدید آمد و صفت روز در خطره آتش بماند فرود از بالا
 صرح دید که ابراهیم عم در بوستانی خوش و گلستانی بغایت دلکش نشسته با ملک اهل سخن میگوید و برگردان ایشان آتش شعله میسوزند فرود
 آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه است که می بینم بزرگ خدای است و من برای او قربان کنم ابراهیم عم فرمود که خدای من
 آن قربان از تو قبول نمیکند مادامیکه بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که فرود چهار هزار گاو و قربان کرد و ترک ایلی ابراهیم عم گرفت
 و کشف الاسرار آورده که نزد متحان خطاب یا انکونی با آتش نیست که در کانون دل خلیل بوده یعنی شعله شوق محبت بیت آتش از
 دل من آتش دارد و ان آتش دل را خوش دارد و خلیل اندر نزدیک آتش فرودی سیده خوست که بسوزد شود عشق از نزد آتش
 فرود رانده سازند رسید که ای آتش شهودی سر و شو بر آتش فرودی با سلامت باشن ابراهیم عم چه مالکم گویدیم که در آن آتش بنجره خلیل بوستان

طاهر کنیم اگر تو سلطنت خود بر ناز و نودی برانی تا بد شود بوستانی پیدا و سحره بودید اکثر کار را بر ابراهیم سلامت نباشی از شعله ناز ابد الموقده
 بسوزد قاعده دعوت بر اقد و از نجا معلوم میشود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز و غالب نبود بیت عشق آن شعله است که چون
 بر فروخت + هر چه بر عشق باقی بود سوخت و نجات دادیم ابراهیم عم را از عراق که منزل نمود و قوم او بود و لوط و لوطا و برادران
 او لوط بن هاران را و رسانیدیم ایشان را الی الکادخس التي بمرکبا بان زمینی که برکت کردیم و افرونی دادیم فیما للعلمین مع و ان
 یحانیان را یعنی ولایت شام و برکت تمام و بعثت انبیا بود عم و هاران ولایت و بسیاری نعمت و از زانی رحمت آورده اند که ابراهیم عم و فلسطین
 نزول فرموده و لوط عم بموتفکات و میان این دو موضع مسافت یک شب از روز بود و هبتنا لک و بخشیدیم بر ابراهیم عم را از ساره که دختر عم او بود
 پسری را یعنی نام او اسحاق و یعقوب ناله دادیم او را یعقوب عم زیادتی بر سوال او یعنی از ما پسری طلبیده بود ما او را پسری
 بخشیدیم و نبیره و کلا جعلنا و هر چهار را گردانیدیم یعنی ابراهیم و لوط و اسحاق و یعقوب عم صلیحین ○ نیکان و شایستگان و
 جعلنا هم ائمة و ساختیم ایشان را پیشوایان که خلق را یقین دهند راه نمایند با ما مرنایا فرمان ما و اوحینا الیهم هم
 وحی کردیم بر ایشان فعل الخیرات کردن مسکوئیا یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند و اقام الصلوة و پای داشتن
 نماز و ایتان الزکوة و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة از خیرات جنت تفصیل است و کاوا الناک و بودند ما را عبیدین ○ پستند
 با خلاص و لوطا ایتنه و دادیم لوط را حکما حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم و علما و دانشی که پیغمبر از اباید از قواعد شرع و
 ملت و نجات و برانیدیم او را من القرية التي ازان دبی که کانت فعل الخیرات بود آن دی که میکردند یعنی اهل آن میکردند
 عملهای ناپاک و آن دیه سده بود و از موتفکات که اهل آن بلاطت اشتغال نمیوند و راه می زدند ما ایشان را هلاک کردیم لکم
 کاوا بدستی که بودند ایشان قوم سوده گروه بد فقیقین ○ بیرون رفتگان از دایره فرمان و اذخلتهم و در آوردیم لوط عم را
 فی رحمتنا و در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت اخل گردانیدیم یا در بهشت که محل رحمت است اینه بدستیکه لوط عم من الصالحین ○
 از ستودگان و شایستگان است و قصه لوط عم قبل ازین تفصیل گذشته و فوجا و یا دکن نوح راعم اذ نادى چون ندا کرد و پروردگار
 خود را من قبل پیش از لوط و ابراهیم عم یعنی دعا فرمود بسلامت قوم خود فاستجبنا لک پس اجابت کردیم مرد عای او را فنجیناه
 پس نجات دادیم او را و اهله و اهل بیت او را از فرزندان و زنان ایشان من الکرب العظيم خ از غمی بزرگ یعنی محنت طوفان
 و نصرته و یاری دادیم او را من القوم المعاصین غالب ساختیم بر دشمنان الذین کذبوا آياته کذیب کردند بآیتنا آیتهای
 ما را ایتهم بدستیکه قوم نوح عم کاوا بودند قوم سوده گروهی بد یعنی کافر بودند چه کفر سرسبز بدیاست فاعزقنهم اجمعین ○
 پس غرق گردانیدیم همه ایشان را و اود و سلیمان و یا دکن قصه داود بن ایشا و پسرو سلیمان راعم اذ یحکمون چون حکم کردند فی الحشر
 در کشت آورده اند که چون داود عم در محکمه بنیسی سلیمان بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از محمودی و حکم پدر استفسار کردی و بی
 دو کس محکمه آمدند یکی دهبقان و او را ایلیا گفتندی و یکی گو سفند دار و او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا طلیفه آند همسایه من یوحنا
 شب رفته خود را می چواید بکشت زار من در آمده و تمام خورده و قوی آنست که بوستان می رفته بودند و خوشهای انگور را خورده
 و تلف کرده داود عم از یوحنا پرسید جواب داد که آری چنینی واقع شده داود عم حکم کرد که گو سفندان خود را با ایلیا ده و در شریعت داود عم حکم
 برین منوال بود چون از محکمه بیرون آمدند مضمون قصه سلیمان را معلوم شد محکمه را آمد و در سن سیزده سالگی بوده و با پدر فرمود که اگر حکم برین بود

ع ۲۵

اصح و اوفق نمودی داود عم گفت چه نوع توان کرد و سلیمان عم جواب داد که گو سفندان رسولیم ایلیا باید کرد تا از و نفع گیرد بشیر و عین
و ششم و هوی و باغ یا زرع را با یو حنا باید داد تا غم خور و ویدان مرتبه رساند که اول بوده چون خوشهای انگور دیدید آید با کشت برسد تسلیم
کنند و گو سفندان را خود بگیرد تا هیچ کدام بی بهره نمانند داود عم برین منوال حکم فرمود حق سبحانه خبر داد و پیغمبر خود را که قصه داود و سلیمان علی
بنیاء و سلیمان سلام برین قوم خواند وقتی که حکم کرد در زرع یا باغ از نقشش فیض چون شب رفته بود در آن کشت زار یا بوستان غنم
القوم گو سفندگرویی و کنگا بودیم ما حکم کردیم حکم را بر تاحمین شصتین و انداده یعنی دانستیم که داود و سلیمان عم بر ایلیا
و یو حنا چه حکم فرمودند فقط صفتنا سلیمان پس تعلیم دادیم حکومت سلیمان را و بدو آموختیم و نفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گو سفندان بصفا
باغ دهند تا از و نفع گیرد و بدان تلافی روزگار خود کنند و باغ را بصاحب گو سفندان تا غم خواری نماید و مرتبه اول باز رساند و بگیرد بارز به
غافل نگردد و حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از داود عم صادر گشته خدای وحی کرده سلیمان عم منصبی که ناسخ آن حکم شده
و داود عم بعد از اطلاع بمنسوخ حکم سابقین ناسخ حکم فرموده و کلاً آیتنا و هر یک از پدر و پسر را دویم حکم کردنی یا بنمیری
و عیلاً و دانش یا موردین و شجره نادر ام ساختیم مع داود و الجبال یسبحون داود عم که بهار التبیح میکردند خدای را با اتفاق او و برین
آورده که بر آن منوال که ذکر از داود عم میشود از کو بهائیند شتوده میشد و این مجزئه شخصت عم بود و الظمیر ما و سخر گردانیدیم مرد داود عم لحن
تا در تقدیس با وی موافقت نمودند و کنگا فیلین و بیستم ما کنده را مثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست اگر چه نزد شما عجیب است
صاحب انوار فرموده که بعضی تبیع را بمعنی سباحت آشته یعنی هر جا داود عم رفتی که سها با وی روان شدی در فواید آورده که سیر حبال
یا داود عم در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد جل تبیع بر سیر جمعی بر آئند که تبیع طیر و جبال بسان الحال بوده و بران تقدیر چون جمله ای
بمان زبان تبیع الکی مطلق پس وجه اختصاص با داود عم چه تواند بود مومن مومن باید که اعتقاد کند بر این وجه که کوها و مرغان فقیر
داود عم بر وجهی تبیع میکنند که بهر سامعان از ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم میشده و این معنی از قدرت الکی غریب نیست نظم
هر کجا قدرتش علم فراخت و از غرائب هر آنچه خواست بساخت و قدرتی را که نیست نقصانش و کار و جمله است آسانش و و علقه
و ما موختم مر داود عم صنعة لبوس ساختن زره لکن برای شما لخصت که تا غاه داریم ما وخص تنباخند تا نگاه دارد زره شمارا
قرن بایست که از کارزار شایعین اقل و جراحت در کارزار فصل آنتم پس آیا هستید شما شکر و ناسپاس گویندگان برین نعمت است
در صورت اهتمام یعنی شکر گویند خدای را بر چنین لباس و سلیمان التبیح و سخر گردانیدیم برای سلیمان با در اعاصفة سخت و تند در وزیدن
و تندی او آن بود که تخت سلیمان را بر دشتی و بر دژی یک ماه راه بردی بخیرجی یا مشرب بود که میرفت بفرمان سلیمان عم بمعنی مشیت او
الکادرض بسوی زمین التي بنو کنگا بدان معنی که برکت کردیم فیها در آن مین یعنی بولایت شام را مخلص آورده که در شام شهری بود
تمه نام که دیوان برای سلیمان عم ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و گرد عالم طواف نموده باز نماز شام باد ویرا بدانجا آوردی
و در مختار لقصص آورده که با ماد از تدمیر بیرون آمدی قبله در اصطخر فارس کردی شبانگاه بابل رفتی و روز دیگر از بابل بیرون
چاشت در اصطخر بودی شبانگاه شام بد تدمیر آمدی و کنگا و بیستم و کنگا شیء علمین مع جمه سینا و انا و من الشیطان
و منو ساختم سلیمان را از دیوان من یغوصون کسانیکه غوصی کنند دریا که برای اوجبت استخراج نفاس و یعملون و کسند کماله و
ذات عمل دیگر خبر غوصی مثل بنا و سائر صناعات غریبه و کنگا لکم و بودیم ما دیوان از حفظین و نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان عم

بیرون زدند و آتوب و یادکن ایوب را و او پس رموز بن را زین دوم بن عیص بن یحیی بن ابراهیم عم مستحق سجانه او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوت پوشانیده بولایت بنفیه فرستاده بارض شام شب و روز بطاعت گذرانیدی و مرا هم خیرات کیا منعی بتقدیم رسانیدی ابلیس لعین بر دی حد برده با حق تعالی مناجات کرد که الهی بنده تو در عاقبت دست عیش ست و مال بسیار و فرزند بزرگوار دارد و اگر ابا تنزع اموال و اولاد بمقتلا سازی زود از راه تو برگردد و دو طریق کفران نعمت پیش آر و حق تعالی فرموده که نه چنین ست که تو میگوئی او ما راست بنده پسندیده اگر هزار بار در کوره ابتلاش گذاریم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود بیت چنان در عشق یحیی ویم که گریه می رود بر سره روزگار با ششم چشع استاده پیر جابه در بسیاری از تفاسیر آورده اند که ابلیس لعین از حق سجانه در خواست که مرا مال و فرزند و جسد و سلط گردان تا حقیقت حال می ظاهر گردد و حق تعالی ابلیس را بر ظاهر و می تسلط داد و او دیوان را بر گماشت تا با هلاک آن اشتغال نمودند و در حقائق فرموده که برین سخن بر کتاب و سنت و دلیل نیست بلکه در اخبار یهود است که کعب و رهب نقل کرده اند حقیقت آنست که حق تعالی اقسام محن بروی گماشت پس افواج بلامتنازع و امواج دریای عنایت گشت الققه شترانش بصاحقه هلاک شدند و گوشتان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت بیج عاصف منلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند و مردند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشت و دیدان در آن پید گشتند یعنی کرمان و مومنان مرتد شده وی را از هر دیه و منزل که میرفت بیرون میکردند زن او رجمه دختر افرایم بن یوسف یا خیر دختر نیشابن یوسف در خدمت او بماند و مدت هفت سال بهفت و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بود و هر ده یا سیزده سال نیز گفته اند حق تعالی برای تسکین دل مبارک حضرت رسالت پناه عم و تعلیم نبات بر شکلی حالت او را و کرد و فرمود که یادکن قصه ایوب عم را اذ نکادی و بکده یاد کن ای محمد چون بخوانی پروردگار خود را **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِاَنَّکَ بَارِئٌ مِنْ رَجَمٍ وَ سَهْمٍ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ** و تو بخشنده ترین بخشنده گانی مذکر آن میگویند که حق تعالی درباره ایوب عم فرموده که انا و جدمه صابر افعم العبد و مکته انی سنی اضر منانی آنست چه شکایت از رنج نشان بی صبری ست و جواب برین جوابه تقریر میکنند که از شامت شیطان او را رنج عظیم رسید چه زود آورده بود که مرا سجد کن تا ترا زین بلامیرون آرم ایوب عم با حق تعالی از ضرر و می شکایت کرد و از رنج خویش در عشرت حمیدی آورده که جمعی از آنکه بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر در و خیری بودی بدین بلامعتلاشتی این شامت دل مبارک او را مجروح و صاخت و این سخن بزبان راندا چنان ضعیف شد که بفرض نماز و عرض نیاز قیام نمی توانست نمود که برین سخن تکلم نمود یا سپاه کرمان آهنگ دل و زبان می کردند و این دو عضو محل تجدد و توحید بود از نوات ایشان ترسید و این کلمه گفت یا زینش از غایت بیچارگی گیسوی خود را بفروخت و برای می قوتی خرید و ایوب عم برین حال مطلع شده آوازانی سنی اضر یکشید و حقائق سلی از امام جعفر صادق نقل میکند که چهل و زوجه بوی نیامد این شکایت بحجت آن کرد و گفته اند از آن کرمان که بدن می می خورد و ندیک بر روی زمین افتاده بر خاک گرم می پیچید ایوب عم او را بر دوشته باز بجای او نسا و چون این کار باختیار واقع شد چنان بگریه که طاقت نیاورد و این کلام بر زبان جاری و گویند هر سحر بی واسطه ملکی بشیری از بارگاه کبریا این خطاب طلب با یوب مکروب عم رسیدی که ای بیمار ما چگونه تو ایوب عم مذوق و شوق این پریش کوه بلار ارجان میکشید و آن بیماری خوش بود و بیت گریه بر بیمار خود آمدی بعبادت به صد سال امید تو بیمار توان بودی در سحر آن روز که مرهم راحت میرسد تحفه این خطاب سرفراز نشد فریاد کرد و انی سنی اضر محققان بر آنند که شکایت با او بود و از او بود و در بحر کوه آورده که بشیرت ایوب عم از نذر جفائی می نالید و حانتش ناظر جمال سلی بود کمال عنایت در بلامید یا لاجرم زبان بشریش سنی اضر

تا تیرا بطرف آسمان افکند و خون آلوده فرو آید و کار بر عیسی عمده حجاب او دشوار شود و عاقلند و حق تعالی یک دفعه هر اهل کفر
 و اقرب الی الخ و نزدیک رسیده و عده است که وقوع قیامت است قراذ آهی پس آنجا قصه آن است که باشد در آن سالخصه
 خیره و باز مانده از هول رتخیر انصار الذین کفر و آید ای آنکه نگریزند و ایشان میگویند یوئیلکا ای وای بر ما قد گنا بدستیکه بودیم دنیا
 فی غفلة در بختی قین هذا ازین روز و ازین حال بک گنا بلکه بودیم مظلومین ○ ستمکاران بر نفس خود که سخن پیغمبران نشنیدیم و در کجای
 و عدا و افرو دیدیم انکم بدستیکه شما ای شرکان و ما تعبدون و آنچه می پرستید من دون الله یختر خدای از بتان و دیوان حصب جحیم
 آتش آگیز و زخید انتم لها شما بتان بر دوزخ و در دوزن ○ گذرندگان در آیند گانید در میان گفته که حکمت در اید بتان بدوزخ زیاد
 تعذیب بت پرستان است چه بدنا آتش افروخته تر گردد و حراق ایشان بیفزاید و دیگر تنفیه ایشان است چه آنها را پرستیدند که حالابا ایشان
 در آتش اند کوکان هولا اگر بودند ای آن بتان الهة خدايان خایه گمان میریزد و دوزخها در دنیا مدندی بدوزخ چه خدای معذب باشد
 نه معذب و کل و هربتان و بت پرستان فیها در دوزخ خلدون ○ جاویدماندگانند که ایشانرا از ان سیج روی خلاصی نیست لکن
 مریشان راست فیها در دوزخ زفی نه زار و هم فیها و ایشان در ان آتش کایتمعون ○ نمیشوند بخنی که بدان شاد شوند آورده اند
 که چون آیت الکر و تعبدون من دون الله نازل شد آتش غضب در شرکان عسب افتاد و این الزمیری ایشان را چون پریشان دید گفت
 غم مخورید و اضطراب کنید تا من با محمد صلعم باشم پس گفت ای محمد قد خستک و رب العبد تو میگوئی که هر که مادون الله پرستد بهر در دوزخ
 خواهند بود حال آنست که عزیر و عیسی و ملائکه عمده بود و یهود و نصاری و بنو ملیح اند هرگاه این معبودان حصب جنم باشند گو بتان مانیر باشند آیت
 که ان الذین سبقتم لهم به رستی که آنکه پیشی گرفته اند برای ایشان قیاما الحسنه از ما سابقه منیکو که سعادت است و توفیق طاعت یا
 بشارت بخت و آن عزیر و عیسی و ملائکه اند عم و لیک ان گروه که سابقه عنایت مخصوص اند عنهما مبعدون ○ از دوزخ و در شدگان
 صاحب بحر فرموده است که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور ولایت است در نهایت بیت هر کس که در ازل بکشتند نهان در روز عه اید
 بر وید بعیان و کایتمعون نمیشوند آن دوزندگان از دوزخ حسیها آواز از اجبت آنکه ایشان را اعلی علیین اند و دوزخ در فصل
 السافین و هم فی ما اشتهم و ایشان در آنچه آرزو برند انفسهم و لهای ایشان خلدون ○ جاوید باشند یعنی مشیت خود را
 دائم میانند کایتمعون انفسهم الا کبر و اندوگین نیاید و اندایشان از فرع الکبر یعنی قول ملائکه که گویند لا بشری چه ایشان آن کلمه نخواهند شنید و قشکه
 گویند و متاز و الیوم و ایشان طول نخواهند شد چه جانب دست راست متوجه برشت خواهند بود و گفته اند فرع الکبر وقتی باشد که موت را بصورت کشتی
 طح بر بند می بارند و بکشند و این را برای که یا اهل النار لکم خلود و لا موت یا اهل الجنة لکم خلود و لا موت و از خیال فرغ کنند و بهشتیان یا فرح گذراند و
 تکلفهم الملائکه و پیش آیند ایشانرا فرشتگان وقت بیرون آمدن از قبور و گویند هذا اموکم الذی این آن و رست که در دنیا گنتم
 تو ععدون ○ بود بد که بدین وعده داده میشد یعنی این است روز ثواب و کرامت شما عابدان را گویند این روز جزای شماست عارفان را خطاب رسد
 که این روز تماشای شماست نظر نیک و از انعم اند زعمیم عشق باز از الفا اند لقا و حصه آنها وصال و در عین و بهره اینها جمال کبریا یو مَطْوِی السَّمَاء
 یا دکن روزی که ملی کنیم و در هم پیچیم کسان اکتی السجل همچون بچیدن طوار للکتاب برای کتابت و حصن جمع میخواند یعنی همچون طی کردن سجل را
 بر نوشتن و سجل نام کتاب حضرت رسالت پناه صلعم بوده و گویند ملی است که چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند و در هم پیچید
 نگا بد آنرا همچنانکه آغاز کرده ایم اقول خلقی نخست بار آفریدن را بی داده و مددی تعیند و طراز گردانیم از آنکه آفریده ایم اعاده مثل اید باشد

هر ايجاد از عدم و هر دو تزد قدرت ما ساست و عدا و عده دادیم با عده و عده دادنی علیتنا بر ماست و فاکردن بدان انا کما فعلین
 بدستیکه ما کند گانیم بی شبه یعنی چنانچه اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات و لقد کتبنا و بدستیکه نوشتیم
 فی الزبور در کتاب داود و مین بعد الذکر از پس تورات یعنی بعد از آنکه در تورات نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم انا کما فعلین
 آنکه زمین بهشت یزها میراث گیر نماز عبادی الصالحون و بندگان ستوده من یعنی امت محمد صلعم و گفته اند عاتمه مومنان انا فی هذا
 بدستی که درین که یاد کردیم از اخبار و مواعید و مبلغ امر آنکه کفایت است لقوم عبدین و خیر گروه پرستندگان را ما است حضرت
 رسالت تا صلعم که خبر و مواعید قرآن ایشانرا بسنده است در رسیدن مطلوب و ما از سکنات و نفرستادیم ترای محمد الا رحمة لمرغبائش
 اللعلمین و مرعایان را حضرت رسول صلعم رحمت است مومنان را که بدو راه یافتند انما رحمة مدات و رحمة است مرکا فرزان که سبب
 وی از عذاب استیصال این بودند ما کان الله یعذبهم و انت فیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد
 اگر در مکه معظمه بودی و اگر در مدینه طاهره و اگر در مسجد کرم و اگر در حجره طاهره پنجمین بر زو و عوش و مقام قاب قوسین یا در فرمود که اسلام
 عینا و علی عباد الله الصالحین فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید همتی اتی نظم عاصیان پرگنه در دامن خست زان و دست در
 و امان تو دارند و جان در استین و نامید از حضرت بانصرت نتوان شدن و چون توانی در هر دو عالم رحمة للعالمین و قل بگوئی محمد
 مرکا فرزان انا یوحی الی جز این نیست که وحی فرو فرستاده میشود بسوی من انا انزلکم انکه خبرین نیست که خدای شما الله و احد
 خدای یگانه است و کما فعل انتم پس آیه تسبیح شما تسبیحون و گردن نهادن بقتضی وحی را فان توالوا پس اگر برگردند از توحید
 فعل انتم پس بگو آگاه کردم شما را علی سوا الله و بر سویت یعنی من و شما در علم با نچه اعلام کرده ام برابریم در موضح آورده که اعلام کردم شما را
 از آنچه من وحی کرده اند و بر شمار و شن شد و مومن و کافر در علم بدین مساوی نشدند و ان اذ ریتی و نمیدانم من اقرب الی الله و یست
 امر یعبد یا درست ما توعده و ان و آنچه وعده داده شده اید بران از حشر یا غلبه مسلمانان ان الله بدستیکه خدای تعالی الکفر
 میداند آشکارا من القول از سخن کافران در طعن اسلام و یعلم ما تکتبون و میداند آنچه میپوشید از حسد بر پیغمبر و حقد
 بر مسلمانان و ان اذ ریتی و نمیدانم لعلک فتنه شاید که تاخیر آن موعود بیاوید رسیدن مکافات اعمال شما بشما آیمایی باشد
 لکن بر شمار یعنی بطریق استدراج در تاخیر می اندازد و متاع و شاید که بر خور واری بود شما را الی حین و تا هنگامیکه اجل مقدر
 برسد قل تربت احکم بگوئی آفریدگار من حکم کن و محض قائل بخواه یعنی گفت پیغمبر صلعم که ای پروردگار من حکم فرمای میان من و
 اهل که بالحق بابرستی و و بنا الرحمن و پروردگار با بسا رحمت است بر آفریدگان خود المستحان یاری خواسته شده یعنی یاری
 از خواهند علی ما تصفون و بر آنچه شما صفت میکنید و بگوئید عذاب موعود اگر حق است چه ابا فوئی آید یا رای الاسلام از آیت
 کلام و سببم نگو نسا خواهد شد یعنی شما سخنان ما سرا میگوئید و ما از خدای پرورد آن یاری میخواهیم و امیدواری معذرت از حضرت او
 دادیم بیت مراد خویش ز درگاه یادشاهی خواه که هیچکس نشود تا امید از آن درگاه

نماز

سورة الحج مكية في ثمانين سبعين آية
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَا أَيُّهَا النَّاسُ ائْتُوا الذِّكْرَ فَرِحَ بَرِئًا زَكَاةَ السَّاعَةِ

و یفراید و برود و آنست که در میان کل نفع از هر صنفی از نباتات و حیوانات تازه و تر و نیکو و بخت افزای پس قادی که زمین بوده با
 بانی زنده میسازد و توانست بر آنکه اجزای موتی را جمع ساخته بهمان حال که بوده اند باز بر نظم آنجی وانه تنهال افراخت و دانه را هم شجر توانست
 کرده نابود و رابعد رست بود و چه عجب گردیده و وجوده ذلک و گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلف و تحویل ایشان باحوال متنوعه و احیاء
 زمین بعد از موت بآن الله بسبب آنست که خدای تعالی هو الحق و ثابت است در ذات خود و متحق صفات کمال است و آنست
 و بخت آنست که او حی الموتی زنده میگرداند و اگر نطفه مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه و ناساخته و آنست که علی کل
 شیء قلید یوم و برای آنست که او بر هر چیز قادر و تواناست چه قدرت از صفات ذاتیه است و نسبت او با همه مقدرات متساوی پس چون
 مشاهده قدرت بر احیاء بعضی اموات دالالت کرد و لازم آمد اقتدار او بر احیاء همه اموات و آن الساعه آیتیه و ایراد این دلائل برای
 آنست تا بدانند که قیامت آینده است لا ینفک و هیچ شک نیست فیما در آمدن او و آن الله و بدانند آن نیز که خدای تعالی بیعت بر می
 من فی القیومین کسان که دیگر را انداخته و بقتضای وعده خود تا ایشان را حساب کند و جزا دهد و من الناس و از مردمان من عباد
 کس است که از روی ستیزه جلال کند فی الله در کلام خدای تعالی با قدرت او و تکرار برای تاکید است یعنی قبل ازین بهین الفاظ گذشته یا مراد از
 مجادل اول رؤسای کفارند چون نصر بن ابی و اضراب ایشان و از ثانی تابعان و مقلدان که هر یک از ایشان نیز طرح جلال می افکند و بجهت علم
 بی دانشی که با و داده باشد و لا هدی و بی دلیل که راه بنماید مقصد و لا ینفک و بی کتابی روشن که بدان صواب از خطا متمیز گردد
 یعنی مجادل میکند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جلال است بخص تقلید و تقلد محض ثانی عطفه در حالیکه عطفه دین خود است و این
 کنیت باشد از کبر چه متکبر و امن از هر چیزی در می چید پس این مقلد تحیر جلال میکند لیصل عن سبیل الله تا گمراه گرداند مردم را از راه خدا
 یعنی از فرمان برداری او که فی الذنوب و راست در دنیا و آخرت رسولی بقتل جانچه در بر بود و بقتل یقنه و بچنانیم او را یوم القیمه رو
 رستخیز عذاب الحریق عذاب آتش سوزنده و گوئیم ذلک این خرمی عذاب بما قد مت یدک بسبب آنجی است که از پیش فرستاد
 و تساهل تو یعنی آنچه کسب کرده از کفر و معصیت و آن الله و بسبب آنست که خدای تعالی لیس بظلمه نیست تم کند و للعید ع
 مریندگان خود را ایراد صیغه مبالغه بخت کثرت عبید است آورده اند که جمعی از اعراب بمید آمده شرف اسلام در یافتند پس مرا از ایشان مرضی عارض
 نشد و زلف سپری برآورد و سپ او کرده خوب آورد و مویشی او نتاج نیکو داد و نگفت اسلام نیکو دینی است و ما بسبب قبول او نیکو پیش آمد
 باسلام آمده شد و اگر قضیه بر عکس آمد از دین برگشته گفت اسلام برین میمون نیست آیت نازل شد که من الناس و از مردمان من
 یعبد الله کس است که پرستد خدای را علی حرف بر انحراف و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کناره ایستاده و در کار خود غیر ممکن و ماوردی فرمود
 که در نعمت دون محنت فان احبا به پس اگر برسد و را خیر و نیکوئی چون محنت و غمان اطمان بده آرام گیرد بدین و ثابت شود بران بسبب آنست
 و ان احبا به فتنه و اگر برسد و را آزمایشی چون مرض و فقر و انقلاب برگردد علی و وجهه بر روی خود یعنی از جنتی که آمده باز بدین خود کند و او
 آنست که مرید گردد و دست از دین اسلام باز دارد و قوی آنست که یکی از پیرو دایمان آورد و نمایا شد و بلا پیش وی آمد حضرت رسالت پناه گفت که من دین اسلام
 داشوم گرفته و اما که کن حضرت فرمود که ان الاسلام لا یقال بیودی مرشد شد و این آیت فرود آمد که هر که ازین دین برگشت خیر الذنوبان کرد و در دنیا
 که برادر سید و الاخره و زیان دارد در آخرت که علمای او و نابود شد ذلک زیان هر دو سرای هو الحشر ان المؤمنین آنست که زیان هر دو را چه بر همه
 عقلا هاست که زیان از ان عظیم تر نیست نظم نهال و اعمال دنیا و دین و نه لایحه صدق انوار القین و در بر و جهان منفع و خوار و خیر و البته زیانی نبود و زیانی

رو ترک دعوی و دعوت بگوی + راه حق از کبر و از نخوت مجوی + وَ هَذَا وَرَاهُ يَافَةُ شَدْ نَ اِیْلَ اِیْمَانٍ اِلَى اِصْوَاطِ الْحَمِيدِ
 براه خداوند ستوده که آن دین اسلام است اِنَّ الدِّیْنَ کَفَرُوْا بِتَحْقِیْقِ اَنَّا کُنْهَ ویدند بخدا و رسول و یَصْدُقُوْنَ و باز میدارند عن
 سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدای تعالی یعنی مردم را از طاعت منع میکنند وَ الْمُتَّحِدِ الْحَرَامِ و از طواف مسجد حرام بقول اشهر مراد روز حدیث است
 که پیغمبر صلعم و اصحاب او را از طواف خانه و مسجد باز داشته اَلَّذِیْ جَعَلْنَاهُ اَنْ سَجْدِیْ که ساختیم او را للناس برای همه مردمان مخصوص
 نیست بعضی و بعضی سَوَاءٌ یکسانست الْعَاكِفُ فِیْهِ مَقِیْمٌ در و الْبَادِ و آئیده یعنی غریب و شهری در قضای مناسک حج و ادای
 نوازم تعظیم خانه مساوی اند یا در قبله یا در این بودن در دو برین قول مراد از مسجد نفس او باشد و این مذہب امام شافعی است رح و بقول امام
 اعظم و امام احمد حنبل رح مراد از مسجد جسم است و در سکنی مکہ و نزول در منازل آن سا فر و مجاور یکسانند یعنی حاج و مقیم و مقیم در موسم به منزل
 که خواهند نزول نمایند اما مسکن بیوت را اخراج نکنند و از عمر فاروق منقول است که در موسم منادی فرمود که درهای سرای مکہ در بنده اند تا آنکه
 هر جا خواهند فرود آیند و مَنْ تَرَدَّدَ فِیْهِ و هر که خواهد در حرم با الحاد میل کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده کند گردیدن از راه راست و ظلم
 بشمار ری تَذَقُّهُ پشیمانم او را مِنْ عَذَابِ اَلْیَمِّ از عذاب در دناک و الحاد حرم بقول احتمال حرام است و گفته اند البته آنچه منی عنت
 حتی دشنام دادن خادم در تیسر گوید احتکار طعام و اکثر علمای بر آنند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عذاب است و هر که قصد گناهی کند در
 غیر حرم اگر بفعل آرد سببه بر نویسد و اگر نه الا در حرم که اگر اندیشه گناهی کند بی آنکه بفعل آرد آنرا خطیه بروی می نویسد این مسعودی فرمود
 که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بلکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در مکہ بکشد از عذاب الیم خواهد چشید امام علم الهدی رح فرموده که چون مکہ محرم
 مخصوص است بتضاعف حسانت چه نمازی در و با چندین نماز در غیر او برابرست پس جزای مساوی نیز یکی ترست در و از سایر مواضع خبر
 ان الذین کفروا که در اول آیت گفت محذوف است تقدیرش آنکه آنکسان که هلاک شدند یا زیانکار گشتند و اَذْبَقْنَا و یاد کن چون حسین و
 حسین گردانیدیم کربلا بر اینجه برای ابراهیم خلیل اصد م حکان التیبت جای خانه کعبه را در وقت ساختن بآنکه ابری فرستادیم تا سایه کرد آن بآن
 زمین که خانه بود و یاد می نگختیم تا بدان اندازه زمین را برگرفت و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی آن که اکثر آنکه شرک میاور و انبیا
 میگرفتند شئیائمن چیز را که من از شرک مقدس و منزهیم و طهر بکنی و پاک دار خانه مرا از بتان و چیزهای ناشایسته لِلطَّائِفِیْنَ برای طواف
 کنندگان گرد آرد و ی از آفاقین و الْقَائِمِیْنَ و برای ایستادگان یعنی مقیمان بلده و گفته اند برای سیایسا و گمان در نماز و التَّوَكُّعِ النُّجُوْدِ
 و رکوع و سجود کنندگان یعنی خائمه کعبه را از اقدار و انجاس پاک ساز تا ویر طواف کنند و در نماز گزارند این قول بلسان اهل علم است اما بر بنا
 ارباب اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملک کبریا می نیست از همه چیز پاک کن و غیره را بد و راه مده که او پیانه شراب محبت است
 القلوب وانی اسد فی الارض فاحب الاوانی الی اسد اصغابا و حی آمد با و دعویم که برای من خانه پاک ساز که نظر عظمت من بوی فرود آید داود و دعویم
 گفت وانی بیت یسک یعنی کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بنده مومن است داود دعویم گفت او را چگونه پاک گردانم
 گفت آتش عشق در وی زن تا هر چه غیر است همه را بسوزد بیت خوش آن آتش که اندر دل فروزد و بهر جرق هر چه پیش آید بسوزد و چون
 ابراهیم عم خانه کعبه را تمام کرد و حی آمد که مردمان را بزیارت خانه آواز ده ابراهیم عم فرمود که آواز من بکجا رسد فرمان رسید که از تو ندانم
 و از من رسانیدن پس خلیل عم بر مقام بایر کوه ابو قیس برآمد و ندانم که اسی مومنان خدای تعالی حج خانه خود بر شما نوشت و شما را
 بدان میخواهد اجابت کنید حق سبحانه آواز او را بزارت و ذرات رسانید و همه را به جدی دعوت او بشنوید و هر که در علم اسد بود که حج گذارد

بجواب بلیک اللهم بسبک مبادرت فرمود و قصه تا ذریع ابراهیم عم ایستاد که حق تعالی فرموده و آید و فرموده امی ابراهیم عم فی النار
در میان مردمان و بخوان ایشان را با الحج حج خانه خدای و در حدیث المعانی گفته که این امر متوجه حضرت پیغمبر ص است میفرماید که خبر ده مردمان را
و جواب حج یا قو که تا بیاید بمردمان رجاء پایگان و علی کل ضایع و سوزن بر هر شتری لاغر شده و زار گشته که بجه تمام یائنین
می آیند شتران من کل حج عقیق حج از هر دای و در یعنی تو دعوت کن که سوار و پیاده حج خواهند آمد لیشهد و اما حاضر شوند ضایع
طعمه نزد یک منفعته که مرا بشناسی است یعنی بمنافع دین و دنیوی برسد و یک که با اسم الله و یاد کند نام خدا را یعنی بلیک گوید
فی آتایم معک و صلب در روزهای بسته شده که ایام عشرت از دی الحج و قول نعمان است که نام خدا بر دایم بخرو و تشریق علی مسا
دنه قهقهه برنج آنچه روزی داده است ایشانرا من کبیرة الاله که از بیست زبان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند را در قربانی است که بنام
خدای کشد کفاری نام بتان قربانی میگرداند و از گوشت قربانی میخورند و در حدیثی که از ابراهیم و موسی است که بنام خدای قربان کنید فکلو امنها
پس بخورید گوشت آن این امر اباح است و در قربانی تطوع و ارادة چه از قربان در کفارتی باشد یا جبر نقصانی مما حسب قیام را
خوردن آن جائز نبود و اطعموا البائس التقییر و بخورید از آن قربانی در مانده محنت کشیده و علاج تنگ دست را فکروا لیقضوا
پس با گذارد عطف است برین که و این حج می آید تا ایستد و بجز این یاد کند و وقفها نماید ایشان تقضی حاجت های خود را یا بجای
آرد مناسک حج را یا از آن که داند و سخ و لوث را از خود بگذرد پس بی لب و پین ناخن و نقاب ابرو مانند آن و لیوفو اند و در حدیث
و تا و فاکند بنذر های خود از نیکو یا و لیطوفوا طواف کنند طواف زیارت که رکن است یا طواف و در باب البیت العتیق
بخانه آرا و از تملک مردمان یا تسلط جباران یا خانه قدیم که بعد از او است و از خانه کعبه است ذلک آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین
خدای است و من یعظم و هر که بزرگ دارد و حق صلب الله انعام خدای تعالی را که بر هر مرتبه است را نیست فهو پس آن بزرگ دشمن خیر که
بهتر است را و از عتد سر به و نزد یک پرزد و کار او از جنت پادشاه و احادیث را مال کرده شده و شما را که انعام برای شما چایا
الا ما یسلی علیکم مکر الکر خوانده شده است بر شما تحريم انکه مردار است و گوشت ذک و جز آن فاجتنبوا الرجس پس بیک سوره و
از پلیدی من الا و ثان از بتان که عین رجس اند و اجتنبوا قول الزور و اجتناب کنید از سخن دروغ که اتحاد شرکای است یا گواهی
دروغ یا قوی که بر زبان آید و دل با او موافق نبوده و کنا الله در حالتی که مخلص باشید از خدای او و این بدین او که سلامت غیر مشرکین یا شرک
آرد گان بوی و من یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدای تعالی فکاکما خسر پس همچنان است که گوید در افتاد من السماء از آسمان بروی زمین
و هلاک شد فحفظه الطیم پس در میر باید و از امر من مردار را از روی زمین و اجزای او را متفرق و متمرق می سازند او انهموی به الترحم
یا بریر افکند او را باد از موضع مرتفع فی مکان تحقیق در جای دور از غریب و در سلبین کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی مرکب از تشبیهات
ایمان بحضیف کفر افند هواهای نفس او را پریشان و پایال سازند یا بدو سوسه شیطانی او را در دای ضلالت افکند و نابود سازد و مخلص کل
بلات مشرکان است ذلک است کار که فرمود و اجتناب از او ثامن و پیرین دروغ و من یعظم و هر که تعظیم کند شعائر الله است
خدای تعالی که مناسک حج است یا هدایا و تعظیم هدایا آنست که فریاد باشد و بی عیب و لکن با فاقها پس برستیکه بزرگ دشت آن من تقوی
القلوب عن تقوی دلهاست یعنی از افعال خدا و بان تقوی قلوب و تقوی لهاتر کاری بود از موجدات غضب حضرت الهی که فیهما
مشاراد انعام منافع سود است از شیر و شحم و موی و باری کردن و زوالی الکل مستحی تا وقتیکه نام برده که زمان خمر است فمعهما پس طریح و جوی

منشی شود الی البیت العتیق ۰ بخانه آزاد از غرق شدن بوقت طوفان یا خانه بزرگوار و کل ائمه و مریدان و پیروان را از اهل ادیان که
پیش از شما بودند جعلنا منسکا و اویم قربانی یعنی فرمودیم قربان را یکدگر و اسماء الله تا بداند که نام خدای را علی ما و ذمه
برنج آنچه داد و در ایشان را من جمیع الاشیاء از همه چیزها پدید آوردیم و قربانی که قربانی کند با ما ما فاکملکم پس خدای
شما و خدای ایشان الله واحد یک خدای است فله اسلموا پس را و اگر در نهد و قربان را بشکریه میسازید و کثیر المحسنین
و بشارت ده ای محصل علم و نشان را بزرگی آن سرای ترسکاران را بر جنت بی منتها و سلمی بر فرموده که شرف ده شتاقان را با سعادت لقا کثیر
پس شده ازین فرج افزای تر نیست پس در صفت محبتین میگوید الذین اذکروا الله انما کنه چون یاد کرده شود خدای تعالی نزدیک ایشان
و حلت قلوبهم برسد دلهای ایشان از هیبت اشراق شعبه جلال بانی و طلوع انوار عظمت جاودانی خواهند که خود را پر وانه و اشعه
شمع جمال بسوزند و در بهمت از نظر بغیر وجه مقدس حضرت قدیم بر روز نیست دیده از غیر تماشای تو برو خسته باد و ز تشفق تو
جان و دل را خسته باد پس با نوح مطلوب شده ده ایان را و الصبرین و دیگر صبر کنندگان را علی ما اصابهم با نوح ایشان
رسیده و میرسد از تکالیف و محن و الم فی الصلوة و بیای دارندگان نماز را یعنی یاد کنندگان در اوقات آن و عباد و قضاة
از آنچه عطا داده ایم ایشان را یتقون ۰ تقیه میکنند در وجه خیر و صرف نمایند بمصارف پسندیده و البذل و شتران و گاو و آن که
برای پی رانده این جعلنا لکم ساخیم آنها یعنی گشتن آنها را شمارا من شعاع الله از نشانهای دین خدای تعالی لکم من سائر اشیاء
خیر و در آنها نیکو میت از ساف و نیده و نیور فاذکروا اسماء الله پس یاد کنید نام خدای تعالی را علیهها بر گشتن آن
صواف در حالتیکه برای ایستاده باشند و شتر را ایستاده و خر کردن نیست و بعضی بوقت محرکیند لکرا لا اله الا الله و الله اعلم الناس
ایک فاذ وجبت پس چون بفتد بر زمین بخوابند یا بپوشان و روح از ایشان بیرون رود و فکروا اینها پس بخورید و بگویند
ایشان دین خوردن ملت است و اطعموا الفقار و بخورید در ویش قناعت کننده را خواهند و راق المعش و وسوال کنند و خواهند را در ایام
آورده که قانع فقیر که است و معتره در ویش آفاقی گذر آنکه بیان کرده ایم کیفیت غریبان را متخترها را که گردانیدیم مرایشان را با وجود قوت
و عظم جبهه لکم برای شما تا بگریید و ببینید و یکشید لکم شکر و شکر و شکر ۰ شاید که شما سپاس داری کنید مر خدای را بمنتهاهای او آورده اند که
جالبیت خون قربانیهای خود را بر دیوار کعبه معظم میمالند و آن را سبب تقرب پسندیده و فرزندان اسلام مومنان نیز همان قاعده سببه
و عیبه آلودگی دیوار محرم کعبه معظم و ششده حق سبحانه از آن نهی کرده فرمود لن یقال الله فی رسد بخدای تعالی لحوهم یا شتای قربانی که صدقه
میده و لک ما و لها و نه خنهای ایشان که بوقت قربانی میریزند و لکن یتناله و لیکن میرسد بجل قبول می التقلوی منکم و آنچه صاحب است
با او پر میرگاری از شما که آن تعظیم امر خدا و دست و تقرب به و قربان پسندیده گذر آنکه بیان کرده شده متخترها لکم را که گردانید
شما انعام را لیکبر فی الله تا بکبر گویند وقت ذبح مر خدای را یا بزرگی یاد کنند خدای را علی ما هذ لکم ما بر آنچه راه نمود شما را بطریق نوح
ضمایا و کیفیت تقرب بدان و کثیر المحسنین ۰ و بشارت ده نیکوکاران را بهشت یا بقبول طاعات بدان الله یدفع بد رستیک
خدای تعالی باز دار و عالمی مشرکان و هتد ایشان را عین الذین آمنوا اما انما کنه گرویده اند یعنی نصرت ده ایشان را بر اعدای باق
الله لا یجیب بدستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد و کل نحو این کھوید ۰ هر خیانت کننده را که در امانت دین خائن است ناپاک
بر نعمت او که محض انعام انعام بدیشان میدهد و مشرکان بنام بتان قربان میکنند در اسباب نزول آورده که کفار که بدست و زبان

و کس نیست که آب آن بر دارد و نعمت حاصل کند و قصصی قشیدند و چند کوشک بلند گنج کاری کرده که آنرا از سبکانش خالی کردیم و در کمر
تغایر مقبره است که این چاه در پایان کوهی بوده بحضرت و قصر مشید بر قلعه آن کوه و در لباب آورده که بانی آن قصر پسر عا ثمانی بوده که او را
منذر گویند و اصح آنست که چون قوم شود هلاک شدند صالح عم با چهار هزار کس از مومنان بیارمین آمد و در بعضی از منازل آن ولایت موت
بر و حاضر شد و آنرا حضرموت نام نهادند و صحاب و جلا س بن سوید یا جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او بخاریس بن
سواده دادند و بر سر این چاه که بر مظهر اشارت بدان است قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهادند و ازین
آباد اجداد برگشتند و بخواری وزارت بنی خطله بن صفوان را که پیغمبری بدیشان آمده بود بگشتند و خدای ایشان را هلاک کرد و چاه ایشان معطل و
کوشک ایشان خالی ماند و در تیسر آورده که بهر شاهی که فرمود بر وزیر مسلمان غضب کرده میخواست که او را بکشد و وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل
ایمان و در پایان کوه حضرموت که هوای خوش دشت منزل ساخت هر چند که چاه بکنیدند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان
رسید موضوعی جهت چاه نشان کرد و چون بکنیدند آبی بغایت صفا و لطافت و نهایت رقت و عذوبت بیرون آمد بستی در نزد چون
شیره شام نبات و از خوشی همیشه آب حیات ایشان آن چاه را کاشده ساخته از پایانه تا بالای آن بخشهای زرد و نقره بر آوردند و بر ستش
پروردگار مشغول شدند بعد از مدت متناهی شیطان بصورت عجزه صالحه برآمده زمان را دلاله کرد بدان که بوقت غیبت شوهران حق
اشتغال کنند و دیگر باره بشکل پیری راه بر ایشان ظاهر شده مردان را بوقت دوری از وراج از ایشان بایمان بجا می فرمود و چون این عمل
هر دو قبیح در میان ایشان پدید آمد حق تعالی خطله یا قاضی بن صفوان را پیغمبری بدیشان فرستاد و بدو مگر ویدند آب ایشان غائب شد و
بعد از مدتی ایمان پیغمبر دعا فرمود آب باز آمد و هم فرمان بردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت
عذاب بدیشان میفرستیم ایشان قصر مشید را بنا کردند و بخشهای زرد و نقره و سیاقوت و جواهر مرصع ساختند بعد از انقضای زمان بجهت
رجوع بدان قصر کرده در مافرو بستند جبرئیل هم فرموده ایشان را بکوشک بر زمین فرو برد و چاه ایشان در مانده است و دود سیاه منتن از آنجا
می آید و در آن نواحی آواز هلاک شدن می شنود **أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَسْعَى فِي الْأَرْضِ يَنْظُرُ إِلَى شَيْءٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ وَهُمْ لَا يَتَذَكَّرُونَ** و در زمین بین و شام
آیات عذاب در مصاریع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند **فَتَكُونُ لَهُمْ مِثْلُ مَا يَخْلُقُ أَفَلَا يَرْجِعُونَ** و اما که تعقل کنند **هَذَا**
بِأَيِّ حِزْبٍ لَكُمْ که سبب تبصاریا مودی با اعتبار باشد **وَإِذَا أَنْ تَمُوتُونَ** یا باشد ایشان را گوشه که بشنوند **هَذَا** بدان خبر های ام
ماضیه و وقایع ایشان را **فَأَفَلَا يَرْجِعُونَ** که لا تعصی الا بقضاء و ما بینا میشود و دید های حس یعنی در مشاعر ایشان خلل نیست چیزی
می بیند و لیکن تعصی و لیکن نابینا میشود و از مشاهده اعتبار القلوب التي آن دما که است **فِي الصُّدُورِ** در سینا یعنی چشم دل
ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نگیرند نظم چشم دل بجای بین بی انتظار و هر طرف آیات قدرت
اشکار چشم حسد نیست خود چیزی ندید چشم سر در مغر میبیزی رسید **وَيَسْتَكْبِرُونَ** و شاب میخوانند از تو که فرمان که چون
نظر من جارت و ضرب او یعنی تعجب مینماید **وَالْعَذَابُ يُنْزَلُ** عذاب موعود و **لَنْ يَخْلَفَ اللَّهُ** و خلاف نخواهد کرد خدای تعالی
و **عَذَابُهُ** و عده خود را که در نزول عذاب ایشان فرمود و **إِنْ يَوْمَ مَا** و بدستیکه روزی از روزهای شما **عَذَابُكُمْ** و یک نزدیک پروردگار
تو **كَأَنَّهُ سَنَةَ إِحْدَى** مانند هزار سال است **فَمَا تَعُدُّونَ** از آنچه می شمارید یعنی نزدیک خدای تعالی مگر و هزار سال برابر است زیرا که حکم
زمان بر وجاری نیست پس وجود و عدم و کثرت آن نزدیک و یکسانست هرگاه خواهد عذاب فرستد و برستمال زمان عقوبت هیچ

تا که روانه خدای تعالی بخیر را که القا میکند شیطان آزمایشی و ابتلائی للذین فی قلوبهم مرض مر آنرا که در ولای ایشان
 مرض کفرست یعنی منافقان و القاسیه قلوبهم و سخت است دلهای ایشان و تار یک مراد آنست که منافق و مشرک از اتقای
 شیطان در شک و حیرت افتند و ان الظالمین و بدستیکه سنگ را بر این دو گروه و وضع مظهر در موضع مضر حکمت بر ایشان بظلم یعنی
 فرود کفر و اهل نفاق کفری شقاق بعید می ماند در خلائی دور و دراز و در ستیزه و عذاب و پایداری که ایستادند و ایستادند و ایستادند
 آنست که تا بدانند آنکه داده شده اند علم را یعنی قرآن آنکه الحق آنکه قرآن حقست من ذلک نازل از پروردگار تو و شیطان را محال تصرف در
 نیست حیث یمنوا به پس ایمان آرند بقرآن فثبتت که قلوبهم پس نرم شود برای قرآن و دلای ایشان و احکام آن را قبول کنند و ان الله
 لما الذین اهتدوا بتفقی خدای تعالی راه نمایند است آنرا که گریه و اندامی حیران می شود یعنی هر چه بر مومنان
 مشکل گردد حق تعالی ایشان را راه نماید بطر صحیح و فکر سلیم تا زود بقصد و رسد و لا یزال الذین کفروا و همیشه باشند آنکه نگریه و اندامی
 در راه قیامت در شک از قرآن یا از رسول یا از القای شیطان چه کفار که میگفتند چه شد محمد را که از تائیدش تان ایشان شد پس ایشان بپاره در شک
 حتی نایم من الساعة تا و قیامت یاید ایشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است یا یاید ایشان عشرت ساعت بعثت
 تا که ان اولیائهم یاید ایشان عذاب یوم عقیق عذاب روزی که نسل ایشان بر افتد چون روز بدر گفتند روز
 عقیق روز قیامت است که بعد از روزی نخواهد بود و الملك یومئذ یالله با دشاهی و فرماندهی آن روز خدای رحمت بی مدعی و منازعی
 یعنی امر و ملوک و سلاطین با دعوی سلطنت و مملکت داری است و در آن روز که کمر از میان سگبران بکشایند و باج تجار از سر خسروان بربایند
 و دعویها منقطع و گمانها مرتفع گردد و ملک الملک رخت تصورات و تخيلات ملوک را در فقر در بای عدم افکند و رسوم تفکرات و توهمات
 سلاطین را بصدمة الملک یومئذیه در هم شکند همه را جز اظهار عبودیت و اقرار بعبودیت و چارگی چاره نباشد و آن سر که صیت افسر شدن
 چرخ برگشت روزی در ستاره او خال در شوده و چون ملک ملک حقیقی ظاهر گردد و یحکم بیدیه حکم کندی شرکت کسی میانند
 از مومن و کافر فالذین امنوا و عملوا الصالحات پس آنکه گریه وند و عملهای ستوده کردند فی جنت التیمم و دروستانها از نعمت بی
 ریخ و محنت باشند و الذین کفروا و انما گریه وند و کذب و ابا یثنا و تکذیب کردند مرآتیه را را فاولئک لهم عذاب مهین
 پس آن گروه مرایشان است عذاب خوار کننده و رسوا سازنده و الذین هاجروا و آنکه هجرت کردند و از دیر خود بریدند فی سبیل الله
 در راه خدای یعنی در طاعت و اطاعت خدای تعالی از برای رضای او ثم قلوبهم افرس شده شدند در جهاد با دشمنان دین او ما فوایا بودند
 شربت شهادت چشیده لیز و قنیم الله هرگز روزی و دهرایشان خدای تعالی برین قاحستگاه روزی نیکو که نغمه بهشت است نه تعبیه رسد
 در تحصیل آن روز علی بود در تناول آن روز و غدغه انقطاع باشد در آن آورده اند که بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله صلعم با جمعی بر آمدن دینی
 بجای آمدیم و ایشان شهی میشوند و بعطیات الهی مشرف میگردند و اگر ما میریم و شهید نگردیم حال ما چون شود این آیت نازل شد که چون
 همه در نیت جهاد و متفق بودید هر روز رزق حسن خواهیم داد و ان الله لهو خیر التوفیقین و بدستیکه خدای تعالی بر آینه است
 بهترین روزی دهندگان که لی حساب میدهد لیکن خلقتهم فکذلک صوته تا در آمد ایشان را در بهشت خبر شربت زرین شربت
 در آوردنی که پسندند از این ملاکه را ما استقبال ایشان فرستد و تعظیم تمام ایشان را در بهشت در آورد و ایشان را بدو مالا عین رات
 و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و ان الله لعظیم و بدستیکه خدای تعالی باحوال ایشان دانا است و اعمادی ایشان حلیم و بدو با است در

رَجِيمٌ ۝ تحقیق که خدای تعالی بر مردمان مهربان و بخشنده است که ابواب شافع برایشان گشوده و انواع مضار از ایشان دفع گرد و هو
 الذی احیا کونوا و است آن کس که زنده کرد و شمار اربع از آنکه نطقه بود و دیده مرده ۝ و شمس و کس که پس میراند شمار اچون اجل در رسد ۝ و شمس و کس که
 پس زنده گرداند شمار در قیامت این آنکه انسان لکھو ۝ بدستیکه آدمی بر آئینه ناپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میگذارد
 لکل امة مرگ و رمی را از اهل مل جملنا منسکا معین ساختیم دینی و شرعیتی که با ما هم نسکو ۝ ایشان پذیرند و آن دینند فلا ینا و عذاک
 پس باید که نزاع کنند سازار باب او این باتوفی الا مری در کار دین چه مردین توازان ظاهر ترست که تصور نزاع جان توان کرد مصرع و
 نور آفتاب چه جای تامل است ۝ و ادع الی ربک ۝ و بخوان مردمان را بتوحید و عبادت آفریدگار خود اِنَّک لعلی هدی شقیق ۝
 بدستیکه تو بر آئینه راه رستی فلان جاد کون ۝ و اگر خصومت و رزند با تو و جدال کنند و حال آنکه حق ظاهر شده و محبت لازم شده فقول
 پس بگو الله خدا اعلم که ما ترست ۝ و ما اعتقلون ۝ با نچه میکنند از غنا و جدال و بران شمار از خا و داد الله یحکم بینکم ۝ و ما القی یوم خدای تعالی
 حکم کند میان شما در روز قیامت فیما کنتم فیہ تخلفون ۝ و در آن چیز که بودید شمار در آن اختلاف میکردید از امر دین و حکم چنان باشد
 که مومن با بد جات ثواب بر آورد و مشرک را در درکات عقاب افکند و در زندا سپهر فرموده که این آیت بر آیت ایف منسوخ است الکر تفضلتم
 ان الله یعلم ما فی السماوات و الارض یعنی دانسته است که خدای تعالی میداند آنچه در آسمانهاست از عجایب غلویات و الا درض و آنچه زمین
 است از غرائب غلویات و هیچ چیز بر پوشیده نیست اِنَّک فی ذلک فی کتب بدستیکه هر چیز در آسمان و زمین بدو نوشته شده و در کتاب لوح محفوظ است
 و آن نزدیک است اِنَّک علی الله یسیر ۝ بدستیکه علم همه اشیا بر خدای تعالی آسان است چه تعلق علم او به معلومات یک نیست
 و یعیون من دون الله یبصر کفار که بجز خدای تعالی مالم یسئل به سلطانا ۝ آنچه فرو نفرستاده است خدای تعالی پرستش و محبتی و
 برانی و مالم یسئل به علیه و عبادت میکنند چیزی که نیست مرا ایشانرا با آنچه در نشی یعنی استدلالی ندارد بر پرستش ایشان بلکه از محض جهالت
 و تعلید پرستند و مالم یسئل من تصیر ۝ و نیست مشرکان را هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان و اِذ اسئلی علیکم الینسنا
 بیعت و چون خوانده شود در کاران آیههای و بعضی قرآن در حالتیکه آن آیهها روشنند و هویدا می پس و تناقض و اختلاف و ختم لال
 تعرف فی وجوه الذین کفروا المنکوم می شناسی در رویهای آنها که نگرییده اند از انکار را از غایت منکری و عداوت تحق یعنی قرآن بکاروان
 خوانی اثر کراست و نفرت در روی ایشان پسینی از قوط غدا و لحاج که باقی دارند یحکا دون یسطلون نزدیک بود که بگریزند بقدر و
 مجادله نمایند یا بکشایند و ستمایا الذین یقولون علیهم ائینا با ناکه میخوانند برایشان آیتهای ما را اهل آفانیتکم کما فی من
 ذلکم و بگو آیت خبر کنیم شما را بعد از آنکه میخوانند ایشان بخوانند کان قرآن التار و وعد الله الذین کفروا آتش و دوزخ است گشت
 و مکر و ترست از چشم و سطوت شما برایشان و وعده داده است بان آتش خدای آنها که نگرییده اند و وعده بر آن وجه است که
 ایشانرا در آن جای دهد و پیش لکصیر ۝ و بد موضع بازگشت است آتش یا ایها الناس ضرب مثل امی آدمیان زد و شده است
 شلی برای عبادت کفار در صنام را و بیان کرده شده در سوره عنکبوت برین وجه که مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء مثل
 العنکبوت اتخذت بنیا فاستمعوا له ۝ پس بشنوید آن مثل را گوش موش و در آن مل کنیطان الذین کذبون من دون الله بدستیکه
 آنها را که میخوانند از زبان و آن صد و شست بت بود بر حوالی خانه کعبه نهاده اند تعالی فرمود که اینه بتان که میپرستید بجز خدای که منم
 لکن یخلفوا ذبا با نیا فریاد گسی را با وجود ضربه و کواجمعوا الیه و اگر چه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای اسیریدن او و قرآن

بعد از رجوع از غنیمت و تبرک فرمود که وجعلنا من الجبال الاصحار الى الجبال الاكبر قطره ای شنان کشتیم ما خشم برین و ما نهضتمی و تبرور اندوز
 کشتن این کار عقل و محوش نیست و شیر باطن غمره خرگوش نیست و آذ نیست که آلام قشیری فرموده که حق جفا و کشت که یک خشم زبون
 از مجاهده نفس باز نیست زیرا که از این توان بود و اعتدای عدوک فک الی بین جنیک اشارت بد نیست هو اجنبیکم او که خداوند دست برگیر
 شما برای نصرت وین خود و ما جعل علیکم فی الدین من حرج و تساخت و مقرر کرد بر شما درین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرما گرفت
 در احکام دین و تکلیف الا لایطاق فرمود و بوقت ضرورت بختها را و چون قصود و تیم و خطار و مرض و نفیس پیروی کنید عیلة آیتکم
 ابو اهیتم و کیش پیرو خود ابراهیم عم را چون اگر عرب از دینت ابراهیم عم بود و تعلیب کرد یا شاز ابراهیمت یا اگر او پیغمبر است و حضرت
 پدراست و پدر پر حکم پدر دارد و هو خدای شماکم المسلمین لا من قیل نام نهاد و شما را مسلمان پیش از قرآن در کتب منزه و فی هذا
 و در قرآن نیز ابراهیم عم تمسید که شما را مسلمان خواند شما را در زمان خود و درین زمان نیز شما را با سلام یاد فرمود چنانچه در قرآن مذکور است و من
 ذریقتا است مسئله یک پس ملازم دین او باشد لیکن الرسول شهید علیکم که تا باشد پیغمبری محصل هم روز قیامت گواه برای شما
 بقبول دعوت و متابعت ملت خلیل عم و نکو قوا و تا باشد شما شهداء علی الناس چه گویا ان بردمان بر سائیدن انبیا دعوت حق را
 برایشان فاقیمو الصلوة پس بگزارید نماز را بجهت تعظیم امر خدای و اتقوا الزکوة و بدید زکوة را از برای شقت بر خلق خدای و انفقوا
 باطلا و خنک در زندی بفضل خدای تعالی در جمیع امور خود را و اعتماد کنید و یاری از و طلبید یا بکتاب و سنت متمسک شوید بکلی قسم سه فرموده که
 اعتقاد بمجمل اسرار علم است باشد کار خاص با اعتقاد بمجمل اسرار و قوفت بسرخدای و او را و نواهی و عقصام با خلوت است از اسواهی حضرت الهی هو موکلفه است
 یا بندگان و متوکل کار همه در ماندگان فیهم الکونی پس نیکو یاریست او و نعم النصیحة و نکو مددکاری بیاری عیبا پیوست و
 مددکاری گناهان بخیر یاری از و جوی که از یاری در نماند و مددکاری از و طلب که از ان عاجز نشود نظر از یاری خلق بگذرای مرد خدا
 یاری از کسی طلب که از روی و فاء کار تو تواند که بسیار و همه سر و دست تو تواند که بگیر و بجا

بغ

سورة المومن مکیة و هی مائة و ثمان عشرة آیه

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ۝ بَدَرْتِیْکَ رِیْثًا کَرِیْمًا ۝ الَّذِیْنَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَائِعُونَ ۝ اِنَّکَ اِیْشَان و نماز خود ترس کار اندیشم بر سجده گاه نهاده و بدل بدرگاه مناجات حاضر شده آورده اند که
 حضرت رسالت پناه صلعم بوقت ادای نماز جانب آسمان نظر میفرمود چون این آیت نازل شد نظر بموضع سجده گذاشت و در لیاب فرمود
 که در حالت قیام و دیده بر سجده گاه باید نهاد و مگر مکه معظمه که در خانه مکرم باید مگر نیست و گفته اند که خشوع است که مصلی نداند که بروست راست
 و چپ او کیست و اسطی قدس سره فرمود که خشوع ادای نماز است بشوئی ملاحظه اغراض و اعراض در وجه اتفاق مذکور است که
 خشوع در ظاهر آنست که سر پیش افکند و دیده را از انکشافات بچپ و راست منع کند و دست راست بر چپ نهد و قنارت او از روی حضرت
 بود و در باطن آنکه خاطر و هو حس را منع کند و بسر مراقب حق باشد و در بحر شهود مستغرق گشته از شعله آثار ظهور انوار جلال و جمال بگذرد و محقق
 فرموده است که در نماز اول از خود نیز باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت و نظر یار نیز است از تو تا توئی و اول از خود خویش را
 سیرت کن بگرز تو یک زنده باقی نمانده هست و خرقة کسب از مار کن و خاش تبسیر که هر دو عالم گیر و در غنیمت منیش چون عطف کن

الکون و الایمان

و از ایشان بخورید یعنی از گوشت ایشان تناول مینمایید یا از ایشان سبب ایشان روزی بخورید و علی الفلک محمولون و بر
 آنها یعنی بر شران از ایشان در خشکی و بر شتیا برتری بر داشته میشود یعنی شتر و شتر شتر را بر میدارند و از موضع بموضع میسازند و لهذا از سنانا
 توحا الی قومیه و هر آینه ما فرستادیم پیش از نوح عم را بسوی گروه وی فقال پس گفت نوح عم از وی دعوت یعقوب و اعبدوا الله
 ای گروه من خدایار پرستش کنید مَا لَكُمْ مِّنَ اللَّهِ عَزَائِرٌ فَمَا نَسُوا اللَّهَ الَّذِي هُوَ أَوْلَىٰ بِمَنِيعَتِهِمْ ۚ وَكَانَ آيَاتُهُمْ عَلَىٰ الْأَرْضِ وَفِي السَّمَاءِ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ
 از عذاب وی یعنی تبرید و عبادت غیر او میل کنید فَقَالَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِن قَوْمِهِ إِنَّي أَنَا رَسُولُ اللَّهِ قَدْ جَاءَ بِي الْبَيِّنَاتُ وَأَنَا نَذِيرٌ
 از گروه وی مرد و ایشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر قوم اصغر را بدین و دعوت نوح عم مایل ویدند ایشان را تنفیض نموده گفتند مَا
 هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ ۚ وَكَانَ يُدْعِيهِمْ إِلَىٰ تَوْحِيدٍ مَّا كَانُوا كَافِرِينَ ۚ وَكَانَ يُدْعِيهِمْ إِلَىٰ تَوْحِيدٍ مَّا كَانُوا كَافِرِينَ ۚ وَكَانَ يُدْعِيهِمْ إِلَىٰ تَوْحِيدٍ مَّا كَانُوا كَافِرِينَ ۚ
 علیه که میخواند که افرونی جوید بر شما و منمگر دود شما را تابع و محکوم نزد سازد و لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَا تَمُوتُنَّ هَذِهِ الْأُمَمُ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ
 که رسول بنی آدم فرستد هر آینه فرستادی فرشتگان را تا هر سل از هر سل الیه تمیز بوی هاتم عینا هذا اما نشود ویم این را که ای
 رسول خدای تواند بود بخلاقان فِي آيَاتِنَا أَكَاوِيلٌ ۚ وَكَانَ يُدْعِيهِمْ إِلَىٰ تَوْحِيدٍ مَّا كَانُوا كَافِرِينَ ۚ وَكَانَ يُدْعِيهِمْ إِلَىٰ تَوْحِيدٍ مَّا كَانُوا كَافِرِينَ ۚ
 در میان ادیس عم و میان ایشان مئی مدیدگشته بود شنبه بودند که از اولاد آدم عم پیغمبری بود آن هُوَ الَّذِي جَاءَ بِكَ الْبَيِّنَاتُ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ
 او الاری که در دیوانگی هست که اگر جنون نهستی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فَمَنْ يَمُنُّ بِهِ فَتُحْبَبُوا إِلَيْهِ حَتَّىٰ حِينٍ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ
 برید و بر چشم دارید تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی را بمیرد و از وی بازرسیم و یا از جنون بهوش آید و ترک گفتن این سخنان نموده
 لی کار خویش گیرد قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كُنْتُ ۚ وَكَانَ يَوْمَئِذٍ آيَاتُهُمْ عَلَىٰ الْأَرْضِ وَفِي السَّمَاءِ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ
 من یاری در راه و انتقام من بخش از ایشان بسبب آنکه مرگند فَاوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ بِرُوحِنَا وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ
 کشتی را بجا داشت مایعنی ترا می حفظ نمائیم که خطا کنی و وَحِينَا و بامر ما تعلیم یعنی گوئیم که چگونه کشتی بسازی فَادْجَأْ أَهْلَكَ بِمَا تُشْرِكُ
 بیاید فرمان ما بشارت بر کشتی یا نازل شود عذاب ما وَفَارَ التَّوْحُودَ ۚ وَبَجَرُشِدْ تَوْرِیعِ بوقتی که زن توانان نزد و از میان آتش آب بیا
 فَاسْلُكْ فِيهَا ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ
 کشتی در دنیا و در دیگر آنها که میزایند یا صبیحه می نهند أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ
 و مومنان را الا آنکه پیشی گرفته است بر و قول از لی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ هُتَمَّتْ مِنْ قَبْلِهِ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ
 نام و یک زن تو ایذ نام که کافر بودند وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ
 و ایمان قبول نکردند و ترانید او مستحق بودند که دعا کنی نجات ایشان از عذاب غرق شدن لَأَنَّهُمْ مُّشْرِكُونَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ
 غرق شد گانه بی شک فَادْجَأْ أَهْلَكَ بِمَا تُشْرِكُ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ
 از مومنان بر کشتی و راست نشینی فَقَالَ اللَّهُ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ
 و اما را از اگر دستگیران یعنی شرکان وَفَقُلْ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كُنْتُ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ
 بمنزلی بابرکت که سبب سلامت و نجات مومنان است وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ
 آوردنی وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْذِرِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ وَكَانُوا قَوْمًا مُّشْرِكِينَ ۚ

بوده و اشهر آنست که در وقت دخول و خروج کشتی این عاقر موده سلمی از بن عطا قدس سرهما نقل میکند که منازل مبارک آن منزلی است که
 در واز هو جس نفسانی و وساوس شیطانی امین باشند و آثار قرب از جمال قدس بدان نازل باشد و هر کجا بر تو انوار جمال بیشتر است آن منزل
 از همه منازل افروزتر است و منسبلی که جانار و زی رسیده باشد با ذراتی خاکش و ارم مر جانی **ان فی ذلک لآیت بدیهة** بدستیکه
 در قصه نوح عم و با نچه با قوم او کرده شد بر آینه نشناست مایل عبرت را **قلن کما یستلین** صح و بدستیکه ما بودیم از نایده مرآن
 قوم را و ابتلا و پند به بلای بزرگ یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال صدقان و مکذبان ظاهر گردد **فکانت آتاکا من**
بعدهم پس بیافریدیم از پس قوم نوح عم **قرنا اخرین** اگر وی دیگر یعنی قوم عاد و گویند شود **فا رسلنا فیهم رسولا منهم**
 پس فرستادیم در میان ایشان پیغمبر از ایشان که بود و بودی اصل عم و گفتیم مرآن قوم را زبان رسول ایشان **ان اعبدوا الله** الله که پیغمبر
 خدای تعالی را **ما لکم من اله غیره** که نیست شمار هیچ معبودی که استحقاق پرستش داشته باشد مگر وی **افلا تتقون** آیا پرستش نمیکنید
 از عذاب او یعنی پرستش از عقوبت او و عبادت غیر او **تغال** مکنید و **قال الملک من قومیه الذین کفروا** و گفتند که وی
 بزرگان از قوم آن رسول آنکه نکر ویدند و **کذبوا بلفاظ الاخره** و دروغ شدند و دیدن روز قیامت را یعنی بدعت و شکیان
 نیاوردند و **اتوا فلهم نعمت داده** بودیم ایشان را فی الحیوة **الدنیا** در زندگانی دنیا بکثرت و لا و اموال یعنی گفتند بعضی کافران نام
 پرورده که در فراخی عیش و ناز و تنعم گذرانیده بودند بعضی را که مآهه آنست این رسول که بحق دعوت میکند **الا بشئ مثکم**
 مگر آدمی مانند شما در صفات و احوال بشریت **یا کل مما کما کلون منه** میخور و از آنچه شما میخورید از آن و **یشرب مما کشربون**
 و می آشامد از آنچه شما می آشامید یعنی بغذا محتاج است مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات ملائکه بودی خوردی نیاشاید
ولکن اطلعکم بشر و **مثکم** و اگر فرمان برید شما را و امر و نواهی آدمی را که مانند شماست **انکم اذا اخرجون** بدستیکه انگ
 شما هر آنکه زیان زندگان باشد که خود را با امور و متبوع مثل خود می سازید **ایعدکم انکم اذا امیتم و کنتم ترابا و عظاما**
 آیا وعده میدهد شما را این پیغمبر که بدست شما چون بسیرید و گشتید خاک و استخوان بوسیده **انکم مخرجون** بدستیکه شما بیرون آورده
 شدگان از گورهای زندگان **هیهات هیهات لکما وعدون** چه دورست دورست آنچه وعده داده میشود از بعثت و جزا یعنی هرگز نباشد
 خاک بر دوشان **ان هی الا حفاینا** دنیا نیست زندگانی مگر زندگانی در دنیا **تموت و تحیا می میریم و زنده میشویم** یعنی از مایمی میرد و مایمی
و ما نحن بمبعوثین و نیستیم مگر بجهنم **ان هو الا و جل** فقری علی الله گذر بایست هر دو را
 صالح عم مگر مدیکه برمی بندد بر خدای تعالی دروغی و میگوید مرا فرستادند شما و شما را بعد از مرگ زنده خواهند کرد **و ما نحن لک بمؤمنین**
 و نیستیم ما را و اگر ویدگان و آنچه خبر میدهد **قال رب انصرنی بما کذبون** گفت پیغمبر از استماع این قول و یاس از ایمان قوم
 که ای پروردگار من بر ایاری کن بغالبیت و ایشان را مغلوب گردان بعد از سبب آنچه مرا کذب کردند **قال عمو قلیل** گفت خدای از
 زمان قلیل یعنی اندک وقتی را **الیه یصلن** **لک** **مین** **ع** گردند کافران و مکذبان ایشان از کذب خود **فاخذهم الصیحة** پس گرفت
 ایشان را صیحه یعنی جبرئیل عم فریاد می کرد که و لهای ایشان شکافت و بدوند و جمعی از نفسران گویند که این قوم را شوم گفت از دلیل ایشان
 اینست که عذاب صحیح مرثود را بوده و آنکه میگویند قوم عاد بوده میگویند در سورة اعراف و مرثود و شعر بعد از قصه نوح عم قصه عاد آورده شده
 اینجا نیز همان ترتیب مراد عاد عم است بر این قول مرثود را که سبب اتصال باشد صحیح توان گفت و بر تقدیر گرفت ایشان را صحیح **بالحق**

بالحکم قضایا بوجه صادق یا باستحقاق ایشان مرعاب را جعل کنند غنائم پس گردانیدیم ایشان را چون خاشاک آب آورده یعنی پاک
کردیم و ما بود ساختیم چون خس و خاشاک که سیل با طراف افکند و سیاه و کینه گردد و بعد اللقوه و الظلین پس دوری با دوزخ است
حق گرفته و تمکیران با شکر آتشنا من بعد هم پس بد کردیم از ایشان فرقنا آخرین و قرنائی دیگر را یعنی با فریدیم اهل قرون را چون تمام
شعبه و لوط عم ما شقیق من امة اجلها پیشی نتوانست گرفت از هیچ گروهی بر وفق که جت عذاب ایشان تکرر کرده بودیم و ما نیست آخرین
و نه باز پس ماندند از آنکه از سکنای پس فرو ستادیم و فرستادگان خود را تشراف پای کی در عقب دیگری حکما جاء امة و سؤلها کذب
هرگاه که آمد بگروهی پیغمبر آن گروه کذب کردند و او را آنچه گفت از توحید و نبوت و بعث و شریعت و عقاید پیران و لزوم عبادت
ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند فاجعنا بعضهم بعضا پس از پی در آوریم بعضی از ایشان بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچ کلام
معمول ندادیم و آخرین را چون اولین معاقب ساختیم و جعلناهم و گردانیدیم ایشان را احادیث و سخنان یعنی ایشان را عبرت خلاق گردانیدیم که دهم
عذاب ایشان را و کفند و بدان مثل زند خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم آنرا افسانه و ابرجیند و اگر سخن و ذکر نیکو از ایشان بماند هیچ بود
شهر تفتی و تفتی عتک احد و شته فاجد بان تحسن احد و شک در ترجمه این بیت گویند نظری پس از توان بین سخن فسانه خواهد ماند در آن بخش
که نیکو بماند افسانه سعد یا مرد و کونام نمیرد هرگز مرده است که ناشی بگوئی نبردند فبعد القوم لا یؤمنون پس دوری با دوزخ است
حق گرفته و بی را که نمی گردند با بسیاری هم و تصدیق ایشان نمیکند فادسنا موسی پس فرستادیم موسی را و اخاه هرون و بائیننا
و برادر او هرون را و پنجاهای ما و سلطان قبیلین و حجتی روشن آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد و راجعت آنکه اول معجزات موسی م آن بود
و چند معجزه دیگر چون فرو بردن جادو و سیاوش گشتن دریا و بیضا دروان شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت پس موسی و برادر او را هم
بعجزات تسعة فرستادیم الی فرعون و ملائکه بسوی فرعون و قوم او و ایشان پیغام ما رسانیدند فاستکبر فاپس سرکشیدند گروه قطیه از
ایمان و متابعت پیغمبران و کافوا قوا ما علیین و بودند گروهی سرکش و زبردست بر مردمان بقدر و غلبه فقالوا انؤمن من لیشر یمثلنا
پس گفتند آیا میان آوریم یعنی نیاوریم و تصدیق کنیم مرد و آدمی را که مانند اندر صفتهای بشریت و فیه یمثلنا انما یمثلون و حال آنکه
گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل را راستند گانند یعنی در فرمانند چون بندگان مرخواجگان و در بعضی از تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را
و اوست میبستید یا گوساله فکذبوا فکذبوا پس تکیه کردند فرعون و قوم او موسی و هرون را فکافوا من الممضکین پس گشتند سبب
آن تکیه از هلاک شدن گان یعنی غرق شدن در بحر طرم و لقد اتینا دبر سیکه دادیم ما موسی الکتب موسی را تورات بعد از هلاک فرعون
و قوم او و لعلهم شاید که بنی اسرائیل بیکت آن هتدون ع راه یابند با حکام شرعی و جعلنا ابن مریم و امة آیه و ساختیم ما
قصه پسریم یعنی عیسی و مادر او را و حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را آیتی ساختیم بر استدلال پسر را که در مدح سخن گفت و مادر را باین که بی مساس
بشری چنان پسری بزاد و او تینهما و جای دادیم مادر و پسر را و فیکه از یهود فرار کردند و باز آوریم الی و فوج بسوی ربوه یعنی بنده
از زمین بیت المقدس یا دمشق یا مدینه یا مصر و ربوه وضعی بود ذات قرار و معین خداوند قرار یعنی مستقری که در و آرام
گیرند و خداوند آنی ظاهر ظاهر جاری در کشف از او بهره نقل میکند که ملازم گیر باین رمله فلسطین را که آن ربوه هست که خدای در قرآن یاد
کرده است آورده اند که مریم پسر و پسر عم خود یوسف بن یحییان دوازده سال در آن موضع بسر بردند و طعام عیسی لم از بهای عیسان بود که مادرش را
و میفرودخت یا ایها الرسول فطرب با عیسی است ع سبیل تعظیم میفرمایند کلا من الطیبت خورید از طعامهای پاکیزه و حلال و اغلوا اصحاب

گمراهند یا با بقدر بهر مومنان بود فور طاعت یا بحصول ثواب یا بدخون شست و لا تکلف نفساً و تکلف نیکیم هیچ تنی را آلوده و گمراشت
 مگر بنگاهش و یعنی بقدر طاقت و لا دنیا کتب و نزدیک کتابی است یعنی لوح محفوظ که شیطانی با الحق سخن گوید برستی یعنی مخالف واقع در و
 نوشته نیست یا زو ماست نامه اعمال بر سر که گواهی دهد بر کردار هر کس و هم لا یظلمون و ایشان که عالم اند تم دیده نخواهند
 با فرونی عقاب و نقصانی ثواب بکمل قلوبکم بلکه دلنهای کفره فی غمره و غفلت و حیرت است قرن هذا ازین سخن گفته شد یا از
 کتاب حفظه یا از قرآن و هم افعال و مرایشان راست عملهای ناپاک و خطای بی باک قرن ذلک بخراین خطای عظیم که برانند
 یعنی شرک و انکار بعث و غیر آن مراد آنست که غیر از شرک گنایان دیگر است که هم طاعت ایشان را از اعمال و نیکوئی کنند یا از عذاب حکم
 قضا و لاراد قضا و ایشان دران غفلت و معصیت باشند حتی اذا اخذنا تا وقتیکه یوم مترجم منعمان ایشان را با العذاب بقدر
 جوع یا قتل اذا هم یحجرون و آنگاه ایشان فریاد گیرند و ستغاثه کنند و ما گویم لا تجزوا الیوم قضا و یکنید امروز و طمع فریاد و رسی کنید
 انکم متنا بربکم شما از جنت مالا تنصرفون و یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ماموع نخواهید گشت قد کانت ایتی بدینیکه است
 آیتهای من یعنی قرآن که بهر وقت تنلی علیکم خوانده میشود بر شما فکنتم پس تنبیه شما از شنیدن آن علی اعقابکم بر پشتهای خود بشکون
 باز میگردد یعنی بقصری جوع میکنید و کلام من نمیشود مستکبرین و در حالتیکه طلب نعت دارد بر مردمان و تعظیم مینمایند به جرم که میگویند یا
 اهل حریم یا مستکبر یا تکذیب قرآن سیرا حدیث کنند گان در شب یحجرون و زبان میگویند یا میگذارید قرآن را یا پیغمبر را یا خانه را که در حلی
 او افسانه میگویند و بدوی نازید و طواف نمیکند آقامه تدبر و القول یا تفکر نمیکند و قرآن تا با عجز و غلط و وضوح معنی بدانند که کلام حق است
 ام جاء هم آیا آمد بدیشان از کتاب و رسول مآل آیات آنچه نیامده بود اباء هم لا ولین و پدران میشن ایشان تا عذر
 گویند که ما از کتاب و پیغمبر خبر نداریم یعنی هیچ آنچه نوح و ابراهیم و اسمعایل پدران ایشان فرستادیم همچنین محمد صلعم را نیز برای ایشان برانجیم تا عذر
 نیاورند قال الله لئن لم یأتهم فیهم آیه من ربهم لم یؤمنوا و آیه ایشان را رسوا و هم پیغمبر خود را با ناست و رستی و حلم و وفا و کریم و مؤمن
 و نیکوئی و کمال علم و وجود عدم تعلم فهم که پس ایشان را و را امسکرون و خنجران و دانشاندگان باشند یعنی نه آنست که انیشا حضرت
 پیغمبر صلعم را تا انکار کنند و گویند بگانه است حقیقت حال و نمیدانیم ام یقولون آیا میگویند به جنته ما بود و یوانگی است که از سخن او حقا
 ندارند بلی از چنین است که ایشان میگویند جاء هم آمد بدیشان بالحق بدین درست یعنی اسلام یا سخن است که قرآنست و اکثر هم
 و بیشتر کا قرآن الحق کبرهون و مرحق را نخواهند که مخالف طبع و آرزوی ایشان است قد اکثر برای آنست که بعضی از کفار از رنگ و
 توینج مردم نمیکروید ندانند از کراست حق و لوا تتبع الحق و اگر روی کردی حق سجانه و تعاهوا هم آرزوهای کافران را در وجود الهی
 یعنی اگر بعض خدا یان واقع بود ندی لفسدت السموات و الارض و من فیهن طایفه تبا و ناچیز شدند ی آسمان و زمین و
 هر که در آسمان و زمین است از ملائکه و انس و جن و جبرآن چنانچه در آیت کریمه لو کان فیما آله الا الله لفسدتا گفته اند و از حق بدین سلام
 اگر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی بشرک منقلب شدی حق سجانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهل آن تبا و و هلاک شدند بلی
 آیتهم بدین کریم بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ و پند ایشانست یا بدین عزت و صفت شرف ایشان در است فهم عن ذکرهم
 پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دنیا و آخرت است معجرون و روی گردانند مانند امثالهم یا که تو میگوئی
 از ایشان بر ادای رسالت خراج نازدی یا بسبب طمع در مال ایشان ترسم دارم بر رسالت خراج و بلیک پس هر روز و درگاه تو که روزی دنیا

و ثواب عجبی است خیر از هر است از مردو ایشان و هو و او یعنی خدای تعالی خیر از هر چیز است و این است و این است
 لکن عو هتم و بدستیکه تو بخوانی ایشان را می نرزی الی صراط مستقیم و برای راست که دین اسلام است و ان الذین لا یؤمنون
 و بدستی آنکه فکر و اندیشه با لایحه بسیاری دیگر یعنی بقیامت و تعلقات آن عن الصراط از راه راست لکن یؤمنون و کرده اند
 و میل کنندگان به بیان گمراهی و کفر و حمله و اگر بخشایم بر ایشان و کشفنا و بر داریم ما بهیم آنچه بدیشان واقع است من ضرر
 از سختی یعنی قحط و تنگی که بر ایشان غلبه کرده لکن اگر آیه سیزدهم کند فی طعنا فهدر سرکشی خود بگویند و سرگشته میروند و تردید می کنند
 یعنی اگر ملاز ایشان دفع کنیم بخیان از روی تنبیه و عتاب و کفر و تکذیب خود ثابت خواهند بود پس است سیزدهم که کار و بیرون دست
 سیزدهم را و دشمنی با خود دست آورده اند که چون ضرر قحط بنیابت رسید و اهل مکه بخوار و درده و مردار مبتلا شدند با یوسفیان بدیدند
 با حضرت یوسف صلعم گفت نه تو گمان میبری که رحمت عالمیانی و اهل مکه رحمت و عافی تو در مانده اند پدر از ایشم شیر کشتی و فرزند از ایش
 اگر شک بسوختی حق تعالی آیت فرستاده و لقد اخذ هتم و بدستیکه اگر فقیه اهل مکه را با العذاب بعباد قتل در روز بدر فضا
 استکانوا پس فروتنی نکردند لکن هتم و در روزگار خود را و ما یضرعون و وضرع و زاری ننمودند بلکه بخیان بر سرکشی و نافرمانی
 بایستادند حتی اذا فتحنا ما چون بکشایم علیه بر ایشان بآبادی ذاعذاب شدید خداوند عذاب سخت که آن جوع است و
 شدت و از قتل و اسیر شدت اذا همما بخا ایشان فی دران عذاب مملسون و نا امیدان و اندوه گینان و فروماندگان سرگشته
 تا حدیکه اغنیای ایشان از تو طلب عاطفت و رحمت نمی نمایند و هو الذی آتانا و است که بیافرید و پیدا کرد و لکن التجمع برای شما
 گوش را تا میشنوید بدان شود و نیها و الا بصار و دید هار تا می بینید بان دید و دید نیها و الا فیک و ذود لهار تا تفکر کنید بان و
 استدلال بینا سید از سموعات و مبصرات و قدرت فاطر مبدعات و شما قلیلا ما کشفون و اندکی رشک بگزاید چه عمده
 در شکر گزاری آنست که احتمال کنید این آلات ارال را در آنچه نمودی شناخت خالق آن باشد و هو الذی ذر اکبر و است آنکه بیافریند
 و منتشر ساخت فی الارض در زمین و الیه تحشرون و بسوی او جمع کرده خواهید شد و ز قیامت بعد از تفرق اجزا و اعضا و هو
 الذی حی و یمیت و است آنکه زنده میگرداند و میزند و لکن اختلاف الیل و النهار و مراد است یعنی با مراد است مخالفت شب و
 روز دراز و یاد و انتقام با تعاقب ایشان میگرداند و افلا تعقلون و آیت عقل نگیرد که قدرت ما به کائنات را از عدم بوجود آورده و بعث
 نیز از انجم است چه بهر بعد از مردن زنده خواهد بود و هم ساخت پس چرا انکار آن میکنید کفار که تعقل آن نکردند بل قالوا بله گفتندی تدبر و تفکر و مثل ما
 قال الا و لکن و اندک گفته بود پیشینان از کفار قالوا گفتند اذ امشنا آیا چون بریم دران و کنا شرابا و ما شیم خاک و عظاما و
 اتحالی حالی کنه اننا لمبعوثون و آیا ما را بآنچه شد گانیم ستمنا بر نبیل انکار است و تکرار از برای تاکید است یعنی چون خاک شویم حشر و بعث چگونه
 ما را و لقد وعدنا بآیه و عده داده شدیم نحن و اباؤنا و ما ویدان ما هذا این سخن را من قبل پیش از آمدن محمد صلعم یعنی ما را و پدر
 ما را و عده حشر و نشر تحریف کرده اند و این وعده راست نشدن لهذا نیست این قول که اساطیر الا و لکن و کرافسان پیشینان و
 کاذبیا نشان که در صحائف نوشته اند و گذاشته قل بگوای محمد را این تکرار که بگوید لکن الارض مرکز است زمین و من قها و آنکه در وی است از
 محاقات یعنی ملک و خالق زمین کیست جواب بیدر ان کتم تعلمون و اگر شنید که میدانی سيقولون زود باشد که بگویند در جواب تو که این
 و آنچه را دوست شدی از خدای است مشرکان مکه معترف بودند که بفریدگار زمین اهل می است پس چمن در چنین جواب بدهند قل افلا تدرون

بع

بع

بجمله توحید یا محو ساز مکر را با معروف امام قشیری رحم فرموده که دفع کن جبارا بوالا اشارت نفس را بشارت قلب را بظلمت خلایق را بنور
 حقائق یا خطوط خود را بحقوق خدای تعالی یا طی کن تیر حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم نظم چو طی گشت تیر حوادث از انجا به ملک
 قدم را بن یک حلقه محل در آن ظلم نور شو غوطه زن در فرو شوی از خوشی تن ظلمت ظل یکی خان یکی دان یکی جو یکی گو به سوی سد و سوز و
 و باطل به تنحس اعلی ما و اما تریم میا یصفون ○ با نچه صفت میکنند ترا از شعرو بحر با نچه از صفت می گویند از اتحاد اولاد و شرکاء و قل
 رَبِّ و بگو ای پروردگار من آخوذ بیک پناه میگیرم بتو من هَمَّاتِ الشَّيْطَانِ ○ و سوسهای دیوان که داعی بضالت و محضیت
 یا از در انداختن ایشان مردمان را بفریب و غرور در معالک و هواوی و آخوذ بیک رب پناه می آرم بتو ای پروردگار من آن مختصرون ○
 از آنکه حاضر شوند نزدیک من بوقت صلوة یا زمان تلاوت یا از آنکه گردن گردند در همه احوال یا از آنکه ماریخ رسانند حتی با ذلک استعانت
 بما یصفون یعنی کفار پیوسته ترا و مابعدی وصف میکنند تا وقتیکه ساید احد هُمُ اللُّؤُتُ یکی از ایشان را مرگ و گمراهی خود را اگر دور مرگ را
 بمحاسبه نیند و آثار عذاب مشاهده کند قال گوید از روی حسرت رَبِّ ارْجِعُونِ ○ ای آفریدگار من باز گردان مرا بدین صیغه جمع برای تعظیم و محبت
 امام تعلیمی یا جمعی از مفسران بر آنند که خطاب با ملک الموت و اعوان اوست که اول بکلمه رب متغافل مینماید از خدای و بکلمه ارْجِعُونِ رجوع مینماید
 بملک که باز گردانید مرا لعلی اَعْلُ شاید که من بکنم صالحا علی شایسته فیجا تَرَكْتُ در آنچه بیکه گذشته ام که ایمانست یعنی ایمان آمدم و در آن
 عمل صالح کنم کلام رجوع است از طلب رجعت یعنی جاساکه او را باز گردانند اها بدرست که آن درخواست کلمه سخن است که بواسطه علمیه
 حسرت بر و هُوَ قَائِلُهَا و او گوینده آنست و مِنْ وَرَاءِ هِمَّةٍ و این پیش مشرکان بر ترحم مانع است میان رجعت و ایشان یعنی قیصر که در وقت
 بود الی یَوْمَ مَبْعُوثٍ ○ تا روزیکه برانگیخته شوند تا آن فاعل پس چون دمیده شود فی الصُّورِ در صور یعنی نفخه ثانی یا ثالثه که نفخه احیات
 و قیامت قائم گردد فَلَآ اَسْأَبُ بَكَلْمِهِمْ نَسْبًا نَسَبًا شیعیه میان ایشان یَوْمَ مَبْعُوثٍ در آن و زبانی علقه نسبت منقطع گردد و هیچ ذی حسی را کس نمی
 رحم نباشد یوم فیصله بمن اخیره و امه و امه یا نسبی که امروز بدان مفاخرت میکنند فرد سبب نفع نشود چه در آن روز نسبت صحیح باید نه نسب صحیح آن اگر کم
 عند الله اتقوا کَلِمَةً لَّیْسَ لَکُمْ بِهَا نَصِيبٌ و نه پرسند یکدیگر از نسب یا کسی را پس بدست شغولی بحال خود و این قبل از محاسبه باشد و بعد از آن حال یکدیگر
 می پرسند کما قال الله تعالی و اقبل بعضهم علی بعض تسیار لَوْنٍ مِّنْ ثَمَلَتْ پس هر که را اگر آن آید مَوَازِیْنَهُ ترا و دهای او باعمال صالحه چون مومنان
 فَأُولَئِكَ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ و ایشاند سرنگاران از درکات و رسیدگان بدرجات و مَنْ خَفَّتْ مَوَازِیْنُهُ و هر که سبک شد
 میزنمای او بجهت که عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان فَأُولَئِكَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ و آنانند که زیان کرده اند آنفُسَهُمْ
 در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر با عقلت برداوند و تعددات حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضائع ساخته و ایشان
 فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ○ در دوزخ جاوید ماندگانند تَلْفِیْهِمْ سِوَرٌ دُجُوهُمْ التَّافُرُ و بیای ایشان را آتش و هُمُ فِيهَا و ایشان در آتش
 کَلِمُونَ ○ ترش رویان یا از شدت اخراق زشت رویند و ابو سعید خدری از حضرت رسالت پناه صلعم در تفسیر این آیت روایت میکند
 که بریان سازد روی کافران آتش دوزخ پس بر جبهه یعنی بالا رود لب زبرین او تا بمیان سرش برسد و فرو افتد لب زبرین او تا برسد بنافش در
 موضع آورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع بود پس حق تعالی گوید ایشانی که تَلْفِیْهِمْ سِوَرٌ دُجُوهُمْ التَّافُرُ و آنست که در دنیا تَلْفِیْهِمْ سِوَرٌ دُجُوهُمْ
 خَلَدَ و میشد بر شما فکنتم هَا تَلْفِیْهِمْ سِوَرٌ دُجُوهُمْ پس بودید که بدان تلبیس میکردید تا سخی این عقوبت شدید قال و این را بگویند ای پروردگار ما غلبت
 عَلَیْنَا غَالِبٌ شد بر ما شَقِوْهُ شایسته یعنی شقاوتیکه بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شدگان ما که موجب شقاوت است

بر ما و کافوا ما بودیم ما که روی ضالین ○ اگر امان از طریق حق و نبی اکبر جبرای آفریدیم و بیرون آمدیم از آتش دوزخ تا در آن حال و
 سلامی کار خود کنیم فان عذابنا پس اگر باز گردیم بکفر و کذب فاننا ظالمون ○ پس بد رستیکه ما ستمکاران باشیم بر نفس خود و آخرت خود که دوزخیان گویند
 این باشد قال احسبوا که بید خدای خاموش باشید فیها در دوزخ و کافوا کلمه مؤمن و سخن گویند باین در خروج یا دفع عذاب که شمار بیرون
 نمیریم یا از شعله عذاب بر نمیداریم ان الله کان فریقاً بد رستیکه بودیم و بد رستیکه عبادی از بندگان بنوعی درویشان صحابه چون عمار و طلال و جناب و
 امثال ایشان که پیوسته یقیناً و یقیناً میگفتند ای پروردگار ما امتا گردیدیم و تو قافا عفر لانا پس باین راز احوال ما و بخش بر ما و انت خیر و
 التراجین ○ و تو بهترین بخشگانی فانتخذوا من همتهم پس از گرفتند شما آن درویشان را سخریایا و بد رستیکه کسی که با او سخری کنند و افسوس دارند و
 است که با ایشان سخری میکردید حتی انهم کما و قیله فراموش گردانید ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان را فراموش ساخت بر شما و کلمه
 یاد کردن من و کلمه همتهم بود و دید شما که از ایشان تصحکون ○ میخندید از روی تمکیر و تعظم خود در حقیر و تذلیل ایشان الی بد رستیکه من سخری میخندم
 الی و هر جز امیدم ایشان را امروز یا صریحاً یا باطنی صبر کردند بر این و از او سخری شما انهم هم القاهرون ○ بد رستیکه ایشان اندر رسیدگان برادری یعنی
 جزای صبر ایشان فوزست مطلوب فل گردید خدای افروخته باین و میگوید که شما که گویید فی الکافین در زمین کافران از
 روی غفلت و طول امل میگفتند ما همیشه خواهیم بود در دنیا ای نابود و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند چند درنگ نمودید و بعد
 سینین ○ شما رساله یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین و مرده و قرقا و اگر نیکو گشتا و ما درنگ کردیم روزی او بقتل
 یوم میا پاره از روز کوتاهی شمرند مدت بشت خود را بنسبت با خود و در دوزخ یا از بهل آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن در دنیا
 مقدار روزی یا بعضی از روز بوده و ما پیش ازین میدانیم فاعل العادین ○ پس پرسش ای پرسنده زمان لبث ما را از شمار زندگان یعنی از
 ملائکه که حفظ اعمار و انفس را بودند قل گردید خدای ان گشتند درنگ نکردید در دنیا الا قلیلاً لکن انکم باضافت با ما ام آخت
 او انکم اگر بد رستیکه شما که گفتم تعلمون ○ هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندک است انکم تعلمون انکم انما
 خلقتم انکم ما شمارا آفریدیم عیناً بازی یا از برای بازی انکم انما لیتنا و گمان بردید انکه شما بسوی ما که توجعون ○ باز گردیده نشوید برای مجازات
 اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریدیم و مکافات کردار شما را مقرر کرده ایم در لطائف قشیری مذکور است که عبت مشغولی باشد بخیر که از حق
 باز دارد و خدای تعالی ما را برای آن نیافریده و بدان از نگرده شیخ ابو بکر و اسطی قدس سره روزی این آیت بخواند فرمود که فی فی خلق را
 بعبت نیافریده بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کمالیه وی راه برند و گفته اند شمارا بازی نیافریده ام
 بلکه برای ظهور نور محمدی صلعم آفریده ام چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صف جنس انس بیرون آید پس اصل است و شما هم
 فرع وی اید لکن مقت و نه و چاره کرداختند خاص بی مرکب او ساختند دوست شد و آدمیان جمله خلیل و اصل می و جمله عالم طفیل و
 در بحر الحقائق آورده که شمارا از برای آن آفریده ام تا بر من شود کنیده بجهت آنکه من بر شما سود کنم و گویند ملائکه را آفریده تا مظهر قدرت باشند
 و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و بعضی کتب سماوی هست که ای فرزندان آدم همه بشمارا از برای شما آفریده ام و شما را برای
 سکرنت کنرا خفایا نیجا ظهوری تمام دارد و کما اشار الیه المولوی قدس سره مشغومی ای ظهور تو بکل نور نور و گنج مخفی از تو آمد و ظهور و گنج
 مخفی بود زیر خاک کرد و خاک را تابان ترازا فلاک کرد و گنج مخفی به زبری جوش کرد و خاک را سلطان طلسم پوشش کرد و پوشش را
 تشاخت مسکین آدمی از فرونی آمد و شد در کمی و خویشتن را آدمی از زان فروخت و بود طلسم خویش را بر وفق دوست

ای علامت عقل و تدبیر است هوش و توجرتی خویش را از زان فروش؛ فَقُلِّی اللَّهُ مِسْ بَرْکِ سِتْ خَلای تعالی و بزرگ تر از آنکه بعثت
 بیا فریند الیک الحشود بادشاه بسزا که اله الا هو نیست هیچ معبودی تحت عبادت مگر اورب العرش الکبریا آفرید کار عرش بزرگ
 یا عرش که هر یک است خیرات و برکات از و نازل میشود و مَنْ یَدْعُ و هر که می خواند یعنی پرستد مع الله با خدای بحق را لها اختره خدای دیگر که
 لا یؤثران هیچ حجتی نیست که مرستند راه به پرستش آن که فلا فکاحیابیه پس جز این نیست که حساب عمل آنکس و مکافات کردار او
 عند ربّه نزدیک بروردگار است و بقدر استحقاق و را پا دوش خواهد داد اِنَّه لا یُفْلِحُ الْکَافِرُونَ بدینیکه فلاح نیابد و شرکار
 نشوند اگر ویدگان و قُلْ عَرَبٌ اَعْرَبٌ و بگوئی محمد آفریدگار من پیام زمر او است مرا و اَوْحَدٌ و بختای برین و برایشان بر حمت و رحمت خود
 و اَنْتَ خَیْرُ الرَّحْمٰنِ و تو بهترین رحم کننده گانی و در خبر آمده که اول سوره قد افلم و آخر آن گنجی است از گنجهای عرش الهی؛

بج

سورة التوبة و هی اربع و ستون ایه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سوره این سوره است از عالم قدس انزلها فرو فرستاده ایم آنرا بساطت جبریل عم و فرشتها و فرض کردیم بر شما احکامیکه در رو
 و انزلنا فیها و فرو فرستاده ایم در او آیت بیک آیتهای روشن از حد و دو احکام لعلکم تتقون شاید که شما پند گیرید و از محارم
 بریزید و از جمله حکما این است الزانیة و الزانی زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن باشد فاجلدوا پس بر زنی ای الله و حکام کل و لحد
 هر یکی را قیضه ما از آن هر دو مائة جلده و صد تا زیاده این حکم خاص است بآنکه محصن نباشد چه حد محصن برجم است و در شرح طحاوی
 آمده که شرائط احصان حریت است و بلوغ عقل و اسلام و تزوج بکلی صحیح مع الدخول و امام شافعی هم شرط نمیکند غنیمت محصن را که آزاد
 باشد یا وجود جلده یک سال جلا سفر باشد و امام مالک و احمد در دفعی بید امام شافعی متفقند چه حدی درین باب وارد شده که مائة جلده و
 تغریب عام صاحب کشف فرموده که تغریب عام نزد امام عظیم زهین آیت منسوخ است و لا تأخذوا به فرانگیر و شمارا بهما باین
 و زنا کننده و اِنَّه مهربانی فی دین الله در فرمان برداری خدای تعالی یعنی بخشاید برایشان و تعطیل حد کنید و در ضرب مسامحت
 نمایند این کتب مؤمنون اگر بپسندید که رویداید بالله و الا یومر الاخر بخدای تعالی و بر روز قیامت چه ایمان بخدای اقتصای جد و جد
 میکند در اقامت حد و او و لکشف و باید که حاضر شوند عذابها در وقت عذاب آن هر دو تن یعنی در زمان اقامت حد برایشان
 طائفة من المؤمنین و گرویی از مؤمنان تا شهید ایشان حاصل شود و آن تقضیع مانع گردد از معاودت مثل آن عمل بقول امام مالک امام شافعی
 از چهار کس که بعد دشمن و زنا نکر نباشند و بقول الله و لیکر یک کس کافی است و تاده نیز گفته اند در سباب نزول از این عمر و مرسیست که امام هزرو
 میگوید که یکی از اصحاب رایات بود در بیوت موهر شستی تقبل میکرد که هر که او را بخواد مؤنت نکس با تمام کفایت کند مؤنی خوشت که بدین
 طبع خام مان خود را بخته سازد قصد نکاح وی کرد حضرت عت جنت آنکه مسلمانی بدنام شود این آیت فرستاد که الزانی مرد زنا کننده
 لا ینکح نکحه و الزانیة مکرزن زنا کننده را او مشرکه زناشکر آرنده راجع غالب آنست که مائل برنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود
 و الزانیة و زن پلید که لا ینکحها در نکاح نیارد و الا زانی مکرر و پلید کار او مشرکه زناشکر آرنده چه جنسیت علت ضررست
 و مشاکلت سبب لغت بیست هر کس مناسب گهر خود گرفت یا به بیل بیایغ رفت و زغن سوی خارزار و در بیاغان آورد و که بغایان
 پیروید مشرکان مدینه در بیوت مواجیر شسته هر یک بر در خانه خود را یتی نصب کردند می دم را بخود دعوت کرده بجزت گرفتند و مضغه مهاجرین که مسکنی

راست گویان و در رمی لعان زن آنست که چهار نوبت بگوید گواهی میدهم بخدای که این مرد از دروغ گویانست در آنچه مرادان رمی کرد و نوبت پنجم بگوید چشم خدای بر من اگر راست گوی باشد این مرد در رمی و بهر بار اشارت بزد کند و در موضع آورده که حضرت رسالت پناه بعد از نماز و دیگر عمو و خویله را طلبید و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی دادند و نزد یک ذکر لعنت و غضب پیغمبر صلعم آمد و گفت و قوم در آن اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای عمو مرطال بن امیه را ذکر کرده اند و لَوْ كُنَّا قُضُلًا اللَّهُ و اگر نه فضل خدای تعالی بودی علیکم بر شما و رحمتش او و آن الله و آنکه خدای تعالی قُضُلًا قبول کننده توبه است حَکِيمٌ شَعْرٌ حکم کننده در حدود و احکام هر آینه شما قضیت کردی و دروغ گوی و بعد از عذاب عظیم مبتلا ساختی گویند اگر نه فضل و رحمت بودی تا خیر عقوبت شما هلاک میشد یا اگر نه فضل خدای بودی با قامت ز و اجرونی از فوجش بر آینه نسل منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک کردند یا اگر نه خدای بخشدی بر شما قبول توبه در باره یما امیهی سرگردان میشد پس شما را بمدد توفیق توبه بسیر منزل رجاء رسانید قَطْرٌ توبه مدد کارگزار نبودی یا اورا بسیر حد کرم راه نمودی و توبه نبودی که در فیض کشودی بازنگ غم از آینه عاصی که زود و دوی بعد ازین آیتا در باب قصه برات افک است ذمه عایشه صدیقہ و آن حکایت دور و دراز است و رعایت ادب اقتضای آن میکند که بساط اطباء در ایام و جریات آن طوی باشد و کلی آن بر بیل احوال آنست که سال خیم از حرجت که غرضه و ریسع اتفاق افتاد صدیقہ در آن سفر همراه بود و در بعضی منازل ضرورتی از بود و ج بیرون آمد و عقدی از خرج طعام گرم کرده و بطلب آن از منزل گاه دور شده زمانی مکث افتاد و در آن زمان خادمان بود و ج را بی تفحص ساکن آن بار کردند و ورقه و عایشه را با خود و منزل خالی دیده بهما توجع فرمود تا صفوان بن یحطل که با حضرت رسول صلعم از عقب لشکر آمدی برسید و صدیقہ را بر شتر و سوار شده بمحسک راهلین شمش شد و این ابی اورا بر شتر صفوان یا بهی که ملائق حرم محترم سید عالم صلعم بود بر زبان جناب نشان راند و چون بدید رسیدند ازین خبر بعرض حضرت عالم صلعم رسید و عایشه را بنیما ر شده و ازین خبر بدشت اما از آن حضرت عدم التفاتی درمی یافت اجازت طلبیده بجایه بدرآمد و آنجا بر صورت حال اطلاع یافته مرضش روی باز و یادنها و شب و روز بگریه و زاری اشتغال مینمود و بیست چشم زگر بر سر تابست روز و خانم زنانه در تب و تاب است روز و شب و حضرت رسول صلعم تفحص حال حضرت عایشه را توجع فرموده از امهات مومنان و احباب صحابہ را تفقیش مینمود و بعد از طهارت ذیل او اقامت شهادت میکرد و در روزی آنحضرت بجایه صدیقہ را در آمد و عایشه را گریان و نالان دید حضرت فرمود که ای عایشه اگر گناه کرده بخدای باز گرد و آمرزش طلب عایشه را از او برین درخواست کرد که جواب آنحضرت صلعم گویند ایشان در صدور آن نیامدند و صدیقہ را از غایت و بهشت فرمود که دشمنان خبری در افکنده اند و من هر چه میگویم کسی باور نکند پس من همان میگویم که پدر یوسف گفت قصه حیل و استدلتان بیست صبری کنیم تا گرم او چه میکند با این دل شکسته غم و چه میکند بمقارن این حال اثر روحی بر آنحضرت صلعم ظاهر شد آیات برات نازل گشت این الذین جاءوا بالاثبات بدستی آنکه آورده اند دروغ بزرگ را در شان عایشه عَصَبَةٌ قَتْلًا اگر و هی انداز شما و آن پنج تن بودند عبدالمطلب بن ابی که مشوای منافقانست و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر و سحر بن ابی اسرغال ابو بکر صدیق و حمیه بنت جحش خواهر ام المومنین زینب و لا تَحْشَبُوهُم مِّنْ اُولٰٓئِكَ بَدِی از برای شما محتاج طب حضرت رسالت پناه صلعم و عایشه را و صفوان که نسبت باور کرده بودند میفرماید که آن دروغ را نسبت خود به پسندارید بَلْ هُوَ بَلَكَةٌ اَنْ خَيْرٌ لَّكُمْ بَايَسْتَرَسْت مَرْتَارُ اجبت آنکه ثواب عظیم یافتید و در برات شما آیتا نازل شد و کرامت و تعظیم شان شما بر همه کس ظاهر گشت و در عهد کلی در باره دروغ گویان و بهتان گویان وقوع یافت لِكُلِّ اَمْرِ عِيٍّ قَهْقَرٌ مِّنْهُم مَّنْ كَسِبَ فَتَا كَسَبَ

جزای آن خیرست که کسب کرده **مِنْ اَلَا تُحْمِلُهُ** از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش گفته و بعضی خاموش شده و منع نکرده **وَالَّذِي قُوْلِي** و آنکس که فراموش کرد که گفت کبریا **مَعْظَمُ** آن سخن و شیعه تر آنرا **مِنْهُمْ** از آن جماعت را و این است لعنة الله علیه که عذاب را و راست **عَذَابِ عَظِيمٍ** بزرگ در آخرت یا در دنیا بآنکه حد قذف خورد و مطرود و مخدول گشت و گویند حسان بوده که با خمر عیش نایا شد یا مطیع که دستهای او مثل گشت **لَوْ كَا اِذْ سَمِعْتُمْوهَا** چنانچه شنودید این سخن را **طَرَفَ الْمُؤْمِنُونَ** و **وَالْمُؤْمِنَاتُ** گمان بر دندی مردان و زنان گرویدگان **بِاَنْفُسِهِمْ** به میان خویش **خَيْرًا** آن نیکوئی چنانچه نفسهای خود گمان بر نهاده و از خطاب بغیبت و از مضرب بطریق مبالغه است در توجع و اشعار بآنکه ایمان مقتضای گمان نیک است با اهل ایمان یعنی با یستی که مومنان بعد از استماع این دروغ گمان نیک بر دندی بعایشه و صفوان **وَقَالُوا** و گفتند چنانچه مروی متیقن که بر حالی مطلع باشد و گوید **هَذَا** این سخن **اِفْلَکُ** **مُبِينٌ** دروغی روشن است و حق سحای از و اوج بنمیر از نگاه میدارد و از مثل این حالها بتعظیم و تحکیم برایشان **لَوْ كَا** بجای آوردند **عَلَيْهِ** برین سخن **يَا وَبَعْدَ شَهْدَاءِ** چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف میکنند **رَأَى** قاضی **لَمْ يَكُنْ** ایما **الشَّهْدَاءِ** پس اکنون که نیار دند گواهان **جَارِ** قاضی **لَمْ يَكُنْ** پس آن گروه **عِنْدَ** الله نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم او **لَمْ يَكُنْ** ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نبود و باطن کاذب بود و بدی زیرا که این صورت بر از و اوج جانبا **مَنْعُ** است و چون گواه نیار دند در ظاهر نیز کاذبند و **لَوْ كَا** فضل الله و اگر نه افزونی کرم خدای بودی **عَلَيْكُمْ** بر شما و رحمت و دهرانی **اَوْ فِي الدُّنْيَا** در دنیا بتوفیق تو به کرون **وَالْآخِرَةِ** و در آخرت بعفو و مغفرت **لَسْتُ** که میرانید بر سیدی شمارا **فِي مَا اَقْسَمْتُ** قبیله در آنچه خوض کردید در آن از دروغ بر صدق **عَذَابِ عَظِيمٍ** عذاب بزرگ که عذاب قذف است و طاعت مردم در جنب آن خیر بودی شما **اَنْ** عذاب رسیدی **اِذْ تَلْقَوْنَهُ** آنگاه که فراموش کنید این سخن را **بِاَلَيْسَتْ** که بر زبانهای خود که بعضی از بعضی می پرسیدید **وَتَقُولُونَ** با قوا که می گفتید به بهنای خود **مَا لَيْسَ** که به علم آن خیر که بدان علم نه شدیدی سخن از روی حمل میگفتید و تحسبونه و می پذیرید آن خیر که گفتید **هَيِّئْ** تسهیل و آسان که هیچ طبعه بر آن متضرع نیست و نباشد و هو و حال آنکه آن سخن **عِنْدَ** الله نزدیک خدای تعالی **عَظِيمٌ** بزرگست و عقوبت بسیار بر آن مرتب چه الحاق عارست با اهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف منصب رسالت در آتفاق مذکور است که ام ایوب زوجه ابوایوب انصاری را با او گفت که شنیده سخنی را که مردم در باب عائشه میگویند ابوایوب فرمود که بشنوده ام و آن دروغ است چه تو نسبت خود این فعل را و امیداری ام ایوب گفت لا والله ابوایوب گفت که و الله که عائشه بهتر از تو است پس نسبت زن پیغمبر صلعم بر عمل کی روا دارد این بیتان عظیم است حق تعالی فرمود که **وَلَوْ كَا اِذْ سَمِعْتُمْوهَا** و چنانچه شنودید این سخن را **اَقْلَمْتُمْ** می گفتید یعنی چون این سخن اتماع کردید چرا نگفتید چون ابوایوب گفت **فَمَا يَكُونُ** لنگامی نزد ما را و نمیرسد آن **فَتَكَلَّمْتُمْوهَا** سخن گویم **هَذَا** این صیبان کلام **سُتِّجَنَ** هَذَا پاک است خدای از آنکه در حرم محرم بنمیرد و قدح توان کرد و **جَعَلْنَا** عَظِيمٌ این کلام افزای بزرگ است بر آفته منافقان **يَعِظُكُمْ** الله نذیر هشمار احد **اَنْ تَعُوذُوا** از آنکه باز گردید **لِللَّهِ** آید **اَمْثَلُ** این سخن هرگز یعنی دام که زنده باشند **اَنْ تَكُونُوا** مؤمنین اگر بتسبیح گردیدگان چه ایمان مانع است از طعن درباره مسلمانان خصوصاً اعمات مومنان و یستین الله و بیان میکند و روشن بگیرد از خدای تعالی **لَكُمْ** الایات برای شما ایست که دلالت دارند بر محسن آداب تا پسند گیرید و از طریق آداب انحراف نورزید **وَاللَّهُ** عَلِيمٌ و خدای تعالی داناست بطهارت ذیل عائشه را **حَكِيمٌ** حکم کننده بیارت دهنه او از عیب و عاریست تا گریبان پهنش پاک است از لوث خطا و زرنه عیب

الوده از سرباپا و چو زیبا گفته است بیت کرا رسد که کند عیب دهن پاکت که که همچو قطره که بر برگ گل حله یاک که ان الذین یحبون
 بدستی آنکه دوست میدارند آن تشیع الفاحشه آنکه فاش گردد و زشت نامی یعنی نسبت فاحشه فی الذین امنوا در شان آنکه یاک
 آورده اند و خواهند که مردم آزاد زبان گیرند لهم عذاب الیم اما ایشانراست عذاب در دناک فی الدنیا در دنیا بعد قذف و بدنامی
 و الاخره و در ان سری باتش والله یعلم و ضایع میگرداند شرایخ خوش کرده اید در ان و انتم لا تلمعون و شما آزار نماند و لکم
 فصل الله و اگر فی فضل خدی تعالی بودی مردی علیکم رشوا و رحمت و بخشایش او مهربانی و پروردگاری و ان الله ذو قوت و
 خدای مهربانست بر است ذمه و مقدوف را ظاهر گرداند و حیصه و بخشاید است توبه جنایت قاذف در گذرانند هر آنکه عقوبت کلی بشما
 فرود آمدی یا ای الذین امنوا ای آن کسانی که گرویده اید که تکتبوا پیروی کنید خطوات الشیطن که مایه ای المیسر یعنی راههای و راست
 یا و سواسهای او را در قذف عایشه و من یلج خطوات الشیطن و هر که بر می روی و در آثار او را متابعت کند فاته یا مریس بدستیکه میفرماید
 و یو کس را یا الفحشاء بکاری زشت باشد در عرف و عقل و النکر و بعمل که ناپسندیده است در حکم شرع و لو لا فضل الله و اگر نکر الم
 بودی علیکم بر شما توفیق توبه یا تعیین حدود که کفارت گناه است و رحمت و بخشایش او بطریق شما ما ذکی منکم یک گشتی از شما
 من احد یجکی ابد آگاهان آخر و هر زدن این عیب جوی و بدگویی و لکن الله یزکی و لیکن خدی پاک میسازد و قبول توبه من یجکی و هر که
 خواهد قاله شمیم و خدی تعالی شنو است بمقالات مردمان علیکم و انا بنقیسای ایشان گویند که صدیق و سوگند خورده بود که بر خاله
 خویشی سطح که یکی از متکلمان با فک او بود و نفقه کند و مطلقا با او نیکی نمی نماید حق تعالی فرستاده که و لا یأثل و باید که سوگند نخورد
 او و الفصل خداوند فضل بدین و شما و الشعه و خداوند دستگاه و توانائی و فراخی در مال مراد ابو بکر صدیق و حق سبحانه و تعالی
 که چنان باید که چنین مردم سوگند خورند ان یوتوا بر آنکه نهند نفقه اولی القربی خویشا و نذر او المسکین و در ویشان و محتاجان را
 و المخرجین فی سبیل الله و مهاجران را در راه خدی و سطح هم خویش است و هم مسکین و هم مهاجر و لیعفوا و باید که عفو کنند و عفو
 را که از ایشان صادر شده و لیصفو او و روی بگردانند از انتقام و غماض فرماید الا یحبون آیا دوست نمیدارید ان یعفوا الله و لکم انرا که
 میامرز و خدی تعالی شمارا پس شما نیز از گناه دیگران در گذرید و الله غفور و خداوند تعالی آمرزنده است با کمال قدرت بر تمام و حکم
 مهربان بر صاحب جرائم و اثم شما نیز متخلق با خلاق وی شوید علما ازین آیت استدلال بر فضل حضرت صدیق را کرده اند صاحب
 احتاف فرموده و بیخج ان الفضل المطلق و حکیم ثنائی قدس سره درین باب فرموده نظم بود چندان کرامت و فضائش که اولوا
 خوانند و انفضاض و صورت و سیرش همه جان بود و زبان چشم عوام پنهان بود و روز و شب سال و ماه در همه کاره ثانی شین از او
 فی الغار ان الذین بدستی آنکه یوتوا الحصنات می میکنند زمان محصنه الغفلت بخیران از آنچه قذف میکنند ایشانرا بدان
 المؤمنین که رویدگان بخدا و رسول مراد از واج پیغمبر این صلعم و در وسط گوید خاصه عایشه مراد است و گفته اند در شان مهاجران
 و بعضی عام میدارند و بر هر تقدیر آنکه که قذف چنین جماعتی میکنند لعنوا لعنت کرده شدند فی الدنیا و الاخره
 در دنیا و در آخرت و در اوقات و دنا نام نیکو و در آخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون و مردود اند و در ان سری مبعوض
 و مطرود و لهم عذاب و مرایشان است عذاب عظیم بزرگ بجهت گناه بزرگ و ان عذاب ایشان را بود یوتوا
 تشهد در روز که گواهی دهند علیهم بر ایشان است تشهد زبانهای ایشان با فک و بستان یعنی زبان خود اعتراف کنند و اکید فیهم

نه عید چه غالب است که تسبیح امار کنند عید و بعد زن حکم مرد اجنبی دارد و جائز نیست که نظاره بموی مولات نه موضعی از مواضع نیت
دری آوالتی عین یا بیرون و غیره اولی الاذین جرت زنان من الرجال از و ان شما یعنی آنها که طلب خوردنی بخانه
می آیند و زنان بیسج حاجتی ندارند یعنی در خدمت شہوت نیست ایشان را چون پیر سال خورده و عین ایا که مطلقا از مباشرت خبر دارند
و هست ایشان بر مشهور و طعام نیست و اکثر آنکه خفی بر آنند که خسی و محبوب و عین در حرمت نظر حکم جانب دارند چه ایشان را در روزی
مباشرت است نمایش آنکه توانائی بر آن نیست او الطفل الذین یا طفلان آنکه که نظر و اطاع کنند علی عورت النساء بر
عورت زنان یعنی تمیز دارند و زغال مباشرت با ایشان غیرند آنکه قادر نیستند بر ایتان زنان یعنی بالغ نشده و بعد شہوت زرسیده اند
و لا یضربن یا جلیهن در نزد زنان با بیای خلخال و از خود را بر من بر وقت رفتن لیعلمه ما دانسته شود ما یحفظن آنچه پنهان میدارند
من می بینند و از پیرایه خود که خلخال است یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند که تا موجب میل مردم با ایشان شود و تو کونوا
الی الله و باز گردید بخدای تعالی جمیعاً همه شما آیته المؤمنون ای گردیدگان که شما قائلید که استگار شوید بتوبه بعد از توبه
فرمود چه بیچ یک از آدمی خطره و جریمه خالی نیستند امام قشیری قدس سره فرمود که محتاج تر کسی توبه است که خود را محتاج توبه نداند و در کشف
الاسرار آورده که همه را از طبع و عاصی توبه فرموده تا عاصی محفل نه ده نشود چه اگر فرمودی که ای گناهکاران شما توبه بکنید موجب رسوا
ایشان بشی چون در دنیا ایشان را رسوا میخواهد امید است که در عقبی نیز رسوا نکند نظر چو رسوا کردی چندین خطا درین عالم پیش شاه و گدا
دران عالم هم بر خاص و عام و بیامرز و رسوا کن و اسلام و آنکه الا کما فی فایحاح در آید زنان بی شوهر را و منکر از شما یعنی
مرد را که زن ندارد که خدا سارید و زنی را که بی شوهر است بعقد کسی در آید و الصالحین من عباد که و دیگر نکاح کنیز بیکان و شایگان
را از بندگان خود و آنکه و کنیز بیکان خود تخصیص صالحان جهت اتمام است ایشان و آنکه بسبب تزویج و تزویج در پرده عفت باشد
ان یتکونوا اگر باشند ایا و صلحاً از عباد و اما فقر آء درویشان و تنگ دستان یعنی هم الله یعنی گردان ایشان را خدای تعالی
من فضله از فضل خود و تقیعت یا با جماع در روزی در یک منزل کما قال لهم طعام الواحد کیفی للاثنین و الله واسع و خدای فراخ
بخشایش است سعت میباید تا و هر علیهم و انما است بهتقاق فقر اربط بساط روزی او کند و لیستغفیر الذین و باید که بایستند
از حرام و عفت و رزق و آنکه لا یجدون نمی آیند بیکجا اسباب نکاح از مهر و نفقه حتی یعنی هم الله تا و فیکه تو نگردد و خدای تعالی
ایشان را من فضله از افزونی کرم خود بیابند آنچه بدان که خدا تواند شد و الذین آنکه یتقون الکتاب طلب میکنند کتابه را و اما طاعت
ایم آنکه از آنچه که مالک است آنرا امینمای شما یعنی آنها از بندگان شما که مکاتبه جوید فکایتو هم پس مکاتب ساری ایشان را امر استجاب
و مکاتبه آن باشد که خواه بیده خود را گوید که ترا مکاتب گردانیدیم بدین مقدار مال او کن و آزاد شو آورده اند که صبیح غلام خویش بن
عبد العزی از و مینا طبعه و او آورده این آیت نازل شد و حق تعالی فرمود که اگر غلام و کنیزک شما مکاتبیت طلبند ایشان را مکاتب سازید
ان عملکم خداوند است و ترا بیدیدیم مستحق آن بود ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر ادب و انما که
نجم کتابت را از مردم سوال کردیم و ان بس گروه هست که بنده گدائی مال کتابت باز و هدیه از آن سلمان فارسی خبر است
طبع سلمان فرموده که مالی دارم نفی گفت ترا قوت کسبی هست گفت فی سلمان گفت پس بخواهی که مرا از او ساخت و او ناس
مردم بخشایان من هرگز ترا کتابت نمانم و اقو هم و بیدیدیم بندگان کتابت را من قال الله بعضی از مال خدای تعالی الذین انکم

آنچه بشما داده خوب است و صبیح را بعد و نیار کتاب ساخته بود بعد شماع این آیه میست دینار بد و بخشید امام شافعی و امام احمد فرمودند
و او تو هم خطابست با مولی و وجهت از مال کتاب چیزی بکتاب بخشیدن امام احمد ربع مال مقرر میکند و شافعی بقولی تقویض برای خواجیه میفرماید
و ابو خنیفه و مالک احایان واجب نمیدانند و میفرمایند که خطاب و او تو هم راجع بعامة مسلمانان است که اعانت کنند کتاب را و زکوة بدو بدهند
تا مال کتابت را بکنند و گردن خود را از طرق بندگان مخلوق بیرون آرند و بدین سبب این خبر را فاک رقبه میگویند و از عقیقه عقوبت بدو میتوان گذشت
نظم بشنوا من نکته ای زنده دل و در پس هر گم نمایی یاد کن که بطف آزاده را بنده سازد که با حسان بن اده آزاد کن و آورده اند که عبدالله
بن ابی سلول که پیشوای منافقان بود شش کینک جمیده داشت ایشان را بر زنا کراه می کرد و بر بیل مفاطمه چیزی می گرفت و دو کینک معاذه و سیکه
نام از آنها بایکدیگر گفتند که اگر این کار که ما میکنیم خیر است خود بسیار کردیم و اگر شر است وقت آنست که ترک کنیم پس بنیاب حضرت نبوت
تاب صلعم آمده صورت حال بعرض رسانیدند آیت آمد که و لا تکرهوا و الا کراهه کنید فقیه گفته که کنیز کان خود را علی الله تعالی برزنا و پدید که
لان اردن اگر خوانند تحصنا باز ایستادن بر برهنه گاری و اگر نخواهند ذکر را در تحصن بمقتضای حال است و الا کراهه همه حال ممنوع پس حق تعالی
میگوید شما اگر میکنید لیتبتعوا تا فوگیرید عکس الحیوة الدنیاء مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان فروختن اولاد ایشان و در میان آوردن
که زانی بود که صد شتر برای فرزندیک از منی بهادشت بدادی و من تکره ههت و هر که کراهه که کنیز کان برزنا فایان الله پس بدستیکه خدی من تعبد
الکراههت و زینس کراهه کردن خواجگان در ایشان را غفور آمرزنده گناه ایشان است یعنی کنیز کان مکره را و حیمه مرمان بر ایشان
و وزر و وبال آن نیست مگر در کردن اگر اهر کنندگان و لقد اشرکنا و به تحقیق فرستادیم ما الیکم بسوی شما آیت مکتبیت آیتهای رسد
و توضیح یافته و خص بکسر اینجا یعنی روشن کننده حلال و حرام و حدود و احکام و مثلا و فرستادیم شما را آیت مکتبیت آیتهای رسد
آنانکه گذشته اند من قبل که پیش از شما یعنی قصه عجیبه مانند قصه ایشان و آن قصه عایشه فرست که مانند گل دارد و بقصه مریم عه در وقوع
تمت و بقصه یوسف عه در برات ذمه و مؤعظته و فرستادیم پندی درین آیتها للمؤمنین برای پرور کاران تخصیص متقیان جهت
استفاد ایشان است بمواعظ و نصائح قرآن الله نور السموات و الارض تعالی نور آسمانها و زمینهاست نورانیت از
ناهای حق سبحانه امام زاهد فرموده که خدی را نور توان گفت ولی بسیاری روشن نشاید گفت چه روشنی ضد تاریکی است و خدی آفرید کار
این هر دو ضد است و بیاید و نیست که نور متعارف کیفیت است که با صره او را و دریا بدو بواسطه او ثانی بسیار مبصرت را دارد که کند
چون کیفیت که فاضل گرد مثلا از نور عظم با جرم کسیفه که مخازی او باشد و بدین معنی اطلاق نور بر حق تعالی رو نیست و چون خود را بدین آ
خوانده از تقدیر صفاتی چاره نباشد و ازین است که صاحب کشف میگوید که ذوات نور السموات و الارض است خداوند نور آسمانها و زمینها
یا نور الهی آن هر چه از اجزای عالم هستی در مناظره بلند می و معارست نور می دارد ذاتی یا عرضی جمله عطف فیض است و غلبت عدم بود و چنانچه
نور وجود مشر و از تو یافتم تا تجر از مصدر را بمعنی عامل یا گرفت چون زید عدل پس مضمون کلام این بود که نور السموات و الارض روشن کننده
است بلائیکه تقیم من و نور دهنده ترین بنیای عالمی و مایه و شمس آینه دلهای سالکان ارض و سماوات و معرفت و زجید در تفسیر بوده که آریند آسمانها
و زمینها و آینه عقیقه بی چرخ و قرص سر در شرح اسماء الله تعالی نور برین چه آورده که جهان آرای و کاشای هوایه تا قول است که کلام حق پرین
ارض و سماوات است از اصول مع قدس که با کن طاعات ملائکه آرام است و زمین بهر اجانس که موزع عباد را است و این است یا سائر
تسار صراط

و گفته اند در السموات و الارض امور بالی آسمان و زمین بوجهی که شاید و باید ساخته بتدبیر است مدبر امور را که برای او کار کنند و تدبیر او
مهم سازد نور القوم و نور البلد میگویند که قال الشاعر مصرع نور القبائل ساکب بن محلم و برین تقدیر است که کار هر آسمانیان و زمینیان
سازد و مجموعه را بطیة کل حسب بالیدیم فرخون نوازده بیت از نهان خانه احسان تو هر جا همه کس و کل حزب فرخند ز لطف
عمیم و قسیمان آورده که مدلول السموات و الارض چه هر دلیل از دلائل قدرت و مدائن حکمت که در دوایر سپهرین و مرکز زمین واقع است
دلالتی واضح دارد بر وجود و قدرت و علم و حکمت و فنی کل شیء لآیت تدل علی انه واحد مصرع وجود جمله اشیا دلیل قدرت است
و از ابن عباس نقل است که هادی اهل السموات و الارض و رهنمای اهل آسمان و زمین است که به هدایت او هستی خود راه برند و بارشاد
او مصالح دین و دنیا باشد در لطائف حسی از خواجۀ ابوسعید انصاری روح الله روحه نقل میکند که سرور اهل السموات و الارض چه تبارک
موجب ملال و غم و ظلمت سبب خوف و وحشت است و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنائی رسد فرج و بخت و نشاط است
و بفرمایند آنجا نیز آثار از تجلیات جمال الهی سبب سرور و اشتیاق نامتناهی است و بیت چو تو نهان شوی از من بهتر تاریکی و کفرم و چو تو پیدا
شوی بر من مسلمانم بچنان تو بعضی از علما گویند نور است که روشن گرداند چیزها را تا با صرا در آید و بدان راه یابد پس چون حق تعالی بیان
کرده است از برای آنچه در معاش و سعادت بخاراید و مابعد و راه برده ایم پس او را نور توان گفت صاحب احقاف آورده که در زمان ظلمت
بیکس ساکن را از حرکت نشانسد و علواً سفلاً تمیز کند و قیج از صبح باز نداند چون رایت نور ظهور نمود خیل ظلام روی بانتهام آورد و وجود است
و کیفیات ظاهر گردد و صفوات که در عرض از جوهر تمیز شود و در که انسانیه داند که استفاده این دانش و تمیز نور کرده اما در ادراک نور تمیز شد
چه داند که عالم از نور معلوم است و احوالی ظاهر بدالات و باطن بالذات پس حق سبحانه که مبدء و دولت ادراک یافته ایم و مرتبه تمیز اشیا رسیده
سزاوار آن باشد که او را نور گویند و نور محقق نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات بدو ظاهر اند و او از همه مخفی و از حضرت ولایت تربت در شرح
رباعیات فرموده که هر چه ادراک کنی اول هستی مدرک شود و اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی ماند چنانچه ادراک الوان
و اشکال و بهر آنتمیائی است که محیط است آنها و شرط است در رؤیت و با وجود این پندیده در ادراک آنها از ادراک ضیاء غافل میشود و نسبت
ضیاء معلوم میگردد که در ای آنها ای دیگر مدرک بوده که ضیاء است همچنین نور هستی حقیقی که محیط است بضیاء الوان و اشکال و بنیده و جمیع
موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه است در ادراک شئی بی ادراک و محال است اگر چه از ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطه دوام ظهور
است و اگر این نور نیز چون ضیاء غائب شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات امر دیگر که نور وجود حق سبحانه است نیز مدرک بود
نظم هستی که بذات خود هوید است چو نوره ذرات کونانات از یافت ظهور به هر چیز که از فروغ او افتد دوره در ظلمت نیستی بماندست
و در رساله خواجه ابن عربی آورده که هستی ندای تمیز از بهر استیاس است زیرا که او بنمود پدید است و پیدای سائر استیاس است و نور السموات
و الارض بهر اشیا استیاس عدم محض است و مبدء ادراک بهر شئی است هم از جانب مدرک و هم از جانب مدرک و هر چه از ادراک کنی نخست هستی
مدرک شود و اگر چه از ادراک این ادراک غافل شوی و از شدت ظهور غنی نماید نظم همه عالم بنور است پیدای کجا او گردد از عالم پدید آید
و ادراک که در غرض شید تابان به نور شمع جوید در بیابان اشکال و در صورت نور آنکه منسوب به دست کشکوة مانند روزنه است در
و نه که نهایت و تجارح راه ندارد چون طافی و فیضا و صبا و در آن طاف چو مرغی افروخته و نیک روشن و گویند مشکوة انبویه است
از آنکه در و عاقل باشد و بدین قول مبدء اول باشد و در انبویه مشکوة آن چراغ افروخته نفعی و حاجت در قفس دلی

آنحضرت صلعم وز جاج دل صافی مطراوست و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل او که در جانب غلو و افراط است و نه در طرف تقصیر و تعطل بلکه بطریق اعتدال که خیر الامور و اوسطها واقع شده و صراط سوی عبارت از آنست و در عین المعانی فرموده که نور محبت جمیب یا نور خلیل خلیل نور علی نور است بیت پدر نور و پسر نور است مشهور از اینجا فهم کن نور علی نور به بواتی نکات متعلقه بآیت النور در چهار تفسیر بطلی لائق مذکور است و مسطور و الی الله تعالی الامور فی بیوت اذن الله تسبیح گویند خدای تعالی را در خانه های که دستوری داد خدا و امر کرد آن شرفی که در دشت شود قدر او تعظیم یعنی آن را رفیع اقدار و بزرگ مرتبه دانند یا برادران آوازها تا بر دشت شود و تجسبات حاجتداران بیوت و یدکر که قضا و یاد کرده شود در آن خانه ها انتمه نام او را و از بیوت مساجد است که اشرف اماکن و ارفع مساکن از جمیع بقاع است که در آنجا بزرگ و نماز شتغال باید نمود و از سخن دنیا کلام الایمنی محترز باید بود یا بیوت انبیاء یا بیوت مدینه یا هجرات طاهره و بعضی رفیع رحل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه فرمود و اذ رفیع ابراهیم القواعد من البیت و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که بامر الهی متصدی عبارت آن پیغمبران بودند که به خطبه یعنی خلیل و مدد اسماعیل عم تمام شده و بیت المقدس که رفیع قواعد درایم خلافت و او دم و اتمام آن بر دست سلیمان م اتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عبارت آن هر دو بشارت حضرت مصطفی صلعم بود پس که تسبیح گفته شود یا نماز گذارد مرخصی رافقه تار در بیوت بالعد و الاصل الله به باد و شبانگاه و رجال السجنان و مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود و تلهیم مشغول بنیاز و باز نیدار ایشان را تحاکم بازگانی یعنی خریدن متاعی که از آن توقع سودی باشد و لا یبغ و نه فروختن آنها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشان را مانع نبود و عن ذکر الله از یاد کردن خدای تعالی و اقامه الصلوة و بیایستن نماز و ایتله الزکوة و از دادن زکوة محققان بر آنند که چون بیع و شرا که عظم اشغال دنیوی است ایشان را از ذکر مانع نبود باقی اشغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار آورده که ظاهر ایشان باطلی است و باطن ایشان در شهود اسما و صفات حق و حقیقت این روشن و اجماع و ابراهیم است آورده اند که ملک حسین گرد که والی هرات بود از حضرت خواجه قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره پرسید که در طریقه شما ذکر و خلوت و سماع می باشد فرمودند که نمیشاید پس گفت بنامی طریقه شما چیست فرمودند که خلوت در کمال بظاہر باطن با حق بیت از درون شوشتنا و از برون یکجا و بش؛ اینچنین زیباروش کم میبود و اندر جهان؛ آنچه حق تعالی میفرماید لا تمسک بشماره و لا یج عن فکر بعد اشارت باین مقام است و حضرت حقایق بنامی قدس سره در بیان این طریقه انیقه فرموده اند که ریاضت سرشته دولت ای برادر کف آرد وین عمر گرامی بخمارت گذارد؛ و تم به جا با بهر کس در همه حال؛ میدارنفت چشم دل جانب یار؛ یحاکون میسرند این مردمان با وجود چنین توجه و استغراق یوماً تنقلب از روز یکم بگردیفه القلوب در آن روز دلهای یعنی از موهل منجر گردد و وضع آرایش باضطراب متغیر شود و الا بصائر و بگرد و دید با و از هر طرف بنگرد تا بهسند که نامه اعمال وی از کجاست و می آید لیسریم الله متعلق است بخواندن یعنی بهترند تا جز او خدای ایشان را بسبب آن رس احسن ما عملوا و انیکو ترین خدای آنچه کرده اند یعنی بهشت موعود و یزید هموز و دکن در پادشاه ایشان من فضل خود یعنی برای خدای موعود ایشان را عطا با کرامت فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد و الله میگرد و خدای تعالی روزی میدهد در دنیا من کیشا هر که میخواهد بجز حساب حساب یعنی بران روزی حساب نکند یا زیاد از آن؛ در عقبی که بخیر شمارد آید و الدین کفر و اما که پوشیدن حق را و بگرد و دیدن آنکه الله علمای ایشان که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و عتق رقبه و اطعام فقر و اول آن کسر کباب مانند سرباست بقیعته بر منی هم او سرباست که شعاع آفتاب صمیم روزی برین

ستوی افتد معان آن رخشده در نظر آید چون آبی موج میخسبه الظمان بنذر دانه نشسته ماء آبی صافی و روی بومی آورده حتی
 اذ اجاءه تا چون برسد بموضعیکه در تو هم آب کرده که میخسبه شیشه با آن مظنون و تصور خود را چیزی قو و جک الله و یا به حساب
 خدای تعالی اندک نزدیک کردار خویش یا خدای را حساب کننده خود باید قوفه پس تمام بدو خدای او را حساب کند بجای کردار او بوی که
 حساب اقتضا کرده باشد و الله و خدای تعالی تسبیح الحساب و حساب است حساب کی او را حساب دیگر می باز نذر و تمییز کرد اعمال
 کفار را بسراب و ایشانرا بنده جگر سوخته پس همچنانکه نشسته از سراب ناامید شده باشد شدتش زیاده میشود و کافران را از امید پایش اعمال خود چون
 نیاید حسرت و غیبت افزون میگردد و او کمال غمت یا کردار ایشان باشد چون تاریکیهای مترکمت در صورت در برای غمت که دم بدو تمییز شود
 میوشد آن دریا را موجی قوت قوه موج از بالای آن موج دیگر قوت قوه از زیر موج ثانی حساب تاریکی که او را بنجوم را پوشد ظلمات این دنیا
 بعضها فوق بعض بعضی بالایی بعضی مترکمت یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابراز آن خراج چون بیرون آرد کسی بیکه
 دست خود را که ابرای بعضی ریه است بچشم که بیکدیگر نگاه دارند و بیکدیگر نیست که میزند از میان تا بکشد شدت ظلمات است یعنی دست را نه بیند و بیک
 نیست که بیند و حق که میبختد الله و هر که را داد و مقدر و مقدر نکرد خدای تعالی که نور را در او را روشنی در وقت قسمت ازلی حکما که پس نیست مراد را
 من نور هیچ نور این تمییز بگست مملکتی کفار را به ظلمات علمای تیره است و به بحر لعل دل و به موج انچه دل و درامی پوشد از جمل و شرک
 و حساب بحر و ظلمات بر او پس کردار و گفتارش ظلمت است و در خل و بحر جش ظلمت و رجوع او در قیامت هم ظلمت بر عکس مومن که او را نور علی نور است
 این را باشد ظلمات بعضها فوق بعض نظیر مومن از تاریکی دور آمده و لاجرم نور علی نور آمده و کافری تاریک دل را نکرت است حال
 کاش ظلمت اندک ظلمت است که اگر تاریک اندکی نیستی آن الله تسبیح که آنکه خدای تعالی تسبیح میگوید مراد او با کمالی و میکند بمقال باید لاله حال
 من فی السموات و الارض هر که در آسمانها و زمینهاست و الطیر و الحیوانات و من غان غیر تسبیح گویند او را در حالتیکه بال کشاده باشد و در هوا و
 کشیده مخصوص طری است که هوایان من آسمان است یا لائل صنع در و ظاهر تر است چه ابرام و تفسیر را که اصلا مائل هرگز اند اعطای قوت میل محیط او
 قدرت و قوت در هوا و الهام بسط اخراج وقت صف کشیدن آنکه در جناح صفت قبض نیست بر بانی است قاطع بر کمال قدرت صانع کل یک
 از اهل آسمان و زمین با هم جمع قلد علم استیکه و نه است صلاته دعای خود را و تسبیح و تهنیه خود را یا دعا و تسبیح خدای را بخند او
 نیاز و نیاز را و الله علیه و خدای تعالی داناست بما یفعلون و آنچه میکند بملز طاعت و عبادت و لله و مر خدا راست ملک السموات
 و الارض بادشاهی آسمانها و زمینها و خالق فاعل آنها است و الی الله المصیر و بسوی خداست بازگشت همه اگر تتر آن الله آمانی منی آنکه خدای
 یزجی محاکم را بر او برمی انگیزد قطعه قطعه نموده و لیس بکنه پس تالیف میکند در میان بعضی را بعضی را بعضی را تسبیح و تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح
 میگرداند و در هم رسته و بر هم بسته قهری الودق پس می بینی تو بار از آنکه تسبیح من خلیفه بیرون می آید از میان آن قتل من السماء و فرود میفرستد از
 یا آسمان من جبال فیها از کوهها که در دست یعنی از قطعهای بر بزرگ که مشابه کوهها اند و عظمت من بزرگ از بزرگی که کائنات است در آن ابراقول محله
 تقدیر چنین که میفرستد از بزرگی که در دست بزرگ را و گفته اند اینها آسمان است ابرو در آسمان کوههاست از بزرگی که در زمین کوههاست از
 سنگ حق تمام از آن بزرگ نازل میگردد و فیضیب به پس میسازد آن بزرگ بیکت و نزع و باغ من یثاؤه هر که میخواهد و بایضرفه و باز میگرداند از آن
 میوه محصول من یثاؤه از هر که میخواهد بیکد و سنا بوقه نزدیک است که روشنی آن برق بید کعب و لاله بصرای سر وید و بار او را باید از نور
 روشنی و این قوی تر و دلیل است بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر او بر بیرون می آید و یقلب الله میگرداند خدای الیکل و التمسار و

بابا بر استماع از حکم خدا و رسول و امتاگان جزاین نیست که هست **قَالَ الْمُؤْمِنِينَ** گفتار گردیدگان **اِذَا دُعُوا** چون خوانده شوند
إِلَى اللَّهِ بختاب خدای تعالی و **وَسُئِلَهُ** و بسوی پیغمبر و **لِيُخْبِرَهُمْ** تا حکم کند میان ایشان بوقت محاصرت آن یقیناً آنکه گویند **سَمِعْنَا**
 شنیدیم قول ترا **وَأَطَعْنَا** و فرمان برداریم امر را **صَرَخَ** بر چه حکمی در میان ما حکمی و **أُولَئِكَ** و آن گروه که چنین گویند **هُمُ الْمُفْلُحُونَ**
 ایشانند رستگاران از درکات سخط ربانی و رسیدگان بدرجات رضای سبحانی و **مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ** و هر که فرمان ببرد خدای تعالی و **رَفَعْنَا** و برافراشتیم
 و فرستاده او را در سنن یا در هر چه فرمایند و **يُخَشِ اللَّهَ** و ترسد از عذاب خدای بر گناهان گذشته و **يَتَّقِهِ** و بپرهیزد از خشم او و محبت کند
 در زمان آینده **فَأُولَئِكَ** پس آن گروه **هُمُ الْفَائِزُونَ** ایشانند فوز یافتگان بنعمتیم در کشف آورده که یکی از ملوک التماس آبی کرد که
 عمل بدان کافی باشد و محتاج آیت دیگر نشود و علمای زمان بدین آیت اتفاق کردند چه حصول فوز و علاج جسد بفرمان برداری و خشیه
 تقوی تصور نیست بیت اینک ره اگر مقصد قهی طلبی و وای یک عمل از رضای مولی طلبی **وَ أَقِمُوا** و سوگند خوردن منافقان
بِاللَّهِ بخدای تعالی **جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ** سخت ترین سوگند از خود که در طریق فرمان برداری چنانند که بی شبهه **لَكِنْ أَمَرَ اللَّهُ** اگر فرمانی ایشانرا
 بپیرون آمدن از دیار و اموال خود **لِيُخْرِجُنَّ** تا هر آینه بیرون آیند ایشان و لحظه توقف ننمایند **قُلْ لَا تَقْسِمُوا** بگو سوگند یاد نکنید قسم
 بدروغ مخورید طاعت مطلوب از شما فرمان برداریست **مَعْرِفَةً** شناخته شده با خلاص و صدق نیست نه سوگندی دروغ بر طاعت
 نفاقی **لَإِنَّ اللَّهَ** بخیرتر بدینیکه خدای تعالی و اناست **يَا تَصَلُّونَ** با آنچه شما میکنید از رفاق و جرآن **قُلْ بَعَاثُوا** محض الله
 فرمان ببرد خدای تعالی را بخلوص نیست **وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ** و اطاعت کنید رسول خدای را بصغای طویت **فَإِنْ قُلْتُمْ** پس اگر رو
 بگردانید روی روان **فَأَمَّا عَلَيْكُمْ** ماحصل پس جزاین نیست که بر پیغمبر است آنچه بر او حمل کرده اند از تبلیغ احکام و **عَلَيْكُمْ** ماحصل است و بر شماست
 آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و مثال **وَ إِنْ طَطِيعُوا** و اگر فرمان ببرد رسول را در حکم او **فَأَمَّا عَلَيْكُمْ** و اماره یا بید برستی و ماعلی الرسول نیست
 بر فرستاد و جمعی **إِلَّا الْبَلْعُ لِلْبَیِّنِ** اگر رسانیدن آشکارا و دعوت واضح و پیغمبر من آنچه بر او بوده بجای آورده و آنچه کار و بار با شماست مانده
وَ عَدَّ اللَّهُ الذین آمنوا و عده کرد خدای تعالی آنان را که گرویده اند **مِنْكُمْ** از شما و **عَلَيْكُمْ** الصلح و بگرد کارهای شایسته مرا و بقبول شهر
 قهرای ما جراتند که بعد از هجرت بمیدان در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر از قبایل عرب که در که و شراب بودند بر محاربه ایشان اتفاق
 نموده شب در دروغهای تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز میفرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتند و روزگاری ببول هر سه
 میگذازانید و روزی با یکدیگر گفتند آیمانی بر ما دارید که خود را ایمن و مطمئن بنیم و بغارت خاطر بر بساط سلامت و عافیت نشینیم این است
 نازل گشت وحی تعالی و عده داد و سوگند خورد که **لَا يَسْتَحِقُّوا** بر آنیه ایشان از خلیفه گرداننی **أَلَا كَرِهَ** در زمین کفار از عرب و عجم **كَانُوا**
الَّذِينَ همچنانکه خلیفه گردانیده شدند و حفص استخلف فعل معلوم خواند یعنی همچنانکه خلیفه گردانید خدای آنانرا که بوده اند **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از ایشان
 یعنی بنی اسریل که زمین مصر و شام بدیشان ادا تا تصرف کردند در آن چنانکه ملوک در مالک خود میکنند و اندک فرصتی را نیز بوعده مومنان و فافرو
 جز آن عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان از آنی داشت و امید است که جمیع اطراف و اناف شارق و مغارب بحکم لفظه علی الدین کلمه حوزه
 تسخیر ملایان شرع نبوی و متابعان احکام ملت مصطفوی صلعم در آید نظم و مبدا صیت کمال دولت خدام او و عرصه روی زمین را بر سر
 خواهد گرفت و شاهماز پیش حقین بر کشاید بال قدره از ثریا تا سری در زیر خواهر گرفت + این آیت دلیل اعجاز قرآن است محبت صحت
 نبوت و برهان خلافت خلفای راشدین دیگر فرمود و **لَا يَسْتَحِقُّونَ** و بهر نیابت و ثبات ساز و **لَهُمْ** و **يَتَّقُوا اللَّهَ** ایشان را **الَّذِينَ**

اَزْ تَقْنِي لَهْمُ اَنْ يَكُنْ يَسْتَدِيهِ هَت مَرِاشْ اِيَعْنِي دِينِ اسْلَامِ مَرَادُ نَسْتِ كِه اَوْر اَبْرِهْمَ اِيَانِ غَالِبِ گِرْدَانِه وَ لَيْسَتْ لَهْمُ وَ هَتْنِ بِلْ دُ
اِيَشَانِ رَاقِشْ بَعْدِ خَوْفِ هَمْدِ اَزْ نَسْ تَرَسْ اِيَشَانِ اَزْ عَادِي اَمْنًا اِيَعْنِي اِيَشَانِ يَعْصِدُ وَ نَتِي بِرِشْتَنْدِ مَرَادُ زَمَانِ خِلَافَتِ كَا
يَشْرِكُوْنْ شَرِيكَ نَسَازَنْدِي شَيْكَاهُ بَا مَنِ چِرِي رَا يَعْنِي اَخْتِيَارِ وَ جَاهِ اِيَشَانِ اَزْ عِبَادَتِ وَ تَوْحِيدِ بَازَنْدَارِ دَوْ مَنِ كَفَرُ وَ بِيَهْ كِه كُفْرَانِ زُو
دَرِ مَنِ نَعْتِ بَعْدِ ذَلِكْ بَعْدِ اَزْ رَاسْتِ شَدْنِ وَ عَدِه فَاقُولُ لَكْ اِيَسْ اَنْ كَرْدِه كَا فَرِغْتَا هُمُ الْفَاسِقُونَ اِيَشَانْدِ كَا مَلَانِ دَرِ نَقِ
ثَلَبِي رَحْمَ آورده كِه قَيْدِ دَوَالُورِ مَنِ اَوَّلِ مَحَبِّي بُوَدْنِدِ كِه كُفْرَانِ اِيَسْ نَعْمَتِ وَ رَزِيْدَنْدِ وَ اَقْبَلُوْا الصَّلَاةَ وَ بِيَايِ دَارِيْدَنْ اَزْ مَرْفُوضِ رَا وَ
اَتُوا الزَّكَاةَ وَ بَدِ سِيْدِ زَكَاةَ وَ اَجِبْ رَا وَ اَلْبَلِيَّةَ وَ اَلرَّسُوْلَ وَ فَرْمَانِ بَرِيْدِ رَسُوْلِ رَا بَرِ چَرَفَرَايِدِ لَهْمُ شَرَحْمُونَ اِيَشَانْدِ كِه شَا حِمْتِ كَرْدِ
شُوِيْدِ كَا حَسْبَنِ مَبْدَارِ اِيِ مُحَمَّدِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَنْزَاكُ مَكْرُوْبِيَهْ وَ نَفِيْجِيْزِيْشْ عَاجِرِ كُنْدِ كَانِ مَرْخَايِ رَا اَزْ عَذَابِ كَرْدَنْ فِي الْاَرْضِ وَ دَرِ مَنِ
پيشِ كِرْدِ كَانِ بَرِي يِ عِنِي نَتَوَانْدِ كِه بَرِ حَقِّ سَجَا نَبِيْشِ كِرِيْنْدِ وَ عَذَابِ وَا رَا اَزْ خُودِ قُوْتِ كُنْدِ وَ مَا وَ اَلْهَمُ النَّارُ وَ بَا زَكَاةَ اِيَشَانِ آتَشِ دَرِ
وَ لَيْسَ الْمَصِيْرُ وَ بَدِ اَزْ كَشِيْستِ آتَشِ دَوْنِ اَسْبَابِ تَرْوَلِ آورده كِه حَضَرْتِ رَسُوْلِ صَلِيْمِ عَلَآيِ اَنْصَارِي رَا كِه مِلْجِ مَنِ عَزْمِ دَا شَتِ
بُوَقْتِ نِيْمِ رُوْزِ بَطْلَبِ فَا رُوْقْ فَرَسَا وَ مِلْجِ لِي اَجَا زَتِ دَرآمد وَ فَا رُوْقْ خَفْتِه بُوَدِ وَ جَاهِ اَزْ بَالَايِ بَعْضِي اَعْضَايِ اَوْدِ وَ رَشْدِه بُوَدِ وَ قُوْلِ
اَنْسَتِ كِه بِيَا رِ بُوَدِ وَ بَا زَوَجِ خُوْدِ مَلَا عَجَبِ مِيْغَرْمُوْدِ وَ اَزْ دَرآمدَنْ غَلَامِ كِرَا مِيْ تَمَامِ بِلْ اِيِ اَهْ يافتِ بَرِ زَبَانِ مَبَا كِشِ جَارِي شَدِ كِه چِه بُوْدِي كِه حَقِّ سَجَا
نِيْ فَرْمُوْدِي كِه اَبَا وَ اَبْنَا وَ خَدَمِ وَ حَشَمِ دَا شَتِ اِيَسْ سَاعَاتِ لِي دَسْتُوْرِي دَرِ خَانِهْ نَا دَرِ نِيَا سِنْدِ تا بَرِ سَرْمُوْ مَحْفِيْظِه مَطْلَعِ نَشُوْنْدِ بَعْدِ اَزْ اَنْجِه مَحَبَّتِ مَغِيْرِ صِلَمِ
وَ اِيَسْ اِيَتِ نَزَلِ شُدِه بُوَدِ كِه يَا هَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِيِ گِرُوْدِ كِرِيْدِ كَانِ لَيْسَتْ اَزْ نَكْمَةِ الَّذِيْنَ بَا كِه دَسْتُوْرِي طَلَبْنْدِ اَزْ شَا اَنَا كِه مَلَكْتِ اِيْمَانِ كَرْدِ
مَلَكِ اِيَشَانِ سَتِ دَسْتَايِ شَا يَعْنِي بِنْدِ كَانِ دُكُوْرِيَا هِمْدِ اِيَشَانِ اَزْ غَلَامِ وَ كُنِيْرِكِ وَ الَّذِيْنَ كَرْدِيْلُوْا الْحَلْمَ وَ اَنَانِ نِيْ اَزْ كُوْدِ كَانِ كَرِ سِيْدِهْ
بِلُوْغِ مِنْكُمْ اَزْ قَوْمِ شَا يَعْنِي بِنْدِ كَانِ وَ كُوْدِ كَانِ نَا رِيْدِهْ بَا يَدِ كِه طَلَبِ اَوْنِ كُنْدِ اَزْ شَا بَرَايِ دَرآمدَنْ بَخَانِهَايِ شَا ثَلَاثِ مَرْتَبِ سَهْ نُوْبَتِ دَرِ
شَبَا رُوْزِ مَنِ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ بِيَا رِشِ اَزْ نَا زَا بَا دَا كِه اَدْمِي اَزْ خُوابِ بَرِ مِيْخِيْرِ وَ جَانِهْ خَلُوْتِ بِيْرُوْنِ كَرْدِهْ مِيْخَا هَدِ كِه لِبَاسِ مَحَبَّتِ پُوَشِ
وَ حِيْنِ تَضَعُونَ وَ بِيَا رِشْ كَامِي كِه مِيْ نَسِيْدِ شَيْئًا بَكْمُ جَا مَآيِ خُوْدِ رَاقِشْ الظُّهْرِ وَ بِيَانِ حِيْنِ سَتِ يَعْنِي اَنْ وَ قْتِ نِيْمِ رُوْزِ سَتِ وَ مَنِ
بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ وَ بِيَا رِشِ اَزْ نَا خَفْتَنْ كِه وَ قْتِ تَجَرْدِ سَتِ اَزْ لِبَاسِ وَ دَرآمدَنْ مَضَاجِ ثَلَاثِ عَوْرَتِ لَكْمُ اَغْلَا هَا رِيْدَانِ سَهْ وَ قْتِ
عَوْرَتِ كِه مَرِشَا رَاسْتِ لَيْسَ عَلَيْكُمْ نِيْسَتْ بَرِ شَا وَ كَا عَلَيْكُمْ وَ دَرِ بِنْدِ كَانِ وَ كُوْدِ كَانِ نَا رِيْدِهْ جُنَاحِ كَنَآيِ وَ بَزِهْ دَرِ تَرَكِ اَتْمِيْلَنْ بَعْدِ
هَنْ اَنْعَزِ مَنِ سَهْ وَ قْتِ طَوْفُونِ بِنْدِ كَانِ طَوَافِ كُنْدِ كَانِ نَدِ يَعْنِي دَرِ اَيْنِدِ كَانِ عَلَيْكُمْ بَرِ شَا بَرَايِ خَدِمَتِ بَسْ هِمَا رِهْ نَتَوَانْدِ كِه دَسْتُوْرِ طَلَبْنْدِ
بَعْضُكُمْ دَرِ اَيْنِدِ بَعْضِي اَزْ شَا عَلَيِ بَعْضِي اَبْرِ بَعْضِي اَبْرِ مَالِيْكَ بَرِ مَالِيْكَ كَذَلِكَ اَتْمَانِ رِشُوْنِ كَرْدَنْ يَبِيْنُ اللهُ رِشُوْنِ مِيْسَا زُوْ بِيَانِ
مِيْ كُنْدِ خُدَايِ تَعَالٰي لَكُمُ الْاٰيَاتِ بَرَايِ شَا دَلَالِ حَقِّ وَ اَحْكَامِ شَرْعِ وَ اللهُ عَلَيْكُمْ وَ خُدَايِ دَا نَا سَتِ بِصَالِحِ عِبَادِ وَ جِيْكَمُ حَكْمِ كُنْدِهْ
بَرِ عَايَتِ مَرَامِ اَوَابِ تَزُوْ بَعْضِي اَعْلَا حَكْمِ اِيَسْ اِيَتِ مَنسُوْخِ سَتِ وَ يَقُوْلُ مَجْعِي حَكْمِ اِيَسْ جِيْبِيْرِ اَبْرِ سِيْدِ نَدِ كِه بَعْضِي مَرْدَمِ دَرِ نَسْخِ اِيَسْ اِيَتِ نَسْخِ
مِيْگوِيْنْدِ جَوَابِ دَا دِهْ كِه نَجْدِي كِه مَنسُوْخِ نِيْسَتِ اَمَرِ دَرِ مَنِ تَمَا وَ مَنِ وَ رَزِيْدَنْدِ اَبْلَغِ الْاَطْفَالُ وَ حِيْنِ بَرِ سِنْدِ طِفْلَانِ مِنْكُمْ اَحْلَمُ
اَزْ شَا جَوَابِ وِيْدَنْ يَعْنِي مَحْكَمِ شُوْنْدِ مَرَادُ اَنْ سَتِ كِه بَالِغِ كَرْدَنْدِ وَ اَحْلَامِ رِشُوْنِ تَرْوِيْلِي سَتِ بَرِ وُجُوْعِ بِلُوْغِ فَلَيْسَتْ اَدْنُوْا اِيَسْ بَا يَدِ كِه طَلَبِ سَتُوْرِي
كُنْدِ دَرِ مَرَا وَ قَاتِ كَا اَسْتَاذَنْ الَّذِيْنَ مِيْجَانِ كِه دَسْتُوْرِي مِيْطَبَقْنْدِ نَا كِه بَالِغِ شُوْنْدِ مَرْتَبَةِ اِيَسْ هِمْدِ پِيَشِ اَزْ اِيَشَانِ يَعْنِي اِيَشَانِ حَكْمِ
سَا مَرَوَانِ دَارَنْدِ دَرِ اَسْتِيْذَانِ كَذَلِكَ مِيْجَانِ نَجْدِيْنَا كِه دَرِ اِيَسْ حَكْمِ رَا بِيْتِيْنُ اللهُ حِيَا نِ مِيْگَرْدَانْدِ خُدَايِ تَعَالٰي لَكُمُ الْاٰيَاتِ بَرَايِ شَا

ع

آینای خود را و الله علیه و خدای تعالی و ان ترست باحوال شما حکیمانه حکم کند به حکمت در تعیین ارضاع شریعت بکار این دو هم در این
این دو آیت جهت متعاقب مباحه و تاکید است و القواعد نشکون در خانه و باز ماندگان من النساء از زنان التي لا یرجون
آنکه امید دارند بنگاه خانج خود را یعنی طمع نمیکند که کسی ایشانرا خانج کند جهت سری و محقر فلیس علیهم پس نیست برایشان جخلح گناهی و
و بالی آن یقین از آنکه نمیدانند بیا بیا جاحای ظاهر را چون چادر و سراندا که بالای مقنعه میپوشند غیر متوجه است به حقیقت و در حالیکه ظاهر کنندگان
نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر ظاهر سر و گردن و گوش و موی و امثال آن نباشد و آن یقین است و آنکه طلب عفت کنند
و میپوشند خود را خیر حق و بهتر است برایشان از و در تر از تمت و الله سميع و خدای تعالی شنواست مقالات ایشانرا با مردان علیهم
و انما المقصود مقالات از ایشان آقام واحدی در فرموده که تدریشان صحابه بارضی و عی موکله نکردندی یا این جماعت از هم کاسکی ارباب
صحت مجرب بودند و بیستم آنکه مباد که طبایع سلیمه را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بفرزندی یکدمای خانه و انبار بدست ارباب
علامت باز دارند تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و این درویشان نبوهیم عدم رضای ایشان بر بنیز میگردند یا اگر کسی ایشانرا
بلایه که در خانه پدر یا مادر یا اقارب قریبه وی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی بعبادت نمیکردند حق سبحانه آیت فرستاد که لیس علی الاخری
نیست بر ما اینا خرج بزه و نکی و لا علی الاخری و نه برنگ خرج و بالی و بزهی و لا علی المرأین و نه بر بیاری گناهی خرج و لا علی
انفسکم و نه بر نفسهای شما و زری آن تا کلاؤا آنکه بخورید شما و اهل اهل من بیوئکم از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما دارند و خانها
فرزندان تیر دین داخل است بحکم این حدیث که انت و مالک لا بیک و غیر صحیح آنست که پاکتر چیزی که خور و مرد از کسب اوست و ان ولده
من کبه او بیوئت اباکم یا خانهای پدران خود او بیوئت امهاتکم یا خانهای مادران خود او بیوئت اخوانکم یا خانهای برادران
او بیوئت اخواتکم یا خانهای خواهران خود او بیوئت اعمامکم یا خانهای برادران پدران خود او بیوئت عماتکم یا خانهای خواهران
پدران خود او بیوئت اخوانکم یا خانهای برادران مادران خود او بیوئت خلاتکم یا خانهای خواهران مادران خود او و ما ملککم متفاحکم
یا خانهای که مالک شدید شما و ان آن را از تقو و طهر و اتع این خطاب با و کلا و خان زمان است و گویند مراد خانه بندگانست و جز خانه
اولاد و عیال رضای صاحب بیت در اکل طعام شرط است او صدیقکم یا خانهای در شان خود دران نیز رضای دوست باید و حقیقت
آنست که اگر دوست حقیقی بود و انبساط و ازین صورت بغیر این فتح موصلی هر در خانه دوستی آمد و او حاضر نبود کیسه او از جاریه طلبید و در دم
برداشت و باقی بجزیرک باز دل و چون خواجه بخانه رسید صورت واقعه از جاریه شنید بشکرت آن انبساط کنیزک را از او کرد و بنواخت در نگاهبان
آورده که نظر شمی گفتم جهان فرسوده راه که بود آسوده در کنج راهی و زنده تنها چه خوشتر در جهان گفت به میان دوستداران انبساطی بود
عوارف المعارف آورده که چون کسی بار خود را گوید که عطی من مالک و او در جواب گوید کم ترید دوستی را یعنی شاید یعنی باید که هر چه دار و در
میان آرد و از استقفا چند و چون بگذرد چه دوست جانی بهتر است از مال فانی و درین باب گفته اند ای دوست برو بر چه دار و بر چه
بخرو و هیچ مفروش و در من قال نظر یاران بجان مضائقه با هم نمیکند به آخر کسی بمال جدائی چرا کند به بسیار جد و جد باید که تا کسی
خود را با آدمی صفتی نشناکند به شرطت بعد یا اقتن یا آشتا به کز بر او بعد محبت و فاکند به و بر قول اول که سبب نزول آیت متفرصا به بود
از موکله اهل عمل علی بر یعنی فی باید گرفت یعنی نیست در موکله یا هر یک از اینها حرجی آورده اند که در شان نبی لیث بن عمرو از گناه که نه اطعام
خوردن با حرام و نه تنندی و از صبح تا شام خوان نهد و اظهار همان کردند و چون ثانی از شب بگذشتی و همان سیدی الحاه چینی خوردندی یا در با

مجمعی از انصار که مشقت بر نفس خود نموده جز با همان طعام غرزدندی و یا در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام برهنه نموندی این آیت است که
 لَئِنْ عَلِمْتُمْ جُنَاحَ نِسْتُمْ بِرِشَاقِهَا أَنْ تَأْكُلُوا أَمْكُلًا تَكُونُونَ فِيهَا لَكُمْ رِجَالٌ وَمِمَّا يَرْجَبُونَ مِثْلَ خِلْدٍ كَذَلِكَ نَسْأَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِتْقَانًا يُؤْتُونَهُ أَذْنًا بَعِيدَةً وَكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ وَهُوَ كَرِيمٌ
 پس چون در آید بیو تا بخانما که مذکور شده یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد قسّموا اهلها انفسكم و پس سلام کنید بر هم دینان خود که
 المؤمن كففس و الله و در خانه را باالی خود و در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین
 و بر هر تقدیر سلام باید کرد و تحیت سلام کردنی قین عند الله ثابت و مشروع از نزدیک خدای تعالی و بیو که بسیار خبر برکت طهت که
 پاک که نفس ستم بدان خوش شود کذالک یجاءلکم بیان سلام فرموده یبیین الله بیان میکند خدای تعالی که کمالیت برای شما آیتها می حکمت
 خود را اعلّکم تعقلون شاید که تعقل کنید در آن و حق ثواب را در یاد آید انما المؤمنون جزین نیست که گردیدگان کامل الذین امنوا
 بالله انما اند که گردیده اند بخدای تعالی و در سوره و بر رسول و از صمیم دل و لا اقاؤا چون باشند مع الله با رسول وی علی امیر جمیع بر کار
 جمیع آرزو یعنی همی که بشرع ایشان باید شد چون جمیع و اعیاد و حروب و مشاورات و نماز استقامت و کبریا و از نزدیک وی
 حتی یستأذنی فیک و استوری طلبند از و او تشریف اذن از زانی فرماید ان الذین یستأذنونک برستی آنان که دستور می طلبند
 از تو اولئک الذین انکر و انما اند که از صدق یؤمنون میگردند بالله و در سوره بخدای تعالی و رسول او و تصدیق مینمایند
 تعریف جمعی منافقان است که در غزوه تبوک تحلف از جاد و استوری می جستند و در باره ایشان نازل شد که انما یستأذن الذین
 لا یؤمنون بالله الا انهم استأذنونک پس چون طلب اذن کنند این مومنان مخلص از تو لی بعضی شما هم برای اصلاح و تامل
 بعضی از کارهای خود فاذن پس استوری ده لیکن شیئت بر کار خواهی منتهما از ایشان که عذر واضح دارند و استغفر و با وجود اجازت
 طلب آمرزش کن حکم الله برای ایشان از خدای تعالی چه تقدیر امور و دنیا بر مهم وین اگر چه بعد باشد خالی از خللی نیست و گوید که بخرج آن
 جماعت آثم اند پس برای ایشان استغفار کن ان الله غفورٌ ذی رحمة خدای تعالی آمرزنده است تقصیرات بندگانش از حیثه و مرتبت
 بر تخفیف تکلیف از ایشان که بجهت خوانند و میدانید دعاء الرسول خواندن رسول بر شما ایستگاری میان خود که دعاء بجهتکم چون خوان
 بعضی از شما بعضی را بر بعضی قیاس میکنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد و یا در خواب ساهله توانید نمود و چه براه
 با مراد واجب است و لازم و مراجعت بغیر اذن او حرام و نار و ایاد عای او را بر شما یا برای شما چون عای یکدیگر بدانید که آن دعا شایک
 تسبیح است و مقبول حضرت رب الارباب یاند اگر در شما او را خواندن مر رسول را باید که چون منادات یکدیگر نباشد که بجز
 نام خوانید بلکه باید که از وی تعظم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت عزت جل جلاله همه انبیا را اندای علامت خطاب
 کرده و حبیب خود را اندای کرامت خطاب میفرماید بیت یا آدم است یا در شب یا خطاب یا ایها النبی خطاب محمد است آیه
 آورده اند که چون حضرت صلعم خطبه خواندی منافقان تنگ آمده یکدیگر را پناه شدند و از مسجد بیرون رفتند آیت آمد که قد
 یعلم الله الذین بدرتیکم میداند خدای تعالی آنانرا که از روی کرامت بکسلون بیرون میروند اندک اندک و منکر از میان شما اولاد
 در حالت پناه جستن یکدیگر و پوشیدن هم را اعلی عند الذین پس باید که ترسند آنانکه بخلافون مخالفت میکنند و عراض مینمایند
 عن امیر از فرمان خدا و رسول او ان تصیبهم از آنکه برسد بدیشان فتنه آزمایشی از حق که گمراهی است یا مخفی در نفس و مال
 و دلیا تسلط سلطان جا بر یا من غفلت بر دل یار و تو به جند قدس سره فرمود که فتنه سختی دل است و تا اثر شدن او از

ج

خداوند است میفرماید که اگر ازورین که میگویند قرآن دروغ است و بعد قومی بر پا شد و آمدند بشک و ستم و بتان و قاتل و کافر و کفر
گفتند که موی آسمان را بکشند و اگر این افسانهای پیشین است که در کتابها نوشته اند آنکه کتبها میگویند که اگر چه خود نمیدانند نوشت
فقی پس آن نوشته را بکشند و علیه اهل کرده میشود و دیگران قاصداً با بد و دشمنان یعنی هر دو طرف روزی شب و روز آنها را
بر و میخوانند و میگردد و خود نمیدانند خواند و چون حفظ کرد و بر میخواند و میگوید این وحی است قل بگوای محمد در در سخن ایشان که اکثر که
الذی فرستاده است قرآن را آن کسی که شبیه علم التیسر میدان پوشیده را فی السموات و الارض در آسمانها و زمین بران دلیل
که این کلام مثل است بر اخبار از معنیات و علم غیب خاصه حق تعالی است و میگوید آنکه هر فصیحی شام از ایشان مثل آن عاجزان و چنین کلام
جز از نزد ملک علام نشاید آنگاه بدینکه او کان عفو و است آمر زنده که برده که بر جراتم بندگان میپوشد و حجتاً و مران که در
عقوبت عاصیان تعجب نمیکند و قاتل و گفتند ضا دیه قریش چون ابو جحل و عقبه و عاص و شال ایشان قاتل هذ التوسط
چست این پیغمبر را بسبیل حکم گفتند چه بوده است آنکس را که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیگر بکشد و کسل الطمانه منور و خور و بی را
و میبشیر و میرود برای طلب سعادت چون دیگران فی الا سواق و در باز اگر دعوی می درست است باید که حال او مخالف حال دیگران باشد
ایشان بسبب و وقوف در مرتبه محسوسات از حال حضرت صلعم غافل شده اند هتند که تیزرسل از غیر ایشان با حور جانی باشد و نمیدانند
که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تناسب که سبب افاده و استفاده است بحصول نبوت و نیست جنس
تا در آئینه و جنس انسانی که نه با جن جنس انس و اقصه شرکان گفتند باینکه او ملک بودی اگر ملک نیست قاتل اکثری چرا و نهضت
الکینه ملک کابوی و فرشته میگویند معنه پس باشد و اندر ملک میگویند و یاری هتند در انداز او یلقی الله یا کینه کند شود و بد و
کثر که آن از آسمان باین سطر گشته از در و در تحصیل معاش مستغنی شود او قاتل که یا باشد مراد از جنة یا کسل و نهضت باستانی که جز
از نبوه و محصل آن و باین معاش می گذرد و قال الظالمون و گفتند ظلمان وضع ظلم در موضع ضمر حکم ظلم ایشانست یعنی همکار در درین
سخن که مومنان گفتند ان تبتعدون پیروی نکنید شما را اگر سحر جلا مشهور و اگر مردی جاد و لی کرده شده را یعنی کسی و در سحر کردند و عطلش پوشیده
شده باشد و در تفسیر و ردی سحر را یعنی ساحر میزند یعنی متابعت جاد و لی میکند که شمار سخن میفرماید انظر و در نگرای محسوسه بیده بصیرت
تا بینی که معانی آن گفت خذوا حذركم از در آنک الا کمال برای تو مثلها را یعنی گفتند سخنانی ناخوش تشبیه کردند ترا بسحر و در وصف سخن
نه علی علیه بتود و فضل و اس که باشد در طریق که موصل است بعرف انبیاء و تمیز ایشان از ماسوی فکلا دیت طبعون سبیلان پس تو را
ندارد و نمی یابند راهی بخت و بران را آنچه میگویند تبرک الذی یزکوا است آنکس که محض فضل ان شاء جعل اگر خواهی باز و در جنة لک
تراد و نیا خیر اقم ذلک بهتر از نجی و بوستانی که ایشان میگویند و آنچه باشد جنت عجزی بوستانها که میروند من تحقیقها الا کثره از زیر
درختان آن جو یا و بجعل لک و بد تراد و ان بوستانها قصود و آن که شکهای عالی و سکهای رفیع در اسباب ترویل مذکور است
که چون تو آنرا قریش حضرت رسالت پناه صلعم را بقدر وفایه سز نش کرد در رضوان که آراینده روضات جنان است باین آیت نازل شد
و در جی از نورش حضرت صلعم نماده فرمود که پروردگار تو میگوید بدین تاج خراس و نیا و نجی حساب است از بدست تصرف تو میدهم
بی آنکه از کرامت و نعمتی که نام زد تو کرده ایم در آخرت مقدار پریش که کرد حضرت صلعم فرمود که ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست
قهر را دوست تر دارم و میخواهم که بنده شکور و بصیر باشم رضوان گفت صبت اصاب السکب ثانه علو هت حضرت به میر است

که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشه چشم التفات بخسرا این روی زمین نینگند آنرا ملاحظه باینمود که در شب معراج مطلقا نظری باسوی آسمان نشود و هیچ چیز از موانع ملکوت و غرائب عرصه جبروت التفات نفرو تا عبارت از ان این آیت آمد که ما را غایب و طغی ایست از رنگ آمیزی ریحان آن باغ و نهاد چشم خود در مهر ما را غایب و نظر چون برگرفت از نقش کونین قدم زد و در حرم قباب تو سین بل نه فقر و احتیاج تو مانع کفارت از ایمان تو بلکه گذر بوالساعة تمکذیب میکنند قیامت را و وجه ایشان با بخار نبوت تمکذیب ساعت است و اعتقاد و آماد و کردیم مالمین کذب بالساعة برای کسیکه تمکذیب ساعت کند سحیر حجاج آتش افروخته و گویند سحر نامیست از نامهای و وزخ اذکار آنها چون بر بنید ایشان را یعنی منکران قیامت آتش و وزخ قین همگان بعبید از جای و که صد ساله و بقولی پانصد ساله بعد بود میان ایشان سمعوا لها شغف و آتش را تعیضا آواز جو شیدنی از خشم و قذیرا و با یکی چنان از درون خشمناکان آید یعنی غریب بعضی برانند که این بدین و غمیدن را بنید را بود و صاحبان نور فرموده که چون نزدیک حاجات مشروط بر بنید نیست ممکن است که حق سبحانه و تعالی آتش زنگی خلق کند که بر بنید و خشم گیر و بغیر و اذکارا چون در انداخته شوند مشرکان و صفا از وزخ همگانا حقیقا در جای تنگ که موجب زیادت کرب باشد و در تیسرا آورده که جنم بر کافران چنان تنگ باشد که این بن نیزه و ایشان از چنین مکانی تنگ ننگند حقیقتا چنین مقتضی کرده دستهای ایشان برگردن ایشان بر خیمه ایست که رابا قرین او را جن بسند آتش بهم و دیگر باز بسته دعوا بخوانند بر خود ههنا لک در ان تمام شود و الا کنت یعنی نفرین کنند بر خود و هلاک یا گویند یا شود و این کلمه کسی گوید که آرزو مند هلاک خود باشد در زاد و سر بعضی دیگر از تفاسیر مذکور است که اول کسی را که زایل و وزخ جامه پوشانند لباس باشد حله از آتش در و در پوشند و او از آبر پشانی بند و از بی در سگش و درت او از عقب او فریاد یا بشور او بر کشیده میروند حق سبحانه فرماید که لا تکلوا اکیوم و تحوانید امر و زبوا و اواحدا یک بشور و اذ دعوا بخوانید بشور و اکیوم بشور بسیار یعنی بجای نفرین کنید بر خود و نفرین بسیار کنید زیرا که شمار انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را بواسطه شدت بشور واقع خواهد شد قل بجای محمد آمان از آنکه بفقر سز نش تو میکنند اذ لک آیا گنج و بوستان دنیا خیر بهتر است أم حبه الخلد التي یا ان بهشت جاوید که وعد الله و عده داده شده است پر میز گاران را بدخول در ان کانت هست در علم خدای تعالی هم مرتقای از ان بهشت جزا پادشاه اعمال ایشان و مصیرا و باز گشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت هم رفقا را ایشان راست در بهشت ما دنیا و انچه خواهند از نعم بهشت فراخ و تحقیق ایشان چرضعای مومنان را با آرزوی ایشان از مرتبه کمال نصیبی نخواهد بود بلکه مرادیکه مناسب حال خود جویند یا بند خلدین در حالیکه جاوید باشند در بهشت گان بهشت دخول و خلود ایشان در جنت علی مرتبک بر پروردگار تو وعد الله و عده و عده خواسته شده منراوار آنکه از خدای در خواهند مومنان در خواسته اند که ربا آشنا و وعد تنایا ملائکه برای ایشان در خواست میکنند که ربا و اولاد علم جنات ان التي وعدتم و کونهم یحشرهم و یا دکن روزی را که حشر کنیم جنس یا میخوانند یعنی حشر کنند شرکارا و ما یعبدون و از آنکه میستند من ذون الله بجز خدای تمام نیست همه موجودان از ذوی العقول و غیر آن گفته اند مراد صامانند که خدای ایشان را چون آرد و مخاطب سازد و فاعول پس گوید عاظم ایشا اهلکم که او را دید عبادی هو لا یبذلک ان کرده یعنی شرکان أم هم یا ایشان صلوا السبیل هم کردند راه را با صلوات در نظر صحیح و معارض از قول رشید فصیح قالوا گویند بتان سبحانک یکی ترا و ترا یاکلی می کنیم و متوجه میگردیم از شرک و شبیه ما گان یکنه لک نیست ترا و نه سرور و انباشد ان یخجلد آنکه و اگر کسی که ما را پرستد من ذونک بجز تو یعنی ترا پرستند مخصوص آنکه آنها که عبادت ترا و ست بکنند

ما را پرستند ز سدا که بگیم ایشان را من اولیاء از دوستان و لیکن گفتند و لیکن تو ایشان را بر خود دار گردانیدی و آباء هم و
 پدران ایشان را موال و اولاد و عسر در از وصحت بدن و سائر نعمتها حتی نسوا الذکر چه تا فراموش کردند آنچه انبیاء عم ایشان را بدین
 دعوت میفرمودند و کاخها و بود و بر حکم ازلی توفیق ما بود که اگر وی هلاک شده یا تباها گشته پس حضرت غشانه بت پرستان را طلب
 ساخته گوید فقد کذبوا کذبهم در ستمگری کردند و در خدایان شمار را بما تقوّلون لا آنچه میگویند که شریک خداوند ایشان را از شرک
 نمره داشتند فَمَا تَسْتَطِيعُونَ پس نمیتوانند مصلوبان شما را بکوبند و این عذاب از شما و لا تقصروا چه و نه یاری کردن شمار را بجات و
 حصص شما بخواند یعنی شما که مشرکانید عذاب مرا از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت برهانیدن و مَنْ يَطْلُبْهُ و هر که ستم
 کند یعنی شرک آورد و مَن يَكْفُرْ از شما ای مکلفان بَدَلْهُ بِجَسَدٍ نَارٍ عَذَابٌ أَكْبَرُ عذاب بزرگ که آتش و وزخ است و مخلوق در آن
 و مَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم بَلَاکَ پیش از تو و مِنَ الْمُرْسَلِينَ کسی از پیغمبران که لا نَجْعَلُكُمْ لِقَاءَ الْغَائِبَةِ و ما
 بخوردند خوردنی و یَمُوتُونَ و بروند فی الْأَسْوَاقِ طر در بازارها بجهت کفایت ممت خود و جَعَلْنَا و گردانیدیم بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ از شمارا
 لبعض برای برخی دیگر قِتْنَةً و از مایشی پس آری از مایش فقر را بغیا و بغیران بام ایشان یا مرض بصیحه و اعمی بر بصیرت خلاصه سخن آنکه دنیا دار است
 و امتحان است پس از مخالفت احوال مردمان در و چاره نباشد و ما بدان می آید ایم ایشان را اهل صبر و شکر از باب جزع و کفران متنازع کردند و در
 که ابو جهل و ولید و امثال ایشان هرگاه که بلال و عمار و صید و سائر دویشان صحابه را میزدند بایکدیگر میگفتند آیا اسلام آوریم تا با ایشان
 همچو ایشان بی چیز باشیم حق تعالی این آیت فرستاد و در و ایشان را محط ساخته میفرماید که من آری ایم شریف را بوضیع و وضع را بشریف اَنْصِرُوا
 آیا صبر کنید یا ابتلا یا جزع می نمائید و كَانَ رَبُّكَ و هست پروردگار تو بَصِيرٌ عاقل بینا بصیرکننده و جزع نمائنده

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَا نَكْفُرُ بِاللَّهِ وَنَكْفُرُ بِالَّذِينَ هُمْ يَدْعُونَ أَفَلَا يَنفَعُهُمْ إِذْ يَدْعُونَ إِلَيْنَا أَسْرَجًا مِّنْ أَسْوَاقٍ كَذَبُوا

نمیزند از دیدن عذاب ما را و اهل مکه اند که میگفتند لَوْ لَا أَنْزَلَ جُزْءًا مِّنْ سَاءِ مَا نَكْفُرُ بِهِ لَأْتَيْنَا أَبْشَرًا مِّنْ شَرِّ مَا نَكْفُرُ بِهِ لَأْتَيْنَا أَبْشَرًا مِّنْ شَرِّ مَا نَكْفُرُ بِهِ لَأْتَيْنَا أَبْشَرًا مِّنْ شَرِّ مَا نَكْفُرُ بِهِ
 باخبار از صدق محمد صلعم و تَوَلَّوْا و بگماشتند یا چرامی بسیم یا شکاره پروردگار ما را تا ما با حقن گوید و تصدیق اتباع محمد فرماید لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا
 بخدای که بزرگی کردند فِی أَنْفُسِهِمْ و نفسهای خود یعنی تعظیم و زبیدند و جرات نمودند درین تکبر و عَتَوْا و در گذشتند از اذنه عَمُوا
 کبریا و در گذشتی بزرگ که بعد از مشاهدۀ معجزات اقراح رویت ملائکه و لقای خدای کردند و ایشان اندوه ناک شوند یَوْمَ مَرِیضُونَ
 اللّٰئِکَ و روزیکه برسیند فرشتگان را آن روز مرگ باشد یا روز حشر که بشنوی پیچ مژده نیست یَوْمَ مَرِیضُونَ و روز حشر مَرِیضُونَ
 اهل مکه و چیز طلبیدند لقای ملائکه و دیدن خدای تعالی حق سبحانه خبر داد که ملائکه را میند و وعید لا بشری شوند و یَقُولُونَ و گویند ملائکه را شاک
 که لقای خدای بر شما حشر است حَرَامٌ و باز داشته شده است و گویند این قول کفار است چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین
 کلمه سباه جویند بخدای از لقای ایشان در زانو السیر آورده که چون کفار در شهر سرام کسی را دیدند از او پرسیدند می گفتندی حشر را تا
 از شر او این شد ندی اینجا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شدت مرگ یا هول قیامت خلاصی خواهند یافت وَ قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ
 إِلَى مَا عَمِلُوا ابْسُوی آنچه کردند کافران مِنْ عَمَلٍ از کرداری که در صورت نیکو نماند چون صلح و ممانداری و طعام گرگان و طعام تیان
 و کلام تیان و نوادری مظلومان امثال آن جَعَلْنَاهُ پس گردانیدیم آن عمل را هَبَاءً مَّنْثُورًا مانند ذریای پراکنده در هوا یا غبار متفرقه یا خاک تپیده

الحق الثاني عشر

بر داده یعنی جبهه ساریم علمای ایشان از آنکه شرط قبول این اعمال ایمانست و ایشان را نبوده أصحاب الجنة مجاوران بهشت
یومئذ^{۱۸} آن روز یعنی قیامت بحسب مقتضای آیه ستر انداز روی قرارگاه یعنی مسکن ایشان در آخرت به از منزل کافران است که در دنیا رشتند
و آحسن مَقِيلًا و نیکوتر است از جنت مکان و استراحت مراد از قیل و لیل استراحت است زیرا که در بهشت خواب نباشد و یوم و لیل
روز و راکه در آن کشف السَّمَاء بنگاه آسمانها بالغمام سبب ابر سفید که بالای بهشت جلوه آسمانست و غلظه او را بر همه سموات و اکران است
از همه آسمانها و حق سبحانه امروز او را بقدرت نگاه داشته روز قیامت او را بر آسمانها افکند و بر آسمانی که رسد آن آسمان شگفتگر و در پیشگاه
الملك و فرو فرستاده شوند فرشتگان از اخبار زمین تَنْزِيلًا و فرو فرستادنی تاری روی زمین بفرشته مملو گردد و در موضع آورده که ملائکه
صف بگرد عالم در آیند و گویند با معنی عن است یعنی آسمان بشکافد از غمام و دور شود تا غمام فرو آید و این آن غمام است که حق سبحانه
فرو رده فی ظل من الغمام و در عین المعانی آورده که این غمامیست که ظل نبی سراسیل بود در سیه الملك باو شاهی یومئذ در آن روز
ن الحسن^{۱۷} آیت است للرحمن هر خدای بخشنیده را چه در عیان زبان دعوی از ملکیت در بسته باشند و گمان و باشد از روز یومئذ علی
الکفرین روزی بر کافران عسیرا و دشوار از شدت احوال و یوم و یاد کن روزی را که از فرط حسرت یَعِصُ الظالم من عذاب علی
یکدیگر بدوشهای خود یعنی بدندان میگزیند و ستها را چنانچه متحیران میکنند و جنس ظالم است و گفته اند عقبه بن ابی معیط چون از سفر باز آمد مردمان
ضیافت میکرد به سبب جواری را بر صلع را طلبیده بود حضرت صلعم فرمود که تا کلمه شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان
و این سخن بابی بن خلف رسیده که با عقبه دوستی داشت نزد وی آمد و گفت اگر از دین خود برگشته که سخن محمد می شنوی و کلمه می گویی گفت فی ما
عما در آیم که همان من طعام ما خورده بیرون و در و ابی گفت از تو راضی شوم تا آب بهن بروی او فندازی عقبه علیه اللعنه نزد پیغمبر آمد حضرت
و در آید و در سجده بود آب بهن ناپاک حواله روی مبارک دل آرمی کرد و در ترجمه سحاب نزول آورده که آب بهن پیدا و دو شعله آتش
جانسوز گشت و بدان حضرت رسیده بر روی می باز گردید و هر دو کراته روی او سوخت و تا زنده بود آن غمامی نمود و عقبه حضرت
فرمود که ای عقبه ترا بیرون که نمی بینم مگر که ستر از شمشیر دارم و در غروره بدر ابر حضرت رسالت پناهی صلعم بقتل او صادر شد و بدست
مرتضی علی کرم الله وجهه کشته گشت و این آیت در شان او فرو آمد مضمونش آنکه آن ظالم روز قیامت مصرع بسیار بخاید سر گشت نما
صاحب احقاف فرموده که چنانچه از با بنجا بد طرف اصابع را تا بفرق و حق سبحانه نعم و بجزا به دست و برابر و باند و دیگر باره بنجا بد و خیر و
یقول میگوید یَلِیْتَنِي اَتَخَذْتُ كَاشِكِي فَرَا سِیْکَرْتُمْ مَعَ التَّوَسُّلِ سَبِيلًا با پیغمبر ای که وی فرار گرفته که راجعات است یَوَلِّیْتَنِي
ای دای بر من لَیْتَنِي کَمَا اَتَخَذْتُ كَاشِكِي فَرَا سِیْکَرْتُمْ فَلَا نَا فَلَان کَس رَا یعنی ابی رَا حَلِیْلًا بدوستی او را نمی شناسم لَقَدْ اَصْلَحْتُمْ سَبِيلَکُمْ
گمراه کرد و باز داشت عَنِ الذِّکْرِ اَزَادَ کَرُونَ خَلِی تَعْنِی کَلِمَةُ شَهَادَتِ یا عِظْ پیغمبر صلعم بَعْدَ لَفْجَاء نَبِی طبعه از آنکه بدو یومئذ
وَ کَانَ الشَّیْطَلُ وَ هَسْتُ یُود و در مانده از رحمت حق تعالی دوست گمراه کننده که شیطان الانس است لِلْاِنْسَانِ مَا رَامِی رَا حَذُوکَ و فرو
گذا رنده یا ابلیس علیه اللعنه که وسوسه میکند آدمیان را بخواهت خد و رسول چون در دام ملاک افتادند فرو گذار و نفع نمیرساند بلکه از و تبری کن
وَ قَالَ التَّوَسُّلُ و گفت رسول یعنی محمد صلعم در دنیا بگوید در آخرت ایست ای آفرید کار من بآن قَوْمِی اَتَخَذُوا بِرَبِّکُمْ قَوْمٌ فَرَاکَرْتُمْ
و ساختند هَذَا الْقُرْآنَ این قرآن را مَجْجُودًا و منسوب به میان آفرید گذاشته که بدو میان نمی آید و از آسمان او عسل لیس میکنند
وَ کَذَلِكَ و بچنان که این کفره را دشمن تو گردانید بجهنم اَلْکَلْبِ نَبِی گردانیدیم و مقرر ساختیم هر پیغمبری را عَذَابًا مِنَ الْجَهَنَّمِ و دشمنی را کافران

مشغول بودند که ناگاه آنچاه در هم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی بر زمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجره صنوبر داشتند و آنرا ساه خرت نام نهاده میسرستید و پیغمبری از نسل یهود بن یعقوب ثم بدیشان سبوح شد و او را انگیز نمود که بشنود و در چاه افکندند باری سیاه برآید ایشان سایه افکند و از وصافه سیر و ن آمده به راه سوخت یا اهل بی معطله بودند چنانچه قصه ایشان بگذشت و اصح آنست که اصحاب حنظله بن صفوانند و چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشانرا مبتلا کرد بدیو و در آن گردن که آنچاه او بهر الوان ملون بود و بجهت طول علق او علقا گفتندی و بر سر کوهی که او را زخم یافت گفتندی مقام داشت بامدی و کودکان و مواشی خود ایشان را در بر بودی و فرو بردی و بدین جهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری نزدیک رسید بلوغ از میان ایشان بر بود و ایشان شکایت پیش پیغمبر آورد و شرط کردند که اگر شر او خنجر گردد ایمان آرند پیغمبر هم دعا فرمود که خدایا این مرغ را بگیر و نسل او بریده گردان عای پیغمبر بغیر اجابت رسیده آن مرغ غائب شد و دیگر از او اثر و خبر پدید نیامد و جز نام از او نشانی نماند و در خبرهای نایاب بدو مثل زندک اقلین بیت منسوخ شد مروت و معدوم شد و فایده هر دو نام ماند جو علقا و کیمیا و صاحب لمعات از بی نشانی عشق برین وجه نشان میدهد بیت عشقم که درد و کون مکانم پدید نیست و علقای مغرب که نشانم پدید نیست و قصه این قوم بعد از غیبت علقا در نزد و خدا فرموده و حنظله عم را شنید کردند خدای تعالی فرمود که اصحاب رس را ملاک گردیم و قرقر و نا و اهل قرنار که بودند بیک ذلک میان این قبال عا و ثمود و اهل رس گشتند و قورنهای بسیار که جز خدای تعالی ایشانرا ندانند و کلا و هر یک از ایشان و مثال ایشان ضربت الله اهل کمال زد و علم بربری ایشان شکایا یعنی بیان کردیم قصصای پیشینیان ایشان و همان ایشان و بیکم کردیم ایشانرا و محبت گرفتیم بر ایشان و فرستادیم پیغمبران چون فرستادیم و برانکار اصرار کردند عذاب فرستادیم و کلا و بهر را تکتبنا تکتبنا نیست کردیم نیست کردنی و لقد آتوا و هر آینه آمدند یعنی گشتند قریش علی القریشة التي أمطرت بران دیمی که بارانیده شد بر و مطر السوء باران بدیعنی سنگ باران برادرانین رسید و دست که شریک بود از موت نکات و حضرت لوط اعم در آنجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه و تعالی و تقدس سنگ بارانیده بر اهل آن و کفار قریش بران دیار گشتند اقله یکو و آتایان بودند که در و ر و خ و یو و ها دیدندی از باریدهای خود و از آثار آن عذاب عبرت گرفتندی بلی کافران آنست که نمیدانند هستند که از روی کفر کایر چون آمدند نذر نشود و اح بر نجاتن را یعنی بحشر ایمان نذرند و اذ اسرا و چون می بینند تران یتخذون فرامیگیرند تران الا کفر و اذ مکر و مکر و بهر یعنی کیکه با و استخبر کنند و از روی حکم میگویند اهد الذین ایمان کس آنست که او را بعث الله رسول برانگیزت خدای و فرستاد پیغمبران کاذب بر تنگ نزدیک بود که او سخن و لغز و بسیار جد و دعوت و اظهار و لائل بر مدعی خود لیخصلنا هر آینه گمراه کند و باز دارد و راعن الھیتنا از پرستش خدایان مالو که آن صبرنا اگر آن بودند می که ما صبر کردیم علیک ما بر عباد استحضرت عزت جل جلاله در جواب آنها فرمود که و سوف یعلمون و زود باشد که بدانند حین یروون العذاب انهم کانوا یسئرون عذاب را که از اهل ایمان و ایشان من اصل سبیلان کیست گمراه تر ضلال سبیل محمول بر ضلال اهل آنست آورده اند که مشرکان کفری و کفری یا چون را میسرستید چون گنجی نیکو تر یا کلوخ و چون زیبا تر دیدندی مجبور و خود را گداشته پرستش آن برد خدای حق سبحانه فرمود آیت آبادی من اتخذ کسی را که فرارقت الله هو ابد و هوای خود را خدای خود یعنی از روی خود را میسرستید تقدیم مغمول ثانی بحیث کثرت اتهام است بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای چیزی و ست دارد و بد و باز ماند و او را بر شد در حقیقت هوای خود را میسرستد زیرا که هوای او را بر محبت غیر خدا میزد و میسرستنی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفتی بلا حواء و علقا گفتند ایس دنیا نیز بیکدیگر پیوستند و همچنانکه از هم ترا ج

آنان باید که آدمی وجود گرفت از وصلت ایشان با هم و امتوله شد و در طبیعت از جوشش اختلاط اربع ترتیب یافته جمله او و نسبه
 و نسبه که باز در دنیا را رواج و رونق از ایشان است از هواندومی یا بند و رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه همه
 از تاثیر و ظهور می یابد بیت غباری که خیز و میان ره اوست چه گویم که هر یوسفی را چه اوست به قوت غلبه او تا حدیست که نمک
 الهوار اول اله عبث فی الارض در شان او وارد شده و زبان تسران در بیان او چنین فرموده که افراست من اتخذ الله هوانا گوئی که اصل
 هو است الله باطله همه فرع اویند و از نیجاست مخالفت هو که سبب وصول بجهت الهامی است بیت سرز هوانا فتن از سر ویرست
 ترک هو اوقات پیغمبر است افانئت تکون ایا میباشی تو علیه بران کس که هو را خدای خود ساخته و کیلک نخبهانی که او را منع کنی این کلمه
 منسوخ است بآیت قال لا تحسب بلکه گمان گیری آن اکثر هم آنکه بسیاری از شرکان یکمعون میشوند بگوش و موش او یقولون یا تعقل
 میکنند بدل مرد لائل توحید را بقید اکثر عاقل معاند و آنکه ایمان خواهند آورد خارج اندازن هم نیستند ایشان را که کافرانند و گمانند چارپایان
 در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبیر در ادله قدرت ملک علام بکل هم بلکه ایشان اخلا سبیلان گاه تراندا از انعام چه ایشان انتقاد
 متعبد خود میکنند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا بنمایند و دیگر چارپایان طالب تخمیزند که ایشان را سود دارد و محتجب از آنچه ضرر است
 و شرکان از ثواب که اعظم منافع است میگزینند و در سبب است که موجب اشد مضارست می آید و نزد اکثر انبیای نبی و نظر نمیکنی الی ربک
 بصنع پروردگار خود که از محض قدرت کف مَدَّ الظِّلَّ چگونه بکشید و بسط کرد سایه را از ظهور صبح تا برآمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین
 از همه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور بصرت و شعاع شمس سخن هوا و مفرق نور با صره و دران هنگام هر دو مقتضی است
 و لهذا یکی از تعظیم بشتی ظل مدد دست و لَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدای تعالی جملگی هر آنکه گردانیدی آن سایه را ساکنجا ثابت و آرام یا فیه یک سوا
 ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَیْهِ پس گردانیدیم آفتاب را بر شاختن سایه و لَیْسَ لَکُمْ راه ناه سایه جز با آفتاب ساخته نشود ثُمَّ جَعَلْنَا پس گرفتیم سایه را
 الیْنَا بسوی خود و قَبَضْنَا فِی سَاعَیْنِ آنرا در فتن آنسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را فراتر فیم چه اگر یکبار مقبوض شد
 حیات مردمان که بسایه باز بسته است معطل ماندی و نزد بعضی مراد از ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضه رایج بدلیل و معنی آنست که خدای
 در شب بسط سایه زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آن را دوامی نداد بلکه آفتاب را طالع ساخته و دلیل شناخت او گردانید که بتبیین الاشیاء با ضد او
 اوقات روز را نیز دایم نساخت بلکه آن دلیل که شمس است قبض کرد با قول تا با زشب در آمد و این دوزمان را بحجت آرش و آرایش خلق تعیین
 گردانید و در عین المعانی آورده که ظل اشارت بظلمت قوت است که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس اشارت بنور سلام بطولع حال سیدانام
 که از افق اکرام طالع گشت و اگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده بروشنی آگاه نرسیدند بیت گر نه خورشید جمال یا گشتی زینهنون
 از شب تاریک غفلت کس نبودی ره برون صاحب کشف الاسرار گوید این آیت از روی ظاهر مجرعه نبوی است صلعم و بفهم سهل
 تحقیق اشارت است بقرب و کرامت و ایامیان محجزه آنست که حضرت رسالت یزاه صلعم در سفری بوقت قید و زیر درخت افرو و آمیان
 بسیار بودند و سایه درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایه آن درخت را بر و گردانید چنانچه همه لشکر اهل اسلام در آن سایه پنا سوخته
 و این آیت نازل شد و نشانه خصوصیت و قربت آنست که فرمود الم ترالی ربک حمیمی را عده قیمت طلب از آن داغ کن ترانی بر دل نهاد
 و این حضرت صلعم را بی طلب فرموده که فی مرامی بینی و در من نمینگری دیگر چه خواهی بیت خرق سرف میان آنکه یارش در بره با آنکه
 دو چشم انتظارش بر دره و از نهان سلی چنان مغموم میشود که نه ظل بسط ظلال نوال عصمت است بر حضرت رسالت پناه صلعم و آفتاب

معرفت که از مطلع دل نورش طالع شده دلیل آن فیض اشارت بر سقوط رسوم و وساطت در کمات مذکور است که چون آفتاب محبت از شرق
غیب بتافت محبوب را پرده سایه خود را بصحرای ظهور کشید آنجا که محب را گفت مصرع آخر نظری بسوی ما میکنی، الم ترالی ربک کیف یفعل
و بعد امتداد و مزانه بینی مصرع در خانه بکد خدای اند چهره قل کل عمل علی شاکله و اعتبار کنی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود و لو
شار بجهله ساکن و اگر آفتاب احدیت ما از مطلع غمت نباشد از سایه اثر نماند چه هر سایه که همسایه آفتاب شود آفتابش حکم ثم قبضه الینا قبضه ایست
در بر گیر دیت روی صحرای همه بر تو خورشید گرفت و نتواند نفسی سایه بان صحرای خود داشته و قاتق و حقائق این آیت بسیارست مطالعه بعضی
از ان حواله بجهله تفسیرست و من الله المعونه و المدد و التیسیر و هو الذی جعل و او آنکس است که ساخت لکم الیکل برای شما شب را
لباس پوششی تا در آن آرام گیرید و التوهم شبانگاه و خواب را راحتی تا بدان آسایش می یابید و جعل النهار و کردار و اندر روز را نشود و در
بر خاستن و در طلب بهیشت را گنده شدن و گفته اند نوم شباه موت و نشور بر نجات شدن باشد از خواب مائل بعثت اموات است بعد
از مرگ و در حکم لقمان هم است که کما تنام فتوقظ کذلک تموت و تنشور و هو الذی آتو سکل التریح و او آنکس است که فرستاد باد و باران و انبساط
بشارت دهندگان بکین یکدیگر و رحمت پیش از نزول رحمت او که بارانست یعنی وزیدن ایشان غالباً و لالت میکند و وقوع مطر در اوج
آن و اکثر کثرت و فرستادیم من السماء از آسمان یا از ابر قاء طهور و لالی پاک و پاک کننده و نفی یحیه تازه کنیزان آب ببلده متکین
شده مرده را یعنی موضعی که در خشک سالی بود یا مکانی که در زمستان خشک و سرد شده و تسقیته و بیا شامانیم آب را می آید خلقت
از آنچه آفریده ایم انما اچار پامان را و اناسی یکیش و مردمان فراوان از ازل بودی چار باب قرنی و مدین را انوار و بنا بهج است که بدن
از آسایشین آب باران مستغنی اند و یقتدر صرقتنه و بدستیکه مقرر گردانیدیم ما باران را بیکه میان مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغایره
بصفات متفاوت بعضی بزرگ قطره و برخی ریزه یا بکوار کردیم سخن ابر و باران را در قرآن لیتد کریم انما و کنته قدرت مرا و تفکر کنند در نعمت
و شکر و بجای آنند قافی اکثر الناس پس سر باران و بد بیشتر مردمان و قبول نکرد و انما کفو سراج مگر ناسپاسی و کفران نعمت را و لو
یتننا و اگر سخنانیم بجهت ما هر آنکه بر می نیتیم فی کل قریه در هر دی و مجتمعی نذریم یا نه پیغمبری هم کنند ما بجهت تعظیم شان و علو مکان
توبت را بر تو ختم کردیم و ترا بجا فرستادیم و مردمان تار و ز قیامت مبعوث ساختیم فلا تطیع الکفرین پس فرمان بر سر کافران که ترا
بدین ابد دعوت میکنند و جاهد همیده و جهاد کن با ایشان بقرآن یا با سلام یا بشمشیر یا تبرک طاعت ایشان جهاد اکبر و جهاد کبر
بزرگ یعنی سخت و بسیار و هو الذی و دوست نجسی که حکمت شامله صرح الجحیم هم گدشت و دوریاری یعنی مجاد و ملاصق هم ساخته لی آنکه
هم آمیزند هذا عذب فراغ این یک آب شیرین تشنگی نشاننده و هذا مله الجحیم و این دیگر آبی شور و تسلی نمانده یعنی بحر روم و فارس
و جعل بینهما و بساخت میان این دو دریا بترت خاک جسنی و مانعی از قدرت خود و جحر الحقیق و وحدهی مقرری و یگر دانیدیم
حرام و نار واکه یکی بر دیگری غلبه کند در باب گوید عذب فرات جو بیای بزرگ است چون نیل و سیحون و حیون و دجله و ملح و احاج ساه
دریا و بر ترخ میان اینها با آنها و شهرها که واقع شده است محققان بر آنند که بحرین خوف و رجاست که در دل مومن هیچ یک بودی
غلبه ندارد که لو وزن خوف المومن و رجاء لا اعتدلا و بر رخ حمایت الهی و عنایت نامتناهی و هو الذی خلق و او است آنکس که بیافرید
من الماء کثیرا از آب آدم راء یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد و آن جزوی است از ماده او یا خلق کرد آدمی را از آب سینه
جعله پس گردانید و از نسب او و جهره او و خداوند زاده و پیوسته می باشد از ازا و قسم کرد و ذکر که نسبت به سینه بود و اما نش که

مرا ترک تعرض سفاهت و عساض از مجاوله و مکالمه ایشان که قال الحق الرومی قدس سره لعلکم اگر گویند زراتی و سالوس بگویم و چه
چندان و میروید و اگر از ششم و ششمی و همدست و عاکن خوشدل و خندان میروید چون از مجاوله ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معالجه
ایشان با حق در خلوت بدین آیت دیگر خبر میدهم **وَالَّذِينَ يَكْنُتُونَ** و آنانند که شب را بر وزی آرند و تپانم برای پروردگار خود و سبک
سجده کنندگان در وقتی قریباً **وَمَا** و بیای استادگان در وقت دیگر مراد سجده و قیام نماز است **وَالَّذِينَ** و ایشان آنانند که با وجود جهل
در طاعت و انصاف بخشوع روز و خضوع شب **يَقُولُونَ** میگویند ز روی ترکاری که **وَبَنَاءِ** صرف ای پروردگار را بگردان عتقا از ما
عذاب جهنم که عذاب دوزخ را **عَذَابًا** بهر تنگی عذاب دوزخ کان عتقا **مَآ** چیست و اتم و لازم یعنی جاویدست **إِلَهُ**
تحقیق که دوزخ ساءت مستقر است **أَبَدًا** مگای است **وَمُقَامًا** و بدجای بودنی است **وَالَّذِينَ** اذ **اَنفَقُوا** و ایشان آنانند که چون
تفقه کردند **لَمْ يَسْرِفُوا** اسراف نکردند و از حد بیرون نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند و **لَمْ يَقْتُرُوا** و تنگ فرا نگرفتند و بخل نورزیدند
یعنی حق الله از مستحق باز نداشتند و کان و بود اتفاق ایشان را **بَيْنَ** ذلک میان اسراف و تقتیر **وَمَا** است هتادنی یعنی طریقه اعتدال یعنی
داشتند و از طرفین که مذموم است احتراز نمودند و بدست و سطر را کن هرگز از کف ربان که غیر لامورست و ساططه آورده اند که بعضی از مشرکان بجهان
رسالت نپایانند آمد گفتند که ای محمد ما شرک آوردیم و خون ناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما صد دریافت اگر این خدای تو که ما را پرستش و میخواند
از سرگنا بان در میگردد و ما میتوانیم که ایمان آریم آیت آمد که **وَالَّذِينَ** ک **لَا يَدْعُونَ** و عباد الرحمن آنانند که نخواهند و نرسند **مَعَ** الله با خدا
بحق **إِلَهُ** آخر خدای دیگر را و **لَا يَقْتُلُونَ** النفس التي و نکشد آن نفس را که **حَرَّمَ** الله حرام کرده است خدای تعالی قتل آن نفس را یعنی
نفس مومن و معاهد را **بِالْحَقِّ** مگر بحق یعنی موجبات قتل که آن ردت است و زنا و قتل ناحق و حی و در زمین بقسا و **لَا يَزْنُونَ** و زن نمکنند
چهارمات معاصی این سه کبیره اند و در صحیحین از ابن مسعود روایت آورده اند که از رسول خدا صلعم پرسیدم که کدام گناه بزرگترست فرمود که اگر شرک
گوئی خدای را و حال آنکه او ترا بیافریده گفت پس دیگر کدام گناه گفت که فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام بخورد و گفت پس دیگر کدام گفت آنکه
زن مانی با زن همسایه خویش پس تصدیق قول پیغمبر صلعم این آیت آمده که بندگان پسندیده شرک نیاورند و قتل ناحق و زن ناکنند و **مَنْ**
يَفْعَلْ ذلک و هر که بکند آنچه مذکور شد از کبار تریق **أَنَّا** ما **لَبِ** به عید جبرای بره کاری خود گفته اند **أَنَّا** ما و اوی است در دوزخ که زنا کاران را در آن
عقوبت خواهند کرد و یا چیزی است که سیلان میکند از اجسام و دوزخیان مثل خون و ریم یا **أَنَّا** ما و غمی و چاه اند و دوزخ برای عذاب جمعی مقدر
يُضَاعَفُ و دو تو کرده شود **لَهُ** العذاب مکنده این کارها را عذاب **يَوْمَ** القیمه روز ستیز و میخند و جاوید باشد **فِيهِ** در عذاب
مُهَآئِنًا و حالیکه خوار و بی اعتبار باشد **إِلَّا** مَنْ تَابَ مگر آنکس که توبه کند از شرک و **أَمِنْ** و بگردد و بخدا و رسول و عمل **عَمَلًا** صالحا
و بکند کردنی شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید **فَأُولَئِكَ** پس آن گروه **يُسَدِّلُ** الله بدل میکند خدای تعالی **سِتْرًا** قیمة حسنت گناهان
ایشان به نیکو نیای یعنی سوابق معاصی را بتوبه مجهول کند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند بلکه معصیت را و نفس بلکه عت
یا توفیق و هدایت را با خدا و اعمال سلف یا در دنیا بدل کند کفر او را بایمان و در آخرت بدل سازد سیئه او را بحسنه و کان الله و هست
خدای تعالی غفور **رَأَمْرُ** مذمه گناهان توبه **وَرَحِيمًا** مهربان برایشان بر اثبات توبه در دل ایشان و **مَنْ** تَابَ و هر که توبه کند از معاصی
مرا و غیر از شرک و قتل و زناست یعنی هر که از معاصی دیگر نیز غیر اینها توبه کند و دست باز دارد و **عَمَلًا** صالحا و بکند عمل ستوده یعنی تلافی مافا
نماید **فَأُولَئِكَ** یثوب پس بدستیکه او باز بگردد **إِلَى** الله بسوی خدای تعالی **مَتَابًا** بازگشتنی یا رجوع میکند بحق رجوع پسندیده **وَالَّذِينَ**

و بندگان حق آتاند که بکشند و از آنکه حاضر نشوند بعد مشرکان و یهود و نصاری یا باز نگاه ایشان یا مجلس غنا یا صحبت مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند و از آنکه او چون بگذرد بالغوچه می ناپسندید و مرقا اگر آما ○ بگذرد بر دباران و پر بهیز گاران یا نبی کنندگان ازان و الذين اذا ذکرُوا و بندگان حق آتاند که چون بنده داده شوند بایست که تمیز بآیتای پروردگار ایشان یعنی موعظه قرآن که تفرخ و علیهم بروی در نیفتادند بران یعنی نه استادند نزدیک آسمان حتماً اگران که نشوند اسراراً و عجمیاً آنگاه و کوران که زینبند انوار از آنکه بگوش بپوش شنیدند و بیده بصیرت جلوات جلال آید و بدیدند حاصل آنکه از آیات الهی تعاضل نورزیدند و الذين یقولون و آتاند که میگویند رکنها هب لکنا ای پروردگار ما بخش ما را من از و اچنا از زنان ما و ذریه ما و فرزندان ما و قرة اعین کیسه روشنی دید ما بود ما را دای و اولاد و صالحه از چون مومن اهل ولد خود را صالح و پاک معیشت میند دل او شاو چشم او روی شود و اجمعنا و بگروان ما را للمتقین اما ما ○ برای پر بهیز گاران بشوای یعنی ما را چندین پر بهیز کاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم اولیک آنکه که مذکور شد میخبر قن الغرقة پادشاه داده شوند بغرفه بهشت یعنی موضعی بلند دران و گفته اند غرقة اسمی ست از اسمای بهشت و در فصول عبد الوهاب آورده که کوشکهاست بر چهار قائمه بناده از زر و نقره و لولو و مرجان و این چنین منازل بدیشان دهند عاصبر و آنچه صبر کرد و در بهشت در دنیا و ایدای کفار و ترک مستلذات و بر فقر و احتیاج یا بر ادای قرض و یلقون و پسیند یعنی بیابند و خضع بشدند و خواهند بصنعه مجهول یعنی داده شوند فیها و بهشت تحیت و سلمانی زندگانی باقی و سلامتی از آفات یا دعای زندگی و سلامت شوند یا ملائکه برایشان تحیت و سلام گویند یا تحیت از ملائکه بیابند و سلام از خدای تعالی شوند و خلدین فیها در حالتیکه جاوید باشند در بهشت یا مخلص باشند در تحیت و سلام حکمت مشفقانیکو قرار گاهی ست بهشت و مقام ○ و جای بودنی قل بجای محمد کیا ز که ما یعجبکم ریچی چه وزن نهد خدای شما را یعنی چه قدر باشد شمار از نزدیک خدای تعالی لو کاد کاو کده اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد ما را چه شرف انسان شناختن و عبادت ست فقد کذبتکم پس بدستیکه شما نکذیب کردید ما را و تقصیر نمودید در عبادت حق فسوف یکون لزاماً پس زود باشد که نکذیب شما ملازم شما باشد که ترک نکنید و یا باشد عقوبت نکذیب شما تا و فیکه شما را بدوزخ رساند و آنجا ملازم شما بود و گویند لازم قتل روز بدست خدا تعالی

سورة الشعراء مكية في ثمان و سبع و عشرين آية

بسم الله الرحمن الرحيم

طس طس در معال از قفا و در نقل میکند که حروف مقطعه اسمی قرآنند و لهذا در اغلب بعد ازین حروف ذکر قرآن می آید و گویند اسمی ست از اسمای الهی یا هر حرفی اشارتست بهی چنانچه طس بطاهر و سائر و مجید و گفته اند مشیرست بطوبی و سدره المنتهی و محمد صلعم و در بحر الخاق آورده که ط اشارتست بطیران مرغان هوای وحدت که طائرانند یا سده و سین عبارت از سیر و زندگان طریق معرفت که سائر الی الله و میم ایامی میکند بشی سالکان سبیل عبودیت که میروندند و فی الله یا اشارتست بطلب مبتدیان و سر و سر و سلطان و مشاهده متقیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد میکند بطهارت عزالی و ثنای جبروت لیدی و مجد جلال سرمدی جواب قسم این است تلك این سوره آیت الکتب المبین ○ آیتهای کتاب بود است یعنی قرآن که روشن ست احکام حلال و حرام او و مبین بمعنی پید کننده تیر هست یعنی قرآن روشن ست حق و باطل را ظاهر میگرداند و مقدمات هدایت و نتائج ضلالت را آشکارا میسازد و چون قسریش

عجیب
مثل

چنین کتابی را کذب کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت پناه صلعم بر ایمان ایشان بغایت حسریص بود این صورت مخاطب را
 آنحضرت صلعم شاق آمد حق سبحانه و تعالی دل وی آیت فرستاد که لعلک مگر تو با جمع نفسک هلاک کننده و کشته نفس خود را که نکند تو را
 آنکه نمیشوند مؤمنین و گرویدگان بقرآن این نشأ اگر خواهیم نازل علیهم فرو فرستیم بر ایشان قرآن السماء از آسمان آیه نشانه از
 آیت قیامت یا بلایا از بلای قاهره و قاسره فظلت احنا قههم پس گرویدگرا نهی ایشان یعنی گردن کشان و بزرگان از ایشان هلاک
 قرآن آیت را انخضعین و فروتنان و انقیاد کنندگان و مایا یتهمونی آید بدیشان من ذکر بیج سر غطه من الرحمن از خدای
 بخشنایند و محمد ص نو فرستاده بوجبی یعنی پیچ سورۃ الرقآن فرو نیاید بعد از دیگری الا کافوا اگر نگردد باشد عنه معترضین
 از ان روی گردانندگان فقد کذبوا پس بدستیکه کذب کردند قرآن را و بر کذب خود مصداق فسیا یتهم پس زود باشد که بیاید
 بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعثت یا در روز بر آفتاب ما کافوا به خبرهای آنچه بودند که بدان کشتن مرغ و خج استزای میکردند و ما
 نمیداشتند و بعد از ایشان آن اخبار پشیمانی نفع نمیدادست امروز بدان مصلحت خویش که فدا ده دانی و پشیمان شوی و سود ندرده او که یقین
 آیمانی نکردند که بان و باور نمیکند الی الا کرین بهی زمین که بعض قدرت که اکتبتنا چند بر ویانیدیم فیهما در و بعد از مردگی و فسرده که او
 من کل ذی فح از هر صنفی گیاه کز فیو نیکو و پسندیده و بسیار نفع آن فی ذلک بدستیکه درین رویانیدن لایه ها هر آنکه دالالتی است
 بر کمال قدرت و حکمت رویاننده و ما کافا اکثر همت نیستند بسیاری از ایشان در علم ازی مؤمنین و گرویدگان با وجود شهادت
 چنین علامتها و ان ذلک و بدستیکه پروردگار تو طهو العزیز است غالب و توانا نازل بلای کافران التوحیم مهربان بسط بساط
 عطا برای مومنان و اذ نادم و یاد کن آنرا که در ذلک مؤمنی پروردگار تو موسی را آن اثبت انکوبیا القوم الظالمین و بگو و ستیزان
 قوم فرعون یعنی بگروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک و بر بنی اسرائیل بجز و بگو ایشان را الا یتقون ای آیمانی ترسند یعنی باید که ترسند از
 عذاب الهی و دست از کفر بردارند و بنی اسرائیل را بگذاردن قال رب گفت موسی که ای پروردگار من لطی اخاف بدستیکه من تهم
 ان یکنون و از آنکه کذب کنند ما و رسالت ما باور ندارند و یضیق صدری و تنگ شود دل من از انفعال کذب و کلا
 یطلق لسانی و گشاید زبان من و عطفه که دارد زیاده گرد و دوا این سخن قبل از زوال شبهه بوده و پیش از دعا در آله آن فادریل پس
 بفرست جبریل الی هرقن و بسوی هارون برادر من و او را شریک من گردان در رسالت تا با عانت او نزد فرعونیان و موم و طهم
 علی ذنب و مرا ایشانراست بر بن دعوی گناهی که کردم را و قتل قطعی است و عیسم ایشان گناه میگوید فاحاف پس میترسم ان یقتلون
 از آنکه مرا کشتند بعضی قطعی پیش از ادای رسالت قال گفت خدای تعالی کلا با نایست ازین گمان که ایشان بر تو دست نیابند فاذهب
 پس بروید تو و برادر تو بآیتنا نشانهای ما یعنی معجزاتی که دلیل قدرت و حجت نبوت تو باشد انا معکم بدستیکه با شما ایم مستمعون
 شنونده و آنچه را که میان شما و فرعونیان رود یعنی شما و ایشان هر چه گویند و کنید بر ما پوشیده نیست فاتیاس بیاید فرعون بفرعون
 فقولوا پس بگوید انا رسول رب العالمین خفا فرستاده پروردگار عالمیانیم آن آریسل و سخن این است که بفرست مکنس
 بنی اسرائیل و با بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بردار تا با بزمین شام روند که مسکن آبی ایشان بوده پس موسی هم حکم ملک علام
 برابر در برگه فرعون آمد و بعد از یک سال ملاقات فرعون میسر شد و چون فرعون او را بدین ساخت و بر پیل اتقان قال گفت فرعون
 ای موسی انا ربک آیا نه ترا پروردیم قینا در میان خویش و لید ادر حالیکه طفل بودی نزدیک بولادت و لیثت و درنگ

و فرعون از مشاهده او ترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت غار بیت و پنج هزار کس کشته شدند و نزوح و بیرون آورد
 ید که دست خود را از گریبان بعد از آنکه دست گندم گون بفرعون نموده بود و بگریبان دماورده فاذا اهی پس آنجا دست او بیضا
 للظنن سفید و درخشنده بود مانند برق منظر کنندگان را گفته اند که شعاع دست مبارکش بشان نور آفتاب دید ما را خیره ساختی قال
 گفت فرعون للملأحواله مر اشراف قوم را که گرد او بودند ان هذا ابدستیکه این مرد لیس علیهم جاد وئی است انما فرعون ترسید
 که کسان می بوسی ایمان آنرا جیله انجخت و گفت این جادوی است که در فن سحر مهارتی تمام دارد و نیز آن شیخ چکه میخواهد که بیرون کند
 شمار من از شما از زمین شامیعی یار مصر یحیی جادوی خود قماذا انما فرعون پس چه فرمائید شمار در کار او و حجه موسی عم او را
 از اوج دعوی ربوبیت بخصیض مشاورت با قوم او افکنده تا از تبه انار یکم الا علی تترلی نموده از پرستندگان خود در کار موسی عم مد طلبید
 قالوا ارجعه لکنه حبس کن او را و آخاه و برادر او را در توقف افکن و بقتل ایشان شتاب کن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردم در گمان
 نیفتند و ابعث و برانیز و بفرست فی المکارن در شهرهای مملکت خود خیرین جمع کنندگان یعنی المیحیان روانه کن بر شهری یا ثولک
 بکل سحار تا بیازند هر جا که نیک جادوئی است علیهم و انانی بسرا آمده در فن سحر فرعون کسان خود بطلب جادووان فرستاد فجمع السحرة
 پس جمع کرده شدند جادووان لطیفات یومی معلومین برای پنجام روز معلوم دانسته شده و وعده داده که یوم الزیته بود و قتل و گفته شد
 یعنی فرعون گفت للثانیس مردمان را یعنی اهل مصر اهل انتم آیا هستید شما فجمعوا فرعون فرامی آید و جمع شوید لعلنا
 شاید که ما بمذاقک تنبج السحرة پیروی کنیم جادووان را یعنی متابعت نمایم در دفع موسی و مد ایشان باشیم یا پیروی دین ایشان کنیم ان
 کما لو اگر باشند هم الغلبین ع ایشان غلبه کنندگان بر موسی و هارون ثم فلما جاء السحرة پس آن هنگام که آمدند جادووان نزدیک
 فرعون و ایشانرا دلاویزی بسیار کرد ایشانرا ستاخ شده قالوا الفرحون گفتند فرعون را ان لنا آباء باشد ما را کجرا نزدی از نزدیک
 ان کما اگر باشیم نحن الغلبین ع ما غلبه کنندگان بر خصمان تو قال نعم گفت فرعون آری مزدا باشد شمار او انکم اذا و برستیکه
 باشد شما آن وقت لمن المقتربین از جمله نزدیک شدگان من یعنی اول کسیکه بمن در آید و آخر کسیکه بیرون و دشما باشد ایشان بدین وعده
 مستطشته جادوهای خود را بمیدان عین آوردند و بوقت معلوم در برابر موسی عم صف بر کشید و گفتند ای موسی اول تو انگشتی جادوی خود را
 یا ما می گفتیم قال لهم مؤمنی گفت موسی مر ایشان را القوا بیفکسید ما انتم ملقون آنچه شما افکنید گانید مر آن را القوا پس
 بیفکند نه حیا لهم و عصیهم رسنا و عصایهای مجوف پر سیاب ساخته خود را که هفتاد هزار عصا و هفتاد هزار رسن بود و قالوا
 و گفتند بعد از آنکه عصا و رسنا جرات آفتاب در حرکت آمده و از مردمان غریب رخاست بعثرة فرعون بزرگی و قوت و غالبیت
 فرعون انما نحن الغلبون برستیکه ما غلبه کنندگانیم بر موسی و هارون قال فی مؤمنی عصاه پس بیفکند موسی عم با مرا تکی عصای خود را
 فی الحال اثر و هگشت فاذا اهی پس آنجا که عصا اثر داشت تلقف فرموسید و ما یا فکون آنچه تزیور کرده بودند و بصورت مار
 بخلق مینمودند قال فی السحرة پس بر روی افکنده شدند ساحران سجدین سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب عصا به
 ثلبان نه از قبیل سحر است و از روی صدق قالوا امنتا گفتند گردیدیم بربت العلمین سپردگار عالمیان پس توضیح
 کردند رب مؤمنی و هرون آفریدگار موسی و هارون عم تارفع توهم ربوبیت فرعون کنند و چون فرعون از ایمان
 ساحران خبر یافت ایشان را طلبید قال امنتا که گفت فرعون آیا تصدیق کردید و حق آنستم بطریق خبیه میخواند یعنی

گردید و موسی را قبل از آن که پیش از آنکه دستور می هم شمارا در میان آوردن بوی رائه لکین که برستیکه و مشر شاست
 الذی علیک السحر که یا سوخت شمار حیر یعنی جادوی و بیکدیگر اتفاق کردید در هلاک من و فساد ملک من فاسقون تعلون و طیر
 زود باشد که باندید که چه عقوبت خواهم کرد شمارا بگو و بدین خدای موسی پس بیان عقوبت کرد که لا قطعن ایدیکم و از جنگ که هر تنه
 یرم دستها و پایهای شمارا من خلاق بخلاف یکدیگر یعنی هر یک از طرفی با قطع ایدی و از جل شما کنم از جهت خلائی که بمن گردانده و صلیکنه
 آتین ۰ و هر آینه بر دار کشم شمارا تا همسیرید و بهر مخالفان عبرت گیرند قالوا گفتند جادوان ایان آورده که لا خیر ز هیچ رنجی و ضرری
 نیست بر ما از تندید و ما از مرگ منتیریم انا الی ربنا بد رستیکه با شواب پروردگار خود منقلبون ۰ باز گردانیم انا قطع بد رستیکه ما
 طمع میداریم آن یغفر آنکه پوشد لکنا و بنای برای ما پروردگار و مغفون خطینا گناهان ما را آن گناه برای آنکه بودیم از اهل این محض اول
 المؤمنین ۰ اول گردیدگان بخدای آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مومنان را ببردند و ایشان را از دار ک
 بلند درآویختند و حضرت موسی هم برای ایشان میگفت حضرت عزت حجا بهار دشته منازل قرب و مقامات انس ایشان را نظری درآور
 تا تسلی یافت مشغولی جادوان کان دست و پا را باختند در فضائی قسرب مولی تا خنده گو برفت از دست و پا بر جای آن دست
 از حق بالهای جادوان پتابان پر پا پس و از آمدند و در هوای عشق شهباز آمدند پس موسی هم بعد ازین صورت چند سال دیگر در میان
 فرعونیان دعوت میکرد و مخرجات مینمود و روز بروز عدا و فساد ایشان زیادت میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید و حکم الهی صادر شد
 که موسی هم با قوم خود از مصر برون رود لکنا قال سبحانه و تعالی و اوحینا و وحی کردیم الی موسی بوی موسی آن اسیر بیدار دئی که بر شب
 بندگان را یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در آنست انکم متبعون ۰ بد رستیکه شمارا پی درآمده شوید یعنی فرعون و قوم هلاک شما
 در آیند شمارا از بحر بگذرانیم و ایشان را غرق سازیم در تخمرا آورده که موسی هم بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایا و زیورهار از قبطیان بر بانه آنکه عید نزدیک
 شده و میخواهم که اهل خود را بدان بیارایم عاریت گرفته و وعده فرمود که فلان شب میاشده بوقت طلوع قر در فلان موضع جمع شوند ایشان
 اینصورت تقدیم رسانیدند چون وقت جمیل شد راه دروازه بر ایشان مشتبه گشت و معلوم کردند که یوسف صدیق عم و کار کرده بود که تا
 بنی اسرائیل تابوت موسی با خود بیرون نبرند از مصر برون نتواند رفت و از آن قوم کسی را بر دفن یوسف هم اطلاع نبوده موسی هم بر خود ندانید که
 هر که را بر صندوق یوسف هم مطلع گرداند هر مدی که خواهد بد هم از تمام قوم عجزه منسه گفت بشرط آنکه زن موسی هم باشد در بهشت او را خبر داد که
 آن صندوق در قعر دریای نیل است پس استخراج آن اشتغال نموده و قتی که قمر بوسط السماء رسید معم ساخته روی براه نهادند و آخر روز خبر خروج
 ایشان بقبطیان رسید چه می پنداشتند که بنی اسرائیل تنیه اسباب عید در خانهای خود اقامت نموده اند و روز دوم خواهند که از عقب ایشان و
 در خانه هر قطعی یکی از اغره ایشان برد و بغریت و مشغول شدند و درین روز فرعون جمع شدن لشکر امر کرد و قال رسول فرعون فی المکداش
 پس بفرستاد فرعون در شهر ستانیکه پای تخت نزدیک بود و خیرین ۰ جمع کنندگان شکر او گفت ان هو کلا بد رستیکه گروه بنی اسرائیل کثرت
 قلیون ۰ اگر دوی اندک اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که درین از نیست در گذشته و بهشت نرسیده بود و ششصد و هشتاد هزار بوده و
 مجموع قوم از نسا و صبیان و کول و شبان هزار هزار و دویست هزار و کسری اما فرعون ایشان را بهشت بالشکر خود اندک شمرد و گفت اینان گروه بسیار
 اندک اند و انهم لکنا و ایشان را لکنا لظنون ۰ خشمم آید که چنانچه از پیرایای قوم ما برده و انا لجمیع حذر و ن ۰ و ما به
 یعنی لشکر ما سلاح دارانیم و ما برهم حرب تعرضت بآنکه قوم موسی هم سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب و انا لکنا خشمم پس بیرون آوردیم فرعونیا یعنی

داعیه خروج و درول ایشان انداختیم تا بیرون آمدند من جنت از بوسانها و عیون ل و از چشمهای جاری و گنگ و از گنجهای جاری زرو تهره
و مقام کرمین و از منزلهای نیکو گذاریم با ایشان و آفرینشها و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و منزل ایشان سینه
اسرائیل و فرزندان یعقوب عم را چه قوی هست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بصر آمده همه اموال قطرا تحت تصرف در آورده
و فتح است که در زمان دولت داود و سلیمان هم بر ملک مصر تسلط یافته تصرف جات قطیان شدند القصه فرعون شش صد هزار سوار بر
مقدم لشکر روان کرد و ششصد هزار برهنه تعیین نمود و ششصد هزار برهنه نام زد نمود و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و خود با خلق بسیار
در قلب لشکر قرار گرفت نظم یکی لشکر سران خرق جوشن به شده در موج چون دریای آهن به جوشم و لبران پر کین و خوزیر به بقصد خون
مردم غیابیه فاتبعوهم پس از بی در آمدن ایشان شش قبیله قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بدان صوب رفته
بودند داخل شدند در وقت شروق آفتاب یعنی هنگام طلوع آفتاب بر بنی اسرائیل رسیدند و در آن زمان لشکر موسی هم کنار دریای
قلم رسیدند تدبیر و رعب و سحر و دزد که ناگاه اثر فرعونیان پیدا آمد فلما تراء الجمعان پس آن هنگام که دیدند هر دو گروه یکدیگر را قال اخضر
موسی گفتند یاران موسی ما انا لکد و کون هر آینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد
قال کلا گفت موسی ما حاشا که ایشان شمارا در یابند ان معی کفی بدستیکه با منست پروردگار من یاری و مددگاری سیم صلی الله
رود باشد که راه نماید مرادین حیرت و طریق نجات پیدا کرد و محققان گفته اند که موسی هم در کلام خود معیت را مقدم داشته که ان معی بی و رسول
صلو و قول خود که ان الله معنا معیت را تا خیر فرمود تا بر ضمار عارف روشن گردید که کلام خود حق بگویند و این مرتبه مرید است جیب حق
بخود بگویند و این مرتبه مراد است در هر چه گویند آن کند و مراد هر چه گوید چنان کند معیت این یکی را روی او در روی دوست و آن
و گرا روی او خود روی دوست آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه و تعالی بجای اینجاریان فرستاد
پدید آورد و چنانکه یکدیگر را نمی دیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آئید تا آفتاب ارتفاع یافته بخارا زمین بر خیزد و ما بر سر ایشان
رویم که راه مخلص بر ایشان بسته است در یار پیش و لشکر ما از عقب ایشان کجا تواند گرخت مصرع کباروی که زهر سوگرزگاه نذری
اما بنی اسرائیل اضطراب مرتبه رسانیدند که موسی هم نباید و وحی در رسید که ما در یار با یکدیگر تو کردیم و او را بکنیت بخوان و برو حکم کن چنانچه
حق سبحانه فرمود که فاؤ حیثنا پس ما وحی کردیم الی موسی بسوی موسی هم آن اضرب انک بزن النجر با بعضای خود دریای
قلم موسی هم بر لب دریای مد و عصا بروی زد و گفت یا ابا خاله ما را راه ده فافلق پس بشکافت دریا و دوازده راه پدید آمد فکان
پس بود کل فرق چهاره جل شده از هم کالطود العظیم همچون کوهی بزرگ و فی الحال با روی بزرگ دریا و زید و وحل و خشک شد و
هر سبطی از یاری بدریای در آمدند و از کفنا و جمع کردیم فکان الاخرین بخاندیگر از آنکه قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریای قلم کرد
او دریم بر حوالی فرعون و چون فرعون کنار دریا رسید و آن حال شاگردخواست که سفای قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون می بینید
که دریا از بیست من شکافته شده همان بطریق مشاورت با او گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی هم واقع شده زمین را بدریا در
نیای که هلاک شوی فرعون خواست که غمان بر تاب جبرئیل هم بر باد نیانسته خود پیش فرعون بدریا در افکند و فرعون بر اسب یغری تند
سوار بود یغری بوی مادیان شنیده غمان تمالک از دست فرعون بیرون برده روی بدریا نهاد و لشکریان هر فوجی از یاری بدریا در آمدند
و میکائیل هم عقب آن لشکر می آمد و ایشان را می راند تا تمام لشکر بدریا در آمد و حکم آهی در رسید که ای دریا بحال خود باز رو و بیکبار آنها

مرض تعلّقش با زنده بیتیست چه گویمت که چه خوش آمدی مسیح صفت به یک نفس مهر و در دمار و اگر وی به وَالَّذِي يَمْلِكُ النَّفْسَ كَيْفَ يَمْلِكُ الْمَوْتَ
 را در دنیا بوقت نقض ای اجل فَوْجُ الْيَحْيَيْنِ پس زنده گرداند مراد آخرت برای محاسبه و مجازات آن تعلّبی گفته که میراند بعد از زنده گرداند
 بفضل و گفته اند امانت بحسبیت است و احیای طاعت یا امانت بحسبیت است و احیای علم یا امانت بحسبیت است و احیای عقل یا امانت بطبع است و احیای
 بقا عت یا امانت بنا بر پیغمبری است و احیای بوریع یا امانت بفراق است و احیای بلاق در حقائق سلیمی آورده است که میراند مراد از نفس
 من و زنده گرداند مراد خود و نزد بعضی محققان امانت و احیای خوف و رجاست یا بعقل و ذکر یا استتار و تجلی و صاحب بحر قنود که میراند
 مراد از اوصاف بشریه و زنده سازد با خلاق روحانی و یا میراند از سمات روحانیت و زنده گرداند صفات ربانیت و حقیقت آن است که میراند
 مراد از امانیت من و زنده سازد و بهیئت خود که حیات حقیقی عبارتست از ان بیت تجویم عسرفانی را توئی عمر عزیز من به نخواستیم جان پرغم را توئی
 جانم بجان توبه وَالَّذِي أَطْمَعُ وَأَنْكَسُ که طمع میدرم آن تَغْفِرَ لِي أَنْكَسُ بیا مرز مرا خطیعتی گناهان مرا یَوْمَ الدِّينِ روز جزا استخوان گناه بخود
 با وجود عصمت نبوت بحسب کس نفس است و تعلیم است مرمت را و در تخیص آورده که مراد خطایابی است محمد است صلعم که حضرت خلیل از
 ملک جلیل استدعای غفران آن نموده و کتب هب لی ای پروردگار من بخش مرا و عطا کن محکما حکمی در علم تا بان مستعد خلافت حق ریاست
 خلق گردم وَالْحَقُّیُّ و در رسان مراسبب توفیق کمال در علم عمل بِالصَّالِحِينَ بشایستگان راه و برگزیدگان درگاه و اجعل لی و
 بگردان برای من لِسَانٌ صَدَقَ زَبَانِ راست یعنی شامی نیکو فی الْآخِرِينَ در میان پس آمدگان یعنی جاری کن شامی نیک نامی تا او
 من بر زبان کسی که از پس من آید و این دعا بفرجاست رسیده چه جمیع ائم از محسوس و بیهود و نصاری و اهل اسلام شامی حضرت خلیل الرحمن
 میگویند و گفته اند مراد از لسان صدق مراد صادق است و معنی آیت اینکه ظاهر کن برای تجدید اصل دین من راست گوئی در آخرین امانت و
 مراد حضرت رسالت پناه باشد صلعم و اجعل لی و بگردان مرا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِينَ از وارثان بهشت بر نعمت یعنی مراد از انما دار
 که در منازل بهشت نزول میکنند و اعف عني و بیا مرز مرز مرا یعنی ایمان روزی کن نما و او را آرزیده شود اِنَّكَ كَانِ مِنَ الصَّالِحِينَ
 بدستیکه و بهشت از گناهان و لا تخزنی و رسوا ساز مرا یَوْمَ مَعْيُتُونَ روزی که بر انگیزه شوند مردمان از قبرهای خود این دعا نیز تعلیم امانت است و
 الانبیا را هم خواری روانی نباشد یَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَا لَكَ رِزْقٌ روزی که سود نکند و بکار نیاید غنیمت و کابُتُونَ و به پسران پیچ احدی را لا اَمِنْ لَكَ اللَّهُ
 مگر کسی را که بیا بدخدا بی تعالی بقلب سلیم بدل خالص از کفر و حصیت چه اهل خود را در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را بر اهل حق را شاد خود
 و هر آینه آن مال و فرزندان و ارفع رساند و گفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله قولی آنست که دلی سلیم
 خالی باشد از حب دنیا و گویند از حسد و خیانت در تفسیر گوید از بعضی اهل بیت و از و اباح و صاحب پیغمبر صلعم و امام قشیری روح فرموده که قلب
 سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدا سلیمی روح فرموده که در و نه آفات دنیا بگنجد و نه مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت و طمّن سبب و از رسید طمّ
 قدس سره مقولست که سلیم تا گزیده بود و مار گزیده پیوسته قلب و اضطراب دارد و پس زبان معنی بیان میکند که دل سلیم دلی است که دلم در مقام جبرئیل و تضرع
 و زاری است از خوف قطعیت یا از شوق و صلت نظم زشوق وصل میال که نادم دهر روزی به زیم هر پیغمبریم که ناگه در کمین باشد بهام از گریه
 خونین و سوز دل مگر چندین به ندرستی که حال عشق بازان اینچنین باشد و اَزْ لَقَيْتِ الْجَنَّةَ و روزی که نزدیک گردانیده شود بهشت
 لِلْمُتَّقِينَ پس برای بر سر نگاران تا از موقف آنرا بینند و بشا هه سنازل خود مسرور شوند و بجز زلت الحجیم و ظاهرا ساخته شود و در رخ لَعْنَةُ
 برای گناهان بگردان نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم ایشان بفرزاید و قَبِيلُ لَعْنَةٍ و گویند در ایشان بهای یعنی فرشتگان حکم حق سبحانه

ای پروردگار من این قومی بدستیکه گروه من کذبون کذب کردند مرا و دروغ نسبت دادند فافقه پس حکم کن ببنی و بنیهم
 میان من و ایشان فتحا حکم کنونی و بنی و باز زبان را از قصد ایشان و من مخرجی و هر که با من است من المؤمنین و اگر ویدگان
 فافقه پس نجات دادیم او را و من معه و هر که با او بود فی الثلث المشوین و در کشتی پر از آدمی و حیوانات و دهنه و ماکولات و
 آخر قاف پس غرق ما حقیق بعد البقیة بعد از این که از قوم او رفتند و از قوم او رفتند و از قوم او رفتند و از قوم او رفتند
 علامتی است بر آنکه صبر موجب طهرست بیت کار تو از صبر نجات شود و هر که شکست منظر شود و ماکان اکثر هم و نبودند بیشتر قوم
 مؤمنین و گرویدگان بخدا و پیغمبر و بلکه از هست او نهاد و نه تن ایمان آورده با وی در کشتی بودند و ان ذلت و بدستیکه خداوند تو ظهور
 العزیز است توانا بر عقوبت کافران الرحیم و هر که با نایب غلب از ایشان یا بر توفیق پیغمبر در حلم و بردباری و احتیاج بر ایشان کذب
 دروغ داشتند عاده المرسلین و قوم عاد فرستادگان را که هر که یک پیغمبر را منکر شود همه را منکر شده باشد و قال حکم ما دکن آنکه
 گفت ما ایشان را اخوهم هو ذر و برادری ایشان بود و هم الا تتقون و آیا بر من نمیکند از شرک و از عقاب آبی خائف نیشود یا بی که
 بدستیکه من شمار رسول امین و فرستاده امین و ادای رسالت فأتقوا الله پس ترسید از خدای تعالی و ترک مخالفت او کنید و
 اطیعون و فرمان برید مرا در آنچه شمار بدان دعوت میکنم و ما أشککم علیک و نمی طلیم از شمار دعوت رسالت من لجزیج مزنی
 از مال و تناسع و نیارن اجزای نیست پادش من لا علی رب العالمین و مگر بر پروردگار عالمیان انکون آیا بنا میکنید بکل ریح
 بر موضع بلند آیه علامتی برای قماشای آینده و روزه تعبثون و بازی کنید با آن بنایعنی تباهی میسازید و در آن ساکن نمیشود که گویا
 عبث است و نوبید بر سر راهها خانها میساختند و در انجانشسته که بر ایشان میگذشت با او بازی کردند و بامرا و کبوتر خانهاست و یخذلون
 و فرامیگیرید قصایع موضعی آب یا کوشکهای محکم یا بید رفیع عالمک و تخلفون و گوای که جاوید خواهید بود در آن و اذ ابطلشتم و چون
 میگردد و حمله میزنید بطلشتم میگردد بختی جزین و در جائیکه سرشان و مشکبند یعنی بی شفقت و نامهربانی با چون انتقام میکشید انتقام تمکاران
 میکشید فأتقوا الله پس ترسید از خدای و از سطوت جباری که لا تقشماست بگذرید و اطیعون و در آنچه میفرمایم فرمان برید مرا که
 شمارین است و اتقوا الذی امدکم و ترسید از خدای تعالی که مددگاری کرد شمار را بما تعالون و آنچه شما می شناسید از انواع
 نعمتا امدکم یا نعمایا مدد کرد شمار را بچار پایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان اخذ نمود میکنید و بنی و به پسران ماد و
 حال یار و مددگار شما اند و جنت و به بوستانها از آنکه سیوه میجوید و عیون و چشمهای آب که هم سقیا و نشو و نما ی زرع به آن
 تمام رسد یا آخاف بدستیکه من میترسم علیکم شما که اگر بر شرک ثابت باشید عذاب یوم عظیم و عذاب روزی بزرگ که روز
 سهوب صرصست یار و ز قیامت قالوا گفتند عادیان در جواب بود و هم سوا علیک یا کمان است بر ما و عظمت یابند و بی را امدکم
 تنگ یا نباشی من الواعظین و از پند دهندگان یعنی طریقه خود را از دست ندیم این هذآ نیست این کار که ما برانیم از بت پرستی تجبر
 و عمارت بنا می مرفیع الا خلق الاقرین و مگر عادت پیشین از ما و ما نحن و یستقیم با محمد بن عذاب کرده شدگان با عیالتها
 فکذبوا پس کذب کردند رسالت بود و راعم فاهلککم هم طیس هلاک کردیم ما ایشان را با و صرنا فی ذلک بدستیکه در هلاک قوم
 عاد کایه ما بر این نشان است دلالت کننده بر آنکه عاتبه یا کذب ببعثت کشد و ماکان اکثر هم و نبودند بیشتر قوم عاد مؤمنین
 گرویدگان چنانکه از آن قبیله بود در خط بودند و باقی در معرض خط و ان ذلت و تحقیق که پروردگار تو ظهور العزیز است و غالب که

از تعذيب كفار باک ندارد و الرحيم هم برانست که مونس از اهل ملک عقوبت بيرون آورد گد گشت بدروغ نسبت دادند مؤذّر السّالين مع قبيله
 شود و فرستادگان خدا را يعني صالح را و بسياسي سابق را عم اذ قال لهم يا دکن چون گفت مرايش را از اخو هم برادر ايشان از حيثيت تو را
 صالح صالح بن عبید عم الکافقون ع آيا نيسيد از عذاب خداي که بدو شرک مي آيد يني لکھو رسول امين ع بدرستيکه من براي شما
 فرستاده ام مشهورم با بابت و رستي فانقوا الله پس برسيد و حذر کنيد از عذاب خداي تعالي و اطيعون ع و فرمان بريد مراد امر و نهي و
 ما اسئلكم عليه و نهي ظلم شمار را بر نصيحي که ميکنم من اجزيج جزائي که من ديدم و من بدان قسم شوم ان اجزيي نيست مکافات من
 الا على رب العالمين ع مگر خداوند عالمان آيا گذاشته خواهيد شد شايي نخواهند گذاشت شمارا في ما لهوننا
 در آنچه هستيد يا يعني در دنيا از ساکن و منازل امنين ع اين از آفات و سالم از فوات في جنت در بوستانها و عيون ع و چاهها و
 چه قوم شود در چشمه و نه رنوده و در دوق و کشتا و تخيل و خرمستانها که طلعها شکوفه درختان و هي هضيم نازک و نرم و لطيف است
 و تحيون و ميتراشيد براي ساکن خود من الجبال از کوهها و يا ناخنا فرهيمن ع در حالتی که ما هر يک در تراشيدن شما فانقوا الله پس برسيد
 از خداي تعالي و اهل دور و دراز پيش گيريد و اطيعون ع و فرمان بريد مراد احکام و لا تطيعوا و اطاعت مکنيد امرا السّفين ع فرمان بريد
 را که اسراف کردند بر نفس خود و بورزيدن کفر الذين يفسدون في الارض آنها که تباهي ميکنند در زمين حجر و لا يصلحون ع و صلاح نمي آيد
 کار خود را و اندر تن اند که قصد هلاک صالح عم کردند و قصه ايشان در سورة نمل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالي قالوا اقتلوه قوم شود در جواب
 صالح عم انما انت جزيي نيست که تو من المستحقين ع زجر کرده شدگاني يعني ترا بسيار جاد و بي کرده اند تا عقل تو مغلوب شده ما انت
 ميتي تو ايا کثير مقلدنا ع مگر آدمي مانند ما بصورت بشريه قوم بصالح عم نظر کردند و از حقيقت حال دي محبوب شده مذمتند که ايشان را
 در ابي صورت چيزي ديگر است نظريه صورت بني ابي صورت پرست ع جان بي معني است که صورت پرست ع در گذر از صورت و
 معني نگر و زانکه مقصود از صدف باشد گهر و چون قوم شود و البته صورت بودند و صالح را عم بصورت خود ديدند بهانه جويان گفتند مثل
 ما بشري دعوي رسالت چه ميکني و چون ترک نميگيري و درين دعوي مصري قائم يايته پس بيازشانه از خوارق عادات از کثرت اگر
 هستي تو من الصديقين ع از راست گويان در دعوي خود و صالح عم فرمود که شما چه طلبيد ايشان اقترح کردند که از اين سنگ معين ناقه
 باين بيمت بيرون آر چون مدعاي ايشان حاصل شد قال هذه ناقة صالح عم گفت اين ست ناقه که شما طلبيد بها شربت مرا و انصيت
 از آب و لکھو شربت يوم معلوم ع و شمارا نصيب از آشخور روزي دانسته شد يعني يك روز از ان دست و روزي از ان شام و نوبت مي نهم و
 و لا تشوهوها و سکنيد و ي را بسوخته بي يعني قصد زدن و کشتن دي کنيد و اگر چنان کنيد فياخذکم پس گيرد شمارا عذاب يوم عظيم ع
 عذاب روزي بزرگ بزرگي روز از جهت بزرگي عذاب است در وقت عقربها پس پي کردند ناقه را فاصبحوا اند ميمن پس گشتند پشيمان
 نزديک نزول بلا فاحخذهم العذاب پس فراگرفت ايشان را عذاب موعود يعني صبحه لان في ذلك بدستيکه در آنچه نازل شد بشنود
 لا يکة ما هراينه و التي ست برانکه لفر بعد از ظهور آيات مقرر محب نزول عذاب است و ما کان و نمودند اکثرهم مؤمنين ع بشير قوم شود
 گرديدگان آورد و مانده که به از قبل شود چهار هزار کس ايمان آوردند و بس و ان ذلک و بدستيکه آفريدگار تو طهو الغر من هراينه اوست غالب
 که مغلوب نشود و الرحيم ع مهربان که بي استحقاق عذاب نمکند گد گشت بدروغ نسبت دادند مؤذّر السّالين مع قبيله
 پيغمبر را چون ابراهيم و لوط ع اذ قال لهم يا دکن چون گفت مرايش را از اخو هم برادر ايشان لوط عم ابراهيم را و اخوت

شفقت است اَلَا تَتَّقُونَ ۞ اَیامیتر سید در کتاب معاصی از خدای تعالی باینکه تحقیق من برای شما رسول آمین ۰ رسول ام
راست در نصیحت یعنی بخوابه شما فَاَتَقُوا اللَّهَ پس تبرید از خدای تعالی در ترک نصیحت من و اطیعون ۞ و فرمان بریدم را در قبول مواعظ و
مَا اسْأَلَكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ و نمیخواهم شمارا به پندی که میدهم هیچ مزدی تا بر شما گران آید اِنْ أَجْرِيْ نِست ثواب من اَلَا عَلَى رِبتِ
الْعَالَمِیْنَ ۞ مگر بر ربت کننده عالمان اَنَا قَوْلُ الذِّكْرِ اَن اَیامی بیدردان من الْعَالَمِیْنَ ۞ از معاصی خود مرا و غرابان یعنی میل میکنند به اشت
ایشان و تَذَرُونَ و میگذازد و دست باز میدارد مَخْلُوقِ اَزْكَاءِ آفریده است لَكُمُ دَرَجَاتُكُمْ برای شمار و در کار شما قِیْلَ اَوْ اَجْمَعُوا اَزْوَاجُكُمْ اَزْوَاجُكُمْ اَزْوَاجُكُمْ
بلكه شاقو مَعْدُونَ ۞ گروهی از حد در گذشتگانید که با وجود ازواج به اشت رت رجال میل و اید قَالُوا اَلْقَتْنَدُ قَوْمَ لَوْ طَعَمَ در جواب وی لَکُنْ لَکُمُ
تَشْتَرُ لَیْلُوطُ اگر باز نه ایستی ای لوط از تقبیح عمل با و نهی از ازان لَنُکُونَنَّ هَرَاثِمَ باشی مِنَ الْخَرَجِیْنَ ۞ از بیرون کرده شدگان از میان با و اهل
موتفکرم بدترین حالتی مردم را از و یا رخو بیرون کردند می قال لَیْلُوطُ لَکُمُ دَرَجَاتُكُمْ لَکُمُ دَرَجَاتُكُمْ لَکُمُ دَرَجَاتُكُمْ لَکُمُ دَرَجَاتُكُمْ لَکُمُ دَرَجَاتُكُمْ
بعایت و شتم پس روی از قوم بگردانیده آغاز مناجات کرد و گفت رَبِّ نَجِّنِیْ اِیْ بِرَدِّ و در کار من باز رهان مرا و اَهْلِیْ و کسان مرا مَعَا
یَعْمَلُونَ ۞ از شاست آنچه میکنند فَتَجِیْبُکَ پس نجات دادیم او را و اَهْلَهُ و اَهْلَ سِیت او را اَجْمَعِیْنَ ۞ به ایشان اهل لوط وزن و دو
دختر و دو دامادی بودند بهر بائی یافتند اَلَا تَجْعَلُوْا لَکُمُ سِیْرَ لُوطَ عَمَ که داخل بود فی الْغَیْبِ ۞ در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که
اَن نَّذِنَ بِالْطَّوْعِ بیرون نیاید گفت راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم رسد ثُمَّ دَمَّرْنَا الْاَکْثَرِیْنَ ۞ پس هلاک کردیم دیگران را و اَمْطَرْنَا
عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان مَطَرًا بارانی که سنگ بوده یاکبریت و آتش هَسَاءٍ پس بدست مَطَرٍ الْمُنْتَدِیْنَ ۞ باران بهم کرده شدگان
که ایمان نیاورده اند اِنَّ فِیْ ذَٰلِكَ بَرَهً لِّکُمْ که در عذاب اهل و تَفْلَکَ لَا یَدَّ اِهْرَاسِیْهَ نَاشِءَ است بر عقوبت نفسرمان و مَا کَانَ اَکْثَرُکُمْ مُّؤْمِنِیْنَ
و نبودند اکثر آن قوم گروهی که بزرگوار و دختر لوط عَمَ بقول اصح + و دو دامادی بقول بعضی حضرت لوط عَمَ نگریده بودند و اِنَّ ذَٰلِكَ و بَرَهً لِّکُمْ
آفریدگار تو لَوْ کَانَ الْعَرَبِیُّ بِرَاسِیْهَ اَوْ سَتِ غَزِیْرَکَ هَرَاثِمَ نَشُدُ الرَّحِیْمِ ۞ عمر بان که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند کَذَّبَ بدروغ داشتند
اَصْحَابُ لَیْلَکَ الْمُرْسَلِیْنَ ۞ یاران ایکه پیغمبران را و ایکه میشه بود بقریب دین و دران میشه اشجار و اثمار بسیار بود و میاطی آورده که اصحاب بهم
قوم سزایم بودند و چهار دیه داشتند شعب و بد و غوغا فاسخ سبانه شعیب عَمَ را به ایشان فرستاد چنانچه با اهل مدین فرستاده بود اِذْ قَالَ یَا
کُنْ حَرْنُ کَفْتُ لَکُمُ شَعِیْبَ را ایشان را شعیب عَمَ که امی قوم اَلَا تَتَّقُونَ ۞ اَیامیتر سید از عذاب الهی که بد و شرک می آید اِنِّیْ لَکُمُ بَرَهً لِّکُمْ
من شمارا رسول فرستاده ام آمین ۞ لَهَا مَاتَ که خبر صلاح حال شما میخواهم فَاَتَقُوا اللَّهَ پس بر بنیزید از کفر و تکذیب و تبرید از عذاب
خدای تعالی و اطیعون ۞ و فرمان بریدم را در ترک مناهی و مَا اسْأَلَكُمْ عَلَيْهِ و نمیخواهم شمارا بر تبلیغ و حی منْ اَجْرٍ هیچ پادش از
اَجْرِيْ نِست جزای من اَلَا عَلَى رِبتِ الْعَالَمِیْنَ ۞ مگر بر آفریننده عالمان اَوْ قُوا الْکَیْلَ و تمام پیمائید پیمان را و اَلَا تَتَّقُونَ اَوْ سَبَّ
مِنَ الْخُسْرِیْنَ ۞ از گاهندگان و زبان رسانندگان بحقوق مردمان و زَفُوا و بنجید بِالْقِسْطِ اِسْمُ السُّتْقِیْمِ ۞ بهمیزان راست و اَلَا تَتَّقُوا
النَّاسَ و کم کنید مردمان را اَشْیَاءَ هُمْ حَسِبُوْا اَنَّهُمْ لَیْسَ لَهُمْ حَقُّوْکُمْ اِیْشَان و لَا تَعْتُوا و غایت تباهی مجوسید فی الْاَرْضِ در زمین اِیْشَان
و غارت و قطع طریق مُفْسِدِیْنَ ۞ در حالیکه قصد فساد دارند و اَتَقُوا الَّذِیْ و حذر کنید از عقوبت آنسکه بقدرت کامله خَلَقَکُمْ
یَا فَرِیدُ شَارَا و الْجِبَلُ الْاَوَّلِیْنَ ۞ و گروه پیشینیان را قَالُوا اَلْقَتْنَدُ اهل اِیْه اِنَّمَا اَنْتَ جَزِیْنِ نِست که تو بمن الْمُسْحَرِیْنَ ۞
از جادو کرده شدگان یعنی از آنسکه ایشان را مره بعد مره جادوی کرده اند تا حدیکه اثر عقل از ایشان محو شده یا از

ج

از جادو کرده شدگان

آفریدگانی که ایشانرا سحر کرده باشند یعنی میان تنی اند و محتاج بطعام و شراب و مما انت و نیستی تو را که بشکر گرامی تمثلتانند و صفاتی
 بشر پس بچه چیز بر تقضیل میکنی و دعوی رسالت از کجا آورده و ان تظننک و بدستی که گمان بریم با ترالین الکل بین خج از دروغ گوین
 در دعوی خود قاطعاً سقوط پس فرود آر یعنی خدای خود را بگو تا بکنند علیک کسفا حق السماء بر پاره ابراز آسمان که در وعظابی باشد ان کنت
 من الصديقين اگر هستی تو از راست گویان که بر ما عذاب فرود خواهد آمد قال گفت شعیب عم دینی اعلم که هر روز دگر من و ان ترست
 لما تعملمون با آنچه شما میکنید از عبادت هنام و حکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذاب که مکافات آن اعمال باشد بشما خواهد رسید
 و اگر احوال باشد باهل نخواهد بود قطم همت ده روزه عالم مبین و فتنه بین و مدبش در کین و اول حالش به عیش است و ناز به آخر کارش
 هر سوز و گداز به آورده اند که چون قوم شعیب هم در اتکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه و تعالی روز حرارتی سخت بر ایشان گما
 شت که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون خانه داد آمدند حرارت زیاده شد روی همیشه نهادند و ببرک
 بیای درختی افتاده از درخت میزدند که ناگاه ابرسیاه در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از وزیدن گرفت اصحاب یکدیگر خوشدل شده یکدیگر را آواز
 زدند که بیایید تا در زیر سایبان ابر سایشی کنیم همین که به ایشان در زیر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و بهر را بسوخت چنانچه حق سبحانه و تعالی
 که فکک بوجوه پس نگذیب کردند شعیب را هم فکک هم پس گرفت ایشانرا عذاب يوم الظلة عذاب يوم ظله و ظله در لغت عرب
 سایبان است چه ابرسیاه بشکل سایبان بر بالای سر ایشان بوده و گفته اند که چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه و تعالی را فرمود تا از جا
 خود برخاست و چون سایبانی در هوا بایستاد و در زیر آن آبهای خنک پدید آمد ایشان ناه بر آن کوه آوردند و بر ایشان فرود آمد و بهر را هلاک کرد الله
 گان بدست که عذاب روز ظله بود عذاب يوم عظيم عذاب روز بزرگ ان في ذلك تحقیق که درین عذاب که از ابر بار آتش سوزان
 بیرون آمد کلاه و هر آنچه نشاناست بر کمال قدرت متعظم حقیقی و ما کان اکثرهم مؤمنين و نبودند بیشتر اصحاب یکدیگر مومنان را و بهر
 ایشانست چه مردی نیست که از اهل یکدیگر شعیب هم گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آورده اند و ان ربکم و بدستی که
 آفریدگار تو طهو العزیز است غالب کند و بسیار از عدای ایشان الترحیم مع مهربان بنمایا و متابعان ایشان این آخر قصص حضرت پیغمبر است
 که بسبب اختصار برای تسلی دل مبارک سیدنا صلعم درین سوره مذکور شد و تهدید کند بآن قریش نیز است تا معلوم کنند که بهر استی که نگذیب پیغمبری کرد و بهر
 گشته اند و ایشانرا نیز بر نگذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید و الله و بدستی که قرآن لت نزل رب العالمین و فرود فرستاده پروردگار عالمیان است
 نزل فرود فرستاده خدای به قرآن الروح الامین لجبریل هم را علی قلبک بر دل تو یعنی جبریل هم تلقین کرد تا تو فرود آفرینی از وی و در دل
 خود بخاطر حق تعالی تخفیف نزل و رفع حادون از روح الامین خواند یعنی فرود آمد جبریل با قرآن بر دل تو و تو از وی اخذ کردی پس دل تو دوحای آن شد
 و این مشابه آنست که گویا بر دل تو فرود آورده و لتکون تاباشی تو من المنذرین از بیم کنندگان مخلق را بلسان عربی مقبیل
 بزبان عربی بود و منذران بلسان عرب شعیب و بهر دو صالح و اسمعیل هم بوده اند و الله و بدستی که قرآن یا نعت حضرت پیغمبر صلعم کف
 و انرا قرلین خج در کتب پیشینان بوده و در بعضی تفاسیر آورده اند که مشرکان عرب و بعضی از امور خود که مشکل بودی بجمع با جبار
 بنی اسرائیل کردند و سخن که ایشان در آن گفتندی قبول کرده حجت میدهند حق سبحانه و تعالی فرمود که او که یکنه طه نیست و مشرکان
 قریش را آیه نشانه بر صحت قرآن یا نبوت محمد صلعم ان تعلموا انکم می دانند قرآن را بصفت او یا پیغمبر را بعت و علمه و انی است که
 دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سلف گذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب یقین و تحقیق آنست که و لو نزلت و اگر امانی و تسادیم

قرآن علی بعض الکتابیین ۱۱ بر برخی از انما که غیر عرب بودند بلغت عرب فقر الا پس بخوانی آن عجمی قرآن را علیهم برایشان بلغت
 ایشان و این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که عجمی کلام عربی را که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند ماکانوا ایه بنودند ایشان
 بان قرآن منزل مؤمنین ۱۲ ایمان آوردند گان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عارست یا اگر قرآن را بر عجمی بلغت غیر عربی منزل میساختیم
 کا قرآن عسربان نمی گرویدند که فهم میکنیم و معنی آن در نمی یابیم کذلک یحنین سلکنا در می آریم انخار و عناد را فی قلوب الحزبین ۱۳
 در دل های مشرکان که لا یؤمنون به نمی گروند بقرآن حتی یخسروا العذاب الا لیسمعون ۱۴ و فیکه به بینند غلای در دناک را در دنیا خایه
 ام گذشته دیدند و در قیامت فیما یتهمس پس بیا آن عذاب برایشان بخت ناگاهان و هم لا یستعشرون ۱۵ و ایشان ندانند وقت است
 آن فیکولوا پس گویند هل نحن منظر ۱۶ آیا هستیم مادرنگ داده شدگان یعنی آیا ما را مصلت و همتا بگرویم و تصدیق کنیم افعذابنا
 آیا بعد از این استعجلون ۱۷ شتاب میکنند و میگویند امطر علینا حجارة و فانتما با تعدنا و حال آنکه در وقت رویت عذاب مصلت میطلبند
 آخر آیت آیا دیدی و دانستی که ما ان متعنتهم اگر بر خور داری و بهم ایشان را سینین ۱۸ سالها و زندگانی ششم شتم جاء هم پس بیا برایشان
 ماکانوا عذون ۱۹ آنچه بودند که وعده داده شد نذ عذاب ماکانوا عذون دفع نمکند از ایشان عذاب یادر در ماکانوا
 یستعشرون ۲۰ آنچه بودند که بدین داری یافته بودند یعنی متع دنیا و نعم آن واقع عذاب مانع عقاب نخواهد بود و در کشف آورده که میمون
 بن مهران آرزو مند لقای شیخ حسن بصری ۲۱ بوده روزی او را در طواف خانه کعبه دریافت و گفت مرا پندی به شیخ این آیت بر خواند ما غنی نعم ماکانوا
 میتعون یحون گفت لقد و عقلت و بلغت پندی دادی و سخن را تمام کردی نظم جهان بی وفا نیست مردم فریب که از دل بایده قرار و شکیب به نگر
 با بی هوش نگردی سیر به منتی بی مالش اندر زحیره که آندم که مرگ اندر آید راه به مالک کند و شکیبی نه جاده و ماکانوا هکذا و بلاک نکردیم من قریه ال
 هیچ دینی الا کما کرم الی آراحتن ذون ۲۲ بیم کنند گان بودند که کسی خیزد برای پند دادن یعنی اول بنمبران فرستایم ایشان را حتی دعوت میکردند و
 از عذاب ترسانند و چون تصدیق نمودند و در عناد و جود و فزودستی محبوت گشتند و ماکانوا نیستیم ظلمین ۲۳ ستمکاران که قبل از اندازد بلاک کنیم
 و در موضع آورده که قریش میگفتند دیوی که وکی نام دارد و زود می آید و قرآن بر خواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که و ما ننزلک بالشیطان
 و فرو نیاند بقرآن دیوان و ما یبخی و نشاید و روان بود که هم را ایشان را سر و آوردن قرآن و ما یستطیعون ۲۴ و نتوانند و قادر نباشند
 بلکه شرب ملائکه ایشان از رفتن آسمان مانع اند انهم یستیکه ایشان عن التبع از نشین کلام ملائکه اعزوفون ۲۵ و در شدگانند یا کناره رفتگان
 فلا تکذع پس بخوان مخاطب آنحضرت صلعم است مراد غیر او هر یک از امتان را پس گوید بخوان و پرست مع الله با خدای تعالی بحق الهما اخر
 خدای دیگر فکون پس باشی تو من اللعابین ۲۶ از عذاب کرده شدگان و آند و بیم کن خطاب خاص است بان حضرت صلعم
 میفرماید که بترسان از عذاب خدای عشیرتک الا قرینین ۲۷ خویشان نزدیک تر خود را آنحضرت صلعم بعد از نزول این آیت بگوید
 صفا بر آمده یک یک ایشان را ندان کرد و چون جسمع شدند فرمود اگر گویم شمارا که در زیر این کوه جمعی سوارانند مرا تصدیق می کنید گفتند آری
 فرمود که من بیم کننده ام شمارا از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متغیر گشته متفرق شدند و ابولهب با ندای و سه
 برخاست و اخفض و فرکیه جناحت بال خود را یعنی هر بانی و رز و اکرام کن لکن اتبعک من المؤمنین ۲۸ مع آن را که پیروی
 تو کرده است از گرویدگان فان عصواک پس اگر نافرمانی کنند عشیره تو و متابعت تو ننمایند فقل لی بوجیه پس بگو
 بدرستی که من بیزارم فمتما تعملون ۲۹ از آنچه شما میکنید و مرا بیان مواخذه خواهند کرد و توکل و توکل کن در کفایت

مات خود علی المرتضیٰ بر خدای غالب که قادر است بر قدرت او یا الذی یزککم میزند ترا
 حیث تقومون آن هنگام که برنجیزی نماز سجده و تناسلگزار می و تقابلت می بندگشتن ترایعی تصرف فرمودن فی الشجرین در میان
 نماز گزارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود و قیام است ایشان میگویند که در تنگیه خدای هو التسمیع است شنوا بقول تو العلیه
 دانا بنیت تو هل انیتکم آیا خبر کنم شما را که همواره علی من بر کسیکه از مردمان تنزل الشیطان فرود آید و یوان قبل ازین ذکر فرموده که
 روان باشد نزول شیاطین بر محمد صلعم بحجت عدم تناسب و تجانس و انجاس میفرماید که تنزل فرومی آید علی کُلِّ اقل بهر دروغ گوی
 اثیم بر بچاری مثل کاهنان که ایشان یلقون السمع فرامیدارند گوش بر سخن شیاطین و فرامیگیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها که به آن
 اضافت میکنند و اکثرهم کذبون و بیشتر ایشان دروغ گویند در انوار فرموده که بعضی اکثر اجل تفسیر کرده اند یعنی به ایشان بصفت کذب
 موصوفه و الشعراء و شاعران مشرک چون ابن زبیری و هبیره و سماع و غیره یثقفون بکذبهم الغاؤون پیروی ایشان میکنند نهضای عرب یعنی روا
 ایشان در تفسیر علم الهدی نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت پناه صلعم و مذمت اسلام شعرها گفتند و مشرکان یاد گرفته میخواندند این
 در شان ایشان نازل شد اکثرهم اعمی یعنی که ایشان فی کل واد در هر وادی از قون کلام یثیمون و سرگردان میشوند چون تسبیب تشبیب
 و بزل و مطایبه و طعن در انساب و مدح ناستحق و بجز نالاتق و اقراط در مدح و ذم و هزل آن و اکثرهم اعمی ایشان یقولون میگویند ما کما
 یفعلون و آنچه میکنند یعنی بقت ناکرده بر خود گواهی میدهند و پیغامهای ناکرده کسی در ملک نظم میکشند و اگر کسی تفحص شعرا را اهل جاهلیت کند بر
 بسیاری ازین مقوله مطلع شود و در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیت حسان بن رواحه جمعی از شعرا صحابه رضی عناب نبوت پناه صلعم
 آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم و این رواحه گفت میترسم که برین وصف بهریم حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که من
 جدا میکنم بشیر خود و بزبان خود و شعر که شما در شان کفار میگوید بر ایشان سخت ترست از تیغ و نیزه و این آیت نازل شد که الا الذین
 امنوا شعرا یتبوع سفیان در هر وادی سرگردانند مگر آنها که ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند یعنی پیغمبر صلعم شایسته
 نمودند و بهر وجه و دست کفار مشغول گشتند و ذکر کرد که الله و یاد کردند خدای تعالی را در اشعار خود و گفتند بسیار یعنی اکثر اشعار شعرا اسلامید و تمجید
 و توحید است و تخریص بطاعت و تنبیه از غفلت و انتصاف و انتقام کشیدند از مشرکان من بعد ما ظلموا و افس از آنکه ستم دیده شده بودند
 بهر جای یعنی بخواه ایشان را بر ایشان رد کردند و حضرت پیغمبر حسان را گفت ایج الشکرین فان جبرئیل معک حضرت حقائق پناهی قدس سره
 در ویباچه دیوان قول آورده که هر چند قادر حکیم جل ذکره در آیت کریمه و اشعار یثیم الغاؤون شعرا را که سباحان بحر شعرند جمع ساخته و کند لام
 استغراق در گردن ایشان انداخته گاه در عقاب بی حد و غایت غوایت می اندازد و گاه شنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان میسازد
 اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در زورق ایمان آمنوا و عملوا الصالحات نشسته اند و بواسطه بادبان و فکر و واسطه
 کثیرا بسا عل خلاص و ناجیه نجات پرسته و یکی از افاضل گفته است بیت شاعرانی را که غای خواند در قرآن خدای بهیست از ایشان هم
 بقرآن ظاهر شامی همان و سیتعلم الذین ظلموا و زود باشد که باند آنکه ستم کرده اند بکفر و اقرا و نسبت پیغمبر صلعم شعر که بعد از موت آن
 منقلب یثیمون و کدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود و واسطه تعالی اعلم بالصواب

سورة النمل مكية وهي ثلث وتسعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

يس

طس قد کتاب التفاسیر از خفش نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتدای کلام است و انتهای کلام پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه اینجاطس ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل است یا طاشا ثلث بطهارت قدس الی وسین بنیای عزمانهای باطلست و زندگان راه وسلاست قلوب ایشان از ماسوی سدر ثلاث این سوره الیث القرآن آیتهای قرآن است و کتاب مبین و آیتها کتاب روشن کننده مراحم حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف احد و صغیر است بر دیگر قرآن بحبت آن گفت که میخواهند و کتابا باعتبار آنکه مینویسند هکذا این کتاب راه نمانده است و بشری و مژده و پهنه للقرآن مبین للمرگ وید کار الذین آنما که یقیمون الصلوة بیای میسر از نماز را بعد و در کار آن و یؤتون الزکوة و سبب بند زکات اموال خود را بستان و هم با آخره و حال آنکه ایشان بسرای یکر هم یوقنون ○ ایشان بی گمانا تدریک غیر اشارت باختصاص ایشان است در تصدیق آخرت ان الذین بدستی آنما که لا یؤمنون بالآخره نمیکردند بسرای عقیقی و قیتا که استایم برای ایشان آنما که علمای زشت ایشان را یعنی شستهای طبع و محبوب نفس ایشان گردانیده ایم صاحب فوائد آورده که در ایشان مانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب می بیند و این حکم ختم و طبع دارد قههم یقیمون پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود اولیثک آن گروه الذین که آنانند که مرا ایشان است سوء العذاب بدی عذاب در دنیا چون قتل و هر روز بد و هم فی الآخره و ایشان در سرای دیگر هم الاخره و ان ایشان زیانکار تر از بسبب فوت ثبوت و استحقاق عقوبت و انک و بدستیکه تو لکن فی القرآن تلقین کرده میشود قرآن را یعنی فرامیگیری بتلقین جبریل که می آید تو من لدن حکیم از نزدیک خداوند راست کار علیهم و اما اذ قال یا دکن چون گفت مؤمنی که هلم موسی بن عمران هر کس را خود را که با او بودند در وقت توحه از زمین بصر و راه گم کرده بودند و نش را فاض بدیده و سر را یافته ای انکست بدستیکه من دیده ام نادانان آتشی افروخته سائیکه فرو و باشد که یارم قتها بخبر از آن آتش چیزی یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر بیاورم پس اوقاتیکه یارم برای شما هتاپ قس شعله آتش فر گرفته لکم تصطلون ○ شاید که شما گرم شوید بان آتش فلما اجاء هاپس آن بهنگام که آمد موسی م نزدیک آن آتش نوری دیدی اراق افروخته از درخت سبز و گویند آتشی بود محرق چون سائر آتشها و بر تقدیر چون موسی عم آنجا رسید نویدی نذر کرده شد ان یوردن با که برکت داده شده باد من فی النار هر که در مکان آتش است یعنی در بقعه مبارکه یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی م و من حو لها و هر که گرد آتش است یعنی ملائکه و سبحان الله و بگو یا که است خدای تعالی دت العلین ○ پروردگار عالمان از تشبیه آورده که چون موسی م این را شنید گفت نداننده کیست باز ندانده که لیونلی الله ای موسی بدستیکه نداننده انا الله العزیز الحکیم ○ منم خدای تعالی حکم کننده بصواب و آتی عصاک و در سخن عصای خود را موسی م عصا میکنند فی الحال ماری شد و آغا زرقن کرد فلما را هاپس چون دید موسی ع عصا را که هتتر حرکت میکند باضطراب و بر طرف می رود کاهها جان گویا که ما رست باریک تیز و در اول حال چون ماران خرومی بوده و در آخر از دها میشود و در تفسیر امام ابواللیث هم آورده که در وادی مقدس جان بوده و ترو فرعون ثعبان شده بر وجه چون موسی م آن صورت را مشاهده نمود و لی مذ بر روی بگردانید در حالتیکه گریزان بود از خوف آن و لکن یعیق و با زنگشت بار دیگر ندرید لموسی لا تخف ای موسی ترس از غیر من ای لا تخاف بدستیکه نم که ترسد لدی المرسلون قی نزدیک من فرستاده شدگان یعنی ایشان را نزد من بج عاقبت نیست تا از آن ترسند و بیاید ترسید تمجی را از الا من ظلمه مگر کسیکه شتم کند تمجید ل حسنایس بدل کند و بجای آرد و یکنوی تعذ سوره بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه فلانی غفور پس بدستیکه من آمرزنده ام تا ما نرا و حیم ○ مر با نم بر ایشان

و مقصود وی دنیا باشد و باز میگوید سحان ربی اعظم و مجد و میگوید استغفار کنیدی گناهکاران و حدار میگوید کل شیء بالک الاوجه
 و هر از داستان میگوید سحان الخلاق الائم و عذاب لعنین میکند بر عشار و در وسط با سناد خود نقل میکند از ابن عباس که از حضرت رسالت
 پناه صلعم پرسیدند که خروس در فریاد خود چه میگوید فرمود که میگوید اذکروا الله یا غافلون و هم در وسط از ابن عباس نقل میکند که چکاوک در
 صغیر خود میگوید بار خدا یا لعنت کن بر دشمن محمد صلعم و آله و صحبه و سوسا میگوید بار خدا یا از توقوت و روزی پنجاهم یار زاق و در آج میگوید
 الرحمن علی العرش استوی القصه نسبت زبان مرغان محوره سلیمان است هم از آن سبب فرمود که منطق الطیر ما در آموختند و او تینا و داده شدیم
 یعنی ما را عطا کرده اند من کل شیء از چهارپایانی که بدان محتاج بودیم این هَذَا بَدْرَتِکَ اِنْ عَطَاکَ هُوَ الْفَضْلُ الْبَیِّنُ و اقر و نیست
 آشکارا که بر یکچکس مخفی نیست آنرا و مذکر سلیمان را شتی بود که یکچکس را از سلاطین نبوده و در موضع آورده که برین تخت او و ولایت هزار
 گری بود برای اکابر انس و بر سر آن ولایت هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان سی و پنج منبر نهادند و احبار آدمیان
 بر آن نشستند و بر چپ او همین مقدار منبر بود و احبار چشیمان بر آن قرار گرفتند و مرغان بر زبیر سروی پر در پر یافتندی و احبار جن
 یافتندی و جن و انس بر کرسیا استماع کردند و سلیمان هم بر بالای تخت بودی و جیش سلیمان و جمع کرده شد برای سلیمان هم جَنُودُ کَلَامُ شُکْرِ هِی
 اَوْ مِنْ الْجِنِّ اَزْ دِیَوَانَ وَاَلْاَنْسِ وَاَزْ اَدَمِیَانَ وَاَلطَّیْرِ وَاَلْمَرغان فَصَحَّ بِسِیْنِ لُکْرُ یُوْذَعُوْنَ و رانده شدند بوقت سیر او یا باز دشته بودندی
 سار هم پیونده امام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدو و مل و پریشان نبودندی بلکه ضبط و ربط ایشان بر تبه بود که یکچکس از لشکران از
 متفرق و خود پیش و پس توانستی رفت و در کشف و اکثر تقاسیم است که لشکرگاه او صد فرسخ در صد فرسخ بود و بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و شل
 آن از برای انس و مانند آن از برای طیر و آن مقدار از برای وحش و جهت وی بساطی یافتند و در یک فرسخ در یک فرسخ از برای شمش و تخت او در میان
 بساط نهادندی و اکابر و اشراف بر کرسیا که بر حوالی تخت بودند نشستندی و با و آن بساط را بر داشتی بر فزیدی یکماه راه بردی روزی که از ولایت
 شام بطرف یمن توجه نموده میرفتند حتی اِذَا اَتَوْا اَوْتِیکَ یَا مَدْعٰی وَاِذِ التَّمْلِیْلُ بِرَوَادِیْ یُنِیْ اَزْ زِیْرَانَ وادی که در جنوبی طائف است
 در آمدندی قَالَتْ تَمَلَّکَ گفت مورچه لنگ که آن را منزه یا طایخیر یا ملاحیه یا خرمی نام بوده و وبال داشت در کشف ثعلبی آورده که بر اثر خرمی
 بوده در بزرگی و در زاد اسپر را رنج گفته و در اخاف برابر گرگ و او متر مورچه چنان آن وادی بود چون لشکر سلیمان هم دید بر بندی آمد و گفت تَأْکُلُ
 الْقُلُوبَ اِیْ مَوْرِحَکَانَ اَدْخُلُوْا اَمْسِکِنَکُمْ در آید در سنگهای خود که لا یُطِیْمُنَکُمْ سُلَکِیْنِ تا درم نشکند شما را سلیمان هم و جَنُودُ کَلَامُ شُکْرِ هِی
 او مراد از تنی لشکر از حطم غلی مورچه چنان است از توقف بجیشتی که عرضه تلف شوند و هُمُ و لشکران سلیمان هم کَلِیْشَعْرُ حُنَّ و نماند که شمار پایمال
 میسازند آورده اند که با این سخن را از سه میل راه بسمع سلیمان هم رسانید فَبَسَّسَ سِیْمِیْنِ بِسِیْمِیْنِ کَرْدُ خَاجِکَا در حالتیکه تعجب بود و قَرْنُ فُکْوَ طَا
 از گفتار آن مورچه و گویند شادمان و خرم بود با دراک مقابل غل آورده اند که سلیمان هم او را طلبید و گفت ای مورچه ندانستی که لشکر من تنگند
 گفت دانستم اما من معتز قوم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردند و جواب داد که غرض من آن
 نبود که بر زمین شکسته شوند اما من آن بود که مباد و انظر به بدیه و کلبه تو کنند و بنظره لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای باز مانده و در میدان
 غفلت پایمال خدایان گردند یا ملک تو بیستند و آرزوی دنیا در دل ایشان پیدا آید و دنیا بخوضه حق است در کشف الاسرار آورده که
 سلیمان هم از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت چهار هزار سربنگ و ارم زیر دست هر سربنگی چهل هزار نقیب است و زیر دست هر
 نقیبی چهل هزار مورچه گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد که یا نبی الله ما را روی زمین میدادند اختیار نکردیم و بر زیر زمین جاسه

ولم ی خود و ما تعلون و آنچه آشکارا سازند بر زبانهای خویش و حص در هر دو فعل خطاب خواند یعنی آنچه نماند و آشکارا کنید الله
 خدای تعالی که الله اکبر نیست معبود بجز او رب العرش العظیم آن فریدگار عرش عظیم است آن عرش که محیط بکری است و
 کرسی احاطه کرده مرا آسمانها و زمین را پس عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت این عرش چه تواند بود و مصرع چه نسبت است سمع را
 با آفتاب درخشان و این سجده هشتم است بقول امام عظم و نعم بقول امام شافعی هر دو فتوحات آورده که این را سجده شریف میگویند و موضع سجود
 مختلف نیست بعضی بعد قرات و ما یعلنون سجده میکنند و برخی پس از تلاوت رب العرش العظیم آورده اند که چون هر سخن خویش را تمام
 رسانید قال گفت سلیمان عم ستنظر زود باشد که در گریه و تامل کنیم که درین سخن اصدق است یا راست گفتی امکننت یا بودی من الکذیب
 از دروغ گو یا پس سلیمان عم نامه نوشت و گفت اذ هبت یکتبی هذا بر این نوشته مرا قال لعله الیهم پس بنگین بسوی ایشان نشاند
 قول پس روی بگردان عنضم از ایشان و بیک گوشه رو و تفحص کن فانظر بین بین که ایشان در آن ما اذ یرجعون و چه چیز
 باز میگردد یعنی در جواب کتب چه نوع باید برگزیند و سخن بدو چه سر رسیدند آری باب قصص برانند بلقیس دختر شریل و شریل
 بن مالک بود و چهل سال پدر شریل در ملک مین بادشاهی کرده بود و او را جن وصلت افتاد و فارعه جنبتیافته است و درین المعانی
 گفته که بلقیس شیمسیان را بخو است و بلقیس از و متولد شد و بعد از پدر ملک را فرو گرفت و خویشان مادر وی و از جن بدو گاری کردند و بری
 او تختی بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب پرستیدی چون به خبر او با سلیمان عم رسانید وی نامه نوشت و عمر کرده بهد و او تاب نشد
 و در بدنه نامه در متعار گرفته باید و در جمعی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بر بخت پرواز آمد و مردمان روی بنگرستند نامه
 بر تخت افکند و قول شد آنست که بلقیس در خلوتگاه خود بر پشت تکیه داشت و در با فرو بسته بودند و در دوازده در آمد و نامه بر سینه و
 افکند بلقیس رجست و نامه را برداشته مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه از دست بیرون آورد و متوجه
 ایشان شد قالت گفت بلقیس یا ایها الملک ای گروه اشرف الی القی الی بدستیکه افکند شده است بسوی من کتب که کتب نوشته
 بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستنده او که پیغمبر بزرگوار بوده یا بسبب آنکه آورنده او مرغی بود و این امر غایب ایشانست یا بجهت آنکه خدا
 امام قشیری فرموده که بزرگ بدان واسطه بود که در طمع ملک نبود بلکه دعوت کننده بمالک الملک بود گفته اند که چون مضمون نامه نام خدای تعالی
 بود پس آن نامه بزرگترین همه نامهها باشد نظری نام تو بهترین سر آغاز به بی نام تو نامه کی کنم باز آرایش با جماعت نامت و آسایش سینا
 علامت به انقبیه بلقیس گفت نامه من آورده اند و ارکان دولت پرسیدند که از که آورده اند فرمود که از من شکی نیست بدستیکه این کتاب از نزدیک
 حیدر است و قرآن و بدستیکه مضمون او اینست که بسم الله الرحمن الرحیم اولا تعالوا علی بر من بزرگی کنید و گردن
 کشید و آفرینی و بیاید من مسلمانی و گردن نهان و فرمان بر من و چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود جودت و جرات
 کلامه و لاله بر معانی بسیار دارد و حال پریشان شدند و مضطرب و سرسبز شدند قالت گفت بلقیس یا ایها الملک ای گروه اشرف الی
 سید و سینه بزرگ بودند از ارکان مملکت که هر یک برده هزار کس حکم میکرد و بلقیس ایشان را جمع کرده فرمود که اقوی فی فتوی و سید ما
 فی امری و کار من و آنچه صلاح و صواب من باشد بمن بگوئید ما کنتم فیتم من قاطعه آخر کارنده و فیصل دینده کاری را حتی
 کشید و در آن تماشای نزدیک من حاضر گردید یعنی فی سینه و در آن تماشای نزدیک من حاضر گردید و در آن تماشای نزدیک من حاضر گردید
 و اولو اباس بدید و خداوندان کار را سخت یعنی فرستادیم و هم مدت شکر و هم شجاعت و اکرام اللیل و کار غرض تو است و ای قائل

پس بین و درنگ که ما ذائقه فرستادیم چنانچه سرمانی از مقامه و مصالحه نظر اگر جنگ خواهی نبود آوریم به دل دشمنان را بدر آوریم و اگر صلح جوئی
 تر باشد ایم به تسلیم حکمت سرافکنده ایم چون بقیس از ایشان دریافت که میل مقامه دارند پسندید و گفت ما مصلحت نیست که حرب
 کنیم چه کار حرب دوروی دارد اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال ما در عرصه تلف میشود و کما قال الله تعالی قَالَتْ بَقِيسُ ابْنُ
 الْفُجَارِ بَدْرَ سَيْكَةٍ بِدُشْمَانٍ رَاذِلٍ خَلَوْا قَرْيَةً حِينَ رَايْنَاهُمْ يَأْتِيهِمْ بَعْدَ غَلَاظَةِ الْيَوْمِ بِسُيُوفٍ حَارِثٍ ۝ وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ۝
 و همچنین میکنند تا یک قول اول است وَآيَاتٍ مُّسِيئَةٍ وَبَدْرَ سَيْكَةٍ من فرستنده ام إِلَيْهِمْ سُبُوحٌ سَلَامٌ و قوم او هَلْكَتِ بَعْدَهُ كَمَا مَقْدَمُهُ
 صلح است فَخْطَرَهُ لَيْسَ بِنُكْرَهٍ ام که از آنجا بگریزیم فَجَعَلَ الْمُرْسَلُونَ ۝ چه چیز باز میگرداند فرستادگان من که اگر به یار قبول کند ملک است و
 پیغمبر در کشف آورده که پانصد غلام را لباس کینرکان پوشانید و پانصد جاریه را بزبور غلامان سیار است و هزار خشت زرین و تاجی از زر
 شکل بدو یافت و مقداری مشک و عنبر و حقه در دروی ناسفته و موه جرجع کج نفته فرستاد و سوزن عمر را با یکی دیگر از اکابر قوم بر رفتن مقرر
 فرمود و گفت ای سوزن نیکو احتیاط کن اگر چشم غضب در تو بخورد بینی که او با و شاه است و اگر ترازه روئی و خوشحالی با تو سخن کند
 بدانکه پیغمبر است و در لیلی دیگر بر نبوت او آن است که میان غلامان و کینرکان تمیز کند و گوهر ناسفته را سوراخ سازد و موه جرجع نفته را شسته
 کشد ایشان را بایر داشته متوجه شدند و به کیفیت حال عرض کرد سلیمان عم بفرمود تا دیوان خشتای زر و نقره ساختند و میدان را که
 هفت فرسخ طول او بود بدانها فرستادند و در روز رسیدن مندر مراکب بحری و بری بر جوانب میدان پاشیدند و هر یک از آدمیان
 و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام جدا گانه صف بر کشیدند و مرغان بر روی هوا پرور پر بافتند بیت با صد هزار دیده فلک
 در هزار قرن مجلس بدان تکلف و خوبی ندیده بود مندر بکنار میدان رسید و آن فرش و اساس و آرایش دیده از بهایای خویش
 شرمند شد و چون پیش تخت سلیمان رسید آنحضرت تباروی تازه بسم کرد و برپا پیش نمود و فرمود که حق را بیا که دران درمی ناسفته و موه
 کج نفته است پس ارضه را فرمود تا در عنبر سوراخ کرد و دوده را فرمود تا رشته در دهن گرفته بر سوراخ آن موه بگذشت و رشته در و کشید
 و آب طلبد غلامان و جواری را فرمود تا در غبار راه روی بشویند مردان آب بردشته فی الحال روی شستن آغاز کردند و زنان آب از
 دست بدست دیگر ریختند و بدین نکته از یکدیگر ممتاز گردانید و به ایشان رد کرد و چنانچه حق سبحانه فرمود فَكَلَّمَا جَاءَهُ سُلَيْمَانُ ابْنُ الْفُجَارِ
 که آمد رسول بقیس سلیمان عم و هدیه آورد قال آتَيْتُكَ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ سَبْعِينَ مِائَةً أَلْفَ دِينَارٍ ۝ وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ۝
 فَكَلَّمَا ابْنُ الْفُجَارِ بَقِيسُ ابْنُ الْفُجَارِ بَدْرَ سَيْكَةٍ بِدُشْمَانٍ رَاذِلٍ خَلَوْا قَرْيَةً حِينَ رَايْنَاهُمْ يَأْتِيهِمْ بَعْدَ غَلَاظَةِ الْيَوْمِ بِسُيُوفٍ حَارِثٍ ۝
 شما بیهوده بگوئید که خود شاد میشوید و می نازید زیرا که جز حیات دنیا مطمح نظر نیست شما نیست بهیچ آنکه پرواز کند بآب
 علوی چو بهای دنیا اند نظر نیست و مراد است اَرْجِعْ اَيُّ رَسُولٍ لَّكَ رَايْنَاهُمْ سُبُوحٌ سَلَامٌ و قوم او و گوهر بیاید و اگر نیاید فَكَلَّمَا ابْنُ الْفُجَارِ
 بَقِيسُ ابْنُ الْفُجَارِ بَدْرَ سَيْكَةٍ بِدُشْمَانٍ رَاذِلٍ خَلَوْا قَرْيَةً حِينَ رَايْنَاهُمْ يَأْتِيهِمْ بَعْدَ غَلَاظَةِ الْيَوْمِ بِسُيُوفٍ حَارِثٍ ۝
 و هر آینه بیرون کنیم ایشان را قَتْلُهُمْ آرزیده سبأ آذَلَهُ در حالیکه بی عزت و بی حرمت باشند وَهُمْ ضِعْفُ قُوَّتِهِ ۝ و ایشان خوار شدند گان شوند
 و اسیران مندر بازگشت و تمام احوال باز نمود بقیس تیره راه کرد و تحت خود را در خانه مضبوط ساخت و نگهبان بران گماشت و در خانه را قفل کرد
 و کلید برداشت و بالشکر متوجه پادشاه سلیمان م شد دیوان خبر یافته اندیشه نمودند که چون سلیمان عم را بمیدان کمال حسن و جمال عقول البته

بازدواج امویل کند و او سلیمان را هم بر سر ارجح اطلاع دهد و کار بر مائیک آید صلاح آن است که طعنه زنی بر جمال کمال او تا عیب او در دل سلیمان مژم نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام دارد و کلام او از منبج صواب منحرف میگردد و پای او مانند سم حارست انگشت ندارد و سلیمان هم در اندیشه افتاد و اول خواست که عقل او را آزمایش کند
قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَكُ أَكُفْتُ سَلِيمَانُ مِائِي كَرُوهُ بَرْكَانِ أَتَكْمَلُ كَلَامَ زَمْشَا يَا تَيْتِي بَعَثْ شَيْصَامِي آرُو تَحْتَ بَلْقِيسَ رَاقِلْ أَتِي يَا تَوْنِي مُسْلِمِي
پیش از آنکه بیاید بمن سلیمان چه هرگاه که سلیمانان آید نگر فتن تخت او روانست مگر رضای او و غرض او آن بود که او را تغییر دهد و از ویرسد که این سریرتوست یانی و جواب او عقل او و قوف یا بد قال جعفر حجت گفت دیو بلند ناخوش من الحین از قوم جن نام او ذکوان یا صخر انا ائتیک به من بیارم تو از قبل آن تقو می پیش از آنکه بخسری من مقام ملک از جای خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان تا نصف النهار مجلس حکومت نشستی فلانی علیه و بدستیکه من بر جل آن تحت لکونی آمین هر آینه توانام و اینم بر جواهر یعنی دران خیانت کنم و بمانت تو رسانم سلیمان هم گفت زودتر ازین خواهم قال الذی عندک گفت آنمیکه نزدیک او بود و علم داشتی من الکتاب از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و هم اعظم دانسته آنکس خضر بود و هم یا ضبه که ابوالقبلیه است و در تیسیر آورده که بنو ضبه یاسر او عا دارند که من غایه علم الکتاب بدست و گفته اند حضرت سلیمان هم بوده یا مردی مستجاب الدعوات که او را المینا گفتندی یا ذوالنون یا اسطوخ یا ملکی که موی سلیمان هم بوده یا ملکی که ذکر مقادیر بدست اوست یا جبریل هم دران تقدیر که یکی از ملائکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آنست که آنکس که وزیر سلیمان هم بود گفت انا ائتیک به من بیارم تحت بلقیس را بتو قبل آن که بگذرد پیش از آنکه باز گردد و ائتیک بسوی تو طرقتی چشم تو یعنی چون در چیزی که مگر می تا چشم از ان برداری من تحت را حاضر گردانم سلیمان هم او را دستوری داد بحدوده در افتاد و گفت یا حی یا قیوم که عبیری ایما اشرافیا باشد و بقول بعضی گفت یا ذوالجلال و الاکرام و بر هر تقدیر چون عاگرد تحت بلقیس در موضع خود بر زمین فرو رفت و بیک طرفه اعرین پیش تخت سلیمان هم از زمین برآمد و در وسط فرموده که حتی سحانه آنجا را عده کرد و وزیر سلیمان را باز ایجا فرمود و قائلان را او پس آن هنگام که سلیمان هم دید آن تحت را مشت قتر اعتد که قرار گرفته تر و او قال هذا گفت سلیمان هم که این کرامت من فضل و فی فضل بروردگار نیست لیبلونی تا بیارم مراد مثل این اموره آشکره یا آشکره میگذازم اما ساسی پیش میارم و من شکر و هر که ساس داری کند نعمت خدای را قائما یا شکر پس جز این نیست که ساس میدارد لنفسه از برای نفس خود چه شکر موجب دوام نعمت و سبب نری آن است و من کفر و هر که کفران ورزد و فراق دینی پس بدستیکه پرو و کار من غنی بی نیاز است از شکر گذاری و ناسپاسی مردمان کفری کرم کننده است بانعام بر مستحقان قال نکیر قاطع گفت سلیمان هم که بگردانید برای بلقیس غشها تحت او را یعنی بیات و شکل او را تغییر و سید برومی که اعلا را با سفل آری و مقدم را موحس سازید یا جواهرش را تبدیل کنید اخضر را بجای احمر و ابیض در موضع صفر و وضع کنید نظرها تا بنگریم ماکه بعد از سوال از او ائتیک یا راه می یابد بدو و میشناسد تحت خود را ام نکون یا باشد من الذین لا یفتنون از آنانکه راه نمی یابند بخیر و میشناسند فلما جاءت پس آن هنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان هم و تحت او پیش تخت سلیمان هم نهاد و بود قیل گفته شد او را آهکنذ آیا یخنین ست عمر شک تحت تو قاکت گفت بلقیس کانه هوه گو یا که این است جزم نگفت که هوهو از جبت آن که احتمال داشت که تختی باشد مثل تحت او و این از کمال عقل بود پس گفت و اوتینا العلم و داده اند ما را علم بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان هم من قبلها پیش از غره و کنا مسلمین

چون برگردند مبدی برین **○** پشت گردانندگان یعنی ایشانرا گوشه دل گرانست و از استماع قرآن اعراض میکنند و روی میکردند و اندیش
مشابه بران باشند و مانند شنیدن صحرای که برگردد و پشت بر داعی خود کند و در آن محل استماع او شکل ترست و در غرض اشارت نیز می بیند که فهم کند
و ما انت و نیستی تو بطلدی الی غیره راه نمایند که گوران **○** عن صلی الله علیه و آله از گرای ایشان چه هدایت حاصل نشود و الا بصیرت و ایشان ندانند
تشیع و تشنوائی تو لا من یؤمن مگر کسی را که برگردد بایستنا سخنان یعنی فهم کلام تو نمیکند مگر گردیدگان **○** فهمت متسلون **○** پس ایشان گردن
نهادگان نسرمانند و مخلصان و مخلصان عالم ایتقان اند نظر گوش جان را ننهاد بر فرمان و دیده دل کشاده بر عرفان و زنده از تفهیم ایشان
قدس و متکلف در فضای عالم نس و برده اند از مضائق اشکی و به قل الله ثم فرسم پی و لا ذاقه القول و چون واقع شود قول
یعنی واجب گردد عذاب و عذاب الارباب علیهم السلام آدمیان و تنگدست از امر معروف و نهی منکر باز دارند آخر جناب بیرون آریم
طعم برای ایشان **○** اذ انزل من السماء من کلک و هم لا یسمعون گریه با ایشان **○** ان الناس لایدریان کما کانوا یستندون بایستنا سخنان
از وعده و وعید و حشر و نشر آیات قدرت و دلائل حکمت **○** لا یوقنون **○** یقین نمی آرند یعنی در آن یقین نیستند بیاید و نیست که خروج
دایره الارض نشانه است از علامات قیامت صاحب معتد آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه و ابه از زمین بیرون آورد
چنانچه نادره صالح عم را از سنگ بیرون آورد و آن دایره گویا باشد و در حدیث آمده که خروج دایره و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد
هر کدام که پیش بود آن دیگر در عجبش ظاهر گردد و از کتب بعضی از ائمه چنان معلوم میشود که از شرائط ساعت اول آیات سماوی طلوع
شمس بود از مغرب و اول آیات ارضی خروج دایره و او جانور است طول او شصت گز بود و چهار فاقه دارد و او از غیب یعنی مویهای نذر
و باریک باشد چنانچه بجه هر مرغی را باشد و دوال دارد و در تیز روی هیچ بار ساز و فوت نشود و هیچ طالب او را در نیاید روی او
چون روی مردم مادر غایت روشنی و درخشندگی بود و در تیسیر زبان نیز بشیر نقل میکند که سر او شبیه سر گاو باشد و در عین المعانی آورده
که چشم او چون چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو و کوهی و لون او مثل لون پلنگ و گردنش چون گردن شتر مرغ
و سینه اش چون سینه شیر و پهلوی او چون پهلوی یوز و قو امش چون قو امش شتر و دمش چون دم خرچ سیر و ن آید از کوه صفلیا از میان صفا و مرو
یا از کوه اجایا و ادنی از او ویه تناسل از بحر سوم و در حدیث آمده که از عظم مساجد یعنی از مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامت است
آورده که از زرگن خانه کعبه بر آید و مردم در می نگرند و او مانند آفتاب سیر میکند و بلند میشود و بعد از سه روز ثلث او بیرون آید و بعضی برانند
که جسم سرگردن او از زمین بیرون نیاید و قول اشهر آنست که تمام او بیرون از زمین آید و عصای موسی و خاتم سلیمان هم بادی بود و در
مؤمنان بعضای موسی مس کند سفید گردد و خاتم سلیمان هم بر میان چشم کافران باشد روی ایشان سیاه شود و کسی نماند در دنیا مگر سفید
و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب بخوانند بلکه سفید روی را گویند و بنی هاشمی و سیاه روی را گویند ای وزخی و ازین است که بعضی معنی
آیت برین وجه گفته اند که چون واقع شود قول یا تمیز بر منان از کافران بیرون آریم دایره الارض را و الله اعلم و قو محشر و یا دکن سوزی
که حشر کنیم من کل امتی از هر امتی قو جگای که روی که رؤسای اشراف باشند من قیگدب از آنکه که کتب میکنند بایستنا آیات کلام
یا دلائل قدرت **○** فهمت متسلون **○** پس ایشان باز و شته میشوند تا از زل و سافل قوم بدیشان رسد و حتی از لجه و آنچه بیانند
بحشرگاه قال اکذبتم بایستی گوید خدای آید بر رخ دشته اید انبیای او را و اول حال و لکه تحبطوا و احاطه نکردید بهما بدان آیتها علما از جهت دانش
یعنی در آن تامل نکردید و گفته آن نرسید اقامه **○** اکذبتم متسلون **○** یا آن چیز بود که شما بودید که میکردید یعنی چه کار کردید بعد از آنکه بخدا و رسول ایمان

نیاورد و وقوع القول واقع شود قول یعنی سرود آید عذاب علیهم ایشان بما ظلموا بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمود
 قهراً یطعنون پس ایشان سخن گوید بعد از خواهی جهت مشغول بعباد نامتناهی اکثری قریباً آنرا ندیدند و ندانستند منکران حشر
 انا جعلنا النیل انکه ما گردانیدیم شب را تیره و تنگ کنوا فیه تا آرام گیرید در خواب و استراحت و النهار مبصره و ما ختمیم روز را روشن
 سازد طلب معیشت باشند ان فی ذلک بر سببیکه درین تعاقب نور و ظلمت بوجه مخصوص کالیت هر آنکه نشاناست بر بعث و نشور لقوم
 یؤمنون مگر و می را که تصدیق میکنند یعنی آنکه قادرست بر ابدال روز و شب از یکدیگر بر آنکه قدرت دارد بر ابدال موت و حیات در مواد
 ابدان موتی و خواب و بیداری نیز که در روز و شب واقع است استدلال میتوان کرد بر مردگی و زندگی و یقین منقطع و یاد کن و زی را که میدیدید
 فی الصور در صور فقری پس ترس از هول هیبت آن من فی السموات هر که در آسمانهاست و من فی الارض و هر که در زمینهاست آری
 قرع بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است یعنی البته بوقت نفع صورت ترسناک شوند و خواهند شد اهل آسمان و زمین الا من شاء الله طمأنینا
 که خواهی خدای تعالی یعنی خزانة بهشت و دوزخ یا شهید یا اسیر اهل کافحت است یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و غزرافیل
 یا موسی که او را در طو صعه بود و در تیسر گوید که آن در پس است عم و کل و هم مردمان اقوة ذخیرین آیند گاهند بموقف و حفص او را
 بصیغه جمع ماضی و معنی مستقبل و اند یعنی هم بریانند بعرصه گاه خوار شدگان و محرمی الجبال و یسینی تو که چهار دران روز تحسبها پنداری آنرا
 جلاله بر جای ایستاده و قریب کثر و حال آنکه آن جبال میروند و میگذرد و قمر السحاب و قمر بر سرعت و آن حرکت مکرر میشود زیرا که اجرام
 کبار چون برسی و حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیرجای مشاهده میروند و محقق فرموده که اولیای نور در میان خلق بر جدر رسوم
 واقف اند و خلق از حرکت بطن ایشان که بکدام عالمی را طی کنند خبر ندارند نظیر همین آن پایا را بر زمین و از آنکه بر دل میروند عاشق یقین
 از ره و منزل زکوة و دراز به دل چه میداند که هست اول نوازه آن دراز و کوتاه و اوصاف تنست و رفتن ابرواح دیگر رفتن است و دست
 پای فی و مقدمه اینجا که تاخت جانها از عدم و ضیع الله بجز خدای تعالی که فی الذی اتقن استخدا می که استوار کرد و کل شیء و آفرین همه چیز را
 دیار است برومی که شاید الله خیر بر سببیکه او داناست بما تفعلون با آنچه شما میکنید من جاء هر که بیاید یا الحسنه به نیکی و قلله
 خیر و قهراً پس او را جزای است بهتر از آن زیرا که فانی دهد و باقی بستاند و یکی - بفسد عوض یابد و اگر حسن را کلمه شهادت دارند پس مراوا
 خیر حاصل است از آن کلمه و هم و نکی کنندگان من قریح از ترس و هول یوم مثیل آن روز یعنی قیامت امینون ع ایمنند
 و من جاء بالسبیة و هر که بیاید بدی که آن شرک است فکبت پس نگویند سار کرده شود و یجوه هم و بهای ایشان فی التکاث
 در آتش یعنی ایشانرا بگویند در دوزخ بکنند هل تجزفون و گویند آیا جزا داده شد بد یعنی جزا نداده شمارا الا ما کفتم مگر آنچه بودید که در دنیا
 تعمالون محسب کردید انما امرت باین نیست که نموده شده ام ان اعبدوا الله بکلمه پرستش کنم رب هذه البلد خداوند این شهر را که است
 الذی حرّمها آن خداوند که بجهت حرمت حرام کرد این بلده را تا خاها را و را نمی برند و حیثش او را نمی رود و صید او نمی ربایند
 و لکه و خدایند این بلده رست کل شیء بر چیزها یعنی هر مخلوق و مملوک می اند و امرت و ما مرشد ام ان اکون انکما باشم من
 المسلمین از ایشانرا بگویند سلام و ان اتلو القرآن و با کلام تلاوت کنم قرآن را و بر و ارات او و اطاعت نماید تا حقائق آن برین
 تلف گزید و قیامت پس هر که راه یا بسبب متابعت من درین راه و انما جاهد فی پس برین نیست که راه می یابد بلیغ
 برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز میگرد و من حلال هر که راه شود بجهت مخالفت درین امور عقل پس بگوئی محمداً خیرین نیست

آنکه اکنون بختاری نگر می جانب وی؛ بشماست گذار و بسوی تو نگاه آورده اند که فرعون قوا بل مصر را موکل ساخت بر خا مل بنی اسرائیل و جمعی دیگر از انیز برایشان موکل گردانید که هر حال که سپریاید فی الحال بکشند قایم که برادر موسی موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد موسی هم را خوا گرفت در روی وی نگر بسته و اله جمال وی گشت و محبت از ان مولود عظیم در دلش پدید آمد و گفت ای زن غم مخور که من ستر را فاش نکنم و موکل را گویم که آن بچه دختری بود مرده او را در خاک کردیم اما شرط آنست که فرزند ترا هیچکس از اقربا و همسایگان نبیند ما در موسی هم سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت و قوی آنست که بعد از ولادت جمعی از موکلان خود را در ان خانه افکندند و خواهر موسی هم او را برداشته در تنوری که برای ان بختن گرم کرده بودند افکند و آن گروه بچه نادیده از ان خانه بیرون رفتند و مادرش بسر تنور آمده دید که آتش گل در میان شده و موسی هم آن بازی نمیکند قصه او را پنهان پرورش میدادند و پیوسته زسان به زبان میجو و بجهت آنکه فرعونیان زیادت از پیش از شخص شش ساله بودند درین وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه میفرماید وَاَوْحَيْنَا وُحًی کَرِیمَ کَرِیمَ دَادِیمَ وَاَعْلَمَ الْهَدِی قَدِیسَ سره فرموده شاید که رسولی فرستاده باشد از ملائکه و غیر ان الّا اَمْرٌ مُّؤْتَسِی بسوی ما در موسی هم که از اولاد لای بن یعقوب بود عظم نام او نو خا بنون در اول اسم و از تیسو عین اللمعانی یو خا بنی یاسی ثناته تحت در اول و بر هر تقدیر الهام دادیم او را آن اَرْضِیْهِهْ آنکه شیرده و پرور او را قاضا کشفست پس چون ترسی علیک بر و وفهم کنی که مردم دستند و قصد خواهند کرد قاضا کشفست پس بغلین او را فی الیچ در بحر آو آب نیل ست یعنی بعد از آنکه او را در صندوق نهادی باشی بغلین او را در آب نیل و کاتخاف و ترس که او ضائع نخواهد شد و کاتخفنی و نازده بر در فراق او اِنَّا دَاخِلُوْهُ بَدِستیکه باز گردانند اوستیم الیک بسوی تو اندک زمانی را بر وجهی که دلخواه تو باشد و جاعلوه و گردانیدیم او را من المرسلین از فرستادگان یعنی او را شرف نبوت از انی خواهم داشت و چون ما در موسی هم دریافت که فرعونیان در تحس و تفحص انبای بنی اسرائیل مبالغه دارند بخاری را که آشنای عمران بود فرمود صندوقی پنج شبر در پنج شبر تراشد و آن بخار خریل ابن صبور بوده ابن عم فرعون چون صندوق تمام کرد و بهادر موسی هم تسلیم نمود در خاطرش گذشت که کوکی دارد و میخواهد که در صندوق کرده از موکلان بگریزانند گماشته فرعون آمد و خواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد بخانه خود باز آمد و خواست که نزد فرعون و دو دهنامی کند شمش نابینا شد دانست که آن مولودی که کا بنان نشان داده اند نیست فی الحال نادیده پدیدایمان آورده و مؤمن آل فرعون اوست و ما در موسی هم صندوق را بقریانده موسی هم را روی خوا بانید و سر صندوق هم بقریه محکم ساختند در روی نیل افکند و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده اهل کمانت گفته بودند که فلان روز در روی نیل انسانی خرد سال یافته شود این علت باب و سبب و دلیل گردد در ان روز معین فرعون و زن و دختر و نهران می کناره روی نیل آمدند و انتظار انسان موعود میدادند که ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آن را بگیرند و بیا رند فالتقطه آل فرعون پس موسی را فر اگر قند کسان فرعون لیکون تا گردد یا باشد که فرعونیان را عدو دشمن مردمی را که سبب می خرق شوند و حو نا و نازده بزرگ مر زمان را که ایشان را برده گیرند یعنی عاقبت عدو و خزن گرد و ایشان را آل فرعون بدستیکه فرعون و هامین و جثو و هما و هامان و لشکرهای ایشان هر دو کالوا الخطیئین بودند خطاکاران در هر چیز آورده اند که چون ستر باوت کشا دند موسی هم را دیدند محبت او در دل حاضران پدید آمد و فرعون و نده کرد که این مولود چگونه از قتل حبه مباد که آن مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت من از منجان شونده ام که در فلان شب از آنچه بر فرعون میرسدیم خاطر جمع شده است دست از من طفل بگذار و بدتر تا دختر خود را بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهن وی بر موضع مرض آن دختر مالید فی الحال زائل گشت مصرع آمد طیب و در بکلی علاج یافت و قالت امرا کت فرعون و گفت زن فرعون آسیه بنت

و مانند این که موسی و هارون را در لطف و کرم تجزیه الحسنین ○ پادشاه میدنیم نیکو کاران را از ایتامی نبوت در انشای این قصه بیان
صدق هر دو وعده است که چنانچه او را با در میانیدیم و نبوت هم دادیم و دخل المذنبه و در آمد موسی و مبره مصر با بشرف که از آن
مصر بود یا ببلده جابین که بر دو فرسخی مصر یا بعین شمس از نواحی مصر و در تفسیر قاش گفته باشند بریه و قول اشراست که بمصر آمد علی
حین غفلة بر سنگام غفلتی که واقع بود در وقت اهل مصر یعنی میان شام و نختن که در آن وقت همه کس بهم خود مشغول بودند و گفته اند
وقت قیدوله در آمد قو حید پس یافت فیما در آن شهر رجلا ثین و مرد که ایشان یقتیلن خصوصت میکردند لهذا این یکی من شیعت است از
پیروان موسی یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری گفته اند طیحا و هذا امین عذرة و این یکی از دشمنان او بود یعنی از قبط نام او قانون
یا فیلقون و او خمار فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف میزد که بشین یکدیگر چون موسی آمد آنجا رسید فاستغاثه پس فریادخواست موسی مالدی
من شیعتی کسی که از گروه او بود علی الذی بر آن کس که او من عذرة از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید بطلی از موسی م بر دفع قبطی
موسی م قبطی را گفت که دست از او بردار قبطی سخن موسی م را در کرد قو کنش موسی پس شتی زد او را موسی فقتضی علیه پس بکشت او را
و گفته اند حکم کرد خدای بر و برگ پس مرد موسی م بعد از کشتن او قال گفت موسی هذا این کار من عمل الشیطان از عمل کسی است که شیطان
او را اغوا کند عمل امثال من آتیه بدستیکه شیطان عذرة دشمنی است قفیل گمراه کننده قبیله هوی و دشمنی او چون پیغمبران از ان فرات
خدای تعالی بقصد محصونه و زلت ایشان نباشد الا از طریق سهو و این نسبت بر نسبت ایشان بنی باشد پس حضرت موسی م بطریق مناجات
فرمود قال رب گفت ای پروردگار من را اینی ظلمت نفسی بدستیکه من شتم کردم بر نفس خود بر قتل قبطی پیش از آمدن بدان فاعف عر
پس بایز مرا فعفر که پس بایزید خدا ویرا باستغفار وی آتیه هو العفو و الرحیم بدستیکه خدای آمرزنده هست مریدان
مهربانست بر ایشان قال رب گفت موسی م ای آفریدگار من سوگند میخورم بما آتیت علی با نچه انعام کرده بمن بعفرت و غیر آن
که تو بیکدم فلن آکون پس باشم هرگز ظهیرا هم پشت و یا للرحمن ○ مرگنا بکاران را یعنی یاری کس نکند که مودی باشد و بجز می و
جانی همچون معاونت سبطی که مودی شد بقتل قبطی فاجتبه پس بیا و اگر موسی م فی المذنبه در آن شهر خائفان ترسان و هراسان
یتوقب انتظار میرود و ترصد میکرد که دم بدم کسی او را طلبد و قصاص کند پس ناگاه فازا الذی استنصره پس ناگاه آنکس که طلب
یاری میکرد از و یا لا قیس دی روز کیست صرخته باز فریاد میکرد و یاری می طلبید بر قبطی دیگر قال که موسی گفت موسی م آن بنی اسرائیل
ایک برستیکه تو لغوی ردی گمراهی قبیله پیداست گمراهی تو یعنی دی روز سبب قتل کسی شدی فلما آن آرا د پس آن هنگام که کشت
موسی م آن یبطش را آتیه آنکه بگیرد آنکس را که هو عذرة و همتاه او دشمن است موسی م را و بنی اسرائیل و از شر او رفع کند سبطی گمان
برد که بر سر او میرود تا او را بزند قال یقوتی گفت ای موسی آتیه آیمی خرابی آن یقتلن با نکه بکشی مرا کما قتلت نفسا
همچنانکه بکشتی نفسی را یا لا قیس دی روز این یترید نمیخواهی که آن نکون مگر آنکه باشی جبارا فی الارض گردن کشته
نامهربانی بی عاقبتی خون ریزی بقتل قبطی در زمین مصر باشند بر یا غیر این ماکن چنانچه اسامی او مذکور شد و کاشترید و نمیخواهی تو
آن نکون آنکه باشی من المصلحین ○ از اصلاح کنندگان میان مردم قبطی این سخن شنید و دانست که قانون خبا را موسی م کشته
خبر فرعون رسانیدند و او بارکان دولت مشاورت کرد مردم بر قتل موسی م را گرفت و خریل که موسی م آل فرعون بود از آن حال
آگاه شده متوجه موسی م شد و جاء رجل و آمد مردی بنی خریل من اقصا المذنبه از دورتر جای از شهر یعنی از بارگاه فرعون

بریک کنار شهر بود یعنی ز شتاب میکرد تا بموسئیم رسید قال یوسفی گفت ای موسی ای الملك بدرتیکه اشرف قوم یا لم یؤمن بربک
شاورت میکنند و تدبیری انگیزند بر تو لیقتلوا تا بکشند ترا بعضی مقتول فاخرج پس بیرون روازین شهراتی بدستیکه من لکست مر ترا
من الطیحين از نصیحت کنندگان و نیک خواهانم فخرج پس بیرون رفت در جهان بمی زاد و راحله در فتنه منها از ان شهر خائف
در حالتیکه ترسان بود بر نفس خود بیکر قرب از انتظار میکرد که کسی از بی او در آید قال دیت گفت ای پروردگار من بختی نجات ده مرا و باز بهان
من القوم الظالمین ع اگر چه تنگاران یعنی فرعون و کسان او در موضع آورده که جبرئیل ام آمد گفت ای موسی متوجه بشو بدین شو و او را
بر سر راه آور و موسی هم قدم در آن صوب نهاد و لما توجهه و آن هنگام که متوجه شد تلقاء مکین بسوی مدین و آن شهری بود موسی
باسم بانی او که مدین بن ابراهیم است و از مصر تا آنجا هشت روزه راه است و در حین توجه قال گفت شخصی یکی شاید که آفریدگار من این
یقین بختی آنکه راه نماید مرا سوا السبیل راه رست و درست تا بدین موسی هم هشت شبانروز میرفت و جگر گداز خوردنی نداشت
سکلی هم فرمود که روی شایسته مدین داشت اما دلش متوجه با حضرت ذوالمنن بود و مسالک بیدای مدین را بهرامی شوق تقای پیچود و فرمود
غمت تیار من شد روی در راه عدم کرده خوش است آوارگی آنرا که بهرامی چنین باشد و لما ورد و آن هنگام که رسید ماء مکین
آب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر و جد علیک دریافت بر سر آن آب امة من الناس که وسی از مردمان که آنجا جمع شده یستقون هبه
آب میدهند مویشی خود را و وجد یافت من دوفهم امرأتین از فرود ایشان یعنی در مکان نفس از ایشان وزن را تذوذن که می رانند
گو سپندان خود را تا باره دیگر مخطط نشوند از آنجا که شفقت ذاتی نبی باشد فراموش رفت و بطریق تطف قال گفت موسی هم ما خطبکما چیست
حال شما و کار شما که گو سپندان را از آب خوردن و خستلا کردن با دیگر گو سپندان باز میدارید قال گفتند لا نشقی ما آب نمیدهم گو سپندان خود را
حتی یصدر الزرع سکته و فیکه بزرگ دارند شبانان رهای خود را از آب و فضل که از موسی ایشان بماند با غلام خود بهم زیرا که ما مد و کاری نداریم
و انو تا شیخ ککیر و پیر ما یکین سال بزرگ حاست نمی تواند که بیاید و ما را مدد گفته اند که ایشان دختران برادرزاده شعیب هم
بودند که او را بشیرین گفتندی و آنها آنست که دختران شعیب هم بودند که بزرگتر منفران نام داشت و خردتر صفیر یا منفره چون موسی
بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمد گفت این عجز گان را چرا انتظار میدیدید و اول غلام ایشان را سیلاب کفیت باز و در
بخانه های خود و در وند ایشان از روی شک و افسوس گفتند ایشان را آب نمیدهم اگر تو منتوانی یا آب بده موسی هم زیر آهش آمد و آنها را نظرد
میان و ابروی وی افتاده بر رسیدند و بیک طرف رفتند نظاره بایستادند و موسی هم دیدی که ده تن بماندند و تنها با آنکه هشت
شبانروز طعام نخورده بکشید و گو سپندان ایشان را سیلاب کرد گفتند که بر سر و کمر است و نمکی که چهل تن بر سر گو سپندان سر چاه بنهار داشت
و بد لوی که چهل نفر کشیدندی تنها آب کشید فیهی پس آب داد و آنها را می ایشان را و ایشان را بر تری نشاند و لی پس بشارت
موسی هم الحی الظل بسوی سایه دیواری یا درختی و قال دیت گفت ای موسی هم پروردگار من لکست
برای آنچه می که بفرستی الحی بسوی من خیر از نیکویی یعنی خوردنی که پیش من بیاورد و محتاجم باین برای آنچه فرستادی بن از نیویا
که بدد کمال دین باشد فقیر شدم در دنیا و سحت عیش و تو انگری که نزد فرعون دیشتم بگذرستم با فقر بسیارم که مرا فقر خوش است
گر بیچ ندارم چه تو دارم همه هست اما چون دختران شعیب هم درین روز نزد ترخان باز آمدند و پدر از سبب زودی معاودت پرسید
قصه را بتامی عرض کردند و دختر خود را فرمود تا برود و او را بسیار و حیا و تقیه پس آمد موسی هم اخلاصا یکی از ان وزن و آن منفران بود

ع

تشی میرفت علی استیجا بر طریق شرم زده چنانچه ابحار روند قائلان آبی گفت آن زن بدستیکه پدر من بد غول میخواند ترا
لیکن یک تاباوشش و ترا اجر ما سقیت لکن از مردانکه آب دادی انعام را برای موسی محبت زیارت شعیب هم و تقرب ششانی با
وای حاجت فرمودند برای طبع مزد در راه که میرفتند و می آمدند چنانچه صفور از بعضی اجزای او برداشته میشد موسی هم فرمود که تو در عقب من
و مرا سخن دلالت بر آن کن فلما جاءه پس آن هنگام که میآمد موسی نزدیک شعیب هم و قصص علیه القصص و خواند برو و باز گفت
قصه خود را و شعیب هم دانست که او از اهل بیت نبوت است قال لا تخف فقد گفت سترس نجوت را ای یاقی من القوم الظالمین
از گروه ستکاران یعنی فرعون و قوم او و ایشان را بدین ولایت دست نیست پس فرمود تا طعامی حاضر کردند موسی هم از خوردن طعام امتناع
نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدینا نفرودیم یعنی تقی انعام برای خدای تعالی کرده ام نه برای اجرت شعیب گفت این طعام نه مزد کار تو است
بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل رسد و را بطریق ضیافت خدمت کنیم حالیا تو مهمانی و ما حضری را رسیده مروت اقتضای آن میکند که رودی
مصرع که میمان سخن میزبان قبول کند موسی هم از آن طعام تناول فرمود و در نشانی این حال قائلت احدثهما گفت یکی از آن دو زن و آن
صفور بود یا بکت استیجا بر طریق شعیب را برای موسی را برای شعیب را از خیر من استأجرت بدستیکه بهترین یکمکه نزد گیری القوی
الاهلین و مزد و توانا و این است تعریف است بآنکه موسی هم را قوت و امانت هست آورده اند که پدر از وی پرسید که تو امانت و قوت و
از کجا معلوم کردی صفور قصه کشیدن و لو صورت مرا فقت و امر کردن بآنکه از عقب او رود و باز گفت شعیب هم بر آن حال اطلاع یافت
قال گفت شعیب هم ای آید بدستیکه من بخوابم آن انکاک آنکه زنی نبود هم اخذی بآبنتی هتین یکی ازین دو دختر هر کدام را که خواهی
علی آن تأجرتی بر آنکه اجازه دهی نفس خود را بمن یا مزدوری کنی مرا شکر میبخشی هشت سال در همین المعانی آورده که در شرع منع
مرد و خزان امر پدر را زنا بود و ایشان میگرفتند و در شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که و اتوا النساء صدقاتهنن نخله و آنکه اجر منافع مهر تواند بود
ممنوع است نزد امام عظم رح بخلاف شافعی رح و گفته اند که معنی آیت اینست که مرد آنکه تزوج میکند دختر خود را بتو صدق و خیرین
آنست که هشت سال شبانی من کنی فان اتممت پس اگر تمام کنی آن هشت سال را عشر اوده سال فمکن عندک پس آن نزدیک
تو است یعنی بطریق تفصیل کاری کرده باشی شرط کردم بجای آورده و ما آید و میخواستیم آن اشق علیک و آنکه رنج نهم بر تن تو بالزام
ده سال یا منقشر مراعات اوقات و استیغای اعمال یعنی ترا کاری نمی فرمایم برو جی که آسان باشد و در رنج نیفتی سجدتی زود
باشد که یابی ان شاء الله اگر خواهی خدای تعالی من الصالحین از ستودگان و شایستگان در حسن معامله و وفای عهد و التزام آداب
محبت قال ذلک گفت موسی هم که این عهد بین من و بینک اما میان من و میان تو قائم است که هیچ کدام خلاف نکنیم انما الاجلین
هر کدام ازین دو مدت که هشت سال و ده سال است قصصت بگزارم و سپایان رسانم فلا عذر وان علی و پس تعدی از تو
جستن نیست بر من یعنی اهل را ازین باز نباید داشت و الله علیه ما نقول و خدای تعالی بر آنچه میگویم و شرط میکنم وکیل
گواه است بر آنچه گفت و شنید میرو و کار سازناست یعنی کار خود را بوی میپاریم تا بتوفیق او از عهده عهد بیرون آیم فرد
گر لطف تو یاری ننماید ز نخست به هم عهد شکسته است و هم میان است فلما قصه پس آن هنگام که بگذارد موسی الاجل
موسی مدت خود را در خبر است که قصی الاجلین با تمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیگر صاحب شعیب هم بود و در
چهل سالگی با جازت شعیب هم متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد و ساو یا هله ویر و کسان خود را در شب سرد و تاریک

گم کرده بود ز نش را وضع حمل نزدیک رسیده بود و اعنام از برق و باد دور و دور متفرق شده و از مقدس آتش نمی جست آتش بدین
 جانب الطور از طرف کوه طور ناز آتش قال لا هله گفت موسی مکرسان خود را امکنو اگر رنگ کنید در همین مکان انی
 انکت بدستیکه من دیدم نارا آتش را لعلی ایشکم شاید که بیارم برای شما قهقهه بخبر از آن آتش خبری یعنی از نزدیکانی که در سر
 آتش اند خبری که راه را که در طرف است اوجبد و قمرین النار با پاره از آتش بیارم لعلکم تصطلون شاید که شما خود را گرم
 سازید بدن قلنا آتشها پس چون آمد بدن آتش فودیه ند کرده شد یعنی موسی را ند کردند من شاطی الواد الا یمن از کنار رود که
 بردست رست موسی م بود و آن نذر سید فی البقعة النبوة که در جایگاهی برکت داده شده من الشجره که از درخت ثمره یا عوج
 یا غاب ان یؤمنی انکه ای موسی انی انا الله بدستیکه منم خدای تعالی رب العالمین حج پروردگار عالمیان موسی هم در درخت نگاه
 کرد آتش سفیدی در وید و بدل فروز و گویست شعله آتش شوق لقای محبوب شده نمود از شود این دو آتش نزدیک بود که شمع
 وجودش تمام سوخته گردد و فروست درین آتش روشن نمیدانم که چیست این قدر دانه که همچون شمع میکا همز عشق و دیگر موسی از
 ندای آن یامی سوخته عشق و گداخته شوق شده در پیش درخت ایستاد و آن نذر و مضمون داشت کی انکه ای موسی انی انا الله رب العالمین
 و دیگر و ان الق عصا که انکه فلکین عصای خود را موسی هم عصا بنیادخت ماری شد قلنا ز اها پس آن هم گام که دید عصا را که گفتن
 بسرعت حرکت میکند گانگما جان گویا که ماری است جنده که در عرف او را تیر و گویند ولی برگشت مدبرانه بریت کنان از خوف و کهر
 یعقب و باز برگشت بودی بلکه روی بجانب اهل خود نهاده روان شد نذر سید که یوموسی اقل ای موسی پیش آید و کشف خدوس
 ازین مار انک بدستیکه تو من الا مینین از امان یافتن اسلک بیک در آروست خود را فی جینک در گریبان جامه خود
 خنجر بیضا تا بیرون آید سفید و درخنده من غیر سوسه از بی می سفیدی او کرده و متفرق نباشد چون بیاض برص و اضمه الیاء
 و جمع کن بسوی خویش جناحک بال خود را یعنی بر سینه دست خود را من الرهب از برای ترس تسکین مانی با دست رست زیر بغل
 در آ چنانکه مردم ترساک کنند فذک پس این دو چیز یعنی عصا و بیضا بر هان و حجت و علامتند من ذک از پروردگار تو برست
 تو بر و بدین و جعفر علی فرعون بسوی فرعون و ملائکه طوره او را انهم بدستیکه ایشان كانوا همستند قوم ما گروهی فقیقین
 بیرون رفتن از دانه فرمان قال رب گفت موسی ای آفریدگار من بلای قلک بدستیکه من شته ام منهم نفسا از قطبان
 یکی را فافخاف پس برسم ان یقولون انکه بکشند مرا بمصاص او آخی هرون و برادر من هرون هم هو اقصم و فصیح رست منی
 از من لسانا از جت زبان آوری سخن گزاری فذسله پس برست او را معی با من و دایر و مدگار یصلقنی تا مرا تصدیق کند در تقریر
 مجتبا و زهین شبنما یا تعبیر کند از من کلام را انی اخاف بدستیکه من برسم ان یبکد بون انکه مرا کذب کنند فرعونیان و زبان من قوت
 منظره ماری کند قال گفت خدای تعالی سشد عضد که زود باشد که سخت کنم از دی تو یعنی یفرانیم نیروی تو یا خیک برادر تو
 یجعل لکا و بهیم مرشارا سلطانا علیه و سلطی بر اعدای فلا یصلون پس زنده ایشان الیکما بسوی شما تسلیم نمایند و دست
 تطلب ایشان بشمارسد و بر وید و یاتینا بجهتای ما یعنی دلائل قدرت ما انکه بسبب آیات ما شما شاهر و و من انجک العلیون
 و هر که پیروی کند شما را غلبه کنند و غلب شوندگان زیرا که آیات ما عالی است و اما دعوت ما را انبیاء هم را متواتر و متوالی
 و الله الغالب و المتعالی قلنا جاءهم موسی با نیتا پس آن هم گام که آورد موسی هم بدیشان آیات یا نیتا یعنی معجزاتی را انیت

روشن و هوید و ظاهر قائلو گفتند فرعونیان ما هَذَا نَسِيتَ این کلامی که فرعون فرمود که دیگر می‌شمارد و مانند
 ندیده ایم و ما سَمِعْنَا و نشنوده ایم هَذَا امثل این بحر یعنی که مثل این بوده باشد فِي اَبَانِنَا اَلَا قَوْلِنَا ۝ در روزگار پدران نخستین این سخن
 بحسب آن گفتند که در روزگار ایشان و انبای ایشان ساحران بسیار بودند وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی مَدَّيْ اَعْمَلَكُمْ بِرُودِ دُكَّارِمْ اَنَا تَرْت
 بِمَنْ جَاءَ بِالْهَدْيِ آنکسی که آمد براه نمودن او بسیارم مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک او یعنی مرا فرستاده و میداند که من محترم و شمامطلبید و مَن
 لَكُونُ كَه و داناست کسی که باشد مرا و رَا عَاقِبَةُ الدَّارِ سرخپا پسندیده در سرای دنیا یعنی ختم بر ایمان یا در آخرت یعنی نجات از نیران
 و دخول در جهان اِنَّهُ تَحْقِيقُ کار آن است که هیچ وجهی که اَيُّفَلَحُ الظَّالِمُونَ ۝ فیروز نشوند ستمکاران بحسب عاقبت وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت
 فرعون يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ اِی گروه بزرگان مَا عَلِمْتُ مِنْ لَدُنْهُ اَمِنْ لَكُم مَرْتَارًا مِّنْ اِلٰهِ بَیْحِ خدای که او را پرستید و تعظیم کنید غَیْرَ بَیْ
 جز من موسی م میگوید خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانهاست قَاوُفِدِلْنِی پس برهنه در آتش برای من یَهَامُنْ عَلَی الطِّینِ
 ای ممان بر کل تا چخته شود و در بنای او استحکامی بود آورده اند که اول کسی که بنشین خشت امر فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت بخت ساز
 قَا جَعَلْتِیْ پس بنا کن برای من صَرْحًا کوشکی بلند که مرا و را بیا باشد چون زردبان تا بر سطح آن روم لَعَلَّی اَطْلُعُ شاید که طلایم اییم اِلَی اِلٰهِ
 مُوسَى بسوی خدای موسی یعنی بر سطح شوم و بیستم چنانچه هست که موسی میگوید وَ اِنِّیْ وَ بَرَسْتِکُمْ مِّنْ لَّا ظَنَنْتُمْ لَکُم مِّنْ سِیْرَمِ مَوْسَى رَا مِنْ
 اَلْکَذِبِیْنَ ۝ از روی گویان فرعون تصور کرده بود که حق سبحانه تعالی جسم و جسمانی است و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی او ممکن است و بین
 معنی داند بود و نظر بایمان آفرین مکان چه کند آسمان گر آسمان چه کند مکان که بود و بر و زمان نه بیان از و خبر و نه عیان ۝ ۝ ۝
 صاحب کشف آورده که همان چاه هزار است و جمع کرد و روی مزدوران بطنج آجر و بختن گچ و آهک و تراشیدن چوب و رفع بنا امر فرمود
 و بنای بر آورد و رفیع و محکم که هیچکس پیش از آن بدان طریق صرحی نساخته بود فرو چنان بلند بنائی که عقل نتوانست که کند فکر کنند بگوشت
 بامش و درز او بسیر فرموده که چون بنا تمام رسید فرعون بالای آن برآمد و در خیال او چنین بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون در گریست
 آسمان را از بالای صرح چنان دید که از روی زمین میدیدین فعل گشته بفرمود تا تیری بطرف آسمان انداختند و آن تیر فرعون خون آلوده باز گردید
 فرعون گفت بکشم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل م را فرستاد تا پر خود را بر آن صرح زد و دست پاره ساخت یک قطعه بشکرگاه فرعون فرو
 آمد و هزار هزار قطعی گشته شد و قطعه دیگر بدریا افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماند و فرعون
 با وجود این حال تنه نکشت و غرور و روی باز و با نهاد و استکبر و گردن کشی کرد و هُوَ وَ جُودُهُ فرعون و لشکرهای او فی اَلَا دَرْصِ در
 زمین مصر بقیة الحق لی استحقاق و سزاواری و ظنوا او گمان بردند اَتَمُّ اَنَّهُم اِیَّانَ اِلَیْنَا بسوی مکافات مَا لَا یُرْجَعُونَ ۝ باز گردید
 نخواهند شد بیعت و نشر فَا خَذَلْنَاهُ پس بگریختیم او را وَ جُودُهُ و سپاه او را قَتَلْنَاهُمْ پس در افکندیم ایشان را فی اَلْیَمِّ در دریای
 طبری تا غرق شدند فَا نَظَرُ کَیْفَ کَانَ پس در خرابی محمد که چگونه بود در آن عَاقِبَةُ الظَّالِمِ ۝ سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان
 و قوم خود را از مثل این صانع تیرسان وَ جَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم ایشان را درین جهان آتَمَّةً پیش از این ضلالت تا با ضلال خود مردمان
 یَعْمُونَ میخواستند اِلَی النَّارِ بسوی آتش یعنی بعلهای که موجب دخول در آتش باشد چون کفر و معصیت و یَوْمَ الْقِیَمَةِ و روز محبت
 لَا یُنْصَرَفُونَ ۝ یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری نمیداد از ایشان باز نخواهد داشت وَ اَتَجْعَلُ لَهُمْ و از پی در آوریم ایشان را
 یعنی بدیشان را یعنی بدیشان بوندادیم فِي هَذِهِ الدُّنْیَا لَعَنَهُ دَرِیْنِ مَرَّاتٍ اَنَا لَمْ اَكُ دِیْمَ مَنَّا نِیْ اِلَیَّ اَلْعَنَةُ ۝

۱۳

سَمِعُوا وَكَانَ الْقَوْمُ الْكَافِرِينَ ۝ از زشت رویان یا اندکان اند و لَقَدْ آتَيْنَا بَدْرًا وَنَجَّى مُوسَى الْكَتَبَ مُوسَىٰ مَّا تَوَيْتَ مِنْ بَعْدِهَا ۝ اِنَّكَ مَا أَهْلُكَ الْقُرُونَ ۝ اَلَا وُلَّىٰ هَالِكٌ ۝ كَرِيمٌ ۝ اهل قرنهاى نخستين را چون قوم نوح و يهود و صابغ و لوط اعم بصافه در حاليكه آن كتاب حكما و آيتهاى روشن بود يا نورها كه ديده بصيرت كشيد لئلا يضلوا و هدى در راه نهند با حكم م شريع و رحمة و بخشايشى براى متابعان و عالمان اِنَّ لَعَلَّهُمْ شَايِدَ كَرُونَ ۝ پند پذيرند و ما كُنتَ دهنودى تو اى محمد ۝ بجانب الغربى طرف و ادى غربى از ناحيه طور و طور در جهت غرب بوده از مقام موسى م يعنى توبه كه طوره حاضر نبودى اِذْ قَضَيْتَ سَاجِدًا ۝ چون گذاردى الى موسى الا كثر بسوى موسى و حى را و ما كُنتَ دهنودى تو اى محمد ۝ الشهدى ۝ لارگان بر ابرار سال و بسوى فرعون و اَلَيْكَ ۝ و ليكن اوى كروىم آن قصه را توبه براى كنه ما انشأنا ساغيم پس از موسى م قروى تا قرونهاى مختلف كروى بعد از كروى فقط اَوَّلَ پس در از شد عَظِيمٌ ۝ العصر ۝ برايشان زندگانيا يعنى مدت هاى بيدار اهل اين قرون گذشت و خبر از صوب صواب بخوف شد و علوم روى باند رس نهاد پس ما تر ابرار اى تجدد اين اخبار فرستادىم تا عقلا دانند كه اخبار مثل اين اخبار جز بوجى آفريدگار نتواند بود و ما كُنتَ شَاوِيًا و نبودى تو سقيم فِي اَهْلِ مَدْيَنَ ۝ در ميان اهل مدين كه پيسته بجهت تعليم تكلوا ۝ اِنِ اَنْتُمْ اِيْتَا ۝ آيتاى را در قصه موسى و شيعه م خيا كه شاگردان براى تادان خوانند يعنى در مدين نبودى ما اين قصه تعليم گيرى و اَلَيْكَ ۝ و ليكن ما كُنتُمْ مَرِضِينَ ۝ ه ه ستم فرستنده توبه و خبر كننده ترا از اين قصه و ما كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ ۝ و نبودى تو حاضر طرف طور سيناء اِذْ نَادَيْنَا ۝ چون ندادى موسى م را و تويت بد و دادىم و در زانو سيرا بوجى هيريه ز نقل ميكند كه ندادى كروا مى محمد صلعم و اوبنواخت و در كشف الاسرار فرموده كه موسى م گفت اَلَىٰ ذَرْتِ تريت مى خوانم صفت و سيرت تى كه بخصال حميده و صفات ستوده موصوف اند ايشان است كه اى سميعر خواهند بود خطاب رسيد كه ايشان است محمد صلعم از حبيب بن موسى م آرزو برد كه ايشان را بنيد حق سبحانه فرمود كه كتون وقت ظهور ايشان نيست اگر خواهى تر اَوَّلَ ۝ از ايشان بشنوا نمى پس خطاب كرد كه يا امت محمد صلعم هذا اصلا بديان ليك اللهم ليك جواب داد چون موسى م را اَوَّلَ ۝ از ايشان بشنوا نيد بخيست كه بى تحفه بازگردند حق تعالى فرمود كه عطا دادم شمارا پس از آنكه از من بخوابيد و بياييد زيم پيش از آنكه از من طليد زيرى رتبت اين امت عالى مهت كه با وجود اختصاص ايشان بحضرت رسالت پناه صلعم و قرآن براين وجه شمرده بافته اى بليت حق لطف كرو و داد و با هر چه بهتر است ۝ و دين بهتر از هر است كه او نيز از ان ماست ۝ و چون اين جنب تشريفى مراست را بواسط حضرت رسالت منقبت صلعم است لاجرم ما و ميگويد كه تودر كوه طور حاضر نبودى و فتيكه است ترا خوانده ام و اَلَيْكَ ۝ و ليكن ترا خبر دادم از جهت بخششى كه واقع است بر تو مِّنْ ذِكْرِكَ ۝ اَزْ اَفْسَرِدْ ۝ كَرُونَ ۝ اِنَّ قَصَادَ اَمُوخْتُمْ اَشْدَدُ ۝ قَوَّ ۝ مَا مَا اَكَلَهُمْ مِّنْ تَدْرِ مِّنْ قِلَاتِ ۝ اَيِّم كنى كروى را كه نيامده است برايشان پيچيم كنده پيش از تو يعنى در ايام فترت كه ما بين عيسى و آن حضرت بود و عم و اگر ناسا سلسل م را بپيچ فرستاده بودند و بدلى متادى گذشته بود درين زمان آنحضرت صلعم را فرستاد و لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۝ شايد كه ايشان پند پذيرند و اَوَّلَ ۝ قَضَيْتُمْ ۝ و اگر ندان بودى كه بد ايشان رسيدى مُصِيبَةً ۝ عقوبتى رسنده ۝ بِمَا قَدْ مَتَّ سَبَبِ ۝ آنچه پيش فرستاده است اَيِّدِ لَعَلَّهُمْ دَسَ ۝ ايشان يعنى عملها كه ايشان از شر و ظلم و محصيت كردند فَيَقُولُوا ۝ اِپْسَ ۝ گفتمدى وقت حلول عذاب در بنگاهى بر و در كار اَلَا وَاَلَيْكَ ۝ اَزْ سَلَّتْ ۝ چرا نفرستادى اِلَيْنَا ۝ بسوى ما رُسُوكَ ۝ فرستاده كه پيام تو ما آوردى فَتَتَّبِعْ ۝ اِلَيْكَ ۝ پس ما متابعت كروى آيتهاى ترا و تصديق رسول تو نمودى وَ تَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ و بودى از گروندگان توبه و رسول تو جواب لولاي اهل مدينى است يعنى اگر ندان است كه بوقت نزول عذاب حجت آوردندى كه پيغمبر بيايد و ما را بجهت دعوت بخرد و اين عذاب برايشان ميفرستادىم آورده اند

که ربط قریش در باب پنجم صلعم از یهود سوال کردند و ایشان بنبوت وی اقرار نمودند و نعمت و صفت وی از تورات خوانند مشرکان انحرار
توریت نیز نموده گفتند اگر پیغمبر است چرا آن مجرب که موسی هم داشت وی را در آیت آمد فلما جاءهم الحق پس آن هنگام که آمد بدیشان یعنی بکفار
فرستاده راست گوئی یعنی محمد صلعم با پیغمبی درست یعنی قرآن من عندنا از نزدیک آقاوا گفتند کافران کو که اوئی چرا داده نشد محمد را
مثلا ما اوئی موسی مانند آنچه داده اند موسی هم از معجزات یعنی چرا محمد صلعم را نیز عطا و بیضا ندادند او که تکبر و ایا کافرشند یعنی کافر شدند
ابنای جنس ایشان از مشرکان قبطیما اوئی موسی من قبله ما را دادند موسی هم پیش ازین یعنی از آیت تعه قالوا گفتند قبطیان سخن دروغ و خلاف
سخن یعنی موسی و هارون هم پیش ازین در اطراف خوارق عادات یافتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیگر بودند یعنی توریت و قرآن
وقالوا گفتند قبطیان با مشرکان که انا بکل بدستیکه با هر یک ازین دو سحر با جمیع پیغمبران کتب ایشان کفر و نکر وید گانیم قل فاعلموا که
پس یارید بیکتاب من عندنا که کتابی از نزدیک خدای تعالی که باشد هو آهذی آن کتاب سبزه نمانده تر منزهما ازین دو کتاب که برین و
موسی تا زل شده تا من انکعبه پیروی کنم از ان کتبم صدیقین اگر رسید شمار است گویان که توریت و قرآن سحر است فان لم یستجیبوا
پس اگر اجابت نکنند لک تر از کتاب بنارند فاعلموا انما پس بدان که جزین نیست که ایشان بیکبخت پیروی میکنند آهواء همتا از روی
خود را بدانشی و محبتی و من اصل و کیست گمراه تر من ان تتبع از آن کسی که پیروی کند هوائ خود را بغیر هدای بغیر راه نمونی و
بصیرتی من الله از نزدیک خدای تعالی الله بدستیکه خدای تعالی که هدای راه نمی نماید رهنزل می رساند القوم الظالمین ع
مگر روی ستمگران را که متابع نفس و هوای خود اند و لقد و هملنا و بدستیکه پیوند دادیم و در هم پیوستیم لهم القول برای ایشان
سخن را یعنی از پی و آوردیم دعوت را بجهت و موعظت را بوعید و قصص را با مثال و نصائح را بعبیه تا یا قرآنرا پیوسته فرستادیم
ایتنی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی لعلهم یتدکرون شاید که ایشان پند پذیر گردند و در و تامل کرده بد و بگردند الذین
انکبهم الکتاب آمانه که داده ایم کتاب یعنی توریت من قبله پیش از قرآن همتیه ایشان بقرآن یؤمنون میگردند و یؤمنون می
مؤمنان اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب او و مشرکان است که کتاب بخیل باشد و مراد چهل تر سا از اهل حبشه و شام باشد که در کتب بکتاب
حضرت رسالت پناه صلعم آمده ایمان آوردند و این سوره کلی است و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه بوده مگر گویند که این آیت مدنی است
قالا یسلی و چون خوانده شود قرآن علیه السلام بر ایشان قالوا امنا بیه گویند ایمان آورده ایم بوی و نوشته ایم که کلام خدای است الله
الحق بدستیکه او راست و درست است و فرو داده من ریتنا از نزدیک آفریدگار ما انا کما بدستیکه ما بودیم من قبله پیش از نزول
وی مسلمان گردن نهادگان و مخلصان حیت آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آنرا شناخته اولئک آن گروه از اهل کتابین
یؤمنون آخر همتا فروداده شوند همتا تن دو بار بیا صبر و اسباب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریت یا انجیل یا ایمان
بقرآن و یدرؤن و دفع می کنند یا الحسنه بسبحنیکو السیئة قول قبیح را در موضع آورده که بعد از ایمان تر سایان ابو جلع و اضراب
او ایشان را دشنام می دادند و ایشان در جواب میفرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید یا منافقان مدینه و یهود طعن میکردند
بر ابن سلام و اصحاب او ایشان نیز جواب بفرمودند می دادند حق سبحانه و تعالی صفات ایشان کرد و دفع میکنند بیکدیگر سخن قول آن سفار او متا و قنایم
و از آنچه روزی داده ایم ایشان را یؤمنون نفقه میکنند در راه ما و اذا سمعوا اللغو و چون بشنوند سخن بیوده را یعنی شتم و تلعین
منافقان و کفار آخر صواعده اعراض می نمایند از ان و خاموش میشوند از تعریض بدان و قالوا گفتند مگر گویند که انما کما

ما راست کردارهای ما از علم و وضع و کلام و اعمال و شمارست اعمال شما از سخاوت و لغویا ما راست دین و شمارست دین شما سلم
 حکایت سلامت ست شمار از ما یعنی لغو شما را مقابل بگوئیم و گفته اند سلام تو دین و متبر که هست نه تحت یعنی ترک شاکر دیم که لا تبتغی الجاهلین
 فیخو اهییم صحبت جاهلان را و تخلق با خلق شما نمی کنیم چه صاحب با شرار موجب بدنامی دنیا و بدفرجامی عقبی است است از بدان بگریز و با نیکان
 نشین و یار بدزهری بودنی انگبین و آورده اند که آنحضرت صلعم بر ایمان عم خود ابوطالب بنایت حریف بود بوقت وفات بر بالین وی ای گفت
 ای عم مرا بجله لا اله الا انت دیاری ده تا حجت آرم بدان نزدیک خلی از برای تو ابوطالب گفت ای برادرزاده من میدانم که تو هست گوی اگر من
 پیره زمان قریش نبودم که ابوطالب از مرگ ترسیده که گفت من گفتن این کلمه ترا شد میساختم آیت آمد که انک بدستیکه تو ای محمد که گفتی
 تا درستی که راه نمایی بایان من اخیت از آنکه دوست میداری هدایت او و لیکن خدی تعالی هدایتی من نشانه راه منما یه
 هرگز اینخواهد و هو اعلم بالمهدیین و او داناتر است بر راه یافتگان یعنی آنکه متعدد هدایت اند یا تنها که حکم ازلی به هدایت ایشان نازل
 گشته چه اصل در هدایت حکم ازلی است و هدایت لم یزل بیت هدایت هرگز ادا از هدایت و با و همراه باشد تا هدایت و آورده اند که حادث
 بن عثمان بن نوفل بنحباب نبوت آب صلعم آمد گفت ای محمد میدانم که قول تو حق است و سخن تو راست و آنچه میگوئی سبب دولت ماست در حیات و
 وسیله سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب است میترسم که اگر پیروی تو کنم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند
 و ما را بقتل انصار طاقت مقاومت ایشان نباشد این آیت نازل شد که و قالوا گفتند بعضی از کفار ان یفزع الهمدی معک یتخطف الیه
 کنیم طریق رشاد را با تو یعنی ایمان آیم تمور بوده شویم من آفضا از زمین یعنی عرب ما را ازین دیار بر باند و بر کنند اولم یجکون
 ما جای نداده ایم لستم در ایشان را حرم ما اینا حرمی باین که کسی برایشان دست ندارد و نجبی کشیده میشود الیه بسوی این حرم شمرست
 کل شیء میوه های بر چری یعنی منافع از هر نوعی و غرائب از هر ناحیتی بدانجا آرد و روزی وادیم ایشان را درین وادی غیر فوی فزع و روزی
 وادی قرن گذشت از نزدیک مالی منت غیر پس چون با وجودت پرستی ایشان را این مطن و مرفه میداریم اگر ایمان آرند چگونه ایشان را از خوف
 و تخلف در امان نداریم و لیکن اکثر هم و لیکن بیشتر ایشان که یعلمون نمیدانند این نکته را و در نمی یابند و که آهنگنا بس هلاک کردیم من
 قرینه ازل و دی که بنا بر فانی بطریقت کافر شدند معیشتها در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاعی و باغی شدند چنانچه اهل که و آن طاعیان و هلاک کردیم
 قتلت پس آنست مسکینهم مسکنای ایشان خالی و خراب که نشکنت حق بعد هم نشستند در آن از پس هلاک ایشان الا قلیلا که ماندکی از راه
 که ریان که روزی بعضی از روزی آنجا باشند و بروند و باز خالی بگذارند بیت در خانه و دنیا چه نشینی برخیزه کاین خانه بدان خوش است نه
 رونده و کناخن الو دین و هتیم و وارث آن مسکن بعد از اهل آن یعنی ما یم باقی بعد از فانی همه و ماکان و شک و نیست پروردگار
 تو مهلک القری هلاک کننده اهل دیه های کثی یبعث تا و تکیه بر انگیزد و آیه ما در عظم آن دیار و اهل آن بلاد یعنی اهل سواد اعظم
 زیرک تر و با فم تر باشند از اهل دیگر قری لا جرم آنجا را انگیزد و سواد و فرستاده حکم الهی یکتلو علیکم بنحو اند برایشان البته آیتها را برای الزام
 حجت و قطع معذرت و ماکنا مهلکی القری و نیستیم هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیه با بقوت الا و اهلهما اگر اهل آن
 ظلمون و ستکاران باشند بکذب رسل و انکار حق و ما او یثبتم و آنچه داده شده اید شما من شیء از چیزی که اسباب دنیوی باشد
 فتناغ الحیوة الدنیا پس آن برخورداری ست در زندگانی این جهان و ذریته که و آرایش این سرای که در مدت حیات بی اعتبار بدان
 سبابت و افتخار کنید و ما عند الله و آنچه نزدیک خدای ست از مهابت آن جهانی و نعمتهای جاودانی خیر بهتر است فی نفس الامر چه لذت است

آن خالص است از کدورات مشقت و محنت و آفتی و پابنده تر آفت که تعقلون ^۱ اما در نمی یابید و اندیشه نمیکنید که باقی را باغانی و مرغوب را
 بهیچوب بدل میکنید بیت حیف باشد حاصل و زردا و ن زچنگ پس گرفتن در برابر خاک و سنگ و در خبرست که علی و حمزه را با جوی
 سحافه بسیار کردند و باب دین و گفته اند عمار بن یاسر را و لید بن مغیره مجادله فرموده این آیت نازل شد **أَفَنُتَذَرُونَ كُنُوزَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ حَافِلِينَ** و او را
 وعده کردیم بحسب در آخرت و بنصرت در دنیا و **وَعَدَ اللَّهُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ قُلُوبَهُمَا وَ قُلُوبَ أَهْلِ بَيْتِهِ** پس او در پابنده
 موعود است بی شبهه یعنی علی و حمزه یا عمار و جحین کس باشد که **مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** مانند کسی که بر خور داری و ادیم او را از متاع
 زندگانی دنیا که نعمتش آموخته محنت است و دولتش مودی شکست و مالش در صد زوال و جایش در معرض انتقال **ثُمَّ هُوَ يَوْمَئِذٍ**
الْقَيُّمُ روز رختن **مِنْ الْمُخْطَرِينَ** از حاضر کرده شدگان باشد از برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابو جحل است یا ولید بن مغیره و
يَوْمَئِذٍ يَهْمُ وَيَدُكُنْ روزی را که حلی بخواند کافران را **فَيَقُولُ** پس گوید **أَفَنُتَذَرُونَ كُنُوزَ اللَّهِ** کجا اند شرکبان من آنکه گفتیم **عَنْ عَمْرٍو**
 بودید شما گمان میکردید که شرک منند **قَالَ الَّذِينَ حَقَّ كُفْرُكَ** و آنچه واجب شد علیکم **الْقَوْلُ** بر ایشان سخن خدای عزیزی آیات و وعید الهی
 لا امان جنم ایشان در وسای اهل ضلالت باشند یا دیوان که گویند **كُنَّا نَمُرُّ بِرُحْمَاءٍ** این گروه یعنی ضعیفان و اتباع آنانند
 که ما **أَعْوَيْنَاهُ** گمراه کردیم ایشان را و بشک خواندیم اجابت کردند **أَعْوَيْنَاهُمْ** گمراه کردیم ایشان را **أَعْوَيْنَاهُ** همچنانکه خود گمراه بودیم **وَكُنَّا**
 اکنون بیزاریم **بِالْيَقَاتِ** بسوی تو از ایشان و از آنچه ایشان اختیار کرده اند از کفر ما **كَانُوا** آنچه بودند ایشان که فی الواقع **أَيُّهَا** تا نایب **دُونَ** ما را
 پرستند بلکه ایشان پیش هوی نفس خود میکردند و **قِيلَ** اذعوا و گویند کافران را که بخوانید **شُرَكَاءَ كُفْرًا** از خود را یعنی آنرا که شرک
 میساختند از بتان تا عذاب از شما دفع کنند **فَدَعَوْهُمْ** پس بخواند ایشان را **بِاسْمِ نَصْرَتِ** فلما **يَسْتَجِيبُوا** پس اجابت نکنند **لَهُمْ**
 مرایشان را بحسب عمر از اجابت و نصرت و **وَأَوَّاهُ الْعَذَابِ** و بینند عذاب را تا باعان و سبوعان **لَوْ أَكْثَرْتُمْ** متنا بر ند که کاشکی
 ایشان **كَانُوا** **أَهْتَدُونَ** بودندی که راه یافتندی بجای که عذاب از خود دفع کردند یا راه یافته بودندی بقی تا از عذاب ایمن شدند
 و **يَوْمَئِذٍ يَهْمُ وَيَدُكُنْ** و او روزی را که ندانند حق سجا نازل کند **فَيَقُولُ** پس گوید **مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ** چه جواب داد
 فرستادگان را چون شمار بحق دعوت کردند **فَعَمِيَتْ** پس پوشیده شود علیکم **أَلَمْ تَأْتُوا بَشَرًا لَّيْسَ بِغَيْرِ اللَّهِ** گفته باشند یا فراموش
 کنند **جَهَنَّمَ** را **يَوْمَئِذٍ** در آن روز ندانند که چه گویند **فَهَمُّ** لا یسألون پس ایشان پرسند از یکدیگر که چه جواب گوئیم بحسب آنکه سائل و مسئول
 بهر در مانده باشند از غایت و بهشت و حیرت بر وای پیش نکنند **فَأَمَّا مَنْ تَابَ** پس اما آنکس که توبه کند از شرک و **أَمَّنْ** و بگردد بخدا و
 رسول و **عَمِلَ صَالِحًا** و بکند عمل شایسته **فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ** پس شاید بلکه باید که باشد **مِنْ الْمُفْلِحِينَ** از شایستگان و رستگاران و از
 رستگاران و در وقت سوال از جواب فروماند و رستگاری با جابت حضرت رسالت پناه عم باز بسته است بیت منن بی رضای محمد
 نفس در رستگاری همین است و پس آورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای چرا محمد را برای نبوت اختیار کند با سستی که چنین
 منصب عالی بزرگتر اهل مکه و طائف رسیدی **لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ حَبِشٍ** بن القریین عظیم حق سجان در جواب ایشان فرمود که **وَدَّ بَلَدٌ**
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ و بختاورد و در کار تو می آفریند آنچه میخواهد بی موجهی و مانعی و اختیار میکند و برمیگزیند برای تبلیغ رسالت هر که خواهد **مَا كَا**
 نیست و نباشد **لَكُمْ** **الْخَيْرُ** که مرا و از چون ولید بن مغیره و سایر طایغان شمیاری در آن یعنی ایشان را ز سر و نسر و که برای نبوت
 کسی را برگزیند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار قادر مختار است هر که خواهد برگزیند و هر که را خواهد زد **شَيْخُنَا** الله پاک را مرید پرست از آنکه کسی را

بر بالای او خیمه‌ای بود و تعالی و برتر است خدای تعالی کون ۰ زانچه شرک می آورند بت پرستان و شرک میگیرند و در ثلث و
 آفریدگار تو یعلّم و میداند ما تکبر آنچه میپوشد صد و دهم سخنی ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر صلعم و کینه مومنان
 و ما یعلّمون ۰ میداند آنچه آشکارا میسازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن و هو الله و اوست خدای تعالی سخت پرستش کلا اله یحیی و میبوسد
 بسزا نیست الا هو مگر او که الحمد ملو و درست ستایش فی الا ولی و الا اخره ۰ درین سرودن سرایه مولی نعم و نبوی و آخر وی اوست
 و له العکرم و در او راست فرمان می و کارگزاری و الیه ترجعون ۰ و بد و باز گردیده خواهید شد در روز نشو و فل بجای محمد آرا ایتّم آیا
 چون می بینید ان جعل الله اگر کرد خدای تعالی علیکم الیل سرمد ابر شام شب را پانده الی یوم القیمة ۰ تا روز قیامت با کمال آفتاب
 تحت الارض بدار دیار جوالی افق غابر حرکت دهد من الله کیست خدای غیر الله بخدای تعالی که از وی قدرت یا یتیمکم ضیاء یار در برای شما
 روشنی یعنی روز روشن که در آن طلب معاش اشتغال کنید افا لا تشمّون ۰ یا میشنوید موعظه را گوش تدبر و اعتبار قل ای ایتّم بگوی محمد
 چه بینید ان جعل الله اگر سازد خدای علیکم النهار و لایسره الی و پانده الی یوم القیمة ۰ تا روز قیامت با کمال آفتاب را وسطا
 بدار دیار در فوق الارض حرکت دهد من الله غیر الله کیست خدای بجز الله که از راه رحمت یا یتیمکم یلیل تشکون ۰ یار در برای شما شبی را که در
 گیرید فی در و از متاعب اشتغال اعمال روز استراحت کنید افا لا تشمّون ۰ آیینی بنیاد قدرت را بدیده تفکر و تدبیر و من و حتمه و انجاس
 خود جعل یافید لکم الیل و النهار برای شما شب و روز را که میگردید و شب و لیتّمون و با جوید در روز من فضله از روزی که
 که بفضل خود مقرر کرده و لعلکم و شاید که شما اندران تشکون ۰ سپاس داری کنیه خدا را بخت شب روز نظر خرج دراد و شب روزی به شب برد
 روز آورد روزی به به خلوت شب به آن جان بیش به راز و زول گوید بر جان خویش به روز باز بر غوغای عوام به تا ایشان کارن گیر نظام به و یوم
 یبنا و یعم و یزکن و زی را که نذ کند خدای تعالی بت پرستان را که این مافزع بعد از تفریع است یقول پس گوید این کجا اند شرک گوی الدین انما ان من
 انما کتمتم کتمتم بودید که گمان میرید که شرک من اند و دروغ میگفتید و تو خنایا و بیرون آریم ما من کل امة از هر گوی همتی شهید گوی گفتم
 و کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشان را بگو ای آریم فعلنا کما فو پس بگویم ما را نشان را که یارید و جو ها که حجتی که در این شرک نمکذیب فعلکم و پس بداندن بگام
 ان الحق لله انکه رستی عبادت یا محبت یا توحید را خبر است و ضل عنکم و گم کرد در از ایشان ما کافوا یفترون ۰ هم آنچه بودند که می بختند
 از سخنان باطل یا امید شفاعت که بتان سید شتیزان قارون ۰ بر شکیه فارون کان من قوم موسی بود از قوم موسی موعظی گوید بن عم
 موسی بود و گویند خواهر زاده موسی م بوده و اصح است که پسرش موسی م بود چه بر قارون بصیر بن قاهر است چه موسی م عمران بن قاهر از اولاد
 لای بن یعقوب م بوده و قارون را از غایت خوب صیرتی زیبا طلعت منور خواندند و قارون توبیت تواری بنی اسرائیل بوده و یکی انجبین مختار
 اوست و در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بود بهین که تو از آن آوی بوی بنهاد حاش تعجیر شت قبحی پس شتم کرد و از فرونی جست علیهم
 بر قوم موسی م و خست که بهر در تحت حکم و باشند و انکه با دعوت کردیم ما و ارا من الکون و از گنهای یعنی مالهای جسمه کرده ما ارا من مغبته
 آنچه کلید های آن یعنی بر دشمن آن کتفوا هر آنکه گمانی میکرد با العسبة بگرمی از مردمان اولی الا و ق ق خداوندان توانائی عصبه جامعه باشد از
 تا چهل و آقام فراموش که اینجا براد چهل تنند که کلید های کنوز وی می کشیدند و در کشف و شکو است که شصت یا شتر شفا تیج خراسان و یکشنبه به روز نهم
 مفتاحی بوده و پیچ مفتاحی از صبی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بوده تا بسکه باشد و آقام ثعلبی گفته که مراد از مفتاحی او عیدال است
 آن چهار صد هزار هزار و چهل هزار و انبان پر از زر و نقره بوده اند قال که یاد کن چو رفتند از قارون از آن مملکت که در آن بود و ما و از ایشان و از قارون

نصیحت گفتند ای قارون که تفریح شادی کن ببال دنیا این الله بدستیکه خدای تعالی عجیب القدر حین ○ دوست نیدارد فرج کند کارها
 دنیا که دنیا بمنوعه حق است نظر دنیا بی حیثیت سراسیمه؛ افکنده هزار گشته در هر قدمی؛ گردست دهلای شادی میکند و زلفت شود
 نیز زوینمی؛ و اینج و طلب کن تهمه کلام ناصحان است که قارون را گفتند بجوی و دست آفرینا آتش الله در آنچه عطا داده است ترا خدا
 الدار الاخره سراسیمه بگری بگری یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای وسیله ساز از آن در حصول ثواب آن جهانی بیت دنیا توانی که عقبی بگری
 بخوان من در نه حسرت بری و و لا تفسد فراموشی کن نصیبت که بهره خود را من الدنيا انما زوال دنیا یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان گشتی
 خواهد بود پس از آن حال بر اندیش و ببال و منال غره شد نظر که ملک تو شام تا این خواهد بود و فرسود و دم تا ختن خواهد بود و آن روز که این جهان کنی عمر
 سحره همراه تو چند گز گشتن خواهد بود و گفته اند فراموشی کن بهره خود را یعنی آنقدر که ترک غایت کننده باشد بسند کن و آخیر و نیکوئی های
 با نندگان خدای حکما احسن الله همچنانکه نیکوئی کرده است خدای تعالی و نعمت فرستاد و الیک بسوی تو و لا تبخ الفساد فی الارض و محبوی
 تبا به کاری و پیدا گرمی و تکرر زمین این الله بدستیکه خدای که عجیب المفسدین ○ دوست نیدارد فساد کندگان را که دنیا تقاخر و تعظیم کند
 قال گفت قارون در جواب ایشان انما اوتيته خزینة من الله که داده شده ام این مال را یعنی من داده ام علی علم عندی بر دشمنی نزدیک
 من است یعنی علم توریت چه من اعلم بنی اسرائیل بدان یا علم تجارت و وقت و سائر محاسب یا دانایا بوده بجهای یوسف صدیق هم و آنرا بر داشته
 و گفته اند مراد علم کیمیا است که موسی هم بخواب خود آموخته بود و قارون را تعلیم داده او که تعلم آید دانست قارون یعنی دانسته بود در
 توریت خوانده و از مورخان شنیده آن الله آنکه خدای تعالی قد اهلک بدستیکه هلاک کرده است من قبله پیش از قارون من القرون
 از اهل روزگار با من هو کسی را که او آشد و شد سخت تر بوده از قارون قوتی از وی توانائی و اکثر جمعها و بیشتر از وی جبر
 مال مختص سخن آنکه چرا قارون شدت و طشت و کثرت مال مغرور گردید با وجود آنکه میدان که از وی قوی تر و غنی تر را هلاک کرد و ایم پس اندی
 بتدبیر میفرماید و لا یستل و پرسیده خواهد شد عن ذی یوم النحر موت ○ از گناهان خود گناهکاران یعنی شرکان چه ایشان را البسیای ایشان
 خواهند شناخت یعوف لبرمون بیایم یا ایشان را سوال استعلام نخواهد شد چه حق تعالی مطلع است بران یا سوال معاتبه نباشد زیرا که بی
 حساب در روز نخواهند رفت فخریم علی قوم پس بیرون آمد قارون روز شنبه بر قوم خود و فی ذلک یوم آرایش خود بر ستر سفید
 که زمین زرین داشت نشسته و جامه رخاوی پوشیده چهار هزار کس بهین صفت با وی سوار شده و در کشف گوید که نو هزار تن که همه جامه
 معصفر داشتند با وی سوار گشتند و مردم پیش از آن رنگ معصفر ندیده بودند در موضع آورده که هزار جاربای بودند همه سوار
 با ستران سفید و زرین و جامه های رخاوی و موزهای سفید چون قارون بدین بد به میان قوم درآمد قال الذین گفتند
 انما یبیدون الحیوة الدنیا میخواستند زندگانی دنیا را و بدان غلب بودند از قوم او و قلیکه بدین نیت برایشان در آیات
 کنایه کاشکی بودی و از مال مثل ما اوتی قارون مانند آنچه داده شده است قارون را ان الله لذو حظ عظیم ○ بدستیکه قارون خدا و حفظ
 بزرگ است از دنیا و قال الذین گفتند انما اوتوا العلم داده بودند ایشان را علم با حوال آخرت یا دانا بودند بکثرت قناعت و عفت
 توکل چون یوشع و هم و محاب او و یلکم وای بر شما ای طالبان دنیا ثواب الله پادشاهش خدای در آخرت خیر بهتر است از مالها
 دنیا این امن مگر کسی را که بگوید و بخدای و غیر او صلح و عمل صالحه و بکند کرد استوده و لا یلقها و مقین نخواهند کرد این کلمه
 که علی گفتند یعنی در دل و زبان خواهند داشت انا الصبرون ○ مگر صبر کنندگان را که بر طاعت یا از نصیبت شکیب

باشند و گفته اند که توفیق ندهند مباشرت اعمال صالحه مگر صابران را انظم اهل صبر از جمله عالم برترند و صابران از اوج گردون بگذرند هر که کار و تخم صبر از جهان بدرود محصول عیش جاودان به آورده اند که قارون را بر موسی و هارون هم حسدی و حقدی تمام بود چنانچه روزی موسی هم گفت تو رسالت بر دی و منج به هارون هم رسیدن بر بی منجی چند صبر کنیم القصه دائم در پی اندازی موسی هم بود تا وقتیکه حکم زکوة نازل شد و یا آنکه عیش و ریح مال می بایست داد موسی هم بفراوان الکلی با وی تسلیح کرد که از هزار و نیا یکدینار زکوة دهد قارون حساب کرد مبلغی عظیم باید بخل و خست بر و غلبه کرد جمعی از بنی اسرائیل را طلبیده گفت هر چه موسی هم گفت فرمان بردید این زمان میخواهد که مالها از شما بستانند گفتند تو متراست چه میفرمائی گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگران سخن وی نشنوند پس زنی فاجره را که در تیسیر آورد که نام او سبیل بوده طلبید و دو همیان زبر بوی داده مقرر کرد که فردا بجزر خاص و عام اقرار کند که موسی با وی زن کرده روز دیگر که موسی هم در اشای او امر و نوا میفرمود که هر که در وی کند دستش بر من و هر که زن نکند اگر غیر من است تا زیاده بزنیم و محسن را سنگ سار کنیم قارون بر خاست و گفت که اگر چه تو باشی موسی گفت ای اگر چه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان میبرند که تو با فلان زن زن کرده موسی هم گفت معاذ الله او را حاضر کنی پس سبیل بخل را داد و موسی هم گفت ای من ترا سوگند میدهم بخدای که دریا شکافته و توریت فرو فرستاده که راست بگو زن را بهیبت الهی دریافته گفت یا کلیم استد قارون دو کیسه زر بر پشت من داده تا در باره تو افترا کنم و من با وجود گنهکاری با و بدکاری با وی خود چگونگی پسندم که بر تو تهمت زنم و اینک آن دو همیان بهر قارون با من است بنی اسرائیل مهر قارون را بدیدند و مکر وی بهر روشن شد موسی هم رو بجا نکند و از قارون شکایت کرد و خطاب سید که زمین او را فرمان تو کویم نصر می هر چه میخواهی موسی هم گفت ای قوم من قارون بتو تخم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارون است گو بر جای خود قرار گیرد و هر که با من است گو بکناره روند و کاف بنی اسرائیل از آن محفل کناره گرفتند و لا درون که با قارون بودند موسی هم زمین خطاب کرد که بگیر ایشان را زمین پاسبانی ایشان را تا کعبین فرورد و ایشان آغاز تفرغ کرده امان طلبیدند بجای رسید موسی هم میگفت خدیم القصه تا زانو و میان بگردن زمین فرورد گفتند و زاری و استغاثه ایشان در ول موسی اثر نکرد تا زمین ایشان را تمام فرورد و ایشان ناری بجزرند فائده نداد و در اکثر تقاسیم است که حضرت عزت با موسی هم خطاب کرد که نهاد و بار قارون و یاران او فریاد کردند بفرما و ایشان رسیدی رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا بخوانی اجابت میکنم القصه بعد از خف قارون و نهامی بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی هم دعا کرد تا قارون زمین فرورد و کنوز و آهنگ او را تصرف نماید چون موسی شنید درخواست از حق سبحانه تا سرای و گنج خانهای او نیز زمین فرورد و چنانچه حق سبحانه میفرماید فَنَحْنُكَ بِهِ پس فروردیم قارون و بیدار کردیم او را و سرای او را زمین صاحب لباب فرموده که هر روز قارون بطعون ملعون بمقدار قاست خود با مال و خانه زمین فرورد و میرود و در دفع صور بارض سغلی خواهند رسید بیت گنج قارون که فرورد و از قهر هنوز خوانده باشی که هم از غیرت درویشان است هَمَّا كَانَا لَكَ يَسْ نَبُو دَر قارون را من فتنه هیچ گروهی از یاران که در آن وقت تَبَصَّرُوا نَكَلِي يَدِي كَرَدَمِي و اَمِنْ دُونِ اللَّهِ نَجْر خدای و مَآكَانَ مِنَ الْمُتَضَرِّبِينَ و نبود از منع کنندگان غدا از خود یعنی کسی از وی غدا باز داشت و نه خود تو نیست بازداشتن و أَصْبَحَ الَّذِينَ يَمْنُكُوا آبًا و گردانانکه آرزو میبردند مَآكَانَهُ مَنَزَل و جاه او را با کَلَامِ قَسِ دِی و زبانی آرزو برندگان گشتند بعد از خفتن وی و روگردانندگان بصلاح يَقُولُونَ سَيُقْتَلُ هَرِيكٌ بَادِئُ كَرِي وَ كَيَاكَ اللَّهُ وَ كَيَاكَ مَعْنِي وَ يَكَاكَ اللَّهُ وَ كَيَاكَ مَعْنِي وَ كَيَاكَ خَدَايَ تَعَالَى تَكِيَّطُ الْإِزْنُ قِي كَشَادِ مِي كَرَدَمِي روزی را من تَشَاوَرُ برای هر که میخواهد من عباد را از بندگان خود نه بگراستی که مقتضی بسط بود بلکه بعضی ارادت و تَقْدِيرُ و تنگ میسازد و بر میخواستند بندگان که تقاضای قبض کنند بلکه بتقاضای شیت لَوْ كَا أَنْ تَقْنِ اللَّهُ اگر نه آن بودی که خدای تعالی منت نهادی عَلَيْنَا

بر ما و نداد بما آنچه تناسی ما بود از دنیا گشت پناه هر آنکه زمین فرو برده بودند و لا و محض فعل معلوم خواند یعنی خدای را از زمین فرو بردی و نیکو کار
 وی کلمه تنذیم است و کان برای تشبیه و در باب از طبری نقل میکند که مجموع و بیان معنی الم تعلم و الم ترست یعنی نمی دانی و نمی بینی آنکه لا یفعل الکفر و
 رسکاری نمی یابند از عذاب ناگه ویدگان یا کافر نعمان یا تکذیب کنندگان تلك الذی الاخره آن سرای دیگر که شنیده و دلسته مراد بهشت
 فجعلها ساحة یم آن را لذتین برای آنکه ایشان را میرودون میخوانند علو آبروی و کبر فی الارض در زمین باطل آن و کافرا و ضاله و ضاله
 و شمر بر مردان چنانچه قارون خواست و العاقبة و سرانجام نیکو للفقیرین مراد بر سر کاران رست صاحب بحر فرموده که سرای رضام جماعتی را
 از ارواح متعدد یعنی پاک شده از اناس صفات نفسانی که در زمین بشریه طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبار و فساد نخواهند یعنی
 نظر را از غیر حضرت برداشته التفات بهیچ کس و هیچ چیز نمایند و عالم ملک و ملکوت را تصرف ملک الملک با رگد از اند بلکیت و ملکیت با برتصنی
 که در کون و مکان خواهد کند و ایشان را بران زبان عتراض نبود مصرع هر چه خواهی کن که ملک ترست من جاء بالحقست هر که
 بیار و خصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید ربانی یا طاعتی با خلاص قلای پس مرا رست خیر نیکوی منتهای از ان خصلت یا طاعت یا معرفت یا هر
 بیار و نیک در دنیا و را باشد بهتر از ان در آخرت و من جاء بالسیئة و هر که بیار و بدی چون شرک و کذب فلا یختری الذین پس خیر
 داده نشوند آنکه عکلو السیئات کردند بهیارا الا ما كانوا یعملون مگر مثل آنچه می کردند که در دنیا عمل میکردند ظاهرا و باطنی
 بر آنکه ثواب خسته بهتر از ان خواهد بود و پاداش سیه مثل آن باشد و وضع نظر در موضع مضمربت قبیح حال بدکاران است تکرار سنا و سینه بدین
 و فائدة این صورت از جوار و باز داشت عقلا از ارتکاب سیئات بیت هر چه در عقل و شرع بد باشد نکند هر که با خبر باشد آورده اند که چون
 حضرت رسالت پناه صلعم در زمان هجرت بحقیق رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت جبریل علیه السلام بدین آیت فرود
 آمرا الذی فرض بر رسید آنکه فرض کرده است علیک القرآن بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان لرا که هر آینه باز گردانده است ترا الی
 محادی بجای باز گشت یعنی که و گویند این وعده فتح که بود و بعضی محاذ جنت است و در تأویلات کاشی آورده است که معاد فانی احد است در جنت
 ذات و بقا باشد در مقام تحقیق جمیع صفات و بر سالک متبصر نجا بر سینه باد الیه یعود روشن میگردد و نظم چون از و بدین و آنرا ابتداء هم بد و بایک
 باشد انتباه نورهای را که در حق طلوع و جلد را هم سویی و باشد رجوع و قل بجوای محمد و پی پروردگار من اعلم و انا ترست من جاء بالحقست
 کسی که آورده راه راست را یا توحید یا قرآن و آن من و من هو و کسی که او فی ضللی مبین در گمراهی هوید است چون من کان من و ما کنست
 توجوا و نبود وی تو که امید داشته باشی آن یلقی الیک الکتب و اگر فرستاده شود بتو قرآن پس با نغز سادیم تو کتاب الا رحمة مگر محبت
 بخشایشی حق و یلک از نزدیک پروردگار تو فلا تکون من ظهیرا پس مباش هم پشت و یا للکفرین مزاگر ویدگان را یعنی مدراکین ایشان
 و متمس ایشان جابت مفرامی و لا یصد تلك و باید که کافران باز نمانند ترا حق آیت الله از خواندن آیتهای خدای تعالی و عمل کردن بدان
 بعد از ان انزلت الیک بعد از آنکه فرود آمده است بتو و ادع و بخوان خلق الی انزلت بسوی عبادت پروردگار خود و لا تکون من المشرکین
 و مباش از شرک آوزندگان و لا تدع و بخوان مع الله با تعلق الی الله آخر خدای دیگر زیرا که لا اله الا هو نیست هیچ خدای را و خواندن مگر او طلب
 درین آیت حضرت پیغمبر است معلوم و مراد است و فائدة خطاب آن حضرت صلعم قطع طمع شرکان است از توقف بر ایشان کل شیء غیر بهالک فانی است
 الا وجهه مگر ذات حق سبحانیه علم باطل است مگر آنکه بان و جاد طلبند که احکم مراد است حکم و الیه ترجعون بسوی او باز گشت خواهد شد
 مکانات نزد بعضی محققان آنست که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحان پس از روی تحقیق مسوی و فانی باشد صاحب کشف الاسرار و تفسیر این آیت را کلمات

ع

و

لشع
باع

حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل میکنند بیت که نازکس بود ناز تو بکس + همه از تو بکس همه تو بکس + الا کل شیء ماعلا سدا بطل و کل نعم لاحماله زائل علایق منقطع و عوائق مرتفع و روم باطل است و اسباب مضحک مدود و تسلای و خلایق فانی و حق یکتا و بخود باقی در شرح عوارف مذکور که نه گفت بملک تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او و او را ملک است و حواله مشاهد این حال بفراد حق مجربان است یوم بیرونه بعیدا و نزه قریبا مصرع با وجود تو ز من راست نیاید که منم +

سورة العنكبوت مكية وهي تسع وستون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الْقَلْبِ حروف مقطعة جبت بغير خلق است تا داند که کسی را بتحقیق این کتاب راه نیست و عقل هیچ کامل را از کتب معرفت این کلام آگاه نمی
مصرع خرد عاجز و فهم در وی کم است + و در حروف اول این سوره گفت اذ الف اشارت است باسم الله و لام لطیف و میم مجید میفرماید که لست
روی بطاعت من آرو لطیف منم اخلاص در عبادت من فرو گذار مجید منم بزرگی بکبران سلم دار احب الناس ان یسئلوا عما ینشد
مردمان آنکه فرو گذاشته شوند آن یقولوا آمنا آنکه گویند ایمان آوردیم یعنی می پذیرند که بجز حق قول آمدند است از ایشان باز داشته شود و هم
کما یفعلون و حال آنکه ایشان آزموده بشوند با و امر و نواهی یا معتلا محرومند و نفس و مال یا امتحان کنند ایشان را به هجرت و جاد و امثال آن و
این آیت در شان جمعی از مسلمانان است که در مکه بودند و ایشان را هجرت از دیار و دار قرار دشواری آمد و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میفرستاد
که اسلام شما دام که در جوار کفر باشد تمام نیست بعضی بر نیت هجرت میروند و مشرکان آگاه شده ایشان را از راه برگردانید و حق سبحانه
جست تسلیه ایشان آیت فرستاد که قصور میباید کرد که بی کشاکش بلا دعوی و لا درست بود و صفت عاشقان را در دل بسیار میباید کشید + جور
یا روضه اغیار میباید کشید + واضح آنست که مجمع مولای عمر بن الخطاب روز پدر خرم عمر حضرت می شنید شد و بلفظ مبارک حضرت رسالت پناه
گرفت که پیش و شهیدان اهل توحید و خواهد بود مادر و پدر از فوت مجمع خیر و قریع بسیار میمند و ند حق سبحانه آیت فرستاد که بجز قول ایمان
ابتلا و امتحان کاری از پیش نرود و لقد فتننا و بدرتیک ما امتحان کردیم و در فتنه اند ختم الذین من قبلهم و آنکه پیش ازین مومنان بودند
یعنی این صورت در هر ام واقع بوده و نقد دعوی هر یک را بر محک بلا آزموده اند فلیحکم الله پس ظاهری که اند خدای تعالی الذین صدقوا
آنکه راست گفته اند و دعوی ایمان و لیحکم الله و تمیز میسازد دروغ گوینان را و دین یابینا یابین هر دو گروه را بخلق یا جزا میدهد ایشانرا
با نچو میداند از صدق و کذب ایشان نظر در محبت هر که او دعوی کند + صد هزاران امتحان بروی کند + گر بود صادق کشته از جهاد و ر بود کاذب گریخته
از لاه آم حبیب الذین بکرمه پندارند آنکه یعملون السیئات میکنند بدیها چون کفر و معاصی آن یقولوا ما اناک میشی گیرند بر ما و ما را
عاجز سازند از مجازات بر ساهی ایشان ساء ما یحکمون + بچشمی است آنکه میکنند در فتوحات مذکور است که آیامی پندارند گناکاران ماکه
بیایات خود بر مغفرت و شمول رحمت من بقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من بقت گرفته است بر ذنوب ایشان که حوسب
غضب باشد بیت گر گناه تواز عدویش است + بقت رحمتی از ان پیش است + من کان یرجو ابر که باشد که امید دارد و لقاء الله لقاء
خدای تعالی را در بهشت یا وصول به ثواب الهی + گفته اند هر که ترسد از روز سحر و عوض او بر خدای گواهد باشد فان اجل الله پس بترسید
مدتی که خدای مقرر کرده برای آنها آخرت کلامیت بر آینه آینه هست و هو التبع العظیم و او است شنو امر گفتار بنده بمان را دانا
بصائر و اسرار ایشان و من جاهد و هر که جاهد کند با کفار یا با جوی نفس غدار فاما یجاهد پس خیر نیست که جاهد کند لنفسه +

باشد و لکن باید که برداریم خطیکه مان بمان شمار درست در تاویل جز اینی اگر متابعت ما کنید ما خطای شمار داریم و ما هم و حال
 انکه غنیمت کافران محملین بر دارندگان من خطیهم از گناهان مومنان تین شتی هیچ چیز انهم لکن یون بدستیکه ایشان برین
 دروغ گویند در سخن خود که میگویند که باز خطای مومنان برداریم و ایشان بر جل آن اندک و بسیار قادرند بود بجهت گرانی بارگناه خود و
 بارگناه آنان نیز که بسبب ایشان گناه شدند و متابعت ایشان نمودند کما قال سبحانه و تعالی و لیسئلن الله عنهم و هر آنکه در خواهند داشت
 در قیامت بارهای گران گناهان خود را و اثنایا و بارهای گران دیگر از امتع اثنایا هم بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنانرا که گناه
 ساخته اند اضافی آنها هم و جزایم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناهان کم گردد و لیسئلن و هر آنکه سوال کرده خواهند شد تابعان و
 متبعان یوم القیمه در روز رتخیر محققا کافوا یفترون از آنچه هستند که برمی بافتند از ابطیل و جیل که سبب اضلال خلق میشود و اکتفا
 آرسلنا و بدستیکه فرستادیم ما تو حلالی قومه نوح را بسوی قوم او فلبک پس درنگ کرد و فی قصه در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق
 حق آلف سنه هزار سال الا خمسین عام اما اگر پنجاه سال روایت شده است که نوح عم چهل سال مبعوث شد و نصد و پنجاه سال خلق را
 بخدای دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال بر نیست و در اجفاف از و سبب نقل میکند که عمر نوح عم هزار و چهار صد سال بود صاحب
 عین المعانی فرموده که سیصد و هفتاد سال مبعوث شد و نصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بر نیست ملک المشرق
 بوقت قبض روح از دست رسید که ای دراز ترین پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی فرمود که یافتی مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی
 در آیند و از دیگری بیرون روند قطعه که عمر ترا چون نوح و لقمان باشد آخر بروی چنانکه فرمان باشد در بودن دنیا و بودن حق از و مکر و زور
 هزار سال کیسان باشد ایراد قصه نوح عم جهت تسلی خاطر سیدان ما صلعم و تنبیه بر کشیدن ایند و آزار قوم و تهدید کند بان بکر طوفان یعنی نوح عم
 نصد و پنجاه سال بجای قوم کشید و پنجاهان دعوت میفرمود کسی نیامد و فاحذ هم الطوفان پس گرفت قوم او را عذاب طوفان
 و هم ظلمون و ایشان ستمکاران بودند کفر فاجحین پس نجات دادیم نوح عم را و اصحاب السیفینه و یاران کشتی را
 یعنی هر که با وی بود از مومنان و هر چه در سفینه بود از انواع جانوران و جعلت کشتی یا واقع قوم نوح عم را آیه دلالتی یا
 عبرتی للعالمین از برای عالمیان تابان استدلال کند یا ندیده اند و اینرا هم و یاد کن ابراهیم عم را اذ قال چون گفت لقومه
 مرا که خود را از ابل که اعبدوا و الله برستید خدای را و اتقوا که برستید از عذاب او ذلکم این عبادت و ترس خیر است که
 بهتر است شمار از دین و آئینیکه دارید از کثرت تمکون و اگر بستی که دانید سیر را از شر و نفع را از ضرر انما تعبدون جز این
 نیست که برستش میکنید من دون الله بجز خدای تعالی او ثابنا بنا و تخلقون و برمی بافتید از نگاه دروغی که آنرا خدای نام میکنید
 ان الذین تعبدون بدستیکه آنانرا که برستش میکنید من دون الله بجز خدای تعالی که میگویند نمی توانند و قدرت ندارند که
 روزی دهند لکم در شمار و در قار روزی دادنی فاتبعوا پس بگوید عباد الله الرزق از رزق خدای تعالی روزی را که او
 توانست بر ایصال آن بمرزوقان و اعبدوا و و پرستید او را بیچانگی و اشکره و شکر گوید که او را که شکر و نعمت
 عاجله و صید نعمت آجله است الیه ترجعون بسوی او باز گردیده خواهید شد تا اینجا سخن ابراهیم بود عم انکه حق سبحانه و تعالی
 میکند قریش را میفرماید و ان تمکدوا و اگر تمکد بکنید ای اهل که پیغمبر را فقط کذب پس بدستیکه تمکد کرده اند پیغمبران
 خود را امم جامعان قبل که پیش از شما چون قوم نوح و بود و صالح عم و از تمکد بکنید ایشان پیغمبر را از ضرری نرسیده

بلکه مذمت ایشان بدیشان لاحق شده که متبع عقوبت دنیا و آخرت شده اند پس از کذب شهادت و بی ایمان و ماعلمی الرسول و لا
 البلیغ المبین و نیست بهر فتاده مگر پیغام رسانیدن آشکارا و او پیغام رسانید و به بیم و امید شمارا دعوت کرد و از عقوبت آخرت
 برهانید و شهادت و نشر را منکوشید و او کتب و آیه های پند و نصیحت میخواند یعنی آیاتی مبینة منکران بعثت که چگونه میداند
 الخلق آشکارا میگردد خداوند تعالی آفریدگان را و از نیستیست میکند و قیامت را پس ایشان را بعد از موت بازگرداند بحیات ازل و ذلک
 بدستیکه ابد و اعاده علی الله سبک و بر خدای تعالی آسان است قل بجای محمد مر این منکران را که از راه تفکر و استدلال سیر و ابروید
 الا درض در زمین فانظر کیف پس بگردید که چگونه بگذرد الخلق یا فریده است خدای خلق را به اختلاف اشکال و افعال و احوال و نعم الله
 پس خدای تعالی بیکشای ظاهر گرداند النساء الا خسر و آفریدن دیگر را منحصرا آنست که چون بیدید و بدستید که خالق همه در ابتدا است
 حجت لازم شود بر شما در عادت و بضرورت دانید که بعد از خلاقیت میتواند که معید ایشان باشند ان الله بدستیکه خدای تعالی علی کل شیء
 بر هر چیز از ابد و اعاده قدير ميتوانست بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی اوست و ذات او نسبت به همه ممکنات یکسان است چون
 بر نشای اولی قادر است هر آنی از نشای آخری عاجز نخواهد بود و بعد از عذاب کند من یتکلم بهر که خواهد عذاب او ویر حرم من
 یتکلم و بخشد بر هر که خواهد بخشش او و الیه تفلکون و بسوی حکم او باز گردیده خواهید شد در روز جزا و گفته اند که عذاب کند
 بخندان و کفران و بخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش از راه عدلست و رحمتش از روی فضل هر که را خواهد با وی
 کند و از پیش براند و هر که را خواهد با وی فضل کند و بطرف خویش بخواند نظر اگر رانی از راه عدل رانی و اگر خوانی از روی فضل خوانی و هر بار از
 خواندن چه کارست و اگر خوانی و اگر رانی تو دانی و در زاد مسیر آورده که عذاب برشت خوئیست و رحمت بحسن خلق و نزد بعضی عذاب و رحمت میل
 دنیا است و ترک آن یا بجرص و قناعت یا متابعت بدعت و ملازمت سنت یا تفرق خاطر و جمعیت دل اما قشیری رحم فرموده که عذاب است که
 بنده را با او که از دور رحمت آنکه خود متولی کار او شود مصرع تا تو نباشی یا را رونق بگیرد کار ما و ما انشئ و نیستید شما می مردمان مجتهدین
 عاجز کنندگان بر پروردگار خود را از عذاب خود در الا درض در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید و در زمین ستواری شوید نمیتوانید شد
 و کافیه السماء نموده در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کنندگان نیستید و گفته اند مراد آنست که نه هر که در آسمانست قادر بود بر عاجز کردن خدای
 و ما لکم و نیست شمار از عذاب خدای من دون الله بخیر خدای تعالی من و لی بیج و دستیکه بکار شمار از انان و لا نصیرین و نه یاری که بعد
 دفع آن در آید و الذین کفروا یا ایة الله و انما نکر و بدین آیه های خدای تعالی یعنی کتب و یا بدلائل حکمت و وحدانیت او و لقائیه
 و تقای اینها برای آخرت و بعثت اولیایک یسئو آن گروه و امید شدند من و دخیلی از بخشایش من در دنیا یا نا امید خواهند شد
 در قیامت و تعبیر با ضی بجهت تحقق وقوع است و اولیایک و انما و ما لکم مر ایشانراست عذاب الیم و عذابی دردناک یعنی دائم
 بسبب کفر ایشان پس بعد از این معترضات باز ذکر قصه ابراهیم میکند و میفرماید فما کان پس نبود جواب قومیه جواب قوم ابراهیم
 بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از کسرتان الا ان قالوا اگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضیکه اقلو که بشیاء و را آفر
 حیرت و یا بسوزانید و او را اتفاق نمودند بر سوختن و او را از آتش انداختند فاجله الله پس بر نهید او را خدای تعالی من الناس
 از ضرر آتش و آزار و سرد و با سلامت گردانید ان فی ذلک بدستیکه درین زمانه نشانهای قدرت اوست
 از نمودن آتش و ترک احراق و رسیدن گل و ریحان از ان لقوه و یؤمنون برای گرویی که میگردند چو ایشان تقصیل از ان و امل در ان

هر آینه بامدی بجهان عذاب موعود و لیکن تسمیه و شبیه خواب آمدن عذاب بدیشان بخت ناگهان در دنیا بوقت مرگ یا در آخرت و هر
 که بکفر و نفاق و ایمان ندانند آمدن آن را استخوانی بآفتاب طلب تحمل میکنند تراجلول عذاب و آن جهنم و حال آنکه در آن لحظه
 با کفرین و فرود گرفته ست و احاطه کرده بناگر ویدگان یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیط است بدیشان و یا فاعل یعنی مستقبل بود یعنی
 احاطه خواهد کرد بدیشان و می کشند عذاب یا در آن روزی را که فراگیرد ایشان را عذاب من فوق حصه از زیر سرهای ایشان
 و من تحت از جلوه از زیر پایهای ایشان و يقول و گوید خدای افرشته بفرمان می یا مردی مرد و زخیان را که ذوق قوا بچشید منا
 کتم نعمتون و خدای آن چیزی که بودید که میکردید دنیا را عمل بود و عقوبت دار جز است هر چه آنجا کاشته اید اینجا بسید روید و بدست
 تو تخم بیشان که چون بد روی به محصول خود شد و خرم شوی و آورده اند که جمعی از مومنان در مکه اقامت کرده از جهت قلت زاد و کمی
 استعداد یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمیکردند و بر سر مهر پس پرتش خدای مینمودند حق سبحانه که بعبادت
 ای بندگان من الذین امنوا و آنکه گرویده اند از ازل شرک یک سو روید و صحبت مومنان طلبید و اگر در بلدی آشکارا عبادت نمینمودند
 کردان از فی و اسعته بدستیکه زمین کشاده است هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن فایمائی فاعبدون و خ
 پس بر پرتش نماید خالصا و از اینجا گفته اند قطعه سفر کن جو جای تو ناخوش بود و کزین جای فتن بدان ننگ نیست و اگر تنگ گرد و در آنجا بگاه
 خدای جهان را جان تنگ نیست و اگر از دوستی اهل مولا یا بسته بلده شده اید روزی مفارقت ضروری خواهد بود که کل نفس ذائقة الموت
 بر نفسی چنده مرگ است و برگ از همه جا و از همه کس خواهد برید ثمم الذین یسوی ما ترجعون و باز گردیده خواهند شد و مختص خطاب بخوان
 یعنی شما باز گردیده خواهید شد بجزای پس بدر شرک اقامت نباید کرد و روی بکعبه امان یعنی آستان حضرت پیغمبر ص الزمان صلعم بآید و
 و الذین امنوا و آنکه ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته یعنی ادای فرائض نمودند و کتبوا اسمهم بر آینه
 فرود آریم ایشان را من الجنة از بهشت عرقا بمنزلهای بلند و غرقهای ارجمند بجزای من تحتها الا کفرهم و از زیر آن غرقا جوها
 خلین در حالتیکه جاویدان باشند فیهما در آن غرقهای ارجمند نعم اجر العملین و بچنینگونه دست عمل کنندگان خیر از بهشت
 الذین صبروا و آنکه شکیبایی ورزیدند بر آن شرکان و هجرت اوطان و علی و تبریم و بر پروردگار خود زبغیرا و یتوکلون و توکل میکنند
 و کار خود بد و بسیارند مومنان که این آیتها شنیدند عنایت هجرت بدینیه نمودند و غده دیگر دست داد که بلده که ما را در آن اسباب
 معیشت میان باشد چگونه توان رفت آیت آمد که و کان من ذابته و بسا از جنندگان که هیچ وجه که تحمل در دنیا و ضروری
 خود را بر نمیدانند یعنی طاقت و قوت بر دشمن ندارند یا ذخیره نمیکند و ذخیره کنندگان از جانوران آدمی است موش موش گرفته اند عقیق ذخیره
 مینند و فراموش کنند در کشف از بعضی سلف نقل میکند که بلبل را دیدم که خوردنی در زیر بال خود پنهان میکرد و قصه جانوران بسیارند از وحش و طیور
 و سباع و بهائم و حیوانات آبی که ذخیره ننهند و حامل رزق خود نشوند الله یرزقها خدای تعالی روزی و در ایشان را و آنکه در دنیا
 نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه کنید ابیات است رفیق کرم ذو الجلال و شرب از زاق بر آب زلال بشام
 روزی آدمی خوردند به مور و طخ قیمت از میبند و هو التمیم و اوست شوام قول شمار که روزی از کجا خوریم العلیم و خوانا آنکه
 شمار روزی از کجا دهد و لیکن سالتهم و اگر برسی تو را بل که که من خلق السموات و الارض که بیافری آسمانها و زمینها را و ستار
 الشمس و القمر و سحر کرد آفتاب و ماه را یقولون الله هرگز نگیند خدای تعالی چون این همه سئله در عقول قرار گرفته که واجب است

اتنهای ممکنات یکی که واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سماوست **فَإِنِّي يُدْعِيهِمْ** پس کبار و گردانیده میشوند
از توحید یعنی چاروی از راه حق برمی تابند و بسلوک سبیل باطل میباشند **اللَّهُ يُبْسُطُ الرِّزْقَ** خدای تعالی میگستراند و فراخ نمیکردانند روزی را
لَنْ يُنْشِئَ لَكُمْ سِجَا هر که میخواهد من عباد را از بندگان خود و یقیناً **لَمْ يَكُنْ** و تنگ یسازد مرآن را که میخواهد قصه عایدست بغیر از کورچه تقسیم
دالست بران و گفته اند موسی که مضیق علیه کیست یعنی بر هر بنده که خواهد گاهی فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد **إِنَّ اللَّهَ بِدَرْسِكُمْ**
خَدَائِي تَعَالَى بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمی چیز قبض و بسط داناست و صلیت بندگان بر مضمی نیست **وَلَكِنْ سَأَلْنَاهُمْ** اگر پرسید از شرکشان **وَمَنْ**
يَكْفُرْ که فرودست **وَمِنْ السَّمَاءِ** از آسمان **مَا كُنْ أَنْبَاءُ** فاحیاس بنده گردانید و تازه ساخت **بِهِ الْأَرْضَ** آن آب زمین درین
بَعْدَ مَوْهَابِ پس از مردگی و فسر و گلی **إِنْ كَيْفُوهُ** **اللَّهُ** هر آنکه میگردد خدای تعالی یعنی معترفند با کمال موجود ممکنات و دست و پا وجود این بعضی
مخلوقات و در عبادت او شرک یسازند **قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ** بگو ای محمد شکر و سپاس من خدای را که ازین ضلالت نگاه داشته مرا و متابعان مرا
بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَكُمُ شِرْكَائِي یعنی کافران **كَأَيُّعْلُونَ** در نمی یابند سخن تناقض میگویند اقرار میدارند بخالقیت او و مخلوق را شرک او
میدانند **وَمَا هَذِهِ الْحَيُوتُ الدُّنْيَا** نیست این زندگانی دنیا **أَلَا هُوَ** مگر شغولی و بیکاری و لعب و بازی یعنی در سرعت نقصا و زوال
بازی که دکانی ماند که کجا جمع می آیند و ساعتی مانده میج گردند و اندک زمانی طول و مانده شده متفرق شوند و چه زیبا گفته اند بیت **بَارِئٌ**
طُفْلٌ فریبان متاع و هر بی عقل مردمان که برین مبتلا شوند **وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ** و بدرستیکه سرای دیگر **لَاحْيَوتُ** **وَمَا هِيَ** حیوة ابدی
یعنی زندگانی جاوید در خوا بود **كُلُّكُمْ لَنَا أَعْيُنُكُمْ** اگر باشند مردمان که بدانند و اختیار کنند دنیای فانی را بر برای جاودانی فاذا از کجوا پس چون
نشینند کافران **فِي الْآفَالِ** در کشتی و سبب سوج در گرداب اضطراب افتند **دَعَا اللَّهَ** بخوانند خدای را **مُخْلِصِينَ** در حالتیکه خالص کنند گمان باشند که **الَّذِينَ**
برای خدای من خود را یعنی بظا هر باشند در صورت آنکه مخلصانند چه باک کنند مگر خدای را و در کشف آن شدت ناه بوی برند **فَلَمَّا تَخْتَصِمُوا**
آن بخام که نجات دهد خدای ایشان را از بحر و بیرون آورد و سلامت **إِلَى الْبَرِّ** بسوی خشیت **إِذَا هُمْ** آنجا ایشان **يُشْرِكُونَ** شرک آرند یعنی باز گردند
بعادت خویش **لِيَكْفُرُوا** اما که فرسودند **بِأَتَيْتَهُمْ** آنچه دادیم ایشان را از نعمت نجات **وَلِيَسْتَمْتَعُوا** تا بر خوردار شوند با جمیع عبادت صانع
یا بر خورند از زندگانی این جهان **فَوَقَّعُوا** پس زدو باشند که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت **أَوْ كَذَّبُوا** آیا ندیدند اهل که
و ندانستند **أَتَا جَعَلْنَا** آنکه اگر ندانیدیم شهر ایشان را **حَرَّمَ** ما میحرمی یا ایسی یعنی اهل آن آیند **قَتْلَ** و غارت **وَيُخْلِفُ** الناس و حال آنکه
بر بوده میشوند مردمان **مِنْ حَوْطِ** طراز اگر در بلد ایشان یعنی مردمان را بکشند و اسیر میکنند در حوالی که کسی تعرض ایشان نمیشود
أَفَلَا بَاطِلٌ آیس باطل که بتانند یا شایعین **يُؤْمِنُونَ** میگردند **وَبِعِزَّةِ اللَّهِ** و نعمت خدای تعالی یعنی بچنین نعمتی ظاهر که ممکن است در جرم
و اینی از خوف **يَكْفُرُونَ** کافر میشوند و دلیل کفران نعمت ایشان شرک است **وَمَنْ أَظْلَمُ** و کیست شکار تر **مِمَّنْ** افترمی از کسیکه بر بندد
و بسازد علی **اللَّهُ** کذباً بر خدای دروغی و گمان برد که او را شرک است **أَوْ كَذَّبَ** بالحق یا کذب کند قرآن را یا رسول را **أَلَا جَاءَهُ**
آن بخام که بیاید بوی **الْقَيْنِ** آیینست یعنی هست **فِي جَهَنَّمَ** در دوزخ **مَثْوًى** جایگاه **أَقَامَتْ** **لِلْكَافِرِينَ** منزلت و جایگاه
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا و آنجا کوشش نمایند **فِيْنَا** در کار ما و اقامت دین **وَالَّذِينَ يَتَّبِعُوهَا** هر آنکه راه نمائیم ایشان را
سُبُلَنَا راههای خود **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و بدرستیکه خدای تعالی **لَمَعَ** **الْحُسَيْنِينَ** **بَانِي** کاران است یعنی با مجاهدان بصیرت
و اعانت و ایراد مجاهد که در بطریق اطلاق تا متداول باشند جاد و ظاهر و باطن را پس آنکه جهاد کنند راه را بدشمنان دین و با نفس

سج

وقفه

سج

را مغلوب ساخته بعضی از بلاد ایشان گرفتند بیخساری میدهند خدای تعالی من شکایت هر که را بنحوا و هو العزیز و هو الغالب است انتقام کشد از
 جمعی از شیعیان و مردان ست غلبه در جمعی را بر جمعی و خدا را عده کرد خدای تعالی غلبه روم یا فرج مومنان و عده کردنی که ایضا عطف الله و عده
 خلاف نمیکند خدای عده خود چه دروغ بروی منتفع است بلکه است میسازد و لیکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان که ایضا عطف الله و عده
 صحت و عده او را یعلّمون میدانند ظاهر چیزهای آشکارا از انوار الحیوة الدنیا و از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت و ارباب
 معاش و تجارت و در مسیر و وسیط میگویند که مراد از دنیا بنام دادن و زراعت کردن و اجرای بانها و وقفات است که اکثر اهل دنیا عده آنرا
 میدانند و هم و ایشان عن آخره از امور آخرت که غایت مقصود آنست هُمْ غفلون ایشان غافلان و بی خبرانند که تکریم حیرت
 تا کید است او که یفکر فی آیتان نمیکند فی آیتهم و در نفسای خویش که برای مکنات است یعنی هر چه در آفاق هست نمودن آن در نفس میدوان
 یافت یا چرا در نفس خود نمیکند فی آیتان از ازابی خود بر عاده هستند لکن تملّک الله فی عده خدای السموات و الارض آسمانها و
 زمینها را و ما بلیهم ما و نیم میان آسمان و زمین است الا بالحق که برای حق یعنی حکمت مخصوص سخن گفته فرمود ارض و اینها برای بازی است بلکه
 آفریدن بجهت استدلال بر توحید باری است و اجل مستحی و برای وقتی نام برده که چون آن زمان برسد بنیابت برسد و در وقت است
 و آن کثیر و او بدستیکه بسیاری ترن الناس از مردمان یعنی کفر و باغی و بی ایمان بدید پروردگار خود یعنی روز رزخ کز وقت قیامت که عطف الله و عده
 هر آینه ناکرد و یگان و مشرکان اند او که کثیر فی آیتان نمیکند فی آیتهم و در زمین یعنی بمضارع شود و عاده بوقت تجارت فی مظهر و آیت کان
 پس ببیند که چگونه بود عاقبت الذین عاقبت تا که بودند من قلبهم طمّش از ایشان از آنکه گشته گاف و او ندان کرده آشد منم سخت تر
 اهل که قوه از روی توانائی چون عادیان و نمودیان و امثال ایشان و اهل الارض و اهل الارض و بگردانید زمین را یعنی شکافند جهت زراعت و حب
 و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آب و عظم و هوا و عمارت کردند مرا آنها را اکثر عظم و هوا و بیشتر از آنچه عمارت کردند و این
 که اهل وادی غیر ذی ذرع اند ایضا عطف الله و عده از دنیا بیشتر از اعمار قریش و جاء ثم و آمدند بدیشان و سلسله پیغمبران ایشان بالبکیت است
 روشن یا معجزهای هویدا و ایشان بآن نگر و میدند حق سبحانه و دمار از دیار روزگار ایشان بر آورد و قما کان الله لیظلمهم پس نیست خدای تعالی
 که ظلم کند بدیشان یعنی بی ارسال سل و بی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کند و لیکن گاف و او ندان بودند که بموجبات عقوبات انفسهم
 یظلمون و بر نفسهای خود ستم میکردند و ثمکان عاقبت الذین پس است سرانجام آنکه آساء و او بدکردن یعنی کافر شدند الشوائب
 نتیجه بدتر که عقوبت و عذاب است و گفته اند سوره سم جنم است چنانچه حسنی اسم بهشت است یعنی و وزح عاقبت مشرکان است آن کذ و
 بسبب آنکه تکذیب کرده اند بآیت الله بآیتهای خدای تعالی یعنی باورند آیتها و قرآن را یا عبرت نگیرند بآل قدرت و گاف و او ندان بودند
 که بدان آیتها کینه من و عطف الله و عده از دنیا بیشتر از اعمار قریش و جاء ثم و آمدند بدیشان و سلسله پیغمبران ایشان بالبکیت است
 و بری الیزد بعد از مرگ ثمکان پس بسوی جزا و حکم او ترجعون باز گردانیده میشوند و حصص خطاب بخوانند یعنی باز گردانیده خواهند شد
 و از مرقم الساعة در روزی که قائم شود قیامت یبلس الجرمون خاموش شوند مشرکان یعنی ناامید و منقطع شوند از حجت
 و کفرین هم و نباشد مرا ایشان را من شکر کما هم از انبازان ایشان یعنی از خدایانی که شرکار نام نهاده بودند چون ملائکه و بهنام شفعا
 درخواست کنند گمان یعنی پنهان در دنیا میگویند که الله ما شفیع ما خواهند بود در آن روز از شفاعت ایشان ناامید و محروم مانند و گاف و او ندان بودند
 بدان امید بیشتر که کما هم از انبازان کفرین و ناگردیدگان یعنی چون از مغلوب خود ناامید گردند از ایشان باز شوند و یوم تهم الساعة

و در روزی که قائم گردد ساعت رستخیز شود پیش آن هنگام بیفتد خون پرگنده گردد مردمان و از هم جدا شوند و هر کس روی با علی علیه السلام
و جمعی با اهل سافلین افتد یکی بر درجه وصلت و یکی در درجه فرقت آن بر سر رحمت و این در حصر محنت آن انواع ثواب این را صفت
عذاب جمعی از دولت تلاق نماز و برخی در آتش فراق که از آن بیت یکی خندان بعد عشرت یکی نالان بعد عسرت به یکی در راحت
و وصلت یکی در شدت بهران و قائم الذین آمنوا پس اما آنکه گریه باشد و عملوا الصالحات و علمای پسندیده کرده باشند فهم
فی رفعة یجربون پس ایشان در مغاری مثل بلزهار و آنها رشادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صفحات و جفات
ایشان ظاهر باشد یا گرم و منع باشد یا ایشان بر کلی و حلل بیارند در احفاف گفته که متوج سازندشان و در عین المعانی آورده که آواز خوش
شنوند ایشان را هیچ لذت برابر سماع آن نباشد و در خبرست که بکار بهشت یعنی کند بصوتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند و آن فصل
نعیم بهشت ستاز بود و از هر پر سیدند که مغنیات بجز چیز یعنی کند فرموده که با تسبیح از جمعی بن معاذ رازی قدس سره پرسیدند که آواز کدام
دوست تر داری فرموده امیرالس فی مقاصیر قدس بالحن تمیذنی فی ریاض تجید صاحب کشف الاسرار آورده که فردا دوستان خود در وقت
بهشت در میان یاسین انس شادی و طرب سماع کنند که متعدد صدق عند ملک مقتدر و فرمان آید بدو و هم که بدان نغمه دلپذیر و صوت
شوق انگیز که تراوده ایم زبور بخوان ای موسی تو توریت تلاوت کن و امی عیسی بقرات انجیل مشغول شوای درخت طوبی آواز دل آرای تبسج ما
بکشی ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن اما ثعلبی از اوزاعی نقل میکند که یکس خوش آواز تر از اسرافیل هم نیست چون او یعنی کند همه فرشتگان
از او را و او کار خود باز مانند حاصل سخن آنکه شریف ترین لذتی بعد از مشا به انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و از اینجا گفته است آن عزیز
در شرح مشنوی که سماع منادی است که در ماندگان بیابان تیرگی افزای دنیا را از عشرت آبا و بهشت نورانی یاد میداد نظم سونمان گویند کا و
بهشت و نغمه گروانید هر آواز زشت به ما بهر جای آدم بوده ایم به در بهشت آن بهشتا شنوده ایم هر چه بر ما ریخت آب و گل شکی به یاد آید
از آنها ندکی پس فی و جنک و رباب و سازها و حرکتی مانند آن آواز به عاشقان کین نغمه بارشوند به جز و بگذارد و سوسوی گل روند
قائم الذین کفروا اما آنکه گریه باشد و کذبوا یا لیتنا و مکنسب کردند آیتهای مایعنی قرآن یا دلائل قدرت و لقای الاخره
و بقای سرای دیگر یعنی شرف و نشر فاولیک پس آن کرده فی العذاب محضون در عذاب حاضرندگان اند فبئین الله مصداق
معنی امی یعنی تبسج گویند مرخای را و پاکی یا و کنید یا نماز گزارید حیث یمنون هنگامی که شبانگاه در آید مراد نماز شام و خفتن است و حیث
نصبون در هنگامی که بامداد و آید مراد نماز صبح است و که الحمد و مراد است سائش فی السموات و الارض در آسمانها و زمینها
یعنی هر که در آسمان و زمین ست حمد او گوید و عیشیا و دیگران گذارید در طرف آخر و یعنی نماز عصر و حیث تطهرون و هنگامی که درمی آید
بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب باب فرموده که تبسج رفع صوت است پس اتصال بصلوات جریه خالی از نسبتی نیست و حمد چون دلالت
بر رفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بنماز خاصیه مناسب بنمایه مجر مجر الحی من المیت بیرون می آید و خدای تعالی زنده را از مرده چون غلغله
از نوات و سنبله زجه و مرغ اربضه و انسان از نطقه یا مصلح از مفسد و مومن از کافر و عالم از جاهل و مجر مجر المیت من الحی و بیرون می آید
مرده را از زنده بعکس آنها که مذکور شد و مجر مجر الحی از حی و زنده میگرداند زنده را بگیا به بعد مؤلفا پس از مرگی و افسردگی آن که کذاک
و مانند این اخرج محضون بیرون آورده خواستید شد ز قبر و من الیه و از نشانههای قدرت خدای آن خلق که آن است که میافید
شمار یعنی آدم را من ترا ب از خاک فملاک است پس اکنون شما بشمار مردمانید که شکستخیزون پرگنده میشود در زمین بر سر

تصرف در اسباب معیشت و من آیت و از علامات توانائی او آن خلق کند که بیاورد برای شاقین آنفسیکم از نفس شما یعنی از جنس شما
 آخر و اجازت آن لیسکنوا الیهما مایل کنید بحسب جنسیت بدیشان و آرام گیرید ایشان چه جنسیت بسبب لایمت است و مخالفت و اسطه منافرت نظم
 بخش خود کند هر جنس آنگاه مژده بچاکس از جنس خود رنگ و بچس خورش دارد میل هر جنس به فرشته بافرشته انس با انس و جعل یکنم و
 ساخت یعنی پدید آورد میان شما و از واج شما مودت دوستی و رحمت و مهر بانی در موضح آورده که مودت بجهت تزیین و رحمت بسبب زاین
 فرزند یا مودت بر پدر سالان و رحمت بر پسران بر آن فی ذلک بدستیکه در آفریدن از واج مشاکل و مشابه مروان در بشریت لایمت هر آینه
 دلالتهاست لقو و یفکر فون مرگ و هوی را که فکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند و من آیت و از دلالتهای قدرت او خلق السموات
 و الا کرض آفریدن آسمانها و زمینهاست و اختلاف الیسنتکم و مخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه با و زبانی است و بحد و فصاحت و لکنت
 با اختلاف لغتای شما از عربی و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در کتاب آورده که اصول تمام زبانهای مختلفه بمقتاد و دوست نوزده در اولاد
 سام و مفرده در فرزندان هام و سی و شش در بنی یافت و الا و انکم و دیگر اختلاف رنگهای شما در سرخی و سفیدی و سیاهی و زردی و یا در تخلیطات اعضا
 و حیثیات و امثال آن که مطلقا هیچ آدمی در همه چیز مشابه دیگر آدمی نیست حتی تو این که با وجود توافقی مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها
 خواهند بود و آن فی ذلک بدستیکه در مخالفت السنه و اللان و میان آنکه از یک پدر و مادر زاده اند لایمت هر آینه نشانهای قدرت و حکمت است
 للعلین مرعایان را یعنی بر پیچ عاقل از ملک و انس و جن پوشیده نیست که درین اختلاف حکمت کلی مندرج است چه اگر برین وجه نبود یتهای
 بین الاشخاص شکل بودی و بسیار ملمات معطل بماندی و حص کسیرا خواند یعنی این لالت مردانایان راست که در آن نظر کنند و بکنه آن روند
 و من آیت و از علامات قدرت کامله اوست منما کمه خواب کردن شما بالیل و النهار و شب و روز جهت استراحت قوای نفسانی و قوت
 قوای جسمی و ایضا و کمه جستن شمار و زی را تمیز فیله از بخشش او یعنی طلب معاش بر روز و شب و کفنه اندام مخصوص شب است و ابتغای
 در آیت تقدیم و تاخیر است بحسب معنی آن فی ذلک بدستیکه در خواب شب و طلب معیشت روز لایمت هر آینه دلالتها و عبرتهاست لقو
 یتمعون برای گروهی که بشنوند بگوشش هوش و من آیت و از نشانهای حکمت او یسر یکم البرق آت است که مینماید بشمارق را
 خوقا برای ترسانیدن مسافران را از صاعقه و طمعها و افکندن مقیم برای باران و یسخر و فر و میفرستد من السماء جهت
 آسمان یا از ابرها آبی را قیچی پس زنده گرداند بیه الا کرض بان آب زمین را تا از و گیاه تر و تازه میروید بعد موقها از پس
 افسردگی و تر مردگی آن لایمت فی ذلک بدستیکه در برق و باران لایمت هر آینه علامتهاست بر قدرت الهی لقو یعقلون مر
 گروهی را که تعقل کنند در تگون کائنات حق تا بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت صنع در هر حادثه و من آیت و از نشانهای توانائی او
 ان تقو السماء آت است که می ایستد آسمان بی ستون و الا کرض و زمین بروی آب با کفر بفرمان او یعنی نگاه داشت او مر
 ایشان را شمر اذ ادعاکم پس چون بخواند شما را اسرافیل م نفجه اخیر دعوه که خواندن بی نوع که یا ایها الموتی اخرجوا
 ای مردگان بیرون آید من الا کرض از زمین اذ انتم انما نخروجون بیرون آید از قبرهای خود و خروج خلق از
 قبور نیز یکی از آیات اوست و که و مر او راست من فی السموات و الا مرض هر که در آسمانها و زمینهاست و همه مخلوق
 و مملوک و مر بوب وی اند کل که همه مر او افرشتون فرمان بردار اند در موت و حیات و بعث و نشور و درین احوال از
 حکم او قهر نمی توانند وزیر و هو و اوست الذی یبدی الخلق آنکه اول بار بیاورد خلق را و آنکه بمیراند و بعد یبعث پس باز زنده گرداند و

وَهُوَ دَارُ آوَرُونَ أَهْوُونَ آسَانُ تَرَسْتُ عَلَيَّهِ رَحْمَتِي بِمَا كُنْتُ خَشِيتُ آفَرِينَ بِالْعَادَةِ بِاعْتِقَادِ شَمَاسَانُ تَرَسْتُ اَزْ اَبْدَانِ مَسْ جَمْعُ اَبْدَانِ
 اقرار دارد عاده را چه آنکه عاده را بخواهد تزد قدرت او یکسانست با عی چون قدرت او منزه از نقصان است و آوَرُونَ خلق مبرورانش
 یکسان است به نسبت بن و تو هر دو دشوار بود و در قدرت بر کمال و آسان است و وَكَلَهُ الْمَلَأُ عَلَى و مراد است صفت برتر و بزرگتر
 چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات فی السموات و الْأَرْضِ و آسمانها و زمینها و هُوَ الْعَزِيزُ و اوست
 غالبی که عاجز نشود از ابدامکن و عَادَهُ اَوْ الْحَكِيمُ و انا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت او باشد ضَرْبٌ لَكُمْ بَيَانٌ بیکند خدای از برای شما
 مَثَلًا لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ مَثَلًا و اگر گرفته از احوال نفسهای شما هَلْ لَكُمْ اَيُّهَا هَسْتُ شمارای آزادان مَنِ مَمْلُوكٌ اَيُّكُمْ اَزْ مَالِکٍ شَمَاکَ مَلِکٍ مِیْنِ
 تَقِیْنُ شَرِکًا بَیْنَنَا زَانِ فِی مَادَرُكُمْ و آنچه داده ایم شمار از اموال و اسباب فَاَنْتُمْ فِیْهِ سَوَاءٌ پس شما و ایشان در یکسان باشید
 یعنی چنانچه شما تصرف میکنید در مال ملک خود ایشان نیز تواند نمودند و خَوْنَهُمْ مِیْتَرِیْدُ اَزْ اِیْشَانِ که در تصرف مستقل شوند و کَفِیَّتُمْ مَثَلًا تَرَسِدُ
 شما آزادان اَنْفُسُكُمْ اَزْ نَفْسِیْهِ شَمَا بَعْنِ اَزْ شَرِکَانِ اَزْ اَزْ و مَخْصُوحِیْنِ اَنْتُمْ که ایای خواجگان شما بندگان خود را در مال و ملک خود شریک
 میسازید تا در تصرف دران و تسلط دران مساوی باشید و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید و در عین المعانی و از بعضی تفاسیر است
 که چون حضرت رسالت پناه صلعم این آیت برضای دید قریش خواند گفتند کلا و الله لا یكون ذلک ادا حاشا که هرگز این نتواند بود و حضرت صلعم فرمود
 که شما بندگان را در ملک خود شریک نمیدید پس چگونه آفریدگان را که بندگان خداوند در ملک او شریک میسازد نظم خلق چون بندگان سرپرش
 مانده در بند نظم خلق خویش جمله هم بنده اند و هم بنده نیستند بنده را خداوندی و زبده بنده را خداوندی و کذلک مانند این تفصیل تفصیل میکنیم و
 همین میسازیم و دلائل وحدت را الْقَوُّ یَتَقَلَّبُونَ مگر گوی که عقل خود را در تدبیر اشیاء بکار برده اما جادان و سحرگران از حقیقت این خدایان
 بیخبرند بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَبْلَکُمْ بِرُؤِیْهِمْ بَیْکُنْزًا مَّا کُنْزُکُمْ مَرْدُودٌ بَشَرٌ اَهُوَ اَعْمَقُ اَرَزُ و بی نفس خود را بغير علم بی دانشی مَنِ قَبْلِ یَیْ
 پس کیست که راه نماید مَنِ اَصْلُ اَفْئِدَ اَزْ اَنَّهُ فَرُودَ گداشت خدای و بسبب خدایان گراه شد و مَا کُنْزُکُمْ نیست شرکان گراه را مَنِ قَبْلِ یَیْ
 پیچ یاری و یهوداری که از عذاب و دوزخ شان خلاصی دهند فَاَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّیْنِ اِسْلَامَ و داری محمد روی خود را لِلدِّیْنِ برای عبادت خدای تمام
 باخالص گردان عمل خویش را حَنِیْفًا و در حالتیکه مائل باشی از همه دینها بدین اسلام و است خود را بگوئی که بدین وجه اقامت کنند و پیرو
 کنند همه فِطْرَتِ اللَّهِ دین خدای تعالی را اَللَّهِ اَنْ فِطْرَتِی رَاکَ حُکْمَتِ فِطْرَتِ النَّاسِ بیا فرید مردم را عَلَیْهَا دِیْنُ اَنَّهُمْ اَرَادُوا فِطْرَتَ
 شناختن صانع است و آن در روز است همه آدمیان را حاصل شد پس میفرماید که لازم آن عهد باشد که بران مبطور شده اید کَا تَبْدِیْلَ
 نیست در صورت نفی یعنی تبدیلی دهید لَخَلْقِ اللَّهِ مَخْلُوقِیْ خَدَیْ یعنی نبی را که خدای تعالی خلق را بدان آفرید و میثاقی از ایشان فر گرفت
 ذَٰلِكَ الدِّیْنُ الْقَیْمُ اَنْتُمْ کِشِیْسُ رِیْسُ دِیْنِ سَتَقِیْمُ وَلَکِنْ اَکْثَرُ النَّاسِ لَیْکِنْ بَشِیْرٌ مَرْدَانٌ کَا یَعْلَمُونَ مَنِ نَمِیْنُ اَسْقَامَتِ دِیْنِ را
 بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبیر نبیین حال است از ضمیر اقم یعنی محمد روی بدین آرا است خود در حالتیکه باز گرد آیند گانید الیه بسوی
 حق از غیر او شیخ ابوسعید خدری قدس سره فرموده که انابت رجوع است از حق بحق و منیب آنرا گویند که او را جرحی بجهان مرجع نباشد بیت ترجیحی
 بهر رهس رجوع با که گنم هر گم تو در پذیرای کجا روم چه کنم و اَلْقَوُوهُ و بترسید از و اَقِیْمُوا الصَّلَاةَ و بیای داری نماز را و کَا تَوَكَّلُوا
 و بباشید مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ اَزْ شَرِکِ اَزْ بندگان تبرک نماز متعبد خطاب با است و در تفسیر شیخ محمد بن اسلم طوسی قدس سره نقل میکند
 که حدیثی بمن رسیده که هر چار من هوایت کند عرض کنی بر کتاب خدای اگر موافق بود از من باشی پس من این حدیث را که من ترک اهل و متعبد

فقد كفر حرمکم که آیتی از قرآن بود وقت پیدا کنیم سی سال تا مل کردیم تا این آیت یافتیم که در قیوم الصلوة ولا تکنوا من المشکین من الذین فترقوا
و بسیار از آنکه جدا کردند و جدا کردند ساختند و قیوم دین خود را و کافران و کشتند و گرویده و مراد مشرکانند که اسلام را گذاشته یکی است
پرستیدند و یکی ملک و یکی ستاره و یسوی و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج و روهش که ابوامامه را در آن باب خبر مرفوع است باطل
بدعت کل حزب یصل الیکیم هر گروهی یا پنج نزدیک ایشان است از دین فرج خون شادمانند و گمان ایشان آنکه حق با ایشان است نظم
هر کسی را در خود بخود خوش است نوع خوشی در کار خوش میکند اثبات خویش و نفی غیره چه امام صومعه چه پیرویه و اگر اقامت
التاس و چون برسد آدمی از این مشرکان را سختی یا بیماری یا فقر گفته اند عام است مریدان که چون شدتی در مانند دعوا بخوانند
بزاری و بجهنم برورد و در کار خود را ائمه یسوی حق شما اذا قهرتمس چون بچشاند یعنی بد ایشان را خدای متعالی از
نزدیک خود و رحمة آسانی یا صحت یا توانگری و از آن شدت باز رهند اذا قهرتمس آنگاه گروید ایشان بر بجهنم کثیر کون
بر پروردگار خود شرک آورند یعنی در مقابل نجات از بلا چنین عمل کنند لیکن فرمود تا کافر شوند یا ائمتهم با پنج عطا کردیم ایشان را فتمتعوا
اگر تمیدید است یعنی ای کافران بخورید و دست و زار نعمتهای نبوی فکون فکون پس نه و باشد که بدانید سرانجام کار خود را که عقوبت
آخری باشد انزلنا آياتنا و ما علیکم من کافران سلطان کاتبی و محبتی یا رسول فی سلطان یا فرشته که با او برانی باشد فکون پس آن
رسول یا ملک یا کلمه سخن گوید آن کتاب حکم کند یعنی لالت داشته باشد یا کافرا یا کثیر کون یا پنجی که سبند که آن شرک می کردند
یعنی دلیل بود بر شرک ایشان و اذا قهرتمس و چون بچشاند مشرکان را رحمة نعمتی از صحت و سعادت مانند آن فرج خواشادمان شوند
و بها آن نعمت و ان تصبهم و اگر برسد بدیشان سبب از رحمتی از مرض و قهر و شال آن بما قد مت آید نیم یا پنج از پیش فرستاده و بشما
ایشان یعنی چون بلا برسد بشماست کردارهای بد که کرده اند اذا هم یفیطون آنگاه ایشان نا امید میشوند و جوع میکنند یعنی نه شکر میکنند نه
نعمت و نه صبر دارند بر محنت او که میرود آیا ندانسته اند آن الله بدستیکه خدای یسبط الرزق گشته ده میگردد و روزی را این دنیا را می
هر که میخواهد و یقید و تنگ میسازد بر هر که میخواهد ان فی ذلک بدستیکه در بسط و قبض کایت هر آنکه دلائل عبرت است تقوی و تقوی
برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط و شکر گویند در سر و صبر کنند در ضرر که بنای کار و حسن و اساس ایمان برین دو صنعت است فاست
پس بدای محمد ذالقرنی خداوند قرابت را از نبی هاشم حقه حق از غنیمت و حق گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت پناه است
و بهر اهل ایمان درین دین غنیمت میفرماید که بدید حق خویشان را یعنی صلح رحم کنید با احسان و انعام و توقیر و اکرام امام عظمی و روح بر و جوب نفقه دوی الهی
برین آیت استدلال میکند و المسکین و بدید حق محتاج و بیچاره را و ابن السبیل و راه گزریان را از آنچه مقرر شده یعنی وظائف
زکوة ذلک این ایاتای حقوق خیر بهتر است از مساک الذین یریدون برای کسانی که میخواهند وجهه الله تعالی را
یا رضای او می جویند یا ملا ایشان به تقرب است بجهت دیگر از اعراض و اغراض و اولئک و آن گرویده مسفقان هم الفلحون
ایشان در سنگاران و فیروزی یافتگان و ما آیتیم و آنچه میدیدیم در باران و عطا میبویع مکافات لیرتوا اما سیرا مال شافی أموال
التاس در مالهای مردمان یعنی بدی کسی میدید و زیاد از ثمن آن توقع میکنند مال شافرون گردد فلا یسیرا مال شافی أموال
عند الله نزدیک خدای تعالی و برکت از آن میرود یا آنچه میدید بر زیادت حرام در معاملات یعنی سود زرا تا زیادت در مال سود خوارگان پیدا یجانب
نمیشود و برکت در آن نمی ماند و ما آیتیم من زکوة و آنچه میدید از زکوة مفروضه یا صدقه که در آن دادن ثریدون وجهه الله

میخواهد ثواب خدای تعالی خا و لیک پس آن گروه که زکوة و صدق و جود و هندی برای مکارفات هم المصحفون ایستادند
 خداوندان افزونی یابندگان افزونی که یکی را ده یا زیاده یا بند الله خدای بختی الذین خلقکم آن کسی است که با فرد شمارا و شمارا و بدید
 رزقکم پس روزی داد و میداد شمارا مادام که زنده اید ثم یخمسکم پس میرانده شمارا بوقت انقضای آجال شمارا یخمسکم پس زنده گردان
 شمارا و را نگیزاند در قیامت هل من شرکائکم ایستاد از انبازان شما یعنی آیا از ثبانی که بزعم شما شرکایان خداوند است من یفعل کسی که
 بکند من ذلکم ازین خلق و رزق و امانت و احیاء من شیء یا شیء چیزی تا بدان سبب او را بر تنش توان کرد و چون هیچ کلام ازین کار باز نماند
 نیاید پس ایشان را شرک گرقتن شاید بجهت پاکست خدای تعالی و تعلق او بر ترست عتقا یفکر کون شیء از آنچه شرک می آرند بوی ظهیر
 الفساد آشکارا شد تباهی فی البستر در میان پنجک سالی و مردن و دواب و طوایع و البحر و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن کشتیا
 ها کسبت بسبب آنچه کردند آید التکاس دستهای آدمیان یعنی بشومی محاصی ایشان اغلب علما بر آنند که مراد از فساد آمدن بار نیست چه
 وقتی که باران باران در دریا بان نبات زوید و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود صاحب کشف آورده که چون باران منقطع گردد جاتوران سینه
 نایبها شوند و گفته اند فساد بران بود که قایل با بیل را کشت و فساد بجر آنکه چندی شتیا را غصب کرد و نزد بعضی مراد از فساد دست یعنی تهمینه
 آن ظاهر شد در میان با لاک اهل قری و در دریا با غرق قوم نوح و آل فرعون و بر هر تقدیر حضرت ملک قدیر فساد اسباب دنیوی از آدمیان
 کرد و لید یقینهم تا پیش از ایشان بعضی از اجزای آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لعلکم شاید که ایشان
 بچشیدن این بعضی یخسبون باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و از دو محققان مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ ابو بکر
 واسطی رم فرمود که هر که بجز دل او ترک مراقبه فاسد گردد ظاهر شود فساد در بر نفس و امام قشیری سه آورده است که فساد بر نفس با رجحان ظهور است
 و فساد بجز دل با خلاق ذمیر بوقوف بر رسوم و عادات در حقایق سلی قدس سره مذکور است که بر لسان علما ظاهر است و بجز زبان اهل تحقیق فساد
 لسان علما تا ویلات فاسد باشد و فساد لسان عرفا به عادی باطله نظایر ماه نادیده نشا نماید و به رستیا به کج مینماید از برای
 مشتری در وصف ماه به صد نشان نادیده گوید بهر جا به قل سیئة لک بگو شرکان را که بروید فی الارض رزمین احم خالیه فانظروا
 کیف کان سن یگرید چگونه بود عاقبة الذین سرانجام آنانکه من قبل از ایشان بودند کان اکثرهم بودند بیشتر ایشان که بزرگ
 شدند مشرکین شرک آرندگان قاصم پس رست کن و جهلک بگی خود را الذین القیتهم برای کیش رست یار وی آبرجعت دین
 درست من قبل ان یتائی پیش از آنکه بیاید یوم لا یمسک لکم روزی که نیست باز گردیدن مراد از من الله از نزدیک خدای تعالی
 یعنی آن را باز نگردانند و البته باشد یا روزی بیاید از خدای تعالی که کس نتواند که باز گرداند یوم یصل غون روزی که حادث شود و روز
 از یکدیگر بر سر دوراه فریق فی النجست و فریق فی السعیر من کفر هر که کافر شود فعلیکه پس روست کفر کفر ازای کفر او که آتش جاود است
 و من عمل صالحا و هر که کند کارهای ستوده فلا لنفسه پس کرده باشد برای نفسهای خود یصل غون بگسترده یعنی جایگاه رست میکنند
 در بهشت و تفرق بندگان روز قیامت واقع است لیجسی تا جز او خدای الذین امنوا آنانکه اگر روید اند و عملوا الصالحات
 کرده اند کارهای شایسته من فضله از بخشش خود و ذکر جزای کافران بگردجبت آنکه مقصود بالذات مومنانند آنکه بدستیکه خدا
 لا یحب الکفرین دوست ندارد و دیگران را تا با مومنان جمع کند بلکه ایشان را جدا ساخته بدوزخ فرستد و من الیتیم و از نشانهای
 قدرت خدای آن شیر سدل التریاح آنست که میفرستد باد را یعنی شمال و صبا و جنوب بکثرت شده و دندگان باران تا بفریاد شمارا و لید یقینکم

و تا پیش از شمار ازان قرن رحمتی که تابع باران است یعنی خصب و زرافایت و لیکن بپایه الفلک و برای آنست که بپای
 باد و هر دو شهاب دریا یا قمر یا بفرمان خدای و لیکن بقوا و تاب و بید و تجارت دریا و من فضله روزی را که خدای بخص فضل میدهد
 و اعلمکم و تفکر و قوت و شاید که شما شکر کنید بر نعمته و لقد ازلنا و هر آنچه ما فرستادیم من قبالت پیش از تو ای محمد رسلا
 فرستادگان از آرمیان الی قوه مهیمه بسوی گروه ایشان بجا و همدیس آمدن رسولان با قوم خود بالکینت بعضی بای و شش با احکام
 بود از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان بدناگر و بدو و برخی کافر شدند و قاتلقتما پس انتقام کشیدیم من الدین اکثر مؤمنان از آنکه کافر
 شدند و ایشان را هلاک کردیم و یاری کردیم آنان را اگر گوید و بدو و گمان حقا علیکم است نزل و بار بر اکثر مؤمنین و یاری این
 مومنان چو ایشان سخت نهرت اند الله خدای برحق الذی یُرسل الریح است که میفرستد باد را و قشیر بکتاب پس می آید از باد و هر دو
 برآورد و قیسط پس خدا بکسرت از این متصل ساز و بهم گاهی که خواهد فی السماء و رحمت آسمان کیست یسأل فی آخره و رنده یا استاد و یسأل و گویا
 آن را گاهی کیست یا رنده پاره پاره هر قطعه در هر طریقی فکری الودق پس ترمی می باران را که حکم الهی بخرم می آید من خلیفه از میان
 ابریم در وقتیکه ترکم و متصل است در وقتیکه منقطع و متفرق است فاذا اصحاب به پس چون برساند خدای تعالی باران را من یسأل
 در ارض و بلاد هر که خواهد و میباید از بندگان خود اذاهم آنکه ایشان یسألون و شادمان و خوشدل میشوند و ان کا فوا و بیک
 بودند من قبل ان یسأل علیهم پیش از آنکه فرو فرستاده شود و باران من قبله پیش از ظهور سحاب که یسألون و اید باز
 باران فأنظر پس در نظر الی اثر رحمت الله بسوی شما رحمت خدای باین طریقی که میباید بگویند خدای باین طریقی که
 زنده گرداند زمین را با شجار و آثار و زروع و نباتات بعد محو قها پس از روی و فسر و گی زمین حصص بجمع میخورد یعنی تا پسینی آثار
 رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زنده میگرداند ذلک در تنبیه آنکه قادر است بر احیای زمین بعد از موت آن کجی الموتی
 هر آینه زنده گرداند و مردگان است چو احیای ارض احداث مثل آنست که در و بوده از قوی نباتی و احیای موتی ایجاد آنست که در و باشد
 بوده از قوی غیره و هو و خدای تعالی علی کل شیء قدیر بر همه چیز تواناست چه قدرت او نسبت با همه کمونات یکسانست و
 در احقاف آورده که اثر رحمت در ظاهر باران است که زندگی کل بدانست و در باطن ذکر او است که حیات دل بدوست و در بحر اقیانوس
 فرموده که آثار رحمت نشانه جبهه است که زمین دل بدان زندگی می یابد و نزد بعضی خود اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق است و مثنوی
 حکایتی مناسب این بحث ایراد فرموده اینست مثنوی صوفی در باغ از بهر کشاد و صوفیانه روی بر زانو نهاد و پس فرود رفت او
 بخود اندر غول شد طول از صورت خویش فضل و کز چه خسی آفراند ز زنگنه این در خان مین و آثار خضره ارمی بشنو که گفت است
 انظر و ای سویی این آثار رحمت آرد و گفت آثارش دل ستای بوالهوس و آن برون آثار آثار است و بس و باغها و میوه ها اندر و
 عکس لطف او برین آب و گل است و لیکن ازلنا و اگر بفرستیم با ریحا بادی که مودی باشد بهلاک چون دوبر که ریج خداست
 و بزر و عات ایشان و زود قرا و کس پس به غیبت رخصت زرد شده بعد از سبزی بهلاک رسیده چنانچه از نفع
 نتوان گرفت لظلموا هر آینه باشند من بعد یکنفر و پس از روی زرع که کافر شوند بنعمتهای گذشته بایستی که التجا
 بحق گردند و از رحمت او ناامید نشند و ای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان را و قول تو قبول نمایند فالت
 پس بدینیکه و لا یشیع الموتی سخن نیتوانی شنوید مردگان را و کفار حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است و لا یشیع الصم

سورة لقمن مکیه وهی اربع وثلثون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الْقَمْرُ حروف مقطعه مبادی سوره و مفاتیح کنوز غیبیه و در الف لام میم گفتند الف اشارت است باموال و لام جلی و میم یعنی امام
ولی جمیع اوصاف و صفات و منی انحراف و الا حسان ملک آیت الکتاب این سوره آیه های قرآنی است الحکیم خداوند حکمت یا متضمن حکمت
یا محکم که در آن تناقض نیست یا حاکم که بحلال و حرام حکم کند هدی راه نمایند است و دحمة و بخشش از خدای تعالی للتحسینین و منیکو کاران را
الذین یقیمون الصلوة اما که پای سیدان نمازهای مفروضه را و یؤتون الزکوة و میدهند زکوة واجب را و هم و ایشان
یا آخره بسیاری دیگر هم یؤتون ایشان بگمانند یعنی بعت و جزا را تصدیق میکنند اولیک آن گروه که بدین صفات موصوف اند
تحلی هدی بر راه راستند قرین رحمت از آفریدگار خود و اولیک و آن گروه هم للفلحون ایشانند بخاران و فیروز یافتگان
آورده اند که نصر بن حارث تجارت بجانب فارس رفته بود و قصه رستم و سهرورد را خرید و در جمیع قریش بنوعی بسامع ایشان می رسانید که هر
شیفته و فریفته میشدند و لاف میزد که اگر محمد از قصه ما و شود و عظمت مملکت سلیمان و داود خبر میدهند من از سمت مملکت و و فوراً بهت ملک غم
سخن میگویم حق سبحان این آیت فرستاده من التماس و از مردمان من بیشتر کسی هست که میزد و لک و لک حدیث سخن بازی و گفته اند سخن بزرگ
دیده و مشغول گفته یعنی اختیار کند افسانه ای اعتبار را فیضی اگر از مردمان سخن سیل الله از راه خدای تعالی یعنی از دین او بازدا
که آن اسلح قرأت قرآن است بغیر علم قرآنی و نبی و برهانی و سیخند ها و فرامیگرد آیت خدای را هت و افسوس و سوخیه اولیک آن گروه
لهم عذاب مرایش از است عذابی مهین و خوار کننده که بسی و قتل است در دنیا و عذاب اخروی در آخرت و گفته اند آیت در شان انبیاست
که جاریات مغنیه سر میدی و مردمان را با سلع اصوات و احان ایشان از شنودن سخن حق بازداشتندی و اذا نزلت و چون خوانده شود
علیک بر آنکس که لک و حدیث را خرید و برگزیده آیتنا آیه های کلام ما و لی مستکبر را و برگرداند در حالتی که گردن کش و متکبر بود یعنی التفات
بان کند گان و یسمعه که بگوید که شنیده کان فی اذنی که بگوید که در هر دو گوش او و قرآن است فیه کلام پس اعلام کن او را و بجا
بشارت بسم و عذاب الیه بعد از آن که از ان الذین آمنوا بربهم و هم علی الهدی و بگوید که بندگان و رسول و عجلوا الصلوات و کرد
علمای نیکو یعنی شایسته لهم جنت النعمین مرایش از است بشتا بانعت و نماز یا نعمتای بهشت خلیلین فیهما در حالتیکه جاوید
باشند در آن و محمد الله و عده کرده است خدای تعالی و عده کردنی حقا و درست و درست و هو العزیز و او خداوند غالب است که هیچ کس
او را از وفا بعد و عده مانع نشود و الحکیم درست کار که هر چه کند بطریق حکمت بود و بیست نه در و عده است نقص و خلاف پند و کار
او یح لاف و کزاف به خلق السموات بیا فرید آسمانها بغیر کمال ستون ترخیهای بنید شما از بر داشته و الحق فی الارض و بنهاد در
زمین یعنی پیدا کرد در و قاری که میباید آن تمیز بکلمات شما را حرکت نمید و مضطرب سازد و زمین بر روی آب متحرک
بود چون شتی و بحال ریاسات آرام یافت و در موضع از ضحاک نقل میکند که حق سبحان نوزده کوه را میخ زمین کرد و تار جایی بپاشید و از آنجا
که قاف است و اوقیس و جودی و لبنان و سین و طور سینا و بشیر و غیر آن و ثبت فیهما و پرانده کرد در زمین من کل ذلک و آیه از این
و آنرا و در و فرستاده ایم لغات تکلم بحسب اختصاص فعل است بفاعل یعنی بغیر ما فرستادیم من السماء از آسمان یا
ماتة ای که بارانست فانیست پس برویاندیم فیهما در زمین بان آب من کل ذلک و فرج از هر منف گاهی صحرای

نیکو و بسیار شغفتند لهذا این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خلق الله آفریده خدای اندکاد قونی پس بنماید من که
 در عالم مآذ اخلق چه چیز میافزاید مآذ الدین من دقینه آنکه بدون ویند مراد بتانند که کفار ایشان را شریک حق گفتندی حق سبحانه میفرماید که
 اینها همه مخلوق منند آنچه بتان شما آفریده اند کدام است بلی الظالمون بلکه مشرکان فی ضلال مبین حق در گمراهی آشکارا اند که عاجز را
 با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت می دهند لظلم هر که است آفریده او بنده است بنده در بند آفریده است پس کجایند که در
 بند است لا ائق شرکت خداوند است آورده اند که قصه لقمان حکیم و وصایای او نزد دیو و شر تی عظیم و شست و عرب در هر مویی که بر جرع
 بدیشان کردند از حکمتهای لقمان برای ایشان شنیدند و ندی حق سبحانه از حال وی خبر داد و فرمود و کفدا انکنا و بدستیکه دادیم لققن الحکمة
 لقمان بن یاعور را حکمت که قوی صائب و فعلی کامل است ایشانرا توحید و نفی شرک و در احصاف گفته که اقامت ادله عقیده در تقریر توحید و این
 برسل و نفی شرک و اضافت دلائل سمیه بان علما را در نبوت لقمان اختلاف است سدی و عکرمه و شجی رح برانند که او پیغمبر بوده و مراد از حکمت
 درین آیت نبوت است و او خواهر زاده ابوبکر بوده یا پسرخاله او در تفسیر گوید پس یاعور بن ناجور بن تارخ و تارخ برادر ابراهیم عم بوده
 امام ابوالمیثرح فرموده که کنیت او ابو الاعم است و در عین المعانی آورده که در سال هجری سلطنت داود عم متولد شد و تا عهد یونس
 عمر یافت و بعضی گویند که هزار سال زیست و اکثر علما برانند که او پیغمبر نبوده بلکه حکیم بود و گویند علام کسی بوده و شبانی میگوید یا خیاطی یا نجاری
 و گویند حبشی بوده و حیوان بنی اسرائیل قضایا رسیدی و بقول امام سجا و ندی از بندگان تو بوده مروی اسود اللون و غلیظ الشفتین بوده
 روزی بوقت قیلو جمعی از فرشتگان بخانه وی درآمدند و بر و سلام کردند جواب داد و ایشان را نفی دید گفتند ای لقمان ما فرشتگان پروردگار تو ایم
 ترا خلیفه زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان برستی لقمان جواب داد اگر حکم خرم است از آفریدگار من برین کار سمع و طاعت قبول میکنم و
 امید میدارم که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیر ساخته اند عاقبت اختیار کنم و متعرض فتنه نمی شوم بلکه ازین سخن شگفت آمد حق سبحانه قول
 او را پسندید و حکمت بوی افاضه کرد و بشانه که ده هزار کلمه از و منقول است که هر کلمه بعالمی می ارزد و روزی یکی از عظامی بنی اسرائیل بر و گذشت
 و جمعی نزد وی نشسته و ایستاده استماع سوال کلمه حکمت میکردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بنده سیاهی پستی که شبانی رمره فلان میگوید گفت
 آری فرمود که چه چیز تا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن رست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک مالایعنی کردن و در تفسیر امام ثعلبی رح
 از حکم لقمان آورده روزی خواجه وی را و با غلامان دیگر سیاه فرستاد تا میوه بیارند غلامان دیگر میوه را در راه بخوردند و خواجه خوردن آن
 بلقمان کرد و خواجه بر وی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خوردند و دروغ بر من بسته اند خواجه گفت حقیقت این سخن چیست
 معلوم توان کرد گفت بلکه ما را آب گرم بخورانی و در صحرا پاره بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون می آید او خائن است و پیر
 معنوی قدس سبره در مثنوی این حکایت آورده و شش بیت که مشتمل بر نکته است از ان اینجا ثبت افتاد نظم گشت
 ساقی خواجه از آب خمیم و مرغلامان را و خوردند آن زبیم بعد از ان میرانده شان در دشتها میدویدند آن فرخت و علا در تی
 افتادند ایشان از غنا آب می آوردند ایشان میوه را در آمدنی زمانف پس در آمدند در و نش آب صاف و حکمت
 لقمان چو این پایه نموده تا چه باشد حکمت رب و دود و هر چه پنهان باشد پیدا شود و هر که از خائن بود رسوا شود و در باب
 آورده که روزی داود عم از لقمان پرسید که کیف صحبت جواب داد که صحبت فی غیر یری مراد قصه فضل و عدل است داود
 درین سخن فکر نموده نعره زد و میوش شد و بعضی از حکم لقمان و کلمات نامات او درین محل از جواهر تفسیر توان یافت

القصه حق سبحانه تعالی فرموده که ما نماز حکمت دادیم و گفتیم اورا آن اشکر لله انک شکر گوی مرخدا تعالی را بر نعمت حکمت و من به کثر
و بهر که شکر گوید قائما اشکر پس جزین نیست که شکر میگردد به نفس خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید است بدو میرسد
و من کفر و هر که ناپاسی کند فان الله پس بدینیکه خدای تعالی غنی بی نیاز است از شکر کسی حمد و ستودن او را حمد گوید یا محمود است که هر کائنات بلسان قال و حال شاکر حضرت دیندار قال لقنن و یاد کن چون گفت لقنن که تبه بر سر
خود را نعم گرفته اند نام او ثمان یا ساربان یا شکر میگوید و هو کعظمه و لقنن پند میداد و او را میگفت یسینی ای پسر که من تصغیر
شفقت و رحمت است لا شکر لی یا الله شکر میارنجای لی الشکر بدینیکه شکر آوردن بخدای العظمی عظیم هر آنکه شکر بزرگ است چه
تسویه میکند مخلوق را با خالق و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم یولد یثی بنیکوئی پدر و مادر او از موجبات نیکوئی کی
است که حکمت بر دشت فرزند را الله مادر او چند وقت و دست میشد در حل او و هفتاد است شدنی در آن علی و هین برست شدنی
یعنی ضعیفی با ضعیفی و فصله باز کردن او از شیر فی عامین در گذشتن و دو سال و درین مدت او را شیر داده و دیگر او را وصیت کردیم
یعنی آدمی را از اشکری با آنکه شکر کنی ترا و اول الدنیا و در پدر و مادر خود را ای المحسین بسوی حکم من است بازگشت آدمیان و بر شکر و
شکر ایشان را جزا خواهم داد و ان جاهدک و اگر کوشش کنند پدر و مادر تو علی آن شکر کنی با آنکه شکر آری پس و شکر گیری ما لنس لک
آن چیز را که نیست ترا به علم استحقاق شکر او انشی فلا قطعها پس فرمان برایشان را و صاحبها و صاحب کن ایشان
فی الدنیا در زندگانی دنیا معترف و قانعها متنبی که چنانچه پسندیده شرع باشد و مقتضای کرم بود و اقیع و پیروی کن درین
سبیل من آناب راه کسی را که بازگشته است الی من توحید و اخلاص که آن محمد است صلعم یا حدیق اکبر ثم علی پس بگو
مجازات من است و جملک بازگشت شما قایت شکم پس آگاهای خواهیم داد شما را بما کفتم تعملون و چنانچه هستید که میکنید از خیر
و شرف و نول این آیت در شان سعد و قاص است رفیع چنانچه در سوره علقبت گذشت و ذکر این وصیت در اثنای قصه لقمان به
مناسبت نیست از شکر آورده اند که مادر سعد شکر روز آب و نان خورد تا دهن وی را بچوب بشکافتند و آب در آن ریختند
و سعد میگفت که فرضا اگر او را بقتاد روح باشد و یک یک از و قبض کنند یعنی بقتاد بار بمیرد من از دین اسلام بر نمی گردم پس دیگر
بار از وصیت لقمان خبر رسید که گفت فرزند خود را یسینی ای پسر که من را هکذا بدینیکه آن فعلی که آدمی را باشد یعنی کرداری از خیر
و شرف آن ثلث اگر باشد در خردی و ثقیال جتو هم سنگ دانه قمر خردل از پسند آنکه هر چه خوب است فککن پس باشند آن فی
صحنه در زیر صخره سبز که صاگویند آن در زیر بخت زمین است او فی السموات با آن عمل در آسانها باشد با وجود رفعت و سعت
آن یا در بالای سموات او فی الارض یا در زمین در مکانی پنهان یا فی الله بیار و خدای تعالی آنرا و حاضر گرداند و بران حساب
کند ان الله لطیف بدینیکه خدای تعالی باریک دان است و علم و پیر خفی احاطه کند بحسیر و داناست بکمان جزیری یسینی
اقیم الصلوة ای پسر که من پیامی دار نماز را نافس تو کامل یا بدو اقر یا بعد عرف و بفرا می بنیکوئی و الله عن المنکر و باز دار از منکر
تا دیگران از تو کامل شوند معترف است که موافق بشرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود و اخصر و شکبانی کن علی ما
اصابک با پیغمبری که بتو رسد از شدت خصومت او را و امر و فرمای این ذلک بدینیکه آنچه فرموده شد من عزه و لا مؤرد از جهات
امور است یعنی آنچه خدای قطع کرده است قطع اجمالی است و لا قصه و یک سوم قصه که التامیر

صلی الله علیه و آله و سلم

نصف

خود را یعنی بوجه تکبر روی از مردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع و کمال تمشیش فی الارض و مرور زمین هرگاه روی بازی و افسوس و خود کامی یعنی محروم مانند جاهلان و دنیا پرستان ان الله لا یحب بدستیکه خدای تعالی دوست نیدار و کل مختل هر خرامنده را که چون متکبران بر و فخر و ناز کند که با سبب تنعم بر دامن تطاول نماید و اقصی و میانه رو باش فی مشیت در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطی میرود که زود رفتن علامت خفت و سکساری است و دیر رفتن نشانه تجبر و بزرگواریست بلکه میانه رو باش و بطریق تواضع قدم نه و اغضض و فرود آر و کم کن من صوفیک از آواز خود یعنی فریاد کننده و نعره زننده و دراز زبان و سخت گوی سبش را ان آنکس الا صوات بدستیکه زشت ترین آوازها که صوت الحیمه آواز طارست یعنی در ارتفاع صوت فضیلتیست و صوت حمار با وجود رفعت او مکره و طابع و موجب وحشت اسماع است در عین المعانی آورده که مشرکان عرب بر رفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیت رد کرد بر ایشان فخر ایشان را و حضرت رسالت پناه صلعم آواز نرم را دوست داشتی و صوت جبر را کاره بودی و در انجیل مذکور است که بفرمای بنده گان مرا که چون با من مناجات میکنند آوازهای خود را بخوابانند که من میشنوم و آنچه در دل ایشان میدانم و در جواب کسی که گوید و چه تخصیص انکریت بصوت حمار با آنکه آواز بعضی حیوانات که انکر از صوت او است چه تواند بود آن گفته اند که آواز او تر و عرب مثل است در کراست سفیان ثوری رحم فرمود که فریاد هر حیوانی تبلیج است الا حمار که صیحه او از رویت شیطان است و در حدیث آمده که اذا سمعتم نقیح الحمار تعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه رأی شیطانا و در کتاب فیه مافیه از حضرت مولوی قدس سره جو انکریت صوت حمار چنین نقل کرده اند که در غالب آواز او برای طلب کاه و جواست یا بحیث اجساد می شود یا جنگ با و از گوش دیگر و صدای که از غلبه صفات بهیمی و حی زاید زشت ترین صداها باشد و از اینجا معلوم میشود که ندانی که از صاحب اخلاق ربانی و ملکی آید خوب ترین ندا خواهد بود بیت نغمای عاشقان بن دلکش است استماع نغمه ایشان خوش است و اکثر تشریف آیینی بینید که مردمان ان الله ان را که خدای تعالی تحسیر اکثر ارام ساخت برای نفع شما تافی السموات آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه و ستاره تا از روشنی ایشان بهره مند شوید و ستارگان تا بدیشان راه برید و مافی الارض و آنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریاها و حیوانات و نباتات و معادن تا از ان انتفع گیرید و استمع علیکم که تمام کرد بر شما نعمه ظاهره نعمتی آشکارا و باطنه و پوشیده یعنی آنچه میشناسید و آنچه نمیشناسید نعمت محسوسه و محفوفه و نعمت ظاهری و باطنی علما درین آیت سخن بسیار صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت رسید صد تفسیر کرده و آنچه مشهور است نعمت ظاهر و باطن علما درین آیت سخن بسیار و باطنه امداد و ملائکه و تقوی نعمت ظاهر و باطن حسن خلق و نیکوئی خلق است یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل با وجود نعمت و شهود نعمت یا تسویه اعضا و معرفت ملک اعلا یا حفظ قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر خبان یا صحت ابدان و صحت ارباب یا بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا نمائی اموال و صفائی احوال یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین سیاحی قدس سره فرموده که فخر الا ولیا یونس سجاوندی گفته نعمت ظاهر انصاف گدایان و دادن است بروز و نعمت باطن انصاف گدای و دادن است لبش و آنچه و جود علما و عرفا در جواب تفسیر ثبوت است و مذکور و بعد الموفق والی الله ترجع الامور بیت کوششی کن ره سوی آن بحر بر و کانی یا بی صدقها پر گریه و من الناس و از مردمان مژغی که کسی هست که جدال میکند و خصومت می ورزد فی الله در کتاب خدای یعنی نضرین حارث که میگفت افسانه پشینیان است و در عین المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت پناه صلعم پرسید

که خدای تو از چه چیز است فی الحال اورا صاعه گرفت و این آیت فرود آمد که کسی بود که مجادله کند در ذات حق یعنی علمی و نبی و نشی و کلاه دمی و بی بیانی از نزدیک خدای و کلا کتب منبیه و بی کتابی روشن بلکه بعض تعلیم چنانچه فرمود که وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مرا ایشان را که بصدق آتیجوا پیروی کنید مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچیزی را که فرستاده است خدای یعنی قرآن بدان بگردید تا قالوا اگر بینه بَلْ نَشِيعُ نیکو و یم و متابعت نیکویم آن را بلکه پیروی نیکویم مَا وَجَدْنَا عَلَيْهَ آنچیز را که یافتیم بر آن اَبَاءَنَا پدران خود را یعنی سلوک بر طریق آبا یسکیم وَاَوْ كُنَّا الشَّيْطَانُ آیا اگر هست شیطان که فرساید و وسوسه یزدغوا هُم بَخْرَانِ ایشان را الی عَذَابِ السَّعِيرِ یعنی عذاب دوزخ ایشان همچنان پیروی کنند و اورا از تقلید درنگند و مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ و هر که خالص سازد دین با عمل خود را یا با خلاص توجه کند الی الله بسوی خدای تعالی و هُوَ مُحْسِنٌ و حال کند و نیکو کار باشد یعنی موحده فَقَدْ اسْتَمْسَكَ پس بر پایه تحقیق دست زده باشد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى و بست آویزی محکم که کلمه شهادت است یا اسلام یا قرآن و گفته اند المحب فی الله و بعض فی الله و اشهر رعایت طریقه سنت و جماعت است و الی الله بسوی حضرت خداوند است عَاقِبَةُ الْأُمُورِ بازگشت همه کارها یعنی اهل امور را که حلاق اند بازگشت ایشان بوی خواهد بود و مَنْ كَفَرَ و هر که نگوید و چنگ در عروه و وثقی نزد فلا یَحْزَنُ ناک پس بایک اند و مبین نسا زد ترا کفر و لا مکر و یدین او الی کتاب بسوی است فَوَجَّعَهُمْ بازگشت ایشان فَتَنَّا لَهُمْ پس با گناهانیم ایشان را بِمَا عَمِلُوا و آنچه کرده اند و تنبیه یعقوب خواهد بود و اللَّهُ بَدْرَ سِکَةِ خدای تعالی عَلَیْکُمْ و انترست یزد آیت الصُّدُورِ و آنچه در سینهای شماست از خیر و شر مکتبهم بر خورداری دهم ایشان را بخت و سرور قَلِيلًا زانی اند که زود انقطاع یا به شتم نَضَطُّهُمْ پس بیاریم ایشان را به بیچارگی یعنی ناچار بیایند الی عَذَابِ عَلَیْکُمْ بسوی عذاب سخت و گران که هرگز سبک نشود بلکه در غلظت ترقی یابد و لَکِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر پرسیم مکاران را مَن خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمین را یَقُولُونَ اللَّهُ مگر آنکه گویند معبود بحق و آفریننده مطلق چه دلائل مانده از اسناد آفرینش بغیر و بسیار و حسن قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگوئی محمد پس از خدای را و جل که اعتراف میکنند با آنچه موجب بطلان اعتقاد ایشان است بَلْ أَكْثَرُهُمْ بَلْکَ بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ و نیدانند که باین اقرار مرم میشوند لِلَّهِ مَرْدِی رست مافی السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ و آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق می اند پس در آسمان و زمین جزوی مستحق نبودنِ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ بستی که خدای تعالی دست بی نیاز بذات خود پیش از خلق اشیا الحَمِيدُ و خج شده صفات خود قبل از نطق احیا یعنی ست از ستایش ستایش کنندگان ستوده است بی ستایش ایشان است ای غنی در ذات خود از اسوائی خوشترن و خود تو میگوئی بخود حمد و شای خوشترن و در او آخر سورة الکاف گشت که جودان اعترض کردند بر قرآن که جای میگردد در قرآن که شمار بکمت چیزی بسیار دادیم و جای میگردد که و ما و یتیم من العلم الا قلیلا و این آیت آمد که قل لو کان لکم اله الا الله و درین سوره نیز برای تاکید این خبر میفرماید که وَاَوْ اَنْ و اگر بودی مافی الارض آنچه در زمین است من شجر و از درختان اَقْلًا مَرْتَلًا و البحر و در یابی محیط با سعت خود میداد شدی یَمْدُ و میدادای بجز محیط را من بعد پس از فانی آب او سَبْعَةَ آنچیز هفت دریای دیگر مانند او و بدان آیه آمده که کتابت کردندی مَا نَفَعَتْکُمْ بَسْرَ سِیدِی و بیایان نیامدی کَلِمَتِ اللَّهِ علم الهی و عجائب صنع بادشاهی یا اسامی آنچه آفریده در دنیا و خواهد آفرید در عقبی یا حکم و فرمان او نعمتی که در دین بر بندگان اضاف میکند جت آنکه فلم و ما دمتنای است و آنچه مذکور شد نامتناهی است و ان الله یخبر بستی که خدای تعالی غالب است در حکم و فرمان بی نهایت حَکِیمٌ و اماست که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست مَا خَلَقَ کُمْ نیست آفریدن شما ای اهل که وَاَنْتُمْ کُمْ

و نه برنگین شایع از مرکز آنگاه که قیاس و احدی دیگر مانند فریدن در رنگین یک تن چه حق سبحانه در خلق اشیا آفات و ادوات و اعات
 در دکان آن محتاج نیست بلکه بکلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند و بر عرش اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگو
 برخیزید از گورهای یک دعوت او همه خلایق از گورهای بیرون آیند ان الله سمیعٌ بدستیکه خدای شنو است همه سموعات را بقبضه [○]
 بیناست همه بصیرات را و هر آینه قدرت چنین کس عجز از راه نیست قدرت بی عجز نادوی کس: قدرت بی عجز تواری و بس
 اگر می آید بی و نه نیستی آن الله آنکه خدای تعالی قویم الکیل در می آید و غلظت شب رافی النهار در روشنی روز این وقتی بود که
 شب در آمد و قویم النهار و دخل میگرداند و روشانی روز و نافی الکیل در تاریکی شب زمانی که روز پدید آید یا مقادیر ایشان کم و زیاد
 میکند و سخر الشمس و القمر و ام کر و آفتاب ماه را که سبب منافع خلق اند کل مجری هر یک ازین تیرین می رود در فلک خود را که
 اجل مسمی تا روز نام برده که روز قیامت است و جریان ایشان در آن روز منقطع گردد و آن الله و بدستیکه خدای تعالی بیما تعملون
 با نچه شما میکنید خیر [○] داناست و کنه امور را می شناسد ذلک آن سمع علم و شمول قدرت بآن الله بسبب آنست که خدای
 هو الحق اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود خویش و آن مایه محو و آنچه شما میخواهید و حصن بغیبت میخواهید یعنی آنچه
 مشرکان میخواهند و می پرستند من ذنوبه بخدای الباطل پیوده و ناخن است و آن الله و دیگر سبب آنست که خدای هو العلی
 اوست برتری غلب بر همه الکیس [○] بزرگ است که از بزرگتری نیست اگر می آید بی و نه نیستی آن الفلک آنکه کشتی تجرئی فی البحر
 می رود در دریای بیغیت الله مبت و احسان او که او را در روی آب نگاه میدارد و بار برای رفتن او می فرستد لیکن که تا بنماید شمارا
 قن ایتیه بعضی از دلائل قدرت خود در حرکت کشتی و برخی از عجایب بحران فیه ذلک بدستیکه در امر کشتی و در راه ایت
 هر آینه نشانهاست در شمول قدرت کمال حکمت و وفور نعمت لکل صبیاً و مراهبر کنند و برابر بلای او شکوید و شکوید شکو گوینده
 بر نعمای او و اذ اغتشیهم موج و چون فرو گیرد و پوشد اهل کشتی را و از برایشان در آید موج دریا و بزرگی کا الظلم فانه
 سایبانها مثل کوهها و یا ابرها و دحو الله میخواهند خدای مخلصین در حالتیکه پاک کنند گانند له التوین که برای خدایین خود را
 چه خوف شدید آفت هوا و تقلید را که منازع فطرات اند زائل گردانیده باشد و ایشان را بتمام فطرت اصل باز برده فکما انجهم من
 آن هنگام که بر اندیشان را و برسانند بسلاست الی البر بسوی بیابان فیه هم پس بعضی از ایشان مقتصد عادل اند یعنی رستند
 بر طریق توحید و بعضی مانند راه حق یعنی مومنان از اهل کشتی ثابت اند بر دغا و نیاز خود و مشرکان جائر و منکر اند و ما یجحد یا یلتک
 و انما زکند نشانهای قدرت ما را که کل ختار که هر غدر کننده و عهد شکننده کفورد [○] ناپاس منعم پروردگار را یا ایها الناس
 ندع عامت یعنی ای همه مردمان از اهل کشتی که با قید برو عا و نیاز خود و غیر اهل کشتی اتقوا سر بکشید از عقوبت پروردگار خود یا برهیزید
 از ناشایستها و اخشوا و تبرید یوما لا تجزئی از روزی که دفع کند عذاب را و باز نذر و والد کن قلید که پدر را از پس خویش و کا
 مولود و نه فرزندی که هو جبار و باز دارند باشد عن والد که از پدر خود شیطان چیری را از عذاب و گفته اند که این خبر مخصوص است بکفا
 چه اولاد و آبای مومن بعضی رشتاعت کنند ان وعدا الله بدستیکه وعده خدای تعالی شراب و عتار بچی رست است و در آن خلا
 نیست و نخواهد بود و فلا تفرحوا به پس باید که فریب ندهد شمار الحیوه الدنیا و نذرند گانی دنیا یعنی بتاعهای دلفریب و زینتهای آن
 فریفته نشوید و لا یغترکوا باید که مغرور نسازد شمار با الله بعفو و درم خدای تعالی با مصلحت دادن او و العسرو [○] شیطان

فرعیده یعنی شمار ابل دور و دراز راه برده بر معاصی و دیگر داند و گوید مصرع که امروز گفته کنید و سر داتوبه بشمار نهار بخور و نشوید که نذر
 فردا بر سر دایم بایکسی پذیرفته آن نیست **نظم** کار امروز بفرمانگدای زینهار به روز چون یافته کار کن و عذر بسیار به ساقیا عشرت
 امروز بفرمانگدن به یازدیوان قضا خطا مالی بمن آره آورده اند که حارث یا وارث بن عمرو محاربی بجناب نبوت آب آمده گفت ای محمد
 ساعت یعنی قیامت را کی طور خواهد شد و من تخمی گاشته ام مضاف عبارت غلام در کدام ایام خواهد بود و وزن من حالت است تصویر محصل اواز
 اشکال ذکر و ولادت بر چه وجه است و میدانم که عمل من دی روز چه بود و فردا چه شغل اشتغال خواهم داشت و مولد خود را میدانم که کجاست
 و در فن در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه این آیت فرستاد که بگو این پنج علم در خزانه مشیت آفریده گارن است و کلید اطلاع بدان چیست
 پنج آدمی نداده اند ان الله به ستیکه خدای تعالی عند ذلک است بحق علم الساعة و منتهی قیام قیامت و تیر النیث
 و فرومی فرستد باران در زمان و مکان که مقدر و مقرر کرده و تعلیم و میداند مافی الا و حاتم آنچه در رحمت است از مرد وزن و تمام و ناقص
 و ما تدبر فی نفس و میداند هیچ نفسی نیک کار یا بد کار که قاذف الکتب خدایا چه چیز کسب کند فردا از خیر و شر و ما تدبر فی نفس و
 میداند هیچ نفسیکه او بای آرض بکدام زمین بمکوث بمیرد و در کدام وقت ان الله تعلیم به ستیکه خدای تعالی داناست بغیبها چون خواهد
 آشکارا کند تحسیر آگاه از غیبها چون خواهد برده که بر سر شد *

ع

سورة الشجد مکیه و هی ثلاثون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم
 التَّحْسِینُ مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که هر کتاب خدای را خلاصه بود و خلاصه قرآن حروف مقطعه است و در آن گفته اند الف از
 اقصای خلق آید و آن اول خارج است و لام از طرف لسان گفته شود و آن اوسط خارج است و میم از شفقت گویند و آن آخر خارج است
 و این سخن اشارت بآنکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر احوال و افعال خود بدگر حق سبحانه متانس باشد تشریف الکتب فرو فرستاد
 کتاب یعنی قرآن که لا یتب فیہ هیچ شک نیست در و یعنی منزل است بی شبهه من ذل العلمین از پروردگار عالمان آیت صدیقی
 میکنند ابل که کاین از نزدیک خدای است اَمْ یَقُولُونَ افترینا یا میگویند بر بافته است محمد آن را از پیش خود بیل چنین است که میگویند بلکه
 هو الحق قرآن سخن درست و راست است فرود آمده من ذلک از پروردگار تو نشنیدی تا بگویم کنی از عذاب الهی قَوْمًا مَّا أَنتُمْ بِمُعْجِزَینَ
 که در میان تواند و نیامده است بدیشان من تدبیر هیچ بیم کننده من فیکلک پیش از تو مردمان قدرت است و امیل هم نذر بوده ابل زبان
 خود را و تو نذر بر قوم خودی لعلهم شاید که ایشان بیم کردن تو یفشدون راه یا بند اگر من خواهم الله خداوندی خلق
 السموات و الارض آن است که بیافرید آسمانها و زمین را و ما یبدیهم ما و آنچه میان آسمان و زمین است فی سبحة اکیام در صدا
 شش روز از ایام دنیا تم استونی پس ستولی شد حکم و علی العرش بر عرش که عظم مخلوقات است پس بدو برگردید و از راه او گفتند
 که در دنیا و عقبی مالا کفر نیست بر شمار من دونه بخرازی من قلیتی هیچ دوستی که نیاری کند و لا شفیع و نه هیچ در خواست کنند که
 بدو کاری نماید افلا تشکرین آید پذیر نمی شود از سوا عطا ربانی و نصائح قرآنی یبدیوا الا مکر بسیار در کار دنیا یعنی حکم
 میکنند بدان و میفرستد مکی را که موکل است بران من السماء از آسمان الی الارض بسوی زمین پس مکی می آید و آن کار
 بجای می آرد و تم تعرج پس عروج میکند الی بسوی آسمان فی بؤمه کمان در روزی که هست یفقدون که اندازده او

[illegible]

دارد و دست کس به مل داری فرع هرگز که باشد متن بان و جان گیرای خواهر باش و از واجه زنان او آفتاب هم ماران و در نهند
یعنی از جنت تحریم و از روی تعظیم چهره ویت ایشان بر او نبوده و نسبت وراثت نداشته اند در صحف ابی و قرارت ابن مسعود چنین بود که در جواب
لهم و از واجه اجماع هم را در شققت تمام و رحمت لاکلام است چون در حدیث سلام بجهت مموالات و مواخات ایرت میگردد حق سبحانه و تعالی حکم
سفر نماید که قاولوا لا تحاموا خویشا و ندان بعضهم اولی ببعض ایشان سزاوارترند به برخی از توارث فی کتب الله در روح
محموظ یا در آنچه فرستاده از قرآن یعنی آیت موارث و حکم کرده که اولوالارحام حق اند بهراث من المؤمنین اگر ویدگان یعنی انصار
و المهاجرین و از مهاجران که پیغمبر صلعم ایشان را با یکدیگر برادری داد الا ان تعلموا انکم کنتم دوزندگان فی خود الی اولیئکم بار ویتان
خود متعارف و فانی کنونی یا وصیت کنید برای هر که دوست میدارد یگان ذلک است که ذکر کرده شد از اولویت پیغمبر و توارث ذوی الارحام
فی الکتاب در روح محموظ یا در قرآن مسطور گان نوشته شده و ثابت گشته و لا اخذنا و یاد کن آن را که فرما کردیم من التبتین از پیغمبر
میثاقهم پیمان ایشان را بر آنکه خدای را پرستند و عبادت خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و است را نصیحت کنند
یا هر یک بشارت و تهدید پیغمبری که بعد از او خواهند بود و این میثاق از پیغمبران در روز است گرفته و منک و گرفته و از تو تیر که محمدی
و من نور قاتلهم و مؤمنی و عیسی ابن مریم و ازین همه پیغمبران مذکور اخذ نمودیم تخصیص ذکر این پیغمبران برای آنست که
اولوالعزم بوده اند و تقدیم پیغمبر بر ایشان جهت تعظیم است و اخذنا ما منتهی و گرفته ایم از پیغمبران همه میثاقا غلیظا پیمانی محکم
مؤکد بسو کند لیکن الشدقین تا سوال کند خدای را است گویند از پیغمبران را عن صدقیم از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفتند
یا تصدیق قوم را ایشان را و اعاد و آگاه کرده است خدای الکفرین مگر ویدگان را بر سل عدل الیما عذاب در دناک با آنها
الذین امنوا ای آن کسانی که ایمان آورده اند که قافا یا و کنید نعمه الله علیکم نعمت خدای تعالی که انعام فرمود بر شما و از
جاءتکم چون آمدند شما جود و لشکر با چون قریش و غطفان و کنان و یهود و قریب ده هزار کس قاتلنا علیکم پس فرستادیم بر شما
و نجابادی مراد با و صباست و جود و الترفها و لشکر که شما ندیدید یعنی ملائکه و گان الله و هست خدای یا تعلمون یا پیغمبر شما
میکنید بصیر را بخ فیا درین آیت بیان غنوده اخاب است و آن قصه اجمالا چنان بود که بعد از جلای بنی نضیر بجای بنی نضیر با جمعی از بنیو
بلکه رفتند و با بوسفیان و اتباع او بر مقابله با حضرت صلعم علیه استند و از قریش و اجار عرب پیش از ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند آن خبر
بحضرت رسالت پناه صلعم رسیده بآیه هزار کس از مدینه نهضت فرمود و معسکرها یون در پیش جبل سلخ مقرر شده نزول فرمودند و مشاوبت
با صاحب نموده در باب محاربه با عادی که بعد و بسیار و بسلاح آرسه بودند سلمان از وضع خادق که در بلاد عجمی باشد شمه بموقف عرض نمایند
در ای آنحضرت صلعم آنرا شاف قبول از زانی فرمود زمین بر صحابه قسمت کرد و بخر خندق اشارت فرمود و صحابه را بدان کار مشغول شد و حضرت
خود نیز مبارکشدین خاک و بالا آوردن از مغاک میشد یا از او عده نظرمیداد و کلمات اللهم انی اعیش الاخرة فاعف عن الاثام و المعاصی
بر زبان معجز نشان میراند در انشای این حال یکی در غایت صلابت بدید آمد بر میتین بر و کار نمی کرد آن حضرت صلعم را خبر دادند و بسرنگ
آمده میتین بدست مبارک گرفت و بسلم سگویان بر آن سنگ زد و نقش شکست و نوری مانند برق از آن بجست و درین روشنی نظر انور
حضرت صلعم بر قصرهای شام قیاد و گفت اسد الکبریا تیج شام بمن دادند و نوبت دوم که ضربت بران صخره زد و مثل دیگر شکسته شد نوری دیگر ظاهر
گشت که قصرین نظر آنحضرت صلعم درآمد و گفت اسد الکبریا تیج من در دست من نهاد و رسوم با تمام سنگ در ششم شکست و نوری که از آن برخاست

[illegible]

فَرَزَقَهُمُ الْكَبِيرُ يُدْخِلُ فِي الْقَتْلِ أَوْ الْقَتْلُ بِالْأَكْثَرِ شَتْرُ جَلَدِ بَسْتِ هَرَفِ رَازِ مَوْتِ يَاقْتُلُ بِرُوقْتِ مَعِينِ كَيْفَ قَضَا بَانَ نَاقِدُ كَرْدِ وَاقْدَا
وَأَن يَكْهَمُ كَبَرُ بَكْرٍ بَزْدِ بَعْنِي مَلَا كَرُورِ نَفْعِ كَنْدِ وَهَمَّ شَمَارِ تَاخِرِ افْتَدَا تَمْتَعُونَ بِرُخْوَ دَارِ نَحْوِ اسْمِدِ شَدَا كَلَفْلِكَا كَرُورَانِي أَنْدَكُ جَدِ شَرِبْتِ قَبَا
نُوشِدِنِي سَتِ وَخَرَفَ فَوَاتِ بِشِيدِنِي بِسِتِ كَمْ مِي نَهْدَقَمْ نَنْدَرِ سَرِي كُونِ فِصَادِ كَهْ بَارِ رُويِ بَرَاهِ عَدَمْ نَمِي آوَقُلْ جَوَايِ مُحَمَّدٌ مِّنْ ذَا الَّذِي لَيْسَ بِكَ
كَيْسِتِ أَنْدَكُ نَحَا بِدَرِ شَمَارِ مَعْنِي اللَّهُ از عَذَابِ خَدَايِ تَعَالَى إِنِّي أَكُونُ كَيْفَ سَوْءَا كَرُورِ خَدَايِ شَمَارِ بَدِي وَهَرِيقِي آوَا دَكَمْ وَحَمَّةٌ دَاخِرِ اِبْرَاهِيمَا
نَعْمَتِي وَنَصْرَتِي أَنِ كَيْسِتِ كَمْ مَنَعِ كَنْدَ كَرُورِ وَكَيْفَ جِدُّونَ لَهْمُ دُونِ يَابَنْدَرِ دَانِ بَرَايِ خُوشِ مَنِّ دُونِ اَللَّهِ بِخَرِ خَدَايِ وَتِلْكَ دُوسْتِيكِي نَفْعِ رَسَانِدِ
وَلَا تَصْبِرَا وَنِيَارِي كَمْ ضَرْبِ بَارِ دَارِ دُورِ زَادِ اسِيرِ كَرْدِ كَمْ مَرُويِ از شُكْرِ كَاهِ حَضْرَتِ رَسَالَتِ پناهِ عَلَيْهِ فَضْلِ الصَّلَاتِ وَكُلِّ التَّحِيَّاتِ بِهَرِيقِ
رَفْتِ بَرَادَرِ اِعْيَانِ خُودِ رَا دِي سَابِ طَرَبِ آمَا دِهَ سَاخْتِهَ وَنَمِيدِ وَنَقْلِ مِشِ خُودِ نَهَادِهَ كَفْتِ اِي بَرَادَرِ تَوَانِجَا دَرِ طَرَبِ كَنْدَرَانِي وَحَضْرَتِ بِنِي صَلَاحِ
دَرِ مِيَانِ نِيَرِهَ وَشَشِيرِ حِرْلَانِ مِيكَنْدِ دَرِ حَالِ بَرَادَرِشِ جَوَابِ دَاوَكَمْ تَوَسُّيَا وَنَشِينِ كَمْ تَرَادِ اِحْبَابِ تَرَا بِلَا فَرْوِ كَرْفَتِهَ اسْتِ وَمُحَمَّدٌ بَرِ كَرِازِينِ وَرَطَبِ اِسْلَامَتِ سِيرُونِ نِيَايِدِ
آن مَرْدِ بَارِ گُشتِ وَكَفْتِ بَرُومِ وَتَحَضَّرْتِ صَلَاحِ لَازِمِ قَالَاتِ تَوْخَرِ كَمْ چُونِ تَبَزْوِيكِ حَضْرَتِ صَلَاحِ رَسِيدِ جَبْرِئِيلِ مَرُومِ مِشِي كَرْفَتِهَ اِيْنَ آيَتِ آوَرْدِ
كَمْ قُلْ يَعْزَمُ اللَّهُ بِرِيسْتِيكِي مِي دَانَدِ خَدَايِ تَعَالَى الْحَقُّ قِيْنِ بَارِ دَارِ نَدَكَانِ از نَصْرَتِ رَسُولِ رَايَكَمْ كَرُورِ شَمَاوَالِ قَاتِلَيْنِ كَلَاخُورِ اَنْدَمْ وَكَرْفَتِهَ
بَرَادَرِ خُودِ رَا كَهْلَمُ اَللَّيْنَاهُ بِيَايِدِ سَوِي دَاوَكَمْ نَدَانِ قَانِ سَلَامَتِ نَا تَحْرِيفِ مِي كَرْدِ دَا بِلَا بُوَسْفِيَانِ يَابِي دَرِ مَنَاقِيَانِ رَا سِيكَنْدِ خُودِ رَا دَرِ مَعْرِضِ تَلَفِ
مِيكَنْدِي دَا زِيَارِي مُحَمَّدٌ بَرِ زِيَدِ مَنَاقِيَانِ سَخِي هُوَ دَرِ اَبْقُولِ مَتَلَقِي شُدِهَ از جَنَكِ سِلَوْتِي سِيكِرْدِ دِي خَانِجِي مِي فَرَايِدِ قَلَايَا تَوْنِ الْبَاسِ اَلْقَلْبَانِ
وَمِي آيِدِ مَنَاقِيَانِ بَكَارِ زَارِ كَرْدِ اَنْدَكُ يَا كَارِ زَارِ نَسِيلِ اَزِ رُوسِ رَا سَمْعَا شَحَّةٌ دَرِ عَالِيكِي بِيَايِدِ مَعَاوَنَتِ يَلْفَقَهَ عَلَيْكُمْ
بَرِ شَانِيُو اِيْنَدِ كَمْ ظَفَرِ غَنِيمَتِ مَرِ شَمَارَا بَا شُدِهَ قَاذِ اَجَاءِ الْخَوْفِ پَسِ چُونِ بِيَايِدِ تَرَسِ وَشَمْنِ رَا اَيْتِهَمُّ مِي اِيْشَانِ رَا كَرَا از غَايَتِ بَدَلِ
يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ مِي نَكْرُورِ سَوِي تَوَكَّدُورِ اَعْلِيْهُمْ سِيكِرْدِ دِي شَمْنِ اِيْشَانِ دَرِ حَقِّ اِيْشَانِ بَحْبِ وَرَا سَتِ كَالَّذِي يُنْشِئُ عَلَيْكُمْ
مَانَدِ كَيْفِ بُوَشِيْدِهَ بَا شُدِ بَرُويِ بَعْنِي غُشِي آوَرْدِهَ بَا شُدِ وِيسُوشِ شُدِهَ مِّنِ الْمَوْتِ از سَكْرَتِ مَوْتِ قَاذِ اَذْهَبِ الْخَوْفِ پَسِ چُونِ بَرُودِ
خَوْفِ سَلَفُوكُمْ مَرِ بَنَجَانْدِ شَمَارِ وَنَحَانِ سَخْتِ كَرِيْدِ بَا لِسْنَتِي حِدَادِ بَرِ بَانَهَايِ تِيرِ بَعْنِي تِيرِ زَانِي كَنْدَا شَحَّةٌ دَرِ عَالِيكِي بِيَايِدِ عَلَيِ الْخَيْرِ
بَرِ غَنِيمَتِ بَعْنِي بَوَقْتِ قِسْمَتِ غَنَائِمِ مَجَادِهَ وَنَاقِشِهَ كَنْدِ اُولَئِكَ اَنْ كَرُوْهَ كَمْ يَوْمُومُوا اَنْكُرُوْهَ اَنْدَا فَاحْطُوا اَللَّهُ بِرِ بَا طَلِ كَرْدَانِدِهَ اسْتِ
خَدَايِ تَعَالَى اَعْمَا لَهْمُ دَا رَايِ اِيْشَانِ بَعْنِي جِهَادِي كَمْ بَرِيَا دِغْرِضِ كَرْدِهَ اَنْدَا يَا قَاهِرُ كَرْفَتِ دِي بَطْلَانِ عَلِ اِيْشَانِ رَا وَكَانَ ذَلِكَ وَاسْتِ اَنْ
اَلْهَارِ عَلَيِ اَللَّهِ بِرِ خَدَايِ تَعَالَى كَيْسِرِ اَسْمَانِ يَحْسَبُونَ اَلْاَحْزَابَ اَنْ كَرُوْهَ پَنْدَارِ نَدَا حَزَابِ رَا بَعْنِي شُكْرِ بَايِ كَفَارِ اَكْهَارِ اِيْشَانِ كَمْ يَذْهَبُوا
بَارِ مَشْتَكِنِ بَعْنِي تَرَسِ وَبَدَوِي مَنَاقِيَانِ شَبَابِهَ اسْتِ كَمْ بَا وَجُودِ اَكَمْ مَشْرُكَانِ بِهَرِيْمَتِ رَفْتِهَ بَا شُدِ مَسْنُوزِي پَنْدَارِ نَدَكَمْ كَرُوْهَ دَرِ نِيَرِهَ وَكَرْفَتِهَ اَنْدَا وَبَحْبِ
اِيْتَاوَهَ وَلَئِنْ يَأْتِ الْاَحْزَابُ دَا كَرِ بَايِنْدَانِ لَشْكُرِيْتِي دِي كَرِ يُوْذُوْا دُوسْتِ مِي دَارِ نَدِ مَنَاقِيَانِ لَوْ اَتَيْتُمْ مَنَا مِيكَنْدِ اَكْلَا اِيْشَانِ
بَا دُونِ صَحْرَا شِينِ بَا شُدِ فِي الْاَحْزَابِ دَرِ مِيَانِ عَرَبِ بَا دِي رَشِينِ بَعْنِي اَزِ بَدَوِي مِي خَوَانِدِ كَمْ دَرِ نِيَرِهَ بَا شُدِ بَلَكَمْ دَرِ بَادِي سَاكِنِ شُونِدِ
يَكُونُ مِي پَرِسَنْدَايِنْدِهَ وَرَوْنَدِهَ رَا عَرَبِي اَنْ اَكْمُ از خَبَرِ بَايِ شَمَاوِ دُشْمَانِ وَانْجَا كَشْتِهَ بَا شُدِ مِيَانِ شَمَاوِ اِيْشَانِ وَكَلُوا كَالْوَاكِلِ
فِيكُمْ دَرِ مِيَانِ شَمَاوِ بَعْنِي دَرِ مِيَنِهَ وَنَقْلِهَ بَا عَدَا سَتِ دِهَ قَاتِلُوكُمْ اَكْرَا زَا كَنْدِ اَلْقَلْبَانِ كَمْ كَرْدِ كَمْ لَقْدَ كَانِ بِرِيسْتِيكِي
اسْتِ كَمْ مَرِ شَمَارَايِ تَرَسَدِ كَانِ وَبَدَلَانِ فِي مَرْسُولِ اَللَّهِ دَرِ كَارِ پِيْجَرِ خَدَايِ اَسْوَا حَسَنَةً اَقْدَمِي پَسِنْدِهَ بَعْنِي نِعْمَتِ
اَوَكْنِيْدِ جَنْبِ اَوَرِ دَرِ حَرْبِ ثَبَاتِ دَا رُوْشَدَا دِ مَحْنِ صَبْرِ مِيكَنْدِ شَمَاوِ تَرِ چَانِ كَنْدِيَا دَرِ زَاتِ اَوِ بَرَايِ اَقْدَا خَصْلَتِي نِيَكُوْهَ اسْتِ

ج

مدداری اخراج نموده بودند لشکر اسلام ایشان را پانزده شبانه روز محاصره کردند و کار برایشان تنگ شد بر حکم سعد بن معاذ فرمود که لشکر بود و فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان را برده گیرند و اموال ایشان بر موشان قسمت کنند حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که حکمی کردم که خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده بود و حق سبحانه ازین واقعه خبر میدهد و آنرا که آنکه خداوند فرمود آورد خدای تعالی آنرا که یاری داده اند اخراج را و هم پشت ایشان گشتند من اهل الکتاب از اهل تربیت یعنی پیرو قرطه را من صیاحیه من اهل کتب و قد ففی قلوبهم الرعب و انگندند در دلهای ایشان ترس و بیهوشی و لشکر او فریاد میکنند که روی را بکشید تا نصرت از ایشان بیاغزدن کشتید و تا سرفرو فریاد کردند و برده و اسیر گیرید و هم ایضی زن و فرزندان ایشان را و او را که میراث داد و شمار از صحنه من ایشان یعنی مزایع و حدائق و دیار همد و سرای ایشان یعنی حصون و قلل و اموال همد و دلهای ایشان از نفوذ و استعد و موشی و از ضلالت و کتوت و دود و دشتار زمین را که زفته آید در آن یا مالک آن نبوده آید مراد خیرست یا دمار در دما مالک فارس گفته اند هر زمینی که بجزه اهل اسلام در آید تا قیامت درین خبر داخل است و کان الله و هست خدای تعالی علی کل شیء قدیر بر هر چیزی توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن بملازمان سید عباد بیت لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه است با ایشان هر نفس اقلیم درگیر گیرید و ارباب سیرراند که در سال تاسع از هجرت سید عالم صلعم از زواج طاهرات هجرت نمود و سوگند خورد که یک ماه با ایشان مخالفت نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوت زیاده از مقدار و میطلبیدند چون برومیانی و دوق مصری و امثال آن و چیزی را طمع میکردند که در تصرف آن حضرت صلعم نبود و اسباب دیگر که در کتب سیر مذکور است و برهم تقدیر طول کشید از ایشان اعتراض فرمود و بعد از آنکه در مسجد حسرت از آنجا بود و تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بدان حد تمام شده بود جبرئیل امایت تخیر فرود آورده که یا ایها النبی ای پیغمبر قل لا ادر اوجلت بكم من زمان خود را این گفتن تیردن اگر مستبد شما که میخواهید الحیوة الدنیا را بگذرانید زنیار یعنی تعم در آن و ذنبتکها و از ایشان آن را چون ثیاب فاخره و پیرایا بگفتن پس بیاید که امتعکون بهم شمار الله طلاق و استرحکون در آن شمار شمارا سرحا جمیعا را کردن نیکو رغبت نه از روی کراست و ان کشتن تیردن الله و اگر مستبد که میخواهید ثواب خدای تعالی و دسؤله و خوشنودی رسول و والداد الاخره و نعم ساری دیگر فاق الله پس بدینیکه خدای تعالی اعلا آماده کرده است الله صفت مزمان نیکو کار را منکن از شما یعنی آنها که اختیار ششانی کنند اجرا عظیمیا و نمودی بزرگ که زخارف دنیا که در جنب آن محقر و مختص باشد آورده اند که اول کسی که از زواج طاهرات که خدا و رسول را اختیار فرمود عایشه صدیقہ رضی الله عنها و نیکو است ای زمان پیغمبر من ثبات منکن هر که بیاید از شما یافا حشیه بکاری ناپسندید و منکن پدید کرده و روشن شده و خص کسر یا نخواهد یعنی فاحشه ظاهر و مریه که نافرمانی رسول صلعم است یضعف لها العذاب و تیر کرده شود و او را عذاب خضعفین و دو برابر آنکه زمان دیگران را باشد چگونگی از ایشان زشت تر است و کان ذلک و هست این تضعیف عذاب علی الله یسرنا و بر خدای تعالی آسان

و من یقوت و هر که بیاوست میکند بر طاعت منکن از شما که از و لاج پیغمبر و فرمان برید لله و رسول و خدا و رسول را و او را و عمل صالح و کند عمل شایسته و ثمرها اجرها بهیم را و الاجر در امتن و دوباره یک بار برای طاعت خدای تعالی و یک بار برای طلب خوشنودی پیغمبر صلعم و اعتدنا و آماده سازیم لها برای آن زن در ذلک که منما و روزی نیکو در پشت زیاده از نزد او ینساء النبی ای زمان پیغمبر کشتن نیستید شما که احدی من النساء مانند کی از زنان است چه شمار فضل بسیار است بر سایر زنان از انصافین

عج
اینجا تا اینجا

اگر میرسد از خدای و فرمان او میسرید فلا تخضعن پس زنی و فروتنی کنید بالقول در سخن گفتن چون کسی سخن گویند قطعاً الذی پس طمع کند
در شما آن کسی که فی قلبه در دل او مصلحت بیماری است یعنی اتفاق یا دوستی فخر و قلن و بگویند فکراً متعرفاً فان سخن نیکو و پسندیده و در
از ریت و قرین و آرام گیرید فی جوتکون در خانه های خویش و لا تبسجن و اظهار پیرایه نکنید تبسج الجاهلیة الاولى چون اظهار
زمان در جاهلیت این نخستین که آن را جاهلیت جلا گیرند و آن زمان ادیس عم بود و وقت نوح عم و اصح آنست که جاهلیت اولی در زمان ابراهیم عم
بود که زمان با سبامر و اید با فقه پوشیده خود را بر دامن عرض کردند و جاهلیت اخروی میان عیسی و محمد است صلعم و بعضی معنی آیت برین آورده
گفته اند که مخرامید در زمین چون خرامیدن جاهلیت اولی و اقیق الصلوة و پاسبی دارند نماز را که اصل طاعات بدنیست و آتین التزکوة
و به میدزکوة را که شرف عبادات الهیهست و اطلع الله و فرمان برید خدای تعالی را در فراغ و دسؤله که پیغمبر او در سخن انبیا
یُرید الله جزین نیست که میخواهد خدای تعالی لیذهب عنکم الرجس تا بر دامن شما گناه را اهل البیت ای زمان پیغمبر صلعم و یطهرکم و پاک
گرداند شمار از معاصی تطهیراً پاک گردانید فی صاحب کشف آورده که این آیت دلیل است بر آنکه از واج نبی اهل بیت وی اند و در سبط
از عکرم نقل میکند که مراد از اهل بیت از واج وی اند دلیل خطاب گذشته و آینده و تسمیه مذکور در طهرکم بحجت تغلب است چه پیغمبر صلعم در میان
ایشان بوده و در زاد المسیر قوی آورده که عام است مراد از واج و اولاد را در احتیاف از امام ابو نصر مازیدی همین نقل میکند و صاحب عین المعانی فرمود
که ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که اهل بیت از واج باشند از عایشه و ام سلمه و ابوسعید خدری و انس بن مالک را نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه علی
و حسن و حسین و و سه باب نزول آورده که ام سلمه فرمود که پیغمبر صلعم در خانه من برگشاید که بر فراش می افتاده بودیم نشسته بود فاطمه در آن جهت
حضرت صلعم سنبوسات با گوشت خخته آورده بود حضرت فرمود که ای فاطمه علی و فرزندان شما بخوان تا درین خوان با بامکاسه شوند چون طعام
خورد مصطفی صلعم غصه آن کلیم بر ایشان پوشید و گفت خدایا اینها اهل بیت من اند جس را از ایشان بیروانشان را پاکیزه گردان این آیت نازل شد
و من هر خود و زبیر کلیم کردم و گفته رسول الله من از اهل بیت توام فرمود که انک علی خیر ازین جهت است که آل عبا برین پنج تن اطلاق میکنند
آل عبا رسول الله و ابنته و ابنتی ثم سبطه اذ اجمعوا و تفسیر بعضی دیگر از تفاسیل زانسن بن مالک نقل میکند که چون وقت نماز بر در خانه فاطمه
بگذشتی و گفتی الصلوة انما یرید الله لیزیب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً و اذ کُرت و یاد کنید ای زنان پیغمبر مائشلی آنچه خوانده میشود
فی جوتکون در خانه های شما من آیت الله از آیات کلام الله و الحکمته و انسخان پیغمبر که محض حکمت است و این آیت حث میکند بر
حفظ قرآن و حدیث این الله کان بدستیکه خدای تعالی است لطیفاً لیکو کارش با خیر است و انا با قول و افعال شما بعد از نزول این آیت
در باره از واج طاهرات جمعی از زنان مسلمانان گفته باری برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد و کلمات المسلیق بدستیکه
مردانی که متقا و حکم خاند و المسلمین و زنان فرمان برنده و المؤمنین و المؤمنات و با و دارندگان از رجال و نساء و القنین
و القنین و ثبات کنندگان بفرمان برداری از مردان و زنان و الصدیقین و الصدیقات و رست گویان در قول و فعل از زکوة و انشا
و الصبرین و الصبریت و صبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فرق و الخشعین و الخشعیت و تواضع کنندگان از مردان و زنان
و المصدقین و المصدقات و صدق کنندگان از هر دو طائفه و الصائمین و الصائمات و روزه داران برای خدای تعالی فرضاً و
نفلاً از رجال و نساء و الحفیظین و الحفیظات و مردان و زنان نگاه دارنده فرجای خود را از حرام و الذکرین الله
تسمیه مردان ذکر گوینده خدای بسیار و الذکر است و زنان یاد کنندگان را و الله اعلم الله آمده کرده است خدای

[illegible]

فَمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ مِنْ تَقْدِيرٍ كَرِهَ اللَّهُ مُنْتَهَى سُنَّتُهُ اللَّهُ سُنَّتُ نَسَبِ خَدَى سُنَّتِي
 فِي الدِّينِ خَلَاوَانِ كَسَانِيكَ كَزَشْتَمِنْ قَبْلُ بِشَرِّ مَعْلَمِ أَوَانِيَا دِيكَرَا نَكْ خَدَى نَقِي حَرَجِ كَرَا زَا اِيْشَانِ دَرِ اِيْجِ مَسَاحِ كَرَا نِيْدِ بَرَا اِيْشَانِ
 وَكَانَ أَضْرَ اللَّهُ وَهَسْتَ كَارْ خَدَى قَدْ رَأَى مَقْدُودًا لَ اِنْدَا زَهْ مَقْدَارِ كَرْدَهْ شَدَهْ كَهْ تَخْلَفْ اَزَانِ مَحَالِ سَتَهْ اَلَّذِيْنَ يَجْعَلُ غَوْنُ
 اَنَسَانِي كَهْ مِيْرَتَا نَدِرْ سَلْتِ اللَّهُ بِعِيَا مَهَامِي خَدَا اِيْ اَبَتَانِ خَوْرُ يَحْشَوْنَ كَهْ وَنِيْتَرِ سَنْدَا زَوُ وَكَ اِيْحَشَوْنَ اَحَدًا وَنِيْ تَرِ سَنْدَا زَوُ
 اَلَا اللَّهُ مَكْرَا زِ خَدَى تَعَالَى وَكَفَى بِاللَّهِ وَبَسَدَهْ هَسْتَ خَدَى تَحْصِيْبَا كَانِيْ تَرِ سَنْدَا كَانِ اِيْ شَا مَرَكَنْدَهْ بَنْدَا كَانِ وَچُونِ شَا مَرَدِ سَتِ اَو
 بَا يَدِ كَرِ سَنِيْزَا وَبَا شَدِ تَعْبَا زِ وَاقْعَهْ زَنِيبِ رُزْ بَا نِ طَعْنِ بِيْ اَدْبَانِ دَرِ اَزْ شَدِ كَانِ نَزْدِ مَرْدَانِ اِيْ مِيْگُو يَدِ كَرِ نِ اِيْ سَرَانِ بَرِ شَا حَرَامِ سَتِ وَخَوْرُ
 مِيْخَرَا هَدِ وَزِيْدِ اِيْ سَرِ خَوَانْدَهْ بُوْدِ دَرِ حَكْمِ شَرْعِ مَثَلِ سِرْ اَصْلِيْ مِيْدَا نَسْتَدَقِ سِجَا نَهْ اَيْتِ فَرَسَا دَكْ مَا كَانِ مَحْمَلُ نِيْسْتِ مَحْسَدِ اَبَا اَحَدِ
 قَرْنِ رَجَالِ كَهْ دِيْدِ بِرِ سِجِ كِيْ اَزْ مَرْدَانِ شَا وَا كَرِ چِهْ بِدِ رَطِيْبِ وَطَا سِرْ وَ قَا سَمِ وَا بَرِ اِيْمِيْمِ بُوْدَهْ اَمَا اِيْشَانِ بَحْدِ رَجَالِ نَزِيْدِ نِيْسِ اَوْرَا فِ الْحَقِيْقَةِ
 پَسِ صِلْبِيْ نِيْسْتِ كَهْ مِيَا نِ وَنِيْ اَوْنِ پَسِ حَرَمْتِ مَصَابِرْتِ بَا شَدِ وَ لَكِنْ رَسُوْلُ اللَّهِ لِيْكِنْ اَوْرَسَا دَهْ خَدَا سَتِ وَخَا كَهْ التَّيْمِيْنُ هْ
 وَ مَهْرِ سِيْمَرَانِ اِيْعْنِيْ بَرِ وَ مَهْرِ كَرْدَهْ شَدِ دَرِ نُبُوْتِ وَ پَسِ مِيْرِيْ بَرِ وَ خَتْمِ كَرْدَهْ اَنْدَا خَتْمِ بَعْنِيْ اَخْرِيْزِ هَسْتَ اِيْعْنِيْ اَوْسْتِ اَخْسَرِ اِنْبِيَا نُوْرِ طَوْرِ چَا نَخْ اَوْلِ اِيْشَانِ
 بُوْدِ بَطْوَرِ نُوْرِ وَكَانَ اللَّهُ وَهَسْتَ خَدَى تَعَالَى بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا بِرِ چِيْزِيْ وَ نَا پَسِ مِيْ دَا نَدَكْ كِيْسْتِ سَنَزَا وَا رَا كَهْ نُبُوْتِ بَرِ وَ خَتْمِ شُوْدِ دَرِ
 عِيْلَانِ اَلْاَجْبِيْهْ اَوْرْدَهْ كَهْ صَحْحْتِ هَرِ كِتَابِيْ مَهْرَا وِسْتِ حَقِ سِجَا نَهْ پَسِ مِيْرَا مَرَكَنْدَهْ تَابَا نَدَكْ تَصْحِيْحِ دَعْوِيْ مَحَبَّتِ اَللّٰهِ جَزِ بَتَا بَعَثِ حَضْرَتِ رَسَالَتِ پَنَّا
 نَتَوَانِ كَرْدَانِ كَلِمَتِ تَجْمُوْنِ اَسَدِ فَا تَبَعُوْنِيْ وَ شَرَفِ بَزَرْگَوَارِيْ كِتَابِ مَهْرَا وِسْتِ وَ شَرَفِ جَلَهْ اِنْبِيَا نِيْزِ بِيْدَانِ حَضْرَتِ صَلَاحِ وَ شَا هَدِ هَرِ كِتَابِ
 مَهْرَا وِسْتِ پَسِ شَا هَدِ دَرِ حَكْمَهْ قِيَامَتِ اَوْ خَا هَدِ بُوْدِ چَا نَخْ وَ جَنَابِ كِ اَلِيْ هُوْلَا رِ شِيْدَا وَ چُونِ كِتَابِ رَا مَرَكْرْدَهْ اَنْدَا كِتَابَتِ دَرِ بَاقِيْ بَا شَدِ چُونِ نُبُوْتِ
 بَا نِ حَضْرَتِ اَسْمَتِ اَخْتَا مِ يَافْتِ دَرِ نُبُوْتِ بَرِ وَ سَتِ گِشْتِ دِيْگَرِ چُونِ اَزْ سَهْرَا نْبِيَا مَهْرِ نُبُوْتِ مَخْصُوصِ بُوْدِ تَجْمِيْتِ اِيْشَانِ نِيْزَا اَخْتِصَا صِ يَافْتِ
 وَ فِ الْمُنَوِيْ الْمَعْنَوِيْ نَظْمِ مَهْرَا وَا خَتْمِ شَدَهْ سَتِ اَوْ كَهْ بَخُوْدِ مَثَلِ اَوْنِيْ بُوْدِ دُوْنِيْ خَا هَدِ بُوْدِ چُونِ كَهْ بِرِ صَنْعَتِ بَرِ دَا سَتَا وِسْتِ هْ تُوْ بُوْگُوْنِيْ خَتْمِ
 صَنْعَتِ بَرِ وِيْ سَتِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِيْ كَسَانِيْكَ كَرُوْ يَدِهْ اِيْدَا كَرُوْ اَللَّهُ يَا وَا كَنْدِهْ خَدَا اِيْزِ ذِكْرًا كَثِيْرًا اَللَّهُ يَا وَا كَرْدِيْ سِيَا رِيْجِيْ
 دَرِ غَالِبِ اَوَقَاتِ يَا اَنْوَاعِ ذِكْرِ اَزْ تَبْدِيْلِ وَ تَحْمِيْدِ وَ تَعْبِيْدِ وَ تَسْبِيْحِ كُوْنِيْدَا وَا يَا نَا مَزْگَرَا اِيْ دَرِ اِيْمِيْ اَوْ بَحْثِ اَوْ اَصْنِيْلَا بَا دَا وَا
 وَ شَا نَخْ هْ چِهْ نَا مَزْ شَا مِ وَ صَبْحِ اَشَقِ سَتِ اَزْ رُوْ يْ اَدَا سَمِيْ قَدَسِ سَرَهْ فَرَمُوْدَكْ مَرَا دَا زِ ذِكْرِ كَثِيْرِ ذِكْرِ وِلَسْتِ چِهْ دَوَامِ ذِكْرِ بَدَلِ بُوْدِ زَبَانِ مُمْكِنِ
 نِيْسْتِ وَ دَرِ لَطَافِ قِشْرِيْ اَوْرْدَهْ كَهْ اَمْرِ ذِكْرِ كَثِيْرِ اَشَارَتِ سَتِ بِمَحَبَّتِ حَقِ اِيْعْنِيْ اَوْرَا دِ وِسْتِ دَا رِيْدِ چِهْ مَقْرَرِ سَتِ كَهْ مَنِ اَحِبْ شَيْءًا اَكْثَرُ
 ذِكْرَهْ بَشَانِ دُوْسْتِيْ ذِكْرِ فَرَا دَا نِ سَتِ وَ دُوْسْتِيْ مَكْرَا وَا كَرِ زَبَانِ اَزْ ذِكْرِ دُوْسْتِ يَا دَلِ اَزْ فِكْرِ اَوْ خَالِيْ مَانَدِ بِيْتِ دَرِ سِجِ مَكَانِ نِيْمِ زُفَرِ كَرِ سَتِ
 خَالِيْ هْ دَرِ سِجِ زَمَانِ نِيْمِ زُفَرِ كَرِ تَغَا فِلْ هُوَ الَّذِيْ يُصَلِّيْ اَوْسْتِ خَدَا وَ نَدَكْ دَرِ وُدِ سِيْدِ هَدِ اِيْعْنِيْ حَرَمْتِ مِيْ كَنْدِهْ عَلَيْنَا كَهْ شَا وَا مَلِكِيْ كَهْ
 وَ فَرِ شَتَا نِ اَوْرُوْدِ سِيْدِ هِنْدِيْ اَمْرِ زَشِ مِيْ طَلَبِنْدِ كُنَا نِ شَا وَا اِيْنِ دَرِ وُدِ خَدَا وَا مَلِكِهْ بِرِ شَا لِيْغَرِ جَهْ كَرِ بَرَا اِيْ نَسْتِ تَا سِيْرُوْنِ اَرُوْ شَا اَقْرَبِ الظُّلُمَاتِ
 اَزْ تَا رِيْ كِيَا يْ كَفَرَالِيْ النُّوْرِ وَ هَرِ وَ شَنِيْ اِيْمَانِ مَرَا دَا اَزْ اَخْرَاجِ اَوْمَتِ وَ تَهَامَتِ سَنَتِ بِرِ خَرُوْجِ چِهْ دَرِ وُقُوْتِ دَرِ وُدِ خَدَى وَا مَلِكِهْ بِرِ اِيْشَانِ دَرِ ظُلُمَاتِ مَبُودِنْدِهْ وَ كَفْتِهْ
 اَخْرَاجِ اَزْ ظُلْمَتِ مَعْصِيَّتِ بُوْدِهْ بِنُوْرِ طَاعَتِ يَا اَزْ شَكِ يَقِيْنِ يَا اَزْ تَرِيْگِيْ تَدْرِ بِيْ شُوْدِ نُوْرِ يَقِيْنِ وَ دَرِ جَرِ اَلْحَقِّ فَرَمُوْدَهْ كَهْ اَزْ ظُلُمَاتِ بَشَرِيَّتِ نُوْرِ حَقِ
 وَكَانَ وَهَسْتَ خَدَى تَعَالَى بِالْمُؤْمِنِيْنَ بَكْرُوْ يَدِ كَانِ دَرِ حِيْمَا كَهْ مَرَبَانِ كَهْ خُوْدِ بَرِ اِيْشَانِ حَرَمْتِ مِيْ كَنْدِهْ وَا مَلِكِهْ رَا اَمْرِ زَشِ اِيْشَانِ سِيْفَرِ مَا يَدِ
 تَحِيَّتُهُمْ تَحِيَّتِ مَرْوَسَانِ اَزْ خَدَى تَعَالَى يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ يَوْمَ رُوْ يْ كَهْ بِرِيْنِيْدَا وَا سَلَامِيْسْتِ كَهْ مَحْبَرِ بَا شَدِ سَلَامَتِ اَزْ مَرِ آفَتِيْ وَ مَخَافَتِيْ وَ

گفته اند ضمیر عایدست بملک الموت کنایه غیر مذکور یعنی روزی که بنید عزرائیل را برایشان سلام گوید و اعدا کرده است خدای تعالی
 کعبه برای مومنان با وجود تحت برایشان **لَجُرَّ كَرِيْمًا** مزدی بزرگوار که بهشت است و نعیم آن **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ أَسْمِ بِنَدَى كَرَامَتِ**
إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِرَسِيكُمُ فَرَسًا شاهد آگاه تصدیق و تکذیب است **تَوَقَّ مُبَشِّرًا** و مرده دهنده بر حمت ما **وَأَنْذِرًا** و بیم کننده
 از عقوبت ما **وَأَعِيزًا** و خواننده **إِلَى اللَّهِ** بر پیش خدای تعالی و اقرار بتوحید و یاد زنده نعمان او یا توفیق و تسیر او و سراجا **بِشِيرَتِهِ**
 و چراغی روشن یا خداوند چراغ روشن که قرآن است یعنی تالی آن را در آیات با برات آورده اند که حق سبحانه پیغمبر را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ
 ظلمت را محو کند و نور وجود آنحضرت صلعم نیز ظلمت کفر را از عرصه جهان نابود ساخت بیت چراغی روشن از نور خدائی به جهان را
 داده از ظلمت ربانی به دیگر مرجه در خانه گم میشود و بنور چراغ باز توان یافت و محتاجی که از مردم پوشیده و پنهان بود بنور این چراغ برقیق
 انوار معرفت روشن گشت نظر از وجان را بدانش آشنائی است و در چشم جهان را روشنائی است به در گنج معانی برگشاده به وزان صاحب دلا
 مایه داده به دیگر چراغ اهل خانه را بسبب امن و امان و راحت است و در دروازه اوسطه خلعت و عقوبت است آنحضرت صلعم نیز دستان را وسیله
 سلامت و کرامت و منکران را موجب حسرت و ندامت است و منیر تاکید است یعنی تو چراغی چون چراغی دیگر چنان چراغها را می مرنده
 شوند و گاهی افروخته و توان اول و آخر روشنی و چراغی بادی مقهور شوند و چرخس نور تر مغلوب نتواند ساخت برید و ن لیطفو انوار را سبب فراهم
 و اندیم نور به و دیگر چراغها را شب روشن سازند نه روز و شب ظلمت دنیا بنور و عورت روشن ساخته و روز قیامت نیز از شعل شفاست
 روشن خواهی ساخت **لِظَمِّ شِدِّ** بنیاد رخس چراغ افروز به شب با گشت زالتا نش روز به باز فردا چراغ افروز و به که از ان جسم عاصیان
 سوزد و در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند و جعلنا سراجا و ما جا و پیغمبر را صلعم سراج گفت آن چراغ آسمان است این چراغ
 زمین و زمان آن چراغ دنیا است این چراغ دین آن چراغ منازل ملک است و این چراغ محافل ملک آن چراغ آب و گل است این چراغ جان
 و دل بطولع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم برخیزند بعصره گاه وجود آیند بیت از ظلمات عدم راه که بر می
 بیرون به گزشتی نور تو شمع روان همه و اشارت بهین معنی فرموده است بیت ز اقلیم عدم می آمدی و پیش رو آدم به چراغی بود بر پیش
 هم از نور خستینیت و **بِشِيرَتِهِ** و مرده ده مومنان را **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ أَسْمِ بِنَدَى كَرَامَتِ** راست من الله از خدای تعالی **فَصَلِّ كَرِيْمًا** بخششی
 بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگتر عطا و شریف تر خیر است **وَلَا تَطْلُعُ الْكُفْرُ مِنْ** و **فَالْمُتَّقِينَ** و فرمان مبرنگار ویدگان منافع
 یعنی بر بی فرمان ایشان ثابت مباحش و دَع و بگذارد دست بدر آد **فَهُمْ** مکافات برنج ایشان که بتور سعیدی در صد انتقام مباحش که من
 شر ایشان را کفایت کند **وَكُلُّ عَلَى اللَّهِ** و توکل بر خدای تعالی در دفع ایشان و کفی بالله و بسنده است خدای تعالی **وَكَيْلًا** کار ساز
 و مهم بر داریا نجا همان با صمان بر وعده نصرت و غلبت **تَرَايَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانی که رویده اید **إِذَا انْكَسَبَتِ اللَّوْهُ** و منیت چون بخوبید
 زمان گرویده را **طَلَعُوا** و من پس را کنید ایشان را **مِنْ قَبْلِ أَنْ يَمْشَوْهُنَّ** پیش از آنکه مس کنید آما شافعی بر میگردد که مس کنایت
 از مباشرت است و نزد آما عظم در خلوت صحیح حکم ساس و در پس چمن طلاق بهید زمان را قبل از دخول پیش از خلوت صحیح **فَمَا لَكُمْ** پس نیست شما
 علیکم برین مطلقات **مِنْ عَدُوٍّ** هیچ عدوی نیست و نما که شمارید آما **رَأَيْتُمْ** و من پس را خوردار سازید ایشان را **بِخَيْرَةٍ** که مرفوض کردید
 در آن مطلقه را نصف م لازم است و متعه مند و ب است نزد آما عظم در نزد بعضی واجب و اگر مسمی نذر و متعه واجب است بر قدر مال و
 یسار و **سَرَّحُوهُنَّ** و یا بگذارید ایشان را **رَأْسًا** حاکم **بِمِلَّةٍ** بگذشتنی یک معنی از منازل خود بیرون کنید چون عدت نیست شمارا بر ایشان

و ضرر ایشان مرساند یا ایها الذی ای غیره انا اخلکنا لک برستیکه حلال کردیم برای تو آ و احوالک زمان ترا الی انیت آنکه در
 تو احوال و هت مردای ایشان را تقیید احلال باعطای هر جبت یا شرطی فضل است نه برای توقف حل بران و ما ملکک نیستک و حلال
 ساخته ایم بر تو یعنی آنچه مالک شده است دست تو یعنی ملوکات ترا می آفکد الله از آنچه بازگردانیده است خدای علیک بر تو از غنائم شکر
 چون صفیه و ریحانه و مهال ایشان و بنت خجک و دختران عم ترا و بنت عممتک و دختران عمای تو از اولاد عبد المطلب و بنت خالک و دختر
 خال تو و بنت خلیک و دختران خالهای تو از اولاد عبد مناف بن زهره الیهاجرین آن زمان مذکورات که هجرت کردند مصلحت
 با تو محتمل است که قید احلال مذکورات بهجرت در حق آنحضرت صلعم باشد خاصه و قول مهانی باینکه مار رسول صلعم خطبه کرد و بدین آیت بر وحام
 شد م زیرا که هجرت نکرد بودیم و یوم این قول است و امر الله مؤمنه و زنی مؤمنه ان و هبت اگر نبشت نفسها للذی نفس خود را پیغمبر را ان اراد
 الذی اگر خواهر پیغمبر از تنش که در نوح در آرد او را خالصه خالص کرده شده احلال و خالص کردنی لک مرزا من دوقن المؤمنین
 بجز مومنان یعنی از مخصوصات آن حضرت صلعم است که زنی را بجز دهبی در نوح تو اند کرد امام عظم فرموده که بلفظ همه نوح منعقد میشود
 اما مر مثل لازم است و در اتفاق این صورت اختلاف کرده اند و اشهر آن است که همه واقع شده از زینب بنت خرمیه که او را ام المومنین
 گویند یا خوله بنت حکیم یا میمون بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر در میان بگیرفته که ام سسل از بنی اسد و اگر و ابیه زینب بوده باشد
 او واقع است در رمضان سال سوم از هجرت و هشت ماه در حرم محترم آن حضرت صلعم بوده و در ربیع الآخر سال چهارم وفات یافته
 اما نزد اهل سیریه از ام شریک واقع شده و دولت عقد در نیافه قد حکمتنا بدستیکه ما دست ایم مافسرتنا آنچه فرض کرده ایم علیکم
 بر ایشان یعنی بر است از شرائط عقد فی آ و احوال در نوح زمان ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه و وجوب قسم و تزویج چهار حره و ما
 ملکک آیمانهم و در داشتن ملوکات ایشان یعنی توسعه امدان و احلال کردیم زمان را بر تو بجز دهبی در نوح تو نباشد علیک
 حرم بر تو تنگی و کان الله و هست خدای تعالی غفور امر زنده هر چیز را که تحریر از و دشوار است رحیم ما مردمان بتوسع جانی که مظنه
 حرج باشد ترجیحی باز پس داری من تشاء هر که را خواهی منتهی از زواج خویش و قوتی و جای می الیک بسوی خود یعنی بان خود داری
 من تشاء هر که را خواهی از ایشان در وسط آورده که وجوب قسم بدین آیت از حضرت صلعم ساقط شده و در زاد اسیر گوید که میان مهر و زواج
 غیر از سوده نه که نوبت خود را بعایشه فرجشده بود آنحضرت صلعم رعایت فرمودی قسم را تا آخر عمر صاحب کشف فرموده که اگر جاکردن پنج تن یعنی
 سوده و صفیه و جبریه و ام حبیبیه و میمون زور رعایت قسم میکرد میان ایشان هرگاه که میخواست بر وجهی که میخواست چهار تن را با خود گرفت عایشه خصوصه
 و ام سلمه و زینب و من ابنتک و هر که را خواهی بطلبی و بجوی کنی من عجزت از آنها که بازگزار رفته از ایشان و اگر جاکرده فلا جناح علیک پس هیچ گناهی
 و تنگی نیست بر تو ذلک انما این معزولات را باطلی بود و رشدگار از یک خود خوانی آدنی آن تقصیر نزدیک ترست بآنکه روشن شود آنچنین چشمها
 ایشان و گاهی بخت و اند و هتاک نشوند و غیر چنین خوشنود باشند یا انکته کلهم و باینکه دهبی ایشان را بهیچون نیستند که بچه تو میکنی از ارباب و ابا
 و تقریب و بعید بفرمان خدای است طول نمیشوند و گردن می نهند و الله یعلم و خدای تعالی میداند مافی قلوبکم آنچه در دلهای شماست است
 و کراست و کان الله و هست خدای تعالی علیما دانا بصیر بندگان حلیما بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجربان که محیل حلال نیستند لک الیسا
 مرزا زمان من بعد از پس این زن که در عقد تواند چسبید در حق آنحضرت صلعم چون اربعه است در حق است و لآن تبدل و حلال نیست که بدل
 کنی بهیچ بدیشان من آ و اولی از زنان دیگر یعنی یکی را از ایشان طلاق دبی و بجای وی دیگری را نوح کنی و آ و اعجبت و اگر چه بشگفت

آورد ترا حُسنه خبی ایشان را استثناست از نسایعی حلال نیست بر تو زمان پس ازین دشمن که واری مگر ما ملک است یحییٰ که پسر ملک
آن شود دست تو یعنی تصرف تو در آید و ملک یحییٰ تو کرد و دوگان الله و هست خدای علی کُل شیء بر هر چیز از قبیلان و گنبدان و
کیسه از سر قبیله حق آگاه گرد و دلور از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را دانا و بنیاد استنست و در زمان و آشکارا با دلب و حرمت زیستن بیت
چو دانستی که حق دانا و بنیاست به نمان و آشکارا خویش کن رست و آورده اند که چون حضرت صلعم زینب را حکم ربانی قبول نمود و لیسرتیب
نمود و مردم را طلبیده دعوت مستوفی داد چون طعام خورده شد سخن مشغول شدند و زینب در گوشه خانه روی بدو نشسته بود و حضرت پیغمبر
میخواست که مردم بروند آخر خود را مجلس برخواست و رفت اکثر صحابه بر رفتند و سه کس مانده همچنان سخن میگفتند حضرت صلعم بدر خانه آمد و شرم شد
که ایشان را عذر خواهد بعد از انتظار بسیار خلوت شد انس گفت که حضرت صلعم بخانه زینب در آمد و من هم خواستم که در ایام پرده بردم و جهره فرو گزید
و آیت حجاب نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسایکه گرویده اید بخدا و رسول که تَدْخُلُوا دِیَارَیْهِمْ یُؤْتِیْهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَمَا یُکْفِرُوا
آن تَدْخُلُوا آنکه مگر آنکه دستوری داده شود یعنی شما را بخواند الی طعام بخوردن طعام آن بخام در آنجا غیبت نظارت در حالیکه غیر منتظر باشید یعنی اظهار
نبرد است رسیدن طعام را جمعی بودند که وقت را نگاه میداشتند چون در مطبخ اثر دو دغا میشد می آمدند و می نشستند حکم شد که دیگر چنین کنید و لکن بلقا
ذعیلم لیکن چون خواند و شود فادخلوا پس در آنجا فادخلوا پس چون طعام خوردید فانتشروا پس پراکنده شوید و ملک مکتبید و لا
مستألفین و منشیان اگر گفتگان لحد بیت برای سخن بگوید گران ذلکم بدستیکه درنگ شما بعد از فراغ طعام استنیاس بکلام گان یؤذی
النبیست که میربخانده پیغمبر اقیستخی منکم پس شرم میدارد از شما که گویید بیرون بروید و الله که کیستخی و خدای تعالی شرم نمیدارد من الحقی
از گفتن راست و اذاسا التّموهن و چون خواهید از زمان پیغمبر منا عارضی از استعنه خانه که بدان نفع گیرید فقتلوهن پس خواهید از ایشان
من و ذاکر حجاب از پس پرده ذلکم آن سوال از برای حجاب اطهر پاکیزه ترست و پاک دارنده ترفلکویکم و ملایم شما را و فلو هین و در لک
ایشان از خواطر شیطانیه و هوا جس فسانیه در اسباب نزول آیت حجاب روایات دیگر هست و ما کان و نرسد و نشاید که شما را آن فلو و
آنکه بر بخانید و رسول الله فرستاده خدای تعالی را و بکنید آنچه وی آنرا کاره باشد و لا آن تنکحوا و نشاید شما را آنکه نخاک کنید از واجبه زمان
همور که دخول بها باشند من بعد از آن پس وفات او و بعد از آنکه طلاق داده باشد چه از و اج او مادران شما اند و مادر بر فرزند حرام است پس
نخواهید ایشان را آنکه از آن ذلکم بدستیکه ندانی آن حضرت صلعم و نخل از و اج او گان عین الله است نزدیک خدای تعالی عظیم گناه بزرگ
زیرا که حرمت آنحضرت صلعم لازمست در حیات او و بعد از وفات او بلکه تعظیم و حرمت آنحضرت صلعم در حیات و ممات در ادای حقوق تعظیم کیست
چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس شفاعت کبری پس از وفات و بالای عتلائی آنحضرت صلعم دو خنده اند بیت قبای سلطنت هر دو کون شرفست
که جز تفاوت اقبال او نباشد راست و آورده اند که یکی از صحابه گفته بود که اگر حضرت پیغمبر را وفات در رسیدن عایشه را را بخوابیم و دیگر را در خانه گذاشته
و زبان نیارده آیت آمد که ان تبدوا اگر آشکار کنید شایسته چیز را یعنی نخاک بعضی اموات مومنان را در زبان میگویند او تحقوا یا نه بان دای
آنرا در دل زبان نیارید فان الله کان پس بدستی که خدای هست بکُل شیء بهر چه از سر و علانیه علیها و اما دای شما انزاعا و داد
در خبر است که بعد از نزول آیت حجاب حکم شد تا هر زمان پرده نشین شدند پدران برادران و خویشان گفتند یا رسول الله چون حکم شد که زمان پرده نشین شوند
نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید که رویانی آیت آمد که لا جناح بیچ گناهی نیست علیهن بر زنان فی ابائهن در نمودن و بیچ پدران خویش و لا
ابنائهن و نه پسران خویش و لا اخوانهن و نه برادران خویش و لا ابناؤاخوانهن

با غار و قیامت و این آیت در باره او نازل شد و گویند در شان زانیان است که شبها بر سر راهانش میزدند و دست تعدی بر من کنیزان رسانیدند و سدی میفرمود که در آن وقت حرارت را علامت آن بود که سر پوشیده در راه رفتندی و جوی سر بر من نه بودندی چون آن بدکاران از سر پوشیدگان تخاصی می نمودند لاجرم آیت آمد که یا ایها النبی ای سخیل کاذب و اچک گو مرزان خود را و بکشتن و دختران خود را و نساک و المومنین و زنان مومنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه یکدیگر نزدیک گردانند و فرو گذارند علیهن بر رویا و بدنامی خویش و من جلا علیهن چادرهای خود را یعنی وجه و ابدان خود را بدان پوشند ذلک این پوشیدن سر روی و بدن آذنی نزدیک ترست آن فحش با که ایشان را بشناسند بصلاح و عفت یا متمیز شوند با زادی فلا کونوا ذین یسألن ایة کرده نشوند یعنی آن زانیان تعرض نکنند ایشان را و گمان بالله و هست خدای تعالی عفو را آنرا زنده گنایان گذشته را چون توبه کنند و حجتان مردان که مصلحت نندگان با ایشان بیان میکند کثرت گناه یکنه المومنین اگر باز نایستند منافقان از نفاق خود و الذین و اگر یک طرف نشوند آنرا که فی قلوبهم قسور در دلهای ایشان جایگاه یعنی زانیان از قصد زنا و میل به خواش و المومنین و اگر ترک کنند مخبران را حیف یعنی آنرا که خبرهای بدی افکنند فی المذنبه در دین از لشکرای اسلام و دعائب مومنان کنفرینک میم بر آنید بکاریم برابر ایشان و سلطه سازیم و انکم یقتل ایشان ثقت لا یجاء و ذلک پس همگی کنند با توفیق خدا در دنیا و آخرت که شکر مرزانی اند که یعنی زود از شهر بیرون روند مقلعونین بچراغ دکان و در دکان ایما توفیقوا هر کجا یافته شوند اخذ و گرفته شوند یعنی باید که بگریزند ایشان را و قتلوا او کشته شوند یعنی بکشند ایشان را قتلایا کشتنی بخواری سئنه الله سنت ناده است خدای سنتی فی الذین خلوا و آنرا که کشته شدند قبل پیش ازین یعنی مقرر کرده و راجع به ضمیمه که بسیار اعم قبل منافقان حکم کنند و کن تجد نیای تو لست الله در سنت خدای را تبید یلا بدل کردی و تغییر دادی قیتلک الناس میسرند ترا و مانعین کفار با شما و استراحت الساعه از ساعت رستخیز قل بجای محمد انما علمها جبرین نیست که دانستن وقت قیامت عند الله نزدیک خدای است و هیچ ملکی مقرب و منیر بر من یا بدان اطلاع نداده اند و مایذ و یات و چه جز و آنکه در برابر من آن یعنی مطلق نمیدانی لعل الساعه شاید آمدن وقت توفیق فرمایا باشد نزدیک آن الله بر تنیکه خدای این الکفرین براندازد و اگر دکان را یعنی سحران بعث و حشر را و در ساخت از رحمت خود قاعد و آماده کرده و لطمه برای ایشان سحیرا عذاب آشی افروخته خلدین فیها و حالیکه جاودان باشند در آن آید آنرا که است یعنی همیشه آتش عذاب مانند کایحدون نیابند و لیتا و تنیکه ایشان را بیرون آرد و از دوزخ و کلا کصیرا حج و زیاری و مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد یوم یقلب یکن روزی را اگر و انیده شود و جو همهم رویهای ایشان فی النار و آتش اجتنابی یعنی گاهی ایشان را بر پشت خوابانند و گاهی بر روی بکشند یعقوبون ایشان میگردد نیکو نامشکی اطعنا الله فرمان میردیم خدای را و اطعنا الرسول و فرمان برداری میکردیم و غیره و قالوا و گویند اتباع و اول قوم و بگامی پروردگار ما اطعنا بدستیکه فرمان بردیم ساداتنا ممتان قبال خود را و کبراءنا و بزرگان و پیشوایان را قاتلونا الشیطان پس گمراه گردانیدار یعنی از راه برد و با فساد و فحش و غریب دادند و بنا ای پروردگار ما حکم کن میان ما و ایشان و خضعین و برابر و انکس از عتابی که ما داده زیر که هم ضال بوده اند و هم مضل و العنهم و بر ایشان لعنایکثیرا را ندانی بزرگ که باز خواندن نباشد مقرر است که هر کس حق سبحانه را ندانند دیگری توان که بخواب نیست هرگز اقدر تواند که تواند خواندن و گوید لطف تو خواند که تواند دانستن یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید که تگوتو اسبابید کالذین ناسد آنرا خود اموسى بر خاندند موسی را این پیغمبر محمد را بخانید چنانچه نبی را بر لعل موسی را عزم بر خاندند و او را ازنا نسبت که ندانند از آن در قصه فارون که شست قبرا الله پس پاک گردانید و را خدای تعالی میما قالوا از آنچه گفتند و زنی را که ریخت داده بود و دمار

عند
و
ر

یع

و جبر و جبر علی قوت شوی و فائده عقل آنست که قوتین را از تعدی نگذارند بر طریق اعتدال ثابت دارد و معظم مقصود آن
 تکلیف تعدیل قوتین است که نتیجه صفتین سببی و سببی اندیش ظلومی و جبر علی علت حمل باشد و گفته اند ایشان است ظلم و جبر چنانچه گوئی
 اما بطور یعنی از ایشان اوست طهارت همچنین این دو صفت از ایشان آدمیان است اما چون اصل امانت شد بعضی ترک ظلم و جبر کردند و بعضی از
 ماندند یا خود این دو صفت نوع انسان را باعتبار غلبه افراط ثابت است در اخاف آورده که ظلم و جبر است از خلق و نزد حق و تفسیر خارج محمد یا نبی است
 مذکور است که حق سبحانه امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال عرض کرد اما نمودن از حمل آن بحیث عدم اتحاد و چون انسان را استعداد حمل آن بود بی
 مضائقه و مبالغه قبول نمود و او ظلم و جبر بر نفس خود که افاض میکند ذات خود را در هر بیت مطلقه و جبر است که غیر حق را نمی شناسد و بقول الله
 الا الله نفی ما سوی میکند در قوت حاکم فرموده که امانت اوصاف است با ساهی حسنی که بر هر موجودات عرضه کرده اند و انسان قبول کرد و او را وظیفه
 بودی اگر بر بنداشتی و جبر است یعنی عالم زیرا که نهایت علم را با اعتراف است بجهل و عجز از معرفت حق مصرع العجز ان رکب الا در الگ و حضرت
 میر تقاسم انوار قدس سره در بعضی از رسائل خود امانت را بر خلاف ربانی فرود آورده و گفته که ظلم و جبر ضد علم و عدل است اما بعضی اذاجا و در شی
 حده انعکس شده اینجا جلوی داده و ظلم و جبر صیغه مبالغه است و هر گاه که این دو صفت از حد تجاوز کردند و بر آنینه بحد خود مبدل خواهند
 گشت در روح الارواح میگوید که ظلم و جبر لا ینجامد است نه آدم و آدمی را بهجت برداشت که فوق الطاقه بود و گفته ظلم کردی بر نفس خود و نه
 که باکر است گفت از غیر حق جابل بودم آوازده ظلومی و جبر علی او در دو عالم افتاد و عالمیان از سرین غافل از تو اجمع آورده که آن بوجع عی و عشق
 در عالم بشریت است در ملکیت ملکیت که ایشان سایه پرورد و لطف و عصمت اند و در سایه پرورد و محبت بی در و در قهری و قهری نیست عشق را طافه
 در خوردند که صفت جبر فیما من فیها سر مایه باز ایشان و سمت از کان ظلم و جبر لا ینجامد است ایشان است طبعیت عاشقان را در دو دنیای
 خوش است و عاشقان را سوز و ناگامی خوش است و آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت بتافت آسمان گفت مرا وصف رفعت ثابت است در زمین
 فریاد بر کشید که مرا لغت بسطت و اقص است صد لایحه بر آمد که مرثبات قدم حاصل است اهل این بارندیم شاید که آفت بلای خود و این صفتها را بستانند آدم خاکی گفت که
 مرا چیست که این بستانند مرا نه پیش آمد و باری که میاکل اهلان کشیدند بر دوش نیاز گرفته نعره بل من نریزند و آنکار کرد و فرمان شدنی خاکی و طیلین به قوت انجا
 آورده و زبان حال اوئی گفت که باکران بحد و یا مردمان میتوان کشید نیست آن بار که از بردن او عرش باکر و به قوت تو حامل آن باکر توان بود به قصه خلعت
 حمل امانت خبر فاست با ستقامت انسان که منشورانی جاعل فی الارض خلیفه بر نام نامی او نوشته اند راست نیاید و چون کاری بدین عظمت و بزرگی
 است نام زد او شد جبر دفع چشم زخم حسودان شیطین که دشمنان بر نیوزند پسنداند که کان ظلم و جبر لا ینجامد است غیرت انگندند مصرع ما گو شود و هر که نتواند

سورة السبا مکیه و هی اربع و خمسون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله هم پاس و تسایش مرخصی راست الذی کذبح دانی که مرا و راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از وساطت
 جلال نعم و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست از روابط و قاتی جو و کرم و که الحمد و مرا و راست تسایش فی الارض که دران ساری باز
 روی تکلف بلکه از راه سر و چنانچه گویند الحمد لله الذی بنا لنا و الحمد لله الذی صدقنا و عده و الحمد لله الذی احلنا و القام و گفته اند مجموع اهل آخر
 مرا و احمد گویند و ستان او افضل تسایند و دشمنان بعمل تسایش نمایند و هو الحکیم و اوست کاروان الخیر و اما احوال بندگان از انجا
 و نمان بکنم میزند ما یلیم آنچه فرود و فی الارض و زمین چون آب باران و مایه خیر و آنچه بیرون آید منها از زمین چون نبات یا و است بجز

ضلال است اقلیم سیر و آیینی بسند و میگردند کافران الی ما بین آیینیم بوی پنجه در پیش ایشان است و ما خلفه هم و پنجه پس ایشان است من السماء و الارض از آسمان و زمین یعنی فرو گرفته است پس و پیش ایشان را ایشان محبوس و محصور اند میان آسمان و زمین ان نشاء تخفف بهم الا مرض اگر خواهیم فرو بریم ایشان را زمین او نسقط یا فرو کنیم علیهم بر ایشان کسفا من السماء قطع است آسمان بحجت تکذیب ایشان را آیتهای ما را ان فی ذلك بر سنیکه در نظر آسمان و زمین یاد تامل با قدر خف و اسقاط لایه بر آینه در آن و عبرتی لكل عبد متنبه مرنبه رجوع کننده را بحق چایشان تفکر و تدبر نمایند در دلائل قدرت و محامل حکمت و لقد اثبتنا داوود و هارثیه ما وادیم داود و هارثیه را از رویک ما فضلا از یاقوتی بر سایر مردمان که نبوت منسوب بوده یا زبور یا بادشاهی یا حسن خلق یا بعیت یا توفیق عدل در حکم یا نجشایش بر عجزه و ضعف یا جلالت مناجات یا علم یا لکه جز بارگاه او لمجا و پناهی نیست و در عین المعانی آورده که مرا صوت حسن است چه هرگاه که داود و هم زبور خواندن مشغول گشتی سیاه و وحوش از منازل خود بیرون آمده استماع آواز و نواز و گردنی و طهور از نعمات جان فزایش مضطرب گشته خود را ز هوار زمین افکندنی نظیر صوت و لکشتش جان تازه گشتی روان را ذوق بی اندزه گشتی با سپهر جنگ پشت از غنم سازه از آن پر حال تر نشود آواز و بعضی گفته اند که افضل آنست که بعد ازین میگویی نجبال او بی تقیم ماکدی که مهابا بزرگ داند آوازی خود را معتمد با داود و هم در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی یا سیر کنید با وی هر کجا که رود و هرگاه که خواهد چنان سجده داود و هم بود که هرگاه خوشی کوه با او روان شدی و الطیر و مسخر کردیم وی را مرغان تا در وقت ذکر با وی موافقت نمودندی آورده اند که چون داود و هم تسبیح گفتی که مهابا بصدا می راند و دادندی و مرغان بر سر وی صف کشیده به الحان دلا و نریمان و نمودندی و بسیار کس از شمع آن نعمات قالب از ارواح تنی کردند بیست چو گرد و مطرب من نغمه پرداز و ز شوقش مرغ روح آید پرواز و روزی فرشته زیارت داود آمد و گفت تو سپهر خدا و خلیفه اولی اولی آنست که طعام تو را کسب تو باشد داود و هم از خدایش طلبید مرشد که زره گری کند و آن را بر سر آسمان گردانید چنانچه میفرماید و التاکله الحدید و هم زرم کرد و اندیدیم ما و آه بنی آتش و مطر و چنانکه در دست او چون موم نرم بودی و در وی بر تصرفی که خواستی کردی و فرمان دادیم آن الحمل بالک بساز بسخت زهرهای فلخ و آن کشاده و قتل و انداز و گمراهی الشکر در یافتن آن یعنی حلقهای ساوی در هم آغلن و وضع آن متناسب افتد و تسبیح آورده که هر روز زهری تمام کردی و شش هزار در هم فروختی چهار صد و صد کردی و در هر نفقه عیال ساختی و در باب گفته که چون وفات یافت شش هزار زهر در خانه او بود و اعمال او دیگر تقیم ای او دو تابل خن عمل کنید صلیح علی شایسته یعنی خالص از اغراض دنیائی در سنیکه من بما تعملون آنچه شما میکنید بصیون بنیام و لا تق آن پادشاه و هم و لا یسکنون التریح و مسخر کرده شد در سلیمان را و هم با عدل و هاشم رفتن او با مدیک ماهر راه و در و احشاش شمشیر و شبانچه نیز مسیت شهری صبح از دم بیرون آمدی و قیل و در صطیر شیر از کردی و شب را بکابل رفتی و آنجا میتوت نمودی و آسکنا و جاری کردیم که یکم عین القطر چشمه مس که خمر را از معدن بیرون آمدی چون آب روان و آن در موضعی بود از زمین بقرص صنعان و در ماهی سه روز سیلان کردی و از آن مس آنچه میخواهند میساختند من الحن و رام کرده شد ما و از دیوان من یعمل یکن یکدیگر کسی که کار کردی پیش او یا ذن و تبه بفرمان پروردگار او مقرر کردیم که و من ینع میثم و هر که برود و اهل شود از دیوان مس کشی کند عن آخر تا از فرمان ما و از اطاعت سلیمان هم ند قه بچشایم او را من عذاب السعیر از عذاب آتش فروخته و عقی و گویند در دنیا طلی که تا زیاده از آتش در دست داشته مقرر شد که ممل باشد بر دیوان هرگاه که از فرمان سلیمان هم دیوی بیرون و د آن تا زیاده آتش بر وزند و او را بسوزد و یعملون میگردند که بری

سلیمان هم مایه آشامی آنچه میخواست من بخاریب از غرقهای خوش و منظرهای دلکش در وسط آورده که محراب منبری را گویند که در جبهه بوده
 رفت و گفته اند محراب اینجا موضع حرب است چون قلعه های بلند و حصارهای راجع و دیوان برای سلیمان هم در ولایت این صحنهای عجیب
 ساخته بود و چون مردان و قلعوم و غلمان و هند و حنیده و امثال آن و تمکات و میساختند مثلاً و صورتهای ملائکه و انبیاء هم بر روی
 که در زمان عبادت بران بوده اند تا مردان آن را مشاهده نموده بر همان وجه پرستش نمایند و در آن زمان با تخاف و تصاویر مباح بوده و در عین حال
 آورده که تماشاها از این بصورت آدمیان میساختند و حق سبحانه و تعالی بوقت محراب بعد از روح در ایشان می دمید تا در قبال قوی و صلب باشند و
 گفته اند تماشا دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و هیأت دو گرگس گنجینه بر بالای تخت چون سلیمان هم خواستی که بر تخت بر آید آن دو شیر باز دو پا
 خود را برافراختند و تپای بران نماده بالا رفتی و چون بر تخت نشست گرگان بر بالهای خود و براسایه کردند و میگردانیدند و برای
 سلیمان هم کاسهای چوبین و غیر آن گنجینه آب مانند حوضهای بزرگ و قند و شیرینی و دیگرهای بلند بر تپه پای نهاده مانند کوهها و او را
 دوازده هزار طبخ بوده که درین دیگها طعام پختند و هنوز در بعضی از ولایت شام و دیگرها چنان از سنگ تراشیده موجود است **اعملوا**
لکم عیشم عمل کنید آل داود و شکر را برای پاس داری چنین نعمتهای ثابت ثنائی قدس سره فرمود که آل داود هم ساعت میل و نصاری را
 قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قائم بودی بشکر الهی و عنایت پادشاهی و قلین و اندکی **مِنْ عِبَادِي الشَّاكِرِينَ** از بندگان
 من پاس دارند و شکر آن را گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مراسم شکرگزاری دادند با وجود چنین ستغاثی در شکر خود را از ادای شکر
 عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتی است مستعدی شکر دیگر و از اینجا گفته اند الشکور من یری عجزه من الشکر مثنوی حد شکر حق نداند هیچکس و حیرت آمد
 حاصل و اما و بس و آن بزرگی گفت با حق در زمان و کای پدید آمده هر دو جهان و ای هنر از زن و فرزند و جنت و کی تواند شکر نعمتهای گشت
 پیک خست و او را از یزد و پیام و گفتش از تو این بود و شکر می دهم چون درین راه این قدر بشناختی و شکر نعمتهای ما پر داختی و آورده اند که
 بنامی بیت المقدس را و او دعوت آغاز کرده بود و سلیمان هم در اتمام آن معیبهای بلوغ بجای آورد و هنوز یکساله کار مانده بود که متقاضی اجل
 سلیمان هم در آمده طلب بودیعت روح و کمر و سلیمان هم کسان خود را و صیبت کرد که مرگ مرا فاش کنید و مرا بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا
 جن از کار خود باز نمانند و مهم سجده تمام رسد پس چون سلیمان هم در گذشت او بر پشت شدند و بر نماز گزار شدند و او را بر عصا تکیه دادند و دیوان
 از دور ویرانده می پنداشتند و همان کار که نام زد ایشان بود قیام مینمودند تا بعد از یک سال سفل عصای او را و آیه الارض خورد و او بر زمین
 افتاد و بکنان را موت او معلوم شد فی الحال دیوان فرار نموده در شعاب جبال و اجواف بر روی گریختند که قال الله تعالی **فَلَمَّا قَضَيْنَا**
پس آن هنگام که قضا کردیم علیه الموت بر سلیمان هم مرگ را و او را مرده بر عصا تکیه دادند **مَادَّاهُمْ دَلَالَتُكَ** و لالت نکرد دیوان را **عَلَى مَوْتِهِ**
 بر مرگ سلیمان هم **مَادَّاهُمْ دَلَالَتُكَ** و لالت نکرد دیوان را **عَلَى مَوْتِهِ** و لالت نکرد دیوان را **عَلَى مَوْتِهِ**
 که بنیفا و سلیمان هم **مَادَّاهُمْ دَلَالَتُكَ** و لالت نکرد دیوان را **عَلَى مَوْتِهِ** و لالت نکرد دیوان را **عَلَى مَوْتِهِ**
 که غیب میدادند و بر مردم چنین ظاهر میکردند و حق سبحانه و تعالی که اگر ایشان را نابودندی بغیب مآل بشود از یک بخردندی یک سال
فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ در عذاب خوارکننده یعنی محالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود و گفتگان بدستیکه بود **وَلَسْنَا**
 مراد لا دسبابین شجب بن یعرب بن قحطان را **فِي مَسْكَنِهِمْ** در مسکنهای ایشان و حصص بصیغه مفرد خواند یعنی در مسکن ایشان **آيَةُ**
 علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله او در مختار آورده که فرزندان سببار و حوالی مآرب از ولایت من منبری بود در میان و کوه

از اعلی تا اسفل آن منزل سجد فرسخ و مشرب ایشان در اعلای وادی بود از چشمه در پایان کوه و گاه بودی که فاضل آب از ولایت شجر
 باب ایشان فهم شدی و خرابی کردی از بقع کمالی ولایت ایشان بود در خوشیست کردند تا سدی بست در دانه دو کوه تا آبهای اصلی آنها
 انجا جمع شدی و سه ثقبه بران سدر ترتیب کردند تا اول ثقبه اعلی بکشایند و آب برز و عات خود برند و چون کمتر شود وسطی و باخر سفل و ایشان
 بر زمین و بسیار منازل خود باغها و هشتاد هشتاد مثل بر درختان میوه دار کما قال الله تعالی بختن آیتی که در ساکنان اهل ساکنه شد و بوستان بود
 عَنْ یَحْیَی وَ شِکَالِ ه از است و چپ منازل ایشان اگر چه در هر طرف باغ بسیار بوده اما از تقارب اشجار همه بشابه یک باغ مینمود و کلاً
 گفت پیغمبر را ایشان را که بخورید من در ذوق و ذکوة از روزی پروردگار خود کثرت میوه ایشان بشابه بود که کسی از قبلی بر سر نهادی و بر درختان
 بگذاشتی آن زنبیل بر میوه شدی بی حرکت دست پس پیغمبر صلعم گفت که ازین نعمت بخورید و اشکروا لله شکری که در خدای را بگذاشتی
 این شهری که خدای شما را در آن روزی میدهد شهری پاکیزه است و هوای تندرست و آبی شیرین و خاک پاک بیت شهری چو بهشت از
 کوهی چون باغ ارم به تازره روئی در انجا پیشه و لیک و کثرت مردم بودی و پیش در جامه نیفتادی و هر غریبی که آنجا رسیدی پیشه که در جامه
 بودی بر دی و در بخت و غنای و پروردگار روزی دهند و از شما شکر جوینده و آمرزنده است مگر کسی را که توبه کند از شرک فاکخر ضوا پس
 ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر خود و شکر گزاری نمودند و در خیر است که سیزده پیغمبرم ایشان آمد همه را کذب کردند پیغمبر آخرین در زمان باطل
 ذی الاد غار بن جیشان بعد از رفع حضرت ادریس عم ایشان آمد و او را بسیار برنجانیدند حق سبحانه و تعالی دشتی در زیر بند آب ایشان پیدا آورد
 بفرمود تا بند را سوراخ کردند و نیم شب بود که همه در خواب بودند بند شکسته شد و سیل درآمده منازل و حدائق ایشان معمور گشت و بسیاری مردم
 و چهار پیمان هلاک شدند چنانچه فرمود چون اعراض کردند فائز سلکنا علیهم سپس فرستادیم برای ایشان سئیل العر ه سیل صعب و گفته اند غم
 بند آب است یا نام وادی که آب از و آید اسم موش دشتی که بند را سوراخ کرد و بگذاشتند و بدل دادیم ایشان را بختی که باغهای ایشان
 بختتین دو باغ ذواتی اکل تخم طوطا و میوه تلخ و اقل و شوره گز و چنین موضعی را جنت گفتن بطریق تشابه است و شیعی و چینی
 مِنْ سِدِّ دَکَلِیل زکنا را ندگ یعنی در آن شوره زارها اندک میوه کنار دادیم تا یاد کنند از آن میوه های فوت شده ذلک این عذاب
 جَزَیْنَهُمْ پادشاه دادیم ما ایشان را بجا کفر و سبب آنکه کفران نعمت و رزیده برسل کا فوشند و هَلْ یَجْزِیْهِ و آقا عتاب کرده شود
 اِلَّا الْکُفُورِ مگر ناسپاسی و خص نخازی خواند فعل متکلم معلوم و کفر در منصوب سازد یعنی آیا پادشاه میدهم مگر ناسپاسی جزای عام است مگر
 و کافر را و مجازات خاصه کفار است آورده اند که بایستی بآورد پیغمبر صلعم آمده گفتند شناختیم پیغمبر و پروردگار خود را پس ازین اگر نعمتی با آنرا
 فرمایند ناسپاسی نکنیم و عبادتی بجای آوریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه و تعالی دیگر باره در دایه نعمت بر ایشان گشوده فرمود که وَ جَعَلْنَا وَاکْرَامِیْ
 بَلَّغُهُمْ مِیْانَ سَبَا وَ بَیْنَ الْقُرْیَ الْتَحْنِ و میان آن دیهسا که بجزم خود و بزرگوار گشت دادیم فیما در آن از ولایت شام چون فلسطین وارد آنجا
 و الیاء قری ظاهراً و دیهسای معمور آشکار متصل یکدیگر در عین المعانی گوید از آنجا که منزل اهل سبأ بود تا شام چهار هزار و بیصده و بیست و یک
 آمد و قَدْ مَرَّنا و تقدیر کردیم فیما الشَّوْءَ دین دیهسا هفتن مردم را یا مقادیر مرسل بیان کردیم و گفتیم سَبْیُ وَاوَر وید فیما در آن دیهسا کیلی
 وَاَیْاماً شَبْها و روزها امینین ۱۰ اما ان یفحان از دشمنان و سیاح بجهت کثرت خلق از جوع و عطش بسبب آبدانی مواضع بقیه سببا
 آغاز تجارت کرده از زمین شام می رفتند چاشت در دیهی بودند و شام در دیهی و تو مگر از آنجا برویشان حمله آمد که میان ما و ایشان هیچ
 فرقی نیست پیاده و مفلس این را بهیچان میروند که سوره و تو مگر قفا و پس گفتند غنای ایشان و بگذاشتی پروردگار ما بعد

و درسی افکن بچنان آشفته کار نمایان سازد سفرهای با یعنی بیابانها پدیدن از نترس تا منطقی تا مردم بی زاد و احوال سفر کنند و نتوانند کرد
و یظلموا لانفسهم و ستم کردند بدین و عافیت خود و مالان و دیهرا را خراب کردیم و جعلناهم سیرا و داندیم اهل سارا احکام و بیست سخنان یعنی ایشان
بتجرب باز گویند که از آبا و اجدادانی خبری نیل کردند و مرقه قصه و پرانگنده ساختیم ایشان را کُلُّ مُسْتَقَرٍّ یُهمِدُ پرانگنده ساختنی تا یکی از ایشان در تاراب
نماند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و فضا عهده مکه و اسد به بحرین و انمار به شرب و جزام به تهمامه و از دلبهان و این کلمه ضرب اهل شدیدی
که تفرق و لایقی سبا ان فی ذلک بدستیکه در آنچه ذکر کردیم لایق است بر آینه عبرت است لکل صبیار و مرمر صبر کننده را بر خنثا شکویند و سپاس
گویند به نعمتها در کشف الاسرار و ده که اهل سارا در خوش حالی و فایز غایب میگردانند بسبب ناصبری بر عاقبت و ناشکری بر نعمت رسید
بر ایشان آنچه رسید بیت روزگار عافیت شکر نکردم لاجرم به دستیکه در آغوش کنون بندان میخیزم و لقد صدق بدستیکه
رست یافت علیهم به اهل سبا و اصحاب آن است که بر همه کافران البلیس غلظت ایس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان که من نبی آدم
بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را گراهم گمان او در باره اهل غوایت راست شد فاش بگو
پس پیروی او کردند در شرک و محصیت الا فریقان المؤمنین و مکرر پیروی از مومنان که مستثنی اند و ماکان و نبود که علیهم مر
ایس را بر آنکه گمان او در شان ایشان محقق شد حق سلطان تسلط و سیلائی الا لنحکم مکرر ای که جدا کنیم من یؤمن کسی را که میگردد و با کفر و
بدان مرای میمن هو اگر کسیکه منافی شک از آخرت در گمان است تا بداند و یای اهل ایمان و ارباب گمان را و شک و پروردگار تو
علی کل شیء بهر چه را حیض و نگاهبان است قل بگوی محمد مبنی طبع را ادعوا الذین و حکمتهم بخوانید آمانه که گمان برده اید ایشان را
خدایان قرآن الله بجز خدای تعالی یعنی ملائکه که می پرستید بخوانید از ایشان در جذب منافع و دفع مکاره هیچ مددی می یابید یعنی ایشان را بی عون
آفریدگار اختیاری و اقتداری نیست یا هر کافران بگوی که بخوانید که خود را تا هیچ اجابت کند شمار و چگونه اجابت کند شمار را که مطلقا لا یلکون
مالک نیستند ایشان فقال ذکر لا هم سنگ مورچه از خیر و شرفی التلویت در آسمانها و کافی الا حص و نه در زمین و ما لهم منیت
مرتبان یا فرشتگان را فیهم آسمان و زمین من بشر که هیچ شکر نمی در آفریدن و نه در تصرف کردن و مالک نیست مرخا را منیهم
از اصنام و ملائکه در تقدیر و تدبیر حق ظاهر هیچ یاری و مددگاری و کانتفع الشفاعه و سود نکند شفاعت کس عندک نزدیک
خدای تعالی یعنی گمان شفاعت که بملائکه یا اصنام دارد یا محقق نخواهد شد زیرا که در خواست کردن نفع کند الا لمن اذن له مگر کسیکه دستور می
خدای مژاور برای شفاعت کردن یا او را و من باشد بدخواست کردن و روز قیامت منتظر باشند هم شافع و هم مشفوع له او در ترس و فریغ
گذرانند از حضرت غرت چه فغان رسد و این انتظار میسر نیست حتی اذا فترع تا چون بر دارند فرغ راعن قلوبهم از دلهای ایشان دستور
شفاعت دهند قالوا اگر نبیند بعضی از ایشان بعضی را که ما ذاقاں چه چیز گفت و بگویم پروردگار شمار در باب شفاعت قالوا الحق گویند
سخن راست و درست گفت و فرموده که مومنان را شفاعت کنند نه کافران را و هو العلی الکبیر و خدای بزرگوار است و بزرگوارتر از آنکه
پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت تواند کرد قل من یرزقکم بگو ای محمد که روزی میدهند شمار را حق التلویت از آسمانها باران و که در
و از زمین نبات قل الله و هم خود بگوی روزی دهد شمار خدای تعالی چه آن سوال را بجز این جوابی نیست و اگر کافران بخوف الزام
بر زبان گویند و بدل مفراند و انا و دیگر بگو با ایشان که مومنان که روزی دهند و را یکی گوئیم و یکی باز پستش کنیم که بر هر نعمت
یکی است او ایاکم یا شما شرکان که جماد را مراتب اسکانیت فرو ترازد نیست با واجب الوجود و شریک سازید لعل هدی براه استیم

از ایمان اذنا مرفوع نکاح چون میفرمودید ما را آن تکلم با الله با آنچه کافر شویم بخدای و تجعل که و فرایم مرا و آنکه ادا بهمان
 و اکثر اللذات و هر دو گروه بعد از گفت و شنید نشیمن شوند و عمل خود را بنشانند از دنیا پشیمانی را از یکدیگر بنشانند تا بپوشش در
 نمانند و بعضی اسرار را بعتی اظهار دارند و این گفت از خدا دست یعنی ظاهر هر دو اند پشیمانی را گفتار و العذاب آن بهنگام که ببینند عذاب را
 و جعلنا الاغلال و کنیم غلای آتشین را فی اعتناق الذین کفرنا و اگر گردان آنکه نگویند از تابعدار و متبوعان آید و مستقبل بلفظی
 بجهت تحقیق و قریع است و وضع منظر بجای مضمر شعاری بموجب اغلال ایشان است هل یخرفون آیا جز او داده شوند مردمان یعنی نشوند که
 ما کافوا یعملون ○ مگر آنچه باشند که عمل کنند پس تسلیه حضرت رسالت پناه صلعم میفرماید و ما ارسلنا و نفرستادیم و فی قرآن و در
 دینی و شهری من تدبیر پیچیم کننده یعنی پیگیری که قال مگر آنکه گفتند متروکها متغمان و متکبران آن در آن پیچیدگان را تا مدتی که
 بمآذ سلیم به با آنچه فرستاده شده است بدان یعنی زعم خود که کفر و نفاق و دیگر گفتند یا اکثر اموات و اولاد
 بیشتر از جهت اموال و اولاد یعنی مال و فرزندان ایشان از شماست پس با دعوی رسالت منرا و تریم از شما و ما نحن و نیستیم یا یحییٰ یحییٰ
 عذاب کرده شدگان یعنی خدای را عذاب خواهد کرد زیرا که ما نعمت گرامی که در پس محنت خوار نخواهد ساخت قل لانی رجبی بگو بهر سببیکه
 پروردگار من یسبط الرزق کساده میگردد و روزی را لمن یشتیء برای هر که میخواهد از اهل شرک و معصیت بمشیت خود برای کرامت او و
 یقید و تنگ میسازد بر هر که میخواهد بجهت حکمت خود در روزی مذلت و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان که یعلمون ○ نمیدانند و
 گمان می برند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است و شاید که از روی استدراج بود و ما اموات الکفر و نیست ما که بشما داده ایم
 و لا اولادکم و نه فرزندان که بشما زانی داشته ایم یا لانی یقربکم بان خصلتی که نزدیک گردانند شما را عندنا نزدیک از لانی
 نزدیک گردانیدنی چه تقرب باعمال صالحه باشد و شمار آن نیست پس اموال و اولاد کسی با حق نزدیک نمیکرد و اندک آن من امن مگر کسی
 که بگردد و عمل صالحه را نوبت عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق و اولاد خود را علم دین بیاموزد و
 در صلاح تربیت نماید قال و لیک پس آنچو که گفته شد ایشان رست جزاء الضعیف پادشاه و تو یعنی زیاده بر زیاده یکی راده و بیشتر
 به قصد یما عملوا بسبب آنچه کردند از نیکیا و هم فی العزف و ایشان در غرفهای بهشت امنون ○ اینمندان از مکاره آفات و شداید
 مخافات و الذین یستحقون و آنکه میبایستند و کوشش مینمایند فی آیتین در آیتهای یاضی قرآن و بران زبان طعن میکشایند مخفرتین در حالتیکه
 گمان برند گانند که ما را عاجز توانند ساخت از انزال آن یا مردم را از پذیرفتن و ایمان آوردن بدان اولیای آنکه و فی العذاب محضون ○
 در عذاب و در خ حاضر آورده شد گانند قل بگو ای محمد لانی بدستیکه آفریدگار من یسبط الرزق کساده میسازد و روزی را لمن یشتیء
 و ما انفقتم و آنچه نفقه میکنید قرنی شیخی از چیزی که شمار است در راه خدای قهوس پس خدای یخلفه و عوض میدهد و آنرا در دنیا
 یا ذخیره می نهد برای شما در آخرت و در حدیث آمده است که هر با داد و فرشته از آسمان نزل مینماید کی میگوید اللهم اعط کل منفق خلفا
 خدایا هر نفقه کننده را عوض ده و دیگری دعا میکند اللهم اعط کل مسک تفاعدا یا مال هر مسک را عرصه تلف ساز بیت بدیده در
 حق تا موجب عفو و شرف گردد و به منبر بروی هم گانند که زمالی آن تلف گردد و هو خیر الرزقین ○ و خدای تعالی بهترین روزی
 دهندگان است یعنی غیر از کسی سید و واسطه است در ایصال رزق و مذاق حقیقی است و یوم یخسرهم جمیعاً و یادگار روزی

یعنی هر مردی که برای رسالت میجو استم بر شما بخشیدم مراد نفی سوال است یعنی هیچ اجری نخواهم از آن اجری نیست مزد و عوت من علی الله مگر بر خدای تعالی و هو علی کل شیء واد بر هر چیز شهنید گواه است قل ان دینی بگو بدستیکه پروردگار من یقین ف بالحق می افکنم حق را یعنی وحی را القا میکند بر هر که میخواهد یا سخن راست و درست رهنش میبازد در آفاق مراد انشای دین الاسلام و اظهار احکام آن است علامه المصوب است دانای پوشیده و هیچ چیز بر من نیست قل جاء الحق بگو ای محمد آمد سخن درست و راست یعنی قرآن یا اسلام بعثت پیغمبر و ما یبطل الباطل و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیز را و ما یحید و باز نگرداند آن را یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قل ان ضللت بگو اگر لغو کردم از راه حق همچنانکه گمان بر دیدن فاقنا اخیلت پس جز این نیست که سلفم علی نفسی بر نفس خود یعنی و بال آن عائد بمن است و ان اهدیت و اگر راه راست روم فیا یوحی پس سبب آن است که وحی میفرستد الی بسوی من دینی پروردگار من چه توفیق چه آید و البته بعنایت اوست الله بدستیکه خدای تعالی شهنید دعای بندگان را قریب است بامید نیازمندان و کوثری و اگر بپای کافران را از دوزخ عوا چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعثت یا در روز بدره بنی امری عجیب با هول فلا قوت پس نباشد هیچ نوتی یعنی بگریختن و پناه بخصم بردن عذاب از ایشان فوت نشود و اخذ و اگر گرفته شوند من مکان قریب از جای نزدیک یعنی از روی زمین بریزم یا از موقف بدوزخ یا از صحرای بدر بجاه و در بعضی تفاسیر آمده که این آیت در شان سفیان و قوم اوست که در آخر الزمان خروج کنند لشکری از شان محبت تحریب کعبه معظمه زاد الله شرفا ترتیب نماید و آن جمع در بادیه زمین فرو روند پس معنی اخذ و اسن مکان قریب بدین تفسیر آن است که از تحت اقام خود را خود را بگذرد و از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بکمر برد دیگر که او را ناحیه جنتی گویند روی بقفاگه خجرف قوم سفیان رساند و قالوا گویند شرکان که یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خف امتنا ایمان آورده ایم بخدای تعالی یا پیغمبر یا جبرمارا باز گردانید بدینا و انی لهم التناوش و از کجا باشد ایشان را بازگشتن و خص غیر میوزنخواند و آن معنی تناول است یعنی از کجا بود ایشان را و اگر گرفتن ایمان من مکان بعید از موضع دور که آن عالم آخرت است و محل تکلیف ایمان دنیا است و نزدیک باس آخرت مشهود شده پس ایمان سود کند و قل کفر فایده و حال آنکه بگویدند بخدا و رسول و بعثت را من قبل پیش ازین که در خیر تکلیف بودند و یقین فو من و می افکنند بالغبیب به شیدگی سخنان بالا یعنی یعنی بجان خود سخن میگفتند و بر قرآن و رسول طعن میکردند من مکان بعید از جای و یعنی دور تر بود از آنچه میگفتند و میدانستند که چه میگویند و حیل و جد کرده شد بینه میان ایشان و بین مایستمون و میان آنچه از روی سبب از آنچه گفتند از قبول ایمان و رجعت بدینا کما فعل بجهان کرده شد همین عمل یا شیاعیم بپادشاه ایشان از کافران گذشته من قبل پیش ازین یعنی ایمان با از ایشان نیز قبول نکردند انهم کافران بودند فی شکت قریب در گمان تهمت افکننده و مضطرب سازنده

سورة فاطر مكية وهي خمس وأربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله متعاشی که شاید و شانی که سزاوار بود مر خدای تعالی را که سزاوار شایست فاطر السموات و الارض سازنده و پدیدارنده آسمانها و زمینهاست جاعل الملكة گرداننده فرشتگان و سلاسله سولان یعنی فرستاد ایشان را رسالت با نبیاء و گویند سلاسله الکی پیغمبران عم رسانند بوحی و باولیا الهام و بمرئیان برویای صادق پس صفت فرشتگان میکند او کی اجمع خدایان بالها تمثله و دو و برای طیران و ثلث و سه و ربع و چهار چهار برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده چه در خبر است که جبرئیل عم

ششصد سال و ارد بیزید زیاد میکند فی الخلق در آفرینش خود مایه کثافت و نجسین را یعنی در آنچه ملائکه می آفراید تا چهار زیاده میشود و
 اصح آنست که مرگوا خلق آدمیانند و زیادت ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم و یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت و عینین
 و گفته اند مراد خطانیکوست یا محبت در دلهای خلق اما قشیری رحمه فرمود که علوهست است یا رضا بقدر یا شوق بر تبه قرب و در خالق علمی
 آورده که تواضع در اشراق و سخا در غیا و محنت در فقر و صدق در مومنان و شوق در محبان ان الله به رستیکه خدای تعالی علی کل شیئی
 بر همه چیز رسالت ملک و زیادت در خلق قدیر تر است ما یفقی الله آنچه بکشاید خدای تعالی للذین برای مردمان و فرستد
 بدیشان من رحمة از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و صحت و علم و توبه فلا تمسک پس باز گیرنده نیست لهما مرآة و ما
 یمسک و آنچه باز گیرد از مردمان از آن بخشش خود فلا تمسک که پس هیچ فرستند نیست مرآة من بعد از پس باز گرفتن آن و
 هو العزیز و او غالب است در باز گرفتن الحکیم صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید که ارباب فهم برانند که این آیه
 اشارت بفتح مومنان و اهل عرفان است و ففتح آنرا گویند که از غیب حاجت و ناخواسته آید و آن دو قسم است یکی مواهب صورتیه و
 رزق نامکتب و دیگر مطالب معنویه و آن علم لدنی است تا آموخته یا شریعت موافق نماند یا بدل آشنای شیخ الاسلام قدس سره فرمود که این
 علم تا آموخته گاهی در آن غرق و گاه از آن سوخته لطف دست لطفش نسخ علم و حکم بی قلم در صفحه دل ز در قلم بی علم اهل دل از مکتب بوده بلکه از مکتب
 خاص رب بوده یا کما الناس اذ کفر اسی آریان یا دکنید نعمت الله نعمتهای رب العالمین را که انعام فرموده است علیکم
 بر شما از ارسال رسل و ادراک رزاق هل من خالق آیا هست هیچ آفریننده غیر الله میرزا قاسم خجسته خدای تعالی که روزی دهر شما را
 من السماء از آسمان بیاران و الا فی ض و از زمین بگیا که الله که هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فانی شود و کون پس کجا
 گردانیده میشود از راه توحید و ان یکذ قول و اگر بدروغ و از بند ترا اهل که فقد کذب پس بر رستیکه تکذیب کرده شدند و سئل
 فرستادگان من قبلک پیش از تو و ایشان صبر کردند تو هم اقتدا با ایشان کن در شکیبائی و علی الله و بسوی خدای تعالی ترجع الا مود
 باز گردانیده شود هر کار و ترا بر صبر و ایشان را بر تکذیب جزا دهد یا کما الناس ای مردمان ان و عذ الله به رستیکه و عذ خدای تعالی در
 خسرو و الحق راست است و در خلاف نباشد فلا تغر بکم پس باید که باری نه شمارا و نفرید الحیوة الدنیا و زندگانی دنیا تا از
 آخرت فراموش کنی و لا یغتر بکم و باید که فریفته نشمارا با الله بکرم خدای الغر و شیطان فریبده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی
 مغفرت در دل شما انگند و اگر چنان مکن است اما بشا به تناول زهر است بامید دفع طبیعت مرآة یا مقاصد است بان بزرگان فرموده اند
 که یکی از مکاتیب این تسویف است در توبه یعنی توبه بنده را در تاخیری انگند و گوید فرصت باقی است عشرت نقد را از دست بده بیت
 امشب بهر شب یاری و شاید باش چون روز شود توبه کن و زاهد باش و عاقل باید که با من فریب از راه نرود و از نکته الفریصة قمر السحاب
 غافل بگرداند و تمهید را توفیق دهد مصرع توبه را فرود نهدی عمر فرود آید و ان الشیطان لکم عدو به رستیکه شیطان مرشاد و سستی
 بعد از توبه می رانی فالتخذ و عذ و پس فرایید شما هم او را دشمن و از وحذر نموده در جمیع احوال بدو اعتماد ننمایید از بزرگی پسندید
 که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت از پی آرزوی او مروید و تابع هوا می شوید و هر چه کنید باید که موافق شرع و فحایض طبع
 باشد انما یدعوها من نیست که میخواند شیطان با تابع هوا و میل بدینا جز بکروه خود یعنی پروان و فرمان برادران خود را
 لیکونوا اما باشند در آخرت یا من اصحاب السعیر از یاران آتش یعنی ملازمان و وزرگان کفر و انما کما فرستند و دعوت

موقوف است بر وجود اعیان ممکنات پس در اینجا آن نعمتی است کبری که مستحق مدست و شاد و کلمه الحمد بدان ایمانی میکند و ازین رباعی
 پی بدین معنی میتوان برور رباعی تاحی گرد بجو اوصاف عیان واجب باشد که ممکن آید بیان و در نه بکمال ذاتی از عالمیان و نعمت
 غنی چنانکه خود در بیان این گشتاگر خواهد نید هم که بر و شمار از روی زمین یعنی هلاک کند و یات یخلو جسد یدید و بیارد آفریدگان
 نو یعنی قومی که از شافران بردار تر باشند یا گروهی بیار و گس نیده و نشنیده باشد و ما ذلک نیست بردن شما و آوردن دیگران و
 علی الله و رضای بجزین و دشوار و کاشتر و بر بردار و و از سر نفسی گناه کننده و و زرا خسران بار گناه نفس دیگری را و استلغ
 و اگر بخواند مشکله نفسی گران بار گناه و دیگر را الی حلقها بر برداشتن بعضی از گناهان وی که تحمل برداشته نشود و منته شیخی از گناه او
 چیزی یعنی مدعوی چسب از گناه و دعای بر نذر و و کوکان و اگر چه باشد و اقرنی خداوند خویشی یعنی هر چند گناهکاری خویشان و کسان
 خود را بخواند و در خواست کند که چیزی از خطیات او بردارد و یکس اجابت او نکند زیرا که هم بخود در مانده باشند اما شکر الذین
 جزین نیست که توانی محمدیم کنی تا آنکه یحشون و کس صیتر سنا ز پروردگار خود یا الغیب پوشیدگی یعنی در خلوت تاثیر خشیت بر
 ایشان ظاهر است نه در محبت یا عذاب و از ایشان پوشیده است و میترسند از آن ناپدید آن را و اقاموا الصلوة و بیای و شسته
 نماز را تخصیص ترسندگان و نماز گزارندگان باندازجت آن است که ایشان بدان منتفع اند و من توفی و هر که پاکیزه بود از معاصی
 فاما یکنون پس جزین نیست که پاکیزه بود و لنفسه برای نفس خود زیرا که نفع پاکیزگی بدو عاید است و لی الله المصیر و بسوس
 خدمت بازگشت بهر پس پاکیزگان را برتر کیم ایشان جزا خواهد داد و مایکتوی الا کما و برابر نیست با بنیای یعنی کافرا یا جاهل یا گمراه
 و البصیر و بنیای یعنی مؤمن یا عالم یا راه یافته و لا الظلمت و مساوی نیست تاریکی یا باطل یا معصیت و لا النور و نه
 روشنائی یعنی حق یا طاعت و لا الظل و مساوی نیست سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت و لا الحر و نه حرارت یعنی عذاب
 یا دوزخ یا زحمت و مایکتوی الا حیاء و برابر نیستند زندگان و لا الاموات و نه مردگان یعنی مومنان را مساوات نیست با کافران
 ان الله یسمع و یرئ و یمیز و تقسیم می کند هر که می خواهد بتوفیق و هدایت و مانت و منی تو یسمع شنوایند سخن
 من فی القبور و بلکه در گور است ذکر من فی القبور ترشح تمثیل کفایت با مانت ان انت نیستی توانی محمد الا نذیر و مگر پیغمبر می کند
 بر تو همین ابلاغ و اندازست و بس مصرع نیست بر پیغمبران الا ابلاغ و اما و سلکات بدرستیکه فرستادیم ترا بالحق بدین حق که اسلام است
 کثیرا مرده و دهنده بثبوت و نذیر و اویم کننده از عصبوب و ان من امة و نبوا و از اتم سابقه و سالفه هیچ گروهی الا خلا که اگر گذشت
 و نجات در میان ایشان نذیر و پیغمبری می کند یا دانی آگاهی دهنده و ان یکلد بول و اگر نکند ترا معاندان قریش عجب در فتنه
 کذب الذین پس بدرستیکه کذب کرد و انما من قبله صفتش از ایشان بود و پیغمبران خود را جاعل شام آمدند بدیشان و سلمهم پیغمبران
 فرستاده بدیشان بالیقین مجتبیای روشن یا سحرهای هویدا و بالزبر و بناهای آسمانی چون صحف شیت و ادیس و ابراهیم علی نبیاء
 علیهم السلام و بالکتاب النبی و کتاب روشن کننده یعنی سبین احکام حلال و حرام چون تورات و انجیل ثم اخذت الذین
 اقر و پس بعد از کذب گرفتار آنرا که نگردید و فیکف کان نکیر پس چگونه بود انکار من بر ایشان بعقاب و عذاب اکر تر
 ان الله آیمانی منی انکه خدای تعالی آنرا فرود فرستاد و من السماء ماء و از آسمان یا از آبرائی فآخر جناب به پس بیرون آوردیم
 عدول از غیبت بظلمت تحمیل است یعنی ما توانیم که بیرون آریم بدان آب شکر است از بهر میوه مختلفا الوانها در حال سیکه

مختلف است رنگهای آن یعنی گوناگون است اجناس بااصناف آن و گویند مراد احوال و بیئات آن است و من الجمالی و از آنجا فرمودیم
از کوهها جلد کوهها را بهای مختلف الالوان است و در تفسیر مقدسی آورده که جد و خلوطا متلونین بیض سفیدها و کوهها مختلف الالوانها
و سرخها که گوناگون است رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بعضی بنهایت سرخ و بعضی فروتر و غیر کلبی شود و کوهها سیاه و سیاه
و من الثانی و از آدمیان والد و آت و جنبندگان و اکلانعام و چهارپایان مختلف است آنچه بود گوناگون الالوانه
رنگهای او کذا و اما اختلاف الالوان آثار و جبال و هر که نداند قدرت خدای را فریدن اشیا و عالم نبود تجرید هر چیزی از حالتی بجای
چگونگی از خدای تعالی تبرکات انما یخشی الله جز این نیست که میسر نیست خدای تعالی من عباد و العالما از جمله بندگان او دانمان چشم
خشت و انش غشی نه است و علم بصفات و افعال او پس هر که را دانش او بیشتر شود و فرزندان و حضرت پیغمبر صلعم از بخا فرموده اندانی علمکم
و انشاکم باسرا ان الله عز و جل برستیکه خدای تعالی غالب است در انتقام کشیدن از کسیکه ترسد از و و غفور و آمرزنده است مگر سگارا را
ان الذین یسئلون بدستی که آنکه میخواهند یا متابعت میکنند کتب الله کتاب خدای تعالی را که قرآن است و اقاموا الصلوة و یا
داشتند نماز را با آداب و شرائط آن و انفقوا و نفقه کردند در راه ما و همکاران و فقه از آنچه روزی داده ایم ایشانرا استرگانه از خوف
آنکه بر یا منجه نگر دو و علامت و آشکارا بطبع آنکه سبب غنیمت دیگران گردد و تصدق یا سر در سخته بود و علامت در مفروضه یزجون
آنکه امیدوارند بدین علمها تجارت کنند و بزرگانی که کاسه نبود و زیان بد و نرسد بلکه در روز باز قیامت متاع اعمال ایشان
رواجی تمام یا بد بر این علمها کرده اند لیون قیامت تمام گرداند خدای تعالی یعنی تمامی بدیشان رساند اجود و هممزد های کرد ایشان
و بزرگ همت و زیادت گرداند حسنات ایشانرا من فضل ان بخشش خود یعنی بفرزاد ایشان و ایشان را تربیت شفاعت دهد و
در کتاب آورده که شفاعت ایشانرا قبول کند در باره جمیع که واجب شده باشد ایشانرا آتش و نور خائنه برستیکه خدای تعالی غفور
شکورد و آمرزنده است مگر سگارا را را نمرود و سگاس دارانرا و الذی اوحینا و آنچه وحی کرده ایم الیک بسوی تو من الکتاب
از قرآن هو الحق و درست است و درست است مفصل قاطع لیا بین یکدیگر و هر چه را که پیش از آن بوده از کتب یعنی مطابق عقاید و اصول
الحکام آنهاست ان الله برستیکه خدای تعالی عباد و به بندگان خود انجیز هر آنچه و انماست ضما را ایشانرا میداند بصیرت و بیناست
ظواهر ایشانرا می بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن و کذب آن کند و پوشیده نیست آنکه فرمود و همکاران و دشمنان آنها را بر ابرام سابقه و سابق
پس میراث و ادیم الکتاب قرآن را یعنی تاخیر کردیم آنرا تا عطا دهیم الذی فی الحقیقت آنها را که برگزیده ایم من عباد قاه از بندگان ما یعنی امت
حضرت رسالت پنا و صلعم عطارا میراث خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی جست و جوی مومنان
بمحض عنایت ربانی بدیشان رسیده یا همچنانکه بیکان را در میراث دخل نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند یا در سهام میراث تفاوت است
چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و کسی باشد که تمام بر دایر بخانه بر دایر قرآن تفاوت است هر کسی بقدر احتیاج و انداز
استعداد خود از حقائق قرآن بهره مند شود و مصرع زین نام کی جری طلب کرد و کی جامه قیمتی پس بعضی از بندگان ظالم انفسیه و ستمکاران به
نفس خود تبصیر در عمل کردن بقرآن و منصفه مقتصد و بعضی از ایشان میانه رو اند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات و همتهم
و جمعی دیگر از ایشان سابق یا الخیرات پیشی گیرنده اند بنیکو سنا که پیوسته عمل نمایند با حکام قرآن یا ذین الله بدستوری خدای
و بتوفیق و فرمان او ذلک این تورات و مطلقا هو الفضل الکبیر و است بخشایش بزرگ حضرت فاروق رض

[illegible]

و اگر سواخذه کردی خدای تعالی انکاس و پاکسوار و مان را بجزای آنچه کسب میکنند از شرک و معصیت مماثر که نگذاشتی علی ظهرها
بر پشت زمین من و آنچه بچ جنبه از آوسیان یا جن و انس و گفته اند مراد به حیوانات است که بشامت معاصی نبی آدم هلاک میشوند چنانچه
در زمان حضرت نوح ع که بشومی کفر شرکان مر جانوران هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بود پس درین وقت نیز اگر ایشان را بکناه عاصیان
بگیر و سزا بدهند و لیکن باز پس بیدار و ایشان را الی اجل شتی تا وقت نام برده که زمان هلاک ایشان است فاذا
جاء اجلهم پس چون بیاید وقت هلاک ایشان فلان الله پس بدستیکه خدای گمان بعباده هست بندگان خود بکسیرا ۱ بنیامیدند
که شتی هلاک کیست و لائق خلاص و نجات کدام است و هر یک را خواور حال او بدوش و نظم آنرا بمواع رضایوار و دین را بنواختن
بگذارد و کس را بقضای قدرتش بکار نیست است صلاح خلق کو می سازد

ع

سورة یس مکیه و هی ثلاث وثمانون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

یس در بیاض آورده که هر حرفی از حروف مقطعه را سری است از اسرار خزانة غیب که حضرت غر اسیر حبیب خود را صلح بر این اطلال
داده بعد از آن جبرئیل عم بر این نازل شده و جز خدا و رسول کسی بر این وقوف ندارد و بعضی از علما درین گفته اند که اسم قرآن ست و در حقایق
آورده که نامی ست از نامهای الهی گویند اسم سورت ست و حدیث آن اسد قرطه و پس قبل آن خلق السموات و الارض بالف عام تا مدتی
قول میکنند و در تفسیر و ردی آورده که از هفت نام حضرت پیغمبر صلعم در قرآن مذکور شده که یس ست و آنکه اهل بیت را لیس میگنند تا بدین
سخن میکنند مصرع که در کمال یا سینا امام قشیری قدس سره فرموده که یا اشارت ست یوم میثاق و س هجرت ست از مسرو و یا احباب
از اهل اشواق در بحر احقائق آورده که قسم ست بین نبوت حبیب صلعم و سطرطه او و بعضی باندند که معنی او یا انسان ست بلغت طی او در صل
یا نسیب بوده بجهت کثرت نذر بشری از او اختصار نموده اند چنانچه در این آیه من لعمریه گویند و تحقیق آنست که در کلام عرب از کلمه
بحرفی تغییر کنند چنانچه در مذمت لیاقتی قتالت لی قاف یعنی وفقت پس می شاید که حرف سین اشارت بکلمه باشد و این بقولی که
گذشت انسان ست و مخاطب بانسانیت حضرت مصطفی صلعم باشد که صفت کمال انسانیست در حضرت صلعم را ثابت ست و می شاید که
این کلمه سید باشد یعنی یاسید البشر و حدیث اناسید و له آدم تفسیر این حرف بود و دیگر باید دانست که از میان حروف سین را سوت غنیم
ست که میان زبر و میات او توافق و تساوی هست و هیچ حرفی دیگر آن حال ندارد لاجرم مخصوص بحضرت ختمیه ست صلعم که عدالت حقیقی خواهد
طریق توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد و نظم تراست مرتبه اتم در هر حال که در خصائص توحید اعلی از همه ممکن ست ترا
در مقام جمع الجمع به بدین فضیلت مخصوص فضلی از همه و از فکرای کلمات سابقه رواج ریاحین قلب القرآن پس استشمام میتوان نمود قس و
حدایت شکر دایه ز قرآن پس آنکه قلب آن لشکر تر یا سین و در جوامع الاصول از صحیح ترمذی روایت انس بن مالک نقل میکند که حضرت
رسالت پناه صلعم فرمود که کل شیء قلب و قلب القرآن پس و هر کس که یس بخواند یا بنویسد ثواب دوازده باره قرأت قرآن بید و این سوره بر تمام
آنکه نیکه تمام میگردد و از بخواننده خود شکوئی برود و سراسی و دفعه گویند که دفع کنند از همه بدیها و قاضیه نیز مانند که ر و انکند حاجتهای او و از او
که شمار که گفتند لای محمد تو فرستاده خدای نیستی حق سبحانه فرمود که یس ای سید القرآن الحکیم و بحق قرآن حکم یا حکم کننده بحق یا خدا و حکمت
آنست بدستیکه تو شک بلی شبیلن البریلین از فرستادگان بسوی خلق از ان فرستادگان که بودند علی حواط مستقیم

براه راست که توحید است یا تو فرستاده شده بطریق اشتقامت که راهی راست موصول بقصود تقریر لیل العزیز قرآن فرو فرستاده
 خدای غالب است و حصص نصب لام خواند یعنی فرستاد قرآن را فرستادنی خداوند قوی در ملک خود الرحمن ۱۱ مهربان بر خلق و تواضع فرستاده
 شد گانی لشکر با بر کنی و تبرسانی از عذاب ربانی خود مگر دبی را که توانا اندریم کرده نشدند ابا و همدان نزدیک ایشان بسبب و یا
 و دیری از زمان قریب کیمی ایشان را با پیغمبر کرده شد ندیدان در ایشان در زمان اسماعیل عم قصص غفلون ۱۱ پس ایشان بی خبر اند
 لقد حق القول بدستیکه درست شد قول بعذاب علی اکثرکم بر بیشتر کافران یعنی کلمه لا ملان جنم من جنه و الناس معین قصص
 یؤمنون ۱۱ پس ایشان نمیگویند و ندانند که خدای برسد است در آن که ایشان بر کفر میرند و یا بر شرک کشته شوند چون ابو جحل و هلال
 ایا جعلنا بدستیکه مکرده ایم فی آغنا قصصا غللا در گردنهای ایشان غلماقی پس آن غلماقیه شده الی الاذقان بزخمهای
 ایشان و نمیکند از آنکه سر را بجنب بمانند قصص متفحون ۱۱ پس ایشان سر در هوا مانند گان اند و چشم بریم نهادگان قتل مشرکان است
 یکم که غلما در گردن داشته باشند آورده اند که ابو جحل سوگند خورد که اگر پیغمبر را در غماز بیند سر او را بشکند روزی که حضرت صلعم
 نمازی گزار دو سنگ برداشت و نزدی آمد چون دست به بالا برد تا سنگ بروی زند دست می در گردن او چسبید و سنگ در دست
 وی چسبیده و گردنش بماند و این آیت آمد که ما ایشان را با دشمنان پیچید غفلان از کار با باز داشته شدند و گویند قوم بی خرم و دست او را
 بجهت بسیار از گردن او جدا کردند و تخرومی و بیکر گفت من بروم به این سنگ محمد را بکشم چون نزدیک آن حضرت صلعم آمد بانیاشد و این آیت
 آمد که و جعلنا و گردانیدیم ما من بین آیدیدیم در پیش روی ایشان سدا دیواری حجابی من خلفهم و از پس ایشان سدا
 پرده و مانعی فاخصیهم پس پوشانیدیم چشمهای ایشان را قصص لا یبصر ۱۱ پس ایشان نمی بینند حقیقا گفتند که سر پیش طول اهل است
 و سبب غفلت از جنایات گذشته و هرگز او را در سجن ماطه کرده باشد بر آن چشم او پوشید بود از نظر در دلائل قدرت و مبین راه فلاح و هدایت را
 و سوا علیهم و یکسانست بر ایشان آند و هم که یکم نمی ایشان را اند که متذکریم یومیم ایشان را که یومیم و یومیم ۱۱ نمی گردانند ایشان
 که علم قدیم و تقدیر ازلی حکیم قتل و موت ایشان بکفر حکم کرده ایم اما متذکریم جزین نیست که بیایا گمانی آنکه فایده بران مترتب باشد من اتبع
 الذکر کسی را که پیروی قرآن کند و او را بصره قبول بشود و خشعی التوحید و تبرید از خدای بالعباد پوشیدگی یعنی پنهان از و ترسدند در نظر
 خلقان از حق ترسد از آنچه غائب است از بعضی امور اخروی و بیشتر پس مرده ده آن ترسد را با محضه تا مرزش گمانان گذشته و آجیر
 کبریم عی و منی بزرگ در زمان آینده یعنی بهشت زیبابه نزل آمده که بنیسله گفتند رسول الله خانهای از مسجد دور است اگر نزدیک مسجد
 خانه گیریم چگونه باشد آیت اما نحن بدستیکه مانخی المومنی زنده گردانیم مردگان را بهشت یا دلهای مرده را بهشت و نکبت و بنویسیم
 ما قد مواء از پیش فرستاده ما از اعمال صالحه و طاهره و آثار هم و بنویسیم پایا یعنی نشانهای اقدم ایشان را که بمسجدی روند مراد آن است که
 خطوات ایشان بکفر خطیات ایشان خواهد بود و بر قدمی قبی از عنایت بر منحه اعمال ایشان کشیده خواهد شد و کل شیء و هر چیزی را را احصین
 نگاه داشته ایم بایان کرده ایم فی آیه ما فی بین ع در دقری که پیشوای و شن است یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیت حضرت ربالبینا
 فرود آمد پس لوح در منازل خود باشد که ثواب آثار قدم شده لوح محفوظ مینویسند و همچنین بعد کور است که بزرگترین مردمان در زمره اهل
 بهشت است که دور تر باشد راه آمدن از مسجد بعضی گفته اند اما را هم است از آنکه جنب باشد چون عی که بر دم آموزند یا وقتی که بر موضع
 می افتند یا صدقه جاریه چون پل را بر یا مسجد یا سینه چون شامت اطله و مایس ظلم حق سجا و سقا و یا بهر اینها و بوقت مکافات مناسب است هر

فَكَهَمُشْ مِنْ أَشْيَانِ مَنْ الْقُرُونِ زَاهِلٍ رُزْكَارٍ بِأَكْثَرِ الْيَمِّ مَشَاهِدُهُ نَكْرَدَنَ كَمْ هَلَاكُ شَدَّ كَانِ بَسْوَى إِشَانِ لَا يَمُوتُ جَعُونُ عَسَى
 بَزْ نِيَكِرْدَنِ بَعْنِي بَدَنِيَا مَعَاوَدَتِ مَيَكُنْدَنَ وَانْ كَلَّ وَنِيَكُنْدَنَ بِهَرِ إِشَانِ لَقَا جَمِيعِ آن مَهْكَامِ كَمْ بِهَمِ جَمْعِ شُونِ لَكْدِيَا خُضْرُونِ عَزْدِيَا
 حَاضِرِ شَدَّ كَانِ رُزْ قِيَامَتِ بَرَايِ يَادِشِ بَعْنِي آنَا كَمْ هَلَاكُ كَرْدِيمِ زِ پِشْتِيَانِ يَا اَيْنِ خَالِفَانِ وَاسِيسَ مَانْدَه بِهَرِ دَرِ عَرَصَه كَاهِ شَرِ حَضَرَتِ حَاضِرِ
 خَوَانِدَنَ شَدَّ وَنَسَابِ كَرْدَارِ دُكْتَارِ رُخْوَ دُجَرَا وَنَسَا خَوَانِدَنِ يافتِ بَعْنِي بَعْدَابِ اَلِيمِ وَغَفَابِ عِظَمِ كَرْدَارِ خَوَانِدَنَ شَدَّ دَرِ مَجْهَسِ حَرَامِ مَضِيَقِ
 خُذْلَانِ مَجْبُوسِ آيِنْدَ وَجْهَ رُسْوَ خَوَانِدَنَ شَدَّ سِيَتِ وَنِعْمَتِ جَنَانِ بِهَرِ مَحْرُومِ جَاوِدَانِ بِمَحْرُونِ وَنَسَمَنْدَه بِهَرِ مَجْبُوسِ وَنَبْلَاهِ وَآيَةِ وَ
 نَشَانِ ازِ نَشَانِيَايِ قَدَرَتِ مَا هُمْ لَا كَوْضُ الْكَيْتَةِ عَمْرُكَافَانِ رَا زِيَمِنِ بِهَرِ هَسْتِ بَعْنِي خَشَكِ وَبِي كِيَا هِ كَمَا سَبَبِ بَارَانِ اَلْحَيَّةِ هَارِ زَنْدَه
 كَرْدِيمِ اَزْ نَاوَا اَلْخَرَجَا مَهْا وَيَرُونِ آوَرْدِيمِ اَزْ وَجْهًا دَانْدَه وَدُونِ مَرَادِ جُوبِ غَاوِيَهَسْتِ قَيْتَه يَا كَلُونِ پس اَزَانِ دَانْدَه مَيُورِنِ وَجَعَلْنَا فِيهَا
 وَاقْرِيه اَيَمِ وَرَزِيَمِنِ جَبَّتِ بَرِ نَسَانِيَا مَنِ نَخِيلِ ازِ اَنْوَاعِ خَرَابَانِ وَاعْتَابِ وَاصْفَاكِ بَنَانِ وَفَجَّرْنَا دَرِ وَانِ كَرْدِيمِ فِيهَا مَنِ الْعَيُونِ
 وَرَزِيَمِنِ اَزْ چَشْمَايَا كَلُوا اَمَّا خُورِنْدَنِ مَنِ نَسَرِ اَزِ مَيُورِنِ اَخْمَدَه كُورَشِدَ وَ مَا عَمِلَتْهُ اَيَكْدِيَا مَنِ وَ اَخْمَدَه كُورَشِدَ وَنَسْمَايِ إِشَانِ شَلِ وَشَبِ
 وَغِيَرَه وَنَحْصِ عِلْمَه مَيُورِنِ دَارِ اَنَافِيَه مِيدَنِ بَعْنِي مَيُورِنِ دَارِ مَيُورِنِ كِيَا كِيَا دَسْمَايِ شَمَانِ عَمَلِ نَكْرَدَه هَسْتِ بَلَكِه مَجْهَسِ قَدَرَتِ آفَرِيَه شَدَّ اَفْكَا كَيْشَكُورُونِ
 اَيَا شَكْرَ لِيَكُنْدَنَ بَارِ اَيِ نَعْمَتَا وَنَعْمِ اِيْتَشِ نِي نَمَايَنَدَ صَاحِبِ بِهَرِ اَحْقَاقِ فَرِيدَه كِه مَعْنِي آيَتِ بَرِ بَنَانِ اَهْلِ شَارَتِ اَسْتِ كَزِيَمِنِ دِلِ رَا زَنْدَه كَرْدِيمِ
 بِلَا رَانِ غَنَامَتِ وَيَرُونِ آوَرْدِيمِ اَزَانِ جَبِ طَاعَتِ تَلَارِ وَا حِ اَزَانِ غَدَايِ يَابِنْدَه وَ سَاخْتِمِ بَرِ نَسَانِيَا اَزْ نَخِيلِ اَذْكَارِ وَاعْتَابِ اَشْوَاقِ وَ عَيُونِ حَكْمَتِ
 دَرِ وِي رَوَانِ كَرْدِيمِ اَزْ اَثَارِ اَيَا شَكَا شَفَاتِ وَ شَاهِدَاتِ تَمَعِ مَيُورِنِ وَ اَزْ شَاخِ اَعْمَالِ كَرْدَه اَنْدَ اَزْ صَدَقَاتِ وَ خَيْرَاتِ بِهَرِه وَ رُكْرُودِ اَيَا
 سَاسِ مَدِي مَيَكُنْدَنَ بَعْنِي سَاسِ بَايَكُورِ بَرِ نَعْمَتِ ظَاهِرَه وَبَاطِنَه تَامُوجِبِ مَزِيَا نِ شُودَه كِه شَكْرَ تَمَ لَازِيَمِ نَكْمِ لَقَطِ شَكْرَ كِنِي زِيَادَه كَرْدِيمِ
 نَعْمَتِ بِ وَ زَوَلِ بِرِ دُغْدَغِ نَعْمَتِ مَشِ كَمَتِ بِ پس زَوَدِ بِرِ سَنَزَلِ مَقْصُودِ رِسِي بِ اَزْ سَبْجِ شَكْرَ كَرْدَنِ قَدَرِ قَدَمَتِ بِ سُبْحَنَ الَّذِي خَلَقَ
 الْاَوَّلَ وَ اَلْحَ كَلَّهَا نَا كِه سَتِ اَنِ كِيَا كِه قَدَرَتِ كَامِلَه بِاَفَرِيدَه بِهَرِ صُفْهَا وَ نَوْعِ اَحْمَارِ اَقْيَا كَلْتِ الْاَوَّلُ اَزْ اَخْمَدَه مَيُورِنِ يَابِنْدَنِ وَ چُونِ نَبَاتِ
 وَ اَشْحَارِ وَ مَنِ اَنْفُسِه وَ اَزْ نَسْمَايِ إِشَانِ بَعْنِي اَزْ بِشَرِ چُونِ ذِكْرِ وَ اَشْيِ وَ مَقَالَا لِيَعْلَمُونِ خُجْ وَ اَزْ اَخْمَدَه نَمَايَنَدَنَ اَزْ اَقْصَا مَخْلُوقِ وَ آيَةِ
 هُمْ اَلْبَلُ وَ عِلَالَتِي وَ كِيَا إِشَانِ بِرِ قَدَرَتِ مَا شَبِ سَتِ كَزِيَمِنِ حَكْمَتِ وَ شَكْرِ دَرِ سَكْسِمِ وَ دَرِ سَكْسِمِ مَنَّهُ اَلْهَآ وَ اَزَانِ وَ شَانِي رُوزِ رَا
 قَاذَا هُمْ پَسِ اَنَ كَاهِ اَيِشَانِ قُطْلَمُونِ اَزْ اَيِنْدَه كَانَدَنَ بَارِ كِيَا وَ اَلشَّمْسُ تَجَرَّبِي وَ آيَتِي وَ اَيَا اَقْصَابِ سَتِ كِه مَيُورِنِ اَلْمُسْتَقَرِّ لَهَا
 بَقَرَا كَاهِي كِه وَ رَا سَتِ دَرِ صَحْحِ مَسَلَمِ وَ اَرْدِ سَتِ كِه مُسْتَقَرَّ اَقْصَابِ تَحْتِ الْعَرْشِ بَاشَدَ وَ كُونِيَدَ مَرَا وَ اَزْ مُسْتَقَرِّ حَرَمِينِ سَتِ كِه دُورَا وَ بَدِ مَنَتِ
 شُودُ ذَالِكَ اَنِ رَفْتَنِ اَوِ مُسْتَقَرِّ تَقْدِيرِ الْعَزِيْزِ الْعَلِيمِ قَدَرِ خَدَايِ سَتِ غَالِبِ قَدَرَتِ خُودِ بِرِ قَدَرِ وِي دَانَا بِرِ مَعْلُومِ
 وَ الْقَمَرُ قَدْ مَرْنَه وَ مَاهِ رَهْمَرُ كَرْدِيمِ بِسِيَلِ وَ اَمْتَا ذَلِ دَرِ نَزْمَايِ سِيَتِ وَ شَبَتِ كَا نَزْ بَرِ وَ اَشْيِ عَشْرَه كِه حَصَه بِرِ رَحْمِي وَ نَزَلِ اَشْيِ
 بَاشَدَ وَ هَرِ رُوزِ قَرِيبِ نَزَلِ قَطْعِ مَيَكُنْدَنَ وَ دَرِ نَزَلِ اَجْمَاعِيَه نَوَا مِي اَفَرِيدَه وَ دَرِ نَزَلِ سَقْبَالِيَه مِي كَا بِرِ وَا مِيلِ بَا خُتْمَا وَ تَقْوِيَسِ مَيَكُنْدَنَ حَتَّى
 حَاذَا تَمَانِ وَ قَيْكِه كَرْدَرِ اَخْرَ مَنَزَلِ اَزْ بَارِ كِيَا وَ زِيَمِنِ كِيَا كَالْعَرْجُونِ اَلْقَدِيمِ اَمَّا دُجُوبِ شَاخِ يَكْسَالَه كِه اَزْ خَرَابَانِ خَشَكِ شَدَّ
 بَاشَدَ وَ كِيَا كَشْتِ بَشَلِ اَلْبَلِ اَلشَّمْسُ اَقْصَابِ يَنْبَغِي لَهَا شَايِدَ مَرَا وَ اَنِ نَدَدَ اَلْقَمَرُ اَنَكِه دَرِ بَا قَرَارِ دَرِ مَكَانِ اَوِ چَرِ بِرِ فَلَكَ اَوَّلِ
 وَ كِيَا بِرِ سَبْعِ چَارِمِ يَابَشَايِدَ كِه اَقْصَابِ دَرِ بَا قَرَارِ دَرِ سَبْعِ سِيَلِ وَ چَرِ قَرَامِ بَرِ وَ اَرْدِ حَرَمِ وَ اَبِي قَطْعِ مَيَكُنْدَنَ وَ اَقْصَابِ دَرِ سَالِي اَسِ اَزْ اَقْصَابِ
 بِرِ سَبْعِ چُونِ بَاشَدَ فَصُولِ اَرْبَعِ سَنَه اَرْبَعِ مَرَّة خُودِ بَقِيَه اَمَّا تَكُونِ نَبَاتِ تَعْمِيَسِ حَوَامَاتِ سَدَّ وَ اَلْبَلُ سَابِقِ اَلْهَآ وَ اَشْيِ بِرِ سَبْعِ چُونِ بَاشَدَ

و فخره و شرفه

مَنْ بَعَثْنَاكَ بِرَأْسِ نَارٍ مَقْدَرٍ نَاكِتٍ أَنْ تَكُونَ مَعَهُ مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ مِنْ بَعْدِهِ وَادَّعَى بَدْرًا
از بعثت و نشور و شما میگفتید بی ما الوعد و صدق المرسلون و راست گفتند پیغمبران در باب بعثت و جز آنچه گفتند و شما بگویند
اِنْ كَانَتْ نَبُوْدَا مِنْ دَاخِلِ الْاَصْحَابِ وَاحِدَةً لَمْ يَكُنْ نَعْرَهُ كَمَا أَنْ نَقَرَّ خَيْرِ سِتٍ بَعْنِي بِمَجْدِيكَ نَفْخَ زَنْدَه شُونَ قَدْ اَهْتَمَسَ اَنْكَاهُ
ایشان جمیع کدینا محضون و هایشان نزدیک ما حاضر شد گانند فالیوم مریس امروز که روز جزاست که انظلم نفس شمرده
نشود هیچ نفسی شیخاچیز از جزای کردار خود را از ثواب ایشان بجا بندد و زیادت کنند عقوبت ایشان از آنچه مستحق در مانند و کلا
تَجَزَّوْنَ وَ بَادِش دَاخِلِ اَبْلِ مَشْرِائِ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر آنچه پذیرا که بودید که میکردید از خیر و شر اِنْ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ بِيَسْتَكْبِرُ
اصحاب بهشت الیوم و آرزو فی شغل در کاری باشند فكهون و شادان و نازان و میوه خوران و لذت گیرندگان و آن کار قضا
ابکار است یا سماع یا زیارت یکدیگر یا معانی خدای بودن یا مشغول باشند ایشان بتغم و فارغ باشند تا مل در هم روز خیان و انواع تغذیات ایشان
یا خدای تعالی مشغول گرداند ایشان بچیزی که فراموش کنند آن کسانی که ایشان در روز رخ باشند چه یاد کردن ایشان موجب تنخص عیش است در
بهر الحقائق گوید که مراد از اصحاب جنت طالبان بهشتند که مقصد ایشان نعیم جهان بوده حق سبحانه ایشان را بتغم مشغول گرداند و این حال اگرچه
نسبت باد و زخیان از جهل نعم است اما نسبت با طالبان حق بجایت فرو می نماید و از خیال سیر اکثر اهل الجنة المبلدی میتوان برد و گویند این آیت
نزد شبلی قدس سره خوانند شقه زد و پیوش شد و چون با خود آید گفت بچا پرگان اگر دانند که بچه از که مشغول انده اند فی الحال در ورطه گناه
می افتند در کشف الاسرار شیخ الاسلام نصاری نقل میکنند که مشغول بهشت از ان عامه مومنان است اما مقرران حضرت از مطالع شریف
و ملاحظه نور وجود یک خطه نعیم بهشت پذیر دارند رباعی روزی که مرا وصل تو در جنگ آید از حال بهشتیان مرا تنگ آید و بر لبی تو صحرای
بهشت خوانند صحرای بهشت بر دم تنگ آید هُمَا اِيشَانِ عِنِ اصْحَابِ جَنَّتِ وَاَوْ اَجْهَتْ و زمان ایشان از اهل دنیا یا حوران و عیسای
فِي ظِلِّ اَلرَّسَائِمِ قَصُورٍ بَعْضِ اَزْ حَرَارَتِ اَقْتَابِ و در علی اکبر آیت بر تخت های آراسته مُتَكَيِّفُونَ و گویید و گان باشند
و انکار بر تخت دلیل تنعم است لَمْ يَفْهَمُوا اِيشَانِ رَاسْتِ دَرِ بَهْشْتِ قَا كَهْ كَهْ یعنی میوه ها از انواع ثمره و طعم و در ایشان راسْتِ قَا
يَدْعُونَ و آنچه خوانند و آرزو دارند و در احقاف از ابن عباس نقل میکنند که هر چه بهشتی اندیشد از اطعمه و اشربه بی آنکه بزبان آورد و در
پیش خود حاضر بنید و در ایشان باشد سلمه قضیه یعنی حق که خطاب بی واسطه من قَبْلِ قَبْلِ و از پروردگار مردمان در معالم از جابر
بن عبد الله نقل میکنند که پیغمبر صلم فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد و چون سر بالا کنند حضرت
عزت گوید سلام علیکم بطهر فادخلوا خالدين یا اهل الجنة بیت سلام دوست شنیدن سعادت است و سلامت به وصل یار رسیدن
فضیلت است و کرامت به وَاُمْتَارُ و الْكُؤْمَرُ و جاشوید و از شما الْجَمْرُ مُونَ و شرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان
که شمار از زندان دشمنان میرانند ایشان را ببوستان و بوستان میخوانند اَلَمْ اَعْصِدْ اَيَا عَمِدَ بَحْرٍ دَمِ الْيَكْمُ بَا شَا و نفرمودم شما را ایستنی آید
ای فرزندان آدم اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اَلَمْ يَزَيْتِي شَيْطَانًا زَيْتِي بَتِ زَبْرُ مَعْرُودَه شَيْطَانِ اِنَّه لَكَمْ بَدْرُ شَيْكِه و در شمار اَعْدُو قَوْمِي
دشمنی است آشکارا و عداوت او با بدشمار بهر کس ظاهر است وَاَنْ اَعْبُدُوْنِي طَوْعًا و عَمَلًا که مرا پرستید که دوست نیکو خواه شما هم هذا
این پرستش من جبراط مستقیم و عیبی است بهشت و لَقَدْ و بَرَانِه بَرِ شَيْكِه اَهْلُ اَلْمَرَاةِ كَرِهَ شَيْطَانِ حَيْثُ كَرِهَ شَيْطَانِ اَوِيَا
حَيْثُ كَرِهَ اَمَّا خَلْقٌ بِيَارِ رَپْشِ اَزْ شَا اَفْلَمْ يَكُونُوا اَتَعْقِلُونَ و آیینستید شما که تعقل کنید و خود را از دست و دام او باز گردانید

و فخره و شرفه

و در فریب او نیکنید لهذا جَهَنَّمُ این دوزخی است الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ آن دوزخی که در دنیا بودید که وعده کرده می شد بدین
 اَصْلُهَا الْيَوْمَ دَر آید به و امروز بیا که کُنْتُمْ تُكْفَرُونَ بسبب آنکه بودید که می پوشید حق را و تصدیق انبیاء میکردید الْيَوْمَ نَخْتِمُ
 امروز بر نسیم علی أَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای ایشان چون انکار میکنند که شرک نبوده ایم و کذب بر لب نکرده ایم و شیطا نرانه پرستیده ایم
 وَ نَكْمِئُ الْاِذْنَ بِحُجْرٍ گویند با دستهای ایشان وَ نَكْمِئُ اُذْنَ جَلْهَتُمْ و گواهی میدهند پایهای ایشان بجا کافران آنچه بودند که در
 دنیا بیکسو ن ۱ کسب میکردند در کشف الاسرار فرموده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی می دهند اعضای او را بر عیبت
 ایشان اقامت شما و ت کنند چنانچه در آثار وارد است که حتی سجانه بنده مومن به خطاب کند که چه آورده مشرک دارد که عبادات و
 طاعات و خیرات خود بر شمارد حق سبحانه اعضای می را بسنج آرد تا هر یک اعمال خود را باز گویند حتی انا مل گواهی می دهند بر تسبیحات که
 ورد فائز مسکولات مستنطقات و کلمات و اگر خواهیم در دنیا کلمه سنا هر آنکه ما پیدا کنیم یعنی رقم محو کنیم علی اَعْيُنِهِمْ چشمهای ایشان
 قَاتِمَتِ قُلُوبُ الصِّرَاطِ پس پیشی گیرند را بی را که در سلوک آن معاندند قَاتِي يُبْصِرُونَ پس چگونه بینند از احوال و نشاء لَعْنَتُهُمْ و لکن خواهیم هرگز
 مسح کنیم ایشان را و صورتهای ایشان تغییر سازیم بقدره و هزار و هزاره علی مَكَانَتِهِمْ بر جایهای ایشان تا بهر آنجا افسرده شوند کَمَا اسْتَطَاعُوا
 پس نتوانند و قادر نباشند مُضِیًّا بَرَفْتَن از پیش قَلَامٍ جَعَلُونَ و باز نگردد و نتوانند باز گشتن از عقب تا بصورت اول باز روند و مَن تَعْمُرُ
 تُنْكِسُهُ فِي الْخَلْقِ و هرگز از ننگانی دراز دادیم و در برابر گردنیم در آفرینش تبدیل قوت بضعف و از دیاد جسم نقصان و انانی بنادانی آفلا
 يَعْقِلُونَ ۱ پس در نمی یابند که هر که تعمیر و تنگی خلق قادر است بطرس و مسخ نیز قادر خواهد بود بصیت نزد قدرت کار و دشواریست
 کار او را حاجتی سر کار نیست آورده اند که کفار که میگفتند که محمد شاعر است حق سبحانه رو قول ایشان سیفر ما ید و مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ و
 نیا موخیم ما محمد را شعر و ما یبغی که طو نشاید و را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بل قوم در آمدی که قدرت او بر نظم قرآن و فصاحت آن از قوت
 فطانتی است که در شاعری دارد پس حق سبحانه وی را شعر نیا سوخت تا آن شبهه طاری نشود و هرگاه که آن حضرت صلعم بی بیسیل متشیل ادا فرمودی
 بر زبان مبارک او بر وجهی که از سمت دوزخ انحراف داشت جاری شدی چنانچه یک نوبت فرمود که کفی الاسلام و لثیب للمرء ناسیا ابو بکر صدیق
 گفت یا رسول الله قائل گفته است که کفی لثیب و الاسلام للمرء ناسیا حضرت بهمان نوع که اول خوانده بود در ثانی تکرار فرمود ابو بکر فرمود که شاهد
 انک یا رسول الله و اعلمک الشعر و این غنی لک و از کلمات حضرت آنچه موزون و آورده ما نندانا النبی لا کذب اما بن عبد المطلب بی تکلف
 و قصد بوده این هُوَ نیست آنچه ما با او موخیم که کفر گر سندی و ارشادی وَ قُرْآنٌ مُبِیْنٌ و کتابی روشن در معانی و حقائق روشن
 گفته احکام و حدود که فرستاده ایم لیسند دَمَنَ کَانَ حَقًّا تا بگویند و منع گردد و قرآن یا محمد صلعم هر که باشد زنده دل یعنی عاقل و با فهم
 چه غافل و جاهل بشاء مرده است یا آنرا که مومن است فی علم الله چه حیوة ابدی و بقای سرمدی با ایمان است و تخصیص اندازد مومن جهت انتفاع اوست
 بآن وَ یَحَقِّقُ الْقَوْلَ و واجب میشود کلمه عذاب علی الکفرین ۱ بزرگوارید گان که قرآن را قبول میکنند و کفریه آایانی بنید و نمی دانند ایشان که
 اَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ بَرَسْمَةً کَفَرِیمَ ما برای ایشان قَسَمًا عَلِمْتَ اَیْدِیْنَا از آنچه کردیم و ما ختمیم بواسطه و شرکت و کالت یعنی منفرد بودیم با فرشت
 آن بیان مردمان شلی است که هر که کاری تنها کند گوید که من آن هم بدست خود ساخته ام یعنی دیگری را در ساختن آن یاری نداده و اینجا نیز سیفر ما ید که با
 آفریدیم برای ایشان بخودی خود بی مشارکت غری آنها ما احار با مان چون شر و گاو و گوسفند قَسَمًا لَهَا پس ایشان بر اثر امل که کون محضه کنند
 و تصرف در آنند گان ۱ ذَلَّلْنَاهَا و نرم کردیم و رام کردیم انعام را لَعْنَةً برای ایشان قَسَمًا و کُفُّوا عَنْهُمْ پس بعضی از ان مرکوب ایشان است که

بر آن سواری میکنند چون شتر و مہایا کھون ○ و از آنجا بعضی آنست که بخورند چون گوسفند و کبوتر و مہایا و در آن چارپایان منافع
 سود هست از شتر و موسی و پوست و مشرب و آشامیدنیها از شیر و دیگر سودها افلاک و کبر و قوت ○ بایں شکر میگویند نعمت خدای که اهل
 آفرید و رام گردانید و منافع بزرگ از مرایشان بدیشان رسانید و آنقدر خدا و فراتر از قدرت شرکان من دُونَ الله بخدای تعالی سزای پرستش
 الهه خدایان لعلکم شاید که ایشان بیصورتند ○ باری کرده شوند بدو ایشان و حال آنکه آن تبار که استطیعون نمی توانستند
 نصی هم باری ادن ایشان را زیرا که بمادند و ایشان را شعور و قدرت نیست و هم بربط برشان لعلکم برای تبار جند مختصرون ○
 سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان ایشانند و فراتر از قدرت شرکان حاضر شوند در روز قیامت و از آنجا که تبار ایشان
 نگرداند و قوت هم مدخل ایشان که نسبت با حق سبحانه میکنند از اتحاد و اولاد و شرکاء باطن در باره رسالت تو میکنند و نسبت بشعر و سحر انا لعلکم
 بدرستی که ما میدانیم ما یسئلون آنچه پنهان میدارند از خود و بغض و ما یعلنون خج و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و جزا خواهم داد
 ایشان را بدان بیت باشکار و نهان هر چه کردی و گفتی و جزا دهد بتو دانای آشکار و نهان با آفریده اند که عاص بن امل یا ابو جمل و
 اشتر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه سائیده در دست مالید و مجلس حضرت پیغمبر صلعم آمد و بعضی از منادید قریش حاضر بودند
 گفت کیست آنجا این اجزا متفرق یا اعضا می ترقی را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که آفریدگار این را
 بقیامت برانگیزد و تبار نیز زنده گرداند و بدو روز برو این آیت نازل شد که او کفر میکرد انسان آید و زنده است انسان مراد ابی بن
 خلف انا خلقتہ بدرستی که آفریدیم ما او را من نطفۃ از آب منی و آنرا علقه ساخته مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده بیرون آمد
 و از طفولیت بزرگی رسیده و سخن گوی و دیگر گشته فاذا ھو نس آنجا او خیمیم می بیند ○ جدال کننده است هر یک مقام جدال آمده و
 حکایت کنما مثلاً و بزرگ برای مثل علی امیر عجب آورد استخوان سائیده و در دست مالید و خاک ساخته بر باد داده و کبری خلقتہ و وفراش
 کرده آفریدن ما را و انا قال من حی الحظائر گفت کیست که زنده میگردد استخوانها را و هی و می بیند ○ و حال آنکه او بوسیده و بریزیده گشته
 بی گوشت و پوست و عروق و اعصاب قل بگو ای محمد حیثیها الذی زنده گرداند آن را کسی که بقدرت کامله انشاها کیا فرید او را
 اقل مرقه و نخست بار و از عدم بوجود آورد و هو یکل خلق و او همه آفرید و علیهم السلام است تفصیل مخلوقات را میداند و اجزای اشخاص
 در حال تفرق و تبد و میثاق و جمع و انضمام آن قادر است الذی جعل آن خدای که آفرید و پدید کرد و لکن برای شما بین الشجر الاخصر
 از درخت سبز تا آتش فاذا انتم پس آنجا شما گشته ازان درخت قودون ○ می آفرید و آتش را در اغلب مواضع از بادیه عرب
 و درخت سست مرغ و عمار شاخ از مرغ بر شاخ از عمار می آید آتش بیرون آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادر است بر حادث آتش از درخت سبز که
 در وایت متضاده با جوهر ناریست هر آینه قادر است بر عاده طراوت چیزی که ترو تازه بوده باشد و خشک شده او لکنس آیا نیست الذی
 خلق السموات و الارض انکس یکبار آفرید و آسمانها و زمینها را با بزرگی اجرام ایشان بقدر توانا است علی ان یخلق بر آنکه بفرزند مثل شما
 مانند ایشان را با اجسام صغیره و اجرام حقیر و بلی آری هست قادر بر آن و هو الخلق العظیم ○ و او آفریننده بسیار خلق است و دانایانند و احوال
 مخلوقات انما آفرین جزین نیست که شان و اذاکا چون خواهد شما آفریدن چیزی را ان یقول لک انست که گوید مرا و احکم من
 کن باش فیکون ○ پس باشد نزد بعضی تمثیل است مرتاثر قدرت را در مراد قدرت بامر الله و بعضی گویند تا اثر مراد الله با
 مطلع هر طبعی را در حصول امور بی امتناع و نزاع و در تفسیر گفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ امر است در تکوین

خیاطم و اچانایرامی ظلمه جامه میدوزم نگاه از ان اعوان ایشان نباشم عبدالتدین مبارک فرمود که فی توازا اعوان نیستی بلکه زحاما فی اعوان
ظلمه آنها اند که سوزن و ورشته بر میفرشند و ظلمه یار ظالم میباشند تا نشوی در روز حشر از شماره ایشان هرگز ظلم پسندیداری و باشی از جنگلی
یکی ایشان و واضح است که این ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میفرمایند حشر کنیم ایشان را و ما کافرا و اعیان و دین و پیغمبری را که بودند که پرستش
 میکردند من دُفِنَ اللَّهُ بِحَرِّ خَدَّيْ تَعَالَى اِذَا ضَامُوا وَغَيْرَ مَا يَالِيسُ وَشَكَرُوا رَأْيَ آيَاتِ عَامِ سِتْ كَهْ خُصَّاصُ يَافِقَةُ بَابُ انْ الذِّينِ سَبَقَتْ الْحُجَّةُ
فَآهَدُوا هُمْ بِسُخْرَانِي ظَلَمُوا و مَعْبُودَانِ اِيْشَانِ رَايَا دَلَالَتِ كُنْدِ اِيْشَانِ رَا اِلَى حِيَاطِ الْحَجِّ مِمَّ بَرَاهُ و دُونِ وَ قَفُّوْهُ هُمْ و حَوْنِ رُكَّ
ایشان بدو رخ آرد گفته شود باز دارید ایشان را بر موقوف یارب بر طراط لَهْمُ مَسْئُوكُونَ درستی که ایشان پرسیده شدگان خواهند بود
یعنی ایشان را از عقائد و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادت توبخ و تقریر و دیگر ایشان را گویند مَا لَكُمْ لَا تَتَّصِرُونَ چیست
مرشدا که یاری نمی دهید یکدیگر را و از حبس موقوف خلاص نسکنید ایشان جواب نمیدهند حق سبحانه باینکه گوید که ایشان یکدیگر را نصرت نمیدهند
بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مَكِيدُونَ امروز مستسلم شوند و گردن نهادگانند از روی عجز و منقاد شدند و آفَتِ بَعْضُهُمْ و دَرِ مَوْقِفِ رُكَّ
بعضی از ایشان علی بعضی برخی دیگر یعنی روسای قوم و وضعه ایشان گشتند لَهْمُ مَسْئُوكُونَ از یکدیگر میپرسند که این چه حال است که مار پیش
یا سرزنش میکنند یکدیگر را قاتل و اگر بکشید باقی را که اگر بدستیکه شما کُتُمُ تَأْتُوا تَنَابُودُ یکدیگر می آمدید با عین الیمین از روی
نصیحت و نیک خواهی و دین زبعم شما از قوت و قهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یا میسر و بدید که این دین حق است که ما شمارا بدان میخوانیم قاتل و اگر بکشید
رو ساد جواب ایشان که نه چنین است بَلْ كَمْ تَكُونُوا لَكُمُ بَلْ كَمْ تَكُونُوا لَكُمُ بَلْ كَمْ تَكُونُوا لَكُمُ بَلْ كَمْ تَكُونُوا لَكُمُ بَلْ كَمْ تَكُونُوا لَكُمُ
باشم و ما گان و نبود لکن ما را حکم کرده قهر سلطان بر شما هیچ حجتی و قدرتی که با کراه و اجبار شما را اضلالت دعوت نموده ایم بَلْ كَمْ تَكُونُوا لَكُمُ
بلکه بودید شما بنفس خود قَوْمًا طَغَيْنَ و اگر و بی از اندازه گذشتگان قَحْقَحًا تَنَابُودُ واجب شد بر ما نه قول و تَبَاتُ سَخْنِ پروردگار را که گفته
الْعَذَابُ سِتْ اِنَّا لَذَائِقُونَ درستی که ما چند گانیم عذاب را درین روز قَاغُوثُ تَكُونُ پس ما شمارا دعوت کردیم بگرایی بجهت آنکه اِنَّا
كُنَّا غُوثِينَ درستی که ما بودیم گران غوثیم که شما نیز مثل ما باشید و در مثل است که خرمن سوخته هم خرمن سوخته میطلبد بیت من مستم و
خواهم که تو هم مست شوی و تا همچونی سوخته از دست شوی و حق سبحانه فرمود که قَاغُوثُ تَكُونُ پس تحقیق که تا بمان و متبوعان تو میشدند از روز
فِي الْعَذَابِ مَشْهُوكُونَ در کشیدن عذاب انبازان باشند چنانچه در غایت شریک بوده اند اِنَّا كَذَلِكَ بِرَبِّكَ هَاجِمِينَ بِالنَّحْرِ مِثْنِ
میکنیم بمشرکان اِنَّمُمْ كَانُوا بِرَبِّكَ اِيْشَانِ هَسْتُمْ اِذَا قِيلَ لَكُمُ زَمَانِي که چون گفته میشد گویند را ایشان را که گویند اِلَّا اِلَهَ اِلَهَ عَنِي كَلِمَةُ تَحِيدِ
بر زبان را نید بَسْتَكْمِرُونَ و سر کشی مینمایند از گفتار آن پاکبزمی در زیند بروای خود و قَفُّوْهُ و میگویند اِنَّا لَتَنَارِكُوهَا اِلَهَتُنَا
آیا ما هر آنیه ترک کنند گانیم عبادت خدا یا نه خود را اِلَهَتُنَا مَجْنُونِ و برای شاعری پوشیده عقل یعنی سخن او ترک عبادت اصنام کنیم کفار که
حضرت رسالت پناه راصلع شعر و جنون نسبت میکردند حق سبحانه میفرماید که بَلْ جَاءُوهُ جَنِينَ سِتْ که ایشان میگویند بلکه آمد محمد بر ایشان بالحق
برستی و درستی وَ صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش از او بودند اِنَّا كَذَلِكَ بِرَبِّكَ هَاجِمِينَ بِالنَّحْرِ مِثْنِ
اَلَا لِيَعْرِجَ هَاجِمِينَ حَشَدًا كَانِدِ عِدَائِي كَوْنًا و در دناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذیب و مَا تَجْزُونَ و پاداش دوزخ
سُخْرَانِي شَدَّ اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و اگر جزای آن چیز می را که هستید که عمل میکنید اِلَّا عِبَادًا لِلَّهِ لَكِنِ بَنَدُ گان خدای تعالی
الْمُخْلِصِينَ و پاک شدگان از الواث شرک و شک در آن چیزی که هستند جزای آن مضاعف خواهند یافت اُولَئِكَ

آنکه و بعضی بندگان مخلص هم ایشان راست در ذوق مخلوق رنج روزی داشته شده یعنی ظاهر نه پوشیده یا معلوم است خاص
 او از دوام و بقا و لذت محض قوا که آن رزق بیوهایی است از هر گونه تر و خشک و هم مکرر مؤن و ایشان نواحی گانند و جنت
 الثیم و در بهشتی با نعمت و ناز علی سر و بر تختی آراسته متفیلین و روی در روی یکدیگر تا بدیدار هم شاد و خرم باشند یطاف
 گردانیده میشود و علیهم بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان میگردانند بگائین بجای برقیق معین از خر ظاهر شده بر چشمها
 یا جاری از چشمها بیضآغری سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد لکته بالذت و خوش خوار لشرین و آشناسند گزافهها نیست
 در آن شراب غول آفتی و علتی که بر خمر دنیا مرتب است چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و جز آن قلا هم عهنا و از بهشتیان که از آن
 شراب بنور مؤن مست شوند و خرد و فهم از ایشان زائل شود و عند هم و نزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان قصیرت الصریف
 کثیر کان فروداشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران نگرند عین و فراح چشمان گاه چشمان گو یا ایشان میض تمکون و بیضیای پوشیده اند
 تشبیه میکند حوران را در ملاحت و پاکی و خوش رنگی به بیضی نعما چه مقرر است که شتر مرغ بیضی خود را بر پر خویش پوشد تا غبار بر آن نشیند بیضی
 ایشان سفید باشد مختلط با نازک صغری و احسن الوان بدان نزد عریان بود فافکل بعضهم پس روی آورند برخی بهشتیان علی بعض
 بر بعضی دیگر تشبیه مؤن و میسرند از احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قال قائل گوید گوینده منهنهم از اهل بهشت است
 یا ران خود را که لای برستیکه من و قلیله در دنیا بودم کان لای بود مرا قرین و یار منی نهشین که منکر بعثت بود و مقاتل گوید که ایشان دور او بودند
 در سوره الکاف ذکر ایشان هست یهود اموست و او گوید با بهشتیان که ملا بر روی بود قطره و سن نام که در دنیا سز نش کنان بقول میسفت
 ایتک آیت تو لمن الصلح قین از باور دارند گانی حشر اذ اذ امتنا آیا چون میریم و کثرت را با و گردیم خال و عظاما و آتخا نهایی که نه
 انا الکدینون آیاماداش دادگان باشیم یعنی باز ندهد و پاداش دهند قال گوید یهود اهل بهشت را که هل انتم مطلقون
 آیا شما دیده و رانید یعنی می بینید اهل دوزخ را مراد است که بر بنید و وزخیان را تا حال برادر معلوم کنید که در کدام درک است و چه نوع عذاب مبتلا شده
 بهشتیان گویند تو او را نسکی شناسی تو فرو نگری و زخ قاطع پس فرو نگری و یهود اهل بهشت را پس برید قطره و سنی سواء الحیم در میان دوزخ قال
 قال الله ان کذبت گوید یهود ابا او که قطره و سنی خدای که تحقیق نزدیک بودی تو که از راه ضلال کنونی خدای هر آنکه پاک گردانی مرا و سوسه و از راه
 و کو لا نعمة دینی و اگر بخشش پروردگار من بودی که مرا حق راه نمود و از غنمه تو نگاه داشت لکن هر آنکه بودی من الحشر قین از حاضر
 گشتان با تو در دوزخ پس یهود ابا فرشتگان گوید چنانچه برادر او شنود افعما حقیمتین آیامانیستیم مردگان در بهشت یعنی که ما جاوید خواهیم
 بود و نخواهیم مرد الا مؤتنا الا ولی مگر مردن نخستین در دنیا و ما نحن بمبعثین و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند
 بلی هرگز نمیرید و معذب نمی شوید گوید یهود ان هذا برستیکه این نعمت خلود و اینی از عذاب هو الفؤد العظیم هر آنکه او را سنگار
 بزرگست لیقل هذا از برای مثل این نعمتها فلیحمل العیون پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیا که بر شرف نوال است
 در صد و افعال رباعی گربار کشی بارنگاری باری و در کار کنی باری باری و در روی نجاک راه خوابی بالید و بر خاک ره طرفه سوار می باری
 آنکه حق سبحانه و تعالی میگوید اذ لک آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان خیر بهتر است که لا از روی زول و پیشکش و محض امر شجی الکفر
 یا درخت نرقوم و آن درختی است در ولایت تمامه که برگهای خرد دارد و میوه او بغایت مستن و تلخ بود و حق سبحانه و تعالی درختی را که میوه
 آن نزل و وزخیان باشد و بکرا بهشتیان خوراندند بن اسم سمی کرد و فرمود که انا جعلناها برستیکه ما گردانیدیم درخت زقوم را فتنه

مخت و عذاب للظالمین ○ مرتکبان را از آخرت یا ابتلا و امتحان مرایشان را در دنیا چه ایشان بعد از آنکه شنودند که ز قوم درختی هست
 در دوزخ گفتند این چگونه تواند بود و حال آنکه آتش آهین بر آید از دوزخ میسازند و ندانستند که آنکه قادر است بر خلق حیوانات آتش چون سمند
 توانست بر آفریدن شجر در آتش و خط آن از احراق در عالم آورده که این الزمیری صنادید قریش را گفت محمد صلعم می ترساند ما را ز قوم
 و آن بلغت بر بره و افریقیه مسکه و خرم را گویند ابو جیل بر خاست و اکابر عرب را بخانه آورد و کثیر خود را گفت ز قینا یعنی ز قوم ده ما را کثیر کی
 ز بد و خرم آورد ابو جیل گفت بخورید که این ز قومی است که محمد را بدان وعید میکنند حق سبحانه آیت فرستاد که ز قوم آن نیست که ایشان گمان
 میزند آنها که تخم بختی اصل الحیم ○ بدستیکه آن درختی است که میرون می آید در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند شده و بسیار درخت
 میرسد جلعه خورنده آن درخت کاکه گویند او دعووس الشیطین ○ سرهای دیوان است یعنی در زشتی و هونانی و گویند شیطین
 مارهای قبیح پر هول است و گویند شکهای سیاه بوده در حوالی که که آنرا دعووس الشیطین میگویند فانه صمپن تحقیق که دوزخیان لا یکلون
 منها هر آینه میخورند از آن درخت ز قوم فمالون منها البطلون ○ پس برکنده اند از آن شکمها از غایت جوع یا بخوراند ایشان را با گراه
 شمران لکم پس بدستیکه مرد دوزخیان را علیهما بخوردن آن کثوباً باقر حیم ○ آمیخته است از آب گرم چنان آبی که محار را پاره
 کند یعنی چون ز قوم را بخوردند آب گرم بر بالای آن بدیشان دهند تا از ز قوم آمیخته گردد و شمران مرجه صم کالی الحیم ○ پس بدستیکه شمران
 ایشان بعد از آنکه ز قوم و شرب جمیع بر آینه بسوی دوزخ است و آنها پیش کش و حاضر و در آنکه بدستیکه ایشان الفوا اباء هم یاقند بران
 خود را ضالین ○ اگر ان فهم علی اثرهم پس ایشان بر سیاهی ایشان یسرعون ○ می شتابند یعنی تقلید ایشان میکنند و لقد ضل
 و بدستیکه گراه شده قبله هم پیش از قوم و اکثر الاقرین ○ پیشتر شینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود و لقد اذسلنا و تحقیق ما فرستادیم
 فیهم و بیان ایشان منذرین ○ بگویند گاه یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب مبرسانند و ایشان قبول نکردند فانظر کیف کان پس
 در نگر که چکر نود عاقبه المذنبین ○ آخر کاریم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان فرود آمد الا عباد الله المخلصین ○ مگر
 بندگان خدای مال کرده شدگان که باند مستطیع گفتند از غیر حق و لقد نادنا نوح و تحقیق که بخواند ما نوح و هلاک قوم در خواست و ما اجابت کریم
 فلنعم الحیون ○ پس نیک اجابت کنند گانیم که غرق کردیم کفار قوم و را بطوفان و نجیته و اهله و نجات دادیم و را و کسان و را
 من الکرب العظیم ○ از آن ده بزرگ که غرق است یا از قوم و جعلنا ذریته و ساختیم فرزندان سه گانه او را هم الباقین ○ بعد
 ایشان را باقیان از جهت نسل تاقیامت چه در خبر است که از اهل و خبر سام و حام و یافث و زمان ایشان کس دیگر نماند و تمام نام از نسل ایشانند
 سام پدر عرب و فارس و روم است و یافث پدر ترک و خوز و سغلاب و حام پدر هند و حبش و زنگ و بربر و سرگنا و باقی گد اشتیم
 علیه بر نوح ثنای نیکو فی الاخرین ○ در میان پسینیان یعنی امت محمد مصطفی صلعم یا از آنکه اشتیم که ایشان را امتان آخرین میگویند
 سلمه علی نوح سلام بر نوح عم فی العلین ○ در میان عالمیان قولی آنست که این ابتدای کلام است و خدای تعالی سلام میگوید
 بر نوح و پیغمبر یا انا کذلک بدستیکه ما همچنین که نوح را جزا دادیم بخیر الحسینین ○ پادشاه میبیم نیکو کاران را الله بدستیکه
 نوح عم من عبادنا المومنین ○ از بندگان که ویدگان ماست ثم پس از دعای نوح عم اغرقنا الاخرین ○ غرق گردانیدیم
 دیگران را یعنی کافران قوم و را و اوان من شجره ○ بدستیکه از پیروان نوح عم لا یواهیهم ○ هر آینه ابراهیم است یعنی در اصول شرع و
 طریق توحید پیرو او بود و در کتاب از فرار نفل میکند که در شیعته ضمیمه عایدست بحضرت رسالت پناه صلعم کنایت نمیداد کورست و ابراهیم عم اگر چه بصورت

سابق بوده اما بعضی متابع اوست زیرا که همچون پروان بفضل وی محترق گشته و دین او را ستوده و برای او دعا کرده که ربنا و ابغث فیه
رسول الله علیه و آله قطعه پیش از تو آمد بدیسی نیست و اگر آخر آدمی همه را پیشو اتوانی و خدایان خلیل است نمکدان خوان تو بر خوان اصطفا نمک
انیا توئی و از کجاست و بگویند که آن را چون که را بر ابراهیم عم پروردگار خود را بطلب سلیم و بدلی پاک از علایق یا خالی از محبت دنیا
یا فارغ از محبت دنیا یعنی روی نماده بدرگاه عزت بادی از تعلقات کونین بسته و از خط نفس و آرزوی طبع و پرده ختمه اذ قال
لَا یَبْدُو قَوْمِهِ یَا دُکُن چون گفت ابراهیم پروردگار خود را آور و گروه خود را اما ذَا الْعَبْدُ لَوْ أَنَّ هَؤُلَاءِ هُمُ الْمُتَكِبُونَ
روی دروغ الهه خدا این را دُونَ الله جز خدای شریف دُونَ غیغ میخواند فَمَا ظَنُّكُمْ پس چیست گمان شما بربوبت العالین و به
پروردگار عالمان که شمار عذاب نکند بر آنکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده اید و غیر او را پرستید قوم سخن ابراهیم عم
این جواب دادند که فردا عید ماست و بصحرای بیرون خواهیم شد و روز طعام ما میبخشیم و بر حوالی بتان میگذاریم تا چون از صحرا بازگردیم به بتخانه
و رکنه بر رسم شرک آن طعامها را قسمت کنیم تو بیا و جمع ما را تماشا کن و از آنجا باریه بتخانه آتی تا زیب و زینت اصنام و هیئات و اشکال ایشان
مشاهده کنی و میدانیم که بعد از تفرج ایشان بیهوشی ملامت و درخواهی بستی و ما را در پرستش ایشان معذرت و رخواهی داشت بیت گوئی که چرا
ز عاشقی رخوری و توری و بی تم غده معذوری و ابراهیم علی تبیناد علیه السلام جواب داد روز دیگر پروردگار دیارانی گفتند ای ابراهیم عم
بیاتما برویم فَنظَرُکُمْ در نگریست نظر که نگریستی فی الجمله در مشاهده گان و مواقع اتصالات و انصرافات ایشان مشاهده کرد و یاد
کتابی که علم نجوم در او بود و نگریست و چون قوم او علم نجوم میوردند و میزدند علم ایشان را ایشان سخن فرمود فقال پس گفت ابراهیم عم ای سقیم
بدرستی که من بیارم یعنی هند لال میکنم که مرا طاعون در خواهد یافت و آن گروه از طاعون گمان پدید دندی فَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ
پس برگشتند از وی روی گردان از خوف آنکه چون طاعون از امراض متعدیه است نگاه بدیشان سراسیمه کند چون قوم ابراهیم عم را گذشته
بصحرای رفتند آنحضرت عم را و بتجانه نهاد قرآن پس پنهان بازگشت ابراهیم علی الهی صمد بسوی بتان ایشان بتان را وید آراسته و خوانهای طعام
در پیش ایشان نماده فقال پس گفت از روی استناده اکانتا کلون و آنجا میخورد این طعامها را و چون جوابی شنید از روی تکلم دیگر با گرفت
مَا لَکُمْ لَا تَنْطَقُونَ چیست شمار که سخن نمیگوئید و مرا جواب نمیدید قرآن پس پنهان در آمد علی صمد بر ایشان و بر دستان را صخره
بالیمن و زوئی بقوت تمام یا بدست راست یا بسبب سوگند که خورده بود و فرموده تا سد لا کیدن اصنامکم القصه ابراهیم عم بتان
پاره پاره کرد و چنانچه در سوره انبیاء گذشت فرودیان از عیدگاه به بتخانه درآمدند صورت حال مشاهده کردند و دانستند که کار ابراهیم عم
فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ لَیْسَ رَوی آوردند بسوی ابراهیم عم بِنِقُون و شتاب میکردند و در گرفتند او را و در گرفتند و زوئروا و در وند بعد از مباحثه
بسیار که شمر از آن ذکر یافته قال گفت ابراهیم عم اَلْعَبْدُ لَوْ أَنَّ هَؤُلَاءِ هُمُ الْمُتَكِبُونَ آنچه میترسید از سنگ و چوب بدست خود و
وَاللَّهُ خَلَقَکُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ و خدا تعالی آفریده است شما را و آنچه شما میکنید بستمای خود دین آیت دلیل است را آنکه بندگان
و افعال بندگان همه مخلوق حضرت پروردگار است چون ابراهیم عم ایشان را التیام داد قالوا اَتَّبِعُوا الْفِتْنَةَ فَرُودِیَان و خواص او که نیکنامند
که برای سوختن ابراهیم بنیامانی و از بهریم پر ساخته آتش در آن زنید فَاَلْقَوْهُ پس در افکند و رافی الحقیق و در آتش سوزان فَاَمْرًا فَا
پس خواستند فرودیان به ابراهیم عم کینه ادا ستانی و فتنه که او را میسوزاند فَيَحْمِلُنَّ هُمُ الثَّوْلَ سَفْلِیْنَ پس گردانیدیم ایشان را
زیر تیر و خوار چرخ آتش ایشان بر روی گشتانی ساختیم و آن برهانی روشن بود و جبریت او و بطلان ایشان و قال و گفت ابراهیم عم چون

از آتش بسلاست بیرون آمدن آتی ذاهب بدستیکه من برونده ام الی ذی بجائی که پروردگار من فرموده است یعنی زمین شام سید
 زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من بمصالح دنیا و آخرت پس ابراهیم ع م روی بشام نهاد و در آن راه با جبر بدست ساره خاتون نام افتاده
 و آن را ابراهیم ع مخفی و چون با جبر ملک یمن او شد دعا کرد که ریت هب لی ای پروردگار من بخش مرا فرزندی من الصالحین ع از
 شایگان و ستودگان که معین من باشد بر طاعت و عبادت من بود و در غایت قشربنده پس مرده دادیم مرا و را بعلم خلیفه ع بفرزندی
 برو باد یعنی چون ببلوغ رسید حلیم بود پس خدای سمیع ع مرا از جبر بوی ارزانی داشت و بحکم سبحانی از زمین شام با جبر و پسرا را بکه آورد و
 اسمعیل ع را آنجا نشو و نما یافت و فیکه ابراهیم ع را از شام بدین سپرد و ده بود سه شب متوالی در واقع دید که فرزند خود را قربان کن رو عید
 نحر بود که ابراهیم ع را سمیع ع را همراه داشته روی بمنانها و قلنا بلغ پس چون رسید ابراهیم ع معناه با پسرخود الشعی بموضع سعی یعنی میان صفا
 و مرده و گفته اند مراد شعی است کوه مناقال گفت ابراهیم ع پیشانی ای پسرک من تصغیر برای ترحم و شفقت است ای آدی بدستیکه من نیم
 پیوسته فی المنام در خواب آتی که من ترا فرج میکنم یعنی پایی می بینم در خواب که فرزند را فرج کن فانتظر ما ذا انتری پس درنگ که
 درینکار چه چیزی بینی و رای تو چه قضا میکند قال گفت اسمعیل ع می آید اهل ای پدر من کین منافع من آنچه فرموده شده بدان در خواب
 انبیاء موحی است سجدتی زود باشد که بیایی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای تعالی من الصالحین ع از کینندگان بیج با جبرک قضا قلنا اسکنا
 پس آن هنگام که گردن نهاد حکم خدای را ابراهیم ع بعد از سپردن خود و سمیع ع را رضا داد و قربان شدن خود واقع شد آنچه واقع شد و قلنا ابراهیم ع مرا پسرا
 للصالحین ع بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین نهاد با تماس او در محاکم آورد که چون ابراهیم ع قصد فرج اسمعیل ع فرمود سمیع ع را صیت کرد و اول گفت
 ای پدر دست و پای من محکم بر بند تا اضطراب نکند چه وقت اضطراب نشاید که جامه مبارک تو خون آلوده گردد و من بدین بی ادبی خاص و بدنام شوم و مرا بر
 آن حضرت خسارت باشد صیت اگر خونم بریزی غم ندارم زان همی ترسم که ناگاه دامن پاکت شود از خونم آلوده و دیگر چون بخانه باز روی سلام
 من ببار در فلک از من برسان و پیراهن مرا بده و تا در آبان قسلی باشد سوم روی مرا بجا که تا بوقت تیغ راندن نظرت من نیست و سلسله من پنداری
 در حرکت نیاید مباد که در امر الهی تاخیر و تقصیر رود ابراهیم ع بدل قوی است و پای سپر بر بست و کار و بر خلق وی نهاد حق سبحانه و تعالی از مس
 بشکل حلقه در خلق اسمعیل ع پدید آورد و تا کار در آذر بدین باز داشت و گفته اند خلق او می برید و باز در دست می شد پس حق سبحانه و تعالی که ماعل
 ابراهیم ع را پسندیدیم و او حکم را باجا آورد و نادیده و ناکردیم و اورا ان یأیؤ بهیم ع انک ای ابراهیم قَدْ صَدَقْتَ الرَّحْمَیْه بدستیکه راست
 کردی خواب خود را در وسیط آورد که او در خواب دیده بود که پسری بکشت اما اثر خون ندیده بود و در بیداری نیز همان صورت صمت وقوع یافت
 انا بدستیکه ما کذلک همچنین تفرج بعد از شدت تنجس ع الحسینین ع جز امیدیم نیکو کاران را ان هذا بدستیکه انکار لهُو
 البسک اللسین ع چه آینه مرا و آرا مایشی است روشن که آن مخلص از غیر او تمیز گردد و قلنا و فدا دادیم اسمعیل ع را بدین عظیم
 بکشتی بزرگ یعنی فر و آن کیش شاخ دار بوده که چهل سال در مرغزار بهشت چرانیده و گویند این کیش بوده که بایل او را قربان کرده بود
 و خدای تعالی از وی پذیرفت یا گویند می بود که از جبل ثرب فرود آمده بود پس نزد ابراهیم ع می ایستاد و اشهر است که
 جبرئیل ع از آسمان فرود آورد و قصه سربانی با توابع و لواحق آن بشری لائق و بیعی موافق در جواب تفسیر مذکور است و شریک باقی
 که اشتهر علیه بر ابراهیم ع شای نیکو فی الاخرین ع در میان پسنیان یعنی است محمد صلعم یا از باقی گردانیدیم که مردمان می گویند
 سلم ع ابراهیم ع سلام با ابراهیم ع ما یا سلام میگویم برو کذلک همچنین تنجس ع الحسینین ع پادش میگویم نیکو کاران را ان شاء الله بدستیکه

ابراہیم م من عبادنا المؤمنین ع ازبندگان گرویدگان راست و کثیرند یا شقی و مرده دادیم او را یعنی ابراهیم عم را بعد از
 اسمعیل بهتر زندگی حق نام غیبیا من الصالحین ○ پیغمبری از ستودگان و بزرگواران علیکم و برکت دادیم برابر ابراهیم م و علی را شقی
 و بر سر او حق که از صلب او المیاسی بنی اسرائیل و غیر ایشان چون ایوب م بیرون آوردیم و من ذریه صما و از فرزندان ایشان سر و خوش
 نیکو کارست در عمل خود بایمان و طاعت و ظلم لنفسه و تمکارت بر نفس خود کفر و محبت مبین ع اسکا را ستم و یعنی از نسل او هم گرویدگان
 نیکو کار باشند و هم ناکار و بندگان بتکار و لقد منکما و هر آینه ما منت نهادیم علی مؤمنی و هرقون ع بر بوسی و بارون م بر نعمت نبوت
 و خجسته صما بر هانیدیم ایشان را و هو مضمما و گروہ ایشان را یعنی بنی اسرائیل را من الکرب العظیم ع از اندوه بزرگ یعنی از غلبه قطیان
 و اندوازار ایشان و قصو لهم و یاری دادیم سر و در با قوم ایشان فکانوا اهلهم پس بودند ایشان الغلبین ع غلبه کنندگان بر عادی و
 اتینهم ما و دادیم موسی و هارون م را الکتاب المستبین ع کتابی سپید و هویدا و هدایتی صما و راه نمودیم هر دو را الصراط المستقیم ع
 راهی راست رساننده مقصود و ترکتنا علیهما فی الآخرین ع و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنائی نیکو در میان امتان باز پسین یا آخریانی
 گذاشتیم نیست که گوید سلمه علی مؤمنی و هرقون ع سلام باد بر موسی و هارون م یا میگوئیم سلام بر هر دو و انا کذلک بتسلیم
 ما همچنین تجزیه المؤمنین ع پادشاییدیم نیکو کاران را از اهل صما بدستیکه موسی و هارون م من عبادنا المؤمنین ع ازبندگان
 گرویدگان مانند و ان الیاس و بدرستیکه الیاس بن یاسین بن بشیر بن فخاص بن الغیر بن بن هارون بن لکن الکرب سلیلین ع از جمله فرستادگان
 بدعوت خلق لذلک قال یا دکن از آنکه گفت لقومهم مگروه خود را الا تتقون ○ آیات میرسد از عذاب الهی آتد جون آیامی پستید
 بعلا بعل را بخدای و آن بی بود که میست گز بالا و چهار روی داشت و یک نام زینبیست از شام و چون بعل در و بود سخا را بعلبک گویند و
 بدین اسم مشهور شده القصه الیاس م گفت بخوانید بعل را قتل دوزن و میگذازد آحتن الخالقین ع عبادت نیکوترین آفریدگان را
 مراد از خالقین مصورانند الله ربکم خدای پروردگار شماست و رب آبائکم الا قولین خ و پروردگار پدران پیشین شماست پس او را
 پرستید و باو شرک میارید حق سبحانه و تعالی الیاس را با اهل بعلبک فرستاد و ایشان بلکی داشتند اجب نام در اول سلمان بوده و در آخر
 باغوائی زن خود از اهل بت پرستان شده و الیاس م دعا فرمود تا سه سال نقطه بماند شدند و الیاس م بر جوع نموده غدر تدارک خلق خود در خوا
 الیاس م فرمود که ایمان بیاور و در وید بنگا گلی حق اقرار بایک کرد و ایشان متامل شدند الیاس م گفت اگر سخا اهدید که بطلان و حقیقت دین بن شما
 هوید گردد بیا سید تا من خدای خود را بخوانم و شما بتان خود را بخوانید هر کدام که دعای ایشان اجابت نماید منرا و پرستیدن باشد ایشان بن
 رضا داده بت خود را بیا رسته و ستایش بسیار کرده از و با ان طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد و الیاس م دعا فرمود فی الحال ابدان آدمی
 قوم او در انکار فرو نرفتند فکذ بؤ که پس تکذیب کردند و افاقه لهم لحضره قون ○ پس بدرستیکه ایشان هرگز نیامده حاضر کرده شدند در دوزخ
 الا عباد الله المخلصین ○ مکرندگان خدای تعالی پاک کرده شدند از شائبه شرک و نفاق آورده اند که الیاس م ملول شده از خدا
 درخواست که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم بیرون برد و فران رسیده در فلان روز در فلان موضع رود و هر چه بدو ظاهر گردد بدو
 سوار شود الیاس م نیز زمان معین بجان مقرر رفت صورت شیرینی با سپی از آتش میش می آید بران سوار شد و العیصر را جلیفه خود ساخت
 و حق سبحانه و تعالی و بال داده شربت طعام و شراب و وقایع از و سلب کرده با فرشتگان پرواز داد و در حقیقت او آدم هم انسیست قوم
 ملکی هم ارضی و هم سماوی و او مکل سب بر بیا با نیا چنانچه خضر بر یا و در عرفات بایکد گیر ملاقات میفرمایند و در رمضان با هم در بیت اقدس

افطار میکنند و جمعی از صلحای است ایشان را می بیند و ترک نماز کند و شتم علی علیه السلام را می بیند و در میان پنهان شایسته
 فراوان یاران را که از شتم که گویند سَلَمَ عَلَیْهِ اَلْیَاسِیْنَ سلام بر یاسین و گفته اند الیاسین هم نام اوست چنانچه میگوید و میگوید
 سینا و سینین اَنَا کَذَلِکَ بِرَسْمِکَ مَا یَجْنِبُنِی تَجْرِی الْحُسْنِیْنَ جزا میدهم نیکوکاران را از آنکه بدستگیر الیاس هم میگوید عبادِ
 الْمُؤْمِنِیْنَ ازندگان گردیدگان راست آیان اسی است جامع بر جمیع کمالات صوری و معنوی را و نام بندگی تشریفی است خاص
 برای اهل اختصاص نظر گرفته خویش خوانی مراد باز ملکیت جادوانی مراد شایسته بخت فرخنده مانده هرندگان ترانده امانه و امان
 لَوْ طَائِفُ الْمُرْسَلِیْنَ و بدرستی که لوط بن هارون از پیغمبران فرستاده شده است اِنْ تَجِدْنَهُ یَا دُکُنْ حَتَّاتٍ دَاوِیْمُ اَوْ رَاوَا اَهْلًا
 اَجْمَعِیْنَ و اهل بیت او را هرگاه آنچه را که می بینی که زن او بود چه او قرار گرفت فی الْخَبْرِیْنَ و در بازماندگان بعد از او که او
 بود و بالوطه هم با همی کرد و تَقَرَّرَ اَلْاَخِرِیْنَ پس پاک کردیم و دیگران از قوم وی و دیار ایشان را زیر و زبر ساختیم و اِنْ تَجِدْنَهُ
 و بدرستی که شامی گروه قریش میگردد علیهم السلام بر منازل ایشان و قتی که تجارت شام میروید مُصْبِحِیْنَ در حالیکه و خلیه در صبح و اَلْیَاسِیْنَ
 و شب یعنی بر منازل ایشان گذرد و در روز و شب اَفْلَا تَعْقِلُوْنَ عَا یَا عَقْلُ مِیکنید و اندیشه نمی نمائید که عاقبت مکنان خبر بد است
 نیکشد و اِنْ یُؤْتِیْ و بدرستی که یونس بن یحیی از جمله فرستادگان است حق سبحانه و ارباب مینوی از بلاد موصل فرستاد چنانچه
 در سوره یونس گذشت قوم کذیب وی کردند و او عذاب طلبید و از میان قوم بیرون رفت و بعد از ظهور در عذاب قوم یونس هم ایان آورد و عذاب
 رتفع شد و یونس هم ازین حال خبر یافت و او قوم را و عده عذاب داده بود که عذاب بشمار فرود آمد پس از اندیشه آنکه مردم او را کذب نسبت دهند روی
 بجانب دریاندا داد اَبَقْ یَا دُکُنْ اَزَا که گنجیت یونس هم از قوم خود اِلَى الْفُلِّ الْمَشْجُونِ بسوی کشتی که ملو بود از مردم و متاع آورده اند که چون کشتی
 بکنار دریا رسید قومی از تجارت کشتی بکب افکنده و در دریا سوار میشدند یونس هم با ایشان کشتی درآمد چون کشتی میان آب رسید بانیان و ملاحان گفتند
 گر خیمه درین کشتی هست که کشتی نبرد یونس هم فرمود که بنده گر خیمه منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی سیاهی از آدمی و صلاحیت جوانمردی از
 بشرة تولا حست یونس مبالغه کرد که گر خیمه منم و اَبَا آن قوم چنان بود که بنده گر خیمه را در دریا می انداختند تا کشتی روان میشد چون یونس
 دران باب سخن بسپرد اطباء رسانید و آن قوم نمیشدند فرمود که قرعه زیم فسا هَمَّ یُسْ قَرَعَهُ زَنْدُ بَا اهل کشتی سه نوبت فُکَانَ مِنْ
 الْمُدْحَضِیْنَ غنچه پس گشت یونس هم از حنینان یعنی بر سه بار قرعه بنام وی برآمد اهل کشتی او را بر دوشته قصد کردند که او را بدربار افکنند
 حق سبحانه و وحی فرستاد و مایهی که در آخر دریا بودی تا پیش کشتی آمد و دهن باز کرد و ملاحان او را بطرفی دیگر بردند آنجا مایهی پیدا آمد یونس هم
 گفتم در سر کشیده خود را در بحر افکند فَاَلْقَمَهُ الْحَوْتُ پس فرو برد و او را مایهی سبک بار و هُوَ طَلِیْمٌ و او ملامت کننده بود نفس خود را که
 چرا از قوم گنجیت فرمان رسید مایهی که من او را طعمه توانستم بلکه درون تو زندان او کردیم باید که ترکیب او از هم نریزد و مایهی چنان که مادر را
 با فرزندمان باشد در نگاه بدشت او رعایت نمود و سر از آب برآورده میرفت و یونس هم در درون او نفس میزد سه روز یا هفت روز آنجا بود
 و اشترانست که چهل روز در شکم مایهی بود و آن مایهی هفت دریا را بگشت و حق سبحانه گوشت و پوست او را نازک و صافی ساخته بود چون
 آگینیتا یونس هم غرائب و عجائب بحر مشاهده کرد و پیوسته بکس حق تعالی اشتغال داشت قَالُوا لَا اَنَّهُ پس اگر ندانست که یونس هم گان مرگ
 الْمُسْتَحِیْنَ بود و از تسبیح گویند گان در شکم مایهی که میگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا اگر ندانست که او پیش از آن که در
 شکم مایهی بود و از دگران و نماز گزارندگان بودی لَکِ اَنْزِیْهِ دُرْگ کردی فِی بَطْنِهِ و شکم حوت اِلَى یَوْمِ یُخْرَجُوْنَ تا روزی که بر آنجا نشو

ع

نفس

مردمان با برکت ذکر پروردگار زودش خلاصی دادند پس بیگندیم اورا یعنی ما را فرمان دادیم تا او را از دوزخ بر آورده و بپوشانیم با لکن
 بر زمین ها مون یعنی صحرائی که در آن درخت و گیاه و نبات و کوه نبود و در چنین موضعی بیگند و هو سقیم و حال آنکه او بیمار بود یعنی نصف
 نصف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود و آفتاب آفتاب بر ویانیدیم بر سر او شجره و قیظین و درختی از کوه و آب
 بر گهای خود او را سایه کرد و در زاد او اسیر کرده که خاصیت ورق قیظین آنست که گس گرد آن نگرود و چون حق سبحانه و تعالی بپوشید
 لقیظین پوشید از آفتاب و حرارت آفتاب این شد و بر کوهی را فرمان داد تا می آمد و پستان در دوزخ و کس عمر من نسا و داری یکید
 تا وقتی که پوست دی محکم شد و گوشت دی تمام گشت بازوی او با قرار اصلی رفت و از سکنه و فرستادیم او را دیگر باره الی و الی
 الف بسوی صد هزار مرد و او نیز بدو ن باز یاده به میت هزار را بقا و هزار چون خبر رسیدن یونس عم یابل بنوی رسید ملک تمام
 قوم با استقبال وی بیرون آمد فامتوا پس گردیدند یونس عم یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند و فامتوا پس بر خورهای ایم
 ایشان را الی چنین تا آن هنگام که اجل ایشان رسید و بعد از آنکه تقاضی اجل استر داد و بعث روح منو جبرگودنه برافعت ابطال منع او
 میسرست و نه بیدل سوال دفع او متصور را با عی روزیکه اجل دست کشا بدستیزه و زهر ملاک برکت و خیرتیه نه وقت جدل بود نه محمل
 حیل نه روی مقاومت نیارای گریه فاستفتیم پس پرس از بنو خراج و بنو ملج و جنبه که ملائکه را دختران خدای میگویند یعنی از وجه قسمت
 من الی ربک البکلت ایا پروردگار ترا دختر اند و کلمه السکون و در ایشان از اسیران ام خلقنا من التراب انما الایمان فریدیم و فرشتگان
 زمان و هم شیدون و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما ایشان را الا انهم کاه باش و ملائکه ایشان قریب بهم از روغ و
 اقوامی خود و کقولون و کذا الله اله آینه میگویند بزا و خدای تعالی یعنی برای و فرزند ان و انهم کاذبون و بدرستیکه در انتساب ولایت
 بجای بر آینه دروغ گویند اصطفی البکلت ایا برگزیده خدای دختران که مکروه و طبع شامند علی البکلت بر پسران که ماده قمار و ستطاب
 شما ایشانند ملائکه و قسمت شمار درین قسمت کف تخم کون چگونه حکم میکنید و نسبت میدیدید بچنان آنرا که برای خود نمی پسندید فلا کذکون
 آما اندیشه نمیکند که حق سبحانه و تعالی از صاحب و ولد چه لذت جنس مولود می باید و از مثل وی شاید و حضرت رب العزیز از مثل و شبه تقدست
 آمد لکم آما شما راست درین سخن که ملائکه را نبات اند میگویند سلطان عظیمی و محبتی و شش یکتا بی فرو داده از آسمان مثل بر اثبات ان
 فاقولوا یکتیکم پس بیارید آن کتاب منزل را ان کلمه صدیقین اگر رسیدید استگو یان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنی خراج
 گفتند که حق سبحانه و تعالی با جن مصاهر کرده و برخی از سر ولات ایشان اختیار فرموده ملائکه را آنها متولد شده اند یا جنس بران بودند که خدای تعالی
 و شیطان برادر اند حق سبحانه و تعالی میفرماید و جعلوا ابنته و ساخته اند میان خدای و بنی الجنه و میان پری که دیوان ایشان است نسبتاً
 خویشی و نسبتی و لقد علمت الجنه و بدرستیکه میدانند دیوان و پریان که روز قیامت انهم بدرستیکه ایشان یعنی فاعلان این سخن
 یا هم ایشان المحضرفن و آینه حاضر شدگان باشند برای عذاب جمعی بر آنند که ملائکه از جن هر چه از دیده پوشیده باشد
 عرب از جن خوانند و ایشان میان حق سبحانه و ایشان نسبتی ساختند بعضی گفته اند دختران می اند و ملائکه میدانند که ایشان را برای سوال حاضر
 خواهند کرد و از پرستش کفار مر ایشان را خواهند پرسید و ایشان جواب بوجه صواب خواهند داد که بل کافوا بعباد و ان الجن چنانچه در سوره رسا
 مذکور شد سبحان الله پاک است خدای تعالی عمتا یصفون از آنچه صفت میکنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی میرسد
 او را از مقاله کفار اثر رو به ایشان بدین نوع خدا را وصف میکنند لا یعباد الله المحضین مگر بندگان خدای پاک شدگان از الوهات

شبهات که ایشان بسرایستایش او نمایند فلا تکه پس تحقیق شمای کاوان و ما تعبدون و آنچه میرسد از زبان مائیل نمیشود
 شاه هر علیه بر آنچه میرسد یقینین اگر آه کنندگان و تباہ سازندگان الا من هو کما کس را که او صال الجحیم و آئینده بد و زحمت
 یعنی علم ازلی بدان تعلق گرفته است بر آنکه او بی شبهه بد و زحمت خواهد رفت و برای رد قول آنکه ملائکه برست بودند ذکر اعتراف ملائکه بعبودیت
 حق سجده میکنند که ایشان بگویند و ما صنا و نیست از بهر آنکه ملائکه را در مقام معلوم مقامی است در خدمت و عبادت
 معین داشته شده و مقرر گشته که از آن تجا و زنی تو انیم نمود شیخ بوکر و راق قدس سره فرموده که ملائکه مقام سفیه است چون خوف و رجائیت
 و رضا که هر یک از مقرران خطرات ملکوت و مقدسات جوامع جبروت در مقامی از آن ممکن اند و انا نحن الصالحون و بدستیکه ما
 صف کشیدگانیم را دای طاعت و موقوف ملازمت و انا نحن السخون و بدستیکه ما تسبیح گویندگانیم را دای طاعت مرخای
 عزوجل را و تنزیه کننده از هر چه لائق ذات مقدس می نباشد در باب آورده که این کلام پیغمبر صلعم و مومنان است جمیع ابد تعالی که
 میگویند هر یک از ما فرد مقامی معلوم داریم در بهشت و امروز در صف کار ایستادگانیم باز و پیاپی یاد کنندگان بر خدای عزوجل را و تاکید
 این هر دو جمله بآن و لام تو سیطه فصل دلیل است بر موافقت طاعت و دوام ذکر بی شبهه و شائبه قصور و قوت خواسته نسبت ملائکه کرام و خواه
 نسبت سیدان صلعم و سایر اهل ایمان از اصحاب عظام علیهم الرضوان و ان کا قوا و بدستیکه بودند کا فران قریش که قبل از بعثت کثرت بودند
 هرگز نیگفتند لو ان عندنا و اگر بودی نزدیک ما ذکر از کفر یعنی کتابی که سبب بند و نصیحت بودی قرن الاولین و از کتب
 پیشین یعنی اگر ما این کتابی بودی و حکم بر ما منزل شدی لنگا هر آینه می بودیم ما عباد الله الخالصین و بندگان خدای تعالی پاک کرده شده
 از لوث شرک و کفر و آن هنگام که بدیشان آمد کتابی که شرف کتب سماوی است یعنی قرآن فکفر فایده پس کافر شدند بوی فسوف
 یعلمون پس و و باشد که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت و مغلوبیت است و لقد سبقتم و هر آینه پیشی گرفته است کلیتاً
 سخن را یعنی پیغمبران هم و علم این و عده در لوح محفوظ مثبت است کما قال الله تعالی کتب الله لعلی انما و رسل یعنی و عده نصرت که کردیم ما
 لعیادنا المکرر سدیدین و مکرر ای بندگان فرستاده شده ائمه بدستیکه پیغمبران هم لکم التصور و هر آینه ایشانند یاری کرده شده گان و
 ان عندنا و بدستیکه لشکر را یعنی تابعان انبیاء هم لکم العلیون و هر آینه ایشان غلبه کنندگانند بحجت یا نصرت در اغلب اوقات و
 غلبه کفار بر ایشان بسبب قدرت است قول عظمیم پس روی بگردان ای محمد از ایشان حتی چنین تا هنگام مرگ ایل با زمان و عده نصرت
 که روز بدر است یا روز فتح که قاصص همد و بهین حال ایشان در آن روز فسوف یبصرون پس و و باشد که ببینند ایشان در دنیا
 نصرت ترا و در آخرت علو مرتبه را آورده اند که چون کفار و عید فسوف یصرون شنیدند گفتند که این کی خواهد بود آیت آمده که اقبحنا ایما
 بعذاب ما یستجیلون و شتاب میکنند و وقت نزول آن می پرسند فاذا منزل پس چون فرود آید آن عذاب بساحتی هم پیشگاه منزل
 ایشان فساخ المکرر محرم پس و باشد صبح هر کس کرده شده گان آورده اند که در میان قبایل عرب قتل و غارت بسیار بود و بهر لشکر
 قصد قبیله و شتندی بهر شب را سپرده و وقت هر که زمان خواب گران است بحالی ایشان در آمدندی دست بغارت و سر و تاراج بر شاه قوم را
 متاصل ساختندی و بدین سبب که اغلب غارت در صبح واقع میشد غارت را صبح نام نهادندی و بهر چند غارت که در وقتی دیگر و در
 می یا قهقزی همان صبح گفتندی درین آیت تشبیه کرد عذاب را به لشکری که ناگاه بدیشان هجوم خواهد کرد و غارتی بدیشان واقع خواهد شد
 آن عذاب سبب صاف است و مروی است که در آن صبح که حضرت رسالت پناصلعم زمین خیزید و قلعه و حصون ایشان را دید فرمود که اعدا کبر

خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فسا صبح المندرين پس حق سبحانه و تعالی دیگر بار بجهت تاکید میفرماید و قَوْلُ عَنَّمْ و روی گردان ای
واعراض کن از ایشان حتی چنین تا و قبیله آیت ایف نازل شود و آنچه و بین که عذاب بر ایشان فرو آید فسَوْفَ یُبْصِرُونَ
پس ندو بود که ببیند انواع عتو و تها در دنیا و عقبی شجاعت پاک است پروردگار تودیت العزیز و خداوند عزت و قوت و غلبه عتو
یَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند مشرکان او را و سَلَّمَ عَلَى الْمُتَّسِلِينَ و سلام بر فرستاده شدگان و الحمد لله و همه تسایه و بیت
العلیین و مرخای را غر و جل که پروردگار عالمیان است درین آیت بندگان را تعلیم تسلیم و تحمید میکند و امام محی السنه در عالم التشریل
باسناد خود از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که هر که دوست میدارد که بر و پیانید مزد و ثواب را به پیمان بزرگ تر باید که ختم کلام
مجلس و این آیت باشد سبحان ربک آه تا ثواب یابد

سورة ص مکیه و هی ثمان و ثمانون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

ص ابو بکر و راق و قطرب در بر آنند که حروف مقطعه جهت تسکین کفایت است که هر وقت که حضرت رسالت پناه صلعم در نماز و غیر آن
بجرا تلاوت فرمودی ایشان از روی عباد و صغیر زدندی و دست بردست کو فتدی تا آن حضرت صلعم بر غلط افتد حق سبحانه و تعالی این
فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن متامل و متفکر شده از تعلیط باز میانند و درین حروف بخصوصیت گفته اند که نام خدای است غر و جل یا
اسم قرآن یا علم سوره یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا اشارت است بصدق اسد یا بصدق محمد صلوات الله علیه و سلام
جمعین و در آخاف آورده است که اسم محمد است صلعم و مرتضی علی کرم الله وجهه فرمود که نام بگری است در آسمان صاحب لباب
گفته علیه الرحمه که آن بگری است که عرش خدای غر و جل بر دست یار دانی است که حق تعالی بدان مردگان رازنده گرداند امام قشیری هم فرموده که
حق سبحانه و تعالی قسم یاد میکند بصغای محبت و ستان سلمی گفته که قسم است بصغای دل عارفان در بنا و بیات آورده که قسم است بصورت محمد
و در بحر الحقائق گوید که قسم است بصمدیت او در ازل و بصدا و صورت او تا بد و بصدا و صانعیه او با منیما و القرآن و بحق قرآن ذی الذکر
خداوند عظمت و شرف و شریک یا مثل ذکر یا محتاج الیه جواب قسم این است نه آنکه کفار نپندارند بل الذکر که حق الله آنکه گروه اندازد و ساسای
قریش و عیش و در کشی انداز قبول حق و شقاق و در مخالفت خدای غر و جل و عدوت رسول صلعم که اهل کنا چندین هلاک کردیم من
قبلهم پیش از کفار که قرن از اهل روزگار یعنی ام گذشته بجهت تکبار و شقاق ایشان فنادوا پس بگردند و آواز بلند برداشتند تا کسی
ایشان را خبر یابد رسد و کلات نیست آن هنگام حیث مناص و هنگام رجوع مگر یزید که در محال التشریل فرموده که عادت کفار مکه آن بود که
چون در کارزار بر ایشان دراز شدی میگفتند مناص مناص یعنی بگریزید بگریزید حق سبحانه و تعالی خبر میدهد بهنگام حلول عذاب در بدر مناص مناص
خواهند گفت و آنجا جای گریز نخواهد بود و عجب و آشگفت دارند کافران آن جاءهم اعداء بدیشان منذر مناص یعنی بگریزید بگریزید
از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیله ایشان و قال الکفر قون و گفتند اگر ویدگان هذا این منذر بشارت و است و آنچه
از خوارق عادت بامی نماید کک اسب و دروغ گوی است در دعوی نبوت یا اسناد قرآن بخدای غر و جل چه تیره راسی که انوار ابعات
وحی را از تاریکی سحر امتیاز کند و چه بصیرتی که آثار شفاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشاند قطعه گشت طالع آفتابی چنان عالم فرود
دید و خفاش را یکدزد در روی نورنی از شعاع روز روشن روی گیتی سستینه تیرگی شب بسوز از دیده وی دورنی و آورده

از گروهبانان لشکر کشیده بار رسول جنگ میکردند یکی از دلائل اعجاز قرآن این است که خدای خبر داد پیغمبر خود را در مکه که عتق رب لشکر قریش میشود و مردم خواهند شد و چنان شد که کذب بقوله کذب کردند پیش از این که قَوْمُ قَوْجِ گروه نوح ع م رو را ق قَاد و قوم عاد بودند قَوْمُ عَمَل و فرعون موسی را عَمُ ذُو الْأَوْتَاد خداوند بیجا صفت فرعون است مرا و ملک ثابت باشد تشبیه کرد ملک او را بچهار که اعظم آن با و تاد است حکام باید و گویند مراد چهار میخ است که سوسنان را بدان تعذیب می نمود و نمود و تکذیب کردند نمود صالح ع م را در سخت دعوی آورده اند که تکذیب قوم صالح ع م را و در وقت دعوت ثانی بوده چنانچه اول که صالح ع م قوم را دعوت فرمود و بعد ایمان آوردند و چون وی وفات کرد و مرگشتند حق سبحانه تعالی باز او را زنده گردانید و برایشان فرستاد و درین نوبت او را بشناختند و برهان طلبیدند و اخراج نامه واقع شد بعضی ایمان آوردند و بعضی تکذیب نمودند و بسبب عقربا که بهر هلاک شدند و قَوْمُ لُوط و گروه لوط را و راعم و اصحاب لیس که با و اهل بنیه شعیب راعم و اولیک الا خربان آن گروهند خربهای مکه بان و چند مردم قریش نیز از ایشان خواهند شد این کل نبودن هیچ یک از ایشان الا کذب است از رسول اگر آنکه تکذیب کردند فرستگان را حق عتاب پس نه او شد عتوبت من برایشان و فرود آمد عذاب من برایشان و ما یظنونی یخرجون و انتظار منی بر نه که او را این گروه از قوم تو که اصحابه قاحد که هر یک صیحر که نفخه اولی است و هم بدان میرند متاهل نیست آن صیحر این قواقی هیچ رجوعی یعنی کس نتواند که آن را برگرداند و باز گرداند و قاتل او زبنا و گفتند معاندان قریش چون نصیحت حارث و اضراب او که ای پروردگار ما بخجل لنا قطننا بشارت بد بهره ما را از عذاب که محتمل صلعم ما را بدان و عید میکند یا از روی تحویل ده مرا صحیفه اعمال تا ما در آن بگردیم قبل یوم الحساب و پیش از روز شمار این استحال از روی استنزا میکردند و خاطر خاطر حضرت رسالت پناه صلعم ملول شد حضرت عزت جل و علا فرمود که از صیحر شکیبائی کن علی ما یقولون بر آنچه ایشان میگویند این حکم بآیت لیسف منسوخ است و اذ کفر عجب دنا د اود و یاد کن بنده ما را و او دعوت دانا اید خداوند قوت در دین یادر حسب یادر ملک داری و گفته اند در عبادت چندی از شیبا طاعت میکند راند و روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد و اقباب بدرستیکه او باز گردانیده بود و با انا سخرنا التجبال بدرستیکه ما را گردانیدیم که بهما را با و او دعوت ما هر جا که میخواست میرفتند معه لیستخ با و تبیج میکردند یا العشی شبانگاه و الا شر اقی و بوقت بر آمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار را فرموده که تبیج کوهها و سنگها اگر چه بر عتلا پوشیده است از قدرت حق سبحانه و تعالی و تبیج حصار در دست مصطفی صلعم کی از شواهد قدرت است یکی از اولیا سنگی را دید که بسان قطرات باران آب بار میچکید ساعتی توقف نموده بتأمل در آن بگریست سنگ با وی سخن آمد که ای ولی خدای چندین سال که خدای تعالی مرا آفریده و از بیم نیاست او اشک حسرت میریزم آن ولی خدا مناجات کرد که خدایا این سنگ را این گروان دعا او بجزاجابت پیوست و شرده امان بدان سنگ در رسید و آن ولی بعد از مدتی هماغار رسید و همان سنگ را دید که بیشتر از نوبت اول قطره با میریخت فرمود که ای سنگ چون این شدی این گریه از بهر چیست جواب داد که نوبت اول قطره که میگرفتیم از خوف عقوبت و حالا میگرییم از شادی امن و سلامت ما را برین درگاه جبرگزیستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرمود بیت سرگزیداریم دور و دراز ندانم ز حسرت بود یا ز ناز از سنگ گریه بین و گوکان ترشح است و ز کوه ناله وان و میپندار کان صد است و الطیر و سحر کردم مرا و امرغان محشود که ما جمع کرده شده تزدوی و صف زده بالامی سرا و

کُلُّ لَهْ هَرِیک از کوهها و مرغان مرد او در علیه اسلام اَوَابُ ○ مطیع بودند یا بازگرداننده آواز خود را با وی بتسلیم و شکر و نوازش و کرم و
 مُلْکَهُ بادشاهی و سی رابد عای مظلومان یا بوزاری نصیحت کننده یا بکوتاه کردن دست ظلمه از رعیت یا با تقای رعب و می در دل
 اعدای یا بباختن زره و ساختن آلات حرب یا بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان چه در هر شب سی و شش هزار مرد پاس خانه وی شستند
 امام ابوالمیثاق فرمود که استخام ملک بدان بود که سجانه تعالی از آسمان سلسله فرستاد و آن سلسله بالای محکمه داود و دم بایستاد و از خصم هر که
 برحق بود ندی دست ایشان بسلسله رسیدی و آن دیگر را بخدا قانر نبود و آئینه الحکمه و داویدم داود و دم حکمت یعنی تمام علم و دکان
 عمل و فضل الخطاب ○ و کلام پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از ان دریافتی یا سخن میانه جامع در مقصود و خالی از لک و بی شباغ
 عمل و اختصار محل مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب بر چنین تفسیر کرده البینه علی الدعی و الیمین علی من انکر و بحقیقت کلام خصم برین
 حکم منفصل و منقطع میشود و باید دانست که در قصه داود علی نبیا و علیه السلام و تزویج زن او را اختلاف بسیارست و بعضی از مفسران این
 قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرح و عقل در قبول آن با میکنند و آنچه بصحت قرب سینا دیدن است که او را زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بان
 رسیده که با وی عقد کنند او لیای زن را با وی خرشته افتاده بود بوی ندانند و داود و دم جت خود خطبه فرمود و او را نود و نوزده و او را نیز
 بخوابست در زرد لمیر آورده است که خطاب الهی با وی آن بود که بعد از خطبه او را خطبه کرد و صورت معاتبه در قرآن برین وجه است که
 وَ هَلْ أَتَاكَ مَا بَرَئْتُكَ الْخَصْمُ مَسْخَرَانِ دُوْگَرِه که خصومت کردند و در تبیان آورده که جریریل و میکانیل عم در صورت دشمن
 نزد داود و دم آمدند و با هر یکی جمعی از ملائکه بودند و حضرت داود و دم روز چهار قسمت فرموده بود روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی
 و روزی وعظ گفتی و روزی مهمات خاصه خودت خال فرمودی و روز عبادت به بالا خانه برآمدی و پاسبانان بر حوالی ایستاده مردم را
 از در آمدن بروی منع کردند و ملائکه آن روز بصورت انسان بخانه داود و دم آمدند و عبادت خانه وی بالا رفتند چنانچه میفرماید اِنَّكَ كُنتَ
 الْحَرَابُ ○ یا دکن چون بالا رفتند بسوی غرقوی اِذْ دَخَلُوا اِچْرِن در آمدند علی داود بردا و دم و ایشان را دیدی قَفْصَ پَس تَبِید
 مِنْهُمْ اَزْ اِیْشَانِ چه بی جازت از بالا غی غم نه در آمدند قَالُوا لَکُمْ تَرَسِ اِیْ اَوْدُ حَتْمَانِ اود و گرویم خصم کی دیگر نماند
 بَعْضُنَا سَمَرُ فَرِیْضِی اَزْ مَعْلِی بَعْضُ بَرِیْ دِیْگَرِ قَاحْکُمْ سَیْنَا پَس حَکْمِ کُنْ مِیَانِ یا لَکُمِی بَرِیْ وَا لَکُمِی وَ جَرِکُنْ دِجْکُمْ خُودِ وَا هَدِیْنَا
 و راهنمای ما را الی سَوَاءِ الصَّوْاطِ ○ براه میانه که آن عدل است و رستی داود و دم فرمود که سخن گوئید کی از ایشان اشارت بدیگری کردی
 بَدَا و دِگَرِ اِنَّ هَذَا اِیْچِی تَرِیْ سَیْکَ اِیْنِ بَارِیْنِ سِتِ دِیْوِیْنِ و صحبت که اِیْچِی قَاحْکُمْ نَجْهَ تَرَا و رَا نِوَرِیْ و نِشِ سِتِ قَیْلِی
 نَجْهَ وَا حِدْکَ قُصُورِ اِیْشِ و پَس قَقَالَ پَس گِفت اَکْهَلْ اِیْهَا اَزْ نَصِیْبِیْنِ زَرْدَانِ مَلِکِ مَن کُنْ و عَزْزِیْ و غَلْبِیْ کَرِ دِیْزِیْنِ
 فِی الْخَطَابِ ○ در سخن گفتن و کنداشت که تعلل کن در ان قال گفت داود و دم که اگر حال برین منوال است لَقَدْ ظَلَمْتَ بَخْذِیْ عَزْزِیْ
 که سَمَرِ کرده است بَرِیْوِیْوَالِیْ نَجْهَیْکَ بَخْوَیْشِیْنِ مِیْشِ تُوْ جَمِیعِ کَرْدِیْنِ اِنِ اِلِیْ نَعَا جِیْهِ بَا یِشِیْ خُودِ وَا نِ دِیْشِیْ اَو بَرِیْ سَیْکَ اِیْ
 قِیْنِ اَلْخَطَا اَزْ شَرِکَیْ کِه دَالِ بَهْ خَلَطِ مِیْکِنْدِ لَیْغِیْ هَرِ اِنِیْ سَمِ مِیْکِنْدِ بَعْضُ مِیْکِنْدِ عَلِیْ بَعْضُ بَرِیْ اَزْ اِیْشَانِ بَرِیْ بَعْضِیْ و زِیَادَتِ اَزْ حَقِ
 خُودِیْ طَلَبِیْ اِلَا اَلَّذِیْنِ اَمْنُوْا اَمْرَا که گریه ویدند و عَمِلُوْا الصَّالِحَاتِ کَرْدِند عَمَلِیْ سِتُودِه و قَلِیْلُ مَآهَمُ وَا نِ کِه اِیْ اِیْشَانِ دَرِ
 مِیَانِ شَرِکَا بَرِیْ دَا و دِیْمِ اِیْنِ مِیْشِ اِیْشَانِ بَرِ خَاسِتِنْدِ وَا زْ نَظَرِ اَوْ غَا بَ شَدِنْدِ وَا و دِیْمِ دَرِ مَآلِ اَفَا و دِیْمِ دَرِ مَآلِ اَفَا و دِیْمِ دَرِ مَآلِ اَفَا
 دَا و دِیْمِ اَدْنَا اَفْتِنْدِه اَمْکِه اَو رَا تَحَا نِ کَرْدِیْمِ بَدِیْنِ حُکُومَتِ مَاتَمْتَبِه کَرْدِیْمِ اَفَا سَتَغْفِرْ پَس طَلَبِ اَمْرِشِ کَرْدِیْمِ پَرِوَرِ دِگَرِ خُودِ رَا

وَقَالَ

سجده
عندانی حقیقه
رحمه الله تعالی

وَحَسْرًا كَمَا وَفَّقَا دُرُورِي فِي حَالِيكَ سَجْدَةً كُنْزَهُ بَدُوًّا أَكَابَ مَحْجُوبًا بِغِيْثِ نَجْدِي عَزَّوَجَلَّ أَيْنَ سَجْدَةٍ تَزِدُّ أَمَامَ عَظَمَتِهَا سَجْدَةً عَرِيشَةً
وَمِثْلُهَا بِتَلَاوُتِ وَيَ سَجْدَةٍ بَادِيَةً دُرُورِي نَزَّوَجَلَّ أَمَامَ شَاغِعِي بِحَارِغِ غَايِمِ نِسْتِ وَأَزَامَا حَمْدِ جَبَلِ شَرِّ دُرِينَ سَجْدَةٍ دُورِ دَارِ نِسْتِ
وَأَيْنَ سَجْدَةٍ دِهَمِ نِسْتِ بَقُولِ أَمَامَ عَظَمَتِهِ دُرُورِي قَوَاعِتِ مَكِيدَةِ أَيْنَ سَجْدَةٍ نَابِتِ كَفْتِهِ وَفَرَمُودِهِ يُقَالُ لَهَا سَجْدَةُ الشُّكْرِ فِي حَضْرَةِ نُوْرٍ الْأَوَّلَانِ
وَأَوْدَعِمْ سَجْدَةً شُكْرًا كَفْتُهُ نَالَهُ بِسَيِّدِمْ مَرْدَاوُدِ أَمَامَ ذَلِكَ أَجْمَعُ أَرْوُزِ اسْتِغْفَارِ كَرَمِهِ وَوَدَّ أَنْ لَكَ وَبِشَيْئِكَ مَرَاوِدِ عِنْدَنَا
لَوْ لَقِيَ نَزْدِيكَ مَقَرَّبَتِ سَتِ بَعْدَ مَغْفَرَتِ وَحُجْنِ مَنَابِ هُ وَنِيْكَوْ بَاغِيْشَتِ دُرُورِي شَرِّتِ وَكَفْتِهِ مَرَاوِدِ أَيْنَ سَجْدَةٍ أَيْنَ سَجْدَةٍ
بِدُرُورِيكَ كَرْدَانِيْمْ تَرِ اَخْلِيْفَةُ فِي الْأَرْضِ خَلِيْفَةٍ دُرُورِي بَعْضِي تَبَعِ خِلَافَتِ تَبَوُّزِ زَانِي وَاشْتِمْ يَا تَرِ اَخْلِيْفَةُ أَنْبَاءِ كَمِ كَمِ بِشَرِّ أَنْ تَوْبُوْندِ سَاخْتِمْ فَاحْكُمُوْ
بِسَ حَكْمِ كَرْنِ بَيْنِ النَّاسِ مِيَانِ مَرْدَمَانِ بِالْحَقِّ بَرَسْتِي وَكَأَنَّ تَبَعِ الْهُوْنِي وَبِرُورِي كَمِ هَوَايِ نَقْصِ وَآرُورِ دِيَايِ اَوْرَاقِ بَصَلَاتِ كَمِ كَرَاهِ كَرْدَانِ
هُوَ اَتَرَا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ اَزْرَاهُ خُدَی تَعَالَى اِنَّ الدِّیْنَ یَصْلُوْنَ بِرِ سَبِيلِكَ اَنَّا كَرَاهِ هِشُوْندِ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ اَزْرَاهُ خُدَی عَزَّوَجَلَّ بَعْضِي لَاحِلِ كَرَاهِ
حَقِّ نَصَبِ كَرَمِهِ هَسْتِ لَهْمُ اَشْيَانِ رَسْتِ عَذَابِ شَدِيدِ عَذَابِي سَخْتِ اَمَّا سَبَبِ اَكْوَ فَاَسُوْشِ كَرَمَانِ هُوَ مَحْسَابِ حَقِّ
رُوزِ شَمَارِ اَوْرَایِ آن رُوزِ كَارِی نَسَاخَتِ اَمَّا دُرُورِ اَلْاَسْلُوْكَ اَوْرَدَهُ لَهْ بَكْرَ اَدَشَاهِي بِحُصْبِ كَارِی شَهْرِ بَارِی بِچَرِ كَرَانِ بَارِی كَهْ حَضْرَتِ اَوْدِ
عَلَى نَبِیَاوَعْلِهِ صَلَوةٌ وَسَلَامٌ بِكَمَالِ وَرَجَبِ تَبَوُّتِ وَجَلَالِ مَرْتَبَةِ رِسَالَتِ بِجَلِ عِبَادِي حَمْدِ سَرِی مَرِی رُوزِ دُرُورِ خَطَبِ اَلْعَالِ حَمْدِ خَطَبِی مُخَاطَبِ
مِشْهُودِ فَاحْكُمِ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ مِیَانِ مَرْدَمَانِ حَكْمِ كَرْنِ بِطَرِیْقِ مَحْدَلَتِ وَنَصْفَتِ دُرُورِی بِرَبْنِجِ عَدَلِ اَلْاَنَافِ نَمَایِ دِپَاسِ بِرَجَاهِ حَقِّ نَهْ
بِطَرِیْقِ بَاطِلِ وَتَبَايُتِ هَوَايِ نَقْصِ بِرِ شَابَعَتِ مَرَاوُشِ اَنْتِیَا كَمِ كَمِ اَزْ اَزْ سَالَكِ مَرَاضِيْ مَگَرَاهِ كَرْدَانِ دُرُورِ سَبَبِ اَلَّذِیْ سَبَبِ مِیْغَرَاوُندِمْ
نَقْصِ قُرْآنِ شُدِ كَهْ حَقِّ فَرَمُودِ دُرُورِ خَتَامِ خَطَابِ بَادَاوُدِ كَهْ اَزْ اَزْ اَنْ خَلِيْفَتِی دَادِمْ بِسُورِی خَلَقِ جَبَانِ فَرَسْتَاوِمْ بِتَادِیِ مَلِكِ رَاذِلِ
اَسَاسِ حَكْمِ رَانِی بَعْدِ مَنِ اَلْاَنَاسِ بِهَرِ كَرْدَانِی زِ عَدَلِ مَسْئُورِ سَتِ اَزْ مَقَامِ خَلِيْفَتِی دُرُورِ سَتِ اَكَمَ كَرِ بِسَتِمْ زِ دِیُوسَبَقِ بِحَقِّ اَحْوَانِ
خَوَانِ شِخْصِ حَقِّ وَهْ اَخْلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ وَنَبَا فَرِیْمْ مَآ سَمَانِ وَزَمِیْنِ رَاوْ مَا بَدِیْ فُحْصَاوْ اَنْجَمِ مِیَانِ اَبْضِ وَسَاسْتِ بَاخْلَقْنَا
اَفْرِیْدِی نِیَا بَاطِلِ بَعْضِ اِنْدِیَا رَا بَعْثِ نِیَا فَرِیْمْ كَمِ اَبِی كَمِ اَسْتِدْلَالِ بَانِ بِرَقْدَرِ كَمِ حَكْمَتِ شَامِلِ ذَلِكَ اَكَمَ اَفْرِیْدِی اَشْيَا بِحَكْمَتِی اَشْطَرُّنَ الدِّیْنَ
كَهْ قُرْآنِ اَمَانِ اَنِ سَتِ كَهْ كَافِرِ شُدِندِ وَبِسَرِ اَفْرِیْشِی بِرِ مَرْدَمِ فُكُلِ اَبِی الدِّیْنِ كَهْ قُرْآنِ اَمَانِ اَزْ اَكَمَ كَرِ بِسَتِمْ زِ دِیُوسَبَقِ بِحَقِّ اَحْوَانِ
مِنَ الْقَادِرِ اَزْ اَتَشِ وَنَزْ اَوْرَدَهُ اَنْدِ كَهْ كَافِرِ اَفْرِیْشِی بِرِ مَرْدَمِ رُفْشِی رُفْشِی كَمِ اَمَا اَزْ اَخْرَجْتَ رَا رِشْمَا بِاَشْشِیْرَ اَشْطَرُّنَ اَهْمَدِ اَوْرَدِ اَبِی اَمَرِ
بِخَانِ سَتِ بِحَكْمِ الدِّیْنِ اَمَّاوُ اَبِی سَبِیْرَ اَنْدِیْمْ اَمَّا اَزْ اَكَمَ كَرِ بِسَتِمْ زِ دِیُوسَبَقِ بِحَقِّ اَحْوَانِ اَمَّاوُ اَبِی سَبِیْرَ اَنْدِیْمْ اَمَّا اَزْ اَكَمَ كَرِ بِسَتِمْ زِ دِیُوسَبَقِ بِحَقِّ اَحْوَانِ
مَانْدِ تَبَاهِ كَارِ اَنِ اَلْاَرْضِ وَزَمِیْنِ بَعْضِ كَارِ اَنِ اَمَّاوُ اَبِی سَبِیْرَ اَنْدِیْمْ اَمَّا اَزْ اَكَمَ كَرِ بِسَتِمْ زِ دِیُوسَبَقِ بِحَقِّ اَحْوَانِ اَمَّاوُ اَبِی سَبِیْرَ اَنْدِیْمْ اَمَّا اَزْ اَكَمَ كَرِ بِسَتِمْ زِ دِیُوسَبَقِ بِحَقِّ اَحْوَانِ
مَآ كَارِ اَبِی سَبِیْرَ اَنْدِیْمْ اَمَّا اَزْ اَكَمَ كَرِ بِسَتِمْ زِ دِیُوسَبَقِ بِحَقِّ اَحْوَانِ اَمَّاوُ اَبِی سَبِیْرَ اَنْدِیْمْ اَمَّا اَزْ اَكَمَ كَرِ بِسَتِمْ زِ دِیُوسَبَقِ بِحَقِّ اَحْوَانِ
خِیْلَتِ بَرِ اَمَّا اَزْ اَكَمَ كَرِ بِسَتِمْ زِ دِیُوسَبَقِ بِحَقِّ اَحْوَانِ اَمَّاوُ اَبِی سَبِیْرَ اَنْدِیْمْ اَمَّا اَزْ اَكَمَ كَرِ بِسَتِمْ زِ دِیُوسَبَقِ بِحَقِّ اَحْوَانِ
خَلَاوُذِ اَنِ عَقُولِ صَافِیهِ وَوَهْبِ الدَّافِدِ وَنَجْشِدِمْ مَرَاوُودِ مَرَا سَلِیْمِنِ اَبِی نِیْزِ دِیْ كَهْ اَنِ سَلِیْمَانِ سَتِمْ نَعْمَ اَلْجَبَنُ
نِیْكَوْبِنْدِ بُوْدِ سَلِیْمَانِ عَمِ اَنَّهُ اَقْبَابِ شُخْ بِرِ سَبِیْلِكَ اَوْرَجِ كُنْزَهُ بُوْدِ بَاخْلَی عَزَّوَجَلَّ دُرُورِ اَحْوَالِ اَوْرَدَهُ اَنْدِ كَهْ سَلِیْمَانِ عَمِ كَهْ اَفْرِیْشِی
دُفْبِیْنِ كَارِ اَزْ اَكَمَ كَرِ بِسَتِمْ زِ دِیُوسَبَقِ بِحَقِّ اَحْوَانِ اَمَّاوُ اَبِی سَبِیْرَ اَنْدِیْمْ اَمَّا اَزْ اَكَمَ كَرِ بِسَتِمْ زِ دِیُوسَبَقِ بِحَقِّ اَحْوَانِ
دُورِ مَعَالِمِ مِیْگُورِ كَهْ اَسْپَانِ دُرِیَا بِی بُوْدِندِ وَپَرُوشْتَنْدِ وَدِیُوانِ اَزْ اَحْوَالِی سَلِیْمَانِ عَمِ اَوْرَدَهُ وَبِجَرِ قَدْرِ سَلِیْمَانِ عَمِ خَوَاسْتِ

که ایشان را تماشا کنند بعد از نماز دیگر بعضی آنها مشغول شدند و سلیمان هم بسبب آن از دور که در آخر روز دشت باز مانده و همه را قربان کرده چنانچه حق سبحانه و تعالی عرض علیته و یاد کن چون عرضه کرده شد سلیمان هم بالعینه باخبر و از الضیفان ایشان ایستاده بر سر پایی و برکناره سم از فائمه چهارم و این صفت پسندیده است در اسب الجیاد **○** اسبان تیز رو و او بنظر آیه ایشان مشغول بودند تاورد و فوت گشت فقال پس گفت سلیمان **○** ما فی احببت بدستیکه من برگزیده ام **○** حب الحیث و سئل سائر عینی اسبان بحری که باز مانده من عن ذکر کتبی از یاور پرور خود یعنی وردی بر طرف آخر روز که داشتم خوشی قرار ت تا وقتی که پوشیده شد آفتاب با الحجاب **○** پیروده شب و گفته اند حجاب کوهی سبزه محیط بکره زمین **○** ووها باز گردانید اسبان را علی **○** بر من چون باز گردانیدند فطوق پس در ایستاد و میسوزد شمشیر **○** حسا سودنی بالشوق با قهای اسبان یعنی پی سیکرد ایشان را **○** الا غنائق **○** بگرد نه های ایشان یعنی میسوزد سرهای ایشان را و در آن زمان گوشت اسب حلال بود و آن را در راه خدای تعالی برای قربان فوج میگردند و بعضی علما بر آنند که مراد از ذکر نماز عصر است که از سلیمان هم بسبب مطالعه اسبان فوت شد و آفتاب غروب کرد و سلیمان هم باذن خدای تعالی ملائکه را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که رد و با علی باز گردید آفتاب را برای من حق سبحانه و تعالی فرمود تا آفتاب را باز گردانیدند تا بموضع وقت عصر آمد تا وی آن را داد و آنکه آفتاب بدعا حضرت پیغمبر صلعم در صبا سی خیر بجای از غروب باز گشت و بجای عصر باز آمد تا رضی علی کرم الله وجهه نماز عصر گذارد و فرمود محمد بن مشهور است و امام طحاوی رحم در شرح آثار خویش آورده که روایت این حدیث ثقات اند و از احمد بن صالح رحم نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از خطای حدیث زیرا که علامت نبوت است قطعاً که دعوتش گرفته گریبان آفتاب به بالا کشیده از چرخ مغرب بر آسمان به که قرص بدر را بسر گرد و خوان چرخ به دستش و ننیم کرده بیک ضربت بنان به آورده اند که حضرت و اهل بیت عطیات سلیمان راء م پسری از زانی فرمود جماعتی از دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشان را بجزوه تسخیر در آرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان هم خبر یافت و او را بسحاب سپرد تا بر ضاع او قیام نماید و از شر ایشان امین باشد قضا آن پس بر دو آورده بر تخت سلیمان هم انگند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر داد که **○** وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ بِمَا آتَيْنَاهُ مِنَ الْغَنِيِّمِ سُلَيْمَانَ عَمُّ وَالْقَيْنَا و بر انداختیم علی کرم الله وجهه بر تخت او پس او را جسد اجسد بی روح سلیمان هم از آنچه کرده بودند نام شد که پس را با بر سپرد و توکل بخدا نکرد و پشیمان شد **○** ثقتاً **○** آفتاب **○** پس باز گشت بخدای عز و جل و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بر خدای عز و جل باید کرد و در باب آورده که سلیمان هم بیار شده مرتبه که از غایت ضعف بدن بی روح می نمود و او را بر تخت می نشاندند تا مهمات مملکت خلل نه پذیرد پس باز گشت بصحت و مشهور است که بواسطه ترک ادبی انگشتی مملکت وی بدست صخره جتی افتاده و چهل روز تخت سلیمان هم نشست و باز آن خاتم بدست سلیمان هم آمده بملکت باز گشت و از روی نیاز به عا اشتغال باز نموده قال گفت سلیمان هم دیت اغفر **○** ای پروردگار من بیا مرز مرا در آنچه از من صادر شده **○** وَهَبْ لِي وَتَجَشَّعْ رَأْسُكَ لِي **○** یا یکتایی که نشانه **○** لا حَسْبُ قَيْنَ بَعْدِي **○** مریکی را پس از من تا چنین ملک صخره من بود یا کسی از من سلب نتواند کرد چون صخره جتی در بحر فرمود که مرا بده تا دیگری طلب هوس آن نکند و در رفته نیفتد چه در ملک بدان عظمت بی قوت نبوت از رفته امین نتواند بود **○** اَنْتَ الْوَهَّابُ **○** بدرستیکه تو بخشنده هر چه خواهی بهر که خواهی دهی اما م قشیری رحم فرموده که سلیمان هم با الهام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر صلعم را بملک دنیا التفات نخواهد بود و بجهت آن بدین دعا جرات نمود که در جنب بهمت او دنیا و ما فیها پرشته نمی آرد

خود ضعیفاً و سستی و بزم از غم یا از ششایش شک شده که بعد و صد باشد فاضل رب به پس بزن زوجه خود را بدین دستگی و کلاً تختگاه
و حاشا شود در سوگند خود یعنی سوگند شکن و دروغ مکن انا و جد نه بدستیکه یا یا فتم یوب راءم صابراً شکیباً در آنچه در نفس و مال و اوله
وی رسید نعمه العبد لیکوننده است یوب عم از نه آقاب ○ بدستیکه او رجوع کننده است بدگرگاه بکلیه خود و اذ کرم عید نا
و یادکنندگان مرا از هر هیم ابراهیم راءم و استحق و پس را و حق عم را و یعقوب و نبیره وی یعقوب عم را و لی اکیله خداوند
و ستا و الا بصبار ○ و دید ما را و اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرد است از عمل که اکثر آن بیباشرت ایدی باشد و بدیده از عمار
که اقوی بادی آن ابصار است یا مراد از ایدی قوت در طاعت است و از ابصار بصیرت در دین انا اخلصنا هم بدستیکه ما خالص گردانیدیم
ایشان را اینجا الصلوة بصلتی ایا از شوائب معائب یا نعمتی خالص از لوث مشائب که آن ذکر عی الدار ○ یاد کردن سرای آخرت است چه مظهر
انبیاء هم جز نفوذ قای حضرت کبریا نیست و آن در آخرت میسر میشود و ایتهم و بدستیکه این پیغمبران معند نا نزدیک المصطفین
الاخصیاء ○ از جمله برگزیدگان و نیکانند و اذ کرم تحصیل و یادکن سبیل و جع عم را و التیسع و البیع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود
باخر خلعت پیغمبری یافت و ذاکم کل و خداوند پانیدانی را که بشرین ایف بوده و صد پیغمبر را که از قتل میگریختند کفیل شده و در تبیان گفته او
پس یوب است عم و بعد از پدر معیوث شد بقومی از شمام و خدای او را و ذاکم کل نام نهاد و بعضی او را همان البیع و اندک از الیاس هم متکفل شد که
با مردین قیام نماید و برین تقدیر عطف او بر البیع اقبیل عطف صفت باشد بر موصوف و کل و همه این نام بردگان بودند و معیت
الاخصیاء و از برگزیدگان خلق هذ این خبر انبیاء هم ذکر ما یاد کرد نیست ترا که محمدی و قوم ترا و ان المصطفین و بدستیکه بر
پرنیزگان را از احسن مآب ○ نیکوئی بازگشتنی است و بازگشتنی آن جنت عدن بوستانهای قامت است مفضحة در حالتیکه
کشاده باشد لکم الاقواب ○ هم برای ایشان درهای آن بوستان مشتکیان ایشان تکیه زدگان باشند بر آن تخته فیهما در آن باغها
چنانچه مقتضای برای راحت یکدعون میخوانند و میخوانند فیهما در آن بوستانهای باقاه که کثیره میوه بسیار را چه تفکه برآید
تلذذت و تغذی بحبت تحلل در آنجا تحلل نباشد پس از مطاعم بقوا که میل بیشتر کنند و شراب و دیگر خواهند آشامید فی بسیار
عند هم و نزدیک ایشان باشند قصور الطرف کوتاه چشمان یعنی زمانی که از غیر شوهر چشم بازگیرند انرا اب ○ هم را و ان یعنی بهر ایشان
در یک سن گفته اند تمام زمان بهشت در سن مساوی از و اج باشند که مجموعه شتی و سه ساله و بعضی بر آنند که مراد از انرا اب نیست که
همه زمان مساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری فضل نبود در آن تا طبع بقا ضله کشد و از مفضوله منصرف گردد و هذ ا
گویند ملائکه بهشتیان را که این است ما تو عدون انچه وعده داده شده بودید بآن لیق و الحساب ○ در روز شمار پس
اهل بهشت از روی حجت و فرخ گویند ان هذ ا بدستیکه انچه مای نیم از نعمت لرفقنا هر نیه روزی ماست که حضرت رزق
بی نیست با ارزانی داشته ماله نیست باین را من نفاد ○ هیچکمی و اقطاع هذ ا نیست بخر بهشتیان را باشد و ان
للطیفین و بدستیکه مراد از ان بردارن را یعنی کافران را کثر مآب ○ هر آینه بدی بازگشت یعنی بازگشت بد آن جهنم است
یصلونهماء در آیند در آن دوزخ قیصر المهاد ○ پس با آنگاه است دوزخ هذ ا نیست غاب قلید و قوه پس باید که بچند نرا
حییم آن آب گرم است در نهایت حرارت که چون پیش لب رسد و یا بسوزد و چون بخورد و پاره شوند و عشاق و غیره و سر بریکه
و فرخیان را برودت بسوزد و چنانچه آتش بمرارت میسوزاند و گویند غشاق چیزی گنده را گویند لغت ترک و مراد انجا بریم است

دانش

مگر آنکه جزین نیست که من نَذِیرٌ مُبِیِّنٌ ۝ بگویند هم آشکارا یا پدید آئنده موجبات عذاب را اِذْ قَالَ رَبُّكَ یَا اٰدَمُ
چون گفت پروردگار تو لِلْمَلٰئِكَةِ مَرْقُوسًا لِّاٰتِیْ خَالِقٍ که من آفریننده ام بَشَرًا اَدَمِ رَاقِمٍ طَیْنٍ ۝ از گل مراد آدم علی بنیاء و علی
السلام است فَاِذَا اسْوٰیثُهُ پس چون تا کنم خلقت او را و قالب او را بخوبیترین شکلی پردازم وَ نَفَخْتُ فِیْهِ مِنْ رُوْحِیْ شَرِیْحٍ
از روح خود حق سبحانه و تعالی روح را شرف و کرم ساخت بشرف اضافت بذات خود جهت طهارت و لطافت او مخصوص است
که روح چون قالب وی در آرم و زنده گردد وَ فَقَعُوْا اِلَیْهِ پس در روی او فایده برای وی سَجِدَیْنِ ۝ سجده کنندگان از جهت ترئین و تکریم
او فَسَجَدَ الْمَلٰئِكَةُ كُلُّهُمْ اٰجْمَعُوْنَ ۝ همایشان تمام مراد دم را بعد از نفخ روح در او اَکْبَرُ ۝ ابلیس
مگر ابلیس که سجده نکرد اِسْتَكْبَرَ بَرَزَکَ دشت خود را و فرمان برد و کَانَ وَ کُتِبَ عَلَیْهِ اَلْکُفْرُ ۝ از ناگرویدگان قَالَ
یٰۤاِبْلِیْسُ گفت سبحانه و تعالی ای ابلیس مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ اِذْ اَمَرْتُ ۝ از آنکه سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ مِنْ نَّارٍ فَاَنْتَ مِنْ طِیْنٍ
بیداری با بد و دست خود زد کرد دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم است تجی سبحانه و تعالی یعنی من نفس خود را آفریدم بی تو وسط پروردگار
و غیر من را تو را آورده که ذکر بیدی تنبیه است بر مزید قدرت در آفرینش آدم هم در بعضی تفاسیر آمده که مراد قدرت و نعمت است
و در قوتهاست فرموده که قدرت و نعمت شامل همه موجودات را پس بدین تاویل آدم هم را بیچ شرف ثابت نشود پس لا یت
از آنکه در بیدی معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم هم پس محل جلد بنسبتین تنزیه و تشبیه آدم که جامع هر دو صفت است مناسب
می نماید و در بحر الحقائق میگوید که مراد صفتین لطف و قدرت است چنانچه دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتمل اند زیرا که هیچ صفتی نیست که از
لطف و قدرت خالی باشد بعضی جلالت اند و برخی جلالیه تبارک اسم ربک ذو الجلال والاكرام و بیچ مخلوقی نباشد الا که مظهر یکی از این دو
بود چنانچه ملائکه مظهر لطف و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین است و بدین جامعیت قابلیت سجود است داشته اند و درین معنی گفته اند
نظم آمد آینه جلوه کون ولی بهیچرا و آینه نیکو دلی به گشت آدم بجای این مراتب شد عیان ذات و بجمیع صفات به مظهری گشت
کلی و جامع به سر ذات و صفات از و لامع به القصه حق سبحانه و تعالی با ابلیس گفت چه سجده نکردی مخلوق بیدین مرا است کُتِبَ عَلَیْهِ
ایا نگوی کردی بی استحقاق اَنْ اَمُرَ کُنْتَ مِنَ الْعٰلِیْنَ ۝ آیا هستی تواز برتران که استحقاق تفوق دارند ابلیس شق ثانی را خستیار
کرده قال گفت شیطان در جواب اَنَا خَیْرٌ مِّنْهُ ۝ من بهترم از آن مخلوق پس خیریت خود را بیان میکند که خَلَقْتَنِيْ مِنْ نَّارٍ فَاَنْتَ بِلَیْسَ فَرِیْدٍ
از آتش و او را الطافت و نورانیت است وَ خَلَقْتَهُ ۝ و بیافریدی تو او را مِنْ طِیْنٍ ۝ از گل که در و کثافت و ظلمانیت است و درین قیاس
خطا کرد و شمه از آن در سوره اعراف مذکور است در کشف الاسرار آورده است که آتش سبب فرقت است و خاک وسیله وصلت و از
آتش گسستن آید و از خاک پیوستن آدم از خاک بود به پیوستن تا خلعت ثم اجتباه ربنا فاعترف بظلمته و تابا بقرآن فاط
منما مرد و گشت زویری شوریده با سلطان العارضین گفت چه بودی اگر این خاک بی باک نبودی ابو یزید بانگ برود که اگر اینجا
نبودی آتش عشق افروخته نشدی و سوز سینهها و آب دیدن ظاهر گشتی که اگر خاک نبود بودی بوی محو از ل که شمیدی و آشنای قرب
لم یزل که بودی رباعی از خاک چه خوش طینت قابل داری به گل های لطیف است که در گل داری به در مخزن کنت کنز اهر گنج
که بود به تسلیم تو کردند که در دل داری به قال گفت خدای تعالی مرا ابلیس را بعد از دعوی خیریت که فَاَخْرَجْنَاهُ مِنْهَا پس بیرون رو
از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملائکه فَاَنْتَکَ رَجِیْمٌ ۝ پس مبرستیکه تو را زنده شده از رحمت و دور شده از تربت کره است

مِثْقَالَ حَبِّ خَلْقٍ از آنچه می آفریند مثلاً یکا که آنچه خروستی از اعراش یا نه از اخس و کمل آن که بنون است نه از نقص که بنات است اما مخلوق ما
خالق نیست و میان والد و مولود مجانبست شرط است پس و را فرزند نمود و سبب آنکه باکی مراد است از اتحا و ولد هو الله الواحد
اوست خدای یگانه و جدت ذاتیه او متانی مثل است با سوا و القهار خروج قهر کننده و در همه شکفته توهمات و تصورات اهل شرک
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بیا فرید آسمانها و زمین را با حق برستی نه باطل و بازی بلکه در آفرینش هر یک از ان صد هزار آثار قدرت
و اطوار حکمت تعجیب است تا دیده و زبان از روی اعتبار را قاصد معرفت آفریدگار بر صفحات آن لائل مطالعه نمایند بیت نوشته است
اوراق آسمان و زمین به خطی که فاعله و منه یا ولی الالبصار و یکره الکیل در می آرد شب را علی النهار بر روز و سپیده طلعت آن نور
این را میبویشد و یکره النهار و در می آرد روز را علی اللیل بر شب و شمع روشنی آن تاریکی این را مخفی سازد و یاد می آفراید از شب
بر روز و از شب و یکره الشمس و القمر و ارام کرد آفتاب و ماه را تا سیر میکنند بفرمان او و کل یخسر فی حربه هر یک از ایشان پیروز
که کجای قسطنطنیه تا زمان نام برده که منتهی به دست در سیر بر روزه و هراه و هر ساله یا تا وقت انقطاع یعنی تا در قیامت آکا هو الحیر
بدانند که خدای تعالی غالب است بر همه چیزها و مجموعه کفونات مغلوب و مقهور و بی اند القهار و آمرزنده که سبب این نعمتها میکنند از
آدمیان با وجود وقوع شرک و معصیت ایشان خَلَقَكُمْ بیا فرید شما را ای آدمیان مِنْ هَبَس قَاحِدَةٍ از تنی تنه که آدم هم است قسم
پس خبر کرد شما را که جعل منها بیا فرید از نوعی از جنس یا از تخوان پهلوی چپ او و و جهاز از او را یعنی خواهم و گفته اند اول اخراج
ذریه کرد از نظر او پس و اعم آفرید و انزل لکم و ابداع و ایجاد کرد برای شما من الا نعام و از چهار پایان شمانیه از و اچ مبعث
صنف نر و ماده از شتر و گاو و گوسفند و میش و بز تا ایشان نفع بگیرند بخورش و پوشش صاحب باب آورده که انعام را از بهشت زمین
فرستاد خَلَقَكُمْ می آفرید شما را فی بطون امهات که در شکمهای مادران شما خلقاً من بعد خلقی آفریدنی پس از آفریدنی یعنی نطفه را علقه
میلنا زد و آنرا مضغه که عظم عاری پس استخوانی پوشیده لحم پس جسد تنوی فی ظلمت ثلاث در سه تاریکی که ظلمت مشیه است و ظلمت
رحم و ظلمت بطن ذلکم الله انک این فعلها میکند خدای است عزوجل در تکم آفریدگار شما که الملک مراد است با و شاهی مطلق که
زوال و فساد و راه نیاید که الله الا هو نیست معبودی بسزا اگر او فانی تضرعون پس کجا گراند و میشود از راه حق با وجود این
و یلهای روشن ان تکفروا اگر کافر شوید ای اهل کفر فان الله غنی پس بدستیکه خدای تعالی بی نیاز است عذمتش از ایمان و پرستش شما و لا
یضرعی و نمی پسندد و نمی فرماید لعل الله الکفر و مریدگان خود را کفر و عدم رضای او بکفر برای ضرری است که لاحق شود به و بلکه نمی پسندد و کفر
ضرر آن را به بندگان و ان تشکروا و اگر سپاس باری کنید بر نعمت توحید یا شکر گوئید بر نعمت دعوت محمد صلی الله علیه و آله پسند و آن مرشدا را
زیر که سبب فلاح شماست و لا یزدر و بر ندانند و از سر بیخ نفس بردارنده و ذل اخری باری گناه نفس دیگر را بلکه هر یک بردارنده و از خود
بردار و تسمی الی ربکم پس بسوی پروردگار شماست و محض که از گشت شایسته که پس خبر دهد شما را بیا که تسمی الی ربکم پسند و آن مرشدا را
عمل میکرد و اخبار از ان بحاسبه و مجازات باشد اقبه بر سببیکه او علیه و انما است بذات الصدود و آنچه در سینهاست از نیت
و عزیم و اذا مس الانسان و چون برسد کافران بلکه عقبه بن ربیع است یا ابو خلیفه بن مغیره خسر سختی چون مرض فقر و بلاد عار که
بخواند پروردگار خود را مثنی الیه باز گردنده بسوی او و فریاد خواهند از وی و ترک کننده پرستش صنم و خورش از وی تسمی اذا
خو له پس چون به خدای تعالی او را نعمته منته نعمتی از نزدیک خود و آن سختی از وی برود و شبی فراموش کند ما کات

بَلَّغُوا آخِرَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مِنَ الْقَبْلِ شَيْءٍ إِنْ كُنْتُمْ نَادِينَ عَنِ اللَّهِ يَكُنْ لَكُمْ آيَاتُ يَوْمِكُمْ ذَلِكَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
 دعا و زاری خود را و جعل یلوه و گویا در خدای را آند آقا اهل ایمان یعنی بتان را شریک وی سازد در عبادت لیصل عن سبیل الله تا گاه گروانند
 مردمان را از راه خدای که سلام است قل بجای محمد مرگ افروان را که کتغ بر خور دار باش بخیر که بکفر خود قلیلا اندک زمانی در دنیا امر
 تهدید است یعنی از تمتعات بهر چه خواهی اشتغال کن این ایتک بدستیکه تو من اصحاب النار از اهل دوزخی و لذتهای دنیا در جنب شدت های
 عذاب دوزخ بقایست مقررست پس میفرماید که آیا اینچنین کافر بهترست آمن هو یا آنحسب که او قانت فرمان بردار است چون صدیق یا
 فاروق یا عمار یا سلمان یا عبد بن مسعود و آشنایان است که ذی النورین در بهر تقدیر قانت است یعنی ایستاده بود طائف بنگی و مطهرت
 بر مرهم سرگندگی انا و الکیل در ساعتی شب نساخند اسجد کننده مر خدای عزوجل را و قانتا ایستاده در نماز تجدد و الاخره
 میسر شد از عذاب آن سرای و میر صجوا امید میدارد در آن دوحه و یه بخشش پروردگار را یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام طریق مجاهد
 مشرودست میان خوف و رجاء یعنی زمانی که در کعبه خوف طواف میکند و ساعتی سوی میدان رجاء سیر میکند و مرغ ایمان خربان و دواب
 اقبال در هدای کمال طیران نتوان نمود که دوزخ خوف المؤمن و رجاء و لا عمد لا قطع که چه داری طاعتی از بهشتش امین باش در گنجه
 زفیض رحمتش دل بردار به نیک ترسان شو که قداوست بیرون از قیاس به باش پس خوشدل که لطف اوست افزون از شمار قل
 بجای محمد هل یستوی آیا برابر باشند الذین یعلمون آنکه دانند معالمت خود را چون را باب فضائل و الذین لا یعلمون
 یعلمون طو آنکه ندانند یگانگی حق را چون اصحاب رذائل استماتند کفر عزاین نیست که نپذیرد میشود لائل قدرت من اولوا الالباب
 خدا و زمان خردمائی خالص از آلودگی و هم قل لعلی لبیاسی بندگان الذین آمنوا آنکه گرویده اند اتقوا و انکم تبرید و پروردگار
 خود و بر سبزی و علامت تقوی از کتاب طاعت است و اجتناب از محصیت الذین احسنوا امر انان راست که نیکویی کرده اند
 بگفتار کلمه شهادت فی هذیه الذین یارین دنیا حیثه ماشویه نیکو در آخرت که بهشت است یا آمان راست که احسان نمودند
 بالتزام طاعات در دنیا یا فزایش نیکو که آن محبت است و عافیت یا آمان را که متصف شدند با خلاق الهی روشنی دل است و تبارک
 روی و شمای جمیل درین جهان یا آمان را که عبادت بطریق مشاهد کرد و دجنه است در دنیا که شهود و انوار تجلیات جمالی است و چون
 بقول بعضی از علما این آیت در شان مهاجرین شبه است چون جعفر بن ابی طالب و اصحاب او پس احسان یا هجرت تفسیر کرده اند یعنی
 آنهارا که هجرت کرده اند راحت است از اعدا و نجات از بلاهای ایشان و ارض الله و زمین خدای تعالی برای هجرت و اوسعته
 گشاده است هر کسی را که ارادت هجرت کند انما یوتی جز این نیست که تمام داده میشوند الصبر فان صبر کنندگان بر عاقبت
 او طمان یا بر کربت غم سبت یا بر مشقت عبادت یا بر تحمل اذیات اعدا اجر هم نزد خود را بخیر حساب
 بی شمار یعنی بر شبه که در شمار در نیاید و حساب حسات از احاطه بدان عاجز باشد و در معالمت است که روز قیامت با کسان
 صابران را بر صفت حاضر آرنده برای ایشان میزدانی نصب کند و نه دیوانی وضع نماید بلکه برایشان فسر و ریزد و نزدای
 ایشان را بی حساب و کار برایشان بدرجه رساند که اهل عافیت که در دنیا با ملی و ستمی نبوده باشند متنا بر مذک کاشکی اجساد
 ایشان را بمقراض پاره پاره ساختندی تا امر و زبائل بلاد یک سلک آمدندی لظلم تو بسین رنجوری غمیدگان
 کا نذران رنج اند آن بجز بدگان و هر که از زخمها غم بیشتر لطف یارش داده مرهم بیشتر آرد و به اندک که گفتار که

اعدا و مایح اولیا هست ایشان متابع احسن می نمایند که مثلاً طریقه موسی است هم دون سیرت فرعون و علی و در باب آورده که مراد
 اقا و یل اهل مل است و احسن بهر اسلام باشد و اشهر آنست که مراد از قول سخنان است که در مجالس و محافل گذرد و اهل مل متابعت احسن آن قول
 میکنند در امثال آورده که خدا ماصفایع ماکدر بیت قول کس چون بشنوی در وی مایل کن تمام به صاف را بر دار و در وی را در مکن و اسلام به و در
 بحر الحقائق آورده که قول عم است از سخن خدای عزوجل و ملک انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان بهیچ
 نفس باز رو به ترغیب کند و ملک بطاعت دعوت نماید و حضرت عونت بخود خواند که بتقل الیه یتبتل پس بندگان خالص آنانند که احسن احوال را
 که خطاب رب الارباب است و از زبان حضرت رسول خدای تعالی هم استماع نمودند پیروی کنند او لیک آن گروه که متابع سخنان نیکوتران
 الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ أَنَا نَذَكِرَ لَهُمْ رُحْمَاءُ غُرُوبِ الْأَنْبِيَاءِ هُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْبَائِسُونَ ۝
 خداوندان محقول صافیه از شوائب او هام و خالی از عوادی و عادات عوام اَفَمِنْ حَقِّ عَلَيْهِ آيَا كُنْصِي كِه واجب شد بر کَلِمَةُ الْعَذَابِ
 کَلَمَةً و عی که مشیر است بعذاب چون لا ملان جهنم و هولاء فی النار و لا ابالی باشد چون کسی که واجب نشده باشد بر این کَلَمَةً أَفَأَنْتَ تُنْفِقُهَا
 تو ای محمد میرانی مَنْ فِي النَّارِ أَنْ رَكَدَ دَرْدُ فَرَحٍ بَاشِدَ بَعْنِي آيَا مَعْنِي أَنِي كِه او را مومن ساز می و از عذاب باز رمانی تا که دست در انکار یعنی انکار
 بدست تو نیست که دوزخیان را باز رمانی این عباس فرمود که مراد از دوزخیان ابولسب است و پس او عقبه لکن الَّذِينَ اتَّقَوْا أَلَيْسَ لَكُمْ تَسْبِيحٌ
 وَ تَهْنِئَةٌ مِنْ عَذَابِ رُحْمَاءُ غُرُوبِ الْأَنْبِيَاءِ هُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْبَائِسُونَ ۝
 فَوقَ هَؤُلَاءِ غُرُوبِ الْأَنْبِيَاءِ هُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْبَائِسُونَ ۝
 الْأَنْبِيَاءُ هُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْبَائِسُونَ ۝
 خَلاَفَ كُنْدَ خَدَى تَعَالَى وَ عَدَهُ خُودَ الْكَرَّامِ أَيْ مَنِي آتِ اللَّهُ أَنَا كُنْدَ خَدَى الْكَرَّامِ هُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْبَائِسُونَ ۝
 پس در آورد آن آب را بِمَاءِ بَيْعٍ فِي الْأَرْضِ وَ حِثْمَا كِه دَرِزِمِنْ سَتِ وَ دَرِ كَارِيزِ هَؤُلَاءِ تَجَرُّجُ بِهِ دُغَا پَسِ بَرُونِ مِی آرد بَدَانِ آبِ كِشْتِ زِلَا
 مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ دَرِ حَالَتِكِه مَخْلُفِ سَتِ رَنُگَمَايِ او چُونِ اخضر و احمر و اصفر و جز آن یا جِدَ اجناس او چُونِ جو و گندم و کنج و
 و امثال آن ثُمَّ يَجْعَلُهُمْ بِسِجْنٍ شَكَّ مِيشُودَ آن مَرُوعِ بَعْدَازِ سَبْزِي فَتُكْرَمُ پَسِ مَنِي آن را مُصْفًى زَرْدِ شُدِه بَعْدَازِ تَازُگِي وَ
 سَبْزِي ثُمَّ يَجْعَلُهُمْ بِسِجْنٍ سِگَرِ دَانْدِ خَدَى عَزُوجِلِ آن زَا حُطًا مَاطَرِيزِه رِيزِه وَ دَرِ هِمِ شَكْسَتِ اِرْتِ فِي ذَلِكَ بَدَرِ سَتِكِه دَرِ زَالِ
 بَارَانِ وَ اخْرَاجُ گِيَه لَذِ كَرْمِي هَرِ آيَه يَادِرِ كَرُونِي سَتِ كَا وَ لِي الْأَلْبَابِ ۝
 خُرد مَندان را كِه تَشْبِيه نَمَايَنْدَ مَالِ دَنِيَارِ بَدَانِ كِشْتِ تَرِ تَازِه وَ بَدَانِ اَعْمَادِ تَمَايَنْدَ كِه اَنَدِ كِ زَمَانِي رَا از اَن طَرَاوَتِ رُويِ بَرِ بُولِ نَمِدِ
 وَ بَدَانِ حَوَادِثِ دَرُودِه شُدِه عَرَصَه تَلَفِ كَرْدِ نَظْمِ بُوَدَ مَالِ نِيَا چُونِ سَبْزِه زَارِه كِه بَسِ تَازِه مَنِي بَعْضِلِ هَمَارِه چُو بَرُويِ وَ زَرْدِ نَبَا
 خَزَانِ هِي كِي بَرِگِ سَبْزِي نِيَايِ از اَن هِي اَفَمِنْ شَرَحِ اللَّهُ آيَا كُنْصِي كِه كُشَاوِه كَرْدِه اَسْتِ خَدَى تَعَالَى صَدْرُكَ لِلَّهِ سَلَامٌ
 سَيِّدَا وَ رَا بَرَايِ قَبُولِ اِسْلَامِ وَ اَنقِيَادِ فَرْمَانِ مَلِكِ اَعْلَامِ وَ مَتَابَعَتِ سَيِّدَانَا مِصْلَمِ بَاشِدِ چُونِ كُنْصِي كِه سَيِّدَه او از قَبُولِ حَقِّ وَ اِسْلَامِ
 تَنَكِ سَتِ فَهَوُ پَسِ آن كُشَاوِه سَيِّدَه عَلَيَّ قُوْدِ بَرُوشَنِي مَعْرِفَتِ سَتِ مَبْنِي قَرِيْبَه از پَرُورِ دُكَانِ خُو يَادِرِ بَقِيْنِ وَ بَصِيْرِ
 دَرِ اسْبَابِ زَوَلِ آورده كِه اِيْنِ آيَتِ دَرِ شَانِ مَرْقَضِي عَلَيَّ كَرَمِ اَعْدِ وَ جِه وَ حَمْدِه اَسْتِ كِه سَجَانَدِ تَعَالَى دِلِ اِشَانِ رَا بِنُورِ مَعْرِفَتِ
 بَرُوشَنِ كَرْدَانِيْدِ پَسِ دَرِ اسْبَابِ ابُولسَبِ وَ غَرِيْبِي اِدَبِ او كُفْتُ فَوَكَّلِ پَسِ شَدَتْ عَذَابِ لِّلْقَسِيَةِ قُلُوبُهُمْ

مر سخت دلان راست که دلهای ایشان اعراض گشته است قین ذکر الله از یاد کردن خدای غرض جمل با خالی از آن اُولئک ان کو
 غافل و سنگدلان فی ضلّیل قبین در گمراهی آشکارا انداخته است ایشان بر هر که اندک فهم دارد ظاهر است از حضرت رسالت پناه علم
 مرویست که علامت شرح صدور و نشانه گشادگی دل بازگشت است بدار مخلوق یعنی توجّه با خیرت و پهلوتی کردن از دار الغرور یعنی پرستی نمودن
 از دنیا و ساختگی کردن برای مرگ پیش از نزول آن و غریزی درین باب فرموده رباعی نشانی آن دل که فیض اسلام است نورانی: توجّه باشد
 اول سوی دار الملک روحانی: زدن یاروی گردانیدن و فکر جمل کردن: که چون مرگ اندر آید خوش توان بردن آسانی: آورده
 که صحابه کرام از حضرت سیدنا صلعم هستند عاقلانند که لوحه ثننا چه شود که برای ما سخن گوئی و کام طوطیان ارواح مستعان را بحدیثی از
 لب شکر بارشیرین گردانی بیت سرایه حیات ابدی و ذوق را به در یک حکایت از لب شکر نشان تست: این آیت آمد که اَللّٰهُ تَعَالٰی
 خدای تعالی فرو فرستاد احسن الحدیث نیکوترین سخن را که هست کتباً و گفتاراً کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی از آن مشابه
 بعضی است در اعجاز و در جودت لفظ و صحت معنی یا برخی از آن مصدق برخی دیگر است و در آن تناقض و اختلاف نیست مثلاً فی قیامه
 دوباره و دو تکرارده یعنی مثل است برز و جات چون امرونی و وعده وعده و ذکر و فکر و رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و مومن و کافر
 تَشْعُرُ مِنْهُ مِلْزَرًا و یعنی از خوف و عجزی که در دست جُلُودِ الدّٰیْنِ پوست بر تنهای آنان که تَجْشُّوْنَ دَبَّاهُمْ میترسند از پروردگار
 خود شکر تکلین پس نرم میشود و آرام میگردد جُلُودُهُمْ و قُلُوبُهُمْ پوستها و دلهای ایشان را لایزال ذکر الله بسوی یاد کردن رحمت و عنایت
 خدای غرض جمل آرام قشیری: فرمود که میلز از ریه است الهی و ساکن میشود از انس و شاهی گفته اند رزه و آرام با ثبات قبض و بسط دست دهد یا بسبب
 استقامت و تحملی در کشف الاسرار آورده که تَشْعُرُ مِنْهُ جُلُودُهُمْ صفت مبتدیان راه است و تکلین جلودهم و قلوبهم سمت نواختن لطف است ذللت
 آن کتاب که قرآن است هُدًی الله راه مودن خدای تعالی است یعنی ارشاد و مخلق را از خدای هُدًی یی به راه مینماید بآن مَنِ يَتَّبِعْ هُدًى
 خواهد و مَنِ يَتَّبِلِلِ الله و هر که را فرو گذارد خدای غرض جمل بر آئینه در او می ضلالت افتد فصالحه پس نیست مرا و امین هادٍ بیج راه نمائنده
 که از سرگردانی خلاصی دهد اَفَمَنْ يَتَّبِقِ اَيُّهَا كَسِيْ كَسِيْ بر پیروی خود سَوْءُ الْحَدِّ اب از بدی و شدت عذاب یعنی از زبان آتش
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رزق تخریب باشد چون کسی که امین بود از عذاب و در راحت گذارد و در وسط از کلبی نقل میکند که مراد ابو جهم است که او را بدو
 برند و دستها برگردان بسته و او بروی خود خواهد که از آتش بر پیزند و قِيلَ لِلظّٰلِمِيْنَ و گویند بر تمکاران را دُوْهُوا بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ
 و بال آنچه بودید که میکردید از کذب پیغمبر صلعم کَذَّبَ الَّذِيْنَ كَذَّبَ كَرِهْتُمْ اَنَّا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ و از آنجا که نمیدانستند و توقع نداشتند فَادّٰقْهُمْ
 الله الخیر ی پس بچشانید ایشان را خدای تعالی خواری و رسوائی فی الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بقتل و سبی و جلد و سنج و خسف و
 لَعْنَاتُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه عذاب سرای دیگر که برای ایشان آماده کرده شده اگر چه بزرگتر است از عذاب دنیا چه آن دائم است و قطع نخواهد
 شد کُلُّ مَا تَعْلَمُوْنَ خیر اگر هستند که بدانند بر آئینه عبرت گیرند و خود را از عذاب باز دارند و لَقَدْ ضَرَبْنَا و بدرستی که ما بیان کردیم
 برای آدمیان یا بجهت اهل کفر فی هٰذَا الْقُرْآنِ درین کتاب که قرآن است مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثالی که بجا آید در امر دین لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ
 شاید که ایشان پند گیرند بآن و آن قرآن که فرستادیم قُرْآنًا عَرَبِيًّا قُرْآنًا بِلُغَةِ عَرَبِيٍّ عَجِزٍ خدای عز و جل یعنی بی عیب و خلل و
 تناقض و فقه ابولیهت با سناد خود از ابن عباس آورده که غیر مخلوق و بر هر تقدیر منزل گردانیده لَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ شاید که ایشان بسبب

فلا و

تامل در معانی آن پس بفرموده کفر و کذب حکمت الله بیان کرد خدای متعالی را برای شرک و سحر و آن مثل کلام است و حلاله و غیره
 شرک گناه مردی که در و انبازان باشند یعنی سده باشد که چندین خواب در و شرک باشد متشککون شرکبان بدوی ناسازگار و هر یک او را
 کاری فرماید و یکس را با تمام توان در میانید و هیچ یک از وی را نمی باشد و در جلا سلما و مردی باز رسته سالم شده از انبازان که در جلا
 از برای مردی یعنی غلامی که او را یک خواب باشد و کسی در آن منازعت نکند هر نیلین بنده بکلیه خود متوجه خدمت خواب شده و را خشنود تواند
 ساخت هل یستویین آیا مساوی باشند این دو بنده مثلا از روی مانندگی یعنی بی شک نباشند چه یکی به تنازع خوابگان در مانده باشند
 و بهر از و ناراض و دیگری از خلل تجارت شرک سالم بود و خدا و نداد و خشنود مثل اول شرک است که دل خود را بعبادت هر یک از معبودان خود
 متفرق ساخته متوزع الضمیر و پریشان خاطر است و آنانی مثل موجود است که نه برستد و دوست ندارد و غیر خدای را و بجز او امیدگاه ندارد
 یک بار بنده کن چو کیدل داری و درانی بکشی تو در جهان پس خوار می آید الحمد لله همه ستایشنا مر خدا را است که در خداوندی شرک ندارد
 بل اکثر هم بله بیشتر مردمان کای یصلحون میدانند مالکیت او را علی الاطلاق آورده اند که کفار که میگفتند تری بص رب العالمین
 چشم میداریم که محمد میرد و از و باز بهیم حق سبحانه فرمود که انک میت بد رتیکه تو ای محمد مرده خواهی شد و انهم میتون نبی و
 بد رتیکه شرکان هم مرد گانند یعنی زود میرند پس انتظار ایشان برگ دیگری را بآنکه از برگ خود این نیستند عین جهالت است سبیت
 ای دوست بر جنازه دشمن چو گدیزی و شادی کنی که بر تو چنین با حسد او و نه نشد انکم پس بد رتیکه شما ای مومنان با کفران
 یوم القیمه روز سنجیدند که بکفر نزدیک آفرید کار خود و تحقیق همون خصوصیت کنید در امر دین و محبت شما را باشد بر ایشان
 گفته اند مراد اختصاص عام است که بعضی مردمان با بعضی مختصه کنند در قضایای نبوی هر یک حق خود بر بند

یعنی

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَكْفُرَ بِهِ

و او را بزن و فرزند و شرک نسبت دهد و کذب بالصّدق و دروغ شمر سخن راست را که قرآن است از جلاله چون باید بود
 و گفته اند مراد از الصّدق است یعنی محمد صلعم که چون بوی آید کذب کنند الکیس آیا نیست یعنی هست فی جهنم در دوزخ مشوّی
 لا کفر من نزل و مقام مرگ و دیدگان را و الذی جاء بالصّدق و آنکه آید سخن است و صدق یله و آنکه است شمر دانا
 او لیک آن گروه هم المفقون ایشانند پس بکاران و گویند جابر بالصدق آئینه جبرئیل است که قرآن می آورد و مصدق محمد
 که تصدیق نمود و قبول کرد گفته اند جانی غیر است صلعم و مصدق ابو بکر صدیق در بیان از مجاهد نقل میکند مصدق حضرت علی کرم الله
 و گفته اند هم مومنان مصدق اند که هم ایشان است ما یستاعون آنچه خواهند و متنا کنند از نعمت و کرامت عتد که بیک از یک
 پروردگار ایشان ذلک است جزا الحسنین و پادشاه نیکو کاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشان را پادشاه میدهد و لیکر الله
 تا محو کند و پیوسته خدای عظمه ایشان است و الذی عجلو ابدترین آنچه کرده باشد ذکر اسوا را برای سالفه است یعنی هرگاه اسوا آنرا
 می پوشد غیر آن بطریق اولی و حیض هم و پادشاه دهد ایشان را آجر هم مراد ایشان یا احسن الذی کما و ایتهمون
 به نیکوترین آنچه بود که عمل میکردند که آن ایمان است و گفته اند احسن اعمال ایشان را جز زیاده و رهند و مزد باقی عملهای ایشان
 بدستور عطا فرماید الکیس الله یکاف آیا نیست خدای تعالی کفایت نکند و عتد که بیکه خود را یعنی محمد صلعم را معنی آن است

الحق المأبوع والعشرون

که کفایت خواهد کرد دشمنان را از روی نصرت خواهد داد و پیرامون ایشان و غالب خواهد ساخت دین و پیرامون ایشان آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم معائب باطله کافران میگفت و ایشان گفتند یا محمد حسین گوی ما را که خدایان ما ترا رنج رسانند و حاجت تو بپایانجامد حق سبحانه فرمود که **وَيُخَوِّفُونَكَ وَمِثْرًا لِّمَا تُكَذِّبُ** و میترسانند ترا مشرکان یا الذین بانانکم برستند من دونیة بجز خدای تعالی و **يُضِلُّ اللَّهُ** و هر که گمراه سازد خدای تا تخویف کند کسی را با آنچه جایست لایض و لاینتفع فمالک پس نیست آن گمراه را من هادٍ یعنی راه نمائنده که او را راه نماید و **يَهْدِي اللَّهُ** و هر که راه نماید خدای تعالی تا جز از وی نترسد فمالک پس نیست آن راه یافته را من مفضل یعنی گمراه کننده که از راه بیفکند **الَّذِينَ** آیینست خدای تعالی یعنی هست بعضی غلبه کننده بر دشمنان ذی انتقام خدای و نیکه ستاننده از کافران **وَالَّذِينَ سَأَلَتَهُمْ** اگر تو پرسی از مشرکان مکه که **مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ** که یا فریادکنانها و زمینها را لیقولن الله ط هر آینه گویند خدای تعالی چه ربانی واضح و دلیل لا سح است بر تفرود و خالقیت او قل گوی محمد آفرائیسیم هاتند عنون آیا چون می بینید شما آنرا که میخواهید من دون الله بجز خدای تعالی یعنی بتا که میپرستیدان را ذکر فی الله اگر خواهد خدای تعالی بن نصرت سختی و سختی هل هن یا مستندان تبان کثفت ضعیف دفع کنندگان مرآن سختی را که خدای نوشته بن او آرا دینی بر حجت آیا اگر راه کند خدای بن زحمتی و منفعتی هل هن اما باشند آنان **مُسِيكٌ وَحَمِيَّةٌ** باز دارندگان از من آن رحمت را مقابل هر که میخیزد صلعم از ایشان سوال کرد ساکت شدند حق تعالی فرموده که قل **حَسْبِيَ اللَّهُ** و گوی محمد بسنده است مرا خدای تعالی در رسانیدن خیر و باز داشتن شر علیک بروی بغیر و **يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ** توکل میکنند توکل کنندگان در هر باب و احوال کار خود بوی باز میگذارند بیست تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعی خدا قل **لَيَقُولُنَّ** و اعلموا گوی قوم من عمل کنید علی مگانتکه در آن حال که گفتیم و خود را بدان داری از روی توکل و اعتماد بر حق و ائق باشید و خص سکا تنم خواندنی عامل بر ستمیکه من عمل کنند و ارم از روی توکل **فَقُوفٌ** تعلکون لپ پس زود باشد که بدانید من **يَأْتِيهِمْ** آنکس را که از او شایا بدید و عدل آب بخیزد عذابی که او را رسوا گرداند و **يَحْجِلُ عَلَيْكَ** و فرو و آید بر و عدل آب مقیم عذابی همیشه و خرمی کی دلیل آن غلبه دیگری بود حق سبحانه رسوا کرد دشمنان آن حضرت صلعم را در روز بدر که جمعی از ایشان بدست مومنان کشته گشتند و جمعی بقید ذلت و سلسله کعبت گرفتار شدند بیست این میریاد داده و آن دستها به بند آن گشته خوار و زار و گرفتار مستمند **إِنَّا أَكْرَمُكُمْ** بدستیکه مافرو فرستادیم علیک الکتاب بر تو کتاب را که قرآن است لئلا تبس برای همه مردمان بالحق به بسبب بیان حق قرآن مناهط مصالح معاش و معاد ایشان است فمن اهتدی پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند یا آنچه در دست فلنفسیم پس بر او راست فائدة آن **وَمَنْ ضَلَّ** و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید قائما فیضل پس جز این نیست که گمراه میشود علیها بر نفس خود یعنی وبال آن بروست و **مَا أَنْتَ** نیستی تو علیهم یوکیل نگهبان بر ایشان تا نگذاری که در ضلالت افتند یا وکیل ایشان نیستی در اختیار هدایت و ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بدیع و بس الله **يَكُونُ** که نفس خدای تعالی قبض میکند نفسها را حیثن موتها هنگام موت ایشان و **الَّتِي لَمْ تَكُنْ** و فرو میگیرد نفسهای که مرده است فی منا میمات در خواب و اما محی السه در معال فرموده که هر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز یا نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ و بنو ال و نفس تمیز نیز از او میگذرد و نفس تمیز مفارقت می نماید بوقت خواب و بنو ال و نفس حیات زوال نمی نماید و در احاطه از بن جبر نقل میکند که حق سبحانه جمع میکند میان ارواح احوال و اموات تا با یکدیگر آشنائی را نشان میدهند **فَيَمْسِكُ** الی یس نگاه میدارد و در آن عالم آن نفس را که قبل ازین قضی علیها الموت قضی کرده است بر و مرگ را

رارواکن و دل امیدواران را دو کفر و آینه بود باز گردید بطاعت یا دعا و تضرع الی ربکم سوی پروردگار خویش و آسپا و
 گردن نمید که مردین را یا اخلاص و زید در توحید من قبل ان یا تمیز العذاب پیش از آنکه بیاید بشا عذاب ثقیلا متصرفون
 پس یاری داده نشود یعنی در دفع عذاب شما هیچکس نصرت ندهد و آینه بود باز گردید بطاعت یا دعا و تضرع الی ربکم سوی پروردگار خویش و آسپا و
 شده است الیکم من ربکم و آینه بود باز گردید بطاعت یا دعا و تضرع الی ربکم سوی پروردگار خویش و آسپا و
 آن یا تمیز العذاب پیش از آنکه بیاید بشا عذاب ثقیلا متصرفون پس یاری داده نشود یعنی در دفع عذاب شما هیچکس نصرت ندهد و آینه بود باز گردید بطاعت یا دعا و تضرع الی ربکم سوی پروردگار خویش و آسپا و
 او را در مقام تدارک آمدن آن نقول نفس پیش از آنکه نفس گوید بخیر شئی می شایم من علی ما فرطت فی تمیزی که تقصیر کردم فی جنب الله
 در کار خدای تعالی یا در طلب رضا و جوار رحمت و قرب حضرت او و آنکه در تحقیق کار آن است که بودم من الشیخیرت از افسوس
 گفتگان کتاب خدای و رسول او و مومنان و در سلسله الذهب در معنی این آیت فرموده نظم روز آخر که گرگ مردم خوار کند ز خود
 غفلتش بیدار یابد که در جوار خدای سالها ز بزم و عصیان رای هر چه در شصت سال با بقا ده کرده از خیر و شرمش افتاد یک
 بیک پیش چشم او دارند آشکارا روی او آرد بگذراند ز کف و الا با یک با حسرت او و اولاد حسرت از جان او برآورد و این نشان حسن
 نذر و سوو و او تقول یا گردان نفس لو ان الله هدینک اگر که خدای تبارک و تعالی هدایت کند تو را از گمراهی و انکنت هر آنی بود من من المتقین و از برگشتن
 و بشرک معصیت آلوده نمیشدم او تقول یا گردید چنین ترس العذاب آن هنگام که ببیند عذاب را معاینه او ان لی کثره ای کاشکی
 بودی مرا باز گشتی بدینا فاکون تاروم و باشم آنجا من الحسینین خج از نیکو کاران و فرمان برداران پس این گویند که گفت مرا راه نموده
 و اگر متقی بودی گویند بلی آری یعنی ترا رها کرد و ندانند چنانکه بدرستی که آید بتو این آیه است کتاب من که قرآن است فکنت بها پس
 تکذیب کردی بان و آنرا دروغ داشتی و اشتکرت و کبر کردی و سر کشیدی از ایمان بران و کنت من الکفرین و بودی از ناگردیدگان
 و يوم القيمة و روز بر خیزتری الدین کذبوا می بی از که دروغ گفتند علی الله بر خدای تعالی یعنی خدایا ایضا و ولد و شریک صفت کردند
 و جوههم شهود و در ویهای ایشان پیش از دخول بدوزخ سیاه کرده شده الیس فی جهنم آفات در دوزخ یعنی هست البته
 مومنی للمتکبرین مقام و جای امام متکبران و گردن کشان که فرمان خدای و رسول نبوده اند و یحیی الله و بر باد خدای تعالی از جنم الدین
 اتقوا آنا که بر منبر گردانند و شرک بنما و هم بتکاری های ایشان یعنی با سبب خلاصی که ایمان و احسان است لا یتهم السوء و رسد
 متقا را هیچ بدی و مکروهی و لا یتهم کفر و ن و ایشان اند و گمین شوند الله خالق کل شیء خدای آفریده همه چیز است و هو
 علی کل شیء و او بر همه چیز وکیل خداوند است و مشرف بران و قائم حفظان که مقلید السموات و الارض است و او است
 کلید های خزان آسمان و زمین یعنی مالک امور علوی و سفلی و ست و غیره و تصرف بران ممکن نی چنانکه دخل در خزنیا متصور نیست مگر کسی
 که محتاج آن بدست است و در خبر است که ذوالنورین رضی الله عنهما از حضرت رسول صلعم پرسید که تفسیر تعالید اسموات و الارض کدام است حضرت
 فرمود که تفسیر آن این است که لا اله الا الله و الله اکبر سبحان الله و تعالی و لا حول و لا قوة الا بالله هو الاول و الآخر
 و الظاهر و الباطن یحیی و میست بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات محتاج خزان آسمان و زمین است هر که
 بدان حکم کند بقدر فیض این خزان برسد و گفته اند خزان آسمان باران است و خزان زمین گیاه است و کلید
 این خزنیا بدست تصرف است هرگاه که خواهد باران فرستد و هر چه خواهد از نباتات برویانند و الدین که مومنان اند و انکه مکر و بد

ع

بانتی الله بظاننا فی تعالی یعنی بدلائل قدرت و کلمات و الالهیات اگر دو عالم الحسرون و الملائکة تر یا کاران زیرا که مرجع ایشان در پنج است آفریده اند که بنا بر قرین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که در دنیا حق سبحان و تعالی بود که قبل بگوئی محمد ایشان آفریده اند بظان تعالی تا مگر قریب آمدند سیر ما به در الکیمش کیم بعد ازین هر دو لایک ایما الحسرون و الملائکة و لقد اوحی و در دنیا که می کرده است التکلیف برای تو و الی الذین من قبلک و بعد از آنکه پیش از تو بودند پیغمبران یعنی با تو و با هر یکی از ایشان گفته شده است که اگر شرک اگر شرک کسی یعنی بغرض حال واضح است که مخالف بحسب ظاهر پیغمبران و از روی حقیقت و از اسلامان است ایشان هر یک را میفرمایند اگر شرک آری که محط بر آن نباشد و در آنکه در وقت ایمان واقع شده و لکن کون و در آنکه پیش ازین الحسرون و الملائکة از دنیا بخارجان که بعد از ولایت دین بر تخت شرک بنشیند که در وی بلی الله فاعبد الله تعالی را پرستش کن و کون من الشکرین و این را پس از این نعمت توحید و عبادت این عباس فرموده که یکی از اجار بود و حضرت رسالت بنا به صلوات گفت ای محمد که خدای و در قیامت آسمان را بر سبی بندد و زمین را بر سبی و جبال را بر دیگری و آب و خاک را بر دیگری و جمیع خلق را بر دیگری پس حرکت و در میان خود را و اگر بدانا الملک و این الملک حضرت از قول و تعجب شده قسم فرمود آیت آمد و ما قدروا الله و صف کرد ایشان خدا را و تعظیم نمود و حق قدر را و چنانچه شد و الا که در حق چنانچه ازین بدان قضیه بدست گرفته روی باشد تو م یقین روز رزخ و السموات مطوین و آسمانها در پیچیده شده و همیشه زمین و بی در عالم آورده که این عمره فقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود که حق سبحان را بر پیچیده و در قیامت فرماید و این خود پس گوید انا الملک و این الجبارون و این المکرون پس در هر پیچیده زمین را و اگر در شمال خود گوید انا الملک و این الجبارون و المکرون معتقد لعل ایمان در مثال اینچنان نیز یاد است از تشبیه صاحب حجر الحقائق فرموده که مذہب من در تحقیق این آیت آنست که باز گذارم آنرا با آنچه مراد است زیرا که مثال این کلمات از تشبیهات داشته اند بدان ایمان باید آورد و حقیقت آن سخن نباید گفت سجدت است خدای تعالی از وصف جبار و حق و تعالی و درست عظاما پیش کردن و از آنچه شرک می آرند و شرک و می سازند و آنچه فرموده شود فی الصور و در صورت اول بقول آنکه که دو فقره اثبات میکنند و این را فقره صفت گویند که چون در مذهب صریح است که بیرون من فی السموات هر که در آسمان است و من فی الارض و هر که در زمین است الا من شاء الله و اگر آن کسی را که خدای خواهد که جمله عرش یا شد یا خیر بهشت و در حق گفته اند پس پس میده شود و فی صور آخرش نوری و دیگر این فقره را فقره ثبوت خوانند و این فقره جمله و کانی تکرار شوند فاذا هم پس نگاه ایشان قیام با ابتداء گان باشند که بنا بر خود و تظنون حق می نگردند هر طریقی چون جباران یا انتظار می برند که ایشان بکنند و آشفتن که حق در روشن گردد و در مذهب مشهور و معروف است که بنا بر و در گان یعنی نوری که خدای در آن بیا فریاد گفته اند و در روشنی عمل است که حقوق حلق و خلایق بدان ظاهر گردد و در ظلمت ظلم مندرج شود و وضع الکلیت و نداده شود و نوشتن یعنی محافل اعمال در دست است و چپ و جانی بالتسبیح و آورند پیغمبران را بری دعوی ابلاغ بر امت و التمسک و گویان را بری صحت دعوی ایشان مراد است محمد صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند شهیدان صف جبار را حاضر کنند و رفیق پیغمبران ساوند جهت شرف ایشان و قضی حکم کرده شود و بیکه میان بندگان الهی برستی و عدل و هم که یظلمون و ایشان ترمیده نشود و بقضای ثواب و افزونی عقاب و وقیئت و تمام داده شود کل نفس بر نفسی را ما عکلت جزای آنچه کرده است و هو اعلم و خدای دانا تر است بما یفعلون و آنچه آفریدگان می کنند

ع

که بمن داده اند و طوایسین و حواسیم از الواح موسی هم در عالم از این مسعود و روایت میکنند که چون حال خرمی افتیم گویا که افتاده ام در بوستانها
بهشت که زمین نرم واقع شده و متعجب در آن می نگرم و این عباس بنم فرموده که کل شیء لباب و لباب القرآن الحوهم و بعضی از صحابه بر نه و یحیی بن
قدس سرهم آل هم راعی الس القرآن و دیباج القرآن میگفتند و باید التوفیق

بسم الله الرحمن الرحيم

حروف مقطعه بقول بعضی از علما قسم باند هر حرفی اشارت بکلمه است چنانکه در کلام عرب تعبیر میکنند بعضی از تمام پس اینجا
با اشارت بحکم حق است که هرگز خطر و دوام بر آن کشیده نشود و بیم ایامی است بملک او که گرد زوال و فنا گردد و سرافات آن را و نیا بدو
قسم آنکه تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرود ستاون قرآن من الله از خدای است العزیز که غالب و قادر است بر تنزیل آن الْعَلِيمُ و اما آنچه فرستد بر
هر کس و در هر وقت غافر الذنب آمرزنده گناهیان هر کس را که بصدق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله و قایل التوب و خداوند بزرگو
توبه را گویند کلمه توحید شکی بدی العقاب سخت عقوبت هر کسی را که سر باز نهد از گفتن کلمه توحید فی الظل و خفا و نیکوکاری بخشش و
بزرگواری لا اله الا هو نیست هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر او البیه المصیر بسوی او است بازگشت بهر بندگان برای
مجازات ایشان مَا يُجَادِلُ جِدَالَ يُخْذُ و طعن و ترندی آیت الله در آیتهای خدای تعالی بعد از آنکه تنزیل و تحقق شد الا الذین
كفروا اگر آنکه پوشیدند حق را فلا یخبرهم پس باید که فریب ندهند تا اَنْتَلَبَهُمْ فِي الْبِلَادِ گردیدن کافران در شهرهای شام و یمن و
تجارت یعنی بمل در میان که ایشان را مهلتی و فرصتی خواهد بود و جهت آنکه عاقبت کار خاتمه روزگار ایشان بخسار و بوار خواهد کشید کذب
قَبْلَهُمْ تَكْذِيبُ كَرْدَنِش از قوم توقو قوم نوح گروه نوح و عَمُّ الْاَحْزَابِ و تکیب کردن گروهی چند که سپاه کشیدند بر روی رسول من
بَعْدَهُمْ من از پس قوم نوح عَمُّ یَسْمَعُونَ خود را چون قوم عاد و ثمود و هَمَّتْ كُلُّ اُمَّةٍ و قصد کردند هر یک از دنیا بر سَوْءِ سَمْعِ یَسْمَعُونَ
فرستاده شده بر ایشان لِيَاْخُذُوْهُ تَاْکِیْدًا و را و هر یک از آنکه خواهند بدور مانند و جاد و لَوْ و خصومت کردند با پیغمبران خود و بالباطل
بسخنان پیروده خود لِيُذْخِرُوْا تَاْزِیْلًا گردانند و ناچیز کنند بدی الهی بباطل خود سخن چنانکه متابعت آن واجب بود و خاخذتْهُمْ قَدْ نَسِیَ كَرْمِ
ایشان را و هلاک کرد مردم بکافات آن فَكَيْفَ کان پس چگونه بود و عقاب عَقَابُ مَنْ اِشْرَاوْكَ كَذْلِكَ و چنانچه واجب شده بود عذاب بر
مکذبان ام ما ضیقت و واجب شده است کَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو بعذاب عَقَابُ عَلَى الَّذِیْنَ كَفَرُوْا اَرَأَیْتُمْ کَافِرٌ شده اند از قوم تو
اَنْتُمْ سَبَبُ اَنْ اَشْخَبُ النَّاسُ ملازمان و در خدمت یعنی مستوجب عذاب آن جهانی تر هستند و اگر قوم تو از عبادت حق سوی گردانند زانی
بملک می نمیزد زیرا که پرستنده و ثنا گویند و بسیار اند از خواص مخلوقات از جمله ایشان الَّذِیْنَ یَحْمِلُوْنَ الْعَرْشَ اَنَّهُمْ بِمِیْدَانِ عَرْشِ وَ حَمَلُهُمْ
اشراف ملائکه اند در کثافت آورده که حق سبحانه و تعالی فرستاد از میان فرشتگان و صبح و شام از روی جلال و اکرام بر حلقه عرش سلام میکنند و مَنْ حَوْلَهُ و اَنَّهُمْ کَرَّمَ
عرش را و زیان که طواف میکنند و ایشان را طوافان میگویند و ایشان نهادند بر صفا و عرش را در میان گرفته و بشوق و ذوق میگویند تسبیح میکنند تسبیح
مقربین بچند و قصه استایش پروردگار ایشان یعنی خدا را که بجا صفتها از صفات اجلال و اکرام در عالم از شهرن جوشش نقل میکند که حلقه عرش
هستند چهار میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی کلک بعد علمک و چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد عذرتک
و گویا که ایشان نسبت کرم الهی با ذنوب نبی آدم این کلمات میگویند و یُؤْمِنُونَ به و می گردند بر پروردگار خود و کسب خیر و نجات و آمرزش میجویند
خدای الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اَبْرَارِی اَنَّهُمْ کَرَمٌ و فریدگار و وسعت فراسیده کل شیء بهر چیز و رَحْمَةً و عِلْمًا از روی بخشش و دلسبختی

و علم تو بهر چیز رسیده است تا غیر من یا مریضی که تا بگویم آنرا نماند که تو برگشته و آنچه او پیروی نموده اند سبیلک را ترا
که دین اسلام است و قصه و نگارایشان را عند آب الحیمین از عذاب آتش و وزخ و تنگنای پروردگار با لطف کن و اذخلمهم و در
تا بنیانها و پیروان دین را بهر مومنان را جنت عدن در بوستانهای قاصت النبی آن بوستانها که محض فضل و عذت هستند و عده داده
ایشان را و من صلح تو هر که عمل شایسته کرده من ابا نصره زید بن ایشان و از وجههم و زمان ایشان و ذریههم و فرزندان ایشان تا سر و
ایشان در بهشت بیدار باریان تمام گردد و فضل تو بر ایشان انک انت العزیز بربکم تو غالبی و از هیچ مقدور عاجز نشوی الحکیم و داناتی
و هر چه کنی از حکمتی عالی نبود و قصه السیئات و بازوار از ایشان بدیها یعنی ایشان را از معاصی دوری ده و من تقی السیئات و هر که
بازواری از بدیهه را یقین میدارم و درین جهان فقد رحمتی پس بدستیکه تو بخشنده بر و در آخرت و ذلک و آن نگار بهشت تو
هو انقور العظیم آن فیروزی بزرگست چه هر صاحب ولتی که امروز دنیا به عصمت الهی است فردا رسایه رحمت نامتناهی خواهد بود و در
مکه گفته اند قطعه امروز کسی را که در آنی بنیاده بود اتمام قریبش بخشی راه و باز که ترش نداده بر درگاه و فردا چه کن گزیننده مال و آدم و آن
الدین کفر و کفر بدستیکه آنکه که فرستند وینا دوزخ نماند که فرستاده شوند زبان فرشتگان یعنی بوقتی که کفار بدوزخ در آیند و بانفسمانی خود بخونی
آغاز کرده زبان عتاب و علامت بکشاند که جز در زمان اختیار میان نیامورید ملائکه ایشان را انداختند و گوندید گفت الله هرگز نه دشمنی خدای مژمارا
بر کفر اگر بزرگترست من مقیمم از دشمنی شما انفسکم من نفسهای شما و خدای شما را دشمن داشت اذ تدعون چون خوانده شدید الی
الا یمن بسوی گردیدن بخدای و رسول فکفر فکان پس شما که فرستید و مگر دیدید قالوا و یبکون کافران ای فریاد کار ما آمدننا
اشکتین بمیرانیدی ما را و بار و اخیانتنا اشکتین مژنده مگر دیندی را و بار امانت اولی بوقت نقضای اجل است در دنیا و احیای اول در قبر و
امانت ثانیه هم در قبر و احیای ثانیه در بعثت و در بیان گفته که فریت آدم را که از نظر او بیرون آورد و میثاق از ایشان گرفت و بمیرانید امانت نخستین است
و بعضی گویند امانت نخستین آنست که اول و در رحم که نطفه بود زنده گردانید پس در دنیا بمیرانید و در آخرت زنده گردانید و بر هر تقدیر کافران با
وامانت او را کنند و گویند قاعتر فکان پس اعتراف کردیم بذنوبنا گناهان ما که انکار و تکذیب بعثت بود فصل الی خروج پس است
بسوی بیرون آمدن از دوزخ من سبیل ع هیچ راهی یعنی طریقه که بان سلوک کنیم و از دوزخ بریم و بهشت برسیم و قبول ایمان تو بهشت فرشتگان
ایشان را امید ساخته گویند لکنم انچه شما را دیدار حکم بدخواه بود یا الله بسبب آنست که در دنیا اذ اذیحی الله چون بخوانند خذیرا و حده یکجا و کجا گفت
که فرستد بدیگاری او و میگفتند اجعل الالهة الواحد وان کثیرا به و چون شرک می آوردند و یعنی شرکابوی اضافت میکردند و توفوا میگویند و بدیگاری
فانکم فی الله پس کارگذاری مخلص الیه خدای برتر از آنکه بدو شرک آرند الکبیر بزرگوار تر از آنکه غیر را با او مساوی سازند هو الذی است
آن خداوندی که کمال قدرت بی شک می نماید شما را ایتیه علامتهای دلالت بر وحدت خود و یقول و فرمیفند لکنم برای شما من السماء
و قاعا از آسمان اسباب روزی با چون باران یا ملائکه را بهر سبب رزق باشد و مایند که گویند گرفته نشود یعنی عبرت گیر و بدین آیتها الا
من یتوب من کفر کسی که باز گردد بخدای یعنی از معصیت بازگشته روی بطاعت آورد قاصد حواله الله پس بدستیکه خدایا اخلصین که الدین
در حالتی که پاک سازند گان باشید طاعت خود را از شرک و ریا برای او و لو کبریا الکفر فکان و اگر چه کار رهند کافران خلاص شمارا در توبه
او زیرا که ایشان نعمت ایمان کافران و شماران نعمت شاکر پس میان شما و ایشان منافرت است و اعمال و اقوال شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه کفر و
و گفتار ایشان نیز دشنام کرده و مبغوض است و فی الدرجت است بر دارنده در جای بندگان در دنیا بقا و طبقات و در عقبی بقا و است

ع

مراتب و مقامات یا رافع درجات انبیاست درجه او هم در الصفات برده شده و فتح عم را بدعوت و ابراهیم عم را بجلالت و موسی عم را بقربت و عیسی عم را بربوبت و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بشفاعت مسلمی هم فرموده که درجه هر که خواهد بردارد و بمعرفت و شناخت حقائق و درجه حقائق آورده که بر درجه درجات مجاز است بقدر از محبت و بقای محبوبیت عزیزی فرموده که لا یوجد البقاء الا بالبقاء تا شریعت فانی نویسی خلعت بقای پوششی قطعیه بنویس در دنیا که بقای خواهی که زاده بقاء دردی خرابات است در حال خویش فاش شود درین دهامی عطاری که با سقیه ره عشاق فانی الذات است و ذوالعرش خداوند عرش است یعنی خالق و مالک و یابد و ندم ملک و سلطان است یُلْقِی التَّوْحِیْدَ می افکند و می آفریند امر به فرمان خود یا فرستد جبرئیل م را علی من یشاء فیریکم می خواهد من عباد را از بندگان خود یعنی نسبت نبوت عطا میکند بجه که می خواهد بلیتد و تا سیم کند آنکه بدو وحی آمد مردمان را یَوْمَ التَّلَاقِ ۸ روز یکدیگر را دیدن یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل زمین و آسمان یا اولین و آخرین یا مصلوبان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عالمی ملایقی شود و مرعل خود را یا مجموع این مذکورات با یکدیگر ملاقات کنند یَوْمَ هُمْ رَوَوْا که ایشان یعنی عباد و بنی زون و آشکارا باشند از قهر برآمده لا یخفی پوشیده نشود و علی الله بر خدای تعالی منضمه ایشان یعنی از ایمان و اعمال و احوال بندگان با وجود کثرت ایشان شیخی و چینی بلکه مهاد و اندوختنی عمل جزا و هدیه و نیکو ندانند لیس الملک الیوم مظهر کرامت بادشاهی و کارگزاری امروزی پس هر بندگان با اتفاق هم یکدیگر جواب دهند که لله التواحد القهار مرخای را که یگانه است در حکم فکند و منازعات معیان ملک و چون کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحانیت الهی درین جواب بامؤمنان موافق باشند الیوم مخرجی امروز پادشاه داده شود و کل نفس هتبی را بما کسبت جزای آنچه کرده است لا ظلم الیوم مظهر نیست امروز از ثواب کسی که کند و بر عذاب کسی افزاید و نه کسی را بگناه و دیگری گیرند و نه نیکی را پادشاه بدی دهند و نه بدی را نیکی را الله برستیکه خدای تعالی ستریم الحساب و زود شمارست بوقت حساب و جزای هر کس را در قیامت بسرعت بوی رساند زیرا که لا یغله شی من شی در وسط آورده که رسول صلعم فرمود که خدای تعالی میفرماید من با و شاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که در بهشت در آید و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزدیک ایشان مظهر باشد تا از دفع نکند پس این آیت بخواند که الیوم تجزی الی آخر رباعی در وصف اهل ظلم حالی عجب است و در زیدن ظلم را و بای عجب است و از ظلم هر چه بیشتر که در روز جزا لا ظلم الیوم گوشمالی عجب است و و آنذر همد و بیم کن کافران را و ترسان یَوْمَ لَا زَفَّةَ از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که برآید بیا بد هر چه آئیده باشد نزدیک است رسیدن اذ القلوب تریان ایشان را چون دلها می ایشان لکدی الحناجر نزدیک حلقهای ایشان بود یعنی از فرغ آن روز دلها از ماکن خود میل خروج نموده بجلتها آیند و هم آنجا بمانند تا باز تو اندگشت تا صاحب ایشان بیا ساید و نه برآیند تا خلاص یابد و صاحب چنین قلوب باشند کطین و عظیمان چشم برآمدگان ما للظالمین نیست مستمکان را یعنی کافران را و دران روز من حی من حی خوشی شفق و یاری مردمان که عذاب ایشان دفع کند و لا شفیع یطاع و نه در خواست کننده که فرمان او برند یعنی شفیع که شفاعت و بجل قبول رسد یعنی میداند خدای تعالی خائنه الکافین خیانت چشمها را یعنی نظر را بچهره حرام است یا غمزه کردن بجه مردم یا کذب در رویت و عدم رویت امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهای مجاز آن است که در اوقات مناجات خواب را به پیشین آن کند زانچه از خواب بیدار آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند چون شب در آید چشم او خواب رود من نام غنی نام عنه و صالی نظر خواب را با دیده عاشق چه کاره چشم او چون شمع باشد شکبار چشمهای عاشقان را خواب نیست بیک نفس آن چشمهایی نیست

[illegible]

ع

یا آنکه آشکارا اگر دو سبب دعوت اوفی الارض الفساد و در زمین مصرتابی و دو گروهی و خصم با و کسر و نصب و ال سخر اینها
 موسی ظاهر گرداند و در جمله شافا در این معنی چون تابعان او بسیار شوند با شارب کنند و قال مؤتبی و گفت موسی م قوم خود را بعد از آنکه
 این خبر بوی رسید اینی حدیث درستیکه من پناه گرفتم بوقتیکه بر پروردگار من و پروردگار شما من کل میگیرم از شر هر گردن کشی که سبب
 تعظیم تو من نمی گرد و بقیه الحساب و روز شمار فرعون را نام نبرد و بوضعی ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود چون خبر قتل موسی
 فاش شد دوستان اندو گهین و دشمنان شادمان شدند و قال رجل من قومه و گفت مردی که دیده من ال فرعون از خویشان فرعون یعنی
 حزقیل یا سمعان که مدتی بود که بطریق جزم پیغمبری پوشیده از فرعون و اتباع او ایستاده گردیدند خود را و گفته اند که چند سال بود که میان دشت
 می پوشید و چون خبر قصد فرعون قتل موسی شنید گفت آهتکون و جلدگاری میکشید مرد را آن یقول برای آنکه میگویی که الله آفریدگار
 من خدایست و قد جَاءَ کَ بِالْبَیِّنَاتِ و حال آنکه آورده است بشما حجرات روشن و استدلالات هر دایم از تو که و از پروردگار شما و ان
 تانک کاذب با و اگر باشد و دروغ گوی قحطیکه کذب پس بر و باشد و بل دروغ او آن و را هلاک سازد و ان تانک صادق و اگر باشد و گوی
 ایصیتکم بر شما بعضی از آنکه شاره و عده میدهند یعنی میگویند عذاب دنیا و آخرت شما خواهد رسید پس اگر صادق است
 بعضی از آن موعود که عذاب دنیاست عاجل بشما رسای الله لا یتدیر بر درستیکه خدای تعالی راه نمیناید یعنی توفیق راه یافتن نمید
 من هو مشرف کسی را که از حد گذر زنده است در ریختن خون که در گمان بی گناه کذاب و دروغ گوینده است در دعوی خدای یقو
 ای گروه من لکن الملك الیوم و شما راست بادشاهی امروز ظهیرین در حالتیکه غالبانید بر بنی اسرائیل و بر تر از ایشان فی الارض
 و زمین مصر قهر و یغور ناپس گشت که یاری و ما را و حمایت کنند من بئاس الله از عذاب خدای تعالی ان جَاءَ ناکا اگر بیاید به پس
 قصد موسی مکنید و دست از دوازده دارید قال فرعون گفت فرعون مر آن مومن را که از قتل موسی منی میگرد و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر
 بودند ما اُریکم الا ما اُرئی ننمود شما را اگر آنچه من می بینم یعنی شما نمودم راه صواب در کشتن او و دیده بودم صلاحی در آن و ما اهدیکم
 و راه نینمایم شما را الا سبیل التصاد و اگر راه راستی حزقیل که این سخن را استماع ننمود و دیگر باره عرق مجتنب و حرکت آمد و بچایسان
 بچوشتن تا نماز کرده بتجویف قوم اشتغال نمود چنانچه حتی سجانده میفرماید که و قال الذی من امن و گفت آنکسی که ایمان آورده بود یقو
 انی اخاف ای گروه من درستیکه من پیغمبر بشما بجهت تکذیب موسی م و تعرض او قتل یوم الاخراب و مانند روز لشکر و که
 تکذیب رسل کردند و از روز هلاک ایشان است آنکه تفصیل میکند مثل داب قوم و قوچ مانند حال گروه نوح عم که بطوفان هلاک شدند
 و عاد و گروه عاد که بباد و صحرستامل گشتند و قوم ثمود که بیک صیحه مردند و الذین من بعدهم و مانند حال آنکه از پیش ایشان
 بودند چون اهل نوح بلکه شهر ایشان زیر و زبر شد و چون اصحاب ایکه که بعد از طوفان فاش شدند و ما الله یزید و نیست خدای تعالی که
 خواهد ظمنا للعباد و ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب نکند پس شما هم ظلم نکنید تا معذب نگردد و یقو موسی گروه من
 انی اخاف درستیکه من پیغمبر بشما و التصاد عذاب روز یکدیگر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی را بعضی را سنجاش
 با شغاشت و هیچ کسی بفریاد کس نمیرسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را ندانم کنسند چنانچه در سوره اعراف گذشت یا بعد از ذبح
 موت که اهل الجنة خلود و لا موت و یا اهل النار خلود و لا موت و یا در آن روز منادی ندا کند که فلان نیک بخت شد که
 تا به هرگز بدبخت نشود و فلان بدبخت گشت که هرگز تا به نیکبختی نیاید یوم تؤولون روزی که برگردانیده شود یا ز موقوف حساب

زمان زمان مجید باد نکبت واد باره چو رنگ و بو که نشانی ز باغ گلزار دهم و آن الاخره و بدستیکه سرای دیگری داری اقرار است
 سرای آرام که اورا زوال و آفت متصور نیست من عجل سببته هر که کند کرداری بد فلاحتی پس بدش داده میشود و الا مثلاً هر
 مانند آن را و این محض حکم عدل الهی است و من عجل صالحاً و هر که کند کرداری شایسته من ذکر او آشتی از مردوزن و هو مؤمن
 و حال آنکه او سمن باشد چه اصل در قبول عمل ایمان است فاولئک پس آن گروه بدخلون الجنة در آورده شوند بهشت و حفص صنیعه
 معلوم خواند یعنی بهشت در آیند یز و قون فیها روزی داده شوند در آن بهشت از فو که پاکیزه و مطاعم لذیذ و شراب خوشگوار و غیر
 حساب بی شمار یعنی با اندازه عمل بلکه بسیاری از آن زیاده و این از روی فضل است نه تنهایی است آل فرعون از سخنان خربیل فهم کردند
 که او ایمان آورده است زبان ملامت بکشاند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری آوری خربیل ندان کرد از روی
 تنبیه تا شاید که از خواب غفلت بیدار و ازستی کثرت هو شیاء شوند پس گفت و لیسوا له من ماله چیست مرا و چه رسد و چون
 که من آذو که میخوانم شمارا الی الجنه بسوی ربانی یافتن از عذاب خدای بیا و متابعت پیغمبر و تدعونی الی النار
 و شما میخوانید مرا بدین خود بسوی آتش که پرستش فرعون است تدعونی میخوانید مرا که کفر بالله تا که فرشوم بخدای تعالی و اشرک
 به و برای آنکه شرک گردانم بوی مالکین یعنی بد آن چیزی که نیست برابر بویست آن علمند و اشی را از نفی علم است نه نفی معلوم یعنی من
 غیر از وی خدا نمیدانم پس بوی دیگری را چگونه شرک سازم و انا آذو که و حال آنکه من بخوانم شمارا الی العزیز بخدای که غالب
 یعنی تا در تعذیب مشرکان العقار آمرزنده و محو کننده گناهان مومنان کاجره بر آید اما تدعونی الیه آنچه شما میخوانید
 را بسوی او یعنی پرستش و لکن که دعوت نیست مرا و دعوتی با جابت رسیده یعنی سخن او پیورده است و اعتباری ندارد و فی الدنیا
 درین سرای و الاخره و نه در سرای دیگر و آن مرده تا و بدستیکه بازگشت ما هر الی الله بسوی خدای است و ما را جز او ندارد
 و آن المشرکین و بدستیکه کذاب کاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان هم اصحاب النار ایشانند ملازمین
 آتش و در بن باز فرعونیان می آید آغاز تهدید کردند و قصد قتل نمودند و گفت قتل کفر کن پس بزودی می آید خواهید که یعنی بوقت عذاب
 عذاب یاد آید شمارا اما اقول لکم آنچه میگویم شمارا و اقوض امری و باز میگذارم کار خود را الی الله بخدای مهربان و توکل میکنم تا مرا از شر شما
 نگاهدار و آن الله تحقیق که خدای تعالی بصیرت بیست بالعباد با مومرندگان خود آورده اند که فرعون فرمود تا او را بکشند و او گرفتار
 روی کوه نهاد و بنماز مشغول شد حق سبحانه لشکر سباع بر آنجنگه تا بگردوی در آمده آغاز پاسبانی کردند نتیجه تقویض بزود بوی رسید و از شر اعدا
 گشت در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیاورند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند نماز وی نگاهبان
 سباع را مشاهد کرده بر رسیدند و نزد فرعون آمده صورت حال باز گفتند بهر سیاست کرد تا آن سخن فاش نکرد و حق سبحانه از حال خربیل خبر
 میداد فوقه الله پس نگاهداشت او را خدای سببات ما مکرم از بدیهی آنچه اندیشیدند درباره وی و حاق بال فرعون
 و فرود گرفت بگردگان فرعون که قصد او ز قتل بود و سوء العذاب بدی عذاب بد نیکی که قتل است و گفته اند مراد بال فرعون همه
 قطبانند و سوء العذاب غرق شدن ایشانست بعضی را بنده که سوء العذاب آتش است چه بل از آن آورده اند که اگر گرفت آل فرعون با سوء العذاب
 یعنی آتش بفرعون عرض کرده میشوند علیها بر آتش و در غرق شد و اوعشیاء با بد و شبا نگاه در عین المعانی فرموده که جای بودن ایشان
 در روز خدیشان در نمی نمایند و این خوف فرمود که ارواح فرعونیان درون مرغان بیا است و صبح و شام آتش بر ایشان عرض میکنند تا قیامت

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ وَذُرُوزِي كَمَا تَأْمُرُ قِيَامَتُ و ارواح ایشان ببدان باز آید و مشرکان ایشان را گویند ادخلوا ال فرعون
در آید ای کسان فرعون آشد العذاب در سخت ترین غدا بی که عذاب جهنم است و حصن بفتح تنزیه و کسر خا میخواید یعنی خدای امر کند و اگر را که در
فرعونیان را بعد از سخت تر از آنچه در آن بودند و اذ یخاطبون و یاد کن چون جدال و محاصره کنند و در خیانت فی النار در آتش قیقول
الضعفاء پس گویند بجا رگان و زبونان قوم الذین استکبروا اما انما کرهتم و معظم بودند یعنی تابعان مرتبوعان را گویند انما بدستیکه
انما کذب بودیم مرثی را تبعانی روان و فرمان بر داران در آنچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب انبیاء معنی سبب دخول در دوزخ شما
شاید قهلا انتم پس آیا هستید شما معنون عتقا و فاع کنندگان از من نصیبکم من النار بهره از آتش قال الذین استکبروا گویند
آن لسانیکه سرکشان بودند که چه جای این سخن است انما کذب فیها بدستیکه ما هر روز خیم چگونه عذاب از شما باز داریم و اگر ما قدرت دفع
میبودی اول از نفس خود باز میداشتیم ان الله بدستیکه خدای تعالی قد حکم تحقیق حکم کرده است بین العباد میان بندگان و
نهریک را بجا نیکه در خوار است فرستاده و قال الذین و گویند انما کذب فی النار در آتش از بعد از آنکه نو میدشوند از یکدیگر که ختم
مرخانان دوزخ را که برای اذعوا و بگویند بخوانید و در کار خود را میخوف عتقا تا سبک کند و بردارد از ما و ما بمقدار روزی از روزها
دنیا فی العذاب از عذاب چیز را استبرحت کنیم قالوا گویند خیزه جهنم ایشان را که در دنیا او که تکت تا نیکم آیا بود که آمدن شما
و سئلکم پیغمبران فرستاده شما بالیقینیت به جبههای روشن و هویدا و شما را بخدای دعوت کردند قالوا ابلی گویند آری آمدن ولی ما تکذیب
ایشان کردیم قالوا گویند خازنان که چون حال بدین منوال است فادعوا پس شما بخدای را و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستور
نیست برای ایشال شما و عاگردن پس ایشان دعا کنند و با جابت مقرون بگرد و دعوا الکفرین و نیست دعای ناگرویدگان الا فی
خلل عی مگر در بطلان وضاحت شدن دعا و با جابت نارسیدن انما لنخصر بدستیکه ما یاری میدیم و سئلنا پیغمبران خود را و الذین
امموا و انما که گریه اند فی الحیوة الدنیا و زندگانی دنیا یعنی هم درین ساری تصرف میکنیم با بلاء دشمنان ایشان و نجات ایشان
با متابعان و اگر کشته گردند بانتقام از قاتلان ایشان چنانچه با جمعی هم مقتدا و هر کس کشته شدند و یوم یوم لا شهادة و یای
خواهیم کرد ایشان را روزی که قائم شوند گواهان یعنی جمعی قاست شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و اما ان صطفی عم یوم لا ینفخ
الظلمین روزی که سود کنند تمکاران را معذرتهم عذرا آوردن ایشان زیرا که معذرت در آن روز باطل است و محل قبول ندارد
و لهم اللعنة و مرا ایشان رست دوری از رحمت خدای و لهم سوء الدار و مرا ایشان رست ساری بدیع جهنم و لقد اتینا
و بدستیکه ما داویم موسی الهدی بن عمران را راه نمودن یا آنچه بان راه یافته شوند از معجزات و صحف شراعی و اوردنشان
و میراث داویم بنی اسرائیل الکتب الهدی بنی اسرائیل را تورات یعنی باقی که اشیتم در میان ایشان تورات را جبت برکت آن
راه یابند یا راه نمایند و ذکر ای لای اولی الکتاب و پس دهند مر خداوندان عقول سلیم را فاصبر پس صبر کن ای محمد بر آن کفار ان
و عذ الله بدستیکه و عده خدای تم نصرت انبیاءم و ملاکت اعدائهم رست و درست است و خلاف بدان راه نیاید و است شهادت کن
بحال موسی عم و فرعون و استغفر و طلب آمرزش نمایی الذین کذبوا برای تدارک آنچه واقع شده باشد از ترک اولی در و سیطا ورده که
مقصود ازین امر آنست که ما حضرت رسالت پنا صلمم تعبد نماید خدای را با استغفار رجبت مزید در جبر و تاسنتی شود و بعد از و مراست و او
حضرت رسالت پنا صلمم تعبد و بار یا بیشتر بر روز استغفار میفرمودند که انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة و در بیان فرموده که معنی است که آمرزش طلب کن

ع

وَعَدَهُ دَادَهُ وَأَمَّا لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٤٩﴾ نَمِي كَرُوهُ بَقِيَا مِتْ وَتَصْدِيقِ نِيَكُنْدَاز قَصِيرِ لُظُوفِ الْفَتْ بِمَحْسُوسَاتِ وَقَالَ
 رَبُّكُمْ وَكَوْنَتْ بِرُودِ كَارِ شَمَادِ عَوْنِي نَجْوَانِيْدَ رَا اسْتَجِبْ لَكُمْ تَا جَابَتْ كُنْزُ بَرِي شِمَا مَعْنِي جَابَتْ أَكْبَرُ مَرَاتِبِيْدَ تَا ثَوَابِ وَهِيْمُ شَمَارَا
 لَكُمْ عَلِمَا دَعَارَافُودِ آوَرْدَه اندر عبادت و موبد اين است كه خدای ميفرايد ان الذّٰى يَشْكُرُ فَرْدَ بَدِستى آنكه سر كشي ميانايد عت
 عِبَادَتِيْ از پرستش من سَيِّدُ خُلُقٍ بَهْتَمَزُ و دبا شد كه در آورده شوند بدوزخ و شخص بصيغه معلوم خواند يعني بدوزخ و آيند ذخيره
 بچهارگان و خوار شدگان و گويند دعا بمعني استغاثه است يعني فرما و خواهيد بمن بوقت در ماندگي تاشمارا بغير رسوم و بقول جمعي مراد از دعا
 سوال است يعني بخواهيد تا بهيم كه خزانة رحمت من لالامال است و كرم من نخبشده آمال كه ام گداي دست نياز ميش آورده كه نقد مراد بر كف ميس
 شما دم و كدام محتاج زبان سوال شده كه رقعۀ عاجش بتوقيع اجابت موشع لسا ختم مليت برستان ارادت كه سرنها و شي به كرم لطف است
 برويش هزار در كشاده و گفته اند كه دعا بمعني شماست استجاب بمعني قبول يعني مرستائش كنيد تا بفضل كامل خود ثنائى ناقص شما را قبول كنم مراد
 از دعا توبه است چه تا سب خدا را بخواهد بوقت رجوع با او و از اجابت پذير قن توبه باشد يعني توبه كنيد تا به پذيرم بيت گرتوبه كني پذيرم مراد
 كرم و دانگي ز سر جديت در گذرم ه الله الَّذِيْ جَعَلَ خَدَى لَعَالِيْ نَكْسِيْ سَتِ كَيْتَحِيْ يَافَرِيْدَ لَكُمْ الْكَيْلَ بَرَايِ شَمَاشِ رَاتِيْرَه و نبراج بارد
 لَتَكُنَّوْا تَا سَا كُنْ شُوْدِ فِيْهِ در و بخت ضعف حر كات و سكون حواس و التَّهَادُكُ و بيا فريد روز را مُبَصَّرَا در روشن كننده و بيزاج عايزا پذيرد
 چيز را و حر كات شما در كِتَابِ مَعَاشِ قُوِيْ شُوْدَ ان الله بَدِستِيْكَ خَدَى لَعَالِيْ كَذُوْ فَضْلٍ بَرَايِيْهِ خَدَا و نخبش بزرگ است و بسيار على التَّالِيْ
 بر آدميان با فريدن بيل و نماز يا بخت و رزق يا بترتيب اموري كه توأم صلاح ايشان در نفس مال به است وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
 لَا يَشْكُرُونَ ﴿٢٥٠﴾ پاس ماري نميكنند ذلِكُمْ اللهُ الْكَلِمَاتِ كَارِ هَا كُنْدَ خَدَى سَتِ رَبُّكُمْ بِرُودِ كَارِ شَمَاشِ خَالُوْ كُلِّ شَيْءٍ مَّا قَرِنْدَه
 به چيزي است لا اله الا هو هُيْتِ سَبْحِ مَعْبُودِيْ سَمَا وَا رُكْرَا فَا تِيْ تُوْكَوْنُ ﴿٢٥١﴾ پس چگونه و بچه و جگر داننده ميشود از عبادت او
 بعبادت غير او كَذَلِكَ بَحْثَا كِهْ بَجَرِ دَانِيْدَه شَدْنَايِن قَوْمِ قُوْ فَالْكَ الدِّينِ بَجَرِ دَانِيْدَه ميشود تا آنكه كَانُوا مُتَنَبِّهَةً زَرُوِيْ عَنَادِ
 يَا أَيُّهَا الَّذِيْ يَخْلُقُ فَرْدَ بَرِيْتَايِ خَدَى لَعَالِيْ اَشْخَارِ مِيَكُنْدَاز و پذير قن آن اباي نماند و باري هيتند الله الَّذِيْ جَعَلَ خَدَى لَعَالِيْ اَنْ كَسِيْ
 كه بساخت لَكُمْ اَكْوَاضَ بَرَايِ شَمَازِ مِيْنِ رَاقِلْ اَمَوْضِعِ قَرَارِ اَمَامِ بَرِي يَسْرُودِ و مِي نشيند و السَّمَا عِزَّ بَنَاءُ و گردانيدگان
 بر دشته وَ صَوْرَتُكُمْ وَ بَنَاشَتِ شَمَارَايِ اَدَمِيَانِ فَاحْضَرِ صُوْرَتَكُمْ بِسَ نِيَكُو ساخت صورتهاي شما را يعني قاضيهاي شما است
 كرد و در ويهاي شما را پاكيزه و اعصاي شما سب آفريد وَ رَزَقَكُمْ و روزي داد شما را مِنَ الْيَتِيْمَاتِ از پاكيزه يعني مكولات لذيه و متميز
 گردانيد روزي شما را از روزي حيوانات در بخر الحقائق فرموده كه حسن صورت انساني در آنست كه او مرآت جان نماست همه حقائق
 علوي و سفلي و مجموع دقائق صوري و معنوي را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آينه حقيقت
 جامعۀ لامع رباعية اين صورت توانسته است وجود روشن ذرخت پر توانا شود و مجموعه هر دو كيون كس نميت
 چرتو در ملكت صورت و معني موجوده ذلِكُمْ اللهُ اَنْكَمْ چنين تصوير كرد و خدای سَتِ رَبُّكُمْ آفَرِيْدَ كَارِ شَمَا
 فَتَبَيَّنَ اللهُ بِسَ بَرِست خدای و بزرگوار تر دَبُ الْعَالَمِيْنَ ﴿٢٥٢﴾ پرورنده عالميان از جن و انس و جرآن هُوَ الْحَيُّ اَوْت
 زنده يعني تفرد بجات ان لا اله الا هو هُيْتِ سَبْحِ مَعْبُودِيْ كه ستراي عبادت بود مگر او فَادَّ حُوْا پس بخوانيد و اَلْمُحْصِيْنَ
 در حالتيكه پاك سازندگان باشند لَكُمُ الذِّقْنُ بَرَايِ اودين خود را از شر ك يا طاعت خود را از ربا و بگوئيد

وَقَدْ خَلَقْنَا

الحمد لله رب العالمین ۞ هر سپاسا و ستایشها مر خدای ماست که پروردگار عالمان است قُلْ بگو ای محمد این شرکان را که میگویند
 بدین آبا و اجداد خود متدین شوالی تهبیت بدستیکه من نمی کرده شد هام اَنْ اَعْبُدَ الَّذِينَ يَدْعُونَ اِذَا نَكَمُ پرستم آنان را که میپسندید شامین
 دُونَ الله بخدای تعالی لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ اَنْ يَهْتَكُمُ كَمَا هُمْ است بمن حج قایات من قِیِّی از پروردگار من قَامِرَتْ و ما مورشده ام
 اَنْ اُسَلِّمَ بِالْكَرْدَنِ نَم و انقیاد كنم لرب العالمین ۞ هر فریدگار جهانیان را هُوَ الَّذِي اَنْ كسی است که خَلَقَكُمْ سِیَافِید پر شمارا آدم و هم من
 ثَرَابِ از خاک ثُمَّ مِنْ نَطْفَةٍ پس شمارای فرزند من می رودن آوردا نَاب منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس بعد از علقه که منی بعد از چهل روز بدان کل
 بر می آید ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ پس بیرون آورده هر یکی را از شمار رحم و در طِفْلًا گو روک ثُمَّ لَبَنًا پس باز میدارد شمارا تا برسد آشُدْكُمْ
 بغایت قوت خود که نهای شَبَابِ است ثُمَّ پس ازین درجه بالا میرد لَبَنًا و اشْوَحًا تا گردید پیران وَ مِنْكُمْ مَنْ يَتَّقِي وَ از شمار
 باشد که میرانیده میشود مِنْ قَبْلِ اَنْ يَلْوَغَ یا قبل از شیخوخ و لَبَنًا و اشْوَحًا و بقامید شمارا تا برسد اَجَلًا مُّسَمًّى منی نام برده شده که وقت
 مَوْتِ و لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۞ و شاید که شما تعقل کنید در آفرینش خود فقال از درجه بدرجه هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ اوست آنکه زنده میکند
 و میزند فَادَا قَضَىٰ امْرَاً پس چون خواهد و حکم کند کاری را فَاسْتَمِيعُوا لَهْ پس خیزین نیست که گوید مرا و اَنْ هَيَّكُونُ ۞ بپاش پس باشد
 بی مدتی و مصلتی یعنی کوبین و را احتیاج بالنی و عدلی و فرصتی و کفنی نیست لَظْمُ فَعْلٍ و را که عیب و علت نیست متوقف بفتح الکت نیست و از
 خمر زلف کاف و طره نون ۞ هر زمان شکلی آورد بیرون ۞ اَلَمْ تَرَ اَيَّا نُنْكِرُ و ندیدی الی الذین بسوی آنها که مجادلون جدال و نزاع میکنند
 فَادَا اَيُّهَا اللَّهُ را کتیبای خدی تعالی یعنی حج قرآن پس کُنَّا نَحْنُ نَصْرَفُونَ ۞ چگونه و چون برگردانیده میشوند از تصدیق بدان الذین کُنَّا
 مجادلان آمانی اند که کذب کردند و مگر ویدید بالکتاب بقرآن یا جنس کتب آسمانی و سَمَّا اَدَّسَلْنَا و با نچه فرستادیم به محسوسات کاف با نچه
 پیغمبران خود را احکام و شرائع فَوَفَّ يَعْلَمُونَ ۞ پس نود باشد که بداند خاتمه نگذیب و انکار را اِذَا غُلَّتِ السَّحَابُ که غلبه
 آتشین باشند قِیِّی اَحْكَامُ قِصَمِ در گردنهای ایشان و السَّلْسِلُ و از زنجیر و نیز دران بود لَيُحْبَوْنَ ۞ کشید همیشه در روی بدان زنجیر تا بکنند
 ایشان را فِی الْحَكْمِ ۞ در آب جوشان که در نهایت حرارت بود ثُمَّ فِی النَّارِ پس ازان در آتش لَيُجْرُونَ ۞ سوخته و بریان گشته یعنی
 بانواع عذاب از آتش و آب مغذب کردند ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ پس گویند ایشان را اِنِیْنِ مَا كُنْتُمْ تَشْكُرُونَ ۞ پس کجا ایذا ناکه بود دید شما که انبیا
 میکردند ایشان را مِنْ دُونَ الله از دون خدای تعالی قَالُوا گویند و زخیان که آن شرکان ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما و نمی یابیم ایشان را و ابالایشان
 توقع آمد و داشت ایشان را و در بلا بگذشتند بَلْ لَمْ تَكُنْ تَدْعُو اِلَّا بَعْدَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ۞ و ندیدید که خوانده باشیم مِنْ قَبْلِ اَنْ يَزِيْرَ که بدان اعتباری
 باشد یعنی برادر و شن شد که نداشت چینی نبود کَذَلِكِ سَجَّاهُ که مجادلان را فرود گذاشت اُنْزِلَ اللَّهُ الْكَافِرِينَ ۞ گمراه و میگردارد خدای تعالی
 کافران را راه نمی برنیم چینی که از و متنفع شوند در آخرت پس ایشان را گویند ذَلِكُمْ اِنْ خَلَا مِنْكُمْ شَمَاءُ و در بعضی و ما كُنْتُمْ تَقْرَحُونَ
 بسبب آن است که بودید شما که شادی میکردید و فرحان میبودید فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی در دنیا بَعَثْنَا لِحُكْمِ بَعَثْنَا لِحُكْمِ شرک
 و طغیان و ما كُنْتُمْ تَقْرَحُونَ ۞ و بجهت آنکه بودید شما که مینازیدید بخود و بتکم میخواستید اَدْخَلُوا اَرْضَ اِنْدِ اَبْ جَهَنَّمَ بَرَكًا
 بفضیلت و دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طائفه مدینه را یا خلیلین فِی حَاجِ جا و میانندگان دران فِی اَنْسِ مَكُونِ
 الْكُفْرِ ۞ پس بآرامگاهی است لشکران را دوزخ قاصد پس شکیبایی کن ای محمد باین قوم اَنْ وَعَدَ اللَّهُ حُرَّتِکُمْ بدستیکه وعده خدای تعالی
 بنصرت اولیا و ملاکت اعدا حق و درست و درست و بیشک واقع شود قَالُوا مَن نَّشِیْکَ پس اگر بنمائیم تو بعضی الذین یجوز ان یخبروا فَعَدُّهُمْ

ع

نافقه
تاخرین

وعدده داده ایم ایشانرا از قتل و اسر خود آنست **أَوْ تَوَفِّيْنَاكَ** آیا اگر میرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب **وَأَلَيْكَ نَائِمٌ جَبَّوْنَ** پس بسوی ما باز گردانیده خواهند شد روز قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی هیچ وجه ایشانرا فرو نخواهیم گذاشت و حق سبحانه در دنیا بعضی از عذاب کفار را بحضرت سید بر اصل علم نمود از قتل و اسر و قحط و جز آن و بانی عقوبات ایشان را در عقیبتی خواهد نمود و بیست و دو شان از عدد و عالم شاد و خرم می زنیده دشمنان در محنت و غم این سرلو آن سراره آورده اند که کفار مکر از روی جدال اقتراف آیت مسکاثره میگردند چنانچه تفسیر عیون و الطهاراتین و صعود بر آسمان بحضرت ایشان بر وجهی که در سوره بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه آیت فرستاد که **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا** و تحقیق که فرستادیم پانزیم بران را **فَمِنْ قَبْلِكَ** پیش از تو **مِنْهُمْ** بعضی ایشان **فَقَصَصْنَا عَلَيْكَ** آنرا که خوانده ایم قصصای ایشان بر تو که آن بیست و دو پیغمبر اند **وَمِنْهُمْ قَوْمٌ لَّمْ يَنتَفِعُوا** بعضی از ایشان آنانکه قصه ایشان شمرانده ایم **عَلَيْكَ** طبر لمانام ایشان دانسته چون ایلع و غیره و بعضی آنست که نام ایشان دانسته و در قصه ایشان شنیده جمعی را بسته که مجموع انبیاست هشت هزار بوده اند چهارده را بر بنی اسرائیل و چهار هزار را بر خلق و مشهور آنست که صد و بیست و چهار هزار و چند بودند و در ایمان برایشان تفصیل و تعدید عدد و معرفت ایشان با تناسب و اسامی شرط نیست و مآکان **لِلسُّوْلِ** و نبوت و پیغمبر را و توانست آن **بِآيَاتِنَا** بآنکه بیار و معجزه که نشانه نبوت او باشد **إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** مگر بدستوری و حکم و فرمان خدای تعالی یعنی شما پیغمبرین اقتراف معجزات میکنید و مستقل نیست در نمودن آن بی امر من و حکمت در عدم وقوع آنست **فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ** پس چون باید فرمان خدا بعد از معجزات بعد از وضوح آیات **فَفُتِحَ** حکم کرده شود و بلخی برستی یعنی شرک مبطل معذب گردد و موسی و نجات یابد و خیر و زیان کند **هَٰذَا لِكُلِّ الْبَاطِلُونَ** **خُتْمُ** انجاس نارستان و معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند و معجزه میطلبند **اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ خَدَىٰ تَعَالَىٰ** آنکه با فرید **لَكُمْ** **أَلَا نَعْمَ** برای شما چهار پایان چون شتر و گاو و گوسفند **لَتَرْكَبُوا** تا سوار میشوید **مِنْهَا** بعضی از آن با چون ابل و فرس و **مِنْهَا** تا **تَطْلُونَ** و بعضی را از آن بخورید چون غنم و برخی آنست که قابلیت رکوب و اکل دارد چون بقرو لکمه و مر شمارست **فِيهَا** منافع در انعام صنعت بسیار چون شیر و شکر و حبس آن **وَلِتَبْلُغُوا** و ایشانرا آفرید تا رسید علیها مسافرت بر بعضی از آن **حَاجَةً** **فِي صُدُورِهِمْ** حاجتی که در و لها می شناسست از سودا و معامل و علیها و بر شتران در خشکی و علی **الْفَلَاحِ** و بر کشتی ها در دریای **مَلُونَ** **طَبَعٌ** بر داشته میشود و یونیکم و می نماید خدای شمارا **آيَةٍ** نشانه ای قدرت خود را **فَإِي آيَةِ اللَّهِ تَكْرُرًا** پس کدام آیت را از آیات قدرت یا از دلائل نبوت چون انتفاق قمر و اخبار از غیب انکار میکنید **أَفَلَمْ يَسِيرُوا** آیا پس سیر کردند فی **الْأَرْضِ** در زمین عادی و نمودند **فَيَنْظُرُوا** **كَيْفَ** کانت پس تا بنگرند که چگونه بود عاقبت **الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند از امام پیشین **كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ** بودند بیشتر از ایشان از روی عدو و **أَشَدَّ قُوَّةً** و سخت تر از روی توانائی **وَأَنَّا لَا تَفِي الْأَرْضِ** افرون تر از جهت بازماندگی ایشان در زمین از کوششها و قلعه ها **فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ** پس دفع نکرد عذاب را از ایشان **مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ** آنچه بودند که میکردند از جمع مال و ترتیب سپاه **فَلَمَّا جَاءَهُمْ** پس آن هنگام که آمدند بدیشان **وَسُلِّمَتْ** پیغمبران ایشان **بِالْبَيِّنَاتِ** بمعجزات و دلالات **فَرِحُوا** شاد گشتند **بِمَا عِنْدَهُمْ** با آنچه نزد ایشان بود و **بِالْعِلْمِ** از دانش بزرگم ایشان یعنی چنانکه از علم نام نهاده بودند و مراد عقاید باطله و شبهات بی اعتبار ایشانست و گفته اند مراد علم کما سب و تجارت است و یا علم طبائع و تخمیر که بان مباحی و مستطهر شده بانبیاء آیات ایشان است تا بیکر و نالاجرم حق سبحانه ایشانرا هلاک ساخته و حاق بهم **مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ** و فرو گرفت و محیط شد بکبر و ایشان جزای آنچه آن بان بسیار است

و خیر میگویند و نواز عذاب گوناگون در دنیا و آنچه موعود است ایشان را در عقبی و آن خواهند رسید فلما اذا اُپس آن هنگام که بدیدند
 باستان سختی عذاب را در دنیا قَالُوا اَلْقِنْدَامُ اَیْمَانُ آوردیم یا الله و حَکَمَ بِنَجْدِی تعالی حال آنکه بیکانه است ای شکرک و نِسَارَ
 کفر و نوا و کافر شدیم بیکانگیه مُشْرِکِینَ ۵ آنچه بودیم آن شرک آرزوگان یعنی کافر شدیم به بتان قَلَمَ بِکَ یَنْفَعُهُمْ پس نبود که سود
 کنایشان را اَیْمَانُ اَیْمَانُ ایمان ایشان کَمَارَ اَوَابِست اما آن هنگام که دیدند عذاب را از راکه در وقت معانه عذاب تکلیف مرفوع میشود
 و ایمان در زمان تکلیف مقبول است نه در وقت بس سُنَّتِ الله سنت نهادن خداوندی سنت نهادن الَّتِی قَدْ خَلَقْتَ آن سنتی که گذشته است فی
 عِبَادِهِ در بندگان وی از اَمَمَ ضَیْعَه که ایمان با آن هیچ وجه مقبول نیست وَ خَیْرَ زَیْن کاشند هُنَالِکَ الْکُفْرُ ۵ آن زمان اگر ویدگان
 یعنی خسران ایشان آن وقت ظاهر شد و اگر چه در خسران بودند در هر عصر

سورة السجدة مکیة و هی اربع و خمسون آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَسْبُ اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفی است و هر کسی بابر استخراج آن دشواریست و گفته اند اشارت است بحکمت و سیم نیست یعنی
 حق سبحانه را منت است بر مومنان بر تزیل حکمت صاحب بحر الحقائق فرمود که خم اشارت است باخیری که میان حق تعالی و حبیب است و بیچ
 مقرب و نبی برسل بیان پی برد چه حاویم دو حرف است در وسط اسم رحمن و بین دو حرف در وسط اسم محمد می آمده پس بسیر حرفین در همین قسم
 یاد میکند که این قرآن تَنْزِیلُ فرو فرستاده شده است مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ از خداوند بخشنده بهدایت نفوس عوام مردمان بر عایت قلوب
 خواص و از اضافت تنزیل بدین دو اسم استدلال میتوان کرد و بر آنکه مصالح دینی و دنیوی و صوری و معنوی و البته بقرآن است و این فر
 فرستادن کِتَابٍ فَصِيْلَتٍ کتابی است پدید آمده شده آیتها آیتهای می بین گشته با مرونی و وعد و وعید قرآننا عَرَبِیَّ بکار حالتیکه
 قرآنی است تازی یعنی بلغت عرب تا بسبوت خوانند و فهم کنند و آیات و تفصیل یافته است لَقَوْهُمُ لَقَوْهُمُ ۵ برای گروهی که دانستند زایل
 دانش و دانستند که زول اومن غنم است بشیر آمده و دهنده مرغان را که بوی گل کند و نَدِیْدَ اِه دیم کنند آنها را که بوی گزند قَاخَرُ حَسْبُ پس دی برینا
 از قبول آن یعنی پذیرفتند اَلَمْ یَسْتَبِشِرْ اَشْیَانِ کَا فَرَانِ فَهَمْ لَا یَسْتَبِشِرُونَ پس ایشان نمیشوند یعنی برافتنند روی تانثوند و قَالُوا و گفتند اهل
 شرک که همواره قَالُوا بِنَا و لهای با فِی اَکْثَرِ در پیش شماست قَمَاتُ عُوْنَا از فرم اخیری که میخوانی ما را اَلْیَسْبُی و یعنی قرآن را و دنی ما بیم
 فِی اَکْثَرِ اَیْمَانِ و در گوشهای ما و قرآن را فی است آنچه میخوانی نمیشویم قَمِنْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَکَ و میان ما و میان تو حجاب پرده است که جمال
 نبوت ترا در نمی بینیم یا حاجری است که ما را از پیوستگی تو منع میکند و در وسط آورده که او جل جامه را میان خود و حضرت پیغمبر صلعم پرده ساخت
 و گفت توا از آن جانب و ما از این جانب فَاعْمَلْ پس عمل کن بر دین خود اَتَا عَمَلُکَ ۵ هر ستمیکه با نیز عمل کنند گانیم بر کیش خود یا آنچه توانی در
 حق ما کن که ما نیز آنچه توانیم قصیر نخواهیم کرد و ما و دوی فرمود که تو کار کن برای آخرت خود که با بر کن دنیای خود عمل میکنیم قُلْ اِیْمَانُ اَنَا بَشَرٌ
 مِثْلُکُمْ خَرِین نیست که من آدمی ام مانند شما یعنی از جنس بشرم نه از ملک و جن که شما سخن ایشان در نیامید و فهم نکنید و شما را بخیری دعوت نمیکنیم که سمع را از دگر
 و طبع را نفرت باشد بلکه یُوْحِی الَّتِی وحی کرده شود بسوی من اَتَا اَلْهَکُمْ جَزَائِنِ نیست که خدای شواله و اَحَدُ خدای است بیکانه قَا سَتَقِیْمُوا
 اَلْیَسْبُ پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعت و بران مقیم باشید و استغفر قُلْ و از و آمرزش جویند مرگنا بان را که بعد از اسلام کنید
 و در موضع آورده که استقامت مساوات افعال و اقوال و احوال است ظاهر و باطن یعنی باید که نهان آشکارا یکی باشد و چون مرتبه استقامت

ہرچہ فرمودی طاعتین فرمان برداران آورده اند کہ اول موضع کعبہ معظمہ زاد ہا اسد شرفا از اجزای زمین سخن گفت پس انچه در بار
 او بود از اجزای آسمان و بدین جہت آن محل کعبہ اسلام و قبلہ انعام گشت و چون آسمان آفریدہ شد آن را بشکافت فَقَضٰهُنَّ پس پرودا
 آن را سبعم سموات بہفت آسمان و تمام ساخت امور آن را بِیَوْمٍ مَّیْنٍ در روز پنجشنبہ جمعہ و اقولحی و وحی کرد فی کل سماء بہر آسمانی
 اکثر ہما فرمان آن را یعنی اہل آن اعلام فرمود کہ عبادت برچہ وجہ کنند یا مقرر کرد ہر فلکی را انچه از او آید وَ تَنَکَّاتُ السَّمَاءِ الدُّنْیَا و بیارستہم
 آسمان نزدیکتر را بِمَحْصَلَاتِہُمْ بِچراغہا یعنی ستارگان چون چراغ رخشان باشند وَ حِفْظًا و نگاه داشتیم آسمان را بخا ہشتینی از آفات
 یا از شیاطین کہ داعیہ استراق سمع کنند ذلک انچه یاد کردہ شد از بدائع آفرینش تقدیر العزیز آفریدن و اندازہ کردن حد
 غالب است کہ در ملک خود بہ قدرت ہرچہ خواہد کند الْعَلِیُّنَ و اما کہ ہرچہ سازد از روی حکمت باشد فَإِنَّ کُلَّ شَیْءٍ اِذَا رَیَہُ مَجْرُودٌ
 کافران کہ یعنی اعراض کنند از ایمان باوجود این بیان فَقُلْ اَنْذَرْتُکُمْ لَیْسَ لَکُمْ کَیْمٌ کَرِہٌ مِمَّا و ترسانیدم طبعہ از عذاب الی بہیوش ستارہ
 و ہلک کنند و قتل طبعہ عذاب قوم عاد کہ با دیر مرد و کثرت و غلبہ و عذاب شود یعنی میجو جبریل تم تمہیں این قوم
 بہجت آن است کہ قریش در سفر ملت اشرار و صیغہ بر مواضع این دو گروہ میگذاشتند آثار عذاب شاہدہ میکردند و ایشان سختی عذاب
 و صیغہ شدہ اند اِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ و قتیکہ آمدند بدیشان پیغمبران یعنی ہود و صالح و یم من بین ابدی ہم از پیش روی ایشان و
 مِنْ خَلْقِہُمْ و از پس ایشان یعنی از بہجت ایشان برفق و عفو نصیحت و نصیحت برآمدند و دعوت کردند اَلَا تَقْسِدُ و اَلَا اللّٰہُ مَا کُنْتُمْ تَعْبُدُ
 اگر خدای تعالی را قائلو گفتند کافران در جواب ایشان کہ تو شاکہ دینا اگر در دگر را خواستی کہ رسول فرستادی لَا تَزُولُ مَلَائِکَہُ بِرَأْسِہِ فَرِشْتَاغَانِ
 فرستادی بجای شاقا تا پس برستیکہ ما بِمَآءِ اُذِیْلْتُمْ بِہِ بِآخری کہ فرستادہ شدہ اید شمار ہم خود کفر و نماند ما
 آدمیانید و بیج فضلی و شرفی نیست شمار برابر ما شرکان در بند صورت انبیاء ما ماندہ از مشاہدہ معنی ایشان غافل بودند و مشغول چند
 صورت بینی ای صورت پرست و ہر کہ معنی دید از صورت پرست و دیدہ صورت پرستی را بہ بندہ ناشوی از نور معنی بہرہ مند آنکہ
 تفصیل قصہ ایشان میکند و میفرماید قَا مَا عَادَ لَیْسَ لَکُمْ عَادِیَانِ فَاَسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند فی الْاَرْضِ در زمین اَعْبَا
 در بلادین بَعِثْنَا الْحَقَّ بِنَا سَازِ یعنی تحاق کہ بر نہشتند پس ہود و یم ایشان را تندید کہ و عذاب و ایشان از روی تکبر راتفات بدو کرد
 وَقَالُوا وَ کَعْبَدْنٰ مِمَّنْ اَشَدُّ مِمَّا فُکِّرُوْا و کیست سخت تر از ما جہت توانائی و عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود چہ مردم جیم و طولی
 بودند و سنگ را ضرب دست از کوہ کند میدی او کَمِیْرًا اَمَّا نَدِیْنٰ اَنْتُمْ اَنْ غُرُورُ شَدَّ کَانَ بَقُوْتِ خُودِ اَنْ اللّٰہُ بِرِیْثِکَہُ خَدِیْمٌ اَلَّذِیْ
 خَلَقَہُمْ اَنْ خَدِیْمٌ کہ بیا فریدہ است ایشان را اَشَدُّ مِمَّنْ فُکِّرُوْا و سخت تر و تیز تر است از ایشان از روی قوت یعنی توانائی دارد و چیز
 کہ غیر او را آن توانائی نیست و کَا فَا و بودند قوم عاد کہ از روی تعصب و تکبر بِاللّٰتِ اِیْحٰکُ و نِ ایتہای مانکر شدند بآنکہ تبتند
 کہ آن حق است فَا دَسَلْنَا عَلَیْکُمْ پس فرستادیم بر ایشان رِیْحًا صَرَصًا بادی سرد و آواز مہیب فی اَیَّامٍ مَّحْشٰتٍ در روز ہای شوم یعنی
 و ہر آخر سوال از ما در روز چہار شنبہ تا آخر چہار شنبہ دیگر کہ ہشت روز و ہفت شب باشد با دیر صرصر فرستادیم لَیْسَ لَکُمْ اِیْمًا بِمِیْمِ
 ایشان را عذاب الخیر فی عذاب رسوائی و خواری فی الْحَیٰوۃ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا یعنی بہر استاصل سازیم و کَعْبَدُوا بِالْاَیْمِ
 و ہر آنکہ عذاب آن سرای آخر ہی سخت تر است از روی رسوائی و خواری وَ هُمْ لَا یُنْصَرِفُونَ و ایشان یاری دادہ
 نشوند در آن روز بدفع عذاب از ایشان وَاَمَّا ثَمُودُ و اما گروہ ثمود فَھَدِیْنٰہُمْ مِمَّنْ اِیْمًا رَاوِلَاتٍ کریم براہ راست

[illegible]

نمونه در موده که اگر در آخر آیت اولی سجده کنند سجده شریف باشد چه بقوله تعالی المکتوم یا به تعبیر دون و اگر بعد از آیت دوم سجده در
 سجده نشاء و محبت بود چه مقرون است بدین کلمات که و هم لایسا مون و من اینست و از نشانی قدرت الهی آنکس بخیر است که از وض
 است که تو نمی زین را خاشعانه فرسوده و خشک شده و فاذا انزلنا پس چون فرستیم علیها الماء بران زمین آب باران را اهترکت
 جنبش بر آید بجهت رستن نبات از و در بخت مایه و بر وید و افزون گردد گیاهان الذی حی اخیاهها بدستی آنکه آن زمین مرده و رازنده گردد
 حی المذکری و اینست که زنده کننده مردگان است الله علی کل شیء قدیر و بدستیکه از بهر چیزی را از اجا و امانت توانا است قدرت است
 با هر قدر و رات یکی است ان الذی حی برستی آنکه یلیخون میل میکنند و از طرق ثواب میگردند یا طعمه مینمایند یا میل باطل نکنند
 فی الیتیم و آیتهای که قرآن است یا نشانهای قدرت که دال است بر وجود قادر گیتا که لا یخفون پوشیده نمیشوند علیکنا برستی
 هر را میدانیم و جزای طعن و الحاد با ایشان میرسانیم آهین تلی فی النار آیا سیکه انداخته شود در آتش با اتفاق مفسران مراد اوجیل است
 یعنی او که قابل سوختن باشد خیر بهتر است از آنکه باقی آیا سیکه بیاید اینها امین از دروغ یوم القیمه روز سنجیده که آن حضرت
 رسالت پناه صلعم است و گفته اند حمزه یا عمار یا عمر یا عثمان یا اعملو اما شئتم لامرتم بدست کفار را میگوید عمل کنید هر چه خواهید الله
 بدستیکه خدای بیا کملون با شما سبکد نشیخ و بنیاست و بدان جزا خواهد داد و بدستیکه حید و مکر را کن که خدای باند و تقدیر غشوش
 میاورد که معادل بنیاست و ان الذین کفروا تحقیق آنکه کافر شدند یا ان الذین کفروا تحقیق آنکه کافر شدنی است لکن جاءهم من انهم کلام
 که آمد بدیشان و ایشان معاندان و ستیزه گانند و الله و بدستیکه قرآن لکنت عن غیره هر آنکه کتابی است از جمله و گرامی نزدیک خدا
 یا بسیار نفع یا عذیم نظیر امام شیرازی در سره فرموده که قرآن عزیز است زیرا چه کلام رب عزیز است که ملک عزیز بر رسول عزیز آورد برای امت عزیز
 یا که نامه دوست نزدیک دوست و نامه دوست نزد دوستان عزیز باشد بدست زمام و نامه تو یا فقیه غرور است به هزار جان گرامی خدا
 نامه و نامه و کلامی که باطل نیاید بدان کتاب هیچ باطلی من بین بدین از پیش می و کلام من خلفه و نذر پس می یعنی از هیچ جهت
 باطلی روی مستطرف نشود و یا زیاده و نقصان روی راه نیاید در اخبار و از آئینه و گذشته دروغی یافته نشود و تنزیل و فرو فرستاده شده است
 من حکیم از خدا و مدام حید عیستودیه ایقال لک نمی گویند برای محکمه قوم تو که ما قد قیل کما یحکم الله است یعنی کافران
 پیشین گفتند للرسول مفرستادگان را من قبلک پیش از تو حضرت عزت نسلی سید حبیب خود را که از سخنان کفار اند و سناک مباشرت پیش
 ازین پیغمبری که بوده منکران قوم او با او همین گفتند که یا تو میگویند ان ربنا بدستیکه آفرید کار تو کن و محض تو هر آنکه خداوند آمرزش است
 مرانیا و متابعان ایشان را و ذو عقاب الیمین و نه او و دعوت در دناک مرشدان و کذب را آورده اند که کفار و قریش گفتند چرا قرآن
 بلغت بحکم فرونیاید و چه بعضی او عربی و بعضی نجی نبود تا هر دو قوم از او بره برند آیت که و لو جعلتهم و اگر ما میفرستادیم این کتاب تا قرآن
 انجیای و انی بلغت غیره و انما ابراهیم میگفتند می کافران عرب لولا ففصلت جابدا و هو را نکرد و آیت استای کتاب را زبانی که
 فهمیدیم انجیم یا انما علم و غیره و انما ابراهیم میگفتند می کافران کتاب لایزالن اسوا از آنرا اگر درین فصلت راه نمایند است بحق
 و شفاء و شفا بخشنده از امراض شک و شبه و الذین لا یؤمنون و اما که نمی گویند بدان فی اذانهم و قر در گوشهای ایشان گراست
 یعنی تصام میکنند و گوشش پوش نمیشوند و یوم یوم یوم و اما که نمی گویند بدان فی اذانهم و قر در گوشهای ایشان گراست
 انکوه که از تسنید قرآن و تحقیر آن که رانند و یاد و نذاکرده میشود و من کما ان بعید از زبان و او چندی شل ایشان چون کسی است

دعای بزرگ و بسیار است تشبیه گردد دعای بزرگ را بخیری که پنهان دارد و جنت کثرت و سعادت آن قل بگم این محمد آیتش خرمید مرا
که فی نفس الامر آن گان اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای شکر کفر نمید پس شما کافر شده اید بدان بی تا مل بدان من اجل
کیست گمراه تر مقرر هوازان کسی که او فی شقاق بعید در خلا فی باشد و در از خدای یعنی که باشد از شما گمراه تر که پیوسته در مقام تنبیه و
عناد و انکار و افساد بدو وضع موصول بجای صله شرح حال و تعلیل مزید ضلال ایشان است در تفسیر امام ابو الیث مذکور است که ابو جبر
حضرت را صلعم گفت آیتی بهای آن حضرت صلعم ماه را بدو نیم کرد و ابو جبر گفت ای قریش محمد شمارا سحر کرد شما باطراف و جوانب مگر سرستید
تا از مردم سوال نکنند که این صورت را دیده اند یا آنرا آفاق دیده اند آیت احدی است دیگر نه سحر محمدی است پس رسل هر طرف فرستاد
بهر از ویت آن خبر داد ابو جبر گفت به آخر سخن جادوی است بهر آفاق فرارسیده حضرت غرت آیت فرستاد که سخن نیم زد و باشد که بنام
ایشان را یعنی کفار قریش را آیت نشانهای قدرت خود که یکی از انشق قمر است فی آفاق در کنارهای جهان و فی انفسهم و نفسا
ایشان یعنی در که حتی یک یک کشته ناروشن شود در ایشان را آنکه الحق اگر رسول ماحق است او که یکف و عتیک آیا بنده نیست پروردگار
تو آنکه آنجا و علی کل شیء بر همه چیز شهید گواه است یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت آفرید گار گواه تو بس است بعضی برانند که دلیل
آفاق اخبار آن حضرت صلعم بود از حوادث آتیه و وقایع کاسه چون فتح روم و دین و فارس و آیت نفسی آنچه میان اهل مکه واقع شده از قتل
و قحط و خوف و مقهوریت و در محال آورده که آفاق و قانع اعم ماضیه است که ایشان را از آن خبر دادند و نفسی واقعه روز بدر و در فصول
از محمد بن کعب رد نقل کرده است که آفاق غلبه دین اسلام است بوقت ظهور مهدی و نفسی آنچه بوقت پیغمبر صلعم بود از فتح مکه و ورود و خود
اعراب و جمعی ضمیر را عابد میان دارند یعنی بنام مردمان را دلائل آفاق که در پنهان است و آیات نفسی که جلالت ابدان است یا در آفاق
اختلاف از منزه و اکمنه و در انفس تفاوت کلی در احوال و از بهر آفاق عجایب مصنوعات است از آسمان و زمین و ستارگان و اشجار و انهار و
اثمار و خبر آن و نفسی بهای حکمت و غرائب صنع که در نفس انسان مودع است و در احتاف آورده که آفاق عالم کبیر است و نفس عالم صغیر و هر چه
از دلائل قدرت در عالم کبیر است نمود از آن در عالم صغیر است شعرو تزعج انک جرم صغیر و فیک نطوی العالم الاکبر و جمیع آنچه در عالم
مفصل در نشانه انسان مندرج است مجرای انسان عالم صغیر مفصل از وی مرتبه انسان عالم کبیر است و عالم انسان صغیر با عی ای آنکه در
ملک بکنند و حجم از حرم مباحش در پی نیم درم و عالم بهر دست و لیکن از جبر پنداشته تو خویش را در عالم و تطبیق آیات آفاق و نفس
مناسب این مختصر نیست شمر از حقائق این آیت بحون الملك القادر در تفسیر جواهر گذارش خواهد یافت الا انهم بداند که کافران فی صریحه
در شک اند من لقا و یجزم از لقای پروردگار خود ببحث و جزا الا ان الله بانید که و بکل شیء عظیمه و همه چیز را محیط و فرارنده است
بعلم و قدرت و جمیع و تفصیل اشیا داند و هر چه خواهد که در ملک خود بکند تواند هیچ کس را مجال چون و چرا نیست قطعه علم بی جبر و قدرت
بی عجزه خاص حضرت الهی است و آنچه باید در نفس و آفاق و کند از حکم یا دشاهی است

سورة الشوری مکیه و می ثلاث و خمسون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم

حسمه عشق حروف مقطعه اشارت بکوائن حوادث فتن و وقایع است اما تعلی بر تا بن عباس نقل میکند که تفسیر علی کرم الله وجهه
فتن را میثاخته از حسم عشق و گفته اند حرق است و میم ملکه و عین غلاب و سین مخ و قاف حذف و حیشی مرفوع است که بعد از ترول

این حروف اثر اند و بی از حین بین حضرت سید المرسلین صلعم ظاهر شد و چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند بجزیره که باست من نازل خوا
شد پس ذکر قذف و سح و خف و امثال آن کردند تا خروج و جلال و نزول عیسی م و قولی آنست که این حروف مبادی اسم حکیم و مجید و عظیم
و سمیع و قدیر است یا اشارت است بصفه علم و مجد و علم و ثنا و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف ایامی است بآن عطایا که حق سبحا
بحضرت رسالت پناه صلعم از انی داشته حاضر بود و اوست یعنی حوض کوثر که تشنه لبان را از امت سیراب گرداند و سیم ملک ممدود او
که از مشرق تا مغرب تبصر است او در آید و عین عروج و او که اغیر شیا از حق سبحانه و بوده و بین سنای شود او که مرتبه هیچکس بر رفعت نب
او رسد و قاف مقام محمود او در شب معراج که در جوار دلی اوست و در روز قیامت که شفاعت کبری است بیت مقام تو محمود و نامست
محمود بدین ساین مقامی و نامی که وارده کذلک مثل آنچه درین سوره است از محالی یُوحِیَ إِلَیْكَ بِرُوحٍ مِّنْهُ فَمِیْذَنٌ لِّی الذِّیْنَ
مِنْ قَبْلِكَ و وحی کرده است بآنکه پیش از تو بوده اند از رسول الله العزیز خدای غالب که هیچکس او را از ازال و وحی باز نتواند داشت
الحکیم و انما جلال یکسر از نزول وحی است برو که مافی السموات را و راست آنچه در آسمانهاست از مخازن علویات و مافی الارض
و آنچه در زمین است از کوائف غلیات و هو العلی العظیم و اوست بزر و بزرگتر که رفعت و عظمت و سلطان شان او است تکاد السموات
نزدیک شد آسمانها که از عظمت او یقطرن بشکاف من فوق فیهن از بزرگیدگر یعنی اول آسمان بلند تر بشکاف پس از آن یکف فشق گرد و در کشف
آورده که این حال در ظهور کبریا و جلال عظم و اتم است چه بالای آسمان اعلی عرش و کرسی صفوف ملائک اند پس ابتدای انقطاع از انجا دلیل بزرگ است
بر آثار عظمت پروردگار و الملیکة فی سموات و فرشتگان یعنی حلقه عرش با به ایشان تنزیه میکنند ذات حق را تنزیهی مقرر بخجده و تنزیم بجز پروردگار
ایشان یعنی تسبیح و حمد با هم میگویند چه کی نفی ناست و یکی اثبات سزا و تکیه فرفرف و آمرزش طلبند از خدای یکتا و فی الارض و از برای کسی که در
زمین اند از مومنان که لا اله الا الله بدانید بدینیکه خدای هو القهقری و اوست آمرزنده و ممانه بندگان الترحیم و مهربان برایشان بقبول توبه و الذین
اتخذوا و انما که فرقتند من ذوقهم بجز خدای اولیا و دوستان یعنی اند و شرکا که بدو تنی ایشان را برستش میکند الله حیط خدای کا هبان است
علیهم بر اقبال و احوال و اعمال ایشان و مناسب آنها جزا خواهد داد و مکانت علیهم و نیستی توای محمد برایشان یوکیل و گماشته شده تا
حافظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو است دعوت و تبلیغ احکام شریعت و کذلک و بهیچانکه وحی کردیم بر پیغمبری بلسان قوم او و حیثا الیک
وحی کردیم تبه قرآننا عر یفا قرآنی بلغت قوم تو که عربند گشتند تا بایم کنی بدان امة القرآنی ابل ما در شهر ما را که مکه است و من حولها
و هر که گرد آن باشد یعنی جمیع اهل بلدان را و مقر است که تمام زمین را از زمین که بسط کرده اند پس اصل همه بلاد اوست و همه بر حوالی وی اند
و شد و بایم کنی مردمان را یوم الجمع روز جمیع یعنی روز قیامت که ذیبت فیها بیج شکی نیست در وقوع آن و او را روز جمع گفت که خلق
اولین و آخرین در آنجا مجتمع باشند یا جمع کنند روح یا اشباح یا اعمال یا هر کسی را مثل او بعد از اجتماع دیگر باره متفرق سازند ایشان را یوم
فی الجنة که روی را در بهشت برند که مومنان بودند و فرقی فی السعیر خج و گروهی را در دوزخ افکند که منافقان و مشرکانند و کوشه الله
و اگر خدای تعالی جمع کند بر آنید گردانید همه خلایق را امة واحدة و اگر وی یک تا بر او هدایت یا در طریق ضلالت و لکن یتدخل
ولیکن در می آید و مژگن کشد بر آنرا خواهد بر او نمونی و توفیق عبادت فی دحمتیه و بهشت خود و الظالمون و ستمکاران یعنی سرگردانان میان
غوایت و خدا لان ازل شرک و نفاق ما لم یمنع من ایشان را من یوقی بیه و وحی که متولی کار ایشان گردود و لا نصیر و زیار
که عذاب از ایشان بردارد و امیتخذ و ابلاک فرقتند کافران من ذوقهم بجز خدای اولیا و دوستان مانند مننام و لاف

ع

و دینی ایشان میزند فاقه پس خدای سبحان هو الی او است دوستی که دوست گزید و دوستان را و هو یحیی المؤمن و دوست که زنده گردانید
 مردگان را قدرت در تبار عاقل ایشان و هو علی کل شیء و خدای ربهم چیز قل یسبحون تو اناست و اصنام ایشان را تو انا فی نیست
 نظم اوست فادرجکم کن فیکون یا غیر او جمله عاجزند و زبون یا عجزا سوی قدرتش را نیست به عقل ازین کار خاز اگر نیست و مسا
 اختلاف و آنچه اختلاف میکنید ای مومنان فی حد در آن چیزا که افران منشی از هر چیزی از امور دین و دنیا شکست پس حکم و مفوض است
 الی الله بخدای او حکم خواهد کرد در آن روز قیامت ذلک و انکم که حکم حق صفت اوست الله خدای سبحان است در حق پروردگار من بحالیه
 بر دهنه بر غیر او تو گفتم که اعتماد کردم در همه کارها و مهمات خود بکرم وی تفویض نمودم و الیک انیب و بسوی او باز میگردد و در همه
 احوال فی تحقیق بنده را جز او مرجع و مأبست فاطر السموات و الارض آفریننده و پدید آورنده آسمانها و زمینها جعل لکم مبای فرید
 برای شما من انفسکم از جنس شما آفرید و اجازت نان و قوت از آنجا و آفرید چهارپایان او و احیاء صنفهای گوناگون یکد و کوه بسیار بزرگ
 شمار فی حد و تراویح و تناسل درین و جاز خلقت لکن نیست بکثله مانند او شیء که چیزی لفظ مثل در کلام عرب زائد می باشد
 مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آثمتم به یا مثل معنی ذلت چنانچه گویند مشک لا یفعل کذا و درین آیت نشاید مثل را بر حقیقت
 که نشتن چه مودمی شود و بتاقص که اثبات مثل و نفی آنست بیت ذات ترا صورت و پیوندی تو کس و کس بتو مانند نی باشد
 جل لهین ان تدری حقیقت به من لا المثل لا تضرب له المثل و هو التسمیع و او شنو است مجموع سموعات را البصیر و میاست به بصرت
 که مراد است مقلید السموات و الارض و کله فی خزائن آسمان و زمین یعنی مفاتیح رزق چرخ آسمانها مطر است و نجینه
 زمین نبات یلطف الریح کاشاده میگردد اندر وزی را المیزان کاشا برای هر که بخواد بقتضای ارادت و یقصد و تنگ بسیار و بر هر که بخواد
 بروق مشیت الله بدستیکه او یجلی شیء بهر چیز از وقایع باستحقاق قبض و بسط علیه و اناست شرع بیان کرد و بهر چه ساخت
 و برگزید خدای که برای شما من الدین از طاعت و عبادت و اصل توحید مآ و شیء به آنچه فرموده بود و آنچه تو حاکم نوح بن ملک عم را
 و الذین اوحینا و انجیزی که وحی کردیم الیک بتو یعنی اصل مشترک از دین که بیان تو نوح عم بوده و مآ و تصیایه و آنچه وصیت کرد
 بودیم بدان البرهیم و مؤمنی و عینک این پیغمبران را از وصول دین آن اقیعوا الدین بلکه اقامت کنید و بسای دارید دین را که ایمان است آنچه
 تصدیق آن واجب باشد و فرمان برداری احکام خدای و لا تشقروا فی حد و متفرق شوید در آن یعنی اختلاف نکنید در آن اصل که توحید و عبادت
 چه در فروع توحید و شرائع اختلافات باشد بحسب از منه و اوقات و مصالح عباد دیگر بزرگ و گران و دشوار است علی المشرکین بر شرک آید گران
 مانند هو هم آنچه تو میخوانی ایشان را الیه بسوی آن از توحید و نفی شرک الله یختص الیه خدای میگرد و جمع میکند بسوی خود آنچه تو میخوانی یا بدین
 درست و درست من کاشا هر که را میخواند یا میگزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت آن را که اراده کند و یکتا می و راه نماید بتوفیق و ارشاد
 الیه بدین حق من انیب و روی آرد بسوی او یعنی هر که از غیر او اعراض کند و با و رجوع کند حق سبحانه را راست بد و نماست
 نخست اطلبی از جمله بگذر و بد آورده که آن حضرت نداید که ای سرشته راه اینک و ما تفسر حق او را که ندیده نشده اندام گذشته چون عاد
 و ثمود و اصحاب ای که و جز آن یعنی خدا گشتند از دین که اگر مرید ملجاء هم العلم از پس آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران یا از
 دین برگشتند بهود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند غیر از آیات توحید و تجلیل یا بعد از علم یا آنکه تفرق ضلال محض است بختیا و این گشتن
 از روی تمجاری و جباری بود که واقع است بیکه میان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر صلوات الله

بدانید که تحقیق آنکه خصومت و جلال میکنند در آن قیامت کفایت میکند هر گاه در راهی اند و در از صواب الله لطیف
 خدای داناست یا نیکو کار بعبادت و بندگی خود میزد و من شکایت روزی و در لطیف خود هر که خواهد و هو القوی و او تواناست در
 لطف و رحمت العزیز غالب در حکم و ارادت در حصول آورده که لطیف چهار معنی دارد یکی هر بان و امام قشیری فرموده که از لطف است
 که بیشتر از کفایت و در فکر از قوت کار فرماید دوم نوازنده و کلام نوازنگی بان برابر که بندگان را بخود اضافه فرمود و سوم باریک دان و زمین
 که خفیات امور را داند و اسرار صد و بر پوشیده نماند چهارم پوشنده کار که کس را بر سر قضا و قدر راه نبود و در کار او چون چرا و دخل ندارد و قطعه
 کسی چون و چوادم نمیتواند و در نقش بند حوادث و امری چون و چه است چه اگر که چوادم است بسته قدرت از چون طاف که چون نیز پامال قضا است
 در موضع آورده که لطیف آن است که خواص امور معلوم داند و جرات هم در امور را جمل در گذراند و در جبر شرف فرموده که لطیف است علم شامل و محیط بر غرض
 مصالح و حکمت با هر شش مثل بر عبادت منافع باشد در شرف الاسرار معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بقدر خود دارد و در شکر بقدر بنده خواست درین
 آیت نکات بسیار و فوائد بسیار است و حواله اطلع معنی لطیف تفصیل بر جوامع التفسیر است من گمان یقین هر که باشد که خواهد حاصل خود
 حرث الاخره کشت خیر آن سرای یا پادشاه آن را نبرد که بیفزایم مراد را فی حرثه و در نوع خیر یا در ثواب آخرت از ثواب
 آنجا که هر حرث خیر را از جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت و در امری افزاید تا یکی از این بسیار میشود و همچنین عمل مومن روز بروز و نزد خدای تعالی
 افزون میگردد و تا حدی که کند و برابر که احد شود و من گمان یقین و هر که باشد که خواهد بحر و حرث الدنیا و دنیا و سعی کند
 حصول متاع آن ثوابه میفکند بهیم و در از دنیا آنچه بقسمت از فی نصیب او باشد و ماله و نیست مراد را فی الاخره و در آن سرای
 من نصیب و هیچ بهره مراد که فراموش کنند که همین دنیا خواهند و بس یا منافع آنکه در غرض و با مومنان اتفاق نمودندی و غرض ایشان
 غنیمت بودی و بس درین آیت فرمود که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی و بهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که آخرت طلب نصیب
 خود از دنیا ببرد و در حق بیاید از زیادت فیض یا بدست دنیا طلبی بهره دنیا بدست و عقلی طلبی بهره و سبکات دهند و چنان است که
 کافران تصور کرده اند که هر که شکر کند یا مرایشان را اجازت اند یعنی مرایشان را دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند شکر عوالم
 نماند برای ایشان یعنی ببار کنند در دل ایشان قرن الدین از کیش جا طیت ماله یا ذکر آنچه دستور می نداده است و فرموده به الله
 بان خلعتی بچکس را مانند شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و مسائله و امثال آن و لولا کلمة الفصل و اگر نه کلمه راست
 بودی یعنی قضای سابق تا آخر کافات ایشان لقصی بکلمه هر آنکه حکم کرده شده بودی میان کافر و میان مومن میان شرک
 و شرک هر یک جزا بسته یافته بودند و اما در حد فصل میان ایشان در قیامت است و ان الظالمین و بدینکه تمکین از این کافران که مرایشان را
 در آن روز عذاب الیم و عذابی در ذلک دیم و بی القطار باشد و بی الظالمین و بدین شرکان را در قیامت متعقبن ترسان و هر اسان و ستمنا
 کسبوا از برای آنچه ایشان کسب کرده باشند و هو و بال اعمال و افعال ایشان و افعالی هم مرسته است بدیشان و الدین المؤمن و اما اگر و دیده
 و عیال الصلح و عملهای ستوده کرده اند فی روضه الجنة در درختان و در غنای بهشت اند یعنی خوشترین نعمت از بهشت اقوامی ترین آن که مر
 ایشان بهشت در بهشت مایه کائنات و آنچه خواهند و آرزو دارند آمده و مقرر شده و عتد تر قیامت و یک پور و در کافران ایشان ذلک آنچه مذکور است
 از کرامت بهشتیان هو الفضل الکبیر و است فضل بزرگ که حق سبحانه و تعالی بر بندگان بخشیده و در حجب آن غنیمت فانی و نبوی بغایت تحیر و فرومایه
 ذلک آن ثواب که خیر داد اللہ و یبشر الله آن است که شروه میدهد خدای بدان عباد که بندگان خود را الدین المؤمن و اما اگر ایشان آورده اند

وَعَلُوا الصَّالِحَاتِ وَاكْرَاهُوا شَيْئًا كَرِهَ اللَّهُ لِقَوْمٍ أُولَئِكَ الْأَشْيَاءُ ضَائِعٌ مُبْتِ
 پس بر ابراهیم و هودیت اجتهاد نمایند و بر وظائف عبادت بفرمایند قطعه کار نیکو کن اگر مرد و کوه میطبی که جزا هر چه کتور به کوه کار و دهند کار اگر
 نیست ترا حد طمع اجر مباحش به مزد و در بازه کرده دارند و اما ثعلبی از قاده و نقل میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده با یکدیگر گفتند
 هیچ دریافته اید که محمد صلعم بر علی که مباحث آن است از دعوت و ابلاغ هیچ فردی نخواهد باین آیت نازل شده که قل یٰ اهل الذمّه انکم فیما فیکم
 علیکم بر رسانیدن پیام آخر از دی و هیچ پیغمبر است برای دعوت فردی و در بیان از ابن عباس نقل فرمود که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 بمدینه آمد کار انصار بخداست سید خیار آمده گفتند تو سپهر خوارمائی و در دین به برائی می بینم که اخراجات تو بسیار است و داخل تو کم اگر فرمائی
 قدری اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بسیاریم و بخدا و علیهم السلام و در خارج خود صرف کنند و خاطر عاظر از انان ممر فرستند
 دست و دهن آیت نازل شد که یٰ اهل الذمّه انکم فیما فیکم و علیکم بر رسانیدن پیام آخر از دی و هیچ پیغمبر است برای دعوت فردی و در بیان از ابن عباس نقل فرمود که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 قریش باید که مراد دست دارند برای قرابتی که با ایشان دارم و چون بصله رحم افتاد می کنند و مرا هیچ بطنی از قریش نیست الا که سر رشته قرابتی
 هست پس باید که مرا برای دهند بر دشمنان و با من دشمنی کنند این معنی نسبت قول قاده بسیار واضح است و گفته اند مراد موت ثانی است در دو
 اقریب یعنی من مزدوری رسالت نمی خواهم لیکن خوشان مراد دست دارند و از ابن عباس نقل است که صحابه بعد از نزول این آیت گفتند
 یا رسول الله خوشان شما که مودت ایشان باید کرد کدام اند فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین و در تفسیر ثعلبی آورده که خوشان حضرت رسول
 بنوا شرم و بنوا مطلب اند که خمس بر ایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد از قرابتی تقرب است بخدای یعنی دوست دارید با یکدیگر تقرب کنند بخدای با عمل
 صالح و من یفترق و هر که کسب کند حسنه نیک را یعنی طاعت و در عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبت است که هر که آن باشد
 قریب است به خدا و نهیم مراد از قریب حسنه و در آن حسنه یعنی مضاعف سائر ثواب آن حسنه را ان الله غفورٌ ذی رحمة و در تفسیر طبرسی آورده که حسنه
 گنجاگان را شکوگون پذیرنده طاعت فرمان برداران را آمرتقوون اقریبی بلکه میگویند که فرمان که بر میباید محمد و بر میباید علی و علی
 که نگاه بر خدای دروغ بدعوی نبوت یا نزول قرآن فان یشک الله پس اگر خواهد خدای یختیم علی قلبک مهر نهد بدل تو اگر اقریبی و تو را
 بر تو فراموش گردانید یا مهر نهد بدل تو بصبر و شکیبائی تا از آثار و جهای ایشان تضرع نشوی در حقائق سلمی از سهل بن عبد الله قدس سره
 نقل میکند که مهر شوق ابدی و محبت لایزل بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی کنی و از اجابت و انابای خلق فارغ گردی و یحیی الله الباطل
 و محو کند خدای کجی و نارسایی و یحیی الحق و آشکارائی گرداند حق را بکلمت به سبحان خود یعنی بوحی یا حکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد
 لانه بدرستیکه خدای علیهم السلام آیت الصدوقین داناست هر چه در دلهاست یعنی هستی تو و منظمه اقترای ایشان به تو بر مبنی نیست در
 عین المعانی از ابن عباس نقل روایت فرموده که بعد از نزول آیت قل لا اله الا الله علیه و آله اجزاء در خاطر بعضی خطور کرده بود که پیغمبر را بدوستی خوشان خود امر
 میفرماید تا بعد از فرمان ایشان بریم و بر احکام کنند چنانچه آن حضرت را صلعم خبر داد از اتهام آن جمع بدین آیت و حضرت صلعم با ایشان گفت
 و ایشان گفتند یا رسول الله گواهی میدهم که تو هست گوی و ما را از این اندیشه تو بر گردیم این آیت نازل شد که و هو الذی یحب و دوست آن کسی که بعضی
 کرم خود قبیل الثوبه قبول میکند تو به را حق عبادت از بدگان خود یعنی چون بد و باز گردند و از گناه می گردند و از گناه است و رزق آن با دوست را
 در پذیرد و یغفوا و فرمود که از عین التبیان از بدیهای ایشان یعنی بعد از تو به بر ما را از ایشان در گذراند و یغفوا و میباید که تافعلون و آنچه
 کنند بعد از آن از نیک و بدی و خصص تا میخواند یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و تو به و یستحب الذین امنوا و اجابت کند خدا

بر آنکه گردیدند و عجلو الشیخ و کردند علمای سیدیه و قیامت و یزید و زیاد و گرداندند رسول ایشان را و من فضله از فضل خود یعنی بدو ایشان
 آنچه جرات خواستن آن نداشته باشند از رویت و سلام و الکفر و نکر و دیگران که عذاب شدیدی بر ایشان است عذاب سختی که دل حجاب
 و دوام عذاب است و هیچ رنج و عذاب بدتر از ذلت حجاب نیست بیت ز هیچ رنج تو مطلق دلم نتابد روی جز آنکه بتدکلی در حجاب حرامش
 آورده اند که صاحب صفه که بفرقه فاقه میگذازند روزی در خاطر ایشان گذشته که چه باشد که ما تو نگوییم و مال خود و بندگان و فلان خیر
 تصرف کنیم این آیت آمد که وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ وَالْكَرْبَاءُ دَىٰ خَدَىٰ رَوْزَىٰ رَابِعًا بِدَمْرَبْدَگَانِ خُودِ رَاوِیْشَانِ فَرَلَخِ گِرْدَانِیْدِیْ
 لَبَعُوْا بِرَأْسِهِ سَمِ كَرْدَنِی فِی الْكَرْضِ دَر زَمِیْنِ و باستیدار و استعلایرون آمدندی با کبر و رزیدندی و فساد کردندی و این در غالب است چه دنی الزم
 و جسد الرحمن بن خوف مالدارترین قوم بوده اند و هرگز از ایشان اثری و طغیان ظاهر نشد و گفته اند مال دنیا بشاید باران است که بر تمام زمین
 رسد و از هر قطره ازان گیاهای روید و بیت باران که در لطافت طبعش خلاف نیست و در باغ لاله روید و در شوره بوم خس و چون غلب طبع
 خلق بجانب هوا و جو سائل است و پرورش صفات بهی برای ایشان غالب و مال دنیا درین ابواب قوی ترین اسباب است پس اگر
 حق سبحانه روزی بر خلق فرسخ کردی اکثر باغی شدند پس از آن حکمت نمود و چنانچه فرمود و لَكِنْ یُنَزِّلُ لَیْكِنْ فَرَسْتَنْدِ رَوْزَى
 یُنْزِلُ بَقْدَرِ اَزَلِ مَا یُنْزِلُ و آنچه میخواهد برای هر که میخواهد اینه بعباده در تنبیه و در بندگان خود و بختی و اناست بحوال ایشان بخصی
 بنیاست یعنی هم می بیند و میداند که هر کس را چه باید و چند باید و کی باید و هُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ الْغَیْثَ و دست نکشی که میفرستد باران را و من بعد
 مَا قَطَرُوا اِسْزَاكُم نُمِیْدُ شَدَازَاكُم اَنْ وَ یَنْشُرُ رَحْمَتَهُ و پراگنده کند رحمت خود یعنی باران را و منتشر گرداند در کوهها و بیابانها و هُوَ
 الْوَحِیُّ و دست دوست مومنان و سازنده کار ایشان بفرستادن باران و نشر رحمت و احسان الحیث و ستوده بهر زبان یا ستاینده سپاس
 داران و مِنْ اَیَّتِهِ و از دلائل قدرت و نشانههای فطرت و خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَاَلْاَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینهاست و مَا بَثَّ و آفرین
 آنچه پراگنده کرد و فیقها در آسمان و زمین و مِنْ اَیَّتِهِ از جنبندگان یعنی زندگان چون ملائکه و جن و انس و سایر حیوانات و هُوَ و او یعنی خدای
 عَلٰی جَمْعِهِمْ جَمْعُ كَرْدَنِ اِیْشَانِ در عرصه محشر اَیَّتَهُ هَر گاه که خواهد قُلُوبُیْ و توانست و ممکن انان و غیر و عاجز دران و مَا اَصَابَكُمْ
 و هر چه بشمارید سراسر مومنان هَر مَصِیْبَةٍ اَرْصَبَتْ و آفتی ببال یا تبین مایل و عیال فَمَا كُنْتُمْ اَیْدِیْكُمْ پس سبب آن است که کسب کرده
 دستهای شما یعنی شامت معاصی است و هر چه که بقضای من است اما عقوبت گناهان شماست وَ كَفُّوا و عفو کنید و در میگذرد و عفو کنید
 از بسیاری گناهان و اگر بی گناهی را زیان رسد موجب زیادتى اجرا خواهد بود و اما بوالیست رحمت و تفسیر خود آورده که مرتضی علی کرم الله وجهه
 که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله فرستاد این آیت است زیرا که خبر داد که سبب بعضی گناهان مصیبت میرساند و از بسیاری عفو میکند
 و وی از آن کریم ترست که گناهی را که یکبار عفو کند در دنیا دیگر بار در عقبی عفو بت آن کند و مَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِیْنَ و نیستید شما را که فراعن عاجز کنندگان
 خدای را از انفاذ امر از عذاب کردن متقی فی الْاَرْضِ و در زمین و مَا لَكُمْ و نیست شمارا و مِنْ دُونِ اللَّهِ خَرَجَ خَدَى مِنْ قَسَبِیْ هِیْجِ دُوسِ
 که کار سازد در دنیا و لَا تَصْبِرْ و نه یاری که باز دارد عذاب در عقبی و مِنْ اَیَّتِهِ الْجَوَادِ و از نشانههای توانائی او کشتیهای روان است
 فِی الْخَمْرِ در دریا کلاً علاً و مسج مانند کوهها در غلظت از کشت اگر خواهد خدای یکتا را تسکین سازد اگر داند که سبب رفتن کشتی است و چون
 با وسایل شود و قیظ لکن پس گردند کشتیها و اَیْدا دگان علی ظُفْرِ بَرِشْتِ آب و اهل کشتی در گرداب طرب افتد از آن
 فِی ذَلِكْ بدستیکه در تخیر ریح و اجرای سفائن کلاً نیت هر آینه و الا نیت لکل صَبَّار و در صبر کننده را در کشتی شکو و پس باز

پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت پیغمبر صلعم اینجا بشیت باز بسته نیست چنانچه در روان دختر تنها و پسر تنها زیرا که آنجا که
 و هر شایده که والدین را در هیچ پسر باشد یا پسر و در ایشان را از روی محترمانه بشیت خود باز بسته یعنی هر چه خواهیم و هر اینجا که از هر دو نوع داد
 پدر و مادر را بشیت نمائند که نفی آن باید کرد و **وَجَعَلْكُمْ كَهَيْئَةِ الْكُفَّارِ** و میگردد هر که را خواهر و برادر یا فرزندی چون میگوید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بر تنیکه خدای دانت
 با خود میدهد **قُلْ كُونُوا مِثْلَ آبٍ سَالٍ** و دانائی او از جن مقدس و مبل و توانائی او از بحر منزه و معراجیت علم او بر طرف از شایسته چهل و قدر
 قدرش پاک زلالش نقصان و قصور و آورده اند که یهود و سید عالم صلعم را گفتند که چرا خدای تو یوسه با تو سخن نمیکوید تا روزی چنانچه با تو
 سخن میگفت و موسی هم او را میدید حضرت فرمود که موسی سخن حق می شنید ولی او را نمیدید آیت آمد **وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ**
أَنْ يَكُنَّ لَهُ آنکه سخن گوید خدای با وی موافقت در دنیا و آنکس از این بید نیست سخن گفتن خدای با بشر نبوده **وَلَا وَجَّاهُ لَكُمْ لَوْ كَانَ كَلَامٌ**
 خفی که بسرعت دریا بند یا بطریق الهام یا بقا در مقام **أَوْ مِنْ وَرَائِهِ حِجَابٌ** یا سخن گوید با وی از و رای حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنان
 با موسی و در پس عم سخن گفت و او در پس پرده حجاب نور بود در موضع آورده که خدای با رسول صلعم سخن گفت از و رای حجابین یعنی حضرت
 رسالت پناه صلعم در میان و حجاب بود که سخن خدای شنید چنانچه از سر سخن و حجابی از و را دید پسید و سیرت میان هر دو حجاب بقا در ساله راه بود
أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا یا خدای فرستد رسولی را بر آنکس از ملائکه **فَيُخَوِّضُهُ فِي الْوَدَنِ** پس وحی کند ملک رسول بر سل البیه بدستوری خدای تا ایشان را
 آنچه خواهد خدای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بر تنیکه خدای بر ترست از صفات مخلوق و غالب است در اعیان وحی **حَكِيمٌ** داناست بحکم با بشر از
 روی حکمت بر وحی که باید و **كَذَلِكَ** و چنانکه وحی کردیم پیغمبران پیش از تو **أَوْ جَاءَنَا الْيَقِينُ** وحی کردیم بسوی تو و **وَحَاقَرْنَا أَرْقَمِينَ**
أَمْرًا یا بفرمان ما قرآن را روح گفت زیرا که دلهما بدو زنده گرد و چنانچه بد نما روح حیات یا بد ما کنت تذکره نبودی تو که بانی قبل از
 وحی ما **الْكِتَابُ** چه چیز است قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود نهستی آنرا یا نوشته ازل در سعادت و شقاوت ترا معلوم نبود و **وَلَا يَمَانُ**
 و نه نهستی که دعوت کردن ایمان یا بشر اع ایمان و بعلم آن عالم نبودی یا نمی شناختی بل ایمان را یعنی معلوم نه داشتی که کدام کس تو ایمان آورد
وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ ولیکن گردانیدیم ما کتاب یا ایمان را **أَوْ دَلَّاهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ** به روشنائی که راه نمائیم بدان **مَنْ تَشَاءُ** هر که را خواهریم من عباد و یا
 از بندگان یعنی چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابند **وَإِنَّكَ لَتَهْدِيهِ** و بدستیکه تو بوحی ما میخوانی مردمان را **إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**
 براه راست دعوت از تو عام است مخلق را و هدایت از من خاص است هر که را خواهریم و صراط مستقیم دین اسلام است یا راهی که
 طالب را بسر منزل مقصود و همانند صراط الله آن راه خدای است **الَّذِي لَهُ** که آن خدای که مرا و آیتهاست **مَنْ فِي السَّمَوَاتِ**
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است **أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بدانند که بسوی خدای **تَصِيرُ الْأُمُودُ** عجب باز گرد کارهای خلاق در آخرت نزد
 محققان بازگشت همه امور در هر اوقات و احوال بضرست است و بار تقاع حجب و وساطت مشاهد این معانی دست دهد
 صورت کثرت حجب و وحدت است غیبت مانع نور حضور دیده دل بازگشایی بسین و سالی اند نصیر الامور

سورة الزخرف مكيه تسع وثمانون آية الرحمن الرحيم

حتم الحروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع را از خراب غفلت برانگیزاند و قول قلبی که در لغت قدوه است باین بیان
 سخن میکند آنجا که فرمود و حروف تجوی برای ادای تنبیه آید در معرض الایس اینجا و میتم تنبیه بر تملع کلام اعظم و در کشف الاسرار

ع

معانا
عذلت

آورد که حاشارات ست بحیات حق و سیم ملک او و قسم یاد میکند بحیات بی زوال و ملک بی انتقال و الکتب المبین و بقرآن روشن و هویدا بدلائل اعجازی را روشن کننده احکام شرع و آشکارا سازنده طرق هدایت جواب قسم چیست اِنَّاجْعَلَنَّهٗ بِرِسْمِكَ قُرْآنًا ویم این کتاب را قرضه ناکریم تا قرآنی بلغت عرب لعلکم تمشا به که شما تازی زبانید تعقلون و در یاد معانی آن را یافتم کنید صحت نبوت محمد را صلعم یا آنچه مشاهده کنید در آثار فصاحت و سلامت و اطوار بلاغت و جزالت و لائمه و تحقیق که قرآن فی الکتب در اصل همه کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که این است از تغییر که قیما نزدیک ما لعلکم تمشا به که شما تازی زبانید تعقلون حکمتی حکم کرده شده که در تناقض نیست یا نسخ است که در ورق نسخ کشیده نشود و انضرب آیات از نیم یعنی باز داریم عنکم الذکر از شما قرآن را صحفا باز داریم آن گشتم یا آنکه شما هستید قوماً متسرفین و گریه شرک آرندگان یعنی با آنکه شما اعراض کنید از قرآن و نمک سبب او نماید ما وحی خود را باز نخواهیم داشت بلکه پیانی خواهیم فرستاد و الزام محبت را و در تبیان گفته که سبب شرک شما قرآن را با سمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود بیایند قومی که بدان بخروند و با حکم آن عمل نمایند و کمند و کسالتنا و چه بسیار فرستاده ایم من نبي في الاقوالين خرج از پیغمبران در میان پیشینیان که مشرک و مسرف بودند و کفر ایشان را از ارسال رسل منع نکرد و ما یا نبيهم من نبي الا کا فوا به لیت تمعروا و نیاید بکار گذشته هیچ فرستاده از نزد ما بلکه بودند معاندان قوم که با او استغنامی نمودند چنانچه جاحدان قریش نسبت تو میکنند فاهلکنا پس هلاک کردیم با سبب استغنا شد منهم سخت ترین ایشان ابطشتا از جهت قوت یعنی اقوای ایشان را هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان را را عاجز ساخت و مضی و گذشت در قرآن بخندین موضع مثل الاقوالين و صف و خبر قصه پیشینیان که ایشان را پیغمبران هم چکرند و ما با ایشان چکر کردیم در دنیا و عده پیغمبرست حضرت و وعید عادی و بعقوبت و لکن سالتهم و اگر برسی قوم خود را که من خلق السموات و الارض که آفرید آسمانها و زمین را لیتقولن انما نحن بآیة من ربنا را خداوند غالب در حکم و فرمان العلیکم و انا باحوال بندگان چنان آفریش کار عاجز و جاہل تواند بود درین آیت اخبار کن از غایت جل ایشان که مقررند با فرینده قوی دانا و عبادت غیر او میکنند پس حق سبحانه در صفت خود میفرماید که الذی جعل خلائف من بعدک و انزل من السماء ماء فأنزلنا به پس بقدر حاجت و مصلحت یعنی نه بسیاری که سبب غرق شدن شود چون طوفان نوح و نه اندک که مهلت زراعت را کفایت نکند فأنزلنا به پس زنده گردانیدیم بدان آب بلکه قتیلاً جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را با خراج گیاه التفات غیبت تبکلمت اختصاص و سبب بدین فعلی کذلک مانند آن زنده کردن مخرج حیات و بیرون آورده خواهید شد از قبر پس از زنده شدن و الذی خلق الارض و ان خدایندی که بیافرید اجناس و اصناف و انواع و ملایک و مخلوقات را کلاً همه بر آن بیاری و دگاری و جعل لکم و ساخت برای شما من القلای از کشتیا و الا نعام و از چهار پایان مائت و کبکون و آنچه سوار شوید از خشکی و تری لیتسوا اما راست شوید علی ظهور و بر پشتی آن در سواری لیتدکروا پس یاد کنید نعمته و یکم نعمت پروردگار خود را اذا استویتم علیک چون رست شدید بروی و تقووا و بگویند سبحن الذی سبحر پاک است آن خدای که رام گردانید و زیر دست ساخت لکن اهذا برای این کشتی و این چارپایه را تا بعد در کوب بر ایشان قطع بر و بحر میکنیم و ما کنا لکم و نیستیم ما این رکوب را بقوت خود و مقررین لیتضبطکنند و فرمان بردار ساختگان و انا

إِلَىٰ رَبِّكَ وَبَدِّلْنِيكَ بِسُوءِ بَرٍّ وَكَفَّ الْقُلُوبَ ۝ بَارَكَ وَدَانَتْكَ نَمِمْ دَرِ اَخْرَجْ خُودَ بَرٍّ مَرِّبِي كَهْ جَزَاهُ لَوْ نِيدَ وَآخِرُ مَرِّبِي اَزْ مَرِّبٍ دَنِيَا
 اَنْتَ سَيِّتْ هَشْدَارُ وَغَمَانْ كَشِيدَه رَوَا خَرَكَارَه بَرٍّ مَرِّبٍ چو بِنِ زَجَانْ خَوَاهِي رَفْتْ ۝ دُرْ خَرَّ آدَه اَسْتْ كَهْ چُونِ حَضْرَتِ رَسُوْلِ اَللّٰهِ صَلَّوْهُ
 پَايِ مَبَارَكْ دَرِ رَكَابِ نِهَادِي كَفْتِي بِسْمِ اَللّٰهِ وَچُونِ بَرِشْتِ مَرِّبٍ اَسْتْ شَدِي كَفْتِي الْحَمْدُ سَعْدِي كُلِّ حَالِ سَجَانِ الَّذِي نَحْرُنَا ذَوَا وَكَلَامِ
 مَقْرِنِ وَانَا اِلَىٰ رَبَّنَا لِنَقْلِبُوْنَ دَرِ مَوْضِعِ اَوْرَدَه كَهْ رَاكِبِ رَا بَايِدَه كَلَمَهْ الْحَمْدُ سَعْدِي صَاحِبِ كَشَافِ اَوْرَدَه كَهْ حَسِيْنِ بِنِ عَلِيٍّ مَرْتَضِيٍّ وَخُشْيَا
 دِيْدَه كَهْ مَرِّبِ نَشْتَهْ وَآيَتِ سَجَانِ الَّذِي تَاْخِرُ نَحْوَانِ اَيْشَانِ فَرَمُوْدَه كَهْ اَيَا شَارِبِيْنَ فَرَمُوْدَه اَنْدَرِ رَاكِبِ كَفْتِ يَا اَيْنَ رَسُوْلِ اَللّٰهِ مَا رَايِجِهْ
 فَرَمُوْدَه كَفْتِ اَنْ تَذَكَّرْ وَانْعَمَرْ بِكَلِمَهْ اَيْدَكْنِيْدَه نِعْمَتِ پَرُوْرَكَا رُوْدَا وُورُوْقَتِ سَوَارِيْ اَشَارَتِ سَتْ بَلَكِهْ سَوَارِ اَزْ تَحْمِيْدِ غَاثِ نَبَا شَدَّ
 وَجَعَلُوْا وَحَكْمِ مِيْكَنْدِه كَا فَرَاْنِ وَمَقْرَرِ مِيْسَا زَنْدَه كَهْ مَرْدِي رَا مِنْ عِبَادِ وَهْ جَزَاءُ اَزْ بَنْدِ كَا اَنْصِيْبِيْ عِيْنِيْ سِيْغُوْنِيْدَه فَرَشْتَاْنِ دَخْتَرَاْنِ
 اَمِيْدَايْنِ تَعَجُّبِيْ سَتِ اَزْ جَلِ كَفَاْرَكِهْ بَعْدَ اَزْ اَقْرَارِ بَخَالِقِيْتِ وَغَزَتِ وَعِلْمِ اَوْرَايِ اَوَاثِبَاتِ وَلِدِ مِيْكَنْدِه وَنَمِيْدَنْدَه كَهْ وِلَادَتِ اَزْ صِفَاتِ جِهَامِ
 وَآوَاخِلِ هَرْ خِصْمِهَا سَتِ اِنَّ الْاِنْسَانَ بِرَسِيْكِهْ كَا فَرَكْهُوْزُ مُبْسِكِيْنِ ۝ نَاسِيَا سَتِ اَشْكَا رَا كَفَاْرَكِهْ نَسَبْتِ وَلِدِ مِيْكَنْدِه بَحْثِ سَجَانِ وَبِكِي
 دِيْجَرِ اَزْ اَشَاْرَجَالَتِ اَيْشَانِ اَنْتَ كَهْ بَنَاتِ رَا اَضَافَتْ بَحْثِ مِيْكَنْدِه وَبَرَايِ خُوْدِ بِنِيْنِ نِيْخَا سَتِ پَسِ حَقِ سَجَانِ مِيْغَرَايِدَه كَهْ اَوَّلُ الْاِنْسَانِ اَوَّلُ الْاِنْسَانِ
 كَرَفْتَهْ اَسْتْ خُدَايِ بَرَايِ خُوْدِ مِيْخَايِلِقُ اَزْ بَحْثِ مِيْ اَفَرِيْدَه بَلَبَتِ دَخْتَرَاْنِ كَهْ اَخْرَسِ اَنْقَصْ اَنْدَه اَصْفَكُمُ الْبَشِيْرُ ۝ خُجْ وَشَمَارَا بَرْگَزِيْدَه وَطَبَا
 كَرْدَانِيْدَه بِسِيْرَاْنِ كَهْ اَشْرَفِ اَكْمَلِ اَنْدَه وَايْنِ چُوْنَهْ شَايِدَه كَهْ فَرْزَنْدِ خُدَا وَنَدِ فَرْزَنْدِ بَشَرِ اَزْ فَرْزَنْدِ بَنْدَه وَآدَا اَبَشَرِ وَچُونِ خَبَرِ آدَه شُوْدَه كَحْدَمُ
 يَكِي اَزْ مَشْرُكَاْنِ كَهْ اَسَادِ بَنَاتِ نَحْرِ مِيْكَنْدِه زَبْنِيْ مِلِجِ سَمَاحَرَبِ اَبْخِيْرِيْ كَهْ مِيْسَا زَنْدِ لَوَحْنِ مَثَلَا بَرَايِ خُدَايِ نَخْبَانِيْدَه شَبِيْهَه وَنَانْدَه
 يَعْضِيْ دَخْتَرَاْنِ رَا كَهْ اَنْ رَا اَسَادِ بَحْثِ مِيْكَنْدِه وَفِي الْحَقِيْقَهْ اَنْ وَصَفِ سَتِ مَرْدِي رَا اَبْلِ وَنَانْدَه چُوْدَه رَا اَلَا بَسْتِ كَهْ مَثَلِ اَلدَّ بَا شَدِ پَسِ اَيْشَانِ
 دَخْتَرَاْنِ رَا بَرَايِ خُدَايِ ضَرْبِ اَبْلِ مِيْسَا زَنْدَه وَچُونِ يَكِي رَا خَبَرِ دِيْنْدَه كَهْ تَرَا دَخْتَرِيْ مَتُوْلَشْدَه ظَلَّ وَجْهَهْ كَرْدَرُوِيْ اَوْ مَسُوْدَه اَيَا سَهْ شَدَه
 اَزْ غَايَتِ غَمِ وَانْدَه وَهَوُ كَلِيْمَهْ ۝ وَادِرِ سَتِ اَوْ غَمِ وَكَرْبِ وَفَرَحِ يَعْضِيْ اَنْ غَمِ بَدَلِ فَرُوْغِيْوَرِ پَسِ چُونِ دَخْتَرَاْنِ رَا بَرَايِ خُوْدِ مِيْ پَسِيْدَه بِيْجَا
 چُونِ رَوَا سِيْدَا رِيْدَا وَفَرَحِ اَيَا اَكْمَلِ بَالَدِ وَبَزَرْگِ شُوْدَه وَفَرَحِ نَشُوْ بَصِيْعَهْ مَجْمُوْلِ خُوْدَا نَزْمِ شُوْ يَعْضِيْ اَيَا كَسِيْ كَهْ پَرُوْرَدَه كَرْدَه فِي الْحَلِيْقَهْ
 دَرِ پَرَايِ يَعْضِيْ بَنَا زِيْوَرِشْ يَا بَدَا وَاَرْقَوْتِ حَرْبِ وَمِيْدَانِ دَارِيْ نَبَا شَدَه وَهُوَ فِي الْخِصَامِ وَاوْرُوْقَتِ مَجَاوِلَهْ وَخُنْ كَذَارِيْ غِيْرُوْ
 مُبْسِكِيْنِ ۝ غِيْرِ اَشْكَا رَا كَنْدَه حُجَّتِ بَا شَدَه عَرَبِ رَا اَشْجَاعَتِ وَفَصَاحَتِ فَرُوْدِيْ وَدَرِ اَغْلَبِ زَمَانِ اَزِيْنِ وَحِلْمِهْ عَاظِلِ مِيْ بَا شَدَه وَخُنْ تَعَا
 فَرَمُوْدَه كَهْ اَيَا كَسِيْ كَهْ اَبْخِيْنِ بَا شَدَه خُدَايِ اَوْرَا بَفَرْزَنْدِيْ مِيْگِيْرَهْ وَوَدِيْگَرِ نِيْهَاتِ جَلِ اَيْشَانِ بَيَانِ مِيْغَرَايِدَه وَجَعَلُوْا الْمَلَائِكَةَ وَنَامِ نِهَادَنْدَه فَرَشْتَاْنِ
 الَّذِيْنَ هُمْ اَنَامَكِهْ اَيْشَانِ اَنْدَرِ عِلْدِ لَوَحْنِ بَنْدِ كَاْنِ خُدَايِ اِنَا ثَاْنَا دَخْتَرَاْنِ يَكِي مَلَكَهْ رَا كَهْ مَجَاوِرَاْنِ صَوَامِعِ عِبَادَتِ وَمَلَا زَمَانِ مُجَامِعِ
 عِبُوْدِيْتِ اَنْدَه دَخْتَرَاْنِ نَامِ مِيْ نَمِنْدَه اَشْهَدُ اَيَا حَاضِرِ بَدَه اَنْدَه وَدِيْدَه خَلْقَهْمُ اَفَرِيْدِنِ خُدَايِ مَرَا اَيْشَانِ رَا كَهْ مَشَاهِدَه كَرْدَه بَا شَدَه
 صِفَتِ اَنْوَشْتِ دَرِ اَيْشَانِ دَرِ مَعَالِمِ اَوْرَدَه كَهْ حَضْرَتِ رَسُوْلِ اَللّٰهِ صَلَّوْهُ اَزْ اَيْشَانِ پَسِيْدَه كَهْ شَاهِدِ مِيْدَانِيْدَه كَهْ مَلَكَهْ اَنَا شَدَه كَفْتَنْدَه اَزْ پَرَا شَنُوْ يَمِ
 وَكُوَاهِيْ مِيْدِ هِيْمِ كَهْ پَرَاْنِ مَادِرُوْعِ مِيْگُوِيْنِدَه حَقِ تَعَالٰي فَرَمُوْدَه كَهْ سَتَكْتَبُ زُوْدِ بَا شَدَه كَهْ نُوْشْتَهْ شُوْدَه شَهَادَتِ هُمْ كُوَاهِيْ اَيْشَانِ وَ
 يُسَلُّوْنَ ۝ وَپَسِيْدَه شُوْنَدَه رُوْزِ قِيَامَتِ اَزَاْنِ وَقَالُوْا وَكَفْتَنْدَه قَوْمِ بَنُوْ مِلِجِ اَزْ خَرَا عَهْ كَوْ شَاءَ اَلْحَمْدُ اِنْ اَكْرُ خُوْشِيْ خُدَايِ مَسَا
 عِبْدُ هُمْ طَائِفَهْ سَتِيْدِيْمِ مَلَكَهْ رَا وَايْنِ سَبِيْلِ مَجَاوِلَهْ مِيْغَفْتَنْدَه اَزْ رُوِيْ اَعْتِقَادِ غَلْبَهْ سَتِيْتِ حَقِ بَرِشِيْتِ عِبَادِ اَزْ اَيْمَانِ سَتِ اَلْبِسْمِ
 حَقِ سَجَانِ فَرَمُوْدَه كَهْ مَا لَهْمُ نَسِيْتِ اَيْشَانِ رَا يَذَلِكْ بَرَايِ مِيْگُوِيْنِدَه مِنْ عَلِيٍّ قِيَمِجِ دَنِيْشِيْ يَعْضِيْ اَبْخِيْنِ اَزْ رُوِيْ دَنِشْ مِيْگُوِيْنِدَه بَلَكِهْ سَتِيْتِ رَا

ع

حجت میسازند در تفسیر فرمان الهی این هم نیستند ایشان الا بخرصه و توجع که هرگاه دروغ میگویند و در وسط آورده که مدعی ایشان آن بود که خدای تعالی کرده است بر ما برپیش ایشان و بدیشان را ضعیفی شده پس ما را بدان عقوبت نخواهد کرد و ایشان دروغ میگویند زیرا که حق سبحانه و تعالی هیچ کافر را نمیست آمر آنکه نه چنین است که ایشان میگویند یادادیم ایشان را کتباً ما قن قبله کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بر حجت قول ایشان فهم پس ایشان به بدان کتاب مستمسکون و چون چنگ در زدگانند و بدان احتجاج نمایند گان و مقرر است که ما ایشان را کتابی نداده ایم پیش از قرآن و حق و نقلی بیارند و بطریق عقلی ترجیحی ندارند بلی قالوا بلکه میگویند الا و جحدنا اباة تا بدینیکه ما فقیهیم بدان خود را علی ائمه بر طریقه و سیرتی و لا تا علی ائادهم و ما بر پیای ایشان متمدون و راه یافتگانیم یعنی استدلال ایشان بر طریقه تقلید بران نادان است و کذا لک و همچنین ما اذ سلنا من قبلک نفرستادیم پیش از تو فی قرآنیه در روی و مجمعی مین تذیر هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشان را بعذاب تحریف نموده و از شرک توحید دعوت فرموده که قال اگر گفتند مفسر فها مستعان و تو نگران و سروران آن دیار انا و جحدنا بدینیکه ما فقیهیم اباة تا بدان خود را علی ائمه بر پیای ایشان متمدون و ما بر عقب ایشان متمدون و افتد کنند گانیم بدیشان قل بگویی محمد و حفص قال بخواند یعنی گفت پیغمبر که او و جحدنا اباة تا بدان خود را جابل میکنید و اگر چه ما آورده ایم برای شما یا هدیه و نبی دست تر میخواست و جحدنا از انچه یافته اید علیه بران دین اباة تا بدان خود را و ایشان در تقلید جنان را بخ بودند که از حفص عماره و قالوا گفتند تا بمکاشه سلیمت و به بدان چیزی که شما فرستاده شده و اید بدان که و ن ناگروید گانیم پس از شماست تقلید کار ایشان بکار به و معانده کشید نظر خلق را تقلیدشان بر باد داد که دو صد لعنت بران تقلید باد که چه عقلش سوی بالا میبرد مرغ تقلیدش برستی می رود و فانتقمنا لک انتقام کشیدیم منتهما از ایشان یعنی از مقلدان معاندان باستصال ایشان فانظر کیف کانت پس بنگر که چگونه بود عاقبه المکذبین و سرانجام کذیب کنندگان درین سخن تسلیه آن حضرت صلعم است پس پیغمبر اید که اگر تقلید بران میکنید باری تقلید بر ابراهیم ع کنید که اشرف آبا می شاست و اذ قال لبراهیم و اید کنید از اگر گفت ابراهیم ع بعد از سرون آمدن از غار که ایه و قومه مرید و قوم خود را چون اید که بت میپرستیدند اینه بر آید بدینیکه من بیزارم و قوما تعبدون و از انچه میپرستید از الا الذی فی قطن فی مکر آنکسی که یا فریدم افا انک سیهدین پس بدینیکه او را ثابت دارد بر هدایت و جعلها و ساخت ابراهیم ع کلمه توحید را کلمه باقیه کلمه پاینده فی عقیده در دوزیت خود و ازین است که همیشه در میان اولاد خلیل صدم موجود بوده و کسیکه خلق را بتوحید خوانده و گفته اند ما را در عقب ابراهیم ع صلعم است یا امت مرحومه و بعضی برانند که خدای کلمه توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم ع علیهم السلام و جحدون و تا شاید که کافران را شرک باز گردند و بدین وی در آیند بلی منتعت بلکه بر خور داری ما و هم که این گروه را از کفار قریش که معاصر حضرت پیغمبر صلیم و اباة هم و بدان ایشان را بعد از او نعمت بی انداز چنانچه جاهد هم الحق تا وقتیکه آمد بدیشان سخن راست یعنی قرآن و دین اسلام و رسول شین و پیغمبری آشکارا در لال و معجزات بیاورد کننده توحید کج و آیات فلما جاءهم الحق و آن بجام که آمد بدیشان سخن است و درستی بایستی که بشکر گذاری این نعمت فرمان برداری گردندی ایشان در انکار افزوده قالوا هذ افتند این که آورده یعنی قرآن سخن جاد و وسیت و انا به و بدینیکه بدان که و ن ناگروید گانیم و ما بر نذریم که آن من عند دست و قالوا و گفتند دیگر بار لولا انزل چرا فرستاده نشد هذنا القرآن این قرآن اگر از پیش خداست علی حیل بر مودی من الهی کتین از یکی ازین مودی که و طائف از عظیمین روی نگر که صاحب

ایشان است می بینی گفت فی نفس چشم را با بالید دیدم که بر سر کس غرابی نشسته است بعضی را با بالیا چشم فرو گزاشته و بعضی را گاهی بال چشم وی
فرو میگذازد و گاهی بالای سر می کشد این چیست گفت نخواستند که من لعش عن ذکر الرحمن فقبض الشیطان انی شیا طینت بر سر پای ایشان نشسته و بر
هر یک بقدر غفلت وی استیلا یافته رباعی درین مورد که بنفوس بد قرین شده ایم و وزین معامله با وی می نشین شده ایم بیارگاه فلک
بوده ایم و رشک ملک و زجر نفس چنانچه پیشین شده ایم **فَلَا تَهْمُ وَبَدِیْکَ دِیَوَانَ لَیْصِدُ قَسَمُ** هر آنکه باز سیدانند قرینان خود را
عَنِ السَّیْلِ اِزْهَاقِ وَیَحْشَبُونَ وی پندارند کفار نبی آدم **اَتَمُّ مُمْتَدِدُونَ** آنکه ایشان بسبب متابعت شیطان راه یاقحا تند
یا پندارند که دیوان اهل هدایت اند و درین بنداشت میباشند **حَتَّى اِذَا جَاءَنَا نَا وَفَیْکَ یَا یَنْدِ بَاکُنْ** معرض و قرین او و حصن بصیغه
واحد بخواند یعنی بسیار با معرض و قرین بجرا طریست چه در خبر آمده که معرض و قرین او را در یک سلسله محشر آرند و بدو رخ افکنند در عالم
از او بعد خدای در فعل فرموده که چون کافر را بر انگیزند و محشرگاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد و
مفارقت نکند از او و وقتیکه بدو رخ روند القصه چون بعضی محشر آیند قال گوید عاصی یعنی چشم پوشیده از حق مر شیطان را بلیکیت
بَلِیَّتِی وَبَلِیَّتِکَ اِی کاشکی بودی میان من و تو **بَعْدَ الشَّرْقَیْنِ** دوری میان مشرق و مغرب تعلیل کرده مشرق را در لفظ در موضع آورده
که مشرق صیف و مغرب شاست و میان این هر دو مشرق نیز بعد بسیارست غرض آنکه کافر دیوار گیرد کاشکی تو از من و من از تو دور بودم
فَبِئْسَ الْقَرِیْنُ پس بیهوشی تو پس گویند با ایشان گوید **وَلَوْ کُنْتُمْ عَلَی الْیَوْمِ سَوْدَیْنِ** و سود نمیدار و شمار در آخرت این آرزو و متمنا
اِذْ کَلَمْتُمْ چون ظلم کردید نفسهای خود در دنیا آنگاه برای آنکه شما هستید **فِی الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ** در عذاب و زخ انباران یعنی
باید که در عذاب شریک باشید بچنانکه در سبب آن شریک بودید و بعضی گفتند سود نمیدار و شمار را آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در سبب عذاب
تخفیف عذاب از سبب کلام نیست آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم بایان قوم و لشکری تمام داشت چنانچه بشرط دعوت بیشتر قامت نمینمودند عذاب
و انکار ایشان اقرین تر بود حق سبحانه فرمود که **اَفَاَنْتَ اَیَا تَوَاسِیَ مُحَمَّدٍ سَمِعَ الصَّمَّةَ** توانی که بشنوی که از ابی آن را که گوش دل او گریست سخن
حق توانی شنیدن **اَوْ هَدِی الْعَصْحٰی** یا قوت آن داری که راه نمائی گوران را یعنی کور و لان را طریق حق توانی نمود و من کان و آنکه هست فی ضلّیل
مُتَّبِعِیْنِ در گرامی بود یعنی تو قادر نیستی بر هدایت گران پس بسیار تعب بر نفس خود منته **فَاَمَّا نَذْرٌ هَکُنْ بِکَ** پس اگر با بریم ترا بخوار رحمت خویش
میش از آنکه عذاب ایشان تو بنامیم دل خوش دار **فَاَمَّا هُمُ** بر ستیکه از ایشان **مُتَّقِمُونَ** ع استقام کنند گانیم بعد از **اَوْ مَوْبِقَاتِکَ** یا اگر
بنامیم ترا **الَّذِی وَعَدْنَا هُمْ** آن را که وعده کردیم ایشان را از عذاب در دنیا **فَاَمَّا عَلَیْهِمْ** پس بد ستیکه با ایشان **مُقْتَدِرُونَ** توانیم
یعنی هر حال ایشان معذب خواهند بود در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو **فَاَسْتَمْسِکْ** پس تو چنگ در زن **بِالَّذِی اَوْحٰی بَاخْبِرِی** که
وحی کرده شده هست **اِلَیْکَ** بسوی تو از آیات و احکام **اِنَّکَ بِدِیْکَ** تو علی **حَوَاطِیْمُ** مستقیم **بِرَّاهِ** رستی که زود و بر و منزل توان
رسید **فَلَا تَنْهَ وَتَحْتِیْ** که قرآن **لَذِکَ** که آنکه بر آینه شرفیست و عزتی در ترا **وَلَقَوْلِکَ** و مگر و ترا از تویش و مجاهد گفته که ملائکه قوم
تمام غرب اند و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشان است و خصوصیتی مرقش است که تو از آنی و غرض من بنی باشم رست
از ایشان و جمعی گفتند ملائکه قوم امت است **وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ** و زود باشد که پرسیده شود باین نعمت و قیام
بسپاس داری آن **وَسُئِلَ** و پرسید ای محمد **مَنْ اَرْسَلَنَا مِنْ قَبْلِکَ** کسانی را که پیش از تو فرستادیم یعنی احوال ایشان را **سُئِلَ** استفسار
مِنْ وُسُلِنَا از فرستادگان ما که ملائکه اند یا از رسل گذشته سوال کن که ما **اَجَعَلْنَا اَیَا فَرَمَدِمْ** **مِنْ دُفِیْنِ السَّحَابِ**

زین نداد و او بجای چارنیا نه معده الملكة با و فرشتگان مقررین ○ پیوگان بدو برای یاری و یهوداری او چه هر یکی که الهی
میفرستد بجای خود جمعی را از خواص خود بخدمت او نازد و میکند تا خیل او بسیار گردد و در همه حال مدد و معاون او باشد پس این چگونه باشد
که خدای تعالی مددی در ویش لی کس را از پیش خود بر سالت فرستد فاشخت پس سبک عقل یافت فرعون درین مکر قوه که گروه خود را یعنی
این فریب در ایشان اثر کرد فاطا عو و طاس فرمان او بردند و بکلی مل از متابعت موسی م برداشتند انهم کافوا به ستمیکه فرعونیان بودند
قوما فیه قین ○ مگر وی بیرون رفته از دانه بندگی خدای فرمان برداری فی بلکه خارج از طریق عقل که مال و جاه فانی اعتماد کرده موسی را
بنظر حقارت دیدند و نداشتند که بسیت فرعون و عذاب بدو پیش مرتفع موسی کلیم الله و چوبی و شبانی و فلکنا استقوا ناپس چون غضب
کردند ما را با قراط مکار به و اسراف در کباره یا بختیم آور و در رسول ما را انتقمنا و انتقام کشیدیم از ایشان فاعز قفتم اجمعین ○
پس هر ایشان را غرق ساختیم در ریجکت همت سلفا پس گردانیدیم ایشان را پیش و کافرانیکه بعد از ایشان آیند یعنی قوه مشرکان آیند
ساختیم ایشان را تا در استحقاق عقوبت با اعمال ایشان افتد کند مثلاً لا اخرجین ○ و گردانیدیم ایشان را پندی و عبرتی برای پسینیان که در مقام
اعتبار باشند چه ملاحظه قضیه عجیبه ایشان معتبر در قلب احوال کفایت است و از آنکه که چون فرعون باب نازش کرد و او را هم بآتش غرق ساختند
و با آنچه نازید بغیر او و رسید بسیت در سرداری که باشد سرداری و اندر سران وی که در سرداری و در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلعم
با صدا وید قریش گفت که هیچ خبر نیست در آنکه او بدون خدای میسرستند جمعی گفتند که عیسی م معبود تر سایان ست من و من الله و تو گمان میبری
که او بنده صالح ست پس در هیچ خبر نباشد قریش ازین سخن فریاد کشیدند و گمان بردند که رسول الله صلعم مرم شدایت آمد که و لگا ضرب آتق
مکریم مثلاً و چون زده شد بر سریم مثلی را ذا اقول مات آنگاه قوم توحنه یصدون ○ از ان مثل اعراض کنند و آواز بلند بردارند و
در سبب نزول این آیت آنست که گفتند عیسی م مخلوق ست و معبود نصاری پس روا باشد که آله ما نیز مخلوق باشند یا شبیه کردند که چون رویت
که عیسی م ابن الله باشد چنانستاید که ملاکمرنات الله باشند واضح نیست که بعد از نزول آیت انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم این خبر گفت
که عیسی را م بدون خدای میسرستند هرگاه که عیسی م در آتش باشد ما و خدایان ما نیز در آتش باشیم میوید این قولست آنچه فرماید قائلو ان الله متنا
خیر و گفتند مشرکان آیا خدا یان ما بهتر اند ام هو یا عیسی هرگاه که حصب جهنم باشد گوا ایشان نیز باشند ما خبر بگوئید نزد آن مثل را کات
برای تو که لا جند که مگر برای جلال و خصوصیت نه از برای تمیز حق از باطل بل هم قوه م بلکه ایشان در همه امور و هر چه ای اذ خصموت ○
خصوصیت گران و لجاج کنندگان ان هو نیست عیسی م که لا عجد اعمتنا مگر بنده که منت نهادیم علیه برو به نبوت و رسالت و
جعلنا مثلاً و گردانیدیم او را آیتی و ام عجیب یعنی اسرائیل طبری بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر قصه است در غراب چون مثل
سائر قصا و لو نشاء و اگر خواهم بجهلنا هر آینه میسازیم منکم بدل از شما مثلاً که فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملائکه آریم که
ایشان را لا ادر من مخلفون ○ در زمین در پی در آید شما را و انده و بدستیکه عیسی م لعلم الساعه علم ست مسامت را
یعنی بدو بداند که نزدیک ست قیامت چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی ست م که بعد از تسلط دجال از آسمان بابل زمین
فرود آید نزدیک مساره بیضا در طرف شرقی دمشق و جامه رنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و خضار
مبارکش عرق کرده چون سر در پیش آنگذ قطرات از ویش بریزان گردد و چون سر بالا کند آن قطره بر روی وی چون مروارید روان شود
و نفس وی بر هر کافر که رسد ببرد و هر جا که چشم وی افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لکه که موضعی ست در ولایت شام

به درسد و اورا بکشید که اجماع و باجماع بیرون آیند و عیسی هم کوه طور بر دوش منان را در آنجا متحصن گرد و ذائقه چون معلوم شد که عیسی هم
 نشانه قرب قیامت است فلا تمترعوا پس شک نکنید و جلال ننمایید بآدمین قیامت و اتبعوا و پیروی کنید شرع رسول را لهذا
 این است صراط مستقیم راه رست کس بر و گمراه نشود و لا یصدکم الشیطان و باید که باز نذر دشمنان را بشنود از سلوک صراط مستقیم
 و سوسه خود پس متابعت او کنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون نسیزید لکن بدستیکه او را شمار راست عدو مؤمنین و دشمنی آشکارا و لکن جَاءَ
 عِيسَى و آن هنگام که آمد عیسی هم بالیقین بجای روشن آیات انجیل با معجزات و منحه قال گفت مری ابراهیم را قَدْ جِئْتُمْ بِرَبِّکُمْ آیدم شما
 بِالْحُکْمَةِ بشرع یعنی مشق بجکت قولی و فعلی و لا یکن لکم و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بعضی الذی تَخْتَلِفُونَ چراغ
 اختلاف میکنید فییه در آن از امور دین یا احکام تورات فاقولوا الله پس برسی از عذاب خدای و اطیعوا و فرمان بریدم هر چه
 فرمایم ان الله بدستیکه خدای که حکم او میفرماید هو دینی او فریدگار من است و رَبِّکُمْ و او فریدگار شماست فاعبدوا و اطاعت کنید
 بپیکاری لهذا صراط مستقیم این است راه رست بی گبی و خراف فاختلفوا اختلاف پس مختلف شدند گروهها فربیعهم
 از میان ترسایان چون یعقوب و لسطوری و مالکانیه و مرسیه و شمعویه فویل للذین ظلموا پس وای بر آنکه ستم کردند ازین خراب
 مِنْ عَذَابِ یَوْمِ الِیمِ از عذاب روزی که در ذاک است عذاب اهل چشم میدارند خراب یعنی منتظر نیستند
 اَلَا السَّاعَةُ مگر قیامت را آن تا تَجِیْضُ بَعْتُهُ آنکه باید بدیشان ناگهان وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ و ایشان ندانند و را
 بسبب غفلت و اشتغال با مورد دنیا اَلَا خَلَاءُ دوستان کفر یا معصیت یَوْمَ مَثَلٍ در آن روز بعضی کتب بعضی عذاب بعضی از
 ایشان بعضی را دشمن باشند اَلَا الْمُتَّقِینَ مگر بر پیروکاران از اهل ایمان یعنی از آن روز که فرمان که دوستی ایشان برای معاونت
 بوده بر کفر و معصیت با هم دشمن شوند که و لیکن بعضی بعضا دوشمنان که محبت ایشان برای خدای بوده و دوستی ایشان بجای باشد تا یکدیگر را
 شفاعت کنند در تالیات کاشی مذکور است که نعت چهار نوع میباشد دخلت امره حقیقی که محبت روحانیه است و آن ستند بوده بتناسب
 از روح و تعارف آن چون محبت انبیاء و اولیا و شهدا و اصفیاء با یکدیگر و دوم محبت قلبیه و همدانین بتناسب و صاف کامله و خلایق
 فاضله است چون محبت صلحا و ابرار با هم و دوستی ائم با انبیاء و وارث مریدان با مشائخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا
 و نه در آخرت و ثمر فواید و نتائج صوری و معنوی است سوم محبت عقلیه که مستند است تحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح دنیوی
 چون محبت تجارت و صنایع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیاء چهارم محبت نفسانیه است و همدان آن لذات حسیه
 و مشتمیات نفسانیه است پس در قیامت که اسباب این دو نوع از محبت فانی و زائل باشند آن محبت نیز زوال پذیر و بلکه چون متمنی بود
 نگیرد و غرض و حاجت بحصول پذیرد و آن دوستی بدشمنی تبدیل شود و نظم دوستی کلان غرض آمیز شد و دوستی دشمنی انگیز شد و هر که از سر
 غرضی گشت پاک و راست چو خورشید بود تا بناک یعبد منادی در ازل روزند کند مستقیان را که خدای تعالی میفرماید ای بندگان
 مِنْ لَخَوْفٍ نیست ترسی علیکم و الیکم و مر شما روز از القای مکاره و لَأَنْتُمْ تَخْشَوْنَ و نیستید شما که اندوختن شوید بقوت
 مقاصد پس صفت منادی میکند که الذین آمنوا یا نبینا بندگان ما آنند که ایمان آوردند بآیتهای کلام ما و کَانُوا مُسْلِمِینَ و بودند
 گردون بندگان فرمان خدای را آنکه منادی گوید اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ در آید در بهشت اَنْتُمْ و اَدْخُلُوا و شما و زمان مومنه شما تَخْشَوْنَ
 شاد گردانیده شده یا گرامی داشته یا آرایش یافته لطاف علیکم بگردانند بر بندگان در بهشت در آیند بندگان بصحاف

۱۶

بکاسای پهن قمری که هب از نور و در آن چند نوع طعام و آکوای و کوزهای بی دسته و بی گوشه یعنی صراحی برافراشته شراب و فیها
 و در بهشت بود ایشان را مائش و شرب و الا نفسی آنچه از نور و بود و نفسا را و بدان خوش برآیند و حصص تشبیه النفس خوانند و تکرار الا عین
 و آنچه بنظر خوش آید چشمها را و از آن لذت یابند در وسط آورده که بدین دو کلمه اخبار کرد از جمله نعم اهل بهشت چه نعم ریاض جان نصیب
 نفس است یا بهره عین در ویشی فرموده است که اهل نظر میداند که لذت عین در چه چیز متواند بود جمعی را که غشاوت اعتزال بر نظر بصیرت
 ایشان طاری گشته تا لمعات انوار جمال انکم سترون بکم برایشان پوشیده ماند با ایشان بگوی که و تملذ الایمن عبادت از چیست بر هر صفا
 بصیرتی روشن است که اهل شوق را لذت عین جز بمشاهده جمال محبوب تصور نیست بیست پرده از پیش براندازد که مشتاقان را لذت
 دیده بخزدین دیدار تو نیست + امام قشیری رحمه الله آورده که لذت دیدار و خور اشتیاق است عاشق را چند آنکه شوق بیشتر بود لذت
 دیدار افزون تر باشد از و النون مصری قدس الله تعالی سره نقل کرده اند که شوق ثمره محبت است هر که دوستی بیشتر بود شوق او بسیار دوست
 زیاده ترست در زبور آمده که ای داود بهشت من برای مطیعان است و کفایت من محبت متوکلان و زیادت من محبت شاگردان و من من
 بهره طالبان و رحمت من از آن محسان و مغفرت من برای تائبان من خاصه مشتاقانم شعر الاطال شوق الابرار الی لقاء لی وانا الیهم شد
 شوقا رباعی در لایم شوق تو خوشست غلامم خوشست + در دلم شوق جالت زیان پیروست + در دلم شوق تو هر روز افزون میگردد +
 دل شوریده من من که چه روز افزونست + آنکه برای تمامی لذت بهشتیان میفرماید و انتم فیها و شما در بهشت خلل و فساد
 جاوید باشند گانید و کمال نعمت در آن است که او را بیم زوال نباشد قتلک الحیات و ان بهشتی که امر و از او و شتموها میراث
 داده شده اید آن بهشت موعود است که نورش من عباد نامن کان تقیا و شما میراث دادم بیا که هم تخلصون و آنچه بود
 که عمل میکردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات جز از این بلفظ میراث یاد کرد که خالص است و با تحقیق بهشت آید که فیها شمار است در جنت
 قاهکت کثیره کثیره بسیار تمنا کثرت کثرت و از آنها بخورید پیوسته در عالم فرموده که در حدیث واقع است کسی از درخت بهشت سیوه باز کند
 مگر که فی الحال مثل کن نان درخت بر ویران الخیرین بدینیکه کافران فی عذاب جهنم خلل و فساد و در عذاب جهنم جاوید ماندند که لا
 یقترحونهم است بکنند و سبک گردانند عذاب را از ایشان و هم فیها و ایشان در عذاب هبلسون و ما امید انداز راحت نجات و از سخت
 عقوبات و ما ظلمت لهم و ما شرم نکردیم برایشان بدین عذاب کردن و لیکن کافرا و لیکن بودند هم الظالمین و ایشان تنگاران که شرک
 آوردند و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن و ناد قایل ملک و چون امید بر ناز خلاصی ندانند خازنان و وزیر را که امی مالک در خواه از
 جدای یقینا حکم کند بر اینی پیران را در آنک طرد و کار تو باز بریم از کشیدن عذاب قال گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال
 و در میان آورده که بعد از چهل روز از روزهای آن سرای که روزی هزار سال باشد آنکه میکشون و بدینیکه شما درنگ کنید در روزی که
 نخواهید مرد و نه تخفیف عذاب از شما خواهد شد پس حق سبحانه بعد از جواب مالک برایشان را که بدینیکه شما درنگ کنید در روزی که
 یعنی فرستادیم شما سخن درست بر زبان پیغمبران و لیکن اکثر کفر و لیکن بیشتر شما الحق کفر هون و منمخان حق را کاره بودید و پسند
 نکردید که آموختن و بلکه محکم گردانیدند کافران و ساختند امر کاری که در حق و ابطال آن یا کیدی برای پیغمبران قائما میسر هون و پس بدینیکه
 نیز حکم کنند گانیم کاری برای کافات ایشان در ابطال کید کافران نبوت انبیاء و ما یحبسون آیامی پندارند کاران کفار آقا که جمع
 آنکه ما نشویم بر سر هم سخن نهانی ایشان که در دل میگویند و بخوبی هم و آنچه از زبان کید میسر شورت کنند بلی آری میشویم آن

سنة العبره گویند و وجه تسمیه عام الرادیهین است و قول بعضی آن است که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود و چنانچه در حدیث اشراط الساعه آمده که فذكر الدخان والدجال وآن دودی باشد از مشرق تا مغرب یغشی الناس فرو گیرد مردمان را و بعد چهل روز بر دانه و مومنها از و مثل زکام حالتی واقع شود اما کافران را بیوش و سر سیم سازد و ملائکه ایشان را میگویند هذا عذاب الیم و این است عذاب در دناک که حق سبحانه و تعالی وعده کرده بود ایشان زاری کنند و گویند ربنا کشف عنا العذاب ای پروردگار ما را از این عذاب انا مؤمنون ○ بدرستی که اگر وید گانیم بعد از دفع عذاب یعنی چون این ملائکه کشف گردد ایمان آری حق سبحانه میفرماید که آنی چگونه بود لهم الذکر ای ایشان را پند گرفتن بدین مقدار عذاب و قد جاءهم حال آنکه آمد بدیشان رسول محمدین فرستاده آشکار کننده معجزات ایشان بدان تذکر نشدند ثقت کو لو آپس پشت بروی گردانیدند یعنی اعراض نمودند عنه از ایمان بدو و قالوا لمعلم و گفته او آموخته شده است یعنی جبر و یسار قرآن بوی می آموزند و یجئون دیوانه است و دماغ او منبط شده است و با وجود این بهر چون عذاب ایمان میدهد تا کاشفوا العذاب بدرستی که ما بردارنده غایم از ایشان قلیلا زمانی اندک یعنی قحط را بریم بدعای پیغمبر تا آخر اعمار ایشان اما هیچ فائده ندهد انکم عاصون ○ بدرستی که شما باز گردید گانید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابو سفیان و جمعی از قریش بیدینه آمدند و بخدا و رحمن سوگند پیغمبر صلعم دادند و آنحضرت ص و عا فرموده بلامی قحط من دفع شد و ایشان تپان بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان را از علامات قیامت گیرند چون مردمان عا و زاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حال که دشته باشند از شرک فسق يوم یطش البطشة الکبریٰ ما دکن و زی را که بگیریم کافران را گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت و در تفسیر دیما طی آورده که مراد از بدرست که حق تعالی وعید میکند شرکان را که در آن روز بگیریم شمار بقصوب عظیم از قتل و هرا انما منتهیون ○ بدرستی که ما انتقام گرفته ایم در آن روز و لقد فتنا و بدرستی که ما امتحان کردیم قبله پیش از کفار که قوم فرعون گرویده قبط را از ملازمان فرعون و جاءهم و اما ایشان را رسول کریم پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران ام آن آذوا الی بائکله اکنید یعنی دست باز دار بدرستی با من عباد الله بنندگان خدای یعنی نبی اسرئیل را ای لکه بدرستی که من شمارا رسول آمین فرستاده ام این بوجی و متهم میگردم بنیکو خواهی خلق را و ان لا تعلوا و آدم بائکه سر کشی نمید و کبریا ید علی الله عبر خدای و امانت وحی و ناسی ائی انیکم لبطن سیکه من آنده ام شما بختی میسین روشن بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد از موسی کردند موسی هم فرموده که و ائی عذت و بدرستی که من پناه بر دم برتی و دیکم برود و دگر خود و پروردگار شما آن تر جحون نوح از آنکه مرا سگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید که وی نگذر من است و ان لم تؤمنوا لانی و اگر باور نمی دارید مرا و نیگو وید من فاعتر لونی پس که از آن کنیا زن و میا زاید مرا مصرع را بخیر تو امید نیست شرمسان ایشان سخن آنحضرت صلعم قبول ناکرده آغاز بخاک کردند بدست و زبان قد حار بانه سن نوح موسی هم پروردگار خود را آن هو لک و بائکه این گروه قبطیان قوم فحش مؤن ○ گردی اند مصر کفر و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که مشرکانند چون حق تعالی دعای وی اجابت کرد و گفت فاسیر عبادی لیک پس بهرندگان مرا شب از مصر انکم متجبنون ○ بدرستی که شما از پی درآمده شد گانید یعنی چون شما بروید فرعون و قوم او خبردار شوند و از پی شما در آیند و لب دریا رسیده باشید تو عصا بر دریا زن که بشکافد و بر واهیا پدید آید تا بنی اسرئیل بگذرند و اترک البحر و بگذارد دریا را و هو اسکن و اما امید بهر جهان و جگر را بهما بر و ظاهر بود یعنی دیگر بابر و عصا من که با حال اول و دو گدازش با قبطیان در و در آیند و ترس لاشم بدرستی که

وقفلا و

وقفلا و

اسلام آورده است و لهذا حق سبحانه قوم او را مذمت فرموده نه او را در معال آورده که وقتی در مدینه پسر لوط را بکشتند و او بقصد اهل بیجا لشکر کشید و دو جبرئیل قرنطه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند و گفتند این جرأت کن که مدینه ما را بچشم آزار از آن است و گفتند آن حضرت صلعم کرد و از سرقت و اهریمنه در گذشت و آتش پرست بود و بر دست آن و جبر مسلمان شد و با جمعی از اهل کتاب متوجه بن شد چند نفر از بنی اسرائیل همراه او آمد و گفتند دلالت کنیم بر خانه که در و گنج است از فقره و موارید و زبرد گفت کجا است گفتند در که و غرض ایشان آنجا که قصد خانه کند و هلاک شود تیغ قصه گنج و خانه با اجار در میان آورد و گفتند ای ملک زمینار که آن شهر فقیرترین بقعه است بروی زمین و بچاکس قصد آنجا نکنند مگر هلاک شود و ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجای باید آورد تیغ آنجا رفت و خانه را پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بمن توجه فرمود و قوم او از حمزه آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته با تو نمی سازیم تیغ دلائل خدا پرستی را ایشان خواند و ایشان در غناد افروخته گفتند ما با تشر امتحان میکنیم تشری بود در دامن کوهی از کوههای من چون و کس را دعوی بودی بر یکدیگر در آن آتش آمدی بسطل بسوختی و محنت را آفتی نرسیدی القصه اجبار با مصاحف خود با تشر درون رفتند و سلامت بیرون آمدند و کشیشان ایشان تمامی بسوختند و زوار را با شکوه شکر اندر سعیم شویوت پیوسته که تیغ نامه نوشت بحضرت رسالت پناه صلعم بشامول یهودی سپرد که اگر حضرت را در یابد بد و سپرد و الا با و او خود سپرده و صیت نماید بغرض رسانند و فرزند مستم از تسل شامول ابویوب انصاری بود و نامه بموقف عرض رسانید و حضرت رسول صلعم سه نوبت فرمود که مرجا بالا الصالح و از قاشی دم نقل است که ابو کر با سعد حمیری او تبلیغ ایمان آورده به پیغمبر آ قبل از بعثت آن حضرت صلعم هفصد سال و در درج الدر آورده که بدت هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد و مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَنِیَافِیْمَ آسَمَانَا وَزَمِیْنِ رَاوَمَا یُکَذِّبُهُمَا وَانْجَمِیَانِ اِیْشَانِ سِتْ لَعِبِیْنِ ○ باقی گمان یعنی حکمت آفریده ایم نه بیازی بلکه مخلوقات را حکمت کامله بطور آورده ایم و حکمت نسزد که آدمیان را معطل و مهمل گذاریم بی ثواب و عقاب مَا خَلَقْنَاهُمْ نِیَافِیْمَ اِیْلِ رِضْ و سَمَاوَاکَ بِالْحَقِّ مگر برای حق که آن مشوبت است بر طاعت و عقوبت بر معصیت وَلَکِنْ أَكْثَرُهُمْ لَیْکِنْ بَشِیْرٌ و مان یعنی مشرکان بسبب غفلت و عدم فکر ت لَا یَعْلَمُونَ ○ نمیدانند که فعل حکیم بحق بود آن یَوْمَ الْفَصْلِ بدرستیکه روز جدا شدن حق از باطل یا جدا شدن میان یومین و کافر و مطیع و عاصی مِیقَاتُهُمْ اَجْمَعِیْنِ ○ هنگام جمع شدن همه آدمیان است یَوْمَ لَا یُغْنِیْ رِزْیْ که دفع کند مؤلفی دوستی و خویشاوندی هُنَّ قَوْلُی از دوست خویشان خود شیئا چیزی را از عذاب یا سود نرساند کسی کسی را هیچ چیز که هُمْ یُصَوِّرُونَ ○ و نباشد از دوستان کیاری کرده شوند از دوستان دیگر اَلَا مَنْ دَحِیْمُ اَللهُ و مگر کسی که خوش شود یا شد خدای تعالی بر یعنی مومنان که ایشان یاری کنند مگر یکبار شفاعت اِنَّهُ هُوَ الْعَزِیْزُ بدرستیکه خدای غالب است کسی را که از عذاب کسی یاری نکند و اَللّٰهُ الْحَیْمُ ○ مهربان است بر هر که رحمت کند او را رُبَّ شَفَاعَتٍ و هَرَاتِ شَجَرَاتِ الرَّقُودِ بدرستیکه درخت ز قوم یعنی میوه آن طَعَامُ اَلَا یَسْمَعُونَ ○ خوردنی گنا بکاران است یعنی ابو جهل و احزاب و از قوم چون بخورند گنا هَلْ یَسْمَعُونَ و روئین گذشت یَسْمَعُونَ ○ یَسْمَعُونَ ○ میجو شد و شکما جو شدنی کَلْبِیْ الْحَیْمِ ○ مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند رود های ایشان را و بگذارد و امعا و احشای ایشان را پس حق سبحانه زبانی را گوید خُذُوا لَکُم مِّنْ دِیْنِ الْکَافِرِیْنَ رَا فَاَعْتَلَوْهُ پس کشیدش بعنف و قهر اِلٰی سَوَاءِ الْحَیْمِ ○ بیانه نوزخ شد صَبُّ اَسْ لَکَ بَرِیْدٍ فَوْقَ رَاسِهِ بَرِیْدٌ مِنْ عَذَابِ الْحَیْمِ ○ از عذاب آب گرم

تفسیر حسین جلد ثانی

تا تمام بیرون بدن او بدین آب معذب نشود همچنانچه درون از زقوم معذب است و بگویند مراور که ذی لایحش و بخش این عذاب را انک
 انت العزیز بدینیکه تو از جنبدی و قادی نزدیک قوم خود الکریع
 از من عزیز تر نیست در آن روز حق تعالی فرماید که ورا عذاب کنفید که دعوی عزیزی کریمی میکردان هذابد رشتیکه این عذاب ماکنت
 آن است که شایو وید که آن تکرر قون شک می آوردید تاکنون معاندیدید این التفتین بدینیکه برینکاران فی مقام امین
 در جایگاهی اند که این باشد یعنی تمامی که در اوقات و محافات نباشد فی جنیه و در بوستانها و عیون چشمها میباشون میباشند
 صوفی نندین قیاس شجر قی از حریرهای نازک و سطر تقطیلین و در حالیکه متقابل در مجالس یکدیگر و با هم ستاس باشند و در تفسیر
 سبب آلوده است که این متقابل روز معانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه همه مومنان را بر سر یک خان بنشانند و هر ویهای یکدیگر می بینند
 کذلک قیاس مجین برین حال میباشد تغییر و تبدیل و قد جنهم و قرین سازیم متقیان را با مجورین زنان سفید رو عین کشاده چشم
 اختلاف است در آنکه اینان زنان دنیا باشند یا هوای عینای بهشت ید عون فیها میخورند در بهشت بخت فاکتور مسودا آرزو
 کنند اینین در حالیکه اینند از ضرایع قطع آن کاید و قون خشد فیها الموت در آخرت مرگ را الا الموت الا ولی مگر مرگ بیشتر
 در دنیا چشیدند چون معهود نزدیک مردمان است که هر زندگی را مرگ در پی باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست قیاس
 و نجا دارد حق سبحانه بهشتیان را و از ازار ایشان دفع کند عذاب الجحیم عذاب دوزخ را فضلا من رحمتك از روی فضل و مکر
 واقع است از آفریدگار تو ذلک آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت هو العون العظیم است رشکاری بزرگ فائز
 کیش نه پس جزین نیست که ما آسان گردانیدیم و از آنکه فرو فرستادیم بلسانک بلغت و لعلکم یستدلون شاید که قوم تو فهم کنند
 بندگان و ایشان متذکر نشدند قاتل قاتل پس چشم دار چینی را که بدیشان فرود آید ایتمم قیاس قیاس بدینیکه ایشان زیغظ از انداختن
 بنوازل شود اما از آن تو نصرت الهی خواهد بود و از آن ایشان عذاب نامتناهی و ستان را هر دم تخی تازه و خصمان را هر زمان برنجی بی اندازه

بیت تابعان را و عده حسن المآب و منکر از او عده ذوق العذاب

سورة الجاثیه مکیه و هی سبع و ثلاثون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

حتم الحروف مقطعه مختصرت حروف اسمای الهی اند چنانچه حاشا رت ست بحی و حیط و میم کنایت ست از ملک و مجید و در
 انکاف آورده که حاکم اندلی ست و میم ملک ابدی بدین هر دو قسم یاد میکند که تعزیر الکتب فرو و آمدان قرآن من الله العزیز از
 نزد یک خدای ست بر همه غالب الحکیم و اما در تفسیر مطالب و تقدیر مواهب ان فی السماوات بدینیکه در آسمانها از نجوم سیاره
 ذرات و الارض و در زمینها از جبال اشجار و حیوانات لایف للمؤمنین هر آینه نشانه است مگر ویدگان ابر و حدت و
 قدرت صانع و فی خلقکم و در آفریدن شما از لطف و تغیر از حالی بجالی و مایبوت و آنچه را گنده سازد در زمین من ذلت از جنبت
 به خلاف صورت و اشکال ایشان آیت علامتهاست برای استدلال بر حکمت حضرت ذوالجلال لقوم قیاس و در گرویی را که
 میمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطه استدلال متیقن شوند و اختلاف الیل و النهار و در اختلاف شب و روز
 بالوان مقادیر و ما انزل الله و در آنچه فرو فرستادیم از اسمای از ابر من رزق از رزق عینی باران که سبب نیست

تا پادشاه خدای قواما کافرا یکسبوت کرد و بی را آنچه هستند که کسب میکنند از اسارت و مغفرت در کشف از سعید
 سبب نقل میکند که مادر پیش فاروق نشسته بودیم قاری این آیت بخواند و عمر فرمود که یحیی عمر با صنع و گویند سبب نزول آیت تهنه
 جباه غفاری و سنان جنی است و شمه ازان در سوره منافقون گفته خواهد شد و بدان تقدیر این آیت را بدنی باید گفت چنان سوره
 باتفاق می است و در تفسیر امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت من فی الذی یقرض الله قرضا حسنا فخاص یودی بر سبیل ظن
 میگفت که خدای مکر محتاج شده که قرض مطلب این خبر بفاروق رسیده و شمشیر کشیده روی جریست و جوی و نهاد تا مهر جابیه بقیلش
 رساند جبرئیل ام این آیت بیاورد و رسول صلعم کس مطلب عمر فرستاد و چون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر نه که حق سبحانه بعضو فرمود و این
 آیت بروی خواند امیر المؤمنین عسیر فرمود گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق خلق فرستاد که دیگر از غضب بروی من نه بیند و در بقا
 گناه جز صفت عفو از من مشاهد نمکند نظم جوید بینی ز خلق و در گذاری به ترازید طریق بر و باری اگر چه دانت را میدرد خادیه تو گل
 و بان پر خنده میداره و گفته اند این آیت بابت قال بنسوخ است من عمل صالحا فلنفسه هر که بکند کاری شایسته پس نفس او را
 ثواب آن عمل و من آسقاء و هر که کاری بد کند فلنفسه پاپس بر و ست و زرو و بال آن ثم الی ذلک کس بسوی آفریدگار خود و جحش
 باز گردیده خواهید شد برای یافتن پادشاه کردار گفتار و لقد اتینا و بدرستیکه دادیم یحیی اسراء قبل الکتاب فرزندان یعقوب م را تورت
 و الحکم حکم کردن در دین و التبت و نبوت یعنی بعضی با پیغمبر یا ختم از ایشان و در هیچ قبلیه این قدر پیغمبر نبوده اند که در میان نبی است
 از زمان یوسف م تا زمان عیسی م و در زمان و روزی دادیم ایشان از اقرن الطیبت از چیزهای پاکیزه و حلال اند گفته اند ما در مسویتی
 و قیلتهم تفصیل ما یوم ایشان علی العالمین خ بر عالمیان زمان ایشان و آیتهم و عطا کردیم ایشان را بتبت و دلیلهای روی
 من آقا قرین از کار دین و ملت یا معجزه بپوید یا آیتهای پیدار کار محمد ص تا و با حق بشناختند و ما و ایشان محقق شد قما اختلاف پس
 اختلاف نکرد در کار و اگر مریض ما جاء هم العلم و پس از آنکه آمد ایشان دانشی بحقیقت حال یعنی تحقیق دانستند که حضرت پیغمبر
 آن پیغمبر است که در تورت مذکور شده و ما و او را پوشیدند بجا بینه از روی عداوت و حسد که در میان ایشان است ان ربک
 بدرستیکه آفریدگار تو یقین بیکه حکم میکند میان ایشان یوم القیمه روز ستیج فیما کافوا فی در آنچه بودند که در آن می خلقون
 اختلاف کردند یعنی در کلمات ببیند در تورت که بعضی منی بود از نعمت سید کائنات علیه افضل الصلوات و السلام ثم کجکلتک پس بعد از
 بنی اسرائیل یا ختم تر یعنی مقرر کردیم سلوک تو علی شریعتی برای و شن من آقا قرین از کار دین فالتبتهم پس متابعت کن آن شریعت
 و پیشوای خود ساز و بدان عمل نهای و کاتبهم آهواء الدن و متابعت کن آرزوهای آنانکه کایعلمون نمیدانند بحقیقت
 و حیدر یعنی روسای قریش که ترا میگویند که بدین پدران خود باز گردانیم لن یغنون ابرستیکه ایشان دفع نکنند عثک از تو من الله
 شیطان از عذاب خدای پسیزی را اگر خواهی و ان الظالمین و بدرستیکه ستمکاران بعضیهم اولیاء بعضی از ایشان
 دوستان برخی دیگر اند و دوستی ایشان یکدیگر را بحسب مجانست است و چون ترا با ایشان خصیت نیست از پی آرزوهای ایشان
 مروه و صاحب از جنس خود طلب کن و الله و خدای قلی المتقین دوست پر مهر گاران است تو هم ایشان را دوست
 هذا این متابعت شریعت بصائر الناس مینایماست مردمان را یعنی چیزهای و شن که بدان ببیند راه حق را از ضلالت
 یهدی و رحمة و هدایتی و بخشش از خدای لقوم یوقنون مگر گوی را که بی گمان شوند یعنی از با و دیگران گم شده طالب سر منزل

یقین باشند در معالک آورده که نفری از مشرکان که نومنان را گفته که آنچه شمار در باب بعث و شمر میگویند اگر درست باشد و ما را اهل ملی دیگر
برند بدانجا تیر کال و جاه از شما اقرون خواهم بود چنانچه درین عالم استیم است آمد که آمد حسب آیانه چنین است که پنداشته اند الذین
اجترحو السیئات آنانی که کسب کرده اند بهما را چون کفر و معصیت آن تجحکمهم آنکه گردانیم ایشان را در آخرت کال الذین آمنوا
مانند آنها که گریه اند و عیو الصلحیه تا و گردند عملهای شایسته یعنی مشرکان در کرامت چون مومنان نخواهند بود و سوائه کیسان است
تجیحاهم زندگانی ایشان و مقامات هم و مرگ ایشان در دنیا و آخرت یعنی هر که بر ایمان بمیرد بر ایمان زنده خواهد شد و هر که بر کفر بمیرد بر کفر
مبعوث خواهد شد سائهم ما یحکمون عی بجایست که ایشان میکنند و نتیجه شرک و توحید را برابر میدارند مصرع نیست کیسان لای نه بر میز آب
حیات و وخلق الله السموات و الارض و بیا فرید خدای آسمانها و زمینها را یا الحی رستی و عدل و مقتضای عدالت است که میان حق
و سبی و موعود و مشرک تفاوت باشد و غیره و دیگر برای آنکه پادشاه داده شود و کل نقیض هر نفسی بیا کسبت با آنچه کسب کرده از خیر و شر
و هم و ایشان یعنی عمل کنندگان که لا یظلمون ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب ابرار و ازدیاد عقاب اشرار و وقوع نیاید بلکه بر سر
فرار و عمل از خیر خواهد داد آفرایت آیا چون مبنی من اتخذ ان را که فرگرفت الله قلوبهم خدای خود را پس خود یعنی از پی هوار و دود و فرار
او بر و چنانچه فرمان خدای میباید بر دیا آنکه معبود خود را از زوی خود گیرد یعنی بتی میپرستد چون بتی نیکو تر از دمی بنید آن را بگذارد و این را
نجدای بردارد و آضله الله و چون می بینی آن را که گمراه ساخته و فرگذاشته آن را خدای علی علیه بر دیشی که حضرت او را است بعبادت
انکس و حتم علی سمعیه و مهرانا در گوش او تا سخن حق نشنود و قلبه و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند و جعل علی بصیرة
و نهاد بر چشم او غشا و غشا و غشا و غشا تا بنظر اعتبار نگردد جواب شرط آنست که چنین کس را چگونه هدایت باشد قمن قمن یدید پس کیت که
راه نماید این کس را من بعد الله از پس فرو گذارستن خدای مرا و ارفلا تک کرمون آیا پند نمیگیرد یعنی پند گیرد و متنبه شود و
قالوا و گفتند مشرکان بعث ما هیچ نیست زندگانی که احیاینا الذینا کفر زندگانی دنیا که ما را و ایم قنوت و تجحیا میسریم و زنده میشویم یعنی
بعضی از ما میمیرند و بعضی زنده میشوند و احتمال دارد که تا کمان این سخن مذموب تنازع داشته باشند و نزد یک ایشان آنست که هر که
میمیرد روح او با جسد دیگری تعلق گیرد و هم در دنیا ظهور کند تا دیگر با بر سر و بار دیگر با دیگری می آید شاکم که بزعم ایشان غیر است
نقل کرده اند که گفت من خود را در هزار و هفتصد قالب دیده ام و هم مشرکان گفته اند و ما یهلکنا و هلاک نمیکند ما را الا الله هرهه که مرد
زمان و کنگی و پیری و ما له و نیست مرگ و فراموشی را یدن لک بدین که نسبت مردن بر روزگار میکند من علی بیج و نشی که متلب آن
دهور و مصرف آن حضرت غرستت تعالی شانه و دهر را در هیچ کاری اختیاری نیست قطره دهر تر از دهر پری می تراپ حکم ترازید و قضا
تراپ و در زمان کار سازد بخود و هیچ فلک سر نقر از بخود و اینهم فرمان ترا بنده اند و دره امر تو شتابنده اند و ان هم نیستند ایشان
الا یظنون مگر که گمان میبرند و بجز تقلید بی مسک بدلیلی سخن میگویند و ان الله علیهم و چون خوانده شود بپای ایشان انکنا
آیتهای کتاب ما بتیذت در حالیکه روشن و واضح اله لازم باشد در باب بعث و نشر مثل قل یحیی الذی انشاها اول مرثا و مانند
الذی احیاها لیمی الموتی و ما کان تجحکمهم نباشد برمان ایشان که ان قالوا انشوا اگر آنکه گویند بیا رید با باینا پدران ما را ان
کنتم صلیقین اگر ستمیدرستگرویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بر فرد ستمیز و این سخن از جبل و عناد گویند چه
احیای موتی موقت است بوقتی خاص و وحی که مقتضای حکمت است پس اگر بوقتی اقرن و جود گیرد حمل بر عجز نباید کرد و قال الله

یا عبادان باشند پرستش ایشان را منکر یعنی تبان میگویند که ایشان را نپرستیده اند کما قال یوم القیمه کفرون بشرکم یا تبان پرستان گویند
 که ما تبان را پرستش نکردیم کما قال و اسد ربنا ما کن مشرکین و اذ انزلنا علیکم صوره و چون خوانده شود بر کافران این کتاب آیتهاست کتاب ما
 بتبذلت در حالیکه ظاهر باشد دلائل اعجاز از ان قال الذین کفروا اگر بگویند آنرا که گردیدند از حق را التاجاء همما آن هنگام
 که آمد ایشان لهذا صریح است این است جاد و لی اشکارا ام یقوون بل که همین بسنده نمکند که آن را سحر خوانند میگویند افتوا به
 بر بسته است قرآن را محمد بر خدای و از خود گفته قُلْ انا افتقرت به بگو اگر برافته باشیم بفرض محال آن معصیتی بغایت بزرگ بود و هر آینه بران
 عقوبتی بزرگ متفرع شود قُلْ انا انما کون پس شما و غیر شما مالک نتوانید بود لی برای من من الله شیئا از خدای چیزی را یعنی قادر نباشد بر دفع
 چیزی از عذاب اگر خدای تعالی بر من خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم و استظهار کردم در کاری این کار کنم هو الله خدای ما ترست بجا
 یقینون با آنچه شاخو خض میکند فی دران یعنی طعن نمیزند دران و سحر و قتری میگویند کفی به شعیب البسده است خدای گواه بدان یقین و بکنه که
 میان من و شما برای من گواهی دهد برستی کلام و تبلیغ احکام و بر شارب کذب و عدا و انکار و فساد و هو الغفور و او آمرزنده است
 کسی را که توبه کند از شرک الرجیمه مرمان است بر کسی که در ایمان راسخ باشد قُلْ ما کنتم بکواهی محمد که من نیستم بدعا همین الرسول
 نور آمده از پیغمبران یعنی اول پیغمبری نیست شما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس نبوت را چرا انکار اید و ما آذین ما یفعل و
 نمیدانیم چه خواهند کرد و بی من از محنت و راحت یا اقامت و هجرت یا مقالت با قوم و کلام و نمیدانم بشما چه بکنند از خسف و قذف و جفا
 و قتل و اسر و جز آن در معالمت آورده که بعد از نزول این آیت مشرکان شادمان گشتند گفتند کار ما و محمد نزد یک خدای یکیت و عاقبت خود نمیدانند
 چنانچه نمیدانیم و اگر مبعوث من عند الله است بستی که خدای او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد این آیت آمد بغفلت است ما تقدیم من زنبک و ما تاخر را سباب
 نزول آورده است که حضرت رسالت ناهلصم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمنی که دران آب و درخت و تختان بوده صحابه رضی الله عنهم
 استماع این روایت و حال گشتند چون تعبیر و برتر واقع شد و از مشرکان از حد تجاوز کرده بود صحاب هجرت استعجال می نمودند این آیت نزول کرد و بگویند
 که ما و شما را هجرت خواهند فرمود یا بی ان آنچه پیروی میکنیم لا ما یوحی مگر آنچه میگوید و حی کرده میشود و الحی بسوی من و از ان در نمیتوانم
 گذشت و ما آنا و میسر من لا کذبت و میسر میکنند از عذاب خدای متبذین اشکارا بر میکنند و من از عواقب امور و خواتیم احوال بی وحی
 الهی خبر نتوانم داد و نعم قال کور باعی ای دل تاکی حضولی و بوالعجبی و از من چه نشان عاقبت میطلبی و سرگشته بود خواه ولی خواه نبی و در وادی
 ماوری ما فیصل بی و قُلْ بگوای محمد ا و انکم خبر دهید مرا ان کما ان اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای و کفر و تمسک به و شما
 کافر شده اید بدان و شکی و گواهی داده است شاهد حقین بتی اسرائیل گواهی میدهند از بنی اسرائیل یعنی احبار ایشان چون عبد
 بن سلام گفته اند ما بین بنامین علی علیه السلام بر قرآن که از نزدیک خدای است قامن پس ایمان آورده است بان از تسروق و منقول است
 که این شاهدان سلام است و نه غیر او از علمای بنی اسرائیل زیرا که اسلام این سلام در مدینه بود و این حم در مکه فرود آمده بلکه آیت در مجامع است
 که میان رسول و قریش واقع شده بود و شما پیغمبر کلیم است عم و مثل قرآن توریت است و معنی آیت اینکه اگر قرآن از نزد خدا بود
 و شما بدان مگر وید و موسی عم گواهی داده بر توریت که او نیز از نزد خدای است و او بقرآن ایمان آورده و استکبر و کبر و شما کشتی
 کردید و بدان مگر وید وید نه شما را که ان الله هدیکم خدای لا یتدی القوم الظالمین
 راه نمی نماید که و شما را که ان الله هدیکم خدای لا یتدی القوم الظالمین و غفاری ایمان آورده اند

و دیگر دعا کرد برای اولاد خود برین وجه که بصلح آری برای من یعنی صلاح را جاری گردان فی ذی یحیی ما در فرزندان من این دعا نیز بشرف
ایجابت رسید که و تشرش عایشه بشرف فراش حضرت اشرف رسل صلعم مشرف شد و پسرش عبدالرحمن سلمان گشت و پسر او
ابو عقیق نیز بدولت خدمت حضرت ص رسید شرف سرفرازی یافت در و سید آورد که از اصحاب چهار ساله آن که جد و پدیده پسر
تیره باشند پیغمبر صلعم را ندیده بودند و دیگر آنکه و ابوبکر و عبدالرحمن و ابوعقیق و سبی قابل و بزرگ از اولاد صدیق رضی الله عنه استند اغلب
ایشان بشرف علم و صلاح آری بدستیکه من ثبت الیک باز گشتم بحضرت تو از هر حد رضای تو دران نیست و آری من
المسلمین و من اگر درن نهادگانم فرمان ترا و الیک آنکه و که باید و وادیک کوئی کرده و شکر نعمت بجای آوردند الذین یقبلون
آننانکه قبول کرده شود و عظمه از ایشان احسن ما عملوا انیکو ترین آنچه کرده اند قولی آنست که احسن یعنی حسن باشد یعنی همه علمای
ایشان قم قبول باید و بختا و در گذرانده شود و سیتا هم از آنان ایشان و خص در هر دو فعل منون مفتوحه میخواند و منصب
احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان و در گذرانیم سیئات ایشان و بعد و و باشند فی اصحاب الجنة و در میان اهل بهشت و عند
الصدیق و عده دادند و عده رست در قبول لکی و تجا و زار بهی الذی کانوا آن و عده که بودند و دنیا یو عند و انت خ
و عده داده شده اند بآن و آن و عده در این آیت است که و عده الذین آمنوا و عملوا الصالحات و آیه و الذی قال و بکر گفت
لوالدیه مرید و ما در خود را و فیکه او را بایمان با خرت میخواند ما فی لکما که است و لکی بر شمارا آتید انبی آیا و عده میدهد را انت
آخر که بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرگ را بگذرند و زنده از قبر آزاد و قد خلکت القرون و بدستیکه گذشته قرنهای بسیار
من قبلی پیش از من و یکی باز نیامده است و همایستغیثن الله و پدر و ما در او استغاثه میکردند بخدا می گفتند و تلك امن قاصی بر تو
ایمان را بقیامت انا و محمد الله بدستیکه و عده خدای در بهشت و حشر حق و حشر است فیقول پس آنکس میگفت ما هذا آیت
اینکه شما میخوانید بان الا اساطیر الا و الین و گرافسانهای پیشینان و اباطیل و اکاذیبی که نوشته اند جمعی گویند این آیت در شان
عبدالرحمن ابوبکر فرو داده قبل از اسلام او و عایشه این قول را منکر است و صحیح است که در باب کافری که در والدین خود عاق بوده
نازل شده است و الیک آن گروه عاق و منکر الذین حق علیهم القول آنانند که واجب شد بر ایشان کلمه عذاب و باشند فی اهل
قد خلکت باگروهی چند که از کفار گذشته اند من قبلهم پیش از ایشان من الجن و الا ناس از دیو و آدمی اینهم بدستیکه ایشان و آنان کافران
هستند خیرین و زبان دکان و لکل و هر یک را زین و و فریق و در لبت پایا و منزه است ممتا عملوا از انجمنی کرده
پایبای اهل خیر بجانب علو و پایبای اهل شر بجانب سفلی و لیوقیمهم و چنین مقرر کرد خدای تا تمام گردانند ایشان را اعمالهم جزای عملی
ایشان و هم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند در ثواب بقصان و در عتاب زیاده و یوم یعرض الذین کفروا و یاکون
روزی را که عرض کرده شوند کافران علی النار بر آتش و وزخ در موضع آورده که عرض کنندش را بر کافران و موافق ایشان در وزخ
بدیشان نمایند اهل و حسرت ایشان بفرایه و ایشان را گویند اذ هبتم و ید و یجوز و ید و طیتکم و خیرای لذیذ خود را فی حیاتکم و الذین
در زندگانی دنیا که داشتید و اشتهتکم و بر خورداری یافتید بآن لذات یعنی استغای لذات کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید
قالو من یحرقون پس امر و جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب خواری و رسوائی را یا کنتم تستکبرون سبب
آنچه بودید که تکبر میکردید فی الارض و زمین بغیر الحق بی استحقاق یعنی کبر سوزیدید باطل دنیا و اکتفتم تفسقون و بسبب آنچه بودید

که فسق میکردید و قهار می نمودید و پایی از دایره امر بیرون نمیدادید و سر بر خط فرمان نمی نهادید تنبیه است زیرا لبان نجات را که قدم از اندازة
 شرع بیرون کشیدند قطعی باز نمود و شرع بیرون نمیداد و خود را سیر نفس و هوا میکنی کن بی حیل و شرع نیست خلاصی ز چاه طبع و این شرع را
 ز دست را میکنی کن و کاذب آنرا عاقل و یاد کن برادر عاقل را یعنی پیغمبری را که از قبله عاقل بود و در حضرت بود و همست میفرمایند که جا
 قوم و با سعادتن قریش گویا از آنکه در قوه من چون بیم کرد قوم خود را و از عذاب خدای ترسانید با کافران و انحراف و آن
 رگستانی بود نزدیک حضرت ابولایت یمن و گویند میان عمان و حمیر و قد خلت اللیل و حال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده
 من بین یک پدید میسر از هو و دم و من خلفه و از پس او نیز آمد یعنی نخست پیغمبری بوده پیش از و بخلق و پس او نیز آید بوده اند چون او
 بقوم عاقل و معوث شد و دعوت کرد ایشان را الا تعبدوا لاله غیرتک لاله لکمر خدای را که سخت پرستش است ای آخاف بیتی که
 من میترسم تا یکم بر شما عذاب بگویم عظیم از عذاب روز بزرگ و زهر بول قالوا گفتند عادیان که ای هود آجئتنا آیاه و توبنا
 لتأفکنا تا برگردانی ما را عن الالهتنا از پرستش بتان با تمسک و وعید قائمتا ما تعبدنا پس بپایانچو با وعده میکنی از عذاب ان کننت
 اگر هستی تو من الصادقین از راست گویان در وعده خود قال گفت بود هم که شتاب میکنید در طلب عذاب انما العلم غیر نیست
 که علم بوقت نزول آن عینک الله نزدیک خدای است و مردان غلی نیست و ابلیس و شما سیر ناممنا از سبقت به آنچه فرستاده شده ام
 بان و بر من غیر از رسانیدن نیست و لکنی آردنکم و لیکن می بینم شمارا قوما تجملون و گوی که نادانی میکنید و نزول عذاب و حلول
 عذاب تعجیل سینما سید و در سوره اعراف گذشته که قبیل جمعی از عادیان بحر مرفقه طلب باران کردند و سدا آمد و منادی ندا کرد که یکی
 از شما اختیار کنید بر سیاه اختیار کردند و با ایشان می آمد تا دایار ایشان فلما اتوا کاهنهم که دیدند آنچه را که موعود بود از عذاب
 عا وضا امیری من شده از عذاب در آسمان مستقبل آفریدیم هم را روی نهاده بود و بیای ایشان قالوا گفتند لهذا این امری است
 عا وضا منظر نما باران دهنده ما را هو و دم فرموده که بل هو این باران دهنده است بلکه او ما استجئتم به ما بخیر است که تعجیل میکرد
 بران و میخیز این باد و بوری است فیها عذاب الیم در غذای دردناک و او باد است که از غایت تندی نذوق کل شیء را میکند و نابود
 میسازد و هر چیز را از انفس و اموال و نعمات ایشان با قهر و قهرا بفرمان پروردگار خویش پس آن باد بیاد شدت و تندی و بسر کشی و
 پشتمای رنگ احاف برایشان ریخت هفت شب و هفت روز در زیر آن باد نذیر پس رنگ از ایشان دور کرد و تنهای ایشان را بدریا
 افکند فاصبحوا پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیاری ایشان رسیدی که میرای دیده نشدی الا مسکنهم مگر جایگاه ایشان یعنی همه
 هلاک شدند و ساکنان ایشان خالی ماند کذلک همچنانکه ایشان را جزا دادیم بخیر می پادش میسر القوم الجبرین و گروه کذبان و
 کافران را و افکند مکنهم و بدستیکه مکن گردانیدیم قوم عا ورا فیما کان مکنهم و در آنچه می که مکن نسا ختم شمارای کفار قریش فیه
 دران چیز از قوت و شوکت و بسیاری مال و نفاذ تصرف و جعلنا لهم وادیم را ایشان با سمع گوش با شنیدن و ابصار و چشمها
 تا بر بینند و آفند و نطو و دلهما تا در آیند و ایشان گوش هوش سخن حق نشنیدند و بیده دلائل قدرت ندیدند و بدل در وحدانیت
 خدای تفکر نکردند و همین که عذاب فرود آمد فمما اغثنی پس دفع نکردیم از ایشان سمعهم گوش ایشان و کما ابصارهم و نه
 دیدای ایشان و کما آفند هم و نه دلهای ایشان و قریب فی چیزی را از عذاب خدای از گافان بودن که از تقلید و تعصب
 یجحدون بایست الله انکار میکردند بآیای خدای یا معجزات پیغمبر صلعم و حقایق هم و مجرور را ایشان را کما قوا به یستخفون و

آنچه بود که بدان استند میکرد یعنی عذاب و لقد اهلکنا و بدستیکه با پاک کردیم ای اهل که ملوککم آنچه که گرداگرد شما بوده
قرآن العزیز از دیها چون حمد و ثنوت کند و صوته کمال است و مکر کرده بودیم آیتها و مجتهدان را بر اهل قرسی لکلمه یزید و جعون شاید
که باز گردند ز کفر ایشان باز نه گشتند و هلاک شدند فلو کائنات صرحت چنانست که در اندایشان را الذین اتخذوا آئله من دونه
بودند آن هلاک شدگان ایشان را من دون الله بخدی قرآن از برای تقرب بخدی الهی خدا یان یعنی بتانی که ایشان را بخدائی
گرفته بودند جهت تقرب چنانی که در وقت عذاب بگویند ائله غائب شدند عظم از نصرت ایشان یعنی نماندند
و بریده شد رجا ی ایشان از نصرت تبار و ذلک و فرار رفتن تبار بخدای برای تقرب بخدی تعالی اهل کلمه دروغ ایشانست و ما
کائنات ایقظه حق و آنچه هستند که بر می یافتند نسبت میدهند الوهیت را بخلق عاجز و روی تو بجز از خالق قادر بر می تابند مصرع رو
هر که از تو تافت و اگر از بنیافت و آریاب سیر و آثار جمیع آمده اند که پیغمبر بعد از مراجعت از طائف بطن النخل فرو آمد و شب
بر خاست و نماز سجده میکرد و قرآن میخواند جمعی ضعیفان را نصیبین بین میرفتند آنجا رسیده آواز قراة شنیدند خود را بحضرت نمودند که چون
از آن قصه خبر میدادند صرفاً و یاد کن آنرا که گردانیدیم و میل دادیم الیک بسوی تو نفراتین الحق که روی از حق و ایشان مغفرتن بودند
از اهل نصیبین یا عینوی یا جزیره موصل و نامهای ایشان بر وجهی که صاحب عین النعمانی تصحیح کرده است این ست شاصرا صروش مش
از دیان اختتم گویند که عدد بودند و در دین ایشان بوده و او پس از این ست و ده و دوازده نفر گفته اند و در کتاب آورده که مقتادین
بودند از بن اقلیس و بر تفرقه ریخته و جعون القرآن میشوند و قرآن را گوش میدادند فلما حضره الموت پس آن هنگام که حاضر شدند نزد
رسول صلعم قالوا ائمتنا بعضی بعضی را که از روی ادب انصافاً اغموش باشد تا بشنود در تفاسیر است که از نهایت حرص استماع قرآن بر بالا
هم میگرفتند فلما قضی پس چون گزارده شد قرات با تمام رسید ایمان آوردند بحضرت و خبر پدید آمد رسول صلعم ایشان را رسالت
قوم ایشان نامزد کرد و ایشان و لو ابا گشتند الی قومهم بسوی قوم خویش متذکرین و بگویند که گمان خواهند گمان با سلام قالوا انیومنا
گفته اند که ما ائمتنا کما کتبنا بدستیکه ما شنیدیم کتابی را که از نزدیک خدی تعالی انزل فرود فرساده شده من تعبد مؤمنی بعد از کتاب
سوی من مصدقاً تصدیق کننده لما بین یدیه مرچیز که پیش از او بوده را کتب یا موافق با ما گویند آن چنان یهودی بودند و از نزول
انجیل خبر داشتند یا اعتبار میکردند آنرا چنانچه معتقد یهود است از آنجبت گفته اند انزل من بعد موسی هیکل کتب راه بنیاد آن کتاب الی الحق
بسوی حق یعنی آنچه درست و راست است از عباد و الی طریق توفیق تقیم محو بر این است یعنی رساننده بمنزل مقصود و لقیقاً منا احببوا ای گروه
من اجابت کند داعی الله خواننده خدای یعنی محمد مصطفی را و امنوا ای ایمان آرید و تصدیق کنید اخبار و را تعجب نکنید تا بیاورد
خدای شما را قرین ذنوبکم بعضی از گناهان شمارا که مظالم نباشد و گفته اند هر گناهان او عجب کم و در شمار امن عذاب الیم ع از عذاب
در ذلک و من لا یحب و هر که اجابت کند داعی الله خواننده را بخدای یعنی محمد صلعم را اقلیس مجتهد نیست عاجز کننده
فی الارض رزمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت کند عذاب بد و نازل خواهد شد و او عاجز نتواند ساخت خدای را از تعذیب
خود و لیس که نیست ما و را من توفیق اولیاء بخدی و دشمن و بدکاران اولیات آن گروه اجابت ناکندگان فی
صلی مبین و در گمراهی هود اند ضلالتیکه بر همه کس واضح باشد علما را در حکم مومنان جن اختلاف است بعضی بر اینست که
اثواب ایشان بین نبات است از آتش و درخ چنانچه فرمود و یحرم من عذاب الیم و از سفیان ثوری منقول است که ثواب جن نیست که

مستحکم

و بطلان عمل ایشان را یا آنکه کفر هُوَ اسباب است که ایشان کرامت داشتند و ناخواهان بودند مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَجْنِيزِي رَاكِهِ خَلَامِي فَرُو
فرستاده است بر پیغمبر خود از امر تو حید و قیام با حکام شرع فَاكْبُطْ کِس بَاطِل و ضائع گردانید حق تعالی اَعْمَالَهُمْ کَرِهَ دَرِای ایشان که اگر از
حسابی داشتند چون عمارت مسجد حرام و طواف خانه کعبه و همان داری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان اَهْلَهُمْ کَسِبُوا اَیْسِرُ کَرِهَ دَرِای
کافران استقامت معنی است یعنی باید که سفر کنند و الا کَرِضْ در زمین مرا و بلا دشواری و عمارت قَدِظْ اَکْثَرُ کَانَ پَسِ بَکَرِ دَرِای چگونه
بوده است عَاقِبَةُ الدِّینِ مَنْ یَجْلِسُ سَرِیجًا کَرِجًا مَالِ آنکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر و کذب و عصیان دَمْرًا اَللَّهُ هَاکِ کَرِجًا
و عذاب استیصال فرستاد عَلَیْهِمْ رَاِیْشَانِ وَ لَلْکَافِرِینَ مَعْرَاوِیْدِیْگَانِ رَاِیْشَانِ مَعْرَاوِیْدِیْگَانِ مَعْرَاوِیْدِیْگَانِ مَعْرَاوِیْدِیْگَانِ مَعْرَاوِیْدِیْگَانِ
ذَلِکَ اَنجَرِ یَا دَرِای کرده شده از عاقبت دشمنان و نصرت دوستان یَا اَللَّهُ سَبَبِ نَسَبِ که خدای مَوْلی الدِّینِ اَمْنَوَا روست آنان است که
ایمان آورده اند پس ایشان را یاری میکند وَ اَنْ لِّلْکَافِرِینَ سَبَبِ آنکه اگر ویدگان لَمْ مَوْلی لَهُمْ هَمَّ هَمَّ دوستی نیست مر ایشان را که عذاب
از ایشان دفع کند اِنَّ اَللَّهَ بِرَبِّکُمْ خَدِیْ بَعْضُ خود یُدْخِلُ الدِّینِ اَمْنَوَا در می آرد آنرا که گریه اند و عَلَیْکُمُ الصَّلٰتُ و کَرِجًا
کار بای نیکو سر از غرض و ریا جنتی تجرُّی در بوستانها که میرود مَرْتَحَتِ هَاکِ اَمْرًا از زیر درختان آن جویبار و الدِّینِ کَفَرًا و اَنَا کَرِجًا
کافر شده اند یَسْمَعُونَ بر خور داری می باید بتبع دنیا و یا کَلْهَوْنَ و یَجْزِیْ دَرِجَاتِ کُلِّ اَلَا اَنْتُمْ مَعْجِنًا مَعْجِنًا مَعْجِنًا مَعْجِنًا مَعْجِنًا
مصرف بر خور دن است عَاقِلَ باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بخت قوام بدن تقویت قوای نفسانی با طعام و در نظر او بر آنکه بدن غسل
طاقت داشته باشد و قوت های نفسانی در استدلال بقدرت ربانی ممد و معاون بودن بوده آنکه عمر خود در طفیل خوردن شناسد و در مرغی فرسود
و تمسک و مانند چهارپایان که جز خورد و خواب مطمط نمانند و نباشد و نعم ما قبل بخت خوردن بهی زیستن و ذکر کردن است و توقیف که زیستن
از بر خوردن است و اَلَا تَارُوْا اَشْدُّ فَوْقَ نَحْوِیْ مَقَامِ و اَرَاکُمَا هَسْتُمْ مَرَاوِیْدِیْگَانِ رَاِیْشَانِ مَعْرَاوِیْدِیْگَانِ مَعْرَاوِیْدِیْگَانِ مَعْرَاوِیْدِیْگَانِ
بهر حال هیچ آن دیها اَشْدُّ فَوْقَ نَحْوِیْ مَقَامِ و اَرَاکُمَا هَسْتُمْ مَرَاوِیْدِیْگَانِ رَاِیْشَانِ مَعْرَاوِیْدِیْگَانِ مَعْرَاوِیْدِیْگَانِ مَعْرَاوِیْدِیْگَانِ
آن در تیرا یعنی که اَهْلُکُمْ هَسْتُمْ هَاکِ کَرِجًا مَالِ آن دیها را فَاکْبُطْ کِس بَاطِل پس یاری دهند نبود مر ایشان را که در وقت هلاکت
بضر یا در سدا فَعَمَّ کَانَ آیه که باشد عَلَی بَیِّنَةٍ رَاجِحَةٍ روشن مَرْتَحَتِ اَزَا فَرِیْدِیْگَارِ و چون پیغمبر صلوات و مومنان کهن دَرِجَتِ باشد مانند سیکه
آراسته شده یعنی شیطان با نفس او آرایش داده است که برای او سَوْءٌ مَعْمَلٌ بهی کردار او از شرک و طعنه و اَتَّبَعُوا آوِیْدِیْگَانِ مَعْرَاوِیْدِیْگَانِ
اَهْوَاؤَهُمْ اَزْوَیْ خود را چون اوجبل و مشرکان مَثَلُ الْجَنَّةِ جَلَا از آنچه بر تو خوانیم صفت بهشت سَاَلْتَنِي وِعْدًا اَللَّهُ وَاَنْتَ
آن بهشتی که وعده داده شده اند بدان پرستشگران فِیْهَا دَرَانِ بهشت اَهْلُهَا جَوِیْبًا سَمْتٌ مَرْتَحَتِ اَزَاکِی خَیْرًا لِّسَنٍ غَمِیْقَةٍ یعنی تو
و رنگ و طعم او تیر نگردد و آن از حال خود چون آبهای دنیا که تغییر پذیر باشد نگردد و اَهْلُهَا مَرْتَحَتِ اَزَاکِی خَیْرًا لِّسَنٍ غَمِیْقَةٍ یعنی تو
بیتغیر طعمه که تغییر نگیرد از صفت عذوبت یعنی نیز ترش نشده است بطول مَثَلُ اَهْلُهَا مَرْتَحَتِ اَزَاکِی خَیْرًا لِّسَنٍ غَمِیْقَةٍ یعنی تو
لِّلشَّیْءِیْنَ هَا مَرَا شَدَّ کَانَ که طرب دارد و خماری نی و اَهْلُهَا مَرْتَحَتِ اَزَاکِی خَیْرًا لِّسَنٍ غَمِیْقَةٍ یعنی تو
شده از موم و فضیلات و اَهْلُهَا مَرْتَحَتِ اَزَاکِی خَیْرًا لِّسَنٍ غَمِیْقَةٍ یعنی تو
و بطعم لذیذ و بوی خوش و معطر و در ایشان است پوشش گمان مَرْتَحَتِ اَزَاکِی خَیْرًا لِّسَنٍ غَمِیْقَةٍ یعنی تو
کند و نه بدین محاتبه نماید یا باشارت گفته اند که چنانچه انهارا رعبه در زمین بهشت بر شجره طوبی روان است چنانچه جوی نیز در زمین دل طرف در شجره طوبی معلوم

ثابت و فرجانی الساجد جاری است از منبع قلب آب انابت و از منبع صدر لبین صفوت و از نخلانه سر خمر محبت و از مری روح عمل مودت
 و فی المشنوی العنوی نظم آب صدرت آبجوی خلد بود و جوی شیر خلد مرست زود و ذوق طاعت گشت جوی نهمین و هستی و ذوق توجوی چرخ
 در بحر الحقایق آورده که آب اشارت بحیوة دل است و لبین بظفرت اصلی که جموح صفت بدعت تمنع گشته و جوی خمر جوشش محبت الکی است
 و عمل مصفی خلافت قرب در ثرات عبارت است از نکاشفات و مغفرت غفران و توب و جود و جود که ذنب لایقاس له ذنب بیست
 پندار و جود ماگنا هست عظیم و لطفی کن و این گنه زما در گذران و بعد از ذکر متنعان بوستان بهشت از حال محنت کسان و دوزخ خبر میدهند و
 میفرمایند که آیا هر که در چنین نعمتی باشد که یاد کردیم که کن هو خالداً مانند کسی است که او جاودان است فی النار و آتش و دوزخ و سقوط
 و چنانچه میشود بجای شربت بهشتیان مائه حقیقه آبی در غایت گرمی فقطع پس پاره پاره میکند امعاء و هم را رودهای ایشان را
 آورده اند که چون پیغمبر صلعم خطبه خواندی و منافقان را عیب کردی جمعی از اهل نقای بیرون آمده و سعی بطریق استنار از علمای صحابه پیوستند
 که این مرد خالی چه گفت حق سبحان از حال ایشان خبر میدهند که و منتهی بعضی از ایشان یعنی منافقان من کیتیم انما اند که گوش فرمیدارند الیک
 بسوی خطبه تو در روز جمعه و غیر آن حتی ان اخرجوا من بیوتهم و من عین عینک از نزدیک تو قالوا گویند لایق است ان اوتوا العلم مراراً که دشمنی
 داده اند از صحابه چون عبدالله بن مسعود و ابوالدرداء و امثال ایشان و از ابن عباس هم منقول است که من برآز انما که منافقان از ایشان پیوستند
 که ماذا قال انفاً گفت محمد اکون یعنی فهم بخردیم و این بر وجهی که می گفت اولیك الذین ان گروه آنها اند که حکم ازل طبع الله
 نماده است خدای علی علیه السلام بهای ایشان بنفان و شک و اتبعوا و در پی رفتند اهل الله و هر بی نفس خود را و محبت آن نسا و
 میکنند بکلام سید نام صلعم و الذین اهتدوا و اما چه راه یافته یعنی مومنان زاده هم زیاده میگردد و اتبع من پیغمبر ایشان را هدی بصیرت
 و یقین و الله یقونهم و سید ایشان را آنچه مد کند در از دین و تقوی و دوام بران و هل یظفر بان پس با استقامتی بر منافقان کافران
 یعنی قنطرنیتند الا الساعة مرقیاست ان نکتهم بعتة آنکه باید بدیشان ناگهان و حقاً بجای پس بهیچیکه آمد و ظاهر شد انما
 علامتهای آن چون بعث پیغمبر و اشتقاق قرآنی طمع پس از کجا باشد ایشان را از انجا که هم چون باید قیامت بدیشان ذکر نمائیم
 پس گذر حق ایشان و توبه کردن یعنی چون و قیامت باید مذکور و انما طبع فاده نه در فاعلمه الله لا اله الا الله یعنی چون حاررت
 موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان و انستی پس ثابت باش بر دشمنی که داری بوحسانیت و دهنسته که معبود بحق نیست مگر خدای در متائق
 سلمی آورده که چون عالمی را گویند علم مراد بان فکر باشد یعنی با دکن آنچه دهنسته و در موضع آورده بدانکه هیچ ثوابی نیست برابر آنکه کسی که بیان الله الله
 و استخفیر و آمرزش طلب لید نیک برای ذنب خود و در محال فرموده که آن حضرت مامور شد استغفار آنکه مغفور است تا امت درین
 صورت سنت بوی اقامه کند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای که تا از گناه نگاهد و اللهم و منین
 و المؤمنین تا آمرزش طلب برای مردمان مومن و زمان مومن و این اگر اجماعی است از خدای و باره این است که پیغمبر ایشان را بطلب آفرین
 گناهان ایشان فرموده و از امام علامه روح الله روحه منقول است که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرد با استغفار گناهان امت و خلاف
 امر الکی از آنحضرت صلعم متصور نیست پس استغفار و طلب آفرینش کرده و حق تعالی از آن کریم ترست که حبیب خود را فرماید
 که از من چیزی طلب و چون طلب و عطا کند پس معلوم شد که امت با دولت آفرینش خواهد بود و نظم هر که را چون متوشیو باشد با سید خلد
 چرا باشد چون نشان شفاعت کبری یا یافت بر نام ناست طهری و امتان با گناه کار گناه و توبه دارند پس واریها

پس سال کند در خاستن یعنی گوید هر نفقه کند بیکسالی کند بران و نمید مید بخوشدلی و طیب نفس و خیر و عطا و دیگر و انصاف
 بران خاستن از شما بخیل شما انصاف کند که بیاورد و تمامی شمارا هاکم ای شاه و کلاه ای گروه مخاطبان ملک عیون خوانده شده و اید و
 فرموده شده و شفق و ارای که نفقه کند فی سبیل الله در راه خدای زکوة مال و بید یا آنکه با سبب جاد و صرف نماید فیه کمال پس
 از شماست من بیکسالی کند زکوة و نفقه در خود و من بیکسالی کند برانچه برود واجب است از انفاق فاما بیکسالی
 پس برین نیست که بیکسالی در زکوة و نفقه خود که او را از ثواب محروم میاز و الله العزیز و خدای بی نیاز است از صدقات و نفقات
 شما و انکم و الفقراء و شما محتاجانید با نچه نزدیک اوست از ثواب نعمت و فوائد کرامت پس امر و یکی فانی بدید و فردا در عرض آن ده باقی
 بستانید چه از خانه که کم و بیش کم نشود و شما بر ادات و مقاصد خود فایز گردید و ان تنوّلوا و اگر روی بگردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند از
 انفاق یا اگر اعراض کنید از اسلام و قبول احکام بکسب بدل کند خدای قوی و ما غیر کم و کم و بی بیکسالی شما را طاک کند و قوی
 و بیکسالی و شوق لا ینکون و پس نباشند آن قوم امثالکم و مانند شما بلکه فرمان بردار باشند و پیرگار تر مراد نبی کند و اندوخی شمع از
 این و شریعت که از حضرت پیغمبر سوال کردند که ما که گروه اند و مسلمان فارسی در پهلوی آن حضرت نشسته بود دست مبارک بران مسلمان زد و گفت
 هذا قوم و در خبر آمده که اگر دین رنق شود ما را بفرمایند که از مردمان از فارسیان کتاب آورده که انوالد و در بعضی از این آیت میگفت شوقا و فرق و انما

یع

سورة الفقه مدنیة و هی تسع و عشرون آية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بصحت رسیده که در سال ششم از هجرت رسول صلعم در واقعه دید که با بعضی از صحابه زیارت کعبه مخطئه زاد با الله شرف یافت و عمره کرد
 یاران بعد از استماع آن روایند اشتد که تعبیر آن واقعه در همان سال بطور خواهد رسید و بعد عالم بکار سازی مشغول شده روز و شب غم
 و واقعه آن سال از مدینه بیرون آمد حرام عمره گرفت و هم قاصد شتر هجرت هدی با خود برد و اغلب اصحاب اتفاق کردند خبر توجه حضرت
 بشکران که رسیده و منع آن سر و صلعم از زیارت خانه اتفاق نمودند و از که بیرون آمده در بلخ لشکرگاه بودند و پیغمبر خبر داده شد و پیغمبر
 فرود آمد و از جانب کفار عروه بن سعید القفقی نزد حضرت پیغمبر آمد تا سبب آمدن حضرت معلوم کند و بعد از آن مجلس کنائی که متعجبان بود
 بیامد و معلوم کرد که آن حضرت دو عیمه حرب ندارد و زیارت کعبه آمده اما قریش رحمت جالبیت فرو ایستادند و بی هیچ وجه رضی نشدند که حضرت
 پیغمبر صلعم و اصحاب او را بکند و از پیغمبر عثمان را نزد ایشان فرستاد ایشان او را نگاه داشتند و خبر قتل او با نچه رسید و بدان سبب حیران
 واقع شد چنانچه عنقریب مذکور گردانند و انشا الله تعالی القصه کفار را از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند میان حضرت
 و اهل که صلح واقع شد بر آنکه ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نباشد و انکار یکدیگر و خلفا یکدیگر تعرض نرسانند و مقرر
 شد که مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا بکنند و دیگر شرطی نیز واقع شد و اکثر صحابه از آن صلح ملول شدند و آن حضرت صها نجاه در
 حدیبه بفرمود و تا سه مبارک ایشان تراشیدند و بعضی شتران با قربان فرمود و برخی را بدست ناهیه سلمی بکند فرستاد تا در مرده قربان کنند و بر
 فقرا و مساکین آنجا بخش کردند و صحابه نیز خلق و قصر نمودند و هادی خود را قربان کردند و پیغمبر بیست روز در حدیبه توقف نمود و درین
 امر حجت شبنی از شما این سوره فرود آمد و آن حضرت صلعم فرمود و اصحاب که مشابین سوره برین نازل شده که دوست تر میبارم از آنچه
 آفتاب بران طالع میشود پس سوره فتح را بر یاران خواند و ایشان تسبیح گفتند و اصحاب او را نیز مبارک با گفتند و انفا فتح است که ما حکم کردیم

لک برای تو فتح میبخشیم **الحکم** پیدا و هوید اگر آن صلح است با قریش و آن حضرت صلح میفرمود که نعم و فی نفس الامر
آن صلح مقدمه فتح بسیار بود چه مسلمانان که در کربلا میان خود پنهان میداشتند سرگذاشته با کفار مجامه کردند و قرآن بر ایشان خواندند و
بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح که نیز همان بوده است و ازین است که بعضی مفسران برین وجه تفسیر کرده اند که با کشتن یم برای تو شهر کربلا
تعبیر مباحی جنت تحقق وقوع است و گفته اند مراد فتح خیمه و فدک است پس از خدای آمرزش طلب **لَیَعْقِرَنَّ اللَّهُ** تا پیامبر و مرثرا
خدای ما تقدیر آنچه گذشته است پیش از وحی **مِنْ ذُنُوبِكِ** از آنچه موجب عتاب تو بوده و مآل آن خسر و آنچه مانده است پس ازین
یا پیش از فتح و پس از آن یا قبل از تزلزل این آیه و بعد از آن **أَلَمْ أُولِیْهِمْ** هم گفته که گناه گذشته آدم و حوا هم هست و آنچه جرم است
یعنی پیامبر و گناه آدم و حوا را برکت او و وحی آنرا گناه است و از شفاعت او و سلمی هم فرموده که ذنب آدم را بوی اضافت کرد و در وقت ذنب
در صلب وی بوده و ذنب است را بوی اسناد فرموده که گناه او پیش از دو کار ساز ایشان است و **وَلَیْسَ لَهُ** و دیگر بفضل عیم خود تمام گرداند نعمت
نعمت خود را علیک بر تو بفتح بلا و یا با علایقین یا با انعام نبوت یا ملک یا قبول شفاعت و **فَیَقْدِرْ لَكَ صَوَاطِیَ مُسْتَقِیْمًا** و بناید تراز است
یعنی ثابت دارد در آن **وَلَیْسَ لَكَ اللَّهُ** و یاری کند ترا خدای **نَصْرًا لَمْ یُنَازِلْ** یاری کردی که دروغت و غلبه باشد یعنی تو با آن نصرت قاهر و
غالب شوی چون در صلح حدیبیه صحابه خالی از غدره و تردید نبودند حق سبحانه میفرماید که **هُوَ الَّذِیْ أَوْسَتْ** آنچه آنزل **السَّكِیْنَةَ** و تو را
آرامش و قرار و سکون قلب **فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِیْنَ** در دل های گرویدگان **لَیْزَادُ قُوَّتًا** تا زیادت کند ایمان را و بدینی **مَعَ إِيْمَانِهِمْ**
با گرویدن ایشان یعنی نیز این قدر یقین خود را یقین دیگر یا ایمان که باصول این استند افزون سازند از ایمان بفرع شرع و **لِلَّهِ** و مر
خدا را است **جُودُ السَّمَوَاتِ** لشکرهای آسمان از ملائکه و **أَلَا دَرِیْضٌ** وجود زمین از مومنان **فَإِیْمَانِی** همانا کنیه حضرت است که
واقع باشد که هر که لشکر آسمان و زمین در حکم وی بود بلکه ذرات کونین سپاه و باشد اولیای خود در وقت غزای با اهلای خود فرو نگذاشت و بیت
نصرت از و طلب که میدان قدرتش + هر ذره پهلوانی و هر شبه صفدری است + **وَكَانَ اللَّهُ** و هست خدای **عَلِیْهِمَا دَانَا** بصلح خلق
حَکِیْمًا صواب کار در آنچه کند و از جمله آنست که سکینه بدینای گرویدگان فرستاد **لِیَدْخُلَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** تا در روز قضا
وزمان گرویده را برکت رسوخ در دین و ثبات در عقیده **جَنَّتِ تَجْرِیْ** به بوستان که میروند و **مِنْ تَحْتِهَا** آله از زیر منازل آن یاد تحت اشجار
آن جو میخالدین **فَیْهِمَا** در حالتیکه جا میدهند در وی و **یُفَكِّرُ عَنْهُمْ** سستایتم **مِنْ** مظهر برای آنکه هر چه از ایشان بدینای ایشان را یعنی مگر و انبیا
از و خول بشت تا پاک و پاکیزه در روضه رضوان در آیند و **كَانَ ذَٰلِكَ** و هست این عده مرا ایشان را **عِندَ اللَّهِ** نزدیک خدای یعنی در حکم او
قُوَّةً عَظِیْمًا لشکرهای بزرگ چه فوز عظیم تر از آنکه ایشان از مبارزه می شوند و تعاصد فائز گردند و **وَلَیْسَ لَهُ** و دیگر برای است
تا عذاب کند مردان منافق و زمان منافق را از اهل مدینه **وَالْمُشْرِکِیْنَ** و مردان مشرک و زمان مشرک را از اهل کربلا **الظَّالِمِیْنَ** یا الله و دیگر برای
آنست تا عذاب کند گمان بندگان خدای **ظَلَمَ السَّوْءُ** گمان بدینای اسد و غطفان از اهل شرک بعضی منافقان گمان بردند که پیغمبر صلعم که بجهنم میرود
کشته خواهد شد یا سالم بدین نخواهد آمد و لشکر او مندم خواهد شد پس حضرت رسالت پیام صلعم سالم و غام باز بدین آمد و حق سبحانه فرمود که **عَلِیْهِمْ** برین
گمان بد بندگان است **ذَٰلِكَ السَّوْءُ** گردش بدینای غلب و منکوب خواهند شد و غضب الله علیه هم خوش گرفت خدای بر ایشان
وَلَعَنَهُمُ و بر ایشان را از رحمت خود و **أَعَدَّ لَهُمْ** آماده کرد برای ایشان جهنم **مِنْ دَرَجَاتِ** و در درجاتی است و در **وَلَعَنَهُمُ**
وَلَعَنَهُمُ السَّمَوَاتِ و آله در و مر خدای است لشکرهای آسمان و زمین یعنی هر که در آسمان و زمین است همه ملوک و سخر او است چنانچه

گمان بردید آن که یقیناً رسول الله با نکر و پیغمبر و مؤمنان و رحمت می کنند و می تسان آنکه اهل بیت و سوسی اهل بی خود بدیده آید
 هرگز که شرکان ایشان را بکشند و مشاغل گردانند و درین ذلالت و آراسته شدن گمان یعنی شیطان بیاراست تنبیل پیغمبر و صاحب اورا تا
 شکنند و فی قلوبکم دروهای شام و غنیمت گمان بردید ظلال السوء چنانکه بدین خدای باطل شود و ملت اسلام برافند و کشتند
 و کشتید شام بدین گمان قوم ما بودا که گویای پاک شدگان بسبب ف و عقیدت نیست و من کفر مؤمن بالله و هر که نکر و بدیدای و رسول
 و رسول او و بدل تصدیق حکم خدا و رسول کند قاتلاً اعتد تا پس بدینیکه اما و کردیم لکھنوی منار و دیدگان را سیحیر و آتش
 افروخته و لله ملک السموات و الارض و مر خدای راست پادشاهی آسمان زمین یعنی زمام امور ممالک معلوی و مقلی در قبضه قدرت
 اوست یعقوبی آن مردگان بزرگ لمن تیشاء هر که استخوان و عذاب و عذاب میکند گناه خرد من تیشاء هر که اراده میکند و کان
 الله و هست خدای عفو و آمرزنده توبه کنندگان و رحیم و مهربان برایشان سیقول الخلفون زود باشد که بگویند پس از حدیثیه
 مراد همان قیامت یعنی اعراب خواهند گفت اذا انطلقتم انگاه که بروید الی مغاربه سوسی غنیمت مراد غنائم خیر است لیتخذوها
 تا فرایمان را در وقت ناکند اید را بکنج حکمت تا پیروی کنیم شمار درین فقر آورده اند که پیغمبر صلعم در ذی الحجه سده شته از حدیثیه بازگشت و در
 محرم سده سبع بغزو خبیثه توجه فرمود و حکم شد که هر که در حدیثیه حاضر بوده بدین جنگ و غیر ایشان درین جنگ اتفاق نکنند و چون غرم و خشم
 مخالفان گفتند بگذارید تا ما موافقت کنیم با شما و خبیثه آیم یزیدون و خواهند مخالفان ان شیک لوانا که تغییر دهند کلمه الله سخن خدای یعنی
 حکم او را که فرمود که غیر از اهل حدیثیه بدین حرب نزول قل لن تسبقونا بگو پیروی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون می آید
 گذریم قال الله همچنین گفته است خدای من قبل پیش از تنبیه شما یا پیش از آمدن ما بدین قسیقولون پس زود باشد که بگویند این حکم
 نکرده خدای بل تخسند و تناء بلکه شما حدیثیه بدین تا غنیمت شریک شما نشویم و نه چنین است که مخالفان میگویند بل کافوا لا یفهمون
 بلکه هستند که درمی آیند الا قلیلان مگر اندک چیزی را قل الخلفین بگو مراد از مخالفان ما من الا عراب از اهل اهل بادیه
 سشد عون زود باشد که خوانده شود می آید قوی عر بگر و هی اویجی با پس شدید خداوندان کارزار سخت که اهل بایمه انداز
 متابعان مسلمة کذاب یا قبال عرب که مرشدند بعد از وفات پیغمبر صلعم یا هوازن و غطفان که در حیات آنحضرت بود حتی چنین
 حرب کردند و گفته اند که مراد اهل فارس و روم اند تخص آیت آنکه شمار اجماع مردی محارب مبارز خواهد خواند که شما تقاتلوا نه هم کارزار کنید
 با ایشان و کشید ایشان را او یسلطون یا مسلمان شوند اگر این قوم مشرک یا مرتد باشند حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشان است از
 اهل کتاب قال است یا خبری و بران تقدیر سلام معنی انقیاد است فانی طیعوا پس اگر فرمان بر یکسی را که خواننده شماست بقتال نکر و
 یؤتکم الله به شما را خدای تعالی اجزا احسنه مزدی بگو که آن غنیمت است در دنیا و جنت و عقبی و ان تقاتلوا و اگر روی گردانید
 و پشت بردی کنید که قاتلیم همچنانکه اعراض کردید من قبل پیش ازین از سفر حدیثیه یعد بکم عذاب کند خدای شما را عذاباً بالیم
 عذابی در دماک در حق متخلفان چون این همه و بعد واقع شد ضحفا و محزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطه عجز و ضعف از جاد و خلف
 میکنیم تا مال حال بچه انجام آید که لیکن علی الا غلظ حرج نیست بر ما پس ناگهان بی اگر حرب زود و کلا
 علی الا غلظ حرج و بزرگ حرج بزه است اگر از جاد و تخلف کند و لا علی المریض و زبر یا حرج بزرگ است اگر حرب
 زود و چاینها معذورانند و من طیع الله و هر که فرمان برد خدای را و مؤکله و فرستاده او را در جاد و غیر آن ید خله

ع

جَنَّتْ دَر آورد خدا وی را بهشتها و آن چنان بوستانهاست که پوسته تجرّی میروند و میخورند و آنرا از زیر ساکن بهشتیان جویا و مَنّت
میگویند و هر که اعراض کند از فرمان خدای و رسول او یُعَذِّبُ بِهِ عَذَابَ كُنْهٍ و خدا وی را عذاب کند و آنرا عَذَابُ الْيَمِّانِ عَذَابِی که در آن منقطع نگردد و عالم و منتهی
نشود و آن عذاب حرمان است چه بخل گفت امر خدای از دولت قاهر و بنا فرمائی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند و نعوذ بالله
من الحرمان بیست مسوز و آتش حرمانیم که هیچ عذاب و ندوی سوز و الم چون عذاب حرمان نیست و آورده اند که چون حضرت رسالت پناه
بجای میبرد نزول فرمود خراش بن امیه را از کلبه فرستاد و ایشان را اعلام کند که آن حضرت صبحره آمد و دعیه حرب ندارد اهل کلبه خراش را
در آمدن و سخن کردن منع کردند آن حضرت صبیاناً ذوالنورین را فرستاد و او را در کلبه نگاه داشتند و آواز ه قتل او در افتاد و پیغمبر صاحب را
طلبید ایشان قبول صحیح هزار و پانصد و بیست تن بودند بیعت کردند بایشان بآنکه با قریش قتال کنند و از حرب روی تابند و در زیر درخت
سمره نشسته بود و در کشف آورده که چون حضرت صلعم در زیر درخت سمره قرار گرفت شاخی از آن بر پشت مبارک او فرود آمد عبدالمغفل رضی
گوید که من قائم بودم زیر سر آن حضرت صلعم آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارک وی برداشتم و صحابه بیعت کردند بر مرگ و
قتل و آنکه مطلقاً نگریند حضرت صلعم فرمود که شما امروز بهترین اهل زمانید در محال از جابر بن نفیل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که
بدون خنود یک کس از آنما که در تحت الشجره بیعت کردند و این را بیعت الرضوان گویند چه حق سبحانه ازین قوم خوشنود شد چنانچه
میفرماید لَقَدْ دَخَلَ اللَّهُ تَحْتِ الشَّجَرَةِ خَدَّيْهِ خَدَّيْهِ خَدَّيْهِ خَدَّيْهِ خَدَّيْهِ خَدَّيْهِ خَدَّيْهِ خَدَّيْهِ خَدَّيْهِ خَدَّيْهِ خَدَّيْهِ خَدَّيْهِ خَدَّيْهِ خَدَّيْهِ خَدَّيْهِ خَدَّيْهِ خَدَّيْهِ
بِأَنْ تَحْتِ الشَّجَرَةِ دَر زیر درخت سمره فعلیم پس سید خدای مکی فَعَلُوا بِهِمْ أَجْرَهُمْ در دلهای ایشان است از اخلاص و وفاء و صدق و صفا
فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ پس فرودستاد آتش علیه مبارک ایشان و آنما بستم و پادشاه و ادای ایشان را فَعَلُوا بِهِمْ أَجْرَهُمْ از یک که فتح خیبر است
یکه یا هجر و مخافه کثیره و غنیمتهای بسیار از خنود و نقود و ضیاع و عقارب تأخذه و لها فزاسمیکه از آنها از هجو و غیبه و غیر آن و
كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اوست خدای غالب و غلبه دهنده دوستان خود را حَکِيمًا حکم کننده به مغلوبیت دشمنان و عَدَدَهُ الله و عده کرده است
شمار خدای ای است مَخَافَتُهُ کثیره و غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه طرف و انکاف عالم تأخذه و لها فزاسمیکه از آنها قیامت
فَجَلَّ بِنَ تَعَجَّلَ نقد داد لکن مر شمارا هذی که این غنیمت خیر و کف و باز داشت و کوتاه کرد اندک بیه التماس استهای مردمان را یعنی اهل خیبر و
خلفای ایشان را که تنی اسد و غطفان بودند و عذمت از شما تا خلفای یهود رسیده و جنگ در نیامدند و ایشان از خوف شامحصاری شدند و آن
شما سالم ماند و لَنَكُونَنَّ و اما بشد آن غنیمت آيَةُ لِلْمُؤْمِنِينَ نشان بر مومنان را بستی قول پیغمبر فتح خیبر با صدق قول آتی در وعده
غنائم و یَهْدِيكُمْ و برای آنکه بیاید شما را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی است که منج توکل است و مستوثق بودن بفضل ازلی و بازگذاشتن کار
بطفلم نری را باب سیر بر آنکه چون حضرت رسول از سفر حدیبیه مراجعت فرمود حکم و عده و آنما بهم فحقایده کار سازی حرب خیبر فرموده با
هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون آمد متوجه قلاع خیبر شدند و از منزل صبار به مرجبه روان شده محری بود که از طریق وادی حرضه در میان قلعهای
خیبر مان در آمدند و ایشان بخیر از قلعه بیرون آمده بایل و تیشه و ادوات زرع و بیجی بجا نرفت و مزارع خود که داشتند روی نهادند که نگاه لشکر اسلام در نظر ایشان
در آمد گفتند و اسد محمد و پیغمبرش روی بعمار خود آوردند و آن حضرت فرمود که اسد که خبرت خیبر را از آنرا با احمه قوم فهار صباح المنذرین القصه یهود
حصاری شده دل بر قلعه نهادند و مسلمانان اول اهل نطاه حرب کردند و آن قلعه گرفته شد و بعد از آن حصار شوق مفتوح گشت و در غار
محمد بن اسحق نه گز است که اول انحصار خیبر حسن با عم رافع کرد پس نطاه و شوق بعد از آن یهود بحسن و حسن بن معاص تحصن گشتند و جنگ بسیار

یعنی غمی و اندوهی بقبل مومنان یا نوالی چون کفارت و دیت بغير علم متعلق بان تطوهرست یعنی میکشید ایشان را بی آنکه دانید
برآیند دست شما از ایشان کوتاه نمیکردیم پس منع کردیم شمار از قتل اهل که جنت نگاه داشت ایشان و این از برای آنست **لِيَدْخُلَ اللَّهُ**
مَنْ دَخَلَ گر داند خدای فی رحمت خود بخشش خود **مَنْ دَخَلَ** هر که خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتى خیرات است و گفته اند که دین اسلام
لَوْ تَزَيَّلُوا اگر جدا شدند آن مومنان از کافران و در که نمودند **لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا** هر آنکه عذاب میکردیم آنرا که کافرانند و دشمنان
از اهل که **عَذَابُ الْآلِيَاءِ** عذابى بپس در دنیا بقتل و سبى **اِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا** ای دشمنان که چون کردند و در آوردند آنرا که
نگریدند فی قلوبهم در دلهای خود **الْحَيَّةِ** تعصب و کبر و غیرت **رَاحِمَةٍ** الجاهلیة حمیت جاهلیت که بنده را از فرمان بردار
خدای باز دارد یعنی بگوید بگفتند که محمد را با یاران او در که نمیکردیم چه ایشان در بر روائه پدران و برادران و ارثیه اندکات و غری که
مبنازل و در نیاند چون ایشان خصمیت پیش آوردند **فَأَنزَلَ اللَّهُ** پس فرستاد خدای سبکبخت آرام و وقار خود را علی منسوب
بر فرستاده خود و علی المؤمنین و بر مومنان تا مقاتله کردند و بصلح راضی شده معاودت نمودند و سهیل بن عمر که باعث صلح
بود نگذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند و رفی نشد که محمد رسول الله است کتابت کنند حق تعالی میفرماید که **وَأَلِّمْتُمُوهُمَا** ثابت
داشت مومنان را حکمته التقوی بر کلمه تقوی که کلمه شهادت است یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل که نپسندیدند یا محمد رسول الله که
که کتابت آن رضایانند و **فَكَانُوا** هستند مومنان **أَحَقُّ** بهما سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان **وَأَهْلُهَا** و هستند اهل آن و او
بدان کلمه و **كَانَ اللَّهُ** و هست خدای بجل شئی **عَلَيْكُمْ** بهم چنانچه و انما بعد از رجوع از حدیبه بعضی از صحابه بگفتند تعبیر خواب پیغمبر
راست نشد و ما طواف خانه نکردیم و خلق و تقصیر بجای نیاوردیم آیت آمد که **لَقَدْ صَدَّقَ اللَّهُ** برآیند راست کرد خدای و محقق
ساخت **رَسُولُهُ** را می رسول و فرستاده خود **الرُّؤْيَا** آن خواب را که دیده بود با حق جبرستی بنا بر حکمتی درین حال تاخیر کرد و در سال
آینده **لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ** آمد برآیند در آید شما مسجد **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** امینین اگر خواهد خدای در محلی که این باشد از عادت
و گفته اند تنهای حکایت پیغمبر است که در وقت تقریر و یا فرمود که مسجد احرام در آید انشا الله سنین مختلفین **سُرْعَ** و سگم تراشد
سرای خود را و مقصرتین لا و چندگان موی از بعضی بعضی تراشد و بعضی بچسبند **لَا تَخْأَفُونَ** نه رسیدن بچاس **فَعَلِمَ** پس میداند خدا
مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه ندانید شما از حکمت در تاخیر عمره **فَجَعَلَ** پس ساخت برای شما یعنی مقرر گردانید من **ذُو** **ذَلِكَ** پیش ازین یعنی قبل از
دخول مسجد الحرام جهت عمره قضا **قَرِيبًا** فقی نزدیک که فتح خیرست تا دل مومنان از اندوه تاخیر عمره خالی شده بان فتح
شادمان گردد **هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ** اوست آن خداوندی که فرستاد **رَسُولَهُ** فرستاده خود را که محمد است **صَالِحًا** براه نمودن خلق
و بیان کردن احکام و دین الحق و دین درست که اسلام است **لِيُظْهِرَهُ** تا غالب گردانند این دین را علی الدین **كَلِمَةً** بر بهر دین یعنی
اگر دین حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد و اگر باطل بود براندازد و گفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا که مقهور و مغلوب مسلمانان شوند و آن
بوقت نزول عیسی م باشد و کفی یا الله و بنده هست خدای شهید **أَنْ** گواه بر نبوت تو اگر سئل گوید که محمد بن عبد الله بنویسند
غم نخورید که ما میگوئیم **فَعَلَّ** **رَسُولُ اللَّهِ** محمد فرستاده خدای است حق **وَالَّذِينَ مَعَهُ** و آنکه با اویند از مومنان **أَشِدَّاءُ** علی
الْكُفْرِ و سخت دل و غلیظ اند بر کفار **رُحَمَاءُ** بینه همربان و مشفقان میان یکدیگر تو هم می بینی تو ایشان را از کفار کوع آندگان
سجده سجود کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز در موضع آورده که این مناقب را به صحابه است اما درین افساط

ایمانی است با اختصاص هر یک از خواص اصحاب ببقی خاص والدین مع مدح صدیق است که بقرب و محبت و رفاقت در اوقات
 و اسفار مخصوص بوده اشداء علی الکفار صفت فاروق است رفیع در نهایت شدت و غلظت بود با اهل شرک و نفاق همه علم را
 اتفاق است که رحما بینهم نعمت ذی النورین است رضی الله عنه که رافت و حیاء و دلنوازی و وفای او مشهور است و معروف و نزد
 خالق و خلایق بدان صفات و سمات موسوم و موصوف تر نعم رکعاً سجداً شرح حال مرتضی علی است که مدام وجهه که اکثر اوقات غلب
 آفات او بوظائف طاعات و عبادات میگذاشت تا حدی که هر شب آواز هزار تکبیر حرام از خلوت او با سماع خدا و مانع عتبه علیه اش
 میرسد یتقون میطلبند این بزرگان فضل الله فی فیرونی از خدای یعنی زیادتی صواب میجویند و رضواناً از خوشنود میخواست
 او میطلبند سیمائهم علامتهای ایشان فی وجوههم در روی های ایشان ظاهر بوده من اکثر السجود از اثر سجده کردن
 در کباب آورده که اثر نماز در چین بین ایشان لایح بوده چه روی نماز گزار زنده در نظر اهل دل خورشید تابنده است که من کثر صلوة
 باللیل حسن وجهه بالتمار و در نفحات مذکور است که چون ارواح برکت قرب الهی صاف شد انوار معرفت بر شباح ظاهر گردد و در بیت
 درویش را گواه چه حاجت که عاشق است رنگ رخسار زرد و در بین و بدان که هست ذلک این وصف که مذکور شد مثلهم
 صفت ایشان است فی التوراة در کتاب موسی یعنی در تورات و صف ایشان بطور است و مثلهم فی الکتاب صفت
 ایشان در انجیل یعنی بهین نعت در کتاب عیسی م مذکورند یا صفت ایشان در تورات و انجیل کز دج مانند کشتی است که در اول آخم
 شطوط بیرون می آید شاخک خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ بیرون آید فاذا کپس قوی گردانند آن یک شاخ را فاست غلظت پس سطر
 شود فاستوا علی سؤقه پس بایست بر ساقهای خود اول زان و پس گیاره ضعیف شود و با خردختی گردد و یحب الزنا ع بشکفت
 آرد و زارعان اوقات و سطر و رستی و خوبی او این مثلی است و مثل و حی حضرت پیغمبر است و یاران وی اند که با ول دعوت اسلام
 ضعیف بودند پس برآمد قوت گرفت و رست بایستاد و بسبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تخیل فرمود لیغیظنا خشم گیرند
 بکم الکفار یاران پیغمبر کافران اما قشیری فرمود که آیت در شان اصحاب است پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن دارد
 در آخر انما یأمر الله المؤمنین انما یأمر الله الذین امنوا و عهده کرد خدای آنرا که روده اند و عملوا الصالحات و کردند کارهای
 پسندیده و خورده منم از ایشان یعنی مهاد ایشان با وعده فرموده است مغفرة آمرزش گناهان و اجر اعظیم مائة و مزی بزرگ
 و در تفسیر عجائب آورده که مراد از علی صالح اینجا دوستی صحابه است بخوان الله تعالی علیهم السلام

عند التاخرین

سج

سورة الحجرات و هی ثانی عشرة آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا اسی کسایکه ایمان آورده اید و گروه اید که تقدّموا پیشی بر اقبال خود را باین یکدی الله و رسول
 پیش از قول خدا و رسول و یعنی سخن گویند پیش از آنکه پیغمبر سخن گوید یا تعجل کنی در امر و نهی پیش از وی یا در معنی تاویل کتاب سنت
 پیشی گیرید بر پیغمبر که او بان داناست و انما ترست و اتقوا الله و ترسید از خدای در تقدیم بروی قول او و فعلان الله سبحانه بدینکه خدای شنوات
 را قول شما را بایست بافعال شما یا ایها الذین آمنوا ای گروه که روده اید که ان ترفعوا بلند کنید اصواتکم آوازهای
 خود را یعنی بلند آواز او بر مداریه فوق صوت النبی بالای آواز پیغمبر چه پیغمبر ایشان را مسمی ادب میفرماید یعنی چون سخن

گوید آواز خود بلند تر از وی بر دارد و کلام تجهر و آشکارا سازد که بالقول برای سخن را یعنی با آواز بلندانه و ناکندگی بعضی
بعضی همچون آشکار کردن برخی از شما لبعض بعضی را بلکه آواز خود را نرم تر سازد تا مراعات لوزم ادب کرده باشد و گفته اند اول
بنام و کنیت خوانید چنانچه یکدیگر را میخوانید بلکه او را یا نبی الله و یا رسول الله و یا حبیب الله خطاب کنید آن تحفظ احتیاط است تا اهل
نشود علمای شما بسبب این جرات دلی و انشتم لا تشعرونا و شما ندانید که علمای شما حفظ شده تبرک ادب
بزرگان گفتند من ترک الادب زدن الباب نمیدهد رساله طاعت المیس یک بی ادبی ضائع شد بیت سخاوار
ادب در طریق عشق و نیاز به گفته اند طریقت تمام او ادب است + آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنده بلندی آواز بود
پیوسته با حضرت مصطفی صلعم بلند سخن میگفتی چون این آیت نازل شد بخانه نشست و بگریه و زاری مشغول شد خبر آن
حضرت رسید او را طلبید و گفت چیست حال تو گفت یا رسول الله در گوش من گرانیست و من در مجلس شما آواز
بلند سخن میگویم ترسیدم که غل من ضبط شده باشد حضرت فرمود که راضی نیستی آنکه زندگانی کنی بخیر و بسیری بخیر یعنی شهادت
شوی و تواضع بشستی ثابت گفت خشو دشدم بدن بشارت و هرگز آواز بحضور شما بر ندارم آیت در شان او آمد که ارت
الذین یضنون بستی آنانکه فرو میدارند اصواتهم آوازی خود را عند رسول الله نزدیک رسول خدای و بادوب آواز
نرم سخن میگویند اولئک آن گروه الذین امتحن الله انانند که امتحان کرده است خدای قلوبهم للتقوا و دلهای ایشان را برای قبول
تقوی در کشف الاسرار آورده که پاکیزه کرده است حق سبحانه و لهای ایشان را و آزمودن یعنی پاک کردن است همچنین که در بار آورده اخلاص
نهند تا غشا بسوزد و طلای خالص بماند گویند که این در آزموده است بیت در کوره امتحان گرم گدازی + منت دارم که بی غشم میسازی
لهم ماین گروه پاکیزه دلان است متحصرون امرزش گناهان فاجبر و مزوی عظیم + بزرگ بیکران آورده اند که پیغمبر صلعم سیه فرستاد بجای از
احیای عرب بنی الضمر و آن سریاسیری چپ از آن بدنیة آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرب بن جالیس و عطارب بن حاجب وزیر قان بن بدر
و غیر ایشان از بنی اسیران خود بدنیة آمدند نزدیک نیم روز بود که حضرت پیغمبر استراحت فرموده بودند ایشان بدر یک حجره از حجرات ظاهره افتید
و نعره میروند کسی محمد بدرآمی تمام اسیران با سازی آخر آن حضرت صیدار شده بیرون آمد و یکی را از ایشان حکم ساخت و نکس کرد که
نصفی اسیران را خداگیری نصفی را آزاد کن حضرت همچنین کرد آیت الذین یؤنثونک بدرستی آنکه ندا میکنند ترا میت
قد اجترأت ابیرون حجره یا از پس آن اکثر هم لا یعقلون + بیشتر ایشان بمن انسانیت ندارند و مراعات ادب نمی نمایند و نیما
ولو أنهم لو اگر ایشان صبر و صبر و صبر کردند حتی تخرج ما بیرون آئی تو الیه صبر سوی ایشان لکان هر آینه بودی خیرا لکم
بترمز ایشان را چه تمام اسیران را آزاد میکردی والله عفو و خدی آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی و حجیم + نسبت
براهل ادب که تعظیم سید اولی الالباب میکنند چه ادب جاذب رحمت و جالب نعمت است سرمایه ادب کف آورده این
متاع + آن را که هست فیض آبادش بست + آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را
به نبی المصطلق فرستاد و تصدقات ایشان را فراگیر و میان ایشان و ولید در جاهلیت خوئی واقع بود چون خبر آمدن ولید
شنیدند از سر عدوت دیرینه در گذشتند طرح محبتی مجدد و انداختند و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال استقبال می هیرون آمدند
پنداشت که بقائمه امی آیند فرار نموده نزد پیغمبر آمد و بعضی رسانید که نبی المصطلق مرده اند و قصد قتل من کردند و از دادن زکواة ابا

نمودند آن حضرت صالح بن ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد فرمود که احتیاط تمام در کار ایشان بجای آور و تعجیل نهایی خاله برفت و کسی را
 میان ایشان رواز کرد تا بحس احوال نماید پس بدید که مانع نماز میگوند و نماز بجاعت میگزازند و شعار اسلام از ایشان ظاهرست باز
 آمد و خاله گفت و خاله بعرض حضرت رسانید آیت آمد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءَكُمُ الْكِتَابُ فَاسْمِعُوا لِنُصْوَاحِي**
 و در غلوی بیرون رفته از فرمان خدای بیک خبری خبری آورد و محش که موجب تامل خاطر باشد و بخلاف واقع گوید **فَتَبَيَّنُوا لَكُمْ** تفصیل
 کنید و نیکو در پی آن روید آن **تَصْلِحُوا** اما رسانید که و بی قوما بگروید **بِحُجَّتِهِ** بنا دالی یعنی گمان بردید که کافر اند و با ایشان حرب کنید
 و حال آنکه ایشان مسلمان باشند **فَتَصْلِحُوا** پس گردید کلی **مَا فَعَلْتُمْ** در آنچه کرده باشید **فَلَمَّا** پشیمانان یعنی خبر فاسق تعجیل کنید
 ساختن امور تا وقتیکه امارت صدق خبر شما ظاهر گردد و **وَأَعْلَمُوا أَن نُّفَكِّمَهُمْ** رسول الله بدانید که میان شما فرستاده خدایست و
 تعظیم او قضای آن میکند که سخن دروغ و بیهوده بحضرت اعرض کنید **لَوْ لَطِيعَتُكُمْ** اگر فرمان برد شما را یعنی اگر قول شما بشنوید و پیغمبر برای شما
 کار کند **فِي كَيْفِيَّةٍ** من الاقر در بسیاری از کارها لعنت کنم هر آنکه در پنج افتید و هلاک شوید **وَلَكِنَّ اللَّهَ** لیکن خدای حبیب دوست گردانیده
إِلَيْكُمْ الايمان بسوی شما گردید و توحید را و زینت و آراسته است ایمان را **فِي قُلُوبِكُمْ** در دلهای شما ای مومنان
 نصب اوله و توضیح حج و برابین و گنگ و مکروه گردانیده است **إِلَيْكُمْ** الکفر بسوی شما پوشیدن حق را و **الْفُسُوقَ** بیرون رفتن
 از راه راست و **الْوُصْيَانَ** و نافرمانی کردن **أُولَئِكَ** آن گروه که تحقیق اخبار کردند **وَهُمْ** ایشانند راه یافتگان
 بطریق صلاح و آن ترین ایمانست و تنزیه از کفر فضلا برای فضلست **مِنَ اللَّهِ** از خدای یعنی بفضلی که خدای شما خواست و **لَعْنَةُ**
 و نعمتیست از حضرت او **وَاللَّهُ** عظیم شود خدای دانا ترست بصدق و کذب **مُخْرَجَانِ** حکیم **عَلِمَ كُنْزَهُ** و محکم کارست در امور بندگان و آن
 حکمتی است که تحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای نادر است انواع فتنه میزاید رباعی هرگز سخنان شبهه آئینر گوی + وان راست که
 هست فتنه انگیز گوی + خامش کن و گر چاره نداری ز سخن + شوخی کن و تند مشو تیز گوی + آورده اند که در میان عبدالله و ارحم
 وابن ابی حفصه حضرت رسالت پناه صلعم مجادله رفت و بدان انجامید که از قوم هر دو جماعتی بدو آمدند و مهم از شتم و سفاهت بجز
 و ضرب نخر شد حق سبحانه آیت فرستاد که **وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا** اگر از اکر کنند
 بایکدیگر **فَأَصْلِحُوا** پس صلح کنید **بَيْنَهُمَا** میان ایشان نصیحت و دعوت کنید ایشان را بحکم خدا و رسول او **فَإِنْ بَغَتْ** پس اگر ستم
 کند و افرونی جوید **إِحْدَاهُمَا** یکی از آن دو طائفه علی الاخری بران دیگر و از صلح عدول نماید و بفروان خدای ره می شود **فَقَاتِلُوا** **الَّتِي**
تَبْغِي پس قاتل کنید آن گروه که بغی میکند حتی **تَفِي** اما باز گردند **إِلَى** آخر الله بحکم خدای و گردن نهند بران **فَإِنْ فَاغَتْ** پس اگر باز گرد
 آن طائفه باغی برای حق و ترک ستم نموده احکام شرع را ننهد و شوند **فَأَصْلِحُوا** اینها پس اصلاح کنید میان ایشان **بِالْعَدْلِ** برآسته
 یعنی میل کنید بیک طائفه و از راه حق تجاوز ننمایید و **أَقْسُوا** و داد کنید در هر کار با آن الله بدستیکه خدای **مُحِبُّ** **الْقَاسِطِينَ** دوست
 دارد و عدل کنندگان را که در قول و فعل رعایت بقانون عدالت میکنند چه مدار کار ملک و دین بر عدلست رباعی عدل چون عدل
 جان افزای + عدل مشاطه است ملک آرای + عدل کن زانکه در ولایت دل + در پیغمبری زنده عادل + **إِنَّمَا** **الْمُؤْمِنُونَ**
أَخَوٌ خیزین نیست که مومنان برادرانند هر یکدیگر را در دین چه همه منتسب اند باصل واحد که آن ایمانست **فَأَصْلِحُوا** پس
 صلح آرید بین **أَخَوَيْكُمْ** میان برادران شما هر گاه که شقاق و خلافتی واقع شود و در خصوص اخوین مکرر است که قل جمع که میان ایشان لغو است

افتد و کس اندام را بنای اوس و خرج باشد و ایشان دو برابر بودند و اتقوا الله و تبرید از عذاب الهی در مخالفت فرمان او است که کفر
 و تحقیر است که شایسته رحمت کرده شود شما آورده اند که جمعی از بنی تمیم ستمگر و زورور و ایشان صحابه چون عمار و بلال و سلمان و خباب
 و صیب و حق سجان آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که رویده اید که اینک فاسوس نکنند و استخفاف ننمایند قوه مرگ و قوه
 از شما قوت قوه مرگ و قوه بی و دیگر غشی آن کجاست و شایسته که باشند آنها خیرا قیض بهتر از استن کنندگان و بعضی از ازواج طهارت ام سلمه و
 بقصر قامت یا صفیه را به یهودیت عیب کردند حق سجان فرمود که لا تساءلوا و شاید که زمان استرا کنند و تساءل از زمان غشی آن کجاست
 خیرا قیض شایسته که باشند آنها که استرا کرده شدند بهتر از استرا کنندگان و ثابت بن قیس را عیب یکی از صحابه گفت از آن نیز نمی آید و لا تساءلوا
 و عیب کنید آنکه نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مومنان بشاید نفس و جسد پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرد
 باشد مصرع عیب هر کس که کنی هم تو میگرد و باز ابو مالک انصاری عیسی بن ابی حذر را گفت یا نصرانی او را جواب فرمود
 یا یهودی ضلای تعالی حکم فرمود که لا تساءلوا یا لا تقاب و غرض از این که بقیهای ناخوش چنانچه یهود و مسلمان شده باشند
 ایشان را به یهودیت و نصرانیت لقب سازند یا مومنی را فاسق و منافق خوانند بئس الایسم القسوفی بمناسبت که کسی را یاد کند بفسق
 یعنی جهود و ترسانگشتن بعد از ایمان بعد از دخول او در ایمان و من کذب و هر که توبه نکند از منیبات مذکوره قاتل است پس
 آن گروه هُم الظالمون ایسانند ستمکاران بر نفس خود که خود را در معرض عتاب با و شایسته می آرند یا ایها الذین آمنوا
 آمنوا اجتنبوا ای گروه که رویدگان بر پرزید و بگذارید کثیرا قیض الظن بسیاری را از گمانها ان بعض الظن برب ستمکاره بعضی
 از گمان اثم گناه است و گناه بر آن متفرع میشود و بیاید است که گمان بر چهار قسم است اول مأمور به و آن حسن ظن است بخدا و مومنان
 در خبر آمده است که ان حسن الظن من الایمان دوم حرام و آن گمان بد بخدا و مومنان است که موجب اثم است سوم مندوب الیه و آن تخری
 باشد در امر قبله و بنان دادن بر غلبه ظن در امور اجتناب دید چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیا و مهات معیشتی و درین صورت بدگمانی
 موجب سلامت و انتظام مهات است و از قبیل حرام شمرده اند که قلیل است بد نفس مباح و بد گمان باش و از فتنه و مکدر در امان
 باش + آورده اند که دو کس از اکابر صحابه در بعضی اسفار سلمان از نزد پیغمبر صلعم فرستاده دایمی یا طعامی طلبیدند و حضرت با اسامه رضوا له
 فرمود و اسامه گفت نزد من هیچ خوردنی نیست و سلمان باز آمده صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان قدی وارد که
 اگر بچایه بچیز رو و آبش خشک شود و در غیبت اسامه گفتند که طعام داشت ولی بخل کرد بعد از آن در مجلس افتادند که آیا اسامه را مستند
 گفته که طعام نداشته با با بخل و زبیده دیگر و زک که نزد حضرت رسالت پناه صلعم آمده بود که چسبیت آن سرخی گوشت که میان
 دندانهای شامی بنیم گفتند ما گوشت تناول نکردیم آنحضرت صلعم فرمود که گوشت خوردنی نمیکویم گوشت آدمی میگوید و این آیت
 نازل شد که و لا تجسسوا و تجسس کنند چنانچه در کار اسامه بدگمان شدند و تجسس کردند و لا یعقبت بعضکم و باید که غیبت
 نکند بعضی از شما بعضی را بعضی دیگر را چنانچه درباره سلمان کردید و غیبت آنست که غایبانه کسی سخن گوید که اگر موجب
 با او گویند آن را کاره بود پس تشبیه میفرماید برای زشتی غیبت برین وجه که اوجب آید دوست میدارد احدی را که یکی از شما
 آن یا کل آن را که بخورد و احمدا آخیه گوشت برادر خود را همیشه در حالتیکه مرده باشد آن برادر بکه نفس شما از آن تفرغ نماید
 فکر همتو و پس کرده و در یاد آنکه بخورید پس نمیکند که اکل گوشت مرده را کار بهید باید که غیبت را کاره باشد ریاضی

و برای تحقیق ایمان خود جفا کرد و بیاورد **وَأَنفُسُهُمْ** ما لها می خود که بغا از این نفقه کردند برای ایشان سلاح خریدند و نفسها
خود و با شر حرب کفار شدند **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه رضای خدای **أُولَئِكَ** آن گروه مومنان مجاهدان **هُمُ الصَّادِقُونَ** ایشانند
رست گویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیت همان گروه آمده سوگند خوروند که مامون صادق آیت آمد که **قُلْ** بگوای محمد
ایشان را **أَتَعْلَمُونَ** الله آیا خبر میکنید شما خدای را **يَذْكُرُ** بگویش خود و بدروغ سوگند بخوردید بر ایمان **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** و حال است که
خدای میداند **مَا فِي السَّمَوَاتِ** آنچه در آسمانهاست از کوان علوی و **مَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمین است از حوادث سفلی **وَاللَّهُ**
بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای به هر چیز با علم است **وَأَنَا** و من است **بِشَيْءٍ** چیزی بود پوشیده نمیشود پس محتاج اعلام و خبر شما نیست **يَتَّبِعُونَ** علیک
منت می نهند بر تو آن **أَسْلَمُوا** آنکه اسلام آورده اند **قُلْ** بگو **لَا تَتَّبِعُوا** بگو منت منید علی بر من **إِسْلَامَكُمْ** باسلام خود ببل الله
بلکه خدای منت می نهد علیکم بر شما آن **هَذَا** بگو **بِأَنَّهُ** راه نموده است شمارا **إِلَى** بگو **إِيمَانٍ** تسوی ایمان **إِنْ كُنْتُمْ** اگر هستید **مُتَّبِعِينَ**
رست گویان در دعوی ایمان **إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ** بگو **بِرِسَالَتِهِ** خدای میداند غیب **السَّمَوَاتِ** و **الْأَرْضِ** آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها **وَاللَّهُ**
بَصِيرٌ و بدستیکه خدای بنیاست **بِمَا تَعْمَلُونَ** آنچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطان نفاق ***

ع

سورة ق مكية وهي خمس وادعوت الية بسم الله الرحمن الرحيم

ق ق حروف مقطعه جهت فرق است میان کلام منظوم و منشور **آم** علم الهی **ح** فرموده که این حروف منشر را بجای تثبیت
مر نظم را چه مع مجرد استماع این حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد از وی آید منشور است نه منظوم پس در این حروف رد قول
جماعتی است که قرآن را شعر میگویند و درین حروف ق بعینه گفته اند که نامی است از نامهای خدای تعالی یا نام قرآن است یا منقول
اسم قادر و قدیر و قهار و قدوس و قیوم است یا اشارت بکلمه قف یعنی بایست ای محمد بر عمل آنچه ما مورشده **آم** ابو الیث **ح** فرمود که معنی
تقاف آن است که الله قائم بالقسط و گویند تقاف نام کوهی است محیط بگرد اگر در زمین حق سبحانه و او را از زبرجد ستر آفریده و بدان گویند
یا در ده یا قسم است بقدرت خدای یا بقرب الهی که سر و سخن اقرب الیه من جبل الوریث درین سوره ازان خبر میدهد یا سوگند بخورد
بقوت قلب حبیب خود **وَالْقُرْآنُ الْحَمْدُ** و بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان به جوش خواهند شد و کافران به جوش نگر و بدند
بَلْعُوا بلکه عجب داشتند آن **جَاءَهُمْ** از آنکه آمد به ایشان **مُنْذِرٌ** پیغمبری بیم کننده **فَتَنَّهُمْ** از جنس ایشان **فَقَالَ الْكَافِرُونَ**
پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر در موضع ضمیمه جهت تبصیر حال ایشان است بکفر هذا این برگزیدن محمد برای رسالت **شَيْءٌ** عجیب
چیزی شگفت است و کاری عجیب و دیگر گفتند **إِذَا مَعُنَا** آیا چون میریم و گناهی را بجا و گردیم ما خاک ما را بعالم حیات
باز خواهند گردانید و روح ما بجسد رجعت خواهد کرد **ذَٰلِكَ** این را در باجیات **رَجَعُ** بعید **بِأَنَّهُ** بایستی دور است از عادت
و امکان پس حق تعالی رد ایشان را گفت **قَدْ عَلِمْنَا** بدستیکه ما میدانیم **مَا تَفْقَهُ** آنچه کم گردانند **مِنْ** **مَنْجُمٍ** از
گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان **وَعِنْدَنَا** تا نزدیک ما **كِتَابٌ** حقیقت **بِأَنَّهُ** کتابی است که پاره ندهد
تفایصل ایشان را پس آنچه از ایشان خاک شده آنرا میدانیم یا نوشته است در لوح محفوظ از اندر اس و تغییر مشتمل بر عدد و اسامی
ایشان آنرا نیز فراموش نکند پس عاده ایشان بعد از قیام را دشوار باشد و چنان نیست که ایشان بگویند **بَلْ كَذَّبُوا** بلکه تکذیب کرده اند

و نگریده بالحق بقرآن راست و درست یا بحد لکاجاء همدان بنام که آمد بدیشان و معجزه نموده و محبت لازم کرده فهم
 فی امر مبین پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی بهم برآمده و باضطراب آورده در شان قرآن گاهی و هر سگیویند و گاهی شعر
 و گاهی افسانه و در باب پیغمبر و قتی و اور مجنون و قتی کاسن و گاهی مفتی افکند و نظرها آمانی نگرند منکران بعث و حشر الی السماء
 بسوی آسمان که واقع است قوه همدان بر سر ایشان که بعض قدرت کف بندها چگونه بنا کردیم از الطبقه بالای طبقه و فیهما و بیاتیم
 آنرا استارگان و ما لهما و نیست آنرا من قرقج و هیچ از شکاف و فرو و جاپس آفرین خیزی بدین بزرگی بی فرجه و عظمی و شکافی و نیست
 کمال قدرت و علم و نهایت دانش و حکمت و کما و قش مدد دهنان زمین را باز کشیدیم و گسترده بر روی آب و القیت نافیها و گندها
 در روی روایی که سهای بلند ستوار را بر جای و اثبت نافیها و بر ویانیدیم در زمین من کمل قرقج از هر گونه نباتی و حیوانی و آریسته
 و بحیث و شادی افزاینده و این هر که کردیم تبصیر و از برای بنیانی یعنی بنظر اعتبار و استدلال و گریستن و ذکری و از برای یاد و پند
 گرفتن لکل عجب و تنبیه و هر بنده باز کرده را بخدای و تزلزلنا و فرو فرستادیم من السماء از برای از جانب آسمان بماء متبرک
 آبی بسیار نفعت و کما اثبتنا پس بر ویانیدیم بدین بدان آب جنت بوستانها مشتعل بر اشجار و اثمار و قوت الحید و دیگر
 رشته گردانیدیم باران دانه را که از شان او است که در وند چون گندم و جو و ارزن و نال آن و التخل لیسقت و بر ویانیدیم درختان
 خرمای بلند و بزرگ لهما مران خمر را بنماز اطلعه و تنبیه و غلاف خرمای در دست مراد تراکم طلوع است یا بسیاری میوه در و این همه
 بر ویانیدیم و قرقج لیسکا و برای روزی مریدگان را و احیای و زنده گردانیدیم بدان آب بکدام میتنا از زمین مرده
 افسرده را پس سپیخانکه زمین مرده را حیات بخشیدیم کذلک الحشر و همچنین سب بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و
 بعرضه محشر حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در احیای دانه که مانند مرده در خاک مدفون است و ظهور او بعد از خفای او دور نیست
 بشما از حیات بعد از ممات پی تواند برد قطعه کدام دانه فرو شد که بر نیامد باز و چرا یا نه انسانیت این گمان باشد و فرو شدن چو
 بدیدی بر آمدن بگر و غروب شمس و قمر از این باشد پس برای تسلی خاطر مبارک حضرت رسول صلعم که از تکذیب قوم طول بود
 از حال کذب انهم خالی خبر میدهند و میفرماید کذب قبلکم تکذیب کرد پیش از اهل که قوم فوج گروه فوج عم که بنی شیب و
 بنی قایل بودند من فوج عم را و اصحاب الریس و اصحاب چاه میامیه یا میر عظیمه یا جیل فتح مریدی خود خنظل بن صفوان را و مؤذون و قوم
 شود و صالح عم را و عاد و قرقج و قوم عاد و مود عم را و قوم فرعون موسی عم را و اخوان لوط و قرقج و اصحاب لایکه و در آن
 لوط یعنی اصهار او را و او را و اصحاب لایکه مرثعب عم را و قرقج مرثعب و قوم تبع مرتجع عم را و در سوره دخان شمه از حکایت و س
 گذشت و اخبار بواقعی انبیای مذکوره هر یک در محل خود مسمور شده کذب همه ایشان کذب الوسل تکذیب کردند پیغمبر از برای که انبیا
 مصدق یکدیگر اند پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد چون تکذیب کرد فحوق و عید پس مسلم شد و فرود آمد
 بر ایشان عید یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب افعیتنا آیات عاجز شده ایم و رنج یافته بالخلق الا قول با فریش اول
 خلق تا فرمایم در آفریش ثانی مشرکان که معترف بودند با کحق تعالی مبدع خلق است در اول پس میفرماید که کسی که قادر بود بر
 آفریش جمعی بی ماده و مدد چرا توانا نبود بر عاده ایشان جمیع مواد و در حیات آن بی شبهه ما بران قادر و قوت داریم ببل هم
 بلکه کافران فی لیس و شک و شبهه اند سبب و سوس شیطانی من خلق جدید از آفریش نو یعنی بعث و حشر و نشر و انرا مخالف عادت

اسطانی رسانند ازین پس، ترا یک پند بس در هر دو عالم، از جانت بر نیاید بی خدام، من کشتی الرحمن هر که ترسد از خداست
 بالقیب بینانی و پوشیدگی یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد و گفته اند منان و آشکارا یکی باشد و جاء یقلب قلوب و بسیار دوسه
 بازگشته بحی یعنی اقبال کننده بطاعت و سر باز زنده از متابعت نفس پس این کس و مثال او را گویند ادخلو هار آید بهشت
 یسلم بامینی و سلامت یا تشریف یافته سلام خدای و فرشتگان ذلك این روزی و مخرج الخلود روزهای جاودانی است یعنی دین
 روز مرگ نباشد مگر ایشان بهشت یعنی مراحل بهشت را مآی شاء و آنچه خواهند از انواع نعمتهای و اصناف لذتها فیها در
 بهشت و کدینا و نزدیک مفرید و زیاده بهشت از آنچه میخواهند و اکثری اند که مراد از مزید ویت است و کما اهل کما و ساکنان که
 هلاک کردیم قبل از ایشان یعنی از قوم مؤمنین قرن از ازل قرن که بحسب واقع هم آشد و هم ایشان سخت تر بود و از کفار که
 یطش از وی قوت چون قوم عاد و ثمود و قفق بوا پس ما بریدند فی البلاء در شهر با یعنی بدقت تجارت و سفر را کردند و مال و
 متاع بسیار بدست آوردند و هلاک من حیص و هیچ بود و ایشان را اگر مرگ می آید یا بنا بهی از قضای خدای همین که حکم فانی شد
 هیچ چیز و شکری ایشان که در آن فی ذلک برستی که در آن مرگ و دین سوره و کذا کریم بر آنست پس اندر فقر می آید و دین است که کاف که
 قلب مرگ می آید که باشد مراد از وی تفکر و حقائق اخبار یا عقلی از خواب غفلت بیدار گفته و سلمی از شبلی قدس سره نقل می فرماید که مو عظمی و
 دلی می باید حاضر باشد که طریقه العینی غافل نشود و اولی الستمه یا سیکه القای سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار و هوشیاری
 و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی آن تواند کرد در کتاب آورده که صاحب قلب مومن عرب است و شهید مومن اهل کتاب است که
 گواهی دارد بر نعمت محمد صلعم و شیخ ابو سعید خزاز قدس سره فرمود که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان می باید که گویا از پیغمبر میشنویس
 در فهم بالاتر و در چنان داند که از جبریل علم استماع میکند پس فهم را بلند تر و در چنان داند که از خدای میشنود شیخ الاسلام قدس سره فرموده که
 این سخن تمام است و بران در قرآن گواهی است و آن لفظ شهید است چه شهید اگر گویند که حاضر باشد و از گوینده شنود و از خبر دهند چه
 غائب از مخرجی شنود و حاضر از مکمل و از امام جعفر صادق نقل است که تکرار میگوید قرآن را تا وقتی که از مکمل او شنودم و لقد
 خلقنا السموات و الارض و ما فی بینهم و ما فی سواها و من راق ما یبینه ههنا و آنچه میان ایشان است فی سینه آگاه در
 شش روز از کشته تا روز شنبه و ما تمسنا و رسید ما را در آفرینش اینها من لغوی و هیچ رنج و اندکی رد و قول میو دست که گفته رو شنبه
 استراحت کرد و از روانه که رنگ مبارک حضرت رسالت پناه بعد از استماع استراحت یوم لهبت سرخ شد از شدت غضب آیت آمد
 که قاصد پس شکیبایی کن علی ما یقولون و آنچه میگویند میو و یا سخن شرکان را بخار بخت یا هر چه درباره توان ایشان صادر گردد یا
 چون نسبت تو سحر و شعور و جنون کنند و آنچه در حق من میگویند از اتحاد و لحد و شریک و سب و نماز گزاف و کذب و کفر و کفر و کفر و کفر
 طلوع الشمس پیش از آمدن آفتاب که نماز با دست و قبل الخروب و پیش از فرو شدن آفتاب که نماز دیگر یعنی پسین است و
 من الیل قسح و در بعضی از شب پس نماز کن برای او که نماز شام و خفتن است و آذ با و التجود و نماز کن پس از سجده امام زاهد از
 رتقی علی کرم الله وجهه نقل میکند که او بار سجد و دو رکعت است بعد از نماز شام و گفته اند و ترست بعد از غشایان و اهل بعد از مکتوبات
 و استیم و گوش فرا دارد و بشنود قرآن یا یوم یبدا المکاد روزی که کند نداننده یعنی اسرائیل عم من مکان قریب و از جای نزدیک آسمان
 یعنی صخره بیت المقدس که از زمین برآمده میل آسمان نزدیک ترست گفته اند مکان قریب بدان معنی است که آواز او بهر جا رسد و از هیچ موضع

فِي غَمْرَةٍ فِي جَالَتِ وَنَهَيْتِ غَفْلَتِ سَاهُونَ غَافِلَانِ اَزْ اَمْرِ وَاوَرَاهِي يَكُونُ اَيَّانَ قَوْمُ الدِّينِ **○** ميسرند از پيغمبر و مومنان
 كَلِي خواجه بود و روزگار كه خداي شاسو گند يا ذكر دان الذين لواقع اين سخن را از روی تكذيب و استناده بگفتند حق سبحانه فرمود كه جزا
 واقع ست **قَوْمُهُمْ** روزي كه كافران على التار و بياتش و وزخ **يُقْتَلُونَ** **○** سوخته شوند و بدان معذب گردند و غمزه دو
 ايشان را گویند **قَوْمًا يَحْشِدُ قُلُوبَكُمْ عَذَابٌ خَوْفًا هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ يَدْعُونَ** اينست آنچه بوديد شما كه در دنيا آن يعني برسيدن آن
تَكْتَفَحُونَ **○** شتاب مينموديد و ميگفتيد متي هذا العذاب الذي كُنْتُمْ يَدْعُونَ بَرْتِيكِيه پريزگار ان از شر ك و محصيت در ان روزي في جنت
وَعِيُونَ **○** در بوستانها باشند و چشمهاي و ان يعني بوستانها كه مشتمل باشند بر آبهاي جاري اخلاصيت پذيرندگان و فراكيرندگان مآ
اَشْمُهُمْ **بَنَاتُهُمْ** انچه نري را كه بفضل خود عطا كرده است بديشان پروردگار ايشان از ثواب اعمال و اقوال انهم كمال ثواب بديشان
 بودند **قَبْلَ ذَلِكَ** پيش از دخول بهشت **مُحْسِنِينَ** **○** ميكو كاران و فرمان برداران كانوا اَقْلِيَالًا مِّنَ الْكَيْلِ بودند كه در انك از شب مسا
يَحْشُونَ **○** خواب نكردن معني يعني اكثر شب بعبادت مشغول شدند و انفس فرمود كه ميان مغرب و عشا بطول نماز گزار و ندي و از ان عباس منقول
 كه كم شي بود كه بگذشتي بر ايشان گر كه نماز گزار و ندي و راول و در او بيا و آخر ان است ان ست كه خواب نكردن و نماز حق نگزار و ندي وقت آن را در آن
 كشيدي تا وسط شب و بيا كشتار و بودند ندي كه سمر با هم **يَكْتَفَحُونَ** **○** ايشان استغفاري كردن ندي يعني با وجود خواب انك و طاعت بسيار
 چون بليعه عظمي را شدي استغفار كردن ندي بر ان وجه كه گوياب به شب با تكاب جرات متعال نموده اند و از ان حسابي ندي شسته است طاعت
 ناقص با موجب غفران نشود و در نيم كرد و علت عصيان نشود و **وَقِي** **أَمْوَالِهِمْ** در مالهاي ايشان حق نصيب و بهره بوده **لِلنَّاسِ** **○** ايلي
 خواهند و **وَالْحَرُوفُ** **○** حروف بهره را و محروم حلق باشد كه از كسي چيزي نخواهد و مرد و گمان بر نكند كه او تو نگرست و صدقه بوي نديند يا كسيكه
 كشت و زرع ويرا نقصان رسيد يا فقيري كه بدخلان قبل او بيا ملوكي كه خداوند او را نفقه ندهد و بر هر قدر ايشان در مال خود حق مقرر كرده
 بودند خواهند و نماندند و **وَالْحَرُوفُ** **○** حروف بهره را و محروم حلق باشد كه از كسي چيزي نخواهد و مرد و گمان بر نكند كه او تو نگرست و صدقه بوي نديند يا كسيكه
 و بعضي از ان آيات بر روی زمين محاذون ست كه انواع جواهر از ان استخراج ميكنند و نباتات از بقول و حيوب و اشجار و صنایف آن
 حيوانات از بهائم و سباع و حشرات و انواع آن و در نفس زمين اختلاف اجزا و كيفيات خواص و منافع و **وَقِي** **أَنْفُسِكُمْ** و نشانه است در
 نفساني شما **أَفَلَا تَبْصُرُونَ** **○** آيا نمي بيند استقام معني است يعني بظرف عبرت در نگرید و علامت كمال صنع در ذات خود شما هر كند
 چه در عالم هيچ چيز باشد الا كه نموده از ان در نها و شما و با وجود آن فقر و ديدهايات حسنه و تركيبات خوش و منظرهاي دلگش و تمكّن از افعال خيره
 و استنباط صنایع مختلفه و استجلا كمالات متنوعه در حقائق سلبي ندي كورست كه هر ك اين آيتها در نفس خود نديند و در صفا و جود آثار قدرت مظاهر
 نمايد خط خود را ضايع كرده باشد و از زندگي بهره نيايد بر باغي نظري سوي خود كن كه تو جان نل رباني و تمكّن بجاك خود را كه تو از بندجاني
 تو چشم خود نهاني تو كمال خود چو داني چو در از صدف برون آي كه بس گران بهاي **وَقِي** **النَّاسِ** و در آسمان ست **وَقِي** **النَّاسِ** روزي شما
 يعني اسباب رزق كه بارين ست يا انچه قسمت يافته از رزق شما مكتوب ست بر لوح محفوظ و در تبليان گفته كه لوح در آسمان چهارم ست و **وَقِي**
وَقِي **النَّاسِ** **○** و ديگر در آسمان ست انچه شما را وعده داده اند از ثواب چه بهشت و نعميم آن در آسمان بنهيم باشد نديك سدره المنته
وَقِي **النَّاسِ** و الا در نيل پروردگار آسمان زمين سگند ست كه انك **وَقِي** **النَّاسِ** بديك ندي انچه نديك و رزق و ثواب هر ك ندي بهشت
مَثَلُ **أَنْتُمْ** **تَنْطِقُونَ** **○** مانند انچه شما سخن ميگويد يعني انچه كه شك نيست سخن گفتن شما شك نيست در روزي دادن من هل انك

و

انجف السابغ والمصنوع

در تنگی آمد بتو حدیث خبیثه و ترا هم سخن همانان ابراهیم و آن بازده فرشته بود مذکوره بالک قوم لوط عم فرود آمده بودند و در میان آورده که آن چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و وزو فاعیل و آنکه می بیند که همانان گرامی کرده شده نزدیک خدای باز در یک ابراهیم و هم که بنفس خود قیام فرمودند خدمت ایشان اید و خلوا علیک و یاکن چون آمدند همانان برابر ابراهیم هم قضا و الهی گفتند سلام و سلام کردیم تو سلام کردی قال گفت ابراهیم سلام بر شما و شما هم گفتند قوت و گروید ما شناخته شده یعنی هرگز چون شما قومی ندیده ام در صورت و قامت مرا گویند که چه کسانی گفتند همانانیم قرآن پس باز گشت ابراهیم عم الی اهله بسوی اهل خود و بر وحی که ایشان ندانستند که کجاست و فجا و لیل سبیل پس بیاورد گو ساله فرید بریان کرده فقرت به پس نزدیک گردانید آن الکیمه بدیشان یعنی در پیش ایشان نهاد ایشان بدان میل نکردند قال الا تا کون گفت آینه خور یا زین یعنی بخور یا ایشان گفتند اینخوریم تو جسی پس در خاطر گذشت منم از ایشان خبیثه ترسی یعنی دل مبارکش سیم کرد از آنکه سباده از زبان باشند و قصد وی کنند چه در آن روزگار کسی که با کسی دشمنی داشته طعام وی نخوردی چون ملائکه از ابراهیم و از خوف مشاهده کردند قالوا لا تخف ما گفتند ترس که ما فرستادگان خدایم ابراهیم و فرمود چه پیشتر گفتید تا من این گو ساله نیکو شوم و از ما در جد انیکو دم جبرئیل عم بر مبارک خویش بران گو ساله بریان بالید گو ساله زنده شد و بر جست و فریاد کنان روی بجانب در نهاد ساره و مادر پس در ایستاده این حال را مشاهده کرد ابراهیم و از آن صورت متعجب شد و فرشتگان دیگر باره سخن آغاز کردند و کثرت و بشارت دادند و اورا بخلی علیکم و پسری انیم بتولد پسری حق نام از ساره که چون بلوغ رسد عالم شود فافکت امر آنکه پس روی بخانه نازان و یعنی ساره زنی صوفیه و صیحه میگفت اللی اللی و این کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعظم امور زبان مانند می فصحت پس طباخیزد و خجسته روی خود را پنهان زنا در وقت تعب کنند و قالت و گفت آری ای خجسته عقیتم و پیرانی نازانیده قالوا کذبت گفتند فرشتگان چنین بشارت دادیم ترا قال و کذبت گفتند است خدای تو و ما از قول او خبر دایم اینه هو الحکم بر تنگی و حکم کننده است و ما از ترس بیعتی تو و هر حکم کار و دانا بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح تو نظر کسی که بکار تو دانا بود و با تمام آنهم توانا بود و بخورد گش و دکن سوی کس و راودل خویش از خواه و پس چون ابراهیم و هم داشت که ایشان فرستادند و فرود آمدن ایشان بدان جمعیت جز بکاری عظیم نخواهد بود

قال فما خطبکم گفت پس چیست کار بزرگ شما ایها المرسلون ای فرستاده شدگان قالوا گفتند انا انرسلنا بر تنگی و فرستاده شده ایم الی قوم مجرمین بسوی گروهی گنهگاران یعنی کافران چه سر به گناهان گشت و آمده ایم لئیسلمنا فرستیم علیه و بر ایشان یعنی بعد از هلاک ایشان و زریوز بر گردن ایشان حجامه و من طین سنگی از گل یعنی خاکسنگ شده یعنی مانند آجر مسوم و سنگ نشان کرده شده عند ذلک نزدیک برورد و کار تو للمسرین و برای از حد بیرون برندگان در کفر و فجور آورد و دانند که آن سنگها معلوم بود بخطوط سیاه و سفید یا نام هر کس سنگی نوشته که بدان هلاک شود و این سنگها بر ایشان باریده شد بعد از هلاک ایشان واضح است که آن سنگها بر جمیع فرود آمد از ایشان که در آن شهر بودند و همه کس بدان سنگ بدان هلاک شدند و چون ابراهیم و هم معلوم فرمود که بزنگه میروند به هلاک کردن قوم لوط عم دل مبارکش جبت را در زاده یعنی لوط عم شام شد که آیه حال او در آن بلا چگونگی گذرد و ملائکه گفتند غم نخور که لوط عم و دختران او نجات خواهند یافت فاکخر جبا پس بیرون خواهم آورد من گان و همه را که باشد در دیسای مؤتلفه من المؤمنین و اگر دیدگان و جفا و جفا پس ما خواهم یافت فیها دران قری غیرت من المسلمین و غیرت خا

از مسلمانان که لوط است و دختران او گفت اندک کس از ان قوم لوط عوام ایمان آورده بود و در مدت بیست سال و شصت و یک روز و شب
 قیامت در میان آیه علامتی از عذاب الذرین برای عبرت آنکه یحافون العذاب الا لیتم علی تبرید از عذاب در دماک و آن علامت
 آبهای سیاه و تقلیب دیار قوم لوط عوام است و فی مؤسی و در قصه موسی و فرعون است و ترسندگان را اذا اوسلکته چون فرستادیم او را
 فرعون بسوی فرعون و سلطان قبطین ○ بجای روشن چون در یضاد و عصا فتولی پس برگشت فرعون بزرگانه بقوت خود یعنی بسبب نخ
 متقوی بود بان از خزانه و لشکر و اعراض کرد از ایمان و قال لیجر و گفت موسی جاد و دست بچشم بزدی مردم را خوارق عادت میاید او و جوتون
 یاد یوانه است که عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند طعن دی بر موسی و دلیل کمال جل است چه او را بد و چیز متضاد طعن کرد چه مقرر است که
 سحر را عقلی تمام و ذوقی درک و خدا قوی در ان فن باید و دیوانگی دلیل زوال عقل است و کمال عقل و زوال آن متضاد اند پس چون فرعون گشت
 از موسی ع و بر وطنه زد و قوم وی بر ان متفق بودند فاخذ نه پس گرفتیم او را بغضب خود و جوتو که و لشکر او را قتل کردند و پس سقین
 ایشان را فی الیم در دریای غرق ساختیم و هو و آن فرعون ملیکم مع ستمی است بود یا است کننده خود را که چا اعراض کردیم از موسی ع و
 و بر وطن زدیم و بدین سبب گفت است لا اله الا الذی است بر بنو اسرائیل و فی عاده و در هلاک قوم عاوین بزدی و عبرتی است مراد
 اعتبار را اذا اوسلکنا چون فرستادیم علیه التیمه العقیم ○ بر ایشان بادی بی نفع و بی خیر یعنی بادی که آسین کند درخت را و بر نذر
 ابرار اما قتل کند ایشان بادی من شیئی است هیچ خیر را که گشت علیه بر ان لا یجعله لکرا که گردانید آن چیز را کالزیمیم ○ مثل گناه
 خشک شده یا استخوان کنه ریزیده و فی قنود و در قصه قوم ثمود و در خافرا را اذ قیل لهم چه چون گفته شد مر ایشان را
 بعد از گداز صالح ع و عقره تا که شما تجمعتوا بر خورید از زندگانی خود و نفع گیرید از عمل حتی چنین ○ تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سوره
 خواهد بود و قنود پس بر کشیدند عن امر و بعد از فرمان آفریدگار خود و بتدارک حال مشغول گشتند فاخذ منهم الضیقه پس گرفت
 ایشان را عذاب هلاک کننده بعد از سه روز و هم یظنون ○ و ایشان انتظار می بردند و مراد از عذاب صیحه جبریل ع است چنان
 غیر ازین مره گذشت فما استطاعوا پس نتوانستند من قیام را از بر خاستن گنایت است از عمر ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که
 بر خیزند و از عذاب بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند با صلاح مهم خود و در دفع عذاب خود بکوشند و ما کالوا امتحون
 و نبودند استقام کنندگان از مایاری دهندگان مر یکدیگر را در منع عذاب و قو مرفوح و هلاک کردیم قوم نوح را ع و من قیل
 پیش از قوم عاو و ثمود و هم کافوا بدینیکه ایشان بودند قو مافسقین ○ گروهی بیرون رفتن از دایره است سبب کفر و عصیان
 و السماء بنیت لها و آسمان را بنا کردیم باینکه بقوت الوهیت و گفته اند قوی که بر آفرینش آن داشتیم و انما لوسعون ○ و ما توانیم
 برینمای آن بکشاده کننده ایم روزی ما بر بندگان چنانچه گشاده ساخته ایم آسمان را و الا ارض فرشتها و بگستریم زمین را
 قیام المهدون ○ پس نیک گسترانیده ایم ما و من کل شیئی و از هر جنسی از اجناس موجودات خلقنا و و جین بنا فیم
 دو نوع که یکی مزدوج دیگر است یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد و چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و
 نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس با یکدیگر که سا و ارض و سبل و جبل و بر و بحر و کفر و ایمان و شقاوت و
 سعادت و شتا و صیف و جن و انس و از صفات چون علم و قهر و حین و شجاعت و جوده و نخل و مانند آن است حق و باطل و علو و
 مرد و ستم و صحت و غنا و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات و لهم جبر العکم تک کوون ○ باشد که شما پسندیدید

و دانید که وحدانیت و فردانیت صفت حق است زیرا که تعدد از خواص کمالات است و من واجب بالذات ام و واجب قایل تعدد و
و تقسام نیست لفظ ذاتش از قسمت و تعدد پاک و وحدت او مقدس از اشراک و از عدد دوم فراتر و او فرد است و کی عدد و بفرستد و در خور است
احد است و شمار از او معزول و صمد است و نیاز از او محذول و قد نزلنا فی القرآن الی الله پس بگریزید و رجوع کنید بوجهی که از عذاب او بترسید
او باز معصیت او بطاعت او و از شیخ سهل تستری قدس سره منقول است که بگریزید بوی از مساوی می و در بحر الحقائق آورده که اس
کسانیکه بگریخته اند از خلق بسبب تعلقی در حق بگریزید بقطع تعلقی و سخن امام قشیری رحمه راجع بآن است که از وصف خود و بوصف حق بگریزید
بلکه از خود فرایند و با حق تسبیح و تسمیه و تحمید و تمجید که از خود بگریزید و بگریزید از خود و بگریزید از آنچه
لکم درستی که من شمارا قیسه از عذاب خدای تعالی می بینم **بسم الله الرحمن الرحیم** کینه ام آشکارا بایسان کنند و آنچه از ان خدایا بگریزید و گوا
تجملوا و بگریزید و بگریزید مع الله با خدای تعالی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** معبودی دیگر از حق **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بدستی که من شمارا قیسه از عذاب خدای تعالی
غیر او ندیدم ترسانند **هَامُ مُبِينٌ** چه بد و بدید **كَذَلِكَ** همچنانکه قوم تو ترا بسحر و جادو نسبت میکنند **مَا آتَى الدِّينَ** بیا ما آنکه بودند
من قبله **مَشِيشَ** از کار که من و رسول هیچ فرستاده **إِلَّا قَالُوا** اگر آنکه گفتند که او سحر و جادو است **أَوْ مَجْنُونٌ** یا دیوانه است
اگر سحر و جادو باشد یا ابله یا دیوانه و اگر از بعثت و حشر خبر داد قول او را سخن اهل جنون شبیه کردند **وَمَا أَتَوْا بِصِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**
پیشینیان بر این پیشینیان را بدیدین سخن تا بهر چه گفتند استقامت یعنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند **بَلْ هُمْ قَوْمٌ مُّكَلِّمُونَ** بلکه ایشان گروهی اند که طاعت حق
تا فرمانان و از حد گذرندگان و طغیان ایشان باین قول میدارد **فَقُولْ** پس بوی بگردان **عَنَّا** از مکافات ایشان تا وقتی که ما سر
شوی بقتال **فَمَا آتَيْتَ** پس نیستی تو **بَلْ هُمْ قَوْمٌ مُّكَلِّمُونَ** طاعت زده نزد خدا سبب اعراض از ایشان در محال آورده که چون این آیت نازل شد
حضرت رسول صلعم و صحابه غنم گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیک رسید با نیت آمد که و ذکر کرد و پند ده و تنبیه
و سوغه فرو گذار **فَاتَّخَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا** پس بدستی که پند **وَاللَّوْغُ** سود میرساند مومنان را یعنی بعبادت کافران و مجرور
ایشان دست از تربیت مومنان باز دارند همچنین بر تذکیر خود ثابت باش که و غطراف و اند بسیار است و منافع بسیار در فصول آورده
که کلام مذکور باید که برده خیر مشتمل باشد تا سامعان را سودمند بود و اول نعمت خدای عزوجل بیا و مردم و بهر تا شکرگزاری نمایند دوم
ثواب محنت و بلا ذکر کنند تا در لغز شکستنی و رزند سوم عصبیت گناهان بر شمرند تا از ان باز ایستند و توبه کنند چهارم مکاتیب و مسا
شیطانی بیان فرمایند تا از ان خد نمایند پنجم فنا و زوال مبی اعتباری دنیا بر ایشان روشن کنند تا دل درو ننهند ششم مرگ را پیوسته بگویند
تا از فتنه آلوده شوند هفتم ذکر قیامت و احوال آخرت تا کار را خور سازند هشتم درکات دوزخ و انواع عقوبات از بایان کنند تا ان
بترسند نهم درجات بهشت و مقام نعمتهای آنرا بشمار و تا باین راغب گردند و هم بنامی کلام بر خوف و رجائند یعنی گاهی از کبریا
عظمت الهی سخن راند تا از وی ترسند و وقتی از رحمت منعمت و مهربانی او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس هر دو عطف که مشتمل برین
سخن است سبب منفعت مومنان است **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا فریدیم** پران و آد میان را از اهل ایمان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
مگر تا بهر ایستند یا فریدیم مجموع ایشان را که اگر کفر عبادت و بهر را کرده ایم و ما امر و الا لیعبد و الله و ما یجوز گفت یا فریدیم ایشان را که تا ما را
بشناسند و ما را می شناسند غایتش آنیکه بعضی فرمان مبی بر بند برخی در عبادت شریک میگیرند و در قافیه این آیت و حقائق این اشارت حواله
بجواب تفسیر است **مَا آتَيْتُم مِّنْهُم مِّنْ شَيْءٍ** از خود من و ذوق هیچ روزی **وَمَا آتَيْنَا** آنچه از خود ما **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و آنچه از خود ما **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

صا در نشود که موجب اثم باشد و یطوف و طواف کند علیهم السلام بر ایشان برای خدمت غلبان کلمه خادمانی که ایشان را
بر شکل پیران آفریده شده گاه می گویند که اگر ایشان در صفا و لطافت انوار و ملکوتی مروارید پوشیده در صدف اند که دست کس
بدیشان نرسیده و با و تصرف بر نکس بدیشان نور زیده و در معال از قیاده درم نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله خدایتان است و خدوم و مخلوق
خوا بود و حضرت فرمود که فضل خدوم بخدا هم بخیرین فضل ماه بدر باشد بر سائر کرب و در میان آورده که ذکر یعنی اولاد مشرکان غلمان سبیل
بهشت اند و انشا ایشان خور عین و اولاد مومنان با پدران خود همان سیات باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریب است و اقل
و روی می آید بعضی از بهشتیان اقبال میکنند علی بعضی دیگر تنگ آید و همی پرسند از احوال و اعمال ایشان قائل و
انگاه گویند ایشان بدستیکه ما بودیم قبل پیش این فی اهلنا در میان اهل خود و مشفقین خج تر شدگان از عذاب خدای تعالی یا رسولی
تضایا از ثنات اعدایا از عاقبت کار و خاتمت احوال فحق الله پس منت نهاد خدای علیک تا بر رحمت یا توفیق عصمت و کوفت
و نگاه داشت ما را عذاب السموم از عذاب آتش که همچون سموم در سم نام نفوذ کند و گویند سموم نام جرم است انگاه بدستیکه ما گشتا
بودیم من قبل ندعو و پیش ازین در دنیا که می پرستیدیم خدای را و میخواندیم او را و قایم از دوزخ می طلبیدیم پس وی اجابت کرد و ارا
رائه بدستیکه او هو البره است نیکو کار بندگان الرحیم مهربان بر ایشان آورده اند که جماعت متقسان بر عصبات که می ایستادند
و حضرت رسول الله را نزد قریظ عرب که بکانت و جنون و شعر و سحر منسوب می ساختند و حضرت صا اند و همین میشد آیت آمد که قل کون
پس پند دای محمد بقرآن اهل که را و ثابت باش بران و سخنان مشرکان طول مشوقا آتت پس نیتی تو یغیبت و بکالت بانصام
پروردگار خود یعنی بجهاد و نعمته بکاهن که خبر میداد از غیب بی نزول و می بود و کلامی چون و زدیوانه که عقل پوشیده
یا چون اورا فسر و گرفته ام یقولون شاعر بلکه میگویند او شاعر است نه بنی نثر کتب به نظاری می بریم بوی ربیب النون
حادثه روزگار را یعنی چشم میداریم مرگ او را چنانچه شعری دیگر مردند یا میداریم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی برود و میرد
و به پیری نرسد قل تر بصوا بگو انتظار برید مرگ مرا قاتی معکم پس بدستیکه من باشا من المتر تصدین از منتظر
یعنی انتظار هلاک شما می برم چنانچه شما منتظر هلاک من ایام تا قهر و همت میفرمایا ایشان را احلا لهم عظمای ایشان
لهذا ابین سخنان مناقض که ترا کاهن میگویند که کمانت را فطانت لازم است و مجنون بخوانند و خرد با جنون جمع نشود و شعر
نسبت میدهند شاعر را کلامی متشخص و خلیل باید و آن با جنون هم میسر نمیکرد پس این سخنان نیز بر مقتضای عقل است اما هم میگویند
بلکه ایشان را دهند طاعون از حد در گذشتگان در مبارزه و عناد ام یقولون بلکه میگویند نقول که خبر بانه است قرآن را و او
خود گفته و چنان نیست که ایشان میگویند بل لا یؤمنون بلکه ایشان از استکبار و حسد میگویند و غلبه او آپس بگو بسیار
بحديث یثیله بسختی مانند قرآن ان کا فوا اگر سدید صدیقین است که میان در آنکه قرآن را از نه و نه خوان ساخت یعنی اگر قرآن
بر بافتنی و ساختنی است ایشان که فصحا و بلعای عرب اند که گویند که مانند وحی انشاکند ام خلقوا یا آفریده شده اند ایشان را متذکر
شیئی بی چیزی یعنی بی مدری و مداری مراد آن است که ایشان آدمی اند از آدمیان ناده شده نه جاده که تعقل امور نکنند و بعضی معنی
آیت برین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوق اند بی خالق و محال است که محدث بی محدثی باشد ام هم الخلقون بلکه ایشان
آفرینندگانند و در او این نیز ظاهر البطلان است که معدومی چگونه وجود تواند داد چیز را ام خلقوا السموات و الارض

در خبرست که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات گویند کفارت باشد هر لغوی و لهوی که در آن مجلس واقع شده باشد و من الکیل دور بعضی از شب فسیخته پس نماز گزار برای او که عبادت در شب از یاد دور ترست و بر نفس سخت تر و از یاد باز الکویر و نماز گزار در عقب برگشتن بخوم یعنی بعد از غیبت و خفای ایشان بنویسند و در رکعت سنت قبل از صلوٰه فجر و صاحب وضع جمعی دیگر اینند که مراد نماز صبح

سورة النجم مکتوبه اثنتان وستون آیه

چون حضرت رسول صلعم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کردند و گفتند محمد گمراه شد از دین پدران و خطا کرد حق سبحانه و تعالی و الکویر سخن ستاره را اذاهوی چون طلوع کند یا غروب نماید مراد همه ستارگانند که راه نمای مسافرانند و بحر و ریا کوکب که بوقت ولادت آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه زمین نزدیک آمدند یا آنکه در رحم میکنند شیاطین را در زمان اشتراق سمع نزد بعضی نجم ثریا است یا هر دو یا هر دو را حل گفته اند مراد از نجوم قرآن است و هوای معنی نزول یعنی سوره و آیات قرآن چون فرود آید و بقول جمعی نجم گویا هست که او را ساق نباشد و هوای معنی سقط و از امام جعفر صادق مروی است که مراد از ستاره وجود محمدی است عم که فرود آید از آسمان در شب معراج و در باب گوید که مراد همان حضرت است چون بالارفت معراج چاره هوای هر دو معنی اخذ میتوان کرد و نزد محققان سوگند یاد کرده است تا دل محمد که بر فلک توحید منقطع شده از ماسوی جواب قسم اینکه ماضی صلاح که گمراه نشد صاحب شمای معنی محمد و تسمیه صاحب جنت آن است که پیغمبر مأمور بود بصحبت کافران جنت ایشان و ماعوی و خطا نکرد و معتقد نیست باطلی نشد و مایطی و سخن نیگوید عن الکویر از هوای نفس خود باز روی طبع خود یعنی بیاطل تکلم نمیکند و اصل معنی آنست که نطق او بقرآن است از هوای نفس او نیست ان هو نیست آنچه بدان باطل میشود الا و حی یوحی مگر وحی که فرامده میشود بوسی حکمت بیا موزانند ویرایین وحی آورد بد و فرشته شد ید القوی مع سخت با قوت یعنی جبریل هم و از قوت او آن بود که شهرستان قوم لوط را از زمین قلع کرده ببال خود برگرفت و آسمان نزدیک رسانید و لنگر نثار کرد و بیک صیحه او قوم ثمود و بنی امیه ذوق مرگ و خداوند صورت نیکو فاشتوے پس رست بایستاد جبریل هم بر آنچه مأمور است بران یعنی مستقیم شد در کار خود یا بایستاد بر صورت اصلی خود و هوای الا علی و او بکناره بلند تر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب تا پیغمبر را دید و بچشم جبریل هم در صورت ملکی ندیده غیر آنحضرت مصطفی و او را دو نوبت دیده در نوبت اول که او را بر صورت اصلی خود دید و بهیوش شد و چون بهیوش آمد جبریل را یافت نزدیک خود نشسته دستی بر پهنیه مبارک و می دوستی برکتش نهاده و حق سبحانه ازین خبر رسید که محمد در ناپس نزدیک آمد جبریل هم پیغمبر بعد از آنکه او را دیده و بهیوش شده بود گفت ای پس سر فرود آور و بجهت سخن گفتن با وی فکان پس بوفت میان جبریل و محمد قات قوسین میان دو کمان آو آذنی و فاعو حی بلکه کمتر از آن پس وحی کرد جبریل هم و ظاهر ساخت الی عبد ربی بوسی بنده خدا که محمد است ماعو حی و آنچه وحی کرد خدای تعالی یعنی جبریل هم گفت و بقول بعضی ضار راجع تجی است و بعضی پیغمبر بدین نوع که ثم دلی پس نزدیک شد محمد صلعم بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت گشت بکانت و منزلت نه بمنزل مکان فشدلی پس فروتنی کرد یعنی سجد خدمت آورد خدای تعالی را و چون آن مرتبه بواسطه خدمت یافته بود دیگر باره در طیفه خدمت افروود و در سجده و عده مقرب نیز هست که اقرب یا کون العبد من رب ان یكون صاحب فکان قات قوسین او ادسنه

گناهی نیست از تاکید قربت و تقرب محبت بواسطه تقرب با مقام در صورت تمثیل نمودی شده چه عبادت عظمای عرب آن بود که چون تکبیر
 عبادی بودی و توفیق عبادی خواستندی که نقص آن راه نیاید هر یک از متعادلان گمان خود را حاضر ساخته بایکدی انضمام دادندی و هر دو
 بیکدیار قبضتین گرفته و یکبار کشیده با اتفاق یک تیر از آن عینا ختندی مابین صورت از ایشان اشارت آن معنی بود که موافقت کلی میان ما
 تحقیق پذیرفت و مصداق است اهلی بروحی تمهید یافت که بعد از آن رضا و خطایکی موجب رضا و سخا آن دیگری است پس گویا درین
 آیت با عنایت آن معنی هووی شده که محبت و قرب پیغمبر با حق سبحانه و تعالی تاکید یافته که مقبول رسول مقبول خداوند است و مردود
 مصطفی مردود درگاه خدا و علی هذا القیاس متردد محققان و فی ابشارت است مکان نفس مقدس او و تدلی بمنزله دل مطرا و فکان قاتل
 بمقام روح مطیب او و اولی مرتبه سرور او و نفس او در مکان خدمت بود و دل او در منزل محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبه
 شهادت شیخ ابوالحسن نوری را قدس سره از معنی این آیت پرسیدند جواب داد که جایکه جبرئیل عم نگین نوری کیست که از آن سخن توان گفت
 نظم خیر بر دل خود در حد و جرات پیموده او شدت حق نور ذات + تیرگی هستی از دور شد پیرنگی پرده از نور شد + کیست که از آن پرده
 شود کار ساز + در مرتبه گویا از آن پرده باز + فاوحی الی عبده ما اوحی پس وحی که بر خدا بنده خود آنچه وحی کرد بعضی علما گویند که اولی
 آن است که تعرض آن وحی نگینم و در پرده بگذاریم و جمعی گویند آنچه از آن وحی در خبری یا اثری ببارسیده باشد ذکر آن بیج نقصان ندارد
 و در این باب روایات بسیار وارد شده و در جواب هر التفسیر لسطی تمام یافته اینجا بسبب وجه اختصار میسر و دوا اول نکته مضمون وحی این بود
 اگر آن است که دوست میدارم معاتبه با است تو هر آینه بساط محاسبه ایشان طی میکردم دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد + انا و
 انت و ما سوی ذلک خلقت لاجلک ایشان در جواب فرمودند که یارب انا و انت و ما سوی ذلک ترکته لاجلک + سوم آنکه
 است تو طاعت من بجای می آرند و عصیان من نمی و در مذ طاعت ایشان برضای من است و معصیت من ایشان بقضای من پس
 آنچه برضای من از ایشان صادر شود اگر چه اندک و با قصور بود و قبول کنم زیرا که کریم و آنچه بقضای من از ایشان در وجود آید اگر چه
 بزرگ و بسیار باشد در گذارم زیرا که رحیم ام ما کذب القواد و روع نكحت دل محمد با محمد ما قادی ○ آنچه دیدیم من می بقول اول
 جبرئیل است عم و بقول ثانی حق سبحانه و اکثر صحابه بر آنند که حضرت رسول الله صلعم خدای مادر شب معراج دیده در عالم آورده که جمعی بنده
 که حق سبحانه بصیر پیغمبر را در دل می نهاد تا بدیده دل شاهده نمود بیت کلام سرمدی بی نقل شنید + خداوند جهان طلبه جنت دیده
 طلوع دیدن که حیرت حاصلش بود + دلش در چشم و چشمش در دلش بود + آفتاب و نوره علی ما یسر ○ آیا مجادله میکنید با محمد بر آنچه دید
 در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان پرسیدند و لقد را که و بدستیک دید جبرئیل م را بصورت اهلی او
 نزلت اخروی ○ یکبار دیگر عند سدره المنتهی ○ نزدیک درخت سدره المنتهی و آن درختی است که علم خلایق بدان منتهی شود
 و اعمال ایشان تیر به بخامیر سید و بر نیگندزد و بتفسیر مشهور معنی آن است که خدای تعالی را دید بار دیگر و فکیک خود نزدیک سدره بود و قول
 ابن عباس منبوید این است که پیغمبر خدای را در شب معراج بدیده دل و نوبت دید در عالم آورده که آنحضرت را صدر آن شب عروجا بود
 برای درخواست تخفیف نماز و شاید که این روایت ثابت در بعضی از عروجا بوده باشد عید ها نزدیک سدره المنتهی است جنة المأویة
 بهشتی که آرامگاه متقیان یا ماویای ارواح شهیدان است پیغمبر و دید جبرئیل را م یا خدای ما لا ذیغشی التدریة آن بهنگام که پوشیده
 بود سدره را ما لاغشی ○ آنچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسیار جمع بودند بر آن درخت بر هر برگه ملکی بود گویند

بر حوالی آن فرشتگان طیاران میکردند چون پروانه های زرین یا پوشنده آن نور کبریا بود معانی آن البصر و حیل و حیر و چشم محمد یعنی چپ و راست
 باز نگویست و ماطفی و در گذشته از حدی که مقرر بود دیگر نیستن می را درین آیت ستایش آنحضرت بحسن ادب و علوم است که در این
 بر تو التفات بر هیچ ذره از ذرات کائنات نیکنند و دیده دل جز بشا به جمال آنی نکشود نظم و در دیده کشید کحل از غ + فی راغ نگاه کرد فی راغ
 میراند براق عرش پرواز تا جمله باز و پرده را پس پرده ز پیش دیده بر خاست + بی پرده به میانچه دل خاست + لقد زای و بخدای
 سوگند که دید محمد در شب معراج من آیت ربه الکبری و آیات قدرت آفریدگار خود بزرگتر یعنی نشانه های بزرگتر از دید چون جبریل
 که باشت صدر هر یکی از شرق تا غرب و رفرف خضر و سدره المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سایر عجائب ملکیه و ملکوتیه آفرانیم اللہ
 والعزیز و الخبر و بیدار که لات و غری و مملوۃ الکافۃ الاخری و مونات سوم دیگر میتوانند که اینها را که خدای کرده است
 لات بتی بوده است مرئوف رابطانف باقریش را بنخله و غری درختی است که غطفان آن را میسر تنیده اند و مونات صخره است که بریل
 و خراجه گردان طواف میکردند یا بتی سلسل که بنوعب عبادت آن مینمودند و معتقد کفار آن بوده که در درون هر بتی جنی است و
 این جنیان یا ملائکه بنات اسدند حق سبحانه فرمود الکفر الذکر یا شما را فرزند زنا باشد و که الا نثی و مر خدای را ماده ثلاث این قیمت
 اذ آن هنگام که چنین باشد قیمه ضعیف و قسمتی بوده ناراست بی اعتبار که در الوهیت چیزی را که از ان ننگ دارد بخالق خود و
 نسبت دهنده این هی نیستند آنها الا اسماء گرامی چند که بان ستمیتموها نام نهاده یا ایشان را استغوا و ابوا و کفر شما و پران شما
 با زوی خود یعنی نام کلمه بر ایشان طلاق کرده اید و از معنی الوهیت ایشان را هیچ نیست مآ انزل الله نورا است خدای
 و عبادت ایشان من سلطان بیج حجتی که جنگ دران زده بر خصم سلط شونی ان یبعون پیروی نمیکند مشرکان در پیش
 بان الا الظن مگر شک و گمان را یعنی تو هم آن کرده اند که عمل ایشان حق است و ما حقو و الا نفس و متابعت نمی نمایند مگر آنچه میخواهد
 نفسهای ایشان یعنی آرزوی طبع را متابعت اند و آنچه شیطان می آراید در نظر ایشان و لقد جاءهم و هرائیه آمد بدیشان قرین قیام
 الهدی از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت اند اقریل لسان آیاست بر انسان را یعنی کافران را مآ تمی نفع آنچه آرزو
 بر نماز شفاعت بتان یا آنکه گوید چنانچه بخلان و فخلان نداده اند فخله الاخره و الا قوی پس بر خدای است ملک آخرت و روح
 ملک دنیا هر چه خواهد بود و کس با بر و حکم رسد و کفر من ملک و بسیاری از فرشتگان در السموات در آسمانها امیدوارند
 کافران بشفاعت ایشان لا ینتی شفاعتهم سود نکند در خواست ایشان شیئا چیزی را الا من بعد ان یتاذن الله مگر پس از آنکه دستوری
 و بر خدای تعالی در شفاعت ایشان پس شیئا برای هر که خواهد از ملائکه که ایشان بشفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از مردمان که گمان او را
 شفاعت کنند و یرضی و پسند خدای آنکس را برای شفیع شدن یا شفیع گشتن ان الذین لا یؤمنون بدستی آنانکه نمیگویند و نیز
 یا الاخره بسرای آخرت لیؤمنون الملیکه هر آینه نام نهند فرشتگان را الملیکه الا نثی نام مردان را دگان یعنی میگویند بنات
 و ما لهن و نیست ایشان را به با آنچه میگویند ایشان را ما لهن من علی بیج نشی ان یتبعون در پی میر و بدین گفتار الا
 الظن مگر چیزی را ظن یعنی حق را بر علم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقائق اعتباری نباشد و ان الظن و بدستیکه گمان که
 یغنی من الحق شیئا از سخن حق یعنی دفع کند از عذاب خدای تعالی چیزی را اگر نازل شود فاعرض عن من
 قوی پس روی بگردان از آنکس که روی میگرداند عن ذکر که از ذکر قرآن است و کفری و نمی خواهد بعمل خود

اَلْحَيٰوةَ الدُّنْيَا مَرۡغَبَةٌ لِّكَافِرٍ وَنَارُ اَذۡلٰكَ اَيْنَ دُتۡسٰی وَنَارُ اَذۡلٰكَ اَيْنَ دُتۡسٰی وَنَارُ اَذۡلٰكَ اَيْنَ دُتۡسٰی وَنَارُ اَذۡلٰكَ اَيْنَ دُتۡسٰی
 از دُتۡسٰی و از آن تجا و زنتوانند و بلکه مبت ایشان بر جمع وادخار آن مصروف و موقوف است و بعضی علما حکم اعراض بآیه القتال
 منسوخ دانسته اند و آنکه در سببیکه آفریده که رتو هو اعلم او و انا ترست دین صلح کسی که گمراه شود و عن سبیلهم از راه که دین
 اسلام است و هو اعلم او و انا ترست دین اعتقاد می که کسی که راه یافته است بجهنم را بجز آفرین و خواهد داد و لله ما
 فی السموات و مرخا راست است و در آسمانهاست از موجودات علوی و مافی الارض و آنچه در زمینهاست از مخلوقات سفلیه و او
 مالک همه است و قادر بر جزای ایشان پس ایشان را بقیامت خواهد آورد و لیکن بی تاخیر و آنرا که بگردن یعنی کافران
 یما عملوا یعقوبت آنچه گردن یعنی آتش و زنج و یحیی الذین احسنوا و ابادش و انا ترست دین که گردن و توحید قائل شدند با حق
 بپاداش نیکو که بهشت است الذین احسنوا و ابادش و انا ترست دین که گردن و توحید قائل شدند با حق
 کبیره را که در آن باب و عید واقع شده یا برای می حدی مقرر گشته و القوا حش و فاحشای بزرگ را یعنی زنا بخصمه که فحش کبیر و کفر و جنت
 اَلَا اللّٰمَةُ لَکَ صَغَارُکَ اَلَا لَکَ سِیۡرُکَ اَلَا لَکَ سِیۡرُکَ اَلَا لَکَ سِیۡرُکَ اَلَا لَکَ سِیۡرُکَ اَلَا لَکَ سِیۡرُکَ اَلَا لَکَ سِیۡرُکَ اَلَا لَکَ سِیۡرُکَ
 که آفریدگار تو و اسم الخیر و بسیار مرزش است چه مغفرت و فراسد هر گناه را از نظر گمراهان است و مگر کرم تو می گرانست
 ما را گناه از حد برون است و عفو تو زجرم ما فرون است و هو اعلم بکم او و انا ترست باحوال شما اذ انشاکم چون بیافرید
 شما را یعنی ابتدای آفرینش شما کرد و حق الارض از زمین یعنی از خاک پدر شما را آفرید و دانست احوال و افعال شما را و
 اذ انشاکم و آن وقت که شما حجت خردان بودید فی بطون اقطار که در شکمهای دران خود عالم بود بخصیص امور شما قلائد کواکب پس
 ستایش کنید انفسکم نفسهای خود را بی گناهی بسیاری خیر و خوبی و صاف در لباس آورده که هرگاه که کودکی از یهود بر وی گفتندی که او
 صدیق است حضرت رسول الله شنیده فرمود که یهود دروغ می گویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او یا شقی است یا سعید و این آیت
 نازل شد که او و انا ترست باحوال شما در سبب خلقت و توفیق که کودکی خرد بود در شکم مادر پس خود را استایند و قوی است که بعضی مردم گفتند
 نماز ما و روزه ما و حج ما آیت آمد که ستایش کنید خود را هو اعلم او و انا ترست دین باقی و کسیکه تقوی و زهد در عمل خود مخلص بود
 آورده اند که ولید بن مغیره در پی حضرت رسالت پناه میرفت و استماع کلام می شنید و مشرکان و یار سرزنش کردند که دین پدران را
 میگذازی و ایشان را بطلالت نسبت میدی جواب داد که چه کنم که از عذاب خدای میترسم کی از کفار گفت این مقدار مال من بده اگر
 عذاب متوجه تو شود من بدارم و ولید شرط کرد و بعضی از آن مال بداد و باقی بخیل کرد و این آیت آمد اَقْرَأَیْتَ الَّذِیۡنَ تَوَلّٰی
 اَمَادِیۡهِ اَکۡسٰی رَکۡبًا زَیۡرِیۡ حَقِّ رَویۡ بَکَرۡ دَانِیۡدَ وَاَعۡطٰی قَلِیۡلًا وَاَمَادِیۡهِ اَکۡسٰی رَکۡبًا زَیۡرِیۡ حَقِّ رَویۡ بَکَرۡ دَانِیۡدَ وَاَعۡطٰی قَلِیۡلًا
 آگدای و باز دانست باقی پارس جل و بخل با گدای جمع کرد و اعطی که آینه زد یک است علم الغیب دانش چیزهای پوشیده
 قصه و سیر می پس اومی بنید یعنی میداند که صاحب او از عذاب برخواهد داشت اَمَامِیۡنَ بَکَرۡ دَانِیۡدَ وَاَعۡطٰی قَلِیۡلًا وَاَمَامِیۡنَ بَکَرۡ دَانِیۡدَ وَاَعۡطٰی قَلِیۡلًا
 شده با آنچه در صحیفهای موسی است عم یعنی توریت و ابراهیم الذی و فی و در صحف ابراهیم عم کی که و فکر در تسلیم نفس روح
 و مال و ولد بجای و فکر و فطرت اسلام که ده خیر است معنی آیت این است که آیا ولید پدید خبر ندارد و آنچه در صحف ابراهیم و موسی
 و آن کدام است الا ترست که بدارد و اذ لا نفسی برارنده و زرد آخرت و بدارند نفسی بدارند و اذ لا نفسی بدارند و اذ لا نفسی بدارند

و

ج

از جنس یغیران نخستین بمان میفرماید که ایشان فرموده اند آخر وقت الا ز فقه نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوفت
بقریب و نزدیکش لها نیست مرا و این یعنی وقت رسیدن او را من دون الله بجز خدای کاشف کما یک ظاهر کننده آفرین هدا
الحديث آیا ازین سخن که قرآنست تعجبون لا شکفت سیدارید و کشف کون و یخندید باشند از کاشف کون و میکشید از خوف
و عیدی که در دست و آنهم سیدون و شما بازی کنند گانید یا غفلان یعنی کنندگان کفار در وقت قرأت قرآن سرودی گفتند ما
از استماع آن بازدارند فاجبت فایس سجد کنید لله مرخای را فاعبدوا و او را پرستیدند اللهم باطله را در عالم آورده که اول سوره که فرود
آمد و در سجد بود این سوره بود و حضرت رسول الله بعد از خواندن این آیت سجد کرد و زمزمون و مشرک و جن و انس هر سجد کرد و زمزمون
سجد و از دهم است از نجات قرآنی و در قوحت این سجد عبادت گفته که الهی نیست و سبکست بقرست که جز سالکان طریقی عبادت و عبودیت بسنزل از هیچ

سورة القمر مكية خمس وخمسون آية

بسم الله الرحمن الرحيم
کفار قریش از سید عالم صلعم عجزه طلبیدند و آن حضرت برای ایشان ماه را بدو نیم کرد و بر وجبی که کوه حرار در میان سرود و قطعه فرودیدند و در
سعالم و تبیان مذکور است که شش فرود و بار واقع شد بلکه و این سوره فرود آمد که اکثر ثبت الساعة نزدیک شد قیامت و انشق القمر و
شکافه شده و از علامات قرب قیامت انشقاق قرست برین وجه که در کتب سابقه مذکور بود اما مزاهر آورده که شبی ابو جحل و
جهودی بخضرت پیغمبر رسیدند ابو جحل گفت ای محمد آیتی با منمای و الا سر تو بشمشیر بر میدارم آن حضرت فرمود که چه میخواهی ابو جحل
بجپ و در است نظر کرد تا چه چیز خواهد بود که وقوع آن متعذر باشد یهودی گفت او ساحر است او را بگوی که ماه را بشکافد که سحر در زمین
متحقق میشود و ساحران را در آسمان تصرف نیست ابو جحل گفت ای محمد ماه را برای باشکاف آن حضرت انگشت سبابه مبارک بر آورد و
اشارت فرمود ماه را که بشکافد فی الحال ماه بدو نیم شد یک نیمه بر جای خود قرار گرفت و یکی دیگر دورتر رفت باز گفت بگو تا قطع شود و شش
فرمود و در نیمه پیوستند بیت شش گشت ماه چارده بر لوح بسز چرخ چون خامه بر ز تیغ سنان او یهودی ایمان آورد و ابو جحل گفت او
چشم را بسحر بسته و قدر با منشق نموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق بر بند سوال کنیم که ایشان بیدانیا نی چون از آئینه در رونده
پرسیدند هر جواب دادند که در فلان شب ماه را دو نیم دیدیم با وجود این که دید و از همه شنیدند و گوید و گفت جادوی وی بغایت قویست
چنانچه حتی سحازه فرمود که و ان تیر و او اگر بیند کافران ای که نشانه از آثار قدرت او صدق عوی حبیب داراها سحزه پیغمبر صلعم که
دلیل صدق مدعای او باشد یقرضوا اعراض کنند از ایمان بدان را روی بگردانند تا مل دران و یقولوا سحر و مستتر و و گویند
جادوی است و اتم و رونده از زمین تا آسمان و کذب و کذب کنند پیغمبر را و اتبعوا و پیروی نمایند اهو آء هم آرزوهای خود را
یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد و کل امر مستقر و هر کار که مقرر کرده شده واقع است یعنی آنچه از شقاوت
کافران و سعادت مومنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید و لقد جاءهم و بدرتیکه آمد بدیشان یعنی بابل که در قرآن قرین الا بک و از خبر
پیشینان یا از بیان امور اخروی مافیة فرد و حیرانان باز دشتن بود از مناسی و منع از تردد و سرکشی حکمت بالغه ان حکمت
تمام است رسیده بسیر کمال فما نحن الا نذرنهم پس نفع نیکویشان را و سود رسانیم کفندگان یعنی پیغمبران و موعظه قرآن اگر آیند بدیشان
یکی از پی دیگری فقول عنهم پس روی گردان از ایشان تا بوقت امر قبالت و منتظر باش جزای ایشان ای که میدع الداع دران و

که بخواند خوانده یعنی اسرافیل عم ایشان را الی شیعی **نُکِرُوا** پیغمبری صعب و زشت که احوال قیامت است **خُشُوا** ای ایستاده و خسته فرمایم
رفته باشد چشمنمای ایشان از بول **يَخْرُجُونَ** بیرون آیند **مِنَ الْاَجْدَاثِ** از قبرها که آنهم گویا ایشان را برآید **يُنْمِشُونَ** غبار کنندند
یعنی در بسیاری و پرگندگی برهم می آیند و از هر طرف سرگردان و حیران میروند **فَمُطْعِنِينَ** شتاب کنندگان **اِلَى الدَّلَاجِ** مابوسی خوانند
یعنی بدان طرف که آوازی آید می شتابند **يَقُولُ الْكَافِرُونَ** میگویند ناکر ویدگان **هَذَا يَوْمُ عِيسَى** این روزی دشوارست بر ما
كَذَّبْتُمْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو **قَوْمُ نُوحٍ** گروه نوح بعثت و قیامت را **فَاكْفَرُوا** بجا آمدن ناپس تکذیب کردند و بدو
وشتند بنده مانع راعم و قالوا **اَفْجُونُ** و گفتند و دیوانه است **قَالَ دُجِرَ** و باز داشته شده از دعوت خلق یعنی هرگاه که
ایشان را خواندی توحید را و این را کردند و تهدید نمودندی و سنگ برودندی تا بهیوش شدی و از دعوت بازماندی **فَذَكَرْنَا** پس
نوح عم بخواند آفریدگار خود را **اَتَيْتُ مَعْلُوبٌ** بلکه من مغلوب قوم خود شدم و با ایشان محاربت نمیتوانم کرد **فَاَنْتَصَرْتُ** پس تو تمام
کشت از ایشان برایی من **فَفَتَحْنَا** پس بجاییم برای عذاب ایشان **اَكْوَابَ السَّمَاءِ** درهای آسمان را از طرف مجره **بِمَاءٍ مِّنْ حَيٍّ** آبی
ریزان که چهل شبانه روز از آسمان میریخت بر دوا و درین مدت منقطع بگشت **وَفَجَّرْنَا** الا **اَرْضَ** و بکشادیم در زمین **عُيُونًا** چشمنمای
تا از وی نیز آبهار آمد **فَالْتَقَى الْمَاءُ** پس ملاقی شد آب آسمان و زمین **عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ** بر کاری که قضا شده بود برایشان یعنی
قوم نوح بملکوت بطوفان **وَحَمَلْنَاهُ** و برداشتیم نوح را عم میهر که بدو ایمان داشت یعنی سوار گردانیدیم ایشان را **عَلَى ذَاتِ الْاَوَاجِ**
بر کشتی که خداوند او را بود یعنی تختهای پهن و در **وَقَدْ سَبَّحُوا** و خداوند سمار و بندگان کشتی را **يَا عَيْنُنَا**
بنگاه داشت و این طوفان واقع شد جز آن **كَانَ** برای او **سِكِّينَةٌ** گهر و دیده بودند و پاسی کرده بودند بر نعمت وجود و یعنی
نوح عم **وَلَقَدْ ذَكَّرْنَاهُ** و بدستیکه با گناشتیم این قصه را **يَا نوح** و در میان مردمان بگفتی نوح عم را در زمین با فردی از خیره علانی
و عبرتی و در قصص است که او ایل این امت آن کشتی را دیده اند **فَهَلْ مِنْ مَّذْكُورٍ** پس هیچ پند گیرنده هست که از آن عبرت نگرفت **فَكَيْفَ**
كَانَ عَذَابِي پس چگونه بود عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردیم و **قُذِرُوا** و بیم کردن من قوم را ب تبلیغ نوح عم و **لَقَدْ**
يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه ما آسان گردانیدیم قرآن را **لِلذِّكْرِ** از برای یاد احوال امم گذشته **فَهَلْ مِنْ مَّذْكُورٍ** پس هیچ سرعته شنو نه است
که پند گیر و بدان **كَذَّبْتُمْ** عدا که تکذیب کردند گروه عادم و بودیم **فَكَيْفَ** کان پس چگونه بود عذاب که عذاب کردن من ایشان را
بباد صرقتند **وَتَرَسَّيْنِ** من ایشان را از وعید قیامت بزبان غیر ایشان **اِنَّا اَرْسَلْنَا** بدستیکه فرستادیم ما علیه **بِزَبَانٍ**
وَفِي حَاصِرٍ بادی سخت با و از مهب و هوای **فِي يَوْمٍ مَّحْشٍ** در روز شوم **فَسْتَحْسِرُونَ** پشیم و استحکام یافته شامت او آن روز
چهارشنبه آخرین بود از ماه صفر **تَزُجُّ النَّاسَ** بر کند و از جای برود قوم عا در **اَكَاثِمِهِمْ** **اَنْجَا** و **اَنْجَلُ** **مُنْقَصِرٍ** گویا که ایشان را عظم
اجسام بخیمای درخت فرماید برکنده از بیخ و بزر من فاده این خود عذاب دنیا بود **فَكَيْفَ** کان پس چگونه باشد عذاب من در آخرت
عَذَابِي و **يَوْمَ ذُرِّ** و وعید که ایشان را بدان بیم کرده ایم **وَلَقَدْ كَذَّبْنَا الْقُرْآنَ** و بدستیکه ما آسان ساختیم قرآن را که بزبان عرب
فرستادیم **لِلذِّكْرِ** از برای پند گرفتن **فَهَلْ مِنْ مَّذْكُورٍ** پس آیا هیچ پند گیرنده هست که **كَذَّبْتُمْ** تکذیب کردند قوم مود صالح عم را
بِالتَّنْذِيرِ بیم کردن و پند دادن **فَنِيمِ** ایشان را ایشان را **فَاكْفَرُوا** انش گفتند **اَكْبَرْنَا** آید از جنس واحد **اَكْبَرْنَا** که هیچ تنوع و شتم ندارد
مُنْقَصِرٍ پیروی کنیم او را هیچ فضلی نیست بر آن **اَكْبَرْنَا** بدستیکه آن بنگام که متابعت کنیم **بِشَيْءٍ خَلَّلٍ** و گراهی **سُحْرِ** و در جنون **وَالْفُحْيِ**

آیات الهی که در آن ذکر علیک بروی را می بیند از میان مایعی از قوم شود و از نزول می اختصاص داده اند بکلی هوینه چنین است
 بلکه او کذاب دروغ گوئی است آتش خود پسند و ستیزه کننده می خواهد که بر ما ترفع کند حق سبحانه فرمود که سَیَعْلَمُونَ خدا از او بداند
 که بمانند فردا که عذاب بدیشان نرسد و آید یار و ز قیامت معلوم کنند که قرآن کذاب است یا شریک است دروغ گوئی یا ستیزه کننده چون
 قوم شود تکذیب کردند صالح و موم را و معجزه طلبیدند که از سنگ نافرین آید تا مگر سئلوا الناقة بدرستی که ما بیرون آورده نافرین بودیم یا نه
 گفت برای امتحان مرا ایشان را تامل کنند که سبب عذاب ایشان چه بود و صالح گفتیم فاذقتمهم نکهایان ایشان باش و بسین که با نکه
 چه میکنند و اضطرر و شکایتی دارند باز از قوم و نیتشده و آگاه گردان ایشان را آن الماء بانکه آب ماه قمریه بکنه چشمش کرده
 شده است میان ایشان و نافر روزی از ان ایشان و نعم ایشان روزی خاص از ان نافر کل شرب هر صیدی از ان آب مختصر خاص
 گردانیده شده است مرصاحب او را یعنی حاضر شود صاحب او در غیبت خود و بصره بردارد و قناد و پس بخورند قوم شود صاحبها
 یا خود را که قدرین سالف بود برای حق نافر قحطی پس گرفت شمشیر خود را و بر سر راه نافر دگین نشست قعقر پس پی کرد نافر را حرکت
 حق نافر دوزن بود و غیزه و صدوق و سبب آن بعضی سابقا ذکر شده در سوره بود و صدوق ابن عم خود مصدع بن مریج را بوسال خود و عده
 داد و غیزه یکی از دختران خود را نامزد قدرین سالف کرد و هر دو بر راه گذر نافر دگین کردند و چون نافر از آب بازگشت اول بمصدع رسید و او
 تیری بیفتد که پایهای نافر را بر هم دوخت قدرین نیز گریخت و بیرون آمد و شمشیر نافر را پی کرد و چون از پای درآمد و را قطعه قطعه کرد و دوزین
 قوم متقسم ساختند و بچرا و بکوه صنوبر آمد سه باگ کرد و از آنجا آسمان رفت و گویند او نیز کشته شد بعد از سه روز عذاب به نمود نازل گشت
 گفتگان پس چگونه بود عذاب این عذاب من قوم شود را و قد ذکر و بیم کردن من بر سالت صالح عم انا از سلتنا بدرستی که ما فرستادیم
 علیکم بر ایشان مصلحه واحد فرماید یعنی یک صحیح جبریل عم گفتا پس گشتند از بهل آن آواز کشتیم المخطیر مانگید در بیم
 که سنده جای گو سفندان آنرا بر هم نهاده باشد و ریزه ریزه شده و لقد یسرنا القرآن و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را للذکر
 برای یاد گرفتن تا بسوالت حفظ میکنند فمهل من قتل ذکر پس هیچ یاد کننده هست آنرا که کذبست قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط
 را و را بالذکر و بر بیم کردن و پند دادن می را ایشان را انا از سلتنا علیکم و بدرستی که فرستادیم بر ایشان حاصبا با دس
 ابری سنگ بارنده و هر اهلک کردیم الا لوط طه مگر لوط عم و دختران ویران گشتند بر ما نیدیم ایشان را از عذاب و نسیح
 بحر که عذاب واقع میشد نعمة من عید نام با نعامی که از نزدیک ما گذر لک همچنین که انعام کردیم بر لوط عم و بنات او و نجرعی
 پا و شل میدیم نعمت و رحمت من شکر هر که سپاس دارد نعمت ما را که ارسال رسل و انزال کتب است و بدان ایمان آرد و لقد
 انذرتهم و بدرستی که ترسانیده بود لوط عم قوم خود را بطشتنا از گرفتن عذاب و هلاک ما قتلما دوا پس شک آوردند
 بالذکر و بان بنم کردن و ستیزه آغاز نهادند و لقد را و دوا و بدرستی که طلبیدند لوط عم را عن خبیثه از همانان
 وی که ملائکه بودند یعنی گفتند ایشان را که ما تسلیم کن و لوط علی بنسینا علیه اسلام از ان ابامیکرد و ایشان را پند میداد ایشان را
 شکسته درآمدند فقط سلتنا پس محو کردیم آغیهم چشمهای ایشان را و یاری ایشان هموار کردیم و در خبر بست که جبریل عم بر خود را بر
 ویدای ایشان مالید هم کو رشند و گفتیم را ایشان را زبان ملائکه که قد و قوا پس بچشد عذابی عقوبت مرا و نذر و انچه
 بیم میکرد لوط عم مرثا را بان و لقد صبحهم و بدرستی که ما را ذکر و بقوم لوط عم بکسر در اول روزی یعنی بوقت صبح آمد

به ایشان عذاب کشتن عتقی قرار گرفته یعنی دایم بود و باز گشت تا ایشان را ملاک نکرد و غنیمت با ایشان که قذوقوا عذابا پس بچشید و بکشید عتوبت مرا و نذر دایم کردن من یعنی عذابی که بفرمان من میسر میگردید و شمار از آن و لقد کثرتنا القرآن و هر آنکه پس آسان گردانیدیم قرآن را لذلک م جمعی عربی را برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشته و حال و قتل من مژده کرم پس هیچ پند نشود بهست که بدان عتبت گیرد و لقد جاء و بدرستی که آمدن آن فرعون و نضر و قوم او می کنندگان یعنی موسی و هارون علی نبینا و علیها السلام با آنکه موسی م قبطیان را بدان بیم کرد و آن نایت بود که بگویند که یاربنا کما جاهدنا آیتها و بدان مگردید فاحذروا پس بفرمید ایشان را عذاب غرق آخذ غیر از گرفتن غالی که مغلوب نگردد و در گرفتن مقتدر است توانا را ملاک مشرکان آگاهان را که ایا کافران شمای گروه عرب خیر قوی تر و سخت تر مقرر است اولی که ازین گروه که مان که بر شمرده شد یعنی اینها از آنان بود و حدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و آنرا عذاب با فرسیدان را چرا فرزند آمد که با آنکه شمار است ای مشرکان چرا عذاب فی الذبیر براتی در کتابهای سماوی یعنی براتی نوشته شده بر نام شما که شمار عذاب نخواهد بود و یقیناً آیا میگویند که عذاب که با جمیع مقتضی گردیده جمع شده ایم باری و بنده یکدیگر را و منع کننده بلا از یکدیگر سیئه شرعاً الجمع زود باشد که هر نیت کرده شود جمیع ایشان و یقیناً الذبیر و برگردانیده شود پشتمانی ایشان از عذاب یعنی هر یک پشت نگردد انداز معرکه قتال و فرار نمایند و این صورت واضح در روز بدر پس این آیت یکی از دلائل نبوت و عجاز قرآن است فاروق عظیم میفرماید که چون این آیت فرو آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که معنی این آیت را نمیدانم که چیست ناگاه در روز بدر دیدم که آن حضرت از ره می پوشید و میگوید سیزم الجمع و هشتم که معنی آیت چه بود و بهمن قتل و اسرو و هر نیت ایشان بنده نیست بیل الشاعة بلکه روز قیامت موعده و عده گاه عذاب کلی ایشان است و الشاعة و عذاب قیامت آذنی سخت تر و باهول تر و آفر و طبع تر و ناخوشتر است از عذاب دنیا ان الحزمین بدرستی که مشرکان فی ضللی در گمراهی اندازا حق در دنیا و سحر و در عذاب و مشقت یاد آتش سوزان در آخرت یوم فیجیون روزی که کشیده شوند فی النار در آتش و دوزخ علی و جوههم صبر و بیای خویش یعنی ایشان را بر روی ایشان میکشند و بدوزخ می افکنند و میگویند ذوقوا عذاب من سقر و سوزن دوزخ یعنی حرارت آتش عالم از انا کل شیء خلقناه بدرستی که ما هر چیزی آفریده ایم بقدر و باندر مقرر مرتب بر مقتضی حکمت ما هر چه آفریده ایم مقدر است و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تفسیر و سمت تبدیل دور است شعر قضی الله امر و جف انعم فاشا ید و جرد و لا فلفم ببت سر خط لوح ازلی دار و خموش با کز هر چه قلم رفت قلم در کشند و ما امرنا و نیست فرمودن ما هر چیزی را که گویند آن خواهم الا واحد و مگر کلمه واحد که آن کن است یا نیست امر باقیام نیست مگر یک فعل کلمه بالبصر چون گویستین چشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهم قیامت را بیک چشم زدن بباریم و لقد اهلکنا و بدرستی که ملاک کردیم آشتیا عظم الشاه و امثال شمار از کافران در زمانهای گذشته چنانچه درین سوره شنیدید فصل من مژده کرم پس هست هیچ پند گیرنده که از حال ایشان عبرت بردارد و کل شیء فعلوه و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته فی الذبیر مکتوب است در لوح محفوظ از برکت با را گویند و لوح را زیر گرفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها است یا خود بهر فعال ایشان نوشته است در نامه های ایشان که بدست حفظ و کل صغیر و کبیر و هر خردی و بزرگی از افعال و اقوال و افعالی که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد مستطرد نوشته شده است و بران پادشاهان یافت لایق المقتضین بدرستی که بر سر کاران و ترسکاران فی جنت در بوستانها اند

ما

ما

روز قیامت و غیره و در جویا و چشمای یعنی بوستانها مثل برانهار و بقول بعضی نه بعضی روشنی و نشاط است یعنی اهل قوی در بهشتا باشد در غایت وسعت و تنیبا خلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذرانند و دیگر متقیان باشند فی معقده صدق در مکانی پسندیده که در لغو باشد و نه اثم از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حق سبحانه آن مکان را بصدق وصف کرد پس نشینند در وی مگر اهل صدق سلمی فرموده که آن مکانی است که حق تعالی رحمت گرداند در آن و نه که با او لیا کرده و در وستان در آن مقام باشند عتق مملکت نزدیک پادشاهی مقتصد و توانا بر هر چیز صاحب بحر الحقائق و فرموده که مقصد صدق مقام وحدت قربت است که در مرتبه عنایت تحقق شود در کشف الاسرار آورده که کلمه عنده رقم تقرب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فرادان سرای بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر امروز درین سرانمخصوص بدان بوده که ابیت غنبد بلطینی و سقینی و چون بتبیکه فردا خواص بدان نازند امروز پایاد نامی وی بود پس از تبه علا فرامی و که نشان تواند داشت شومی ای مردم سرالایالی و مراة جمال و لعلالی همان ابیت عنده ربی صاحب دل لاینام قلبی از قربت حضرت الهی بهستی مباد که خواهی و قرنی که عمارتش نسجد و در حوصله خرد نگذرد بلکه گشته بود عبارت آنجا بلکه در سبب اشارت آنجا

سورة الرحمن مكية وهي ثلث سبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

چون حضرت پیغمبر صلعم کافران را از اسم الرحمن خبر داد گفتند ما الرحمن را نمی شناسیم این سوره نازل شد و گفته اند که اهل مکه طعنه میزدند که فلان و فلان قرآن را بجهل می آموزند این سوره آمد الرحمن لعل خداوند بسیار بخشایش که رحمت او هر چیزی را فرا رسیده علم القرآن بسیار مخته است قرآن مرصع خود را به جویا و بسیار یعنی آسان گردانیده مرا و را آموخت و دیگران را آموزانیدن خلق الا انسان میافرید خدای جنس آدمیان را علمه البیان بیا موقت ایشان را روشن کردن مافی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم را و علم اسما بد و آموخت یا بوجود آورد و محمد صلعم را و بیا میوزانید وی را بآن آنچه بود و هست باشد چنانچه مضمون فعلت علم الاولین و الاخرین ازین معنی خبر میدهد الشمس آفتاب والقمر و ماه میروند بحسبان معجباتی معلوم یعنی بروحی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده سیر ایشان را در بر وج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته میشود و الیهم و گیاهی که بر وید و آن را ساق نباشد یعنی بر روی زمین منبسط شود چون بعضی از بقول و الشجر و گیاهی که آنرا ساقی نباشد و بران قائم بود یعنی درخت یجبدان خج فرامی بر بنده بطبع و طوع چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجد و انشان بسایه ایشان است و گفته اند یا اسجد و انشان و قوف نیست چنانچه بر تبیع ایشان که ما قال الله تعالی و لكن لا تقمرون تسبیحهم و الشما و رفعتها و بردشت رحمن آسمان را بالاسی زمین را پانصد ساله لاه و وضع المیزان و بیا فرید یا نزل گردانید تر از وی را یا الهام داد خلق را کیفیت اتحاد آن الا تطعوا برای آنکه از حد در گذرید فی المیزان در تر از و بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و برستی معامله نماید و اقیمو الودن و پایی در پینجیدن را بالقسط بعدل یعنی زبان تر از و را راست دارد و لا تحسروا فی المیزان و کم کنید میزان یا یعنی کم نمائید در وزن داد و ستد این جهت که گیل تر از واجب است که بوقت وضع میزان قیامت نرسد و نشود دشمنی هر دو و هر چه که باز وی تو کم کند از کیل و تر از وی تو بهست یکایک همه بر جای خویش و روز جزا جلیه یا رنه پیش با تو نمایند نهانیت را کم دبی میش تنانیت را و فلا ترش و صفا و زمین بگستر و یا بنهاد بر سطح آب الا ناکم برای آدمیان تا بر و قرار گیرند فیها در زمین فاکه انواع میوه است و الفحل و خرما بنان ذات الا شفا و من عجب

خداوندان غلافی و عیون و غیره را میگوید منش نشده در غلاف باشد و مختصیر از آن فواکه مذکور است و این است و این است
 با انسان را در دنیا چه در جوار لقیس برین شده و الحب و زمین دانه است ذوالعصف و اندر بگل خشک را از دانه پختی
 که از آن قوت بسیار مذ چون گندم وجود و جز آن و عصف گیاهی است که دانه از وجود می شود و الزحمان و در زمین بجای است
 یعنی سپهر که بر می می کنند مراد آن است که در زمین شمار نعمتها داده ام بعضی خوردنی و بعضی بوی کردنی قیامی الاء و یکم پس اس
 آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای آفریده کار خود که مذکور شد گفتند این نعمت بسیار است و انکار میکنند که از نعمت با کمالی و یکبارین
 سوره این کلمات بکار یافته بحجت آنکه این سوره شمل است بر ذکر نعم آتی پس بعد از ذکر نعمتی این الفاظ ایراد فرموده تا سامعان و قاریان
 متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند تکرار برای دفع غفلت است و تاکید حجت و تذکر نعمت و در صحیح حاکم رحمه از جابر بن نفیل نقل کرده که حضرت پیغمبر
 این سوره را تا آخر را خواند بعد از آن فرمود که مرا چیست که شمار انعامش می بینم آری چون نیکوتر اند از شمار در جواب این سوال و سن
 هیچ باز نخواندم و قیامی الاء را بکما کند بان الا که ایشان گفتند و بلاشی من نعمک ربنا لا کذب فاک الحمد یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای تو ای
 پروردگار را نمیکشیم پس تر است ثنا و ستایش خلق الا انسان یا فریدارم و م را که پد رانس است من کمالصال از گل خشک
 کاللقار و مانند سفال نخته که اگر دست بروی نهی آواز کند و خلق العاج و یا فرید جان را که پد رجن است من مقار و از زبان صافی
 بی و در قریش و از آتش گویند مارج از آتش است که زبانه سرخ و سبز و زرد و سیاه و دیگران بعد از بلندی و تیزی آتش و در آب
 نهم از سفر قاتی قو حات مذکور است که مارج آتش است ممتسج بهوا که آنرا بهوا می شغل گویند پس جان مخلوق است از دو عنصر آتش و هوا
 و آدم آفریده شد از دو عنصر خاک و آب چون خاک و آب بهم مزوج شوند آن را طین گویند و چون هوا و آتش مخلط گردند آن را مارج خوانند
 چنانچه فاسل در شهر آفتاب است در رحم و تسلسل در جن بالقای هوا در رحم انشی و میان آفرینش جان و آدم مدت شست هزار سال بود قیامی
 الاء و یکم پس بکدام نعمتها از نعمت پروردگار خود که شمار از گل و مارج آفریده و دولت حیات از زانی فرمود و گفتند این نعمت بسیار است و انکار میکنند
 رب الشیر قین آفریدگار و مشرق است کی مشرق باستانی را آفتاب را و کی مشرق زمستانی و رب المشرقین و آفریدگار
 دو مغرب صیفی و شتوی شمس را و در اختلاف مشرقین و مغربین انواع فوائد است از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد
 بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت است و غروبش سبب آسایش و راحت قیامی الاء و یکم پس بکدام از این نعمتهای پروردگار
 شما گفتند بن محمدی و زید و منکر آن میشود مخرج البحرین راه داد و دریا را یکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ تا ایام او نیکو بخیر
 بیکدیگر رسند و آن بحر فارس در و م است که در محیط یکدیگر ملقی میشوند بکنه مسامیان هر دو دریا بر تریخ مانعی و حاجزی و پیراه است از
 قدرت خدا یا از زمین یا از جزیر که سبب آن لا یخین و افزونی نهند بر یکدیگر یعنی با هم نمی آمیزند تا خاصیت هر یک باطل نشود یا از
 حدیکه مقرر شده تجاوز نمی نمایند تا آنچه میان ایشان است غرق گردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف رود و منافعی بسیار برین
 دو بحر متفرع است قیامی الاء و یکم پس بکدام از این نعم آفریدگار شما که شمل بر مصالح کلیه است گفتند این نعمت بسیار است و انکار میکنند و مخرج
 بیرون می آید و همما اللؤلؤ و الدین در و دریا یا از بحر مارج مرارید کلان و لکجیان و مرارید دریا و این جوهر است که بدن را شاد
 کنید و از خرید و فروخت آن فوائد بسیار و این نعم ظاهر است قیامی الاء و یکم پس بکدام از این نعمتهای پروردگار خود گفتند بن
 نگذیب می نماید و گفته اند مراد بحر آسمان و بحر زمین است که هر سالی تلافی میشوند و آب حاجزی است که منع میکند فدیای

آسمان را از نزول و دریای زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته بدین صدف درمی آید و از آن لالی منعقد میگردد و آماق قشیری فرموده که بحرن خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت بی علت لولواحوال صافیه و مرجان لطائف و افیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بحرن خوف و رجاست عام مسلمانان راست و از آن گوهرزهره و ورع و پرهیزگاری و بحرن قبض و بسط خواص مومنان راست و از آن جواهر فقر و جلا زرد و بخرانس و هیبت انبیا و صدیقان را از آن گوهر فراروی نماید تا صاحبش در منزل بقایا ساید بیت ز قهر بحر فنا گوهر بقایابی و اگر نه غوطه خوری این گهر کجایابی و فکله الجوار المنقش و در حله کجایا راندن کشتیهای نور و زنده و حفص بفتح شین خواند یعنی نور یافتن آورده شده فی البحر در دریا گاه کلا عکله و مانند کوهها در بندگی و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهت ارتفاع بندگان است از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارت و معاملات و این نعمتها عظیم است فبای الاله و کجایا پس بکدام از نعمتهای آفریده کار خویش بکند بن و منکر میشود بکل من علیهما هر کس که بر زمین است از ذوی الروح فاین خطی بالک اند یعنی سرانجام فانی شوند و بیقی و باقی ماند وجه تربیت ذات پروردگار تو ذو الجلال خداوند بزرگی و عظمت و الاله کرامه و خداوند گرامی ساختن بقضل عام و کرم نام هر که استحقاق آن باشد فبای الاله و کجایا پس بکدام از نعمتهای آفریده کار شما که شمارا خبر داد از فهای شما تا آماده شوید و کار بسازید و مرا آرا و آگاه کرد از بقای خود تا رجوع بحضرت او کنید و بر غیر او اعتماد ننمایید شک کن بن و تکذیب میکنند بیکدیگر میخوانند و بر اینی میطلبند از ذوی من فی السموات و الارض هر که در آسمانها و زمینهاست حاجتهای خود را چه بپسند و محتاج است در ذات و صفات خود بکل یوم و هر وقت هوای فشان و او در ساختن و پیرایشن کاری است داعی مادی را عااجابت کند و سائل را عطا دهد و در مانده را نجات بخشد و غلگین را شادان گرداند و بیمار را صحیح سازد و در قومی را بر توبه دارد و در دیگری را بپایا مرز و فبای الاله و کجایا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه شک کن بن و انکار میکنند این عینیه را فرموده که سر سر پروردگار نزد یک خدای دور و زهدت یک روز مدت دنیا و شان او درین یک روز است و غنی و غطا و منع و خلق و رزق و امانت و احیا و اعزاز و اذلال و دوم روز مدت آخرت و شان آن روز حساب است و عقاب و جزاء سوال و معاقبت و مشابتهت و نزد محققان یوم بمعنی آن است و آن جزوی از اقل نیست و در بحر اقطار آوده که مراد بتلی حق در هر آیتی بر حسب تجلی له و مناسب تعداد و تجلیات را نهایت نیست و باسع کل یوم هو فی شان چه شان است چه شان یعنی اوصاف کمال تو ندارد و پایان و جلوه حن ترانایت و پامانی نیست و هر زمان جلوه دیگر شود از پرده عیان و سده تفسیر لک و زو باشد که حساب کنیم ما شمارا فراغ اینجا حتی قصد محاسبه و مجازات است نه فراغی که بعد از شغل باشد این کلام بر بیل تهدید است و وعید چنانچه کسی شلا کسی را میگوید یا باش تا با تو پروازم و حال آنکه گویند هیچکار نمیکند مراد تحریف سامع است اینجا نیز از روی وعید میگوید که قصد حساب شما خواهیم کرد و آیه الثقلن مع ای و گروه بزرگ یعنی این و جن و عرب بچهر بزرگ قدر و قیمت بود از نقل گویند که انی تارک فیکم ثقیلین و گفته اند ثقل گران بار است و جن و انس بکلینف گران بارند یا بیا رنگاه گران در مانده اند فبای الاله و کجایا پس بکدام از نعمتهای آفریده کار شما که تهدید است بحساب تا از اعمال بدتر خورشید و تعریف بخطاب تا بحرم بی حد رسید و ارا باشد شک کن بن و تکذیب میکنند میبشیر الحین و آله کس ای گروه پریان و آدمیان ان اشتطعتم اگر توانید آن نفذ و آنکه بیرون و بدین اقطار السموات و الارض از کناهای آسمان زمین و بجزیرات قضای من از نزول مرگ فافقدوا

پس بیرون روید و فرمائید لا یخذون بیزون نمی توانید شد الا یسلطن مگر بقر و تسلط و غلبه و شمار این قوت نیست بلکه هرگاه که روز
 مرگ ملازم شماست و از وقوع آن چاره ندارد و گفته اند روز قیامت ملائکه گرداگرد محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان
 و پریان این عرصه محشر است اگر توانید بیرون روید اما نمی توانید رفت مگر بحجت و برهان و شمار اند نیست نه آن قیامتی الا عذریکم
 پس بگذارم از نعمتهای آفریدگار شما که اخبار کرد که شما عاجزید و در دنیا و قرون مانده در آخرت تاوانید که در هر دو سراسر جزا و پاداش
 نیست و روی تو چه بدگاه او آرید تنگدین ○ محو و میوزید میژسلسل فرستاده شود و علیکم که هر که عاصی و مشرک باشد از شما ششوا
 از بابت خالص قیامت از آتش و سحائب و وودی سیه یعنی یک نوبت در بابت آتش فرستند و یک کثرت و دود و گویند بخاس روس
 گذشته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند قلا تنگدین ○ پس نصرت نتوانید کرد و مریکد یگر را و منع نتوانید کرد و عذاب را از هم دیگر
 قیامتی الا عذریکم پس بگذارم از نعمتهای پروردگار خود که میگرد شمارا بشوفا و نجاس تا باز استیلا زنا فرمانی و پیرش و بی شتعال نمائید
 تنگدین ○ خدای مکتذب میباید قاذاف الشقیات السما پس چون بشکاف آسمان برای نزول ملائکه فکانت پس گرد و دود و دانه سرخ یعنی
 بزرگ گل سرخ کالدیهان ○ مانند ایم احمدی اندر و غن نیست که هر ساعت بلونی دیگر نماید قیامتی الا عذریکم پس بگذارم از نعم آفریدگار
 خویش که خبر کرد شمارا از اشتقاق آسمان و نمون آن تا از شدت احوال بوی شایه جوید تنگدین ○ مکتذب میباید قیامتی الا عذریکم پس آن روز
 الا یستل پر سیده نشود و غن دینه اگناه اولش قلا جان ○ آدمی و پری یعنی از ایشان سوال استعلام نکنند که چاکر دید بلکه سوال توین
 باشد که چاکر دید یا گناه کاران را بعلامت بشناسند و حاجت بسوال نباشد تا بوقت خروج از قبر از ایشان پرسند و آنچه حق سبحانه و تعالی
 فرمود که لا تسئلنهم جمعین در موقف حساب خواهد بود که هر را سوال کنند قیامتی الا عذریکم پس بگذارم از نعمتهای پروردگار شما که از احوال
 آن روز خبر داده در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات شماست تنگدین ○ مکتذب میباید قیامتی الا عذریکم پس آن روز
 شناخته شوند کافران یسیرهم بعلامت ایشان که سیاه روی و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشرة ایشان قیامتی الا عذریکم
 پس گرفته شوند بالتواضع بر بیانی مثالی کلب ر و الا قد اید ○ و بعد مایکبار یعنی نوبت مؤمنی و غیانی ایشان گیرند و بدون
 کشته و نوبتی پایامی ایشان گیرند و سرگون بدوزخ افکنند قیامتی الا عذریکم پس بگذارم از نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد
 شمارا از گرفتاری و دوزخ افکندن کفار تا از کفر پشیمید تنگدین ○ انکار میکنید و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ سلاکه
 ایشانرا گویند هذک جهنم التي این آن دوزخ است که از روی غنا و تنگدین مکتذب میگردند و جهنم مؤمن ○
 بان مشرکان باور نمیدهند تطوفون طواف میکنند و وزخیان بکنیهام میان دوزخ و بین جهنم این ○ و میان آب گرم
 گرمی بغایت رسیده یعنی هرگاه که از آتش استغاثه کنند ایشانرا فرایدرسی کنند و در میان چنین آب گرم اندازند که پیوندهای ایشان از یکدیگر
 بگسلد و پیوسته میان جهنم میباشند قیامتی الا عذریکم پس بگذارم از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شمارا از عذاب دوزخیان تا از
 کفر پشیم کرده ایمان متصف شده از ان نجات یابید تنگدین ○ مکتذب میباید قیامتی الا عذریکم پس بگذارم از نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد
 رتبه از ایستادن پیش خدای جنتین ○ دو بهشت است یعنی کسیکه از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید و او دو بهشت داند
 جنت عدن و جنت نعیم و گویند یکی خائف انس را بود و دیگری خائف جن را بود در موضع آورده که دو باغ دهند ایشان را در دو بهشت
 که هر یکی از ایشان صد سال راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سرای خوش و میوه های دلکش و حوران و موشن بود

وقف

تج

محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهی است و دیگر برای ترک منافی یا کمی برای خاصه مخالف بهشت و دیگر برای عدام و متعلقان او قیامت
الکاء و تکذیب کلام ازین نعمتهای آفریدگار شما که بهشتها سید و برای اداسی طاعت و ترک معصیت تکذیب و خجسته تکذیب میکنند و قیامت
افکنان و دوستانند خداوندان شما یعنی دران درختان بسیار باشد هر یکی مثل برائتارگون و کون قیامت الکاء و تکذیب کلام ازین نعمتهای
پروردگار خود که بهشتها می مثل بر اشجار و اثمار بر بنده عطا میفرماید تکذیب و انکار می کنند قیامت الکاء و تکذیب کلام ازین نعمتهای
تجربین و میروند هر جا که بهشتی خواهد در عالمی بنمازل یا با سهل آن کی تسخیم و یکی تسبیل و معالیم آورده که یکی از باب صافی و یکی از شراب لذت
قیامت الکاء و تکذیب کلام ازین نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمها برای راحت و لذت ساز و ان کرده شکذیب و خجسته تکذیب
فیما درین و حجت من کل فار کینه از هر سوره و ذوقین و دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده
و نه شنیده باشد قیامت الکاء و تکذیب کلام ازین نعمتهای پروردگار پرورنده شما که اصناف ثرات و فواکه بر بنده عطا میفرماید
تکذیب و منکر میشود متذکیرین ترسندگان درین بهشتها تکیه کنندگان باشند بجای قریش بطاعتها بر فراش بلکه استرآن
من استبرق از ویسای محکم باشد از بزرگی پرسند که بطائن آن از دیاست طهارت آن از چه باشد جواب داد که ظاهر آن از نوبسته
و دیگری گفته است که ظاهر آن داخل است درین آیت که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم و جتنا الجنة و میوه درختان این دو بهشت
دان و نزدیک است که دست قائم و قاعده و مضطجع بدان میرسد و گفته اند یک تکیه کرده و آرزوی میوه کند شاخ درخت سرفرو و آرد
و آن میوه که خواهد بدین میوه آید قیامت الکاء و تکذیب کلام ازین نعمتهای آفریدگار شما که شمارا بر نعمتهای و فرشتهای بادشاهان نشاند
و میوه لذت و لطیف و دیگر تکذیب و انکار میکنند فیما درین و حجت من کل فار کینه از هر سوره و ذوقین و دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده
حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از بزرگی پرستین بغیر شوهران که طاعتها ننموده باشند ایشان را انس آدمیان قبله همیش از
از و اوج ایشان در بهشت و کجاکان و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر اند دست میچ آدمی بدین ایشان رسیده باشد و آنرا که
برای جن مقرر شده باشند جن نیز را ایشان نصرف نموده باشند قیامت الکاء و تکذیب کلام ازین نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین لطافت
بر بندگان از زانی داشته تکذیب و خجسته تکذیب و انکار میکنند و باور میدارند بیکانین الیافوت و المرجان و گویا هستند آن حوران مخلوق از اوقات
در سرخی و صفائی و مرور بد پاکیزه و سفیدی و ضیای قیامت الکاء و تکذیب کلام ازین نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین صفائی و پاکیزگی برای شما
آموده تکذیب و انکار میکنند و باور میدارند بیکانین الیافوت و المرجان و گویا هستند آن حوران مخلوق از اوقات
کردن در ثواب یا جزای هر که گوید لا اله الا الله و عمل کند با امر و نواهی محمد الرسول الله صلعم نیست و اگر بهشت و حاصل آیت این است
که جزای نیکی نیکی است پس جزا دهند طاعات را در جات و مکافات کنند شکر را بزیادت نعمت و تقوی را بفرج و توبه را بقبول و دعا را به
اجابت و سوال را بظهور استغفار را بعفرت و خوف دنیا را بامن آخرت و خدمت بر سلطنت و در بحر احقاق فرموده که نیست جزای
فناهی الله الا بقا با صد مشغومی هر که در راه محبت شد قفا یا فت از بحر قافا اندر بقا هر که شمشیر شوقش سر برید میوه ذوق از درخت
و صلحید قیامت الکاء و تکذیب کلام ازین نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزای آن مقرر فرمود و تکذیب و انکار میکنند
میکنید و انکار مینمایند و من ذوق فیما و جزین دو بوستان که مذکور شد یا فرو ترا ایشان بختن و دو بوستان دیگر است گفته اند
دو بوستان اول از دست برای باغبان این دو بوستان از نقره برای اصحاب لیس قیامت الکاء و تکذیب کلام ازین نعمتهای آفریدگار خویش

بکاف و زانی ناشکسته و پاره پاره گردد و فکانت پس باشد هبک غباری که دیده میشود با شعاع آفتاب و قتیکه از روزنه در افتد
 مُنْبِتَان پراکنده و منتشر شده و مُکْتَم و باشد شما ای مکلفان در آن وقت اذوا جانتگشته اصناف سه گانه یعنی سه گروه باشید در سه مرتبه
 فَاخْطَبُ الْمُیْمَنَةَ پس اصحاب دست راست مَأْخُطَبُ الْمُیْمَنَةِ چه اند اصحاب دست راست تعظیم میکنند ایشان را چنانچه گوئی فلان
 قوم بزرگان اند و چه بزرگان و گویند درین مقام معنی تعجب نیز هست و اصحاب یمن آنها اند که مد وقت اخراج ذریت از صلب آدم هم بسیار
 بر است و می بوده اند یا نه اعمال در آن روز بدست راست ایشان دهند یا بهشت روند و آن بر همین عرش است و گفته اند میمنه یعنی یمن و
 برکت است یعنی ایشان میمون و مبارکند و مَأْخُطَبُ الْمُشْئَمَةِ و اصحاب دست چپ مَأْخُطَبُ الْمُشْئَمَةِ چه اند یا در آن دست چپ
 و ایشان بوقت اخراج ذریت در شمال آدم هم بوده اند یا نه امای اعمال ایشان بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخ برند و دوزخ بر چپ
 عرش است و گفته اند شامه را از تشام گرفته اند و آنان شوم و نامبارک اند و الشقیقون و پیشی گرفتگان بر همه اقوام پیش و چون بهشت
 الشقیقون پیشی گرفتگانند بایان چون یمن آل فرعون حبیب بخار و ابو بکر صدیق و رضی علی ضیاء آنکه بدو قیله نماز گزارده اند یا پیغمبر صلعم یا
 اهل قرآن یا پیش و آن بصف جواد یا بوقت گیرندگان تکبیر اول اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ آن گروه اند نزدیک گردانیده شدگان
 بر رحمت و کرامت فی جَنَّاتٍ النَّعِيمِ در بوستان شادمانه انواع نعمت ثَلَاثَةٌ اُولَئِكَ اُولَئِیْنِ گروهی بیشتر از پیشینیان یعنی اُمم نبیانی گذشته
 و کلیل و انگلی قرآن الاخرین از پیشینان یعنی امت محمد مصفون سخن آنست که سابقان اُمم با ضیه پیش از سابقان این امت اند و
 تبیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیاء هم را معائنه دیدند و بخدمت ایشان رسیده بدیشان گردیدند نه تمام امتان ایشان زیرا که امت
 متابعت پیغمبر از جمله پیشتر خواهند بود چنانچه فواحی اما اکثر الناس تعالیوم لقیته از آن خبر میدهد و در حدیث بریده شده که در دست که اهل بهشت
 صد و بیست صف باشند و ازین امت من و چهل سائر اُمم و این سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند علی سر و بر تختها
 مَوْضُوعَةٌ و بافته بر زوکل بدر و با قوت و زور و دگر گیندگان علیها بر آن تختها مُتَقَبِّلِیْنِ برابر یکدیگر یعنی روی باز و بی تا
 بدیاری هم متانس و سرور باشند یَطُوفُ عَلَیْهِمْ مُسَکِرٌ و در بر ایشان برای خدمت ولدان که دکان مُخْلَدُونَ و جاوید مانند گان
 بهیات که وکی چه خدمت خردان زیبا ترست از خدمت کبار و گویند که استخوان گوشوارهای زرین و این کودکان را خدا می آفریده باشد برای خدمت
 پیشینان و از سلمان بن عقیل نقلست که ایشان اطفال شرکان اند که بخدمت این بهشت نامزد شده اند و بر ایشان طواف میکنند یا گویاب
 کوزها و آب و دِقْ و ابر قیما و گائیس و متعین و جامها از شرابی که روان است در بهشت یا خمر پاک صافی چون آب زلال که
 یُسَدُّ عَوْنَ در سر کشند و عَمَّا از آن شراب یعنی آن می را خمار نباشد و لَا یُزْفَوْنَ و نه بی عقل و بهوش شوند از آن و عَمَّا که
 و دیگر بر ایشان میگردد و میبویایند و یَخْتِیْسُونَ از آنچه اختیار کنند و برگزینند و لَحْم طَیْر و گوشت مرغمان که لطف محرم است و عَمَّا
 کِیْسُونَ از آنچه آرزو کنند یعنی بروچی که خواهند جو شیده یا بریان کرده و حُور و بر سابقان در حنت طواف می نمایند و برای خدمت
 زنان سفید روی عِیْنِ لَیْلَ کاشده چشمان در صفا و لطافت گامثال اللؤلؤ مانند مروارید المکتون پوشیده در صدف که
 غبار بر دوشته باشد و دست اغیار بدوز رسیده جز آن پادشاه میدهم ایشان را پادشاه دانی بها گانوا یعلمون سبب
 آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا لَا یَسْمَعُونَ نشنوند و فیها در بهشت لغوا سخنان پیوده یا با بگ و فریاد یا سوگند بدروع و لَا تَأْثِمُوا
 دهن سخن گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام لَا قِیْلَ لَیْکِنْ یَشْنُوْنَ سخنی که نامست سلما سلما تکرار این لفظ

وکیل است بر آنکه این جنت بر یکدیگر پیوسته سلام گویند و اَصْحَابُ الْيَمِينِ دست راست است مَّا اَصْحَابُ الْيَمِينِ چه از صاحب دست راست یعنی بزرگ و کرم اند و ایشان باشند فی سِدِّ و در زیر درخت کناره خَضْرَیَّ بی خار بخلاف سدر دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بروج افکندند و آن وادی است از طائف مشتمل بر درختهای سدر گفتند چه بودی اگر مار مثل این بودی این آیت آمده که این بهشت را سدر باشد بی خار و قَطْلُ مَنْضُودٍ و درخت موز بود میوه های آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد قَطْلُ مَنْضُودٍ و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز نازل نشود و از ظل راحت است و مَاءٌ مَسْكُوبٌ و آب ریزان یعنی از جنت عدن فرو می ریزد بر بوستانهای دیگر و فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ و بسیار میوه که مقطوعه نه بریده شده یعنی در پیچ زمان منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا که در فصلی باشد و در فصلی قطع شود و نه منع کرده شده یعنی از خوردن هیچ نوع باز دارند چون میوه دنیا که بی مبادست نیاید و فرش و گستردنیها مَقْرُوعَةٌ و برشته شده به قیمت یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایت است از زمان رفوعه یعنی تخت بلند نشاندن آنها بر ستیکه مَّا اَنْشَأْنِیْ بَا فَرِیدِمُ ابتداء بی سبب و ادوات زمان عجایز دنیا را اَنْشَأْنِیْ و افریدی یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشان را خلقی دیگر مراد آن است که پیران را جوان سازیم بر یک من جَعَلْنِیْ بَسْ کردیم ایشان را آنجا و اَلْاَنْجَارُ و دختران پوشیده یعنی سرگناه که از و اج بزد ایشان آیند ایشان را بکر یا بند عمر بگاد و دست داران و عاشقان شوهر خود باشند یا باغخ و ناز یا شیرین سخن اَثَرُ اَبْلَ و همزل اولن همزه سی و سه سال و شوهران نیز همین سن و در میان آورده که صبیان را که بهشت آرند بدین سن رسانند و بشوهر دهند و عجزه را نیز در کنند بدین سن اگر شوهر نداشته باشد در دنیا بعضی از این بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد ما شوهر را از اهل بهشت نبود چون امرأة فرعون و اریکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود باز بر و ازانی دادند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد و همه بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند و این زمان را اَنْشَأْنِیْ و اَصْحَابُ الْيَمِينِ و برای اصحاب یمن دست راست و گویند که سائل می پرسد کیاست اصحاب الیمین میفرماید که ایشان ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْاَوَّلِیْنَ و گروهی اند از پیشینیان و ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْاٰخِرِیْنَ و گروهی اند از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیت و قلیل من الآخرین فرود آمد فاروق و گریان شد و گفت یا نبی الله ما تو گرویدیم و تصدیق کردیم و از نجات نیابد مگر اندکی این آیت آمده ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْاٰخِرِیْنَ حضرت رسول ص آیت بروی خواندند و عمر فرموده که رضینا عن ربنا و پیغمبر گفت از آدم تا من یک ثلثه و از من تا قیامت یک ثلثه و در حدیث آمده که از جوانان تکتونوا نصف اهل الجنة و غفریب که نشست که اهل بهشت صد و بیست صف باشد و هشتاد از آن امت من خواهند بود و از اینجا معلوم میشود که هیچکس از امت من نیست آن حضرت صد و دوازده جا ویدخواهند ماند نظر نمایند بر زنان دوزخ اسیر کسی را که باشد چنین دستگیر نماید بعضیان کسی در گروه که دارد چنین سیدی پیش رو و اَصْحَابُ الشِّمَالِ و صاحب دست چپ مَّا اَصْحَابُ الشِّمَالِ چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار و بمقدارند و در آن روز باشند فی سَمُومٍ در آتش سوزان یا در بادی گرم که حرارت آن در شام ایشان نفوذ کند و همچنین در آبی گرم تنهایی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند به جمیع چنانچه گمراه دکان در دنیا آب می طلبند و چون در جمیع افتند از حرارت آن آب بیشتر متاثری گردند پس پناه برند بنایه و از آن سایه خرمیدند که قَطْلُ و سایه قَمْنٌ یَّجْمُوعُ و از دو سایه گرم و گویند مجوم کوهی است از آتش که دوزخیان بسایه آن پناه می برند که بادی خشک نیست مانند سایه های دیگر و لاکریمه و نمودر ساندند و در جنت بخشند و این غداها ایشان را چه جنت است اِنَّهُمْ كَاَوْفَرِیْکَ ایشان بوده اند قبل ذلک پیش ازین

بر دنیا مشرفین و معجزات و نعمت پرورده شدگان و نعم ایشان بمرمات بوده و اتباع شہوات و کثرت اخصیاف و بودند که اصل منسوب
عَلَى الْحَنُوتِ الْعَظِيمِ ۝ برگاہ بزرگ که شرکست یعنی بران اقامت میکردند یا سوگند دروغ میخوردند بلکه مشرکها هم بودند و کثرت
يَقُولُونَ ۝ و بودند که میگفتند آید امتنا آیا وقتی که بمیریم و کثرت آب و اگر دریم خاک و عظمت ما و سخنانهای بلی گوشت و پوست
بِأَتَانِ الْبَعُوثُونَ ۝ آیا ما را بگنج گانیم از قبر ما و زنده شدگان بخوار است فهم برای مبالغه است در انکار و ابا و نال و کثرت
آیا پدران پیشین ما نیز سبوح شوند قل بگو ای محمد در جواب ایشان که ان الکاذِبِينَ ۝ بدستیکه پیشینان از آبای شما و غیر آن و کاذبین
و پیشینان از شما و غیر شما مجتوعون ۝ هر آنکه جمیع شدگان ندانی میقات یوم مقلو ۝ برای وقتیکه مقرر شده از روز معلوم که
قیامت است یا هر مجموع اندر قبر برای میقات حشر که روز معلوم است یا هر محشر شوند بحکم حساب یا زمان حساب در روزی که
معلوم است مخرج را از کتب پس بدستیکه شما ایها الضالون ۝ ای گمراہان از راه حق الگذبون ۝ تکذیب کنندگان مرعش و شورا
خطاب باہل کہ و اشمال ایشانست میگوید کہ شما فردای قیامت کاذبون ۝ ہر آنکہ خوردگانند من شجر از درختی قرین و قوی ۝
کہ آن قوم است یعنی شمار زنده کنند و از آن درخت بخورند فملاون پس برکنندگان باشند مینما البطون ۝ از سبزه آن درخت
شکھار افشرون پس آشامندگان علیک بالای قوم من الحجیم ۝ از آب گرم آورده اند کہ عذاب جوع برد و زحمان گمارند تا کہ برسانند
شکھار از قوم پس تشنگی برشان غلبہ کند تا کہ حمیم برایشان عرض کنند بسیاری از آن بیاشامند فشرعون پس آشامندگانند از حمیم شرب
الحمیم ۝ مانند آشامیدن شتران تشنگی زده و دشت آب نیافتہ یا مثل زمین ریگستان کہ ہر چند آب خورد اثر آن بر و پدید نیاید یعنی در زحما
چند آنچه حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیاید ہذا این ناکول و مشروب نزلہ پیش و پس ایشانست یوم الدین ۝ در روز
جزا ہر حضری کہ برای همان آرد و بعد ازین در درخت افراہ کامل و مشارب خواهد بود ایشان را کہ شرح شدت و عقوبت آن در بیان نیاید
نَحْنُ خَلَقْنَاهُ وَاَفَرِیمُ ۝ شمار را در ابتدا و شماردن اقرار دارد فقلوا لا تصدقون ۝ پس چرا باور نمیدارید آفرینش خود را در ابتدا چہ بر مہمل خود خطاب
کہ ہر کہ را بابت تواناست بر عادت نیز قادر خواهد بود افرانیم یا خبر میدہد فاما نؤمن ۝ از آنکہ کہ میریزید در زمین و آشامند مخلوقنہ آیا شما می آفرینید
کہ وہاں از آن افرانیم الخلقون ۝ یا ایم آفریدگار آن و شما سقاید با نیکه خالق منم چہ شماران و جہ و بدان نوع کہ فرزند می طلبید متولد میشود بلکہ بر
و فرشتہ و طبق ارادت من می آید نحن قد زنا بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم بینکم الموت میان شما مرگ را و مقرر ساختیم زمان موت
ہر کس و ما نحن بمسبوقین ۝ نیستیم ما پیشی گرفتہ شدہ یعنی کسی بر حکم ما پیشی نتواند گرفت از موتی کہ مقرر شدہ تواند گنجیت و ما این مرگ را
تقدیر کردیم علی ان تبدل برای آنکہ تبدیل کنیم از شما امثالکم کسان را کہ مانند شما اند یعنی شمار بمیرانیم و دیگران را بیاوریم و نشانی
و بیاوریم دیگر بارہ شمار فی مالا تعلمون ۝ در صورتی و بیانی کہ نمیدانید امروز یعنی کافران را در زشت ترین صورتی و مومنان را
در بہترین بیانی و لقد علمتم موبدستیکه دانستہ اید شما الشفاة الاولی آفرین نخستین را کہ نطفہ بودید و علقہ شدید تا آخر و بدان ہم
اقرار دارید فقلوا لا تدکرون ۝ پس چرا یاد نمیکند توانائی حق بابر انشای خسری چہ ہر کہ بران قادرست ازین عاجز تواند بود
تظلم انکہ ما از خلوت نابود میکشد تا بجلوہ گاہ وجود و بار دیگر کہ از سموم ہلاک و روی پوشیم زیر پرده خاک و ہم تواند با مرکن فیکون
کار را از گوشہ لحد بیرون و افرانیم آیا اخبار می نمائید فاما نؤمن ۝ از آنچه گشت می کنید و تخمی در زمین می آفرینید
و آشامند ترغوثہ آیا شما بیدار و بیدار تم را افرانیم الخلقون ۝ یا خبر میدہد فاما نؤمن ۝ از آنکہ کہ میریزید در زمین و آشامند مخلوقنہ آیا شما می آفرینید

فعل عبدست و بدیع فعل خدای قدر خیر آمده که نکو بدیگی از شما که ز رحمت و لکن که بدیحرثت در شوق ارضی و القامی بزر و در و از نیده است
 و رویانیدن از حق سبحانه و تعالی اگر خواهم بجهلته هر آنکه که در آیم آن چیز که گشته آید خطا ما گویا در هم شکسته پیش از رسیدن یا گویا
 بیدانه فطرتهم تفکھون پس هر روز باشد از آن قضیه و بلیه که شگفت مانید یا بر آفت آن اند و هتاک باشد یا از جد و سعی خود ایشان
 گردید و میگویند انما لغرمون آیات او ان زد گانیم و خصصنا و اند بطریق خبر یعنی بدرستی که ما غرامت یا فکما نیم بل نحن محرمون
 بلکه بای بر گانیم از روزی اقرار آیم آیا خبر باز رسید الماء الذی کثر فون از آبیکه می آید میسید برای تسکین عطش و زندگانی شما
 بوی باز بسته است انتم انزلتموه یا شما فرو فرستاده اید از زمین الممن از ابر سفید آمد نحن الممنون یا ما فرستاده
 فرستاده ایم آب شیرین لطف را لو نشاء جعلناه اگر خواهم گردانیم آن آب را ارجا جانم و شور و فزع از وی منقطع سازیم فلو که
 کثرت فون پس چرا شکر نمی گوئید خدای را برین نعمت اقر آیم اخبار کنید یا الشاکر الذی تودون از آتشی که بیرون می آید
 انتم انزلتموه یا شما انزلتموه یا فریده اید شجر که درخت آتش را که آن مرغ و عفارست آمد نحن الکاشون یا ما فرستاده
 آیم اهل بودی شاخی از شجره مرغی که مذکر میگویند بر شاخی از درخت عفار که انشی میخوانند میسند حق سبحانه از میان آن
 دو شاخ ترک آب از آن میخورد آتشی بیرون می آید و نحن جعلناها ما گردانیدیم آن آتش را تذکره یا در دلی که چون بر بنید آتش و در
 یاد کنید یا آن را تنبیه ساختیم تا اهل بصیرت دانند که هر که قادر است بر احداث آتش از درخت سبز و تر و با وجود مایهتی که در پوست
 که کیفیت ضد آتش است هر آنکه قادر بود بر تاز و سازدن بنال وجود انسان بعد از خشکی و پیر مردگی آن و متاعا و ما ساختیم
 آتش را بر خورداری بعضی سبب نفع گرفتار فتن للمؤمنین و مسافران و اوقیان را گفتا که در ذکر احد الضدین چنانکه سهیل تعلیم
 فیتیم پس تسبیح گوئی یا تسبیح ذیك العظیم بنام پروردگار بزرگ تو و او را بساکی یا درکن فلا اقیتم پس سوگند یاد میکنم بموقع النجوم
 بمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن یا بمغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشف فرموده که تخصیص مغارب بجهت است که
 غروب دلیل نزول است و بزوال اثر استدلال توان کرد بر وجود موثری که تاثیر او را نزول نیست یا بطالع کوکب یا مجاری آن و در
 عین المعانی آورده که مراد صاحب صحابه و مقابرا ایشان است که مشبه اند به نجوم که ما قال اصحابی کالنجوم باهم اقتدیتم ابتداءً
 نجوم که بروج آسمان است کما فی قوله تعالی و السماوات البروج یا از زمان نجوم که ما مور بر جسم شیا طین شدند و آن وقت سوره حضرت پیغمبر
 بوده و هنگام بعثت او و اما ما را هر چه فرموده که مراد نجوم قرآن است و مواقع آن مثل تقدس پیغمبر و هر چند دل مطهر و گوی بود
 انجوم قرآنی بسیار بود هر تخمین یا موقعی و قرأت امام حمزه و اما کسائی که موقع خوانده اند مؤید این قول است و نزول قرآن بر قلب
 مبارک وی بنص نزل بالروح الامین علی قلبک ثابت شده و رائه و بدستیکه آنچه خدای بد و سوگند خورد و قسم سوگند است
 لو تکلمون اگر دانید عظیم بزرگ و معتبر جواب قسم چیست ان الله بدستیکه آنچه آنحضرت صبر شما میخواند لقرا ان که کبریا
 قرآنی است بزرگوار و بسیار نفع چشمتل است بر اصول علوی که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامی است نزد خدای و ملائکه
 و مومنان یا حافظ و قاری او مکرر و معزز است این قرآن نوشته است فی کتب مککون در کتابی پوشیده و نگارده شده
 نزدیک خدای در لوح محفوظ که کتب نسیانده لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در دست است الا الطاهر فون که پاکیزگان یعنی ملائکه که طهارت از کثرت
 اوصاف و بیهوشی هر گوید که مراد سفره مذکور ابر و بعضی ضمیر را عائد بقدر آن دارند و مراد مصحف نیست یعنی من کتب مصحف را که پاک شدگان

از احداث ظاهر آیت نفی است و مراد نمی و معنی آن این یعنی جنب و محدث باید که من کنند و فقهای مالکی و شافعی رح محدث و جنب و
حائض را تجویز نمیکند حمل مصحف و مس آن و حمله گویند محدث و جنب را و است حمل مصحف و مس آن و حائض را نه و نزد امام عظیم رح
نشیاید محدث و جنب و حائض و ففسار اس مصحف مگر با غلافی منفصل از و در نوادر مذکور است که جنب و حائض را بقول ابو یوسف رح
جائز است کتابت قرآن و قتیکه لوح بر زمین بود بر کنار و نزد امام محمد رح هیچ وجه و نیست و بعضی مس را حمل بر قرأت کرده اند و از آن
عمره منقول است که دو ستره و من آنست که قرآن بخواند کسی مگر آنکه طاهر باشد و حدیث بن فضل رح فرموده که مراد از این طهارت توحید است
یعنی باید که غیر موجدان کسی قرآن نخواند و ابن عباس رضی میگردانند که میبود و نصاری را تمکین دهند از قرأت قرآن و متحققان گفته اند که مراد
از این اعتقاد است یعنی معتقد نباشد قرآن را مگر پاکیزه دلان که مومنان اند یا عمل قرآن و نگاهداشت احکام قرآن نکنند مگر جمعی که پاکیزه شده باشند
بعد توفیق از لوث خذلان یا علم بدان یعنی تفسیر و تاویل آن را ندانند الا آنکه سرایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده که پاک سنی است
حکیم سانی رح فرموده است جمال حضرت قرآن نقاب آنکه بر اندازد که دارالملک معنی را مجرب و بنید از غوغا در بحر الحقائق آورده که مکاشف نشود
با سراسر قرآن مگر کسیکه پاکیزه گرد از لوث توهم غیو غیریت و سر مقام شود حق در بر مایای خلق و شود خلق در بر مایای حق و این معنی میسر نشود جز
بنفای شاهر و شود در رشودی بیت چون بجای کرد اوصاف قدیم پس بسوزد و وصف حادث را کلمه **تَنْزِيلُ** قرآن فرو فرستاده و گفته
قُرْآنُ رَبِّ الْعَالَمِينَ مح از فرید کار عالمیان **اقْبِضْ هَذَا الْحَدِيثَ** آیا بدین سخن که قرآن است **اَنْتُمْ مَدْعُوْنَ** شما ای اهل کفر و کفر و کفر
یا مدینه کنندگان یا منکران **وَيَجْعَلُوْنَ** و میسازید **رُزُقَكُمْ** روزی یعنی بهره خود را از قرآن **اَنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ** آنکه تکذیب کنید و کفر
یا میگردانید شکر روزی خواری که نسبت باران آب و هوا کنید و این تکذیب سخن خداست **فَلَوْ لَا** پس چرا نه **اِذَا بَلَغْتَ الْحُلُقُومَ** چون
برسد روح بخجوه بکلور در وقت مرگ **وَاَنْتُمْ حِينْئذٍ** و شما آن هنگام **تَنْظُرُوْنَ** میگردید بیت **وَنَحْنُ اَقْرَبُ** و ما نزدیک تریم **اِلَيْهِ**
بدان مختصر **فَمَنْكُمْ** از شما و **لَكِنْ لَا تَنْصُرُوْنَ** ولیکن شما نمی یمنید و نمیدانید و آن قرب بعلم و قدرت و رؤیت است **فَلَوْ لَا اِنْ كُنْتُمْ**
پس چرا نه اگر بشدید شما غیر مدینه **غَيْرِ خَرَادَةٍ** شده گان در قیامت **تَرْجِعُوْهُنَّ** باز گردانید روح را بحدیث **كُنْتُمْ ضِدِّ قَيْنِ**
اگر بشدید راست گویان بخش آیت آنست که اگر شما در انکار حشر و جزا است میگویند پس چرا باز نسید و دانید روح را بقتل خود و قتیکه خلق رسیده
فَاَمَّا اِنْ كَانَ پس اگر باشد متوفی **مِنَ الْمُقَرَّبِينَ** از نزدیک گردانیده شده گان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان بود **قَرُوبٌ** پس
دور است راحت یا رحمت یا آسانی یا خلاصی از غم یا مغفرت یا فرح و اینها در قبر بود یا در قیامت **وَدَّيْجَاتٍ** و روزی جاودانی
یا بوی خوش یا تحیت ملائکه یا رجای شوم و اینها در بهشت باشد **وَجَنَّتْ نَعِيمٌ** و دیگر او را است بهشت یعنی ادراک بوستان پر
نعمت **وَاَمَّا اِنْ كَانَ** و اگر باشد آن وفات کرده **مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ** از اصحاب دست راست **فَسَلَامٌ لَّكَ** پس سلام است
متر ای کسیکه هستی **مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ** از اصحاب میمنه و ایشان است که سلام بر تو ای محمد رح از اصحاب میمنه که برادران تو اند
مژده سلامت با تو از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالم اند از همه آفات **وَاَمَّا اِنْ كَانَ** و اگر باشد مرده **مِنَ الْمَكْذِبِينَ** از
تکذیب کنندگان بخدای و رسول **الصَّالِينَ** اگر امان از طریق حق **فَنَزَلَ** پس را و رست پیش کش در قبر **مِنْ حَجْمٍ** از آت
کرده در دوزخ یا در آتش دوزخ **وَتَصْلِيَةُ حَجْمٍ** و در آوردن روز قیامت در آتش سوزان **اِنَّ هَذَا** بدستیکه آنچه گفته
در شان این سه گروه **لَهُمْ وَحَقُّ الْيَقِينِ** هر آینه آن حق یقین است یعنی راست و درست و بی گمان **فَسَلَامٌ**

ع

پس بسیج گوی باسم ربك العظیم بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تتریکن اورا بذكر نام نخست فرجام اواز آنچه لائق عظمت و کبریا
اونباشد یا نما و کلام دیگر پروردگار خود قوی است که گوی سبحان لی اعظم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیت حضرت رسول ص فرموده که چهل و نهمی بود که

سورة الحديد تسعة وعشرون

بسم الله الرحمن الرحيم

سُبْحَنَ لِلَّهِ مَا زَكَرَ وَدُرِّسَتْ كَرْدِ مَرْدِی رَا مَافِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ هَر كِه دَر آسماناست از ملائکه و هر كِه دَر زمین است از مومنان
و اشهر آن است که تسبیح گفت مرخدا می را و سپاکی یاد کرد و آنچه در آسماناست از ملک و ستاره و مهر و ماه و جز آن و آنچه دَر زمین است از حیوان
و جاد و نبات و غیر آن پس بسیج عام باشد فی کل با خلق اسد از زبان بعضی تسبیح گوید و ظلال بعضی سبح بود کما قال الله و ظلالهم بالغه
والاصال و هو العزیز و خدای غالب است در هر چه خواهد الحکیم و اما هر چه فرماید که مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَر و بر است پادشاه
آسمان و زمین که موجودات است و متصرف در آن یحیی زنده میگرداند و در آخرت و مِیْمَت و می میراند در دنیا و هو علی کل شیء و او بهر
چیز از امانت و احیاء قدرتی تواناست هو الاقوال و است پیش از همه شیا و پدید آرنده آنها یعنی قدیم ازلی است که او را بدایت
نیست و الاخر و پس از فانی بهر موجودات اوست یعنی باقی ابد است که آخریت او را نهایت نیست فرو اول و اول بی ابتدا
آخر و آخری انتهایست بود و نبود این چه بلند است و پست باشد و این نیز نباشد که هست و الظاهر آشکارا وجود او بکثرت
دلائل و الباطن و نهان حقیقت ذات او از تعقل هر عاقلی اقوال مفسران و مذکران و محققان درین آیت از حد و مقدار تجاوز
کرده و بشری تمام و بسطی لا کلام در جواب هر التفسیر سمیت ثبت یافته اینجا بد و قول اختصار میرود صاحب کشف الاسرار فرموده که
زبان رحمت از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق تو چار طائفه اند اول گروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر
دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و خداد و سوم زمره که آشکارا تو باشند چون دوستان و یاران و خادمان
چهارم فرقه که پنهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان و ب العالین میگوید اعتقاد بر خلق ظاهر و خلق پنهان کن کار ساز خود ایشان را پسند
که اول نم که ترا از عدم بوجود آورد و آخر نم که باز گشت تو بمن خواهد بود و ظاهر نم صورت تو نیز بوجوبی بیا رستم باطن نم که
سرا ز حقائق در دل تو ودیعت نهادم را با غمی اول و آخر توئی کیست حدوث و قدم و ظاهر و باطن توئی چیست وجود و عدم
اول بی انتقال آخر بی ارتحال و ظاهری چند و چون باطن بی کیف و کم و در جمیع حقائق آورده که اول است در عین آخریت و آخرت در
عین اولیت و بر همین منوال ظاهر است در عین باطنیت و باطن است در عین ظاهریت از شیخ ابو سعید خراسانی قدس سره پرسیدند که
خدای را بچه شناختی گفت بآنکه میان اضداد جمع کرده پس این آیت خواند و فرمود که تصور نیست جمع اضداد و الاله حیثیت واحد و
اعتبار واحد در آن واحد نظم اولی و هم در اول آخری و باطنی و هم در این دم ظاهری و تو محیطی بر همه اذ صفات و در همه باطنی و استغنی
بذات و هو علی کل شیء و او بهر چه عظیم و تواناست اول و آخر نزد علم و مساوی است و ظاهر و باطن به نسبت دانش او یکسان هو الا
خلق السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست آنکه بیا فرید آسمان و زمین را بقدرت کامله فی ستة ایتام در مدت شش روز تمام که مشاهده
کنند حدوث آنها را چیزی پس از چیزی شمس استواری پس قصد کرد و علی العرش طبع بر عرش و اجزای امور متعلقه به و بر وفق ارادت خود دیکلم
میداند مابین آنچه در این فی الاکثر و زمین چون نمی که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات و مملکتها و میانه و میانه بیرون آید از زمین

چون نباتات و معدنیات و برخی از دافان در دنیا و بعضی کنوز و تمام موتی در آخرت و مائیکل و میداند آنچه فرو آید من السماء
از آسمان چون باران و برف و بکوک و ملائکه و احکام و مائیکل و آنچه بالا رود و در آید فیما طر آسمان چون اعمال و دعوت و ملائکه که
علمای بندگان مینویسند و هو معکم و خدای باشاست بعلم و قدرت عموما بفضل و رحمت خصوصا این مائیکل هر جا که شما باشید یعنی
معیت علم و قدرت بیج حال از شما جدا و منفک نبود و این معیت نه بعقل مفهوم میگردد بلکه ذوق آن را بحسب دریا بدست این معیت می بیند
در بیان بی زمان دارد و خبر زونی مکان و الله بما تعملون و خدای بد آنچه شما می کنید بصیرت و بنیاست و بران جزا خواهد داد که ملائک
السموات و الارض مرا و رست علم گزاری و فرمان روائی در آسمان و زمینها تکرار این کلام بحجت آنست که اول تعلق با بد و دارد و
ثانی با عادت چنانچه میفرماید و الی الله ترجع الامور و بسوی خدای باز گردیده شود عواقب کارها فو لیس الیک در در شب را
فی النهار و در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید و فو لیس النهار فی الیل و در روز را در شب یعنی از زمان روز بر شب یاف
کند با اختلاف فصول اربعه و هو علیکم و او داناست بذات الصدور و بد آنچه در دلها پوشیده است ارموا بکرم ویدی کافرن
یا الله بخدای و او را بچانه داند و کسول و بفرستاده او که محمد صلیم است و تصدیق می نمایند و انفقوا و بهر سید میما جعلکم من
ماله که گردانیده است خدای شما را مستخلفین خلفای گذشتگان بتصرف فیة دران یعنی از ان مالها که در دست دیگران بوده و
بعد از فوت ایشان بشمار سیده در راه خدا بذل کنید قال الذین امنوا پس آنکه که رویدند بخدا و رسول و مائیکل از شما و انفقوا و
نقعه کردند مال خود را بکوة و جهاد و سائر خیرات که خدا در ایشان رست اجر کبیر و مزدی بزرگ و ثواب عظیم که جنت و نعمت است قفا
لکم لا تؤمنون و چیست شما را که نمیگردد یا الله بخدا و بحدانیت او معترف میشوید و الترسول و حال آنکه پیغمبر که فرستاده است
یدعوکم میخواند شما را بحجت و برهان لیؤمنوا اما ایمان آرید بیکدیگر آفریدگار خویش و قد اخذ و بدستیکه فر گرفت خدای میثاقکم
پیمان شما را در روز است بر اقرار بویست و نفی شرک از کتبم اگر هستی شما مؤمنین و باور دارندگان آن میثاق را هو الذین
ینزل اوست آن خداوندی که فرو فرستد علی عبد که بر بنده خود که محمد است آیت بآیت آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات هو یا
لنیر حکم تا بیرون آرند شما را خدا بقرآن یا پیغمبر دعوت من الطلکات از تاریکیهای کفر الی النور طر روشنی ایمان را از جهل و از ضلالت
به هدایت و از مخالفت به موافقت و در فتوحات آورده که از ظلمت حجاب بنو بخل و ان الله بدستیکه خدای بیکدیگر بشمار گرفت و وف
که قرآن میفرستد رحیم و بخشاینده است که رسول را بدعوت میفرماید و مائیکل و چیست شما را او چه فایده می بیند و چه عذر دارید
الا تنفقوا و آنکه نفقه کنید مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدای و الله و حال آنکه مر خدا رست میلک السموات و الارض
میراث آسمانها و زمینها یعنی هر چه در آسمان و زمین است بعد از فانی مالی آن بوی باز خواهد گشت و امروز نیز مرا و رست و لکن خلق دران
تصرف میکنند و آخر دست تصرف دیگران کوتاه شده بحق سجانه باز گرد درین کلام ترغیب است بنفقة کردن یعنی چون دانستید که این
اموال در دست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدای را دران نگاه دارید و برای خود و از ان ذخیره آخرت بردارید که لا یستوی فی برابریست
هناکم از شما ای مومنان من انفق هر که نفقه کند من قبیل الفتح پیش از فتح که که اهل اسلام بی برگ و فوالله و قاتل و کارزار
کند با دشمنان خدا و رسول یا کسیکه اتفاق نماید و دعیه قتال دارد بعد از فتح که چه دران وقت مال بسیار خواهد بود و چندان با نفاق
در متاع احتیاج نخواهد داشت و اولیک آن که گروه منافقان و متاعان قبل الفتح اعظم بزرگتر اند و کجه از روی درجه و مرتبه من الذین

[illegible]

وَلَا تَقْرَحُوا وُشَادَانِ كَرْدِيدِ بَعَا أَشْكُهُ بَاخِجْ دَاوَمِ شَارِ اَزَالِ وَ مَتَاعِ دُنْيَا خَبَارِ سِتْ بَعْضِ نَبِیِّ لَعْنِی اَزَاوِ بَارِ دُنْيَا لَمُولِ وَا زَا قِبَالِ اَنْ مَسْرُورِ
 مشوید که نه آن را قراری است و نه این را اعتباری است گریست ده گدای شادی نکند و در بخت شود نیز نیزه و بختی و از مرتضی علیه
 منقول است که هر که بدین آیت کار کند هر آنکه فراموش کند در برابر هر دو طرف او یعنی نهادهای تمام باشد و چه زیبا گفته اند رباعی مال را بتو بر و نه
 مشو شاد از آن و در رفوت شود مشو بفر ما از آن + پند نیست پسندیده بکن یا از آن + تا دنیا و دینیت شود آبا و از آن + و الله لا یحب
 و خدای دوست ندارد کحل محال هر شکری را که بر نعمت دنیا بر دیگری تطاول کند فحش و نازده دنیا و فخر کننده بدان بر اکتفا و اقرن
 پس صفت ایشان میکند و میفرماید که **الَّذِينَ يَجْلُونَ فَمَالًا فَخْرًا** آنانند که با وجود دنیا داری و جمع اسباب آن بخل کنند و مال خود در راه خدا
 صرف نمایند و **يَأْمُرُونَ النَّاسَ** و با وجود بخل خود امر کنند مردمان را با **الْجَلِّ بِالْجَلِّ** کردن در میان آورده که بقول جمعی مراد ازین آیت یہود و
 که بخل کردند با پسر نزدیک ایشان بود از علم صفات و احوال حضرت رسالت پناه صلعم و آن را پوشیدند و دیگران را نیز کتمان آن فرمودند
وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از اتفاق مال یا از ایمان مجر **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدستیکه خدای **هُوَ الْعَلِيمُ** است بی نیاز از و از اتفاق
وَالْحَمِيدُ ستوده در ذات و صفات که اعراض و تولی اعدای دین او را ضرر نکند **لَقَدْ أَرْسَلْنَا** بدستیکه ما فرستادیم
 فرستادگان خود یعنی ملائکه را به پیغمبران **بِالْبَيِّنَاتِ** مجتہای روشن که معجزات است یا بشریعتی و **أَخْرَجْنَا** و فرستادیم **مَعَهُمُ**
الْكِتَابَ با ایشان کتابی که متضمن مصالح دینی و دنیوی بود و **الْمِيزَانَ** و متزل گردانیدیم با ایشان ترازو را **وَالْيَقُونَ** مَرَّ النَّاسِ
 تا قائم شوند مردمان **بِالْقِسْطِ** بعدل یعنی تا تسویه حقوق کنند بدان در میان یکدیگر بوقت معاملات و اترال میزان در زمان نوح علی نبیا
 و علیه اسلام بوده و گفته اند مراد اسباب ازال است و امر با سختن آن **وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ** و فرستادیم آهن با آدم عم و آوری فرموده
 که آدم چون از بهشت بدنی آمد سه و صله از آهن با وی همراه بود و تیر و پیک و سندان و در معال آورده که خدای چار چیز بارکت
 از آسمان زمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن **فِيهِ** در آهن بآتش شدید کارزار سخت است یعنی آهنی که در کارزار بکار آید از و
 سازند خواه برای دفع دشمن چون سان نیزه و شمشیر و پیکان و خنجر و مثال آن و خواه برای حفظ نفس چون نره و خود و جوشن و خنجر
وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و در آهن است سود و مردمان را چه قوام صناعات و حرقت تمام با آهن باز بسته است و هیچ حرفه نیست که آهن در
 دخل ندارد و نفع کلی خود آنست که کفار از ترس شمشیر و تیر مسلمانان هر سان اند و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان این باشند پس حق سبحانه
 آهن فرستاد تا اعدای دین نیز جرگردند و ترازو فرستاد تا معاملات و زن برنج رستی فیصل یابد و کتاب منزل گردانید تا حق از باطل تمیز شود
وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ و تا ببیند خدای **مَنْ يَنْصُرُهُ** آنکس را که یاری دین او میکند و **وَسُلْكَ** و نصرت میدهد فرستادگان او را با استعمال اسلحه
 در جهاد با کفار مراد من است که یاری دهد پیغمبر را یا **الْعَلِيَّ** پوشیدگی یعنی تکیه پیغمبر حاضر باشد چه منافقان در حضور پیغمبر و دگاری
 می نمودند و در غیبت یار و هوادار نبودند **إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ** بدستیکه خدای تواناست بر اهلک دشمنان **عَزِيزٌ** غالب است بر همه حکم
 و فرمان **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا** و تحقیق ما فرستادیم **نُوحًا** نوح نبی را بنی قایل **وَأِبْرَاهِيمَ** و ابراهیم خلیل عم را بنزد و یان **وَجَعَلْنَا**
 و در دینت نهادیم **فِي ذُرِّيَّتِهِمَا** النبوة در فرزندان ایشان پیغمبری را و **الْكِتَابَ** و وحی گردیدیم بدیشان کتابی را که نامزدیشان
 بود **فَهَمَّ** پس بعضی ازینما که انبیاء هم بدیشان آمدند **مُهْتَدِينَ** راه یافتگانند یعنی ایمان آوردند و کتاب و نبی و کشتی **فَهَمَّ**
 و بسیاری از ایشان **فَسَقَوْنَ** خج بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی نگر ویدند کتب و رسل **فَهَمَّ** پس از پی را آوردیم **عَلَىٰ** انا **وَهَمَّ**

بر عتق نوح و ابراهیم و اسماعیل ایشان میفرستاد بفرستادن خود چنانچه بعد از نوح هود و صالح و ابراهیم را پس از ابراهیم اسماعیل و یحیی
و یعقوب و یوسف و قتیله و از حی در آوردیم این رسل و تمام کردیم انبیای نبی اسرائیل عم را بعیسیا بن مریم یعنی پسر مریم را
و آتیند الان تحویل داد و عطا کردیم او را کتاب نجیل و جعلنا و افکنیم فی قلوب الذین اتبعوه درد لهای آنانکه پیروی کردند
عیسی را از آفته مدبانی و دخته و بخشایش بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی و خواص او را بر یکدیگر مشفق و مهربان گردانیدیم و ده بانیه
و ایشان پیدا کردند طریق رهبانیه را و از پیش خودن ابتداء نمودند و راه نور را آوردند آنرا ما کتبها ما فرض نموده بودیم آنرا علمیم بر ایشان
و آن چنان بوده که بعضی از مهت عیسی علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع ذوی آسمان دست از احکام نجیل باز داشته کافر شدند و جمعی
بر همان دین مانده از میان ایشان بگو بهایرون رفتند و شقیتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و مجلس و نکاح ختیا
نمودند و بر ایشان فرض نمود که اعتناء و رضوان الله لیکن بطلب خوشنودی خدای ربهانیت پیش گرفتند فماد عفو هاپس
رعایت نکردند و نگاه داشتند آنرا حق رعایتها چنانچه سزاوارنگاه داشت آن بود بلکه تثلیث قائل گشته قرآن و محمد را صر
منکر شدند و اندکی از ایشان از مناجات مسیح غم مخوراف ناموده حضرت رسالت پناه راص دریافتند بدولت اسلام مؤثر
متابعت سیدانام سرافراز شدند و حق سبحانه درباره ایشان میفرماید که فاتتینا الذین آمنوا پس دادیم تا نماز که گردیدند همه صلوات
جماعت ربهانان یعنی بحضرت پیغمبر آخر هم نزد ایشان که ثواب بسیار و کر امتیابی شمارست و کثیر شهید و بسیاری از ترسانان
فیقولون بیرون آمدگانند از دایره ایمان پس اهل کتاب رمیگوید یا ایها الذین آمنوا امی آن کسانیکه ایمان آورده اند
رسولان گذشته اتقوا الله برسید از عذاب خدای و آمنوا و بگردید بر سو له و بفرستاده او یعنی محمد یوق تکلم تابیده شمارا
که کلین دو بهره من رحمتیه از بخشایش خود یکی برای ایمان محمد و یکی برای ایمان سایر انبیاء و بجعل لکم و بدید و منفرد کند برای
شما و آمنسون بهم روشنی که بدان بروید و بگذرید بر صراط و یعرف لکم و پیام زد در شمارگناهان و الله عفوف و خدای آمرزنده است
مومنان را و رحیم المهربان بر ایشان آورده اند که باسید و بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند و ناگزیر دیدگان ایشان
بر گردیدگان حدیروند آیت نازل شد که خدای ایشان را در بخش از رحمت و نور و مغفرت میبخشد بکرم خود اولاً یعلم اهمل
الکتب تا بداند اهل کتاب که بحیب من نگرددند اگر چه قدری بدستیکه قادر نشوند و توانائی نیابند علی لکنی هر چیزی من فضل
از فضل خدای یعنی از ان که است که برای مومنان ایشان نه کرده هیچ چیز نباشد و ایشان زسد و ان الفصل و بدستیکه فضل یعنی از فضل
ثواب و جزای بپیدا شده بدست قدرت خداست یقرئیه عطا کند آنرا من گشتا طهر که خواهد و الله و خدای ذو الفضل العظیم
خداوند فضل بزرگست یعنی نعمت تمام که خواص و عوام را فرارسیده قطعه فیض گرم رسانده از شرق تا بغرب + خوان نعم ساده
از قاف تا قاف + مستقیمش و کم زوال تو بهر مند + دارند نیک و بعطای تو اعتراف +

سورة المجادلة مدني وهي اثنان وعشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آورد و اند که روزی اوس بن عباس بن امیر نمود و خاله بنت ثعلبه که زوجه او بود صحبت خاله از ان استماع آید که اوس در گفتار انست عینی شد
و این با طهارت و در جا طهارت طهارت طلاق بود و خاله بنجاب نبوت آمده درین باب تغایر نمود حضرت رسول افروید که تو بر و حرام شدی

که فرمان قبول کند عذاب الیموم عذاب در ناک است ان الذین یبکیون انما یبکیون الله ورسوله فخلعت ووشمی میکنند
 با خدا و رسول یعنی از حد و سر و نهی تجاوز نمی نمایند بگوشا و غمناک کرده شوند گما کبیت الذین یبکیون فخلعت ووشمی میکنند
 من قبلهم فخلعت ووشمی میکنند و قد انزلنا و تحقیق فرستادیم بالیت بیئت استیامی روشن یعنی قرآن و معجزاتی
 دلالت کننده بر صدق حضرت و اول الکفرین و مرکا و از است بهر وقتی و زمانی عذاب الیموم عذاب خواهد گنده و رسوا سازند
 و گفته اند ایشان را چنین عذابی در آخرت یوم یبعثهم الله یا وکن روزی را که برانگیز و خدای سجاد ایشان را از قبور جویعیا همایشان را که بی غیر
 سبوح نباشد فیکنهم پس خبر و ایشان را یما عجلوا آنچه کرده باشند احصیه الله نگاه داشته باشد خدای عمل ایشان را و کسوف
 و ایشان فراموش کرده باشند و الله علی کل شیء و خدای بهر چیز از اعمال و احوال بندگان شهید گواه است و مناسب آن کافران
 نخواهد فرمود که کسی گواهی او را در دنیا و آخرت حاکم حکم دم زنده گواه نیست + حاکم که خود گواه بود قصه شکل است + در کشف آورده که روحی
 ربیع بن عمرو و حیب که برادر است با صفوان بن امیه حدیث میکردند یکی گفت یا خدای میداند آنچه ما میگوئیم دیگری گفت بعضی را دانند بعضی را
 ندانند ثالث گفت اگر بعضی را میداند همه را میداند زیرا که مانعی ندارد و از دانستن آیت آمد که قرآن الله یعلم ما نسید ان ان را که خدای میداند
 ما فی السموات و انچه در آسمانهاست از ملائکه و نجوم و ارواح و ما فی الارض و انچه در زمین است از معادن و نباتات و حیوانات و
 یكون من جملة ثلاثه نباشد رسته تن که راز گزیده باشند با هم الا هو و انچه هم که خدای چهارم ایشان است بعلم یعنی چا
 میگرداند ایشان را از حیثیت آنکه رفیق ایشان است و اطلاع دارد بر حقن ایشان و لا خبیة و نه خج راز گوی باشند الا هو سادسهم
 مگر او ششم ایشان است بانس و بنس افعال و احوال یعنی ایشان شش ساخته و لا آتی و نه کمتر باشند من ذلک از سه عدد و لا آتی
 و نه بیشتر از پنج تن الا هو و معصم مگر او با ایشان است بعلم امین ماکا و اهر جا که باشد در اقطار السموات یا در دایمی زمین چه علم او را بهیچ
 قرب مکانی نیست تا با اختلاف اتمه تفاوت کنند نظر این معیت در دنیا عقل و هوش + زمین معیت دم مزین نشین خوش + قرب حق نیست
 و درست از قیاس + بر قیاس خود منه آن را اساس + الله یعلمهم پس خبر و ایشان را یما عجلوا آنچه کرده اند در دنیا از برای تفصیح
 و تشبیه ایشان یوم القيمة تار و زرخیز ان الله یجزل شیء بهر تنیکه خدای بهر چیز را گفتار با و کردار با عظیم و داناست نسبت علم او
 با همه معلومات کیسان است حالات اهل آسمان را چنان دانند که حالات اهل زمین با و علم او بخصایات امور بران و حبا حاط کند که محلیات
 آن بیت نهان و آشکارا هر دو یکسانست بر علمت + نه این باز و در نهی آن را در ترویجی + در تفسیر امام زاهد رح آورده که جهودان و
 منافقان را عادت این بود چون پیغمبر سر فرستادی و خبر ایشان میرتا آمدی بر سر راه مومنان یا نزدیک ایشان نشستندی و با یکدیگر
 را گفتندی و بگوشت چشیدند آنکه در آن سیرت کسی داشتندی نگاه کرده رفری بغیر در میان آوردندی تا مومنان را گمان افتادی که مگر
 آن لشکر را کاری و کسری افتاده بغایت مذ و نهناک شدندی این خبر بحضرت پیغمبر رسید و ایشان بالزمانی که دو سه روزی اجابت
 کردند دیگر بار بر همان منوال تناهی آغاز نهادند آیت آمد که یس ایمنی و منی یجری الی الذین بسوی آنها که یخو با زوشته شدند و عی
 النجوة از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشان را نهی کردند که یس ایمنی و منی یجری الی الذین بسوی آنها که یخو با زوشته شدند و عی
 از این و یخو و راز میگردید از روی تنیده و عداوت بلکه شمشیر با خدایان انهم میساروا ز غیبت مومنان و العدا و ان بهرید در حق
 اهل ایمان و انچه با خدایان ایشان به خصیت الرسول و بنا و ان پیغمبر پارسا شدن کلام ایشان در محال آورده که یهود و زو پیغمبر صلعم آمده

ج

و در حدیث ابی داود و در حدیثی که فضل عالم بر عابد چون فضل قرست در شبی که بدر باشد بر سائر کواکب ملیت مصابح الانام کل
ارض + هم العلماء لکرام و نعم + ما قاله باعی رفعت آدمی بعلم بود + هر که اعلم پیش رفعت پیش + قیمت هر کسی بدانش اوست + ساز
افزون بعلم قیمت خویش + و الله بما تعملون و خدای با آنچه شما میکنید بخیر + داناست درین سخن بسم و امید و وعده و وعید همه است
آورده اند که مردمان بسیار تر و دمیگردند حضرت پیغمبر و از بسیار میگفتند و جز از هر نوع می پرسیدند تا مهمان مرتبه رسید که آن حضرت
به تنگ آمد این آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا اسی گروه مومنان اذ اناجیتکم الرسول چون خواستید که از گوئید با رسول فقد
پس پیش فرستید یعنی به پید بکنید بخوئید پیش از از گفتن خود صدقه صدقه مستحقان ذلک این صدقه دادن قبل از خوی خیر
لکم بهتر است مگر از آنکه طاعت پیغمبر و اطاعت و پاکیزه تر برای آنکه گناهان محو کند فان لکم تجدوا پس اگر نیاید چیزی که صدقه دهید
فان الله غفور + پس خدا آمرزنده است مگر کسی را که این گناه کند یعنی بی صدقه را از گوید + حیم + مهربان است بنده را تکلیف لا اطلاق تمام
در خبر است که این منع ده شبان روز بوده است و مرتضی علی شریعتی از روی او دانزاده درم صرف کرد و هر روز یک درم صدقه دادی و
با رسول صراحتی و چیزی پرسیدی و بعد از آن این حکم منسوخ شد تا آنکه از هر درم فرموده که حکمی نازل شد و جز مرتضی علی شریعتی بدان کار نکرد و آن
از جمله مناقب اوست و گویند این حکم کیساعت از روز پیش نبوده مرتضی علی کرم الله وجهه در آن ساعت این کار کرد پس آیت آمد که یا ایها الذین آمنوا
آیا بر سید و دشوار آن تقدروا انکم پیش به پید بکنید بخوئید صدقت پیش از از گفتن خود صدقه فلا ذلکم تعملون
پس چون نکردید این کار را و تاب الله علیکم و باز گشت خدای شما توبه یعنی در گناهان شما فاقیموا الصلوة پس بپای دارید نماز و روزه
و اتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را و اطیعوا الله و رسوله و فرمان بید خدای رسول او را در همه حال که اینها تذکر و تلقای آن
و الله بخیر و خدای داناست بما تعملون + آنچه شما میکنید در خبر است که عبد الله بن قتل مناقبی بود با رسول خدای نشست و برخاست
کردی و سخنان آن حضرت با یهودان گفتی و زنی حضرت پیغمبر و حجره بود از حجرات طاهره و جمعی از صحابه آنجا بودند فرمود که حالا در آید بر شما مری
که دل او سرکش و متکبر بود و بنظر شیطان نظر باشد ما گاه این قتل در آن حضرت فرمود که تو چه مراد شمام میدی و فلان و فلان از صحابه توان
قتل و یاران او سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکردیم این آیت نازل شد که انما یرای الی الذین ثوبوا بسوی آنان یعنی
مناظران که دوست گرفتند قوما غصب الله گرویی را که خشم گرفته است خدای علیکم و بریشان یعنی بیود ما هم نیستند منافقان
میکم از شما که مومنانید و کافران و منافقان که جهود اند و یحلفون و سوگند میخورند ایشان علی الکذب بدروغ بر دعوی
اسلام و حرام میدانم و هم یحلفون و ایشان میدانند که دروغ میگویند اعلم الله که ما کرده است خدای برای ایشان
عذاب باشد اید عذاب سخت در دنیا و آخرت و در آیت است و از آنهم بدست ایشان ساء بدست با کافران و منافقان
آنچه هستند که میکنند و بران اصرار نمایند اخذوا و اگر گفتند ایماناً هم سولندانی چند را که میخورند حبه سپری یعنی پناهی که خون و مال ایشان
در امان ماند قصه و قاپس باز داشتند مردمان را بوقت بیعتی خود و گفتند بیاید الله از راه خدای بختی و سخن چینی با ایشان را بدو میباز
تا از جهاد تقاعد کردند و قلمش را بر ایشان است عذاب + حیم + مهربان است بنده را تکلیف لا اطلاق تمام
آموهوا الصلوة استای ایشان و الا اولادهم و نه فرزندان ایشان من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را اولادک آن گروه منافقان
اصحاب النار از زمان و درخ انده هم فیهما ایشان دران جلدون + جاویدانند منافق نیز و خلود و از حکم کافران و مکره که ایشان

از مشرکان نیز تر خواهد بود و عذاب از ایشان سخت تر بود **مَرِيعَةً لِّمَن يَّهْتَدِ** مایا و کن آن روز که برای هر منافقان و منافقان
ایشان **فَيَكْفُرُونَ** که پس سوگند خوردند برای خدای اسلام و خلاص خود گشتند **لَكُم مِّنْهُم مَّن يَّهْتَدِ** پس سوگند بخوردند برای شما و **يَكْفُرُونَ** و
آزادی پیدا کردند **لَكُم مِّنْهُم مَّن يَّهْتَدِ** ای شما که ایشان را می بینید که سوگند بخوردند و خدای سیر می یابید که اگر **لَكُم مِّنْهُم مَّن يَّهْتَدِ** بدانید بدستیکه ایشان
هَمُّ الْكَاذِبِينَ ○ ایشان دروغ گویند و دروغ ایشان بغایتی رسیده که با داناتی نماند و آشکارا نبرد و غوغا میگویند **سَيُفَكِّرُونَ** مستوی
و غلبه کرد و علیه **الشَّيْطَانِ** بر ایشان دیو و دوسوسه میل داد ایشان را بمعاصی فاکتس **مِّنْهُم مَّن يَّهْتَدِ** پس فراموش گردانید بر ایشان ذکر **اللَّهُ** یاد
کردن خدای تائبان بدل یاد کنند و نه زبان **أُولَئِكَ** آن گروه فراموش کاران **حِزْبُ الشَّيْطَانِ** لشکر دیواند و متابع او اگر آن **حِزْبُ**
الشَّيْطَانِ بدانید بدستیکه سپاه دیو **هَمُّ الْكَاذِبِينَ** ○ ایشان زبان کاران که نعيم بود باز دست دادند و در عذاب مخلد افتادند **أُولَئِكَ**
الَّذِينَ بدستی آنکه **يُحَادِّثُونَ اللَّهَ** و رسوله خلاف کنند خدای و رسول او را **أُولَئِكَ** آن گروه مخالفان **فِي الْأَذَلِّينَ** ○ در جهات
خوار تر اند و با ایشان یعنی در دنیا بخاری قتل و بی گزافارند و بعضی رسوا و سیاه روی ولی اعتبار کنند **اللَّهُ** نوشت خدای را لوح محفوظ و حکم
کرد که بهم حال **لَا تُغْلِبُ** آنکه هر آنکه غالب شود من **قَدْ سَلَّيْتُ** طوفان و گدازان من و غلبه بر او اگر با او بجرب اند بقدر و جرم عادی ست و اگر با سور
جرب نیستند بدلیل و حجت **إِنَّ اللَّهَ** قویست بدستیکه خدای تعالی توانست بر نصرت نماید **عَمَّ غَزَوَ** ○ غالب است در حکم که خوا
و کسی بر منع آن قادر نباشد **بِسْمِ اللَّهِ** حکمی که آن زبانه که بر او کس را در آن مجال تصرف کجا بود و حق سبحانه بعد از ذکر منافقان و دوستی
ایشان با دشمنان خدای صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگر چه چند قربت قریبه واقع باشد چنانچه فرمود **لَا تَجِدُ**
قَوْمًا يُّؤْمِنُونَ نیایی و نشاید که بیای که روی را که میگردند **بِاللَّهِ** و **الْيَوْمِ** **لَا خَيْرَ** بخدای و بر روز باز پسین که ایشان **يُؤَادُّونَ** دوست
ورزند و دوست دارند **مَنْ حَادَّ اللَّهَ** هر که اختلاف کند با خدای و رسول او یعنی مومنان کافران و منافقان را دوست نداشتند و
رَسُولَهُ و **كُلًّا كَاثِرًا** اگر چه باشند آن مخالفان خدا و رسول او **أَبَاءَهُمْ** پدران ایشان چون ابو عبید جراح را که پدر خود عبد الجراح را
در روز احد کشت او **أَبْنَاءَهُمْ** پسران ایشان چون ابو بکر صدیق را که روز بدر پسر خود عبد الرحمن را بمبارزت طلبید و پیغمبر صدیق را
نگذاشت که بجرب وی رود **أَوْ إِخْوَانَهُمْ** یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را روز احد بقتل رسانید **أَوْ عَشِيرَتَهُمْ**
یا خویشان ایشان چون فاروقی سعد غنه که در بدر خال خود غاس بن هشام را قتل کرد و چون رضی علی و حمزه و ابو عبیده را که اقربای
خود را چون عقبه و شعبه و ولید در جنگ بدر کشتند **أُولَئِكَ** آن گروه که با دشمنان خدای دوستی نکنند **كُتِبَ** نوشته است خدای یعنی
ثابت گردید **فِي قُلُوبِهِمُ** ایمان در دلهای ایشان ایمان را جامع کرده است آن را بالوازم آن از اخلاص و استقامت و
أَيَّدَهُمُ و تقویت کرده است ایشان را **بِأَوْجٍ** جریمتی یا نصرتی یا نور هدایتی **مِنْهُ** از نزدیک خود و گویند مدد داده است ایشان را
بجبریل **عَمَّ يَأْتِرَانِ** و یک **خَلَصَهُمْ** و در آرد ایشان را روز حشر **جَنَّتْ** تجرید درشتی که جریان دارد **مِنْ تَحْتِهَا** از زیر درختان آن **كَاثِرًا**
جوامی از آب و شیر و خر و عسل **خَلِدِينَ** بن فیما جا وید بود و گدازند در آن **رَضِيَ** الله خوشنود شد خدای **عَمَّ** از ایشان بطاعتی که در دنیا
کردند و **رَضُوا** و خوشنود شد ایشان **عَمَّ** از خدای بخواستی که وعده کرده است ایشان را **عَبَقِي** **أُولَئِكَ** **حِزْبُ** **اللَّهُ** آن گروه لشکر
خدای ناصران **مِنْ** وی اند **أُولَئِكَ** **حِزْبُ** **اللَّهُ** بدانید که سپاه خدای **فَمُ الْمُفْلِحُونَ** ○ ایشان بکار نهند نام تعلبی از جرجانی و نقل میکنند و جرجانی
از شلخ خود شنیده که **دَاوُدُ** علی بنیا و علیه السلام از حق نجانده پرسید که **أَلَيْسَ** حزب تو کیست خطاب آمد که **الْغَانَةِ** البصاریم و سلمیه **لَهُمْ** و لقیته **قُلُوبُهُمْ**

ایمان و ایمان و اسی خداوند و دید یعنی به بیند احوال ایشان را و از آن عبرت بردارید و گوید آن که کتب الله و اگر نه آن است که خدای
نوشته است در لوح و حکم کرده است علیهم السلام الجلاء برایشان بیرون شدن از خان و مان لعدبهم هرگز عذاب سیکر و ایشان را فی الدنیا
درین سرای کشتن و برده گرفتن و کفر فی الآخرة و در ایشان است با وجود جلا در آن سرای عذاب النار عذاب آتش و در رخ
ذکر آن این عذابها را ایشان را با تمام سبب آنست که ایشان شاکو الله و رسول الله و دشمنی کردند با خدای و رسول و مخالفت فرمایند
و در زند و من کیشاق الله و هر که دشمن دارد و خدای را فان الله پس بدینیکه خدای شدید العقاب سخت عقوبت است مرا و او را مثل
آورد آورده اند که در زمان محمده حکم شد تا آخر با بنان ایشان را قطع کنند غیر از نخل عجزه و عبدالله بن سلام و ابولیلی از بنی نضیر که پیشتر
ابولیلی چون انواع قمرای برید و میگفت که بدین دل منافقان را می کشیم عبدالله بن سلام بدترین انواع آنرا میبرد و میگفت می دانم که خدا
این نخل را بدست مسلمانان بازدهد پس آنچه بهتر است برای ایشان میگذارد حق سبحانه آیت فرستاد که ما قطعش را آنچه بریدید مقرر است که آن
خوابان او ترکش و ما بگذشتند آنرا قائم علی اصولها آیتاده بر اصلهای خود قرار دین الله پس با خداست و پسندوی
برای آنکه شمارایاری دهد فی الخیر فی الفسقین و برای آنکه خوار گرداند و چون از آنکه بیرون رفتی نند از دایره ایمان آورده اند که چون
بنی نضیر بمکه آمدند پنجاه زره و پنجاه خول مسه صد و چهل شمشیر ایشان باز ماند و اسوار و عقدا ایشان مجموعی شد یعنی تمام حصه خاصه پیغمبر بود
پس آن حضرت هر چیز بر کس که خواست بداد و عقارات را بعضی بردم بخشید و اکثر روایات ناظره بان است که آنرا بخش ساخت امام عظیم ترین
رفته و حق سبحانه درین باب میفرماید که و ما آفأنا الله و انما انکر و انما خدای علی در سؤلله بر فرستاده خود منقسم از مال ملک ایشان
یعنی غنیمت بوی از آنانی داشت فَمَا آوَجَعْتُمْ پس نتاقتیه یکیکه تحصیل آن من کسبیل پیچ ایسی و لا دگاب و نه شتری یعنی پیاده بدین
حصه آمدید و زیاده جنگی نیز واقع نشد که شمار کفنی رسید باشد و شما محرب و کارزار این حصار را فتح نکردید و لکن الله و لیکن خدای
نیصرت خود فی سطر و سطره و ستولی بسیار پیغمبران خود را علی من تکیأه بر هر که میخواهد و الله علی کل شیء و خدای بر هر چیزی
از غالبیست پیغمبران و معلومیت دشمنان قلی یزید تواناست گاهی بسبب ظاهری چون قتال و جدال ایشان را غلبه میداد و گاهی بسبب پنهان
چون القای ترس و پیرو در دل ایشان و انکند ما آفأنا الله آنچه باز میگردد از خدای علی در سؤلله پیغمبر خود من آهلی القریه از اسوار
و مالک اهل دیه و مایه سر با که بجز گرفته اند و فلله پس مرید است و فی سؤلله و پیغمبر او را و لیس القریه و خداوندان قرابت را به
خسبت پیغمبر و آیتش در مری پدران محتاج را و المسکین و در ایشان را و ابن السبیل و راه گزینان که بی مال باشند علما بر آنند که فی خاصه پیغمبر
بنود و صلح و قسمت آن تعلق بوی داشته و در زمان حیات خود نفقه سته اهل و عیال از آن می فرموده اند و باقی بروحی که حق بوده قسمت مینمود
و بعد از وفات آنحضرت بعضی علما حل ظاهر آیت کرده بشش بخش منقسم سازند سیمی که نامزد حق سبحانه است بجاوت کعبه و سایر مساجد
کنند و جمعی گویند نام خدای حل ذکره برای تعظیم است و آنرا بر پنج قسمت کنند و در سهم رسول الله اختلاف کرده اند بعضی گویند مصرف
آن نام است و نزد برخی مصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول جمعی در سئل غنور و سلاح مجاهدان بکار باید برد و در معالم آورده اند که اهل
جاہلیت چون غنیمت گرفتند میترایشان بعضی برداشتی و از باقی نیز برای خود تخصیص اختیار کردند و آن را صفی گفتندی و باقی را با قوم شریقی
و تو نگران قوم در قسمت آن برد و ایشان حیف کردند جمعی از روسای اهل ایمان در غنائم بنی نضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله
شمار ربع و صفی مختم را بردارید و بگذارید تا باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آن را خاصه پیغمبر گردانید و قسمت آن را بروحی که مذکور شد

انتم را ساخت و فرمود که حکم فی پیداکردیم کی لا یكون تانبا ان فی دولة گردان است بست بدين الا غنيا میان تو نگران میگردان
از شما که زیاده از حق خود بردارند و فقرا را نیک دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاہلیت بوده و ما انکم الواسول و آنچه بدو شمار پیغمبر
از فی و غنیمت فخذوا فی پس فراگیرید آن مال که حق شماست و ما نھکم عنه و آنچه نمی کند شمار از آن مثل غلول فانتھوا پس باز ایستید
از آن و محققان بر آنند که حکم این کلمات عام است و معنی می آید هر چه از ما بدید پیغمبر بدان آن را فراگیرید و فرمان برید و هر چه نمی کند
از آن باز ایستید که امر و نهی او حق است هر که مقلوب امر او گردد و نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب ننماید در ورطه هلاک افتد بیست و نهم شد
متابع رای توقد بخواب و انکو خلاف امر تو و زید قد یک + و اتقوا الله تا برسد از عذاب خدای در مخالفت رسول و اربا الله
برستیکه خدای شدید العقاب سخت عقوبت است بر مخالفان فرمان پیغمبر **الْفَقْرَاءُ** و قسمتی فی برای میان و سکنان
و انبای سبیل است و در ایشان هجرت کنند **الَّذِينَ لَمْ يَرْجُوا** آنکه بیرون کرده شده اند من دیکر **هَؤُلَاءِ** سرزمین ایشان که در مکه داشتند
وَأَمْوَالِهِمْ و دور افتادند از مالهای خود **يَتَّبِعُونَ** می طلبند فضل **الَّذِينَ** و بخشش و بخشایش از خداوند خود و رؤسایا و خشنودی حضرت
یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبوده بلکه طالب محبت و رضای حق بودند و بدو تنی خدا و رسول ترک دیار و اسوال خود نمودند
وَيَتَّبِعُونَ الله و یاری میکنند دین خدای را نفس مال خود و **وَسُؤْلُهُ** و نصرت می نمایند پیغمبر و یاری می یارند او **وَلَيْكَ** آن گروه
مهاجران **هُمُ الصَّدِيقُونَ** ایشانند راسان دین اسلام هم بقول **وَالَّذِينَ** دیگر برای آنکه **بِهِ** الدار جای گرفته در سر
هجرت و **وَالَّذِينَ** در دار ایمان یعنی در مدینه و در تفسیر امام ابی بکر نقاش است که ایمان نام مدینه است و حضرت رسول^ص و این نام نهاده
پس معنی این باشد که قامت نمودند در مدینه من قبله پیش از هجرت مهاجران مراد انصارند که در دیار خود ایمان آوردند و بدو سال پیش از
قدم حضرت رسالت پناه مساجد ساختند **يَتَّبِعُونَ** و دوست میدارند من **هَاجَرُوا** هر که هجرت کند **الْبَيْتِ** بسوی دیار ایشان و او را
جای دهند و مال خود مساعدت نمایند و **وَلَا يَجِدُونَ** و نیابند **فِي** صدق و دهم در دلهای خود **حَاجَةً** خدای متعالی و غده عصبان
أَفْئِدَةٍ از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آن است که حضرت پیغمبر انصار را طلبید و ذکر اعانت فرمود و احسان و عباد که نسبت با مهاجران کرده بود
فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال بنی النضیر را میان همه شما تقسیم کنم و طائفه مهاجران برقرار سابق در مسکن شما ساکن باشند و اگر نخواهید
این مال را خاصه مهاجران هم و ایشان از منازل شما بیرون آمده بکفایت امور خویش خود مشغول شوند سعه بن قاص سعه بن حاز و سعه بن جناد
که پیشوایان اهل مدینه بودند گفتند یا رسول الله خاطر این میخواهد که اموال را با مهاجران قسمت فرمائی و ایشان همچنان در خانه های ما باشند که روشنائی و
برکت در منازل ما از ایشان است حضرت پیغمبر ایشان را دعا گفت و حق سبحانه در شان ایشان میفرماید که **وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ** و ایشان را میبخشد و تقدیم نمایند
مهاجران را علی **أَنْفُسِهِمْ** بر نفسهای خویش یعنی از خود باز بگردانند و ایشان بپذیرند و گویند **وَكُلُّكُمْ** و اگر چه هست ایشان را **أَخَصَاصَةً** و اختصاص
با آنچه ایشان را می نمایند در اسباب نزول از این عمر و نقل کرده که سبزیانی برای یکی از درویشان صحابه آوردند و او را بدویشی دیگر که از او محتاج تر
بود فرستاد و او بدویشی دیگر می یار نمود و همچنین نه تن از فقر بیکدیگر ایشان را کردند و این آیت در شان آن درویشان تو انحرول نازل شد حکما
بر آنند که از آن شش خصلت که جو در شمل است بر آن صفت ایشان و اکمل و افضل است و ایشان آنست که کسی محتاج باشد بخیری و دیگر
مشتی آن بیند از خود باز گیرد و دوی بخشد قطعه کریم کامل آن را بشناسم اندرین دوران که گرانی رسد از آسیای چرخ گردان و در شش
همیت با وجود فقر بی برگی و از خود و اگر دوسازد تباری نوایش + و **مَنْ** یوق و هر که نگاه داشته شود شش **نَفْسِهِ**

و جمع

از بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب مال و بعضی اتفاق فاق و ایشاک پس آن گروه هم المصلحون و ایشانند رنگاران یا قیود
یا فتنان به شای عاجل در دنیا و ثواب اجل در آخرت و الذین جاءوا انما آمدند می آیند بعید هم پس از آنها بران ائمه
مراد تابعان صحابه از زمانه قیامت یقولون میگویند ربنا اغفر لنا ای پروردگار ما بیا مرز را و لا تخواننا و مر برادران ما را که در دین الذین
سبقونا یا لا ایمان آنکه پیشی گرفتند بر ما ایمان و لا تجعل دینه فی قلوبنا در دلهای ما غلاگینه و حسدی و خیانتی للذین آمنوا
برای آنکه گرویده اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر و ربنا آفریدگار ما اناک و عوف بدرستی که تو مهربانی دعای ما مستجاب کن رحیم
بخشنده ما را رحمت خود در زمره سابقان داخل گردانی غلام گفته اند هر که ائمه کی از صحابه در دل باشد از اهل این آیت نیست و ازین عامر و
صاحب انوار آورده که حق سبحانه و تعالی مرتبه فرو آورده و ماهر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاکی طینت پس هر که
بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد اکثر آیه نگاه نکردی الی الذین نافقوا بسوی آنکه نفاق می ورزند و خلاف آنچه در
باطن دارند ظاهر میکنند یعنی این ابی و ابن نبل و ز فاعه و اخراب ایشان که بر بنی نصیر پیغام فرستادند که با شما موافقتیم و در حرب که با محمد صلعم
میکنید معاونت تمام خواهیم کرد و اتفاق با شما تا بجای ست که اگر او بر شما غالب شود و شمار ازین دیار خارج کند ما نیز در رفعت فوت
میکنیم این آیت آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان یقولون میگویند لا تخواننا هم برادران خود را یعنی اشراف و هشال خود را که
اخوة الکفر اند الذین کفروا آنکه نکر و بدین من اهل الکتاب از اهل تورات که یهود اند غم خوردید لیکن اخر حجت اگر بیرون کرده شود
شما از دیار خویش کفر حجت هر آنکه بیرون آئیم ما محکم با شما از روی دوستی و مصاحبت و لا تطیع و فرمان نبریم فیکم در این آیه و از شما
آخذ ای که محمد است یا بچس از مسلمانان را در خلاف شما اطاعت نکنیم ابد همیشه و ان فو یلتئم و اگر کارزار کرده شود یعنی مسلمانان
با شما قال کنند لکنصر نکم هر آنکه یاری کنیم شما را و الله یشهد و خدای گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان اینهم لکذوبت
بدرستی که ایشان دروغ گویند لیکن اخر حجت اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه که بخیر جوان بیرون نمیروند منافقان و معصم
با ایشان در موافقت نمیکند و لیکن فو تلوا و اگر کارزار کنند با ایشان که یصرون هم منافقان یاری نمیدهند ایشان را و لیکن
تصرون هم و اگر بالفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را حاضر شوند در حرب با ایشان لیکن الاذ با دقت هر آنکه پس باز گردند بعقب خود
یعنی بهزیمت روند ثم لا یصرون پس بعد از هزیمت ایشان بنی نصیر یاری کرده نشوند یعنی چون ناصران ایشان منزم شدند ایشان
چگونه منصور گردند که آئیم هر آنکه شما موافقت کنید و هبة سخت ترید از جهت ترس فی صدق و هم در دلهای ایشان من الله
از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر می ترسند که از خدای ذلک آن خوف و خشیه از شمار ایشان را با آئیم بسبب آنست که ایشان قوم
که یفقهون و گرویی اند که میدانند عظمت خدای را جل سلطان و اگر نه بایستی که از ترسیدند که لا یقاتلوا نکم کارزار نمیکند با شما جمیعاً
هم ایشان یعنی خودان و منافقان الا فی قرنی محصنه گردد و دیها استوار کرده بخند و برج و باره او من قوا فجذبوا پس
دیوار با بنگ و تیر یعنی ایشان را قوت آنکه روی بروی شما محارب توانند کرد نیست و این نه از ضعف و بددلی ایشانست بلکه
بآئیم کارزار ایشان بیکه هم میان یکدیگر چون حرب میکنند شکی نیست سخت است اما هر شجاع که با خدا و رسول حرب کند
بد دل و ترسان گردد پس ایشان بسبب ترسی که خدای در دلهای ایشان افکنده طاقت مقابله در مواجهه و مقابله ندارند بحسبهم
جمیعاً تو پنداری یهود و منافقان را هر جمیع و متفق و در رای و تدبیر و قلوبهم شته و حال آنکه دلهای ایشان پرانند

در شان است زیرا که عتاء و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذلک آن و صفای به که ایشان است بآنهم و بسبب آنست که ایشان
 قَوْمًا يَتَقَلَّبُونَ اگر وی اند که مقلع نمیکند و در میانند آخر که صلاح ایشان در است پس مثل بود گفتک الیومین همچون مثل
 آنان است که بوده و مقلع هم پیش از ایشان قریب از زمانی نزدیک ذاقوا اوجشید و بال آخر و همدی عاقبت کار خود یعنی ضرر
 محصیت مراد بی فتنه اند که ایشان را جلا کرده اند و نیزه ایل بدر که عرصه هلاک گشتند و همدی ایشان است با وجود خواری بنیاعداک
 الیومین محمدی به دناک و آخرت و قتل منافقان در فریب دادن و دران و وعده نصرت کردن کثرت الشیطان همچون مثل شیطان است
 اذ قال چون گفت للانسان اکثری مکارا که بر کفر خود ثابت باش که من یار و هوادار توام قلما کفر پس چون ثابت بکفر و زید
 نسلی شرک هزمین دل و استقام یافت قال گفت شیطان الی یومین من یزاد من یزاد الی بدستیکه من اخاف الله رب
 العالمین ۵ سیرم از خدای پروردگار عالمیان مراد شیطان الیس است و از انسان ابو جیل و دران وقت که ابو جیل بدر و متوجه بود
 قبلیه گفته تو هم داشت الیس بصورت سزا که رئیس بی گمانه بود بر آید گفت ای ابو حکم ترس که من یار توام و چون بدر رسیدند الیس دید که
 ملاکه بعد از اسلام نازل میشوند بجهنم و گفت من از شما یزاد و در سوره انفال این قصه مذکور شده و بعضی بر آنند که شیطان
 ایض است پس الیس مراد از انسان بر صیصای با سبب و ایض ابو جیل بر کفر داشت و در آخر یزادی کرد از و این حکایت به سبب اهل جهنم
 که بر صیصا پیغمبر و سالی خدای را عبادت کرد و دیوان در کار او تا جرات شد تا بعضی هم لغو و اضلال الیومین خود گرفته بیا بد صورت آدمی
 در صومعه او بر ریاضت مشغول شد و زاهدان شدت مجاهدت و متعجب باده مریدان گشت بعضی عزیمت رفتن کرد و کلمه چپ جهت شفای مرضی
 و عافیت اهل بلا بوسی آموخت پس بشهر آمد شخصی به تحقیق کرد و باز بصورت طبیعی ظاهر گشت اهل او را گفت علاج او جز به عای بر صیصا
 نیست پس اهل صومعه بر صیصا آوردند و آدمی بر و دمی شیطان است از و باز گرفت و شفایافت الهی بعضی مردمان به پلایه ملا
 و تحت میبخت و بر بر صیصا ارشاد می نمود و بکلمات او میگذاشت تا و خرقه را بر تنش شد و او را بصومعه زاهد آوردند و او عاکر و ایض
 او را بگذاشت صحت یافت دختر را زاهد سپردند و او را به راه و سوسه کرد تا با و بفاشته اقدام نمود و از خوف قضیت او را بگذاشت و ایض
 برادرانش را بران مطلع ساخت و زاهد گرفته برادر کرد و ایض بهمان صورت اول خود را بر و ظاهر کرد و گفت مرا سجد کن تا ترا خلاص
 کنم زاهد سجد کرد و ایض از و بنیازی نمود و آن بی سعادت بعد از آن به عبادت بمرطه شقاوت ابدی گرفتار گشت قطع
 غافل مشو که مرکب مردان مرد و در سنگلاخ و سوسه پیابیده اند و تو میدهم بهایش که زندان با ده نوش و ناگه بیک خروش متزل
 رسیده اند و گفتگان عاقبت هم کس هست آخر کار آن شیطان و انسان انهما انکوا ایشان هر دو فی النار در آتش و وزخ باشند
 خالیدین فیها طعنا ویدمانه گان دران و ذلک و خلوه در آن جزای الظالمین ۵ پادشاه کافران است یا ایها الذین
 آمنوا ای آن کسانیکه ویده اند انقوا الله بترسید از عذاب خدای و بد و باز گردید و گفتظن نفس و باید که بنگر و نفس و ببینید
 ما قد مت آن چیز که پیش فرستاده است یعنی فردای قیامت تا اگر تقدیر خیرات و طاعت کرده شکر گذاری نماید و در
 زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده توبه کند و پشیمان شود و انقوا الله بترسید و بر پشیمانی از سطوت الهی تکریم
 برای تاکید است یا اول هدای و اجبات است بقرینه قرآن بعل و ثانی در ترک محارم بدست آنکه میگود ان الله خیر من بدستیکه
 خدای دانا است و ما تعملون ۵ بآنچه میکنید و در کشف الاسرار فرموده که اول اشارت است به صل تقوی و دوم که مال

اول تقوی بر این است و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 اصل تقوی که زاد این است و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 بگذریم از حدیثی که درین است و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 تا برای آن تقدیم خبری که درین است و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 و در حدیثی که درین است و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 راه فریق برداری که درین است و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 و آنحضرت علیه السلام در این است و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 القاسم و آن بر این است و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 ما هذا القرآن این قرآن را علی حقیقتی که درین است و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 فرمان رفته و مقتضای حکایت و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 و حتی اگر از قرآن فهم کردی و درین است و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 تفکیر تو یک ذره سوادان گیر نیست و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 بیان کنیم لکن برای تبیین مودان و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 فرشاده است قرآن الذی فی آن خدای که درین است و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 پوشیده و آشکارا و گفته اند عالم محدود و موجود با حیات و موت یا برقی و بی برق یا بر نیا و آخرت یا باخیز است و آنچه خواهد بود
 و آن بر این است و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 او مومنان رسد در آخرت به حق و غفران در ویت و در ضامن هو الله و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 خدای برای پنداشتن آنکه هو که درین است و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 مطلق مطلق و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 و عجز و خلل مومنان این که درین است و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 بر هر چه خلق کنند انگبان ایشان تا قیام بعد از مطلع بر خفا حکم کننده حق و گفته اند این است که درین است و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 العزیز و غالب در حکم خشنود عزت الجبار و زکوارا شکسته کاههای اصلاح آید و در هر شکسته المشکوک استحقاق کبریا عظمت
 شکی نیست که الله ال است خدای عظیم و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 او است خدای آمرنده یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق مشیت و مقتضای حکمت و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 بوجود المصور و مجسمه صورت مخلوقات را که الله ال است خدای عظیم و آن بر این است که درین باشد از مجرب است و دو هم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی و حق است
 بیای که می کند ما و ما فی السموات و الارض آنچه هستند در آسمانها و زمین و از همه نقائص و از همه مقدس میداند و هو العزیز
 و او است غالب در ملک خود که مقهور و مغلوب نکرود و الحکیم صواب کار کرد و دار و قنار خود که هر چه گوید کند و در حکمت و درین المعانی آورده

و بران جزا خواهد داد و قاتل کائنات برستیکه هست لکن در شمار ای مومنان اُسوة حسنة سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد و فی آخرهم
در سخنان ابراهیم علیه السلام و الذین مکّه و امانه با وی بوده اند از اهل ایمان اذ قالوا لا اله الا الله میگویند یا و کنید چون ابراهیم و مومنان
قوم و مقتدر گروه خود را از مشرکان که از دوتی مجوسید انا بؤنوا و ابرستیکه ما یزاریم منکم از شما که بت پرستید و عتقاد خود و یگ
بیزاری میکنیم از آنچه می پرستید من دُونَ الله بجز خدای که هر نیکو کار فرستیم بدین شایان جو و شاق و بد و آشکارا شد بیکتار و
بیکتیکه میان ما و شما الحدا و دشمنی دل و البعضاء و دشمنی بدست یعنی محارب با یکدیگر همیشه یعنی پیوسته دشمنی قائم خواهد بود میان
ما و شما بدست و دل حتی توفیقنا و قنیکه ایمان آرید یا الله و خدا که بخدای یکتا و یگانا یعنی یگانه ای و یگانه و بدست و حق سجانه پند میدهد
مومنان را که در تبر از اهل شرک اقتدا با ابراهیم کنند که قول اخراهم کردند در آن سخن ابراهیم که گفت که بیه مرید خود در که بوعده استغنا
گیا تو کرده ام و بوعده ایمان که تو با من کرده که استغفرنک هر نیکو آفرینش خواهم خواست برای تو و اما املاک ما لک نیستیم ای
لک برای تو یعنی نعمتو ام که دفع کنم از تو من الله از عذاب خدای من شیعی هیچ چیز اگر بخدای باز نگوی خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد
بحضرت ابراهیم علی نبیایم و در بیزاری از کافران و طلب آفرینش برای ایشان که نگویند صورت از وی بسبب و عده واقع شد و چون خلیل عم
و اصحاب او بیزاری کردند از قوم مقتدر و تنگنای پروردگار ما علیک تو کلنا بر تو تو کل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتقاد بر کرم خالق نمودیم و الک
انکنا و بسوی تو باز گشتیم و الذین مکّه و امانه با وی بوده اند از اهل ایمان اذ قالوا لا اله الا الله میگویند یا و کنید چون ابراهیم و مومنان
مومنان را بعد از نهمی موالات کفار از فراماید که چون قطع علاقه نمودت با دشمنان کردید بگوید خدا یا از ایشان بریدیم و بطرف تو پیوند کردیم
مثنوی سوی تو کردیم روی دل تو بستیم + از همه باز آمدیم و با تو نشستیم + هر چه نه میوند یار بود بریدیم + هر چه نه پیمان بدست بود بستیم
و تنگنای آفریدگار را که جمع کنند گردان ما را فتنه محل برنگاشتن لکن فین کفر و ابرامی آمانه نگرییده اند یعنی ایشان را با همکار و وسط
گردان و بدست ایشان را عذاب کن و اعفوا لنا و میاز ما را و تنگنای پروردگار ما انکنا آشت العزیز بر و تنگنای پروردگار ما انکنا آشت العزیز بر و تنگنای پروردگار ما انکنا آشت العزیز بر
ایشان دفع کن الحکیم و دانا در کار خود پس ما را یار از کفندگان بدستیکه هست لکن در شمار ابراهیم و مومنان اُسوة حسنة سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد
نیکو که پیروی کنید از انکار برای تاکید است در اقتدا با ابراهیم علی نبیایم علیه السلام باید اول اقتداست بر اقوال او و در ثانی بافعال و این اقتدا
هست لمن کان یحبو الله کسی را که امید دارد در رضای خدای و الیوم که فیخر و پادش روز قیامت یا تیر سب از خدای و روز بازین
و من یتوکل و هر که روی بگرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان فان الله هو الغنی پس بدستیکه خدای بی نیاز است از وی و از نصرت
کردن وی مردین او را چه خود مردین خودست الحیدر ستوده است بی شایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیت مومنان قطع
دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند در که حق سجانه و عده فرموده که حتی الله ان یجعل شاید که خدای پدید آید بیکتیکه میان شما
و بین الذین و میان آنچه عادییم دشمن دشمنی منهنهم از کفار که قود و دوستی یاری بچنان بود که اوسعیان و مسل بن عمرو و حکیم بن خرا
و غیر ایشان از مشا وید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد و الله قدیر و خدای تواناست بر
آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند و الله عفو و خدای آمرزنده است کسی را که موالات کرده با ایشان قبل از نهمی رحیم و مهربان بر آنها که
بعد از نهمی قطع نمودت کردند و آورده اند که قوم خزاعه را با حضرت پیغمبر محمد و پیمان بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان حین یاری نمودند
حق سجانه درباره ایشان فرمود که اینهمه که الله نمی بیند خدای شمارای مومنان عین الذین از آنکه ایشان که یقیناً و کارزار کردند با شما

مهرتدات با نمودند آیت آمد که **وَإِنْ فَانَكُمُ وَكَرِهْتُمْ** شود ای مومنان از شما شکی چیزی قریب از و احکامی از زمان شما الی الکفار
 بسوی کفار یعنی بدو الحارب پیوند و همراهی بدست شما نیاید **فَعَاقَبْتُمْ** پس شما غنیمت گیرید یعنی غزا کنید لا عاقبت شما را ظفر بوجوه مال بدست آید
فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ پس بدید آنرا که رفته اند از و **وَأَجْهَرُوا** زمان ایشان بدرالکفر و مهر نیافتند از شهران کافران زمان قیامت
أَلْقَوْا مانند آنچه نفقه کردند از مهر آن زن در معال از ابن عباس نقل میکند که شش تن از زنان مومن مهاجره شده و نزد کفار رفتند حضرت
 رسول ص و ایشان را از غنیمت بشوهران ایشان داد و **اتَّقُوا اللَّهَ** و تبرید از عذاب خدای **الَّذِي أَمَرَ** آن جدی که شما را **مُؤْمِنُونَ**
 بدو گردید گانه حکم این آیت تا بقای عید باقی بود و چون عید متفع گشت این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکة چون سید عالم
 از بیعت رجال فارغ گشت زنان نیز بمبايعت میل کردند آیت آمد که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** ای خبرکننده یا ای بلند قدر از **أَجْعَلِي** المومنین
 چون بیایند تو زنان را و دیده بیا **يَعْنِي** بیعت کن با تو علی آن که بیشتر کن بر آنکه شرک نیارند و شرک گیرند یا **اللَّهُ** شکی با خدای چیز را و لا
يَسِيرُونَ و دردی نگند و لا یزیدین و نه کمند و لا یقتلن و نه کشته او و لا ذهن فرزندان خود را چنانچه زنده در خاک میکردند یا قصد بچه و
 شکم دارند کمند و او را نیکنند و لا یأتین و نیایند بجهنم بدو غی که از وی جل **يَقْتَرِبِينَ** برافزاند از این آیت **يَهْنُ** و از جلد
 میان دستا و پایا بخود یعنی فرزند حرام زاده را نیارند و بدو رخ بر شوهران نمیدند و در دست و پای خود آورده میسر و نه و لا یفصینک
 و عاصی نشوند در توفی معروف در آنچه بفرمانی از نیکویی که ترک نوحه کردن است و روی خراشیدن و موی بریدن چون بدین شروط
 بیعت کنند **فَبَايَعْتُمْ** پس بیعت کن با ایشان عایشه ز فرموده که پیغمبر از زنان سخن بود و دست آنحضرت دست هیچ زن را ننموده و نه
 آنست که زنان دست در صحن آب فرو بردند و بعد از آن حضرت دست مبارک خود در آب فرو بردی و گفته اند امیر خدیجه را را فرمود تا
 بیعت زنان فر گرفت و **اسْتَغْفِرُكُمْ** الله و طلب آمرزش کن برای زنان مباحثه از خدای **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ** بختخیق خدای آمرزنده گناه
 کسانست که بر توحید بیعت کنند **تَحِيمٌ** مهربان بر ایشان که توفیق تو بر ایمان داد بزگی فرموده که مردم میگویند رحمت موقوف است بر ایمان یعنی تا
 ایمان نیار دست حق رحمت نشود و من میگویم ایمان موقوف است بر رحمت یعنی رحمت خود توفیق بخش کسی دولت ایمان نیست بی رحمت آن باز و فرخ
 زنده توفیق غریبست بر کس نه بدهد بعضی درویشان مسلمانان بحسب منفعت با جودان و تنی میکردند و خیر اسلام بدیشان میگفتند آیه آمد که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان که **تَوَلَّوْا** و تنی کنید **فَوَمَا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ** با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان **قَدْ يَلْبِسُوا**
 هر آینه که نا امید شده اند یعنی یهود من **الْآخِرَةِ** از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعمت رسول ایشان را هیچ نوع حظی از
 ثوابات اخروی نخواهد بود و لاجرم نا امید اند از آن گماین **الْكَافِرِينَ** که نا امید شدند کافران من **أَصْحَابِ الْقُبُورِ** از اهل گورهای
 از رجوع ایشان بدنیایا یهود نا امیدند از ثواب عقبی همچون کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته اند و انعم آن جهانی بجلی قطع امید کرده

ع

سورة الصف مدنیة و هی اربع عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سبح لله پاک و بی عیب گفت مر خدای را **مَافِي السَّمَوَاتِ** آنچه در آسمانهاست از علویات و **مَافِي الْأَرْضِ** آنچه در زمین است
 از سفلیات و **هُوَ الْعَزِيزُ** و او غالب است که حکم او هیچ وجه مردود نگردد **الْحَكِيمُ** درست کار که خلل با فعال او راه نیابد و میسر
 آورده که اصحاب کرام گفتند آیا که عمل بجای آریم که ما را از خضره نیران رها ندهد بروضه جنان و تخمه زوج و ریحان رساند حق سبحان آیت شهادت

همین حال بنایت نزول اجلال یافت خدا را و چون بین تجار که بازگانی یعنی کاروان بازگانی را اولهوا یا بشنوند و از طبعی که جبت رسیدن کاروان نیزند انقضوا متفرق گردند از مجلس و بروند الیهما بسوی آن تجارت تا پیشی گیرند بران یکدیگر بخریدن طعام و قوت کوه و بگذاردند ترا قایما و ایستاده بر منبر قل ما عند الله بخواجده نزدیک خداست از ثواب نماز و اجتماع خطبه و از طبع پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سوره بقره و انما استماع له و من التجار و انما نفع تجارت چه فواید مشروبات محقق است و منافع معاملات متوسم و الله خیر الزینین و خدای بهترین روزی دهندگان است یعنی آنکه و سائل اوصول رزق اندر هر که وقت باشد که تعجل کند و شاید نیز که مصلحت وقت ندانند نقل است که یکی از خلفای بعد از بطلول را گفت بیاتار و نوبی هر روز تو مقرر کنم تا دولت متعلق بدان نباشد بطلول جواب داد که چنین میکردم اگر در تو چند عیب نبودی اول آنکه توندانی که مرا چه باید و دوم نشاسی که مرا که باید و سوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافل رزق من است این همه میداند و از روی حکمت کامله بمن میرساند و شاید که بر من غضب کنی و آن وظیفه از من بازگیری و حق سبحانه بگناه این روزی باز نمیدارد و نظم خدای که او ساخت از نیست هست + بعضیان در رزق هر کس نیست + از خواه روزی که نبخشیده او + بر آورده کار میداند

سورة المنفقون مكية وهي احدى عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

در سال پنجم از هجرت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه بدر متبوع مراجعت نمود بر سر چاه نزول فرمود که میان من و بر جنی حلیف بن عمرو بن عوف بود از خزرج و میان حباه بن عوفاری که با حیره حضرت فاروق بود و منافعت شد و هم بدان انجامید که میان مهاجر و انصاری غنّه قائم گردان ابی منافق در آن محل سخنان ناشایسته گفت از جمله آنکه مهاجر از اشیای مدینه بروند و از سبزه برگرفته شوند و دیگر آنکه چون بمدینه باز گردیم آنکه غزیر ترست بیرون خواهد کرد و از آنکه خوار ترست و زید بن ارقم بحسب سامی حضرت خیر الامانی آمده ازین صورت اخبار نمود و آن حضرت ۳۰ صفا فرموده جهت تسکین فتنه در گمراه روز بکوی کردن امر فرمودند و اسید بن جفیر سبب پرسیده و مضمون حال معلوم فرموده در تسلیه خاطر عاظم پیغمبر ساعی جمیله تقدیم رسانید و خبر این ابی اسید بخدمت حضرت آمد و در فنی آن خبر سوگند خورد و مردم بدان علامت گشاده زید بن ارقم را بخرید و دروغ مکر ساخته حق سبحانه تصدیق قول او را این سوره نازل گردانید که اذا جاءك المنفقون چون باین تریک تو منافقان یعنی بن ابی و اصحاب او قالوا انشهدوا گویند ما گواهی میدیم اینک که رسول الله مبرستیکه تو فرستاده خدای یعنی منافق تسلیم و بدل سالت ترا بمقتدیم و الله یحکم و انک و خدای میداند که تو که رسول الله را فرستاده اوئی که او ترا فرستاده و الله یشهد ان المنفقین و خدای گواهی میدهد که منافقان لکن بون دروغ گویند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان بر آنکه دل ما معتقد رسالت تو هست دروغ باشد و گفته اند از شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کرد و بد اعتقاد برستاد تو خدای میداند که سوگند بدروغ خوردند انشأ الله فاما هم فو اگر فتنه منافقان سوگند ان خود را جنة پسری یعنی قایم که بان از قتل و سبب این باشند قصدا پس از سید زید مردم را با بقای شهادت عن سبیل الله از دین خدای یا خود اعراض کنند از جهاد در راه خدای یا انهم بدستیکه ایشان سبب بدعی است ما کافوا یعملون آنچه هستند که میکنند از سوگند دروغ و اعراض از حق ذلالت این حکم حق سببی اعمال ایشان یا انهم امنوا بسبب آنست که ایشان گردیدند بر زبان تمکین و پس کافر شدند بدل با گفتند بظاهر با مومنان که ما از شما ایم و در خلوت یار و साथی خود بگفتا کفر باطن گشتند قطیع پس مهر نهاده شد علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهموا انهم یفقهون پس ایشان میدانند حقیقت ایمان که احرار است

اطلاع یافته ابن ابی راجازت در آمدن داد و یا تمایا الذین امنوا ای گروه مومنان که تله که مشغول گردانده شمار اموال خود
خواستهای شما و کار او که در دهر مردان شاعن ذکر الله عز و یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان آنست که دوستی خدا غالب بود
بردوستی بهدشیا مادی که اگر تمام اموال دنیا و مجموع نعم آخرت بروی عرض کنند بشر قبول در هیچ کدام شکر و بیت چشم دل از نعم
دو عالم بسته ایم به مقصود ما دنیا و عقبی توئی و بس + وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ وَ هُوَ كَارِهٌ لَهَا وَ هُوَ يُزِيلُهَا عَنْ يَدَيْهِ
پس آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان زیان کارانند که بجهت فانی بازماند از عظم باقی وَ اتَّقُوا وَ اتَّقُوا یعنی حقوق واجب را خارج
نمائید مِنْ مَّا وَزَعْتُمْ از آنچه روزی داده ایم شمار از خیره آخرت سازید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ بَشِيرٌ لَكُمْ بِالْمَوْتِ
بیکی از شما اسباب مرگ فَيَقُولَ رَبِّ پس گویا آنکس که ای آفریدگار من لَوْ لَا آخِرَتِي چرا باز پس نیگینی یعنی چه شود که تا خیرینی موت را الی
اجل قَرِيبٍ تا زمانی نزدیک فَاَصْدَقْ پس تا صدق کنم و زکوة ادا نمایم وَ اَنْ مِنَ الصَّالِحِينَ و یا بشیران نیکو و ان شایسته گان
وَلَنْ يُوَفِّيَهُمْ اللهُ وَ خَدَّيْهِ بَارِئِينَ نَفْسًا بِجَاسٍ اِذَا اجْأَ چون بیاید و برسد اجلها و وقت رفتن وی یعنی چون عمر
آخرد چیزی بران نغیرایند و از ان کم نکنند وَ اللهُ مُحْصِيٌّ وَ خَدَّيْهِ بَارِئِينَ نَفْسًا بِجَاسٍ اِذَا اجْأَ چون بیاید و برسد اجلها و وقت رفتن وی یعنی چون عمر
آن را خطاب میخواند یعنی با آنچه شما میکنند از خیر و شر و الله اعلم بالصواب

سورة التغابن نية وهي ثمان عشرة آية
 مِا لله الرحمن الرحيم

[illegible]

کفر و اجرت آنکه کافر شدند من قبل پیش از شما که چون اولاد قایل و عادی و موافق و صاحب کبر و خیر آن فلان افسوس بچشم اندوز و بال
 آخر همه عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا که غرق و بریح و صحر و صحر و عذاب و عذاب یوم نطق است و کلمه عذاب الیم و مرایشان است
 در آخرت عذاب در دنیا که بی انقطاع در آن عذاب و عتاب مرایشان راست باشد که کانت تا نیتیم بسبب آن است که بودند
 که آمدند ایشان و سئلهم فیهمان فرستاده بدیشان بالیکنت محبتی روشن و معجزه ای بود فقالوا آپس ایشان گفتند آبش
 یقین و نماند آید میان مثل راه می نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه و تعالی فرستد فکفر و افسوس کافر شدند برسل و قوا و روی
 بگردانید و نماند بر در دنیا که با ایشان بود پس ندای تعالی ایشان را ملاک کرد و استغنی الله ولی نیازی از دخی از ایمان خلق و الله
 عنی و خدی تعالی نیازیست از عبادت آفریدگان حمید ستوده بی ستایش حامدان زعم الذین کفر و الگمان بر دنیا که کافر شدند
 آن که یبعثوا آنکه برانگیزند و خواهند شد و ربی لنبشرون و سگند بروردگارین که هرگز نشنیده
 سبوح گردید و قیامت شد کتب و عین پس خبر داده شودید بیا علمت باخبر کرده اید در دنیا و اخبار مجاسبه و بهما زات باشد و ذلک
 و برانگیزند و خبر دادن علی الله بر خدی کسیر و سئل و آسان است فامینوا با الله پس ایمان آرید و بگردید و بفرستاده او
 محمد و التور الذی انزلنا و بان و شنائی که فرستادیم بر محمد مراد قرآن است و آنرا نور گفت که ظاهر است در اعجاز بنفس خود و منظر حق و احکام حلال
 و حرام است و الله بما تعملون و خدی باخبر شما میکنم از افر و احکار خیر و داناست یوم یجمعکم ما دکنید روزی را که جمع کند
 خدی لشمار الیوم و الجمع برای آنچه در روز جمع است از حساب و جزا و قیامت را روز جمع گفت که در آن روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع
 باشند و انبیاء و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و آشهر آنست که ملائکه و جن و انس ذلک آن روز یوم التغابن
 روز زیان شدن است یعنی چون مومن مقام کافر را در بهشت بیراث گیرد و کافر را در دوزخ بمقام مومن در آرد عین ظاهر شود کفار و اندک زیانکار
 و گفتند که کافر عین خود را بنید برک ایمان مومن ایمان خود را بر پایه تقصیر و احسان یا روز زیان جستن است که هر کس بود خود را طبلد و زیان دیگری
 من یؤمن بالله و بهر که بگردد و بخدای و یعمل صالحا و یکنه کاری شایسته بگردد پس شد خدی عنه سیئاته از وی بهیای و میرا یعنی عفو نماید و
 یدخله در آرد و او را بهشت تجرید بهرستانه که میرود و متوجه آنکه انقباض از زیر تصور یا اشجار آن جو یا خلایق فیما در حالتیکه جاوید باشد در آن آباد
 همیشه تا کیم است در خلود ذلک الفوز العظیم آن عفو گناه و در آوردن بهشت بر نگاری بزرگست و الذین کفروا و آنکه بگردیدند و حدایت و کذب
 بالیتنا و کذب کردند و نیتای را که قرآنست یا معجزاتی که بر دست پیغمبر ظاهر کردیم و لیک انتخب النار آن گروه ملازمان و زرع اندخلین فیها
 باقیاندهان در این معنی میرند و فی الشصیر و به جای است و زرع آبرشت تا آصاب زبید هیچ کس مؤمن صلیبه هیچ مصیبتی از شدت مرض و مرگ و
 الا باذن الله مگر بقضای خدی علم وی بهر مصائب محیط است و اگر خواهد آفرید کار زیان سالم دارد برای صلاح حال بنده گان و امتحان ایشان بصبر و
 از دیار ثواب و نظیر از گناه مصیبت ایشان میرساند و من یؤمن بالله و یعمل صالحا و یکنه کاری شایسته بگردد پس شد خدی عنه سیئاته از وی بهیای و میرا یعنی عفو نماید و
 و شیت است راه نماید دل او را بصبر و ثبات یعنی چون بهر آنکه بلا مراد است بجان قبول میکند و زود قوع آن انظار است بنمایند بزرگان گفته اند که
 بلا آفتیه جمال مولی است پس آئینه را بجهت مشاهده نور حال او دوست باید داشت نظیر بهر از دست تراشید خوش بود و اگر بهر ویایی بر آتش بود و زهر حکم
 دست تو می آید برون و اگر بزرگ از سینه من بوی خون و الله یجلی علیکم و خدی بر بهر پیرا و داناست صابر دشا که را میباید و آیه الله
 و فرمان برید خدی را در فرض و اطاعت کتبید رسول را در سنت فان توبتیم پس بر روی بگردانید شما را طاعت

بلغ

بلغ

و پیغمبر او را چه زیان کلاما علی هر شوقی که بر فرستاده **الْبَلَاءُ الْمُبِينُ** رسانیدنی است هویدا و تبیین رسالت
 رد آشکار و وظیفه بلاغ بجا آورد و الله تعالی استحق عبادت کماله هیچ جودی سزا نیست **اَلَا هُوَ كَرِهُوا عَلَى اللَّهِ دِرْجَتِي**
 برخیز و فلیستوکل المؤمنون پس باید که توکل کند مومنان چایمان اقصای آن میکند که کار خود بخیر و اگر اندر در کفایت حیات
 نکیه بر گرم وی کند از ابن عباس هر منقول است که بعد از هجرت پیغمبر جمعی از مسلمانان از مکه راعیه مهاجرت بدین داشتند اما زمان قرین
 بضرع و زاری و ناله و گریه و بقراری ایشان را نمیکند اشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان امانده بودند حق تعالی در باره
 ایشان آیت فرستاد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَعَلْنَا لَكُم بُرْهَانًا مِنْ أَنْتُمْ وَفِي كِتَابِنَا آيَاتٌ لِلَّذِينَ يَعْقِلُونَ**
 شما که مانع میشوند از هجرت **عَدُوًّا لَكُمْ** دشمنان اندر شما را **فَاخْذُوا مِنْهُمْ** پس از ایشان حذر کنید و بگریه و زاری ایشان فریفته شده ترک
 هجرت ننمایید این آیت بدیشان رسید هجرت کردند و چون یاران را خبر دادند هر یک در احکام دین نقیصی کامل و داناتی فاضل شده قصد
 عقوبت زن و فرزند کردند که از جهت شما از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفتند مراسم حرمت فرو گذاشتند
 حتی سبحانه و تعالی فرمود **وَإِنْ تَعَفُّوا** و اگر عفو کنید از جریمه کرده اند و **تَضَعُوا** و در گذرانید و **تَغْفِرُوا** و بپوشانید آن را و عذر ایشان بپذیرید
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدینیکه خدای **عَفُوٌّ ذَرِيعٌ** آمرزنده و مهربان است با شما همان معامله کند **إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ** جزین نیست که مالهای شما و اولاد
 و فرزندان شما **فَتَنَةٌ** طارنش است تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار میکند و کدام دل بر مال و ولایت از محبت الهی گرازیگیرد
وَاللَّهُ عِنْدَكَ و خدای تعالی زدیک است **وَأَجْرُكُمْ** مزدی بزرگ کسی را که محبت او مرخصی را و رسول را غالب باشد محبت
 مال و فرزند **فَاتَّقُوا اللَّهَ** پس ترسید از عذاب خدا و بریزید از مویات آن **مَا اسْتَطَعْتُمْ** آنچه توانید این آیت ناسخ آن حکم است که **تَعَفُّوا**
 حق تقا در کشف الاسرار آورده که در یک آیت اشاره میکند بواجب امر و در دیگری بواجب حق و واجب حق امر بماند و واجب حق را قسم
 نسخ بر کشید زیرا که حق بده را که مطالب کند بواجب امر کند تا فعل وی در امره عفو و خصل تواند شد و اگر بواجب حق او را بکبر و طاعت بزرگساله
 و معصیت بزرگساله آنجا یک رنگ دارد و سبب بی نیازی بین و استغنا نگر و خواه مطرب باش و خواهی نوحه گریه و **اسْمَعُوا** و
 بشنوی سخن خدای را و **اطِيعُوا** و فرمان بریدار و **اتَّقُوا** و نفقه کنید خیرا بهتر یعنی هر چه نیکوتر بود در راه حق بدیدید **لَقَدْ كُنْتُمْ**
 برای نفسهای خود چه فواید آن بوی میرسد یعنی شما میرسد و **مَنْ يُوَقِّعْ** و هر که نگاه داشته شود **تَقْسِمُ** انجیل نفس خود یعنی خدای را
 اسماک نکند و در راه وی بذل نماید **فَأُولَئِكَ** پس آن گروه منافقان **هُمُ الْمُفْلِحُونَ** ایشان سگایانند و دنیا از محو فاسد در
 عقبی از عقوبات **إِنْ تَقْرَضُوا** اگر قرض بدید خدای را یعنی صدقه کنید مال را در آنچه فرماید **قَرْضًا حَسَنًا** از رضی مقرون با خلاص یا
 صدقه و هدیه از طیب نفس **تَضَعِفُهُ** زیاده گرداند خدای تعالی آنرا **لَكُمْ** برای شما یکی داده تا به نصف یا هزار یا چهار صد نیز یا بغير حساب
يَعْفِرُ که طویا مرزدگنان شمار که پیش ازین بوده باشد از اسماک و ترک انفاق و **اللَّهُ** شکو و خدای جزا دهنده ساس **لَكُمْ**
 عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل میدهد **وَحَكِيمٌ** بر دبارست بعقوبت ممکن و بخیلان تحمل میکند **غَلِيظٌ** و الشهادة و انانی نماند
 آشکار است میداند آنچه ظاهر میکنند از تصدق و آنچه پنهان میدارد در دلباز و با و اخلاص **الْعَرِيزُ** غالب است انتقام تو از کشید از کسی
 که صدقه او خالص نبود **وَالْحَكِيمُ** حکم کننده است بکرامت آنها که از وی صدق تصدق نمایند

سورة الطلاق مدنی و هی ثلث عشرة آية

از آنچه خدای داده است اولی که میگفت الله تکلیف کند خدا نفسا هیچ تنی را الا ما اثمنا و آنچه بد و عطا کرده است از مال یعنی تکلیف الا ابطا
 نفرماید سبب جعل الله زود باشد که پدید آید خدای بعد عسر پس از دشواری و تنگدستی تسهیل آسانی و توانگری و گاهین قرن قدرتی
 و با از اهل و بی که از روی چهل و عماد عتقت سر باز زدند و اعراض کردند عن امر ربهم از فرمان پروردگار خویش و در سخن
 پیغمبران او و حکما سبقتها پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت حسابا باشد یا حسابی سخت که در دستقصا و مناقشه نباشد و
 عذابها و عذاب کردیم ایشان را در دنیا عذابا گنگا عذاب زشت و با هول چون قوم لوط یا عذاب کنیم ایشان را در روز رستخیز عذاب
 حساب فداقت پس بچشیدن اهل آن دیه و بال امرها عقوبت کار خود را و اوگان عاقبت امرها بود عاقبت کار ایشان خسرا و زیانها
 و که از میان از آن بدتر که از جنت جاویدی و لقای الهی محروم شوند و برندان جهنم و عذاب الیم در مانند عذاب الله آماده کرده است خدا
 لهم برای مشرکان عذابا باشد یا عذاب سخت در هر دو سرافا تقوا الله پس تبرید از عذاب خدای تعالی یا ولی الکتاب یا ص
 ای خدا و ندان عقل الدین امنوا اما که گرویده اند قد اقول الله تحقیق فرستاده است خدای الیکم ذکر کما الله بشا پندی یا شرف
 که قرآن است و فرستاد بشما سوگلافراستاده که محمد است و قرآن شرف گفت زیرا که شرف دنیا و کرامت آخرت و بهیست است بخواندن او
 و عمل کردن بد و گفته اند ذکر قرآن است و فرستاده جبریل هم و بقولی رسول بل است از ذکر و ذکر همان رسول است یعنی ناکر و شرف آن است
 که سخن بر ذکر اتمام شده و در رسول منصوب بحد و فست تقدیرش اینکه متابعت کنید رسول را که پیوسته یثقلوا میخواند علیکم بشما آیت الله
 آیتای قرآن و که کلام خدای تعالی است بمبیت روشن کرده شده و جنح کسر با خواندن یعنی روشن کننده و حق سبحانه و تعالی ذکر و رسول فرستاد و بفرمود
 الذین امنوا آتیرون آرد خدای قرآن یا رسول آنان را که گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته من الظلمات و تاریکی
 ضلالت الى النور بر روشنی هدایت یا از باطن حق یا از جهل بعلم و من یؤمن بالله و هر که بگوید بخدای و تصدیق کند رسول ویرا و یعمل
 صالحا و بکند کار ستوده و پاک یعنی خالص از شوب ریا و تضرع و غرض یکن خلد در کار و او را خدای جنت تجزیه بیوسته نهایی که جبریل دارد
 من تخلفها الا غوازی را زیر ساکن آن جویمای خلدین جاوید باشند گاندر فیما آید بهشت ابد ابد همیشه بی زوال و استعالم قد احسن الله تحقیق
 که نیکو آاده کرده است خدای در بهشت که برای آن مومنان عامل رد فا عسر روزی و هر روزی الله خدای حق الذی خلق انست که بیای
 سبع سموات بهشت آسمان بعضی بر بالای بعضی و من الا درخس و بیافرید از زمین مثلهم مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی و بعضی مثلین را
 حل بر وجه کرده اند یعنی زمین را نیز بهشت آفرید یکنسول الا امر فرموی آید فرمان خدای و قضای او بیکه میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است
 حکم او در آسمان و زمین و او را در هر طبقه از طبقات ارض و سماوی است و خلقی و مبر را بیافرید لتعلموا ان الله تابدانید که خدای علی کل
 شیء بر آفرید هر چیز با قدرتی که توانا است و ان الله و بدستیکه خدای فرمان خود را بر همه جاری ساخت تا معلوم کند که در دنیا و آخرت هر یک را
 رسیده است کل شیء علی علم که هر چیز و انا از روی علم فی قدرت و علم و محیط است بهر شیا و از موجودات یعنی فی زمین و آسمان و در قدرت و بی حاج
 نیست بر باعی نیست بر قدرتش کن فیکون یا دیش او کی است بیرون درون در غیب شما و در قدرت توان یافت زاده در بهشت و شش در دنیا

ع

نقله
ند التفهین

ع

سورة التهم مدنیة و هی اثنتا عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

نقل است که حضرت پیغمبر شریعت عمل دوستی ثقی قتی زینب بنت علی غسل دهشت بهرگاه حضرت بخانه وی آمدی زینب رضی الله

ترتیب شربت فرمودی و آنحضرت را در خانه وی بجهت آن توقیفی بیشتر واقع شدی آن حال بر بعضی از واج طاهرات گران آمد عایشه خصوصاً
 اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت بعد از آشامیدن شربت غسل در خانه وی نزد هر کدام از ما که در آنجا بودیم میفرمودی که عایشه
 صبح درختی است که عرق آن در آنجا ریخته و در آنجا میوه دارد و حضرت بدی خوش را دوست میداشت و از رواج ناخوش محترمی بود پس آنحضرت صبح
 روزی شربت غسل آشامیده نزد هر کدام آمد گفتند رسول الله صبح در آنجا میوه دارد و در آنجا میوه دارد که میوه آن در آنجا
 زینب شربت غسل آشامیده گفتند زینب را غسل از شکوفه عرق چیده بودند تا نام زاهد را آورده که چون این صورت مکرر وجود گرفت حضرت فرمود
 که حرمت غسل علی نفسی فوالله لا اكله الا و این سوگند از هر آن خورد تا دیگر کسی وی را از غسل بیار د آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر گزیده
 که شربت چرام میکنی یا احل الله آنچه حلال کرده است خدای لک مژ ترا یعنی غسل و در روایت اشهر آن است که در روزی نوشت
 جفصه در خانه وی فقی وی با جازت آنحضرت میدیدن پدر رفته بوداری قطیعه را طلبیده و بخدمت خود سرفراز ساخت جفصه بر آن مطلع شد
 اظهار ملال کرد و حضرت فرمود که ای جفصه رضی فیتی که او را بر خود حرام گردانم گفت بستم یا رسول الله فرمود که این سخن نزد تو امانت است بایک
 با کس بگوئی و قبول کرد و چون حضرت از خانه وی بیرون آمد بی الحال جفصه این سخن را با عایشه در میان نهاد و مرده داده که باری از قبله حلال
 یافتیم و چون آن حضرت سنجانه نمائش آمد ازین حکایت بخایت مزی باز گفت و این سوره نازل شد که چار بر خود حرام میکنی آنچه خدای تعالی بر تو
 حلال ساخته یعنی باری و سوگند بخوردی بختی میطلبی بدین تحریم مکه حاکم از و احکام خشنودی زنان خود و الله عفو کرد و خدای آمرزنده
 مر سوگند خوردن ترا وحیم ○ مهربان که کفارت سوگند مقرر کرد و قد فرض الله بدستیکه مقرر گردانیده خدا و بیان کرده که برای شما حلال
 آیتانکه قزو کشادن سوگند های شمارا بکفارت یعنی آنچه سوگند به بدید بکفارت توان کشاد و بیان آن در سوره مائده است و الله مؤلف
 و خدای دست شماست دستولی کار شما میسازد برای شما هر چه صلاح شماران است و هو العظیم و او داناست بمصالح بندگان الحکیم
 صواب کار در هر چه گوید و کند نسبت ایشان و از آسرا الشی و یاد کنید یومنان چون از گفت پیغمبر و پنهان ساخت الی بعضی از و لایم
 بسوی برخی از زنان خود یعنی جفصه حدیثی که تخم باریست یا غسل و یاد ذکر خلافت شیخین بعد از او که با جفصه برگشته بود و او با ایشان
 آشکارا کرد و قلتما نبتا پس آن هنگام که خبر کرد جفصه را عایشه را که بان حدیث و اظهار الله و انکار گردانیده خدای پیغمبر خود را و مطلع ساخت
 علیه و بر اظهار آن سخن از جفصه عرفت شناسا گردانید پیغمبر جفصه را و خبر داد بعفصه بعضی از ان بنی فلان سخنان با تو گفتیم و تو
 از ان ظاهر ساختی یعنی قصه تحریم باری و اعراض کرد رسول الله عن بعضی دیگر یعنی خلافت شیخین مراد آن است که
 حضرت رسالت پناه صلعم آتقوا نفرو و از روی کرم و با آنکه جفصه پیغمبر سخنان سری آن حضرت را اظهار کرده بود تمام بار و
 وی نیامد و قلتما نبتا هائیس آن پیغمبر که خبر داد پیغمبر جفصه را باری با آنچه خدای او را بران اطلاع داده بود قانت گفت
 جفصه من انبک منذ انا که خبر داد ترا باینکه من را از آن شمار کردم قال گفت رسول الله انبک فی العلیم خبر داد و ملا خداوند را
 بختیات شما را بخیر خبر دار از کمونات سران را توثق با اگر تو بکنیدی جفصه و عایشه را و باز گردید الی الله بخدای خود را از در
 دل مبارک آن حضرت صلعم هم پشت نشوید شارا متر باشد فقد صحت قلوا بکما پس بدستیکه گشته است در میان شما
 از صواب که محافظت سر پیغمبر نکنید و ان قطصا و اگر هم پشت نشوید بر آرزو در دل مقدس وی قانت الله
 پس بدستیکه خدای هو مؤلفه و باری و مدد گاری پیغمبر صلعم بران نصرت کند جبرئیل و جبرئیل فوق ایست و مدد گاری بجای آورد

سورة الملك مکيه وهي ثلاثون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

تذکر بزرگ و برتر است و ثابت بر دوام **الذی بیدہ الملک** از آن کسی که بدست قدرت اوست
 بادشاهی و تصرف در امور ملک یعنی هر چه خواهد بکند و هو علی کل شیء و او بر هر چیزی که خواهد قدرت دارد و تواناست **الذی خلق الموت**
 آن خداوندی که میافرید مرگ را و الحیوة و زندگانی را و اموت آدمیان است در دنیا و حیوة ایشان در آخرت و گفته اند مرگ را آفریده بر صورت
 کبشی الم و او بر هیچ چیز نگیرد و دوی او هیچ چیز رسد الا که بپزد و حیوة را منسلک کرد بر صورت ما و این الم و او بر هیچ چیز ور نکند و او همه را
 نرسد الا که زنده شود و بقولی مراد از موت و حیات دنیا و آخرت است یعنی دنیا و آخرت را میافرید لیکن او که تا بیازاید شمار نیست
 با شما معاظم آیدگان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف که دنیا است آنکه کلام از شما آحسن نیکوتر از عملها از جهت عمل یعنی اخلاص
 کلام بیشتر است در خبر آمده که کلام نیکوتر از زوئی عقل و پرستگار تر از زحمات و شایسته تر در فرمان برداری و گفته اند کلام یاد کننده تر از عمل
 و ترسان تر از دو کار سازنده تر برای او و هو العزیز و خدای غالب است در ملک خود ترسندگان را شرمند نمی سازد و القوی و آمرزنده است
 خطیات ایشان را پوشد **الذی خلق ان خدای که میافرید سبعة سموات** هفت آسمان را طبقا و طبقه طبقه یکی بر بالای دیگری در معالمان آورده
 که آسمان دنیا موی است محکم شده و دوم مرتضی سفید سوم آهن است چهارم روین است و گفته اند مس است پنجم نقره است ششم بر است
 هفتم یاقوت سرخ است هفتم بر مینی توای بیننده **فی خلق الرحمن** در آفریدن خدای آسمان را من تعویث بیج خلقی و خلا فی
 و تافضی و عیبی و اعوجاجی فاجیر البصر لیس بازگردان چشم را بسوی آسمان تا در آن تفکر کنی هل تری بیج می بینی قن فطو و حکا
 و نقصانی ثم ارجع البصر لیس دیگر باره بگردان دیده را که تری کون کون کون بعد از کون تا بیج عیبی می بینی اگر یک نگرستی معلوم نگردد
 تکوین کن نگرستی را یقلب بازگردان الیک البصر بسوی چشم تو خاستگار از یافتن عیب و هو خسیر و او مانده بود از نگرستن
 آسمان از کثرت مراجعت بجهت آینه هر چند می نگرد عیبی در آن نمی یابد و لقد زینا و بدستیکه بیا ستم السماء الدنيا آسمان نزدیک
 یعنی آسمان که نزدیک ترست زمین و آرایش دادیم بصورتی که هر آنکه از آینه بنگرد عیبی در آن نمی یابد و جعلنا ما و انیسیم
 ستارگان را ز جواهر الشیطان را نندگان مردود را و فیکیم بجهت استراق سمع قصد آسان کند و اتخذنا و اما داده ساختیم لهم عیون و یون
 و بعد از سوختن ایشان شب در دنیا عذاب السعیر عذاب آتش افروخته و عقی و الذین کفروا و ما ناز است که کافر شدند
 از دیوان و غیر ایشان بر تیریم با فریدگار ایشان عذاب جحیم عذاب دوزخ و بیس المصیر و در جای بازگشت است دوزخ
 انکافوا چون در آن گنده شوند کافران فیها و جنم سمعوا الهام سلو نذنه دوزخ شیعنا آوازی مانند آواز دوزخ گوش که انکه اصوات
 یعنی چون کفار را دوزخ در آورند دوزخ بغیر ما آید قوی تقو و او می جو شد و ایشان را بر می آرد و فرمود و چنانچه گوشت هر یک
 جوشان نکند و تمیز نزدیک است که پاره پاره شود و دوزخ من النیطة از خشم کافران حکما انی هرگاه در آن گنده شد فیها در دوزخ
 قوچ گردی اهل شرک یا فسق یا ظلم از هر جنس که سبب دخول دوزخ باشد سأل الله سوال کند ایشان را بخود و یا خازان دوزخ از
 روی سزایش که ای شرکان و فاسقان الکما یا نیکو آید یا نیکو بد بشانند و میگویم که نیکو یعنی پیش شما سوخت نشد که شما بخدای خواند و ازین
 عذاب ترسانند و بفرستید شما را بر ماند قالوا بلی که گویند آری قد جاءنا بدستیکه که ما را نیکو بد بشانند و میگویم که نیکو یعنی پیش شما سوخت نشد که شما بخدای خواند و ازین

الجن الناطق سموا المشركين

پس تکذیب کردیم قول وی را یعنی پیغمبر را اقرار کردیم در تکذیب حق یعنی انزال و ارسال رسل کردیم و قلنا و گفتیم مفرستادگان را که هیچ وجهی
 نازل الله فرو فرستاده است خدای من شکی نیست که هیچ چیز از آنچه شما میگویند از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم ان انتم نیستید شما ای رسولان
 الا فی صلی کثیرین مگر در خطای بزرگ که با وجود سمت بشریت دعوی نبوت میکنند و گفته اند که این خطاب زبانه است مگر کار را یعنی زبانه
 در جواب ایشان گویند بنوده اید شما مگر در گرای بزرگ یا نیستید شما خالی مگر در عقوبت بزرگ و قالوا و گویند کافران که در دنیا گویند که کما کنتم
 اگر میبودیم ما که بشنودیم سخن پیغمبران را بی بحث و تفتیش معانی چه از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود و نقل
 یا عقل میکردیم در معالی کلام ایشان و تفکرمی نمودیم و در انوار حکمت که اقبال و افعال ایشان معانی نموده بودیم ما که انیس بودیم امروز فی کتب
 التبیان در ابد اهل و وزخ فاعترفوا پس اقرار کنند و معترف شوند بدینهم بگناه خویش و درین وقت اعتراف سودی ندارد و تحقیق این
 دوری با از رحمت من لا یغیب التبیان مرطازان و وزخ را ان الذین یخشون درستی آنکه ترسند و بهم از عذاب پروردگار خود یا الغیب
 پوشیدگی یعنی آثار خوف را از خلق پوشند و بخلو تمانا که فریاد و گریه کنند و در عین المعانی گویند که مراد از غیب دل بست که پوشیده است از خلق
 و پیدای خدای عز و جل یعنی بدل ترسکار باشند که معصیه مریشان است از نش گناهان و آنچه کثیر و و مزی بزرگ که بهشت است و گفته اند
 این از شدائد و مکاره یعنی مژ ترسندگان آنان باشد از هر چه میترسند نظم تاخا فو آمده ترسند است + هر که میترسد مبارک بنده است + خوف و
 خشیه خاص دانیان بود + هر که دانست که ترسکاری است گاری آورد + هر که در آرد عوض در آن برد + آورده اند که کفار قریش
 بشعوت عیش مسرور و مغرور گشته در باب حضرت پیغمبر سخنان بی ادبانه گفتندی و چون چند نوبت نزول قرآن پرده از روی گفتار ایشان
 برداشته شد بایکدی میگردیدند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که یکدیگر سخن محمد رسول الله است گویند تا خدای می نشنود و او را از آن آگاه
 نگرداند آیت آمد و اشرقا و نهان سازید و کلمه سخن گفتن خود را در باره پیغمبر او اجهر قاید یا آشکار کنید بر آن را یعنی هر دو وزیر
 او یکسانست آنکه بدین تکیه خدای پیغمبر است علی حد است بذات الصدوق و ماخیزد در سینماست قبل از آنکه بر زبان گذرد
 پس کسیکه ضمیر واقف است اگر تبیین آن ضمیر بر سر کند یا بجز بر و پوشیده نخواهد بود که یصلوا یا ندانند آنچه در دلهاست من خلق
 انکس که بیافریدند و ارا و هو اللطیف و اودا است بر بواطن هشیا و حقائق آن استجیب و آگاه از غلو هر موجودات و دقائق آن
 هو الذی جعل است خداوند که گردانید آنکه آگاهی برای شایزین را ذلک که نرم و منقاد و آسان باشد سیر شایران فانشوا
 پس بروید فی مناکبها در اطراف و جوانب زمین و کثوا و بخورید من ذریقه از روزی حلال خدا که برای شما مقدر و تقدیر کرده
 و الیه الشوری و بسوی او است بازگشت شایس شکر گذاری و سپاس داری و بجا آرید و ارسنتم آیا اینر شدیدی کافران است
 فی السماء از انکس که در آسمان است بر عزم شایس حق سبحانه و تعالی از ملک مترب موکل بر عذاب که جبرئیل عم است شخص سخن آنجا
 شده یا از تحریف بکه از آنکه در حق یا جبرئیل بفران عظیم الشانی فرو برد شمار از من فاذ اهی پس آن گاه از من پس
 از فرو رفتن شمار وی تمور لا میگردد و منطرب کنان شمار از برتری بگند آمد و ارسنتم آیا اینر شدیدی من فی السماء از آنکه در
 آسمان است عرش و یعنی خدای تعالی یا تمام او بر عزم ایشان یا ملک مترب یعنی جبرئیل م آن یوسل آنکه فرو فرستد علی که بر شما
 حاجبا سحرزده چنانچه بر قوم طوعم شعلون پس زود بماند بعد از مشاهده عذاب که کیف تذیون چلو بودیم کردن
 آن و استن شمارا سود نماند و لقد کذب الذین و بدین تکیه بیکر در رسل خود را آنکه بودند من فاعترفوا پس از کفار این زمان

پس حق سبحانه و تعالی باین در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت فرمود در واحدیت و با نچه کلمه غفیر و از ذوات قدیم نوشته یعنی فرد
 لیه مجرده علوی و کلمات ربانیه مرکبه مغلیه جوایش اینکه تو بنمیت پروردگار خود مستور نیستی یعنی بر تو پوشیده اند اسرار ازل و ابد قات
 لست و بدستیکه مرا کجاست از دی توانی ست بر کشیدن بار نبوت خیر مکنون منته ناماده یعنی حق تعالی بی واسطه سیکه از منست باید
 شید بتو عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی نزدی بر دوام که هرگز انقطاع بآن راه نیابد و آنست که بدستیکه تو لعل خلق عظیم بر دین بزرگی که
 سلام ست یا بر خوبی بزرگ که خوبی آن کس نبوده چنان قوم خود محل میکنی آنچه کس را قوت تحمل آن نیست و گفته اند مراد از خلق قرآنست که
 آن سبحان را زانی نوشته بود و از عایشه شوال کردند از خلق رسول الله و چگونه آن فرمود که خلق آن حضرت قرآن بود و فی سلسله الذهب
 ظم بود هم بحر کرمست هم کان گوهرش کان خلقه القرآن و وصف خلق کسی که قرآنست و خلق را نعمت و چه امکانست محمد حکیم قدس
 فرمود که هیچ خلقی و بزرگتر از خلق محمد نبوده چنان مشیت خود را دست باز داشت و خود را بجای با حق گذاشت امام قشیری گفته که نه از بلا
 منحرف شد و نه از عطا منصرف گشت و گفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای نبود و شمه از حقائق اخلاق آن حضرت در رساله
 رات الصفا فی صفات الصراطین مذکور شد و در جواب هر التفسیر بنسطورست فیکتبی پس زد و باشد که منی انجم و یجی و ن و ن و ن
 یقیند معاندان توان اهل مکه یعنی این وقت که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم گردد و یا تسکیر المغنون که امام ست از شما غنیه و
 بایاد که گمراه است از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه توانی یا ایشان است و بک بدستیکه آفریدگار تو هوأ علمک او دانای ترست
 بن فضل بحسبیکه گمراه شد عتیدت از راه او که رهست و چنان کس فی الحقیقه دیوانه بود و هوأ علمک او دانای تر بود یا المؤمنین
 راه یافتگان کمال عقل که مومنانند فلا یطع الکاذب پس فرمان بر نکند یب کفنه معانی شمرکان که را که ترا بدین آباد عیوت فیهانند
 و ذوالاؤتدھن دوست سدا رند که تو نرمی کنی با ایشان سرزنش کنی بر شرک فیکدھنون پس تا ایشان نیز چرب زبان نرمی کنند
 و بر دین تو طعنه زنند و کلا تطعم و فرمان برداری تمامی کحل خلاف هر سو گند خورنده را بدروغ که ابو جهل ست یا انفس بن شریف
 با سود بن عبد یغوث واضح و اشد ولید مغیره است که سو گند بدروغ بسیار خوردی فیهین سست را می با خوار ولی مقدار
 هکما ز عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان مشاء رنده بنیم و سخن جنی میان مردان یا غره کننده و متلج
 با نوارنده و لیس خیر را یا منع کننده از ایمان و احسان معتد ست کننده و از حد در گذرنده آشتیم بسیار گناه یاز نا کار و غفلت و محبت
 و درشت خوی بعد ذلک پس ازین همه عیسا و نیم حرام زاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید مغیره سجد سالیانه
 له مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او بخود گرفت و در تفسیر زاهدی مذکورست که چون رسول این آیت را در انجمن قریش بر ولید فرمود
 در هر عیسی که رسیده در خود باز یافت مگر حرام زادگی با خود گفت من سید قریشم و پدر من مردی معروفست و میدانم که محمد دروغ نگوید
 و زنی که گفت چگونه این مهم را بر سر کرم شمشیر کشیده نزد ما و آید القصه بشنید بسیار از ما در اقرار گرفت که پدر تو در قصد زنان چاقی نه داشت
 و او را برادر زادگان بودند چشم بر میراث وی نماده بر شک آمد غلام فلان را بعد گرفت و تو فرزند اوئی و دلیل روشن بر صدق قول
 آن زن شده خصومت ولیدست و تنیده او بان حضرت بیت جرم و گناه مدعی از فعل ما درست و کورا خطای ما در او خاکسار کرد
 آن گان آیا برای آنکه هست و خص بر یک همه خواند بطریق خبر یعنی بجهت آنکه اوست ذامال غدا و مال قنین و خداوند پسران
 چنین کس افران سیری انداخته علیک چون خوانده شود بر او ایستای کلام ما قال اساجی الا قرین و گوید ایستایان پندینان بدست

سَکَنَهُ زود باشد که علامت کنیم باغ علی الخراطوم ○ بر مٹی او یا سیاه روی سازیم اورایا عیب او آشکارا سازیم کہ سوزند پوشش
و در آنرا آورده کہ در روز بدر مٹی اورا زخمی رسید و اثر آن باقی ماند انا بلکونہم بدر سیکہ ما از نمودیم اہل کہ را بقط و غلا و زوال امت
کما بلکونہم اصحاب الجنة همچنانکہ از نمودیم اہل باغ سروان را بر و ال میوه آورده اند کہ در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی صبح را
باغی بود در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفکندی و ہر میوہ کہ داشت و دست بدان نرسیدی یا باران
درخت بیفکندی یا بر طرف بساط افتادی بدر ویشان دادی و دہ یک از حاصل نیز بدر ویشان قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد
پسران او گفتند مال اندک است و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم کہ در ما سیکہ و معیشت بر ما تنگ گردد علی الصبح کہ درویشان را خبر نباشد
بر ویم میوہ بر زمین و برین سوگند خوردند چنانچہ حق تعالی سیر فرماید اذ اقسمو الیہم مصلحتین ○ یا دکن چون سوگند خوردند و ارشان
سروان کہ پنهان از فقر آچنین میوہ آن باغ را در حالتیکہ دخل باشد در وقت صبح یعنی با بوی گل ہر چہ چہ سوگند خوردند و کلا کیستند
و استثنای خود یعنی گفتند انشاء اللہ تعالی در سیکہ این نیت کردند و بختہ قضای از نی نزل شد فطاف علیہا پس باید بدان باغ
طائف بلای طواف کنند و مین تکات از پروردگار تو و ہم نامون ○ و ایشان یعنی پسران کہ وارث بودند خفگان فاصحت
پس گشت باغ ایشان بان با کالہی نیم ○ مانند آن باغی کہ میوہ آن چیدہ و بریدہ باشند برو جی کہ بیج باقی نماندہ ایشان ازین حال غافل از خوا
در آمدن وقت ناز واپس نہ کردہ ہم یکدیگر را مضحکین ○ در آمدگان بصلح یعنی وقت صبح بخوانند ہر یک را و گفتند آن اغدو اعلی
حرثکم اگر بادی و بیرون آید بسوی در و دن کشت خود یعنی شاکر شہ خود را کہ ہم محضین ○ اگر ہستید شمارند مکان میوہ و آن باغ شغل
بودہ بر خرما بنان پس را سہار داشتہ روی باغ نہاد فاطموا پس رفتند بجانب باغ و ہم یفکون ○ و ایشان سخن کہستہ و نرم
میگفتند تا کسی نشنود و ہمون سخن آن ہکذا کما الیوم ہکذا کما فی کلین ○ آنکہ باید کہ در دنیا یا در روز شہا یعنی در باغ شمار ویشی تا
بصرہ گیرد و از حصہ ما کم نشود و غدو اعلی حرث قد دین ○ و بادی و رفتند بجانب باغ بر قصد منع سائلین توانایان با عقدا خود بر چہ
و بریدن میوہ فکما و او ہا پس آن ہنگام کہ دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشتہ بودند قالوا گفتند با یکدیگر انا لخالون ○ بدر سیکہ ما
گم گردانیدیم راہ باغ خود را چہ باغ ما و بر و زیر میوہ بود و این باغ از میوہ تہی ست بعضی ازیشان تامل کردند و دانستند نشانہای
و دیوار کہ آن باغ ایشان ست گفتند بل نحن فخر و مؤن ○ ما را گم نکردہ ایم بلکہ مالی ہر گانیم از محصول میوہ آن باغ بجهت
منع فقر و ترک ہشمت قال اوسطہم گفت فاضلترین ایشان از روی عقل یا بزرگترین ہن یا صائب تر برای کہ اکم اقل لکم اما
نہتم من شمارا و بر کو لا تسبحون ○ چرا یاد نمیکنید خدای تعالی را بزرگی و نیکی نماید انشاء اللہ لکما قالوا سبحن و تننا گفتند یا کہ ست خدای از آنکہ در
فرستادن این ہلاک ما ستم کردہ باشد انا کما ظلمین ○ بدر سیکہ ما بودیم ہمکاران بر خود منع درویشان فاقبل بعضہم علی بعض پس وی آوردند
بعضی ازیشان بعضی دیگر سیکہ و مؤن ○ علامت میکردند این آن اسبگفت تو چنین اندیشیدی او ندیدی او کہ تو ہم بدان سیکہ لونی القصبہ گمانہ خود گرفتہ
نمودند و از رویا قالوا بلونکما گفتند ای مای با انا کما ظلمین ○ بدر سیکہ ستم ہارند گدازندگان در گناہکاری کہ استثنای خود درویشان چہ و ستم
عسے و نشانہای کہ پروردگار را یعنی از کرم و اسید و اریم آن یثید لکما کہ بدل ہمارا خیر کہ ہمما کہ ترازان باغ انا الی و تننا بدر سیکہ ما بسوی طاعت پروردگار
خود دخیون ○ در محبت گفتہ گانیم بعد از توبہ و طلب عفو حق تعالی را نشانہ بخشید و باغی پر گو حیوان نام بر ایشان از زانی فرود میاطی گوید کہ خبر دارم کہ این
باغ دیدہ بود کن دران باغ خوشہ انچہ دیدیم برابر بر سیاہ بر پایتسا و حقائق گفتہ اند کہ ہر کہ بیل اگر بار گردد و مال و منال او در عرصہ تلف افتد

باید پایه قریح است که یسکون است از آنجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطای کنند ایشان را عطای دهر و ایشان تفصیل ندارند و امانی است
 و ملت دهر ایشان را در دنیا غرقه شوند نگاه ایشان را بگیریم این کیدی متین است بر سیکه عقوبت من حکم است که هر چیزی دفع نشود
 که رفتن من سخت است کس را طاقت آن نباشد آمدن شکر آخر آیا مطلبی ایشان را مردی بر دعوت و ارشاد فهم متعین مقصود
 پس ایشان از تاوان زدگی یعنی لغو است آن مشتعلون اگران بارند و بدان سبب روی از تو میگردانند آمدن عند هم الغیب آیا زدگی
 ایشان است لوح محفوظ که مغیبات در آن است فهم یکتبون پس ایشان مینویسند از آنجا که آنچه حکم میکنند در سوت موس و کافراً صبر میکنند
 و سبک پس شکلیا باش هر حکم آفریدگار خود را به تبلیغ وحی و تحمل آزار کفار و کافران محو باشد در دل تنگی و شتاب زدگی که صاحب الحوت مانند صفا
 مایه یعنی یونس غم که صبر کرد بر اندامی قوم و بی فرمان از میان ایشان بر رفت تا بشکلم مایه محبوس گشت از نادانی یا دکن و قیاس خود را در دگر خود
 در شکم حوت و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و هو مکتوم و او برآمده بود از شکم و اندوه که آن تذکره اگر آن بود
 که دریافت او را نفعی نداشتی از پروردگار و قبول تو به تسلیم بالحرکه هر آنکه آنگاه شدی بصرای خالی از گناه و هو مد مؤمن و او
 ملاست کرده شده بودی فاجتنبه و تبه پس برگزید و آفریدگار او بنیوت و رسالت و القای حی بری فجعله من الصالحین پس
 گردانید او را از ستودگان یعنی پیغمبران گفته اند که این آیت وقتی نازل شد که آن حضرت میخواست که بر قبیلہ ثقیف عای بکند حق تعالی فرمود که صبر کن و
 آن عار موقوف دار که کار با صبر نیکو شود نظم کار با صبر کرد و دل پسند و خرم آن که صبر باشد بر سبب و چون در افتادی بجز و اب حرج صبر کن
 و الصبر مفتاح الفرج و صبر از آن کمیای آفرید که میباید صبر آدم ندیده آورده اند که کوتاه نظران قریش از قبیلہ بنی اسد یعنی راکب حید
 و چشم بد شهرتی داشتند اختیار کرده بودند بسیار سطر ساختند تا بر تو جمال سید عالم را با سبب عین کمال از ساحت عالم محو سازند حق تعالی از برای
 عصمت وی از چشم بد این آیت فرستاد که وان یجاد الذین کفروا الذین یلقونک و بد سیکه نزدیک بود که آنکه کافر شدند بر سبب بفرانند و بگنجد
 و هلاک کنند از ابصار و هم بجهنمی خویش کاسمعو الذکر آن هنگام که شنیدند قرآن که بخواندی و یقولون ان الله یخون و یسفتند بد سیکه این
 مروراد یو گرفته است یعنی یا و حبی است که او را تعلیم میداد و کاهو و حال آنکه نیست قرآن که ذکر للعلیین مگر پندی عالمان یا نیست محمد مگر
 اشرف عالمان بیت ای شرف جمله عالم تو بر و شنی دیده آدم تو بر حسن بصری گفته که دوامی چشم زخم نیست مگر این آیت شریفه +++

در سبب

در سبب

سورة الحاقة مکیه هی اثنتان و خمسون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم
 الْحَاقَّةُ ۝ حالیکه حق است و قرع آن یا ساعی که سزاوارست رسیدن از آن عاقل الحاقة چه حالتی است چه ساعی و کاذب است و
 چه خیر و انار که داند تر که عاقل الحاقة چه چیز است چه حالتی است چه ساعی که در واقع شود کافات علمها مراد روز قیامت است و حاقه کی
 از اسمای است کذبت کند یک کرد و نمود و عاقل قبیلہ شود و عاقل القار عاقل روز قیامت که کوبنده و در هم شکندة مردمان
 فاما نمود پس با قبیلہ شود و فاهلکوا پس هلاک شدند بالطاغیة بسبب طغیان شود و یا بحیث فرق طاغیة از ایشان چون طغیان پس
 و اصحاب او که نافرانی کردند یا بصیر از حد در گشته که کس مثل آن شنیده بود و ندیده یعنی صحیح جبریل هم و اما عاقل و اما قبیلہ عاقل فاهلکوا
 پس هلاک گشتند بر چه صریح بادی سخت و سرد عاقل یکتا از حد در گشته یعنی سر از زنده از فرمان خازنان در خبر است که قره از باد و قطره از
 آب فرستاده نشود و پس الا بوزن فمقداری معلوم مگر بر قوم لوح و بود عدم که آب با طغیان کردند و خرد را بکین نمودند و در تفسیر نیست طایفه با و دوزخ است

خود را شناسید که گویا اسلحه است و سبب این عمل کردی که ای کایا میر الحالیته در روزهای گذشته یعنی در دنیا بود اسلحه را در روز
 و اشتیاق در روزهای گرم و آتشی و اما آنکس که داده شود کشته بشاید نامه او را بدست چپ او و بدیهای خوش بند فیقول
 پس گوید از روی ندامت یلکیتی که اوت ای کاشکی داده نشدی یعنی من ندانندی کتبیته کتاب را و من ندیدی تا بر ملا فضیحت نشدی بلکه
 آذر و کاشکی ندانستی که امروز ما حسابیه چیست حساب من چه حاصلی نیست مرا جز عذاب و شدت یلکیتی کاشکی پیش من که بدان سبب
 در دنیا کانت القاضیه بودی من حکم کنده بفنای ابد بعد از آن زنده نشدی و آتشی و قحطی از من عذاب را کالیته آنچه مرا
 بود از مال و تبع هلاکت عتی گشت از من سلطینه تسلط بر مردم و فرمان گزاری یا جنتیکه در دنیا جنگ در آن زنده بود من پس
 خطاب در رسد مرزبانیه را که خذ و بگیرد این کس را فخلوه پس در غل کنید ویرا یعنی دست او برگردن بندید ثم الحیم پس در آتش
 بزرگ صلوه و عجز افکنید و اثم فی سلسله پس آگاه در زنجیری از آتش در غما که آن سبوحون ذوا عافیتا در تاشد ذراع ملک که هرگز
 ذراعی نیست و هر باغی از کوفه تا که فاشلوه پس در آید و در آن جانی بر جسد و چپ محکم تا حرکت نتواند کرد کعب الاخبار در گفته که
 همه آمیخته که در دنیا است جمع کند بوزن کجمله از آن بخیست و اگر حلقه از آن بر که همای عالم هستند چون از زیر بگذر و آتیه بدستیکه این کس کلاه
 کاوشمین بود که میان منی آمد یا الله العظیم بخدی بزرگوار و کالجس و برنی نجات خود را یعنی نجات سکود و حرص داشت علی طعام
 المستکین بر طعام دادن در ویش فلکس پس نیست که الیوم مراد را روز همناسیم اینجا خوشی که حمایت کند و کاه طعام نیست او
 خوردنی که من غسلین خمر از غسل از وزخیان یعنی زرد و اب ویری که از تنهای وزخیان میروند کاه یا حلقه منخورد غسلین که الا الحاطون
 گرگانه گاران که سر بر گناهان گبار شرکست فلا پس چنان است که کافران میگویند که قرآن یافته و ساخته محمد است افسوس گوید بخورم یا
 تبصرون و آنچه می بینید از مشروبات و ماکا تبصرون و آنچه نمی بینید از مخیبات یا آنچه در روی زمین و زیر زمین است یا با جبار
 و ارواح یا بانس و جن و یا کعبه و بیت معمور یا بر و بحر یا به تبلیغ محمد و نزول جبریل هم با آنار رسالت حبیب من و انوار ولایت او و جوار
 قم اندک آتیه بدستیکه قرآن لقول رسول بر آینه خواندن رسولی است که کیمیت بزرگوار از زرد خدی که محمد هست و گفته اند جبریل هم
 و ما هو نیست قرآن بقول شاعر و سخن شاعر یا بجل سگویی قلیلا قاتو منون اندکی تصدیق میکنید مرا عدم
 تصدیق است و کلا بقول کاهن و نیست قرآن سخن کاهن یا بجل سگویی قلیلا قاتو منون اندکی تصدیق میکنید مرا عدم
 میگیرید یعنی تذکر نمیشود تنزیل قرآن فرو فرستاده است من ذیت العالمین از پروردگار عالمان و کوا تقول و اگر فرزند محمد یا خدیجه
 شماست و بدو غر بر بند و علیکبار با بعضی کاه و ویل بعضی سخنان را که خدنا هر آینه بگیریم ما منه بالیهین از و بقوت و توانایی
 ثم لقطعنا پس بریم منه الوتین از و رگ مل و را یعنی هلاک سازیش قما منکم پس نیست از شما من احدی بچکس یعنی نیستید شما
 عنه جبرین از و دفع کنندگان آن هلاک را و آتیه و بدستیکه قرآن کتد که هر آینه پندی است للمتقین و بر پرستش گاران بود
 ایشان بدان منتفع شوند قاتاک حکم و بدستیکه میدانم ان منکم که بعضی از شما کتد باین کتد کنند گانند مرکان را قاتیه
 بدستیکه قرآن کتد که هر آینه سبب حسرت است علی الکفرین و مرنا رویدگان و ز قیامت پاکه ثواب قرآن امشاید که کند و خود از آن
 محروم باشند و آتیه و تحقیق که قرآن الحق الیقین درست است یگان یعنی یقین است که از زحمتی سجان منزل نشده فسیح پس تسبیح گوی یا الله
 ربك العظیم بنام پروردگار بزرگ و خدایی تری نمائی او را از صفات نامنزه و شای بزرگ یاد کن او را

ع

ع

سی را که پشت بر حق کرده است و روی بگردانیده از فرمان الهی و جَمَعَه و گرد کرده است مال و نیار را قاف و محو پس در باروان کرده و کلاه
 حق خدای تعالی را دگر کرده إِنَّ الْإِنْسَانَ بِرُسُوكِهِ أَدْمِي خُلِقَ آفَرِيه شده است هَلُو عَلَّ حَرِيص ربيع مال فانی و تجلیل از ادای حقوق
 ربانی در کتاب از متعاقب نقل میکند که بلوغ جانوری است در پس کوه قاف که هر روز بخت صحرای از گیاه خالی میکند یعنی بهر حسالش آنرا خور و
 آب بخت در بارامی آشامد و در گرا و سهر با صبر بدارد و هر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهیم خورد پس حق سبحانه و تعالی آدمی را در بی صبری و
 اندیشه روزی بدین دایه تشبیه میکند نظم جانوری را که بجز آدمی است + معده چو پر شد سبب بی غمی است + آدمی است آنکه به سیری بود + بهر
 سیری غم روزی خورد + خورد و بهر عمر پیش و ز کم + روزی هر روز ز خوان کرم + و زره حرص و اطمینان + هیچ غمی نیست بجز فکران
 اِذَا امْتَسَهُ الشَّرُّ چون برسد و از ضرری مانند ضرر و مرض جزو عَالِ جَزَع كُنْهه باشد و فریاد زنده و اِذَا امْتَسَهُ الْخَيْرُ و چون برسد
 او را نیکی مثل صحت و توانگری مَتَوَعَّالِ منع کننده باشد نفس خود را از طاعت مال ز نفقه در راه حق او بهر آدیان برین منوال مخلوق
 شده اند اَلْمُصَلِّينَ لَمْ يَمَازُ كَزَارِدْ كَانِ الَّذِينَ هُمْ اَنَانِ كَ اِشَانِ عَلٰی صَلَاتِهِمْ بِرَمَازِ خُودِ اَعْمُوْنَ پیوستگانند یعنی بهر شغلی
 از آن باز نمانند و گفته اند در وقت ادای صلوٰه ساکن اند و هیچ در است التفات نمی نمایند فَالَّذِينَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ اَنَانِ كَ در
 مالهای ایشان حَقِّ مَعْلُوْمٌ حق است دانسته شده مثل ثبوت مقدره و صدقات موقوفه لِلسَّائِلِ برای درویش خواهند و اَلْحَرَقُوْنَ
 و برای محتاجی که نخواهد و اَلَّذِينَ يُصَدِّقُوْنَ و آنکه تصدی کرده اند بِنَبِيِّهِمِ الَّذِيْنَ بُوَقْعِ روز جزا و نشانه تصدیق قیامت شتغال است
 بطاعات و عبادت و اَلَّذِينَ هُمْ و آنکه ایشان قُرْبَابِ رَحْمَتِ از عذاب آفرید کار خویش مُشْفِقُوْنَ ترسانند و علامت ترس است
 اجتناب است از نماندن و ملائمت اَلَّذِينَ هُمْ و آنکه ایشان غَيْرُ مَعْمُوْنِ مامون نیست یعنی از آن امن نتواند بود و اَلَّذِينَ
 بَعَايَا نِ خواهر رسید و اَلَّذِينَ هُمْ و آنکه ایشان لَهْرٌ جَحِيْمٌ مرفعیای خود را حفظُوْنَ نگاه دارند گانند اَلَا عَلٰی اَزْوَاجِهِمْ کَمِ
 زمان خود او و مَالِكٌ بَارِکٌ مالک شده است اَيْمَا هُمْ و ستای ایشان ایشان را یعنی نیزگان که بملک ایمن در ایشان تصرف توان کرد و اَلَّذِينَ هُمْ
 پس در بستیک ایشان غَيْرُ مَعْمُوْنِ علامت کردگان نیستند بزرگ خطای و نسبت بزمان کثیران خود فَعِنِ اَتَتْهُمْ مَرْكَةٌ مَلِكٌ و آنکه ایشان
 جز این که گفته شد قَاوَلَتِ پس آن گروه هُمُ الْعِدُوْنَ ایشان از حد در گذرند گانند از وطنی فکران و بهائم و بقول بعضی استنابا البیدیه
 و دخل اعتد است و اَلَّذِينَ هُمْ و آنکه ایشان لَا مَنِيْهِمْ مَرَامَتَايِ خود را و عَهْدِهِمْ و پیمانهای خویش را رَحُوْنَ رعایت کنند گانند
 خواه امانت و خواه پیمان آفریدگار و آفریدگان که بهر نگاه پشتمنی است و ملاحظه امانت گزاری و وفاداری در آن فرو گذارند شتمنی نسبت اگر حیاء
 از آتش امانت + فرو گذار قانون امانت + بهر عهده که می بندی + فاکن + رسوم حق گذاری را ادا کن + و اَلَّذِينَ هُمْ و آنکه ایشان بَشَدَتِهِمْ بگو
 خود قَاوَمُوْنَ ایستادگانند تا اقامت شهادت میکنند در آنچه سیدند از حقوق عباد الله و حفظ شهادت بر اجماع بخواند جهت تنوع اقسام آن و اَلَّذِينَ
 هُمْ و آنکه ایشان عَلٰی صَلَاتِهِمْ بِرَمَازِ خُودِ اَعْمُوْنَ محافظت میکنند یعنی با داب و شمر اَطَان و اطمینانند و تکرار و صلوٰه و متعاقب و ختم این آیات
 دلیل فضل و شرف این عبادت است بر سایر عبادات و گفته اند دوام تعلق بقرائن دارد و محافظت بنوازل اَلَّذِينَ هُمْ و آنکه ایشان بَشَدَتِهِمْ بگو
 فِيْ حَبِيْتِ در بوستانهای اندوز قیامت مَعْمُوْنٌ مگر ارامی شدگان ثواب بدی و جزای سمری بعلت نزول این آیت مشرکان گردانند و حضرت رسول
 حلقه زدند و استرگنان گفتند اگر صاحب محمد طبع میدارند بوستانهای عقبی را مانع طبع میداریم که پیش از ایشان بایم آیت آمده قال اَلَّذِينَ كَفَرُوْا اِلٰی
 حَسْبٍ و چه بوده است مَرَانَا نَکَرٌ و دیدند و ازین صفت که مذکور شد بی بهره مانند فَهَلَاکَ لِسُوْیِ تَوَقُّعِ طَعِيْنٍ شایند گانند

عَنِ الْيَمِينِ اَزْجَانِبِ رَاسْتٍ وَفِي الشِّمَالِ وَازْطَرْفِ چپِ عَرَبِینَ ۝ گروه گروه و طایفه طایفه از دکان اَلطَّعْمِ اَی طعم دارد کُلُّ امْرِئٍ بِهَرْمِیْ هَر هَر هَا
فَتَهْتُمُ اَز ایشان اَنْ یَدْخُلَ اَنگه در آورده شود باموسنان جَنَّةِ نَعِیمٍ ۝ در بوستان بانعمت یعنی مشرکان را داعیه آنست که بر نعمت
بی تقدیر ایشان را در چهار بار زار و ضامت جَنَاتِ دَخَلَ دهند کَلَّا فَاِنَّ اَیْخُنَیْنِ سِت و کافران را در بهشت راه نیست اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ
بَدَنِیَّتِکَ مَا فَرِیدَ اَیَم ایشان رَاقِعًا یَعْلَمُونَ ۝ از آنچه میدانند یعنی نطفه آلوده که آن را هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر کسی
از لوث که در آن صافی نگردد و با خلایق کُلِّی تَخَلُّق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت فَکَلَّ کَیْسَ نَه چنان ست که کفار میگویند اَفْهَمُ
سَوَکُنِ مَجُورِمْ رَبِّ الْمَشْرِقِ بَاقِرِیدِگارش شرقی که آفتاب دیر در در سال که هر روز از نقطه دیگر طلوع مینماید و الْمَغْرِبِ وَبَخْدِ وَنَدِ مَغْرِبَا
که آفتاب راهست و به هر روز به نقطه دیگر غروب میکند و گفته اند مراد شارق و مغارب نجوم ست چه هر یک از ایشان را محل شرق و غروب
از دایره افق نقطه دیگر است و بر هر تقدیر حق سبحانه قسم میدهد اِنَّا لَقَدْ رَوْنُ ۝ بدستیکه ما تو را ناسم علی آتِی بَدَلِ بَرَاکَمَه بَل کنیم یعنی
این مشرکان را هلاک سازیم و بدل آریم از ایشان خیر اَتَمْنَهُمْ بَهْتَر ایشان و فرمان بردار تو فَکَا تَحْنُ بِمَسْبُوقِیْنِ ۝ و منستم ما سبوت
شدگان یعنی کسی بر پیشانی نتواند گرفت اگر اراده امری کنیم ما را مغلوب نتواند ساخت در اظهار آن فَذَرْنَهُمْ پَس دست بردار ایشان رَاجِعُوا صُوتُ اَتَا
شروع کنند در باطلها و یَلْعَبُوا و بازی مشغول شوند در دنیا حَتَّی یَلْعَبُوا اَتَا و قَتِیکَه ملاقات کنند یَوْمَهُمْ رَوْزِ خُودِ اَلَّذِیْ یُوعَدُونَ
آن روزی که وعده داده شده اند بدان روز که بدست یاقیامت حکم این آیت قَتَالَ تَم نَسَخَ یَافِقَه یَوْمَ یَخْرُجُونَ روزی که بیرون آیند
ایشان مِنْ اَلْاَجْدَاثِ از گورهای سراسر آنگاشتهندگان با جابت دعوت اسرافیل م کَا تَمُّوْهُم کُوَاکِبَ ایشان اِلَی نَصْبِ سُبُیْ عَلَی که بر پا کرده
یَوْمَ فُضُّونَ ۝ می شتابند چنانچه سپاه پراکنده که علم خود قائم بیند و بجانب وی شتاب کنان روند خَاشِعَةً فَرُوقَ ذِیلِ اَبْصَارِهِمْ
دیدهای ایشان یعنی خداوندان دیدهای سردر پیش افکنده تَرَهَقْتُمْ بِوُشْدِ ایشان را یعنی فرو گیر آن را ذَلَّ اَلْمُتَخَذِرُی و گونساری
ذَلِکَ اِنْ سِت اَلْیَوْمَ الَّذِیْ اَنْ رَوْزِی که در دنیا کَا تُوَا یُوعَدُونَ ۝ بودند که بدان ایشان وعده کرده می شدند

ع

سُورَةُ نُوحٍ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ ثَمَانٌ وَعِشْرُونَ آيَةً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اِنَّا اَرْسَلْنَا نُوحًا بَدَنِیَّتِکَ مَا فَرِیدَ اَیَم نوح را اِلَی قَوَّیْهِ سُبُیْ گروه و او اَز اِل قَابِلِ اَرْسَلْنَا اَنگه بَرِکَم قَوَّیْکَ گروه
خود را و بترسان مِنْ قَبْلِ اَنْ یَاْتِیَهُمْ مِش از آنکه بیاید بدیشان عَذَابُ الْاَلِیمِ ۝ عَذَابِی دردناک که طوفان ست یا عذاب آخرت
قَالَ کَفْتُ نوح م یَقُوْهُ اِی گروه مِنْ اَتِی لَکُمْ نَذِیْرٌ بَدَنِیَّتِکَ مِنْ شَمَارِیْمِ کُنْدَه اَم قَبِیْنِ ۝ آشکار است بیم کردن من میرسانم بشما
اَنْ اَعْبُدُوا وَاَللّٰهُ اَنگه پرستید خدای بایگانگی وَاَتَّقُوْهُ و ترسید از عقوبت او یا پرستید از نافرمانی او وَاَطِيعُوْنَ ۝ و فرمان بردار
در هر چه فرمایم و نَبِیْ کُنْم یُعْزِلُ لَکُمْ تَابِیَا مَزْدَحَامِ شَمَارِیْمِ ذُوْیْکُمْ بَعْضِی اَزْکَا اَمَانِ شَمَا که قبل از اسلام مرکب آن شده باشد و
یُؤَخِّرُکُمْ و باز پس دارد شمار از عقوبت و مَمْلَکَاتِ یعنی زنده دارد شمار اِلَی اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی که نام برده که مدت زندگانی است
منقضی شود اِنْ اَجَلَ اللّٰهُ بَدَنِیَّتِکَ مَتَلِی که خدای تعالی تقدیر کرده اِذَا جَاءَ سَچُون بیاید بر وجهی که تعدد و مقرر فرموده کَا یُؤَخِّرُکُمْ بَا یَس
افکنده نشود و صاحب آن اَجَلِ را مملکت نبود ریاضی بَرَزْمِی که قبل در آید از پیش سِت شک نیست که مملکت تدبیر یک نفستماری سَدَرِیْم
از بیم گسست بر باد شود و جمله او سِت اَو کُنْتُمْ اَکْثَرُ سَدَرِیْمِ اَنگه بَرَزْمِی که در آید از پیش سِت شک نیست که مملکت تدبیر یک نفستماری سَدَرِیْم
از بیم گسست بر باد شود و جمله او سِت اَو کُنْتُمْ اَکْثَرُ سَدَرِیْمِ اَنگه بَرَزْمِی که در آید از پیش سِت شک نیست که مملکت تدبیر یک نفستماری سَدَرِیْم

وَقَدْ

الکی نصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده و عباد و رزیده در آزار و اذیای او فوق الحد کوشیدند و بتقصیر از خود رهنی
 نبودند تا وقتیکه نوح بمه تنگ آمد قال دیت گفت ای پروردگار من ایی دعوت توفیق بدستیکه من خواندم قوم خود را بطاعت و
 عبادت تو لیکه لاف و تمنا را هم لاشب و روز یعنی پوسته دعوت کردم فلک بتر هم پس بغیر و ایشان را دُعَا و عِلْمِی خواندن و دعوت کردن
 من اَکْثَرًا ۰ مگر گر خشن و رسیدن از ایمان و طاعت و ایی و بدستیکه من کَلَمًا دعوت تمام هر گاه که بخواندم ایشان را بتوحید و عبادت
 لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا تو بیا مرزی را ایشان را بسبب قبول آن جَعَلُوا در آورند آصَابَهُمْ انگشتای خود را فی اذنهم در گوشهای خود
 و ره گذر مسامح را از استماع دعوت بر بستند و استغشوا و بر سر در کشیدند تا بجا بگویم جامهای خود را تا مرا نه بینند و اَصْرَفُوا و پستاد
 بر کفر و معصیت و استکبر و او سرکشی کردند از متابعت من استکبارا ۰ سرکشی کردند بزرگ ثَمَّ ایی پس بدستیکه من با وجود اصرار و
 استکبار دَعَوْتُهُم دعوت کردم ایشان را جَهَادًا استکارا در محافل ایشان ثَمَّ ایی پس تحقیق که من اَعْلَنْتُ لَهُمْ استکارا کردم
 در بعضی از ایشان یعنی با شکار آواز برداشتم و مکار کردم دعوت را و اَسْرَرْتُ لَهُمْ و بر از نیتهم بعضی دیگر از ایشان اَسْرَدًا ۰
 را گفتم یعنی هر وجه که توانستم طریق دعوت فرو گذاشتم و در مجالس و خلوات بسرو علانیه ایشان را بخت خواندم و چون قماری تو باران از ایشان
 باز گرفت و زنان ایشان را تحقیر ساخت و ایشان رجوع بمن کردند فَقُلْتُ استغفر و ایی گفتم آمرزش طلبید و کَلَمًا از پروردگار خود یعنی تو
 کنید از کفر انیه گان بدستیکه خدای است عَقْدًا ۰ آفرنده توبه توبه بکنندگان چون شما توبه کنید یُوسِلُ الشَّمَا ع بفرستد بر اعلی کلمه شما
 قَدْ دَاوَا ۰ باریدنی بی در پی قَمِدْ دَکْهُ و مدد و دهم شمارا با اموال بالها و بینین و پسرن یعنی بسیار گردان اموال را و لا دشمارا و یَجْعَلُ
 لَکُمْ و بد هر شمارا اجتناب بستانهای مثل بر میو با و یَجْعَلُ لَکُمْ و بد و جاری گردان برای شما اَنظُرًا ۰ آب جویهای آب مالک و لا تَرُجُونَ
 چیست شمارا که امید ندرید یعنی نمیشاید لِلَّهِ مَرْدَی را و قَادًا ۰ بعظمت بزرگواری مراد است که عقدا نمیکند بزرگی او را تا برسید از اقوام
 او یا چیست که از عظمت و قماری او نمیرسید و قَدْ خَلَقَ کُمْ و حال که بیافریده است شمارا اَطْوَا ۰ گونه گونه مختلف در خلق و خلق با از طور
 لطفه بعلقه برده و از انجا بضعه تا آخر و این دلیل است بر قدرت کامل و حکمت شامل اَلْکُتُوبُ اَیْنِی منید که چگونه خَلَقَ اللَّهُ بیا فرید
 خدای سَبَّحَ سَمَوَاتٍ مَفِی سَمَانٍ رَاطِبًا کَا ۰ طبقه بالای طبقه و جَعَلَ الْقَمَرَ و گردانید ماه را فِی حِجْرٍ در یکی از ایشان نُورٌ دِشَنی و
 در بعضی تفسیر است که بر مقرر آسمان دنیا است و نوری میتابد بر آسمانها چنانچه بر زمین میتابد و آنها را روشن میسازد و جَعَلَ الشَّمْسُ و
 گردانید آفتاب را سِرَاجًا ۰ چراغ اهل زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود میراند آفتاب تیرگی شب را از عرصه زمین محو گرداند و حضرت
 رسول الله را بجهت آن چراغ گفت که نور روی او تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل گردانید قطعه چراغ چشم دل چشم و چراغ جان رسول
 که شمع ملت است از پر تو احکام او درخشان و درین ظلمت سرگردان چراغ فروختی شرعش کجاکس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان + قَالَ اللَّهُ اَلَمْ نَجْعَلْ
 و خدای بر و یانید شمارا یعنی نهال وجود پر شما آدم را مین که اَرْضُ از زمین برست یعنی آدم را از خاک بَنَّا کَا ۰ رستنی و چون پدر مار از خاک
 آفرید پس همار از خاک مخلوق باشیم ثُمَّ یُعِیْدُ کُمْ پس باز خواهد برد شما را فِیهَا در زمین یعنی بعد از موت بقره در آرد و یُخْرِجُ کُمْ و میرون آر شما را
 از قبر اَحْزَا کَا ۰ میرون آوردنی از برای حساب و جزا و اللَّهُ جَعَلَ و خدای گردانید کُمْ اَرْضًا برای شمارا زمین را بِسَاطِلًا مانند فرشی
 گسترده که آرام گرفتن در و در رفتن بر و شاید لَتَسْلُکُنَّ اما میروید مِنْهَا از زمین سُبُلًا فَاِجْزَا کَا ۰ براههای کشاده بعد ازین مواضع و اصحاب
 عوام قوم نوح هم متامل شدند و خواص و روسای ایشان الضلال اغلوندند تا از آنچه بودند بترسیدند و عیسایان و عباد و فرودند قال نوح گفت

پس بدستیکه مراد است ناز حکم آتش و در خ خلدین هجا جاویدان باشد در آن آید ان همیشه خلاصی از آن امروز کافران ترا
ضعیف و بی یار میدانند و در تو عاصی میشود حتی اذاکا و آتاقنیکه بهیند مافوق عدون آنچه وعده داده شده اند در دنیا مثل و قهقهه به
در آخرت قسحکون پس زود باشد که برانند چون عذاب موعود بهیند که از گروه مومن و کافران اضعف کیست ضعیف تر ناصوا
جست بار و اقل عدد دان کیست کمتر از روی عدد و معلوم میشود که ناصر که قوی ترست و بیشتر و یار که ضعیف ترست و کمتر کفار بعد از استماع
این آیت گفتند آیا این موعود کی خواهد بود آیت آمد که قل بگو آنچه وعده کرده اند راست و درست لیکن وقت آن بر من مخفیست ان اذین
نمیدانم آخرت آیت از کیست مافوق عدون آنچه وعده داده شده یا از عذاب آنچه میخشد که کفای آیت مقرر کرده است خدای من مراد از آمدن
زمانی دو عالم الغیب است داننده پوشیده با فلا فیظهر پس آشکارا سازد و مطلع نگرداند علی غیبی که مخصوص است بعلم او احکام
یکی را که مرآت تضرع مگر آنکه پسندد من رسول از فرستاده خود که او را بعضی از آن اطلاع دهد تا معجزه وی بود مراد از این رسول محمد است قاتله
میکشد پس بدستیکه در می آرد خدای یعنی میسازد من بین یکدیند از پیش روی آن رسول پسندیده و من خلفه و از عقب و صد ان گویان
از ملائکه که وی را پاس میدارند لیکن تامل باینکه میگوید الیه ان قل انکوا انکما برسانیدن جبرئیل و ملائکه که بوقت نزول وحی با وی میباشند و سلسله
و بیستم فرستاده های پروردگار خود را بی تغییر و تبدل فاحاطه و فرا گرفته است علم خدای شامل شده بمالکدیمیم با آنچه نزدیک سل و ملائکه است و
آنچه و شمرده است کل شیئی غیر خیر اعک دان از روی عدد تا آنکه قطره های باران و رنگهای یابان و امثال آن همه میدانند مراد کمال
علم است بحسب معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایره علم او خارج نیست بیت هر چه دهنی است در دو جهان نیست از علم شاملش بیجان

سورة المزمل مکتوبه عشر و ایه

آورده اند که حضرت رسول الله بعد از بعثت نماز ادا کردی و بگویی خود را پوشیده و شتی و از خدیجه منقولست که آن مثل چادری بود چادر
ذراع نصفی بر بالای او بود و بی سولی پوشیدی و بی نماز ادا کردی و حق سبحانه و تعالی خطاب کرد که یا محمد انزل الی کل لای کلیم در خود پیچیده و گفته اند
نزل یعنی حل است یعنی بی برادران و بار نبوت فیه الیک بر خیز شب یعنی نماز الا فلیلا لکن از شب قیام لیل در ابتدای سلام فرض بوده و
میان مقدار نیم شب غیر بوده چنانچه حق سبحانه فرموده که شب نماز بر خیز گر اندکی که آن نصفه نیم شب است و انقضای کمین منه از نیم شب
قلیلا اندکی تا شب باز آید و ازین کمتر نشاء و زیاده کن علیه بر نیم شب تا بثلثان رسد و غایت این باشد و ذیل القرآن
و ستانی شمرده بخوان قرآن بیا روشن کن حروف از ابوقت تلاوت قرآن را روشن کردی چنانچه سماع شمار آن تواند کرد و از مرتضی علی و
نقل کرده اند که مراد بتبریل خط و قوف است و ادای حروف انا سئل به بدستیکه زود باشد که حاجی کنیم و منزل گردانیم علیک بر تو قولا
قصیده سخن گران یعنی کلامی مثل بر تکالیف شده که گران باشد حل آن بر مکلفان اگر آن بود از جهت امر و نهی و وعده و وعید و حلال و حرام و عذر
و احکام و تقیید بود سماع آن بر کافران و تعقل در آن بر منافقان اگر آن باشد ثواب آن در میزان گفته اند تعقل باشد بر تو تعقی آن آن باشد صورت
وحی بود که آن سر و مثل آواز زاری صدای شنودی از مجرد صوتی بی اعتماد و بر محاج فر اگر حق حروف و کلمات از طریق محتوا خارج نمید و از جهت
در آن حال تعقی تمام بسید نام میسر رسید چنانچه از غایت منقولست که در روزی که سر با بغایت سردودی میدیدم که وحی بر وفود می آمد و از چنین
سبار کش قطرات عرق میخورد در حین نزول وحی بجهت بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی دست پهای شتر نگشتی و اگر تکبیر بر آن نسجی

سفید سازد و مرا کثرت هموم و غم و مست چه بسیاری اندوه آدمی را زود بپرگرداند و میساید که مبالغه باشد در درازی آن روز از آسمان شکافته باشد بختی و مصیبت آن روزگان و عذرهاست و عده خدای تعالی بحدوث این وقایع و وقوع این حوادث مقصود بودنی این هذیه بدینیکه این آیتانند که کاش پندی و عبرتی است فکرنه شانه پس هر که خواهد انجمن فرگیرد الی ربه بقرب آفریدگار خود سبیل را بی بدین موعظه آورده اند که بعد از نزول قرمیل الاقلید حضرت رسول و صحابه شهاب را خاستند می چون بقادر نصف و کمتر و بیشتر از آن مشتبه بود از خوف آن که محافظت قدم واجب مرعی نباشد تا روز نماز گزارد ندی تا بجای که قدم مبارک آنحضرت ورم کرد و نحافت بر جسد هاینوش غالب شد و منکران دلی اما با فقه شقی فی ربه در افکندند حتی سجانم تعاب بعد از یکسال آن ارگران از مومنان برداشته آیت فرستاد که این در تنگ بر تنگ بروردگار تو تعلمه فسید اندک انت تقو الله که تو بر بخیزی در شب برای نماز آذنی کمتر من ثلثی الکیل ایا دانگ شب و نصفه و نماز میگزازی نیم شب و ثلثه و سه یکی از وی و طایفه و بر بخیزند بهین سوال گروهی من الذین معک از آنانکه با تو انداز صاحب تو و الله و خدای تعالی یقین الکیل و الثمار انداز می کند شب و روز را و میداند مقدار ساعات آن علم و محط است بقیام تو هر شب بنیقدار با علم و دانم خدای آن کن تحو که طاقت نداری بقیام و اوقات را و نگاه نمیتوانید دهشت قناب علیه فیس برگشت بشما بعضو تخفیف و رخصت فرمود در ترک قیام مقدار فقره و افس بخوانید ما تکتس اچه آسان بود من القرآن از قرآن مراد آنست که بگردد آنچه میسر شود شمار از نماز شب علم آن سیکون دانم خدای تعالی آنکه باشد منکم از شما فقره ضعیف ایمان و آخر و یصون و دیگر آنکه سفر کنند فی اکثری در زمین بیکون می طلبند من فضل الله از فضل و کم خدای تعالی یعنی تجارت مینمایند و وجه حلال کسب میکنند و آخر و یقاتلون و دیگر آنکه کار را می کنند فی سبیل الله در راه خدای ایمان اهل سفر از تجارت و مجاهدان را از جهاد رنج رسد در نماز شب مضبوط مقدار آن لاجرم از شما تخفیف فرمود فقره و اما تکتس پس بخوانید آنچه میسر شود منه از قرآن در نماز و این امر بر سبیل فرضیت و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق مذوب و استجاب است و در مقداری که خواندن آن مذوب باشد اختلاف کرده اند و آن سه آیت است یاد و صد یا و لیست یا ختم در هر ماهی و در حدیث عبد الله بن عمر فرست که حضرت رسول الله و فرمود که ختم قرآن بخوان در هر ماهی گفت یا رسول الله در خود قوتی می یابم یعنی زودتر میتوانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیت شب باز گفت مرا قوت زیاده هست فرمود که در هفت روز و برین زیاده کن صاحب عالم با ساد و خود طاعتش نقل میکند که حضرت رسول الله فرمود که هر که در روزی با شنبی بجا آید بخواند و از غافلان ننویسد و اگر صد آیت تلاوت کند از فرمان برداران نویسد و اگر دویست آیت خواند قرآن خمی کند با وی روز قیامت اگر فقرات پانصد آیت شتعال کند بنویسد بر او و قطاری از مرد و آقیو الصلوة و پای یارید نماز فروضه را و اتوا الزکوة و بدید زکوة و جه و اقربوا الله و قرض دهید جاری قرض احسن قرض نکو شایسته انفاقات مستحقه در طریق خیر و یافتن جزای بسیار با زای آن و ما تقدر موا و آنچه پیش فرستید نفسکم برای نفسای خود من خیر از نیکی تقدیر که بیاید از عند الله نزد یک خدای میت برگ عیشی که بخیرش فرستد پس نیار در پیش فرست هو خیر است قاعظم و زکات و زکات یعنی ثواب آنرا زیاده یا سیدی راده و مفضل از آن نیز بیشتر یا بغیر حساب قاسم و اول و طلب آنرا از خدای در هر حال آن الله عفو و بدینیکه خداوند از کار است بندگانش از جیم هم تهمیدان به ایشان که شتقت و مهربانی و از مادر و پدر بیشتر است

سورة المدثر مکیه و هی ست و خمسون آیه
بسم الله الرحمن الرحیم

جابر بن عبد الله نقل میکند از حضرت رسول الله که در زمان قدرت وحی برای منیرقم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشمم بالا کردم و دیدم که همان ملک در غار حرا بمن آمده بود و بر کرسی نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت ملکیت و عظمت سبک و عظمی بر من طاری شد بخانه باز گشتم و گفتم مرا پوشانید جامه بر من پوشانیدند و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت ذوالجلال عم نواله وحی فرستاد یا ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ای جامه در پوشیده و گفته اند مراد از ثوبت است یعنی ای لباس رسالت در بر افکنده قهقهه بر خیز از خوابگاه خویش بایقام نمای با دلی مرمم نبوت فَاَنْذَرْنِي فِي سَمْعِي پس هم کن خلی را از عذاب خدای اگر غیر او را پرستید و دَبَّكَتْ فَاَنْذَرْنِي فِي سَمْعِي و پروردگار خود را تعظیم یاد کن و یا ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جامه خود را پاک ساز از الواث یا کوتاه کن جامه را بخلاف صنایع عرب تا اول علامتی بود بر ترک عادات ایشان و مرتضی علی فرموده که کوتاه کن جامه را خانه اتقی و اتقی و اتقی و گفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در تفحات از شیخ ابو الحسن علی الشاذلی مغربی قدس سره نقل میکند که حضرت رسالت پناه را در خواب دیدم و مرا گفت ای علی طریایک عن الدنس تحفظم و الدنس فی کل نفس یعنی پاکیزه گردان جامه ای خود را از چرک تلبه و مند گردی بعد و تا مدد خدای در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کلام است فرمود که حق سبحانه و تعالی بر تو نوح خلعت پوشانید هست خلعت محبت خلعت معرفت و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام و هر که خدای را دوست دارد و روی آسان شود هر چیزی هر که خدای را شناسد در نظرومی بهر چیزی خرد نماید و هر که خدای را به یگانگی بداند بوی شریک نیاید هیچ چیز او هر که بخدا ایمان آورد این گردان هر چیزی و هر که با سلام متصف بود در خدای عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ گوید از بخدا استمع بقول خدای را و ثیاب یک فطره نظم در تو پوشید لطف یزدانی و خلعتی از صفات روحانی و درش از لوث خشم و شهوت دور و تا بپاکیزگی شوی مشهور و وَالَّذِي جَزَأَ فَاَنْذَرْنِي و از هر گناهان آزاره یعنی بر همین تقوی که هستی باش و کَلِمَتُنْ و عَطَا اَمْنَتُ مَنَّهُ كَلِمَتُنْ تا بیشتر استانی یا منست منه بر خدای تعالی تا از بسیار شماری یا مردم ممنون سازد با دلی سالت تا طلب بسیاری نزد کنی از ایشان فَاَنْذَرْنِي و از برای رضای پروردگار خود صبر کن یا در تحت موارد قضای برای خدای صابر باش فَاِذَا الْفُتُورُ پس چون رسیده شود فی التَّاقُودِ در صورتی یعنی فخر ثانی که اثرش باعث است فَاِذَا لَكَ پس آن زمین يَوْمَ مَعِي در آن روز يَوْمَ مَعِي نشانه روز دشواری است عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان غیر کسی عَلَى الْكَافِرِينَ از آسان بر ایشان اگر چه محول به هیبت و شدت در آن روز عام بود و اما حق سبحانه بجز عمیم خود دشواری را از سونمان بردارد و با کافران بماند و در حساب با ایشان مناقشه کند و روی ایشان سیاه گردد و نامهای اعمال باعث چپ ایشان دهد آورده اند که ولید بن عمر گفته اند از حضرت پیغمبر فرمود که حق و من و من شنیده بمیان قوم باز آمد و گفت بخدای که حال از محمد کلامی شنیدم که سخن انس و جن نیست مرا و راحلا و تی و عذ و تی هست که هیچ سخن نباشد و بر وی طراوت و تازگی است که پیچ حدیثی را بنود اعلام این نهال قبال شمر ثمرات سعادت کلیه و مغل این شجره طیبه بعروق فضائل و حکم علیه سمت احکام تمام پذیرفته و این کلام غالب آید و مغلوب گردد و از بلند پستی نگراید قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان آورده پس او را به جل و را با انواع سخنان در حمیت جاهلیت آورد تا فرانسو گفت آن سخن بحضرت پیغمبر رسیده بغایت طول گشت و حق سجاده آیت فرستاد که ذَرْنِي بَلَدًا رَاوٍ مِّنْ خَلْقَتُ و آنکه آفریده ام او را و وَحِيدًا تنهائی آل و ولد و نصار و اعوان قوی نیست که او را و وَحِيدًا القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان فَجَعَلْتُ که و در ام مرا و وَحِيدًا مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که زلفه و در هر دو نیار بود و میان که و طائف شتر و سپ و گوسفندان بسیار داشت و بساتین و مهنه و عبید و اما که در شمار نمی آمد و وَحِيدًا و در ام او را پس آن حلقه با و در که یعنی برای تجارت و کتاب و به معاش محتاج بفرمودندی پیوسته با پدر در محافل حاضر شدند و آورده اند که او را و پس بود از جمله ایشان

خاله و عماره و هشام ایمان آوردند و مَقْدُوت که و کسب و م برای او بساط جاه و ریاست تمهید داشت گسترده ای تا ریخته قریش لقب یافت یا بساختم کارهای او را ساختن تمام شد بطمع پس طمع میزد آن آزید که از آن زیاد میکنم عطیات خود را در باره وی بکار نهادیم چنین نعم خود را بروی افرون نسازم آنکه کان بدستیکه او است باینکه آیتسای کلام را تخفیف کند منکر و در آن تیره کننده و حسرت نسبت دهنده و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیت مال و جایش روی نقصان نهاد و فرزندانش از او برگشتند و بعضی بردند او محتاج و رسوا و هلاک شد سَادَهُ هُفَّةً زود باشد که در سام و اَصْحُوْدُ لَ بعود و آن کوهیست از آتش که بمقاد سال بر بالای آن رسد و فی الحال که بدو آن رسد باز برافتنند در میان آورده که تکلیف کم او را صعود بر صعود و آن سخره ایست مسدود و زنج که بر بالای آن توان نشستن پس او را در برنجیرهای آتشین کشیده از پیش میکشد و از عقب گرزهای آتشین میریزند تا برانجا رود و این عید عظیم برای ولید خرا و سوز است آنکه فخر و بدستیکه او فکر کرد که چه طعنه زدن بر قرآن و قد ک و اندازد با خود راست کرد که چگونه قبل ازین است ذکر یافت که او تعریف قرآن کرد و چون قریش او را علامت کردند گفت شما محمد را بخون میگویند و یقین میدانید که عقل او کاملست و دیو را برودست نیست و خیال می بندد که او کاهفت و امارات کسانت از او ظاهر میشود و لگمان میرسد که کذاست مهر گز کذب متهم نبوده و میپندارید که شاعر است و سخن او بشعر نیاید گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را چه چیز نسبت توان داد و ولید فکر کرد و با خود خیال بست که ساحر است آیت آمد فقیل پس بخت کرد که گفت قد ک چگونه تقدیر کرد و شق فقیل پس طعون با کف قد ک چگونه اندازد گرفت شق فقیل پس نظر کرد و در قرآن کریم دیگر شق عکس پس روی ترش کرد که موجب طعن نیافت در آن یاد حضرت پیغمبر گم گشت روی ترش کرد و کس و پیشانی در هم کشید بطریق کاست یا بخندید شق آد کس روی بگردانید از حق یا از پیغمبر حقی و اشتبک کرد و گردن کشی کرد از متابعت او فقال پس گفت این هَذَا نیست این که محمد میگوید اَلَا سَحَرٌ مِثْلُ سَحَرِ الْيَهُودِ مگر بجاد و گوی که تعلیم گرفته شود از سحره این هَذَا نیست این اَلَا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن آدمی یعنی با کجبه و جبر و بسیار سَأَصْلَحُهُ زود باشد که در افکنم ولید را سق در در که پنجم از دوزخ که نامش سقر است و کَا آذُنُكَ کَا سَقَرٌ چه چیز تازد کرد که چسبیت سقر کجی آتش که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و اعظام بر هیچ دوزخ بلکه مبر را بسوزاند و باز حق سبحانه و تعالی از اجزای او را و لَمْ تَذَرْ و دست باز دارد دیگر باره تالسوز و لَوْ اَحَدٌ اَشْشَى سِیَاهُ كُنْدَهُ لَلْبَشَرِ سق پوست کافر را که علیه آبان آتش تبعه عَشْرٌ طغ زنده ملک یا نوزده صنف از ایشان بود که باشند در میان ازین عازب روایت کرد که روی از یهود سوال کردند حضرت پیغمبر از خزانه دوزخ آنحضرت دوبار با صانع بدین اشارت فرمود و در کرت دوم بهام منی را در اساک کرد و این آیت در تصدیق آن حضرت نازل شد و یهود سق و شق که این سخن مطابق قول تورات است و در تخصیص این عدد و خسران مذکر آن تکلفات کرده اند و از جمله آنکه تسعة اکثر احادیث و عشر اقل عشرت پس این عدد جامع بود میان اکثر فقیل که آن است و اقل کثیر که آن ده است و باقی وجوه در جواهر التفسیر مذکور است مگر اخبار آمده است که بعد از نزول این آیت او جل گفت ای مشرقرش زبانی از نوزده شش نیستند آید تن کی از شما آنها را دفع نتواند کرد و ابوالاسد بن کلدیه الحی بن علی گفت من مفیده را کفایت کنم و ابولپشت و مفت را بشکشد و باقی را کفایت کند و روایت است که گفت من در پیش شما بر خطایم و روم و ده را بر دست است نه بر پیکر دفع کنم و بگذریم بسلامت و بهشت را تیم آیت آمد که و کَا جَعَلْنَا وَا مَکْرُوْنِ اَیْمُ الْحَبَابِ النَّارِ خَا زَمَانٍ فَوْحٍ رَا اَلَا مَلِئَتْ کَمَ مَکْرُوْنِ شَکَانَ کَمَ قُوْی تِیْنِ جَلَقْنَاهُ و در معانی آورده که ریس خرنه دوزخ مالک است و با و پیچ و تن اند و چشمهای ایشان برق درخشند و نیاب ایشان یعنی دندانهای ایشان چون جمار بکشد و زبانههای آتش از دهن ایشان بیرون آید و میان و دوش ایشان سافت سیخ کمال باشد یکی از ایشان یک فعه بمقدار هزار کافر را در هر گوشه دوزخ که خواهد بیفکند و ذکر ملائکه بر آید

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ هُمْ يَدْعُونَ وَرَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ۚ إِنَّ إِلَٰهَهُمُ اللَّهُ ۚ عَلَيْهِ تَوَكَّلْ ۚ وَأَنْتَ عَلَىٰ عَرْشِهِ مُخْتَارٌ ۚ وَإِنَّ إِلَٰهَهُمُ اللَّهُ ۚ عَلَيْهِ تَوَكَّلْ ۚ وَأَنْتَ عَلَىٰ عَرْشِهِ مُخْتَارٌ ۚ وَإِنَّ إِلَٰهَهُمُ اللَّهُ ۚ عَلَيْهِ تَوَكَّلْ ۚ وَأَنْتَ عَلَىٰ عَرْشِهِ مُخْتَارٌ ۚ

سورة الدھر مکیه وھی احدی وثلثون ایه

هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ رَأْسُ عِلْمٍ لَّنْ يَنْظُرَ ۚ نَسِيَ ۖ إِنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُحْلٍ ۖ وَإِنَّا إِلَىٰ رَاجِعُونَ ۚ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ سِرَّهُ وَخَشْوَةَ آلِهِ إِنَّهُ لَبِغْلٍ غَافِلٌ ۖ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ سِرَّهُ وَخَشْوَةَ آلِهِ إِنَّهُ لَبِغْلٍ غَافِلٌ ۖ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ سِرَّهُ وَخَشْوَةَ آلِهِ إِنَّهُ لَبِغْلٍ غَافِلٌ ۖ

که فروتر کسی از اهل بهشت که نظر کند در ملک خود هزار ساله راه بیند و نشانی ملک خود را مشاهده کند چنانچه معنای آنرا ملاحظه نمایند و
بقولی ملک کبیر نفا و شینت است که هر چه خواهد سیس گردید یا ستادن ملائکه بوقت آمدن ایشان و در فصول آورده که نعيم رحمت
اشباح است و ملک کبیر لذت ارم و نعيم ملاحظه دارست و ملک کبیر مشاهده دیدار و در این دیدار هیچ کاری نداشتند بجز شکر و حمد و ثناء
ایها الاخوان تا چند انتظار آن نگارند از این فردوس میجویند و ما دیدار میطلبیم از بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان شایسته
مستند پس جامهای و یاربزرگ و نازک خصوص سبب است و اشتیاق و دیباهای حکم سفته و مخلوق او پیرایه شده است و در مرقه
بدستوانها از نقره و این مخالف آن نیست که بچگونگی فیما بین اساور سن ذهاب چه جمع و معاقبه ممکن است و سقتم و بیاشامان ایشان
و چشم پروردگار ایشان شراب باطله و دل شرابی پاک از ادناس و اجناس مایک کننده در غل و غش و مقاتل و جگر گوید که طوری چشم است
بر در بهشت که هر که از آن بیاشامد در دل او حقد و حسد بگذرد هیچ صفتی نداند و گفته اند پاک کننده دل و از زینل باسوی است تا لذت از یاد
بقهای او و باقی ماند بقای او و بقای فی القمار تمام احاطه نماید است که جوی کوثر در بهشت خاصه حضرت رسالت پناه است و ذکر آن
در سوره کوثر خواهد آمد انشاء الله تعالی و چهار جوی دیگر از آن متقیان است آب و شیر و خمر و غسل و شستن از آن در سوره محمد مرقوم شده است و
دو چشمه از آن اهل خشتیه است فیما بینان تجریان و دو چشمه از آن اصحاب یمن است فیما بینان انصاحان و این چهار چشمه در سوره الرحمن ذکر
آمده و دیگر شراب رحمت از آن ابرار است چشمه تسخیم از آن قربان و این هر دو در سوره المطففین مذکور خواهد شد و دو چشمه از آن اهل بیت است
که نور و تجلیل که آنرا سلسبیل خوانند و شراب مظهر نیر از آن ایشان است و بدوستان خود سهل کنند و محققان آنرا شراب شهود گویند که مرا
دل نوشنده را بلوامع انوار اسرار قدم روشن ساخته پذیرای عکس نقوش از دل و اندر داند و وقت و حال و ارجان صفای سازد که مطلق
اقدار اثینیت و شوائب غیریت در شرایع وحدت نماید و رنگ و گلنگی مبدل گردانیده جام و دم را یک رنگ سازد و بلیت بهر جام
نیست گویی می یادام است و نیست گویی جام و عارفی گفته است که اگر فردا بزم نشینان دار القدر را برار یک محور و سر و خوابند و نشاند و
شراب طهور خواهند چشانید و مزاده و نشان چنانچه فضال را بقدر از انبیهی تمام داده اند نظیر از تقاسیم بهر بین جمله ابرار است و در حال از انبیه
پنج و چهار است متن چو سایه بزمین جان پاک عاشقان و در بهشت عدن تجری تحت الانهار است بنود و جای عاشقان که جای توحید خدا و
محو ارجال و جلد شجارت پس از آنکه اینان هذاب و بستی که این است که کجاست که در شمار پادشاه کردار شام و کان سغیکه و است
شاهن شاد و خیر مشکو و آغ پسندیده و لائق مکافات انا نحن برتیکه مانو کنا فو و فو ستادیم علیک القرآن بر تو قرآن را تویی و فو
فوستادنی بتدریج سوره بعد سوره و آیتی پس از آیتی بر مقتضای حکمت فاصبر پس صبر کن لحکم و ربک بحکم پروردگار خود در آنچه فرمود از
تبلیغ رسالت یا برای حکم او نصرت تو و ملاک معاندان تو و که قطع و فرمان بر منینم از ایشان انما کما یحاریر که ترا با هم خوانند چون عبدکنت از
دعوت خود باز ایست تا دختر خود را تو هم آو کف و کف یا پاسی را که از کفر دعوت کنند چون و لید غیره که گفت بین آماج کن تا تو انگر سازم
و اگر اسم ربک و یاد کن پروردگار خود انکس با مد و اصدان و شبانگاه یعنی پوسته بزرگ و شغول باش و من الیک و بعضی شب فاش و
که سجود کن بر او یعنی نماز گزار بعضی گفته اند بکرت وقت نماز بیا و دست و سبیل تناول باشد وقت طهور و عصر و بعضی از شب براد مغرب و عشاء
پس معنی چنین بود که بر پنج نماز دست نمایی و سجده نماز گزار بر آید الیک لا طویلک شب را یعنی سجده خال ای ان هو که و بزرگوار و بعضی گفته
یجئون العاجله دوست پیدا ز سریش نماید یعنی سیار وین و ون و دکه هم و که استند یعنی انداخته اند از پس پشت خود و ما ثقیلا

ع

پس توانا بودیم بر آفرینش شافعهم القیدون پس نیکو توانایم و قیل یومئذ نذکرنا می از روز للمکذبین مراد نذرندگان این قدرت است که نمیکنند الا دحض آیات و انیدیم ما زمین را کفایتان پوشنده و جمع کننده احیاء و اموات مرادگان و مردگان را بعضی جا بر روی خود دارد و اموات را بر روی خود دارد و جملگان و میافریدیم فیها در زمین و دایمی که سهای استوار پای بر جانشخت بلند و سرفراز و استقیق که و میاشما نیدیم شمارا مآء قراتا ابی شیرین بسبب آفریدن عیون و منافع آن در زمین و قیل یومئذ میثد وادی جنم در روز قیام للمکذبین مراد کذب کنندگان است که با مثال این نعمت اعتراف نکنند و مکنبان را در ان روز گویند انطلقوا بر ویدالی ما کنتم معکم نکذون بسوی آن مکان که بودید که کذب آن می نمودید یعنی جنم و عذاب آن انطلقوا بر ویدالی ظلی بسوی سایه ذریه ثلث شعبه خداه ندیده شاخ کاظلیل ز سایه خنک و دائم که در راحت باشد و لا یجیع و دفع نمکند از دوزخ من الکصب از حرارت زبانه آتش چیز را مراد سایه دود دوزخ است که از بزرگی و بسیاری متفرق میشود شعبها و هر شعبه بطری میرود و در معال آورده که دخان از دوزخ بیرون آید و از سه شعبه مشعب گردد و یکی نور و آن بر سر مومنان سایه افکند و یکی دخان و آن بفرق منافقان متوقف گردد و یکی زبانه خالص و آن بالای کافران بایستد و در آوار آورده که هر سه شعبه دخان جنم باشد یکی بفرق کافر قرار گیرد و یکی بر زمین می و دیگری بر بیابان می و دومی بنین عذاب تو و اینست در دماغ و غضبیه بر همین قلب و شوی بر بیابان می و هر که خواهد که فردا از ان آفات دخان که ظل من بجوم اشارت بدانست این گردد امر و نور عقل تمسک شده از تیرگی صفت همی و سعی باید گذشت لفظ ز تارکی خشم و شہوت حذر کن که از دوزخ چشم و دل تیره گردد و غضب چون در اید رود عقل بیرون شود چیره جان خیره گردد و انما بادرستیکه دوزخ تیرگی بشری افکند در ان روز شرارهای هر شراره کاقتضی مانند کوشکی عظیم گانند که اگر آن شرجه کشت صفر شتران زرد اند رنگ آتش دوزخ و بعضی گویند صفر یعنی سوخت و چون آتش دوزخ سیاه است شراره او نیز سیاه باشد و تشبیه شراره بقصر صفت عظمت است و شتران زرد و سیاه است لون و کثرت و نتائج و اختلاط و سرعت حرکت و قیل یومئذ میثد مشقت بسیار از روز للمکذبین مراد در دوزخ و غلویان راست که صفت دوزخ و شراره آنرا با و نذرند هذ این روز یومئذ لا یطوون لاه روزیست که کافران سخن بگویند یعنی در بعضی مواقع یا ماطن نشو و نجبت بر خدای و کافران هم که و ستوری ندهند از انرا قیامت دوزن تا عذر خرمی کنند و عذر نیز سود ندارد و قیل یومئذ کرب و اندوه آن روز للمکذبین مراد آنرا است که کذب کنند این خبر را هذ ایوم الفصل این روز جدا کردنت میان حق و باطل و حجت که جمع کردیم شمارای کذب بان این است والا ولین و پیشین از کذب رسال گذشته کردند خان گان پس اگر هست لکم و کذب شمارا کید و حیل چنانچه در دنیا نسبت با مومنان بکار میبردید فکندون پس پیش برید با من تفرعیت مرا نشانرا و اطار انار عجز ایشان یعنی حیل با خدای پیش نرو و بگز و دستان عذاب از خود دفع نتوانید که و نظم مکر و حیل عذاب خدای رد نشود و نیاز باید و خلاص و مال و سحر و توان خرید یک ملک هر دو جان ما زمین معال غافل شو که حیف خوری و قیل یومئذ غم و غصه آن روز للمکذبین مراد کذب بان است که حیل از عذاب نرهند ان المتیقن برستیکه بریزگان از شرک و عصیان فی ظالی در سایه ای در ختان بهشت باشند و عیون و برکنار چشمهای آب روان و قوا که و در میان میو امما یستهمون از آنچه آرد و کنند و ملائکه ایشانرا گویند کلا انجرید ازین ثواب و اشرفوا و با شما مید ازین آنها هتیا خوردن و آشامیدن گویند و بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که عمل کردید و در دنیا انما کذبت برستیکه با چنین مجرمه المحسنین جزا میدیم نیکو کاران او قیل فصل و قیوم میثد آن روز للمکذبین

یع

در این تفسیر راست که بنیم چیزی می گوید و نکوای خود را می گذاردان نعمانی دنیا را و گفتوا و بر خود را شوید قلیلاً زمانی اندک است
 بخیر مؤمن در تنگی شما سرگامید و عاقبت شما عذاب و آسم است و نیل قومیت و ای از روز الیکد بین ○ در کذب باز از عذاب الیم
 و از اقل کم از کفو او چون گفته شود در ایشان که نماز گزارید که بزرگوار ○ بگزارند نماز را و نیست که مسلمان نشود چهر کن عظم سلام
 بعد از شهادتین نماز است که الصلوة عماد الدین یعنی نماز ستون دینست و دین آن قائمست و نیل نفرین قومیت آن روز الیکد بین
 مرد و مرغ گویان را که بشرف اسلام نرسیدند قیامت حدیث پس کدام سخن بعد که پس از قرآن یوم مؤمن ○ میگردد و اگر بقرآن
 نگریدند که معجزه است مثل برنج و صحرای آن و معانی لایحه و در خبر آمده که بعد از آن خواندن این آیت باید گفت انما با

ع

سورة التبا مکية وهي اربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه دعوت آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و روز قیامت یم فرمود کفار در نبوت حضرت منزل
 قرآن و وقع بعثت اختلاف کردند و از یکدیگر میسریدند یا پیغمبر و مومنان بر شش می نمودند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود
 عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ○ از چه چیز میسرسند کافران عن النبأ العظيم ○ از خبر بزرگ یعنی قرآن الذین هم ان خبری که
 ایشان فيه محفلون ○ دوران خبر اختلاف کنند گانند یعنی اورا بسحر یا شعر یا کلمات نسبت میدهند و محفل و مغفرتی و اساطیر میگویند
 بقول بعضی نبأ عظیم نبوت حضرت است که میگویند آیا او پیغمبر است یا نبی و ساحر است یا شاعر یا مجنون و بعضی برانند که آن خبر بعثت است و
 در آن مختلف بودند یعنی میگفتند که قیامت هست و بتان ما را شفاعت خواهند کرد و بولاشعنا عند الله و بر کلمی انما منکر مطلق بود و بتان می الا
 حیوانا الدنیا و گروسی شک داشتند و وقوع و لا وقوع آن بل هم فی شک منها کلاً سیعلمون ○ حاکم زود بداند نزدیک روز قیامت یا
 نزدیک نزع که آن دوران اختلاف میگردند حق است ثم کلاً سیعلمون ○ پس حاکم زود بداند در روز قیامت بطلان قول و جیش
 عقیده خود را که جعل الکاف و مهذبا ○ یا مانا ساخته ایم زمین را فرشی گسترده تا قراگاه شما بود و الجبال کؤنادا ○ و نگر و اندیده ایم کوهها
 میخای زمین تا بران استوار باشند و خلقکم کذا و اجل ○ و بیا فریده ایم شما را از هر گونه زرماده تا نسل شما باقی بماند یا خلق کردیم گونه گونه سیاه و
 سفید و روز و کراته و خوب فرشت و جعلنا فوهم کسبا ○ اگر دانیدیم خواب شما را راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع حس و حرکت کند تا قوی
 چو انیه تر آساید و مانگی از ایشان اکل شود و جعلنا الیک لباسا ○ ساخته ایم شب پوششی تا به ظلمت خود همه چیز را بپوشاند صاحب فتوح
 قدس سره آورده است که شب لباس اصحاب الدیلست که ایشان را از نظر غیاب بپوشاند تا در خلوت خود لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهد هر یک
 و انوار استعداد خود بر خود داری یا بند حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده روزندگان است و روز باز بیداران بچراگاه است
 بیت لیل العاشقین شریلیست و قاتنا دوم چون در دل شب خیال و یار نیست من بنده شب که روز باز نیست و جعلنا الیک
 معاشا ○ اگر دانیده ایم روز را وقت طلب معیشت تا تحصیل آن جستوی کنند و بنیتا فوهم کذا و بنا کرده ایم بر شما سبب باشد اذل المعش آسنان
 سخت یعنی محکم و استوار که در و فرجه و شکافی که نشانه غفل و زلل باشد نیست و جعلنا سیراجا و هاجلا ○ و بیا فریدیم در آسمان چرخ افروخته و تابان
 یعنی آفتاب قائل کونا و فرود ستادیم من المخصوصات از ابرهای فشارنده بیابان ماء و جعلنا الیک ریزان ○ و بیا فریدیم در آسمان چرخ افروخته و تابان
 دانه که قوت را شاید چون گندم و جو و نباتا ○ و رستنی که علف را شاید چون کاه و گیاه و گفته اند بیرون آیم از ریاض و در راه و از زمین گیاه

الحق في التبا

و

حدائق و آفتابان باغاست که در وی درختان میوه دار و درختان انگور است تخصیص جبت تفضیل است و کواکب آنرا بگل و
 ایشان است درختان نارستان بهر میزان در تفسیر زاهدی آورده که زمان شانزده ساله باشند و مردان بی سه ساله خواهند بود و در اغلب
 تفسیر است که بهر از این هشت از مردان زبان بی سه ساله باشند و کاسا هاقان و مرایشان است جاها را از شراب یا کاسه گلی در پی کا
 یتمعون فیها لکن انهم یستقیان تخان میوه و باطل و کاذب و در وی گفته اند نشوند در شرب خمر بهشت سخن عبث و در وی غلام
 شاربان غمزدیکه در مجالس ایشان زبان معبره و خلاف و جدال بسیار بود جز آنکه جزا داده شود ایشان را جزا دادنی مرتضی و تبت از پروردگار
 تو مقتضای وعده خود عطاء حسابان عطا کرده شود ایشان را از فضل خوش عطای وافی و کافی یعنی بسنده یا بر حسب اعمال ایشان و است
 السموات و الارض آفریدگار آسمان و زمین و مائیکه ما و آنچه میان ایشان است الرحمن بزرگ بخشایش که بملکوت مالک باشد از
 آسمان و زمین میبخشد خطا باغ از خدای سخن گفتن را یعنی قادر باشد بر آنچه بخواهی گویند مگر بدستوری یا بر آنکه خطاب کند با خدای و اعتراض
 نمایند ثواب و عقاب او زیرا که هر ملک اند و ملک مالک نتواند بود و یوم یقوت الروح روزی که بایستد روح و الملكة صفا و بایستد فرشتگان
 صف زندگان و روح کلی است موکل بر ارواح در عالم گفته که مخلوق از او بزرگتر نیست و ز قیامت و تنها صفا باشد و تمام ملائکه با کثرت عدد و عظمت
 جسد صفا چند و او در بزرگی برابر بود و در عین المعانی از این معنی و است کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار بار تسبیح
 میگوید و از هر تسبیح او یکی مخلوق میگردد و گفته اند روح طاعتند شکل آدمیان و از ایشان فرد صفا بایستد و ملائکه صفا گویند روح جبریل است
 که با فرشتگان صف رکشند که بملکوت سخن گویند در باب شفاعت که من آذن مگر سیکه دستوری و بلکه الرحمن مرا و خدای تعالی که
 شفاعت کند یا نکند مگر کسی که خدای آذن کند در شفاعت و قال صوابا گفته باشند و در دنیا کلمه توحید یعنی خرمو من از شفاعت
 گفتند ذلک الیوم الحی آن روز و روز نیست که بودنی البته خواهد بود و حق شاء ان یخلف کس آنکه که خواهد فرایرد و ذلک رقیه امامان بسوی تو است
 پروردگار خود باز گشتنی بایمان و طاعت انا انک ذکرکم در تنبیه بایم کردیم شمار او برسانیدیم عذرا با هر نیایه عذر خدای نزدیک که عذرا
 آخرت است و قرب او بجهت تحقیق است یوم میظنون المرء روزی که بگرد آدمی مافدا مت یل که در آنچه پیش فرستاده باشد و در
 دست او یعنی باز یابد که در هر ای خود را از خیر و شر و یقول الکفر گویند ناگر و دیده در آن روز یلیثقی ای کاشکی من گفت شر با عی
 خاک یعنی هرگز بایان صورت آفریده نشدی یا مرد از خاک بودی همانزنده نکند ندی گفته اند بعد از حشر و حشر که ایشان را خاک سازند کافران
 تنها که قوی است که مراد ازین کافر ابلیس است و آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را می ستود که من از آتش مخلوقم چون مردان روز
 اگر امت آدم و فرزندان نوح و مشاهده کند و عذاب شدت خود را بپذیرد و برسد که کاشکی من از خاک بودی و بستی آدم دشتی ای در پیش اینچه دیدی
 و طعنه که خاکبان برست بر طبقه طبقه خلوقات نسبت مثنوی خاک را خوار و تیره دید ابلیس کرد و بخارش آن خود خیس ماند غافل ز نور طمان
 نشد اگر سر کائنات و بهر گنجی که هست در دل خاک این صداداده اند در افلاک که بجز خاک نیست منظر کل خاک شو خاک تاب و دیگر گل

سورة النزع مکتوبه است و ارموزها

بسم الله الرحمن الرحیم
 و النزع عرقا سوگند بکشندگان بقوت و شدت یعنی ملائکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند و الا شیطا و بفرشتگان
 بیرون بندگان ارواح مومنان بیرون بردی و الشیطان سبحا و بلا که شاکنده شاکر دلی یعنی مرد و شد نمایند در ورون تن و شاکتن

در آن چون اهل ساحت قالیقیت سبقتا پس قهرشگان پیش گیرنده بر هم پیشی گرفتند در فرمانرواری خالکد توت امرا پس سوگند نهادند
 که تدبیر کنند اندکار دنیا را یعنی جبرئیل که موکل است بر مباح و جنود و اسرافیل که نازل است با موراتصیه و اقدار و میکائیل که قسمت باران
 گیاه متعلق بدست و عزرائیل که قابض ارواحشان اوست و گفته اند منقسم پنجست که شتابان میروند از مشرق بمغرب و روند از برجی
 برجی و ساحت میکنند در فلک و بر هر یک پیشی میگیرند در سیر و بر اندامی را که بدیشان باز بسته است باذن احد چون اختلاف هوا و فصول یا
 اسپان غرات اند که عنان کشیده روند از دار اسلام و تسبیح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جاد و تدبیر یابد بدیشان کار فتح و ظفر بر زمین
 خدای تعالی با نفوس فاضله که مترشح شوند از شموات و لثام مکان بعالم قدس رفته در مراتب ارتفاع سیاحت نمایند و بحصول کمالات سبقت
 فرمایند تا مکمل شده ممکن و در امور ارشاد گردند و بر هر تقدیر جواب قسم آنست که شما بعوث و محاسب خواهید شد یوقم توجع الراحه
 یا دکن آن روزی را که جنب جنب بنده یعنی بلبر زکوه و زمین از هیبت آن روز که قال استعایوم ترجمه الارض و الجبال این وقت نفخه اولی بود که
 هر بلبر زنده و زنده گان از نبول میرند تبسم التوا و فقه از پی در آید و از پس در آید یعنی نفخه ثانیه که خلق بدان زنده شوند فلوکوب تومیس
 و اصفه و دلهای آن روز ترسان و لرزان بود انصاها کاشعنه و دیدهای خداوند و لها فرو خوا بانیده باشد یقولون میگویند منکران
 بعث امر و در دنیا که عرانا که قد فتن آیا ما باز گردیده شد کانیم فی الحکافه و بحالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان بیات که داشتیم در دنیا
 کرد اذ اکنا آیا چون گردیم با عظاما خیره و استخوانهای کهنه و نزدیک خاک شده ما را بعوث گردانند قالوا پس گفتند از روی سهر که اگر چنین
 باشد تلك اذ اکنا و خاسره و آن برگشتن آنجا باز گشتن باشد آن یعنی اگر ما را رجوع باشد بحسب ما زبانیان را با شمس چه پسته بگنبد آن که دیگر
 حق سجا میفرماید که دشواری میگردانم رافنا که بیس جزین نیست که آن و خیره و اجد و لا یک فریاد است یعنی یک میدان لرزیدن
 که بعد خلایق بدان زنده شوند فاذا هم بالشاهه پس آنجا ایشان میزنند و بدو باشند گفته اند که ساهره نام زمین است نزدیک بیت المقدس
 در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود خدای تعالی آنرا کشاده گرداند چنانکه خواهد و گویند زمین ساهره را خدای آفرید از نفقه خام و طول و عرض آن چهل برابر
 زمین دنیا باشد هل انک حلیث مؤمنی و آیینا بدو یعنی آن سخن موسی کلیم تا تسلی دهی دل خود را بر تکذیب قوم و خبر فرامی از وعده سوسنا
 و وعید کافران اذ ناداه ربی یا دکن چون بخواند موسی را پروردگار او بالواد المقدس طوس و بودی که از طوی و آن نام وادست یا یعنی زمین
 یعنی دوبار بکیره شد یا دوبار بزرگ شده که اذ هب بر و بر سالت الی فرعون بسوی فرعون انک طعنت به بتیکه او از حد در گذشته است و کبر
 فقل هل لک پس بجای مرا و که ای طاعنی حج هست مرا سبلی و غمی الی آنکه بگوئی بسوی آنکه پاک شوی از کفر و عصیان و اهدیک و هیچ بخوای که
 راه نمایم ترا الی ربک بشاخت آفرید کار تو فقه پس تبری از عذاب او و حد زمانی از کشتی نافرمانی موسی حکم خدای نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد
 و او عجزه طلبید فاذا نه الامیه انکبته پس بنود او را موسی معجزه بزرگتر که قلب عصاب و بجیه فککب و عصبه پس تکذیب کرد فرعون موسی را
 و عاصی شد در فرمان خدای یعنی چون میدک عصاره زد باشد گفت این از نزدیک خدای نیست بلکه سحر موسی است ثم ادب و کینه از پس شست بر
 موسی کرد یعنی روی از او بگردانید و میشتافت باطل اما و گفته اند بزرگتر از او و پشت گردانیده میشتافت در غیث فخر فکاد پس
 جمع کرد قوم خود را پس اگر در ایشان با نفس خود فقال انار بکم الا سحله پس گفت من پروردگار بزرگتر شما یعنی اصنام بر صورت من انداخته اند
 و من از همه بزرگترم اما قشیری قدس سره در لطائف آورده که پس این سخن میبینید گفت مطلقا این کلام نیست من دعوی انما خیر منه کردم بر آدم این
 بلا من رسید او که چنین لافی میزند تا کار او بجا رسد فاخذ لا الهه پس فر گرفت او را خدای نکال الا خیر و بعوث آخرت که سوختن نیست

وقف

وقف

وقف

تفسیر حسین جلد ثانی

که عشیه آن مذکور شد یعنی از مہول آن روز مہتی زندگانی خود را فراموش کنند و چنان بیدار نہ کنند کہ نودادہ زندہ دنیا گمراہی یا شبانگاہی

سورة عبس مكية وهي اثنان واربعون آية بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند کہ عبدالمہدی بن ام مکتوم بمجلس پیغمبر آمد و آنحضرت بدعوت صنادید قریش باسلام مشغول بود این ام مکتوم بحسب عجمی کہ داشت اخیال را نہ است کہ نزد حضرت کسی نشسته است و باوی سخن میگوید آمد و قطع سخن کرد آنحضرت از قطع کلام ملول شدہ روی مبارک ترش کرد و از او عرض نمود جبریل آیت آورد کہ عَبَسَ وَتَوَلَّى فَعَرَّشَ تَرَّشَ کر روی خود را روی بگردانید آن جَاءَهُ الْاَسْحَىٰ ۝۱۱ اما آنکہ آمد بسوی او با مینا یعنی عبدالمہدی ذکر عجمی اشعار است بعد از او در قطع کلام رسید نام و مایذَ رَبِّكَ لَعَلَّہُ یَرْجُو ۝۱۲ و چون جبریل را نداناکر شاید کہ این مکتوم پاک شود از آثام او بگذرد ۝۱۳ فَتَنَفَعَهُ الْذِّکْرُ ۝۱۴ یا دیگر دیکس سود دارد او را پسند دادن تو اَیُّهَا مَن اَسْتَعْتَبَ ۝۱۵ اما آنکس کہ توانگری دارد یعنی بی نیازی میکند از ایسان فَاَمَّا کَہُ تَصَدَّعَ ۝۱۶ پس تو برای او روی آری یعنی برو اقبال میکنی از بر حرص بر ایمان آوردن او و فَاَعْلَمَکَ الْاَیُّزُکَ ۝۱۷ نیست بر تو و زردی بر آن خان مستغنی پاک نشود باسلام چہ بر تو بلاغ است پس فَاَمَّا مَن جَاءَهُ الْکِبَرُ ۝۱۸ و اما آنکہ می آید بسوی تو ہمیشہ بدو طلب تعلیم یعنی این ام مکتوم و هُوَ یُحْشَى ۝۱۹ و او میرسد از خدای باز آزار کفار بسبب آمدن نزد تو فَاَمَّا کَہُ تَصَدَّعَ ۝۲۰ پس تو از و زردی بدینچنان مشغول شوی نسقوست کہ چون جبریل این آیات بخواند بشرہ مبارک آنحضرت تغییر مشہد در باب آورد کہ کی ساعت نرسد یدہ آن سر و جویبار رسالت بی آ و تاب شد بشاید کہ میرفت و راہ نمی دید و نزدیک بود کہ رنگ وی مبارکش دیوارهای مکہ ریشرف سازد اما م زاهد رحم فرمودہ کہ سید عالم آنہ عقب عبدالمہدی رفت و او را باز گردانید و مسجد باز آورد و روی خود بگسترانید و دلش را تباد ساخت و برابر آن نشاند و بعد از آن ہر گاہ کہ ویرا دیدی گرامی داشتی و گفتی ہر جامن عاقبتی فیہ رہی و دوبار او را در مدینہ خلیفہ ساخت فَعَلِمَ کَہُ مِیْرَفَ و بسیار داشت کہ این صورت از حضرت رسالت نہا خطابہ بود چہ حکم اجتماد این محل بجای آورد و در کراست او از سو ادب این ام مکتوم بود کہ سخن بروی قطع کرد لیکن بعد و بر کوشش عجمی کَلَامًا تَمَّامًا ۝۲۱ حاکم این آیات قرآنی نیست مرقع رافعن شَاءَ ذَکَ ۝۲۲ پس ہر کہ خواہد یاد کند آنرا و بدان مشط گرد و این آیت ثابت کردہ شدہ است فَاَعْلَمَکَ الْاَیُّزُکَ ۝۲۳ در صحیفہای گرامی کردہ شدہ نزد خدای مَوْفُوعًا ۝۲۴ بدہشتہ شدہ و بلند قدر قَطْعَ قَرَارَ ۝۲۵ پاکیزہ از ہر عیب یا کَلِمَیْ سَفَرِی ۝۲۶ در دست نویسگان یعنی فرشتگان کہ از لوح محفوظ انسخ کردند و کلامی بزرگان نزدیک خدای یا کریمان و دربانان کہ بر مومنان استغفار میکنند سر ایشان را ببرد و طینکان قَتَلَ الْاِنْسَانَ لَعْنَتُہُ ۝۲۷ بدہشتہ کردہ باشند بی کانی بگوید بعضی آیتست کہ مراد عقبہ بن ابی لہب است کہ اول و اما پیغمبر بود و باختر دختر حضرت را اطلاق داد و گفت مکفرت بر ب لہم از اہوی و حضرت رسالت پناہ آورد انفرین کرد کہ اللہم سلطہ علیہ کلباسن کلابک ہو اندک وقتی نگذشت کہ شیر را بر کند و ریناب جان بن ثابت قصیدہ دارد و قصہ حق سبحانہ اورعنت کردہ میفرماید مَا اَکْثَرَ ۝۲۸ چہ کافر ترین خلقت چہ نمی اندیشد خدای تعالیٰ مَن اَتَىٰ شَیْءًا خَلَقْتُمُ ۝۲۹ از چہ چیز یا فریاد از مَن لَطْفَہُ طَارِقُ ۝۳۰ آب نی خلقہ میا فریاد و اَفْقَدَ ۝۳۱ پس اندازہ او دید کہ از اعضا و اعضاء و سیات و رطن و رِقْمَ السَّیِّئِلِ ۝۳۲ پس راہ بیرون آمدن آسان کرد او را تا متولد شد نشو و نما یافت تا رسید بمرآت آقا پس برانید و اوقات انتہائی عمر و فاقہ ۝۳۳ پس کمال در آورد و او را چون مردار بر رہا نیکنند ثُمَّ لَآ اَشَاءُ اَنْتَرُ ۝۳۴ پس چہ غمناک زندہ گرداند و در وقت نشو و نما تسمیث است کَلَّا لَیَقْبَضَنَّ ۝۳۵ امر ۝۳۶ حاکم آنکہ اگر انسان بداند کہ چہ خدای فرمود و را یعنی کافر بعد میثاق فاقتم و را ایمان طاعت لا گردن نہاد و گفتہ اند از ہر آردیسان چہ گزینج آدمی از ادای حقوق آدمی کسی کا یعنی بیرون نیاید و نتواند قطع بندہ ہمان کہ زنجیر خویش + عذر بد رگاہ خدای آورد + و نہ منرا و خداوندیش + کس نتواند کہ بجای آورد +

زکوة شود **وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ** و آنگاه که آسمان برکنده شود در هر سحبه **وَإِذَا الْبُحُورُ سُفِّجَتْ** و آنگاه که دریاها فروخته گردند
 بنی بخصب خدای مآه شود بیشتر از بیشتر **وَإِذَا الْجِبَةُ أُرْفَتْ** و آنگاه که بهشت نزدیک گردانیده شود و دستان خدای علیمت نفس متا
 اخضرش **بَلَدٌ** یعنی آنجا حاضر ساخته باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی ازین دوزخ حال که مذکور شدش زمین دنیا و شش زمین محشر مشاهده
 نکند ندانند چه کرده است و آنگاه که بدانند بیدار با هر چیزی که اوست و عطائی و با هر شری ماستی و عتابی بر نیکی حسرت خورد که چرا زاده نکردم و بر نیکی
 ندوه خورد که چرا مباحتر آن شدم و آنوقت و اندوه هیچ فائده ندهد نظم تو امروز فرصت غنیمت شمار که فردا ندانست نیاید بکار و بکوش ای توانا که
 فرمان بری که ندان توانی بسی غم خوری **فَلَا أَقِيمُ بِالْخُلُوسِ** همس سو گند میخورم بشارگان پنهان شونده در روز الحاق **الْكُلُوسِ** روزندگان
 در مغارب خویش پنهان شوندگان در شعاع آفتاب در کشف الاسرار آورده که مرا و خسته ستیجه اند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و ونوس
 ایشان رجوع ست و کنس ایشان استقامت گفته اند جنس گاه که هست و کنس آمور **الْيَلِ** اذا **اَتَحَسَّ** سو گند شب آنگاه که پیش آید و مورا
 تار یک گرداند تا باز پس و در ظلمت ناکل شود و این کلمه از انداخته است **وَالصُّبْحِ** اذا **اَتَنَفَّسَ** سو گند صبح آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و نفس او
 مبدای طلوع او است جواب قسم چیست **لَا تَقُولُ دَسُورٌ كَرِيمٌ** بدرستیکه قرآن بر آینه خواندن فرستاده است بزرگوار نزد خدای یعنی جبریل
 در بیان آورده که مراد محمد است بقول اول **لَا تَقُولُ دَسُورٌ كَرِيمٌ** صفت جبریل باشد یعنی او خداوند قوت بود در قطع موفقات و صحیح شود عند ذلک العرش
نَكِيٍّ از نیکوای عمارت عرش با جاده منزلت **مُطَاعٍ** **تَمَكَّرَ** این فرمان برده شده در میان ملائکه یعنی هر چه گوید فرمان بر بندد آسمانها بامت و حی
 گزاری و اگر رسول کریم مراد محمد باشد پس اوصاف بقت در طاعت و نزدیک خدای خداوند و مکان است معناع یعنی مستجاب الدعوات است
 و این بر سر غیب **فَمَا صَاحِبُكُمْ يَحْيِيهِ** نیست صاحب شما یعنی محمد روانه چنانچه شما گمان میبرد و **لَا يَلَاغِيهِ الْمَبِينِ**
 و بدرستیکه دیدیم جبریل را بر صورت اصلی و باقی روشن یعنی مطلع آفتاب و ماه و علی العین یعنی نیست تغییر چیزی را می پوشید و
 آنچه وحی بد و در سخیل که شمار تعلیم نداده و از شما پوشیده و ماه و بقول شیطان **تَجِيبُ** نیست قرآن سبحان یوراند و شبشب **فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ**
 پس گفتم و دید و سخن که بدن استی و درستی است چنانچه از او اعراض میکند **لَهُ هُوَ نَسْتِ** قرآن **أَذْكُرُ الْعَالَمِينَ** اگر پندی بر عالمیان از این نیست محمد
 اگر شرف اهل عالم **لَعَنَ** شاء بدست از عالمیان یعنی قرآن بر خطه است مگر کسی که خواهد **مِنْكُمْ** از شما آن **تُسْتَقِيمُ** آنکه مستقیم شود در راه خدای
 و پیروی حق کند در اسباب نزول آورده که جبریل این آیت آورده و جبریل شنید و گفت چون اینکار را هست و البته بخواب است اگر نخواهیم مستقیم
 شویم و اگر نخواهیم نشویم آیت آمد که **وَكَانَ تَاءُ ثَوْنٍ** و نخواهید شما استقامت هدایت را **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْ تَشَاءَ اللَّهُ** مگر آنکه خواهد خدای **تَبِ الْعَالَمِينَ** پروردگار
 عالمیان و مشیت شمار هیچ اثر نه شیخ ابو بکر و علی قدس سره فرموده که تراورده و صفحا عاجز ساخته است خوابی که بشیت او و بجای بقوت او و فرمان بری
 مگر بفضل او و مکنشوی مگر بخدایان او پس تو چه فعل داری بکدام فعل نیازی حال آنکه ترا هیچ نیست شعر زرتشتی **چیم در چیم** چه باشد بر سر **چیم در چیم**

سورة الانفاطار مكية و هي تسعة عشر آية الرحمن الرحيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ آنگاه که آسمان شکافته شود **وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انشَظَّتْ** آنگاه که کواکب فرویز در در بیان آورده که کواکب بر
 مثال قنادیل حلقه از پیش طاق فلک سلاسل نور آویخته اند و آن سلاسل است ملائکه است چون اهل آسمان برین سلاسل از دست ایشان بختند و کواکب بر
 زمین بزند و **إِذَا الْبُحُورُ سُفِّجَتْ** و آنگاه که دریاها فروان کرده شود یعنی بعضی بعضی کشانند و بعضی دریا گرد و **إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ** و آنگاه که گورها

از کم و بیش خبر کنند و اگر یقین ندارند آن گروه که بیش تران کم فروش اند آنچه میگویند و آنچه میگویند
 بر آنکه گمانند و غلطی در روز بزرگ را یقیناً بدانند و اینست مردمان لایق عالمین و حکم آفریدگار عالمیان
 یعنی از پایی نشینند تا فرمان نرسد و آن مقام بهیبت باشد که این عرصات سه صد سال استاده باشد و کسی را زهره سخن نباشد تا حضرت رستا
 شاعت کند و خلق را از مقام بهیبت بوقف محاسبه آرد و این شفاعت کبری باشد که اگر آن کتب الفخار حقا که نامه اعمال کافران کفریست
 در همین بود و آن صخره است محرف در زیر دوزخ پوشیده که جای کافران نامه اعمال ایشان در آن بود و اگر کعب الاحبار هم مرویست که کتاب فجار
 آسمان بر نماز قبول آن بالکند باز آرد بر زمین قبول نگیرد بر زمین بود و در همین که موضع ایس و شکر است بنزد و ما ذکر آنست
 و چنانچه دانست که چسبست بهین یعنی جایست مایهول بهیبت و کتاب فجار کتب قرآنیست که است نوشته و علامت کرده
 جلاستی که هر که بنید و اندک در آن خیر نیست و نیکو کلمه است جامع بهیبت یعنی عذاب و عقاب شدت و محنت و مؤمنان را که کتب
 آن روز مرگد باز است و آن کتب کتب کافران نامه اعمال کافران نامه اعمال کافران نامه اعمال کافران نامه اعمال کافران
 آن روز جزا را که کل معتقد است و هر که در روزگار از حد در گذشت بزه کاری بیکار داشت که چون خوانده شود علیه ایشان
 کلام ما قال آسایم که در آن روز قضا و اجل و اعراض از حق که این افسانهای پیشین است گمان نداشت که میگردد بل سکوت
 بلکه عشا و غرور و غفلت پوشانیده است علی فلو بهم بر و لهای ایشان از کار انکار بران نهاده و ما کافرا و ایستادگان
 که میکردند که از آقام و معاصی یعنی سیئات و گناهان ایشان زنگ خورده و بجا حاصل شده و در خبر آمده است که هرگاه بنده گناهی کند نقطه
 سیاه در دل وی پدید آید تا بجای رسد که هر دل و سیاه گردد و کلام آنهم عین حق است که ایشان از کرامت و رحمت و هم نیست که از دیدار
 آفریدگار خود و کتب ایشان از روز کتب و در پرده شدگان باشند یعنی از آن ممنوع و محروم و محجوب شوند از امام مالک معنی این است
 رسیدند فرمود که حق سبحانه و تعالی خود را تا دیدار گویند و کلی کند بر و لایس خود را تا بگویند و خود را تا بگویند و خود را تا بگویند
 یار و شده دلالت میکند بر آنکه مومن از دولت دیدار خواهد بود و دوستان محجوب خواهند شد که گناه میان دوست و دشمن فرق نماید قطعه گوئی بهشت
 بهیبتی است بی دیدن میزان باشد چون دشمن دوست را محالست پس فرق در میان باشد و در آنجا پس بدستیکه کذب کنندگان کمال
 و ایندگانند و فریاد و فغان پس گفته شود یعنی بنام ایشان اگر ایندگانند و ایندگانند و ایندگانند و ایندگانند و ایندگانند
 کذب میکردند که اگر آن کتب اعمال بیکار آن کتب علیین باشد بر آسمان بنفتمند بر عرش و گویند آن قائمینی بود و آن
 عرش و گفته اند سدره المنتهی است و ما ذکر آنست و چه چیز را ساخت ترا تا بدانی که قاع علیون و چه چیز نیست علیون یعنی محلیست بلند یا مکان
 و کتاب ابرار کتب و قوف و کتب است مسطور و موسوم بعلائیکه هر که مشاهده کند داند که در وجه غیرست و کتب و القدره المقترنون حاضر
 میشوند آن کتاب را ملائکه مقرب کسان علیین اند یعنی با استقبال آن میروند و نگاه میدارند و روز قیامت بدان گواهی خواهند داد و آن کتب و آن
 فی تعیم بدستیکه بیکار و پاکان در بهشت اند علی الاطلاق میظنون و در تختهای آسمانی میگردند یا کفار بخیر که از آن شادمان و فرحان
 میگردند یا کفار نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده نمایند تعریف و جوهر هم شناسی توانی نگزیده در رویهای ایشان نشود
 التعمیم از آنکه نعمتای بهشت و طراوت لذتای آن سیقون آشامیده میشوند یعنی ایشان می آشامند و در حقیق از شراب خالص سفید
 خوشبوی میخورند و هر که در آنجا او ختمه است و هر که در آنجا او ختمه است و هر که در آنجا او ختمه است و هر که در آنجا او ختمه است

تا رست کسی بدان نرسد و ابرار خود بر آن در انداخته ذلالت و درین شراب فلیکنافس للکنافون باید که رغبت کند رغبت کند گاه
یعنی علی بکامی آنکه سبب استحقاق شراب آن گردد و در حق او ایچکی ریح من تفسیم لای از آب چشمه تسنیم است در میان از بهن خدای شغل کرده که
تسنیم اسم است که از تحت عرش بهشت میریزد و آن اشرف اشرف بهشت است عینا کیشرب یعنی چشمه که می آید مانند چشمه بون
از آن چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن مینوشند و مزوج بار امیدهند صاحب انوار فرموده که چون مقرران مشغول باسک
نشدند یعنی محبت غیر محبت حق را نیا سخته اند شراب ایشان صرف است و آنکه محبت ایشان آینه شده باشد شراب ایشان مزوج بشراب دیگر
باشد طبعی با شراب عیش بخور ایم بی دردی غم و صاف نوزشان دیگر نوزد و نوزشان دیگر نوزد و در بحر الحقائق آورده که ریح اشارت است بشراب
خالص از کدورت خمار کونین و ازانی خنونه وی قلوب اولیا و صفیا که ختام و مسک محبت است و تسنیم اعلی مراتب محبت است یعنی محبت ذاتیه
و مقرران اهل قافی الله و بقا باشد و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جبر عزیز شراب ناب بخشد بوی از سر این
سرخان به نام جان می نرسد طبع سرایه ذوق و جنان سستی عشق است و آنکه از آن می بخشد زجه داند آورده اند که منادید قرش سرگاه نظر
صحابه را چون عمار و خباب و صیب و بلال و اشال ایشان بدیدند می ایشان سخره و هتیز کردند می است آمد که ان الذین آجروا الله و رزقنا من
شرک آورده اند که ان الذین آمنوا استند از آنجا که گریه اند که یضحکون نوح میخندند و اذ افرقناهم و چون بگذرند بومنان
میخندند جمع از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارت کرده طریق استنادهایش آوردند و نوزد یاران خود رفته گفتند رسا رئیس ما امروز صلح
یعنی علی بدین سخن بسیار میخندیدند هنوز علی را نسجید پیغمبر نرسیده بود که این استنادهایش آوردند که بحرام و منافقان بر بومنان میخندند و بچشم و ابرو
میکنند و اذ انقلبوا و چون باز میگردند الی اهلیم مسوی کسان خود انقلبوا فیهین و عیال میگویند شدان و موم بدیده اند و اذ
و احوهم و چون به بنید کافران منافقان مومنان را اقلوا ان اهل کلا میگویند بیکدیگر بدینک این گروه که متابع محمد اند اضا لوان و اهل کلا
و ما از سلوا و حال آنکه فرو فرستاده نشدند اهل کفر و نفاق علیه حفظین مومنان نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان
فالکفر الذین آمنوا پس در قیامت آنکه گریه اند که ان الکفار یضحکون از حال کافران میخندند علی الا در کت لا یطروون
بر تختی آراسته سحر بر سر نه بدیشان که در روز خیمه نوح معذب در سلاسل و غلال چگونه مقید اند در آن آمده که در روز بهشت بخشایند و در دنیا
گویند بیامید بهشت ایشان تعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون بدان در رسند خزنی الحال در بر کوا ایشان بر میزند و ایشان مغموم و مغموم
بدوزخ باز گردند و مومنان ازین حال خندان شود و هکذا ثوب الکفار و ایا خداده شدند کافران فاکا کوا یفعلون و آن عملها را که بود
و در دنیا که میکردند از سخریت و استنادهایش برای تسلی دل مومنان و دشمنان ایشان را و ایا خداده شدند کافران فاکا کوا یفعلون و آن عملها را که بود

سورة الشفت مکیه و هی خمس و عشر و نزلت

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا السماء انشقت و انما که آسمان شکافته شود بهشت نزول ملائکه و اذ نزلت لربنا و حقت و بشنود و فرمان برد در روزگار خود را
منوار شد و است آسمان با فبا و ارض و اذ انزلت لربنا و حقت و بشنود و فرمان برد در روزگار خود را
ماهیها و خلقت و بیرون افکند آنچه در درون نیست از گنجاها و اموات منخالی شود از همه و اذ نزلت لربنا و حقت و بشنود و فرمان برد در روزگار خود را

و سولید بر و ر و عده داده شده یعنی قیامت و شاکه و سوگند بگواه که اندست بهرامی بنید و میداد و مشهود و سوگند گوی
 واده بر و که بنده است و بقول شاه پیغمبر است و مشهود است و می اندیشا بدست و مشهود است و دیگران یا شاه حفظ اند و مشهود است
 یا شاه یا عضا اند و مشهود است و مشهود با قول دیگر یا حجر الاسود است و حجاج یا عروه و حصار انعام یا ر و زخرو ف و کنگدگان یا ر و رجمه
 نماز گزارندگان در و با آدم و زرت او یا عیسی و انت او یا ایام و لیالی و عمل کنندگان در ایشان و بر هر نفعه ی جواب قسم اینست قتل هلاک شدن
 و طعون گشتن آفتاب و الاخذ ف و خداوندان شگافه در زمین و ایشان بت پرستان بودند از اصحاب ذ و نواس منی و در زمان اوسا
 بوده کاهن و مشبه که در ملک ملک بر و بودی چون سن شیخوخ رسید بعضی ملک رسانید که پیر شده ام ضعف کلی بقوای من راه یافته نظر دید
 از هر شعاع تیره شود و گوش وقت سماع خیره شود و نیز باز از جمال گویائی نه تن خسته را توانائی و صلاح در آنست که جوانی صیقل عاقل تر فهم من
 بسیاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من خلعی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسندیده افتاد و بران سوال که مد عادت پستی
 پسرو و ساحر از روی اتهام تمام تعلیم دی پرداخت موزی آن پس برید را بهی سید و بر احوال وی اطلاع یافته طریق ربانیت را پسندید و بدین باب
 متنبس شده خدا پرست گشت و روزی بسیار آنکه از ساحر تعلیم میگرفت و با راهب صحبت و شتی نامردی عاقل عامل کامل استجاب الدعوت
 گشت قصار از روی از نور راهب بیرون آمده بخانه خود میرفت از دهائی بر سر راه آمده بود و سر راه مردم فرو بسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند
 چون آن جوان پیش آمده و هم عظم خوانده دست بر پشت او نهاد و گفت از راه برگرد و بمنزل خود باز و از دها برفت و خبر این جوان در شهر
 افتاد و وقتی دیگر کشیری بر سر راه آمد و جوان بخنی در گوش وی گفت و او نیز از سر راه دور شد از باب حاجات روی بدان جوان آوردند و بد عای او
 مرادات هر محصل میشد تا حاجب ملک که نایب شده بود و نزد وی آمده است عای دعا نمود و جوان گفت اگر متابعت من کنی و سر مرا پوشیده دهی
 چشمم زار و روشن سازم حاجب عهد کرد و جوان او را بکلمه شهادت تلقین فرمود و دعا کرد تا چشم او روشن شد حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد
 ذ و نواس از روی تعجب گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت خدای رحمت بخشید ملک گفت خدای کیست حاجب گفت الله الذی لا اله الا هو ملک
 بطریق جلد گفت این تلقین از که آموختی تا من هم بدو بگویم حاجب شغفی که با سلام ملک و پشت قصه جوان در میان آورد ملک او را طلبید و عقیده
 او اطلاع یافت و چند آنچه جد و جهد نمودند جوان از دین برنگشت و حکم شد او را بدو ریلغری سازیم جمعی می را بلب بجر بردند او دعا کرد و همه
 فرق شدند و او سلامت باز گشت خبر ملک رسید و گوی را نامزد کرد تا او را بر سر کوهی بزنند و بیدارند چون بر کوه رسیدند عاف فرمود بادی برآید
 بموکلان راه که در افکند و وی سالم ماند ملک فرمود تا او را در آتش افکند القصه دیگران بسوختند و او را ضری زرسیده بود پس او را بر دار
 آویختند و تیر باران کردند هیچ تیر بروی کار نگرفت و جوان گفت ای ملک بگوید خدا را که این همه آثار قدرت از وی مشاهده کردی سمیت
 بدع هر چیز که بودیش هست + مخترع هر چه وجودیش هست + ملک عناد و وزیده گفت میخواهم مگر قتل تو جوان گفت اگر مرا تو نیست
 بری بر کمان نه و بگو بنام خدای این غلام و بیفکن تا بر من آید ملک چنان کرد تیر بر قتل آمده جوان شربت شهادت نوشید و حضار آن مجلس
 بیع کیا گفتند + آمار بر این غلام ملک در غضب شده گفت تا چند جازمین را کوه کرد و در هر کوهی آتش افروختند و بر کنار کوه نشست
 برامی آوردند می سپیدندی اگر بخند اگر دیده بودندی میسوختندی حق سبحان ایشان را گوید صاحب الاخذ و یعنی صاحب خضر را و کوهها در زمین
 تار ذات الوفود خداوندان آتش با بر یعنی افروخته بهیم را هم علیه ما فو و چون ایشان بودند بر کنار آتش نشکان و هم علیه
 ایفکون و ملک و صاحب او را آنچه میکنند یا مو منین مشهود و بگویدگان حاضران مشاهده کنندگان بودند و ما نقموا

پس پند ده بفرمان بدستیکه سود دارد پند دادن مو سنا ترا و گفته اند اگر سود کند و اگر نکند یعنی پند دادن فروگذار اگر کسی بدان منتهی شود و اگر نشود بدست
 من آنچه بخواهد با تو میگویم + تو خواهی و بخواه پند گیر و خواه طلال بنسید که گفتن پند زود باشد که پند پذیرد یکسکه بر سوار خدا می و
 یحیی بن ابی شیبہ علی بن سلیمان کند از مو سنا بدست ترین یعنی کافر که از فاسق شقی تر است الذی یصلی التراب الکبر لعل الله یدلک بالکفر بزرگتر
 یعنی در آتش رکه جهنم که آتش آن از آتش هر کات دیگر تیز تر و سوزنده تر است و در حدیث آمده که این آتش شمالی آتش دنیا جزوی است
 از بهشت و جزو آتش جهنم و گفته اند که ناری در طبقه سفلی است که جای آل فرعون و منافقان و منکران باشد و ناری صغری در طبقه علیا که جای گنجهواران
 است مصطفی است ثم لا یخلفها و لا یخلفها پس آن بدست ترین پیروان ناری که بری تابیا ساید و نه زنده باشد زندگی که از آن رحمت یابد
 قد افلم من تزیلی لبدنیکه استگاری یافت آنجا یک شد از کفر و معصیت و ذکر است در تبه فصله و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و
 و زبان خود پس باز گزار که نشان اسلام است استگار شد یکسکه طهارت کرد و کبیر حرام گفت و نماز پنجگانه را اگر دیار زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت و نماز
 عید گزار و بل تو قسرون الحیوة الدنیا لک شایسته بزرگترین دکانی دیدار خطاب اهل شقاوت است که بدینا مشغول شده کار آخرت نمی سازند
 و الاخری حیر و ایتفه و آخرت بهتر است از دنیا و پاینده تر از هذا الفی الضحوة و لی بدینیکه این سخن در صحیفه امامی پیشین است
 یعنی کتب مختصر که قبل از قرآن نازل شده صحیفه جزو انجیم و مشو و صحیفه ای بر ابیم که بیست و سه مرتبه در صحیفه موسی یعنی الواح

الغاشیة مکیة و هی ست و عشر و ثلث

هل اشد حدیث الغاشیة بدستیکه آمد تو خبر پوشیده که قیامت و او پوشد خلایق را بر اموال یعنی بهیبت او و هر کس را فرو گیرد
 و جود که یوم مبدی خاشعته و از ترسناک بود و دوزخ را یعنی اهل آن و بسیار دلیل باشد و بمقدار عالمه تا عصبه لا عمل کننده در رخ
 کشنده در آن محل یعنی و زخمیان غلی کند که الان رخ بدیشان رسد مثل کشیدن سلسله ای آتشین و خوض نمودن در آتش و صمود و سقوط بر عقاب دوزخ
 فصله نادا احایة لدر آورده شود در آتش نهایت گرمی سیده و خوض بفتح تا خواند یعنی در آید بدان آتش تسف من عین انیس
 آتش سیده شود یعنی بوقت غلبه آتش عطش یاشانند ایشان از ارحمهم آبی بغایت گرم و گفته اند از آن و زک آتش آفریده شده این آب را می جو شانند
 لیس لهم طعام نیست مرد و زخی از خوردنی اگر از ضعیف و آن گیا بیست خارناک چون تر باشد عرب از آتش شرق گویند و
 شران و چار پایان خوردند و چون خشک شود ضعیف خواهند و هیچ دانه گرد و انگرود و در آخرت شجره ناریه بود شکل آن آورده اند که ابو جهم چون
 این آیت تنید گفت چه شد ضعیف را فریاد خواهد کرد چنانچه شران را آیت آمد که لا یسین و لا یغنی من جوع و فریاد میکند ضعیف دوزخ کسی را
 در هیچ نمکند گرسنگی را یعنی مقصود از طعام بی ازین و امرست و هیچ کدام دست نمیدهد و جود که یوم مبدی تا عصبه و در میان دوزخ و ناره باشد از
 نعمت بر و بر یعنی ارباب و جود و نعم و فریاد باشد لکسها و اذنیة و هر عمل خود را پسند کننده یعنی پسندند که بر کرده باشند و در آن شوند عمل خود
 چون ثواب آید اینند فی جنة عالیة در بهشت بلند قدر باشد که شمع منشنو در جلا و دوزخ و یا نوشوی ای مخاطب فیها کاشیة و در
 بهشت عالی سخن پیورده کلام بهشتیان به ذکر و حکمت باشد فیما عین جادیه و در آن بهشت چشمه روان بود که آب آن منقطع نگردد و فیها ستر
 مرفوعة و در آن بهشت تختهای بلند بر داشته بود اصل آن از زر کلان بزرگ و در و یا قوت در عالم گفته که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که
 بروی نشیند بر زمین فرو آید و چون بان قرار گیرد باز بر ترفع گشته بوضع خود رود و اکتاف و وضو عده و در آن جنت کوزها بود بی دست و دولا و ناهای

پشتیان و عمارق مضموفه و بالشانها ده برهمه گیر و در این بگویند و فرشای گسترده امام زاهد را آورده که چون کفار لفظ سرور و
 بشیدند با یکدیگر گفتند این خود نشاید اگر واقعت پس بلای و خرابی ایشا را کار افتاد پس وقت باید تا بر بالای آن تخت بلند و ندو بیست
 باید تا از آن بلندی فرو آید آیت آمد افلا یظنون انی الی بل یکف خلقت و آیتی نگرند ایشا بسوی شتر که بقدرت با چگونه آفریده
 شده است یعنی آن همه بلندی و بزرگی برشته مسخر کردی میشود تا بر و بر آید و فرو آید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند که در فرمان بهشتی باشد و
 گفته اند که خلقت شتران است بر کمال قدرت و حسن تدبیر و علم حکمت خالق جل جلاله چه بزرگست با بزرگان بر باید و متعاضد است همه را فرمان برد
 و قانست از هر گویا به با چو و متحملست در تشنگی شکیبائی و در زود و بدین جفت که بیابانی بی آب قطع کند و هر چه مطلوبست از حیوان مثل نسل و حل
 و شیر و لحم و رگوب همه را و حاصلست پیروی قدس سره فرموده رباعی بر خوان افلا یظنن تا قدرت مابینی یک ره بستر نگر تا صانع خدا مینی
 در جوار خوری قانع در بار کشی راضی این وصف اگر چو در اهل صفای در تبیان آورده که مخاطب عربند اکثر ایشان اهل بادیه باشند و مال ایشان نیست
 و هر طرف که می نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید و الی السماء کیف رفعت و آیتی نگرند با آسمان که حکمت با چگونه برقرار
 شده است میتونی و الی الجبال کیف نصبت و قدر را با نظر میکنند که هوا که قدرت با چگونه نهاده شده است زمین مستحکم شده و الی الارض کیف سطبت
 و آیتی نگرند زمین که چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد قدری که آیت مدکره پس نگرند که ایشا را از نظر در دلائل قدرت بزرگ نیست که توانستند
 هر کس را است عظیمه و عظیمه نیستی تو بر ایشان سلطه تا اگر کنی بر بیان آیت قال این آیت را نسخ کرده است که من توئی و کفره لیکن هر که
 روی بگرداند بعد از تذکر و نگر و دوقی را بر شد فیه الله العذاب الا کبر پس عذاب کند خدای عذاب او را بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در
 دنیا بقطعه و هر قتل عذاب بر ذرات الینا ایاتهم و هر تنیکه بسوی است یعنی خیرای باز گشت ایشا است ثم ان علیک احسانهم و در تحقیق نیست و احسان

سورة الفجر مکیه و هی ثلثون آیه الحمد لله الرحمن الرحیم

و الفجر سوگند بصبح که وقت مناجات و ستانست یا بنار صبح که آرام جان بیدان بانست و تقوی مراد از صبح روز اول محرم است که سال
 از و منفر شود یا اول ذی الحجه که لیالی عشر مقرر است و ست یا با باد آدینه که حج مسکینانست یا صباح روز عرفة که وظائف دعا و نیاز حاجیان در آنست
 یا سفیده دم روز عید که روز قربانست یا اول صبح قیامت که روز دیوان ایدانست و در تبیان گوید که اشارتست با انفجار آب از اصابع مبارک
 حضرت رسالت پناه و گفته اند انفجار میانه از میوه صانع یا انفجار آب از مجروری یا انفجار طرار حسا یا روان شدن اشک بند
 از دیده عاصیان و لیالی عشر سوگند به شب یعنی ذی الحجه که عرفة در آنست یا دهنه اول محرم که عاشورا از آنست یا دهنه آخر رمضان که شب
 تعبیه دروست یا دهنه میانه شعبان که شب برات ازوست و الشفق و الکون و سوگند بجفت و طاق مراد بجفت تضاد و صاف مخلوقست چون
 عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جبل و قوت و ضعف و موت و حیات از و ترانفر و صفات الهی چون غنی و فیل قدرت بیخ و علم بی جبل قوت بی ضعف و حیات
 بی موت یا شفع خالق اند که و من کل شیء خلقنا از و جبر و فرد خالق و قل هو الله احد و تقوی بعضی جفت و طاق عناصرند و افلاک یا روح و سیارات
 یا نماز صبح و شام یا در جات جهان در کات نیران یا روز نحر و عرفة یا مسجدین که و دینه زاده اله شرفا و مسجد قصی یا جیلین صفا و مروه و بیت الحرام
 و الیک اذ آتیش و سوگند بشب انگاه که گذر یعنی شب قدر و در عین المعالی گفته که شب زلفه واضح نیست که عام گیرند هل فی ذلک آیه است
 درین سوگند که یا اگر درم هسه الی فی حجر و سوگند پس عید و مرخا و نه عقل را تا اعتبار کند و داند که سوگند نیست محقق و موکد و جوشانیکه عذاب هم کرد

[illegible]

سورة الشمس مكية وهي خمس عشرة آية
بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

درم خزینه امرا بود دست قضا درش بست و کلیدش بدستانی داد و قَوْضَعْنَا عَنْكَ وَدَدْنَا و فرمودند ایم از تو بارگران را که از این
 اَقْضَ ظَهْرَكَ آن باری که گران ساخت پشت ترا که آن ندو که کار بود و امر را ایشان بر کفر و تعرض حضرت و گفته اند مراد غم گناه است
 که بدان گرانبار بودی از بار گرفتیم و شفاعت ترا در باره ایشان قبول فرمودیم و قَوْضَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و برده شدیم برای اظهار قدر تو ذکر ترا
 به نبوت و رسالت و خاصیت یا آنکه نام ترا بر قرین نام خود ساختیم در ازان واقامت و تشبیه و خطبه تا چون مرایا و کند ترا یا و کند یا خود بر تو
 سلام فرستادیم و دیگر از امر کردیم بدو و دادن بر تو و التون صری قدس سره فرمود که رفعت فکر اشارت بانست که همه انبیا بر حوالی عرش چون
 می نمودند و طاهر محبت حضرت بالای عرش پرواز میکرد و قطعه سیخ فم چاکس از انبیا گرفت و آنجا که توبال کرامت پریده و هر یک بقدر خویش
 بجای رسیده اند آنجا که جای نیست و آنجا رسیده ۱۴ می محمد صبر کن فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا پس بدستیکه بادشواری در دنیا آسانست در
 آخرت إِنْ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا بدستیکه بادشواری که در دنیا آسانست آسانی بود در مدینه و در مکه آورده که با عسکر که در مدینه باشد سیر
 در بشت فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت پس بخت در مراسم عبادت یا چون از نماز فارغ گردی جمیدن
 در دعا یا چون از گزارش احکام فراغت یابی یا استغفار از ارامت مشغول شود در سفر تاسع از فتوحات می آورد که شیخ ما بودین مغربی قدس سره
 در تاول این آیت فرموده که چون فارغ شوی از مشاهدات آن مضب کن دل خود را برای مشاهدات جمال رحمن و اِلٰی دِلِّكَ قَدْ غُشِبَ و بدعا
 پروردگار خود پس رغبت کن در هر وقت و هر چه خواهی از بخواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجام مرادات جز حضرت او نیست بخن تو بر درگاه
 قرب مقبولست و دعوت طبایع تو در محل قبولیت چو مقصود کن مکان بودتست و خدایید به مقصودتست + + + + +

سورة التین مکیه و هی تمائی آیات

وَالَّتِینِ وَالزَّیْتُونِ سوگند بخیر و برتوین در آنرا آورده که تخصیص این دو میوه آنست که بخیر میوه پاکست ولی فضل غذای لطیف
 سریر المصم و دوا شریف کثیر النفع طبع محلل لغم مطهر کلینافع ریغ یک شایع مفتح سده جگر و سپرز و سمن بدن و گرد و ده در جبر آمده که بسیرا قطع
 و نفوس را فایده دهد و زیتون میوه است همان خورشید و او را و غنی دارد بسیار نفع و گفته اند که مراد از بخیر و برتوین منبت ایشانست و آن دو که هست در
 ارض مقدس کی باور زیاده دیگری که هتینا که هر یک معبد کی از انبیا بوده یاد و سجده و عشق و محبت مقدسست و در عالم فرموده که قین مسجد صاحب کعبه
 و زیتون مسجد ایل و در بیان گفته اند که جل جودی و جبلت مقدسست که حق سبحانه و تعالی در آن قسم یاد میکند و طو و سینین و سوگند بخیر
 یعنی زمین که محل مناجات حضرت کلیمست و هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ و قسم بدین شهرمان بهند یعنی مکه معظمه که مولد مبارک سید عالم سیدنا و در
 بحر الحقائق آورده که قسم است بزبان اهل اشارت بشجره بنی قلیبه که شمره علوم دینیست و شجره زیتون مبارک که سیه که روشنی بخش مصباح است
 و طور سینین روح معلی است که تجلی الهی جلالت و ملائمت است و این جنی که محل امن است از هجوم آفات تعلقات اکوان جواب قسم این است که لقد خلقتنا
 اَنْسَانَ فِيْ اَحْسَنِ تَقْوِیْنِ بدستیکه آفریدیم آدمی در نیکوترین خلقتی یعنی مخصوص گردانیدیم از میان حیوانات با تقابل قامت و حسن صورت و اعتدال
 مزاج و اجتماع خواص کمونات یا مخلوق ساختیم او را نظارت و اکل و مجالی عم شمل تا حال الامت الهی منبع فیض و تقاضای تواند بود و دَدْنَا سَفَلَیْنِ سَفَلَیْنِ
 پس باز گردانیدیم او را برترین و برتر از این عالم طبیعت باز نه گردانیدیم بوی آثار ظهور و اظهار و طوارش و شعرا را و چون قائلو اتحافو این آیت در جوهر
 مبیط و لدیر سمت تحریر یافته طالع بران حواله بطلان حضرت گفته اند که معنی آیت است که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی و او را باز بریدیم پس خرافت که

بزرگان گفته اند که در کلمه ان اسیر یکم و عید مندرجست و هم وعده یعنی ای زاهد پرستش نای که ترا می بیند و ای عاشق تو برکن که ترا می بیند ای هر که
 اخلاص و رز که ترا می بیند و ای زاهد در خلوت کن قصد گناهش که ترا می بیند در ویشی بعد از گناهی تو کرده بود و دوست میگزست گفتند خندگر کنی
 نه خدا عفو است گفت آری هر چند عفو کند و اما تجلت آنرا که او سید اندوی بنید چگون از خود دفع کنیم نظر گیرم که تواند سرگشتم در گذری زبان شرم که
 دیدی که چه کردم چکنم سرخجالت در ویش از آن بود در پیش برگزیده بخشند شرساری هست ۱۰ و ده اند که نوبت میگو حضرت رسالت بنا
 نماز میگزارد و ابو جیل لعین بر سید و گفت ای محمد زانی کرده ام نماز و حضرت او را تهدید بسیار کرد و وعید فرمود ابو جیل گفت مرا میترساند حال آنکه
 مجلس من از چهارم وادی بزرگتر است و در مجلس من پیش از آنکه از شد گلا لکن گفتند که حاکم ابو جیل اگر باز نه است از آیدی محمد لکن گفت با التا صیت
 بگیریم او را بموی پیشانی و بدو رخ کشیم ناصیه که کاذبه خطا عینه پیشانی در غلوی عطا کار و صفت ناصیه که خطا بطریق اسناد مجازی است و مراد صاحب
 ناصیه است فلیندع نادیکه پس گوی بخوان ابو جیل در مجلس خود راستندع الزبانیست زود بود که ما بخوانیم زبانیست و دروغ را برای بردن او بکنیم گلا
 کا نطشه نه نسبت سخن که او گوید فرمان سرور را بر ترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باش قاشجد قافتی ب و سجده کن بر دوام خدای را
 و نزدیک شو حضرت احدیت در حدیث آمده که وقتی بنده بروردگار خود اقرب باشد که در سجده بود این سجده چهاردهم است و در فتوحات ایزد سجده طلب قربت

سورة القدر مكية وهي خمس آيات

حضرت رسالت پناه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جبار کرد و صاحب متعجب شده گفتند ما بن عمرهای کوتا
 بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه این سوره نزول فرمود که انما انزلناه بدرستیکه ما فرستادیم قرآن را کنایت غیر مذکور و دالت بر قدر
 شریف است و میکند یعنی از بزرگی و شرف مستغنی است از تصریح بآن و دیگر انزال از آنجا و اسناد فرمود در وقت متبرک چنانچه فرموده فی لیلته
 القدر و در شب قدر یعنی ابتدای نزول و در آن شب بود و نزول تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ با آسمان نیا آمده و در بیت لعنت بسفره
 سپرده اند و روح الامین در مدت سبت و سه سال آیت سوره سوره بحسب مصالح وقت دنیا آورده و ما اذ ذلک و لیلته القدر و
 چیز را اگر ترا تا دانی که چیست شب قدر یعنی شب با عزت و شرف که هر که در وطاعت کند عزیز و مشرف گردد و عالمی که در واقع شود نزدیک خدا
 با قدر بود و گفته اند قدر یعنی حکم است یعنی در تفصیل کننده کاری شجون حکمت که نقص بر آن راه نیا بدیع یعنی تنگی است که زمین در انشای بر لایکه تنگ شود
 از بسیاری ایشان که بر زمین آیند لیلته القدر و خیر من کف شهید شب قدر بهتر است از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل در آن جا کرده و
 کسی را که در یاد و بطاعت برود و در شب قدر قبول ام غم و درشت در سال و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب با در شعبان
 در ربیع الاول دیده ام و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علما را آنکه در ماه رمضان است در همه اخیر در شبهای ترا امیدوار تر است اصحاب امام خا
 بیت و یکم بیت و سوم را اختیار کنند و خفیه شب بیت و فتم را فی الجمله در حرف لیل القدر که سه بار تکرار یافته و کلمه سی که از کلمات این سوره است
 بیت و فتم است فی الجمله قول خیر را تا سید کند و حکمت در نهایی شب قدر تعظیم مه شهاست و جای آن بجا است نه بیداری بیت و ای خواب چه جو
 ز شب قدر نشانی بهر شب شب قدر است اگر قدر بر نه بتزلز لیلته القدر و فتم را پس فرمود اندر ششگان بر من یا آسمان دنیا و جبرئیل یا ایشان
 درین شب مبارک و قولی است که با ما آنکه فرود آید ملک عظیم که روح ناموست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح نبی آدم یا حضرت عیسی بموافقت ملائکه در
 تفسیر حضرت خواجه محمد باقر قدس سره مذکور است که روح پیغمبر فرود آید و در بصائر فرموده که جبرئیل با فرشتگان که ایشان را با زمینیان علقه

وآشنائی هست فردا آیند و تجا بنهای مومنان در روز جزا و جزا بر مومنان از مضافه کند و علامت مصافحه جبریل اشهر از جلد و رقت قلب و شک چشم بود و برای شرف این شب است که ملائکه و روح بر زمین آیند یا دین بپایان آید یا کمال ایمان آفریدگار ایشان از بهر کاری بزرگ که حق سبحانه و تعالی فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت سلف و خشی حتی مظلم البصر مع سلامت است از بهر نعمات شب قدر تا دمیدن سفیده صبح اسرار علما و عسکرها درین سوره بسیار است در جواب التفسیر شریف از آن مذکور است و الی الله ترجع الامور

سورة البينة مدنیة و هی ثمانی آیات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْكُمْ نَافِثِينَ أَنْ يَخْلَوْا بِكُم مِّنْكُمْ وَكَانَ قَوْلُهُمْ لَوْلَا أَلْفُ اللَّهِ لَمْ يَأْتِ الْبَيِّنَةُ لَوْلَا أَلْفُ اللَّهِ لَمْ يَأْتِ الْبَيِّنَةُ لَوْلَا أَلْفُ اللَّهِ لَمْ يَأْتِ الْبَيِّنَةُ
عرب با راستا دگان از کفر حتی تا آیتهم البینه لولای الله که ایشان آمده حجتی روشن رسول من الله فرستاده از خدای که محمد است صلعم یثبوا صفا مطهره لولای الله بر امت خود صحیفها پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و آن را صحف گفت برای تعظیم آنکه جامع بر سر جمیع صحف است فیما کتب قیمته در آن صحیفها نوشته است و درست یعنی احکام و موعظه مقصود ازین آیت آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین و ایمین خود بودند تا پیغمبر بیاید و ایشان را ایمان خواند بعضی بعد از وفیق آبی بدولت ایمان رسیدند و ما تنسروا الذین لولای الله لولای الله و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد آنکه داده شده اند کتاب را الا من بعد ما جاءتهم البینه مگر از پس آنکه آمد بدیشان پیغمبر یعنی پیش از بعثت آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گردیدند بوسی و برخی کافر شدند و ما امرؤا که لیجسد و الله و امر کرده نشدند اهل کتاب مگر آنکه پرستش کنند خدای را یخلدین که الله الذین خذوا یاک کنندگان برای خدا کیش خود را یعنی از شک و الحاد پاکیزه باشند خفوا میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام و یقیموا الصلوة و دیگر امور از بگذرانند نماز مفروضه را در اوقات آن و یؤتوا الزکوة و بدین مذکوره واجب را بجا آن و ذلک دین القیمة قیوم و آنچه مامور شده اند بدان دین و است راست است ان الذین کفروا بدستی آنکه نگویید بدین من اهل الکتاب یعنی پیرو دین صاری و الشریکین فی نار جهنم و از مشرکان یعنی بت پرستان در آتش و وزج باشند روز قیامت خلدین فیها و یان در آن اولیایک هم شر البریه آن گروه ایشان بدترین همه آفریدگانند ان الذین آمنوا بدستی آنکه گردیدند و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای پاک و ستوده اولیایک هم خیر البریه آن گروه ایشانند بهترین همه آفریدگان جزا و هم عند ربهم پادشایان که خیر الخلق اند نزدیک پروردگار ایشان جنت عدن تجری بوسه های آفاست که میروند و میخورند و الا کفر بربهم و یثبوا ان جویا چه بوسه های آب و ان نشاید خلدین فیها ابدا پائیدگانند ایشان در آن بهشتها همیشه تا یکدخلود است رضی الله عنهم و خوشنود باشند خدای ایشان و طاعتیهای ایشان و رضوا عنه و خوشنود باشند ایشان از خدای بدان ثواب جیاب بدیشان و ایشان را بختهای مرادات و حمایت الغایات یعنی دولت لقا که مطلب است و مقصد قصی باشد برسانند بهیت دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی مقصود از دنیا و عقبی تقای تست ذلک لمن خشی ربه آنچه مذکور شد از جنت و رضوان برای آنکه است که برسد ز عقوبت پروردگار خود و بهر جهات ثبوت اشتغال نماید

سورة الزلزال مدنیة و هی ثمانی آیات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و اندک خیر و گفته اند که خود آن باشد که محنت بر شمارد و از نعمت خیر یاد نیارد و در حدیث ابو امامه هست که گفتند است که تنها خور و وعظا کنند و
بند را بزند و آیه علی ذلک الشکیذ و بدینیکه خدای بر بخل کفران و بر آینه گواه است یا انسان بکنود خود گواه است بجهت ظهور ایشان از و کائنات
لحیبت الحیرت شد یکن و بدینیکه اگر انسان برای دستیال بر آینه سخت است یعنی بخل می بغایت رسید شیخ الاسلام قدس سره فرمود که اگر مال را دوست
میداری بده تا باز بتوبه دهند و برای ارث منه که داغ حسرت بدول تو نمند لفظ همان که بسیار آن می بگرید بهی که نکاش نمی و زرنی منفعت است ای حکیم بهر
نهادن چه شغال چه سیمیت زرن بر خوردن بودای پس بر برای نهادن چسنگ چیده و آقا یکه که از ابغی آید اندا انسان که چون ظاهر گردد و برین
آورده شود ما فی القبور آنچه در گور باست یعنی اموات و محصل ما فی الصدور و حاضر کرده شود آنچه در سیناست یعنی بامیان
آرند و خیر و شر آن را تمیز سازند جواب از این است که خدای تعالی پادشاه خواهد داد و آن ربهم بهیم بدینیکه آفریدگار ایشان با قول و
افعال ایشان یومئذ الحسین و آن روز رتخیز بر آینه دانا است و بر خردادن توانا است و الله اعلم

سورة القارعة مكية وهي احدى عشرة آية
بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

سورة التكاثر مكية وهي ثمانى ايات

آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیله مردم بنی عبد مناف چون هر یک شمار قبیله خویش کردند بیشتر آمدند و بنی سهم گفتند بسیار مردم ما در جا بایت گشته شده اند ما مرده و زنده را شمار میکنیم چون بنی نوع شمرند و مردم بنی سهم بیشتر آمدند بنه خانواده حق سبحانه این بود فرستاد اهلکم التکاثر مشغول گرد شمارا فخر کردن بسیاری قوم حتی فرستادکم القایه تا حدی که آمدید بجزرستانها و مردگان را شمار کردید و گفتند معنی آیت آنست که مشغول شدید بکار اموال و اولاد و مستغرق بامور معیشتی گشتید تا آنگاه که بر دید و آمدید بمقابر گلازه چنین باید که همت عاقل مصروف دنیا شود و از آخرت فراموش کند که اجل نگاه بوی فرو و آید و ندامت سود ندارد و میست روزیکه اجل کند شیخون و البته باید از دنیا رفت هر کس بود و اسیر دنیا و آسان به آنجان توان رفت سوف تعلمون لازد باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر یعنی بوقت مرگ سوف تعلمون پس حقا که زود بدانیست جهمت خطای خود را بوقت نشور گلازه چنان باید که بزنده و مرده سبایات کنید سوف تعلمون اگر بدانید که چنانچه حال در پیش و آید علمه الیقین و دانستن درست یگان هر آنکه شمار از دوزخ و آخرت و کثرت کثرت الحیم الهی که بخوابید و دید

آن آتش یعنی مکان آن بر کافران فروخته شده است یعنی کافران در کربلا سوخته اند و ستونهای بران زده و محکم شده
که هر کس نتواند کشتن و این اشارت ببقا و خلود ایشانست در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد آتشی عجیبست حسین
قدس سره فرموده که هفتاد سال آتش نارسانه الموقد در باطن باز زد تا تمام سوخته شد ناگاه شری از مقد حانای برین جست و در آن
آتش سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سوزش خبر دهی بیت ای شمع بیایمن و نور از گوییم که حوال دل سوخته هم سوخته و اند

سورة الفیل مکیه و هی خمس آیات
بسم الله الرحمن الرحیم

در گشت سرتوهای معتبره مذکورست که ابرهه صبح که از قبیل نجاشی که والی یمن بود بر منم پیاده که دروازه اطراف وجوه را بستند
و معلوم کردند که قصد ایشان زیارت خانه کعبه است عربی سخاوت در حرکت آمده و ایمنه کرده و در آن خانه بسیار زود و توه حجاب را بدین منجه
گردانید پس در صفا از خام ملون کلیسای ساخت قلیس نام و در دیوار آن را از زو جواهر و طلا و کبریا و طوائف خانه دارد لایست میران
آن تکلیف نمود و این صورت اگر چه بر قریش شاق بود اما با جزئیکی که چاره نه اشتباه از یمن که در بجزیره انعامه قبول شده و سبب یافت و
شبی آن بیت محدث را بحدث آلوده ساخت و قرار نمود این خبر در افاق و اقطار منتظر گرفت و ایمنه کرده و در آن وقت که این حال تغییر
گشته لشکر جمع کرد و با سپلان قوی سپهر مبین نظر بقصد تحریب حرم محترم و جملگی شد و پیل نمود که در آن شب با بره بود بیت به سبیل قوی
رست چون کوه قاف و چو شیر عین چابک اندر صاف با خود بدو جوالی که معطل آمده و سرشی قمری را با برت کرد و اکا بر که با بره انحصار شد
ابر به از اول روز لشکری میبار کرده و سپلان را برانگخته روی بمکه نهاد پس پیل محو روی از یاور شهر که بجا میایستد و لشکرگاه شد و حربه پیلانان
کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشد و سپلان نیز بجهت اعراض از آنجا از پیش منبر فتنه ابر به از خیال فرو مانده و جماعت قریش از بالای
جبال نظر بر گماشتند که آیا حال بر چه منزل گذرد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه بال و زنجاری بنزد پیاده نهاده حمله آید و بران لشکر
سنگ باران کردند و بیک نفس هم از اقوام ابر به متاصل شدند کما قال الله تعالی الذین کفرت و عملوا ذنبا کثیرا یأتهم من انهم لا یحسبون
تو یا صعب الفیل بنجد و ندیل یعنی ابر به و لشکر و اکثر جمع کثرت هم آید ساخت و بنفاند مکر ایشان را که در تفرقه میباید انستند و
تخلیل در تباهی و بطلان و آتش عظیم و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای هند کثیرا از ابیسیل مرغان گروه گروه و منقارهای
ایشان چون منقار مرغ و پنجهای ایشان چون پنجه سگ و سرهای ایشان چون سر سب و گوشت مرغان سبز بودند و منقارهای زرد و تیره و بیضه
بجای آن که میباید می افکندند آن شکر را بشک از سنگ کل یعنی گلی سنگ شده بود و فحش کثرت که صفت ماکول و پس ساخته
خدای ایشان را بدین سنگها چون برگ کاه خورده شده یعنی خورده در وی افاده و نابود کرده شده کنایت است از استیصال ایشان
آورده اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در پنجهای و بر هر عضو از بدن کافز و دندی از آن جانب دیگر و بدن فسیلی و
بر هر سنگی نام یکی از آن سنگدان که نیت خرابی خانه داشتندی نوشته بود ابر به متناهی بیت رفته خود را پیش نجاشی انداخت و از که
تا جسته مرغی که آن سنگ بنام ابر به موسوم بود و برای هلاک او مقرر بود در منقار داشت ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابر به
پرواز میکرد چون ابر به صورت حال بعرض رسانید و نجاشی از وی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین هزاران را هلاک
ساختند ابر به را در خیال نظر بران مرغ افکند گفت ای ملک یکی از آن مرغ نیست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بنام ابر به بر سرش افکند و هم در نظر نجاشی

هلاک شد و از صورت آیت عبرتی بر صحنه دل نجاشی متفکر گشت بیت نوشت خامه تقدیر بر جبهه و در خطی که فاعله و مفعول یا اولی افعال

سورة القریش مکية وهي اربع ايات

بسم الله الرحمن الرحيم

امام زاهد آورده که قریش برای تجارت و سفر در میان بنی قریظ و دستان بشارم و مردم ایشان را اهل حرم گفتند و از دست و پایی و قریش با صحرایات لقب نصیب گمانه است پس از عرب که نسبت او به نصرتی میشود و قریش است و لغت از علامی اندام برانند که قریش لقب قراین الکست که بنیره نمرایش پس حق سبحانه را با نجات نعمت برایشان این سوره فرستاد و گفت شکفت نمائید و پنج شوی که کافیه قریش
الفهمه برای پیوستن قریش بیکدیگر پیوستن ایشان و حكمة الشفاء و الصبغ در سفرستان و آستان برای عبادت ایشان مرصع را یعنی محل تعبیه است که من ایشان را این نعمت و حرمت داده ام و ایشان از پرستش من پرستش بتان مشغول شده اند فلیعبدوا رب هذا البيت پس باید که پرستند خداوندین خانه معظمه را که تعظیم ایشان بسبب آنست الذی اعطاهم من آن خداوندی که طعام وادایشان را برین در علت و سیرکردن جوین اگر سنگی زانما هم من خوف و این گردانیه ایشان را حجت این حرم محرم از ترس آنها که در حرم اند و یکدیگر میکشند و نمیکشند

سورة الماعون مکية وهي سبع ايات

بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیران برانند که تیر اول این سوره در شان کافرانست و نصف اخیر در باره منافقان آورده اند که ارجح بعین تفسیر تیار است کردی و هرگاه که وصی شبی بودی و او را بوقت طلب طعمه و کسوت از مال خود بزدی و براندی پیرسته مردمان را از اناق بازداشتی حق سبحانه و تعالی که آیت الذی یکتذب بالذین آیا دیدی تو و دوستی آنکی را که تکیه میکند بر وزخرا و باور نگیرد یعنی او جعل فذلک الذی یصدع الکتف پس او آنکس است که بعنف و ترمفع میکند تیرم را و میزد گفته اند ابو نعیمان با ولید شتری کشته بود و بخش میکرد و قیمی از و نصیبی طلبید و در بعضا بر دحق سبحانه و تعالی او میکند که میریزیم را و کایخص علی طعام المسکین و تحریص نمیکند و ترغیب نماید مل خود را بر طعام دادن در ویش و محتاج یعنی خود میدید و کسی را میفرماید که بدید بلکه از احسان منع میکند بیت چون زکرم سفله بود بر کران منع کند از کرم و دیگران سفله نخواهد دیگری را بجام و خس گذاردی و بجام پس در شان منافقان میگوید فویل للمصلین پس سختی عذاب برای نبارگرانندگان یا بیانی یعنی ابن ابی و حباب و الذین هم عن صلوات ساهون و آنانکه ایشان از نماز خود بخیر اند و غفلت مرزندگان یعنی از انجایی بگریزند و جز حضور مردم گذارند مراد آنست که اهل نفاق در خلوت پرطوی نماز ندارند و چون صحبت رسد بشهرت و آداب میگذازند بیت کلید در دوخت آن نماز که چشم مردم گزاری دراز و الذین هم سیراء و آنانکه ایشان ریای کنند در کار خود با مدتیایش مردم و کیمعونی الماعون و باز میرند مال زکاة را یعنی بستان نمیدهند و گفته اند ماعون ساع خاترا که مردمان یکدیگر را بدان معونت کنند چون یک کاسه و تیر و میل و دو و قوی آنست که مراد از ماعون سه خیرست که منع آن شاید آب و آتش و نمک

سورة الكوثر مکية وهي ثلاث ايات

بسم الله الرحمن الرحيم

در معال آورده که عاص بن وایل با پیغمبر نزدیک باب بنی سهم ملاقات کرد و زمانی با هم سخن گفتند حضرت رسالت پناهی و بیرون رفت و عاص مسجد در آمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد شسته بودند از وی پرسیدند که با سخن مکنی گفت با این تبر و عادت عربان بودی که هر کرا پسینودی و را

گفتند این فغان خوش دیگر باره دل بدوی اند میان خاکسار و محمل میان دو کس آتش افروختن نه عقل ست خود در میان سوختن و آتش
این خلعت داشت یا حامل طوبی جنم بود که جهت معادات رسول الله بارگناه مردم برداشتی و گویند فی نفس الامر نیزیم یکشید برای خود چنانکه
رسم زمان عربست روزی شش نیزیم بر پشت داشت مانده شده رس نیزیم در گردن او بود آزار برنگی نهاد تا بیا ساید کلی و لا مرشد و بیاد آن
پشته را در پس پشت او از سنگ فروگردانید رس در گردنش ماند و خفه شد و بدو زخ رفت و حق سبحانه خبر داد فی چند ها حبل قشر
قصید و در گردن او رس از لیف خواب که نیزیم بدان بسته بود و گویند مراد مسدود گردید و زخ بست که در روز قیامت در گردن می بسته بدو زخ

سُورَةُ الْاٰخِلَاصِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ اَرْبَعُ اَيَّاتٍ
مِنْ اَللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

جامعی از قریش گفتند ای محمد صفت کن از برای ما آن خدای را که پرستش او دعوت میکنی و در عالم آورده گرومی از یهود گفتند که یا ابا القاسم و صفت کن
 خدای را تا برایمان آید که هر چه در تورات صفت او دیده و دانسته ایم بگو چه چیز است و چه بخورد و چه می آشامد و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت
 این سوره نازل شد که قل بگو ای محمد کیست از وی سپید هُوَ اللَّهُ اوست خدای تعالی اَحَدٌ بچانه متوحدیات و منفرد بصفات اَللَّهُ الصَّمَدُ
 خدائی که بی نیاز است از هر دو اوست پناه نیازمندان بخورد و دنیا شامد و پاینده است که هرگز فانی و نیست نشود و آوردی و آورده که صمد است که
 هر چه خواهد کند و در عین المعانی از امام علی بن موسی نقل کرده اند که صمد است که عقلمای از اطلاع کیفیت او نا امید باشند و صفت کمالش روی هر
 اندیشه برست و خردا پشت ازین اندیشه بشکست و لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا شایسته و لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا و لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا
 کسی در نصاریست که گویند که عیسی پسر مریم خداست و لَمْ يَكُنْ لَهُ و نیست و نبوده و نخواهد بود در او اَكْفُوًا اَحَدٌ و اَكْفُوًا اَحَدٌ و اَكْفُوًا اَحَدٌ و اَكْفُوًا اَحَدٌ
 رد محسوس است و مشرکان عرب که گفتند او را کفو نیست یعنی اهرمن و بتان حاشا شیخ ابو علی رودباری گفته که شرکت دار است بر عدد و ثقل
 و علت و معلول و شکل و ضد حق تعالی نفی عدد و کثرت کرد و از ذات خود بیرون خواهد آمد و نفی ثقل و تقصیر فرموده باشد و علت و معلول را
 متقین هاجت بلم یلد و لم یولد و اشکال و اضداد را مرتفع گردانیده بلم یکن له کفو الا حد و ازین جهت است که این سوره را سوره احوال گویند
 محققان گفته اند که ترجیحی وجود متمایل در بابیت و تمکانی در قوت متصور تواند بود و متمایل در بابیت و تمکانی در قوت یا متاخر باشد در
 در تب بشا به معلول باشد مثل و لا یقدم در آن نیز که علت مثل و لا یامیت دارد بشا مت مقارن مثل کفویس تمید قاعده توحید که
 بقل می باشد تقویم یافت بلم یلد که مقتضی نفی صنف است و لم یولد که مقتضای نفی صنف دوم میکند بلم یکن له کفو الا حد که مقتضی نفی صنف سوم است
 تمام شد و شیخ جمال الدین ساجی گفته که معطله گویند عالم را صانع نیست فلاسف برانند که هست اما و نام و صفت نیست و مذمب شویان است
 که شریک دارد و مشبه را اعتقاد است که مخلوق نماند و بود و ترسیان گویند و از زن و فرزند هست معتقد مغان است که کفو دارد و چون بنده مومن
 گفت هو از تعطیل بیزار شد و چون گفت الله از گفتار فلاسفه برگشت و چون گفت احد از و شش تنویر برت نمود و چون زبان را ند که الله الصمد
 مشبه دور شد و چون بلم یلد و لم یولد خواند از یهود و ترسبازیاری کرد و چون بلم یکن له کفو الا حد گفت از معتقد مغان ترانمود و بعضی گفته اند که اسرار کلام
 هو بهر گیر و دار و اح از ذکر کلامه اسرار تباح یا بد و دلها از نور احد مخطوط شود و عقول از سربله الصمد نصیب یابد و نفس از تعقل بلم یلد و لم یولد متقین گردد
 و شخص از معنی بلم یکن له کفو الا حد برورد و گفته اند کلامه بر قسم و الهان است و لفظ الله بهر و در آن است نام احد خط حجاب است گفتار الله الصمد عیب
 عارفان است و کلمات بلم یلد و لم یولد بخش عاقلانست و لفظ و لم یکن له کفو الا حد از عامه مومنانست بر که بسرچورد و الله است فیه که الله را ند عالم و عارف است

و هر که احد را بر یا به محبت است و هر که صد را شناسد عارفست و هر که لم یلم ولم یولد اعتقاد کند عاقل است و هر که ولم یکن که گفتو آحاد را تصدیق نماید
مومن است و هر که بهترین بر معانی را جمیع کند موحداً خالص است و شمر از حقائق این سوره در تفسیر جواهر باز توان یافت و الله اعلم

سورة الفلق مدنیة و هی خمس آیات

بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که کوفی از پیرو دجند مت رسول مشغول بود در خزان لبید بن عاصم یهودی از و بمالعه بسیار شد شایسته اس آن حضرت و در زمانه
چند از مشط آنحضرت بستند و بنام آنحضرت بر منی حکم کرده در چاه زر و ان زیر سنگی نهادند و جبرئیل سید نام را خبر کرد پیغمبر علی مرتضی را فرستاد تا
آن رس را بیاورد و باز ده گره بران زده بود مدتی تعالی معوذتین را فرستاد و یازده آیت و جبرئیل که قرائت کرد و هر گاه می عقد بران رس می کشید
عقبه بن عامر از حضرت رسالت نیا ره روایت کرده است که فرمود ما تعوذ بالمعوذتین مثل المعوذتین قل أعوذ بوجهی یا یسیر بریت الفلق
با غریه کار صبح گفته اند فلق چیز است که شکافه شود چون جب یعنی دانه و نوا جبت رستن نبات و مانند سنگ زمین جبت میرون آمدن آب از آن
یازدانی است در دوزخ و بر هر تقدیر بخند و ندان پناه باید گرفت من شری ما خلق لا از بدی آنچه آفریده است از مودیات انس و جن مباح
و بهائم و هوام و من شری غاسق اذ اوقب و از شری یک چو در آید ظلمت او بر هر چیز و از شری آفتاب چون غروب کند یا ماه چون
بر آید و کسوف کند یا شری چون ساقط گردد که آن محل کثرت استقامت و طلوع آن وقت قتل امراض و آلام و من شری النقیط و از شری دمنگان یعنی زمانی
که کلمات سحر میگویند و میبندند فی العقد و دیگر بهار مراد خزان لبید بن عاصم یهودی از و من شری حاسد و از و حاسد اذ احسد و چون
ظاهر کند حسد خود را و مقتضای آن عمل نماید چاکر بر پشت آن جزوی غایت نیست مراد یهودی که بر حضرت رسول الله حسد داشتند و هم که در سوره بقره
بدترین صفتی است ابن عباس فرمود اگر در عالم از حسد بدتر چیزی بودی ختم این سوره بآن شدی و اول خطبه که در آسمان واقع شده حسد الجیس بود که او را گنهای که
بر زمین جاریست حسد سبیل بود بر پیل نظم حسد آشی دانه چون فروخت محسوس این همان لحظه سوخت گرفته بصورت یهودین شوخ حسد که در حق من شوخ

سورة الناس مدنیة و هی ست آیات

بسم الله الرحمن الرحیم
قل أعوذ برب الناس بگوینا میگیریم بر پروردگار آدمیان مملکت الناس پادشاه مردمان الله الناس معبود نبی آدم من
شر الوسواس الخناس از شر وسوسه کننده نهان شوند و قهیکه یا ذی تعالی کند عادت شیطان آنست که چون بنده خلعی تعالی را یا
کند و بگریزد و چون از ذکر حق غافل باشد بوسوسه در آید الذی یوسوس فی صدور الناس و کس که وسوسه میکند در سینهای مردمان
من الجن و الناس از جنیان آدمیان یعنی شیاطین الناس و لیس در آیه آورده که درین سوره پنج جالظ الناس واقع شده و معنی آن مکر نیست مراد
باول اطفال اند و معنی بربیت بران و ثانی جوانان و لفظ ملک که بقر و سیاست و بیل باشد مشیرت بران و ثالث پیران و هم که که سنی است از
طاعت و عبادت مناسب بران و رابع صالحان که وسوسه بران است باغواهی ایشان و خامس مفضلین و عطف آن بر معوز منته دالالت میکند بران و تحقیق
بر آنکه عدد پنج که مراتب کلیه کائنات احضرات خمس خوانند مخصوص است دالالت بر تمام دارد و ازین جهت او را دار گویند و دران اشارت باشد که هر چه
او را در نفس او ضرب کنند و حاصل را در و باز ضرب نمایند لای غیر نهایت همان پنج بصورت اصلی خود باز آید و در نهایت آن عدد خود را بنمایند چون سبت
و پنج و صد و سبت و پنج و علی و این خلاصه مکونات که انسانست حد و پیکر پنج منظرش پنج عضو قشعی شود پس بدن و جلیین و اطراف هر یک از اینها باز پنج

هر واقعه که صاحب دلائل دل نباده و تامل کرده اند باخبار آن آیتی از مصحف غریز یافته اند که نظائر آن بسیار اند بشرح بیان آن
 و در یابی عالم و اظلام شجاری بنی تابید گاه ذکر آن اتفاقاً از جمله مهر و قانع و مطارحات دیگر و انکسار تنازعات و مقالات و احکام
 خاندان نبوت باهم گریه میان بنی امیه و بنو هاشم واقع شده اند تفصیل حال معرکه کربلا و استحسان مصالح اول حضرت امام حسن علیه السلام و از امام حسین
 علیه السلام بود در حضرت امام حسین علیه السلام و مرتبه کمال صبر و تسلیم و رضای حضرت امام زین العابدین علیه السلام بعد از انجام کار بزرگ بود
 لشکر یا تش بدین صراحت بتواتر واروست که میفرماید کیف یهدی الله قوماً کفرهم بعداً ایما نهم و شیعتهم
 ۱۰ الرَسُولُ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۱۰ اُولَئِكَ
 جَزَاءُ هُمَا تَعْلَمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ ۱۰ خَلِدِينَ فِيهَا لَا يَخْتَفِ
 عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ۱۰ علی هذا در باب عدم قبول توبه مسیحو خالان که بعد از آن کار شده
 باشند و در کفر یا بدعتی کرده باشند بدین صراحت وارد است که اِنَّ الدِّينَ كُفْرًا وَاِبْعَادًا يَمَانِعُهُمْ شَعْرًا وَاَدْوَا الْفَرَّانِ فَيُقْبَلُ قَتْلُهُ
 وَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ باین نمط از مفهوم معانی آیت قرآنی هر سوره و وقایع و واردات ماضی حال استقبال از طبیعت میسرند از نجاست
 ملا حسین میبیزی در کتاب فوائده که شرح پنج البلاغه قصیده مضمونیت شرح میدهد که جناب امیر علیه السلام جمیع فتن و وسوسه که به وفات حضرت
 رسالت پناه صلعم واقع شده اند بهر علی الترتیب مطابق واقع در کلام الله در سوره حمص نشان میدهد از آن جمله مفهوم معنی کریم و عفو
 و اَصْلَهُمْ فَاجْرَهُمْ عَلَى اللَّهِ مصادق حال حضرت امام حسن علیه السلام است و مفاد معنی و لکن انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأَهُ أَلِثَ مَا تَأْتِيهِ مِنْ
 سَبِيلٍ مطابق حال جناب سید الشهدا علیه السلام است بعد ازین حال کار مظالم بنی امیه ازین کریمد یاست که میفرماید اَلَمَّا السَّبِيلُ عَلَى الْاِ
 يَطْمُونُ النَّاسُ وَيَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ اُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بعد ازین از صبر و مغفرت و رضا و تسلیم حضرت
 امام زین العابدین بخاین عبارت ایاست که وَلَكِنْ صَبْرٌ وَغَفْرَانِ ذَلِكَ لِكُنْ عَزْمًا مُؤَبَّرًا بعد ازین تمام حال خزان آل بر
 معون و همراهمان و تمام اشقیای کربلا و عاقبت کار آنها بعینه مطابق مفهوم معنی این آیه است که میفرماید وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ
 قَائِلٌ مِنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ وَتَرَى لَهُمْ لِعَمْرُقُونَ عَلَيْهِمْ
 حُسْبَيْنَ مِنَ الذَّلِيلِ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرَفٍ خَفِيِّ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخُسْرَانَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ
 أَهْلِيهِمْ قَوْمٌ لَا يَنْفَعُهُمْ أَكَا انْ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ اُولِيَاءٍ يَنْصُرُوهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
 وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ پس هر چند بیان شان نزول همچو آیات بیانات و بمقامات دیگرست مگر معجزه کمال بلاغ
 این کلام معجز نظام اینست که هیچ از واقعات عالم حدوث و امکان از احصای این بیرون نتواند بود که کل شیء احصیانه فی آ
 یهین ازین معنی خبر میدهد از همین جاست که میفرماید لَا رَحْمَ وَلَا يَأْسَ لَهُ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ هم برین نمط
 اخبار قبل از وقوع به تفصیل حال تمام وقایع و اتفاقات که بلا تبصریح تمام مصائب معرکه کربلا علی الترتیب مطابق واقع
 قرآنی تطبیق پذیرفته هر چند شان نزول آیات قرآنی دیگرست و هیچکدام از معسرین در بیان واردات کربلا تبصیر نداده است
 مگر از معجزه بلاغت کلام معجز نظام بنظر کمال مطابقت هر چند بیانات مصائب کربلا چنان یافته میشود که مخصوص بیان آن
 کربلا وارد شده است شرح این تفسیر تطبیق هر واقعه که پس درازست و این تقریظ مختصر تبصیر این بر بنی تابید لاجرم در شرح و بیان این کلام

جدا گانه زبان اردو و عام فهم نوشته شد که اسرار کربلا نام اوست اینکه ساخته بس عظیم و اہم نمونہ قیامت بلکہ محض قیامت بود شرح و بیان آن
 درین کتاب نمودن معنی مذہبت مگر بصراحت بی پرده صاف صاف بیان کردن چھو مضامین روح فرسا بمنزلہ سنگ زدن میباشد کہ در دل سنگ
 بسیار صدمہ میدہد و گران میکند روزیخاست کہ او تعالی بر مژ و کلمات در پرده حکایات دیگران به حبیب خود خبر میدہد کہ شعر خوشتر آن باشد
 کہ تر و لہران مگفتہ آید در حدیث دیگران پس مگر بدیدہ دل نگاہ کردہ شود بکنایہ و ایما بر مژ و صراحت بہ اخبار رطب یا سبغات عالم ازین کتاب
 جامع کل بیرون نتواند بود مگر ظهور علم آن بدون شکیست و تقاضای ہبی با اختیار بشر نبودہ است الا آن یکتا رب العالمین در مقام کہ مدتی بر در دل
 نشستہ افتاد بعل آید تمام واردات و سولخ کسرو و کسار انقلابات متواترہ و متنوعہ و بارگشتن و اخبار قبل الوقوع آیات قرآنی خالی نندہ و شدہ
 بشرح و بیان آن کتابی مبسوطا بر سہ تمام نوشتہ شد کہ اسرار حکمت شام اوست از انجملہ فقط ساخته یک ساعت بلکہ چند منٹ کہ بیک چشم زدن نمودن
 فیکون بحشم خود دیدہ شد در بیان حالت کسرو و کسار کہ عالمی تہ و بالا نمونہ فرع اکبر بود ہر گاہ کہ در حالت اضطراب نظر بقول کلام الہی افتاد بحسب
 مضمون برآمد کہ خبر تمام ساختہ بقید نام و سن و تاریخ ہجری و فصلی تبصریح تمام واردات مطابق واقع از ان پیداست کہ ہنوز از دیدنش طبائع صاحب
 بود در آمدہ بمعجزہ قرآنی اثر عجیب می پذیرد ہر چند در مقام تعریف بیان چھو مضامین نہ و اند خارج از مبحث ضرورت مقام نبودہ ہست مگر از انجا کہ از
 قبیل لطائف و رموز قرآنی خالی از کمال معجزہ قرآنی نبودہ است لاجرم بمقام تقریظ تفسیر قرآنی بی محل ہم نمینمایہ لہذا بنظر تعطش خاطر صاحب دلان
 ارباب معنی بدیدہ خدمات عالی طبعمان بطور ضیافت روحانی نمونہ از ان اتخاف کردن ضرور نمود و آن رب بیل اجمال نیست کہ ہر گاہ
 در شرف کہ ہجری سرآرایی ملک اودہ یعنی پادشاہ وقت نصیر الدین حیدر دفعہ بدون ظهور کہ نام مرض وفات کرد و ہما وقت شبائش طفلی لقب
 مناجان پروردہ و در خوازدہ پادشاہ مغفور کہ پادشاہ بیکم لقب داشت و در زمانہ حیات پادشاہ موصوف بانکار پادشاہ از فرزند می مادی
 خارج شدہ مقیدانہ بکافی جدا گانہ بسیر سیر مذکہ با چند صدمہ دم از بازاریان اراجیف علی الرغم صاحب رزیدنٹ بہا در باقہ از مقام قید خانہ
 برآمدہ بر سر سلطنت باد جدہ فاسدہ موصوفہ خودش نشستہ صلائی جشن عام بشلیک سلامی توپہای رعد غران در داد و نرم رقص و
 سرود و تیشکگاہ سر بر عارض پر پا کردہ و یک سقہ حاضر الوقت را وزیر شالی قرار دادہ بضرع و شلاق و فشار تمام امرایان و مقرران شاسہ
 علی العموم فرمان داد کہ اکثر مقرران شاهی بلکہ کوب درآمدند و میغرت شد نہ حتی کہ صاحب رزیدنٹ عہد ہم با حضور می نیافت و صاحب
 اسطنت بہا در کہ بنا بر تمام محبت و تفہیم و افہام درانہ قصد در آمدن کرد کہ از زد و خور و بازاریان عام بصدمہ دروازہ آہنی کہ بند بود مجروح و
 خون چکان از گردید کہ محبت صاحب رزیدنٹ وقت با تمام رسید تا دفعہ در یک منٹ بصدمہ ضرب توپ چہرہ حکم کن فیکون ہوید اگر دید کہ آنہ از عہد ش
 نشاط قلنگاہ گردید کہ قریب سہ صد لاش خونچکان پیش سر سلطنت می غلغلید و کمال حسن تبصری و تقدیم با حفظ صاحب رزیدنٹ عہد کہ در دیدہ بان
 نشانہ توپ از پیشتر حفظ ماتقدم شدہ بود آن ضعیفہ جدہ فاسدہ و معنیرہ جعلی زندہ و شکیبہ گردیدہ خسرو عادل شتی سلطنت از اعظام پادشاہ متوفی بسیر
 سلطنت حق بکر قرار گرفت میان اینہہ حال کہ ظاہر و متسوسہ است در مقام تقریظ بنیو جہاگزیر افتاد کہ اینہہ حال تمام تبصری فانت پادشاہ اول گرفتار
 و خارج شدن جدہ و تبصرہ مدعیان باطل ہم جلوس پادشاہ تھار خیر محض بقید نام و خطاب سن و تاریخ اعداد ہجری و فصلی بعینہ مطابق واقع بقید شدہ
 صحت تندرستی پادشاہ نو جلوس کہ از غایت پیرانی و از ان اراض نصف بدن زیرین با اختیار خود طاقت قیام و رفتار نہ داشتہ در
 مصحف غریزہ واضح تر بفال نیک برآمد ہر چند شان نزول آنہ آیات بمقام ذکر بودہ است مگر در چنین وقت ہمچو مواقع تمامہ مطابق برابر بفال بہا
 خالی از معجزہ قرآنی توان دانست کہ مفهوم کاذب و کاذب یا پس از ہمچنین معجزات پیداست لاجرم بنا بر ضیافت روحانی صاحب دلان

خبر و او این تمهید را علی له اعداد رب با محمد علی دگر آید و مخبر به هم بین شد از مخبر به صدق بر همان مگر مخبر به صورتی معصومیت چو او نیم بدشت و او لاد او با خرج آن کتب آخر جینی است چو رفت از سر باطل آن شاه زود له رتب است با نام شه معصود شود چشم بد و در بی قیل و قال له مخبر تقدیم اجلاس این پس از مخبر هست بی قیل و قال	با جلاس شاه محمد علی ساویست بنگر درین داخل گذر آقوله فی کتاب تبیین وفات شه حلد منزل عیان همین صورت مخبر پس و نیست دو باره بر آوردم اعداد او با داخل این کتب از خلیفه است شد از مخبر به صدق معنی نمود با جلاس شه که دفن و مدد ازین تمهید نیز تاریخ سال بود قبل هرگز شه اولین با اعداد این آیه تاریخ سال	درین داخل لفظ رتب خلست نه در آیه مخبر به لفظ رتب و آخر جینی مخبر به صدق با خرج اعداد صدق ازین بصورت نزد دنیا بدر بر درخت له مخبر به صدق از وی خبر چو اخرج صورتی و معنی شود بجایش با داخل اعداد رتب در اعداد لفظ محمد علی چو مخبر قبل شد داخل چو مخبر به صدق بیرون این که انیک را و در رقم سیزدهم	مرحبا ازین نام شه حاصلست بیا به همین ست این را سبب و آخر جینی مخبر به صدق مرحبت این مخبر به با یقین بمعنی شد از نسل او تاج و تخت شد از مخبر به صدق داخل دگر برین مخبر به صدق صادق بود بتاریخ اجلاس باشد سبب کنی داخل از معنی داخل ازین نکته سر خفته شد جل عیان گشت سال وفات ازین بقرآن چنین گشت جفا القلم
--	---	---	--

و اجعل لی من کذبت سلطاناً نصیراً و قد جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل هؤک

در اینجا که باشد کلام قدر ازین بعد چون لفظ جاء الحق که اخرج هر دو شود زودتر مطابق بواقع تبصره حال که بالا رقم شد تبصره نام سه و تیر مخبر هزار و دو صد فقط لفظ انکامل اخرج کن	تبصره سلطان و لفظ نصیر دلیلی مخبر به حق است ازین مملکت در دیار دگر همین آیه گردید تاریخ سال نیک کن چشم دشمن با تمام به بصری درین می براید عدد که فصلی بر درین لی سخن	نیک کن جابر محمل بوده است ز لفظ زهق قاعیان شد چنین چو اخرج آن هر دو باطل ازین بترتیب تقدیم و تاخیر کن به نینسان که گوید مخبر دگر چو من سال فصلی بختم درین با خرج صدق احتیاجی نمائند	مطابق بحکم ازل بوده است دو باطل مکرر بود بعد ازین شده واقع از مخبر به با یقین رقم زد سنش کلاک قدر چنان نباشد مجال بشر نیز نیاز بر آمدن آمد سنش در همین کنون آیه باید بدین نوع خواند
--	--	---	---

و اجعل لی من کذبت سلطاناً نصیراً و قد جاء الحق و زهق الباطل

سنه ۱۲۴۵ فصله

هزار و دو صد و سی و چهار و چهل بجائی که حق جابر گز گرفت ز داز روی حق سکه چون مهر و ماه بجو دو گرم سکه زد در جهان ازین پس که باشد دو آیه دگر	سنش گفت فصلی خدا را زل از آنجا معاشر باطل رفت ابوالفتح شاه زمان پادشاه محمد علی پادشاه زمان ز اعداد آن نیست غائب مگر	با خرج باطل تامل کر است گر از روی حق سکه بر زر نزد بلا تمهید سکه راجع مگر چو فصلی و بصری درین شد تمام با معانی ظاهر گزینی هر دو را	که لفظ زهق بر زوالش گواست درین سکه که می بر آمد عدد چنین ست مسکوک بر سیم وز شنو باز تا میخیزد الکلام چو مضمون مناسب بود بر چای
---	--	--	--

4178

S/P

4178

S/P

